التجريد الصريح لأحاديث الجامع الصحيح

مختصر

صحيح بخاری

(فارسی)

تألیف :

محمد بن اسماعیل بخاری

اختصار کننده :

ابوالعباس زین الدین احمد بن احمد بن

عبداللطیف الشرجی الزبیدی

مترجم :

عبدالقادر ترشابی

فهرست مطالب

3- کتاب علم

6- کتاب حیض

7- كتاب تیمم

ابواب ستره نمازگزار

9- کتاب اوقات نماز

10ـ کتاب اذان

ابواب صفت نماز

11- کتاب نماز جمعه

ابواب عیدین – آداب نماز عیدین و جشن روز عید

ابواب نماز وتر

15- کتاب استسقاء

16- کتاب کسوف (خورشیدگرفتگی)

17- کتاب سجده تلاوت

18- کتاب کوتاه خواندن نماز

19- كتاب نماز تهجد

20- کتاب نماز در مسجد مکه و مدینه

22- کتاب سجده سهو

23- کتاب جنائز

25- كتاب صدقه فطر

27- کتاب عمره

28- کتاب محصر

29- کتاب جریمه شکارکردن

30- کتاب فضایل مدینه منوره

31- كتاب احكام روزه

33- کتاب اعتکاف

34- کتاب بیوع

36- کتاب شفعه

37- کتاب اجاره

38- کتاب احکام حواله

39- کتاب وکالت

40- کتاب کشت و زراعت

41- کتاب مساقاه (آبیاری)

43- کتاب مشاجره و اختلافات

44- کتاب اموال یافته شده

45- کتاب دادخواهی

46- کتاب شراکت

47- کتاب رهن در غیر سفر

48- کتاب آزاد کردن برده و فضیلت آن

49- کتاب هبه و فضیلت آن و تشویق به آن

50- کتاب الشهادات

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه مترجم

ان الحمد لله نحمده و نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له و نشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له و نشهد أن محمداً عبده و رسوله، فان أصدق الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد صلی الله علیه و سلم و شر الأمور محدثاتها و کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار أما بعد:

بی تردید، سنت، دومین مصدر از مصادر قانون گذاری اسلامی است که پس از قرآن مجید، مرتبه دوم اهمیت را به خود اختصاص داده است. و قرآن، پیروی از سنت رسول اللهρ را واجب و لازم می داند و می فرماید: ✪ ⑤🡅💧⮳"✡🕒✞☹⑤⌖🡆 ⑤⌖🡆☺⇨⌖🖅⑤ ⑤🡅💧⮳"✡🕒✞☹⑤⌖🡆 ☠⑤⌖🗵🡅💧✦✈⌖⭘⌧⑤ 🕮 ✪ (تغابن: 12)

یعنی: «واز خدا و رسول او اطاعت کنید». و در جایی دیگر، خداوند از کسانی که سنت رسول اللهρ را بعنوان داور در اختلافات خود نمی پذیرند و با طیب خاطر تسلیم آن نمی شوند، نفی ایمان می کند و می فرماید: ✪ ④❄⌖❄⮚ ... (نساء: 65)

(نه! سوگند به پروردگارت که آنان تا زمانی که تو را در اختلافاتشان، حَکَم و داور قرار ندهند، مؤمن بشمار نمی آیند. (و نیز) پس از داوری تو، هیچگونه ملالی به دل راه نداده و کاملاً تسلیم تو باشند) و در جایی دیگر، خداوند هشدار می دهد که: ✪ ... (نور: 63)

مبادا با سنت و دستورات رسول اللهρ مخالفت کنید! زیرا بیم آن می رود که گرفتار فتنه یا عذابی دردناک شوید. بطور کلی قرآن کریم سنت رسول اکرمρ را واجب الاطاعه می داند و می فرماید: ⌚ ➔⌖⍒⌖⑥💻 ⇩③⑤❸❄⌖▫☝✈☼➢💧 ⑤✍⌧●⌖✈✦💧⬆✍💧☙❄⌖♐💧○💧➔⬇💧 ➔⌖⍒⌖⑥ ←❄⌖⬈⌖▫☝✈☼➢⬄ ⍖⌖⬇♊❄❄⬉💧 ⍖❄⌖⑥✍←❷⌖⬈💧⬆⑤☠📖 🕓 یعنی: «چیزهایی را که پیغمبر برای شما - از احکام الهی – آورده است، بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، دست بردارید».

بدین جهت، مسلمانان در باره حجت بودن سنت، هیچگونه اختلافی ندارند زیرا:

1-بخشی از سنت به تأیید مطالب قرآن می پردازد. مانند حرمت خوردن مال حرام، نهی از زنا، نافرمانی پدر و مادر، شهادت دروغ و ...

2ـ بخشی دیگر از آن، مطالب مجمل قرآن را به تفصیل بیان می کند. مانند نماز و زکات و غیره که در قرآن بصورت مجمل ذکر شده است و سنت، تعداد رکعات و کیفیت نماز خواندن و چگونگی پرداخت زکات را روشن ساخته است.

3ـ و نوعی دیگر از سنت، مطلق قرآن را مقید می سازد. مثلاً در قرآن بطور مطلق آمده که دست دزد باید قطع شود. و توضیح بیشتری در قرآن نیامده است. ولی سنت، روشن کرده که دست دزد باید از قسمت مچ، قطع گردد.

4ـ قسمتی از سنت، به بیان احکام جدید می پردازد که در قرآن نیامده است مثل وجوب خون بها بر قبیله و احکام دیگر.

گفتنی است که این بخش از سنت نیز مانند انواع دیگر آن، واجب الاطاعه است زیرا آن حضرتρ فرموده اند: «**ألا انی أوتیت القرآن و مثله معه**». یعنی آگاه باشید که قرآن و مثل آن (یعنی سنت) به من داده شده است که هر دو واجب الاطاعه هستند.

در یک کلام، می توان گفت که تصور کامل و فهم اسلام، بدون سنت رسول اکرمρ ممکن نیست.

با توجه به مطالب فوق و اهمیت سنت رسول خداρ، مسلمانان توجه خاصی به آن نشان می دادند. ولی در زمان حیات آن

حضرتρ آنطور که قرآن نوشته می شد و کاتبانی برای این منظور، تعیین شده بودند، سنت تدوین نشد.

و حتی آن حضرتρ در آغاز رسالت خویش، از نوشتن احادیث بخاطر اینکه با قرآن مخلوط نشود و التباس پیش نیاید، منع کرده، فرمودند: «از من چیزی ننویسید. و هر کس به جز قرآن، چیزی نوشته است، باید آنرا از بین ببرد».

اما با گذشت زمان واز بین رفتن احتمالی التباس قرآن با حدیث، رسول اکرمρ در آخر حیات خویش به صحابه اجازه دادند تا احادیث را یادداشت کنند. چنانچه طبق روایت دارمی به عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما اجازه نوشتن داد. و طبق روایت صحیح بخاری، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما احادیث آن حضرتρ را یادداشت می کرد. همچنین در بخاری آمده است: هنگامی که فردی یمنی بنام ابوشاه در فتح مکه از صحابه خواست تا سخنرانی آن حضرتρ را بعد از فتح مکه، برای وی بنویسد، آن حضرتρ خطاب به صحابه فرمود: «برای ابوشاه بنویسید».

پس از اجازه رسول اکرمρ بسیاری از صحابهψ به نوشتن حدیث، مبادرت ورزیدند. بطوریکه تعدادی از آنها صحیفه هایی داشتند که احادیث را در آنها یادداشت می کردند.

به عنوان نمونه می توان از صحیفه های علی بن ابی طالب، سعد بن عباده انصاری، ابو موسی اشعری، جابر بن عبدالله انصاری، عبدالله بن عمرو بن عاص و سمره بن جندب نام برد.

جریان تدوین و نوشتن حدیث در نسلهای بعد، یعنی تابعین و تبع تابعین نیز همچنان ادامه داشت. و بسیاری از آنها نیز صحیفه هایی داشتند که در آنها حدیث می نوشتند. از میان آنها میتوان محمد بن مسلم اسدی، زبیر بن عدی همدانی، ایوب سختیانی، یونس بن عبید عبدی و هشام بن عروه را بر شمرد.

علاوه بر تلاشهای فردی برای جمع حدیث، عمر بن عبدالعزیز، خلیفه عادل اموی هم به فرماندارش در مدینه ابوبکر بن حزم، نامه ای نوشت و از وی خواست تا احادیث رسول اکرمρ را جمع آوری نماید. همچنین، نامه هایی به علمای سایر

بلاد اسلامی فرستاد و از آنها خواست تا نسبت به جمع آوری کامل و شامل احادیث نبوی، اقدام کنند.

چنانچه تلاش بیشتر را در این راستا، امام بزرگوار، محمد بن شهاب زهری (رح) از خود نشان داد. بدین صورت که وی احادیث مدینه را جمع آوری کرد و برای عمر بن عبدالعزیز فرستاد. او هم به نوبه خود، احادیث جمع آوری شده را به مناطق مختلف جهان اسلام فرستاد.

این کار، در واقع زمینه را برای سایر علما و محدثین قرن دوم هجری فراهم نمود. و جریان تدوین حدیث در آن قرن، از پویایی خاصی برخوردار شد. باید گفت یکی از دلایل آن، پخش و نشر احادیث ساختگی میان مردم بود.

در این قرن (دوم)، علمای زیادی در شهرهای مختلف به جمع آوری حدیث مبادرت ورزیدند. بعنوان نمونه می توان از عبدالملک بن عبدالعزیز، جریج و سفیان بن عینیه در مکه، و محمد بن اسحاق، محمد بن عبدالرحمن و امام مالک بن انس در مدینه، و سعید بن عروبه و شعبه بن حجاج در بصره، و معمر بن راشد در یمن، و اوزاعی در شام، و عبدالله بن مبارک در خراسان، و افراد دیگر نام برد که به جمع آوری احادیث، همت گماشتند.

در قرن سوم، تدوین حدیث به کمال خود رسید. زیرا در این قرن، علمای بزرگ حدیث، مانند محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، ابوداود سجستانی، محمد بن عیسی ترمذی، ابوعبدالرحمن نسائی، و ابن ماجه قزوینی، ظهور نمودند و کتب سته (شش گانه) را تألیف کردند.

بدین جهت است که علمای اسلام، قرن سوم را درخشانترین عصر حدیث می دانند.

بهر حال، کتاب حاضر، صحیح ترین کتابی است که در عصر طلایی سنت (قرن سوم) توسط امیر المؤمنین در حدیث، امام محمد بن اسماعیل بخاری، به رشته تحریر در آمده است. و جا دارد که قبل از مطالعه کتاب، با مؤلف آن و خصوصیات وی بطور مختصر آشنا شویم.

زندگی امام بخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغيره بن بردزبه بخاری در سیزدهم شوال 194 هـ. ق پس از نماز جمعه در شهر بخارا (یکی از شهرهای ازبکستان فعلی) در خانواده ای متدین و مذهبی دیده به جهان گشود. جد پدریش (مغیره) توسط حاکم بخارا، مسلمان شده و در آنجا سکنی گزیده بود. وی فردی فارسی زبان بود.[1]

پدرش، اسماعیل، یکی از علمای حدیث، در آن زمان بود. چنانکه ابن حبان در کتاب «ثقات» می گوید: اسماعیل از حماد بن زید و مالک روایت می کرد و علمای عراق از وی روایت می کردند.

و خود امام بخاری در کتاب « تاریخ کبیر» می گوید: اسماعیل بن ابراهیم از حماد بن زید و امام مالک علم را فرا گرفته و با عبدالله بن مبارک همراه بوده است.

اسماعیل علاوه بر اینکه عالم و دانشمند بود، از تقوا و پرهیزگاری زیادی برخوردار بود. احمد بن حفص می گوید: در لحظات وفات اسماعیل، نزد وی رفتم. ایشان فرمود: در میان اموالم درهمی حرام یا درهمی که در آن شبهه وجود داشته باشد، سراغ ندارم. امام بخاری در همان دوران کودکی، پدرش را از دست داد و مادرش که بانویی عابد، زاهد و دارای کرامت بود، سرپرستی او را بعهده گرفت.

تاریخ می گوید: امام بخاری رحمه الله در همان زمان، به علت نوعی بیماری، نابینا شد و پزشکان از معالجه او ناتوان شدند. شبی، مادرش حضرت ابراهیم علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود: خداوند چشمان فرزندت را بخاطر دعا های زیاد تو روشن گردانیده است. مادرش می گوید: هنگامی که بیدار شدم، دیدم که خداوند فرزندم را شفا داده و بینایی چشمهایش را به وی بازگردانیده است.

امام بخاری رحمه الله از همان آغاز کودکی، شیفته علم حدیث بود. و ذکاوت و تیزهوشی، همت والا و ثروت زیادی که از پدرش به ارث برده بود، او را در این امر، یاری می کرد.

وی تحصیلات خود را از مکاتب سنتی شهر بخارا آغاز کرد.

---

[1] بدین ترتیب امام بخاری مصداق بارز حدیث رسول اکرمρ است که فرمود: اگر دین در ثریا باشد ، مردانی از فارس به آن دست خواهند یافت.

و در آغاز تحصیل، حفظ حدیث به وی الهام گردید. چنانکه خودش می گوید: در مکتب بودم که حفظ حدیث به من الهام شد در حالی که در آن زمان، ده ساله بودم.

امام بخاری پس از تحصیلات ابتدایی در مکاتب سنتی، خیلی زود به حلقه دروس علمای بزرگ شهر بخارا مانند علامه داخلی روی آورد.

روزی، علامه داخلی مشغول تدریس بود و امام بخاری که یازده سال بیشتر نداشت در آنجا حضور داشت. علامه داخلی در سند حدیثی گفت: «سفیان از ابوزبیر و او از ابراهیم روایت می کند». امام بخاری فرمود: «ابوزبیر از ابراهیم روایت نکرده است». علامه داخلی از شنیدن این سخن، بر آشفت و خشمگین شد. امام بخاری رحمه الله با آرامش تمام، فرمود: به اصل کتاب، مراجعه کن.

علامه داخلی، پس از مراجعه به اصل کتاب، به اشتباه خود پی برد و از امام بخاری پرسید: سند این حدیث، چگونه است؟

امام فرمود: زبیر بن عدی از ابراهیم روایت می کند نه ابوزبیر.

همچنین امام محمد بن اسماعیل بخاری از سایر علمای شهر بخارا مانند محمد بن سلام، عبدالله بن محمد مسندی، ابراهیم بن اشعث و محمد بن یوسف، کسب فیض نمود و تا شانزده سالگی، حدود هفتاد هزار حدیث، حفظ کرد.

سفرهای امام بخاری

امام بخاری رحمه الله در سال 210 هـ. ق در سن شانزده سالگی، همراه مادر و برادرش به قصد حج، راهی مکه شد. مادر و برادرش بعد از ادای مناسک حج، به موطن خویش بازگشتند، ولی امام بخاری برای کسب علم و ادامه تحصیل، در مکه باقی ماند و از ائمه حدیث آن زمان، مثل ابوالولید، احمد بن محمد ازرقی، اسماعیل بن سالم، علامه حمیدی و علمای دیگر، احادیث و علوم شرعی را فرا گرفت.

وی بعد از اینکه دو سال در مکه ماند، در سن 18 سالگی یعنی در سال 212 هـ ق برای کسب فیض از محضر علمای مدینه، بدانجا رفت.

امام بخاری رحمه الله از این رهگذر، هیچگونه خستگی به خود راه نمی داد و برای کسب علم و دانش به شهرهای مختلف مانند بصره، کوفه، بغداد، شام، مصر، مرو، بلخ، واسط، نیشابور و ری که مراکز علمی آن زمان به شمار می آمدند، سفر نمود.

اساتید و شاگردان امام بخاری

امام بخاری (رح) از محضر اساتید زیادی حدیث فرا گرفته است که تعداد آنها را مورخین یکهزار و هشتاد نفر ذکر کرده اند. ما به تعدادی از آنها در مباحث گذشته اشاره کردیم. و چون ذکر تمام آنها در این مختصر نمی گنجد، به ذکر اسامی تعدادی از معروفترین آنها اکتفا می کنیم. و آنها عبارتند از: محمد بن عبدالله انصاری، مکی بن ابراهیم، علی بن مدینی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، ابوبکر و عثمان فرزندان ابوشیبه و ابوحاتم رازی.

اما تعداد شاگردان امام رحمه الله بسیار زیاد است و هیچگونه آماری از آنها در دست نیست. چنانکه فربری می گوید: صحیح بخاری را از زبان خود مؤلف، نود هزار نفر شنیده اند. آنچه مسلم است اینکه ستاره امام بخاری چنان درخشید که بسیاری از شیوخ و استادانش در برابر او زانوی تلمذ زدند و در حلقه های درس او حاضر شدند که می توان از میان آنها به عبدالله بن محمد مسندی، ابوحاتم رازی، ابوزرعه رازی ودیگران، اشاره کرد.

معروفترین شاگردان امام بخاری رحمه الله که به درجه شهرت رسیدند و محور علم حدیث و فقه قرار گرفتند، عبارتند از: امام مسلم بن حجاج نیشابوری، مؤلف صحیح مسلم؛ و ابوعبدالرحمن نسائی؛ مؤلف سنن نسائی؛ و ابوعیسی ترمذی، مؤلف جامع ترمذی؛ امام محمد بن نصر مروزی، امام دارمی و ابن ماجه.

گوشه هایی از فضایل اخلاقی امام بخاری

امام بخاری رحمه الله در عین حال که عالم و دانشمندی بی نظیر بود، از اخلاق و صفات اخلاقی برجسته ای برخوردار بود.

وی فردی خوش اخلاق، جوانمرد، سخاوتمند و خوش زبان بود.

زهد، پرهیزگاری و اخلاص در زندگی اش کاملاً آشکار بود.

بخش عمده ای از وقتش را صرف عبادت می کرد.

علاوه بر اینها، وی با بسیاری از آلات ووسایل جنگی آنروز آشنایی داشت و تیرانداز ماهری بود.

اکنون به ذکر نمونه هایی از صفات وی به نقل از مقدمه «فتح الباری» می پردازیم: امام بخاری ثروت هنگفتی از پدر به ارث برده بود. او مالش را به مضاربه می داد و خود مشغول فراگیری دانش و خدمت به حدیث نبوی بود. نقل است که یکی از بدهکارانش، از پرداخت بیست و پنج هزار درهم از مالهای امام، خودداری نمود. مردم به امام گفتند که از حاکم وقت برای وصول مال خود، کمک بگیرد. امام فرمود: آنگاه حاکم به من چشم طمع می دوزد و من حاضر نیستم دینم را در مقابل دنیا بفروشم. و سرانجام با بدهکارش مصالحه کرد که هر ماه، ده درهم بپردازد ولی او همان مقدار را نیز پرداخت نکرد.

راوی می گوید: روزی، ابوحفص مقداری کالا نزد امام بخاری فرستاد. شب هنگام، گروهی تاجر آمدند و آن کالا را در مقابل پنج هزار درهم سود از او خواستند. امام به آنها قول داد و فرمود: فردا بیایید. صبح روز بعد، قبل از آمدن آنها، گروهی دیگر آمد و همان کالا را در مقابل ده هزار درهم سود خواستند. امام فرمود: من دیشب، قول آنها را به کسانی دیگر داده ام و نمی خواهم وعده خلافی نمایم.

امام بخاری می فرمود: دوست دارم در حالی با خدا روبرو شوم که غیبت کسی را نکرده باشم و در این باره بسیار احتیاط می کرد.

حتی در جرح و تعدیل راویان حدیث، می بینیم که می گوید: علما در مورد این راوی سکوت کرده اند یا او را ترک کرده اند...

و بسیار کم اتفاق افتاده که امام بخاری رحمه الله در مورد کسی بگوید: دروغگو است یا حدیث ساختگی نقل می کند؛ بلکه می گوید: علما او را دروغگو دانسته اند یا این شخص، به دروغگویی متهم است و ...

امام بخاری رحمه الله از مال تجارتش به دیگران کمک می کرد. بطوریکه ماهانه پانصد درهم از درآمدش را بین فقراء و مساکین و بویژه طالبان علم، تقسیم می کرد.

وی در کنار مشغله های علمی ای که داشت، فردی بسیار عابد بود؛ چنانکه می گویند در ماه مبارک رمضان در نماز تراویح تا پایان رمضان، قرآن را ختم می کرد و نیز در نمازهای شب خود (تهجد)، حدود یک سوم قرآن را می خواند. یعنی در هر سه شب، یک بار، قرآن را ختم می کرد.

امام و حکّام

امام بخاری رحمه الله از مجالست و همنشینی با حکام و تملق و چاپلوسی نزد آنها بسیار پرهیز می کرد و معتقد بود که استقامت در دین در صورت همراهی با حکام، بسیار مشکل است و می گفت: بسیاری از کسانی که با حکام، مرافقت دارند، حق و باطل را رعایت نمی کنند و چه بسا انسانهای نیکوکاری که بر اثر همراهی با حکام، به انحراف کشیده شده و باطل را حق، جلوه می دهند.

همچنین در این زمینه می فرمود: «مصاحبت و همراهی حکام، خوار کردن دین است و نزدیکی با حکام، ضرر رسانیدن به دین است». نقل است هنگامی که امیر شهر بخارا، خالد بن احمد ذهلی، از وی خواست تا به قصرش برود و کتاب صحیح بخاری و تاریخ کبیر را به فرزندانش بیاموزد، امام بخاری رحمه الله نپذیرفت و در پاسخ، فرمود: «من علم را خوار و ذلیل نمی کنم و به ابواب سلاطین نمی روم». و از آنها خواست که در صورت تمایل، به مسجد بیایند و همراه سایر مسلمانها در درس حاضر شوند که بعداً به تفصیل، پیرامون این موضوع، صحبت خواهیم کرد.

فقه و اجتهاد امام بخاری

در اینکه امام بخاری رحمه الله فقیهی بزرگ و مجتهدی توانا بود، هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد. فهم عمیق ایشان نسبت به کتاب الله و سنت رسول اللهρ را می توان از نوشته هایش و همچنین آرای علماء درباره وی دانست. و اینک نمونه هایی از اقوال علما درباره فقه و اجتهاد امام بخاری:

عبدالله بن محمد مسندی می گوید: محمد بن اسماعیل، امامی است. پس هر کس او را امام نداند، خودش متهم است.

ابو حاتم رازی: «محمد بن اسماعیل بخاری، دانشمندترین شخصی است که وارد عراق شده است».

صالح بن محمد جزره: «هیچ انسانی در خراسان، فهمیده تر از محمد بن اسماعیل ندیده ام».

سلیم بن مجاهد: «مدت شصت سال است که فردی فقیه تر، پرهیزگارتر و زاهدتر از محمد بن اسماعیل ندیده ام».

قتیبه بن سعید: «با فقهاء، زاهدان و عابدان، مجالست نمودم. از وقتیکه بیاد دارم شخصی مثل محمد بن اسماعیل ندیده ام. محمد بن اسماعیل در زمان خودش، مانند عمرτ در میان صحابه بود».

دارمی: «من علمای حرمین، حجاز، شام و عراق را دیده ام، اما در میان آنان، فردی جامع تر از محمد بن اسماعیل سراغ ندارم. محمد بن اسماعیل از همه ما، عالم تر و فقیه تر است و بیشتر از همه ما بدنبال علم و دانش می رود».

محمد بن نصر شافعی: «به بصره، شام و حجاز و کوفه رفتم و با علمای این شهرها ملاقات کردم. هرگاه ذکر محمد بن اسماعیل به میان می آمد، او را بر خود ترجیح می دادند».

نعیم بن حماد خزاعی: «محمد بن اسماعیل، فقیه این امت است».

بندار: «محمد بن اسماعیل، فقیه ترین شخص زمان ماست».

حاشد بن اسماعیل: «در بصره بودم که خبر آمدن محمد بن اسماعیل را شنیدم. هنگامی که آمد، محمد بن بشار گفت: «امروز سردار فقهاء آمد».

علاوه بر این، فقه و اجتهاد امام بخاری رحمه الله از عناوین ابواب صحیح بخاری کاملاً هویدا و آشکار است. اگر ما به عناوین ابواب صحیح بخاری دقت کنیم، به قدرت استدلال وی، بصیرت، توان استنباط و استخراج احکام فقهی توسط ایشان پی خواهیم برد و متوجه خواهیم شد که رتبه او در فقه، کمتر از رتبه او در علم حدیث نیست.

امام نووی رحمه الله: امام بخاری رحمه الله در انواع علوم از توانایی ویژه ای برخوردار بوده است و در استخراج و اثبات نکات ریز حدیث، کسی به پای او نمی رسد. و بدون

تردید هر کس با خواندن کتابش، به این نکته پی خواهد برد.

قدرت حافظه امام بخاری رحمه الله تعالی

مهم ترین ویژگی امام بخاری رحمه الله، قدرت حافظه او است که مورد توجه خاص همه سیره نگاران قرار گرفته است و او را در این زمینه، زبانزد خاص و عام نموده است.

اساتید امام بخاری رحمه الله تعالی از همان دوران کودکی، ضریب هوشی خارق العاده ای را در سیمایش می دیدند و می گفتند: «این شخص، بزودی به مقام و منزلتی والا دست خواهد یافت». روزی احمد بن حفص، نگاهی به وی انداخت و گفت: «این شخص، به شهرت خواهد رسید».

حاشد بن اسماعیل می گوید: هنگامی که در بصره از محضر اساتید آنجا کسب فیض می کردیم، امام بخاری کودکی بیش نبود. همراه ما درس می خواند، ولی چیزی نمی نوشت. پس از گذشت شانزده روز به او گفتم: چرا شما چیزی نمی نویسید؟ در جواب گفت: مرا زیاد سرزنش نکنید. اکنون نوشته هایتان را بیاورید تا ببینم که چه نوشته اید؟ ما دفاترمان را بیرون آوردیم و دیدیم که حدود پانزده هزار حدیث در آنها نوشته ایم. امام بخاری رحمه الله تعالی که همه آن احادیث را حفظ کرده بود، شروع به خواندن نمود بگونه ای که ما نوشته هایمان را از روی حفظ ایشان، تصحیح می کردیم.

هنگامی که امام بخاری در ضریب هوشی و نیروی حافظه در جهان اسلام معروف شد و زبانزد خاص و عام گردید، علمای بغداد که مرکز علم و دانش آن روز و پایتخت خلفای عباسی بود، تصمیم گرفتند تا حافظه امام بخاری رحمه الله تعالی را آزمایش نمایند. آنها تعداد زیادی از علما را گرد آوردند و برای آزمایش امام بخاری، برنامه ریزی نمودند و در این راستا، یکصد حدیث انتخاب کردند و متن و سند احادیث را وارونه نمودند و متن هر حدیث را با سند حدیث دیگر، مخلوط کردند و برعکس. و برای این منظور، ده نفر را انتخاب کردند و به هر کدام، ده حدیث دادند که آنها را برای امام بخاری بخوانند. و امام بخاری را بر اساس وقتی که از قبل تعیین کرده بودند، به این مجلس دعوت نمودند.

هنگامی که امام بخاری آمد و مجلس کامل شد، یکی از آن ده نفر، سخن را آغاز کرد و حدیثی از احادیث یاد شده را

خواند و سؤالاتی از امام بخاری درباره آن حدیث پرسید. آن شخص، همچنان احادیثی را که در اختیار داشت، یکی پس از دیگری، مطرح کرد تا اینکه ده حدیثش، به پایان رسید و امام بخاری رحمه الله تعالی همچنان پس از خواندن هر حدیث، می گفت: «این حدیث را نمی شناسم».

در آن اثنا، بعضی از حاضران در جلسه به یکدیگر نگاه می کردند و می گفتند: وی متوجه موضوع شده است.

آن نه نفر دیگر نیز، یکی پس از دیگری احادیث خود را قرائت کردند و امام بخاری همچنان می فرمود که نمی دانم تا زمانی که سؤالاتشان به پایان رسید.

آنگاه، امام بخاری به نفر اول فرمود: حدیث اولی را که برایم خواندی، درستش چنین است و متن هر حدیث و سند آنرا بیان کرد. و اینگونه همه احادیث او را اصلاح کرد. آنگاه، همه احادیث نه نفر دیگر را نیز درست خواند و متن و سند هر حدیث را به آن برگرداند. و آنها را تصحیح نمود و اشتباهاتشان را متذکر شد. و سرانجام همه حضار به قدرت حفظ و ذکاوت شگفت انگیز او اعتراف کردند.

تألیفات امام بخاری رحمه الله تعالی

امام بخاری رحمه الله تعالی آثار زیادی از خود بجای گذاشت و در این زمینه، علم، ضریب هوشی بالا و ذکاوت وی کمک شایانی به او کرد. وی هر چه را که می خواند، فوری از بر می کرد. و همانگونه که شرح آن گذشت، برای کسب علم و دانش به شهرهای زیادی مسافرت کرد. این عوامل، دست به دست هم داد و از وی نویسنده و محققی توانا ساخت.

ایشان خیلی زود به تألیف و تصنیف روی آورد. وی در سن هجده سالگی تألیف کتاب «قضایا الصحابه والتابعین و أقاویلهم» را آغاز نمود و سپس کتاب «التاریخ الکبیر» را در شبهای مهتابی میان قبر و روضه رسول اکرمρ به رشته تحریر در آورد. و بعد از آن، کتابهای زیادی نوشت که برخی عبارتند از: الأدب المفرد، اسامی الصحابه، کتاب الاشربه، برالوالدین، التاریخ الکبیر، التاریخ الأوسط، التاریخ الصغیر، الجامع الصحیح من المسند من حدیث رسول الله و سننه و ایامه معروف به صحیح بخاری، خلق افعال العباد، القراءه خلف الامام و ....

تدریس امام بخاری رحمه الله تعالی

هنگامیکه آوازه امام بخاری در جهان اسلام منتشر شد، دانشجویان از هر طرف برای فراگیری علوم دینی بویژه حدیث به وی مراجعه می کردند. امام به هر شهری که وارد می شد، هزاران نفر به سوی او هجوم می آوردند و زانوی تلمذ در برابر ایشان می زدند حتی بسیاری از استادانش برای فراگیری حدیث به وی مراجعه می کردند چنانکه ذکر بعضی از آنها گذشت.

وی در عنفوان جوانی به صورت غیر رسمی تدریس خود را آغاز کرد و هنگامیکه رسماً به آن روی آورد و آوازه تدریسش به گوش مردم رسید، جمعیت زیادی به سوی او روی آوردند و در درسهایش شرکت کردند.

نودهزار نفر فقط احادیث صحیح بخاری را از خود ایشان شنیده اند. امام بخاری رحمه الله تعالی در شهرهای مختلف بصره، بغداد، حجاز، طرطوس و بلخ به تدریس پرداخت و در پایان عمر به زادگاهش بخارا بازگشت و در آنجا تا مدت طولانی کتاب صحیحش را تدریس می کرد. تا اینکه با توطئه امیر بخارا و درباریان وی، از شهر، اخراج گردید و بعد از آن، مدت زیادی زنده نماند که شرح آن خواهد آمد.

وفات امام بخاری رحمه الله تعالی

در مباحث گذشته یادآور شدیم که امام بخاری رحمه الله تعالی به درخواست امیر بخارا خالد بن احمد ذهلی مبنی بر تدریس خصوصی صحیح بخاری و کتاب تاریخ کبیر در قصر امیر به فرزندان وی، جواب رد داد. این مسئله، امیر بخارا را بشدت خشمگین ساخت. پس از آن به دنبال بهانه ای می گشت تا از او انتقام بگیرد.

ولی از آنجا که امام بخاری در قلب مردم جای داشت و برخورد با او، باعث تحریک افکار عمومی می شد، امیر و علمای دربار درصدد برآمدند تا با توطئه ای امام بخاری را از شهر بیرون کنند. حربه ای که همیشه صاحبان زر و زور و قدرت برای خارج کردن مخالفان خود از صحنه، از آن استفاده می کنند.

اینجا بود که امیر بخارا تعدادی از درباریان خود را تحریک کرد تا مذهب امام بخاری را زیر سؤال ببرند و سخنانی به وی نسبت دهند که نگفته بود.

آنها نیز برای حفظ جاه و مقام خود از حاکم وقت، اطاعت کردند و عموم مردم را علیه امام بخاری شوراندند و اینگونه شرایط را برای برخورد با ایشان فراهم ساختند. حاکم بخارا که در رأس توطئه گران قرار داشت، فرصت را مناسب دید و دستور داد تا امام بخاری شهر را ترک گوید.

امام بخاری رحمه الله هنگام خروج از شهر، دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! توطئه ای را که علیه من تدارک دیده اند به خودشان، خانواده و فرزندانشان بر گردان.

و چند روزی نگذشته بود که دعای امام بخاری تحقق عینی یافت.

زیرا طاهریان که حکام آنروز خراسان بودند، دستور دادند تا خالد بن احمد ذهلی را بر الاغی سوار کنند و در خیابانهای شهر در برابر چشمان مردم، بگردانند و به زندان اندازند. سرانجام، وی در همان زندان درگذشت و سایر کسانی که در این توطئه وی را همراهی کرده بودند، به مصایب و مشکلات زیادی گرفتار شدند.

امام بخاری رحمه الله بخارا را به قصد بیکند، ترک کرد، ولی قبل از اینکه به آنجا برسد، دشمنان توطئه گر، مردم بیکند را نیز علیه او شورانیده بودند. امام وقتی بدانجا رسید، متوجه شد که مردم در برخورد با او به دو گروه، تقسیم شده اند.

عده ای از وی حمایت می کنند و گروهی همچنان طرفدار حاکم بخارا و ملاهای درباری هستند. مردم سمرقند که از جریان امام بخاری مطلع شده بودند، پیغام فرستادند و از او دعوت کردند تا به سمرقند برود و در آنجا خدمات علمی خود را ارائه دهد. امام به درخواست آنها پاسخ مثبت داد و راهی سمرقند شد و در مسیر راه به روستای خرتنگ (در نزدیک سمرقند) رسید و به خانه یکی از خویشاوندان خود بنام غالب ابن جبریل رفت و چون بیمار بود، چند روزی در آنجا استراحت کرد. مردم سمرقند، قاصدی نزد او فرستادند و درخواست نمودند که هر چه زودتر بدانجا برود. اما دیری نگذشت که امام رحمه الله متوجه شد که شعله های فتنه، سمرقند را هم فرا گرفته و آنها هم دچار فتنه شده اند. اینجا بود که دست به دعا برداشت و فرمود: «خدایا! زمین

با تمام وسعتش برایم تنگ شده است مرا به سوی خودت فرا خوان».

خداوند هم دعایش را اجابت کرد و شب عید فطر در سن 62 سالگی در سال 256 هـ. ق امیرالمؤمنین حدیث، این وارث راستین پیامبر اکرمρ، دار فانی را وداع گفت و خورشیدی که سالها نور افشانی کرد و با خدمات ارزنده اش، جهانیان را مدیون خود ساخت، سرانجام، در روستای خرتنگ، غروب کرد و همانجا به خاک سپرده شد **(انا لله و انا الیه راجعون)**

صحیح بخاری

صحیح بخاری باتفاق مسلمانان، صحیح ترین کتاب بعد از قرآن کریم است. امام بخاری آن را در مدت 16 سال از میان ششصد هزار حدیثی که حفظ داشت، تألیف نمود. او می گوید: هر حدیثی را که می خواستم در کتاب صحیح بخاری بنویسم، ابتدا غسل می کردم و دو رکعت نماز می خواندم. سپس، استخاره می نمودم و پس از یقین از صحت آن حدیث، آنرا در صحیح بخاری ثبت می کردم.

کتاب صحیح بخاری بخاطر اهمیتی که دارد، در طول قرون گذشته، مورد توجه علمای مسلمین قرار گرفته است؛ بطوریکه بیش از صد شرح، تعلیق و حاشیه بر آن نوشته شده است که از میان آنها می توان به شرح «فتح الباری» تألیف علامه ابن حجر عسقلانی و «عمده القاری» تألیف علامه بدر الدینی عینی اشاره کرد که در نوع خود بی نظیر هستند و بهترین شرح های صحیح بخاری به شمار می آیند.

انگیزه های تألیف صحیح بخاری

1ـ در عصر امام بخاری (رح) کتابهای مختلفی در متن حدیث تألیف گردید، اما چون همه آن کتابها شامل احادیث صحیح و ضعیف بود، امام رحمه الله تصمیم گرفت کتابی تألیف نماید که فقط حاوی احادیث صحیح رسول ﷲρ باشد. خداوند نیز او را در این کار یاری نمود و سرانجام موفق به تألیف آن شد.

2ـ روزی امام اسحاق بن راهویه حنظلی، استاد امام بخاری، خطاب به شاگردانش گفت: «چه خوب بود اگر احادیث رسول ﷲρ

در کتابی مختصر، جمع آوری می شد». این سخن، توجه امام بخاری رحمه الله را به خود جلب کرد و انگیزه ای شد تا ایشان به جمع آوری احادیث، همت گمارد.

3ـ خود امام بخاری رحمه الله می گوید: «شبی، رسول اللهρ را خواب دیدم و گویا من روبرویش ایستاده ام و با یک باد بزن، حشرات را از او دور می کنم. این خواب را برای تعبیر کنندگان بازگو کردم؛ آنها نیز چنین تعبیر کردند که: شما احادیث جعلی را از رسول اللهρ دور می سازید».

این خواب هم یکی از انگیزه های تألیف صحیح بخاری گردید.

مختصر صحیح بخاری

مختصر صحیح بخاری معروف به «التجرید الصحیح» تألیف حافظ ابوالعباس زین الدین احمد بن احمد بن عبداللطیف شرجی زبیدی است. وی در عصر خودش، محدِّث یمن بشمار می رفت. او دانشمند و ادیبی بزرگوار بود. به ایشان، شرجی می گویند، زیرا ابتدا در یکی از شهرهای یمن بنام شرجه زندگی می کرد و سرانجام در سال 893 هـ. ق در شهری بنام زبید، دار فانی را وداع گفت.

معروفترین تألیفات وی عبارتند از: طبقات الخواص – الفوائد والصلات والعوائد – نزهه الأحباب – أهل الصدق والاخلاص – لحظ الألحاظ والتجرید الصریح للجامع الصحیح (کتاب حاضر)

قابل یادآوری است که برخی به خطا رفته و کتاب «التجرید» را تألیف حسین بن مبارک، احمد بن عمر زبیدی، دانسته اند؛ در صورتی که حسین بن مبارک در سال 629 هـ. ق فوت نموده است، اما مؤلف کتاب «التجرید» در سال 893 هـ. ق دار فانی را وداع گفت.

در پایان، خدا را سپاس می گویم که این توفیق را به بنده عنایت نمود تا این اثر گرانمایه را ترجمه نمایم و از تمامی دوستان و اساتیدی که در ترجمه و ویرایش این اثر مرا یاری نموده اند، نهایت تشکر و قدردانی را دارم و از تمامی خوانندگان محترم خواهان دعای خیر می باشم.

عبدالقادر ترشابی

1ربيع الثانى 1423 هـ. ق

امارات – شارجه

Π

1 ـ كتاب وحي

باب (1): چگونگي آغاز وحي بر رسول اللهρ
اعمال به نيت ها بستگي دارند

1 . عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطابِ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». (بخارى:1)

ترجمه: عمربن خطاب τ مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «اعمال به نيت ها بستگي دارند و با هر كس، مطابق نيتش رفتار مي شود. پس هر كس، به خاطر مقاصد دنيوي يا ازدواج با زني، هجرت نمايد، به دنيا دست مي يابد و با آن زن، ازدواج مي كند. در نتيجه، دستاورد هجرت هر كس، همان چيزي است كه به خاطر آن، هجرت نموده است».

2 ـ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ الْحَارِثَ بْنَ هِشَامٍ τ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَأْتِيكَ الْوَحْيُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَحْيَانًا يَأْتِينِي مِثْلَ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ فَيُفْصَمُ عَنِّي وَقَدْ وَعَيْتُ عَنْهُ مَا قَالَ، وَأَحْيَانًا يَتَمَثَّلُ لِيَ الْمَلَكُ رَجُلاً فَيُكَلِّمُنِي فَأَعِي مَا يَقُولُ» قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فِي الْيَوْمِ الشَّدِيدِ الْبَرْدِ فَيَفْصِمُ عَنْهُ وَإِنَّ جَبِينَهُ لَيَتَفَصَّدُ عَرَقًا. (بخارى:2)

ترجمه: از ام المؤمنين؛ عايشه رضي الله عنها؛ روايت است كه حارث ابن هشام از رسول الله ρ پرسيد و گفت: يا رسول الله! وحي چگونه نازل مي شود؟ رسول الله ρ فرمود: «گاهي مانند صداي زنگ (يعني بصورت زمزمه) نازل مي شود و اين، سخت ترين نوع آنست. و پس از فراگرفتن وحي، اين كيفيت، خاتمه پيدا مي كند. گاهي هم فرشتة وحي، بصورت انسان مي‌آيد و با من سخن مي گويد و من گفته هايش را حفظ مي كنم». عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: در فصل زمستان و شدت سرما، شاهد نزول وحي بر آنحضرت ρ بودم. و در اين هنگام، چون وحي تمام مي شد، پيشاني رسول الله ρ خيس عرق مي شد و از آن، عرق مي چكيد.

3 . عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ ρ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ فِي النَّوْمِ، فَكَانَ لا يَرَى رُؤْيَا إِلا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ، ثُمَّ حُبِّبَ إِلَيْهِ الْخَلاءُ، وَكَانَ يَخْلُو بِغَارِ حِرَاءٍ فَيَتَحَنَّثْ فِيهِ وَهُوَ التَّعَبُّدُ اللَّيَالِيَ ذَوَاتِ الْعَدَدِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِعَ إِلَى أَهْلِهِ وَيَتَزَوَّدُ لِذَلِكَ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَة فَيَتَزَوَّدُ لِمِثْلِهَا حَتَّى جَاءَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ فَقَالَ: اقْرَأْ قَالَ: «مَا أَنَا بِقَارِئٍ» قَالَ: «فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ قُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّانِيَة حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: اقْرَأْ فَقُلْتُ: مَا أَنَا بِقَارِئٍ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّالِثَةَ ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ: [**اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الأَكْرَمُ**]» فَرَجَعَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ يَرْجُفُ فُؤَادُهُ فَدَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيْلِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالَ: «زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي» فَزَمَّلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ فَقَالَ لِخَدِيجَةَ وَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ «لَقَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي» فَقَالَتْ خَدِيجَةُ: كَلاَّ وَاللَّهِ مَا يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا، إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ. فَانْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلِ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِالْعُزَّى ابْنَ عَمِّ خَدِيجَةَ، وَكَانَ امْرَأً قَدْ تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّة، وَكَانَ يَكْتُبُ

الْكِتَابَ الْعِبْرَانِيَّ، فَيَكْتُبُ مِنَ الإِنْجِيلِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ، فَقَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ: يَا ابْنَ عَمِّ اسْمَعْ مِنِ ابْنِ أَخِيكَ فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: يَا ابْنَ أَخِي مَاذَا تَرَى؟ فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ خَبَرَ مَا رَأَى فَقَالَ لَهُ وَرَقَةُ: هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي نَزَّلَ اللَّهُ عَلَى مُوسَى، يَا لَيْتَنِي فِيهَا جَذَعًا، لَيْتَنِي أَكُونُ حَيًّا إِذْ يُخْرِجُكَ قَوْمُكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ : «أَوَمُخْرِجِيَّ هُمْ؟» قَالَ: نَعَمْ، لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ قَطُّ بِمِثْلِ مَا جِئْتَ بِهِ إِلا عُودِيَ وَإِنْ يُدْرِكْنِي يَوْمُكَ أَنْصُرْكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا، ثُمَّ لَمْ يَنْشَبْ وَرَقَةُ أَنْ تُوُفِّيَ وَفَتَرَ الْوَحْيُ. (بخاري:3)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: نزول وحي بر رسول الله ρ به وسيلة خوابها و رويا هاي راستين، شروع شد. و آنچه را كه رسول الله ρ در عالم رويا مي ديد، مانند روشني صبح، تحقق پيدا مي كرد. بعدها رسول الله ρ به عزلت و گوشه نشيني علاقه مند گرديد و در غار حراء گوشه نشين شد. و چندين شبانه روز بدون اينكه به خانه بيايد، در آنجا عبادت مي كرد و هنگامي كه توشه اش تمام مي شد، به خانه مي رفت و توشه بر مي داشت. خديجه رضي الله عنها توشة او را آماده مي كرد. در يكي از روزها كه در غار حراء مشغول عبادت پروردگارش بود، فرشته اي نزد او آمد و خطاب به وي گفت: بخوان. رسول الله ρ فرمود: «من خواندن نمي دانم». رسول الله ρ ميفرمايد: فرشته مرا در بغل گرفت و تا جايي كه تحمل داشتم، فشرد و بعد مرا رها كرد و گفت: بخوان. گفتم: «خواندن نمي دانم». فرشته براي بار دوم مرا در بغل گرفت و به اندازه اي فشرد كه بيش از حد توان من بود. بعد مرا رها كرد و گفت: بخوان. گفتم: «خواندن نمي دانم». رسول الله ρ مي فرمايد: براي بار سوم مرا در بغل گرفت، فشرد و رها كرد و گفت: (بخوان بنام پرورد گارت، او كه انسان را از خون بسته آفريد ...) بعد از آن، رسول الله ρ در حالي كه قلبش مي لرزيد نزد خديجه رضي الله عنها رفت و گفت: «مرابپوشانيد، مرا بپوشانيد». حاضرين رسول الله ρ را پوشانيدند تا اينكه ترس و وحشتش بر طرف شد. سپس، ماجرا را براي خديجه بازگو نمود و فرمود:

«من نسبت به جان خود، احساس خطر مي كنم». خديجه رضي الله عنها گفت: خداوند هرگز تو را ضايع و نابود نخواهد كرد، زيرا شما پاي بند صله رحم هستي، مستمندان را كمك مي كني، از مهمانان پذيرايي مي نمايي و در راه حق، مشكلات را تحمل مي كني. بعد از آن، خديجه رضي الله عنها او را نزد پسر عموي خود، ورقه بن نوفل برد. ورقه مردي مسيحي بود، انجيل را به لغت عبري مي نوشت. و بزرگسال و نابينا بود. خديجه به وي گفت: اي پسر عمو! از برادرزاده ات (محمد) بشنو كه چه مي گويد. ورقه خطاب به رسول الله ρ گفت: اي برادر زاده! بگو چه ديده اي؟ رسول الله ρ آنچه را كه ديده بود شرح داد. ورقه بن نوفل گفت: اين همان فرشته اي است كه خداوند بر موسي فرو فرستاد. اي كاش! روزي كه قومت تو را از شهر بيرون مي كنند، من زنده و جوان مي بودم. رسول الله ρ فرمود: «مگر آنان مرا از شهرم بيرون ميكنند»؟ ورقه گفت: آري. پيامي را كه تو آورده اي، هيچ پيامبري نياورده است مگر اينكه با او دشمني كرده و او را از شهر اخراج كرده اند. اگر من تا آن زمان، زنده بمانم، با تمام وجود، تو را كمك خواهم كرد. متأسفانه پس از مدت كوتاهي، ورقه در گذشت و سلسلة جريان وحي نيز براي مدت معيني متوقف شد.

4 . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا وَهُوَ يُحَدِّثُ عَنْ فَتْرَةِ الْوَحْيِ فَقَالَ فِيْ حَدِيْثِهِ: «بَيْنَا أَنَا أَمْشِي سَمِعْتُ صَوْتًا مِنَ السَّمَاءِ فَرَفَعْتُ بَصَرِي قِبَلَ السَّمَاءِ فَإِذَا الْمَلَكُ الَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءٍ قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، فَرُعِبتُ مِنْهُ فَجِئْتُ أَهْلِي فَقُلْتُ زَمِّلُوْنِيْ، زَمِّلُوْنِيْ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: **[يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ]** إِلَى قَوْلِهِ: **[وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ]** فَحَمِيَ الْوَحْيُ وَتَتَابَعَ». (بخارى:4)

ترجمه: از جابر بن عبدالله انصاري رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ در حالي كه دربارة فَترت (زمان انقطاع) وحي سخن ميگفت، فرمود: «روزي، در مسير راه، صدايي به گوشم رسيد، سرم را بلند كردم، ديدم همان فرشته اي است كه در غار حرا نزد من آمده بود. او روي كرسي اي كه ميان زمين

و آسمان قرار داشت، نشسته بود. با ديدن آن صحنه، دچار ترس شدم. به خانه برگشتم وگفتم: چادري روي من بيندازيد». آنگاه اين آيات از طرف پروردگار، نازل شد:
(اي كسي كه بر خود چادر پيچيده ايي! برخيز و (مردم را از معصيت خدا)، برحذر دار و بزرگي و كبريايي پروردگارت را بيان كن و لباسهايت را پاكيزه نگاه دار. پليدي ها و بت ها را رها كن). بعد از اين، سلسله وحي ادامه يافت و پي در پي، وحي نازل گشت.

5 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: [**لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ**] قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكُمْ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُحَرِّكُهُمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: [**لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ**] قَالَ: جَمْعُهُ لَكَ فِي صَدْرِكَ وَتَقْرَأَهُ [**فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ**] قَالَ: فَاسْتَمِعْ لَهُ وَأَنْصِتْ [**ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ**] ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ اسْتَمَعَ فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِيُّ ρ كَمَا قَرَأَهُ. (بخارى:5)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما در مورد آية [**لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ**] ميگويد: رسول الله ρ هنگام نزول وحي، مشقت فراواني را متحمل مي شد. منجمله آنحضرت ρ لبهايش را تكان مي داد. ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: من نيز لب هايم را همانطوركه رسول الله ρ تكان مي داد، تكان مي دهم (تا به شما نشان دهم كه رسول الله ρ چگونه لب هايش را تكان مي داد). آنگاه، خداوند اين آيات را نازل فرمود: (اي محمد، هنگام نزول قرآن) شتابزده لبهايت را (براي فراگرفتن آن) تكان مده، زيرا جمع آوري قرآن و حفاظت و ياد دادن آن، بعهدة ما است. پس هنگامي كه ما قرآن را خوانديم، (بعد) تو خواندن آنرا پيروي كن. سپس، توضيح و بيان قرآن نيز به عهدة ما است.

ابن عباس رضي الله عنهما در تفسير اين آيات، مي گويد: حفظ قرآن در سينه و ياد آوري آن به عهدة ما است. پس شما سكوت كنيد و به آن، گوش فرا دهيد. در پايان، اين به عهده ما است كه توانايي خواندن آنرا به شما عنايت نمايیم.

بعد از نزول اين آيات، هرگاه جبرييل وحي مي آورد، رسول الله ρ نخست گوش فرا مي داد و پس از بازگشت جبريل، آيات را آنگونه كه نازل شده بود، تلاوت مي كرد.

6. وَعَنْهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ أَجْوَدَ النَّاسِ وَكَانَ أَجْوَدُ مَا يَكُونُ فِي رَمَضَانَ حِينَ يَلْقَاهُ جِبْرِيلُ وَكَانَ يَلْقَاهُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ رَمَضَانَ فَيُدَارِسُهُ الْقُرْآنَ فَلَرَسُولُ اللَّهِ ρ أَجْوَدُ بِالْخَيْرِ مِنَ الرِّيحِ الْمُرْسَلَةِ. (بخارى:6)

ترجمه: همچنين ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ سخاوتمندترين انسانها بود. و سخاوتمندتر از هر وقت، زماني بود كه در ماه رمضان، جبرئيل نزد ايشان مي آمد. جبرئيل در تمام شب هاي رمضان، قرآن را با رسول خدا ρ تكرار مي نمود. و آنحضرت ρ در پخش خير و نيكي، از بادهاي وزنده نيز سبقت ميگرفت.

7. وَعَنْهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي رَكْبٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَكَانُوا تُجَّارًا بِالشَّامِ فِي الْمُدَّةِ الَّتِي كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ مَادَّ فِيهَا أَبَا سُفْيَانَ وَكُفَّارَ قُرَيْشٍ، فَأَتَوْهُ وَهُمْ بِإِيلِيَاءَ فَدَعَاهُمْ وَحَوْلَهُ عُظَمَاءُ الرُّومِ ثُمَّ دَعَاهُمْ وَدَعَا بِتَرْجُمَانِهِ فَقَالَ: أَيُّكُمْ أَقْرَبُ بِهَذَا الرَّجُلِ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَقُلْتُ: أَنَا أَقْرَبُهُمْ نَسَبًا فَقَالَ: أَدْنُوهُ مِنِّي وَقَرِّبُوا أَصْحَابَهُ فَاجْعَلُوهُمْ عِنْدَ ظَهْرِهِ ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: قُلْ لَهُمْ إِنِّي سَائِلٌ هَذَا عَنْ هَذَا الرَّجُلِ، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ، فَوَاللَّهِ لَوْلا الْحَيَاءُ مِنْ أَنْ يَأْثِرُوا عَلَيَّ كَذِبًا لَكَذَبْتُ عَنْهُ. ثُمَّ كَانَ أَوَّلَ مَا سَأَلَنِي عَنْهُ أَنْ قَالَ: كَيْفَ نَسَبُهُ فِيكُمْ؟ قُلْتُ: هُوَ فِينَا ذُو نَسَبٍ. قَالَ: فَهَلْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ مِنْكُمْ أَحَدٌ

قَطُّ قَبْلَهُ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَهَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَأَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ؟ فَقُلْتُ: بَلْ ضُعَفَاؤُهُمْ. قَالَ: أَيَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ قُلْتُ: بَلْ يَزِيدُونَ. قَالَ: فَهَلْ يَرْتَدُّ أَحَدٌ مِنْهُمْ سَخْطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ قُلْتُ: لا. قَالَ: فَهَلْ يَغْدِرُ؟ قُلْتُ: لا وَنَحْنُ مِنْهُ فِي مُدَّةٍ لا نَدْرِي مَا هُوَ فَاعِلٌ فِيهَا. قَالَ: وَلَمْ تُمْكِنِّي كَلِمَةٌ أُدْخِلُ فِيهَا شَيْئًا غَيْرُ هَذِهِ الْكَلِمَة قَالَ: فَهَلْ قَاتَلْتُمُوهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: فَكَيْفَ كَانَ قِتَالُكُمْ إِيَّاهُ؟ قُلْتُ: الْحَرْبُ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِجَالٌ، يَنَالُ مِنَّا وَنَنَالُ مِنْهُ. قَالَ: مَاذَا يَأْمُرُكُمْ؟ قُلْتُ: يَقُولُ اعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَاتْرُكُوا مَا يَقُولُ آبَاؤُكُمْ، وَيَأْمُرُنَا بِالصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّدْقِ وَالْعَفَافِ وَالصِّلَةِ، فَقَالَ لِلتَّرْجُمَانِ: قُلْ لَهُ: سَأَلْتُكَ عَنْ نَسَبِهِ فَذَكَرْتَ أَنَّهُ فِيكُمْ ذُو نَسَبٍ، فَكَذَلِكَ الرُّسُلُ تُبْعَثُ فِي نَسَبِ قَوْمِهَا، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ قَالَ أَحَدٌ مِنْكُمْ هَذَا الْقَوْلَ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا. فَقُلْتُ: لَوْ كَانَ أَحَدٌ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ قَبْلَهُ، لَقُلْتُ: رَجُلٌ يَأْتَسِي بِقَوْلٍ قِيلَ قَبْلَهُ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، قُلْتُ: فَلَوْ كَانَ مِنْ آبَائِهِ مِنْ مَلِكٍ قُلْتُ: رَجُلٌ يَطْلُبُ مُلْكَ أَبِيهِ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ كُنْتُمْ تَتَّهِمُونَهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ مَا قَالَ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، فَقَدْ أَعْرِفُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِيَذَرَ الْكَذِبَ عَلَى النَّاسِ وَيَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ، وَسَأَلْتُكَ: أَشْرَافُ النَّاسِ اتَّبَعُوهُ أَمْ ضُعَفَاؤُهُمْ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّ ضُعَفَاءَهُمِ اتَّبَعُوهُ، وَهُمْ أَتْبَاعُ الرُّسُلِ، وَسَأَلْتُكَ: أَيَزِيدُونَ أَمْ يَنْقُصُونَ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّهُمْ يَزِيدُونَ، وَكَذَلِكَ أَمْرُ الإِيمَانِ حَتَّى يَتِمَّ، وَسَأَلْتُكَ: أَيَرْتَدُّ أَحَدٌ سَخْطَةً لِدِينِهِ بَعْدَ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، وَكَذَلِكَ الإِيمَانُ حِينَ تُخَالِطُ بَشَاشَتُهُ الْقُلُوبَ، وَسَأَلْتُكَ: هَلْ يَغْدِرُ؟ فَذَكَرْتَ أَنْ لا، وَكَذَلِكَ الرُّسُلُ لا تَغْدِرُ، وَسَأَلْتُكَ: بِمَا يَأْمُرُكُمْ؟ فَذَكَرْتَ أَنَّهُ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، وَيَنْهَاكُمْ عَنْ عِبَادَةِ الأَوْثَانِ، وَيَأْمُرُكُمْ بِالصَّلاة وَالصِّدْقِ وَالْعَفَافِ، فَإِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا فَسَيَمْلِكُ مَوْضِعَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ، وَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّهُ خَارِجٌ لَمْ أَكُنْ أَظُنُّ أَنَّهُ مِنْكُمْ، فَلَوْ أَعْلَمُ أَنِّي أَخْلُصُ إِلَيْهِ لَتَجَشَّمْتُ لِقَاءَهُ وَلَوْ كُنْتُ

عِنْدَهُ لَغَسَلْتُ عَنْ قَدَمِهِ، ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ρ الَّذِي بَعَثَ بِهِ دِحْيَةُ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى فَدَفَعَهُ إِلَى هِرَقْلَ فَقَرَأَهُ فَإِذَا فِيْهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ سَلامٌ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكَ بِدِعَايَةِ الإِسْلامِ أَسْلِمْ تَسْلَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ أَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ فَإِنْ تَوَلَّيْتَ فَإِنَّ عَلَيْكَ إِثْمَ الأَرِيسِيِّينَ وَ **[يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَنْ لا نَعْبُدَ إِلا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوْا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ]** .

قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: فَلَمَّا قَالَ مَا قَالَ، وَفَرَغَ مِنْ قِرَاءَةِ الْكِتَابِ، كَثُرَ عِنْدَهُ الصَّخَبُ، وَارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ، وَأُخْرِجْنَا، فَقُلْتُ لأَصْحَابِي حِينَ أُخْرِجْنَا: لَقَدْ أَمِرَ أَمْرُ ابْنِ أَبِي كَبْشَةَ إِنَّهُ يَخَافُهُ مَلِكُ بَنِي الأَصْفَرِ، فَمَا زِلْتُ مُوقِنًا أَنَّهُ سَيَظْهَرُ حَتَّى أَدْخَلَ اللَّهُ عَلَيَّ الإِسْلامَ، وَكَانَ ابْنُ النَّاطُورِ صَاحِبُ إِيلِيَاءَ، وَهِرَقْلَ أسقُفًّا عَلَى نَصَارَى الشَّأْمِ يُحَدِّثْ أَنَّ هِرَقْلَ حِينَ قَدِمَ إِيلِيَاءَ أَصْبَحَ يَوْمًا خَبِيثَ النَّفْسِ، فَقَالَ بَعْضُ بَطَارِقَتِهِ: قَدِ اسْتَنْكَرْنَا هَيْئَتَكَ. قَالَ ابْنُ النَّاطُورِ: وَكَانَ هِرَقْلُ حَزَّاءً يَنْظُرُ فِي النُّجُومِ فَقَالَ لَهُمْ حِينَ سَأَلُوهُ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَة حِينَ نَظَرْتُ فِي النُّجُومِ، مَلِكَ الْخِتَانِ قَدْ ظَهَرَ، فَمَنْ يَخْتَتِنُ مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ؟ قَالُوا: لَيْسَ يَخْتَتِنُ إِلاَّ الْيَهُودُ، فَلا يُهِمَّنَّكَ شَأْنُهُمْ، وَاكْتُبْ إِلَى مَدَايِنِ مُلْكِكَ فَيَقْتُلُوا مَنْ فِيهِمْ مِنَ الْيَهُودِ، فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى أَمْرِهِمْ أُتِيَ هِرَقْلُ بِرَجُلٍ أَرْسَلَ بِهِ مَلِكُ غَسَّانَ، يُخْبِرُ عَنْ خَبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ρ فَلَمَّا اسْتَخْبَرَهُ هِرَقْلُ قَالَ: اذْهَبُوا فَانْظُرُوا أَمُخْتَتِنٌ هُوَ أَمْ لا فَنَظَرُوا إِلَيْهِ فَحَدَّثوهُ أَنَّهُ مُخْتَتِنٌ، وَسَأَلَهُ عَنِ الْعَرَبِ فَقَالَ: هُمْ يَخْتَتِنُونَ. فَقَالَ هِرَقْلُ: هَذَا مُلْكُ هَذِهِ الأُمَّةِ قَدْ ظَهَرَ، ثُمَّ كَتَبَ هِرَقْلُ إِلَى صَاحِبٍ لَهُ بِرُومِيَة، وَكَانَ نَظِيرَهُ فِي الْعِلْمِ، وَسَارَ هِرَقْلُ إِلَى حِمْصَ فَلَمْ يَرِمْ حِمْصَ، حَتَّى أَتَاهُ كِتَابٌ مِنْ صَاحِبِهِ يُوَافِقُ رَأْيَ هِرَقْلَ عَلَى خُرُوجِ النَّبِيِّ ρ، وَأَنَّهُ نَبِيٌّ فَأَذِنَ هِرَقْلُ لِعُظَمَاءِ الرُّومِ فِي دَسْكَرَةٍ لَهُ بِحِمْصَ، ثُمَّ أَمَرَ بِأَبْوَابِهَا فَغُلِّقَتْ، ثُمَّ اطَّلَعَ

فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الرُّومِ هَلْ لَكُمْ فِي الْفَلاحِ وَالرُّشْدِ، وَأَنْ يَثْبُتَ مُلْكُكُمْ، فَتُبَايِعُوا هَذَا النَّبِيَّ فَحَاصُوا حَيْصَةَ حُمُرِ الْوَحْشِ إِلَى الأَبْوَابِ فَوَجَدُوهَا قَدْ غُلِّقَتْ فَلَمَّا رَأَى هِرَقْلُ نَفْرَتَهُمْ وَأَيِسَ مِنَ الإِيمَانِ، قَالَ: رُدُّوهُمْ عَلَيَّ وَقَالَ: إِنِّي قُلْتُ مَقَالَتِي آنِفًا أَخْتَبِرُ بِهَا شِدَّتَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ، فَقَدْ رَأَيْتُ فَسَجَدُوا لَهُ وَرَضُوا عَنْهُ فَكَانَ ذَلِكَ آخِرَ شَأْنِ هِرَقْلَ. (بخاري:7)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: ابو سفيان بن حرب، براي من چنين حكايت كرد: هنگاميكه با كارواني از تجار قريش، در شام بسر مي بردم، هِرقل؛ پادشاه روم؛ سفيري را نزد من فرستاد و مرا به دربار خويش، فراخواند. (اين جريان متعلق به دوراني است كه رسول الله ρ با ابوسفيان و كفار قريش معاهده اي بسته بود). در ايليا به دربار هرقل رسيديم در حاليكه همه بزرگان وسرانِ روم نيز آنجا حضور داشتند. هرقل، مترجمِ خود را احضار نمود و خطاب به سرداران قريش، گفت: كدام يك از شما با كسي كه مدعي نبوت است (پيامبر خدا) از لحاظ خويشاوندي نزديكتر مي باشد؟ ابوسفيان ميگويد: گفتم: من از بستگان بسيار نزديك او هستم. هرقل گفت: ابوسفيان را بگوييد، تا در كنار من بنشيند و همراهانش را پشت سر او بنشانيد. سپس، به مترجم خود گفت: به همراهان او بگو: مي خواهم در مورد كسي كه در حجاز، ادعاي نبوت كرده است، از ابوسفيان اطلاعاتي كسب كنم. اگر او (ابوسفيان) با من دروغ گفت، او را تكذيب كنيد. ابوسفيان ميگويد: اگر از همراهانم نمي ترسيدم كه مرا متهم به دروغگوئي نمايند، حتماً عليه آنحضرت ρ دروغ مي گفتم. نخست، هرقل از نسبش پرسيد؟گفتم: او در ميان ما، از نسب بالايي برخوردار است. سپس، پرسيد: آيا غير از او، كسي ديگر از ميان شما ادعاي نبوت كرده است؟ گفتم: خير. گفت: آيا اَشراف و بزرگان از وي پيروي مي كنند يا فقراء ومستضعفان؟ جواب دادم: مستضعفان. گفت: كسي از نياكان وي، پادشاه بوده است؟ گفتم: خير. پرسيد: آيا پيروانش روز بروز بيشتر مي شوند يا كمتر؟ گفتم: بيشتر مي شوند. هرقل پرسيد: آيا كسي كه دين محمد را پذيرفته، بخاطر ناپسند شمردن دينش،

دوباره منحرف شده است؟ گفتم: خير. پرسيد: آيا او پيمان شكني مي كند؟ گفتم: خير، و در حال حاضر ما با وي پيمان صلحي بسته ايم و نمي دانيم چه خواهد كرد؟ ابوسفيان مي گويد: جز جملة فوق، چيز ديگري نتوانستم عليه پيامبرρ بگـويم. هرقـل پرسيد: آيا شما با وي جنگيده ايد؟ گفتم: آري. پرسيد: حاصل و نتيجة جنگ چگونه بوده است؟ گفتم: گاهي او پيروز شده و گاهي ما پيروز شده ايم. هرقل پرسيد: پيام او براي شما چيست؟ گفتم: اين است كه خدا را عبادت كنيد، و به وحدانيت و يگانگي او ايمان داشته باشيد، و از اعمال و عقايد شركآميزي كه نياكان شما داشته اند، دست برداريد. علاوه بر اين، ما را به اقامة نماز، راستگويي، صله رحم و پاكدامني امر مي كند. ابوسفيان مي گويد: بعد از اين، هرقل به مترجم خود گفت: بـه ابوسفيان بگـو: مـن از نسب او پرسيدم، تو او را از لحاظ نسب از خود بهتر معرفي كردي. آري، هر پيامبري (كه مبعوث شده) از والاترينِ نسب، در ميان قوم خود، برخوردار بوده است. پرسيدم: از ميان شما قبلاً كسي ادعاي نبوت كرده است؟ جواب منفي دادي. اگر كسي قبلاً از شما ادعاي نبوت كرده بود، مي توانستم بگويم او از همان مدعي قبلي تقليد مي كند. پرسيدم: كسي از نياكان او سلطان و پادشاه بوده است؟ گفتي خير. اگر چنين مي بود مي توانستم بگويم كه او مدعي ميراث پدران خويش است. پرسيدم كه او قبلاً عادت به دروغ گفتن داشته است؟ جواب دادي: خير. يقين نمودم كه كسي كه با مردم دروغ نگفته است، نميتواند دربارة الله، دروغ بگويد. سؤال شد: كه پيروان او از ضعفا هستند يا از مستكبران؟ گفتي : از ضعفا هستند. آري، پيروان انبياي گذشته نيز از همين قشر بودند. سؤال شد: كه پيروان او رو به افزايش اند يا كاهش؟ گفتي كه روزبروز زياد مي شوند. سؤال شد: كسي كه به دين او گراييده است دوباره، بخاطر ناپسند شمردن دينش، منحرف شده است؟ جواب، منفي بود. يقيناً اصل ايمان چنين است وقتي كه نور آن كامل شد، ديگر از بين نميرود. سؤال شد: عهد شكني كرده است؟ جواب، منفي بود. آري، هيچ پيامبري عهد شكني نمي كند. سؤال شد: شما را به چه چيز فرا مي خواند. گفتي: كه ما را به پرستش الله، فرا مي خواند و از شرك و

بت پرستي، باز مي دارد و به نماز، راستگويي، درستكاري و پاكدامني دعوت مي دهد. ابوسفيان مي گويد: در پايان گفتگو، هرقل گفت: اگر آنچه را كه گفتي، حقيقت داشته باشد، روزي فرا مي رسد كه همين جاي پاي مرا تصرف كند. همانا من مي دانستم كه چنين پيامبري ظهور خواهد كرد. اما نمي دانستم كه او از ميان شما خواهد بود. اگر مي دانستم كه مي توانم با او ملاقات كنم، از هم اكنون، امور لازم را براي ديدار او ترتيب مي دادم. اگر بتوانم او را دريابم شخصاً پاهاي (مباركش) را خواهم شست. بعد، هرقل نامه اي را كه رسول الله ρ به وسيلة دحيه كلبي به حاكم بصره فرستاده بود و مخاطب آن هرقل بود، خواست و قرائت نمود. در آن نامه چنين نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

از جانب محمد بنده و پيامبر خدا به هرقل پادشاه روم: سلام بر كسي كه هدايت را برگزيند. اما بعد: بدانيد كه من به اسلام دعوت مي كنم. اگر دعوت اسلام را بپذيري، در امان خواهي بود و نزد خداوند پاداشي دو چندان خواهي داشت. و اگر (از قبول دعوت من) روي بگرداني، گناه رعيت و زيردستانت برگردن تو خواهد بود. (اي اهل كتاب! بياييد بسوي چيزي كه ميان من و شما مشترك است. يعني اينكه: بجز خداي يكتا، كسي را نپرستيم وچيزي با وي شريك نگردانيم. و هيچ يك از ما ديگري را بجاي خداوند، پروردگار خود قرار ندهد. اگر روگرداني نمودند، بگوييد: (اي اهل كتاب!) گواه باشيد كه ما مسلمانيم).

ابوسفيان مي گويد: پس از اينكه هرقل، نامه را قرائت كرد و سخنانش به پايان رسيد، شلوغ شد و همهمه اي بپا گرديد. و ما را از آنجا بيرون كردند. من خطاب به همراهانم گفتم: توجه كرديد دين ابن ابي كبشه (محمد) چنان پيشرفت كرده كه پادشاه زرد پوستان (روم) نيز از آن به وحشت افتاده است. ابوسفيان مي گويد: مطمئن شدم كه رسول الله ρ بر هرقل غالب خواهد شد، تا اينكه خداوند مرا مشرف به اسلام كرد.

ابن ناطور؛ فرماندار ايليا و رهبر مسيحيان شام؛ كه از دوستان هرقل بود، حكايت مي كند كه:

روزي، هرقل به ايليا آمده بود، صبحدم با چهره ايي آشفته و پريشان از خواب برخاست. برخي از دوستان نزديكش، به وي گفتند: ما تو را پريشان و ناراحت مي بينيم؟ ابن ناطور ميگويد: هرقل كه در كَهانت، مهارت داشت و علم ستاره‌شناسي را خوب مي دانست، در پاسخ آنها گفت: ديشب كه به ستاره ها نظر انداختم، به اين نتيجه رسيدم كه پادشاهي كه ختنه ميكند، ظهور كرده و بازي را از ديگران برده است. و بعد، پرسيد: از اين امت، چه كساني ختنه مي‌كنند؟ حاضران جواب دادند: بجز يهود، كسي ديگر ختنه نمي كند. و از آنان، هيچ خوف و هراسي نداشته باش. و به تمام شهرهاي مملكت خود فرمان صادر كن تا يهودي‌ها را بكشند و از بين ببرند. آنها در همين بحث و گفتگو بودند كه شخصي از طرف پادشاه غسان، به دربار هرقل آورده شد. اين شخص، دربارة رسول الله ρ خبر داد. هرقل دستور داد تا بررسي كنند كه او ختنه شده است يا خير؟ مأموران پس از بررسي لازم، گفتند: بلي، ختنه شده است. هرقل از آن شخص، پرسيد: آيا عربها ختنه مي كنند؟ وي پاسخ داد: بلي. با شنيدن اين سخن، هرقل بلا فاصله گفت: محمد پادشاه اين امت است كه ظهور كرده است . و به يكي از دوستان خود كه در روميه بود و از نظر دانستن علم نجوم، هم رديف او قرار داشت، نامه اي نوشت و او را از تمام ماجرا آگاه كرد. و خودش به طرف حمص، براه افتاد. اما هنوز از حمص بيرون نرفته بود كه پاسخ نامه از طرف دوستش رسيد. وي دربارة نبوت رسول الله ρ با اظهارات هرقل، اتفاق نظر داشت. هرقل سرداران روم را در قلعة حمص، جمع كرد و دستور داد كه درهاي آن را ببندند. درها بسته شد. سپس، هرقل آمد و به ايراد سخن پرداخت و گفت: اي اهالي روم! آيا مي خواهيد نقشي در رشد و كاميابي داشته باشيد و سلطنت شما جاودان بماند؟ پس با اين پيامبر، بيعت كنيد. سرداران روم با شنيدن اين خبر، مانند الاغ هاي وحشي بسوي دروازه ها فرار كردند اما دروازه ها بسته شده بود. وقتي هرقل، تنفرآنان را از ايمان آوردن مشاهده كرد و مأيوس شد، دستور داد تا همة آنان را احضار كنند. وقتي حاضر شدند، هرقل خطاب به

آنان گفت: منظورم از اين كار، آزمايش استواري و پايداري شما دربارة مذهب بود. كه هم اكنون آن را ملاحظه كردم. ابوسفيان مي‌گويد: با شنيدن اين سخن، مردم هرقل را سجده كردند و از او خشنود شدند. اين بود پايان داستان هرقل.

2 ـ كتاب ايمان

باب (1): اين قول پيامبر ρ كه اسلام بر پنج چيز بنا شده است

8 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «بُنِيَ الإِسْلامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالْحَجِّ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ». (بخارى:8)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «اسلام بر پنج چيز بنا شده است: نخست، گواهي دادن براينكه خداوند، يكي است و جز او، معبود برحقي وجود ندارد و محمد ρ رسول خداست. دوم: اقامة نماز، سوم: دادن زكات، چهارم: اداي حج، پنجم: روزه گرفتن ماه مبارك رمضان».

باب (2): شاخه هاي ايمان

9 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الإِيمَانُ بِضْعٌ وَسِتُّونَ شُعْبَةً وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الإِيمَانِ». (بخارى:9)

ترجمه: از ابو هريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمودند: «ايمان شصت و اندي شعبه دارد و حياء يكي از آن شعبه ها است».

باب (3): مسلمان و مهاجر

10 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ». (بخارى:10)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «مسلمان كسي است كه ساير مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند. و مهاجر (واقعي) كسي است كه از آنچه خدا منع كرده است، هجرت نمايد». (يعني آنها را ترك كند).

باب (4): بهترين اسلام

11 . عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الإِسْلامِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ». (بخارى:11)

ترجمه: ابو موسي τ مي گويد: (صحابه) پرسيدند: اي رسول خدا! اسلام چه كسي (نزد خدا) بهتر است؟ فرمود: «اسلام كسي كه مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند».

باب (5): طعام دادن از اسلام است

12 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ρ: أَيُّ الإِسْلامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لَمْ تَعْرِفْ». (بخارى:12)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه: شخصي از نبي اكرم ρ پرسيد: اسلام چه كسي بهتر است؟ رسول خدا ρ فرمود: «اسلام كسي كه به آشنا و بيگانه سلام گويد و طعام دهد».

باب (6): جزو ايمان است كه آنچه براي خود مي پسندي، براي برادرت نيز بپسند

13 . عَنْ أَنَسٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ». (بخارى:13)

ترجمه: از انس τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «مؤمن كسي است كه آنچه براي خود مي پسندد، براي برادر (مسلمان) خود نيز بپسندد».

باب (7): محبت و دوستي با پيامبر ρ از ايمان است

14 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ». (بخارى:14)

ترجمه: از ابو هريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، كسي از شما نمي تواند مؤمن باشد، تا زماني كه من (پيامبر ρ) نزد او از پدر و فرزندش محبوب تر نباشم».

15 . عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». (بخارى:15)

ترجمه: از انس τ روايت است كه رسول اكرم ρ فرمود: «كسي از شما، نمي تواند مومن (واقعي) باشد، تا اينكه من (پيامبر) نزد او از پدر، فرزند و همة مردم، محبوب تر نباشم».

باب (8): لذت ايمان

16 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلاوَةَ الإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لا يُحِبُّهُ إِلا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ». (بخارى:16).

ترجمه: از انس τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «كسي كه اين سه خصلت را داشته باشد، شيريني ايمان را مي چشد. يكي اينكه: الله و رسولش را از همه بيشتر دوست داشته باشد. دوم اينكه: محبتش با هر كس، بخاطر خوشنودي الله باشد. سوم اينكه: برگشتن به سوي كفر، برايش مانند رفتن در آتش، ناگوار باشد».

باب (9): دوست داشتن أنصار، نشانة ايمان است

17 . عَنْ أَنَسٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «آيَةُ الإِيمَانِ حُبُّ الأَنْصَارِ، وَآيَةُ النِّفَاقِ بُغْضُ الأَنْصَارِ». (بخارى:17)

ترجمه: از انس τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «نشانة ايمان ، دوستي با انصار و نشانة نفاق، دشمني با انصار است».

18 . عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ وَحَوْلَهُ عِصَابَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: «بَايِعُونِي عَلَى أَنْ لا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلا تَسْرِقُوا، وَلا تَزْنُوا، وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ، وَلا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَّى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَتَرَهُ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ». فَبَايَعْنَاهُ عَلَى ذَلِك. (بخارى:18)

ترجمه: از عباده بن صامت τ روايت است كه رسول الله ρ در جمعي از يارانش فرمود: «با من بيعت كنيد بر اينكه غير از الله كسي ديگر را عبادت نكنيد. و در عبادت، كسي را با او شريك نگردانيد. دزدي نكنيد، زنا نكنيد، فرزندان تان را نكشيد، به كسي تهمت و بهتان نزنيد، و در كار هاي خير از الله و رسول او نافرماني نكنيد. هركس از شما به اين وعده ها وفا كند، خداوند پاداش اعمالش را خواهد داد. و هر كس، مرتكب عملي از اعمال فوق بشود و در دنيا مجازات گردد، اين مجازات، باعث كفارة گناهانش خواهد شد. و اگر مرتكب اعمال بد، در دنيا مجازات نشود و خداوند گناهانش را پنهان كند، پس او موكول به الله است، يعني اگر خدا بخواهد او را مي بخشد و اگر نخواهد مجازات مي كند». عباده τ مي گويد: همة ما بر امور فوق با رسول الله ρ بيعت كرديم.

باب (10): فرار از فتنه، جزو دين است

19 ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ». (بخارى:19)

ترجمه: از ابوسعيد خدري τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «در آيندة نزديك، زماني فرا مي رسد كه بهترين مال و دارايي مسلمان، گوسفندانش هستند كه وي به دنبال آنها به مناطق نزول باران و قلة كوهها مي رود تا دينش را از خطر فتنه ها، محفوظ نگه دارد».

باب (11): عبادت در حد توان

20 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا أَمَرَهُمْ، أَمَرَهُمْ مِنَ الأَعْمَالِ بِمَا يُطِيقُونَ، قَالُوا: إِنَّا لَسْنَا كَهَيْئَتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، فَيَغْضَبُ حَتَّى يُعْرَفَ الْغَضَبُ فِي وَجْهِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: «إِنَّ أَتْقَاكُمْ وَأَعْلَمَكُمْ بِاللَّهِ أَنَا». (بخارى:20)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها روايت مي كند كه: هرگاه، رسول الله ρ مردم را دستور مي داد، آنها را به انجام كاري دستور مي داد كه توان آن را داشته باشند. صحابه τ عرض كردند: اي پيامبر خدا! مطمئناً خداوند گناهان اول و آخر شما را بخشيده است، پس هرگز ما نميتوانيم با شما برابر باشيم. عايشه رضي الله عنها ميگويد: رسول الله ρ از شنيدن اين سخن، بسيار ناراحت مي شد و آثار خشم بر چهرة مباركش آشكار مي گشت. سپس مي فرمود: «من از همة شما خدا را بهتر مي شناسم و از او بيشتر مي ترسم». (يعني در دينداري از من سبقت نگيريد. زيرا دين، اطاعت از دستورات من (رسول الله) است).

باب (12): برتري ميان اهل ايمان در اعمال است

21. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَيُخْرَجُونَ مِنْهَا قَدِ اسْوَدُّوا فَيُلْقَوْنَ فِي نَهَرِ الْحَيَا أَوِ الْحَيَاةِ» شَكَّ مَالِكٌ «فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي جَانِبِ السَّيْلِ، أَلَمْ تَرَ أَنَّهَا تَخْرُجُ صَفْرَاءَ مُلْتَوِيَةً». (بخارى:22)

ترجمه: از ابوسعيد خدري τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «بعد از اينكه اهل بهشت، به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ برده مي شوند، خداوند مي فرمايد: كساني را كه به اندازة يك دانة ارزن، ايمان دارند، از دوزخ بيرون بياوريد. آنان از دوزخ بيرون آورده خواهند شد در حالي كه سوخته و سياه گشته اند، و بعد در جوي حيات و زندگي انداخته مي شوند. آنگاه، سرسبز و شاداب خواهند شد. درست همانگونه كه دانه اي در خاك رسوبي سيلاب انداخته شود. يعني سرعت رشد و نمو آن انسانهاي سوخته، مانند سرعت جوانه اي است كه در خاك هاي رسوبي سيل، سبز شده باشد. آيا نديده ايد كه آن دانه و جوانه، نخست، زرد و بعد، سبز و شاداب مي شود».

22. وَعَنهُ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمُصٌ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدِيَّ، وَمِنْهَا مَا دُونَ ذَلِكَ، وَعُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجُرُّهُ». قَالُوا: فَمَا أَوَّلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الدِّينَ». (بخارى:23)

ترجمه: از ابوسعيد خدري τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «در عالم خواب، مردم در حالي كه پيراهن به تن داشتند به من نشان داده شدند. پيراهن بعضي ها تا سينة آنان بود و پيراهن برخي ديگر، كوتاه تر از آن، و پيراهن عمر بن خطاب چنان بلند بود كه روي زمين كشيده مي شد». صحابه پرسيدند: يا رسول الله! تعبير اين خواب

چيست؟ فرمود: «ديندارى». (يعني بلندي و كوتاهي پيراهن، نشانة كمال و نقص دين آنان است).

باب (13): حياء بخشي از ايمان است

23 . عَنِ ابنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ مَرَّ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، وَهُوَ يَعِظُ أَخَاهُ فِي الْحَيَاءِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «دَعْهُ فَإِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ الإِيمَانِ». (بخارى:24)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: روزي، رسول الله ρ از كنار يك مرد انصاري مي گذشت كه برادرش را در مورد شرم و حياء نصيحت مي كرد (و مي گفت كه شرم و حيات را كمتر كن). آنحضرت ρ فرمود: «دربارة كم كردن شرم و حيا او را پند مده، زيرا حياء بخشي از ايمان است».

(منظور از واژة حياء كه در حديث مذكور، بخشي از ايمان قرار داده شده است، همان عامل كم رويي دربارة انجام و ارتكاب گناه ميباشد). مترجم.

باب (14): اگر توبه كردند، نماز خواندند، وزكات دادند، كاري با آنها نداشته باشيد

24 . وعَنْهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلا بِحَقِّ الإِسْلامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ». (بخارى:25)

ترجمه: همچنين از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «از جانب خدا به من امر شده است تا زماني كه مردم به يگانگي الله و به

حقانیت رسالت محمد ρ شهادت ندهند و نماز را اقامه نکنند و زکات ندهند، با آنان جهاد کنم. ولي هنگامي که این کارها را انجام دادند، مال و جان شان در برابر هرگونه تعرضي محفوظ خواهد ماند مگر در حقي که اسلام تعیین کرده است. و سرانجام کار آنان (در جهان آخرت) با خداست».

باب (15): کسي که مي گوید: ایمان یعني عمل کردن

25. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ سُئِلَ: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: «إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قِيلَ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: «حَجٌّ مَبْرُورٌ». (بخارى:26)

ترجمه: از ابو هریره τ روایت است که مي گوید: از رسول الله ρ سؤال شد: کدام عمل، بهتر است؟ فرمود: ایمان به خدا و رسولش. پرسیدند: سپس چه کاري؟ فرمود: «جهاد در راه الله». سؤال شد: بعد از آن، چه کاري؟ فرمود: «حج مقبول».

باب (16): هرگاه که اسلام، واقعي نباشد

26 . عن سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ أَعْطَى رَهْطًا وَسَعْدٌ جَالِسٌ، فَتَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ρ رَجُلاً هُوَ أَعْجَبُهُمْ إِلَيَّ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا لَكَ عَنْ فُلانٍ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لأَرَاهُ مُؤمِنًا، فَقَالَ: «أَوْ مُسْلِمًا؟» فَسَكَتُّ قَلِيلاً ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ، فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي فَقُلْتُ: مَا لَكَ عَنْ فُلانٍ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لأَرَاهُ مُؤمِنًا، فَقَالَ: «أَوْ مُسْلِمًا؟» ثُمَّ غَلَبَنِي مَا أَعْلَمُ مِنْهُ فَعُدْتُ لِمَقَالَتِي وَعَادَ رَسُولُ اللَّهِ ρ ثُمَّ قَالَ: «يَا سَعْدُ إِنِّي لأُعْطِي الرَّجُلَ، وَغَيْرُهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْهُ، خَشْيَةَ أَنْ يَكُبَّهُ اللَّهُ فِي النَّارِ». (بخارى:27)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص τ مي گوید: رسول الله ρ اموالي را میان گروهي از مسلمانان توزیع کرد در

حالي كه من آنجا نشسته بودم. آنحضرت ρ به يكي از حاضرين، كه به نظر من، بهترين شخص، در ميان آنان بود، چيزي نداد. عرض كردم: اي رسول خدا! چرا فلاني را محروم كردي؟ به خدا سوگند، به نظر من، او فردي مؤمن است. رسول الله ρ فرمود: «مؤمن است يا مسلمان»؟ اندكي سكوت نمودم. سپس بخاطر شناختي كه از او داشتم، كنترلم را از دست دادم و دوباره همان سؤال را تكرار نمودم وگفتم: يا رسول الله! چرا فلاني را محروم كردي؟ من او را مؤمن مي دانم. رسول الله ρ فرمود: «مؤمن يا مسلمان»؟ باز هم اندكي سكوت نمودم. سپس، بخاطر شناختي كه از او داشتم، كنترلم را از دست دادم و دوباره همان سؤال را تكرار نمودم و رسول خدا ρ همان سخنش را تكرار نمود. آنگاه، فرمود: «اي سعد! من به كساني مال عطا مي نمايم كه مي ترسم از اسلام برگردند و بخاطر انصراف از اسلام، خداوند آنان را با صورت، دوزخ اندازد، و حال آنكه مي دانم كساني بهتر و محبوبتر از آنان، وجود دارند».

(حديث مذكور دو مطلب بسيار مهم به ما مي آموزد: يكي اينكه هيچ عمل رسول الله ρ خالي از حكمت و مصلحت نبود هر چند كه ما نتوانيم به راز آن پي ببريم. دوم اينكه ايمان، يك چيز قلبي و پنهاني است. دربارة اينكه فلاني، مسلمان است مي توان قضاوت نمود. اما دربارة اينكه مؤمن است، صد در صد قضاوت نمودن، بسيارمشكل است[1].

باب (17): ناسپاسي از شوهران، و اينكه ناسپاسي، درجاتي دارد

27 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أُرِيتُ النَّارَ فَإِذَا أَكْثَرُ أَهْلِهَا النِّسَاءُ يَكْفُرْنَ». قِيلَ: أَيَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ». (بخارى:29)

---

[1] مترجم.

ترجمه: از عبد الله ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «دوزخ به من نشان داده شد، ديدم كه بيشتر اهل دوزخ، زنان هستند. زيرا ناسپاسي مي كنند». سؤال شد: آيا از خدا ناسپاسي مي كنند؟ رسول الله ρ فرمود: «خير. از شوهرانشان ناسپاسي ميكنند». (يعني خدمت و محبت شوهران خود را ناديده مي گيرند). اگر تمام عمر به همسرت خدمت كني، ولي يك بار از شما، چيزي (خلاف ميلش) مشاهده كند، مي گويد: من هرگز از تو خيري نديده ام».

باب (18):گناهان، از امور جاهليت اند و بجز شرك، هيچ گناهي، كفر نيست

28. عَنْ أَبِيْ ذَرٍّ τ قَالَ: إِنِّي سَابَبْتُ رَجُلاً فَعَيَّرْتُهُ بِأُمِّهِ، فَقَالَ لِيَ النَّبِيُّ ρ: «يَا أَبَا ذَرٍّ، أَعَيَّرْتَهُ بِأُمِّهِ؟ إِنَّكَ امْرُؤٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ، إِخْوَانُكُمْ خَوَلُكُمْ، جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدِهِ، فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ، وَلْيُلْبِسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ، وَلا تُكَلِّفُوهُمْ مَا يَغْلِبُهُمْ، فَإِنْ كَلَّفْتُمُوهُمْ فَأَعِينُوهُمْ».(بخارى:30)

ترجمه: ابوذر غفاري τ مي گويد: روزي با غلامم درگير شدم و او را (بخاطر اينكه مادرش كنيزي بود)، تحقير نمودم. رسول الله ρ فرمود: «اي ابوذر! اين غلام را بخاطر مادرش تحقير نمودي؟! معلوم است كه هنوز عادات جاهليت در شما وجود دارد. غلامان و زيردستان شما، برادران شما هستند. خداوند آنان را در اختيار شما قرار داده است. هر كسي كه غلام يا خدمتگذاري دارد، بايد از همان غذا و لباسي كه خودش استفاده ميكند به او نيز بدهد و علاوه بر اين، به آنان دستور ندهيد كاري را كه از توانشان خارج است، انجام دهند. و اگر چنين دستوري صادر كرديد، با آنان همكاري كنيد».

باب (19): اگر دو گروه از مسلمانان با هم نزاع كردند، ميان آنها ميانجيگري كنيد

29 . عن أَبِيْ بَكْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «إِذَا الْتَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا الْقَاتِلُ، فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ؟ قَالَ: «إِنَّهُ كَانَ حَرِيصًا عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ». (بخاری:31)

ترجمه: ابو بكره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، دو فرد مسلمان (بقصد كشتن يكديگر) با شمشير، در برابر هم قرار گيرند، قاتل و مقتول هر دو به دوزخ خواهند رفت». گفتم: يا رسول الله! دليل دوزخي بودن قاتل، معلوم است. اما مقتول چرا به دوزخ خواهد رفت؟ فرمود: «بدليل اينكه او نيز آروزي كشتن برادر مسلمانش را در سر مي پروراند».

باب (20): مراتب ظلم وستم

30 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ τ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: [**الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ**]، قَالَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ρ: أَيُّنَا لَمْ يَظْلِمْ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: [**إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**]. (بخاری:32)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي گويد: هنگامي كه آية: [**الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ**] يعني كساني كه ايمان آوردند و ايمان شان را با ستم، آلوده نكردند، نازل شد، ياران رسول الله ρ (پريشان شده،) گفتند: چه كسي از ما ظلم نكرده است؟ آنگاه خداوند اين آيه: [**إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ**] را نازل فرمود. يعني (همانا شرك، ظلم بزرگي است).

باب (21): نشانه هاي منافق

31 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ». (بخاری:33)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «نشانة منافق، سه چيز است: اول اينكه در صحبت هاي خود، دروغ مي گويد. دوم اينكه خلاف وعده، عمل مي كند. سوم اينكه در امانت، خيانت مي كند».

32 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ». (بخاری:34)

ترجمه: از عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هر كس كه اين چهار خصلت در او ديده شود، منافق خالص است. و هر كس، در او يكي از آنها ديده شود، يك خصلت از نفاق دارد مگر زماني كه آن را ترك كند. آن چهار خصلت عبارتند از: 1ــ هرگاه، امانتي به او سپرده شود، خيانت مي كند. 2ــ هنگام صحبت كردن، دروغ مي گويد. 3ــ اگر عهد وپيماني ببندد، پيمانش را مي شكند. 4 ــ هنگام دعوا، دشنام ميدهد و ناسزا ميگويد».

باب (22): شب بيداري در شب قدر از ايمان است

33 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ يَقُمْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری:35)

ترجمه: از ابو هريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هر كس، شب قدر را بقصد ثواب، زنده نگاه دارد، (يعني آن شب را در عبادت و بندگي بسر برد)، همة گناهان گذشته اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (23): جهاد از ايمان است

34 . وَعَنْهُ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «انْتَدَبَ اللَّهُ لِمَنْ خَرَجَ فِي سَبِيلِهِ لا يُخْرِجُهُ إِلاَّ إِيمَانٌ بِي وَتَصْدِيقٌ بِرُسُلِي أَنْ أُرْجِعَهُ بِمَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ، أَوْ أُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ. وَلَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي مَا قَعَدْتُ خَلْفَ سَرِيَّةٍ، وَلَوَدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ». (بخاری:36)

ترجمه: همچنين از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هر كس كه براي خشنودي خدا، بقصد جهاد از خانه خارج شود و تنها انگيزه اش ايمان به خدا و تصديق پيامبرانش باشد، خداوند وعده فرموده است كه او را (در صورت زنده ماندن) با پاداش غنيمت، به خانه برگرداند. و (در صورت شهيد شدن)، او را وارد بهشت گرداند». علاوه بر اين، رسول اكرم ρ فرمود:« اگر براي امتم مشكل نمي شد، هيچگاه از رفتن به جهاد باز نمي ايستادم زيرا من دوست دارم كه بارها در راه خدا شهيد شده و دوباره زنده شوم».

باب (24): عبادت در ماه مبارك رمضان

35 . وَعَنْهُ ρ أَيْضاً أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری:37)

ترجمه: همچنين از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هر كس، ماه مبارك رمضان را بقصد حصول ثواب، در عبادت بگذراند، تمام گناهان گذشته اش، مورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (25): روزة رمضان بقصد حصول اجر و پاداش

36 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ صَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری: 38)

ترجمه: ابو هريره τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «كسي كه ماه رمضان را از روي ايمان و براي حصول اجر و پاداش، روزه بگيرد، گناهان گذشته اش، آمرزيده مي شوند».

باب (26): دين، آسان است

37 . وعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّ الدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلا غَلَبَهُ، فَسَدِّدُوا، وَقَارِبُوا، وَأَبْشِرُوا، وَاسْتَعِينُوا بِالْغَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدُّلْجَةِ» (بخارى:39)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «دين، آسان است. و اگر كسي آنرا برخود سخت بگيرد، سرانجام، خسته و مستأصل خواهد شد. بنابراين، راه راست و ميانه را در پيش گيريد، خوشحال باشيد و از عبادت صبح و شام و پاسي از شب، كمك بگيريد».

باب(27): نماز از ايمان است

38 . عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ أَوَّلَ مَا قَدِمَ الْمَدِينَةَ نَزَلَ عَلَى أَجْدَادِهِ- أَوْ قَالَ: أَخْوَالِهِ- مِنَ الأَنْصَارِ، وَأَنَّهُ صَلَّى قِبَلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ شَهْرًا، أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا، وَكَانَ يُعْجِبُهُ أَنْ تَكُونَ قِبْلَتُهُ قِبَلَ الْبَيْتِ، وَأَنَّهُ صَلَّى أَوَّلَ صَلاةٍ صَلاهَا صَلاةَ الْعَصْرِ، وَصَلَّى مَعَهُ قَوْمٌ، فَخَرَجَ رَجُلٌ مِمَّنْ صَلَّى مَعَهُ فَمَرَّ عَلَى أَهْلِ مَسْجِدٍ وَهُمْ رَاكِعُونَ، فَقَالَ: أَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ قِبَلَ مَكَّةَ، فَدَارُوْا كَمَا هُمْ قِبَلَ الْبَيْتِ، وَكَانَتِ الْيَهُودُ قَدْ أَعْجَبَهُمْ إِذْ كَانَ يُصَلِّي قِبَلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَأَهْلُ الْكِتَابِ، فَلَمَّا وَلَّى وَجْهَهُ قِبَلَ الْبَيْتِ أَنْكَرُوا ذَلِكَ. (بخارى:40)

ترجمه: براء بن عازب τ مي گويد: اولين باري كه نبي اكرم ρ (در سفر هجرت) به مدينه تشريف آورد، نزد خويشاوندان انصاري خود (بني نجار) اجلال نزول فرمود. و پس از ورود به مدينه، حدود شانزده الي هفده ماه، بسوي بيت المقدس نماز مي خواند. و در عين حال، دوست داشت كه بطرف كعبه نماز بخواند. (ديري نگذشت كه اين آرزو، برآورده شد و قبله از بيت المقدس به كعبه تغيير يافت).

نخستين نمازي كه آنحضرت ρ (بسوي كعبه) برگزار نمود، نماز عصر بود كه جمعي از صحابه نيز با ايشان نماز خواندند. سپس، يكي از كساني كه با رسول خدا ρ نماز خوانده بود، از مسجد بيرون رفت. و از كنار مسجدي گذشت كه نمازگزاران آن مسجد، (بطرف بيتالمقدس) نماز مي خواندند. بلافاصله گفت: خدا را گواه مي گيرم كه (چند لحظه قبل) من با رسول الله ρ بسوي كعبه نماز خواندم. با شنيدن اين سخن، مردم در حين نماز، رو به سوي كعبه نمودند. زماني كه رسول اكرم ρ به طرف بيت المقدس نماز مي خواند، تمام اهل كتاب، خشنود بودند. اما هنگامي كه قبله از بيت المقدس به بيت الله تغيير يافت، اين امر را نپسنديدند.

باب (28): اسلام واقعي

39. عَنْ أَبِيْ سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «إِذَا أَسْلَمَ الْعَبْدُ فَحَسُنَ إِسْلامُهُ يُكَفِّرُ اللَّهُ عَنْهُ كُلَّ سَيِّئَةٍ كَانَ زَلَفَهَا، وَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ الْقِصَاصُ: الْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ، وَالسَّيِّئَةُ بِمِثْلِهَا، إِلا أَنْ يَتَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهَا». (بخاری:41)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ ميگويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «هرگاه، بنده اي مشرّف به اسلام شود و مسلمان خوبي گردد، خداوند گناهان گذشته اش را مي بخشد و بعد، نوبت به پاداش مي رسد. يعني در ازاي هر نيكي، ده الي هفت صد برابر، پاداش دريافت مي كند. ولي براي كيفر عمل بد، تنها به اندازة همان يك عمل، مؤاخذه مي شود. مگر اينكه خداوند از آن درگذرد». (آنرا ببخشد و مرتكب آن را مورد عفو قرار دهد).

باب (29): بهترين عبادات نزد خداوند، با دوام ترين آنهاست

40 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ρ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا امْرَأَةٌ، قَالَ: «مَنْ هَذِهِ؟» قَالَتْ: فُلانَةُ تَذْكُرُ مِنْ صَلاتِهَا، قَالَ: «مَهْ عَلَيْكُمْ بِمَا تُطِيقُونَ فَوَاللَّهِ لا يَمَلُّ اللَّهُ حَتَّى تَمَلُّوا، وَكَانَ أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيْهِ مَادَامَ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ». (بخاری:43)

ترجمه: ام المومنين ؛عايشه رضي الله عنها؛ مي گويد: روزي، نبي اكرم ρ به خانة من آمد در حالي كه زني نزد من نشسته بود. رسول اكرمρ فرمود: « اين زن كيست»؟ گفتم: فلاني است، و كثرت عبادات ايشان را براي رسول الله ρ بازگو كردم. آنحضرت ρ فرمود: «دست نگهدار. همان قدر از اعمال را كه توانايي داريد، انجام دهيد. زيرا خداوند از دادن پاداش اعمال خسته نمي شود، مگر اينكه شما از انجام طاعت و بندگي خسته شويد. و بهترين عمل نزد خدا، آن است كه صاحبش بر انجام آن، مداومت كنند».

باب (30): كم و زياد شدن ايمان

41 . عَنْ أَنَسٍ τ، عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ شَعِيرَةٍ مِنْ خَيْرٍ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ بُرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ، وَيَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَفِي قَلْبِهِ وَزْنُ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ». (بخاری:44)

ترجمه: از انس τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هركس كه لا اله الا الله بگويد و به اندازة يك دانة جو ايمان در دل او باشد، از دوزخ بيرون آورده مي شود. و هر كس كه لا اله الا الله را بر زبان آورد و به اندازة يك دانة گندم ايمان در دل او باشد، از دوزخ بيرون آورده مي شود. و هر كس كه لا اله الا الله بگويد و به اندازة يك دانة

ذرت ایمان در دل او باشد، از دوزخ بیرون آورده مي شود».

42 . عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ: أَنَّ رَجُلاً مِنَ الْيَهُودِ قَالَ لَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، آيَةٌ فِي كِتَابِكُمْ تَقْرَءُونَهَا لَوْ عَلَيْنَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ نَزَلَتْ لاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا. قَالَ: أَيُّ آيَةٍ؟ قَالَ: [**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِينًا**] قَالَ عُمَرُ: قَدْ عَرَفْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَالْمَكَانَ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ عَلَى النَّبِيِّ ρ وَهُوَ قَائِمٌ بِعَرَفَةَ يَوْمَ جُمُعَةٍ. (بخارى:45)

ترجمه: از عمر بن خطاب τ روایت است که یک نفر یهودي، خطاب به ایشان، گفت: اي امیر المومنین! در کتاب شما (قرآن)، آیه اي هست که اگر بر ما یهودیان نازل میشد، ما آن روز را عید قرار داده، جشن مي گرفتیم. امیر المؤمنین فرمود: آن آیه کدام است؟ گفت: [**الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِينًا**] یعني امروز، دین شما را براي شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تکمیل کردم و اسلام را به عنوان دین، براي شما پسندیدم. عمر بن خطاب τ فرمود: ما آن روز را مي شناسیم و آن مکان را به یاد داریم که این آیه بر نبي اکرم ρ نازل شد. آن روز، جمعه بود و آنحضرت ρ در عرفات، ایستاده بود.

باب (31): زکات از اسلام است

43 . عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ τ يَقُولُ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ مِنْ أَهْلِ نَجْدٍ ثَائِرَ الرَّأْسِ يُسْمَعُ دَوِيُّ صَوْتِهِ وَلا يُفْقَهُ مَا يَقُولُ حَتَّى دَنَا فَإِذَا هُوَ يَسْأَلُ عَنِ الإِسْلامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ». فَقَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لا إِلا أَنْ تَطَوَّعَ». قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «وَصِيَامُ رَمَضَانَ». قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهُ؟ قَالَ: «لا إِلا أَنْ تَطَوَّعَ». قَالَ: وَذَكَرَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ:

«الزَّكَاةَ». قَالَ: هَلْ عَلَيَّ غَيْرُهَا؟ قَالَ: «لا إِلا أَنْ تَطَوَّعَ». قَالَ: فَأَدْبَرَ الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لا أَزِيدُ عَلَى هَذَا وَلا أَنْقُصُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ». (بخارى:46)

ترجمه: از طلحه بن عبيدالله τ روايت است كه: شخصي از اهالي نجد با موهايي آشفته بسوي رسول الله ρ آمد. زمزمة صداي او شنيده مي شد ولي قابل فهم نبود تا اينكه نزديك آمد. آنگاه متوجه شديم كه در بارة اسلام مي پرسد. رسول الله ρ فرمود: «در شبانه روز، پنج وعده نماز را الله تعالي فرض نموده است». آن شخص، پرسيد: آيا غير از اين پنج نماز، نماز ديگري بر من فرض است؟ رسول اكرم ρ فرمود: «خير، البته مي تواني علاوه برين پنج نماز، نماز نفل بخواني». و بعد رسول الله ρ فرمود: «روزة رمضان نيز فرض است». آن شخص پرسيد: آيا علاوه بر روزة رمضان، روزة ديگري بر من فرض است؟ رسول الله ρ فرمود: «خير، مگر اينكه روزة نفل بگيري». راوي مي گويد: بعد از آن، رسول الله ρ فرض بودن زكات را براي او بر شمرد. وآن شخص پرسيد: آيا غير از زكات، صدقة ديگري نيز فرض است؟ رسول الله ρ در جواب فرمود: «خير، مگر اينكه صدقة نفلي بدهي». راوي مي گويد: آن شخص با شنيدن اين فرايض و واجبات، در حالي كه بر مي گشت، چنين مي گفت: به خدا سوگند، نه بر اينها (واجبات) چيزي مي افزايم ونه از آنها، چيزي كم مي كنم. رسول الله ρ فرمود: «اگر راست مي گويد، رستگار مي شود».

باب (32): تشييع جنازه از ايمان است

44 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنِ اتَّبَعَ جَنَازَةَ مُسْلِمٍ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا وَكَانَ مَعَهُ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيْهَا وَيَفْرُغَ مِنْ دَفْنِهَا، فَإِنَّه يَرْجِعُ مِنَ الأَجْرِ بِقِيرَاطَيْنِ، كُلُّ قِيرَاطٍ مِثْلُ أُحُدٍ، وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ رَجَعَ قَبْلَ أَنْ تُدْفَنَ فَإِنَّهُ يَرْجِعُ بِقِيرَاطٍ». (بخارى:47)

ترجمه: از ابو هريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هر كس، بحكم ايمان و به نيت اجر، در تشييع جنازة برادر مسلمانش، شركت كند تا اينكه بر او نماز خوانده شود و دفن گردد، با دو قيراط اجر، برمي گردد. و هر قيراط، باندازة كوه احد است. و هر كس بعد از نماز بر ميت، بر گردد، (يعني تا دفن ميت، صبر نكند) با يك قيراط اجر، برمي گردد».

باب (33): ترس مؤمن از اينكه عملش نابود شود بدون اينكه خودش بداند

45 . عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسَعُوْدٍ τ :أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ». (بخارى:48)

ترجمه: عبدالله بن مسعودτ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «فحش وناسزا گفتن به مسلمان، فسق است و جنگيدن با او، كفر مي باشد».

46 . عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ خَرَجَ يُخْبِرُ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، فَتَلاحَى رَجُلانِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ: «إِنِّي خَرَجْتُ لأُخْبِرَكُمْ بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ، وَإِنَّهُ تَلاحَى فُلانٌ وَفُلانٌ، فَرُفِعَتْ، وَعَسَى أَنْ يَكُونَ خَيْرًا لَكُمْ، الْتَمِسُوهَا فِي السَّبْعِ وَالتِّسْعِ وَالْخَمْسِ». (بخارى:49)

ترجمه: از عباده بن صامت τ روايت است كه: روزي، رسول الله ρ تشريف آورد كه شب قدر را براي ما مشخص نمايد. دراين اثنا، دو تن از مسلمانان سرگرم منازعه بايكديگر بودند. آنحضرتρ فرمود: «بيرون آمدم تا شما را از شب قدر با خبر سازم. با ديدن دعواي اين دو نفر، مطلب را فراموش كردم. شايد اين براي شما بهتر باشد. با وجود اين، شب قدر را در هفتم، نهم و پنجم جستجوكنيد». (البته اينجا منظور در دهة پاياني رمضان است) مترجم.

باب (34): پرسش جبريل از پيامبر ρ دربارة ايمان، اسلام واحسان..

47 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ بَارِزًا يَوْمًا لِلنَّاسِ فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ: مَا الإِيمَانُ؟ قَالَ: «الإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَبِلِقَائِهِ وَرُسُلِهِ، وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ». قَالَ: مَا الإِسْلامُ؟ قَالَ: «الإِسْلامُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ وَلا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمَ الصَّلاةَ، وَتُؤَدِّيَ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومَ رَمَضَانَ». قَالَ: مَا الإِحْسَانُ؟ قَالَ: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ». قَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، وَسَأُخْبِرُكَ عَنْ أَشْرَاطِهَا: إِذَا وَلَدَتِ الأَمَةُ رَبَّهَا، وَإِذَا تَطَاوَلَ رُعَاةُ الإِبِلِ الْبُهْمُ فِي الْبُنْيَانِ، فِي خَمْسٍ لا يَعْلَمُهُنَّ إِلا اللَّهُ». ثُمَّ تَلا النَّبِيُّρ : [**إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ**] الآيَةَ، ثُمَّ أَدْبَرَ فَقَالَ: «رُدُّوهُ». فَلَمْ يَرَوْا شَيْئًا. فَقَالَ: «هَذَا جِبْرِيلُ جَاءَ يُعَلِّمُ النَّاسَ دِينَهُمْ». (بخارى:50)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه: روزي، رسول اكرم ρ در جمع اصحاب و ياران نشسته بود. شخصي سرزده وارد مجلس شد و از رسول الله ρ پرسيد: ايمان يعني چه؟ رسول الله ρ فرمود: «اعتقاد داشتن به وحدانيت الله، و بر وجود فرشتگان و به حقانيت معاد و به ديدار با الله در روز قيامت، و به حقانيت پيامبران». آن شخص، پرسيد: اسلام يعني چه؟ رسول اكرم ρ فرمود: «يعني اين كه تنها خداوند عالم را پرستش كني، شرك نورزي، نماز بخواني، زكات اموالت را بپردازي و رمضان را روزه بگيري». آن شخص، پرسيد: احسان يعني چه؟ رسول الله ρ فرمود: «خداوند را چنان عبادت كن كه گويي او را مي بيني و اگر (ايمان و استحضار تو چنان قوي نيست) كه تو او را ببيني، با اين تصور عبادت كن، كه او تو را مي بيند». آن شخص، سؤال كرد: قيامت كي خواهد آمد؟ رسول الله ρ فرمود: «در اين مورد من داناتر از شما نيستم البته علامات قيامت را براي شما خواهم گفت كه بدين قرارند: 1ـ اينكه كنيز بي بي (خاتون) خود را بدنيا بياورد (زماني كه دختران، مادران خود

را امر و نهي كنند). اينكه چوپان ها و ساربانان شتران سياه، در ساختن منازل بسيار مجلل از يكديگر سبقت بگيرند». و فرمود: «اينكه تاريخ وقوع قيامت چه وقت است، از آن پنج چيزي است كه غير از الله، كسي ديگر آنرا نمي داند». سپس رسول الله ρ اين آيه را تلاوت فرمود: [إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ] (بدرستيكه خداوند عز و جل دانا به روز قيامت است). وقتي آن شخص، برخاست و رفت. رسول اكرم ρ فرمود: «او را صدا كنيد تا برگردد». مردم به دنبالش رفتند اما نشاني از وي نديدند. آنگاه، رسول اكرمρ فرمود: «او جبرئيل بود و بخاطر اين آمده بود كه به مردم، احكام دين را بياموزد».

باب (35):فضيلت پرهيز از شبهات

48. عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ τ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «الْحَلالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ وَبَيْنَهُمَا مُشَبَّهَاتٌ لا يَعْلَمُهَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَنِ اتَّقَى الْمُشَبَّهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وَعِرْضِهِ، وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ كَرَاعٍ يَرْعَى حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ، أَلا وَإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى، أَلا إِنَّ حِمَى اللَّهِ فِي أَرْضِهِ مَحَارِمُهُ، أَلا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً، إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلا وَهِيَ الْقَلْبُ».

ترجمه: نعمان بن بشيرτ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «حرام و حلال، هر دو واضح و آشكارند (مشخص هستند). و در ميان حلال و حرام، امور مشتبهي وجود دارد كه بسياري از مردم، آنها را را نمي دانند. هركس، از آنها پرهيز كند، دين و ايمانش را حفاظت نموده است. و كسي كه خود را با آنها بيالايد (از شبهات پرهيز نكند)، مانند كسي است كه در حريم چراگاه سلطان، دام هاي خود را بچراند و هر آن، احتمال دارد، وارد چراگاه سلطان بشوند. آگاه باشيد! كه هر پادشاه، حريمي دارد و حريم خداوند در روي زمين، محرمات او هستند.

بدانيد كه در بدن، عضوي وجود دارد كه صلاح و فساد ساير اعضا، به صلاح و فساد آن، بستگي دارد و آن، قلب است».

باب (36): پرداختن خُمس غنيمت، از ايمان است

49. عن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنهُمَا قَالَ: إِنَّ وَفْدَ عَبْدِ الْقَيْسِ لَمَّا أَتَوُا النَّبِيَّ ρ قَالَ: «مَنِ الْقَوْمُ أَوْ مَنِ الْوَفْدُ»؟ قَالُوا: رَبِيعَةُ. قَالَ: «مَرْحَبًا بِالْقَوْمِ أَوْ بِالْوَفْدِ غَيْرَ خَزَايَا وَلا نَدَامَى» فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَأْتِيكَ إِلا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، وَبَيْنَنَا وَبَيْنَكَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ كُفَّارِ مُضَرَ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ فَصْلٍ نُخْبِرْ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا، وَنَدْخُلْ بِهِ الْجَنَّةَ، وَسَأَلُوهُ عَنِ الأَشْرِبَةِ. فَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ. أَمَرَهُمْ بِالإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحْدَهُ قَالَ: «أَتَدْرُونَ مَا الإِيمَانُ بِاللَّهِ وَحْدَهُ؟» قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «شَهَادَةُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامُ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ الْخُمُسَ»، وَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: عَنِ الْحَنْتَمِ، وَالدُّبَّاءِ، وَالنَّقِيرِ، وَالْمُزَفَّتِ، وَرُبَّمَا قَالَ: «الْمُقَيَّرِ» وَقَالَ: «احْفَظُوهُنَّ وَأَخْبِرُوا بِهِنَّ مَنْ وَرَاءَكُمْ». (بخاری:53)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه وفد قبيلة عبدقيس نزد رسول الله ρ آمد، رسول اكرم ρ پرسيد: «شما از چه قوم و طايفه اي هستيد»؟ گفتند: از طائفة ربيعه. رسول الله ρ فرمود: «بسيار خوش آمديد، اميدوارم از آمدنتان ناراحت و پشيمان نشويد». عرض كردند: اي پيامبر خدا! چون كفار طايفة مُضَر در مسير ما قرار دارند، ما جز در ماه هاي حرام، نمي توانيم خدمت شما برسيم. بنابراين، رهنمود هاي لازم را در اختيار ما قرار دهيد تا ما آنها را به ديگران ابلاغ نماييم و موجب رستگاري ما نيز بشوند. سپس در مورد نوشيدنيهاي حلال و حرام از رسول الله ρ سؤال كردند. در مورد سؤال اول، رسول الله ρ آنها را از چهار چيز منع كرد و به چهار چيز امر فرمود. آنان را به ايمان آوردن به خداي يگانه دعوت نمود و فرمود: «آيا مي دانيد كه ايمان آوردن به خداي يگانه يعني چه»؟ حاضران در جواب گفتند: الله و رسولش بهتر

مي دانند. رسول الله ρ فرمود: «ايمان به الله عبارت است از: گواهي دادن به يگانگي خداوند و به رسالت محمد و برپاداشتن نماز و پرداختن زكات، و روزه گرفتن ماه مبارك رمضان و پرداخت خمس غنيمت». و در مورد سؤال دوم، آنها را از استفادة چهار چيز (ظرف) نهي كرد كه عبارتند از: « خم، ظرف كدو، ظرف تنه درخت خرما و ظرف قير اندود». (در آن زمان، اين ظرفها مخصوص تهيه كردن شراب بودند). در پايان، آنحضرت ρ فرمود: «آنچه گفتم بخاطر بسپاريد و به اطلاع ديگران برسانيد».

باب (37): پاداش اعمال به نيت ها بستگي دارد

50. عَنْ عُمَرَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّما الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»، وَقَدْ تَقَدَّمَ فِيْ أَوَّلِ الْكِتَابِ وَزَادَ هُنَا بَعْدَ قَوْلِهِ: «إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ» وسَرَدَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ. (بخارى:54)

ترجمه: از عمر τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: « پاداش اعمال، به نيت ها بستگي دارد». اين حديث، در آغاز كتاب، ذكر گرديد. البته در اين حديث، بعد از جملة «با هر كس، مطابق نيتش رفتار مي شود»، اين عبارت افزوده شده است كه: «پس هر كس، درپي خوشنودي الله و رسولش باشد، خوشنودي الله و رسول، نصيب او خواهد شد».

51. عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ عَلَى أَهْلِهِ يَحْتَسِبُهَا فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ». (بخارى:55)

ترجمه: از ابو مسعود τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «اگر شخصي به نيت ثواب بر اهل و عيال خود انفاق كند، نفقة او صدقه محسوب مي شود».

باب (38): پيامبر ρ فرمود: دين، خير خواهي است

52. عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ τ قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ عَلَى إِقَامِ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ . (بخارى:57)

ترجمه: جرير بن عبدالله τ مي گويد: با رسول الله ρ بر اقامة نماز، پرداخت زكات و خير خواهي براي هر مسلمان، بيعت كردم.

53. عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ τ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ρ قُلْتُ: أُبَايِعُكَ عَلَى الإِسْلامِ، فَشَرَطَ عَلَيَّ: «وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» فَبَايَعْتُهُ عَلَى هَذَا. (بخاری:58)

ترجمه: جرير بن عبد الله τ مي‌گويد: خدمت نبي اكرم ρ شرفياب شده، عرض كردم: اي پيامبر گرامي! مي خواهم با دست مبارك شما، بر اسلام، بيعت كنم.

رسول الله ρ در كار بيعت بر اسلام، خير خواهي و نصيحت مسلمانان را نيز شرط قرار داد. و من هم طبق آن شرايط، بيعت نمودم.

3 ـ كتاب علم

باب (1): فضيلت علم و دانش

54. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ ρ فِي مَجْلِسٍ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ جَاءَهُ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِρ يُحَدِّثُ فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: سَمِعَ مَا قَالَ فَكَرِهَ مَا قَالَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ لَمْ يَسْمَعْ حَتَّى إِذَا قَضَى حَدِيثَهُ، قَالَ: «أَيْنَ أُرَاهُ- السَّائِلُ عَنِ السَّاعَةِ»؟ قَالَ: هَا أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِذَا ضُيِّعَتِ الأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». قَالَ: كَيْفَ إِضَاعَتُهَا؟ قَالَ: «إِذَا وُسِّدَ الأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». (بخارى:59)

ترجمه: از ابو هريره τ روايت است كه: روزي، نبي اكرم ρ در جلسه اي، مردم را وعظ و ارشاد مي كرد كه يك مرد باديه نشين، وارد مجلس شد و دربارة قيامت، سؤال كرد و گفت: قيامت كي خواهد آمد؟ رسول اللهρ (بدون اينكه پاسخ بدهد) به صحبت خود ادامه داد. بعضي‌ها فكر كردند كه رسول اكرم ρ سؤال را شنيد اما چون از اين سؤال، خوشش نيامد، جوابي نداد. بعضي‌ها گفتند: رسول الله ρ سؤال را نشنيده است. رسول اكرم ρ بعد از اينكه به سخنش خاتمه داد، پرسيد: «سائل كجا است»؟ سائل عرض كرد: يا رسول الله! من حاضرم. رسول الله ρ فرمود: «هرگاه كه امانت ضايع شود، منتظر قيامت باش». وي پرسيد: امانت چگونه ضايع مي شود؟ آنحضرت ρ فرمود: «هرگاه كارها بدست نا اهلان سپرده شوند، منتظر قيامت باشيد».

باب (2): آموختن با صداي بلند

55. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: تَخَلَّفَ عَنَّا النَّبِيُّ ρ فِي

سَفْرَةٍ سَافَرْنَاهَا فَأَدْرَكَنا وَقَدْ أَرْهَقَتْنَا الصَّلاةُ وَنَحْنُ نَتَوَضَّأُ فَجَعَلْنَا نَمْسَحُ عَلَى أَرْجُلِنَا فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «وَيْلٌ لِلأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا. (بخارى:60)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: در يكي از مسافرت ها، رسول اكرم ρ از ما عقب ماند و وقتي كه به ما رسيد، نماز تأخير شده بود. به دليل تأخير نماز، ما با سرعت وضو گرفته، پاها را با دست، تر ميكرديم. رسول الله ρ با صداي بلند، دو يا سه بار فرمود: «قوزك ها در معرض رفتن و سوختن در آتش دوزخ هستند». (يعني اگر در وضو، سرعت بخرج داده شود به نحوي كه قوزك پا ها خوب شسته نشوند، عذاب آن بسيار سخت است).

باب (3): امتحان پيروان به وسيلة رهبر و پيشوا

56 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِρ : «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً لا يَسْقُطُ وَرَقُهَا، وَإِنَّهَا مَثَلُ الْمُسْلِمِ فَحَدِّثُونِي مَا هِيَ»؟ فَوَقَعَ النَّاسُ فِي شَجَرِ الْبَوَادِي، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَوَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهَا النَّخْلَةُ، فَاسْتَحْيَيْتُ، ثُمَّ قَالُوا: حَدِّثْنَا مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «هِيَ النَّخْلَةُ». (بخارى:61)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «درختي در ميان درختها وجود دارد كه هيچگاه برگهايش نميريزند و مؤمن نيز مانند آن درخت است. بگوئيد آن درخت، كدام است»؟ حاضران، درختان جنگل را برشمردند. عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: بنظرم رسيد كه آن، بايد درخت خرما باشد اما بخاطر كثرت شرم و حيا نتوانستم چيزي اظهار كنم، تا آنكه حاضران عرض كردند: اي پيامبر خدا ρ آن درخت را به ما معرفي كن. رسول الله ρ فرمود: «آن درخت، درخت خرما است».

باب (4): خواندن حديث بر عالم و محدث

57 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قال: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي الْمَسْجِدِ دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى جَمَلٍ، فَأَنَاخَهُ فِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ عَقَلَهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: أَيُّكُمْ مُحَمَّدٌ؟ وَالنَّبِيُّ ρ مُتَّكِئٌ بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِمْ، فَقُلْنَا: هَذَا الرَّجُلُ الأَبْيَضُ الْمُتَّكِئُ، فَقَالَ لَهُ

الرَّجُلُ: يَا ابْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ρ: «قَدْ أَجَبْتُكَ» فَقَالَ: إِنِّي سَائِلُكَ فَمُشَدِّدٌ عَلَيْكَ فِي الْمَسْأَلَةِ، فَلا تَجِدْ عَلَيَّ فِي نَفْسِكَ، فَقَالَ: «سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ». فَقَالَ: أَسْأَلُكَ بِرَبِّكَ وَرَبِّ مَنْ قَبْلَكَ آللَّهُ أَرْسَلَكَ إِلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ؟ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ، آللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ نُصَلِّيَ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ، آللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ نَصُومَ هَذَا الشَّهْرَ مِنَ السَّنَةِ؟ قَالَ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». قَالَ: أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ، آللَّهُ أَمَرَكَ أَنْ تَأْخُذَ هَذِهِ الصَّدَقَةَ مِنْ أَغْنِيَائِنَا فَتَقْسِمَهَا عَلَى فُقَرَائِنَا؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «اللَّهُمَّ نَعَمْ». فَقَالَ الرَّجُلُ: آمَنْتُ بِمَا جِئْتَ بِهِ، وَأَنَا رَسُولُ مَنْ وَرَائِي مِنْ قَوْمِي، وَأَنَا ضِمَامُ بْنُ ثَعْلَبَةَ، أَخُو بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ. (بخارى:63)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: روزي، خدمت رسول اكرم ρ در مسجد نشسته بوديم. شتر سواري از راه رسيد و شترش را در مسجد، خوابانيد و پاهايش را بست و از حاضرين پرسيد: كدام يك از شما محمد است؟ رسول الله ρ در جمع صحابه رضي الله عنهم تكيه زده و نشسته بود. حاضرين گفتند: او كه تكيه زده است، محمد ρ است. آن شخص تازه وارد، گفت: اي فرزند عبدالمطلب! رسول الله ρ فرمود: «بگو چه مي‌خواهي»؟ گفت: من چند سؤال دارم و در آنها سختگيري بخرج مي دهم ولي شما به دل نگيريد. رسول الله ρ فرمود: «هر چه دلت مي‌خواهد، سؤال كن». آن شخص، گفت: تو را به پروردگارت و پروردگار كساني كه قبل از تو بوده‌اند، سوگند مي‌دهم، آيا خداوند تو را براي هدايت تمام مردم فرستاده است؟ رسول الله ρ فرمود: «به خدا سوگند، چنين است». آن شخص گفت: تو را به خدا سوگند، آيا خداوند به تو امر فرموده كه ما، روزانه پنج بار نماز بخوانيم؟ رسول الله ρ فرمود: «به خدا سوگند، چنين است». آن شخص گفت: تو را به خدا سوگند، آيا خدا به تو دستور داده كه ما ماه رمضان را روزه بگيريم؟ رسول الله ρ فرمود: «آري، به خدا سوگند». باز پرسيد: تو را به خدا سوگند، آيا الله دستور داده است كه از اغنياي ما زكات بگيري و آن را بين فُقراي ما تقسيم كني؟ رسول الله ρ فرمود:

«آري». آن شخص گفت: به تمام احكامي كه شما آورده اي، ايمان آوردم. قبيله ام مرا فرستاده است. نام من، ضمام بن ثعلبه است و از قبيلة بني سعد بن بكر هستم.

58. عَن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ بَعَثَ بِكِتَابِهِ رَجُلاً، وَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ، فَدَفَعَهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى، فَلَمَّا قَرَأَهُ مَزَّقَهُ، قَالَ: فَدَعَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ρ أَنْ يُمَزَّقُوا كُلَّ مُمَزَّقٍ. (بخارى:64)

ترجمه: از عبدالله بن عباس رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ نامه اش را توسط شخصي به امير بحرين فرستاد تا وي آن را به كسري (شاه ايران) برساند. وقتي كسري نامه را خواند، آن را پاره كرد. راوي مي‌گويد: رسول الله ρ آنها را نفرين كرد و دعا كرد تا مملكت آنها تكه پاره شود.

59. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَتَبَ النَّبِيُّ ρ كِتَابًا أَوْ أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فَقِيلَ لَهُ إِنَّهُمْ لا يَقْرَءُونَ كِتَابًا إِلا مَخْتُومًا، فَاتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، نَقْشُهُ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِهِ فِي يَدِهِ. (بخارى:65)

ترجمه: از انس بن مالك τ روايت است كه نبي اكرم ρ نامه اي نوشت يا ميخواست نامه اي بنويسد. به حضرتش اطلاع دادند كه آنها (اهل فارس) نامة بدون مهر را نمي‌خوانند. پس آنحضرت ρ براي خود انگشتري از نقره ساخت كه جملة (محمد رسول الله) بر روي آن حك شده بود. انس مي‌گويد: گويا هم اكنون سفيدي و درخشندگي آن انگشتر را در دست (مبارك) رسول خدا ρ مشاهده مي نمايم.

60. عَنْ أَبِي وَاقِدٍ اللَّيْثِيِّ τ :أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَالنَّاسُ مَعَهُ إِذْ أَقْبَلَ ثَلاثَةُ نَفَرٍ، فَأَقْبَلَ اثْنَانِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ وَذَهَبَ وَاحِدٌ، قَالَ: فَوَقَفَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ ،فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَرَأَى فُرْجَةً فِي الْحَلْقَةِ فَجَلَسَ

فِيهَا، وَأَمَّا الْآخَرُ فَجَلَسَ خَلْفَهُمْ، وَأَمَّا الثَّالِثُ فَأَدْبَرَ ذَاهِبًا، فَلَمَّا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ρ قَالَ: «أَلا أُخْبِرُكُمْ عَنِ النَّفَرِ الثَّلاثَةِ أَمَّا أَحَدُهُمْ فَأَوَى إِلَى اللَّهِ، فَآوَاهُ اللَّهُ وَأَمَّا الآخَرُ فَاسْتَحْيَا، فَاسْتَحْيَا اللَّهُ مِنْهُ، وَأَمَّا الآخَرُ فَأَعْرَضَ، فَأَعْرَضَ اللَّهُ عَنْهُ». (بخارى:66)

ترجمه: از ابو واقد ليثي τ روايت است كه: روزي، رسول الله ρ با جمعي از صحابه در مسجد نشسته و (مشغول وعظ و ارشاد بود) كه سه نفر، وارد مسجد شدند. دو نفر توقف كردند و سومي برگشت. راوي مي گويد: يكي از آن دو، جايي براي خود پيدا كرد و نشست. دومي پشت سر جمع، نشست. رسول الله ρ پس از اتمام وعظ، فرمود: «آيا مي خواهيد شما را در مورد اين سه نفر، آگاه سازم؟ يكي از آنان، بخاطر رضاي خدا آمده بود. خداوند او را جاي داد. دومي شرم كرد، خداوند را نيز از آن بنده، شرم آمد (او را بخشيد). سومي رو گرداني كرد، خداوند نيز از او اعراض نمود».

باب (5): پيامبر ρ مي فرمايد: چه بسا كسي كه تبليغ به او ميرسد از خود مبلِّغ، فهميده تر باشد

61 ـ عْن أَبِي بَكْرَةَ τ قال: قَعَدَ النَّبِيَّ ρ عَلَى بَعِيرِهِ وَأَمْسَكَ إِنْسَانٌ بِخِطَامِهِ ـ أَوْ: بِزِمَامِهِ ـ قَالَ: «أَيُّ يَوْمٍ هَذَا»؟ فَسَكَتْنَا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ سِوَى اسْمِهِ. قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ»؟ قُلْنَا بَلَى. قَالَ: «فَأَيُّ شَهْرٍ هَذَا»؟ فَسَكَتْنَا حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ. فَقَالَ: «أَلَيْسَ بِذِي الْحِجَّةِ»؟ قُلْنَا: «بَلَى». قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ بَيْنَكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَإِنَّ الشَّاهِدَ عَسَى أَنْ يُبَلِّغَ مَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ مِنْهُ». (بخارى:67)

ترجمه: ابوبكره τ مي‌گويد: روزي، رسول الله ρ سوار شتر بود و شخصي مهار آن را در دست داشت.

رسول الله ρ خطاب به صحابه، فرمود: «امروز، چه روزي است»؟ راوي مي‌گويد: همة ما سكوت نموده، تصور كرديم كه رسول الله ρ ، نام ديگري سواي اين نام، برايش در نظر دارد. آنحضرت ρ فرمود: «آيا امروز، روز قرباني نيست»؟ گفتيم: آري. بعد فرمود: «اين كدام ماه است»؟ همه سكوت كرديم و تصور نموديم ممكن است رسول الله ρ اسم ديگري براي اين ماه، تعيين كند. بعد فرمود: «آيا اين ماه، ذوالحجه نيست»؟ گفتيم: آري. بعد رسول الله ρ فرمود: «همانا مال و جان شما، مانند اين روز و اين ماه و اين سرزمين، محترم هستند و كسي حق ندارد كه به ناحق، حرمت مال و جان برادر مسلمان خود را پايمال كند. هر يك از شما حاضرين، اين احكام را به كساني كه حضور ندارند، برساند. چه بسا فرد غايب از شخص حاضر، مطلب را بهتر دريابد».

باب (6): تعيين اوقات براي هدايت و ارشاد

62 . عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الأَيَّامِ كَرَاهَةَ السَّآمَةِ عَلَيْنَا. (بخاری:68)

ترجمه: ابن مسعود τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ براي هدايت و ارشاد ما هر چند روز يكبار را در نظر گرفته بود. و بخاطر اينكه وعظ و نصيحت ايشان، موجب خستگي ودلسردي ما نشود، از وعظ گفتن روزانه، اجتناب مي ورزيد.

63 . عَنْ أَنَسٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يَسِّرُوا وَلا تُعَسِّرُوا وَبَشِّرُوا وَ لا تُنَفِّرُوا». (بخاری:69)

ترجمه: از انس τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «در امور دين، آسان بگيريد و سخت گير نباشيد. مژده دهيد و بيزار نكنيد».

باب (7): هرگاه خداوند، خوبي كسي را بخواهد، علم دين نصيب او مي گرداند

64 . عَنْ مُعَاوِيَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ، وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَاللَّهُ يُعْطِي، وَلَنْ تَزَالَ هَذِهِ الأُمَّةُ قَائِمَةً عَلَى أَمْرِ اللَّهِ لا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ». (بخارى:71)

ترجمه: معاويه τ میگويد: از نبي اكرم ρ شنيدم كه فرمود: « هر كس كه خداوند در حق او ارادة خير نمايد، به وي فهم دين، نصيب خواهد كرد. من (رسول الله) تقسيم كننده (علوم و معارف شريعت) هستم. اما عطا كنندة اصلي، خداوند است. و اين امت همچنان بر دين خدا استوار خواهد ماند ومخالفت مخالفان به آنها ضرري نخواهد رساند تا اينكه قيامت فرا رسد».

باب (8): درك وفهم علم

65 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ρ فَأُتِيَ بِجُمَّارٍ فَقَالَ: «إِنَّ مِنَ الشَّجَرِ شَجَرَةً مَثَلُهَا كَمَثَلِ الْمُسْلِمِ» فَأَرَدْتُ أَنْ أَقُولَ: هِيَ النَّخْلَةُ، فَإِذَا أَنَا أَصْغَرُ الْقَوْمِ فَسَكَتُّ، قَالَ النَّبِيُّ ρ: «هِيَ النَّخْلَةُ». (بخارى:72)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نزد نبي اكرم ρ نشسته بوديم كه جماري (پيه درخت خرما) آوردند. آنحضرت ρ فرمود: «در ميان درختان، درختي شبيه مسلمان است». من خواستم بگويم درخت خرماست. اما چون ديدم كوچكترين آنها هستم سكوت نمودم. رسول الله ρ فرمود: «درخت خرما است».

باب (9): غبطه خوردن در علم وحكمت

66 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا حَسَدَ إِلا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً فَسُلِّطَ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا». (بخارى:73)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: « غبطه جايز نيست مگر در دو مورد. يكي، شخصي كه خداوند به او مال و ثروت داده و به او همت بخشيده است تا آن را در راه خدا خرج كند. دوم، كسي كه خداوند به او علم و معارف شرعي عنايت فرموده و او از علم خود، ديگران را بهره‌مند مي سازد و با عدالت، قضاوت مي‌كند».

باب (10): دعا براي فهم و درك قرآن

67 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: ضَمَّنِي رَسُولُ اللَّهِρ وَقَالَ: «اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ». (بخاری:75)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول اللهρ مرا در آغوش گرفت و فرمود: «پروردگارا! به وي فهم و درك قرآن، عنايت فرما».

باب (11): كودك چه وقت مي تواند در حلقه علم حديث بنشيند؟

68 ـ وَعَنْهُ τ قَالَ: أَقْبَلْتُ رَاكِبًا عَلَى حِمَارٍ أَتَانٍ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ قَدْ نَاهَزْتُ الإِحْتِلامَ، وَرَسُولُ اللَّهِ ρ يُصَلِّي بِمِنًى إِلَى غَيْرِ جِدَارٍ، فَمَرَرْتُ بَيْنَ يَدَيْ بَعْضِ الصَّفِّ، وَأَرْسَلْتُ الأَتَانَ تَرْتَعُ، فَدَخَلْتُ فِي الصَّفِّ، فَلَمْ يُنْكَرْ ذَلِكَ عَلَيَّ. (بخاری:76)

ترجمه: از عبدالله بن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: روزي، در دوران نوجواني، سوار بر ماده الاغي بودم و بسوي سرزمين «منا» مي رفتم. رسول الله ρ در «منا» بدون اينكه ستره اي گذاشته باشد، مشغول نماز بود. الاغم را براي چرا رها كرده، از جلوي بعضي از نمازگزاران عبور كردم و خود را به صف نماز رساندم. كسي مرا بر اين كار، سرزنش نكرد.

69 ـ عَنْ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ τ قَالَ: عَقَلْتُ مِنَ النَّبِيِّ ρ مَجَّةً مَجَّهَا فِي وَجْهِي وَأَنَا ابْنُ خَمْسِ سِنِينَ مِنْ دَلْوٍ. (بخاری:77)

ترجمه: محمود بن ربيع τ ميگويد: بخوبي ياد دارم زماني كه من پنج ساله بودم، رسول الله ρ اندكي آب از دلوي برداشت و پس از مضمضه، آب ها را برچهرة من پاشيد.

باب (12): فضيلت كسي كه خود مي آموزد و به ديگران مي آموزاند

70- عَنْ أَبِي مُوسَىτ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهُدَى وَالْعِلْمِ كَمَثَلِ الْغَيْثِ الْكَثِيرِ أَصَابَ أَرْضًا، فَكَانَ مِنْهَا نَقِيَّةٌ، قَبِلَتِ الْمَاءَ، فَأَنْبَتَتِ الْكَلأَ وَالْعُشْبَ الْكَثِيرَ، وَكَانَتْ مِنْهَا أَجَادِبُ، أَمْسَكَتِ الْمَاءَ، فَنَفَعَ اللَّهُ بِهَا النَّاسَ، فَشَرِبُوا وَسَقَوْا وَزَرَعُوا، وَأَصَابَتْ مِنْهَا طَائِفَةً أُخْرَى، إِنَّمَا هِيَ قِيعَانٌ لا تُمْسِكُ مَاءً وَلا تُنْبِتُ كَلأً، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ فَقُهَ فِي دِينِ اللَّهِ وَنَفَعَهُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ فَعَلِمَ وَعَلَّمَ، وَمَثَلُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ بِذَلِكَ رَأْسًا وَلَمْ يَقْبَلْ هُدَى اللَّهِ الَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ». (بخاری:79)

ترجمه: از ابو موسي اشعري τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «مثال علم و دانشي كه خداوند مرا با آن مبعوث گردانيده، مانند باراني است كه تند و تيز ميبارد. زميني كه صاف و هموار باشد، آن آب را در خود جذب ميكند. سپس در آن زمين، گياه و دانه ميرويد. و زميني كه سخت است، آب را بر روي خود نگاه ميدارد. و خداوند، بوسيلة آن آب به بندگانش نفع ميرساند و بندگان الله از آن آب مينوشند و به ديگران نيز مينوشانند و كشت و زرع خود را نيز آبياري ميكنند. و باراني كه در شوره زار ببارد، نه آب را در خود نگه ميدارد و نه گياهي مي رويانَد. اين زمين، مثال كسي است كه به احكام الهي، توجهي نكرده و اهميتي نداده است. و هدايت و رهنمودهايي را كه من به ارمغان آورده ام، قبول نكرده است».

باب (13): از بين رفتن علم و بروز جهل و ناداني

71 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيَثْبُتَ الْجَهْلُ وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ وَيَظْهَرَ الزِّنَا». (بخارى:80)

ترجمه: از انس بن مالك τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «از جمله نشانه‌هاي قيامت اين است كه جهل و ناداني فراگير خواهد شد و علم و دانش از بين خواهد رفت. و زنا و شراب خواري آشكار و علني انجام خواهد گرفت».

72 . وَعَنْهُ τ قَالَ: لأُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيثًا لا يُحَدِّثُكُمْ أَحَدٌ بَعْدِي، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: أَنْ يَقِلَّ الْعِلْمُ وَيَظْهَرَ الْجَهْلُ، وَيَظْهَرَ الزِّنَا، وَتَكْثُرَ النِّسَاءُ، وَيَقِلَّ الرِّجَالُ، حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيِّمُ الْوَاحِدُ». (بخارى:81)

ترجمه: همچنين از انسτ روايت است كه فرمود: حديثي را براي شما بيان مي‌كنم كه كسي ديگر براي شما بيان نخواهد كرد: از رسول الله ρ شنيدم كه مي‌فرمود: «برخي از نشانه هاي قيامت، عبارت اند از اين كه علم كم مي شود، جهل و ناداني غلبه پيدا مي كند، زنا رواج مي يابد و تعداد زنان، زياد و تعداد مردان، كم مي‌شود تا جايي كه يك مرد، سرپرستي پنجاه زن را به عهده خواهد گرفت».

باب (14): فضيلت علم

73 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّي لأَرَى الرِّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي، ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ». قَالُوا: فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْعِلْمَ». (بخارى:82)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه مي‌فرمود: «در عالم رويا و خواب، يك ليوان شير به من داده شد. شير را نوشيدم تا آنكه خوب سير شدم تا جائي كه سيري از

ناخن‌هایم بیرون می‌آمد. سپس باقیمانده‌ٔ آن را به عمر بن خطاب دادم». صحابه عرض کردند: یا رسول الله! این خواب را چگونه تعبیر فرمودید؟ رسول اللهρ فرمود: «آن را به علم تعبیر نمودم».

باب (15): فتوا دادن در حال سوار بودن بر چیزي

74 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ وَقَفَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِمِنًى لِلنَّاسِ يَسْأَلُونَهُ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَحَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ؟ فَقَالَ: «اذْبَحْ وَلا حَرَجَ». فَجَاءَ آخَرُ فَقَالَ: لَمْ أَشْعُرْ فَنَحَرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ؟ قَالَ: «ارْمِ وَلا حَرَجَ». فَمَا سُئِلَ النَّبِيُّ ρ عَنْ شَيْءٍ قُدِّمَ وَلا أُخِّرَ إِلا قَالَ: «افْعَلْ وَلا حَرَجَ». (بخاری:83)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ در مراسم حجة الوداع در «منا» براي پاسخ به سؤالات مردم، توقف کرده بود. شخصي آمد و گفت: اي پيامبر خدا! من به دليل فراموشي و عدم آگاهي، قبل از اينکه ذبح کنم مو هاي سرم را تراشيده ام؟ رسول الله ρ فرمود: «اشکالي ندارد». بعد شخص ديگري آمد و گفت: اي پيامبر خدا! بدليل غفلت و ناآگاهي، قبل از اينکه رَمي جمره کنم، ذبح کرده ام؟ رسول الله ρ فرمود: «مانعي ندارد». راوي (ابن عمرو) مي‌گويد: آن روز، هر کس هر حکمي را پس و پيش نموده بود و از رسول الله ρ در بارهٔ آن سؤال مي کرد، رسول الله ρ در جواب مي فرمود: «انجام بده و اشکالي ندارد».

باب (16): جواب دادن به فتوا با تکان دادن سر يا دست

75 . عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يُقْبَضُ الْعِلْمُ وَيَظْهَرُ الْجَهْلُ وَالْفِتَنُ وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْهَرْجُ؟ فَقَالَ هَكَذَا بِيَدِهِ فَحَرَّفَهَا كَأَنَّه يُرِيدُ الْقَتْلَ. (بخاری:85)

ترجمه: از ابو هريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «روزي خواهد رسيد كه علم از ميان خواهد رفت، و جهل و ناداني و فتنه آشكار خواهد شد و هرج و مرج زياد خواهد گرديد». سؤال شد: اي رسول الله! هرج و مرج يعني چه؟ رسول الله ρ دست مبارك خود را بگونه اي حركت داد كه به قتل وكشتار، دلالت مي كرد.

76 . عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: أَتَيْتُ عَائِشَةَ وَهِيَ تُصَلِّي فَقُلْتُ: مَا شَأْنُ النَّاسِ؟ فَأَشَارَتْ إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا النَّاسُ قِيَامٌ، فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ، قُلْتُ: آيَةٌ؟ فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا أَيْ نَعَمْ، فَقُمْتُ حَتَّى تَجَلاَّنِي الْغَشْيُ، فَجَعَلْتُ أَصُبُّ عَلَى رَأْسِي الْمَاءَ، فَحَمِدَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ النَّبِيُّ ρ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَكُنْ أُرِيتُهُ إِلاَّ رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي حَتَّى الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَأُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي قُبُورِكُمْ مِثْلَ أَوْ قَرِيبَ- لا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ- مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ. يُقَالُ: مَا عِلْمُكَ بِهَذَا الرَّجُلِ؟ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوِ الْمُوقِنُ- لا أَدْرِي بِأَيِّهِمَا قَالَتْ أَسْمَاءُ- فَيَقُولُ: هُوَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى، فَأَجَبْنَا وَاتَّبَعْنَا، هُوَ مُحَمَّدٌ ثَلاثًا. فَيُقَالُ: نَمْ صَالِحًا، قَدْ عَلِمْنَا إِنْ كُنْتَ لَمُوقِنًا بِهِ. وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوِ الْمُرْتَابُ- لا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ- فَيَقُولُ: لا أَدْرِي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ. (بخاری:86)

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما مي گويد: (هنگامي كه مردم را مضطرب و پريشان ديدم) نزد عايشه رضي الله عنها رفتم و او را در حال نماز ديدم. گفتم: مردم را چه شده است؟ ايشان به سوي آسمان اشاره كرد. سپس بقيه مردم را ديدم كه نماز مي خوانند. عايشه گفت: «سبحانه الله». من پرسيدم: آيا اتفاقي افتاده است؟ با سر، اشاره فرمود: بلي. من برخاستم، نزديك بود بيهوش شوم، مقداري آب برسر و صورت خود ريختم. (سپس مشاهده كردم كه) پيامبر ρ پس از حمد و ثناي خداوند عز وجل، فرمود: «آنچه را قبلاً به من نشان نداده بودند، اكنون نشان دادند، حتي بهشت و دوزخ را.

و به من وحي شد كه: شما در قبرهايتان مانند فتنة مسيح دجال، مورد ابتلا و آزمايش قرار مي گيريد. و از شما مي پرسند كه در مورد اين مرد (پيامبر ρ) چه مي داني؟ فرد مؤمن و كسي كه اعتقادش راسخ است، مي گويد: او محمد، فرستادة خداست كه براي ما هدايت و روشني به ارمغان آورده است و سه بار اين جمله را تكرار مي كند. بعد به او مي گويند: آسوده بخواب. مي دانستيم كه شما به او ايمان و اعتقاد داري. ولي منافق و كسي كه ايمانش، متزلزل بوده، مي گويد: نمي دانم، شنيدم كه مردم چيزهايي مي گفتند، من نيز همان را تكرار مي كردم».

باب (17): سفر براي دانستن يك مسئله و تعليم آن به اهل خود

77. عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ τ: أَنَّهُ تَزَوَّجَ ابْنَةً لأَبِي إِهَابِ بْنِ عَزِيزٍ، فَأَتَتْهُ امْرَأَةٌ فَقَالَتْ: إِنِّي قَدْ أَرْضَعْتُ عُقْبَةَ وَالَّتِي تَزَوَّجَ، فَقَالَ لَهَا عُقْبَةُ: مَا أَعْلَمُ أَنَّكِ أَرْضَعْتِنِي وَلا أَخْبَرْتِنِي فَرَكِبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ بِالْمَدِينَةِ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «كَيْفَ وَقَدْ قِيلَ» فَفَارَقَهَا عُقْبَةُ وَنَكَحَتْ زَوْجًا غَيْرَهُ. (بخارى:88)

ترجمه: عقبه بن حارث ميگويد: با دختر ابواهاب بن عزيز ازدواج كرده بودم. زني آمد و گفت: من عقبه و همسرش را شير داده ام (يعني آنها برادر و خواهر رضاعي هستند). گفتم: من نميدانستم و تو هم به ما نگفته بودي. سپس، سوار بر شتر شدم و در مدينه نزد رسول الله ρ رفتم. رسول الله ρ فرمود: «چگونه مي خواهي با او زندگي كني در حالي كه چنين سخني به ميان آمده است»؟ راوي ميگويد: عقبه از او جدا شد و آن زن، با كسي ديگر، ازدواج كرد.

باب (18): تناوب در فراگيري علم

78. عَنْ عُمَرَ τ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَجَارٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ فِي بَنِي أُمَيَّةَ ابْنِ زَيْدٍ وَهِيَ مِنْ عَوَالِي الْمَدِينَةِ، وَكُنَّا نَتَنَاوَبُ النُّزُولَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ يَنْزِلُ يَوْمًا، وَأَنْزِلُ

يَوْمًا، فَإِذَا نَزَلْتُ جِئْتُهُ بِخَبَرِ ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنَ الْوَحْيِ وَغَيْرِهِ، وَإِذَا نَزَلَ فَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، فَنَزَلَ صَاحِبِي الأَنْصَارِيُّ يَوْمَ نَوْبَتِهِ فَضَرَبَ بَابِي ضَرْبًا شَدِيدًا، فَقَالَ: أَثَمَّ هُوَ، فَفَزِعْتُ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ عَظِيمٌ، قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ، فَإِذَا هِيَ تَبْكِي، فَقُلْتُ: أَطَلَّقَكُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ؟ قَالَتْ: لا أَدْرِي، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ρ فَقُلْتُ وَأَنَا قَائِمٌ: أَطَلَّقْتَ نِسَاءَكَ؟ قَالَ: «لا». فَقُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ. (بخارى:89)

ترجمه: عمر بن خطاب τ مي‌گويد: من و يكي از همسايگان انصاري ام در محلة بني‌اميه در اطراف مدينه سكونت داشتيم و به نوبت، در محضر رسول الله ρ حاضر مي‌شديم. روزي كه نوبت من بود، اخبار وحي و وقايع آنروز را به اطلاع ايشان مي رساندم و روزي كه نوبت او بود، اخبار وحي و ديگر وقايع را به اطلاع من مي رسانيد. در يكي از روزها كه دوست انصاري من از محضر رسول اكرم ρ برگشته بود، با شدت درب خان، مرا به صدا در آورد و گفت: عمر اينجاست؟ من سراسيمه بيرون آمدم. او با ديدن من گفت: امروز اتفاق بسيار مهمي افتاده است (رسول اكرم ρ همسران خود را طلاق داده است). عمر مي گويد: من بلافاصله نزد حفصه رفتم و ديدم كه گريه مي كند. پرسيدم : آيا رسول خدا ρ شما را طلاق داده است؟ حفصه گفت: خبر ندارم. آنگاه خدمت آنحضرت ρ شرفياب شدم و بي درنگ، همانطور كه ايستاده بودم، پرسيدم : همسرانت را طلاق داده اي؟ فرمود: خير. (من از خوشحالي) فرياد زدم : الله اكبر.

باب (19) : اظهار خشم و ناراحتي هنگام تعليم بسبب مشاهدة چيز ناخوشايند

79. عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ τ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لا أَكَادُ أُدْرِكُ الصَّلاةَ مِمَّا يُطَوِّلُ بِنَا فُلانٌ، فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْ

يَوْمِئِذٍ، فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ مُنَفِّرُونَ، فَمَنْ صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ وَالضَّعِيفَ وَذَا الْحَاجَةِ». (بخاری:90)

ترجمه: از ابو مسعود انصاري τ روايت است كه: شخصي گفت: اي رسول خدا! چون فلان (امام) نمازش را بسيار طولاني ميكند، ممكن است نماز جماعت را ترك كنم. ابومسعود τ ميگويد: رسول الله ρ را در خطابة آنروز چنان خشمگين ديدم كه قبلاً او را به آن حال نديده بودم. آنحضرت ρ فرمود: «شما، مردم را از دين متنفر ميكنيد. آگاه باشيد، هر كس كه امامت نماز را به عهده دارد، آنرا كوتاه بگيرد و طولاني نكند. زيرا در ميان نمازگزاران، افراد بيمار، ضعيف و كساني كه كار فوري دارند، وجود دارد».

80. عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ اللُّقَطَةِ، فَقَالَ: «اعْرِفْ وِكَاءَهَا» أَوْ قَالَ: «وِعَاءَهَا وَعِفَاصَهَا، ثُمَّ عَرِّفْهَا سَنَةً، ثُمَّ اسْتَمْتِعْ بِهَا، فَإِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَأَدِّهَا إِلَيْهِ». قَالَ: فَضَالَّةُ الإِبِلِ؟ فَغَضِبَ حَتَّى احْمَرَّتْ وَجْنَتَاهُ، أَوْ قَالَ: احْمَرَّ وَجْهُهُ، فَقَالَ: «وَمَا لَكَ وَلَهَا مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا، تَرِدُ الْمَاءَ وَتَرْعَى الشَّجَرَ، فَذَرْهَا حَتَّى يَلْقَاهَا رَبُّهَا». قَالَ: فَضَالَّةُ الْغَنَمِ؟ قَالَ: «لَكَ أَوْ لأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ». (بخاری:91)

ترجمه: زيد بن خالد τ روايت مي كند كه: مردي از رسول الله ρ دربارة چيز گم شده اي كه پيدا شده است سؤال نمود. رسول الله ρ فرمود: «برخي از مشخصات آن (مانند نوع ظرف يا چيزي كه دور آن بسته شده است) را تا يك سال، براي مردم اعلام كن. اگر صاحبش پيدا نشد، از آن استفاده كن. و اگر صاحبش پيدا شد آنرا به او برگردان». سائل پرسيد: اگر شتر گم شده اي پيدا شود، چه بايد كرد؟ رسول الله ρ (از شنيدن آن) به اندازه اي خشمگين شد كه رخسار مباركش سرخ گشت و فرمود: «تو با شتر چه كار داري؟ (يعني شتر گم نميشود) زيرا شتر با ذخيره آب و مقاومتي كه دارد، هرگاه گرسنه شود، پاي درختي مي رود و تغذيه ميكند و هرگاه تشنه شود، آب پيدا ميكند تا زمانيكه صاحبش پيدا شود». سائل

پرسيد: اگر گوسفندي پيدا شود، چه بايد كرد؟ رسول الله ρ فرمود: «آن گوسفند يا از آنِ تو و يا از آنِ برادرت خواهد بود. و اگر نگهداري نكني، از آنِ گرگ خواهد شد».

81 . عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ ρ عَنْ أَشْيَاءَ كَرِهَهَا، فَلَمَّا أُكْثِرَ عَلَيْهِ غَضِبَ، ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ: «سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ». قَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «أَبُوكَ سَالِمٌ مَوْلَى شَيْبَةَ». فَلَمَّا رَأَى عُمَرُ مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (بخارى:92)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ ميگويد: از نبي اكرم ρ دربارة چيزهايي كه خوشش نمي آمد، سؤال كردند. وقتي كه آن پرسشها افزايش پيدا كرد، آنحضرت ρ خشمگين شد و خطاب به مردم فرمود: «هر چه مي خواهيد بپرسيد». مردي گفت: پدر من كيست؟ فرمود: «پدرت حذافه است». ديگري برخاست و گفت: اي رسول الله! پدر من كيست؟ پيامبر ρ فرمود: «پدرت سالم غلام آزاد شدة شيبه است». عمر τ كه متوجه خشم وناراحتي آنحضرت ρ شد، گفت: اي رسول خدا! ما به خداوند عز وجل پناه مي بريم. (زيرا باعث ناراحتي شما شديم).

باب (20): كسي كه يك سخن را براي اينكه مردم بفهمند سه بار تكرار مي كند

82 . عَنْ أَنَسٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا سَلَّمَ سَلَّمَ ثَلاثًا، وَإِذَا تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أَعَادَهَا ثَلاثًا، حَتَّى تُفْهَمَ عَنْهُ. (بخارى:94)

ترجمه: انس τ روايت ميكند كه پيامبر ρ وقتي كه سلام مي كرد، سه بار آنرا تكرار مي نمود. و هرگاه، سخني مي گفت، آنرا سه بار تكرار ميكرد تا مردم، آنرا خوب بفهمند.

باب (21): تعليم زن و فرزندان و زيردستان

83 . عَنْ أَبِي موسى τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ ρ: «ثَلاثَةٌ لَهُمْ أَجْرَانِ: رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنَ بِنَبِيِّهِ وَآمَنَ بِمُحَمَّدٍ ρ، وَالْعَبْدُ الْمَمْلُوكُ إِذَا أَدَّى حَقَّ اللَّهِ وَحَقَّ مَوَالِيهِ، وَرَجُلٌ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَةٌ فَأَدَّبَهَا فَأَحْسَنَ تَأْدِيبَهَا وَعَلَّمَهَا فَأَحْسَنَ تَعْلِيمَهَا، ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَتَزَوَّجَهَا فَلَهُ أَجْرَانِ». (بخارى: 97)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «سه شخص اند كه نزد خدا دو اجر دارند. اول: اهل كتابي كه به پيامبرش و به محمد ρ ايمان بياورد. دوم: غلامي كه حق خدا و صاحبش را ادا كند. سوم: مردي كه كنيزش را بخوبي تربيت نمايد و علم و دانش بياموزد. سپس او را آزاد نمايد و با وي ازدواج كند. هريك از اينها دو پاداش دارند».

باب (22): پند و نصيحت كردن امام زنان را

84 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ خَرَجَ وَمَعَهُ بِلالٌ، فَظَنَّ أَنَّهُ لَمْ يُسْمِعِ النِّسَاءَ فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ بِالصَّدَقَةِ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُلْقِي الْقُرْطَ وَالْخَاتَمَ، وَبِلالٌ يَأْخُذُ فِي طَرَفِ ثَوْبِهِ. (بخارى: 98)

ترجمه : ابن عباس رضي الله عنهما روايت مي كند كه: رسول الله ρ همراه بلال از مسجد بيرون شد و گمان نمود كه زنها وعظ و ارشاد او ρ را نشنيده اند. بار ديگر به وعظ و راهنمايي آنان پرداخت و آنها را امر به صدقه دادن نمود. زنان شروع به انداختن گوشواره ها و انگشتر هايشان نمودند. و بلال τآنها را در دامنش جمع آوري مي نمود.

باب (23): آزمندي براي فراگرفتن حديث

85 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لَقَدْ ظَنَنْتُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَنْ لا يَسْأَلُنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ أَحَدٌ أَوَّلُ مِنْكَ، لِمَا رَأَيْتُ مِنْ حِرْصِكَ عَلَى الْحَدِيثِ، أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ، أَوْ نَفْسِهِ». (بخارى:99)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: عرض كردم: اي رسول خدا ! چه كساني روز قيامت براي شفاعت شما سعادت بيشتري دارند؟ رسول الله ρ فرمود: «اي ابوهريره ! چون عشق و علاقه تو را نسبت به حديث ديدم، مي دانستم كه كسي قبل از تو، اين سؤال را از من نخواهد پرسيد. كساني روز قيامت براي شفاعت من سعادت بيشتري دارند كه با اخلاص و از صميم قلب، لا إله إلا الله بگويند».

باب (24): علم چگونه از بين ميرود؟

77 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَقْبِضُ الْعِلْمَ انْتِزَاعًا يَنْتَزِعُهُ مِنَ الْعِبَادِ، وَلَكِنْ يَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يُبْقِ عَالِمًا اتَّخَذَ النَّاسُ رُءُوسًا جُهَّالاً، فَسُئِلُوا، فَأَفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا». (بخارى:100)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن عاص رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «خداوند علم را از سينة بندگان خود محو نمي كند، بلكه با وفات علما آنرا از بين مي برد. و وقتي كه علما از بين رفتند، مردم، جاهلان را رهبر خود قرار مي دهند و مسائل خود را از آنها مي پرسند. رهبرانشان نيز از روي جهالت، فتوا مي دهند كه هم خود گمراه ميشوند وهم ديگران را به گمراهي مي كشند».

باب (25): آيا روز جداگانه اي براي تعليم زنان اختصاص داده شود؟

87 . عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: قَالَتِ النِّسَاءُ لِلنَّبِيِّ ρ: غَلَبَنَا عَلَيْكَ الرِّجَالُ فَاجْعَلْ لَنَا يَوْمًا مِنْ نَفْسِكَ، فَوَعَدَهُنَّ يَوْمًا لَقِيَهُنَّ فِيهِ، فَوَعَظَهُنَّ وَأَمَرَهُنَّ، فَكَانَ فِيمَا قَالَ لَهُنَّ: «مَا مِنْكُنَّ امْرَأَةٌ تُقَدِّمُ ثَلاثَةً مِنْ وَلَدِهَا إِلاَّ كَانَ لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ». فَقَالَتِ امْرَأَةٌ: وَاثْنَتَيْنِ؟ فَقَالَ: «وَاثْنَتَيْنِ».(بخارى:102)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: زنان خطاب به نبي اكرم ρ گفتند: مردان تو را تصاحب نموده (و براي ما) وقتي باقي نگذاشته اند. فرصتي به ما اختصاص بده تا نزد شما حاضر شويم. رسول الله ρ روزي را براي آنان تعيين نمود. (و در آن روز) فرمود: « هر زني كه سه فرزند خود را از دست بدهد، آنان، در روز قيامت براي مادرانشان حجابي در برابر آتش دوزخ خواهند شد». زني گفت: اگر دو فرزندش را از دست بدهد باز هم آنها حجاب مي شوند؟ آنحضرتρ فرمود: «بلي».

وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَτ قَالَ: «ثَلاثَةً لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ».(بخارى: 102).

و در يك روايت از ابوهريره τ آمده است كه رسول الله ρ فرمود: «سه فرزندي كه به سن بلوغ نرسيده باشند».

باب (26): كسي كه چيزي را بشنود و براي فهميدن آن دوباره بپرسد

88 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «مَنْ حُوسِبَ عُذِّبَ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: أَوَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: [**فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا**]؟ قَالَتْ: فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكِ الْعَرْضُ وَلَكِنْ مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكْ». (بخارى: 103)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها روايت ميكند كه نبي اكرم ρ فرمود: «هر كس كه محاسبه شود، گرفتار عذاب مي گردد».

عايشه ميگويد: گفتم: مگر نه اينست كه خداوند مي فرمايد: بزودي محاسبه آساني خواهد شد؟ آنحضرت ρ فرمود: «اين عَرضة اعمال است ولي اگر حساب دقيق به عمل آيد، هلاك ميگردد».

باب (27): حاضران به غائبان ابلاغ نمايند

89. عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولِ اللَّهِ ρ الْغَدَ مِنْ يَوْمِ الْفَتْحِ، يَقُوْلُ قَوْلاً، سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي وَأَبْصَرَتْهُ عَيْنَايَ حِينَ تَكَلَّمَ بِهِ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مَكَّةَ حَرَّمَهَا اللَّهُ وَلَمْ يُحَرِّمْهَا النَّاسُ فَلا يَحِلُّ لامْرِئٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ يَسْفِكَ بِهَا دَمًا، وَلا يَعْضِدَ بِهَا شَجَرَةً، فَإِنْ أَحَدٌ تَرَخَّصَ لِقِتَالِ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِيهَا، فَقُولُوا: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ لِرَسُولِهِ وَلَمْ يَأْذَنْ لَكُمْ، وَإِنَّمَا أَذِنَ لِي فِيهَا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، ثُمَّ عَادَتْ حُرْمَتُهَا الْيَوْمَ كَحُرْمَتِهَا بِالأَمْسِ، وَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ». (بخارى: 104)

ترجمه: ابوشريح τ ميگويد: فرداي روز فتح مكه با گوشهايم شنيدم و با قلبم فهميدم و با چشمانم نظاره گر آن بودم كه آنحضرت ρ پس از حمد و ثناي خداوند متعال، فرمود: «مكه جايي است كه خداوند آنرا حرام قرار داده است، نه مردم. پس هر كسي كه به خدا و روز قيامت ايمان دارد، در آن خون ريزي نكند و درختي را قطع ننمايد. اگر كسي بخود اجازه دهد و چنين كاري كند و بگويد كه پيامبر كرده است ، به او بگوييد: خداوند فقط به پيامبرش ρآنهم در بخشي از روز،چنين اجازه اي داده نه به شما. از امروز، حرمت آن، مانند ديروز ميباشد. (آنچه را گفتم) حاضران بايد به غائبان، ابلاغ كنند».

باب (28): گناه كسي كه به دروغ، چيزي به پيامبرρ نسبت دهد

90 . عن عَلِيٍّ τ قال: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا تَكْذِبُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ فَلْيَلِجِ النَّارَ». (بخارى:106)

ترجمه: علي τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «سخني را به دروغ به من نسبت ندهيد. زيرا كسي كه به دروغ، سخني را به من نسبت دهد، وارد آتش مي شود».

91 . عَنْ سَلَمَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مَنْ يَقُلْ عَلَيَّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخارى: 109)

ترجمه: سلمه بن اكوع τ ميگويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «كسي كه به من سخني را نسبت دهد و من آنرا نگفته باشم، بايد جاي خود را در آتش، آماده كند».

92 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «تَسَمَّوْا بِاسْمِي وَلا تَكْتَنُوا بِكُنْيَتِي وَمَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخارى: 110)

ترجمه: ابوهريره روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «اسم مرا بعنوان اسم، انتخاب كنيد ولي از كنيه من (ابو القاسم) استفاده نكنيد. هركس مرا در خواب ببيند، حقيقتا مرا خواب ديده است. زيرا شيطان نمي تواند خود را به صورت من در آوَرَد. و هركس به دروغ، چيزي را به من نسبت دهد، پس بايد جايگاهش را در جهنم، آماده كند».

باب (29): نوشتن علم

93 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَنْ مَكَّةَ الْقَتْلَ أَوِ الْفِيلَ، وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ رَسُولَ اللَّهِ ρ وَالْمُؤْمِنِينَ، أَلا وَإِنَّهَا لَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ قَبْلِي وَلَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ بَعْدِي، أَلا وَإِنَّهَا حَلَّتْ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، أَلا وَإِنَّهَا سَاعَتِي هَذِهِ؛

حَرَامٌ لا يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَلا يُعْضَدُ شَجَرُهَا، وَلا تُلْتَقَطُ سَاقِطَتُهَا إِلاَّ لِمُنْشِدٍ، فَمَنْ قُتِلَ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ؛ إِمَّا أَنْ يُعْقَلَ، وَإِمَّا أَنْ يُقَادَ أَهْلُ الْقَتِيلِ». فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ فَقَالَ: اكْتُبْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «اكْتُبُوا لأَبِي فُلانٍ» فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ: إِلاَّ الإِذْخِرَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّا نَجْعَلُهُ فِي بُيُوتِنَا وَقُبُورِنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِلاَّ الإِذْخِرَ إِلاَّ الإِذْخِرِ». (بخارى:112)

ترجمه: ابو هريره τ روايت مي كند كه رسول اكرم ρ فرمود: «خداوند مانع وقوع خونريزي يا حمله فيل ها به مكه شد و رسول اللهρ و مؤمنان را بر اهل مكه غالب گردانيد. بدانيد كه مكه نه براي كسي قبل از من و نه بعد از من، حلال قرار داده شده است و فقط بخشي از يك روز براي من حلال قرار داده شد. و بدانيد كه از اين لحظه به بعد، (براي هميشه) حرام قرار داده شد. بنابراين، نه خار آن كنده شود ونه درخت آن قطع گردد و نه مال گم شدة آن برداشته شود مگر اينكه به صاحبش برگردانيده شود. و اگر كسي در آن كشته شود، اولياي دم مختارند كه: يا ديه (خون بها) بگيرند و يا قاتل را قصاص كنند». مردي يمني آمد وگفت: اي رسول خدا! اين سخنان را براي من بنويس. رسول اكرم ρ (خطاب به همراهانش) فرمود: «براي ابو فلان بنويسيد». مردي از قبيلة قريش گفت: اي رسول الله! اذخر (نوعي گياه سبز) را استثناء كنيد زيرا ما آنرا درخانه ها و در قبرهايمان مورد استفاده قرار ميدهيم. رسول الله ρ پذيرفت و فرمود: «بجز اذخر، بجز اذخر». (يعني كندن و قطع كردن اذخر از قاعدة حرمت، مستثنا است).

94 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ ρ وَجَعُهُ قَالَ: «ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لا تَضِلُّوا بَعْدَهُ». قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ρ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حَسْبُنَا، فَاخْتَلَفُوا وَكَثُرَ اللَّغَطُ، قَالَ: «قُومُوا عَنِّي

وَلا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ». فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَبَيْنَ كِتَابِهِ. (بخارى:114)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: وقتي كه بيماري پيامبر ρ شدت گرفت، آنحضرت ρ فرمود: «دفتري بياوريد تا براي شما مطالبي بنويسم كه بعد از آن، گمراه نشويد». عمر رضي الله عنه گفت: دردِ بيماري بر پيامبر ρ چيره شده است، كتاب خدا براي ما كافيست. مردم، در اين باره اختلاف نظر پيدا كردند وسر وصدا زياد شد. رسول الله ρ فرمود: «نزد من اختلاف ومنازعه شايسته نيست، برخيزيد و برويد».

باب (30): تعليم، وعظ و ارشاد درشب

95. عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ρ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ مَاذَا أُنْزِلَ اللَّيْلَةَ مِنَ الْفِتَنِ، وَمَاذَا فُتِحَ مِنَ الْخَزَائِنِ، أَيْقِظُوا صَوَاحِبَاتِ الْحُجَرِ، فَرُبَّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٍ فِي الآخِرَةِ». (بخارى: 115)

ترجمه: ام المؤمنين ؛ام سلمه رضي الله عنها؛ روايت ميكند كه: شبي رسول الله ρ بيدار شد و فرمود: «سبحان الله! امشب چه فتنه هايي نازل شده است و چه دروازه گنجهايي گشوده شده است. آنهايي را كه در اتاق ها خوابند (ازواج مطهرات را) بيدار كنيد چه بسا كساني كه در دنيا پوشيده اند ولي در آخرت، لخت و عريان مي شوند».

باب (31) : شب بيداري براي فراگيري علم و دانش

96 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ρ الْعِشَاءَ فِي آخِرِ حَيَاتِهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ فَقَالَ: «أَرَأَيْتَكُمْ لَيْلَتَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ رَأْسَ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ». (بخارى: 116)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: پيامبر ρ در يكي از آخرين روزهاي عمر مباركشان پس از اداي نماز عشا، برخاست و فرمود: «امشب را بخاطر بسپاريد. زيرا پس از گذشت صد سال از اين تاريخ، احدي از كساني كه روي زمين قرار دارند، باقي نخواهد ماند».

97 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: بِتُّ فِي بَيْتِ خَالَتِي مَيْمُونَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ، وَكَانَ النَّبِيُّ ρ عِنْدَهَا فِي لَيْلَتِهَا. فَصَلَّى النَّبِيُّ ρ الْعِشَاءَ، ثُمَّ جَاءَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ نَامَ، ثُمَّ قَامَ، ثُمَّ قَالَ: «نَامَ الْغُلَيِّمُ».- أَوْ كَلِمَةً تُشْبِهُهَا- ثُمَّ قَامَ، فَقُمْتُ عَنْ يَسَارِهِ، فَجَعَلَنِي عَنْ يَمِينِهِ، فَصَلَّى خَمْسَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ نَامَ، حَتَّى سَمِعْتُ غَطِيطَهُ أَوْ خَطِيطَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّلاةِ. (بخارى: 117)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: شبي در خانة خاله ام؛ ميمونه بنت حارث؛ همسر پيامبرρ ؛ خوابيدم و پيامبر اكرم ρ نيز در آن شب نزد خاله ام بود. آنحضرت ρ پس از خواندن نماز عشاء به خانه برگشت و چهار ركعت نماز خواند و خوابيد. سپس برخاست و پرسيد: «پسر بچه خوابيد»؟ و يا سخني مانند اين. بعد از آن به نماز ايستاد. من هم سمت چپ ايشان ايستادم. اما رسول خدا مرا سمت راست خود قرار داد و پنج ركعت نماز خواند. بعد از آن، دو ركعت ديگر ادا كرد و خوابيد طوري كه صداي نفس ايشان را مي شنيدم. سرانجام براي اداي نماز، برخاست و بيرون رفت.

باب (32): حفظ علم

98 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ وَلَوْلا آيَتَانِ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَا حَدَّثْتُ حَدِيثًا، ثُمَّ يَتْلُو: [**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى**] إِلَى قَوْلِهِ [**الرَّحِيمُ**]، إِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ، وَإِنَّ إِخْوَانَنَا مِنَ الأَنْصَارِ كَانَ يَشْغَلُهُمُ الْعَمَلُ فِي أَمْوَالِهِمْ، وَإِنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ ρ بِشِبَعِ بَطْنِهِ وَيَحْضُرُ مَا لا يَحْضُرُونَ، وَيَحْفَظُ مَا لا يَحْفَظُونَ. (بخاری: 118)

ترجمه: ابو هريره τ مي گويد: مردم مي گويند: ابوهريره احاديث بسياري روايت ميكند. بايد بگويم كه اگر اين دو آيه در كتاب خدا نمي بود هيچ حديثي براي شما روايت نمي كردم. سپس آنها را تلاوت كرد:[**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى**] تا [**الرَّحِيمُ**] (بيگمان كساني كه پنهان مي دارند آنچه را كه از دلايل روشن و هدايت فرو فرستاده ايم بعد از آنكه آنرا براي مردم در اين كتاب بيان نموديم، اينها كساني اند كه خداوند آنها را نفرين كرده و نفرين كنندگان ديگر (مردم و فرشته) نيز آنها را نفرين مي كنند، مگر كساني كه توبه كنند و به اصلاح حال خود پرداخته، (آنچه را كه پنهان ميداشتند) آشكار سازند، توبه آنان را مي پذيرم ومن بسي توبه پذير ومهربانم). برادران مهاجر در بازار مشغول تجارت بودند و برادران انصار هم مشغول كشاورزي. اما ابوهريره كاري نداشت و هميشه همراه پيامبر بود و فقط به سيرشدن شكمش بسنده مي كرد و دنبال علم و دانش بود. جايي كه بقيه حاضر نبودند، او حضور داشت و آنچه را كه ديگران حفظ نمي كردند، او حفظ ميكرد.

99- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَسْمَعُ مِنْكَ حَدِيثًا كَثِيرًا أَنْسَاهُ، قَالَ: «ابْسُطْ رِدَاءَكَ». فَبَسَطْتُهُ، قَالَ: فَغَرَفَ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «ضُمَّهُ». فَضَمَمْتُهُ، فَمَا نَسِيتُ شَيْئًا بَعْدَهُ. (بخاری:119)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: عرض كردم: اي رسول خدا! بسياري از سخناني را كه از شما مي شنوم، فراموش مي كنم. آنحضرت ρ فرمود: «چادرت را پهن كن». من چادرم را پهن كردم و ايشان دو مشت در آن گذاشت و سپس فرمود: «آنرا جمع كن». من آنرا جمع كردم. بعد از آن، چيزي را فراموش نكردم.

100 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ وِعَاءَيْنِ، فَأَمَّا أَحَدُهُمَا فَبَثَثْتُهُ، وَأَمَّا الآخَرُ فَلَوْ بَثَثْتُهُ قُطِعَ هَذَا الْبُلْعُومُ. (بخارى: 120)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: دو نوع حديث از پيامبر ρ حفظ كردم. نخست، احاديثي كه آنها را روايت و نشر كردم. دوم، احاديثي كه اگر آنها را روايت كنم، اين گلويم بريده خواهد شد.

باب (33): گوش فرادادن به علما

101 . عَنْ جَرِيرٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ لَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ». فَقَالَ: «لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». (بخارى:121)

ترجمه: جريرτ مي گويد: نبي اكرم ρ در حجه الوداع خطاب به من فرمود: «مردم را ساكت كن». سپس، فرمود: «بعد از من كافر نشويد تا با جنگ وخونريزي يكديگر را نابود سازيد».

باب (34): اگر از عالمي بپرسند كه كدام يك از مردم دانا تراست، چه بگويد؟

102 . عن أُبَيِّ ابْنِ كَعْبٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ : «قَامَ مُوسَى النَّبِيُّ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَسُئِلَ: أَيُّ النَّاسِ أَعْلَمُ؟ فَقَالَ: أَنَا أَعْلَمُ، فَعَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ إِذْ لَمْ يَرُدَّ الْعِلْمَ إِلَيْهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِي بِمَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ، قَالَ: يَا رَبِّ وَكَيْفَ بِهِ؟ فَقِيلَ لَهُ: احْمِلْ حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، فَإِذَا فَقَدْتَهُ فَهُوَ ثَمَّ، فَانْطَلَقَ وَانْطَلَقَ بِفَتَاهُ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَحَمَلا حُوتًا فِي مِكْتَلٍ، حَتَّى كَانَا عِنْدَ الصَّخْرَةِ وَضَعَا رُءُوسَهُمَا وَنَامَا، فَانْسَلَّ الْحُوتُ مِنَ الْمِكْتَلِ [**فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا**]، وَكَانَ لِمُوسَى وَفَتَاهُ عَجَبًا، فَانْطَلَقَا بَقِيَّةَ لَيْلَتِهِمَا وَيَوْمَهُمَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ: [**آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا**]، وَلَمْ يَجِدْ مُوسَى مَسًّا مِنَ النَّصَبِ حَتَّى جَاوَزَ الْمَكَانَ الَّذِي أُمِرَ بِهِ، فَقَالَ لَهُ فَتَاهُ: [**أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلاَّ الشَّيْطَانُ**] قَالَ مُوسَى: [**ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا**]، فَلَمَّا انْتَهَيَا إِلَى الصَّخْرَةِ، إِذَا رَجُلٌ مُسَجًّى بِثَوْبٍ أَوْ قَالَ: تَسَجَّى بِثَوْبِهِ، فَسَلَّمَ مُوسَى ، فَقَالَ الْخَضِرُ: وَأَنَّى بِأَرْضِكَ السَّلامُ فَقَالَ: أَنَا مُوسَى. فَقَالَ: مُوسَى بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: [**هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رَشَدًا**] قَالَ: [**إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا**] يَا مُوسَى إِنِّي عَلَى عِلْمٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَّمَنِيهِ لا تَعْلَمُهُ أَنْتَ، وَأَنْتَ عَلَى عِلْمٍ عَلَّمَكَهُ لا أَعْلَمُهُ، [**قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا**] فَانْطَلَقَا يَمْشِيَانِ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ لَيْسَ لَهُمَا سَفِينَةٌ، فَمَرَّتْ بِهِمَا سَفِينَةٌ، فَكَلَّمُوهُمْ أَنْ يَحْمِلُوهُمَا، فَعُرِفَ الْخَضِرُ، فَحَمَلُوهُمَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، فَجَاءَ عُصْفُورٌ، فَوَقَعَ عَلَى حَرْفِ السَّفِينَةِ، فَنَقَرَ نَقْرَةً أَوْ نَقْرَتَيْنِ فِي الْبَحْرِ، فَقَالَ الْخَضِرُ: يَا مُوسَى مَا نَقَصَ عِلْمِي وَعِلْمُكَ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ إِلاَّ كَنَقْرَةِ هَذَا الْعُصْفُورِ فِي الْبَحْرِ، فَعَمَدَ الْخَضِرُ إِلَى لَوْحٍ مِنْ أَلْوَاحِ السَّفِينَةِ فَنَزَعَهُ، فَقَالَ مُوسَى: قَوْمٌ حَمَلُونَا بِغَيْرِ نَوْلٍ، عَمَدْتَ إِلَى سَفِينَتِهِمْ فَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا؟ [**قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا**] فَكَانَتِ الْأُولَى مِنْ مُوسَى نِسْيَانًا فَانْطَلَقَا فَإِذَا غُلامٌ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ، فَأَخَذَ الْخَضِرُ بِرَأْسِهِ مِنْ أَعْلاهُ فَاقْتَلَعَ رَأْسَهُ

بِيَدِهِ، فَقَالَ مُوسَى: **[أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ]**، **[قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا]** **[فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ]** قَالَ الْخَضِرُ بِيَدِهِ، فَأَقَامَهُ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى: **[لَوْ شِئْتَ لاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ]**» قَالَ النَّبِيُّ ρ: «يَرْحَمُ اللَّهُ مُوسَى لَوَدِدْنَا لَوْ صَبَرَ حَتَّى يُقَصَّ عَلَيْنَا مِنْ أَمْرِهِمَا». (بخاری: 122)

ترجمه: ابي بن كعب از پيامبر ρ روايت مي كند كه فرمود: «موسي υ در حالي كه ايستاده بود و بني اسرائيل را موعظه مي كرد، از وي پرسيدند: از انسانها چه كسي داناتراست؟ موسي υ گفت: من داناترين انسانها هستم. خداوند او را بخاطر اينكه علم را به او (خداوند) نسبت نداده بود، مورد عتاب قرار داد و به او وحي كرد كه: بنده اي از بندگان من كه در «مجمع البحرين» است از تو داناتر مي باشد.

موسي υ گفت: پروردگارا! چگونه ميتوانم نزد او بروم؟ به وي گفتند: ماهي اي را در زنبيلي قرار ده و با خود حمل كن. هر جا كه ماهي ناپديد شد، او را آنجا خواهي ديد. موسي υ همراه يوشع بن نون ماهي اي را در زنبيلي نهاد و آنرا برداشت و براه افتاد. وقتي كه كنار صخره اي رسيدند، سر برزمين گذاشتند و به خواب رفتند. ماهي، خود را از زنبيل بيرون كشيد و به آب رسانيد. آنها بقيه شبانه روز را راه رفتند. هنگاه صبح، موسي υ به همراهش گفت: غذايمان را حاضر كن كه خسته و گرسنه شده ايم. موسي υ تا زمانيكه ميعادگاه را پشت سر نگذاشته بود، احساس خستگي نمي كرد. همراهش به او گفت: آن صخره را كه كنار آن خوابيديم، بياد داري؟ ماهي را همانجا فراموش كردم. موسي υ گفت: مكاني كه ما در جستجوي آن هستيم، همانجا است. آنها از همان راهي كه آمده بودند، باز گشتند. وقتي كه به آن صخره رسيدند، مردي را ديدند كه خود را در لباسي پيچيده است. موسي υ سلام نمود. خضر گفت: در اين سرزمين، سلام از كجا ست؟ موسي گفت: من موسي هستم. خضر گفت: موسي بني اسرائيل؟

موسي گفت: آري، آيا اجازه ميدهي همراه تو باشم تا از آنچه كه خداوند به تو آموخته است، به من نيز بياموزي؟ گفت: اي موسي! تو نمي تواني با من صبركني. زيرا خداوند عز وجل به من چيز هايي آموخته است كه تو آنها را نمي داني و در عوض، به تو چيزهايي آموخته كه من نمي دانم. موسي گفت: انشاء الله صبر مي كنم و از دستورات تو سر پيچي نخواهم كرد. بدين ترتيب، آنها در ساحل دريا، بدون كشتي براه افتادند. پس از مدتي، يك كشتي از كنار آنها عبوركرد. آنها از صاحبان كشتي خواستند تا آنها را همراه خود سوار كنند.

صاحبان كشتي، خضر را شناختند و بدون كرايه آن ها را سوار كردند. در آن اثنا، گنجشكي بر كنارة كشتي نشست و يكي، دو منقار از آب دريا برداشت. خضر خطاب به موسي گفت: علم من و تو در برابر علم خداوند، كمتر از مقدار آبي است كه اين گنجشك از دريا برداشت. سپس خضر υ يكي از تخته هاي كشتي را از جايش در آورد. موسي υ (با تعجب) گفت: آنها ما را بدون كرايه سوار كردند و حالا تو داري كشتي آنها را سوراخ مي كني تا همه را غرق سازي؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم كه نمي تواني با من صبر كني؟ موسي υ گفت: مرا بخاطر فراموشي ام بازخواست مكن. اين نخستين فراموشي موسي بود. (سپس از كشتي پياده شدند) و براه افتادند. (در راه) پسر بچه اي را ديدند كه با بچه هاي ديگر مشغول بازي بود. خضر آن كودك را گرفت و سرش را از تن جدا كرد. موسي υ (در حاليكه خشمگين شده بود) گفت: چرا فرد بيگناهي را بدون آنكه مرتكب قتلي شده باشد، كُشتي؟ خضر گفت: مگر به تو نگفتم كه تو با من توان شكيبايي را نخواهي داشت؟ باز به راه خود ادامه دادند تا به روستايي رسيدند. از اهالي روستا غذا خواستند. ولي آنها از دادن غذا امتناع و رزيدند. در همين روستا به ديواري رسيدند كه داشت فرو مي ريخت. خضر با اشارة دست آن ديوار را راست كرد. موسي υ گفت: اگر مي خواستي، مي توانستي در مقابل اين كار، مزد بگيري. خضر گفت: اينك وقت جدايي من و تو است». پيامبر اكرم ρ فرمود: «خداوند موسي را

رحمت كند دوست داشتيم كه صبر مي كرد تا ببينيم داستانش با خضر به كجا مي كشد».

باب (35): ايستاده پرسيدن از عالمي كه نشسته است

103. عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا الْقِتَالُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَإِنَّ أَحَدَنَا يُقَاتِلُ غَضَبًا، وَيُقَاتِلُ حَمِيَّةً، فَرَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ، قَالَ: وَمَا رَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَهُ إِلاَّ أَنَّهُ كَانَ قَائِمًا، فَقَالَ: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (بخارى:123)

ترجمه: ابو موسي اشعري τ مي گويد: مردي، نزد نبي اكرم ρ آمد وگفت: اي رسول خدا! جهاد در راه خدا چيست؟ زيرا بعضي از ما بخاطر خشم و براي انتقام مي جنگند و برخي هم از روي تعصب مي جنگند. رسول الله ρ به سويش نگاه كرد و فرمود: «هركس بخاطر سرافرازي دين خدا بجنگد، اين جنگ، جهاد در راه خداست».

باب (36): خداوند مي فرمايد: [وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً] (از علم و دانش فقط مقدار اندكي به شما داده شده است)

104. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ τ قَالَ: بَيْنَا أَنَا أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي خَرِبِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَسِيبٍ مَعَهُ، فَمَرَّ بِنَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: لا تَسْأَلُوهُ لا يَجِيءُ فِيهِ بِشَيْءٍ تَكْرَهُونَهُ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَنَسْأَلَنَّهُ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، مَا الرُّوحُ؟ فَسَكَتَ، فَقُلْتُ: إِنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ، فَقُمْتُ، فَلَمَّا انْجَلَى عَنْهُ، قَالَ: [**وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً**]. (بخارى:125)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي گويد: من همراه پيامبرخدا ρ در خرابه هاي مدينه ميرفتم وآنحضرت

ρ چوب درخت خرمايي در دست داشت كه بر آن تكيه مي زد. از قضا چند نفر يهودي از آنجا مي گذشتند. برخي از آنان به برخي ديگر گفتند: از او (محمد) دربارة روح بپرسيد. برخي ديگر گفتند: سؤال نكنيد، زيرا ممكن است در جواب چيزي بگويد كه براي شما خوش آيند نباشد. بعضي گفتند: سؤال مي كنيم.

در نتيجه، يكي از آنها ايستاد وگفت: اي ابوالقاسم! روح چيست؟ رسول الله ρ ساكت ماند. (راوي ميگويد): من به خود گفتم اكنون وحي بر آنحضرت ρ نازل مي شود. پس بر خاستم. وقتي كه آن حالت از رسول الله ρ بر طرف شد، اين آيه را تلاوت فرمود: (از تو دربارة روح ميپرسند، بگو: روح چيزي است كه تنها پروردگارم از آن آگاه است، و به شما فقط اندكي از علم و دانش، داده شده است).

باب (37): اختصاص دادن درس و تعليم به گروهي از مردم بخاطر اينكه شايد همه آنرا نفهمند

105- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ وَمُعاذٌ رَدِيفُهُ عَلَى الرَّحْلِ قَالَ: «يَا مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ»! قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: «يَا مُعَاذُ»! قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ، ثَلاثًا قَالَ: «مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلاَّ حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلا أُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا؟ قَالَ: «إِذًا يَتَّكِلُوا». وَأَخْبَرَ بِهَا مُعَاذٌ عِنْدَ مَوْتِهِ تَأَثُّمًا. (بخارى:128)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: معاذ τ پشت سر رسول الله ρ بر شتري سوار بود كه آنحضرت ρ خطاب به وي فرمود: «اي معاذ»! معاذ گفت: بلي يا رسول الله! بفرماييد. باز فرمود: «اي معاذ»! معاذ جواب داد: لبيك يا رسول الله! در خدمتم. آنحضرت ρ سه بار آنرا تكرار كرد. آنگاه، فرمود: «هركس از صميم قلب أَشْهَدُ

أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ وأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ بگويد، خداوند آتش جهنم را بر او حرام ميگرداند». معاذ گفت: اي رسول خدا ρ ! آيا مردم را از اين سخن با خبر سازم تا خوشحال شوند؟ آنحضرت ρ فرمود: «بيم آن ميرودكه بر اين سخن، توكل كنند وعمل را ترك نمايند». معاذ هنگاميكه نزديك بود دارفاني را وداع گويد، بدليل اينكه مبادا بخاطر كتمان اين حديث، گناهكار شود، آنرا براي مردم روايت كرد.

باب (38): حيا در علم

106. عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ، فَهَلْ عَلَى الْمَرْأَةِ مِنْ غُسْلٍ إِذَا احْتَلَمَتْ؟ قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِذَا رَأَتِ الْمَاءَ». فَغَطَّتْ أُمُّ سَلَمَةَ تَعْنِي وَجْهَهَا وَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَتَحْتَلِمُ الْمَرْأَةُ؟ قَالَ: «نَعَمْ تَرِبَتْ يَمِينُكِ، فَبِمَ يُشْبِهُهَا وَلَدُهَا». (بخارى: 130)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: ام سليم نزد رسول الله ρ آمد وگفت: اي رسول خدا! خداوند از بيان حق، شرم و حيا نمي كند. اگر زني احتلام شود، غسل بر وي واجب است؟ رسول الله ρ فرمود: «بلي، اگر آب (مني) را ببيند». ام سلمه صورتش را پوشيد وگفت: اي رسول الله! مگر زن هم احتلام مي شود؟ رسول الله ρ فرمود: «بلي، وگرنه چگونه فرزند، با مادرش شباهت پيدا مي كرد».

باب (39): كسي كه از سؤال كردن شرم كند و به ديگري بگويد كه سؤال كند

107. عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ τ قَالَ: كُنْتُ رَجُلاً مَذَّاءً، فَأَمَرْتُ الْمِقْدَادَ بْنَ الأَسْوَدِ أَنْ يَسْأَلَ النَّبِيَّ ρ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «فِيهِ الْوُضُوءُ». (بخارى: 132)

ترجمه: علي بن ابي طالب τ مي فرمايد: من فردي بودم كه مذي زيادي از من خارج ميشد. به مقداد بن

اسود گفتم كه دربارة حكم آن، از رسول الله ρ سؤال كند. او نيز پرسيد. رسول الله ρ در جواب، فرمود: «در چنين صورتي بايد وضو گرفت».

باب (40): تعليم و فتوي در مسجد

108. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلاً قَامَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مِنْ أَيْنَ تَأْمُرُنَا أَنْ نُهِلَّ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «يُهِلُّ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَيُهِلُّ أَهْلُ الشَّأْمِ مِنَ الْجُحْفَةِ، وَيُهِلُّ أَهْلُ نَجْدٍ مِنْ قَرْنٍ». وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: وَيَزْعُمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «وَيُهِلُّ أَهْلُ الْيَمَنِ مِنْ يَلَمْلَمَ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: لَمْ أَفْقَهْ هَذِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ. (بخارى: 133)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: مردي در مسجد برخاست وگفت: اي رسول الله! از كجا احرام ببنديم؟ رسول الله ρ فرمود: «اهل مدينه از ذوالحليفه، واهل شام از جحفه، واهل نجد از قرن منازل». ابن عمر افزود كه مردم مي گويند: رسول الله ρ فرمود: «و اهل يمن از يلملم احرام ببندند». ولي من اين سخن را از رسول الله ρ نشنيده ام.

باب (41): كسيكه سؤال كننده را بيش از آنچه سؤال كرده جواب دهد

109. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَهُ: مَا يَلْبَسُ الْمُحْرِمُ؟ فَقَالَ: «لا يَلْبَسُ الْقَمِيصَ، وَلا الْعِمَامَةَ، وَلا السَّرَاوِيلَ، وَلا الْبُرْنُسَ، وَلا ثَوْبًا مَسَّهُ الْوَرْسُ أَوِ الزَّعْفَرَانُ، فَإِنْ لَمْ يَجِدِ النَّعْلَيْنِ فَلْيَلْبَسِ الْخُفَّيْنِ، وَلْيَقْطَعْهُمَا حَتَّى يَكُونَا تَحْتَ الْكَعْبَيْنِ». (بخارى: 134)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: شخصي از رسول الله ρ پرسيد: مُحرم، چه چيزي بايد بپوشد؟ رسول الله ρ فرمود: «نبايد پيراهن، عمامه، شلوار، عبا و همچنين لباسي كه به عطر يا زعفران آغشته شده باشد، بپوشد. و اگر كفشي نيافت، موزه

بپوشد و آنها را از زير استخوان قوزك پا، قطع كند».

4 ـ كتاب وضو

آداب وضو

باب (1): نماز بدون وضو، صحيح نيست

110. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لا تُقْبَلُ صَلاةُ مَنْ أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ». قَالَ رَجُلٌ مِنْ حَضْرَمَوْتَ: مَا الْحَدَثُ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: فُسَاءٌ أَوْ ضُرَاطٌ. (بخارى:135)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هركس كه وضويش بشكند تا زماني كه دوباره وضو نگيرد، هيچ نمازي از وي پذيرفته نمي‌شود». يكي از اهالي حضرموت پرسيد: اي ابوهريره! شكستن وضو يعني چه؟ گفت: بادي كه از شكم بيرون آيد خواه با صدا باشد و خواه بي صدا.

باب (2): فضيلت وضو

111. وَعَنْهُ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ρ يَقُولُ: « إِنَّ أُمَّتِي يُدْعَوْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنْ آثَارِ الْوُضُوءِ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يُطِيلَ غُرَّتَهُ فَلْيَفْعَلْ». (بخارى:136)

ترجمه: همچنين ابوهريره τ مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «امت من روز قيامت فرا خوانده مي شوند در حالي كه اعضاي وضوي آنها بر اثر وضو مي درخشد. لذا هركس خواست اين نور بيشتر گردد، آن را بيشتر كند».

باب (3): وَسوَسه، ناقض وضو نيست

112- عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ يَزِيْدِ الأَنْصَارِيِّ τ: أَنَّهُ شَكَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ الرَّجُلَ الَّذِي يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَجِدُ الشَّيْءَ فِي الصَّلاةِ، فَقَالَ: «لا يَنْفَتِلْ أَوْ لا يَنْصَرِفْ حَتَّى يَسْمَعَ صَوْتًا أَوْ يَجِدَ رِيحاً». (بخارى:137)

ترجمه: عبدالله بن يزيد انصاري ميگويد: از رسول الله ρ پرسيدم: اگر شخصي، هنگام خواندن نماز به شك بيفتد كه وضويش شكسته است (بادي از شكمش خارج شده است) چه كار بايد بكند؟ آنحضرتρ فرمود: «تا وقتي كه صدايي نشنيده ويا بويي احساس نكرده باشد، نمازش را ترك نكند».

باب (4): تخفيف در وضو

113- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ نَامَ حَتَّى نَفَخَ، ثُمَّ صَلَّى وَ لَمْ يَتَوَضَأْ، وَرُبَّمَا قَالَ اضْطَجَعَ حَتَّى نَفَخَ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى . (بخارى:138)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم ρ خوابيد طوريكه صداي نفسش شنيده مي شد. بعد بلند شد و بدون اينكه وضو بگيرد، نماز خواند. وگاهي مي گفت: رسول الله ρ بر پهلو دراز كشيد و بخواب رفت طوري كه صداي نفسش شنيده مي شد. سپس بر خاست و نماز خواند. (چشم آنحضرتρ مي خوابيد ولي قلبش بيدار بود).

باب (5): كامل كردن وضو

114. عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ρ مِنْ عَرَفَةَ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالشِّعْبِ نَزَلَ فَبَالَ، ثُمَّ تَوَضَّأَ وَلَمْ يُسْبِغِ الْوُضُوءَ. فَقُلْتُ: الصَّلاةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «الصَّلاةُ أَمَامَكَ». فَرَكِبَ فَلَمَّا جَاءَ الْمُزْدَلِفَةَ نَزَلَ فَتَوَضَّأَ، فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الصَّلاةُ، فَصَلَّى الْمَغْرِبَ، ثُمَّ أَنَاخَ كُلُّ إِنْسَانٍ بَعِيرَهُ فِي مَنْزِلِهِ، ثُمَّ أُقِيمَتِ الْعِشَاءُ فَصَلَّى، وَلَمْ يُصَلِّ بَيْنَهُمَا.(بخارى:139)

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ρ هنگام بازگشت از عرفات، وقتي به محل شعب رسيد، قضاي حاجت نمود و وضو گرفت، اما نه بطوركامل. اسامه ميگويد: من عرض كردم: اي رسول خدا ρ ! وقت نماز فرا رسيده است. رسول الله ρ فرمود:«نماز را جلوتر خواهيم خواند»، (يعني در مزدلفه) — وقتي به مزدلفه رسيد، پياده شد و وضوي كامل گرفت و نماز مغرب را خواند و بعد هر شخص، شترش را در محل منا سبي خوابا ند. سپس، نماز عشا اقامه گرديد بدون اينكه ميان آن دو (مغرب وعشاء) نماز ديگري بخوانند.

باب(6): شستن صورت با دو دست و بايك مشت آب

115. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فَغَسَلَ وَجْهَهُ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَمَضْمَضَ بِهَا وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَجَعَلَ بِهَا هَكَذَا، أَضَافَهَا إِلَى يَدِهِ الأُخْرَى فَغَسَلَ بِهَا وَجْهَهُ، ثمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهَا يَدَهُ الْيُمْنَى، ثمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَغَسَلَ بِهَا يَدَهُ الْيُسْرَى ثمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثمَّ أَخَذَ غَرْفَةً مِنْ مَاءٍ فَرَشَّ عَلَى رِجْلِهِ الْيُمْنَى حَتَّى غَسَلَهَا، ثمَّ أَخَذَ غَرْفَةً أُخْرَى فَغَسَلَ بِهَا رِجْلَهُ يَعْنِي الْيُسْرَى، ثمَّ قَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَتَوَضَّأُ. (بخارى:140)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه چنين، وضو گرفت: يك كف آب برداشت و با (نيمي از) آن، مضمضه و (با نيم ديگر)، استنشاق نمود. سپس، يك كف آب برداشت و صورت خود را با هر دو دست، شست. بعد، يك كف آب، برداشت و دست راست خود را شست. و يك كف ديگر، برداشت و دست چپ خود را شست. آنگاه، سرش را مسح نمود. سپس، يك كف آب برداشته، بر پاي راستش پاشيد و آن را شست. و با يك كف ديگر، پاي چپش را شست. و در پايان، گفت: رسول الله ρ را ديدم كه چنين وضو مي گرفت.

باب (7): دعاي داخل شدن به بيت الخلا

116. عن أَنَسٍ τ قال: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا دَخَلَ الْخَلاءَ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ». (بخارى:142)

ترجمه: انس τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ هنگام داخل شدن به بيت الخلا (توالت)، مي‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ». (خدايا از شر شياطين نر وماده، يا هر پليدي ونا پاكي ديگر، به توپناه مي برم).

باب (8):گذاشتن آب در توالت (دستشويي)

117ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ دَخَلَ الْخَلاءَ، قَالَ: فَوَضَعْتُ لَهُ وَضُوءًا، فَقَالَ: «مَنْ وَضَعَ هَذَا»؟ فَأُخْبِرَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ». (بخارى:143)

ترجمه: ابن عباس مي گويد: رسول الله ρ به دستشوئي رفت .من آب تهيه كرده و نهاده بودم ، پس از آن، پرسيد: چه كسي برايم آب آورده بود ؟

گفتند : ابن عباس. آنگاه رسول اكرم ρ برايم چنين دعا كرد: «خداوندا! به ابن عباس، بينش در دين، عطا فرما».

باب (9): هنگام قضاي حاجت نبايد رو به قبله نمود

118. عَنْ أَبِي أَيُّوبِ الانْصَارِيِّ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا أَتَى أَحَدُكُمُ الْغَائِطَ فَلا يَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلا يُوَلِّهَا ظَهْرَهُ، شَرِّقُوا أَوْ غَرِّبُوا». (بخارى:144)

ترجمه: ابو ايوب انصاري τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «هنگام قضاي حاجت، رو يا پشت خود را به طرف قبله نكنيد. بلكه به طرف مشرق يا مغرب رو كنيد».

ملاحظه: البته اين زمانيست كه قبله در جهت جنوب يا شمال باشد واگر در جهت مشرق ويا مغرب باشد هنگام قضاي حاجت، بايد رو به سوي شمال ويا جنوب، نشست.

باب (10): قضاي حاجت روي دو خشت

119ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ نَاسًا يَقُولُونَ: إِذَا قَعَدْتَ عَلَى حَاجَتِكَ فَلا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَلا بَيْتَ الْمَقْدِسِ، لَقَدِ ارْتَقَيْتُ يَوْمًا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ لَنَا فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ عَلَى لَبِنَتَيْنِ مُسْتَقْبِلا بَيْتَ الْمَقْدِسِ. (بخارى:145)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: مردم ميگويند: كه موقع قضاي حاجت، نبايد رو به طرف قبله و يا بيت‌المقدس نشست. حال آنكه من روزي بر پشت بام رفته بودم. ديدم كه رسول الله ρ بر دو خشت و رو به بيت المقدس، نشسته بود.

باب (11): بيرون رفتن زنان براي قضاي حاجت

120ـ عَنْ عَائِشَةَ τ: أَنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ρ كُنَّ يَخْرُجْنَ بِاللَّيْلِ إِذَا تَبَرَّزْنَ إِلَى الْمَنَاصِعِ، وَهُوَ صَعِيدٌ أَفْيَحُ، فَكَانَ عُمَرُ يَقُولُ لِلنَّبِيِّ ρ: احْجُبْ نِسَاءَكَ، فَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَفْعَلُ، فَخَرَجَتْ سَوْدَةُ بِنْتُ زَمْعَةَ، زَوْجُ النَّبِيِّ ρ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي عِشَاءً، وَكَانَتِ امْرَأَةً طَوِيلَةً، فَنَادَاهَا عُمَرُ: أَلا قَدْ عَرَفْنَاكِ يَا سَوْدَةُ، حِرْصًا عَلَى أَنْ يَنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ. (بخارى:146)

ترجمه: ام المومنين عايشه رضي الله عنها مي‌فرمايد: همسران رسول الله ρ شبها، براي قضاي حاجت به طرف مناصع كه ميداني وسيع بود، مي رفتند. عمرτ عرض كرد: اي رسول الله ρ ! به همسران خود دستور دهيد تا در حجاب باشند. امّا رسول الله ρ چنين نكردند تا اينكه شبي، سوده بنت زمعه؛ همسر رسول الله ρ ؛ كه خانمي بلند قامت بود، براي قضاي حاجت بيرون رفت. عمرτ به اميد اينكه براي حجاب حكمي نازل شود، (و نيز سوده را متوجه سازد) گفت: اي سوده! ما تو را شناختيم. بعد از آن، خداوند حكم حجاب را نازل فرمود.

باب (12): استنجا با آب

121. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قال: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ أَجِيءُ أَنَا وَغُلامٌ مَعَنَا إِدَاوَةٌ مِنْ مَاءٍ و في روايةٍ: مِنْ مَاءٍ وَ عَنَزَةٍ، يَسْتَنْجِيْ بِالْمَاءِ. (بخاری:150،152)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: هرگاه، رسول الله ρ براي قضاي حاجت، بيرون مي رفت، من و پسري ديگر، براي او آب مي برديم و رسول الله ρ با آن آب، استنجا ميكرد و وضو ميگرفت. و در روايتي ديگر آمده است كه آب و چوبدستي مي برديم.

باب (13): نهي از استنجا با دست راست

122- عَنْ أَبِي قَتَادَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا شَرِبَ أَحَدُكُمْ فَلا يَتَنَفَّسْ فِي الانَاءِ، وَإِذَا أَتَى الْخَلاءَ فَلا يَمَسَّ ذَكَرَهُ بِيَمِينِهِ وَلا يَتَمَسَّحْ بِيَمِينِهِ». (بخاری:153)

ترجمه: از ابو قتاده τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هنگام آب خوردن، در ظرف آب، تنفس نكنيد و هرگاه به بيت الخلا رفتيد، نه با دست راست، آلت تناسلي خود را بگيريد و نه به وسيلة آن، استنجا كنيد».

باب (14): استنجا با سنگ

123- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: اتَّبَعْتُ النَّبِيَّ ρ وَخَرَجَ لِحَاجَتِهِ فَكَانَ لا يَلْتَفِتُ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَقَالَ: «ابْغِنِي أَحْجَارًا أَسْتَنْفِضْ بِهَا أَوْ نَحْوَهُ وَلا تَأْتِنِي بِعَظْمٍ وَلا رَوْث». فَأَتَيْتُهُ بِأَحْجَارٍ بِطَرَفِ ثِيَابِي، فَوَضَعْتُهَا إِلَى جَنْبِهِ وَأَعْرَضْتُ عَنْهُ، فَلَمَّا قَضَى أَتْبَعَهُ بِهِنَّ. (بخاری:155)

ترجمه: ابو هريره مي گويد: نبي اكرم ρ براي قضاي حاجت، بيرون رفت. من هم دنبال ايشان براه افتادم. آنحضرت ρ به اطراف خود نگاه نمي كرد.

وقتي به او نزديك شدم (و مرا ديد) فرمود: «چند تا سنگ يا مانند آن، برايم بياور تا استنجا كنم. البته استخوان و سرگين حيوان نباشد». من تعدادي سنگ در دامنم جمع نموده، براي آنحضرت ρ بردم و از آنجا دور شدم. رسول اكرم ρ با آنها استنجا نمود.

باب(15): نهي از استنجا با سرگين حيوانات

124- عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُودٍ τ قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ρ الْغَائِطَ، فَأَمَرَنِي أَنْ آتِيَهُ بِثلاثةِ أَحْجَارٍ، فَوَجَدْتُ حَجَرَيْنِ، وَالْتَمَسْتُ الثالِث فَلَمْ أَجِدْهُ، فَأَخَذْتُ رَوْثةً فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَأَخَذَ الْحَجَرَيْنِ وَأَلْقَى الرَّوْثةَ، وَقَالَ: «هَذَا رِكْسٌ». (بخارى:156)

ترجمه: ابن مسعود τ ميگويد: نبي اكرم ρ براي قضاي حاجت، بيرون رفت و به من دستور داد تا سه عدد سنگ، برايش ببرم. من دو سنگ پيدا كردم و هر چه سعي كردم موفق به پيدا كردن سنگ سوم، نشدم. آنگاه، سرگين خشك حيواني را برداشته، به خدمت رسيدم. رسول الله ρ دو سنگ را برداشت و سرگين را دور انداخت و فرمود: «اين، نجس است».

باب (16): يك بار شستن اعضاي وضو

125. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: تَوَضَّأَ النَّبِيُّ مَرَّةً مَرَّةً. (بخاري:157)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم ρ وضو گرفت و هر عضو وضو را يك بار شست.

باب (17): دو بار شستن اعضاي وضو

126- عَنْ عَبْدِاللَّـهِ بْنِ زَيْدٍ الأنصاري τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ تَوَضَّأَ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ. (بخاري:158)

ترجمه: عبدالله بن زيد انصاري τ ميگويد: نبي اكرم ρ وضو گرفت و هر عضو وضو را دو بار شست.

باب (18): سه بار شستن اعضاي وضو

127ـ عن عُثمَانَ بْنِ عَفَّانَ τ أَنَّهُ دَعَا بِإِنَاءٍ فَأَفْرَغَ عَلَى كَفَّيْهِ ثلاث مِرَارٍ فَغَسَلَهُمَا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَمِينَهُ فِي الانَاءِ فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثلاثاً وَيَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثلاث مِرَارٍ، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ ثَلاثَ مِرَارٍ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ تَوَضَّأَ نَحْوَ وُضُوئِي هَذَا ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ لا يُحَدِّث فِيهِمَا نَفْسَهُ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخارى:159)

ترجمه: از عثمان بن عفان τ روايت است كه ايشان آب خواست و وضو گرفت. نخست، سه بار آب ريخت و دستها را (تا مچ) شست. سپس با دست راستش از ظرف، آب برداشت و مضمضه و استنشاق كرد. يعني آب در دهان نمود و بيني خود را تميز كرد. و بعد، سه بار صورتش را شست. آنگاه، دو دستش را تا آرنج، سه بار شست. و در آخر، سرش را مسح نمود و پاهايش را تا قوزك، سه بار شست، و بعد گفت: رسول الله ρ فرموده است: «هركس، مانند اين وضوي من، وضو بگيرد و با اخلاص، دو ركعت نماز بخواند، خداوند تمام گناهان گذشته اش را مورد عفو قرار خواهد داد».

وَفِيْ رِوَايَةٍ أَنَّ عُثْمَانَτ قَالَ: أَلا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا لَوْلا آيَةٌ مَا حَدَّثْتُكُمُوهُ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لا يَتَوَضَّأُ رَجُلٌ فيُحْسِنُ وُضُوءَهُ وَيُصَلِّي الصَّلاةَ إِلا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الصَّلاةِ حَتَّى يُصَلِّيَهَا». قَالَ عُرْوَةُ: الآيَةَ: [**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ**]. (بخارى:160)

ترجمه: و در يك روايت آمده است كه عثمان τ گفت: اي مردم! حديثي را از رسول الله ρ براي شما بيان مي كنم كه اگر آيه اي (در قران كريم) نميبود، آنرا براي شما بازگو نميكردم. من از نبي اكرم ρ شنيدم كه فرمود: «هركس، خوب و كامل وضو بگيرد و نماز بخواند، تمام گناهانش تا نماز آينده، بخشوده خواهند شد». عروه مي گويد: آية مورد اشاره، اين آيه است: [**إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ

الْبَيِّنَاتِ] يعني كساني كه دلايل روشن و هدايتي را كه ما فرو فرستاده ايم، پنهان مي دارند بعد از آنكه آن را براي مردم در كتاب، بيان و روشن نموده ايم، خدا و نفرين كنندگان، آنان را نفرين مي كنند.

باب (19): استنشاق در وضو

128. عن أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ تَوَضَّأَ فَلْيَسْتَنْثِرْ وَمَنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ». (بخاری:161)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هر كس، وضو مي گيرد، آب در بيني اش كند وآنرا تميز نمايد. و هركس، با سنگ استنجا مي‌كند، عدد فرد را رعايت كند».

باب (20): عدد فرد، در سنگهاي استنجا، رعايت گردد

129. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْعَلْ فِي أَنْفِهِ مَاءً ثُمَّ لِيَنْثُرْ وَمَنِ اسْتَجْمَرَ فَلْيُوتِرْ وَإِذَا اسْتَيْقَظَ أَحَدُكُمْ مِنْ نَوْمِهِ فَلْيَغْسِلْ يَدَهُ قَبْلَ أَنْ يُدْخِلَهَا فِي وَضُوئِهِ فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ». (بخاری:162)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، يكي از شما وضو مي‌گيرد، آب در بيني نمايد وآن را تميز كنيد. و هر كس كه با سنگ استنجا مي‌كند، عدد فرد را رعايت نمايد. وهرگاه از خواب بيدار شديد (وخواستيد وضو بگيريد) دستها را قبل از داخل كردن در ظرف آب، بشوييد. زيرا شما نمي‌دانيد كه دستتان در حالي كه خواب بوديد، با چه چيز و كجا تماس پيدا كرده است».

باب (21): مسح بركفش، درست نيست

130- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا . وقد قِيلَ لَهُ . يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ! رَأَيْتُكَ تَصْنَعُ أَرْبَعًا لَمْ أَرَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِكَ يَصْنَعُهَا، قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: رَأَيْتُكَ لا تَمَسُّ مِنَ الأَرْكَانِ إِلا الْيَمَانِيَّيْنِ، وَرَأَيْتُكَ تَلْبَسُ النِّعَالَ السِّبْتِيَّةَ، وَرَأَيْتُكَ تَصْبُغُ بِالصُّفْرَةِ، وَرَأَيْتُكَ إِذَا كُنْتَ بِمَكَّةَ أَهَلَّ النَّاسُ إِذَا رَأَوُا الْهِلالَ وَلَمْ تُهِلَّ أَنْتَ حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ، فقَالَ: أَمَّا الأَرْكَانُ: فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَمَسُّ إِلا الْيَمَانِيَّيْنِ، وَأَمَّا النِّعَالُ السِّبْتِيَّةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّه ρ يَلْبَسُ النَّعْلَ الَّتِي لَيْسَ فِيهَا شَعَرٌ، وَيَتَوَضَّأُ فِيهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَلْبَسَهَا، وَأَمَّا الصُّفْرَةُ: فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِρ يَصْبُغُ بِهَا، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَصْبُغَ بِهَا، وَأَمَّا الإِهْلالُ: فَإِنِّي لَمْ أَرَ رَسُولَ اللَّهِ ρ يُهِلُّ حَتَّى تَنْبَعِثَ بِهِ رَاحِلَتُهُ.(بخارى:166)

ترجمه: ازعبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه از او پرسيدند: اي ابو عبدالرحمن! تو چهار عمل انجام مي دهي كه هيچ يك از همراهانت انجام نمي دهند؟ عبدالله بن عمر رضي الله عنهما گفت: آن چهار عمل كدامند؟ آن فرد گفت: اول اينكه در طواف، بجز ركن يماني وحجرالاسود، اركان ديگر را استلام نمي كني (دست نمي زني).

دوم اينكه: كفش پوستي (دباغي شده) مي پوشي. سوم: اينكه از رنگ زرد استفاده مي كني. چهارم اينكه: تمام حجاج، با رؤيت هلال، يعني اول ذيحجه، احرام ميپوشند اما تو قبل از روز هشتم (روز ترويه)، احرام نمي پوشي.

عبدالله τ در جواب، گفت: (درست است) من فقط دو ركن را استلام مي كنم زيرا هيچگاه رسول خداρ را نديدم كه بجز آنها، ركن ديگري را استلام كند. و كفش چرمي مي پوشم زيرا من ديدم كه رسول الله ρ كفش چرمي مي پوشيد و با آنها وضو مي گرفت. من نيز دوست دارم از همين نوع كفش، استفاده كنم. و از رنگ زرد استفاده مي كنم زيرا رسول خداρ را ديدمكه از رنگ زرد، استفاده مي كرد. و روز هشتم، احرام مي پوشم زيرا هرگز رسول الله ρ را نديدم كه قبل از حركت به سوي «منا» (قبل از روز هشتم) احرام ببندد.

باب (22): در وضو و غسل، از سمت راست بايد شروع كرد

131. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يُعْجِبُهُ التَّيَمُّنُ فِي تَنَعُّلِهِ، وَتَرَجُّلِهِ، وَطُهُورِهِ، وَفِي شَأْنِهِ كُلِّهِ.(بخارى:168)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: نبي اكرم ρ در پوشيدن كفش، شانه كردن موها، وضو گرفتن و همة كارهايش، شروع كردن از سمت راست را ميپسنديد.

باب (23): جستجوي آب براي وضو، هنگام فرا رسيدن نماز

132- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ، وَحَانَتْ صَلاةُ الْعَصْرِ، فَالْتَمَسَ النَّاسُ الْوَضُوءَ فَلَمْ يَجِدُوهُ، فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِوَضُوءٍ، فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي ذَلِكَ الإِنَاءِ يَدَهُ، وَأَمَرَ النَّاسَ أَنْ يَتَوَضَّئُوا مِنْهُ، قَالَ: فَرَأَيْتُ الْمَاءَ يَنْبُعُ مِنْ تَحْتِ أَصَابِعِهِ، حَتَّى تَوَضَّئُوا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ. (بخارى:169)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: وقت نماز عصر فرا رسيد، مردم در جستجوي آب برآمدند، ولي موفق به يافتن آن نشدند. من ديدم كه ظرف آبي را نزد رسول الله ρ آوردند. رسول الله ρ دست (مباركش) را در آن ظرف آب گذاشت و دستور داد تا مردم از آن، وضو بگيرند. انس τ ميگويد: ديدم كه آب از بند انگشتان رسول الله ρ (مانند فواره) بيرون ميآيد و تمام حاضرين، با آن آب، وضو گرفتند.

باب (24): حكم آبي كه با آن موي انسان شسته شده باشد

133. وَعَنْهُ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ لَمَّا حَلَقَ رَأْسَهُ، كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَوَّلَ مَنْ أَخَذَ مِنْ شَعَرِهِ. (بخارى:171)

ترجمه: همچنين انس τ ميگويد: هنگامي كه رسول الله ρ (در حجه الوداع) موهاي سرش را تراشيد، ابوطلحه نخستين كسي بود كه موهاي (مبارك) رسول الله ρ را (بقصد تبرك) برداشت.

باب (25): ظرفي كه سگ در آن، آب خورده باشد

134- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا شَرِبَ الْكَلْبُ فِي إِنَاءِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْسِلْهُ سَبْعًا». (بخارى:172)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، سگ در ظرف شما آب خورد، آن را هفت بار بشوييد».

135- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: كَانَتِ الْكِلابُ تَبُولُ وَتُقْبِلُ وَتُدْبِرُ فِي الْمَسْجِدِ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَلَمْ يَكُونُوا يَرُشُّونَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ.

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: در عهد مبارك رسول الله ρ، سگها در مسجد رفت وآمد وگاهي نيز، پيشاب ميكردند وكسي روي آن، آب نمي پاشيد.

باب (26): كسيكه فقط هنگام خارج شدن چيزي از سبيلين، وضو را لازم ميداند

136- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا يَزَالُ الْعَبْدُ فِي صَلاةٍ مَا كَانَ فِي الْمَسْجِدِ يَنْتَظِرُ الصَّلاةَ مَا لَمْ يُحْدِثْ». (بخارى:176)

ترجمه: ابو هريره τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «تا زماني كه انسان در مسجد بنشيند ومنتظر نماز بماند، و وضويش نشكند، در حال نماز، بشمار مي رود».

137. عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ τ قال: سَأَلْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ τ قُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِذَا جَامَعَ فَلَمْ يُمْنِ؟ قَالَ عُثْمَانُ: يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلاةِ، وَيَغْسِلُ ذَكَرَهُ. قَالَ

عُثْمَانُ: سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ε. فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ عَلِيًّا، وَالزُّبَيْرَ، وَطَلْحَةَ، وَأُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ، فَأَمَرُوني بِذَلِكَ.(بخارى:179)

ترجمه: زيد بن خالد τ مي‌گويد: از عثمان بن عفان τ پرسيدم: اگر هنگام جماع، مني خارج نشود، حكم آن چيست؟ فرمود: نخست، عضو تناسلي را بشويد. سپس، همانطور كه براي نماز، وضو مي گيرند، وضو بگيرد. عثمان τ گفت: من از رسول الله ρ چنين شنيدم. راوي (يعني زيدبن خالد) مي‌گويد: اين مسأله را از علي، طلحه، زبير و ابي بن كعب رضي الله عنهم نيز پرسيدم، آنها هم، همين پاسخ را به من دادند.

138ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ أَرْسَلَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ، فَجَاءَ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «لَعَلَّنَا أَعْجَلْنَاكَ»؟ فَقَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا أُعْجِلْتَ أَوْ قُحِطْتَ فَعَلَيْكَ الْوُضُوءُ». (بخارى:180)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: رسول الله ρ يك مرد انصاري را به حضور طلبيد. آن مرد انصاري در حالي كه از سر (و صورتش) آب مي‌چكيد، آمد. رسول الله ρ فرمود: «شايد ما باعث عجلة شما شديم»؟ گفت: آري. رسول الله ρ فرمود: «هرگاه عجله‌اي در كار بود يا مجامعت بدون انزال، صورت گرفت، تنها وضو، كافي است». (قابل ياد آوري است كه اين حديث وحديث قبلي با حديث التقاء ختانين منسوخ شده اند و قابل عمل نيستند. به فتح الباري حديث شماره (293) مراجعه كنيد).

باب (27): كمك به شخص در وضوگرفتن

139ـ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ τ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي سَفَرٍ وَأَنَّهُ ذَهَبَ لِحَاجَةٍ لَهُ، وَأَنَّ مُغِيرَةَ جَعَلَ يَصُبُّ الْمَاءَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ، فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَيَدَيْهِ، وَمَسَحَ بِرَأْسِهِ وَمَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ. (بخارى:182)

ترجمه: مغيره بن شعبه τ مي‌گويد: در يكي از مسافرت ها، همراه رسول الله ρ بودم. رسو ل اكرم ρ براي قضاي حاجت، بيرون رفت. و من در برگشت، براي رسول الله ρ آب وضو آماده كردم و بر دست هاي آنحضرت ρ آب مي‌ريختم و ايشان وضو مي‌گرفت. آنحضرت ρ چهره و دستهايش را شست و برسر و موزه هايش، مسح كشيد.

باب (28): خواندن قرآن، بدون وضو

140. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّهُ بَاتَ لَيْلَةً عِنْدَ مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ρ، وَهِيَ خَالَتُهُ، فَاضْطَجَعْتُ فِي عَرْضِ الْوِسَادَةِ، وَاضْطَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَأَهْلُهُ فِي طُولِهَا، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ اللَّيْلُ أَوْ قَبْلَهُ بِقَلِيلٍ أَوْ بَعْدَهُ بِقَلِيلٍ، اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَجَلَسَ يَمْسَحُ النَّوْمَ عَنْ وَجْهِهِ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَرَأَ الْعَشْرَ الآيَاتِ الْخَوَاتِمَ مِنْ سُورَةِ آلِ عِمْرَانَ، ثُمَّ قَامَ إِلَى شَنٍّ مُعَلَّقَةٍ، فَتَوَضَّأَ مِنْهَا، فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي، قَالَ: فَقُمْتُ فَصَنَعْتُ مِثْلَ مَا صَنَعَ، ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُمْتُ إِلَى جَنْبِهِ، فَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِي، وَأَخَذَ بِأُذُنِي الْيُمْنَى يَفْتِلُهَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ أَوْتَرَ، ثُمَّ اضْطَجَعَ، حَتَّى أَتَاهُ الْمُؤَذِّنُ، فَقَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى الصُّبْحَ. (بخاری:183)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما مي گويد: شبي، در خانه خاله ام ؛ميمونه رضي الله عنها؛ همسر رسول الله ρ ؛خوابيدم. رسول خدا ρ و همسرش؛ ميمونه؛ در طول بالش و من در عرض آن، سر نهاديم. رسول الله ρ خواب رفت ولي پس از گذشت نصف شب يا كمتر ازآن ، بيدار شد و با كشيدن دستها

بر چهرة خويش، خواب را از خود دور كرد و ده آية اخير سورة آل عمران را تلاوت نمود و بعد بسوي مشك آبي كه آويزان بود، رفت و خوب و كامل، وضو گرفت و به نماز ايستاد.

ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: من نيز مانند رسول الله ρ وضو گرفته، كنار ايشان به نماز ايستادم. آنحضرت ρ دست راستش را بر سر من گذاشت و گوش راست مرا اندكي فشرد. پس از آن، رسول الله ρ دوازده ركعت نماز دو ركعتي خواند. و در پايان، يك ركعت نماز وتر خواند و دراز كشيد. و هنگامي كه اذان صبح گفته شد، دو ركعت سنت فجر را بصورت مختصر خواند و براي اداي نماز فجر، به مسجد رفت.

باب (29): مسح نمودن همة سر

141. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ: أنَّ رجلاً قَالَ لَهُ: هَلْ تَسْتَطِيْعُ أَنْ تُرِيَنِيْ كَيْفَ كَانَ رَسُوْلُ الله ρ يَتَوَضَّأُ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَدَعَا بِمَاءٍ، فأفرغَ عَلَى يَدَيْهِ ثُمَّ غَسَلَهُمَا ثَلاثًا، ثُمَّ أَدْخَلَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ فَمَضْمَضَ وَاسْتَنْشَقَ ثَلاثًا، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثلاثاً، ثُمَّ غَسَلَ يَدَيْهِ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ إلى الْمِرْفَقَيْنِ، ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ، بَدَأَ بِمُقَدَّمِ رَأْسِهِ حَتَّى ذَهَبَ بِهِمَا إلى قَفَاهُ، ثُمَّ رَدَّهُمَا إلى المكانِ الَّذِي بَدَأَ مِنْهُ ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ. (بخارى:185)

ترجمه: عبدالله بن زيد τ مي گويد: يكي از من پرسيد: آيا ميتواني چگونگي وضوگرفتن رسول الله ρ را به من نشان دهي؟ عبدالله گفت: آري. آنگاه، مقداري آب خواست و بر دستهايش، آب ريخت و آنها را سه بار شست. بعد، با دستش از ظرف آب برداشت و سه بار مضمضه و سه بار، استنشاق كرد (يعني دهان و بيني اش را شست). سپس، صورت اش را سه بار شست. و بعد، دستهايش را دو بار تا آرنج شست. آنگاه، با هر دو دست، سرش را مسح نمود. مسح را از پيشاني يعني از ابتداي سر، شروع نمود و دستها را تا

پشت سر كشاند. و سپس به طرف ابتداي سر يعني از جايي كه شروع كرده بود، برگرداند. و در پايان، پاهايش را شست.

باب (30): استفاده از باقيماندة آب وضو

142ـ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ τ قال: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ بِالْهَاجِرَةِ، فَأُتِيَ بِوَضُوءٍ فَتَوَضَّأَ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَأْخُذُونَ مِنْ فَضْلِ وَضُوئِهِ فَيَتَمَسَّحُونَ بِهِ، فَصَلَّى النَّبِيُّ ρ الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ.(بخارى:187)

ترجمه: ابو جحيفه τ ميگويد: روزي، رسول الله ρ اول ظهر، نزد ما تشريف آورد. آب براي وضوي آنحضرت ρ آورده شد. رسول الله ρ وضو گرفت و مردم، باقيماندة آب وضويش را برداشتند و به صورتهايشان ماليدند. رسول الله ρ در حالي كه جلوي خود، نيزه اي را (بعنوان ستره) نصب كرده بود، هر يك از نمازهاي ظهر و عصر را دو ركعتي خواند.

143. عَنْ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ τ قال: ذَهَبَتْ بِي خَالَتِي إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَجِعٌ فَمَسَحَ رَأْسِي وَدَعَا لِي بِالْبَرَكَةِ، ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ، ثُمَّ قُمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَنَظَرْتُ إِلَى خَاتَمِ النُّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ مِثْلَ زِرِّ الْحَجَلَةِ. (بخارى:190)

ترجمه: سايب بن يزيد τ ميگويد: خاله ام مرا نزد نبي اكرم ρ برد و عرض كرد كه خواهرزادام بيمار است. رسول الله ρ دست(مباركش) را بر سر من كشيد و براي من دعاي بركت نمود. آنگاه، وضو گرفت و من باقيماندة آب وضوي رسول خدا ρ را نوشيدم و

پشت سر آنحضرت ρ ايستادم و به مهر نبوت كه مانند دكمه اي بود و ميان شانه هاي رسول الله ρ قرار داشت، نگاه كردم.

باب (31): وضو گرفتن مرد با همسرش

144ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ يَتَوَضَّئُونَ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ρ جَمِيعًا. (بخارى:193)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: در زمان رسول الله ρ مردان و همسرانشان با هم (ازيك ظرف) وضو ميگرفتند.

باب (32): رسول اكرم ρ آب وضو ي خود را روي شخص بيهوش ريخت

145ـ عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَعُودُنِي وَأَنَا مَرِيضٌ لا أَعْقِلُ، فَتَوَضَّأَ وَصَبَّ عَلَيَّ مِنْ وَضُوئِهِ، فَعَقَلْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَنِ الْمِيرَاثُ، إِنَّمَا يَرِثُنِي كَلالَةٌ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْفَرَائِضِ. (بخارى:194)

ترجمه: جابرτ ميگويد: بيمار و بيهوش بودم كه رسول الله ρ به عيادت من آمد. آنحضرتρ وضو گرفت و باقيماندة آب وضويش را بر (سر و روي) من پاشيد. بلافاصله به هوش آمدم. آنگاه، عرض كردم: اي رسول گرامي! ميراث خود را بين چه كساني تقسيم كنم؟ زيرا وارث من تنها يك كلاله ميباشد. اين سؤال باعث شد كه آية ميراث، نازل شود.

(كلاله: به ميتي اطلاق مي شودكه فرزند و پدر نداشته باشد).

باب (33): غسل كردن و وضو گرفتن از يك طشت

146. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: حَضَرَتِ الصَّلاةُ، فَقَامَ مَنْ كَانَ قَرِيبَ الدَّارِ إِلَى أَهْلِهِ وَبَقِيَ قَوْمٌ، فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِمِخْضَبٍ مِنْ حِجَارَةٍ فِيهِ مَاءٌ، فَصَغُرَ الْمِخْضَبُ أَنْ يَبْسُطَ فِيهِ كَفَّهُ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ، قُلْنَا: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: ثَمَانِينَ وَزِيَادَةً. (بخاری:195)

ترجمه: انس τ مي‌گويد: وقت نماز فرا رسيد. آنها كه منازلشان نزديك بود (براي وضو گرفتن) به خانه هايشان رفتند و بقيه ماندند. در آن هنگام، ظرف سنگي اي كه در آن، مقداري آب وجود داشت، براي پيامبر ρ آوردند. آن ظرف به اندازه اي كوچك بود كه كف دست آنحضرت ρ در آن، باز نمي شد. حاضران، همه از آن وضو گرفتند. ما از انس پرسيديم : شما چند نفر بوديد؟ گفت : بيش از هشتاد نفر.

147. عَنْ أَبِيْ مُوسَى τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ. (بخاری:196)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي‌گويد: رسول الله τ ليوان بزرگي را كه پر از آب بود، طلب كرد و در آن آب، دست و صورت خود را شست و مضمضه نمود. (اين كار، براي تبرك و ويژة آنحضرت ρ بود. و كسي غير از ايشان، مجاز نيست چنين كاري كند). مترجم

148. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ρ وَاشْتَدَّ بِهِ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ فِي أَنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي، فَأَذِنَّ لَهُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ρ بَيْنَ رَجُلَيْنِ، تَخُطُّ رِجْلاهُ فِي الأَرْضِ، بَيْنَ عَبَّاسٍ وَرَجُلٍ آخَرَ. فَكَانَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا تُحَدِّثُ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ بَعْدَمَا دَخَلَ بَيْتَهُ وَاشْتَدَّ وَجَعُهُ: «هَرِيقُوا عَلَيَّ مِنْ سَبْعِ قِرَبٍ لَمْ تُحْلَلْ أَوْكِيَتُهُنَّ لَعَلِّي أَعْهَدُ إِلَى النَّاسِ». وَأُجْلِسَ فِي مِخْضَبٍ لِحَفْصَةَ، زَوْجِ النَّبِيِّ ρ،

ثُمَّ طَفِقْنَا نَصُبُّ عَلَيْهِ تِلْكَ حَتَّى طَفِقَ يُشِيرُ إِلَيْنَا: «أَنْ قَدْ فَعَلْتُنَّ». ثُمَّ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ. (بخارى:198)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: وقتي رسول الله ρ (براي آخرين بار) بيمار شد و بيماريش شدت يافت، از تمام همسران خود، اجازه خواست تا ايام بيماري را در خانة من (عايشه رضي الله عنها) پرستاري شود. همة همسران، موافقت كردند. رسول الله ρ در حالي كه دو نفر، شانه‌هاي او را گرفته بودند و پا هايش به زمين كشيده مي شد، به خانة من تشريف آورد. آن دو نفر، عباس و يك نفر ديگر بود. عايشه رضي الله عنها مي‌فرمايد: هنگامي كه آنحضرت ρ به خانة من تشريف آورد و بيماريش شدت يافت، فرمود: «هفت مشك پر از آب كه از آنها آب برداشته نشده باشد، روي من بريزيد تا بتوانم، مردم را وصيت كنم». ما ايشان را در طشت بزرگي كه متعلق به حفصه بود، نشانديم و شروع به ريختن آب بر آنحضرتρ نموديم تا اينكه اشاره فرمود كه: «كافي است». سپس، رسول الله ρ از خانه ، بسوي مردم ، بيرون رفت.

149- عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ، فَأُتِيَ بِقَدَحٍ رَحْرَاحٍ، فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ ،فَوَضَعَ أَصَابِعَهُ فِيهِ، قَالَ أَنَسٌ: فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْمَاءِ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَحَزَرْتُ مَنْ تَوَضَّأَ مَا بَيْنَ السَّبْعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ. (بخارى:200)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ ظرف آبي خواست. براي آنحضرت ρ كاسة پهني كه اندكي آب داشت، آوردند. ايشان انگشتان دست خود را در آن قرار داد. انس ميگويد: ديدم كه آب از ميان انگشتان رسول خدا ρ ، مانند چشمه، جاري بود. كساني را كه از آن آب، وضو گرفتند، من شمردم. حدود هفتاد الي هشتاد نفر بودند.

باب (34) : وضو گرفتن با يك مُدّ [1]

---

(1) مد در اصل يك چهارم صاع است و نزد امام شافعي و حجازيها، برابر با دو رطل و نزد امام ابوحنيفه و اهل عراق برابر با

150- وَعَنْهُ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَغْسِلُ أَوْ كَانَ يَغْتَسِلُ بِالصَّاعِ إِلَى خَمْسَةِ أَمْدَادٍ وَيَتَوَضَّأُ بِالْمُدِّ. (بخاری:201)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ با يك صاع يا پنج مد آب، غسل مي كرد و با يك مد آب، وضو مي گرفت.

باب (35): مسح بر موزه و عمامه

151. عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّهُ مَسَحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ وَأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ سَأَلَ عُمَرَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: نَعَمْ إِذَا حَدَّثَكَ شَيْئًا سَعْدٌ عَنِ النَّبِيِّ ρ، فَلا تَسْأَلْ عَنْهُ غَيْرَهُ. (بخاری:202)

ترجمه: از سعد بن ابي وقاص τ روايت است كه رسول الله ρ بر موزه هايش مسح مي نمود. عبد الله بن عمر در اين باره از پدرش؛ عمر؛ سؤال كرد. عمر τ فرمود: بلي. و افزود: هرگاه، سعد از رسول الله ρ چيزي را براي شما بيان كرد، دربارة آن از كسي ديگر، سؤال نكنيد. (به او اعتمادكنيد).

152- عَنْ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ الضَّمْرِيِّ τ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ρ يَمْسَحُ عَلَى الْخُفَّيْنِ. (بخاری:204)

ترجمه: عمرو بن اميه ضمري τ مي گويد: من نبي اكرم ρ را ديدم كه بر موزه هايش مسح مي‌كرد.

153- وَعَنْهُ τ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يَمْسَحُ عَلَى عِمَامَتِهِ وَخُفَّيْهِ. (بخاری:205)

ترجمه: عمرو بن اميه ضمري مي‌گويد: رسول الله ρ را ديدم كه بر عمامه و موزه هايش مسح مي‌كرد.

يك رطل ويك سوم آن است و برخي آنرا به اندازه پري دو كفِ دست دانسته اند.

باب (36): پوشیدن موزه در حالت طهارت

154. عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ τ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي سَفَرٍ، فَأَهْوَيْتُ لأَنْزِعَ خُفَّيْهِ، فَقَالَ: «دَعْهُمَا فَإِنِّي أَدْخَلْتُهُمَا طَاهِرَتَيْنِ»، فَمَسَحَ عَلَيْهِمَا. (بخارى:206)

ترجمه: مغيره بن شعبه τ مي گويد: در يكي از سفرها، همراه رسول خدا ρ بودم. (هنگام وضو) خواستم موزه هاي رسول الله ρ را بيرون بياورم، فرمود: «آنها را بيرون نياور، چون من آنها را پس از طهارت و وضو پوشيده ام». سپس رسول الله ρ بر موزه هايش، مسح نمود.

باب (37): كسيكه پس از تناول نمودن گوشت گوسفند و سويق،[1] وضو نگرفته است.

155- عَنْ عَمْرِو بْنِ أُمَيَّةَ τ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ρ يَحْتَزُّ مِنْ كَتِفِ شَاةٍ، فَدُعِيَ إِلَى الصَّلاةِ، فَأَلْقَى السِّكِّينَ، فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. (بخارى:208)

ترجمه: عمرو بن اميه ضمري τ مي گويد: رسول الله ρ را ديدم كه گوشتِ شانة گوسفند را با كارد بريد و تناول فرمود. و سپس هنگامي كه اذان گفته شد، كارد را دور انداخت و بدون اينكه وضو بگيرد، نماز خواند.

باب (38): كسيكه پس از تناول نمودن سويق، به مضمضه كردن اكتفا كند و وضو نگيرد

156. عَنْ سُوَيْدِ بْنِ النُّعْمَانِ τ: أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ عَامَ خَيْبَرَ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالصَّهْبَاءِ، وَهِيَ أَدْنَى خَيْبَرَ، فَصَلَّى الْعَصْرَ، ثُمَّ دَعَا بِالأَزْوَادِ، فَلَمْ يُؤْتَ إِلا

---

[1] نوعي غذا است كه با آرد جو و يا جوِ پوست كندة سرخ شده، ساخته مي شود.

بِالسَّوِيقِ، فَأَمَرَ بِهِ فَثُرِّيَ، فَأَكَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَأَكَلْنَا، ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمَغْرِبِ، فَمَضْمَضَ وَمَضْمَضْنَا، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. (بخارى:209)

ترجمه: سويد بن نعمان τ مي‌گويد: در فتح خيبر، همراه رسول الله ρ بودم. رسول خدا ρ وقتي به منطقة صهباء، در نزديكي خيبر، رسيد، نماز عصر را خواند. سپس دستور داد تا هر كس كه توشه اي دارد، حاضر كند. فقط اندكي آرد جَوي برشته شده آوردند. رسول الله ρ دستور داد تا آنها را با آب، تَر نمايند. آنگاه، رسول خدا ρ و ما از آن، خورديم. سپس هنگامي كه نبي اكرم ρ براي نماز مغرب برخاست، مضمضه نمود و ما نيز مضمضه نموديم و بدون اينكه وضو بگيرد، نماز مغرب را بجاي آورد.

157. عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ أَكَلَ عِنْدَهَا كَتِفًا، ثُمَّ صَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. (بخارى:210)

ترجمه: ام المؤمنين؛ ميمونه رضي الله عنها؛ مي‌فرمايد: نبي اكرم ρ در خانة من، گوشت شانة گوسفند تناول نمود و بدون اينكه وضو بگيرد، نماز خواند.

باب (39): آيا پس از نوشيدن شير، بايد مضمضه نمود؟

158ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ شَرِبَ لَبَنًا، فَمَضْمَضَ وَقَالَ: «إِنَّ لَهُ دَسَمًا». (بخارى:211)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ شير نوشيد. سپس مضمضه كرد و فرمود: «شير، چربي دارد»

.

باب(40) : وضو گرفتن پس از خواب و كسيكه پس از خواب سبك، وضو را لازم نمي داند

159. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ وَهُوَ يُصَلِّي فَلْيَرْقُدْ، حَتَّى يَذْهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا صَلَّى وَهُوَ نَاعِسٌ لا يَدْرِي لَعَلَّهُ يَسْتَغْفِرُ فَيَسُبُّ نَفْسَهُ». (بخاری:212)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، كسي از شما در نماز، چرت زد، بخوابد تا خوابش زايل شود. زيرا چه بسا كسي از شما كه در حالت خواب آلودگي نماز مي خواند، بدون اينكه بداند، بجاي استغفار، خودش را نفرين كند».

160. عَنْ أَنَسٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِذَا نَعَسَ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلاةِ فَلْيَنَمْ حَتَّى يَعْلَمَ مَا يَقْرَأُ». (بخاری:213)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هر گاه، يكي از شما در نماز، چرت زد، بخوابد (و پس از آن، نماز بخواند) تا بداند كه چه مي خواند».

باب(41) : وضو گرفتن با وجود وضو داشتن

161- عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَتَوَضَّأُ عِنْدَ كُلِّ صَلاةٍ، وكان يُجْزِئُ أَحَدَنَا الْوُضُوءُ مَا لَمْ يُحْدِثْ. (بخاری:214)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ براي هر نماز، وضو مي گرفت. ولي ما تا وقتي كه وضو داشتيم، همان وضو براي ما كافي بود.

باب(42) : پرهيز نكردن از ادرار، جزو گناهان كبيره است

162. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ρ بِحَائِطٍ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ أَوْ مَكَّةَ، فَسَمِعَ صَوْتَ إِنْسَانَيْنِ يُعَذَّبَانِ فِي قُبُورِهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «يُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ». ثُمَّ قَالَ: «بَلَى، كَانَ أَحَدُهُمَا لا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ،

وَكَانَ الآخَرُ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ». ثُمَّ دَعَا بِجَرِيدَةٍ رَطْبَةٍ، فَكَسَرَهَا كِسْرَتَيْنِ، فَوَضَعَ عَلَى كُلِّ قَبْرٍ مِنْهُمَا كِسْرَةً، فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَ فَعَلْتَ هَذَا؟ قَالَ: «لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَيْبَسَا». (بخارى:216)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ρ از كنار باغي از باغهاي مدينه يا مكه، عبور مي كرد. (ناگهان) صداي دو نفر را شنيد كه در قبرهاي شان گرفتار عذاب بودند. رسول الله ρ فرمود: «اين دو نفر، عذاب داده مي شوند اما نه بخاطر گناه بزرگي». سپس فرمود: «بلي، يكي از آنان، از ادرار خود، پرهيز نمي‌كرد و ديگري، سخن چيني مي نمود». آنگاه، رسول اكرمρ شاخة تر درختي خواست. آن را دو قسمت كرد و هر قسمت آنرا روي يكي از آن دو قبر، گذاشت. از رسول الله ρ پرسيدند: چرا چنين كردي؟ فرمود: «اميد است تا زماني كه اين دو شاخه، خشك نشده است، خداوند، عذاب آنان را تخفيف دهد».

باب(43): آنچه دربارة شستن بول و ادرار آمده است.

163. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا تَبَرَّزَ لِحَاجَتِهِ، أَتَيْتُهُ بِمَاءٍ، فَيَغْسِلُ بِهِ. (بخارى:217)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: هرگاه، نبي اكرم ρ براي قضاي حاجت، بيرون مي رفت، من برايش آب مي‌بردم و ايشان با آن آب، استنجا مي كرد.

باب(44): به حال خود گذاشتن باديه نشيني كه در مسجد ادرار نمود

164. عَنِ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَبَالَ فِي الْمَسْجِدِ، فَتَنَاوَلَهُ النَّاسُ، فَقَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ρ: «دَعُوهُ وَهَرِيقُوا عَلَى بَوْلِهِ سَجْلاً مِنْ مَاءٍ، أَوْ ذَنُوبًا مِنْ مَاءٍ، فَإِنَّمَا بُعِثْتُمْ مُيَسِّرِينَ، وَلَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ». (بخارى:220)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه مردي باديه نشين، برخاست و در مسجد، ادرار كرد. مردم اعتراض كردند. نبي اكرم ρ فرمود: «او را به حال خود، رها كنيد و يك سطل آب، روي ادرار او بريزيد. زيرا شما مأمور سهل گرفتن ايد، نه سخت گيري كردن».

باب(45): ادرار كودكان شيرخوار

165. عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مِحْصَنٍ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا أَتَتْ بِابْنٍ لَهَا صَغِيرٍ، لَمْ يَأْكُلِ الطَّعَامَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَأَجْلَسَهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي حَجْرِهِ، فَبَالَ عَلَى ثَوْبِهِ، فَدَعَا بِمَاءٍ، فَنَضَحَهُ وَلَمْ يَغْسِلْهُ. (بخارى:223)

ترجمه: ام قيس رضي الله عنها مي گويد: پسر كوچكم را كه هنوز غذا نميخورد، نزد رسول الله ρ آوردم. رسول الله ρ او را در بغل گرفت. او روي لباسهاي رسول اكرم ρ ، ادرار كرد. رسول الله ρ آب خواست و بر لباسهاي خود ريخت. (ولي) آنها را نشست. (يعني فقط به ريختن آب، اكتفا كرد).

باب(46): ادرار كردن، در حالت ايستاده و نشسته

166. عَنْ حُذَيْفَةَ τ قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ρ سُبَاطَةَ قَوْمٍ، فَبَالَ قَائِمًا، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ، فَجِئْتُهُ بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ. (بخارى:224)

ترجمه: حذيفه τ ميگويد: رسول الله ρ كنار زباله دان قومي رفت و ايستاده ادرار نمود و بعد آب خواست. من آب آوردم و ايشان وضو گرفت.

باب (47): ادرار كردن، كنار دوست و در پناه ديوار

167- وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: أَتَى سُبَاطَةَ قَوْمٍ خَلْفَ حَائِطٍ، فَقَامَ كَمَا يَقُومُ أَحَدُكُمْ فَبَالَ، فَانْتَبَذْتُ مِنْهُ، فَأَشَارَ إِلَيَّ فَجِئْتُهُ، فَقُمْتُ عِنْدَ عَقِبِهِ حَتَّى فَرَغَ.(بخارى:225)

ترجمه: و در روايتي ديگر، آمده است كه حذيفه τ فرمود: رسول الله ρ به سوي زباله داني كه پشت ديواري قرار داشت، رفت و مانند ايستادن شما، ايستاد و ادرار نمود. من از او فاصله گرفتم. آنحضرت ρ به من اشاره كردكه نزديك بيا. من آمدم و پشت سر ايشان ايستادم تا اينكه فارغ شد.

باب(48) : شستن خون

168. عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ النَّبِيَّ ρ فَقَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِحْدَانَا تَحِيضُ فِي الثَّوْبِ، كَيْفَ تَصْنَعُ؟ قَالَ: «تَحُتُّهُ، ثُمَّ تَقْرُصُهُ بِالْمَاءِ، وَتَنْضَحُهُ، وَتُصَلِّي فِيهِ». (بخارى:227)

ترجمه: از اسماء رضي الله عنها روايت است كه زني، نزد نبي اكرم ρ آمد و عرض كرد: اگر لباس، با خون حيض آلوده شود، چه بايد كرد؟ رسول الله ρ فرمود: «نخست، آن را با دست، بدون آب، و سپس با آب بمال و بشوي. سپس در آن، نماز بخوان».

169. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَبِي حُبَيْشٍ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي امْرَأَةٌ أُسْتَحَاضُ فَلا أَطْهُرُ، أَفَأَدَعُ الصَّلاةَ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لا، إِنَّمَا ذَلِكِ عِرْقٌ، وَلَيْسَ بِحَيْضٍ، فَإِذَا أَقْبَلَتْ حَيْضَتُكِ فَدَعِي الصَّلاةَ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ فَاغْسِلِي عَنْكِ الدَّمَ ثُمَّ صَلِّي». وَقَالَ: «ثُمَّ تَوَضَّئِي لِكُلِّ صَلاةٍ حَتَّى يَجِيءَ ذَلِكَ الْوَقْتُ». (بخارى:228)

ترجمه: ام المومنين؛ عايشه رضي الله عنها؛ مي گويد: فاطمه بنت ابي حُبَيش نزد نبي اكرم ρ آمد و عرض كرد: اي پيامبر گراميρ ! به دليل خون حيض، مدت زيادي ناپاك مي‌شوم. آيا در اين مدت، نماز را ترك كنم؟ رسول الله ρ فرمود: «خير، زيرا اين، خون حيض نيست بلكه خون رگي است كه پاره شده است. هنگامي كه روز هاي قاعدگي ات فرا رسيد، نماز نخوان. و هنگامي كه ايام قاعدگي ات به پايان رسيد، غسل كن و نماز بخوان. البته براي هر

نمازي، وضو بگير تا اينكه دوران قاعدگي، فرا رسد».

باب(49): پاك كردن لباسي كه آلوده به مني باشد

170- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَغْسِلُ الْجَنَابَةَ مِنْ ثَوْبِ النَّبِيِّ ρ، فَيَخْرُجُ إِلَى الصَّلاةِ، وَإِنَّ بُقَعَ الْمَاءِ فِي ثَوْبِهِ. (بخارى:229)

ترجمه: ام المومنين؛ عايشه رضي الله عنها؛ مي‌گويد: اثر جنابت را از لباس نبي اكرم ρ مي‌شستم و آنحضرت ρ براي نماز، از خانه بيرون مي رفت در حالي كه اثر لكه هاي آب، هنوز بر لباسش وجود داشت.

باب(50) حكم آغُل و پيشاب شتر، گوسفند و ساير چارپايان

171- عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: قَدِمَ أُنَاسٌ مِنْ عُكْلٍ أَوْ عُرَيْنَةَ، فَاجْتَوَوُا الْمَدِينَةَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ρ بِلِقَاحٍ، وَأَنْ يَشْرَبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا، فَانْطَلَقُوا، فَلَمَّا صَحُّوا قَتَلُوا رَاعِيَ النَّبِيِّ ρ وَاسْتَاقُوا النَّعَمَ، فَجَاءَ الْخَبَرُ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، فَبَعَثَ فِي آثَارِهِمْ، فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ جِيءَ بِهِمْ، فَأَمَرَ فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ، وَأَرْجُلَهُمْ، وَسُمِرَتْ أَعْيُنُهُمْ، وَأُلْقُوا فِي الْحَرَّةِ يَسْتَسْقُونَ فَلا يُسْقَوْنَ. (بخارى:233)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: عده‌اي از طايفة عُكل يا عُرينه به مدينه آمدند و از آب و هواي آن، بيمار شدند. رسول الله ρ دستور داد تا خود را به شتران شيري برسانند و از شير و ادرار آنان، بخورند. آنان چنين كردند و از بيماري، شفا يافتند. پس از آن، چوپان رسول الله ρ را كشتند و شتران را با خود بردند. پيامبر خدا ρ صبح زود (از اين جنايت) باخبر شد. بلافاصله دستور داد تا آنان را تعقيب كنند. چند ساعتي از روز نگذشته بود كه آنها را اسير كرده، خدمت

رسول الله ρ آوردند. آنحضرت ρ دستور داد تا دست و پايشان را قطع و چشم هايشان را كور كنند و آنها را در آفتاب گرم و سوزان قرار دهند. (دستور اجرا شد). آنان از شدت تشنگي، درخواست آب كردند، ولي به آنان آب ندادند.

172ـ وَعَنْهُ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يُصَلِّي قَبْلَ أَنْ يُبْنَى الْمَسْجِدُ فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ. (بخارى:234)

ترجمه: همچنين انس τ ميگويد: قبل از اينكه مسجد ساخته شود، نبي اكرم ρ در جايي كه شبها گوسفندان ميخوابيدند، نماز ميخواند.

باب(51): افتادن نجاست در روغن يا آب

173. عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ سُئِلَ عَنْ فَأْرَةٍ سَقَطَتْ فِي سَمْنٍ، فَقَالَ: «أَلْقُوهَا وَمَا حَوْلَهَا فَاطْرَحُوهُ وَكُلُوا سَمْنَكُمْ». (بخارى:235)

ترجمه: ام المومنين؛ ميمونه رضي الله عنها؛ روايت مي كند كه: از رسول الله ρ دربارة موشي كه در روغن افتاده باشد، سؤال شد. آنحضرت ρ فرمود: «موش و مقداري از روغن هاي اطراف آن را بيرون بريزيد و بقية روغن را بخوريد».

174ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «كُلُّ كَلْمٍ يُكْلَمُهُ الْمُسْلِمُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَكُونُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَيْئَتِهَا، إِذْ طُعِنَتْ تَفَجَّرُ دَمًا، اللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ، وَالْعَرْفُ عَرْفُ الْمِسْكِ». (بخارى:237)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هر زخمي را كه مسلمان در راه خدا ببيند، روز قيامت، آن زخم، تازه مي شود و خون از آن، جاري مي گردد. رنگ زخم، مانند رنگ خون، و عطر و بويش مانند مشك، معطر خواهد بود».

باب(52): ادرار كردن در آب راكد

175. وَعَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ عن النَّبِيِّ ε قَالَ: «لا يَبُولَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَاءِ الدَّائِمِ الَّذِي لا يَجْرِي، ثُمَّ يَغْتَسِلُ فِيهِ».(بخاري:239)

ترجمه: ابو هريره τ روايت مي‌كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «مواظب باشيد در آب راكد، ادرار نكنيد. چه بسا كه براي غسل و طهارت، بدان نياز پيدا كنيد».

باب(53): اگر روي شخصي كه در نماز است نجاستي انداخته شود، نمازش باطل نميشود

176. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ، إِذْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْض: أَيُّكُمْ يَجِيءُ بِسَلَى جَزُورِ بَنِي فُلانٍ، فَيَضَعُهُ عَلَى ظَهْرِ مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ؟ فَانْبَعَثَ أَشْقَى الْقَوْمِ فَجَاءَ بِهِ، فَنَظَرَ حَتَّى سَجَدَ النَّبِيُّ ρ، وَضَعَهُ عَلَى ظَهْرِهِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ، وَأَنَا أَنْظُرُ لا أُغْنِي شَيْئًا، لَوْ كَانَ لِي مَنَعَةٌ، قَالَ: فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ وَيُحِيلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ ρ سَاجِدٌ لا يَرْفَعُ رَأْسَهُ، حَتَّى جَاءَتْهُ فَاطِمَةُ، فَطَرَحَتْ عَنْ ظَهْرِهِ، فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ρ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِقُرَيْشٍ». ثَلاثَ مَرَّاتٍ، فَشَقَّ عَلَيْهِمْ إِذْ دَعَا عَلَيْهِمْ، قَالَ: وَكَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الدَّعْوَةَ فِي ذَلِكَ الْبَلَدِ مُسْتَجَابَةٌ، ثُمَّ سَمَّى: «اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِأَبِي جَهْلٍ، وَعَلَيْكَ بِعُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَشَيْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَالْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ، وَأُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ، وَعُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ»، وَعَدَّ السَّابِعَ فَنَسِيَهُ الرَّاوِيُ. قَالَ: فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ رَأَيْتُ الَّذِينَ عَدَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ صَرْعَى فِي الْقَلِيبِ قَلِيبِ بَدْرٍ. (بخارى:240)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: روزي، رسول الله ρ كنار كعبه مشغول نماز خواندن بود. ابوجهل و تني چند از هوادارانش آنجا نشسته بودند. يكي از آنان گفت: چقدر خوب است اگر يكي از شما بچه دان شتر فلان قبيله را بياورد و هنگامي كه محمد به

سجده مي‌رود، آن را بر پشت او بگذارد. بدبخت‌ترين آنان (كه عقبه بود) رفت و آن بچه دان را آورد و منتظر ماند كه محمد ρ به سجده برود. وقتي پيامبر ρ به سجده رفت، آنرا ميان شانه هاي رسول الله ρ گذاشت. راوي مي‌گويد: من كه شاهد آن صحنه بودم، نتوانستم كاري انجام دهم. اگر پشتيباني مي‌داشتم، دفاع مي‌كردم. عبدالله بن‌مسعود τ مي‌گويد: بعد از آن، همه قهقهه سر دادند و يكديگر را تنه مي زدند. رسول الله ρ كه در سجده بود سر خود را از سجده بر نداشت، تا اينكه فاطمه رضي الله عنها آمد و آن را از پشت آنحضرت ρ برداشت و دور انداخت. پيامبر اكرم ρ سر از سجده برداشت، (آنها را نفرين كرد) و سه بار فرمود: «پروردگارا! قريش را نابود كن». آنها از نفرين پيامبر ρ ، خيلي ناراحت شدند. زيرا معتقد بودند كه دعا، در شهر مكه پذيرفته مي‌شود. سپس، رسول الله ρ با ذكر نام هر يك از آنها، فرمود: «پروردگارا! ابو جهل، عتبه بن ربيعه، شيبه بن ربيعه، وليد بن عتبه، اميه بن خلف وعقبه بن ابي معيط را نابود كن». راوي مي‌گويد: رسول اللهρ نفر هفتم را نيز نام برد كه من آنرا فراموش كرده ام. سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، من لاشه هاي مردار همة كساني را كه رسول الله ρ در آنروز، نفرين كرده بود، در چاهاي بدر ديدم.

باب(54) : حكم آب دهان و بيني در لباس

177. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: بَزَقَ النَّبِيُّ ρ فِي ثَوْبِهِ.(بخارى:241)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: نبي اكرم ρ آب دهانش را با لباس خود گرفت.

باب(55) : زني كه خون را از صورت پدرش شست

178. عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ τ: أَنَّهُ سَأَلَهُ النَّاسُ: بِأَيِّ شَيْءٍ دُووِيَ جُرْحُ النَّبِيِّ ρ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ أَحَدٌ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، كَانَ عَلِيٌّ يَجِيءُ بِتُرْسِهِ فِيهِ مَاءٌ، وَفَاطِمَةُ تَغْسِلُ عَنْ وَجْهِهِ الدَّمَ، فَأُخِذَ حَصِيرٌ فَأُحْرِقَ، فَحُشِيَ بِهِ جُرْحُهُ. (بخارى:243)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدي τ مي‌گويد: از من سؤال كردندكه زخم رسول الله ρ با چه چيزي مداوا شد؟ گفتم: كسي كه در اين مورد از من آگاه تر باشد، وجود ندارد. (ديدم كه) علي τ در سپرش آب مي‌آورد و فاطمه رضي الله عنها خون ها را از چهرة (مبارك) رسول الله ρ مي‌شست. و بعد، حصيري را سوختند و خاكستر آن را روي زخم رسول الله ρ نهادند.

باب(56): مسواك زدن

179- عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ρ فَوَجَدْتُهُ يَسْتَنُّ بِسِوَاكٍ بِيَدِهِ يَقُولُ: أُعْ أُعْ، وَالسِّوَاكُ فِي فِيهِ، كَأَنَّه يَتَهَوَّعُ. (بخارى:244)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي‌گويد: خدمت نبي اكرم ρ رسيدم. ايشان مسواكي در دست داشت و با صداي أع، أع مسواك مي زد. يعني چنان صدايي درمي آورد كه گويا استفراغ مي‌كند.

180. عَنْ حُذَيْفَةَ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَشُوصُ فَاهُ بِالسِّوَاك. (بخارى:245)

ترجمه: حذيفه τ مي‌گويد: شبها كه نبي اكرم ρ از خواب بيدار مي‌شد، دهان (مباركش) را با مسواك مي شست و تميز مي كرد.

باب(57): دادن مسواك به بزرگترها

181. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ε قَالَ: «أَرَانِي أَتَسَوَّكُ بِسِوَاكٍ، فَجَاءَنِي رَجُلانِ، أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الآخَرِ، فَنَاوَلْتُ السِّوَاكَ الأَصْغَرَ مِنْهُمَا، فَقِيلَ لِي: كَبِّرْ، فَدَفَعْتُهُ إِلَى الأَكْبَرِ مِنْهُمَا».

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «در خواب ديدم كه مسواك مي‌زنم. دو نفر نزد من آمدند. يكي بزرگتر بود و ديگري كوچكتر. مسواك را به كوچكتر دادم. به من گفته شد: آنرا به بزرگتر بده. آنگاه مسواك را به فرد بزرگتر دادم».

باب(58): فضيلت كسي كه با وضو مي خوابد

182- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِذَا أَتَيْتَ مَضْجَعَكَ فَتَوَضَّأْ وُضُوءَكَ لِلصَّلاةِ، ثُمَّ اضْطَجِعْ عَلَى شِقِّكَ الأَيْمَنِ، ثُمَّ قُلِ: اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ، فَإِنْ مُتَّ مِنْ لَيْلَتِكَ فَأَنْتَ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَاجْعَلْهُنَّ آخِرَ مَا تَتَكَلَّمُ بِهِ»، قَالَ: فَرَدَّدْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ρ فَلَمَّا بَلَغْتُ: اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، قُلْتُ: وَرَسُولِكَ، قَالَ: «لا، وَنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». (بخارى:247)

ترجمه: از براء ابن عازب τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: قبل از رفتن به رختخواب، وضوي كامل بگير و بر پهلوي راست بخواب و اين دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلا إِلَيْكَ، اللَّهُمَّ آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». (پروردگارا! با خوف و رجاء، چهره‌ام را بسوي تو بر مي گردانم و تمام امورم را به تو مي‌سپارم و تو را پشت و پناه خود مي‌دانم. و يقين دارم كه هنگام خشم و غضبت،

پناهي جز تو ندارم. پروردگارا! به كتابي كه نازل فرمودي و پيامبري كه مبعوث نمودي، ايمان آوردم). اگر در همان شب بميري، بر فطرت (با ايمان) از دنيا رفته اي. اين جملات را آخرين كلام خود قرار بده».

راوي(براء) ميگويد: اين دعا را نزد رسول اكرم ρ خواندم. وقتي گفتم: آمَنْتُ بِرَسُوْلِكَ، آنحضرت ρ فرمود: «بگو: آمَنْتُ بِنَبِيِّكَ». يعني بجاي لفظ رسول، كلمة نبي را بكار ببر.

5 ـ كتاب غسل

باب (1): وضو قبل از غسل

183 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، بَدَأَ فَغَسَلَ يَدَيْهِ، ثُمَّ يَتَوَضَّأُ كَمَا يَتَوَضَّأُ لِلصَّلاةِ، ثُمَّ يُدْخِلُ أَصَابِعَهُ فِي الْمَاءِ فَيُخَلِّلُ بِهَا أُصُولَ شَعَرِهِ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَى رَأْسِهِ ثَلاثَ غُرَفٍ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ يُفِيضُ الْمَاءَ عَلَى جِلْدِهِ كُلِّهِ. (بخاری:248)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اكرم ρ مي گويد: هرگاه، رسول الله ρ غسل جنابت مي نمود، نخست دستهايش را مي‌شست. بعد وضوي كامل مي‌گرفت. سپس، انگشتانش را خيس مي نمود و با آن، ريشة موهاي سر (مبارك) خود را خلال مي‌كرد. و در پايان، سه بار با كف دست بر سر خود، آب مي‌ريخت و بعد، تمام بدن خود را مي شست.

184 . عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ قَالَتْ: تَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وُضُوءَهُ لِلصَّلاةِ، غَيْرَ رِجْلَيْهِ، وَغَسَلَ فَرْجَهُ وَمَا أَصَابَهُ مِنَ الأَذَى، ثُمَّ أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ، ثُمَّ نَحَّى رِجْلَيْهِ، فَغَسَلَهُمَا، هَذِهِ غُسْلُهُ مِنَ الْجَنَابَةِ. (بخاری:249)

ترجمه: ميمونه؛ همسر گرامي نبي اكرم ρ؛ مي‌فرمايد: روش آنحضرت ρ براي غسل جنابت چنين بود: نخست، استنجا مي كرد و نجاست را از خود دور مي ساخت و مانند وضوي نماز، وضو مي گرفت ولي پاهايش را نمي شست. سپس، بر تمام بدن خود، آب مي ريخت و در پايان، با اندكي جابجائي، پاهايش را مي شست.

باب (2): غسل مرد با همسرش

185 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ρ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ مِنْ قَدَحٍ يُقَالُ لَهُ الْفَرَقُ. (بخارى:250)

ترجمه: ام المومنين؛ عايشه رضي الله عنها؛ ميفرمايد: من و رسول الله ρ از يك ظرف آب كه به آن «فرق» ميگفتند، براي غسل، استفاده مي كرديم.

باب (3): غسل نمودن با يك صاع آب و مانند آن

186 . وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا سُئِلَت عَنْ غُسْلِ النَّبِيِّ ρ، فَدَعَتْ بِإِنَاءٍ نَحْوًا مِنْ صَاعٍ، فَاغْتَسَلَتْ، وَأَفَاضَتْ عَلَى رَأْسِهَا، وَبَيْنَهَا وَبَيْنَ السَّائِلِ حِجَابٌ. (بخارى:251)

ترجمه: همچنين از عايشه رضي الله عنها روايت است كه از وي دربارة غسل نبي اكرم ρ سؤال شد. ايشان ظرفي خواست كه حدود يك صاع آب مي گرفت. سپس با آن غسل كرد و بر سرش آب ريخت. ميان او و سؤال كننده يعني برادرش؛ عبدالرحمن؛ پرده ايي حائل بود.

187 . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ τ: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْغُسْلِ؟ فَقَالَ: يَكْفِيكَ صَاعٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا يَكْفِينِي، فَقَالَ جَابِرٌ: كَانَ يَكْفِي مَنْ هُوَ أَوْفَى مِنْكَ شَعَرًا وَخَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ أَمَّنَا فِي ثَوْبٍ. (بخارى:252)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ ميگويد: شخصي از من دربارة مقدار آب غسل، سؤال كرد. در جواب، گفتم: يك صاع آب، كافي است. يكي از حاضران گفت: يك صاع براي من كافي نيست. گفتم: براي كسي كه موهايش از تو بيشتر وخودش هم از تو بهتر بود، يك صاع آب، كفايت ميكرد (يعني رسول الله ρ). آنگاه جابرτ كه يك چادر بر تن داشت، نماز را براي ما امامت كرد.

باب (4): كسي كه سه بار برسر خود آب بريزد

188 . عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَمَّا أَنَا فَأُفِيضُ عَلَى رَأْسِي ثَلاثًا» وَأَشَارَ بِيَدَيْهِ كِلْتَيْهِمَا. (بخارى:254)

ترجمه: جبير بن مطعمτ مي‌گويد: رسول الله ρ با نشان دادن كف دست ها فرمود: «من سه بار با اينها بر سر خود، آب مي‌ريزم».

باب(5): كسي كه غسل را با محلاب[1] آغاز كند

189 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، دَعَا بِشَيْءٍ نَحْوَ الْحِلابِ، فَأَخَذَ بِكَفِّهِ، فَبَدَأَ بِشِقِّ رَأْسِهِ الأَيْمَنِ، ثُمَّ الأَيْسَرِ، فَقَالَ بِهِمَا عَلَى وَسَطِ رَأْسِهِ. (بخارى:258)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: هرگاه، نبي اكرم ρ غسل جنابت مي‌نمود، ظرف محلاب مانندي را مي طلبيد و از آن با دست، آب بر مي داشت. ابتدا سمت راست بدن خود، و سپس سمت چپ آنرا مي شست. و در پايان، با دستهايش بر فرق سر خود، آب مي ريخت.

باب (6): تكرار همبستري و همبستري با همسران متعدد با يك غسل

190 . وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُطَيِّبُ رَسُولَ اللَّهِ ρ، فَيَطُوفُ عَلَى نِسَائِهِ، ثُمَّ يُصْبِحُ مُحْرِمًا يَنْضَخُ طِيبًا. (بخارى: 267)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌فرمايد: من به رسول اكرم ρ (قبل از احرام) خوشبويي مي زدم. آنگاه، آنحضرت ρ با همسرانش همبستري مي كرد. سپس هنگام صبح، وقتي كه لباس احرام بر تن مي نمود، بوي عطر همچنان از بدن (مبارك) رسول الله ρ به مشام مي رسيد.

---

[1] ظرفي است كه در آن شتر را مي دو شند

191 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَدُورُ عَلَى نِسَائِهِ فِي السَّاعَةِ الْوَاحِدَةِ مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَهُنَّ إِحْدَى عَشْرَةَ. قيل: أَوَكَانَ يُطِيقُهُ؟ قَالَ: كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ أُعْطِيَ قُوَّةَ ثَلاثِينَ. (بخارى:268)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: رسول اللهρ در بخشي از روز يا شب، با همة همسران خود كه تعداد آنها يازده نفر بود، همبستري مي كرد. از او پرسيدند: آيا رسول الله ρ توانايي چنين كاري را داشت؟ انس τ گفت: به نظر ما، آنحضرتρ به اندازة سي نفر، توانايي داشت.

باب(7): كسي كه عطر بزند و غسل نمايد

192 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِ الطِّيبِ فِي مَفْرِقِ النَّبِيِّ ρ، وَهُوَ مُحْرِمٌ. (بخارى: 271)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: گويا هم اكنون، درخشش خوشبويي را بر فرق سر رسول الله ρ مشاهده مي نمايم در حالي كه ايشان در احرام بسر مي برند.

باب (8): خلال كردن موها هنگام غسل

193 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا اغْتَسَلَ مِنَ الْجَنَابَةِ، غَسَلَ يَدَيْهِ، وَتَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلاةِ، ثُمَّ اغْتَسَلَ، ثُمَّ يُخَلِّلُ بِيَدِهِ شَعَرَهُ حَتَّى إِذَا ظَنَّ أَنَّهُ قَدْ أَرْوَى بَشَرَتَهُ، أَفَاضَ عَلَيْهِ الْمَاءَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ غَسَلَ سَائِرَ جَسَدِهِ. (بخارى:272)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: هرگاه، رسول اللهρ غسل جنابت مينمود، نخست دستهايش را ميشست. سپس، مانند وضوي نماز، وضو مي ساخت. بعد از آن، غسل مي نمود. آنگاه با دستهايش، موهاي سرش را خلال مي كرد تا مطمئن شود كه پوست

سرش كاملاً خيس شده است. و در پايان، سه بار بر بدنش، آب مي ريخت و تمام آن را مي شست.

باب (9): اگر كسي در مسجد بياد افتاد كه جنب است، بدون تيمم، بيرون رود

194 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلاةُ وَعُدِّلَتِ الصُّفُوفُ قِيَامًا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ، فَلَمَّا قَامَ فِي مُصَلاهُ، ذَكَرَ أَنَّهُ جُنُبٌ، فَقَالَ لَنَا: «مَكَانَكُمْ». ثُمَّ رَجَعَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْنَا وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ، فَكَبَّرَ فَصَلَّيْنَا مَعَهُ. (بخاری:275)

ترجمه: ابو هريره τ مي‌گويد: اقامه گفته شد و صفها براي اقامة نماز، بسته شد. سپس، رسول الله ρ تشريف آورد. هنگامي كه بر مصلاي نماز ايستاد، يادش آمد كه جُنب است. به ما گفت: «سر جاي خود بمانيد». يعني (صفهاي نماز را بهم نزنيد). سپس برگشت و غسل نمود. و در حالي به سوي ما آمد كه هنوز آب از موهايش مي‌چكيد. آنگاه، تكبير گفت و ما با ايشان نماز خوانديم.

باب (10): غسل در جاي خلوت و در حالت برهنه و اينكه پوشش افضل است

195 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ يَغْتَسِلُونَ عُرَاةً يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَكَانَ مُوسَى ρ يَغْتَسِلُ وَحْدَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا يَمْنَعُ مُوسَى أَنْ يَغْتَسِلَ مَعَنَا إِلا أَنَّهُ آدَرُ، فَذَهَبَ مَرَّةً يَغْتَسِلُ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ عَلَى حَجَرٍ، فَفَرَّ الْحَجَرُ بِثَوْبِهِ، فَخَرَجَ مُوسَى فِي إِثْرِهِ يَقُولُ: ثَوْبِي يَا حَجَرُ، حَتَّى نَظَرَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَى مُوسَى، فَقَالُوا: وَاللَّهِ مَا بِمُوسَى مِنْ بَأْسٍ، وَأَخَذَ ثَوْبَهُ، فَطَفِقَ بِالْحَجَرِ ضَرْبًا». فَقَالَ: أَبُو هُرَيْرَةَ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَنَدَبٌ بِالْحَجَرِ، سِتَّةٌ أَوْ سَبْعَةٌ ضَرْبًا بِالْحَجَرِ. (بخاری:278)

ترجمه: ابو هريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «بني اسرائيل، برهنه غسل كرده، به يكديگر نگاه مي‌كردند. اما موسي υ به تنهايي غسل مي‌كرد.

بني اسرائيل گفتند: بخدا سوگند، چون موسي وَرم بيضه دارد، با ما غسل نمي‌كند. روزي موسي υ لباسهايش را در آورد و روي سنگي گذاشت تا غسل كند. آن سنگ، لباسهاي موسي υ را برداشت و فرار كرد. موسي υ دنبال سنگ به راه افتاد و فرياد زد: اي سنگ! لباسهايم (را كجا مي بري)؟ تا اينكه بني اسرائيل موسي را ديدند و گفتند: به خدا سوگند، موسي هيچ بيماري اي ندارد. آنگاه، سنگ توقف كرد و موسي υ لباسهايش را برگرفت و چند ضربه به سنگ زد». راوي مي‌گويد: بخدا سوگند، اثر شش يا هفت ضربه، بر روي سنگ ديده شد.

196 . وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «بَيْنَا أَيُّوبُ يَغْتَسِلُ عُرْيَانًا، فَخَرَّ عَلَيْهِ جَرَادٌ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ أَيُّوبُ يَحْتَثِي فِي ثَوْبِهِ، فَنَادَاهُ رَبُّهُ: يَا أَيُّوبُ، أَلَمْ أَكُنْ أَغْنَيْتُكَ عَمَّا تَرَى؟ قَالَ: بَلَى وَعِزَّتِكَ، وَلَكِنْ لا غِنَى بِي عَنْ بَرَكَتِكَ». (بخارى:279)

ترجمه: ابو هريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «ايوب υ برهنه مشغول غسل كردن بود كه در آن اثنا، گروهي از ملخ هاي طلايي بر او فرو ريختند. ايوب υ شروع به جمع آوري آنها در لباسش نمود. پروردگارش به او ندا داد: اي ايوب! مگر من تو را از اين چيزهايي كه مي بيني، بي نياز نساخته بودم؟ ايوب υ گفت: به عزتت سوگند! بلي. (بي نياز ساخته اي) ولي من از بركات تو بي نياز نيستم».

باب (11): هنگام غسل، بايد خود را از چشم مردم دور داشت

197 . عَنْ أُمِّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: ذَهَبْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ عَامَ الْفَتْحِ، فَوَجَدْتُهُ يَغْتَسِلُ وَفَاطِمَةُ تَسْتُرُهُ، فَقَالَ: «مَنْ هَذِهِ»؟ فَقُلْتُ: أَنَا أُمُّ هَانِئٍ. (بخارى:280)

ترجمه: ام هاني؛ دختر ابو طالب رضي الله عنها؛ مي‌گويد: سال فتح مكه، نزد رسول الله ρ رفتم. ايشان در آن لحظه استحمام مي‌كرد و فاطمه رضي‌الله عنها او را در پوشش نگه داشته بود. رسول الله ρ فرمود: «اين زن كيست»؟ گفتم: ام هاني هستم.

باب (12): حكم عرق فرد جنب و اينكه مؤمن نجس نمي‌شود

198. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ لَقِيَهُ فِي بَعْضِ طَرِيقِ الْمَدِينَةِ وَهُوَ جُنُبٌ، قال: فَانْخَنَسْتُ مِنْهُ، فَذَهَبتُ فَاغْتَسَلْتُ، ثُمَّ جِئتُ، فَقَالَ: «أَيْنَ كُنْتَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ»؟ قَالَ: كُنْتُ جُنُبًا فَكَرِهْتُ أَنْ أُجَالِسَكَ وَأَنَا عَلَى غَيْرِ طَهَارَةٍ، فَقَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّ الْمُسْلِمَ لا يَنْجُسُ». (بخارى:283)

ترجمه: ابو هريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ در يكي از كوچه‌هاي مدينه، مرا ديد. چون جُنب بودم، خود را عقب كشيدم و از چشم رسول الله ρ پنهان كردم. و پس از غسل، خدمت رسول خدا ρ رسيدم. آنحضرتρ فرمود: « ابوهريره! كجا بودي»؟ عرض كردم: بعلت جنابت وعدم طهارت، مجالست با شما را مناسب ندانستم. رسول الله ρ فرمود: « سبحان الله! مؤمن كه نجس نمي‌شود».

باب (13): جنب وضو بگيرد، سپس بخوابد

199. عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ: سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ρ: أَيَرْقُدُ أَحَدُنَا وَهُوَ جُنُبٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا تَوَضَّأَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرْقُدْ وَهُوَ جُنُبٌ». (بخارى:287)

ترجمه: عمر بن خطاب τ از رسول الله ρ پرسيد: آيا در حالت جنابت، مي توانيم بخوابيم؟ آنحضرت ρ

فرمود: «بلي، اگر وضو بگيريد، مي‌توانيد بخوابيد».

باب (14): تماس آلت تناسلي زن و مرد

200. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِذَا جَلَسَ بَيْنَ شُعَبِهَا الأَرْبَعِ، ثُمَّ جَهَدَهَا، فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ». (بخارى:291)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هر وقت، شوهر ميان اعضاي چهارگانة همسرش قرار بگيرد و همبستري كند، غسل واجب مي‌شود».

6 ـ كتاب حيض

باب (1): احكام زنان در حالت نفاس و قاعدگي

201. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا لا نَرَى إِلا الْحَجَّ، فَلَمَّا كُنَّا بِسَرِفٍ حِضْتُ، فَدَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَأَنَا أَبْكِي، قَالَ: «مَا لَكِ أَنُفِسْتِ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «إِنَّ هَذَا أَمْرٌ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَى بَنَاتِ آدَمَ فَاقْضِي مَا يَقْضِي الْحَاجُّ، غَيْرَ أَنْ لا تَطُوفِي بِالْبَيْتِ». قَالَتْ: وَضَحَّى رَسُولُ اللَّهِ ρ عَنْ نِسَائِهِ بِالْبَقَرِ. (بخارى:294)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: براي اداي حج، از مدينة منوره براه افتاديم. وقتي به محل «سِرف» (نزديك مكه) رسيديم، دچار قاعدگي شدم. رسول الله ρ نزد من آمد در حالي كه گريه مي كردم. فرمود: «چرا گريه ميكني؟ آيا دچار قاعدگي شده اي»؟ گفتم: بلي. آنحضرت ρ فرمود: «اين چيزي است كه خداوند آن را شامل حال همة دختران آدم كرده است. جز طواف خانة كعبه، تمام احكام و مناسك حج را انجام بده». عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول الله ρ براي ازواج خويش، گاو، قرباني نمود.

باب (2): شانه كردن موهاي شوهر در حالت قاعدگي

202. وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُرَجِّلُ رَأْسَ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَأَنَا حَائِضٌ. (بخارى:295)

ترجمه: همچنين عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: در حال قاعدگي، موهاي سر مبارك رسول الله ρ را شانه ميزدم.

203 . وفي رواية: وَهُوَ مُجَاوِرٌ فِي الْمَسْجِدِ، يُدْنِي لَهَا رَأْسَهُ، وَهِيَ فِي حُجْرَتِهَا، فَتُرَجِّلُهُ وَهِيَ حَائِضٌ. (بخارى:296)

ترجمه: و در روايتي ديگر آمده است كه رسول الله ρ در مسجد، معتكف بود و سر مبارك خود را به عايشه رضي الله عنها نزديك مي كرد و او كه در خانه بود و ايام قاعدگي را ميگذراند، سر مبارك رسول الله ρ را شانه ميزد. (مسجد و خانه در كنار هم قرار داشتند).

باب (3): تكيه دادن به همسر در حالت قاعدگي و قرآن خواندن

204 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَتَّكِئُ فِي حَجْرِي وَأَنَا حَائِضٌ، ثُمَّ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ. (بخارى:297)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: در حالي كه من در دوران قاعدگي بسر ميبردم، رسول الله ρ بر من تكيه مي نمود (سر بر زانوي من مي نهاد) و قرآن تلاوت ميكرد.

باب (4): كسي كه حيض را نفاس مي نامد

205 . وَعَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: بَيْنَا أَنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ مُضْطَجِعَةٌ فِي خَمِيصَةٍ، إِذْ حِضْتُ، فَانْسَلَلْتُ، فَأَخَذْتُ ثِيَابَ حِيضَتِي، قَالَ: «أَنُفِسْتِ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَدَعَانِي، فَاضْطَجَعْتُ مَعَهُ فِي الْخَمِيلَةِ. (بخارى:298)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها ميگويد: با رسول الله ρ در يك چادر، خوابيده بودم كه دچار قاعدگي شدم. آهسته، خود را بيرون كشيدم و لباس حيض پوشيدم. رسول الله ρ پرسيد: «آيا دچار قاعدگي شدي»؟ گفتم: بلي. آنحضرت ρ دوباره مرا فراخوند و من با ايشان در همان چادر خوابيدم.

باب (5): خوابيدن كنار همسر در دوران قاعدگي

206. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَغْتَسِلُ أَنَا وَالنَّبِيُّ ρ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ كِلانَا جُنُبٌ، وَكَانَ يَأْمُرُنِي فَأَتَّزِرُ، فَيُبَاشِرُنِي وَأَنَا حَائِضٌ، وَكَانَ يُخْرِجُ رَأْسَهُ إِلَيَّ وَهُوَ مُعْتَكِفٌ، فَأَغْسِلُهُ وَأَنَا حَائِضٌ. (بخارى:299)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: من و رسول الله ρ در حالي كه جنب بوديم از يك ظرف آب، غسل مينموديم. و زماني كه من دوران قاعدگي را ميگذراندم، آنحضرتρ به من دستور مي داد كه ازار بپوشم. و در آن حالت، (قاعدگي) كنار من مي خوابيد. و هنگام اعتكاف، سر مبارك را از مسجد بيرون مي آورد و من كه در دوران قاعدگي بسر مي بردم، سر ايشان را مي شستم.

207. وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَتْ إِحْدَانَا إِذَا كَانَتْ حَائِضًا، فَأَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ ρ أَنْ يُبَاشِرَهَا، أَمَرَهَا أَنْ تَتَّزِرَ فِي فَوْرِ حَيْضَتِهَا، ثُمَّ يُبَاشِرُهَا، قَالَتْ: وَأَيُّكُمْ يَمْلِكُ إِرْبَهُ كَمَا كَانَ النَّبِيُّ ρ يَمْلِكُ إِرْبَهُ. (بخارى:302)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: هرگاه يكي از همسران رسول اللهρ دچار قاعدگي ميشد و آنحضرت ρ مي خواست در كنارش بخوابد، به او دستور مي داد كه در حين شدت حيض، ازار بپوشد. آنگاه در كنار او ميخوابيد. عايشه رضي الله عنها افزود: چه كسي از شما مي تواند مانند رسول الله ρ در چنين حالتي خود را كنترل نمايد؟!

باب (6): زنان در دوران قاعدگي، روزه نگيرند

208 ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي أَضْحَى أَوْ فِطْرٍ إِلَى الْمُصَلَّى، فَمَرَّ عَلَى النِّسَاءِ، فَقَالَ: «يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ، فَإِنِّي أُرِيتُكُنَّ أَكْثَرَ أَهْلِ النَّارِ». فَقُلْنَ: وَبِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ، وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ». قُلْنَ: وَمَا نُقْصَانُ دِينِنَا وَعَقْلِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ شَهَادَةُ الْمَرْأَةِ مِثْلَ نِصْفِ شَهَادَةِ الرَّجُلِ»؟ قُلْنَ: بَلَى، قَالَ: «فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ عَقْلِهَا، أَلَيْسَ إِذَا حَاضَتْ لَمْ تُصَلِّ وَلَمْ تَصُمْ؟» قُلْنَ: بَلَى. قَالَ: «فَذَلِكِ مِنْ نُقْصَانِ دِينِهَا». (بخارى:304)

ترجمه: ابو سعيد خدري τ مي گويد: رسول الله ρ روز عيد قربان يا عيد فطر بسوي مصلا رفت. در آنجا، سري به زنان زد و خطاب به آنان فرمود: «اي گروه زنان ! صدقه دهيد. زيرا شما را بيشترين اهل دوزخ ديدم». پرسيدند: چرا؟ اي رسول خداρ ! پيامبر اكرم ρ فرمود: «بخاطر اينكه شما بكثرت نفرين مي كنيد و از شوهرانتان نافرماني نموده و ناسپاسي مي كنيد و هيچ ناقص عقل و ديني نمي تواند مانند شما، مردان عاقل را فريب بدهد». عرض كردند: اي رسول خداρ! نقصان عقل و دين ما چيست؟ فرمود: «مگر نه اين است كه گواهي يك زن، نصف گواهي مرد محسوب مي شود»؟ گفتند: بلي. رسول خدا ρ فرمود: «اين خود، نشانگر نقص عقل شما است». آنحضرت ρ باز فرمود: «مگر نه اينكه در ايام حيض و قاعدگي، نماز نمي خوانيد و روزه نمي گيريد»؟ عرض كردند: بلي . رسول اللهρ فرمود: «اين هم دليل بر نقص دين شماست».

باب (7): اعتكاف زنان در زمان استحاضه

209 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ اعْتَكَفَ وَمَعَهُ بَعْضُ نِسَائِهِ، وَهِيَ مُسْتَحَاضَةٌ تَرَى الدَّمَ، فَرُبَّمَا وَضَعَتِ الطَّسْتَ تَحْتَهَا مِنَ الدَّمِ.(بخارى:309)

ترجمه: عايشه رضي‌الله عنها مي‌فرمايد: گاهي يكي از همسران رسول الله ρ با وي به اعتكاف مي نشست در حاليكه استحاضه بود وخونريزي داشت. و چه بسا از شدت خونريزي ناچار بود روي طشتي بنشيند.

باب (8): استفادة زنان از عطر و مواد خوشبوي ديگر پس از غسل حيض

210ـ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَتْ: كُنَّا نُنْهَى أَنْ نُحِدَّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ، إِلا عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا، وَلا نَكْتَحِلَ، وَلا نَتَطَيَّبَ، وَلا نَلْبَسَ ثَوْبًا مَصْبُوغًا إِلا ثَوْبَ عَصْبٍ، وَقَدْ رُخِّصَ لَنَا عِنْدَ الطُّهْرِ إِذَا اغْتَسَلَتْ إِحْدَانَا مِنْ مَحِيضِهَا فِي نُبْذَةٍ مِنْ كُسْتِ أَظْفَارٍ، وَكُنَّا نُنْهَى عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ.(بخارى:313)

ترجمه: ام عطيه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول الله ρ سوگواري بيش از سه روز را براي ما ممنوع كرد. مگر براي زني كه همسرش را از دست داده باشد. در آن صورت، بايد چهار ماه و ده روز به سوگ او بنشينند. و در آن ايام، استفادة خوشبو، سرمه و لباس رنگي نيز براي ما ممنوع گرديد. مگر لباس عَصب (كه نوعي لباس يمني خشن است). البته پس از غسل قاعدگي، استفادة اندكي مواد خوشبو را مجاز نمود. و همچنين ما (زنان) را از شركت در تشييع جنازه، منع فرمودند.

باب (9): زن چگونه بايد غسل نمايد و آثارحيض را پاك كند

211ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ ρ عَنْ غُسْلِهَا مِنَ الْمَحِيضِ، فَأَمَرَهَا كَيْفَ تَغْتَسِلُ قَالَ: «خُذِي فِرْصَةً مِنْ مَسْكٍ فَتَطَهَّرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ أَتَطَهَّرُ؟ قَالَ: «تَطَهَّرِي بِهَا». قَالَتْ: كَيْفَ؟ قَالَ: «سُبْحَانَ اللَّهِ تَطَهَّرِي». فَاجْتَبَذْتُهَا إِلَيَّ، فَقُلْتُ: تَتَبَّعِي بِهَا أَثَرَ الدَّمِ.(بخاري:314)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: زني از رسول الله ρ دربارة غسل حيض سؤال كرد. آنحضرت ρ

فرمود: «نخست به وسيلة پارچه اي تميز و خوشبو خود را پاك كن». زن گفت: چگونه با پارچه خود را پاك كنم؟ رسول الله ρ بار ديگر فرمود: «خود را پاك كن». زن گفت: چگونه؟ آنحضرتρ فرمود: «سبحان الله! خود را پاك كن». عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: (من كه منظور رسول الله ρ را درك كردم، بلافاصله) آن زن را بسوي خود كشيدم و به او فهماندم و توضيح دادم كه چگونه با پارچة تميز، جاي خون را پاك كند.

باب (10): شانه زدن موي سر، هنگام غسل قاعدگي

212. عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ: أَهْلَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَكُنْتُ مِمَّنْ تَمَتَّعَ وَلَمْ يَسُقِ الْهَدْيَ، فَزَعَمَتْ أَنَّهَا حَاضَتْ، وَلَمْ تَطْهُرْ حَتَّى دَخَلَتْ لَيْلَةُ عَرَفَةَ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ لَيْلَةُ عَرَفَةَ، وَإِنَّمَا كُنْتُ تَمَتَّعْتُ بِعُمْرَةٍ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ: «انْقُضِي رَأْسَكِ وَامْتَشِطِي وَأَمْسِكِي عَنْ عُمْرَتِكِ». فَفَعَلْتُ، فَلَمَّا قَضَيْتُ الْحَجَّ، أَمَرَ عَبْدَالرَّحْمَنِ لَيْلَةَ الْحَصْبَةِ، فَأَعْمَرَنِي مِنَ التَّنْعِيمِ، مَكَانَ عُمْرَتِي الَّتِي نَسَكْتُ. (بخارى:316)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: با رسول الله ρ در حجة الوداع براي حج تمتع، احرام بسته بودم و هَدي با خود نبرده بودم. در آن ميان، دچار عادت ماهيانه شدم و تا شب عرفه، آن حالت باقي ماند. عرض كردم: اي پيامبر گرامي! من نيت حج تمتع نموده بودم و اينك شب عرفه فرا رسيد. چه بايد كرد؟ رسول الله ρ فرمود: «گيسوهايت را بازكن، سرت را شانه نما و عمره انجام نده». من هم چنين كردم. وقتي كه از حج فارغ شدم. رسول الله ρ هنگام بازگشت از منا، در «محصب» به برادرم عبدالرحمن دستور داد تا مرا به «تنعيم» ببرد و در عمره، همراهي كند. من همراه عبدالرحمن، به تنعيم رفتم و عمره اي را كه فوت شده بود، بجاي آوردم.

باب(11): ضرورت باز كردن موها براي زنان، هنگام غسل پايان قاعدگي

213ـ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجْنَا مُوَافِينَ لِهِلالِ ذِي الْحِجَّةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُهِلَّ بِعُمْرَةٍ فَلْيُهْلِلْ، فَإِنِّي لَوْلا أَنِّي أَهْدَيْتُ لأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ». فَأَهَلَّ بَعْضُهُمْ بِعُمْرَةٍ، وَأَهَلَّ بَعْضُهُمْ بِحَجٍّ، وسَاقَتِ الْحَدِيْثَ وَذَكَرَتْ حَيْضَتَهَا قَالَتْ: وأَرْسَلَ مَعِي أَخِي إِلَى التَّنْعِيمِ، فَأَهْلَلْتُ بِعُمْرَةٍ وَلَمْ يَكُنْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ هَدْيٌ وَلا صَوْمٌ وَلا صَدَقَةٌ.(بخارى: 317)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: بعد از رؤيت هلال ذي حجه، به قصد حج، مدينه منوره را ترك كرديم. رسول الله ρ فرمود: «هركس دوست دارد مي تواند نيت عمره كند و من هم اگر هَدي(شكرانه)، همراه نميآوردم، فقط براي عمره احرام ميبستم». عايشه مي گويد: بعضي نيت عمره و برخي قصد حج كردند. سپس، عايشه رضي الله عنها جريان قاعدگي اش را ذكر كرد وگفت:رسول اللهρ برادرم؛ عبد الرحمن بن ابي بكرτ ؛ را با من همراه كرد و ما به تنعيم رفتيم و من از آنجا براي عمره، احرام بستم. و بخاطر اين كار، نَه هَدي، نه صدقه و نه روزه، هيچكدام بر من واجب نشد.

باب (12): قضاي نمازهاي دوران قاعدگي بر زنان واجب نيست

214ـ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أنَّ امْرَأَةً قَالَتْ لَهَا: أَتَجْزِي إِحْدَانَا صَلاتَهَا إِذَا طَهُرَتْ؟ فَقَالَتْ: أَحَرُورِيَّةٌ أَنْتِ؟ كُنَّا نَحِيضُ مَعَ النَّبِيِّ ρ فَلا يَأْمُرُنَا بِهِ، أَوْ قَالَتْ: فَلا نَفْعَلُهُ. (بخارى:321)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه زني از وي پرسيد: آيا زن بايد پس از پايان دوران قاعدگي، نمازهاي از دست رفته اش را بخواند؟ عايشه رضي الله عنها فرمود: مگر تو از خوارج[1]

(1) خوارج كساني بودند كه عليه علي رضي الله عنه قيام كرده وبه جنگ پرداختند، ويكي از اصولشان اين بود كه احكام

هستي؟ ما در زمان رسول الله ρ دچار قاعدگي مي شديم و آنحضرت ρ ما را به خواندن نمازهاي از دست رفته امر نمي كرد و يا ما چنبن نمي كرديم.

باب (13): خوابيدن كنار همسر در دوران قاعدگي

215ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا حَدِيْثُ حَيْضِهَا مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي الْخَمِيلَةِ، ثم قَالَتْ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: إِنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يُقَبِّلُهَا وَهُوَ صَائِمٌ. (بخاری:322)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها جريان خوابيدنش را در كنار رسول اكرم ρ در دوران قاعدگي، زير يك چادر (ملحفه) بيان كرد. سپس افزود كه آنحضرت ρ در حالي كه روزه بود، مرا مي بوسيد.

باب (14): شركت زنان حائض در مراسم عيد، خارج از مصلا

216ـ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتِ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «تَخْرُجُ الْعَوَاتِقُ، وَذَوَاتُ الْخُدُورِ، أَوِ الْعَوَاتِقُ ذَوَاتُ الْخُدُورِ، وَالْحُيَّضُ، وَلْيَشْهَدْنَ الْخَيْرَ، وَدَعْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ، وَيَعْتَزِلُ الْحُيَّضُ الْمُصَلَّى، قيل لها: الْحُيَّضُ؟ فَقَالَتْ: أَلَيْسَ تَشْهَدُ عَرَفَةَ وَكَذَا وَكَذَا؟. (بخاری:324)

ترجمه: ام عطيه رضي الله عنها مي گويد: من از نبي اكرم ρ شنيدم كه فرمود: «دختران جوان، زنان محجبه و زناني كه در دوران قاعدگي بسر مي برند، مي توانند از خانه خارج شوند و در مجالس خير و دعوت مؤمنين، شركت كنند. البته زنان حائضه (ضمن شركت در مراسم فوق) نبايد وارد مصلا شوند. از ام عطيه رضي‌الله عنها پرسيدند: آيا زنان حائضه هم مي‌توانند شركت كنند؟! ام عطيه رضي الله عنها فرمود: (بلي)، مگر در عرفه و جا هاي ديگر، زنان حائضه شركت نمي كنند؟

را فقط از قرآن استنباط كرده وبه احاديث اعتنايي نداشتند.

باب (15): زردي وتيرگي خون در ايام غير قاعدگي

217ـ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنَّا لا نَعُدُّ الْكُدْرَةَ وَالصُّفْرَةَ شَيْئًا. (بخاری:326)

ترجمه: همچنين ام عطيه رضي الله عنها ميگويد: ما خون زرد رنگ و تيره را خون حيض، بحساب نمي‌آورديم.

باب (16): زني كه پس از طواف افاضه، دچار قاعدگي شود.

218ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ:أَنَّهَا قَالَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ صَفِيَّةَ قَدْ حَاضَتْ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لَعَلَّهَا تَحْبِسُنَا، أَلَمْ تَكُنْ طَافَتْ مَعَكُنَّ»؟ فَقَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فَاخْرُجِي». (بخاری:328)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اكرم ρ؛ مي‌فرمايد: به پيامبر اكرم ρ گفتم: اي رسول خداρ ! صفيه دچار قاعدگي شده است. رسول الله ρ فرمود: «شايد ايشان(با انجام ندادن طواف افاضه) مانع بازگشت ما شود. مگر طواف بيت را همراه شما انجام نداده است»؟ گفتند: بلي. آنحضرت ρ فرمود: «پس مي‌توانيم از مكه حركت كنيم».

باب (17): نماز جنازه بر زني كه در دوران نفاس، وفات نمايد

219ـ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ τ: أَنَّ امْرَأَةً مَاتَتْ فِي بَطْنٍ، فَصَلَّى عَلَيْهَا النَّبِيُّ ρ فَقَامَ وَسَطَهَا. (بخاری:332)

ترجمه: سمره بن جندب τ مي‌گويد: زني به سبب وضع حمل، درگذشت. رسول الله ρ در برابر جنازه چنان

ایستاد که مقابل کمر میت قرار گرفت وبر او نماز جنازه خواند.

باب (18)

220ـ عَنْ مَيْمُونَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ أَنَّهَا كَانَتْ تَكُونُ حَائِضًا لا تُصَلِّي، وَهِيَ مُفْتَرِشَةٌ بِحِذَاءِ مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ، وَهُوَ يُصَلِّي عَلَى خُمْرَتِهِ، إِذَا سَجَدَ أَصَابَنِي بَعْضُ ثَوْبِه. (بخاری:333)

ترجمه: میمونه رضي الله عنها؛ همسر گرامي رسول الله ρ؛ ميفرمايد: من در دوران قاعدگي، نماز نمي خواندم. و هنگامي كه رسول اكرم ρ روي سجاده، نماز مي خواند، من كنار سجده گاه آنحضرت ρ دراز كشيده بودم. و زماني كه آنحضرت ρ سجده مي نمود، قسمتهايي از لباسش با من برخورد مي كرد.

7 ـ كتاب تيمم

باب (1)

221ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، حَتَّى إِذَا كُنَّا بِالْبَيْدَاءِ، أَوْ بِذَاتِ الْجَيْشِ، انْقَطَعَ عِقْدٌ لِي، فَأَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَلَى الْتِمَاسِهِ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، فَأَتَى النَّاسُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ، فَقَالُوا: أَلا تَرَى مَا صَنَعَتْ عَائِشَةُ؟ أَقَامَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ ρ وَالنَّاسِ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ، وَرَسُولُ اللَّهِ ρ وَاضِعٌ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِي قَدْ نَامَ، فَقَالَ: حَبَسْتِ رَسُولَ اللَّهِ ρ وَالنَّاسَ وَلَيْسُوا عَلَى مَاءٍ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَعَاتَبَنِي أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، وَجَعَلَ يَطْعُنُنِي بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي، فَلا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ρ عَلَى فَخِذِي، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ حِينَ أَصْبَحَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ فَتَيَمَّمُوا، فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ الْحُضَيْرِ: مَا هِيَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِي بَكْرٍ، قَالَتْ: فَبَعَثْنَا الْبَعِيرَ الَّذِي كُنْتُ عَلَيْهِ فَأَصَبْنَا الْعِقْدَ تَحْتَهُ. (بخارى:334)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مىفرمايد: در يكي از سفرها، همراه نبي اكرم ρ بوديم. هنگامي كه به ذات الجيش يا به بيداء رسيديم، گلوبندم افتاد و گم شد. رسول الله ρ براي پيدا كردن آن، توقف كرد. مردم نيز توقف كردند. آنجا نه آبي بود و نه كاروان، آب همراه داشت. عده‌اي نزد ابوبكرτ آمدند و گفتند: نمي بيني كه عايشه چه كار كرده است؟ موجب شده كه رسول الله ρ و كاروان توقف كنند در حاليكه نه آب همراه دارند و نه در محل توقف آنان، آب وجود دارد. عايشه رضي الله عنها مي گويد: در حالي كه رسول اكرمρ خوابيده و سر مباركش را بر زانويم گذاشته بود، پدرم؛ ابوبكر؛ نزد من آمد

و مرا سرزنش نمود و در حالي كه با دست به پهلويم مي زد، آنچه خدا مي خواست نثار من كرد و گفت: رسول خدا ρ و مردم را در جايي كه آبي وجود ندارد و كاروان هم آبي همراه ندارد، متوقف نمودي.

اما چون سر (مبارك) رسول الله ρ روي زانويم قرار داشت ، نمي توانستم حركت كنم. سرانجام، زماني رسول خداρ برخاست كه صبح شده بود و در محل توقف ما، آبي وجود نداشت. در نتيجه، خداوند آية تيمم را نازل فرمود و مردم تيمم كردند. اينجا بود كه اسيد بن حضيرτگفت: اي آل ابوبكر! نزول اين آيه، نخستين بركت شما نيست. (بلكه قبلا نيز مردم به وسيلة شما به چنين خير و بركاتي نايل آمده اند).

عايشه رضي الله عنها در پايان اين حديث، مي فرمايد: آنگاه، هنگامي كه شترم را حركت داديم، گلوبند را زير آن، پيدا كرديم.

222ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «أُعْطِيتُ خَمْسًا، لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي: نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ، وَجُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا، فَأَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي أَدْرَكَتْهُ الصَّلاةُ فَلْيُصَلِّ، وَأُحِلَّتْ لِيَ الْمَغَانِمُ وَلَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ قَبْلِي، وَأُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ يُبْعَثُ إِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً، وَبُعِثْتُ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً. (بخارى:335)

ترجمه جابر بن عبدالله رضي الله عنهماروايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: پنج چيز به من عطا شده است كه قبل از من، به هيچ پيامبري عطا نشده است:

1 ـ از مسافت يك ماه، دشمنانم دچار ترس و وحشت ميشوند.

2 ـ زمين براي من مسجد و پاك قرار داده شده است. بنابر اين، هر كجا وقت نماز فرارسيد، امتيانم مي توانند همانجا (اگر آب نبود، تيمم نمايند) و نماز بخوانند.

3 ـ مال غنيمت براي من حلال گردانده شده است در حالي كه قبل از من، براي هيچ پيامبري، حلال نبوده است.

4 ـ حق شفاعت به من عنايت شده است.
5 ـ هر پيامبري فقط براي قوم خودش فرستاده شده است در حالي كه من براي تمام مردم دنيا مبعوث شده ام.

باب (2): اگر شخص مقيم، به آب دسترسي پيدا نكرد و بيم فوت نماز مي رفت، تيمم نمايد

223. عَنِ أَبِي جُهَيْمِ بْنِ الْحَارِثِ الأَنْصَارِيِّ τ قَالَ: أَقْبَلَ النَّبِيُّ ρ مِنْ نَحْوِ بِئْرِ جَمَلٍ، فَلَقِيَهُ رَجُلٌ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ρ حَتَّى أَقْبَلَ عَلَى الْجِدَارِ، فَمَسَحَ بِوَجْهِهِ وَيَدَيْهِ، ثُمَّ رَدَّ عَلَيْهِ السَّلامَ. (بخارى:337)

ترجمه: ابو جهيم بن حارث انصاري مي گويد: رسول الله ρ از طرف چاه جمل مي آمد كه شخصي به ايشان رسيد و سلام گفت. رسول خدا ρ سلام او را پاسخ نداد تا آنكه به ديواري رسيد. آنگاه، بر آن دست زد و آنها (دستهايش) را بر چهره و دستهايش ماليد (يعني تيمم كرد). سپس سلام آن شخص را پاسخ داد.

باب (3): آيا تيمم كننده مي تواند (پس از زدن دستها بر خاك) آنها را فوت كند

224. عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّه قَالَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ: أَمَا تَذْكُرُ أَنَّا كُنَّا فِي سَفَرٍ أَنَا وَأَنْتَ، فَأَمَّا أَنْتَ فَلَمْ تُصَلِّ، وَأَمَّا أَنَا فَتَمَعَّكْتُ فَصَلَّيْتُ، فَذَكَرْتُ لِلنَّبِيِّ ρ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيكَ هَكَذَا». فَضَرَبَ النَّبِيُّ ρ بِكَفَّيْهِ الأَرْضَ، وَنَفَخَ فِيهِمَا، ثُمَّ مَسَحَ بِهِمَا وَجْهَهُ وَكَفَّيْهِ؟ (بخارى:338)

ترجمه: عمار بن ياسر رضي الله عنهما ميگويد: خطاب به عمرτ گفتم: به ياد نداري كه من و تو هر دو در مسافرت بوديم (و بعلت فرارسيدن وقت نماز و نبودن آب) تو نماز نخواندي و من در خاك

غلطيدم و نماز خواندم و اين جريان را به سمع (مبارك) رسول الله ρ رسانيدم. آنحضرت ρ فرمود: «اگر اينگونه عمل مي كردي، برايت كافي بود».سپس، رسول خداρ دستهايش را بر زمين زد و آنها را فوت كرد و چهره و دستها را مسح نمود؟

باب(4): خاك پاك، جاي آب وضو را براي مسلمان مي گيرد

225. عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ الْخُزَاعِيِّ τ قَالَ: كُنَّا فِي سَفَرٍ مَعَ النَّبِيِّ ρ وَإِنَّا أَسْرَيْنَا، حَتَّى كُنَّا فِي آخِرِ اللَّيْلِ، وَقَعْنَا وَقْعَةً، وَلا وَقْعَةَ أَحْلَى عِنْدَ الْمُسَافِرِ مِنْهَا، فَمَا أَيْقَظَنَا إِلا حَرُّ الشَّمْسِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنِ اسْتَيْقَظَ فُلانٌ، ثُمَّ فُلانٌ، ثُمَّ فُلانٌ، ثُمَّ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ الرَّابِعُ، وَكَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا نَامَ لَمْ يُوقَظْ حَتَّى يَكُونَ هُوَ يَسْتَيْقِظُ، لأَنَّا لا نَدْرِي مَا يَحْدُثُ لَهُ فِي نَوْمِهِ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ عُمَرُ وَرَأَى مَا أَصَابَ النَّاسَ، وَكَانَ رَجُلا جَلِيدًا، فَكَبَّرَ وَرَفَعَ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ، فَمَا زَالَ يُكَبِّرُ وَيَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالتَّكْبِيرِ حَتَّى اسْتَيْقَظَ بِصَوْتِهِ النَّبِيُّ ρ، فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ شَكَوْا إِلَيْهِ الَّذِي أَصَابَهُمْ، قَالَ: «لا ضَيْرَ أَوْ لا يَضِيرُ ارْتَحِلُوا». فَارْتَحَلَ فَسَارَ غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ نَزَلَ فَدَعَا بِالْوَضُوءِ، فَتَوَضَّأَ وَنُودِيَ بِالصَّلاةِ فَصَلَّى بِالنَّاس، فَلَمَّا انْفَتَلَ مِنْ صَلاتِهِ، إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مُعْتَزِلٍ لَمْ يُصَلِّ مَعَ الْقَوْمِ، قَالَ: «مَا مَنَعَكَ يَا فُلانُ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَ الْقَوْمِ»؟ قَالَ: أَصَابَتْنِي جَنَابَةٌ وَلا مَاءَ، قَالَ: «عَلَيْكَ بِالصَّعِيدِ فَإِنَّهُ يَكْفِيكَ». ثُمَّ سَارَ النَّبِيُّ ρ فَاشْتَكَى إِلَيْهِ النَّاسُ مِنَ الْعَطَشِ، فَنَزَلَ فَدَعَا فُلانًا وَدَعَا عَلِيًّا فَقَالَ: «اذْهَبَا فَابْتَغِيَا الْمَاءَ فَانْطَلَقَا فَتَلَقَّيَا امْرَأَةً بَيْنَ مَزَادَتَيْنِ أَوْ سَطِيحَتَيْنِ مِنْ مَاءٍ عَلَى بَعِيرٍ لَهَا، فَقَالا لَهَا: أَيْنَ الْمَاءُ، قَالَتْ: عَهْدِي بِالْمَاءِ أَمْسِ هَذِهِ السَّاعَةَ، وَنَفَرُنَا خُلُوفًا، قَالا لَهَا: انْطَلِقِي إِذًا، قَالَتْ: إِلَى أَيْنَ؟ قَالا: إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ. قَالَتْ: الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِئُ، قَالا: هُوَ الَّذِي تَعْنِينَ، فَانْطَلِقِي فَجَاءَا بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ρ وَحَدَّثَاهُ الْحَدِيثَ، قَالَ: «فَاسْتَنْزَلُوهَا عَنْ بَعِيرِهَا». وَدَعَا النَّبِيُّ ρ بِإِنَاءٍ فَفَرَّغَ فِيهِ مِنْ أَفْوَاهِ

الْمَزَادَتَيْنِ أَوْ سَطِيحَتَيْنِ وَأَوْكَأَ أَفْوَاهَهُمَا، وَأَطْلَقَ الْعَزَالِيَ وَنُودِيَ فِي النَّاسِ اسْقُوا وَاسْتَقُوا، فَسَقَى مَنْ شَاءَ وَاسْتَقَى مَنْ شَاءَ، وَكَانَ آخِرُ ذَاكَ أَنْ أَعْطَى الَّذِي أَصَابَتْهُ الْجَنَابَةُ إِنَاءً مِنْ مَاءٍ، قَالَ: اذْهَبْ فَأَفْرِغْهُ عَلَيْكَ وَهِيَ قَائِمَةٌ تَنْظُرُ إِلَى مَا يُفْعَلُ بِمَائِهَا وَايْمُ اللَّهِ لَقَدْ أُقْلِعَ عَنْهَا، وَإِنَّهُ لَيُخَيَّلُ إِلَيْنَا أَنَّهَا أَشَدُّ مِلأَةً مِنْهَا حِينَ ابْتَدَأَ فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «اجْمَعُوا لَهَا». فَجَمَعُوا لَهَا مِنْ بَيْنِ عَجْوَةٍ وَدَقِيقَةٍ وَسَوِيقَةٍ، حَتَّى جَمَعُوا لَهَا فَجَعَلُوهَا فِي ثَوْبٍ، وَحَمَلُوهَا عَلَى بَعِيرِهَا، وَوَضَعُوا الثَّوْبَ بَيْنَ يَدَيْهَا، قَالَ لَهَا: «تَعْلَمِينَ مَا رَزِئْنَا مِنْ مَائِكِ شَيْئًا وَلَكِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي أَسْقَانَا». فَأَتَتْ أَهْلَهَا وَقَدِ احْتَبَسَتْ عَنْهُمْ، قَالُوا: مَا حَبَسَكِ يَا فُلانَةُ؟ قَالَتْ: الْعَجَبُ، لَقِيَنِي رَجُلانِ، فَذَهَبَا بِي إِلَى هَذَا الَّذِي يُقَالُ لَهُ الصَّابِئُ، فَفَعَلَ كَذَا وَكَذَا، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لأَسْحَرُ النَّاسِ مِنْ بَيْنِ هَذِهِ وَهَذِهِ وَقَالَتْ بِإِصْبَعَيْهَا الْوُسْطَى وَالسَّبَّابَةِ فَرَفَعَتْهُمَا إِلَى السَّمَاءِ تَعْنِي السَّمَاءَ وَالأَرْضَ أَوْ إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ حَقًّا. فَكَانَ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَ ذَلِكَ، يُغِيرُونَ عَلَى مَنْ حَوْلَهَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَلا يُصِيبُونَ الصِّرْمَ الَّذِي هِيَ مِنْهُ، فَقَالَتْ يَوْمًا لِقَوْمِهَا: مَا أُرَى أَنَّ هَؤُلاءِ الْقَوْمَ يَدْعُونَكُمْ عَمْدًا، فَهَلْ لَكُمْ فِي الإِسْلامِ؟ فَأَطَاعُوهَا فَدَخَلُوا فِي الإِسلامِ. (بخارى:344)

ترجمه: عمران بن حصين خزاعي مي‌گويد: درسفري همراه رسول الله ρ بوديم. تمام شب راه رفتيم و در پايان، وقتي كه خواب و استراحت براي مسافر از هر چيز ديگري شيرين‌تر است، توقف نموده، خوابيديم. (هنگام صبح، بعلت خستگي) بيدار نشديم تا اينكه حرارت آفتاب، ما را بيدار كرد. اولين كساني كه بيدار شدند، فلان و فلان و فلان بودند. و نفر چهارم ، عمر فاروق τ بود. در مورد رسول الله ρ عادت بر اين بود كه كسي او را از خواب بيدار نمي‌كرد تا اينكه خودش بيدار مي شد. زيرا ما نمي‌دانستيم كه در خواب، براي رسول الله ρ چه پيش مي‌آيد. اما چون عمرτ مردي جدي بود، هنگامي كه بيدار شد وآن صحنه را ديد، با صداي بلند، تكبير گفت و آرام آرام،

صدايش را بلندتر كرد تا اينكه رسول الله ρ بيدار شد. مردم، آنچه را كه برايشان اتفاق افتاده بود، با رسول الله ρ در ميان گذاشتند. آنحضرت ρ فرمود: «اشكالي ندارد كوچ نماييد». كاروان براه افتاد. پس از طي مسافت كوتاهي، توقف نمود. رسول الله ρ آب خواست و وضو گرفت. سپس، اذان گفته شد و آنحضرت ρ نماز را اقامه كرد. پس از اتمام نماز، مردي را ديد كه در گوشه اي نشسته و در نماز، شركت نكرده بود. رسول الله ρ پرسيد: «اي فلاني! چرا در نماز جماعت شركت نكردي» ؟ گفت: من نياز به غسل داشتم و آب نبود. رسول الله ρ فرمود: «با خاك تيمم كن. همين برايت كافي است». كاروان دوباره براه خود ادامه داد. مردم از تشنگي، نزد رسول الله ρ شكايت كردند. رسول الله ρ ، علي و يكي ديگر از صحابه را صدا زد و فرمود: «برويد، آب پيدا كنيد». آن دو نفر به جستجوي آب رفتند. در راه، زني را ديدند كه دو مشك بزرگ و پر از آب را بر شتري، حمل مي كرد و خود نيز سوارآن بود و مي‌آمد. وقتي نزديك رسيد، از او پرسيدند: آبها را ازكجاآورده اي؟ زن گفت: ديروز همين موقع در محل آب بودم و ازآنجا بسوي خانه براه افتادم. مردان ما اينجا نيستند. علي τ و همراهش خطاب به زن گفتند: با ما بيا. گفت: كجا؟ گفتند: نزد رسول الله ρ . زن گفت: همان كسي كه دربارة او ميگويند كه از دين خود برگشته است؟ گفتند: آري، نزد همان كسي كه دربارة او چنين مي‌انديشي. پس حركت كن. سرانجام، او را نزد رسول اللهρ آوردند و ماجرا را براي رسول خداρ بازگو كردند. (عمران) مي‌گويد: از آن زن خواستند كه از شتر پياده شود. رسول الله ρ ظرف آبي طلبيد و از دهانة هر دو مشك، درآن ظرف، آب ريخت. سپس، دهانة بزرگ مشكها را بست و دهانة كوچك آنها را باز كرد و اعلام فرمود كه :آب بنوشيد و شترها و اسبها را نيز آب دهيد. تمام كاروان، آب نوشيدند و به شتران خود نيز، آب دادند. ودر پايان، به آن يك نفر كه جُنُب بود، آب دادند تا غسل نمايد. آن

زن، همچنان ايستاده بود و آنچه را كه بر سر مشكهاي آبش مي آوردند، نظاره ميكرد. راوي مي گويد: سوگند به خدا كه آب مشكها تمام شد ولي ما مي ديديم كه مشكها، پرتر از قبل بود. پس ازآن، رسول الله ρ دستورداد تا چيزي براي آن زن، جمع‌آوري كنند. صحابه، مقداري آرد، خرما وسويق براي او جمع آوري نمودند وآنها را در پارچه اي بستند. آنگاه، دوباره زن را سوار شتر كرده، مواد غذايي ياد شده را روي شتر و در جلوي او نهادند. رسول الله ρ خطاب به آن زن، فرمود: «تو خود ديدي كه ما چيزي از آب مشكهاي تو را كم نكرديم. پروردگار ما، ما را سيراب نمود». وقتي آن زن به روستاي خود رسيد، از او پرسيدند: چرا دير كردي؟ گفت: چيز شگفت انگيزي ديدم. در مسيرراه، دو نفر جلوي مرا گرفتند و پيش كسي بردند كه بقول شما، از دين خود برگشته است. آن شخص، چنين و چنان كرد. به خدا سوگند! كه او، يا بزرگترين جادوگر ميان اين و آن (زمين وآسمان) است ويا پيامبر برحق خدا مي باشد. راوي ميگويد: مسلمانان به دهكده هاي اطراف، يورش مي‌بردند اما به روستاي آن زن، تعرض نمي‌كردند. سپس، روزي آن زن به مردان طايفة خود گفت: مسلمانان، عمداً به شما تعرض نمي‌كنند. آيا باز هم در بارة اسلام، شك و ترديد داريد؟! سرانجام، تمام مردم طايفه، به پيروي از آن زن، مسلمان شدند.

8 ـ كتاب نماز

باب (1): چگونه نماز، در شب معراج، فرض گرديد؟

226ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ أَبُوذَرٍّ τ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «فُرِجَ عَنْ سَقْفِ بَيْتِي وَأَنَا بِمَكَّةَ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ، فَفَرَجَ صَدْرِي، ثُمَّ غَسَلَهُ بِمَاءِ زَمْزَمَ، ثُمَّ جَاءَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مُمْتَلِئٍ حِكْمَةً وَإِيمَانًا، فَأَفْرَغَهُ فِي صَدْرِي، ثُمَّ أَطْبَقَهُ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَعَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَلَمَّا جِئْتُ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ جِبْرِيلُ لِخَازِنِ السَّمَاءِ: افْتَحْ. قَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا جِبْرِيلُ، قَالَ: هَلْ مَعَكَ أَحَدٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، مَعِي مُحَمَّدٌ ρ، فَقَالَ: أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا فَتَحَ عَلَوْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَإِذَا رَجُلٌ قَاعِدٌ عَلَى يَمِينِهِ أَسْوِدَةٌ وَعَلَى يَسَارِهِ أَسْوِدَةٌ، إِذَا نَظَرَ قِبَلَ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ يَسَارِهِ بَكَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالابْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ لِجِبْرِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا آدَمُ وَهَذِهِ الأَسْوِدَةُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ نَسَمُ بَنِيهِ، فَأَهْلُ الْيَمِينِ مِنْهُمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ، وَالأَسْوِدَةُ الَّتِي عَنْ شِمَالِهِ أَهْلُ النَّارِ، فَإِذَا نَظَرَ عَنْ يَمِينِهِ ضَحِكَ، وَإِذَا نَظَرَ قِبَلَ شِمَالِهِ بَكَى، حَتَّى عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ، فَقَالَ لِخَازِنِهَا: افْتَحْ، فَقَالَ لَهُ خَازِنِهَا مِثْلَ مَا قَالَ الأَوَّلُ، فَفَتَحَ»، قَالَ أَنَسٌ: فَذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ فِي السَّمَوَاتِ آدَمَ وَإِدْرِيسَ وَمُوسَى وَعِيسَى وَإِبْرَاهِيمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَلَمْ يُثْبِتْ كَيْفَ مَنَازِلُهُمْ، غَيْرَ أَنَّهُ ذَكَرَ أَنَّهُ وَجَدَ آدَمَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا، وَإِبْرَاهِيمَ فِي السَّمَاءِ السَّادِسَةِ، قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا مَرَّ جِبْرِيلُ بِالنَّبِيِّ ρ بِإِدْرِيسَ، قَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالأَخِ الصَّالِحِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا إِدْرِيسُ، ثُمَّ مَرَرْتُ بِمُوسَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالأَخِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا مُوسَى، ثُمَّ مَرَرْتُ بِعِيسَى، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ

الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا عِيسَى، ثُمَّ مَرَرْتُ بِإِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ: مَرْحَبًا بِالنَّبِيِّ الصَّالِحِ وَالابْنِ الصَّالِحِ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا إِبْرَاهِيمُ.

قَالَ: وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبُو حَبَّةَ الأَنْصَارِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولانِ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «ثُمَّ عُرِجَ بِي حَتَّى ظَهَرْتُ لِمُسْتَوَى أَسْمَعُ فِيهِ صَرِيفَ الأَقْلامِ». قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «فَفَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أُمَّتِي خَمْسِينَ صَلاةً، فَرَجَعْتُ بِذَلِكَ، حَتَّى مَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: مَا فَرَضَ اللَّهُ لَكَ عَلَى أُمَّتِكَ؟ قُلْتُ: فَرَضَ خَمْسِينَ صَلاةً، قَالَ: فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَاجَعْتُ، فَوَضَعَ شَطْرَهَا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، قُلْتُ: وَضَعَ شَطْرَهَا، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ فَرَاجَعْتُ فَوَضَعَ شَطْرَهَا فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَإِنَّ أُمَّتَكَ لا تُطِيقُ ذَلِكَ، فَرَاجَعْتُهُ، فَقَالَ: هِيَ خَمْسٌ، وَهِيَ خَمْسُونَ، لا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: رَاجِعْ رَبَّكَ، فَقُلْتُ: اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي، ثُمَّ انْطَلَقَ بِي حَتَّى انْتَهَى بِي إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، وَغَشِيَهَا أَلْوَانٌ لا أَدْرِي مَا هِيَ، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ، فَإِذَا فِيهَا حَبَايِلُ اللُّؤْلُؤِ، وَإِذَا تُرَابُهَا الْمِسْكُ». (بخاري:349)

ترجمه: انس τ به نقل از ابوذر τ مي گويد: رسول اكرم ρ فرمود: «زماني كه درمكه بسر مي بردم، شبي سقف منزلم سوراخ شد وجبرئيل فرود آمد و سينه مرا شكافت و با آب زمزم شستشو داد. پس از آن، طشتي را كه پر از حكمت و ايمان بود، آورد و در سينة من خالي كرد وآنرا بست. سپس دست مرا گرفت و به سوي آسمان برد. وقتي به آسمان دنيا رسيدم، جبرئيل به نگهبان آسمان گفت: در را باز كن. پرسيد: شما چه كسي هستيد؟گفت: من جبرئيل هستم. فرشته پرسيد: آيا شخص ديگري همراه توست؟ جبرئيل گفت: آري، محمد ρ با من است. نگهبان گفت: آيا ايشان دعوت شده اند؟ جبرئيل گفت: آري. بعد، در باز شد و ما از آسمان دنيا بالا رفتيم. ناگهان، نگاهم به شخصي افتاد كه عدة زيادي سمت

راست و چپ او قرار داشتند. آن شخص هر وقت به سمت راست نگاه مي‌كرد، مي‌خنديد. و هر وقت به سمت چپ نگاه ميكرد، گريه مي كرد. وقتي مرا ديد، فرمود: بسيار خوش آمدي اي پيامبر و فرزند نيكوكار من. از جبرئيل پرسيدم: اين شخص كيست؟ گفت: آدم υ است. و اينها كه سمت چپ و راست او مي بيني، ارواح فرزندانش هستند. آنان كه سمت راست او قرار دارند، اهل بهشت اند و آنها كه سمت چپ او هستند، اهل دوزخ اند. بدينجهت هر وقت به سمت راست نگاه مي‌كرد، مي‌خنديد. و هر وقت به سمت چپ نگاه مي‌كرد، مي گريست. بعد، جبرئيل مرا به سوي آسمان دوم برد و از نگهبان آن خواست تا در را باز كند. نگهبان آسمان دوم همان چيزي را كه نگهبان آسمان اول پرسيده بود، تكرار كرد و سپس در را باز كرد».

انس τ به نقل از ابوذر τ مي‌گويد: رسول الله ρ در مسير آسمانها با آدم، ادريس، موسي، عيسي و ابراهيم عليهم الصلاة والسلام ملاقات كرد. البته در بارة جزئيات مرتبه و جايگاه آنان به تفصيل چيزي نفرمود. فقط يادآوري نمودكه آدم υ را در آسمان دنيا و ابراهيم υ را در آسمان ششم ملاقات كرده است.

انس τ ميگويد: هنگامي كه جبرئيل υ رسول الله ρ را با خود نزد ادريس υ برد، ادريس υ فرمود: بسيار خوش آمدي اي پيامبر و برادر نيكوكار من. رسول الله ρ مي‌فرمايد: از جبرئيل پرسيدم: كه اين شخص، كيست؟ جبرئيل گفت: ايشان ادريسυ هستند. بعد از كنار موسيυ گذشتيم. وقتي نگاه موسي υ به من افتاد، فرمود: خوش آمدي اي پيامبر و برادر نيكوكار من. دربارة او از جبرئيل پرسيدم، فرمود: ايشان موسيυ هستند. بعد به عيسيυ رسيديم. عيسيυ نيز فرمود: خوش آمدي اي پيامبر و برادر نيكوكار من. از جبرئيل υ پرسيدم: او كيست؟ فرمود: ايشان عيسيυ است. سپس به ابراهيمυ نزديك شديم. ايشان نيز مرحبا و خوش آمد گفت. دربارة وي از جبرئيل υ سؤال كردم. فرمود: ايشان ابراهيم υ است.

ابن شهاب (يكي از راويان) مي‌گويد: ابن عباس و ابوحبه انصاري روايت مي كنند كه رسول الله ρ فرمود: «سپس مرا عروج داد و بجايي رسيدم كه صداي خش خش قلم هاي فرشتگان را كه مشغول نوشتن بودند، شنيدم».

انس بن مالك مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «خداوند در سفر معراج، روزانه پنجاه نماز بر امتم فرض گردانيد. با آن پنجاه نماز، برگشتم تا اينكه به موسي υ رسيدم. ايشان پرسيد: خداوند بر امتت چه چيزي فرض كرد؟ گفتم: روزانه پنجاه نماز. موسي υ فرمود: دوباره نزد پروردگارت برو. زيرا امتت توانايي انجام اين كار را ندارد. نزد خداوند متعال برگشتم. حق تعالي بخشي از آن پنجاه نماز را كم كرد. وقتي نزد موسي υ آمدم، گفتم: بخشي از نمازها را معاف نمود. موسي υ گفت: بازهم بسوي خدا برگرد زيرا امتت توانايي اين را هم نخواهد داشت. من بار ديگر نزد پروردگار رفتم. خداوند متعال اين بار نيز بخشي از نمازها را كم كرد. باز چون نزد موسي رفتم و گفتم كه خداوند بخشي ديگر از نمازها را بخشيده است، موسي υ باز همان سخن قبلي خود را تكرار كرد. براي آخرين بار، نزد حق تعالي رفتم، خداوند فرمود: روزانه پنج بار نماز بخوانيد و ثواب پنجاه نماز را دريافت كنيد و من هيچگاه خلاف وعده عمل نمي كنم. من بسوي موسي بازگشتم. گفت: بار ديگر به خداوند مراجعه كن. (اين بار نپذيرفتم) گفتم: از خداوند شرم مي كنم. آنگاه، جبرئيل مرا با خود برد تا اينكه به سدرة المنتهي رسيديم. در آنجا، چيزهاي گوناگوني ديدم كه از آنها سر در نياوردم. سپس وارد بهشت شدم. و در آنجا با زنجيرهاي ساخته شده از مرواريد و خاك بهشت كه از مشك و عنبر بود، روبرو شدم».

227. عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: فَرَضَ اللَّهُ الصَّلاةَ حِينَ فَرَضَهَا، رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ، فَأُقِرَّتْ صَلاةُ السَّفَرِ، وَزِيدَ فِي صَلاةِ الْحَضَرِ. (بخارى:350)

ترجمه: از ام المؤمنين عايشه رضي الله عنها روايت است كه ميفرمايد: هنگامي كه خداوند، نمازها را فرض كرد، همة نمازهاي سفر و حضر، دو ركعتي بودند. سپس نماز سفر، دو ركعتي باقي ماند و نماز حضر، افزايش يافت.

باب (2): نماز خواندن در يك پارچه

228ـ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ صَلَّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، قَدْ خَالَفَ بَيْنَ طَرَفَيْهِ. (بخارى:354)

ترجمه: عمر بن ابي سلمهτ ميگويد: نبي اكرم ρ در يك چادر كه دو طرف آن را بر شانه هاي خود انداخته بود، نماز خواند.

باب (3): نماز خواندن در لباسي كه آنرا گرد خود پيچيده باشد

229ـ عَنْ أُمَّ هَانِئٍ بِنْتِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: حَدِيْثُ صَلاةِ النَّبِيِّ ρ عَامَ الْفَتْحِ تَقَدَّمَّ، وَفِيْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَتْ: فَصَلَّى ثَمَانِيَ رَكَعَاتٍ مُلْتَحِفًا فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، زَعَمَ ابْنُ أُمِّي أَنَّهُ قَاتِلٌ رَجُلاً قَدْ أَجَرْتُهُ، فُلانَ ابْنَ هُبَيْرَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ : «قَدْ أَجَرْنَا مَنْ أَجَرْتِ يَا أُمَّ هَانِئٍ». قَالَتْ أُمُّ هَانِئٍ: وَذَاكَ ضُحًى. (بخارى:353 ـ 357)

ترجمه: روايت ام هاني دربارة اينكه ايشان در سال فتح مكه، نزد رسول الله ρ آمد و سلام گفت در حاليكه رسول خداρ مشغول استحمام بود و فاطمه رضيالله عنها او را در پرده گرفته بود، قبلا گذشت. در اين روايت، ام هاني مي افزايد: رسول الله ρ بعد از غسل و استحمام، در حالي كه خود را در پارچه اي پيچيده بود، هشت ركعت نماز خواند. بعد از پايان نماز، عرض كردم: اي پيامبر گرامي ρ ! برادرم ؛علي τ؛ ميخواهد فلاني فرزند هبيره راكه من پناه داده ام، به قتل برساند. رسول الله ρ

فرمود: «كسي را كه تو پناه داده اي، ما هم پناهش ميدهيم».

ام هاني ميگويد: نمازي را كه رسول اللهρ خواند، نماز اشراق بود.

230ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ سَائِلا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ρ عَنِ الصَّلاةِ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَوَلِكُلِّكُمْ ثَوْبَانِ»؟ (بخارى:358)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه شخصي از رسول الله ρ دربارة نماز خواندن در يك قطعه پارچه، سؤال كرد. رسول الله ρ فرمود: «مگر هر كدام از شما دوقطعه پارچه دارد»؟

باب (4): اگر كسي در يك قطعه لباس ،نماز خواند بايد آنرا به شانه هايش بيندازد

231ـ وعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا يُصَلِّي أَحَدُكُمْ فِي الثَّوْبِ الْوَاحِدِ لَيْسَ عَلَى عَاتِقَيْهِ شَيْءٌ». (بخارى:359)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «تنها در يك قطعه لباس كه بر روي شانه هايتان چيزي نباشد، نماز نخوانيد».

232ـ وعَنْهُ τ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «مَنْ صَلَّى فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ فَلْيُخَالِفْ بَيْنَ طَرَفَيْهِ» (بخارى:360).

ترجمه: همچنين ابوهريره τ ميگويد: گواهي ميدهم كه از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «اگر با يك لباس (غير دوخته) نماز ميخوانيد، دو طرف آن را در جهت مخالف يكديگر(روي شانه هايتان) بيندازيد».

باب (5): اگر لباس، تنگ باشد

233ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ، فَجِئْتُ لَيْلَةً لِبَعْضِ أَمْرِي، فَوَجَدْتُهُ يُصَلِّي، وَعَلَيَّ ثَوْبٌ وَاحِدٌ، فَاشْتَمَلْتُ بِهِ، وَصَلَّيْتُ إِلَى جَانِبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «مَا السُّرَى يَا جَابِرُ»؟ فَأَخْبَرْتُهُ بِحَاجَتِي، فَلَمَّا فَرَغْتُ قَالَ: «مَا هَذَا الاشْتِمَالُ الَّذِي رَأَيْتُ»؟ قُلْتُ: كَانَ ثَوْبٌ، قَالَ: «فَإِنْ كَانَ وَاسِعًا فَالْتَحِفْ بِهِ، وَإِنْ كَانَ ضَيِّقًا فَاتَّزِرْ بِهِ». (بخاری:361)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما میگوید: دريكي ازسفرها، همراه رسول خدا ρ بودم. شبي براي كار شخصي خود، نزد رسول الله ρ رفتم. آنحضرت ρ مشغول نماز خواندن بود. من فقط يك قطعه لباس داشتم كه خود را در آن پيچيده بودم. كنارآنحضرت ρ به نماز ايستادم. پس از اتمام نماز، رسول الله ρ فرمود: «اي جابر! در اين هنگام از شب چرا آمده اي»؟ من منظورم را براي رسول الله ρ بيان كردم. آنگاه رسول الله ρ فرمود: «چرا خود را چنين در چادر پيچيده اي»؟ عرض كردم: اي پيامبر خدا! همين يك قطعه پارچه را داشتم. (و چاره اي جز اين نداشتم). رسول الله ρ فرمود: «اگر پارچه بزرگ است، آن را دورخود بپيچان و اگر كوچك است، بجاي شلوار از آن استفاده كن».

234ـ عَنْ سَهْلٍ τ قَالَ: كَانَ رِجَالٌ يُصَلُّونَ مَعَ النَّبِيِّ ε عَاقِدِي أُزْرِهِمْ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، كَهَيْئَةِ الصِّبْيَانِ، وَيُقَالُ لِلنِّسَاءِ: «لا تَرْفَعْنَ رُءُوسَكُنَّ حَتَّى يَسْتَوِيَ الرِّجَالُ جُلُوسًا». (بخاری:362)

ترجمه: سهل τ میگوید: مرداني با رسول الله ρ نماز مي خواندند كه ازارهاي خود را (كه بجاي شلوار از آنها استفاده ميكردند) مانند كودكان بر گردنهاي خود، بسته بودند. آنحضرتρ خطاب به زنان فرمود: «تا وقتيكه مردان، سر از سجده برنداشته اند، شما سر از سجده، بر نداريد».

باب (6): نماز خواندن در عباي شامي

235ـ عَنْ مُغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ τ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي سَفَرٍ، فَقَالَ: «يَا مُغِيرَةُ، خُذِ الإِدَاوَةَ». فَأَخَذْتُهَا، فَانْطَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ρ حَتَّى تَوَارَى عَنِّي، فَقَضَى حَاجَتَهُ وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ شَأْمِيَّةٌ، فَذَهَبَ لِيُخْرِجَ يَدَهُ مِنْ كُمِّهَا فَضَاقَتْ، فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ أَسْفَلِهَا، فَصَبَبْتُ عَلَيْهِ، فَتَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلاةِ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ صَلَّى. (بخاري: 363)

ترجمه: مغيره ابن شعبه τ ميگويد: در سفري با نبي اكرم ρ بودم. آنحضرت ρ فرمود: «اي مغيره! ظرف وضو را بياور». آنرا آرودم. رسول الله ρ براي قضاء حاجت، بقدري دور رفت كه از ديد من پنهان شد. بعد از قضاي حاجت، آنحضرت ρ كه يك پالتوي شامي بر تن داشت، ميخواست دستهايش را از آستين، بيرون بياورد اما چون آستينهاي آن تنگ بود ناچار دستها را از داخل پالتو بيرون آورد. من بر اعضاي (مبارك) رسول الله ρ آب ريختم. رسول خداρ وضوي كامل گرفت و بر موزه هايش مسح كرد و نماز خواند.

باب (7): كراهيت برهنه نماز خواندن

236ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا يُحَدِّثُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يَنْقُلُ مَعَهُمُ الْحِجَارَةَ لِلْكَعْبَةِ، وَعَلَيْهِ إِزَارُهُ، فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ عَمُّهُ: يَا ابْنَ أَخِي، لَوْ حَلَلْتَ إِزَارَكَ، فَجَعَلْتَ عَلَى مَنْكِبَيْكَ دُونَ الْحِجَارَةِ، قَالَ: فَحَلَّهُ فَجَعَلَهُ عَلَى مَنْكِبَيْهِ، فَسَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَمَا رُئِيَ بَعْدَ ذَلِكَ عُرْيَانًا ρ. (بخاري:364)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ρ (قبل از بعثت) هنگام تعميركعبه، همراه ساير قريش، سنگ ها را بر دوش خود حمل مي كرد. آنحضرت صل الله عليه و آله و سلم در آن هنگام، ازار پوشيده بود. عباس τ ؛عموي رسول الله ρ؛ فرمود:

برادر زاده! چقدر خوب است، اگر ازارت را باز كني و آن را زير سنگها و روي شانه ات بگذاري.

راوي مي‌گويد: رسول الله ρ ازار خود را باز نمود و آنرا روي شانه هاي خود نهاد. سپس بيهوش به زمين افتاد. و بعد از آن، هرگز برهنه ديده نشد.

باب (8): آنچه كه از عورت، بايد پوشيده شود

237ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ أَنَّهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ρ عَنِ اشْتِمَالِ الصَّمَّاءِ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، لَيْسَ عَلَى فَرْجِهِ مِنْهُ شَيْءٌ. (بخارى:367)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي‌گويد: رسول اللهρ از اينكه شخص، خود را طوري در لباس بپيچدكه دست هايش داخل آن بمانند و بيرون آوردن آن ها مشكل باشد وهمچنين از احتباء كه موجب كشف عورت مي شود، منع فرمودند.
(احتباء يعني بستن كمر و زانوها با يكديگر. كه در صورت پوشيدن ازار، كشف عورت ميشود).

238ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ρ عَنْ بَيْعَتَيْنِ: عَنِ اللِّمَاسِ وَالنِّبَاذِ، وَأَنْ يَشْتَمِلَ الصَّمَّاءَ، وَأَنْ يَحْتَبِيَ الرَّجُلُ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ. (بخارى:368)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: نبي اكرم ρ از دو نوع خريد و فروش يعني: لماس و نباذ و همچنين از احتباء، (در حديث قبلي شرح آن گذشت) منع فرمودند.
(لِماس: نوعي خريد و فروش است كه مشتري به محض دست زدن به كالا، بايد آنرا بخرد. ونَباذ: يعني اينكه هر يك از فروشنده وخريدار، كالا و پول را بسوي يكديگر پرت ميكنند وخريد و فروش، الزامي ميگردد و هيچ يك، حق اعتراض ندارد).

239ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ فِي تِلْكَ الْحَجَّةِ، فِي مُؤَذِّنِينَ يَوْمَ النَّحْرِ، نُؤَذِّنُ بِمِنًى: أَنْ لا يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ، ثُمَّ أَرْدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَلِيًّا، فَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَذِّنَ بِبَرَاءَةٌ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَذَّنَ مَعَنَا عَلِيٌّ فِي أَهْلِ مِنًى يَوْمَ النَّحْرِ: لا يَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ. (بخارى:369)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: ابوبكر τ (سالي كه امير حجاج بود) به من دستور داد تا توسط مناديان اعلام نمايم كه از اين سال به بعد، هيچ مشركي، اجازة حج كردن ندارد و هيچ عرياني، نمي‌تواند خانة كعبه را طواف كند. سپس رسول الله ρ علي ابن ابي طالب τ را فرستاد تا سورة براءت را براي مردم بخواند. چنانكه او τ نيز با ما، روز عيد، در منا، اعلام نمود كه از اين سال به بعد، هيچ مشركي اجازة حج كردن ندارد و هيچ شخص برهنه اي هم نمي تواند، بيت را طواف كند.

باب (9): آنچه كه در مورد (حكم) ران آمده است

240ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ غَزَا خَيْبَرَ، فَصَلَّيْنَا عِنْدَهَا صَلاةَ الْغَدَاةِ بِغَلَسٍ، فَرَكِبَ نَبِيُّ اللَّهِ ρ، وَرَكِبَ أَبُو طَلْحَةَ، وَأَنَا رَدِيفُ أَبِي طَلْحَةَ، فَأَجْرَى نَبِيُّ اللَّهِ ρ فِي زُقَاقِ خَيْبَرَ، وَإِنَّ رُكْبَتِي لَتَمَسُّ فَخِذَ نَبِيِّ اللَّهِ ρ، ثُمَّ حَسَرَ الإِزَارَ عَنْ فَخِذِهِ، حَتَّى إِنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِ فَخِذِ نَبِيِّ اللَّهِρ، فَلَمَّا دَخَلَ الْقَرْيَةَ قَالَ: «اللَّهُ أَكْبَرُ، خَرِبَتْ خَيْبَرُ إِنَّا إِذَا نَزَلْنَا بِسَاحَةِ قَوْمٍ، فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ». قَالَهَا ثَلاثًا، قَالَ: وَخَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى أَعْمَالِهِمْ، فَقَالُوا: مُحَمَّدٌ وَالْخَمِيسُ يَعْنِي: الْجَيْشَ، قَالَ: فَأَصَبْنَاهَا عَنْوَةً، فَجُمِعَ السَّبْيُ، فَجَاءَ دِحْيَةُ الْكَلْبِيُّ τ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَعْطِنِي جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ، قَالَ: «اذْهَبْ فَخُذْ جَارِيَةً». فَأَخَذَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ، فَجَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَعْطَيْتَ دِحْيَةَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ سَيِّدَةَ

قُرَيْظَةَ وَالنَّضِيرِ، لا تَصْلُحُ إلا لَكَ، قَالَ: «ادْعُوهُ بِهَا». فَجَاءَ بِهَا، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ρ قَالَ: «خُذْ جَارِيَةً مِنَ السَّبْيِ غَيْرَهَا». قَالَ: فَأَعْتَقَهَا النَّبِيُّ ρ وَتَزَوَّجَهَا وَجَعَلَ صَدَاقَهَا عِتْقَهَا حَتَّى إِذَا كَانَ بِالطَّرِيقِ، جَهَّزَتْهَا لَهُ أُمُّ سُلَيْمٍ فَأَهْدَتْهَا لَهُ مِنَ اللَّيْلِ، فَأَصْبَحَ النَّبِيُّ ρ عَرُوسًا، فَقَالَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيَجِئْ بِهِ». وَبَسَطَ نِطَعًا، فَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالتَّمْرِ، وَجَعَلَ الرَّجُلُ يَجِيءُ بِالسَّمْنِ، قَالَ: وَأَحْسِبُهُ قَدْ ذَكَرَ السَّوِيقَ، قَالَ: فَحَاسُوا حَيْسًا، فَكَانَتْ وَلِيمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ρ. (بخاری:371)

ترجمه: انس τ مي گويد: رسول الله ρ براي جهاد با اهل خيبر، براه افتاد. ما نماز فجر را نزديك خيبر، در تاريكي خوانديم. آنحضرت ρ پس از نماز فجر، بر مركب خود، سوار شد. ابوطلحه نيز بر مركب خود، سوار شد. من هم پشت سر ابوطلحه سوار شدم. نبي اكرم ρ در كوچه هاي خيبر براه افتاد. چون كوچه هاي خيبر، تنگ بود، زانوي من به ران (مبارك) رسول الله ρ برخورد ميكرد. رسول اكرم ρ ازارش را بالا كشيد بطوريكه من سفيدي ران ايشان را ديدم. رسول اكرم ρ پس از ورود به خيبر، فرياد زد: «الله اكبر، نابود گشت خيبر!! هرگاه ما وارد سرزمين قومي بشويم كه بيم داده شده اند، آنروز، براي آن قوم، بامداد بدي خواهد بود». و اين جمله را سه بار تكرار نمود.

راوي مي گويد: هنگام ورود آنحضرت ρ به خيبر، مردم سر كارهايشان بودند. آنها با ديدن لشكر مسلمانان، گفتند: محمد با لشكرش آمد، محمد با لشكرش آمد. سر انجام، خيبر بزور شمشير، فتح شد. هنگامي كه اسيران جنگ، جمع آوري شدند، دحيه كلبي آمد و گفت: اي پيامبر خدا! از اين اسيران، كنيزي به من بده. رسول الله ρ فرمود: «برو و كنيزي براي خود انتخاب كن». او صفيه بنت حُيَيّ را انتخاب كرد. سپس شخصي آمد و به رسول الله ρ گفت: اي پيامبر خدا! صفيه دختر حُيَيّ؛ بي بي بني قريظه و بني نظير؛ را به دحيه عنايت كردي؟ صفيه تنها شايستة شما است.

رسول الله ρ فرمود: «دحيه و صفيه را صدا كنيد». هنگامي كه رسول الله ρ صفيه را ديد، به دحيه فرمود: «بجاي او ميتواني كنيز ديگري انتخاب كني».

انس τ ميگويد: رسول الله ρ صفيه را آزاد كرد و سپس با وي ازدواج نمود. و همين آزادي، مهريه او قرار گرفت. در راه بازگشت، صفيه به وسيلة ام سليم رضي الله عنها آراسته شد و زفاف انجام گرفت. رسول الله ρ صبح روز بعد، فرمود: «هر كس، هر چه دارد، حاضر كند». سپس سفرة چرميني را پهن كرد. بعضيها خرما، برخي ها روغن و بعضي ديگر، آرد جو آوردند و روي سفره چيدند و از مواد غذايي موجود، يك نوع شيريني درست كردند. و همين، وليمة رسول الله ρ بود.

باب (10): زن بايد در چند لباس نماز بخواند؟

241ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُصَلِّي الْفَجْرَ، فَيَشْهَدُ مَعَهُ نِسَاءٌ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ، مُتَلَفِّعَاتٍ فِي مُرُوطِهِنَّ، ثُمَّ يَرْجِعْنَ إِلَى بُيُوتِهِنَّ مَا يَعْرِفُهُنَّ أَحَدٌ. (بخارى:372)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول خدا ρ نماز فجر را ميخواند و تعدادي از زنان مسلمان هم، در حالي كه خود را در چادرهايشان مي پيچيدند، در نماز شركت ميكردند. و هنگامي كه به خانه هايشان برمي گشتند، (بدليل تاريكي هوا) هيچ كس، آنان را نمي شناخت.

باب (11): نماز خواندن در لباسي كه داراي نقش و نگار باشد

242ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ صَلَّى فِي خَمِيصَةٍ لَهَا أَعْلامٌ، فَنَظَرَ إِلَى أَعْلامِهَا نَظْرَةً، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «اذْهَبُوا بِخَمِيصَتِي هَذِهِ إِلَى أَبِي جَهْمٍ، وَأْتُونِي بِأَنْبِجَانِيَّةِ أَبِي جَهْمٍ، فَإِنَّهَا أَلْهَتْنِي آنِفًا عَنْ صَلاتِي». (بخارى:373)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: نبي اكرم ρ در لباسي كه داراي نقش و نگار بود، نماز خواند. و نظرش به نقشهاي آن، افتاد. پس از اتمام نماز، فرمود: «اين چادر را به ابوجهم بدهيد و چادر خشن و بي نقش و نگار او را براي من بياوريد. زيرا هم اكنون، اين نقش و نگارها، توجه مرا از نماز، بسوي خود جلب كرد».

باب (12): اگر كسي در لباس داراي صليب يا تصوير نماز بخواند، نمازش فاسد ميشود؟

243ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ قِرَامٌ لِعَائِشَةَ، سَتَرَتْ بِهِ جَانِبَ بَيْتِهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ : «أَمِيطِي عَنَّا قِرَامَكِ هَذَا، فَإِنَّهُ لا تَزَالُ تَصَاوِيرُهُ تَعْرِضُ فِي صَلاتِي». (بخارى:374)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: عايشه رضي الله عنها در گوشهاي از خانة خود، پرده اي را كه روي آن، تصوير وجود داشت، آويزان كرده بود. رسول الله ρ به عايشه فرمود: «اين پرده ات را از مقابل من بردار. زيرا هنگام نماز، تصاوير آن، جلب توجه مي كند.

باب (13): نماز خواندن در عباي ابريشمي و درآوردن آن

244ـ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ τ قَالَ: أُهْدِيَ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَرُّوجُ حَرِيرٍ، فَلَبِسَهُ فَصَلَّى فِيهِ، ثُمَّ انْصَرَفَ، فَنَزَعَهُ نَزْعًا شَدِيدًا كَالْكَارِهِ لَهُ، وَقَالَ: «لا يَنْبَغِي هَذَا لِلْمُتَّقِينَ». (بخارى:375)

ترجمه: عقبه بن عامرτ مي‌گويد: عبايي ابريشمي به رسول الله ρ اهداء نمودند. رسول خدا ρ آن را پوشيد و با آن، نماز خواند. پس از اتمام نماز، به سرعت، مانند كسي كه آنرا نپسنديده باشد، از تن بيرون آورد و فرمود: «اين لباس، شايستة اهل تقوي نيست».

باب (14): نماز خواندن در عباي سرخ رنگ

245ـ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ τ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ ρ فِي قُبَّةٍ حَمْرَاءَ مِنْ أَدَمٍ، وَرَأَيْتُ بِلالاً أَخَذَ وَضُوءَ رَسُولِ اللهِ ρ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَبْتَدِرُونَ ذَاكَ الْوَضُوءَ، فَمَنْ أَصَابَ مِنْهُ شَيْئًا تَمَسَّحَ بِهِ، وَمَنْ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ شَيْئًا أَخَذَ مِنْ بَلَلِ يَدِ صَاحِبِهِ، ثُمَّ رَأَيْتُ بِلالاً أَخَذَ عَنَزَةً فَرَكَزَهَا، وَخَرَجَ النَّبِيُّ ρ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ مُشَمِّرًا، صَلَّى إِلَى الْعَنَزَةِ بِالنَّاسِ رَكْعَتَيْنِ، وَرَأَيْتُ النَّاسَ وَالدَّوَابَّ يَمُرُّونَ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ الْعَنَزَةِ. (بخارى:376)

ترجمه: ابوجحيفه τ مي‌گويد: رسول الله ρ را در خيمه اي چرمي و سرخ رنگ ديدم. بلال τ برايش آب وضو آورد. (وآنحضرت ρ وضو ساخت). مردم براي گرفتن آب وضوي رسول الله ρ از يكديگر سبقت مي‌گرفتند. هركس موفق مي‌شد، آن را بر سر و صورت خود مي‌ماليد. و كسي كه به آن دست نمي يافت، از تري دست همراهانش، استفاده مي‌كرد. سپس بلال τ را ديدم كه نيزه اي برگرفت و در زمين فرونشاند. و رسول الله ρ كه عباي سرخ رنگي بر تن داشت و آستينهايش را بالا زده بود، براي نماز بيرون آمد و رو به نيزه كرد و دو ركعت نماز، براي مردم، اقامه نمود. و همچنين مردم و حيوانات را ديدم كه از پشت آن نيزه، عبور مي كردند.

باب (15): نماز خواندن بالاي سقف، منبر و جايگاه چوبين

246ـ عن سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ وَقَدْ سُئِلَ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ الْمِنْبَرُ؟ فَقَالَ: مَا بَقِيَ بِالنَّاسِ أَعْلَمُ مِنِّي، هُوَ مِنْ أَثْلِ الْغَابَةِ، عَمِلَهُ فُلانٌ مَوْلَى فُلانَةَ لِرَسُولِ الله ρ، وَقَامَ عَلَيْهِ رَسُولُ الله ρ حِينَ عُمِلَ وَوُضِعَ، فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وَكَبَّرَ وَقَامَ النَّاسُ خَلْفَهُ، فَقَرَأَ وَرَكَعَ وَ رَكَعَ النَّاسُ خَلْفَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى، فَسَجَدَ عَلَى الأرْضِ، ثُمَّ عَادَ إِلَى الْمِنْبَرِ، ثُمَّ رَكَعَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَهْقَرَى حَتَّى سَجَدَ بِالأرْضِ، فَهَذَا شأنه. (بخارى:337)

ترجمه: از سهل بن سعد τ روايت است كه از وي پرسيدند: منبر رسول خداρ از چه ساخته شده است؟ گفت: در اين مورد، در ميان مردم، كسي داناتر از من وجود ندارد. منبر رسول الله ρ از تنة نوعي گز جنگلي بود كه غلام آزاد شدة فلان زن، آن را براي رسول خدا ρ ساخته بود. وقتي كه منبر، آماده و سر جايش نهاده شد، آنحضرت ρ روي منبر ايستاد، رو به قبله نمود و تكبير تحريمه گفت. مردم نيز به ايشان اقتدا كردند. رسول خدا ρ پس از قرائت، ركوع كرد. مردم هم به ركوع رفتند. و پس از برداشتن سر از ركوع، اندكي عقب رفت و روي زمين، سجده نمود. سپس دوباره بالاي منبر رفت و قرائت خواند و ركوع نمود. و بعد از آن، اندكي عقب رفت و روي زمين، سجده كرد. و اينگونه نماز خواند.

باب(16): نماز خواندن بر حصير

247ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ جَدَّتَهُ مُلَيْكَةَ دَعَتْ رَسُولَ الله ρ لِطَعَامٍ صَنَعَتْهُ لَهُ، فَأَكَلَ مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ: «قُومُوا فَلأصَلِّي لَكُمْ» قَالَ أَنَسٌ: فَقُمْتُ إِلَى حَصِيرٍ لَنَا، قَدِ اسْوَدَّ مِنْ طُولِ مَا لُبِسَ، فَنَضَحْتُهُ بِمَاءٍ، فَقَامَ رَسُولُ الله ρ وَصَفَفْتُ وَالْيَتِيمَ وَرَاءَهُ، وَالْعَجُوزُ مِنْ وَرَائِنَا، فَصَلَّى لَنَا رَسُولُ الله ρ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ انْصَرَفَ. (بخارى:380)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: مادر بزرگم ؛مليكه؛ رسول الله ρ را به صرف غذايي كه براي ايشان

ρ تهيه كرده بود، دعوت نمود. رسول الله ρ پس از صرف غذا، فرمود: «بلند شويد تا براي شما نماز بخوانم». انس τ مي‌گويد: بلند شدم و بسوي يكي از حصيرهايمان كه از كثرت استعمال، سياه شده بود، رفتم و مقداري آب روي آن، پاشيدم. رسول الله ρ روي آن ايستاد. من و كودكي يتيم، پشت سر آنحضرتρ صف بستيم. و پير زن، پشت سر ما ايستاد. رسول اكرم ρ دو ركعت نماز، براي ما خواند و تشريف برد.

باب (17): نماز خواندن بر رختخواب

248. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ أَنَّهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَنَامُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ الله ρ وَرِجْلايَ فِي قِبْلَتِهِ، فَإِذَا سَجَدَ غَمَزَنِي فَقَبَضْتُ رِجْلَيَّ، فَإِذَا قَامَ بَسَطْتُهُمَا، قَالَتْ: وَالْبُيُوتُ يَوْمَئِذٍ لَيْسَ فِيهَا مَصَابِيحُ. (بخارى:382)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ؛همسر گرامي نبي اكرمρ؛ مي‌فرمايد: (بعلت كمي جا) روبروي رسول الله ρ مي خوابيدم بطوري كه پاهايم در سمت قبلة ايشان قرار مي‌گرفت. و هنگامي كه رسول اكرم ρ مي خواست سجده نمايد، با دستش، پاهايم را مي فشرد. و من پاهايم را جمع مي كردم. و چون بلند مي شد، پاهايم را دراز مي‌كردم. قابل ياد آوري است كه در آن زمان، در خانه‌ها، چراغ وجود نداشت.

249ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ الله ρ كَانَ يُصَلِّي وَهِيَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ عَلَى فِرَاشِ أَهْلِهِ اعْتِرَاضَ الْجَنَازَةِ. (بخارى:383)

ترجمه: ام المومنين عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ρ نماز مي خواند در حالي كه من در رختخواب، بين او و قبله، مانند جنازه اي، دراز كشيده بودم.

باب (18): سجده كردن بر لباس و پارچه از شدت گرما

250ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ρ، فَيَضَعُ أَحَدُنَا طَرَفَ الثَّوْبِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ فِي مَكَانِ السُّجُودِ. (بخاری:385)

ترجمه: انس بن مالك τ میگوید: با نبي اکرم ρ نماز مي خوانديم و بخاطر شدت گرما و داغ بودن زمين، كنارة چادر يا جامة خود را بر زمين مي گذاشتيم و بر آن سجده ميكرديم.

باب (19): نماز خواندن با كفش

251. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ أَنَّه سُئل: أَكَانَ النَّبِيُّ ρ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (بخاری:386)

ترجمه: از انس ابن مالك τ سؤال شد: آيا نبي اكرم ρ با كفش نماز مي خواند؟ گفت : بله.

باب (20): نماز خواندن با موزه

252. عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الله τ: أَنَّهُ بَالَ ثُمَّ تَوَضَّأَ، وَمَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى، فَسُئِلَ فَقَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ صَنَعَ مِثْلَ هَذَا. فَكَانَ يُعْجِبُهُمْ، لانَّ جَرِيرًا كَانَ مِنْ آخِرِ مَنْ أَسْلَمَ. (بخاری:387)

ترجمه: از جرير بن عبدالله τ روايت است كه وي ادرار كرد. سپس، وضو گرفت و بر موزه هايش مسح كشيده، نماز خواند. سؤال كردند: چرا چنين كردي؟ گفت: رسول الله ρ را ديدم كه بر موزه ها مسح كرد. مردم آنرا پذيرفتند (و بر مسح موزه ها، يقين نمودند). زيرا جرير از آخرين كساني بود كه مسلمان شده بود.

باب (21): دور نگهداشتن بازوها هنگام سجده

253. عَنْ عَبْدِ الله بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ إِذَا صَلَّى فَرَّجَ بَيْنَ يَدَيْهِ، حَتَّى يَبْدُوَ بَيَاضُ إِبْطَيْهِ. (بخاری:390)

ترجمه: عبدالله بن مالك بن بحینه τ می‌گوید: رسول الله ρ هنگام سجده، دستهایش را چنان از پهلو دور میداشت که سپیدي زیر بغلهایش، دیده می‌شد.

باب (22): فضیلت رو به قبله نمودن

254- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ρ: «مَنْ صَلَّى صَلاتَنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا، فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ الله وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلا تُخْفِرُوا الله فِي ذِمَّتِهِ». (بخاری:391)

ترجمه: از انس ابن مالك τ روایت است که رسول الله ρ فرمود: «هر کس مانند ما نماز بخواند و به قبلة ما رو نماید و ذبیحة ما را بخورد، مسلمان است. و چنین شخصي را خدا و رسول، امان داده اند. پس به کسي که در امان خدا است خیانت نکنید».

باب (23): خداوند مي فرماید: مقام ابراهیم را جاي نماز قرار دهید

255- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّه سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ طَافَ بِالْبَيْتِ لِلْعُمْرَةِ، وَلَمْ يَطُفْ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، أَيَأْتِي امْرَأَتَهُ؟ فَقَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ρ فَطَافَ بِالْبَيْتِ سَبْعًا، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَطَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (بخاری: 395)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما سؤال کردند: اگر شخصي به قصد اداي عمره، بیت را طواف نماید ولي سعي بین صفا و مروه را انجام ندهد، آیا مي تواند با همسرش، همبستري کند؟ (یعني می‌تواند از احرام عمره خارج شود)؟ جواب داد: رسول الله ρ که به مکه تشریف آورد، نخست، بیت را طواف نمود و دو رکعت، نماز طواف، خواند. سپس بین صفا و مروه، سعي نمود. و آنحضرت ρ بهترین الگو، براي شماست.

256. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما، قَالَ: لَمَّا دَخَلَ النَّبِيُّ ρ الْبَيْتَ، دَعَا فِي نَوَاحِيهِ كُلِّهَا وَلَمْ يُصَلِّ حَتَّى خَرَجَ مِنْهُ، فَلَمَّا خَرَجَ رَكَعَ رَكْعَتَيْنِ فِي قِبَلِ الْكَعْبَةِ، وَقَالَ: «هَذِهِ الْقِبْلَةُ». (بخاری:398)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما ميفرمايد: هنگامي كه رسول الله ρ وارد خانة كعبه (يعني داخل آن) شد، در چهار گوشة آن، دعا نمود. و لي نماز نخواند. و هنگامي كه از خانة كعبه، بيرون آمد، دو ركعت نماز بسوي كعبه، بجاي آورد و فرمود: «اين است قبله».

باب(24): از هر جا بايد رو به قبله نمود

257ـ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِي الله عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ الله ρ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا. تَقَدَّمَ وَبَيْنَهُمَا اِخْتِلافٌ فِي اللَّفْظِ. (بخاری:399)

ترجمه: براء ابن عازب τ مي گويد: رسول الله ρ بعد از هجرت به مدينه منوره، حدود شانزده الي هفده ماه به طرف بيت المقدس نماز خواند. (اين حديث، در شمارة 38 گذشت. البته ميان اين حديث و حديث گذشته، اختلاف لفظ، وجود دارد).

258ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ الله قَالَ: كَانَ رَسُولُ الله ρ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ. فَإِذَا أَرَادَ الْفَرِيضَةَ، نَزَلَ فَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ. (بخاری:400)

ترجمه: جابر ابن عبد الله τ ميفرمايد: رسول الله ρ نوافل را بر پشت مركب و به هر طرفي كه آن مي رفت، مي خواند. اما هنگامي كه مي خواست نماز فرض بخواند، پياده مي شد و رو به قبله، نماز مي خواند.

259. عَنْ عَبْدِ الله بْنِ مَسْعُوْدٍ τ قَالَ: صَلَّى النَّبِيُّ ρ قَالَ إِبْرَاهِيمُ الرَّاوِيُّ عَنْ عَلْقَمَةَ الرَّاوِيِّ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ: لا أَدْرِي: زَادَ أَوْ نَقَصَ. فَلَمَّا سَلَّمَ قِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ

الله، أَحَدَثَ فِي الصَّلاةِ شَيْءٌ؟ قَالَ: «وَمَا ذَاكَ؟» قَالُوا: صَلَّيْتَ كَذَا وَكَذَا، فَثَنَى رِجْلَيْهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ، وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَلَمَّا أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ قَال: «إِنَّهُ لَوْ حَدَثَ فِي الصَّلاةِ شَيْءٌ لَنَبَّأْتُكُمْ بِهِ، وَلَكِنْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، أَنْسَى كَمَا تَنْسَوْنَ، فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي، وَإِذَا شَكَّ أَحَدُكُمْ فِي صَلاتِهِ فَلْيَتَحَرَّ الصَّوَابَ فَلْيُتِمَّ عَلَيْهِ، ثُمَّ لِيُسَلِّمْ، ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ». (بخاری:401)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ میگوید: روزي، رسول الله ρ نماز خواند. ابراهيم به روايت از علقمه، و او به روايت از ابن مسعود τ مي گويد: يادم نيست كه رسول الله ρ از نماز، چيزي كاست يا بر آن، افزود. بعد از اتمام نماز، سؤال كردند: اي پيامبر خدا! آيا چيز تازه اي در نماز رخ داده است؟ رسول الله ρ فرمود: «مگر شما تغييري در نماز خواندن من مشاهده كرديد»؟ صحابه گفتند: شما اين قدر (پنج) ركعت، خوانديد. رسول الله ρ پس از شنيدن اين سخن، دو زانو نشست و رو به قبله نمود و دو سجدة سهو بجاي آورد. و پس از سلام، خطاب به حاضران فرمود: «اگر حكم جديدي دربارة نماز نازل ميشد، به اطلاع شما مي رساندم. ولي من نيز مانند شما بشر هستم و همانطوري كه شما دچار فراموشي مي شويد، من نيز دچار فراموشي ميشوم. بنابر اين، هرگاه من دچار فراموشي شدم، يادآوري كنيد. و اگر كسي از شما در نمازش شك نمود، سعي كند كه صحيح ترين آن را بياد آورد و نمازش را بر اساس آن، كامل كرده، سلام گويد. سپس، دو سجدة سهو، بجاي آورد.

باب(25): آنچه در بارة قبله آمده است ونظر كساني كه مي گويند هركس اشتباهاً به سوي قبله نماز نخواند، نمازش را اعاده نكند

260- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ قال: وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلاثٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ الله لَوِ اتَّخَذْنَا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، فَنَزَلَتْ: [**وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى**]، وَآيَةُ الْحِجَابِ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله لَوْ أَمَرْتَ نِسَاءَكَ أَنْ يَحْتَجِبْنَ، فَإِنَّهُ يُكَلِّمُهُنَّ الْبَرُّ

وَالْفَاجِرُ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ، وَاجْتَمَعَ نِسَاءُ النَّبِيِّ ρ فِي الْغَيْرَةِ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: [عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ] فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ. (بخارى:402)

ترجمه: عمر بن خطاب τ مي‌گويد: در سه مورد، نظر من با وحي پروردگار موافق گرديد: يكي اينكه گفتم: اي رسول خدا! چقدر خوب است كه در مقام ابراهيم نمازبخوانيم. خداوند اين آيه را نازل كرد: [وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى]. يعني مقام ابراهيم را محل نماز قرار دهيد. دوم اينكه گفتم: اي رسول خدا! چقدر خوب بود كه شما همسران خود را دستور مي داديد تا حجاب نمايند. زيرا انسانهاي خوب و بد با آنان سخن مي‌گويند. آنگاه، آية حجاب نازل شد. سوم، زماني كه همه همسران رسول الله ρ با وي درگير شدند، من به آنها گفتم: اگر رسول الله ρ همة شما را طلاق دهد، خداوند متعال همسران بهتري از شما به او عنايت خواهد فرمود. آنگاه، آية معروفِ [عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ] در اين باره نازل شد.

باب (26): پاك كردن آب بيني از مسجد با دست

261- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ رَأَى نُخَامَةً فِي الْقِبْلَةِ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، حَتَّى رُئِيَ فِي وَجْهِهِ، فَقَامَ فَحَكَّهُ بِيَدِهِ، فَقَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلاتِهِ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ، أَوْ إِنَّ رَبَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْقِبْلَةِ، فَلا يَبْزُقَنَّ أَحَدُكُمْ قِبَلَ قِبْلَتِهِ، وَلَكِنْ عَنْ يَسَارِهِ أَوْ تَحْتَ قَدَمَيْهِ»، ثُمَّ أَخَذَ طَرَفَ رِدَائِهِ، فَبَصَقَ فِيهِ، ثُمَّ رَدَّ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ، فَقَالَ: «أَوْ يَفْعَلُ هَكَذَا». (بخارى:405)

ترجمه: انس بن مالك τ مي فرمايد: نبي اكرم ρ آب دهاني را كه در جهت قبله (و در برابر ديدگان نمازگزاران) انداخته شده بود، ديد. و از ديدن آن، بقدري ناراحت شد كه آثار ناراحتي در چهرة

مبارکش نمودار گرديد. آنحضرت ρ از جا برخاست و آب دهان را با دست، پاك کرد و فرمود: «هنگامي که شما براي نماز مي ايستيد، بايد بدانيد که با پروردگارتان راز و نياز مي‌کنيد. يا اينکه پروردگارتان بين شما و قبله، قرار دارد. بنابراين، به طرف قبله، آب دهان نيندازيد. بلکه به سمت چپ يا زير پاهايتان بيندازيد». و بعد، در گوشة چادر خود، آب دهن انداخت و دو طرف آن را به هم ماليد و فرمود: «ياچنين کنيد».

باب (27): کفارة تف کردن در مسجد

262. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «الْبُزَاقُ فِي الْمَسْجِدِ خَطِيئَةٌ، وَكَفَّارَتُهَا دَفْنُهَا». (بخاری:415)

ترجمه: انس ابن مالك τ مي گويد: نبي اکرم ρ فرمود: «انداختن آب دهان در مسجد، گناه است. و کفارة آن، دفن کردن و از بين بردن آن، مي باشد».

باب(28): پند و اندرز امام به مردم دربارة کامل کردن نماز و ذکر قبله

263. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ الله ρ قَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ قِبْلَتِي هَاهُنَا؟ فَوَ الله مَا يَخْفَى عَلَيَّ خُشُوعُكُمْ وَلا رُكُوعُكُمْ، إِنِّي لأَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي». (بخاری:418)

ترجمه: از ابو هريره τ روايت است که رسول الله ρ فرمود: «آيا شما فکر مي‌کنيد که من رويم بسوي قبله است (و از اطراف خود، بي خبرم)؟ به خدا سوگند که خشوع و رکوع شما بر من پوشيده نيست. و من (هنگام نماز) شما را از پشت سر خود، خوب مي بينم».

باب (29): آيا جايز است مسجد فلاني گفته شود؟

264- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ρ سَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي أُضْمِرَتْ مِنَ الْحَفْيَاءِ، وَأَمَدُهَا ثَنِيَّةُ الْوَدَاعِ، وَسَابَقَ بَيْنَ الْخَيْلِ الَّتِي لَمْ تُضْمَرْ مِنَ الثَّنِيَّةِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ، وَأَنَّ عَبْدَ اللهِ بْنَ عُمَرَ كَانَ فِيمَنْ سَابَقَ بِهَا. (بخارى:420)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ براي اسبهاي تربيت شده، مسابقه اي برپا نمود كه مسافت آن، از حفياء تا ثنية الوداع بود. و براي اسبهاي تربيت نشده، از ثنية الوداع تا مسجد بني زريق تعيين فرمود. و من هم جزو كساني بودم كه در آن مسابقه، شركت داشتم.

باب (30): تقسيم كردن و آويزان نمودن خوشة خرما در مسجد

265- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ρ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَقَالَ: «انْثُرُوهُ فِي الْمَسْجِدِ». وَكَانَ أَكْثَرَ مَالٍ أُتِيَ بِهِ رَسُولُ اللهِ ρ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللهِ ρ إِلَى الصَّلاةِ وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ، فَلَمَّا قَضَى الصَّلاةَ جَاءَ فَجَلَسَ إِلَيْهِ، فَمَا كَانَ يَرَى أَحَدًا إِلا أَعْطَاهُ، إِذْ جَاءَهُ الْعَبَّاسُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَعْطِنِي، فَإِنِّي فَادَيْتُ نَفْسِي وَفَادَيْتُ عَقِيلا، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ ρ: «خُذْ». فَحَثَا فِي ثَوْبِهِ، ثُمَّ ذَهَبَ يُقِلُّهُ فَلَمْ يَسْتَطِعْ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ، اؤْمُرْ بَعْضَهُمْ يَرْفَعْهُ إِلَيَّ، قَالَ: «لا». قَالَ: فَارْفَعْهُ أَنْتَ عَلَيَّ، قَالَ: «لا». فَنَثَرَ مِنْهُ، ثُمَّ احْتَمَلَهُ، فَأَلْقَاهُ عَلَى كَاهِلِهِ، ثُمَّ انْطَلَقَ، فَمَا زَالَ رَسُولُ اللهِ ρ يُتْبِعُهُ بَصَرَهُ حَتَّى خَفِيَ عَلَيْنَا، عَجَبًا مِنْ حِرْصِهِ، فَمَا قَامَ رَسُولُ اللهِ ρ وَثَمَّ مِنْهَا دِرْهَمٌ. (بخارى:421)

ترجمه: انس ابن مالك τ مي‌گويد: مقداري مال از بحرين براي رسول الله ρ آوردند. آنحضرت ρ فرمود: «آنها را داخل مسجد بريزيد». راوي مي گويد: اين محموله، بزرگترين مالي بود كه خدمت رسول خداρ

آورده شده بود. رسول اكرم ρ براي اقامة نماز به مسجد رفت و به آنها توجه ننمود. پس از اتمام نماز، آمد و در كنار آن اموال، نشست. هر كه را مي ديد، مقداري به او مي داد تا اينكه عباس τ آمد و عرض كرد: اي پيامبر گرامي! به من نيز عنايت فرما. زيرا من براي خودم و عقيل (در اسارت بدر) فديه داده ام. رسول الله ρ فرمود: «شما نيز بردار». عباس τ با هر دو دست، شروع به پر كردن چادر خود كرد. و هنگامي كه خواست آنها را حمل كند، نتوانست. عرض كرد: اي پيامبر گرامي! يكي را بگوييد تا اينها را بر پر پشت من بگذارد. رسول الله ρ فرمود: «خير». عباس گفت: پس خود شما آن را بر دوش من بگذاريد. رسول الله ρ فرمود: «خير». آنگاه، عباس مقداري از آنها را كم كرد و بقيه را بر دوش خود نهاد و براه افتاد. رسول الله ρ از حرص عباس τ تعجب كرد و همچنان به طرف او نگاه مي‌كرد تا از نظر ما ناپديد گرديد. و تا يك درهم از آن مال، باقي بود، رسول الله ρ آن جا را ترك نكرد.

باب (31): مسجد يا نمازخانه در منزل

266- عَنْ مَحْمُودِ بْنِ الرَّبِيعِ الأنْصَارِيِّ τ: أَنَّ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ وَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ الله ρ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الأنْصَارِ: أَتَى رَسُولَ الله ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ الله، قَدْ أَنْكَرْتُ بَصَرِي، وَأَنَا أُصَلِّي لِقَوْمِي، فَإِذَا كَانَتِ الأمْطَارُ، سَالَ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ آتِيَ مَسْجِدَهُمْ فَأُصَلِّيَ بِهِمْ، وَوَدِدْتُ يَا رَسُولَ الله أَنَّكَ تَأْتِينِي فَتُصَلِّيَ فِي بَيْتِي، فَأَتَّخِذَهُ مُصَلًّى، قَالَ: فَقَالَ لَهُ رَسُولُ الله ρ: «سَأَفْعَلُ إِنْ شَاءَ الله». قَالَ عِتْبَانُ: فَغَدَا رَسُولُ الله ρ وَأَبُو بَكْرٍ حِينَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ الله ρ ،فَأَذِنْتُ لَهُ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى دَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ قَالَ: «أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ»؟ قَالَ: فَأَشَرْتُ لَهُ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ،

فَقَامَ رَسُولُ اللهِ ρ فَكَبَّرَ، فَقُمْنَا فَصَفَّفْنَا، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، قَالَ: وَحَبَسْنَاهُ عَلَى خَزِيرَةٍ صَنَعْنَاهَا لَهُ، قَالَ: فَثَابَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ الدَّارِ ذَوُو عَدَدٍ، فَاجْتَمَعُوا، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: أَيْنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخَيْشِنِ أَوِ ابْنُ الدُّخْشُنِ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ذَلِكَ مُنَافِقٌ لا يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ρ: «لا تَقُلْ ذَلِكَ، أَلا تَرَاهُ قَدْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللهُ، يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ». قَالَ: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: فَإِنَّا نَرَى وَجْهَهُ وَنَصِيحَتَهُ إِلَى الْمُنَافِقِينَ، قَالَ رَسُولُ اللهِ ρ: «فَإِنَّ اللهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ». (بخارى:425)

ترجمه: محمود بن ربيع انصاري τ ميگويد: صحابي جليل القدر ؛عتبان بن مالك انصاري τ ؛ كه در جنگ بدر نيز شركت كرده بود، نزد رسول خدا ρ آمد و عرض كرد: اي پيامبر گرامي! بينايي ام ضعيف شده است و من پيش نماز قبيله ام مي باشم. و هنگام بارندگي، سيل رودخانه اي كه ميان من و مسجد قرار دارد، مانع از رفتن من به آنجا ميشود. بنابراين، دوست دارم شما به خانه ام تشريف بياوريد و در جايي از آن، نماز بخوانيد تا من آن را براي خود، نمازخانه قرار دهم.

رسول الله ρ فرمود: «بزودي اين كار را خواهم كرد». عتبان ميگويد: صبح روز بعد كه آفتاب كمي بالا زده بود، رسول الله ρ همراه ابوبكر صديق τ به خانة ما آمد و اجازة ورود خواست. گفتم: بفرمائيد. وقتي وارد خانه شد، قبل از نشستن، فرمود: «در كجاي خانه ات دوست داري نماز بخوانم»؟ عتبان τ مي گويد: به گوشه اي از خانه، اشاره كردم. رسول الله ρ آنجا رفت و تكبير گفت. ما نيز به ايشان اقتدا نموده، صف بستيم. رسول خدا ρ دو ركعت نماز خواند و سلام گفت.

عتبان بن مالك τ ميگويد: رسول الله ρ را جهت صرف غذايي كه براي ايشان تدارك ديده بوديم، نگه داشتيم. تعدادي از اهالي محل نيز در خانة ما گرد آمده بودند. يكي از حاضرين گفت: مالك ابن دُخَيشِن (يا مالك بن دُخْشُن) كجا است؟ ديگري گفت:

او منافق است و خدا و رسولش ρ را دوست ندارد. رسول الله ρ فرمود: «چنين مگو، زيرا او بخاطر خوشنودي خدا، (لااله الا الله) گفته است». يكي گفت: خدا و رسولش بهتر ميدانند ولي ما ميبينيم كه خيرخواه منافقين است و به آنان توجه بيشتري دارد. رسول الله ρ فرمود: «خداوند آتش دوزخ را بر كسي كه (لااله الا الله) را بخاطر خوشنودي الله بگويد، حرام كرده است».

باب(32): آيا جايز است قبرهاي مشركين زمان جاهليت، خراب شود و جاي آن، مسجد بنا گردد؟

267ـ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ أُمَّ حَبِيبَةَ وَأُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا ذَكَرَتَا كَنِيسَةً رَأَيْنَهَا بِالْحَبَشَةِ، فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَذَكَرَتَا لِلنَّبِيِّ ρ، فَقَالَ: «إِنَّ أُولَئِكَ إِذَا كَانَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَمَاتَ، بَنَوْا عَلَى قَبْرِهِ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّوَرَ، فَأُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاري:427)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: ام حبيبه و ام سلمه رضي الله عنهما براي آنحضرت ρ از كليسايي كه در زمان هجرت به حبشه، آنرا ديده بودند و مملو از عكس و تصوير بود، سخن گفتند. رسول الله ρ فرمود: «آنها كساني بودند كه هرگاه فرد نيكوكاري از آنان، فوت ميكرد، بر قبرش، مسجدي بنا مي كردند و در آن، تصاوير و تمثالهاي آن شخص را نقاشي مي كردند. روز قيامت، اين افراد، بدترين مخلوق، نزد خدا خواهند بود».

268. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ، قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ρ الْمَدِينَةَ، فَنَزَلَ أَعْلَى الْمَدِينَةِ فِي حَيٍّ يُقَالُ لَهُمْ بَنُو عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَأَقَامَ النَّبِيُّ ρ فِيهِمْ أَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى بَنِي النَّجَّارِ، فَجَاءُوْا مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ρ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَأَبُو بَكْرٍ رِدْفُهُ، وَمَلأُ بَنِي النَّجَّارِ حَوْلَهُ، حَتَّى أَلْقَى رَحْلَهُ بِفِنَاءِ أَبِي أَيُّوبَ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ

يُصَلِّيَ حَيْثُ أَدْرَكَتْهُ الصَّلاةُ، وَيُصَلِّي فِي مَرَابِضِ الْغَنَمِ، وَأَنَّهُ أَمَرَ بِبِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَأَرْسَلَ إِلَى مَلإٍ مِنْ بَنِي النَّجَّارِ، فَقَالَ: «يَا بَنِي النَّجَّارِ، ثَامِنُونِي بِحَائِطِكُمْ هَذَا». قَالُوا: لا وَاللهِ لا نَطْلُبُ ثَمَنَهُ إِلا إِلَى اللهِ، فَقَالَ أَنَسٌ: فَكَانَ فِيهِ مَا أَقُولُ لَكُمْ، قُبُورُ الْمُشْرِكِينَ، وَفِيهِ خَرِبٌ، وَفِيهِ نَخْلٌ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ρ بِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ فَنُبِشَتْ، ثُمَّ بِالْخَرِبِ فَسُوِّيَتْ، وَبِالنَّخْلِ فَقُطِعَ، فَصَفُّوا النَّخْلَ قِبْلَةَ الْمَسْجِدِ، وَجَعَلُوا عِضَادَتَيْهِ الْحِجَارَةَ، وَجَعَلُوا يَنْقُلُونَ الصَّخْرَ وَهُمْ يَرْتَجِزُونَ، وَالنَّبِيُّ ρ مَعَهُمْ وَهُوَ يَقُولُ:

اللهمَّ لا خَيْرَ إِلا خَيْرُ الآخِرَهْ فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ.

ترجمه: انس ابن مالك τ میفرماید: هنگامي كه رسول الله ρ (از سفر هجرت) وارد مدينه شد، نخست، در حوالي مدينه، نزد قبيلة عمرو بن عوف τ بمدت دو هفته، سكونت گزيد. سپس بني نجار را طلبيد. آنان در حالي كه مسلح بودند، به خدمت رسيدند. انس τ ميگويد: آن جريان چنان در برابر ديدگانم قرار دارد كه گويي هم اكنون، من رسول الله ρ را در حالي كه ابوبكر τ پشت سر ايشان سوار است و طايفة بني نجار پيرامون رسول الله ρ گرد آمده اند، مي بينم. رسول الله ρ همچنان پيش رفت تا اينكه كنار منزل ابو ايوب τ رحل اقامت افكند. رسول خدا ρ دوست داشت هرجا كه وقت نماز برسد، همانجا نماز بخواند. حتي در آغل گوسفندان نيز نماز ميخواند.

و روزي كه خواست مسجد را بنا كند، بني نجار را دعوت كرد و خطاب به آنان فرمود: «قيمت باغ را تعيين كنيد». بني نجار سوگند خوردند كه قيمت آنرا فقط از خدا مي گيريم. انس ابن مالك τ ميفرمايد: در آن باغ، قبور مشركين، درخت خرما و ويرانه هاي زيادي وجود داشت. رسول الله ρ دستور داد تا قبور مشركين، نبش گردد و درختان خرما، قطع گردد و خرابه ها، هموار شود. و همچنين دستور داد تا دو طرف مسجد را از سنگ بسازند و قسمتي را كه بسوي قبله بود با تنة درختان خرما، پوشش

دهند. صحابه در حالي كه سنگها را بر دوش، حمل مي‌كردند و رسول الله ρ نيز همراه آنان بود، رجز مي خواندند و رسول الله ρ چنين ميگفت:

اللهمَّ لا خَيْرَ إِلا خَيْرُ الآخِرَهْ فَاغْفِرْ لِلأنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ.

پروردگارا! كار خير آن است كه فقط براي آخرت انجام گيرد. پس مهاجرين و انصار را مورد مغفرت قرار بده.

باب (33): نماز خواندن در جايگاه شتران

269ـ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي إِلَى بَعِيرِهِ وَقَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يَفْعَلُهُ. (بخارى:430)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما شتر خود را ستره قرار داد و نماز خواند و فرمود: رسول الله را ديدم كه چنين مي‌كرد.

باب (34): كسي كه رو به سوي تنور يا آتش و يا هر چيز ديگري كه عبادت مي شود، نماز بخواند و هدفش فقط عبادت خدا باشد

270ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ النَّارُ وَأَنَا أُصَلِّي». (بخارى:431)

ترجمه: انس ابن مالك τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «در حالي كه نماز ميخواندم، آتش دوزخ بر من عرضه شد».

باب (35): كراهيت نماز خواندن در قبرستانها

271ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «اجْعَلُوا فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ صَلاتِكُمْ وَلا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا». (بخارى:432)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «بخشي از نمازها را در منزل بخوانيد و خانه هايتان را به قبرستان تبديل نكنيد». (منظور سنن و نوافل است).

باب(36)

272ـ عن عَائِشَةَ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمْ قَالا: لَمَّا نَزَلَ بِرَسُولِ اللَّهِ ρ، طَفِقَ يَطْرَحُ خَمِيصَةً لَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَإِذَا اغْتَمَّ بِهَا كَشَفَهَا عَنْ وَجْهِهِ، فَقَالَ وَهُوَ كَذَلِكَ: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». يُحَذِّرُ مَا صَنَعُوا. (بخارى:435)

ترجمه: عايشه و عبد الله ابن عباس رضي الله عنهم ميگويند: آنحضرت ρ در بيماري وفات، چادرش را بر چهرة مباركش انداخت. و هنگامي كه چهره اش كاملا پوشيده شد، آن را برداشت و فرمود: «خداوند يهود و نصاري را لعنت كند كه قبور پيامبرانشان را مسجد كردند». راوي ميگويد: هدف آنحضرت ρ اين بود كه ما را از اينگونه اعمال، برحذر دارد.

باب (37): خوابيدن زنان در مسجد

273ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ وَلِيدَةً كَانَتْ سَوْدَاءَ، لِحَيٍّ مِنَ الْعَرَبِ، فَأَعْتَقُوهَا فَكَانَتْ مَعَهُمْ، قَالَتْ: فَخَرَجَتْ صَبِيَّةٌ لَهُمْ، عَلَيْهَا وِشَاحٌ أَحْمَرُ مِنْ سُيُورٍ، قَالَتْ: فَوَضَعَتْهُ، أَوْ وَقَعَ مِنْهَا، فَمَرَّتْ بِهِ حُدَيَّاةٌ وَهُوَ مُلْقًى، فَحَسِبَتْهُ لَحْمًا فَخَطِفَتْهُ، قَالَتْ: فَالْتَمَسُوهُ فَلَمْ يَجِدُوهُ، قَالَتْ: فَاتَّهَمُونِي بِهِ، قَالَتْ: فَطَفِقُوا يُفَتِّشُونَ، حَتَّى فَتَّشُوا قُبُلَهَا، قَالَتْ: وَاللَّهِ إِنِّي لَقَائِمَةٌ مَعَهُمْ، إِذْ مَرَّتِ الْحُدَيَّاةُ فَأَلْقَتْهُ، قَالَتْ: فَوَقَعَ بَيْنَهُمْ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: هَذَا الَّذِي اتَّهَمْتُمُونِي بِهِ، زَعَمْتُمْ وَأَنَا مِنْهُ بَرِيئَةٌ، وَهُوَ ذَا هُوَ، قَالَتْ: فَجَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَأَسْلَمَتْ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَكَانَ لَهَا خِبَاءٌ فِي

الْمَسْجِدِ أَوْ حِفْشٌ، قَالَتْ: فَكَانَتْ تَأْتِينِي فَتَحَدَّثُ عِنْدِي، قَالَتْ: فَلا تَجْلِسُ عِنْدِي مَجْلِسًا إِلا قَالَتْ:

وَيَوْمَ الْوِشَاحِ مِنْ أَعَاجِيبِ رَبِّنَا   أَلا إِنَّهُ مِنْ بَلْدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي

قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ لَهَا: مَا شَأْنُكِ لا تَقْعُدِينَ مَعِي مَقْعَدًا إِلا قُلْتِ هَذَا؟ قَالَتْ: فَحَدَّثَتْنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ. (بخاري:439)

ترجمه: ام المومنين ؛عايشه رضيالله عنها ؛ ميفرمايد: كنيز سياه آزاد شدة يكي از قبائل عرب كه قبلاً با آنها زندگي كرده بود، (خاطره اي براي من تعريف كرد و)گفت :دختر بچة خردسالي از آن قبيله، كه گردن بند چرمي سرخ رنگي داشت، از خانه بيرون شده بود. معلوم نيست آنرا به زمين نهاده يا گم كرده بود. از قضا، پرنده اي گوشت خوار آنرا ديده و به خيال اينكه قطعه گوشتي است، برداشته و برده بود. خانواده دختر هر چه كوشش كردند، آنرا نيافتند. سرانجام، مرا متهم كردند و بازرسي نمودند. تا جايي كه شرمگاه مرا نيز تفتيش كردند. بخدا سوگند، ديري نگذشته بود كه آن مرغ، گردن بند را از بالا به زمين انداخت. گفتم: اين است آن چيزي كه مرا به سرقت آن متهم كرده ايد در صورتي كه من بي گناه بودم . بعد از آن بود كه خدمت رسول الله ρ شرفياب شده، مسلمان شدم.

عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: آن كنيزك كه در صحن مسجد، خيمه اي داشت، هر روز نزد من ميآمد و با من سخن ميگفت و اين شعر را مي خواند:

وَيَوْمَ الْوِشَاحِ مِنْ أَعَاجِيبِ رَبِّنَا   أَلا إِنَّهُ مِنْ بَلْدَةِ الْكُفْرِ أَنْجَانِي

روز گم شدن آن زيور قرمز، از شگفتي هاي پروردگار ما بود. ولي شكر كه مرا از ديار كفر، نجات داد. عايشه رضي الله عنها مي گويد: من كه از او پرسيدم: چرا هر روز اين شعر را مي خواني؟ وي ماجراي فوق را برايم، بازگو كرد.

باب (38): خوابيدن مردان در مسجد

274. عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ قَالَ: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بَيْتَ فَاطِمَةَ، فَلَمْ يَجِدْ عَلِيًّا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكِ؟» قَالَتْ: كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ شَيْءٌ، فَغَاضَبَنِي فَخَرَجَ فَلَمْ يَقِلْ عِنْدِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لإِنْسَانٍ: «انْظُرْ أَيْنَ هُوَ؟» فَجَاءَ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ رَاقِدٌ. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ، قَدْ سَقَطَ رِدَاؤُهُ عَنْ شِقِّهِ، وَأَصَابَهُ تُرَابٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَمْسَحُهُ عَنْهُ وَيَقُولُ: «قُمْ أَبَا تُرَابٍ، قُمْ أَبَا تُرَابٍ». (بخاری:441)

ترجمه: سهل بن سعد τ مي‌گويد: روزي، رسول الله ρ به خانة دخترش ؛فاطمه رضي الله عنها؛ تشريف برد. علي τ در خانه نبود. آنحضرت ρ پرسيد: «پسر عمويت كجاست»؟ فاطمة زهرا رضي الله عنها عرض كرد: بين ما كدورتي پيش آمد. بر من خشم گرفت و از خانه برون رفت و اينجا استراحت نكرد.

رسول الله ρ به يكي گفت: «ببين او كجاست»؟ آن مرد آمد و گفت: اي رسول خدا! او در مسجد، خوابيده است. رسول الله ρ به مسجد تشريف برد. علي τ در آنجا دراز كشيده بود در حالي كه چادرش روي زمين افتاده و بدنش خاك آلود شده بود. رسول الله ρ در حالي كه خاكها را از بدن علي τ پاك مي‌كرد، باو گفت: «ابوتراب! بلند شو، ابوتراب! بلند شو».

باب (39): كسي كه وارد مسجد مي شود، دو ركعت نماز بخواند

275. عَنْ أَبِي قَتَادَةَ السَّلَمِيِّ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ». (بخاری:444)

ترجمه: ابو قتاده سلمي τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، يكي از شما وارد مسجد شود، قبل از اينكه بنشيند، دو ركعت نماز بخواند».

باب (40): بناي مسجد

276ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ الْمَسْجِدَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ مَبْنِيًّا بِاللَّبِنِ، وَسَقْفُهُ الْجَرِيدُ وَعُمُدُهُ خَشَبُ النَّخْلِ، فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ شَيْئًا، وَزَادَ فِيهِ عُمَرُ، وَبَنَاهُ عَلَى بُنْيَانِهِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ بِاللَّبِنِ وَالْجَرِيدِ، وَأَعَادَ عُمُدَهُ خَشَبًا، ثُمَّ غَيَّرَهُ عُثْمَانُ، فَزَادَ فِيهِ زِيَادَةً كَثِيرَةً، وَبَنَى جِدَارَهُ بِالْحِجَارَةِ الْمَنْقُوشَةِ وَالْقَصَّةِ، وَجَعَلَ عُمُدَهُ مِنْ حِجَارَةٍ مَنْقُوشَةٍ، وَسَقَفَهُ بِالسَّاجِ. (بخارى:446)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: ديوارهاي مسجد النبي در عهد مبارك رسول الله ρ از خشت خام، سقف آن از شاخه‌هاي درخت خرما و ستون‌هايش از تنة آن، ساخته شده بود. ابوبكرτ آن را توسعه نداد. عمرτ در عهد خلافت خويش، آن را قدري توسعه داد و مانند زمان رسول الله ρ از خشت خام و شاخه هاي درخت خرما استفاده كرد و ستونهايش را از چوب، ساخت. بعد از آن، عثمان τ آن را توسعه داد و تغييرات زيادي در آن بوجود آورد. ديوارهاي مسجد را با سنگهاي منقش، ساخت و گچكاري نمود. و در ساختن ستونها نيز از سنگهاي منقش، استفاده كرد. و سقفش را از چوب ساج، ساخت. (نوعي چوب معروف و مقاوم كه از هند آورده مي شود).

باب (41): همكاري در ساخت مسجد

277ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخدري τ: أَنَّهُ كَان يُحَدِّث يَوْماً حَتَّى أَتَى ذِكْرُ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: كُنَّا نَحْمِلُ لَبِنَةً لَبِنَةً، وَعَمَّارٌ لَبِنَتَيْنِ لَبِنَتَيْنِ، فَرَآهُ النَّبِيُّ ρ فَيَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْهُ، وَيَقُولُ: «وَيْحَ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ وَيَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ» قَالَ: يَقُولُ عَمَّارٌ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ. (بخارى:447)

ترجمه: روايت است كه روزي، ابوسعيد خدريτ در حال سخن گفتن، صحبت از ساختن مسجد نبوي بميان آورد و گفت: ما هر كدام يك خشت حمل مي كرديم.

ولي عمار دوتا، دوتا حمل ميكرد. رسول اكرم ρ او را ديد. و در حاليكه گرد و خاك را از او دور مي ساخت، فرمود: «افسوس براي عمار، كه توسط يك گروه ياغي به قتل ميرسد. عمار آنها را به بهشت فرا ميخواند وآنها وي را به سوي آتش، دعوت مي دهند». راوي ميگويد: عمار بعد از شنيدن اين سخن، گفت: از فتنه ها به خدا پناه مي برم.

باب (42): كسي كه مسجدي بنا كند

278. عن عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ τ، عِنْدَ قَوْلِ النَّاسِ فِيهِ حِينَ بَنَى مَسْجِدَ الرَّسُولِ ρ قَالَ: إِنَّكُمْ أَكْثَرْتُمْ، وَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مَنْ بَنَى مَسْجِدًا يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ، بَنَى اللَّهُ لَهُ مِثْلَهُ فِي الْجَنَّةِ». (بخارى: 450)

ترجمه: هنگامي كه عثمان τ در مورد بناي مسجد النبي با اعتراض مردم روبرو شد، فرمود: شما زياد، خرده گيري مي كنيد ولي من از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «هركس براي خوشنودي خدا مسجدي بنا كند، خداوند خانه اي مانند آن، در بهشت براي وي بنا خواهد كرد».

باب (43): كنترل و گرفتن سر نيزه ها هنگام عبور از مسجد

279. عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا يَقُوْلُ: مَرَّ رَجُلٌ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ سِهَامٌ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَمْسِكْ بِنِصَالِهَا» (بخارى:451)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي گويد: شخصي با مقداري تير از داخل مسجد عبور مي كرد. رسول الله ρ فرمود: «پيكان تيرها را بگير». (يعني لبة تيز آنها را محافظت كن تا باعث زخمي شدن كسي نشوند).

باب (44): عبور نمودن از داخل مسجد

280ـ عَنْ أَبِيْ مُوسىτ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ مَرَّ فِي شَيْءٍ مِنْ مَسَاجِدِنَا أَوْ أَسْوَاقِنَا، بِنَبْلٍ، فَلْيَأْخُذْ عَلَى نِصَالِهَا، لا يَعْقِرْ بِكَفِّهِ مُسْلِمًا». (بخارى:452)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هركس با نيزه از مساجد يا بازارهاي ما مي گذرد، بايد سر نيزه ها را محافظت كند. مبادا مسلماني را با دست خود، زخمي نمايد».

باب (45): حكم شعر سرودن در مسجد

281ـ عَنْ حَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ الانْصَارِيِّ τ: أَنَّهُ اسْتَشْهَدَ أَبَا هُرَيْرَةَ τ: أَنْشُدُكَ اللَّهَ، هَلْ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «يَا حَسَّانُ أَجِبْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ اللَّهُمَّ أَيِّدْهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»؟ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: نَعَمْ. (بخارى:453)

ترجمه: از حسان بن ثابت τ روايت است كه ايشان، ابوهريره τ را گواه گرفت و پرسيد: تو را بخدا سوگند، آيا شنيدي كه رسول الله ρ فرمود: «اي حسان! از طرف رسول الله ρ به مشركين پاسخ بده. خدايا! حسان را توسط جبرئيل، ياري كن»؟ ابوهريره τ گفت: آري.

باب (46): نيزه بازي در مسجد

282ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَوْمًا عَلَى بَابِ حُجْرَتِي وَالْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ρ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ، أَنْظُرُ إِلَى لَعِبِهِمْ. وفي رواية: يَلْعَبُونَ بِحِرَابِهِمْ. (بخارى:454)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: روزي، رسول الله ρ را ديدم كه كنار دروازة خانة من ايستاده است در حالي كه عده اي از مردم حبشه، داخل مسجد، تمرين نيزه مي كردند. آنحضرت ρ چادرش را روي من انداخت تا در كنار ايشان، نيزه بازي آنها را تماشا كنم.

باب (47): تعقيب مديون و درخواست وام در مسجد

283. عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّهُ تَقَاضَى ابْنَ أَبِي حَدْرَدٍ دَيْنًا كَانَ لَهُ عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا حَتَّى سَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ وَهُوَ فِي بَيْتِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا حَتَّى كَشَفَ سِتجْفَ حُجْرَتِهِ، فَنَادَى: «يَا كَعْبُ»، قَالَ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعْ مِنْ دَيْنِكَ هَذَا». وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ: أَيِ الشَّطْرَ، قَالَ: لَقَدْ فَعَلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «قُمْ فَاقْضِهِ». (بخارى:457)

ترجمه: كعب بن مالك τ مي‌گويد: طلب خود را از ابوحدرد در مسجد مطالبه كردم. سر و صداي ما بلند شد. رسول الله ρ كه داخل حجره بود سر و صداي ما را شنيد. پردة حجره را كنار زد و با صداي بلند ندا كرد: «اي كعب»! گفتم: گوش به فرمانم اي رسول خدا! آنحضرت ρ فرمود: «نصف قرض خود را معاف كن». گفتم: معاف كردم، اي رسول خدا. آنگاه، رسول الله ρ به ابو حدرد گفت: «بلند شو و نصف ديگر آنرا بپرداز».

باب (48): جارو زدن مسجد و جمع آوري خار و خاشاك آن

284. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَجُلا أَسْوَدَ، أَوِ امْرَأَةً سَوْدَاءَ، كَانَ يَقُمُّ الْمَسْجِدَ، فَمَاتَ، فَسَأَلَ النَّبِيُّ ρ عَنْهُ، فَقَالُوا: مَاتَ، قَالَ: «أَفَلا كُنْتُمْ آذَنْتُمُونِي بِهِ، دُلُّونِي عَلَى قَبْرِهِ، أَوْ قَالَ قَبْرِهَا». فَأَتَى قَبْرَهَا فَصَلَّى عَلَيْهَا. (بخارى:458)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: مرد يا زن حبشي اي كه مسجد را جارو مي‌زد، فوت نمود. رسول الله ρ دربارة او از مردم پرسيد. گفتند: فوت كرده است. رسول الله ρ فرمود: «چرا مرا خبر نكرديد؟ قبر او را به من نشان دهيد». آنگاه، رسول الله ρ سر قبرش رفت و بر او نماز جنازه خواند.

باب (49): اعلام (حكم) تحريم تجارت شراب در مسجد

285. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا أُنْزِلَتِ الآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْبَقَرَةِ فِي الرِّبَا، خَرَجَ النَّبِيُّ ρ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَرَأَهُنَّ عَلَى النَّاسِ، ثمَّ حَرَّمَ تِجَارَةَ الْخَمْرِ. (بخاری:459)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌فرمايد: وقتي آياتي از سورة بقره كه دربارة ربا است نازل شد، رسول الله ρ به مسجد رفت و آنها را براي مردم تلاوت كرد. بعد از آن، حرمت تجارت شراب را نيز اعلام فرمود.

باب (50): بستن اسير و مديون در مسجد

286. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ، أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «إِنَّ عِفْرِيتًا مِنَ الْجِنِّ تَفَلَّتَ عَلَيَّ الْبَارِحَةَ أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا لِيَقْطَعَ عَلَيَّ الصَّلاةَ، فَأَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَرْبِطَهُ إِلَى سَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ، حَتَّى تُصْبِحُوا وَتَنْظُرُوا إِلَيْهِ كُلُّكُمْ، فَذَكَرْتُ قَوْلَ أَخِي سُلَيْمَانَ: [**رَبِّ هَب لِي مُلْكاً لا يَنْبَغِي لأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي**]. (بخاری:461)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «ديشب، جن سركشي نزد من آمد تا نماز مرا بهم زند. اما خداوند مرا بر او چيره گردانيد. خواستم او را به يكي از ستونهاي مسجد ببندم تا هنگام صبح، همة شما او را ببينيد. اما بياد سخن برادرم؛ سليمان؛ افتادم كه فرموده بود: پروردگارا! به من پادشاهي و قدرتي عنايت فرما كه بعد از من، شامل حال هيچ كس نشود».

باب (51): خيمه زدن در مسجد براي مداواي بيماران و غيره

287. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: أُصِيبَ سَعْدٌ يَوْمَ الْخَنْدَقِ فِي الأَكْحَلِ، فَضَرَبَ النَّبِيُّ ρ خَيْمَةً فِي الْمَسْجِدِ، لِيَعُودَهُ مِنْ قَرِيبٍ، فَلَمْ يَرُعْهُمْ، وَفِي

الْمَسْجِدِ خَيْمَةٌ مِنْ بَنِي غِفَارٍ، إِلا الدَّمُ يَسِيلُ إِلَيْهِمْ، فَقَالُوا: يَا أَهْلَ الْخَيْمَةِ، مَا هَذَا الَّذِي يَأْتِينَا مِنْ قِبَلِكُمْ؟ فَإِذَا سَعْدٌ يَغْذُو جُرْحُهُ دَمًا،فَمَاتَ فِيهَا. (بخارى:463)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: در جنگ خندق، شاهرگ دست سعد بن معاذ τ قطع شد. آنحضرت ρ خيمه اي در مسجد برپا كرد تا از نزديك مراقب حال او باشد. در كنار اين چادر، چادري ديگر از قبيلة بني غفار نيز در مسجد نصب شده بود. آنچه باعث وحشت آنها گرديد، خوني بود كه از خيمة سعد به سوي خيمة آنها جاري بود. آنها پرسيدند: اي اهل خيمه! اين خون از كجا ميآيد؟ ناگهان متوجه شدند كه سعد τ دچار خونريزي شده است و (متاسفانه) در اثر همان خون ريزي بود كه درگذشت.

باب (52): آوردن شتر در مسجد، هنگام ضرورت

288ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: شَكَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ أَنِّي أَشْتَكِي، قَالَ: «طُوفِي مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ وَأَنْتِ رَاكِبَةٌ» فَطُفْتُ وَرَسُولُ اللَّهِ ρ يُصَلِّي إِلَى جَنْبِ الْبَيْتِ يَقْرَأُ بِـ [**الطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ**]. (بخارى:464)

ترجمه: ام سلمه ضي الله عنها مي گويد: به آنحضرت ρ گفتم كه من مريض هستم. ايشان فرمود: «شترت را سوار شو و از وراي طواف كنندگان، طواف كن». ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: من طواف كردم در حالي كه آنحضرت ρ در كناركعبه به نماز ايستاده بود و سورة طور را مي خواند.

باب (53)

289. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ρ، خَرَجَا مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ρ فِي لَيْلَةٍ مُظْلِمَةٍ، وَمَعَهُمَا مِثلُ الْمِصْبَاحَيْنِ، يُضِيئَانِ بَيْنَ أَيْدِيهِمَا، فَلَمَّا افْتَرَقَا صَارَ مَعَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا وَاحِدٌ، حَتَّى أَتَى أَهْلَهُ. (بخارى:465)

ترجمه: انس ابن مالك τ روايت مي كند كه: دو تن از ياران رسول الله ρ در شبي تاريك از مجلس رسول خدا ρ (به قصد خانه هايشان)برخاستند. و دو چيز شبيه چراغ، همراه آنها بود كه راهشان را روشن مي كرد. هنگامي كه از يكديگر جدا شدند، آن روشني، با هر يك از آنها تا رسيدن به خانه اش همراه بود.

باب (54): باز كردن درب و پنجره به مسجد

290ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: خَطَبَ النَّبِيُّ ρ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ». فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ τ. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَا يُبْكِي هَذَا الشَّيْخَ؟ إِنْ يَكُنِ اللَّهُ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ، فَاخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ هُوَ الْعَبْدَ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا، قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ لا تَبْكِ، إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلا مِنْ أُمَّتِي لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الإِسْلامِ وَمَوَدَّتُهُ، لا يَبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلا سُدَّ، إِلا بَابُ أَبِي بَكْرٍ». (بخارى:466)

ترجمه: از ابوسعيد خدري τ روايت است كه رسول الله ρ ضمن ايراد خطبه، فرمود: «خداوند به بنده اي اختيار داد تا از ميان دنيا و آخرت، يكي را انتخاب نمايد. آن بنده، آخرت را انتخاب نمود». ابوبكرτ پس از شنيدن اين سخن، به گريه افتاد. راوي مي گويد: با خود گفتم: چرا ابوبكر با شنيدن اين سخن، به گريه افتاد؟! بعد دانستم كه آن بنده ، رسول الله ρ مي باشد و چون ابوبكرτ از همة ما داناتر بود، زودتر مطلب را دريافت. پيامبر ρ خطاب به ابوبكر فرمود: «اي ابوبكر! گريه نكن». سپس افزود: همانا ابوبكر بيشتر از همة مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از ميان امتم، كسي را بعنوان دوست صميمي، انتخاب مي كردم، حتما ابوبكر را انتخاب ميكردم. اما دوستي و اخوت اسلامي، كافي است». آنحضرت ρ در

پایان، فرمود: «تمام درهایی را که به مسجد باز شده اند، ببندید جز دروازة خانه ابوبکرτ را».

291- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، عَاصِباً رَأْسَهُ بِخِرْقَةٍ، فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثمَّ قَالَ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَنَّ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بكْرِ بْنِ أَبِي قُحَافَةَ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلا لاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً، وَلَكِنْ خُلَّةُ الإِسْلامِ أَفْضَلُ، سُدُّوا عَنِّي كُلَّ خَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرَ خَوْخَةِ أَبِي بَكْرٍ». (بخاری:467)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ در بيماري وفات، در حالي كه پارچه اي به سرش بسته بود، وارد مسجد شد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثناي خداوند، فرمود: «اي مردم! هما نا ابوبكر بيشتر از همة مردم، با مال و جانش بر من منت نهاده است و اگر من از ميان شما، كسي را بعنوان دوست خالص، انتخاب ميكردم، حتماً ابوبكرτ را برمي گزيدم. اما دوستي اسلامي از هر گونه دوستي ديگر، بهتر است». و افزود: «همة دريچه هايي را كه به مسجد باز مي شود، ببنديد جز دريچة خانه ابوبكرτ را».

باب (55): قفل و دروازة خانه كعبه و مساجد ديگر

292- عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَدِمَ مَكَّةَ، فَدَعَا عُثْمَانَ بْنَ طَلْحَةَ، فَفَتَحَ الْبَابَ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ρ وَبِلالٌ، وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ، ثمَّ أَغْلَقَ الْبَابَ، فَلَبِث فِيهِ سَاعَةً، ثمَّ خَرَجُوا، قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَبَدَرْتُ فَسَأَلْتُ بِلالا، فَقَالَ: صَلَّى فِيهِ، فَقُلْتُ: فِي أَيٍّ؟ قَالَ: بَيْنَ الاسْطُوَانَتَيْنِ، قَالَ ابْنُ عُمَرَ: فَذَهَبَ عَلَيَّ أَنْ أَسْأَلَهُ كَمْ صَلَّى. (بخاری:468)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: پس از اينكه رسول الله ρ وارد مكه شد، عثمان بن طلحه (كليد دار كعبه) را بحضور طلبيد. او آمد و در را گشود. رسول الله ρ باتفاق بلال، اسامه و عثمان بن طلحه وارد كعبه شد و در را بست. و پس از ساعتي درنگ، بيرون آمدند. ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: بلافاصله، از بلال پرسيدم: رسول الله ρ داخل كعبه چه كار كرد؟ بلال τ گفت: نماز خواند. پرسيدم: در چه نقطه‌اي از آن؟ بلال پاسخ داد: ميان دو ستون. راوي مي گويد: امّا فراموش كردم كه بپرسم چند ركعت نماز خواند.

باب (56): حلقة درس و تشكيل جلسه در مسجد

293ـ وعَنْهُ τ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ النَّبِيَّ ρ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ: مَا تَرَى فِي صَلاةِ اللَّيْلِ؟ قَالَ: «مَثنَى مَثنَى، فَإِذَا خَشِيَ الصُّبْحَ صَلَّى وَاحِدَةً، فَأَوْتَرَتْ لَهُ مَا صَلَّى». وَإِنَّهُ كَانَ يَقُولُ: اجْعَلُوا آخِرَ صَلاتِكُمْ وِتْرًا، فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى ρ أَمَرَ بِهِ. (بخارى:472)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ بر منبر نشسته بود كه شخصي پرسيد: نماز شب را چگونه بايد خواند؟ رسول الله ρ فرمود: «دو ركعت، دو ركعت خوانده شود. و اگر احتمال طلوع فجر مي رود، يك ركعت ديگر بخواند تا نمازهايش را وتر بگرداند». ابن عمر رضي الله عنهما مي گفت: وتر را آخرين نماز خود در شب، قرار دهيد. زيرا رسول خدا ρ نيز چنين امر فرمودند.

باب (57): دراز كشيدن در مسجد

294ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيْدَ τ: أَنَّهُ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ρ مُسْتَلْقِيًا فِي الْمَسْجِدِ، وَاضِعًا إِحْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الأُخْرَى. (بخارى:475)

ترجمه: عبدالله بن زيد انصاري τ مي‌گويد: رسول الله ρ را در مسجد ديدم در حالي كه به پشت، دراز

كشيده و يكي از پاهايش را روي پاي ديگرش، گذاشته بود.

باب(58): نماز خواندن در مسجد بازار

295. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «صَلاةُ الْجَمِيعِ تَزِيدُ عَلَى صَلاتِهِ فِي بَيْتِهِ وَصَلاتِهِ فِي سُوقِهِ خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا تَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الوضُوءَ، وَأَتَى الْمَسْجِدَ لا يُرِيدُ إِلا الصَّلاةَ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً إِلا رَفَعَهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَةً، وَحَطَّ عَنْهُ خَطِيئَةً حَتَّى يَدْخُلَ الْمَسْجِدَ، وَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ، كَانَ فِي صَلاةٍ مَا كَانَتْ تَحْبِسُهُ، وَتُصَلِّي ـ يَعْنِي عَلَيْهِ الْمَلائِكَةُ ـ مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ الَّذِي يُصَلِّي فِيهِ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، مَا لَمْ يُحْدِث فِيه». (بخاری:477)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه رسول اكرم ρ فرمود: «نماز جماعت بر نماز خانه و بازار، بيست و پنج درجه، برتري دارد. زيرا اگر شما درست وضو بگيريد و به مسجد برويد و هيچگونه انگيزه اي بجز نماز نداشته باشيد، با هر قدمي كه برمي‌دارد، يك درجه به درجات شما افزوده مي شود و گناهي از گناهان شما كاسته مي گردد تا اينكه وارد مسجد شويد. و پس از ورود به مسجد، تا زماني كه در انتظار نماز نشسته ايد، بحساب نماز منظور مي گردد. و ماداميكه در جاي نماز نشسته باشيد، فرشتگان براي شما دعاي خير مي كنند و مي گويند: خدايا ! او را مغفرت كن و بر او رحم فرما. و تا زماني كه وضو داشته باشيد، همچنان فرشتگان براي شما دعاي خير مي كنند».

باب (59): داخل كردن انگشتان در يكديگر در مسجد و بيرون از مسجد

296- عَنْ أَبِي مُوسَى τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ، يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا». وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ. (بخاری:481)

ترجمه: از ابوموسي اشعري τ روايت است كه رسول اكرم ρ فرمود: «مؤمن براي مؤمن، بمنزلة يك ساختمان است كه هر قسمت آن، موجب تقويت قسمت ديگر آن مي شود». و (براي نشان دادن حالت آن،) انگشتان دستهاي خود را تشبيك كرد. (يعني: تو در تو نمود).

297. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ إِحْدَى صَلاتَيِ الْعَشِيِّ، فَصَلَّى بِنَا رَكْعَتَيْنِ ثمَّ سَلَّمَ، فَقَامَ إِلَى خَشَبَةٍ مَعْرُوضَةٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَاتَّكَأَ عَلَيْهَا كَأَنَّه غَضْبَانُ، وَوَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى الْيُسْرَى، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ الأَيْمَنَ عَلَى ظَهْرِ كَفِّهِ الْيُسْرَى، وَخَرَجَتِ السَّرَعَانُ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالُوا: قَصُرَتِ الصَّلاةُ؟ وَفِي الْقَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَهَابَا أَنْ يُكَلِّمَاهُ، وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ فِي يَدَيْهِ طُولٌ، يُقَالُ لَهُ ذُو الْيَدَيْنِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَسِيتَ أَمْ قَصُرَتِ الصَّلاةُ؟ قَالَ: «لَمْ أَنْسَ وَلَمْ تُقْصَرْ». فَقَالَ: «أَكَمَا يَقُولُ ذُو الْيَدَيْنِ؟» فَقَالُوا: نَعَمْ. فَتَقَدَّمَ فَصَلَّى مَا تَرَكَ، ثمَّ سَلَّمَ، ثمَّ كَبَّرَ، وَسَجَدَ مِثلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ، ثمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ مِثلَ سُجُودِهِ أَوْ أَطْوَلَ، ثمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَكَبَّرَ ثمَّ سَلَّمَ. (بخاری:482)

ترجمه: ابو هريره τ مي گويد: رسول الله ρ يكي از نماز هاي بعد از زوال (ظهر يا عصر) را دو ركعت خواند و سلام گفت: سپس بسوي چوبي كه در مسجد بود، رفت. و مانند كسي كه عصباني باشد، بر آن تكيه زد. و دست راستش را روي دست چپ گذاشت و انگشتانش را تو در تو نمود و گونه راستش را بر پشت دست چپ نهاد. كسانيكه عجله داشتند از مسجد خارج شدند و گفتند: نماز كوتاه شده است؟ ابوبكر و عمر رضي الله عنهما نيز كه در ميان جمعيت بودند از ترس، چيزي نگفتند. در آن ميان، شخصي كه دستهايش دراز بود و او را ذواليدين مي ناميدند،پرسيد: اي رسول خدا! نماز تخفيف يافته يا شما دچار فراموشي شديد؟ آنحضرت ρ فرمود: «نه نماز تخفيف يافته و نه من دچار فراموشي شدم». سپس رسول خدا ρ از حاضرين پرسيد: «آيا چنين است كه ذواليدين ميگويد»؟ همه گفتند: بلي. آنگاه

رسول‌الله ρ جلو آمد و باقیمانده نماز را کامل کرد و سلام داد. بعد تکبير گفت و به سجده رفت و مانند سجدة نماز يا طولاني تر از آن ، سجده نمود. سپس سرش را بلند كرد و دوباره تكبير گفت و مانند نوبت اول، به سجده رفت . در پايان، سرش را بلند كرده، تكبير گفت و سلام داد.

باب(60): مساجدي كه در راه مكه و مدينه قرار دارند و اماكني كه رسول الله ρ در آنجا نماز خوانده است

298. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي فِي أَمَاكِنَ مِنَ الطَّرِيْقِ وَيَقُوْلُ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ε يُصَلِّي فِي تِلْكَ الأَمْكِنَةِ. (بخارى: 483)

ترجمه: نقل شده است كه عبد الله بن عمر رضي الله عنهما در مكانهاي متعددي كه در مسير راه (مكه و مدينه) قرار دارند، نماز مي‌خواند و مي‌فرمود: من رسول الله ρ را ديدم كه در اين مكانها نماز مي خواند.

299. وعَنْهُ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يَنْزِلُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ حِينَ يَعْتَمِرُ، وَفِي حَجَّتِهِ حِينَ حَجَّ، تَحْتَ سَمُرَةٍ فِي مَوْضِعِ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِذِي الْحُلَيْفَةِ، وَكَانَ إِذَا رَجَعَ مِنْ غَزْوٍ كَانَ فِي تِلْكَ الطَّرِيقِ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ هَبَطَ مِنْ بَطْنِ وَادٍ، فَإِذَا ظَهَرَ مِنْ بَطْنِ وَادٍ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ الَّتِي عَلَى شَفِيرِ الْوَادِي الشَّرْقِيَّةِ، فَعَرَّسَ ثَمَّ حَتَّى يُصْبِحَ لَيْسَ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِحِجَارَةٍ، وَلا عَلَى الأَكَمَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الْمَسْجِدُ، كَانَ ثَمَّ خَلِيجٌ يُصَلِّي عَبْدُاللَّهِ عِنْدَهُ، فِي بَطْنِهِ كُثُبٌ، كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ ثَمَّ يُصَلِّي، فَدَحَا السَّيْلُ فِيهِ بِالْبَطْحَاءِ، حَتَّى دَفَنَ ذَلِكَ الْمَكَانَ، الَّذِي كَانَ عَبْدُاللَّهِ يُصَلِّي فِيهِ. (بخارى:484)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول الله ρ در سفرهاي حج و عمره در ذوالحليفه، زير درخت سمره، جايي كه مسجد ذوالحليفه قرار دارد، توقف مي كرد. و هنگام بازگشت از جنگلي كه مسيرش آنجا بود و يا پس

از اتمام حج يا عمره، از داخل رودخانه مي گذشت و وقتيكه از آن خارج مي شد، در كناره شرقي آن رودخانه، توقف مي نمود وشب را در آنجا سپري مي كرد. نه در كنار مسجد سنگي و نه روي تپه اي كه مسجد بر آن بنا شده بود. در آنجا دره عميقي وجود داشت كه مملو از تپه هاي شني بود و رسول خداρ روي آنها نماز مي خواند كه عبدالله بن عمر نيز هنگام عبور از آنجا، در همان مكان، نماز مي خواند. البته بعداً سيل آمد و تپه هاي شني را با خود برد و جايي را كه عبد الله آنجا نماز ميخواند، معدوم ساخت.

300ـ وَحَدَّث عَبْدُاللَّهِ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ صَلَّى حَيْث الْمَسْجِدُ الصَّغِيرُ، الَّذِي دُونَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بِشَرَفِ الرَّوْحَاءِ، وَقَدْ كَانَ عَبْدُاللَّهِ يَعْلَمُ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ صَلَّى فِيهِ النَّبِيُّ ρ، يَقُولُ: ثَمَّ عَنْ يَمِينِكَ، حِينَ تَقُومُ فِي الْمَسْجِدِ تُصَلِّي، وَذَلِكَ الْمَسْجِدُ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ الْيُمْنَى، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَسْجِدِ الأَكْبَرِ رَمْيَةٌ بِحَجَرٍ، أَوْ نَحْوُ ذَلِكَ. (بخارى:485)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: پيامبر اكرم ρ در جاي مسجد كوچك، قبل از مسجدي كه در بلندي روحاء قرار دارد، نماز خواند. و عبد الله بن عمر جايي را كه رسول الله ρ در آن نماز خوانده بود، مي دانست و مي گفت: هنگامي كه در مسجد، نماز ميخواني، جاي حقيقي نماز آنحضرت ρ، سمت راست تو واقع مي شود. آن مسجد، سمت راست و كنار راهي كه به مكه مي رود، قرار دارد. فاصله اين مسجد تا مسجد بزرگ، باندازة پرتاب سنگ يا چيز ديگري است.

301ـ وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ يُصَلِّي إِلَى الْعِرْقِ الَّذِي عِنْدَ مُنْصَرَفِ الرَّوْحَاءِ، وَذَلِكَ الْعِرْقُ انْتِهَاءُ طَرَفِهِ عَلَى حَافَةِ الطَّرِيقِ، دُونَ الْمَسْجِدِ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمُنْصَرَفِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، وَقَدِ ابْتُنِيَ ثَمَّ مَسْجِدٌ، فَلَمْ يَكُنْ عَبْدُاللَّهِ ابْنُ عُمَرَ يُصَلِّي فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ، كَانَ يَتْرُكُهُ عَنْ يَسَارِهِ وَوَرَاءَهُ، وَيُصَلِّي أَمَامَهُ إِلَى الْعِرْقِ

نَفْسِهِ، وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يَرُوحُ مِنَ الرَّوْحَاءِ، فَلا يُصَلِّي الظُّهْرَ حَتَّى يَأْتِيَ ذَلِكَ الْمَكَانَ، فَيُصَلِّي فِيهِ الظُّهْرَ، وَإِذَا أَقْبَلَ مِنْ مَكَّةَ، فَإِنْ مَرَّ بِهِ قَبْلَ الصُّبْحِ بِسَاعَةٍ أَوْ مِنْ آخِرِ السَّحَرِ، عَرَّسَ حَتَّى يُصَلِّيَ بِهَا الصُّبْحَ. (بخاری:486)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما در رودخانه اي كه آخر دهكده روحاء قرار داشت، نماز مي خواند. بخش پاياني آن رودخانه، به كنار جاده منتهي مي شود قبل از مسجدي كه در مسير مكه ساخته اند. عبد الله در آن مسجد نماز نمي خواند. بلكه هنگام نماز، نزديك آن، طوري مي ايستاد كه مسجد سمت چپ و پشت سر او قرار مي گرفت. او هر وقت از روستاي روحاء حركت مي كرد نماز ظهر را آنجا مي خواند و در بازگشت از مكه، اگر قبل از صبح يا سحر به آنجا مي رسيد، براي اداي نماز صبح، آنجا توقف مي كرد.

302ـ وَحَدَّث عَبْدُ اللَّهِ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يَنْزِلُ تَحْتَ سَرْحَةٍ ضَخْمَةٍ، دُونَ الرُّوَيْثَةِ، عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ وَوِجَاهَ الطَّرِيقِ، فِي مَكَانٍ بَطْحٍ سَهْلٍ، حَتَّى يُفْضِيَ مِنْ أَكَمَةٍ دُوَيْنَ بَرِيدِ الرُّوَيْثَةِ بِمِيلَيْنِ، وَقَدِ انْكَسَرَ أَعْلاهَا فَانْثَنَى فِي جَوْفِهَا، وَهِيَ قَائِمَةٌ عَلَى سَاقٍ، وَفِي سَاقِهَا كُثُبٌ كَثِيرَةٌ. (بخاری:487)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: پيامبر ρ زير درخت بزرگي كه قبل از قريه رويثه قرار دارد، توقف مينمود. آن درخت، سمت راست و كنار راه، درجاي وسيع و همواري در دامنة تپه اي كه در دو ميلي روستاي رويث بود، قرار داشت. قسمت بالاي درخت، شكسته وبه روي درخت افتاده بود. با وجود اين، تنة درخت، همچنان استوار بود و در پايين آن، شن زيادي جمع شده بود.

303ـ وَحَدَّث عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ صَلَّى فِي طَرَفِ تَلْعَةٍ مِنْ وَرَاءِ الْعَرْجِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى هَضْبَةٍ، عِنْدَ ذَلِكَ الْمَسْجِدِ قَبْرَانِ أَوْ ثلاثَةٌ، عَلَى الْقُبُورِ رَضَمٌ مِنْ حِجَارَةٍ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ سَلَمَاتِ الطَّرِيقِ، بَيْنَ أُولَئِكَ

السَّلَمَاتِ، كَانَ عَبْدُاللَّهِ يَرُوحُ مِنَ الْعَرْجِ، بَعْدَ أَنْ تَمِيلَ الشَّمْسُ بِالْهَاجِرَةِ، فَيُصَلِّي الظُّهْرَ فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ. (بخارى:488)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ρ در سراشيبي رودي كه آن سوي روستاي عرج، قرار دارد، همان جايي كه بسوي بلندي مي رود، نماز خواند. سمت راست آن جاده و در كنار مسجد، دو يا سه قبر وجود دارد كه چند قطعه سنگ بزرگ روي آنها گذاشته اند. مسجد، در ميان چند راه فرعي كه از راه اصلي، جدا مي شوند، واقع شده است. عبد الله بن عمر پس از زوال خورشيد، از روستاي عرج حركت مي كرد و نماز ظهر را در آن مسجد مي خواند.

304ـ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَزَلَ عِنْدَ سَرَحَاتٍ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ، فِي مَسِيلٍ دُونَ هَرْشَى، ذَلِكَ الْمَسِيلُ لاصِقٌ بِكُرَاعِ هَرْشَى، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ قَرِيبٌ مِنْ غَلْوَةٍ. وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يُصَلِّي إِلَى سَرْحَةٍ، هِيَ أَقْرَبُ السَّرَحَاتِ إِلَى الطَّرِيقِ، وَهِيَ أَطْوَلُهُنَّ. (بخارى:489)

ترجمه: عبد الله بن عمر τ مي گويد: رسول الله ρ زير درختان بزرگي كه سمت چپ راه و در سراشيبي قبل از روستاي هرشي قرار دارند، توقف مي نمود. سراشيبي مذكور به روستاي هرشي متصل است. فاصله اين مكان و جادة اصلي، حدود يك ميل است. عبدالله زير يكي از آن درختها كه به راه نزديكتر واز بقيه آنها بزرگتر بود، نماز مي خواند.

305. وَ يَقُوْلُ: إِنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يَنْزِلُ فِي الْمَسِيلِ الَّذِي فِي أَدْنَى مَرِّ الظَّهْرَانِ، قِبَلَ الْمَدِينَةِ، حِينَ يَهْبِطُ مِنَ الصَّفْرَاوَاتِ، يَنْزِلُ فِي بَطْنِ ذَلِكَ الْمَسِيلِ عَنْ يَسَارِ الطَّرِيقِ، وَأَنْتَ ذَاهِبٌ إِلَى مَكَّةَ، لَيْسَ بَيْنَ مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَبَيْنَ الطَّرِيقِ إِلا رَمْيَةٌ بِحَجَرٍ. (بخارى:490)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ هنگاميكه از منطقه صفراوات سرازير مي شد، در سراشيبي رودخانة مرالظهران كه به مدينه نزديكتر است پياده مي شد. يعني در نهايت سراشيبي و سمت چپ راهي كه به مكه مي رود، توقف مي كرد. فاصلة راه و جايي كه آنحضرت ρ در آن جا، استراحت مي كرد، به اندازة مسافت پرتاب يك سنگ بود.

306. قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ρ يَنْزِلُ بِذِي طُوًى وَيَبِيتُ حَتَّى يُصْبِحَ، يُصَلِّي الصُّبْحَ حِينَ يَقْدُمُ مَكَّةَ، وَمُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ ρ ذَلِكَ عَلَى أَكَمَةٍ غَلِيظَةٍ، لَيْسَ فِي الْمَسْجِدِ الَّذِي بُنِيَ ثَمَّ، وَلَكِنْ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ عَلَى أَكَمَةٍ غَلِيظَةٍ. (بخارى:491)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول الله ρ هنگامي كه به منطقة ذي طوي (نزديك مكه) ميرسيد، شب را در آنجا توقف مي كرد و نماز صبح را نيز آنجا مي خواند. سپس بسوي مكه حركت مي كرد. جايي كه رسول الله ρ در آنجا نماز خواند پائين تر از مسجد و روي تپه ي شني سختي، قرار داشت نه جايي كه اكنون مسجد بنا شده است.

307. وَأَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ يُحَدِّث: أَنَّ النَّبِيَّ ρ اسْتَقْبَلَ فُرْضَتَيِ الْجَبَلِ، الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَبَلِ الطَّوِيلِ نَحْوَ الْكَعْبَةِ، فَجَعَلَ الْمَسْجِدَ الَّذِي بُنِيَ ثَمَّ يَسَارَ الْمَسْجِدِ بِطَرَفِ الأَكَمَةِ، وَمُصَلَّى النَّبِيِّ ρ أَسْفَلَ مِنْهُ عَلَى الأَكَمَةِ السَّوْدَاءِ، تَدَعُ مِنَ الأَكَمَةِ عَشَرَةَ أَذْرُعٍ أَوْ نَحْوَهَا، ثُمَّ تُصَلِّي مُسْتَقْبِلَ الْفُرْضَتَيْنِ مِنَ الْجَبَلِ الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْكَعْبَةِ. (بخارى:492)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ بسوي دهانه كوهي ايستاد كه در ميان دو كوهي قرار دارد كه رشتة بزرگتر آن بسوي كعبه است. اكنون مسجدي آنجا بنا شده است. جاي نماز خواندن آنحضرت ρ، پائين تر از مسجد و روي تپه سياهي بوده است كه سمت چپ آن قرار دارد. اگر خواستي آنجا نماز بخواني، چيزي حدود ده متر

جلوتر، رو به سوي دهانه كوهي كه بين تو و كعبه است، قرار بگير و نماز بخوان.

ابواب سترة نمازگزار

باب (1): سترة امام، سترة مقتدي نيز هست

308 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ إِذَا خَرَجَ يَوْمَ الْعِيدِ، أَمَرَ بِالْحَرْبَةِ فَتُوضَعُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيُصَلِّي إِلَيْهَا وَالنَّاسُ وَرَاءَهُ، وَكَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السَّفَرِ، فَمِنْ ثَمَّ اتَّخَذَهَا الأُمَرَاءُ. (بخارى:494)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما نقل شده است كه رسول الله ρ روزهاي عيد، هنگام نماز، دستور مي داد تا نيزه اي جلوي آن حضرت ρ نصب شود. آنگاه، رسول‌الله ρ بسوي آن، نماز مي خواند و مردم پشت سر رسول الله ρ، نماز ميخواندند. در سفر نيز رسول الله ρ چنين مي‌كرد. به همين خاطر، امراء و حكام نيز از نيزه استفاده مي كنند.

309 ـ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ صَلَّى بِهِمْ بِالْبَطْحَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ، الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ، وَالْعَصْرَ رَكْعَتَيْنِ، تَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْهِ الْمَرْأَةُ وَالْحِمَارُ. (بخارى:495)

ترجمه: ابو جحيفه τ روايت مي كند كه رسول الله ρ در بطحاء، نمازهاي ظهر و عصر را، دو ركعتي برگزار نمود، در حالي كه جلويش نيزه اي قرار داشت و زنان و الاغها، از آن سويش، عبور مي كردند.

باب (2): فاصلة بين نماز گزار و سُتره

310 ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ قَالَ: كَانَ بَيْنَ مُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ ρ وَبَيْنَ الْجِدَارِ مَمَرُّ الشَّاةِ. (بخارى:496)

ترجمه: سهل بن سعد τ روايت مي كند كه: فاصله جاي نماز رسول‌الله ρ و ديوار (مقابل) به اندازه‌اي بود كه گوسفندي مي‌توانست از آنجا عبور كند.

باب (3): نماز خواندن به سوي نيزه

311 ـ عَنْ أَنَسَ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا خَرَجَ لِحَاجَتِهِ، تَبِعْتُهُ أَنَا وَغُلامٌ، وَمَعَنَا عُكَّازَةٌ، أَوْ عَصًا، أَوْ عَنَزَةٌ، وَمَعَنَا إِدَاوَةٌ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حَاجَتِهِ نَاوَلْنَاهُ الإِدَاوَةَ. (بخارى:500)

ترجمه: از انس بن مالك τ روايت است كه مي‌فرمايد: هنگامي كه رسول الله ρ براي قضاي حاجت بيرون مي رفت، من و جواني ديگر، پشت سر او مي‌رفتيم و يك آفتابه و عصا يا نيزه اي با خود مي برديم. و پس از قضاي حاجت، آفتابه را بايشان ميداديم تا وضو بگيرند.

باب (4): نماز خواندن بسوي ستون

312 ـ عن سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ τ: أَنَّهُ كان يُصَلِّي عِنْدَ الأُسْطُوَانَةِ الَّتِي عِنْدَ الْمُصْحَفِ، فَقِيلَ لهُ: يَا أَبَا مُسْلِمٍ، أَرَاكَ تَتَحَرَّى الصَّلاةَ عِنْدَ هَذِهِ الاسْطُوَانَةِ؟ قَالَ: فَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يَتَحَرَّى الصَّلاةَ عِنْدَهَا. (بخارى:502)

ترجمه: روايت است كه سلمه بن اكوع τ نزديك ستون مصحف، (جاي ويژه قرآن) نماز مي‌خواند. پرسيدند: اي ابو مسلم! تو را مي بينيم كه بيشتر نزد اين ستون نماز مي خواني؟ پاسخ داد: من رسول الله ρ را ديدم كه سعي مي كرد كنار اين ستون نماز بخواند.

باب (5): نماز خواندن انفرادي بين ستونها

313 ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ دَخَلَ الْكَعْبَةَ، وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ، وَبِلالٌ، وَعُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ الْحَجَبِيُّ، فَأَغْلَقَهَا عَلَيْهِ، وَمَكَثَ فِيهَا، فَسَأَلْتُ بِلالا حِينَ خَرَجَ: مَا صَنَعَ النَّبِيُّ ρ؟ قَالَ: جَعَلَ عَمُودًا عَنْ يَسَارِهِ وَعَمُودًا عَنْ يَمِينِهِ وَثلاثَةَ أَعْمِدَةٍ وَرَاءَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ يَوْمَئِذٍ عَلَى سِتَّةِ أَعْمِدَةٍ، ثُمَّ صَلَّى. وفي رواية: عَمُودَيْنِ عَنْ يَمِينِهِ. (بخارى:505)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ باتفاق اسامه بن زيد، بلال و عثمان بن طلحه وارد كعبه شد. و عثمان بن طلحه دروازه را بست. رسول الله ρ پس از مدت كوتاهي، بيرون آمد. عبد الله بن عمر مي‌گويد: از بلال τ پرسيدم: آنحضرت ρ داخل كعبه چه كرد؟ گفت: ايشان طوري ايستاد كه يك ستون، سمت چپ و يك ستون، سمت راست و سه ستون، پشت سرش قرار داشت. آنگاه، نماز خواند. قابل ذكر است كه كعبه در آن زمان، شش ستون داشت. و در روايتي ديگر آمده است كه رسول خدا ρ دو ستون، سمت راست خود گذاشت.

باب (6): نماز خواندن به سوي سواري، شتر، درخت و زين شتر

314. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّهُ كَانَ يُعَرِّضُ رَاحِلَتَهُ فَيُصَلِّي إِلَيْهَا، قيل لنافع: أَفَرَأَيْتَ إِذَا هَبَّتِ الرِّكَابُ؟ قَالَ: كَانَ يَأْخُذُ هَذَا الرَّحْلَ فَيُعَدِّلُهُ، فَيُصَلِّي إِلَى آخِرَتِهِ، أَوْ قَالَ مُؤَخَّرِهِ، وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ τ يَفْعَلُهُ. (بخارى:507)

ترجمه: عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول الله ρ مركبش را در جلوي خود قرار مي داد و به سوي آن نماز مي‌خواند. نافع مي‌گويد: پرسيدم: اگر سواري بر مي خاست و فرار مي‌كرد،

آنگاه چه كار ميكرد؟ گفت: زين شتر را جلوي خود قرار مي داد و بسوي آخر آن، نماز ميخواند. راوي ميگويد: ابن عمر τ نيز چنين ميكرد.

باب (7): نماز خواندن بسوي تخت

315- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: أَعَدَلْتُمُونَا بِالْكَلْبِ وَالْحِمَارِ؟ لَقَدْ رَأَيْتُنِي مُضْطَجِعَةً عَلَى السَّرِيرِ، فَيَجِيءُ النَّبِيُّ ρ، فَيَتَوَسَّطُ السَّرِيرَ فَيُصَلِّي، فَأَكْرَهُ أَنْ أُسَنِّحَهُ، فَأَنْسَلُّ مِنْ قِبَلِ رِجْلَي السَّرِيرِ حَتَّى أَنْسَلَّ مِنْ لِحَافِي. (بخارى:508)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: شما زنان را (در عبور از جلوي نمازگزار) با سگ و الاغ برابر مي دانيد. در حالي كه من بالاي تخت دراز كشيده بودم، رسول خدا ρ آمد و مقابل تخت، به نماز ايستاد. و چون من دوست نداشتم هنگام نماز، جلوي آنحضرت ρ باشم، آهسته از طرفي كه پاهايم قرار داشت از تخت فرود مي آمدم و بدين ترتيب بسترم را ترك مي كردم.

باب (8): نمازگزار بايد مانع عبور ديگران از جلويش شود

316- عن أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ τ: أَنَّهُ كان يُصَلِّي يَوْمِ جُمُعَةٍ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ شَابٌّ مِنْ بَنِي أَبِي مُعَيْطٍ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَدَفَعَ أَبُو سَعِيدٍ فِي صَدْرِهِ، فَنَظَرَ الشَّابُّ فَلَمْ يَجِدْ مَسَاغًا إِلا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَعَادَ لِيَجْتَازَ، فَدَفَعَهُ أَبُو سَعِيدٍ أَشَدَّ مِنَ الأولَى، فَنَالَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، ثمَّ دَخَلَ عَلَى مَرْوَانَ فَشَكَا إِلَيْهِ مَا لَقِيَ مِنْ أَبِي سَعِيدٍ، وَدَخَلَ أَبُو سَعِيدٍ خَلْفَهُ عَلَى مَرْوَانَ، فَقَالَ: مَا لَكَ وَلابْنِ أَخِيكَ يَا أَبَا سَعِيدٍ؟ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ إِلَى شَيْءٍ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَجْتَازَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَلْيَدْفَعْهُ، فَإِنْ أَبَى فَلْيُقَاتِلْهُ، فَإِنَّمَا هُوَ شَيْطَانٌ». (بخارى:509)

ترجمه: از ابوسعيد خدري روايت است كه وي روز جمعه، چيزي را بين خود و مردم سُتره قرار مي داد و نماز مي‌خواند. يكي از جوانان قبيله بني معيط، خواست از جلويش بگذرد. ابو سعيد با دست به سينه اش زد و او را عقب راند. وي به اطرافش نگاه كرد (تا از جائي ديگر برود) اما چون راهي جز گذشتن از جلوي ابو سعيد نيافت، دوباره سعي كرد تا از آنجا بگذرد. اين بار ابوسعيد با شدت بيشتري او را عقب راند. جوان، به ابوسعيد ناسزا گفت. سپس نزد مروان رفت و از او شكايت كرد. ابوسعيد بدنبال آن جوان، نزد مروان آمد. مروان به او گفت: ابوسعيد! بين تو و برادرزاده ات (اين جوان) چه نزاعي در گرفته است؟ ابوسعيد τ گفت: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، يكي از شما، چيزي را بين خود و مردم، ستره قرار داد و نماز خواند و شخصي خواست از جلويش بگذرد، او را دفع كند. و اگر نپذيرفت، با وي بجنگد زيرا او شيطان است».

باب (9): گناه عبور كردن از جلوي نماز گزار

317. عن أَبِي جُهَيْمٍ τ قَالَ: قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لَوْ يَعْلَمُ الْمَارُّ بَيْنَ يَدَيِ الْمُصَلِّي مَاذَا عَلَيْهِ، لَكَانَ أَنْ يَقِفَ أَرْبَعِينَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ». قَالَ الراوي: لا أَدْرِي أَقَالَ: أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ شَهْرًا أَوْ سَنَةً. (بخاري: 510)

ترجمه: ابوجهيم τ روايت مي كند كه رسول اكرم ρ فرمود: «كسي كه از جلوي نمازگزار مي‌گذرد، اگر مي‌دانست كه اين كار چقدر گناه دارد ، تا چهل (سال) توقف مي نمود ولي از جلوي نماز گزار، عبور نمي كرد». راوي مي‌گويد: يادم نيست كه رسول الله ρ فرمود: چهل روز، ماه يا سال.

باب (10): نماز خواندن بسوي كسي كه خواب است

318- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يُصَلِّي وَأَنَا رَاقِدَةٌ، مُعْتَرِضَةٌ عَلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُوتِرَ أَيْقَظَنِي فَأَوْتَرْتُ. (بخارى:512)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول الله ρ نماز ميخواند در حالي كه من جلوي آنحضرت ρ و روي رخت خوابش خوابيده بودم. سپس هنگامي كه ميخواست نماز وتر بخواند، مرا نيز بيدار مي كرد. من هم نماز وتر مي خواندم.

باب (11): كسي كه هنگام نماز، دختر بچه خرد سالي را با خود حمل كند

319. عَنْ أَبِي قَتَادَةَ الأَنْصَارِيِّ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يُصَلِّي وَهُوَ حَامِلٌ أُمَامَةَ بِنْتَ زَيْنَبَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَلأَبِي الْعَاصِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَهَا وَإِذَا قَامَ حَمَلَهَا. (بخارى:516)

ترجمه: ابوقتاده انصاري τ ميگويد: رسول الله ρ هنگام نماز خواندن، امامه، دختر زينب (نوه اش) را كه پدرش ابوالعاص بن ربيع بن عبد شمس بود، بر دوش مي گرفت. و هنگاميكه به سجده ميرفت، او را بر زمين ميگذاشت و وقتيكه از سجده بلند ميشد، او را دوباره بر دوش مي نهاد.

باب (12): زني كه پليدي را از روي نماز گزار بر مي دارد

320 . حديث ابن مسعود τ في دعاء النبي ρ على قريش يوم وضعوا عليه السلى تقدم، وقال هنا في آخره: ثُمَّ سُحِبُوا إِلَى الْقَلِيبِ قَلِيبِ بَدْرٍ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «وَأُتْبِعَ أَصْحَابُ الْقَلِيبِ لَعْنَةً». (بخاري:520)

ترجمه: قبلاً حديث ابن مسعود τ در مورد نفرين قريش، توسط رسول خدا ρ ذكر گرديد. در قسمت پاياني اين حديث، آمده است كه اجساد آنان در روز بدر، در خندق، انداخته شد. و رسول الله ε فرمود:

«كساني كه در گودال افتاده اند به لعنت خدا گرفتار شده اند».

كتاب(9) اوقات نماز

باب (1): اوقات و فضيلت نمازها

321 . عَنْ أَبِيْ مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ τ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى المغِيْرَةِ بْنِ شُعْبَةَ وَقَدْ أَخَّرَ الصَّلاةَ يَوْماً، وَهُوَ بِالْعَرَاقِ، فَقَالَ: مَا هَذَا يَا مُغِيرَةُ، أَلَيْسَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ جِبْرِيلَ ρ نَزَلَ فَصَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ρ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ρ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ρ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ρ، ثمَّ صَلَّى، فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ρ، ثمَّ قَالَ: «بِهَذَا أُمِرْتُ». (بخارى:521).

ترجمه: ابو مسعود انصاري τ روايت مي كند كه: روزي نزد مغيره بن شعبه در عراق رفته بودم. او در خواندن نماز، تأخير كرد. پرسيدم: اين چه كاري است مغيره؟! مگر نمي‌داني كه جبرئيل آمد ونماز خواند و رسول الله ρ با وي نماز خواند. باز جبرئيل آمد ونماز خواند و رسول الله ρ با وي نماز خواند. باز جبرئيل آمد ونماز خواند و رسول‌الله ρ با وي نماز خواند. باز جبرئيل آمد ونماز خواند و رسول الله ρ با وي نماز خواند. باز جبرئيل آمد ونماز خواند و رسول الله ρ با وي نماز خواند. و در پايان، جبرئيل گفت: «به من چنين دستور داده شده است». (هدف ابومسعود اين بود كه اوقات نمازهاي پنجگانه را جبريل تعيين نموده است).

باب (2): نماز، باعث آمرزش گناهان مي شود

322- عن حُذَيْفَةَ τ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عُمَرَ τ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي الْفِتْنَةِ؟ قُلْتُ: أَنَا كَمَا قَالَهُ، قَالَ: إِنَّكَ عَلَيْهِ أَوْ عَلَيْهَا لجَرِيءٌ، قُلْتُ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ تُكَفِّرُهَا الصَّلاةُ وَالصَّوْمُ وَالصَّدَقَةُ وَالأَمْرُ وَالنَّهْيُ، قَالَ: لَيْسَ هَذَا أُرِيدُ، وَلَكِنِ الْفِتْنَةُ الَّتِي تَمُوجُ كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ، قَالَ:

لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُغْلَقًا، قَالَ: أَيُكْسَرُ أَمْ يُفْتَحُ؟ قَالَ: يُكْسَرُ، قَالَ: إِذًا لا يُغْلَقَ أَبَدًا، قُلْنَا: أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ؟ قَالَ: نَعَمْ، كَمَا أَنَّ دُونَ الْغَدِ اللَّيْلَةَ، إِنِّي حَدَّثْتُهُ بِحَدِيث لَيْسَ بِالأَغَالِيطِ. فَهِبْنَا أَنْ نَسْأَلَ حُذَيْفَةَ، فَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: الْبَابُ عُمَرُ. (بخارى:525)

ترجمه: حذيفه τ مي‌گويد: خدمت عمر ابن خطاب τ نشسته بوديم كه ايشان پرسيد: چه كسي از شما حديثي در مورد فتنه از رسول الله ρ بياد دارد؟ حذيفه مي‌گويد: گفتم: من حديث رسول الله ρرا در اين مورد، همانطور كه ايراد فرمودند، بياد دارم. عمرτ فرمود: شما خيلي جرأت داريد. گفتم: فتنه هايي كه دامنگير مرد از ناحيه زن، فرزند،ثروت وهمسايه مي شود به وسيله نماز، روزه، صدقه، وامر به معروف ونهي از منكر از بين خواهند رفت. عمرτ فرمود: منظورم اين فتنه ها نيست . بلكه فتنه‌هايي است كه مانند امواج دريا، موج مي زنند. حذيفه مي‌گويد: عرض كردم: اي امير المومنين! از آن فتنه ها، ضرري به شما نمي رسد. زيرا ميان شما و آنها، دروازه محكمي وجود دارد. عمرτ سؤال كرد: آيا آن دروازه، باز مي شود يا شكسته مي شود؟ حذيفه گفت: شكسته خواهد شد. عمرτ فرمود: در آنصورت، هرگز دوباره بسته نخواهد شد. از حذيفهτ سؤال شد: آيا عمرτ آن دروازه را مي‌دانست. گفت: آري، برايش مانند روز، روشن بود. زيرا من حديث صحيحي براي او نقل كردم كه در آن، هيچگونه مطلب غلط و نادرستي وجود نداشت. حاضران گفتند: ما ترسيديم چيزي از حذيفه در مورد آن دروازه، بپرسيم. بنابراين، از مسروق خواستيم تا از او بپرسد. حذيفه τ در جواب مسروق، گفت: منظور از آن دروازه، وجود خود عمرτ است.

323 . عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ τ: أَنَّ رَجُلا أَصَابَ مِنِ امْرَأَةٍ قُبْلَةً، فَأَتَى النَّبِيَّ ρ فَأَخْبَرَهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ Y: **[أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ**

يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ) قَـــال الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلِي هَذَا؟ قَالَ: «لِجَمِيعِ أُمَّتِي كُلِّهِمْ». (بخارى:526)

ترجمه: ابن مسعود τ مي گويد: شخصي زني را بوسيد. بعد از آن، خدمت رسول الله ρ آمد و گفت: اي رسول خدا! مرتكب چنين خطايي شده ام، تكليف چيست؟ آنگاه، خداوند اين آيه را نازل فرمود: (در دو طرف روز و هم چنين قسمتي از شب، نماز را برپا دار. همانا اعمال نيك، گناهان را از بين ميبرند). آن شخص، سؤال كرد: اي رسول الله! آيا اين حكم، ويژة من است؟ رسول الله ρ فرمود: «خير، بلكه شامل حال همه ي امت من است».

باب (3): فضيلت نماز خواندن به موقع

324 . عن ابن مسعود τ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ρ: أَيُّ الْعَمَلِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «الصَّلاةُ عَلَى وَقْتِهَا». قَالَ: ثمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «ثمَّ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ». قَالَ: ثمَّ أَيٌّ؟ قَـــال: «الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». قَالَ: حَدَّثَنِي بِهِنَّ، وَلَوِ اسْتَزَدْتُهُ لَزَادَنِي. (بخارى:527)

ترجمه: ابن مسعود τ ميگويد: از نبي اكرم ρ سؤال كردم: كدام عمل، نزد الله پسنديده تر است؟ فرمود: «نمازي كه در وقت خودش، خوانده شود». عرض كردم: بعد از آن؟ فرمود: «نيكي به پدر و مادر». عرض كردم: بعد از آن ؟ فرمود: «جهاد در راه خدا». ابن مسعود τ ميگويد: پيامبرρ همين سه مطلب را به من گفت. اگر بيشتر مي پرسيدم، آنحضرت ρ نيز، جواب بيشتري مي داد.

باب (4): نمازهاي پنجگانه، باعث كفارة گناهان مي شود

325 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ نَهَرًا بِبَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ فِيهِ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسًا، مَا تَقُولُ: ذَلِكَ يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ»؟ قَالُوا: لا

يُبْقِي مِنْ دَرَنِهِ شَيْئًا، قَالَ: «فَذَلِكَ مِثلُ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطَايَا». (بخاری:528)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه مي‌فرمود: «اگر مقابل منزل كسي نهر آبي باشد و او روزي پنج بار، در آن، غسل نمايد، آيا به نظر شما، چركي بر بدن او باقي خواهد ماند»؟ صحابه عرض كردند: خير. رسول الله ρ فرمود: نمازهاي پنجگانه چنين اند. يعني خداوند بوسيله آنها گناهان را از بين مي برد».

باب (5): نماز گزار با پروردگارش مناجات مي كند

326 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ، عَنِ النَّبِيِّ ρ أنه قَالَ: «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ، وَلا يَبْسُطْ ذِرَاعَيْهِ كَالْكَلْبِ، وَإِذَا بَزَقَ فَلا يَبْزُقَنَّ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَلا عَنْ يَمِينِهِ، فَإِنَّهُ يُنَاجِي رَبَّهُ». (بخاري:532)

ترجمه: انس ابن مالك τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «در سجده، اعتدال را رعايت كنيد. و دستها را مانند سگ، بر زمين نگذاريد. همچنين اگر كسي خواست آب دهان بيندازد، جلو و سمت راست خود، نيندازد. زيرا وي در نماز، با پروردگارش، راز و نياز مي‌كند».

باب (6): تأخير نماز ظهر درتابستان تا اينكه از شدت گرما، كاسته شود

327 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ، عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ فَأَبْرِدُوا بِالصَّلاةِ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ، وَاشْتَكَتِ النَّارُ إِلَى رَبِّهَا، فَقَالَتْ: يَا رَبِّ أَكَلَ بَعْضِي بَعْضًا، فَأَذِنَ لَهَا بِنَفَسَيْنِ، نَفَسٍ فِي الشِّتَاءِ وَنَفَسٍ فِي الصَّيْفِ، فَهُوَ أَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الْحَرِّ ،وَأَشَدُّ مَا تَجِدُونَ مِنَ الزَّمْهَرِيرِ»(بخارى:537،536)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: « در شدت گرما، نماز ظهر را زماني

بخوانيد كه هوا اندكي سردتر شود. زيرا شدت گرما، از تنفس دوزخ است. آتش دوزخ نزد خدا شكايت كرد كه اجزاي من، از شدت گرما، يكديگر را نابود مي كند. پروردگار به وي اجازه داد تا سالي دو بار، تنفس كند: يكي در زمستان و ديگري در تابستان. سرماي شديد، تنفس زمستان و گرماي شديد، تنفس تابستان اوست».

328. عَنْ أَبِي ذَرٍّ τ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ε فِي سَفَرٍ، فَأَرَادَ الْمُؤَذِّنُ أَنْ يُؤَذِّنَ لِلظُّهْرِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَبْرِدْ». ثُمَّ أَرَادَ أَنْ يُؤَذِّنَ، فَقَالَ لَهُ: «أَبْرِدْ». حَتَّى رَأَيْنَا فَيْءَ التُّلُولِ. (بخارى:539)

ترجمه: ابوذر غفاريτ مي‌گويد: در سفري با رسول الله ρ همراه بوديم. مؤذن خواست براي نماز ظهر، اذان گويد. رسول خدا ρ فرمود: «اندكي صبركن تا هوا سردتر شود». پس از چند لحظه، بار ديگر، مؤذن قصد اذان نمود. رسول الله ρ فرمود: «صبر كن تا هوا سرد شود». و اينگونه، اذان ظهر تا ظاهر شدن ساية تپه‌ها، بتأخير افتاد.

باب (7): وقت نماز ظهر، هنگام زوال آفتاب است

329. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ خَرَجَ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ، فَصَلَّى الظُّهْرَ، فَقَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَذَكَرَ السَّاعَةَ، فَذَكَرَ أَنَّ فِيهَا أُمُورًا عِظَامًا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْأَلَ عَنْ شَيْءٍ فَلْيَسْأَلْ، فَلا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلا أَخْبَرْتُكُمْ مَا دُمْتُ فِي مَقَامِي هَذَا». فَأَكْثَرَ النَّاسُ فِي الْبُكَاءِ، وَأَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُذَافَةَ السَّهْمِيُّ فَقَالَ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ». ثُمَّ أَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي». فَبَرَكَ عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالإِسْلامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا، فَسَكَتَ. ثُمَّ قَالَ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ آنِفًا، فِي عُرْضِ هَذَا الْحَائِطِ، فَلَمْ أَرَ كَالْخَيْرِ وَالشَّرِّ». (بخارى:540)

ترجمه: انس ابن مالك τ ميگويد: روزي، بعد از زوال آفتاب، رسول الله ρ به مسجد آمد و نماز ظهر را اقامه نمود. سپس، به منبر رفت و دربارة قيامت و اينكه در آن روز، حوادث بسيار مهمي به وقوع خواهد پيوست، سخن گفت و فرمود: « هركس، سؤالي دارد، بپرسد. تا زماني كه اينجا نشسته ام به همة سؤالات شما، پاسخ خواهم داد». مردم بشدت گريه مي كردند و آنحضرت ρ چندين بار فرمود: «سؤال كنيد». در آن ميان، عبدالله بن حذافه برخاست و پرسيد: پدر من كيست؟ رسول اللهρ فرمود: پدر تو، حذافه است. رسول خدا ρ دوباره فرمود: «سؤال كنيد». آنگاه، عمر ابن خطابτ دو زانو نشست و عرض كرد:« خدا را بعنوان پروردگار، اسلام را بعنوان دين و محمد ρ را بعنوان پيامبر، قبول داريم و به آن، خرسنديم». رسول الله ρ پس از اندكي سكوت، فرمود: « هم اكنون، بهشت و دوزخ، روي اين ديوار، بر من عرضه شد. تاكنون چيزي به زيبائي بهشت و زشتي دوزخ، نديده ام».

330 . عَنْ أَبِي بَرْزَةَ τ قَالَ:كَانَ النَّبِيُّ ρ يُصَلِّي الصُّبْحَ وَأَحَدُنَا يَعْرِفُ جَلِيسَهُ، وَيَقْرَأُ فِيهَا مَا بَيْنَ السِّتِّينَ إِلَى الْمِائَةِ، وَيُصَلِّي الظُّهْرَ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ، وَالْعَصْرَ وَأَحَدُنَا يَذْهَبُ إِلَى أَقْصَى الْمَدِينَةِ فيرَجَعَ وَالشَّمْسُ حَيَّةٌ، وَنَسِيتُ مَا قَالَ فِي الْمَغْرِبِ، وَلا يُبَالِي بِتَأْخِيرِ الْعِشَاءِ إِلَى ثُلُث اللَّيْلِ، ثمَّ قَالَ: إِلَى شَطْرِ اللَّيْلِ (بخارى:541)

ترجمه: ابو برزه τ ميگويد: نبي اكرم ρ نماز صبح را هنگامي ميخواند كه هر كس، همنشين خود را مي شناخت. و در آن، بين شصت تا صد آيه ميخواند. و نماز ظهر را بعد از زوال آفتاب و نماز عصر را وقتي ميخواند كه اگر يك نفر، به دورترين نقطه مدينه برود و برگردد، هنوز آفتاب زرد نشده باشد. ابومنهال ميگويد: قول ابوبرزه را درباره نماز مغرب، فراموش كرده ام. ولي او براي تأخير نماز عشاء، تا يك سوم شب، باكي نداشت. سپس افزود: تا نصف شب هم، باكي نداشت.

باب (8): تأخير نماز ظهر تا وقت عصر

331 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثَمَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ. (بخارى:543)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ρ در مدينه منوره، هشت ركعتِ ظهر و عصر و هفت ركعتِ مغرب و عشاء را بصورت جمع خواند.

باب (9): وقت نماز عصر

332 . حَدِيْث أَبِي بَرْزَةَ τ في ذِكْرِ الصَّلَوَاتِ تَقَدَّمَ قَرِيْباً وَقَالَ في هذِهِ الرِّوَايَةِ لَمَّا ذَكَرَ الْعِشَاءَ:كَانَ يَكْرَهُ النَّوْمَ قَبْلَ الْعِشَاءِ وَالْحَدِيث بَعْدَهَا. (بخارى:541)

ترجمه: قبلاً حديث ابوبرزه، دربارة وقت نمازها، ذكر شد. در اين حديث، بعد از يادآوري نماز عشاء، فرمود: رسول الله ρ خوابيدن قبل از نماز عشاء و بيدار ماندن و داستان سرايي بعد از نماز عشاء را ناپسند مي دانست.

333 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كُنَّا نُصَلِّي الْعَصْرَ ثمَّ يَخْرُجُ الإِنْسَانُ إِلَى بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَنَجِدُهُمْ يُصَلُّونَ الْعَصْرَ. (بخارى:548)

ترجمه: انس ابن مالك τ ميگويد: نماز عصر را زماني ميخوانديم كه اگر بعد از پايان نماز، كسي به محله قبيلة بني عمرو ابن عوف (قبا) مي رفت، آنان را در حال نماز خواندن، مي ديد.

(معني حديث، اين است كه رسول الله ρ نماز عصر را در اول وقتش مي خواند و بني عمرو، چون مشغول كشاورزي و غيره بودند، در وسط وقت، ميخواندند). مترجم

334 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُصَلِّي الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ حَيَّةٌ، فَيَذْهَبُ الذَّاهِبُ إِلَى الْعَوَالِي، فَيَأْتِيهِمْ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ، وَبَعْضُ الْعَوَالِي مِنَ الْمَدِيْنَةِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ، أَوْ نَحْوِهِ. (بخارى:550)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: رسول الله ρ نماز عصر را زماني مي خواند كه آفتاب، هنوز بلند و بسيار روشن بود. (يعني مايل به زردي نشده بود). و اگر كسي پس از نماز عصر، به عوالي مدينه ميرفت، هنوز آفتاب بلند بود كه آنجا ميرسيد. قابل يادآوري است كه بخشهايي از عوالي، حدود چهار ميل از مدينه منوره، فاصله دارد.

باب (10): گناه كسي كه نماز عصرش فوت گردد

335 . عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «الَّذِي تَفُوتُهُ صَلاةُ الْعَصْرِ كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلُهُ وَمَالُهُ». (بخارى:552)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول اكرم ρ فرمود: «كسي كه نماز عصرش فوت گردد، مانند اين است كه اهل و مالش را از دست داده باشد».

باب (11): كسي كه نماز عصر را ترك كند

336 . عَنْ بُرَيْدَةَ τ: أَنَّهُ قَالَ فِي يَوْمٍ ذِي غَيْمٍ: بَكِّرُوا بِصَلاةِ الْعَصْرِ فَإِنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «مَنْ تَرَكَ صَلاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ». (بخارى:553)

ترجمه: روايت است كه بريده τ در يك روز ابري، فرمود: نماز عصر را زود بخوانيد زيرا رسول اكرم ρ فرمود: «هركس، نماز عصر را ترك نمايد، تمام اعمال نيك اش از بين ميرود».

باب (12): فضيلت نماز عصر

337 . عَنْ جَرِيرٍ τ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ρ، فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً، فَقَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لا تُضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لا تُغْلَبُوا عَلَى صَلاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا». ثُمَّ قَرَأَ:[**وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ**]. (بخاری:554)

ترجمه: جرير بن عبد الله τ مي‌گويد: شبي، خدمت نبي اكرم ρ بوديم. ايشان به سوي ماه، نظر كرد و فرمود: «همينطور كه اين ماه را مي بينيد، پروردگارتان را خواهيد ديد. در اين مورد، هيچ مزاحمتي براي شما، وجود نخواهد داشت. (اگر مي خواهيد ديدار خداوند نصيب شما شود) سعي كنيد بر نمازهاي صبح و عصر، مواظبت نماييد. و حتماً اين كار را انجام دهيد». سپس، آنحضرتρ اين آيه را تلاوت فرمود: (خداوند را قبل از طلوع و قبل از غروب آفتاب، به پاكي ياد كنيد).

338- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ مَلائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ وَصَلاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟ فَيَقُولُونَ: تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ». (بخاری:555)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «فرشتگاني شب و فرشتگاني ديگر، روز را به نوبت، با شما بسر مي برند. و هنگام نماز صبح و عصر، با هم جمع مي‌شوند. سپس، فرشتگاني كه شب را نزد شما سپري كرده اند، بسوي عرش الهي مي‌روند. خداوند متعال با وجودي كه حال بندگانش را بهتر مي‌داند، از آنان مي پرسد: وقتي آمديد؛ بندگان مرا در چه حالي ديديد؟ فرشتگان در جواب، مي‌گويند: پروردگارا! هنگامي كه نزد آنان رفتيم و زماني كه از آنها جدا شديم، مشغول نماز خواندن و عبادت بودند».

باب (13): كسي كه يك ركعت از نماز عصر را پيش از غروب آفتاب، دريابد

339. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا أَدْرَكَ أَحَدُكُمْ سَجْدَةً مِنْ صَلاةِ الْعَصْرِ قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ، فَلْيُتِمَّ صَلاتَهُ، وَإِذَا أَدْرَكَ سَجْدَةً مِنْ صَلاةِ الصُّبْحِ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، فَلْيُتِمَّ صَلاتَهُ». (بخارى:556)

ترجمه: ابو هريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر كس، يك ركعت از نماز عصرش را قبل از غروب آفتاب، دريابد، بايد بقيه نماز را بخواند و كامل كند. و هركس، يك ركعت از نماز فجرش را قبل از طلوع آفتاب، دريابد، بايد بقيه نماز را بخواند و كامل نمايد».

340. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بن عمر: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «إِنَّمَا بَقَاؤُكُمْ فِيمَا سَلَفَ قَبْلَكُمْ مِنَ الأُمَمِ كَمَا بَيْنَ صَلاةِ الْعَصْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، أُوتِيَ أَهْلُ التَّوْرَاةِ التَّوْرَاةَ، فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا انْتَصَفَ النَّهَارُ عَجَزُوا، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثُمَّ أُوتِيَ أَهْلُ الإِنْجِيلِ الإِنْجِيلَ، فَعَمِلُوا إِلَى صَلاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ عَجَزُوا، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، ثُمَّ أُوتِينَا الْقُرْآنَ، فَعَمِلْنَا إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ، فَأُعْطِينَا قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، فَقَالَ أَهْلُ الْكِتَابَيْنِ: أَيْ رَبَّنَا أَعْطَيْتَ هَؤُلاءِ قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ، وَأَعْطَيْتَنَا قِيرَاطًا قِيرَاطًا، وَنَحْنُ كُنَّا أَكْثَرَ عَمَلاً؟ قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ أَجْرِكُمْ مِنْ شَيْءٍ؟ قَالُوا: لا، قَالَ: فَهُوَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ». (بخارى:557)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «عمرِ شما در برابر عمر امت‌هاي گذشته به اندازه فاصله نماز عصر و مغرب است. تورات به اهل آن، داده شد و آنان تا نصف روز، بدان عمل كردند. آنگاه، خسته شدند. و به هر كدام از آنان، يك قِيراط، اجر داده شد. هم چنين، انجيل به اهل آن، داده شد و آنان از نصف روز تا موقع نماز عصر به آن، عمل كردند و بعد خسته شدند و به هركدام از آنان نيز باندازه يك قِيراط، اجر داده شد. سپس، قرآن به ما عطا شد و

ما تا غروب آفتاب به آن عمل كرديم. ولي به هر كدام از ما، دو قيراط، پاداش داده شد. اهل تورات و انجيل، نزد پروردگار، شكايت بردند و گفتند: پروردگارا ! ما كه كار بيشتري انجام داديم، به ما يك قيراط، عنايت فرمودي. ولي به آنها كه كار كمتري انجام دادند، دو قيراط، عطا كردي؟ خداوند فرمود: آيا بر شما ستم روا داشته ام؟ گفتند: خير . آنگاه، حق تعالي فرمود: اين لطف و احسان من است، به هر كس كه بخواهم، مي دهم».

باب (14): وقت نماز مغرب

342 . عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ τ يَقُولُ: كُنَّا نُصَلِّي الْمَغْرِبَ مَعَ النَّبِيِّ ρ، فَيَنْصَرِفُ أَحَدُنَا، وَإِنَّهُ لَيُبْصِرُ مَوَاقِعَ نَبْلِهِ. (بخارى:559)

ترجمه: رافع بن خديج τ مي‌گويد: نماز مغرب را همراه رسول الله ρ مي خوانديم و بر مي‌گشتيم. باز هم، هوا به اندازه اي روشن بود كه اگر تيري را پرتاب مي كرديم، جاي افتادن آن را مي ديديم.

343 . عَنْ جَابِرِبْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يُصَلِّي الظُّهْرَ بِالْهَاجِرَةِ، وَالْعَصْرَ وَالشَّمْسُ نَقِيَّةٌ، وَالْمَغْرِبَ إِذَا وَجَبَتْ، وَالْعِشَاءَ أَحْيَانًا وَأَحْيَانًا، إِذَا رَآهُمُ اجْتَمَعُوا عَجَّلَ، وَإِذَا رَآهُمْ أَبْطَئُوْا أَخَّرَ، وَالصُّبْحَ كَانُوا أَوْ كَانَ النَّبِيُّ ρ يُصَلِّيهَا بِغَلَسٍ. (بخارى:560)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ مي‌گويد: رسول الله ρ نماز ظهر را پس از زوال، و نماز عصر را موقعي كه آفتاب، خوب روشن بود، مي‌خواند. و نماز مغرب را بلافاصله بعد از غروب و نماز عشاء را گاهي زود و گاهي دير، يعني اگر مردم دير مي‌آمدند، دير، و در غير آن‌صورت، زود مي‌خواند. و نماز صبح را با رسول الله ρ هنگامي كه هوا هنوز تاريك بود، مي‌خوانديم.

باب (15): كسيكه نمي خواهد نماز مغرب را عشاء بنامد

344 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «لا تَغْلِبَنَّكُمُ الأَعْرَابُ عَلَى اسْمِ صَلاتِكُمُ الْمَغْرِبِ». قَالَ: وَتَقُولُ: الأَعْرَابُ: هِيَ الْعِشَاءُ (بخارى:563)

ترجمه: عبد الله مزني τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «باديه نشينان، نماز مغرب را عشاء ميگويند. اما شما دچار اشتباه نشويد. پس از غروب را، مغرب و نماز بعد از آن را عشاء بناميد».

باب (16): فضيلت نماز عشاء

345 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لَيْلَةً بِالْعِشَاءِ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَفْشُوَ الإِسْلامُ، فَلَمْ يَخْرُجْ حَتَّى قَالَ عُمَرُ: نَامَ النِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ، فَخَرَجَ، فَقَالَ لأَهْلِ الْمَسْجِدِ: «مَا يَنْتَظِرُهَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ غَيْرَكُمْ» (بخارى:566)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول الله ρ يكبار قبل از گسترش اسلام، نماز عشاء را به تأخير انداخت. و از خانه بيرون نيامد تا اينكه عمر ابن خطاب او را صدا زد و گفت: اي رسول خدا! زنان و كودكان خواب رفتند. آنگاه، رسول اكرم ρ از خانه بيرون آمد و نماز گزارد. سپس، خطاب به حاضرين، فرمود: «هيچ كس از اهل زمين جز شما، منتظر اين نماز نيست».

346 . عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَأَصْحَابِي الَّذِينَ قَدِمُوا مَعِي فِي السَّفِينَةِ نُزُولاً فِي بَقِيعِ بُطْحَانَ، وَالنَّبِيُّ ρ بِالْمَدِينَةِ، فَكَانَ يَتَنَاوَبُ النَّبِيَّ ρ عِنْدَ صَلاةِ الْعِشَاءِ كُلَّ لَيْلَةٍ نَفَرٌ مِنْهُمْ، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ ρ أَنَا وَأَصْحَابِي وَلَهُ بَعْضُ الشُّغْلِ فِي بَعْضِ أَمْرِهِ، فَأَعْتَمَ بِالصَّلاةِ حَتَّى ابْهَارَّ اللَّيْلُ، ثُمَّ خَرَجَ النَّبِيُّ ρ فَصَلَّى بِهِمْ، فَلَمَّا قَضَى صَلاتَهُ، قَالَ لِمَنْ حَضَرَهُ: «عَلَى رِسْلِكُمْ، أَبْشِرُوا، إِنَّ مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يُصَلِّي هَذِهِ السَّاعَةَ غَيْرُكُمْ». أَوْ قَالَ: «مَا

صَلَّى هَذِهِ السَّاعَةَ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ». لا يَدْرِي أَيَّ الْكَلِمَتَيْنِ قَالَ، قَالَ أَبُو مُوسَى: فَرَجَعْنَا، فَفَرِحْنَا بِمَا سَمِعْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ. (بخاری:567)

ترجمه: ابوموسي τ ميگويد: من و همراهانم با كشتي آمديم. و در بقيع بطحان، منزل گرفتيم. رسول الله ρ در مدينه بود. هر شب، عده اي از ما به نوبت، نزد رسول الله ρ ميرفتند. يكي از شبها، نوبت من و چند نفر ديگر فرا رسيد. خدمت آنحضرت ρ رسيديم. ايشان به علت سرگرم بودن در بعضي امور، نماز عشاء را به تأخير انداخت بطوريكه ستارگان در سراسر آسمان، آشكار شدند. (بخش بزرگي از شب سپري شد). سپس، آنحضرت ρ تشريف آورد و نماز خواند. پس از اتمام نماز، فرمود: «صبركنيد. خبر خوشي براي شما دارم. و آن خبر خوش، اينست كه لطف خدا، شامل حال شما است. زيرا غير از شما، كسي ديگر در اين ساعت، نماز نخوانده است».يا«در حال نماز نيست» ابوموسي τ ميگويد: از اين مژدة رسول الله ρ، همه خوشحال و شادمان، برگشتيم.

باب (17): خوابيدن كسي كه قبل از نماز عشاء، خوابش بگيرد

347. حَدِيث أَعْتَمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِالْعِشَاءِ حَتَّى نَادَاهُ عُمَرُ تَقَدَّمَ، وَ في هذا زيادة، قَالَتْ: وَكَانُوا يُصَلُّونَ فِيمَا بَيْنَ أَنْ يَغِيبَ الشَّفَقُ إِلَى ثُلُث اللَّيْلِ الأَوَّلِ. وفي رواية عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: فَخَرَجَ نَبِيُّ اللَّهِ ρ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ الآنَ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، فَقَالَ: «لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُصَلُّوهَا هَكَذَا». (بخاری:569-571)

ترجمه: حديث عايشه رضي الله عنها درباره اينكه پيامبر ρ نماز عشاء را به تاخير انداخت و عمرτ به ايشان گفت: زنان وبچه ها خواب رفتند و... را قبلا ذكر كرديم.و در اينجا، اين مطلب، اضافه شده است كه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: آنحضرت ρ نماز عشاء را حد فاصل ميان غروب شفق ويك سوم اول شب، مي خواندند. ودر روايت ابن عباس رضي الله

عنهما آمده است که: رسول الله ρ در حالي که آب از سر مبارکش میچکید و دستش را روي سرش گذاشته بود، تشریف آورد. ـ گویا هم اکنون، او را مي بینیم.ـ و فرمود: اگر براي امتم، مشکل نمي بود، دستور مي دادم که نماز عشاء را چنین (با تأخیر) بخوانند.

باب (18): وقت نماز صبح

348. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ حَدَّثَهُ: أَنَّهُمْ تَسَحَّرُوا مَعَ النَّبِيِّ ρ، ثُمَّ قَامُوا إِلَى الصَّلاةِ، قُلْتُ: كَمْ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسِينَ أَوْ سِتِّينَ، يَعْنِي آيَةً. (بخاری:575)

ترجمه: انس τ روایت مي کند که زید بن ثابت τ فرمود: صحابه با رسول الله ρ سحري خوردند. سپس، براي اقامهٔ نماز صبح برخاستند. انس τ ميگوید: پرسیدم: بین خوردن سحري و نماز صبح، چقدر فاصله بود؟ زید بن ثابت جواب داد: باندازهٔ تلاوت پنجاه تا شصت آیه.

349. عَنْ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ τ قَالَ: كُنْتُ أَتَسَحَّرُ فِي أَهْلِي ثُمَّ يَكُونُ سُرْعَةٌ بِي أَنْ أُدْرِكَ صَلاةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ. (بخاری:577)

ترجمه: سهل بن سعد τ ميگوید: با خانواده ام سحري مي خوردم و زود حرکت مي کردم تا نماز جماعت را همراه رسول الله ε بخوانم .

باب (19): فضیلت نماز فجر

350. عَنْ أَبِي مُوسَى τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ صَلَّى الْبَرْدَيْنِ دَخَلَ الْجَنَّةَ». (بخاری:574)

ترجمه: ابوموسي τ ميگوید: رسول الله ρ فرمود: «هرکس، نمازهاي صبح و عصر را بخواند، به بهشت ميرود».

باب (20): نماز خواندن پس از نماز فجر تا طلوع آفتاب

351- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: شَهِدَ عِنْدِي رِجَالٌ مَرْضِيُّونَ، وَأَرْضَاهُمْ عِنْدِي عُمَرُ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ نَهَى عَنِ الصَّلاةِ بَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَشْرُقَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ. (بخارى:581)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي فرمايد: مرداني صادق كه در راس آنها عمرτ بود، نزد من گواهي دادند كه: نبي اكرم ρ از نماز خواندن، پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب وپس از نماز عصر تا غروب آفتاب، نهي فرمودند.

352 . عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لا تَحَرَّوْا بِصَلاتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلا غُرُوبَهَا». (بخارى:582)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول اكرم ρ فرمود: «نماز صبح را هنگام طلوع آفتاب و نماز عصر را هنگام غروب آفتاب، نخوانيد».

353 . قَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخِّرُوا الصَّلاةَ حَتَّى تَرْتَفِعَ، وَإِذَا غَابَ حَاجِبُ الشَّمْسِ فَأَخِّرُوا الصَّلاةَ حَتَّى تَغِيبَ». (بخاري:583)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «هنگامي كه گوشه خورشيد، آشكار شد، نماز نخوانيد تا اينكه خورشيد، كاملا بالا رود. و هنگامي كه گوشة خورشيد، غروب كرد، نماز نخوانيد تا اينكه كاملا غروب كند».

354 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى عَنْ بَيْعَتَيْنِ، وَعَنْ لِبْسَتَيْنِ، وَعَنْ صَلاتَيْنِ، نَهَى عَنِ الصَّلاةِ بَعْدَ الْفَجْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ. (بخارى:584)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ از دو نوع بيع، دو روش لباس پوشيدن (كه ذكر آنها قبلا گذشت) ودو نماز، نهي فرمود: يكي، نماز خواندن بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و ديگري، نماز خواندن بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب.

باب (21): نبايد قبل از غروب آفتاب، نمازي خوانده شود

355. عَنْ مُعَاوِيَةَ τ قَالَ: إِنَّكُمْ لَتُصَلُّونَ صَلاةً، لَقَدْ صَحِبْنَا رَسُولَ اللَّهِ ρ، فَمَا رَأَيْنَاهُ يُصَلِّيهَا، وَلَقَدْ نَهَى عَنْهُمَا. (يَعْنِي: الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ) (بخارى:587)

ترجمه: از معاويه τ روايت است كه فرمود: شما نمازي مي‌خوانيد كه ما، با وجودي كه در خدمت رسول الله ρ بوديم، نديديم كه چنين نمازي را بخواند. بلكه از خواندن آن، (دو ركعت بعد از نماز عصر) منع فرمود.

باب(22): نمازهاي قضايي ومانند آن را ميتوان بعد از عصر، خواند

356-عَنْ عَائِشَةَ τ قَالَتْ: وَالَّذِي ذَهَبَ بِهِ، مَا تَرَكَهُمَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ وَمَا لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى حَتَّى ثَقُلَ عَنِ الصَّلاةِ، وَكَانَ يُصَلِّي كَثِيرًا مِنْ صَلاتِهِ قَاعِدًا، تَعْنِي الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ρ يُصَلِّيهِمَا، وَلا يُصَلِّيهِمَا فِي الْمَسْجِدِ، مَخَافَةَ أَنْ يُثَقِّلَ عَلَى أُمَّتِهِ، وَكَانَ يُحِبُّ مَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ. (بخارى:590)

ترجمه: عايشه τ مي فرمايد: سوگند به ذاتي كه آنحضرتρ را از اين دنيا برد كه رسول خدا ρ خواندن دو ركعت بعد از نماز عصر را تا هنگام رحلت، ترك نفرمود. و ايشان، زماني رحلت كرد كه نماز خواندن برايش دشوار گرديد و بسياري از نمازهايش را نشسته مي خواند. وچون آنحضرتρ هميشه تخفيف را براي امت خود دوست داشت، اين دو

ركعت را در مسجد نمي خواند تا مبادا باعث زحمت امت گردد.

357- وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: رَكْعَتَانِ لَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَدَعُهُمَا سِرًّا وَلا عَلانِيَةً، رَكْعَتَانِ قَبْلَ صَلاةِ الصُّبْحِ، وَرَكْعَتَانِ بَعْدَ الْعَصْرِ. (بخارى:592)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ρ دو ركعتِ قبل از نماز صبح و دو ركعتِ بعد از نماز عصر را در هيچ حالتي – پنهان و آشكار – ترك نمي كرد.

باب (23): اذان گفتن پس از وقتش

358. عَنْ أَبِي قَتَادَةَ τ قَالَ: سِرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ لَيْلَةً، فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: لَوْ عَرَّسْتَ بِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَخَافُ أَنْ تَنَامُوا عَنِ الصَّلاةِ». قَالَ بِلالٌ: أَنَا أُوقِظُكُمْ، فَاضْطَجَعُوا وَأَسْنَدَ بِلالٌ ظَهْرَهُ إِلَى رَاحِلَتِهِ، فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ فَنَامَ، فَاسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ρ وَقَدْ طَلَعَ حَاجِبُ الشَّمْسِ، فَقَالَ: «يَا بِلالُ، أَيْنَ مَا قُلْتَ»؟ قَالَ: مَا أُلْقِيَتْ عَلَيَّ نَوْمَةٌ مِثْلُهَا قَطُّ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَبَضَ أَرْوَاحَكُمْ حِينَ شَاءَ، وَرَدَّهَا عَلَيْكُمْ حِينَ شَاءَ، يَا بِلالُ، قُمْ فَأَذِّنْ بِالنَّاسِ بِالصَّلاةِ». فَتَوَضَّأَ، فَلَمَّا ارْتَفَعَتِ الشَّمْسُ وَابْيَاضَّتْ، قَامَ فَصَلَّى. (بخارى:595)

ترجمه: ابوقتاده τ ميگويد: شبي، همسفر رسول الله ρ بوديم. گروهي گفتند: چه خوب بود اگر براي خواب، توقف ميكرديم. رسول خدا ρ فرمود: «ميترسم براي نماز صبح بيدار نشويم». بلال τ گفت: من شما را بيدار ميكنم. مردم دراز كشيدند و خوابيدند. بلال هم نشست و به شترش تكيه زد. ديري نگذشت كه خواب بر او نيز غلبه كرد. رسول الله ρ زماني از

خواب بيدار شد كه آفتاب طلوع كرده بود. آنگاه، خطاب به بلال فرمود: «كجاست آنچه وعده نمودي»؟! بلال گفت: اي رسول خدا! من هرگز چنين بخواب نرفته بودم. رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، خداوند بخواهد، ارواح شما را قبض ميكند و هرگاه بخواهد، بر ميگرداند. اي بلال! اكنون، برخيز و اذان بگو». سپس آنحضرت ρ وضو گرفت و پس از بلند شدن آفتاب، نماز را اقامه نمود.

باب (24): خواندن نماز با جماعت، پس از وقت

359. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ جَاءَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، فَجَعَلَ يَسُبُّ كُفَّارَ قُرَيْشٍ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كِدْتُ أُصَلِّي الْعَصْرَ، حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ تَغْرُبُ، قَالَ النَّبِيُّ ρ: «وَاللهِ مَا صَلَّيْتُهَا». فَقُمْنَا إِلَى بُطْحَانَ، فَتَوَضَّأَ لِلصَّلاةِ وَتَوَضَّأْنَا لَهَا، فَصَلَّى الْعَصْرَ بَعْدَ مَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ صَلَّى بَعْدَهَا الْمَغْرِبَ. (بخارى:596)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ ميگويد: پس از غروبِ آفتابِ روزِ خندق، عمر فاروق τ در حالي كه كفار قريش را نفرين مي كرد، خدمت رسول اكرم ρ رسيد و گفت: اي رسول خدا! من نماز عصر را نزديك غروب آفتاب، خواندم. رسول الله ρ فرمود: « به خدا سوگند، من هنوز نماز عصر را نخواندهام». بعد از آن، به بُطحان رفته، وضو گرفتيم. و رسول الله ρ پس از غروب آفتاب، نخست، نماز عصر و سپس، نماز مغرب را خواند.

باب (25): كسي كه نمازي را فراموش كرد، هرگاه بيادش آمد، آنرا بخواند

360. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ نَسِيَ صَلاةً فَلْيُصَلِّ إِذَا ذَكَرَهَا، لا كَفَّارَةَ لَهَا إِلا ذَلِكَ: **[وَأَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي]**». (بخارى:597)

ترجمه: از انس بن مالك τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هركس، نمازي را فراموش كرد، هر وقت

كه بيادش آمد، بخواند. زيرا ترك نماز، كفاره اي ديگر ندارد. خداوند مي‌فرمايد: (نماز را هنگام ياد من، برپا دار)».

باب (26)

361. عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: قَالَ رسول الله ρ: «لَمْ تَزَالُوا فِي صَلاةٍ مَا انْتَظَرْتُمُ الصَّلاةَ». (بخاری:600)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «تا زماني كه در انتظار نماز نشسته باشيد، گويا در حال نماز هستيد».

باب (27)

362. عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَحَدٌ». يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنَّهَا تَخْرِمُ ذَلِكَ الْقَرْنَ. (بخاری:601)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «پس از صد سال، از كساني كه امروز روي زمين هستند، هيچ كس زنده نخواهد ماند». منظور اين بود كه اين قرن، به پايان خواهد رسيد.

باب (28): شب نشيني با مهمان و خانواده خود

363. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ أَصْحَابَ الصُّفَّةِ كَانُوا أُنَاسًا فُقَرَاءَ، وَأَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثالِث، وَإِنْ أَرْبَعٌ فَخَامِسٌ أَوْ سَادِسٌ». وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ جَاءَ بِثلاثةٍ، فَانْطَلَقَ النَّبِيُّ ρ بِعَشَرَةٍ، قَالَ: فَهُوَ أَنَا وَأَبِي وَأُمِّي، - فَلا أَدْرِي قَالَ: وَامْرَأَتِي - وَخَادِمٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَ بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ تَعَشَّى عِنْدَ النَّبِيِّ ρ، ثمَّ لَبِث حَيْث صُلِّيَتِ الْعِشَاءُ،

ثمَّ رَجَعَ، فَلَبِث حَتَّى تَعَشَّى النَّبِيُّ ρ، فَجَاءَ بَعْدَ مَا مَضَى مِنَ اللَّيْلِ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: وَمَا حَبَسَكَ عَنْ أَضْيَافِكَ؟ أَوْ قَالَتْ: ضَيْفِكَ، قَالَ: أَوَمَا عَشَّيْتِيهِمْ؟ قَالَتْ: أَبَوْا حَتَّى تَجِيءَ، قَدْ عُرِضُوا فَأَبَوْا، قَالَ: فَذَهَبْتُ أَنَا فَاخْتَبَأْتُ، فَقَالَ: يَا غُنْثرُ، فَجَدَّعَ وَسَبَّ، وَقَالَ: كُلُوا لا هَنِيئًا، فَقَالَ: وَاللَّهِ لا أَطْعَمُهُ أَبَدًا، وَايْمُ اللَّهِ، مَا كُنَّا نَأْخُذُ مِنْ لُقْمَةٍ إِلا رَبَا مِنْ أَسْفَلِهَا أَكْثرُ مِنْهَا، قَالَ: يَعْنِي حَتَّى شَبِعُوا، وَصَارَتْ أَكْثرَ مِمَّا كَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ، فَنَظَرَ إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ، فَإِذَا هِيَ كَمَا هِيَ أَوْ أَكْثرُ مِنْهَا، فَقَالَ لامْرَأَتِهِ: يَا أُخْتَ بَنِي فِرَاسٍ، مَا هَذَا؟ قَالَتْ: لا وَقُرَّةِ عَيْنِي، لَهِيَ الآنَ أَكْثرُ مِنْهَا قَبْلَ ذَلِكَ بِثلاث مَرَّاتٍ، فَأَكَلَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ: إِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي يَمِينَهُ، ثمَّ أَكَلَ مِنْهَا لُقْمَةً، ثمَّ حَمَلَهَا إِلَى النَّبِيِّ ρ فَأَصْبَحَتْ عِنْدَهُ، وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ عَقْدٌ، فَمَضَى الأَجَلُ، فَفَرَّقَنَا اثنَيْ عَشَرَ رَجُلا، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أُنَاسٌ، اللَّهُ أَعْلَمُ كَمْ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ، فَأَكَلُوا مِنْهَا أَجْمَعُونَ. (بخارى:602)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابي بكر رضي الله عنهما مي گويد: اصحاب صفه، تنگدست و فقير بودند. رسول الله ρ گفته بود: «هركس، باندازه دو نفر غذا دارد، يك نفر از اصحاب صفه، همراه خود ببرد. و اگر باندازة چهار نفر، غذا دارد، پنجمي يا ششمي را با خود ببرد». در نتيجه، ابوبكرτ همراه سه نفر از آنها به خانه آمد و رسول الله ρ نيز ده نفر را با خود به برد. عبدالرحمن مي‌گويد: من و پدرم و مادرم و خدمتكارمان در خانه بوديم. راوي مي گويد: نمي‌دانم كه عبدالرحمن از همسرش نام برد يا خير. ابوبكر به خانه پيامبر اكرم ρ رفته، شام خورد وهمراه آنحضرت ρ (در مسجد) نماز خواند و دوباره به خانه رسول الله ρ برگشت و پاسي از شب را آنجا ماند. وقتي به خانه برگشت، همسرش به وي گفت: چرا مهمانان خود را در انتظار گذاشتي؟ ابوبكر τ گفت: مگر هنوز آنان را شام نداده ايد؟ همسرش گفت: شام برديم ولي چون شما نبوديد، آنها

شام نخوردند. عبدالرحمن ميگويد: من از ترس، پنهان شدم. پدرم مرا صدا زد: اي نادان! و ناسزا گفت و در پايان فرمود: بخوريد، هر چند كه اين شام بعلت تأخير گوارا نيست. بخدا سوگند، من هرگز از اين غذا نميخورم. عبدالرحمن τ ميگويد: هر لقمه اي كه از غذا برميداشتيم، به خدا سوگند، بجاي آن، بيش از يك لقمه، اضافه ميشد تا جائيكه همه مهمانان سير خوردند و غذا بيشتر از آنچه كه آوردند، باقي ماند. پدرم وقتي ديد كه غذا نه تنها باقي مانده، بلكه بيشتر شده است، خطاب به همسرش گفت: اي خواهر بني فراس، ماجرا چيست؟

همسرش گفت: به خدا سوگند كه اين غذا، سه برابر غذاي قبلي است. آنگاه ابوبكرτ نيز شروع بخوردن كرد و فرمود: سوگندي كه ياد كردم، از طرف شيطان بود. آنگاه، يك لقمه از آن را خورد و بقيه طعام را خدمت رسول الله ρ برد. و آن غذا تا صبح نزد رسولالله ρ ماند. ميان ما و طايفهاي ديگر عهد و پيماني بود كه از قضا موعدش فرا رسيده بود. آنها دوازده نفر بودند ولي با هركدام، تعدادي همراه بود كه همه از آن غذا خوردند و سير شدند.

كتاب اذان

باب (1): آغاز مشروعيت اذان

364 . عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ، يَجْتَمِعُونَ فَيَتَحَيَّنُونَ الصَّلاةَ، لَيْسَ يُنَادَى لَهَا، فَتَكَلَّمُوا يَوْمًا فِي ذَلِكَ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: اتَّخِذُوا نَاقُوسًا مِثْلَ نَاقُوسِ النَّصَارَى، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ بُوقًا مِثْلَ قَرْنِ الْيَهُودِ، فَقَالَ عُمَرُ τ: أَوَلا تَبْعَثُونَ رَجُلا يُنَادِي بِالصَّلاةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «يَا بِلالُ قُمْ فَنَادِ بِالصَّلاةِ». (بخارى:604)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: زماني كه مسلمانان، تازه به مدينه آمده بودند، چون براي اوقات نماز، اذان گفته نمي شد، مردم تجمع ميكردند و منتظر وقت نماز مي ماندند. سرانجام، روزي مسلمانان در اين باره با يكديگر، تبادل نظر كردند. بعضي گفتند: ناقوسي مانند ناقوس نصارا و بعضي ديگر گفتند: شيپوري مانند شيپور يهود، به صدا درآوريم. اما عمرτ فرمود: بهتر است وقت نماز، كسي را بفرستيم تا مردم را به نماز فرا خواند. رسول الله ε فرمود: «اي بلال! برخيز و مردم را به نماز فراخوان».

باب (2): كلمات اذان دو بار، گفته ميشود

365 . عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: أُمِرَ بِلالٌ أَنْ يَشْفَعَ الأَذَانَ، وَأَنْ يُوتِرَ الإِقَامَةَ، إِلا الإِقَامَةَ. (بخارى:605)

ترجمه: انس τ ميگويد: به بلال τ دستور داده شد كه كلمات اذان را دوبار و كلمات اقامه را يك بار، بگويد جز «قدقامت الصلاه» كه دوبار گفته شود.

باب (3): فضيلت اذان گفتن

366 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلاةِ، أَدْبَرَ الشَّيْطَانُ وَلَهُ ضُرَاطٌ، حَتَّى لا يَسْمَعَ التَّأْذِينَ، فَإِذَا قَضَى النِّدَاءَ أَقْبَلَ، حَتَّى إِذَا ثُوِّبَ بِالصَّلاةِ أَدْبَرَ، حَتَّى إِذَا قُضِيَ التَّثوِيبُ أَقْبَلَ، حَتَّى يَخْطِرَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَنَفْسِهِ، يَقُولُ: اذْكُرْ كَذَا، اذْكُرْ كَذَا، لِمَا لَمْ يَكُنْ يَذْكُرُ، حَتَّى يَظَلَّ الرَّجُلُ لا يَدْرِي كَمْ صَلَّى». (بخاری:608)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود:«هنگامي كه براي نماز، اذان داده ميشود، شيطان فرار ميكند و از عقب خود، هوا خارج ميكند تا صداي اذان را نشنود. و بعد از اذان، برميگردد. و باز، هنگام اقامه گفتن، فرار ميكند. و دوباره، پس از اتمام آن، بر ميگردد تا نمازگزاران را دچار وسوسه كند و ميگويد: فلان مسئله و فلان مسئله و... را به خاطر بياور. يعني همة انچه را كه فراموش كرده است به يادش مي آورد و او را چنان سرگرم مي كند كه نداند چند ركعت، خوانده است».

باب (4): اذان گفتن با آواز بلند

367 . عَنْ أبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ الله ρ يَقُوْلُ: «إِنَّهُ لا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ الْمُؤَذِّنِ جِنٌّ وَلا إِنْسٌ وَلا شَيْءٌ إِلا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاری:609)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ ميگويد: از رسول اكرم ρ شنيدم كه ميفرمود: «جن و انس و هر مخلوق ديگري كه صداي مؤذن را بشنوند، روز قيامت براي او گواهي خواهند داد».

باب (5): اذان از خونريزي جلوگيري مي كند

368. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ إِذَا غَزَا بِنَا قَوْمًا، لَمْ يَكُنْ يَغْزُو بِنَا حَتَّى يُصْبِحَ وَيَنْظُرَ، فَإِنْ سَمِعَ أَذَانًا كَفَّ عَنْهُمْ، وَإِنْ لَمْ يَسْمَعْ أَذَانًا أَغَارَ عَلَيْهِمْ. (بخارى:610)

ترجمه: انس ابن مالك τ ميگويد: هرگاه، رسول الله ρ براي جهاد ميرفت، منتظر مي ماند و تا صبح، حمله نمي كرد. اگر صداي اذان را مي شنيد، دست نگه مي داشت و در غير اينصورت، حمله را آغاز مي كرد.

باب (6): هنگام شنيدن اذان، چه بايد گفت؟

369. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمُ النِّدَاءَ، فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ الْمُؤَذِّنُ». (بخارى:611)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ ميگويد: رسول اكرم ρ فرمود: «هنگامي كه صداي اذان به گوش شما رسيد، كلمات اذان را با مؤذن تكرار كنيد».

370. عَنْ مُعَاوِيَةَ τ مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ: وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ. ولَمَّا قَال: حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ قَالَ: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ». وَقَالَ: هَكَذَا سَمِعْنَا نَبِيَّكُمْ ρ يَقُولُ. (بخارى:613،612)

ترجمه: از معاويه τ روايت است كه ايشان، كلمات اذان را تا كلمة«أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، با موذن، تكرار كرد و همينكه مؤذن به «حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ» رسيد، در جواب، گفت: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ». و فرمود: شنيدم كه پيامبر ρ چنين ميگفت.

باب (7): دعاي اذان

371 . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ: اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ، حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخارى:614)

ترجمه: جابر ابن عبد الله τ ميگويد: رسول اكرم ρ فرمود: «هركس بعد از شنيدن اذان، اين دعا را بخواند: «**اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلاةِ الْقَائِمَةِ، آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ**» روز قيامت، از شفاعت من، بهرهمند خواهد شد.

ترجمة دعا: خدايا ! اي صاحب اين دعوت كامل (اذان) و نمازي كه هم اكنون برگزار مي شود! به محمد ρ وسيله (درجه اي است در بهشت) و فضيلت عنايت فرما و او را طبق وعده ات به مقام محمود (شفاعت) برسان.

باب (8): قرعه كشي براي اذان گفتن

372 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي النِّدَاءِ وَالصَّفِّ الأَوَّلِ، ثُمَّ لَمْ يَجِدُوا إِلا أَنْ يَسْتَهِمُوا عَلَيْهِ لاسْتَهَمُوا، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي التَّهْجِيرِ لاسْتَبَقُوا إِلَيْهِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي الْعَتَمَةِ وَالصُّبْحِ لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا». (بخارى:615)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «اگر مردم از پاداش اذان و صف اول نماز، آگاه ميبودند و براي دستيابي به آن، چاره اي جز قرعه كشي نداشتند، حتما قرعه كشي مي كردند. همچنين، اگر ثواب اول وقت را مي دانستند، براي رسيدن به آن، از يكديگر سبقت مي گرفتند. و اگر از پاداش نماز عشاء و صبح (با جماعت) مطلع ميبودند، با خزيدن هم كه شده بود در آنها شركت ميكردند».

باب (9): اذان گفتن شخص نابينا در صورتي كه كسي وقت اذان را به او بگويد

373. عَنْ ابْنِ عُمَرَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّ بِلالا يُؤَذِّنُ بِلَيْلٍ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُنَادِيَ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ». ثمَّ قَالَ: وَكَانَ رَجُلاً أَعْمَى لا يُنَادِي حَتَّى يُقَالَ لَهُ أَصْبَحْتَ أَصْبَحْتَ. (بخارى:617)

ترجمه: عبد الله بن عمر ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «بلال زماني اذان مي گويد كه هنوز شب است (قبل از طلوع فجر). بنابراين، شما پس از اذان بلال، بخوريد و بياشاميد تا اينكه عبد الله ابن ام مكتوم اذان گويد».

عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: عبد الله ابن ام مكتوم نابينا بود، تا او را از طلوع فجر با خبر نمي ساختند، اذان نميگفت.

باب (10): اذان گفتن پس از طلوع فجر

374. عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ إِذَا اعْتَكَفَ الْمُؤَذِّنُ لِلصُّبْحِ، وَبَدَا الصُّبْحُ، صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ تُقَامَ الصَّلاةُ. (بخارى:618)

ترجمه: حفصه رضي الله عنها ميگويد: پس از اذان صبح و آشكار شدن فجر، رسول اكرم ρ قبل از اداي فرض، دو ركعت نماز، بطور مختصر ميخواند.

باب (11): اذان گفتن قبل از طلوع فجر

375. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ أَوْ أَحَدًا مِنْكُمْ أَذَانُ بِلالٍ مِنْ سَحُورِهِ، فَإِنَّهُ يُؤَذِّنُ أَوْ يُنَادِي بِلَيْلٍ، لِيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ، وَلِيُنَبِّهَ نَائِمَكُمْ، وَلَيْسَ أَنْ يَقُولَ الْفَجْرُ، أَوِ الصُّبْحُ». وَقَالَ بِأَصَابِعِهِ، وَرَفَعَهَا إِلَى

فَوْقُ، وَطَأْطَأَ إِلَى أَسْفَلُ حَتَّى يَقُولَ هَكَذَا. قَالَ زُهَيْرٌ بِسَبَّابَتَيْهِ، إِحْدَاهُمَا فَوْقَ الأُخْرَى، ثُمَّ مَدَّهَا عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ. (بخارى:621)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ ميگويد: رسول اكرم ρ فرمود: « مواظب باشيد كه اذان بلال، مانع خوردن سحري نگردد. زيرا بلال، قبل از طلوع فجر، اذان ميگويد تا كساني كه مشغول نمازند، براي سحري برگردند و آنان كه خوابند، بيدار شوند. پس، اذان بلال را با صبح صادق اشتباه نگيريد». وآنحضرت ρ با انگشتهايش اشاره كرد، ابتدا انگشتهايش را بالا برد وسپس، به طرف پائين آورد و فرمود: «تا روشني و سفيدي افق، اينگونه ظاهر شود».زهير (يكي از راويان اين حديث) دو انگشت سبابه خود را روي هم گذاشت. سپس، آنها را به سوي راست و چپ، باز نمود و گفت: نور صبح صادق، اينگونه گسترش مي يابد.

باب (12) بين هر اذان و اقامه اي ميتوان نماز خواند

376 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ-ثلاثا-لِمَنْ شَاءَ». و في رواية: «بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ، بَيْنَ كُلِّ أَذَانَيْنِ صَلاةٌ». ثم قال في الثالثة: «لِمَنْ شَاءَ». (بخارى: 624و627)

ترجمه: عبدالله بن مغفلτ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «ميان هر اذان و اقامه اي نمازي وجود دارد. (اين جمله را سه بار تكرار كرد) وگفت: البته براي هر كس كه بخواهد».

و در روايتي ديگر آمده است كه آنحضرت ρ فرمود: «ميان هر اذان و اقامه، نمازي وجود دارد، ميان هر اذان و اقامه، نمازي وجود دارد». و بار سوم فرمود: «البته براي هر كس كه بخواهد».

باب (13): كسي كه در حالت سفر، اذان يك مؤذن را كافي مي داند

377 . عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِث τ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ρ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِي، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ رَحِيمًا رَفِيقًا، فَلَمَّا رَأَى شَوْقَنَا إِلَى أَهَالِينَا، قَالَ:

«ارْجِعُوا فَكُونُوا فِيهِمْ، وَعَلِّمُوهُمْ، وَصَلُّوا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أَحَدُكُمْ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْبَرُكُمْ». (بخاری:628)

ترجمه: مالك بن حويرث τ میگويد: من و گروهي از افراد قبيله ام نزد رسول الله ρ شرفياب شديم. بيست روز، نزد ايشان توقف كرديم. آنحضرت ρ فردي بسيار شفيق و مهربان بود. رسول رحمت ρ هنگامي كه علاقه ما را نسبت به خانواده هايمان احساس كرد، فرمود: «برگرديد و درميان خانواده هايتان زندگي كنيد و آنها را با مسايل و احكام دين، آشنا سازيد. و هرگاه، وقت نماز فرا رسيد، يكي از شما اذان بگويد و كسي كه از نظر سني از ديگران، بزرگتر است، امامت نماز را بعهده گيرد».

378. و عَنهْ τ في رواية: أَتَى رَجُلانِ النَّبِيَّ ρ يُرِيدَانِ السَّفَرَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِذَا أَنْتُمَا خَرَجْتُمَا، فَأَذِّنَا، ثمَّ أَقِيمَا، ثمَّ لِيَؤُمَّكُمَا أَكْبَرُكُمَا». (بخاری:630)

ترجمه: و در روايتي ديگر، مالك بن حويرث میگويد: دو نفر كه قصد مسافرت داشتند، خدمت آنحضرت ρ شرفياب شدند. رسول الله ρ فرمود: «هرگاه به مسافرت رفتيد و وقت نماز فرارسيد، اذان و اقامه بگوييد و نماز بخوانيد و هر يك از شما كه بزرگتر است، امامت نماز را بعهده گيرد».

باب (14): اگر مسافران، جماعتي بودند، اذان واقامه بگويند

379. عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يَأْمُرُ مُؤَذِّنًا يُؤَذِّنُ، ثمَّ يَقُولُ عَلَى إِثرِهِ: «أَلا صَلُّوا فِي الرِّحَالِ»، فِي اللَّيْلَةِ الْبَارِدَةِ، أَوِ الْمَطِيرَةِ فِي السَّفَرِ. (بخاری:632)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما میگويد: رسول اكرم ρ در شبهاي سرد يا باراني، در مسافرت، به مؤذن دستور مي داد تا اذان بگويد و بعد از اذان، اعلام كند كه: «در محل اقامت خود، نماز بخوانيد».

باب (15): کسي که بگويد: نمازمان فوت شده است

380. عَنْ أَبِي قَتَادَةَ τ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ρ إِذْ سَمِعَ جَلَبَةَ رِجَالٍ، فَلَمَّا صَلَّى قَالَ: «مَا شَأْنُكُمْ»؟ قَالُوا: اسْتَعْجَلْنَا إِلَى الصَّلاةِ. قَالَ: «فَلا تَفْعَلُوا إِذَا أَتَيْتُمُ الصَّلاةَ فَعَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ، فَمَا أَدْرَكْتُمْ فَصَلُّوا، وَمَا فَاتَكُمْ فَأَتِمُّوا». (بخاری:635)

ترجمه: ابوقتاده τ ميگويد: با رسول اکرمρ مشغول نماز خواندن بوديم که صداي جست وخيز عده اي، بگوش رسيد. پس از اتمام نماز، رسول اکرم ρ خطاب به آنان، فرمود: «اين چه کاري بود که کرديد»؟گفتند: براي ر سيدن به نماز جما عت، عجله داشتيم. رسول الله ρ فرمود: «دوباره اين کار را انجام ندهيد. هنگامي که براي نماز مي آييد، با سکون و آرامش بياييد. هر چه از نماز را دريافتيد، بخوانيد. وبقيه را خودتان، کامل کنيد».

باب (16): چه وقت بايد براي نماز خواندن، بلند شد

381. وعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا أُقِيمَتِ الصَّلاةُ فَلا تَقُومُوا حَتَّى تَرَوْنِي». (بخاری:637)

ترجمه: ابوقتاده τ ميگويد. رسول الله ρ فرمود: ««هنگامي که براي نماز، اقامه گفته شد تا من نيامدم و مرا نديديد از سر جايتان بلند نشويد».

باب (17): اگر پس از اقامه گفتن، براي امام کاري پيش آمد

382 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: أُقِيمَتِ الصَّلاةُ وَالنَّبِيُّ ρ يُنَاجِي رَجُلا فِي جَانِبِ الْمَسْجِدِ، فَمَا قَامَ إِلَى الصَّلاةِ حَتَّى نَامَ الْقَوْمُ. (بخارى:642)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: براي نماز، اقامه گفته شد در حاليكه پيامبر اكرمρ در گوشة مسجد، با كسي مشغول صحبت كردن بود. بعد از شنيدن اقامه، آنحضرت ρ براي خواندن نماز، بلند نشد مگر زماني كه عده اي بخواب رفته بودند.

باب (18): وجوب نماز جماعت

383 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ فَيُحْطَبَ، ثُمَّ آمُرَ بِالصَّلاةِ فَيُؤَذَّنَ لَهَا، ثُمَّ آمُرَ رَجُلاً فَيَؤُمَّ النَّاسَ، ثُمَّ أُخَالِفَ إِلَى رِجَالٍ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَوْ يَعْلَمُ أَحَدُهُمْ أَنَّهُ يَجِدُ عَرْقًا سَمِينًا، أَوْ مِرْمَاتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ، لَشَهِدَ الْعِشَاءَ». (بخارى:644)

ترجمه: ابوهريره τ نقل مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در يد قدرت اوست، تصميم گرفتم دستور دهم تا هيزم آماده كنند. وپس از اذان، كسي را براي امامت نماز بگمارم و خود، نزد كساني بروم كه در خانه ها نشسته و در نماز جماعت شركت نمي‌كنند و آنها را با خانه هايشان آتش بزنم. بخدا سوگند، آناني كه به جماعت نمي‌آيند، اگرمي‌دانستند كه استخواني چرب يا دو تكه گوشت خوب به آنان مي‌رسد، حتما در نماز عشاء شركت مي‌كردند».

باب (19): فضيلت نماز جماعت

384 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «صَلاةُ الْجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلاةَ الْفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً». (بخارى:645)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما نقل مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «نماز جماعت بر نمازي كه تنها خوانده شود، بيست و هفت درجه، برتري دارد».

باب (20): فضيلت نماز صبح با جماعت

385 . عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «تَفْضُلُ صَلاةُ الْجَمِيعِ صَلاةَ أَحَدِكُمْ وَحْدَهُ بِخَمْسٍ وَعِشْرِينَ جُزْءًا، وَتَجْتَمِعُ مَلائِكَةُ اللَّيْلِ وَمَلائِكَةُ النَّهَارِ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ: **[إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا]** (بخارى:648).

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: از رسول اكرم ρ شنيدم كه ميفرمود: «نماز با جماعت بر نمازي كه به تنهايي خوانده مي شود، بيست و پنج برابر، برتري دارد. و هنگام نماز صبح، فرشتگان شب و روز، جمع ميشوند». ابوهريرهτ ميگويد: براي اثبات اين مطلب، اين آيه را بخوانيد: **[إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا]** يعني همانا نماز فجر، زمان حضور فرشتگان است.

386 . عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَعْظَمُ النَّاسِ أَجْرًا فِي الصَّلاةِ أَبْعَدُهُمْ فَأَبْعَدُهُمْ مَمْشًى، وَالَّذِي يَنْتَظِرُ الصَّلاةَ حَتَّى يُصَلِّيَهَا مَعَ الإِمَامِ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنِ الَّذِي يُصَلِّي، ثُمَّ يَنَامُ». (بخارى:651)

ترجمه: ابو موسي اشعري τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «بيشترين ثواب را در نماز، كساني ميبرند كه مسير طولاني تري را طي نمايند. (يعني هر اندازه از مسجد دورتر باشند، ثواب بيشتري خواهند برد). و كسي كه منتظر مي ماند تا نماز را با جماعت بخواند از كسي كه نمازش را مي خواند و ميخوابد، ثواب بيشتري مي برد».

باب (21): فضيلت حضور در نماز ظهر، در شدت گرما

387 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي بِطَرِيقٍ، وَجَدَ غُصْنَ شَوْكٍ عَلَى الطَّرِيقِ، فَأَخَّرَهُ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ فَغَفَرَ لَهُ». ثُمَّ قَالَ:

«الشُّهَدَاءُ خَمْسَةٌ: الْمَطْعُونُ، وَالْمَبْطُونُ، وَالْغَرِيقُ، وَصَاحِبُ الْهَدْمِ، وَالشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللهِ». (بخارى:652)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «شخصي، شاخة خارداري را در مسير راه ديد، آن را برداشته و به كناري نهاد. خداوند از او خشنود شد و او را مورد مغفرت قرار داد». و بعد افزود: «شهدا پنج گروه اند: 1 ـ كسي كه در اثر طاعون و وبا، بميرد. 2 ـ كسي كه در اثر اسهال، بميرد. 3 ـ كسي كه در اثر غرق شدن در آب، بميرد. 4 ـ كسي كه زير آوار، فوت نمايد. 5ـ كسي كه در راه الله، كشته شود».

باب (22): پاداش گام برداشتن در راه خدا

388 . عن أَنَسٍ τ: أَنَّ بَنِي سَلِمَةَ أَرَادُوا أَنْ يَتَحَوَّلُوا عَنْ مَنَازِلِهِمْ، فَيَنْزِلُوا قَرِيبًا مِنَ النَّبِيِّ ρ، قَالَ: فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ρ أَنْ يُعْرُوا الْمَدِينَةَ، فَقَالَ: «أَلا تَحْتَسِبُونَ آثارَكُمْ». (بخارى:656)

ترجمه: انس τ روايت مي كند كه بني سلمه (كه در اطراف مدينه سكونت داشتند) تصميم گرفتند خانه هاي خود را رها كنند و در جوار رسول الله ρ سكونت نمايند. رسولخدا ρ از خالي شدن اطراف مدينه، اظهار ناخوشنودي كرد و فرمود: «مگر شما نميدانيد كه پياده رفتن به مسجد، چقدر ثواب دارد»؟!

باب (23): فضيلت نماز عشاء با جماعت

389 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لَيْسَ صَلاةٌ أَثْقَلَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ مِنَ الْفَجْرِ وَالْعِشَاءِ، وَلَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِيهِمَا لأَتَوْهُمَا وَلَوْ حَبْوًا». (بخارى:657)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه رسول اكرم ρ فرمود: «هيچ نمازي بر منافقين، دشوارتر از نمازهاي صبح و عشاء نيست. ولي اگر مي‌دانستند كه در اين نماز ها چه اجر عظيمي نهفته است، بصورت افتان و خيزان هم كه مي بود، حتماً در آنها، شركت ميكردند».

باب (24): فضيلت مساجد و اجر و پاداش كسي كه در مسجد نشسته ومنتظر نماز باشد

390 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ، عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلا ظِلُّهُ: الإِمَامُ الْعَادِلُ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ رَبِّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسَاجِدِ، وَرَجُلانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ طَلَبَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ، فَقَالَ: إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ، أَخْفَى حَتَّى لا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنْفِقُ يَمِينُهُ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِيًا، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ» (بخارى:660)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «خداوند، هفت گروه را روزي كه هيچ سايه اي جز سايه او وجود ندارد، در زير سايه خود، جاي مي دهد. 1 ـ فرمانرواي عادل. 2 ـ جواني كه در سايه اطاعت و بندگي خدا، رشد يافته باشد. 3 ـ كسي كه همواره دل بسته مسجد باشد. 4 ـ دو مسلماني كه صرفا بخاطر خوشنودي الله با يكديگردوست باشند و بر اساس آن ،با هم جمع يا از يكديگر جدا مي شوند. 5 ـ كسي كه زني زيبا و صاحب مقام ،او را به فحشاء بخواند ولي او نپذيرد وبگويد: من از خدا مي ترسم. 6 ـ كسي كه با دست راستش طوري صدقه دهد ،كه دست چپش نداند. 7 ـ كسي كه در تنهايي بياد خدا باشد و از ترس او، اشك بريزد».

باب (25): فضيلت رفتن به مسجد

391 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ غَدَا إِلَى الْمَسْجِدِ وَرَاحَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ نُزُلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ كُلَّمَا غَدَا أَوْ رَاحَ». (بخارى:662)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «هركس به مسجد رفت و آمد كند، خداوند براي هر رفت و برگشت او، ضيافتي در بهشت تدارك مي بيند».

باب (26): هنگام اقامه نماز فرض، هيچ نماز ديگري صحيح نيست .

392 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكٍ ابْنِ بُحَيْنَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ رَأَى رَجُلا وَقَدْ أُقِيمَتِ الصَّلاةُ، يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لاث بِهِ النَّاسُ، وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «الصُّبْحَ أَرْبَعًا، الصُّبْحَ أَرْبَعًا»؟ (بخارى:663)

ترجمه: عبدالله ابن مالك ابن بُحينه τ ميگويد: رسول خدا ρ شخصي را ديد كه پس از گفتن اقامه (براي نماز صبح)، دو ركعت نماز ميخواند. وقتي كه نماز تمام شد، مردم اطراف رسول الله ρ جمع شدند. رسول الله ρ خطاب به آن شخص، فرمود: «آيا نماز صبح را چهار ركعت مي خواني؟ آيا نماز صبح را چهار ركعت مي خواني»؟ توضيح: منظور رسول الله ρ اين بود كه هنگام شروع نماز فرض، شركت در آن لازم است. مترجم

باب (27): شخص بيمار تا چه وقت بايد براي نماز جماعت حاضر شود

393 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا مَرِضَ رَسُولُ اللَّهِ ρ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَحَضَرَتِ الصَّلاةُ، فَأُذِّنَ، فَقَالَ: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ، إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، وَأَعَادَ، فَأَعَادُوا لَهُ، فَأَعَادَ الثالِثةَ، فَقَالَ: «إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ

فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى، فَوَجَدَ النَّبِيُّ ρ مِنْ نَفْسِهِ خِفَّةً، فَخَرَجَ يُهَادَى بَيْنَ رَجُلَيْنِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ رِجْلَيْهِ تَخُطَّانِ مِنَ الْوَجَعِ، فَأَرَادَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَتَأَخَّرَ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ρ أَنْ مَكَانَكَ، ثُمَّ أُتِيَ بِهِ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ρ يُصَلِّي، وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِصَلاتِهِ، وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلاةِ أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ بِرَأْسِهِ: نَعَمْ. وفي رواية: جَلَسَ عَنْ يَسَارِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَانَ أَبُوبَكْرٍ يُصَلِّي قَائِمًا. (بخاری:664)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول خدا ρ در بيماري وفات، پس از شنيدن صداي اذان، فرمود:«به ابوبكر بگوييد كه امامت نماز را به عهده گيرد». عرض كردم: ابوبكر مرد رقيق القلبي است و اگر در جايگاه شما قرار گيرد، نمي تواند مردم را نماز دهد. رسول الله ρ بار دوم، سخنش را تكرار كرد. ما نيز همان جواب قبلي را داديم .رسول الله ρ براي بار سوم، سخنش را تكرار كرد و فرمود: «معلوم مي‌شود كه شما مانند همان زناني هستيد كه يوسف را احاطه كرده بودند، به ابوبكر بگوييد كه نماز را امامت كنند». آنگاه، ابوبكر رفت و امامت كرد. در آن اثنا، حال رسول خدا ρ كمي بهتر شد و با كمك دو نفر، به مسجد تشريف برد. عايشه رضي الله عنها مي گويد: هنوز آن صحنه را از ياد نبرده ام كه پاهاي (مبارك) رسول الله ρ بدليل ضعف و ناتواني بر زمين كشيده مي شد. وقتي كه چشم ابوبكر به رسول الله ρ افتاد، خواست خود را كنار كشد اما آنحضرت ρ با اشاره ،به او فهمانند كه همانجا بمانند. سپس، او را جلو آوردند. و ايشان در كنار ابوبكر نشست. و نماز گزارد و ابوبكرτ ادامه نماز را به آنحضرت ρ اقتدا نمود ومردم به نماز ابوبكرτ اقتدا نمودند. در روايتي ديگر آمده است كه: پيامبر ρ سمت چپ ابوبكر τ نشست و ابوبكر τ نماز را ايستاده اقامه نمود.

شرح: «إنكن صواحب يوسف» يعني شما مانند زناني هستيد كه يوسف را احاطه كرده بودند، هرچند خطاب بصورت جمع آمده است اما مخاطب آن، عايشه رضي الله عنها است واز سوي ديگر، كلمه «صواحب»كه جمع است منظور زليخا ميباشد. و وجه مشابهت آن، در

اين بودكه هر يك ، چيزي اظهار مي كرد كه خلاف باطنش بود. زليخا ظاهراً زنان را مهمان كرده بود تا آنها را پذيرائي كند ولي هدفش، نشان دادن حسن و جمال يوسف بود تا آنها او را معذور بدانند. عايشه رضي الله عنها نيز كه به ظاهر رقت قلب پدرش را مطرح ساخت، منظورش اين بود كه اگر آنحضرت وفات يابد، مردم اين واقعه را به فال بد گيرند و از ابوبكر خوشنان نيايد.

394 ـ وعَنْ عَائشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ρ واشْتَدَّ وَجَعُهُ، اسْتَأْذَنَ أَزْوَاجَهُ أنْ يُمَرَّضَ فِي بَيْتِي، فَأذِنَّ لَهُ. وباقي الحديث تقدم آنفاً. (بخارى:665)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: هنگامي كه بيماري رسول الله ρ شدت يافت، از ساير همسرانش اجازه خواست تا ايام بيماري را در خانة من، پرستاري شود. آنها نيز موافقت كردند.

باب (28): آيا امام با كسانيكه حاضر شده اند، نماز بخواند؟ و آيا در روزهاي باراني خطبة جمعه خوانده شود؟

395 .عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ خَطَبَ فِي يَوْمٍ ذِي رَدْغٍ، فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنَ لَمَّا بَلَغَ حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ قَالَ: قُلِ الصَّلاةُ فِي الرِّحَالِ، فَنَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ فَكَأَنَّهُمْ أَنْكَرُوا، فَقَالَ: كَأَنَّكُمْ أَنْكَرْتُمْ هَذَا، إِنَّ هَذَا فَعَلَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، -يَعْنِي النَّبِيَّ ρ -إِنَّهَا عَزْمَةٌ، وَإِنِّي كَرِهْتُ أَنْ أُحْرِجَكُمْ. (بخارى:668)

ترجمه: ابن عباس τ در يكي از روزهاي باراني، به ايراد خطبه پرداخت و هنگامي كه مؤذن به حي علي الصلاة (بشتابيد براي نماز) رسيد، ابن عباس τ به او دستور داد تا الصلاة في الرحال (نماز را در خانه هاي تان بخوانيد) بگويد. با شنيدن اين كلمه، مردم با تعجب، به يكديگر نگاه كردند. ابن عباس τ

خطاب به آنان فرمود: گويا اين سخن، مورد پسند شما واقع نشد. ولي كسيكه از من، بهتر بود، (يعني رسول‌اللهρ) چنين كرد. گرچه حضور شما در نماز جمعه، افضل است ولي من نمي خواهم شما را با مشكل مواجه سازم.

396 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ يَقُولُ: قَالَ رَجُلٌ مِنَ الانْصَارِ: إِنِّي لا أَسْتَطِيعُ الصَّلاةَ مَعَكَ،-وَكَانَ رَجُلا ضَخْمًا-فَصَنَعَ لِلنَّبِيِّ ρ طَعَامًا، فَدَعَاهُ إِلَى مَنْزِلِهِ، فَبَسَطَ لَهُ حَصِيرًا، وَنَضَحَ طَرَفَ الْحَصِيرِ، فَصَلَّى عَلَيْهِ رَكْعَتَيْنِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ آلِ الْجَارُودِ لانَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَكَانَ النَّبِيُّ ρ يُصَلِّي الضُّحَى؟ قَالَ: مَا رَأَيْتُهُ صَلاهَا إِلا يَوْمَئِذٍ. (بخاری:670)

ترجمه: انس ابن مالك τ مي گويد: شخصي از انصار،كه خيلي فربه و چاق بود، به آنحضرت ρ گفت، نمي توانم با شما در نماز جماعت، شركت كنم. آنگاه، غذائي تدارك ديد و آنحضرت ρ را به منزلش دعوت نمود. آنجا، حصيري پهن نمود وروي آن، آب پاشيد. رسول خدا ρ روي آن، دو ركعت، نماز خواند. مردي از آل جارود، از انس پرسيد: آيا رسول خدا ρ نماز چاشت، مي خواند؟ جواب داد: غير از آن روز، من نديدم كه بخواند.

باب (29): اگر غذا حاضر شد و وقت نماز نيز فرا رسيد (چه بايد كرد؟)

397 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا قُدِّمَ الْعَشَاءُ فَابْدَءُوا بِهِ قَبْلَ أَنْ تُصَلُّوا صَلاةَ الْمَغْرِبِ وَلا تَعْجَلُوا عَنْ عَشَائِكُمْ». (بخاری:672)

ترجمه: انس ابن مالك τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «اگر شام قبل از نماز مغرب آماده شد، نخست، شام را با آرامش، بخوريد». (بعد نماز بخوانيد).

باب (30): كسي كه در خانه اش مشغول كاري بوده وهنگام

فرار رسيدن وقت نماز، به مسجد رفته است

398 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا أَنَّهَا سُئِلَتْ: مَا كَانَ النَّبِيُّ ρ يَصْنَعُ فِي بَيْتِهِ؟ قَالَتْ: كَانَ يَكُونُ فِي مِهْنَةِ أَهْلِهِ، تَعْنِي خِدْمَةَ أَهْلِهِ، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ خَرَجَ إِلَى الصَّلاةِ. (بخارى:676)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: از من درباره اموري كه رسول الله ρ در خانه انجام مي‌داد، سؤال نمودند. جواب دادم: رسول الله ρ در كارهاي خانه، همسران خود را كمك مي‌كرد. اما به محض اينكه وقت نماز فرا مي رسيد، براي نماز، بيرون مي رفت.

باب (31): امامت مردم، براي آموزش كيفيت نماز پيامبر ρ

399 . عَنْ مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ τ قَالَ: إِنِّي لأُصَلِّي بِكُمْ وَمَا أُرِيدُ الصَّلاةَ، أُصَلِّي كَيْفَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يُصَلِّي. (بخارى: 677)

ترجمه: از مالك بن حويرث τ روايت است كه فرمود: مي خواهم نماز جماعت برگزار نمايم. ولي هدفم، نماز خواندن نيست، بلكه مي خواهم عملاً كيفيت نماز آنحضرت ρ را به شما نشان دهم.

باب (32): اهل علم و فضل، براي امامت از ديگران شايسته ترند

400 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا حديث: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ» تَقَدَّمَ وَفِي هذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَتْ: قُلْتُ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: لِحَفْصَةَ قُولِي لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ، فَفَعَلَتْ حَفْصَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَهْ إِنَّكُنَّ لانْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ

مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ». فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ: مَا كُنْتُ لأصِيبَ مِنْكِ خَيْرًا. (بخاری:679)

ترجمه: قبلاً روايت عايشه رضي الله عنها در اين مورد، بيان شد. در اين روايت نيز آمده است كه آنحضرت ρ در بيماري وفات، فرمود: به ابوبكر بگوييد كه نماز را براي مردم، امامت كند. عايشه رضي الله عنها مي گويد: عرض كردم : اگر ابوبكر در جايگاه شما قرار گيرد، از شدت گريه، نمي تواند صدايش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور دهيد تا امامت كند. عايشه مي گويد: من به حفصه نيز گفتم كه به رسول خدا ρ بگويد كه ابوبكر اگر در جاي شما قرار گيرد، از شدت گريه، نمي تواند صدايش را به مردم برساند. بهتر است به عمر دستور τ دهيد. حفصه نيز چنين كرد. آنگاه، رسول خدا ρ فرمود: «شما همان زناني هستيد كه يوسف را احاطه كرده بودند. به ابوبكر بگوييد تا براي مردم، امامت كند». حفصه (كه از عايشه ناراحت شده بود) گفت: هيچگاه از ناحيه تو خيري به من نرسيد. (براي توضيح بيشتر، به حديث شماره 393 مراجعه كنيد).

401. عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَانَ يُصَلِّي لَهُمْ فِي وَجَعِ النَّبِيِّ ρ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ الاثْنَيْنِ وَهُمْ صُفُوفٌ فِي الصَّلاةِ، فَكَشَفَ النَّبِيُّ ρ سِتْرَ الْحُجْرَةِ، يَنْظُرُ إِلَيْنَا وَهُوَ قَائِمٌ، كَأَنَّ وَجْهَهُ وَرَقَةُ مُصْحَفٍ، ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ، فَهَمَمْنَا أَنْ نَفْتَتِنَ مِنَ الْفَرَحِ بِرُؤْيَةِ النَّبِيِّ ρ، فَنَكَصَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقِبَيْهِ لِيَصِلَ الصَّفَّ، وَظَنَّ أَنَّ النَّبِيَّ ρ خَارِجٌ إِلَى الصَّلاةِ، فَأَشَارَ إِلَيْنَا النَّبِيُّ ρ أَنْ أَتِمُّوا صَلاتَكُمْ، وَأَرْخَى السِّتْرَ، فَتُوُفِّيَ مِنْ يَوْمِهِ. (بخاری:680)

ترجمه: انس τ مي گويد: در بيماري وفات رسول الله ρ ، ابوبكر براي مردم امامت مي‌كرد تا اينكه روز دوشنبه فرا رسيد. در آنروز، در حالي كه مردم صف بسته و مشغول نماز خواندن بودند، رسول الله ρ پرده اطاق را كنار زد و در حالي كه ايستاده بود به

ما نگاه كرد و تبسم نمود. چهرة مباركش مانند كاغذ، زرد بود. ما با ديدن جمال آنحضرت ρ از فرط خوشحالي، نزديك بود نماز را رها كنيم. ابوبكر τ هم به گمان اينكه رسول الله ρ براي امامت تشريف مي آورد، آهسته خود را عقب كشيد تا به صف نمازگزاران برسد. اما رسول الله ρ اشاره كرد كه نماز تان را كامل كنيد. سپس، پرده را پايين انداخت. (با كمال تأسف) آنحضرت ρ در همان روز، دارفاني را وداع گفت.

باب (33): اگر كسي خواست نماز را براي مردم اقامه كند ولي امام اصلي آمد

402 . عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ ρ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ ذَهَبَ إِلَى بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ لِيُصْلِحَ بَيْنَهُمْ، فَحَانَتِ الصَّلاةُ، فَجَاءَ الْمُؤَذِّنُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ، فَقَالَ: أَتُصَلِّي لِلنَّاسِ فَأُقِيمَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَالنَّاسُ فِي الصَّلاةِ، فَتَخَلَّصَ حَتَّى وَقَفَ فِي الصَّفِّ، فَصَفَّقَ النَّاسُ، وَكَانَ أَبُوبَكْرٍ لا يَلْتَفِتُ فِي صَلاتِهِ، فَلَمَّا أَكْثَرَ النَّاسُ التَّصْفِيقَ الْتَفَتَ، فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ ρ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ρ أَنِ امْكُثْ مَكَانَكَ، فَرَفَعَ أَبُو بَكْرٍ τ يَدَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ عَلَى مَا أَمَرَهُ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ρ مِنْ ذَلِكَ، ثُمَّ اسْتَأْخَرَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى اسْتَوَى فِي الصَّفِّ، وَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَصَلَّى، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «يَا أَبَا بَكْرٍ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَثْبُتَ إِذْ أَمَرْتُكَ»؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: مَا كَانَ لابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يُصَلِّيَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ρ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَا لِي رَأَيْتُكُمْ أَكْثَرْتُمُ التَّصْفِيقَ، مَنْ رَابَهُ شَيْءٌ فِي صَلاتِهِ فَلْيُسَبِّحْ، فَإِنَّهُ إِذَا سَبَّحَ الْتُفِتَ إِلَيْهِ، وَإِنَّمَا التَّصْفِيقُ لِلنِّسَاءِ». (بخارى:684)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدي τ ميگويد: روزي رسول الله ρ نزد قبيله بني عمرو ابن عوف رفت تا ميان آنان، صلح و آشتي برقراركند. وقت نماز فرا رسيد. مؤذن نزد ابوبكرτ آمد و گفت: اگر شما امامت ميكنيد تا اقامه گويم. ابو بكرτ فرمود: آري. آنگاه، اقامه گفته شد و ابوبكرτ نماز را شروع كرد. در آن اثنا، رسول الله ρ تشريف آورد و از

ميان صفها عبور نمود و خود را به صف اول، رساند. مردم دستها را به يكديگر زدند تا ابوبكر را از آمدن آنحضرت ρ با خبر سازند. اما ابوبكرτ در حال نماز، به اطراف خود توجه نمي كرد. سرانجام، مردم چندين بار، دست زدند تا اينكه ابوبكر متوجه پيامبرρ شد. رسول الله ρ با اشاره به ابوبكر τ فهماند كه سَر جايَت بمان و به نماز ادامه بده. ابوبكرτ دستهايش را بلند كرد و براي كاري كه رسول خداρ او را به آن، امر كرده بود، خدا را سپاس گفت و به صف نمازگزاران پيوست. آنگاه، رسول خداρ جلو رفت و امامت كرد. و پس از اتمام نماز، خطاب به ابوبكرτ فرمود: «اي ابوبكر! وقتي من به تو دستور دادم كه سر جايت بمان، چرا قبول نكردي»؟ ابوبكر τ عرض كرد: اي پيامبر گرامي خدا! براي پسر ابو قحافه شايسته نيست كه رسول الله ρ را امامت نمايد. بعد از آن، رسولالله ρ خطاب به ساير نمازگزاران فرمود: « چرا اينهمه كف زديد؟ هرگاه در اثناء نماز، مشكلي پيش آمد، «سبحان الله» بگوييد. آنگاه، امام متوجه مي شود. كف زدن، مخصوص زنان است».

باب (34): امام براي آن تعيين شده است كه به او اقتدا كنند

403 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ρ قَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ قُلْنَا: لا هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ، قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». قَالَتْ: فَفَعَلْنَا، فَاغْتَسَلَ، فَذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ ρ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ قُلْنَا: لا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». قَالَتْ: فَقَعَدَ فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ، فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ قُلْنَا: لا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «ضَعُوا لِي مَاءً فِي الْمِخْضَبِ». فَقَعَدَ، فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ ذَهَبَ لِيَنُوءَ، فَأُغْمِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ،

فَقَالَ: «أَصَلَّى النَّاسُ»؟ فَقُلْنَا: لا، هُمْ يَنْتَظِرُونَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالنَّاسُ عُكُوفٌ فِي الْمَسْجِدِ، يَنْتَظِرُونَ النَّبِيَّ ρ لِصَلاةِ الْعِشَاءِ الاخِرَةِ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ρ إِلَى أَبِي بَكْرٍ بِأَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَأْمُرُكَ أَنْ تُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَكَانَ رَجُلاً رَقِيقًا: يَا عُمَرُ، صَلِّ بِالنَّاسِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَنْتَ أَحَقُّ بِذَلِكَ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الايَّامَ. (بخارى:687)

ترجمه: ام المومنين؛عايشه رضي الله عنها؛ مي گويد: هنگامي كه بيماري رسول اكرم ρ شدت يافت، فرمود: «آيا مردم نماز خواندند»؟ گفتيم: خير، آنها منتظر شما هستند. فرمود: «طشت آبي برايم بياوريد». عايشه مي گويد: طشت آورديم. آنحضرت ρ غسل كرد و هنگامي كه مي خواست بلند شود، دچار بيهوشي شد. وقتي به هوش آمد، فرمود: «آيا مردم نماز خواندند»؟ گفتيم: خير، آنان منتظر شما هستند. رسول الله ρ دوباره آب خواست و غسل نمود. اما وقتي خواست بلند شود، براي بار دوم، بيهوش شد. چند لحظه بعد، وقتي به هوش آمد، پرسيد: «آيا مردم نماز خواندند»؟ گفتيم: خير، آنها منتظر شما هستند. و مردم هم براي نماز عشا در مسجد، منتظر آنحضرت ρ بودند. رسول الله ρ كسي را نزد ابوبكرτ فرستاد تا نماز را برگزار كند. قاصد نزد او رفت و پيام را بايشان رساند. ابو بكرτ چون مردي رقيق القلب بود، به عمر τ گفت: شما نماز را برگزار كنيد. عمرτ گفت: شما براي امامت سزاوارتر ايد. اينگونه بود كه ابوبكر در آن روزها، وظيفه خطير امامت را بعهده گرفت.

404 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا حديث صَلاة النبي ρ فِي بَيْتِهِ وَهُوَ شَاكٍ تقدم، وفي هذه الرواية قال: «فَإِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا جُلُوسًا». (بخارى:688)

ترجمه: حديث عايشه رضي الله عنها دربارة نماز خواندن رسول الله ρ در خانه، هنگام بيماري، قبلا

بيان گرديد. در اين روايت آمده است كه رسول خدا ρ فرمود: «هرگاه امام، نشسته نماز خواند، شما نيز نشسته نماز بخوانيد».

باب (35): مقتدي چه وقت بايد سجده كند؟

405 . عن الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» لَمْ يَحْنِ أَحَدٌ مِنَّا ظَهْرَهُ، حَتَّى يَقَعَ النَّبِيُّ ρ سَاجِدًا، ثُمَّ نَقَعُ سُجُودًا بَعْدَهُ. (بخارى:690)

ترجمه: براء بن عازب τ مي‌گويد: وقتي كه رسول الله ρ از ركوع بلند مي شد و«سمع الله لمن حمده» مي گفت، هيچ يك از ما كمرش را خم نمي‌كرد و به سجده نمي‌رفت تا زماني كه آنحضرت به سجد نيفتاده بود بلكه پس از اينكه او به سجده مي رفت، ما سجده مي كرديم.

باب (36): گناه كسي كه سرش را قبل از امام، بلند نمايد

406 . عن أبي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «أَمَا يَخْشَى أَحَدُكُمْ أَوْ أَلا يَخْشَى أَحَدُكُمْ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ قَبْلَ الإِمَامِ، أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ رَأْسَهُ رَأْسَ حِمَارٍ أَوْ يَجْعَلَ اللهُ صُوْرَتَهُ صُوْرَةَ حِمَارٍ». (بخارى:691)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: رسول اكرم ρ فرمود: «كسي كه سرش را قبل از امام، بلند مي كند، آيا نمي ترسد كه خداوند سرش را به سر الاغ و يا صورتش را به صورت الاغي، تبديل نمايد».

باب (37): امامت برده، غلام آزاد شده و كودك نابالغ

407 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَإِنِ اسْتُعْمِلَ عليكم حَبَشِيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ». (بخارى:693)

ترجمه: انس ابن مالك τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «از امير خود، بشنويد و اطاعت كنيد اگر چه او برده اي حبشي و سيه فام بوده و سرش به اندازه يك كشمش، كوچك باشد».

باب (38): اگر امام نماز را كامل نكرد ولي مقتديان نماز را كامل كردند

408 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «يُصَلُّونَ لَكُمْ، فَإِنْ أَصَابُوا فَلَكُمْ، وَإِنْ أَخْطَئُوا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ». (بخارى:694)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «اگر امامان شما، براي شما درست و صحيح نماز بخوانند، هم به آنان و هم به شما، پاداش داده مي شود. ولي اگر در نمازشان، اشكالي وجود داشته باشد، شما پاداش خود را دريافت مي كنيد و آنها گناهكار مي شوند».

باب (39): اگر دو نفر، جماعت بخوانند، نفر دوم، سمت راست امام و مساوي با امام بايستد

409 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا حديث مبيته في بيت خالته قد تقدم وفي هذه الرواية قال: ثُمَّ نَامَ حَتَّى نَفَخَ وَكَانَ إِذَا نَامَ نَفَخَ، ثُمَّ أَتَاهُ الْمُؤَذِّنُ فَخَرَجَ فَصَلَّى وَلَمْ يَتَوَضَّأْ. (بخارى:698)

ترجمه: در اين مورد، قبلاً حديث ابن عباس را روايت كرديم كه ايشان شب را در خانه خاله اش؛ ميمونه؛ گذراند. در اين روايت، علاوه بر آن، آمده كه رسول الله ρ خواب رفت طوري كه صداي نفسش شنيده مي‌شد. و معمولاً هر وقت به خواب مي رفت، صداي نفسش بلند مي شد. سپس مؤذن آمد و او را بيدار كرد. آنحضرت ρ بدون اينكه تجديد وضو نمايد، به مسجد رفت و نماز خواند.

باب (40): طولاني شدن نماز و خارج شدن كسي كه براي كاري عجله داشته باشد

410 . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ τ كَانَ يُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ρ، ثُمَّ يَرْجِعُ فَيَؤُمُّ قَوْمَهُ، فَصَلَّى الْعِشَاءَ، فَقَرَأَ بِالْبَقَرَةِ، فَانْصَرَفَ رجُلٌ، فَكَأَنَّ مُعَاذًا تَنَاوَلَ مِنْهُ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ρ فَقَالَ: «فَتَّانٌ، فَتَّانٌ، فَتَّانٌ». ثَلاثَ مِرَارٍ أَوْ قَالَ: «فَاتِنًا، فَاتِنًا، فَاتِنًا». وَأَمَرَهُ بِسُورَتَيْنِ مِنْ أَوْسَطِ الْمُفَصَّلِ. (بخارى:701)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ مي‌گويد: معاذ بن جبل τ معمولاً نماز عشا را پشت سر رسول اكرم ρ ادا مي كرد و بعد به مسجد محله خود، مي‌رفت و براي مردم قبيله خود، امامت مي‌كرد. در يكي از شبها، سوره بقره را در نماز عشا قرائت نمود. نماز آنقدر طولاني شد كه يكي از مقتديان نماز را ترك كرد و رفت. معاذ به او ناسزا گفت. هنگامي كه خبر به گوش آنحضرت ρ رسيد، خطاب به معاذ فرمود: «مگر تو فتنه گر هستي و مي خواهي مردم را در فتنه بيندازي»؟ و اين جمله را سه بار تكرار نمود. آنگاه، به او توصيه كرد كه دو سوره متوسط از سوره هاي مفصل (از «ق» تا آخر قرآن) را انتخاب كند و بخواند.

باب (41): امام قراءت را كوتاه و ركوع و سجده را كامل نمايد

411 . عن أبي مَسْعُودٍ τ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي لأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلاةِ الْغَدَاةِ مِنْ أَجْلِ فُلانٍ، مِمَّا يُطِيلُ بِنَا، فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ فِي مَوْعِظَةٍ أَشَدَّ غَضَبًا مِنْهُ يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ، فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيَتَجَوَّزْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ وَالْكَبِيرَ وَذَا الْحَاجَةِ». (بخارى:702)

ترجمه: ابومسعود τ روايت مي كند كه شخصي نزد رسول اكرم ρ آمد و گفت: اي رسول خدا! بخدا سوگند، من بدليل اينكه فلاني، نماز را بسيار طولاني ميكند، در نماز جماعت صبح، شركت نمي كنم. ابو مسعود τ ميگويد: من در هيچ يك از سخنرانيها، رسول خدا ρ را مانند آن روز، خشمگين نديده بودم. آنحضرت ρ فرمود:«بعضي از شما، مردم را متنفر ميكنيد. بنابراين، هركس از شما كه امامت نماز را بعهده گرفت، آنرا مختصر بخواند زيرا در ميان نمازگزاران، افراد ضعيف، پير و كساني كه كار فوري دارند، وجود دارد».

412ـ عن جَابِرٍ τ حديث معاذ τ وأن النبي قَالَ لَهُ: «فَلَوْلا صَلَّيْتَ بِسَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى». (بخارى:705)

ترجمه: حديث معاذ كه جابر آن را روايت كرده بود، قبلا بيان گرديد. در اين روايت آمده است كه رسول الله ρ به معاذ فرمود: «چرا از سوره هاي «سبح اسم ربك» و «والشمس و ضحاها» و «والليل اذا يغشي» نمي خواني»؟

باب (42): نماز مختصر، ولي كامل باشد

413 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يُوجِزُ الصَّلاةَ وَيُكْمِلُهَا. (بخارى:706)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: رسول الله ρ نماز را مختصر، ولي كامل ميخواند.

باب (43): مختصر كردن نماز، هنگام شنيدن صداي گرية كودك

414 . عَنْ أَبِي قَتَادَةَ τ: عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنِّي لأَقُومُ فِي الصَّلاةِ أُرِيدُ أَنْ أُطَوِّلَ فِيهَا، فَأَسْمَعُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ، فَأَتَجَوَّزُ فِي صَلاتِي، كَرَاهِيَةَ أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمِّهِ». (بخارى:707)

ترجمه: ابو قتاده τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود:«گاهي كه به نماز مي ايستم، دوست دارم آنرا طولاني بخوانم. در آن اثنا، صداي گرية كودكي به گوشم مي رسد. آنگاه، نماز را مختصر مي خوانم تا باعث آزار مادرش، نشوم».

باب (44): برابر نمودن صفها، هنگام اقامه نماز

415 . عن النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍτ يَقُولُ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لَتُسَوُّنَّ صُفُوفَكُمْ أَوْ لَيُخَالِفَنَّ اللَّهُ بَيْنَ وُجُوهِكُمْ». (بخارى:717)

ترجمه: نعمان بن بشيرτ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «صفهاي نمازتان را برابر كنيد و اگر نه، بيم آن مي رود كه خداوند چهرهايتان را مسخ كند».

باب (45): روكردن امام بسوي نماز گزاران، هنگام برابر كردن صفها

416 . عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ وَتَرَاصُّوا، فَإِنِّي أَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي». (بخارى:719)

ترجمه: انس ابن مالك τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: « صفهاي نمازتان را راست و منظم كنيد زيرا من از پشت سرم، شما را مي‌بينم».

باب (46): اگر ميان امام و مقتديانش پرده يا ديوار باشد

417 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ فِي حُجْرَتِهِ، وَجِدَارُ الْحُجْرَةِ قَصِيرٌ، فَرَأَى النَّاسُ شَخْصَ النَّبِيِّ ρ، فَقَامَ أُنَاسٌ يُصَلُّونَ بِصَلاتِهِ، فَأَصْبَحُوا فَتَحَدَّثُوا بِذَلِكَ، فَقَامَ اللَّيْلَةَ الثَّانِيَةَ، فَقَامَ مَعَهُ أُنَاسٌ

يُصَلُّونَ بِصَلاتِهِ، صَنَعُوا ذَلِكَ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا، حَتَّى إِذَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ، جَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَلَمْ يَخْرُجْ، فَلَمَّا أَصْبَحَ ذَكَرَ ذَلِكَ النَّاسُ، فَقَالَ: «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُكْتَبَ عَلَيْكُمْ صَلاةُ اللَّيْلِ». (بخارى:729)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ρ نماز شب را در حجرة خود ميخواند و چون ديوارهاي حجره، كوتاه بود و آنحضرت ρ ديده ميشد، بعضي از مردم، خارج از خانه به او اقتدا كردند. هنگام صبح، مردم در مورد آن، با يكديگر، سخن گفتند. شب دوم و سوم نيز چنين شد. بعد از آن، رسول خدا ρ در خانه نشست و براي نماز، بيرون نيامد. صبح روز بعد، مردم علتش را جويا شدند؟ آنحضرت ρ فرمود: «ترسيدم از اينكه مبادا نماز شب بر شما فرض گردد».

باب (47): نماز شب

418. وفي الحديث من رواية زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ τ زيادة أنه قال:«قَدْ عَرَفْتُ الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ صَنِيعِكُمْ، فَصَلُّوا أَيُّهَا النَّاسُ فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ أَفْضَلَ الصَّلاةِ، صَلاةُ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلا الْمَكْتُوبَةَ». (بخارى:731)

ترجمه: حديث فوق، به روايت زيد بن ثابت هم آمده است. و بر آن حديث، اين مطلب افزوده شده است كه رسول خدا ρ فرمود: «من در اين چند شب، متوجه رفتار شما شدم و نماز خواندنتان را ديدم. پس اي مردم! در خانه هايتان نماز بخوانيد. زيرا بجز نمازهاي فرض، خواندن ساير نمازها در خانه بهتر است».

ابواب صفت نماز

باب (1): رفع يدين در تكبير اولي هنگام شروع نماز

419. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حَذْوَ مَنْكِبَيْهِ، إِذَا افْتَتَحَ الصَّلاةَ، وَإِذَا كَبَّرَ لِلرُّكُوعِ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، رَفَعَهُمَا كَذَلِكَ أَيْضًا، وَقَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» وَكَانَ لا يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي السُّجُودِ. (بخارى:735)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه: رسول خدا ρ در آغاز نماز و هنگام تكبير ركوع، رفع يدين مي كرد يعني دستهايش را تا برابر شانه ها بالا مي برد. همچنين هنگام برخاستن از ركوع، نيز رفع يدين مي كرد و «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» مي گفت. ولي در سجده، چنين نمي كرد.

باب (2): گذاشتن دست راست بر دست چپ (در نماز)

420. عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ قَالَ:«كَانَ النَّاسُ يُؤْمَرُونَ أَنْ يَضَعَ الرَّجُلُ الْيَدَ الْيُمْنَى عَلَى ذِرَاعِهِ الْيُسْرَى فِي الصَّلاةِ». (بخارى:740)

ترجمه: سهل بن سعد τ ميگويد: «مردم دستور داده مي شدند كه در نماز، دست راست خود را روي ساعد چپشان بگذارند».

باب (3): بعد از تكبير تحريمه، چه بايد خواند؟

421. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهُمَا كَانُوا يَفْتَتِحُونَ الصَّلاةَ بِـ: [**الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**]. (بخارى:743)

ترجمه: انس ابن مالك τ مي‌گويد: رسول الله ρ و ابوبكر و عمر رضي الله عنهما، نماز را با فاتحه شروع مي‌كردند.

422 . عن أبي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَسْكُتُ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَبَيْنَ الْقِرَاءَةِ إِسْكَاتَةً، فَقُلْتُ: بِأَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِسْكَاتُكَ بَيْنَ التَّكْبِيرِ وَالْقِرَاءَةِ مَا تَقُولُ؟ قَالَ: «أَقُولُ: اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ». (بخارى:744)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: رسول الله ρ بين تكبير تحريمه و قرائت، اندكي سكوت مي كرد. ابوهريره τ مي‌گويد: عرض كردم: اي پيامبر گراميρ! پدر و مادرم فدايت باد، در اين ميان، چه مي خواني؟ رسول الله ρ فرمود: « مي‌گويم: **اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ»**. خدايا! ميان من و گناهانم فاصله بيانداز همانطور كه ميان مشرق و مغرب فاصله انداختي. خدايا! همچنانكه پارچة سفيد، از پليدي و چرك، پاك و صاف مي گردد، گناهانم را پاك و صاف بگردان. خدايا! گناهانم را به وسيلة آب، يخ و تگرگ بشوي و پاك گردان».

باب (4)

423 . عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: حديث الكسوف وقد تقدم، وفي هذه الرواية: قَالَتْ: قَالَ: «قَدْ دَنَتْ مِنِّي الْجَنَّةُ، حَتَّى لَوِ اجْتَرَأْتُ عَلَيْهَا، لَجِئْتُكُمْ بِقِطَافٍ مِنْ قِطَافِهَا، وَدَنَتْ مِنِّي النَّارُ، حَتَّى قُلْتُ: أَيْ رَبِّ، وَأَنَا مَعَهُمْ؟ فَإِذَا امْرَأَةٌ . حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ: تَخْدِشُهَا هِرَّةٌ قُلْتُ: «مَا شَأْنُ هَذِهِ؟» قَالُوا:

حَبَسَتْهَا حَتَّى مَاتَتْ جُوعًا، لا أَطْعَمَتْهَا وَلا أَرْسَلَتْهَا تَأْكُلُ . قَالَ: حَسِبْتُ أَنَّهُ قَالَ: «مِنْ خَشِيشِ أَوْ خَشَاشِ الأَرْضِ». (بخارى:745)

ترجمه: حديث اسماء دختر ابو بكر رضي الله عنهما درباره كسوف قبلاً بيان شد و در اين روايت علاوه بر آن، چنين آمده است كه رسول الله ρ فرمود: «بهشت چنان نزديك من آمد كه اگر بخود جرأت مي دادم از ميوه هاي آن براي شما مي آوردم. دوزخ نيز چنان نزديك من آمد كه با خود گفتم: خدايا ! مگر من هم از دوزخيانم؟ در آن اثنا، چشمم به زني افتاد كه گربه اي، چهره اش را مي خراشيد. پرسيدم: اين زن، چه كرده است؟ گفتند: گربه اي را در دنيا حبس كرده تا اينكه از گرسنگي مرده است. نه به او غذا داده و نه او را آزاد گذاشته تا از حشرات و چيزهاي ديگر زمين، تغذيه كند».

باب (5): نگاه كردن به سوي امام در نماز

424 . عَنْ خَبَّابٍ τ: قِيْلَ لَهُ: أَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْنَا: بِمَ كُنْتُمْ تَعْرِفُونَ ذَاكَ؟ قَالَ: بِاضْطِرَابِ لِحْيَتِهِ. (بخارى:746)

ترجمه: خباب τ ميگويد: به من گفتند: آيا رسول الله ρ در نماز ظهر و عصر، چيزي مي خواند. گفتم: آري. پرسيدند: از كجا ميدانستيد؟ گفتم: از تكان خوردن ريش مباركش.

باب (6): نگاه كردن به سوي آسمان، در نماز

425 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَرْفَعُونَ أَبْصَارَهُمْ إِلَى السَّمَاءِ فِي صَلاتِهِمْ»؟ فَاشْتَدَّ قَوْلُهُ فِي ذَلِكَ، حَتَّى قَالَ: «لَيَنْتَهُنَّ عَنْ ذَلِكَ، أَوْ لَتُخْطَفَنَّ أَبْصَارُهُمْ». (بخارى:750)

ترجمه: انس ابن مالك τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «چرا بعضي از مردم، در نماز، به طرف آسمان، نگاه ميكنند»؟ و در اين باره، سخنان

شديدي بر زبان آورد تا جائيكه فرمود: «يا از اين كار خود، باز مي آيند يا بينايي شان، ربوده ميشود».

باب (7): التفات در نماز

426. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِρ عَنِ الالْتِفَاتِ فِي الصَّلاةِ، فَقَالَ: «هُوَ اخْتِلاسٌ يَخْتَلِسُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ صَلاةِ الْعَبْدِ» (بخارى:751)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: از رسول الله ρ درباره التفات (نگاه كردن به اطراف خود) هنگام نماز، پرسيدند: آنحضرتρ فرمود: «اين نوعي سرقت شيطان، از نماز بنده است».

باب (8): وجوب قرائت براي امام و مقتدي در تمام نمازها

427. عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ τ قَالَ: شَكَا أَهْلُ الْكُوفَةِ سَعْدًا إِلَى عُمَرَ τ، فَعَزَلَهُ وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمْ عَمَّارًا، فَشَكَوْا حَتَّى ذَكَرُوا أَنَّهُ لا يُحْسِنُ يُصَلِّي، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَبَا إِسْحَاقَ، إِنَّ هَؤُلاءِ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ لا تُحْسِنُ تُصَلِّي؟ قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ: أَمَّا أَنَا، وَاللَّهِ فَإِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي بِهِمْ صَلاةَ رَسُولِ اللَّهِ ρ مَا أَخْرِمُ عَنْهَا، أُصَلِّي صَلاةَ الْعِشَاءِ، فَأَرْكُدُ فِي الأُولَيَيْنِ، وَأُخِفُّ فِي الأُخْرَيَيْنِ. قَالَ: ذَاكَ الظَّنُّ بِكَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ، فَأَرْسَلَ مَعَهُ رَجُلا أَوْ رِجَالا إِلَى الْكُوفَةِ، فَسَأَلَ عَنْهُ أَهْلَ الْكُوفَةِ، وَلَمْ يَدَعْ مَسْجِدًا إِلا سَأَلَ عَنْهُ، وَيُثْنُونَ مَعْرُوفًا، حَتَّى دَخَلَ مَسْجِدًا لِبَنِي عَبْسٍ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، يُقَالُ لَهُ: أُسَامَةُ بْنُ قَتَادَةَ، يُكْنَى أَبَا سَعْدَةَ، قَالَ: أَمَّا إِذْ نَشَدْتَنَا، فَإِنَّ سَعْدًا كَانَ لا يَسِيرُ بِالسَّرِيَّةِ، وَلا يَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ، وَلا يَعْدِلُ فِي الْقَضِيَّةِ. قَالَ سَعْدٌ: أَمَا وَاللَّهِ لأَدْعُوَنَّ بِثَلاثٍ: اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ عَبْدُكَ هَذَا كَاذِبًا، قَامَ رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَأَطِلْ عُمْرَهُ، وَأَطِلْ فَقْرَهُ، وَعَرِّضْهُ بِالْفِتَنِ. وَكَانَ بَعْدُ إِذَا سُئِلَ يَقُولُ: شَيْخٌ كَبِيرٌ مَفْتُونٌ، أَصَابَتْنِي دَعْوَةُ سَعْدٍ. قَالَ الراوي عن جابر τ: فَأَنَا رَأَيْتُهُ

بَعْدُ، قَدْ سَقَطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ وَإِنَّهُ لَيَتَعَرَّضُ لِلْجَوَارِي فِي الطُّرُقِ يَغْمِزُهُنَّ. (بخاری:755)

ترجمه: جابر ابن سمره τ مي‌گويد: اهل كوفه از سعدτ نزد عمر τ ؛خليفه رسول خدا ρ ؛ شكايت كردند. عمرτ او را عزل كرد و عمار τ را بجاي اوگمارد. مردم كوفه در شكايت عليه سعد تا جايي پيش رفتند كه گفتند: او خواندن نماز را هم بخوبي نمي داند. عمر τ سعد τ را احضار نمود وگفت: اي ابو اسحاق! اين مردم مي گويند: تو نماز را هم درست نمي خواني. سعد τ گفت: بخدا سوگند، من به همان شيوه رسول خدا ρ و بدون كم و كاست، نماز را براي آنان اقامه مي كردم. مثلاً دو ركعت اول نماز عشا را طولاني و دو ركعت آخر آن را مختصر مي خواندم.

عمرτگفت: اي ابو اسحاق! گمان ما دربارة تو نيز همين بود. آنگاه، گروهي را براي جستجو و تحقيق، همراه وي به كوفه فرستاد. آنان به همة مساجد كوفه، سرزدند و از مردم در بارة سعد، پرسيدند. مردم، از او تعريف مي كردند. تا اينكه به مسجد قبيله بني عبس رسيدند. در اين مسجد، شخصي بنام اسامه ابن قتاده برخاست و گفت: اكنون كه مرا سوگند داديد، حقيقت را براي شما بازگو مي كنم: سعد با ما به جهاد نمي‌رفت، اموال غنيمت را عادلانه تقسيم نمي‌كرد و در قضاوت و داوري، عدالت را رعايت نمي‌نمود. سعد τ گفت: به خدا سوگند كه من سه دعا در حق تو مي‌كنم: خدايا! اگر اين بنده ات بخاطر كسب شهرت و مقام، دروغ مي گويد: عمرش را دراز كن، او را فقير و تنگدست بگردان و گرفتار فتنه ها كن. جابر τ مي‌گويد: بعدها كه مردم، او را مي ديدند و حالش را مي پرسيدند، مي گفت: پير و فقير شده ام، اسير فتنه ها گشته ام و دعاي سعد، مرا به اين روز، انداخته است. عبدالملك بن عمير ؛راوي حديث جابر؛ مي گويد: من در آخر عمر، اسامه را ديدم كه ابروهايش در اثر كهنسالي، روي چشمهايش افتاده بود (و آنقدر بي

حيا شده بود) كه بر سر معابر مي نشست و براي دختران، ايجاد مزاحمت مي كرد.

428 ـ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا صَلاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ». (بخاری:756)

ترجمه: از عباده بن صامتτ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «نماز هيچ كس، بدون خواندن سوره فاتحه، صحيح نيست».

429 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَدَخَلَ رَجُلٌ فَصَلَّى، فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ρ فَرَدَّ، وَقَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ». فَرَجَعَ يُصَلِّي كَمَا صَلَّى، ثُمَّ جَاءَ فَسَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ρ، فَقَالَ: «ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ». ثَلاثًا، فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أُحْسِنُ غَيْرَهُ فَعَلِّمْنِي، فَقَالَ: «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلاةِ فَكَبِّرْ، ثُمَّ اقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْدِلَ قَائِمًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا، وَافْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلاتِكَ كُلِّهَا». (بخاری:757)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كندكه: رسول الله ρ وارد مسجد شد. بعد از ايشان، شخص ديگري آمد و شروع به خواندن نماز، كرد. پس از اتمام نماز، به آنحضرت ρ سلام كرد. رسول اكرم ρ پس از پاسخ سلام، به او فرمود: «برو نماز بخوان. زيرا تو نماز نخوانده اي». او رفت و همانطور كه نماز خوانده بود، نماز خواند. بعد، آمد و سلام كرد. آنحضرت ρ دوباره فرمود: «برو نماز بخوان. زيرا تو نماز نخوانده اي». بار سوم نيز چنين كرد. آنگاه، گفت: سوگند به ذاتي كه تو را به حق فرستاده است، من بهتر از اين، نمي دانم. به من ياد بده. رسول اكرم ρ فرمود: «هر وقت كه خواستي نماز بخواني، نخست، تكبير بگو. بعد، آنچه از قرآن برايت ميسر است بخوان. سپس، با آرامش كامل، ركوع كن و پس از برداشتن سر از ركوع، راست بايست و اندكي مكث كن. سرانجام، با آرامش

كامل، سجده كن. پس از برداشتن سر از سجده، اندكي بنشين. و همين شيوه را در تمام نمازهايت، رعايت كن.

باب (9): قرائت در نماز ظهر

430 ـ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَقْرَأُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ مِنْ صَلاةِ الظُّهْرِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، يُطَوِّلُ فِي الأُولَى، وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانِيَةِ، وَيُسْمِعُ الآيَةَ أَحْيَانًا، وَكَانَ يَقْرَأُ فِي الْعَصْرِ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، وَكَانَ يُطَوِّلُ فِي الأُولَى وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانِيَةِ، وَكَانَ يُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى مِنْ صَلاةِ الصُّبْحِ، وَيُقَصِّرُ فِي الثَّانِيَةِ. (بخاری:759)

ترجمه: ابو قتاده τ مي‌گويد: رسول الله ρ در دو ركعت اول نماز ظهر، سوره فاتحه و سوره اي ديگر را مي خواند. ركعت اول را طولاني و ركعت دوم را كوتاه مي خواند. و گاهي بعضي از آيات را طوري تلاوت مي كرد كه ما مي شنيديم. همچنين در دو ركعت اول نماز عصر، سوره فاتحه و سوره اي ديگر را تلاوت مي نمود. ركعت اول را طولاني و ركعت دوم را كوتاه مي خواند. همچنين، آنحضرت ρ ركعت اول نماز فجر را طولاني و ركعت دوم آن را كوتاه مي‌خواند.

باب (10): قرائت در نماز مغرب

431 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ أُمَّ الْفَضْلِ سَمِعَتْهُ وَهُوَ يَقْرَأُ: [**وَالْمُرْسَلاتِ عُرْفًا**]، فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّ، وَاللَّهِ لَقَدْ ذَكَّرْتَنِي بِقِرَاءَتِكَ هَذِهِ السُّورَةَ، إِنَّهَا لآخِرُ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ يَقْرَأُ بِهَا فِي الْمَغْرِبِ. (بخاری:763)

ترجمه: عبد الله ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: روزي سوره «والمرسلات عرفا» را مي‌خواندم كه مادرم؛ ام الفضل؛ آنرا شنيد و گفت: فرزندم! با تلاوت اين سوره، مرا به ياد رسول خدا ρ انداختي.

زيرا آخرين قرائتي كه از ايشان شنيدم، همين سوره بود كه در نماز مغرب، آنرا تلاوت كرد.

432 . عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ τ قَالَ: قَدْ سَمِعْتُ النَّبِيَّ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ ρ بِطُولَى الطُّولَيَيْنِ. (بخاري:764)

ترجمه: زيد بن ثابت τ ميگويد: از رسول الله ρ شنيدم كه در نماز مغرب، از ميان دو سوره طولاني (اعراف و انعام)، سوره طولاني تر (اعراف) را تلاوت مي كرد.

باب (11): قرائت با صداي بلند در نماز مغرب

433 . عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَرَأَ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ. (بخاري:765)

ترجمه: جبير بن مطعم τ ميگويد: شنيدم كه رسول خدا ρ در نماز مغرب، سوره طور را تلاوت كرد.

باب (12): خواندن سوره داراي سجده، در نماز عشاء

434 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي الْقَاسِمِ ρ الْعَتَمَةَ، فَقَرَأَ: [**إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ**] فَسَجَدَ فَلا أَزَالُ أَسْجُدُ بِهَا حَتَّى أَلْقَاهُ. (بخاري:768)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: نماز عشاء را پشت سر ابوالقاسم ρ خواندم. رسول الله ρ سورة [**إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ**] را خواند و سجده كرد. من هم تا زماني كه بميرم و به ملاقات آنحضرت ρ بروم هر وقت كه اين سوره را بخوانم، سجده مي كنم.

باب (13): قرائت در نماز عشاء

435 . عنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ τ: أنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ فِي سَفَرٍ، فَقَرَأَ فِي الْعِشَاءِ فِي إِحْدَى الرَّكْعَتَيْنِ بِالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ. وفِي رِوَايةٍ أُخْرَى قَالَ: وَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ صَوْتًا مِنْهُ، أَوْ قِرَاءَةً. (بخارى:769)

ترجمه: براء ابن عازب τ مي‌گويد: رسول الله ρ در يكي از مسافرتها، در نماز عشاء، سوره «والتين والزيتون» را خواند. و در روايتي ديگر مي گويد: من صدايي دلنشين تر از صداي رسول اكرم ρ در قرائت، نشنيده ام.

باب (14): قرائت در نماز فجر

436 . عن أبي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: فِي كُلِّ صَلاةٍ يُقْرَأُ، فَمَا أَسْمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ أَسْمَعْنَاكُمْ، وَمَا أَخْفَى عَنَّا أَخْفَيْنَا عَنْكُمْ، وَإِنْ لَمْ تَزِدْ عَلَى أُمِّ الْقُرْآنِ أَجْزَأَتْ، وَإِنْ زِدْتَ فَهُوَ خَيْرٌ. (بخارى:772)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: در همه نمازها بايد قرآن خواند. نمازي را كه آنحضرت ρ با صداي بلند مي خواند، ما هم براي شما، با صداي بلند مي خوانيم. و نمازي را كه آهسته مي خواند، ما هم براي شما، آهسته مي خوانيم. اگر در نماز، تنها سوره فاتحه را بخوانيد، كفايت مي كند ولي اگر آياتي به آن بيافزاييد، بهتر است.

باب (15): قرائت با صداي بلند در نماز فجر

437 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ ρ فِي طَائِفَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ وَقَدْ حِيلَ بَيْنَ الشَّيَاطِينِ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْهِمُ الشُّهُبُ، فَرَجَعَتِ الشَّيَاطِينُ إِلَى قَوْمِهِمْ، فَقَالُوا: مَا لَكُمْ؟ فَقَالُوا: حِيلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، وَأُرْسِلَتْ عَلَيْنَا الشُّهُبُ، قَالُوا: مَا

حَـــالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ إِلا شَيْءٌ حَدَثَ، فَاضْرِبُوا مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَانْظُرُوا مَا هَذَا الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَانْصَرَفَ أُولَئِكَ الَّذِينَ تَوَجَّهُوا نَحْوَ تِهَامَةَ إِلَى النَّبِيِّ ρ وَهُوَ بِنَخْلَةَ، عَامِدِينَ إِلَى سُوقِ عُكَاظٍ، وَهُوَ يُصَلِّي بِأَصْحَابِهِ صَلاةَ الْفَجْرِ، فَلَمَّا سَمِعُوا الْقُرْآنَ اسْتَمَعُوا لَهُ، فَقَالُوا: هَذَا وَاللَّهِ الَّذِي حَالَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ خَبَرِ السَّمَاءِ، فَهُنَالِكَ حِينَ رَجَعُوا إِلَى قَوْمِهِمْ، وَقَالُوا: يَا قَوْمَنَا [**إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا**] فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ ρ:[**قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ**] وَإِنَّمَا أُوحِيَ إِلَيْهِ قَوْلُ الْجِنِّ. (بخارى:773)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: روزي، رسول الله ρ با تني چند از يارانش به قصد بازار عُكاظ، براه افتاد. و اين، زماني بود كه از دسترسي جن ها به اخبار آسمانها، جلوگيري شده بود. و شهابهاي آسماني، آنها را تعقيب مي‌كردند. جن ها وقتي با اين وضعيت روبرو شدند، نزد قوم خويش باز گشتند. قوم شان پرسيد: چرا برگشتيد؟ جن ها در جواب، گفتند: از دسترسي ما به اخبار آسمانها، جلوگيري شده است. و اگر كسي براي رفتن به آسمانها، سعي كند، به وسيله شهابها تعقيب مي‌شود. آنها گفتند: حتماً اتفاق خاصي در دنيا بوقوع پيوسته است. برويد اطراف و اكناف عالَم، بگرديد و علت آن را پيدا كنيد. عده اي از جن ها مامور تحقيق پيرامون آن شدند. گروهي كه بطرف تهامه بسيج شده بودند، در آنجا، با رسول الله ρ مواجه شدند. رسول الله ρ در محلي بنام نخله، حضور داشت و عازم بازار عكاظ بود. لحظه اي كه جن ها رسيدند، رسول الله ρ و يارانش در حال خواندن نماز فجر بودند. وقتي صداي قرآن را شنيدند، به آن گوش فرا دادند. سپس به يكديگر گفتند: همين قرآن است كه از رفتن ما به سوي آسمانها و بدست آوردن خبرهاي آسماني، ممانعت نموده است. اين بود كه به سوي قوم خود، بر گشتند و گفتند: « اي قوم! ما قرآن شگفت انگيزي را شنيديم كه رهنمون به سوي كاميابي است. پس ما به آن ايمان آورده، از اين

پس، با پروردگار خود، كسي را شريك نمي گردانيم. خداوند بعد از آن، اين آيات سوره جن را بر پيامبرρ نازل فرمود: [قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ]. و آنچه نازل شد، سخن جن ها بود.

438 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ ρ فِيمَا أُمِرَ، وَسَكَتَ فِيمَا أُمِرَ. [وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا]. [لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ]. (بخاری:774)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نمازهايي را كه خداوند به آنحضرت ρ دستور داد بلند بخواند، بلند مي خواند و نمازهايي را كه دستور داد آهسته بخواند، آهسته ميخواند. (و خداوند هرگز فراموش نمي كند) و (رسول الله ρ بهترين الگو، براي شماست).

باب (16): خواندن سوره هاي مختلف در نماز

439 . عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ τ: أَنَّهُ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: قَرَأْتُ الْمُفَصَّلَ اللَّيْلَةَ فِي رَكْعَةٍ، فَقَالَ: هَذًّا كَهَذِّ الشِّعْرِ، لَقَدْ عَرَفْتُ النَّظَائِرَ الَّتِي كَانَ النَّبِيُّ ρ يَقْرُنُ بَيْنَهُنَّ، فَذَكَرَ عِشْرِينَ سُورَةً مِنَ الْمُفَصَّلِ، سُورَتَيْنِ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ. (بخاری:775)

ترجمه: ابن مسعود τ ميگويد: شخصي، نزد من آمد و گفت: ديشب، در يك ركعت، همه سوره هاي مفصل(از ق تا آخر قرآن) را تلاوت كردم. ابن مسعود گفت: آيا قرآن را مانند شعر، تند و با عجله خواندي؟ من سوره هايي را كه شبيه هم هستند و رسول الله ρ هر دوتاي آنها را در يك ركعت تلاوت مي كرد، خوب مي دانم. سپس، ابن مسعود بيست سوره از سوره هاي مفصل را نام برد و فرمود: هر دو سوره را در يك ركعت، بخوان.

باب (17): خواندن فاتحه در دو ركعت آخر نماز

440 . عَنْ أَبِي قَتَادَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ فِي الأُولَيَيْنِ بِأُمِّ الْكِتَابِ وَسُورَتَيْنِ، وَفِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُخْرَيَيْنِ بِأُمِّ الْكِتَابِ، وَيُسْمِعُنَا الآيَةَ، وَيُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الأُولَى مَا لا يُطَوِّلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ، وَهَكَذَا فِي الْعَصْرِ وَهَكَذَا فِي الصُّبْحِ. (بخاری:776)

ترجمه: ابوقتاده τ مي‌گويد: رسول الله ρ در دو ركعت اول نماز ظهر، سوره فاتحه را با سوره اي ديگر از قرآن مي خواند. اما در دو ركعت آخر، فقط سوره فاتحه را مي خواند. و بعضي از آيات را طوري مي خواند كه ما مي شنيديم. ركعت اول را نسبتاً از ركعت دوم، طولاني‌تر مي‌كرد. آنحضرتρ در نماز عصر و صبح نيز به همين شيوه، عمل مي‌نمود.

باب (18): آمين گفتن امام با صداي بلند

441 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «إِذَا أَمَّنَ الإِمَامُ فَأَمِّنُوا، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ تَأْمِينُهُ تَأْمِينَ الْمَلائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری:781)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «هنگامي كه امام آمين گفت، شما نيز آمين بگوييد. زيرا آمين هر كس كه همزمان با آمين فرشتگان باشد، تمام گناهان گذشته اش، آمرزيده مي شود». (گفتني است كه بعد از آمين امام، فرشتگان نيز آمين مي‌گويند). مترجم.

باب (19): فضيلت آمين گفتن

442 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ آمِينَ، وَقَالَتِ الْمَلائِكَةُ فِي السَّمَاءِ: آمِينَ، فَوَافَقَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری:781)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «اگر آمين گفتن يكي از شما، با آمين

گفتن فرشتگان، در آسمان، همزمان باشد، گناهان گذشته اش بخشيده ميشود».

باب (20): ركوع نمودن قبل از رسيدن به صف

443. عَنْ أَبِي بَكْرَةَ τ: أَنَّهُ انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ ρ وَهُوَ رَاكِعٌ، فَرَكَعَ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الصَّفِّ، فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ρ، فَقَالَ: «زَادَكَ اللَّهُ حِرْصًا وَلا تَعُدْ». (بخارى:783)

ترجمه: ابوبكره τ مي‌گويد: روزي وارد مسجد شدم. آنحضرت ρ در ركوع بود. قبل از رسيدن به صف، به ركوع رفتم. پس از خواندن نماز، آن را با رسول الله ρ در ميان گذاشتم. آنحضرت ρ فرمود: «خداوند علاقه ات را نسبت به نماز بيافزايد. ولي دوباره چنين كاري نكن». (يعني قبل از رسيدن به صف، ركوع نكن).

باب (21): تكبيرگفتن براي ركوع

444. عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ τ: أَنَّهُ صَلَّى مَعَ عَلِيٍّ τ بِالْبَصْرَةِ فَقَالَ: ذَكَّرَنَا هَذَا الرَّجُلُ صَلاةً كُنَّا نُصَلِّيهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فَذَكَرَ أَنَّهُ كَانَ يُكَبِّرُ كُلَّمَا رَفَعَ وَكُلَّمَا وَضَعَ. (بخارى:784)

ترجمه: از عمران بن حصين τ روايت است كه وي روزي پشت سر علي τ در شهر بصره، نماز خواند و گفت: اين مرد، ما را به ياد نماز خواندن رسول الله ρ انداخت. چرا كه آنحضرت ρ هنگام هر برخاستن و فرود آمدن، تكبير مي گفت.

باب (22): تكبير گفتن هنگام بلند شدن از سجده

445. عَن أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلاةِ يُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْكَعُ، ثُمَّ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» حِينَ يَرْفَعُ صُلْبَهُ مِنَ

الرَّكْعَةِ، ثُمَّ يَقُولُ وَهُوَ قَائِمٌ: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ»، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَهْوِي، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَسْجُدُ، ثُمَّ يُكَبِّرُ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي الصَّلاةِ كُلِّهَا حَتَّى يَقْضِيَهَا، وَيُكَبِّرُ حِينَ يَقُومُ مِنَ الثِّنْتَيْنِ بَعْدَ الْجُلُوسِ. (بخاری:789)

ترجمه: ابوهریره τ میگوید: رسول الله ρ هنگام شروع نماز و هنگام ركوع، تكبير مي گفت. و هنگامي كه از ركوع بلند ميشد، «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» مي گفت. و هنگاميكه راست مي ايستاد «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» مي گفت. سپس هنگام پائين رفتن براي سجده و بلند شدن از آن، تكبير مي گفت. و براي سجده دوم نيز چنين مي كرد. و تا پايان نماز، به همين شيوه،. عمل مي نمود. گفتني است كه هنگام بلند شدن از قعده اول نيز تكبير مي گفت.

باب (23): گذاشتن كف دستها بر زانوها در ركوع

446 ـ عَنْ مُصْعَبَ بنِ سَعْدٍ τ يَقُوْلُ: صَلَّيْتُ إِلى جَنْبِ أَبِيْ، فَطَبَّقْتُ بَيْنَ كَفَّيَّ، ثُمَّ وَضَعْتُهُمَا بَيْنَ فَخِذَيَّ، فَنَهَانِي أَبِي وَقَالَ: كُنَّا نَفْعَلُهُ فَنُهِينَا عَنْهُ، وَأُمِرْنَا أَنْ نَضَعَ أَيْدِينَا عَلَى الرُّكَبِ. (بخاری:790)

ترجمه: مصعب بن سعد بن ابي وقاصτ ميگويد: روزي، كنار پدرم نماز مي خواندم. هنگام ركوع، كف دستهايم را با هم چسبانده و در ميان رانهايم گذاشتم. پدرم مرا منع كرد و گفت: ما نيز همين كار را مي كرديم اما از آن، منع شديم. و به ما دستور داده شد كه دستها را روي زانوها، بگذاريم.

باب (24): برابر نمودن سر و كمر در ركوع و آرامش در آن

447 . عَنِ الْبَرَاءِ τ قَالَ: كَانَ رُكُوعُ النَّبِيِّ ρ وَسُجُودُهُ، وَبَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ، وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ، مَا خَلا الْقِيَامَ وَالْقُعُودَ قَرِيبًا مِنَ السَّوَاءِ. (بخاری:792)

ترجمه: براءτ میگوید: مدت زمان رکوع، سجده، نشستن میان دو سجده (جلسه) و ایستادن بعد از رکوع (قومه) رسول الله ρ ، نزدیك به هم بود. البته مدت زمان قیام و قعود یعني تشهد، طولانیتر بود.

باب (25): دعا در رکوع

448 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَقُولُ فِي رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي». (بخاری:794)

ترجمه: عایشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول الله ρ در رکوع و سجدۀ خود، دعاي «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» را ميخواند.

449- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا فِي رِوايةٍ أُخْرَى: يَتَأَوَّلُ الْقُرْآنَ.(بخاری:817)

ترجمه: و در روايتي ديگر از عايشه رضي الله عنها آمده است که رسول الله ρ در رکوع و سجده، آنچه را که در قرآن به وي امر شده بود، مي خواند.

باب (26): فضيلت گفتن (اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ)

450 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا قَالَ الإِمَامُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَقُولُوا: اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ وَافَقَ قَوْلُهُ قَوْلَ الْمَلائِكَةِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». (بخاری:796)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «هنگامي که امام (**سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ**) مي گويد، شما (**اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ**) بگوييد. اگر اين گفتة شما همزمان با (**اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ**) ملائکه ادا شود، تمام گناهان گذشتة شما مورد عفو قرار خواهند گرفت».

باب (27): قنوت

451 . وعَنْهُ τ قَالَ: لأُقَرِّبَنَّ صَلاةَ النَّبِيِّ ρ، فَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ τ يَقْنُتُ فِي الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ مِنْ صَلاةِ الظُّهْرِ وَصَلاةِ الْعِشَاءِ وَصَلاةِ الصُّبْحِ بَعْدَ مَا يَقُولُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَيَدْعُو لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَلْعَنُ الْكُفَّارَ. (بخارى:797)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه مي فرمود: من نماز رسول الله ρ را (با بيان عملي) به فهم شما نزديك مي گردانم. و ايشان (ابوهريره) در ركعت آخر نماز ظهر، نماز عشاء و نماز صبح، بعد از (**سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ**)، قنوت ميخواند و در دعاي قنوت، براي مومنان، دعاي خير مي كرد و براي كفار، لعن و نفرين مي فرستاد.

452-عَنْ أَنَسٍτ قَالَ: كَانَ الْقُنُوْتُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْفَجْرِ. (بخارى:798)

ترجمه: انس τ مي گويد: رسول الله ρ در نماز مغرب و صبح، قنوت ميخواند.

453 . عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ الزُّرَقِيِّ τ قَالَ: كُنَّا يَوْمًا نُصَلِّي وَرَاءَ النَّبِيِّ ρ فَلَمَّا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرَّكْعَةِ قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». قَالَ رَجُلٌ وَرَاءَهُ: رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «مَنِ الْمُتَكَلِّمُ»؟ قَالَ: أَنَا. قَالَ: «رَأَيْتُ بِضْعَةً وَثَلاثِينَ مَلَكًا يَبْتَدِرُونَهَا، أَيُّهُمْ يَكْتُبُهَا أَوَّلُ». (بخارى:799)

ترجمه: رفاعه ابن رافع زرقي τ ميگويد: روزي، پشت سر آنحضرت ρ نماز ميخوانديم. وقتي رسول خدا ρ سر از ركوع برداشت و «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» گفت، يكي از نمازگزاران اين جملات را خواند: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ». پس از اتمام نماز، رسول الله ρ پرسيد: «چه كسي اين كلمات را خواند»؟ آن نمازگزار گفت: من بودم. رسول الله ρ فرمود: «سي و اندي فرشته را ديدم كه براي نوشتن

این جملات، از یکدیگر سبقت مي گرفتند و هر کدام، سعي مي کرد قبل از دیگري، آنرا بنویسد».

باب (28): حفظ اعتدال و آرامش، پس از رکوع

454 ـ عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّهُ كَانَ يَنْعَتُ لَنَا صَلاةَ النَّبِيِّ ρ فَكَانَ يُصَلِّي وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ قَامَ حَتَّى نَقُولَ قَدْ نَسِيَ.(بخارى:800)

ترجمه: انس τ نماز رسول الله ρ را عملاً به ما نشان ميداد و هنگامي که سرش را از رکوع بلند ميکرد، آنقدر مکث مي نمود (و به سجده نمي رفت) که ما فکر ميکردیم سجده را فراموش کرده است.

باب (29): تکبیر گویان به سجده میرفت

455 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». يَدْعُو لِرِجَالٍ فَيُسَمِّيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ، فَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ، وَعَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ، وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ، وَاجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ». وَأَهْلُ الْمَشْرِقِ يَوْمَئِذٍ مِنْ مُضَرَ مُخَالِفُونَ لَهُ. (بخارى:804)

ترجمه: ابوهریره τ ميگوید: رسول الله ρ هر وقت سرش را از رکوع بلند ميکرد، «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ» ميگفت. سپس، نام چند نفر را ذکر مي کرد و براي آنان دعا مي نمود و مي فرمود: «خدایا! ولید بن ولید، سلمه بن هشام، عیاش بن ربیعه و سایر مؤمنان مستضعف را نجات بده. الهي! قهر و غضبت را بر قوم مُضَر، نازل کن و آنان را دچار خشکسالي اي مانند خشکسالي دوران یوسف، بگردان». راوي ميگوید: قبیلة مضر که در شرق مدینه سکونت داشتند، آن روزها، مخالف سرسخت رسول الله ρ بودند.

بـاب (30) : فضيلت سجده

456 . عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ النَّاسَ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «هَلْ تُمَارُونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَيْسَ دُونَهُ سَحَابٌ»؟ قَالُوا: لا يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «فَهَلْ تُمَارُونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ»؟ قَالُوا: لا. قَالَ: «فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ كَذَلِكَ، يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: مَنْ كَانَ يَعْبُدُ شَيْئًا فَلْيَتَّبِعْ، فَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الشَّمْسَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الْقَمَرَ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الطَّوَاغِيتَ، وَتَبْقَى هَذِهِ الأُمَّةُ فِيهَا مُنَافِقُوهَا، فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: هَذَا مَكَانُنَا حَتَّى يَأْتِيَنَا رَبُّنَا، فَإِذَا جَاءَ رَبُّنَا عَرَفْنَاهُ فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: أَنْتَ رَبُّنَا، فَيَدْعُوهُمْ، فَيُضْرَبُ الصِّرَاطُ بَيْنَ ظَهْرَانَيْ جَهَنَّمَ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَجُوزُ مِنَ الرُّسُلِ بِأُمَّتِهِ، وَلا يَتَكَلَّمُ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ إِلا الرُّسُلُ، وَكَلامُ الرُّسُلِ يَوْمَئِذٍ: اللَّهُمَّ سَلِّمْ، سَلِّمْ، وَفِي جَهَنَّمَ كَلالِيبُ مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ، هَلْ رَأَيْتُمْ شَوْكَ السَّعْدَانِ»؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: «فَإِنَّهَا مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ غَيْرَ أَنَّهُ لا يَعْلَمُ قَدْرَ عِظَمِهَا إِلا اللَّهُ تَخْطَفُ النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ يُوبَقُ بِعَمَلِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يُخَرْدَلُ ثُمَّ يَنْجُو، حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ رَحْمَةَ مَنْ أَرَادَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، أَمَرَ اللَّهُ الْمَلائِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوا مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ، فَيُخْرِجُونَهُمْ وَيَعْرِفُونَهُمْ بِآثَارِ السُّجُودِ، وَحَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ أَثَرَ السُّجُودِ، فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ، فَكُلُّ ابْنِ آدَمَ تَأْكُلُهُ النَّارُ إِلا أَثَرَ السُّجُودِ، فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ قَدِ امْتَحَشُوا، فَيُصَبُّ عَلَيْهِمْ مَاءُ الْحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ، ثُمَّ يَفْرُغُ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ، وَيَبْقَى رَجُلٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَهُوَ آخِرُ أَهْلِ النَّارِ دُخُولا الْجَنَّةَ، مُقْبِلٌ بِوَجْهِهِ قِبَلَ النَّارِ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ اصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ قَدْ قَشَبَنِي رِيحُهَا وَأَحْرَقَنِي ذَكَاؤُهَا، فَيَقُولُ: هَلْ عَسَيْتَ إِنْ فُعِلَ ذَلِكَ بِكَ أَنْ تَسْأَلَ غَيْرَ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: لا وَعِزَّتِكَ، فَيُعْطِي اللَّهَ مَا يَشَاءُ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ، فَيَصْرِفُ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ، فَإِذَا أَقْبَلَ بِهِ عَلَى الْجَنَّةِ رَأَى بَهْجَتَهَا، سَكَتَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ، ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ قَدِّمْنِي عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُ: أَلَيْسَ قَدْ أَعْطَيْتَ الْعُهُودَ وَالْمِيثَاقَ أَنْ لا تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنْتَ سَأَلْتَ؟ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لا

أَكُونُ أَشْقَى خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: فَمَا عَسَيْتَ إِنْ أُعْطِيتَ ذَلِكَ أَنْ لا تَسْأَلَ غَيْرَهُ؟ فَيَقُولُ: لا وَعِزَّتِكَ لا أَسْأَلُ غَيْرَ ذَلِكَ، فَيُعْطِي رَبَّهُ مَا شَاءَ مِنْ عَهْدٍ وَمِيثَاقٍ، فَيُقَدِّمُهُ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَإِذَا بَلَغَ بَابَهَا فَرَأَى زَهْرَتَهَا وَمَا فِيهَا مِنَ النَّضْرَةِ وَالسُّرُورِ، فَيَسْكُتُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ اللَّهُ: وَيْحَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَغْدَرَكَ، أَلَيْسَ قَدْ أَعْطَيْتَ الْعُهُودَ وَالْمِيثَاقَ أَنْ لا تَسْأَلَ غَيْرَ الَّذِي أُعْطِيتَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ لا تَجْعَلْنِي أَشْقَى خَلْقِكَ، فَيَضْحَكُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ، ثُمَّ يَأْذَنُ لَهُ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ: تَمَنَّ، فَيَتَمَنَّى حَتَّى إِذَا انْقَطَعَ أُمْنِيَّتُهُ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: مِنْ كَذَا وَكَذَا أَقْبَلَ يُذَكِّرُهُ رَبُّهُ، حَتَّى إِذَا انْتَهَتْ بِهِ الأَمَانِيُّ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ». قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ لأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ» قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: لَمْ أَحْفَظْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ إِلا قَوْلَهُ: «لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: إِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ ذَلِكَ: «لَكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ». (بخارى:806)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: مردم از رسول الله ρ پرسيدند: آيا ما روز قيامت، پروردگار مان را خواهيم ديد؟ آنحضرت ρ فرمود: « مگر شما در رؤيت ماه شب چهارده در هواي غير ابري، شك داريد»؟ گفتند: خير، اي رسول خدا ! باز فرمود: «آيا شما در رؤيت خورشيد در هواي غير ابري، شك داريد»؟ گفتند: خير. آنحضرت ρ فرمود: « شما پروردگارتان را در روز قيامت به همين صورت خواهيد ديد. همه مردم در آن روز، محشور خواهند شد و خداوند خطاب به آنان مي فرمايد: هركس، در دنيا، چيزي (يا كسي) را پرستش كرده است، دنبال آن برود. عده اي بدنبال خورشيد مي روند، عده اي بدنبال ماه راه مي افتند و گروهي پشت سر طاغوت ها حركت مي كنند. و سرانجام، اين امت باقي مي مانند در حالي كه منافقين در كنار آنها قرار دارند. خداوند مي آيد و مي گويد: من پروردگار شما هستم. آنان مي‌گويند: تا پروردگار ما نيايد، از جاي خود تكان نمي خوريم. هرگاه پروردگارمان بيايد، او را خواهيم شناخت. آنگاه خداوند به

صورتي كه براي آنان شناخته شده است، مي آيد و مي گويد: من پروردگار شما هستم. مي گويند: آري، تو پروردگار ما هستي. سپس خداوند، آنان را بسوي خود فرا مي خواند و پلي بر روي دوزخ نصب مي گردد. من نخستين پيامبري خواهم بود كه با امت خود از روي آن، عبور خواهم كرد. در آن روز، كسي جز پيامبران نمي تواند سخن بگويد. و سخن پيامبران هم اين خواهد بود: « اللّهم سلِّم، سلِّم » يعني: پروردگارا، نجات، نجات. (در دوزخ) قلابهايي مانند خارهاي درخت سَعدان وجود دارد. آيا شما خار درخت سعدان را ديده ايد»؟ صحابه عرض كردند: بلي. پيامبرρ فرمود: «قلاب هاي مذكور مانند خار درخت سعدان است. البته بزرگي آنها را جز الله، كسي ديگر نمي‌داند. اين قلابها، مردم را طبق اعمالشان مي ربايند. بعضي از مردم در اثر اعمال بدشان توسط آن قلابها به دوزخ مي افتند و هلاك مي شوند و برخي ديگر سرانجام با برداشتن زخمهاي سهمگين، نجات مي يابند. سپس، رحمت خداوند شامل حال دوزخياني مي شود كه خدا بخواهد. آنگاه، به فرشتگان دستور مي دهد تا كليه كساني را كه او را پرستش كرده اند، از دوزخ بيرون بياورند. فرشتگان، خداپرستان را از آثار سجده شان مي شناسند. زيرا خداوند اعضاي سجده را بر آتش دوزخ، حرام گردانيده است. آنها را از آتش بيرون مي آورند. آتش همه اعضاي بدن انسان را مي سوزاند مگر جايي كه اثر سجده باشد. آنان در حالي از دوزخ بيرون مي آيند كه آتش، بدنشان را سوخته و گوشت هايشان را گداخته است. سپس آب حيات بر بدنشان پاشيده مي شود. و همانند دانه اي كه در كنار نهر آب، جوانه مي زند، آنان نيز جوانه مي زنند. پس از آن، خداوند از قضاوت بين بندگان در حالي فارغ مي شود كه فقط يكي از بندگانش بين بهشت و دوزخ بلاتكليف مانده است. و او آخرين فرد دوزخي است كه وارد بهشت مي شود. او كه چهره اش به سوي دوزخ است، مي گويد: پرودگارا ! چهره ام را از دوزخ برگردان. زيرا وزش هواي آتشين آن، حالم را به هم مي زند و شعله هاي آتشينش، مرا مي سوزاند. خداوند مي فرمايد: اگر اين خواسته ات را برآورده سازم،

چيز ديگري نمي خواهي؟ مي گويد: سوگند به عزتت، كه نمي خواهم. و چندين عهد و پيمان ديگر مي بندد. خداوند چهره اش را از جانب دوزخ بر مي گرداند. وقتي چهره اش به سوي بهشت مي شود و شادابي آنرا مي بيند، ابتدا اندكي سكوت مي كند سپس مي گويد: پروردگارا! مرا نزد يك دروازة بهشت ببر. خداوند به او مي گويد: مگر تو آن همه عهد و پيمان نبستي كه چيز ديگري نخواهي؟! مي گويد: پروردگارا مرا شقي ترين بنده ات مگردان. خداوند مي فرمايد: اگر اين خواسته ات را نيز برآورده سازم، چيز ديگري نمي خواهي؟ مي گويد: سوگند به عزتت كه چيز ديگري نمي خواهم. خداوند او را نزديك دروازه بهشت مي برد. وقتي چشمش به زيبائيها و شادابيهاي بهشت مي افتد، لحظه اي سكوت مي كند. سپس مي گويد: خدايا! مرا وارد بهشت گردان. خداوند مي فرمايد: واي بر تو اي فرزند آدم! چقدر عهد شكن هستي! مگر تو با من، آن همه عهد و پيمان نبستي كه چيز ديگري نخواهي. مي گويد: پروردگارا! مرا شقي ترين بنده ات مگردان. خداوند به اين رفتار بنده اش مي خندد. سپس به او اجازة ورود به بهشت مي دهد و مي فرمايد: اكنون هر چه آرزو داري، بخواه. پس او آنقدر مي طلبد كه آرزوهايش به پايان مي رسد. خداوند عزوجل به يادش مي اندازد كه چنين و چنان بخواه. تا اينكه اين آرزوها نيز به پايان مي رسد. حق تعالي مي فرمايد: دو برابر آنچه كه خواستي به تو عنايت فرمودم».

ابوسعيد خدري به ابوهريره گفت: من از رسول خدا ρ شنيدم كه فرمود: «خداوند به او ده برابر عنايت مي كند». ابوهريره τ گفت: من بخاطر ندارم كه آنحضرت ρ بيشتر از دو برابر فرموده باشد. ابوسعيد گفت: من خودم شنيدم كه آنحضرت ρ فرمود: «خداوند ده برابر به او مي دهد».

باب (31): سجده با هفت عضو

457 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهُمَا في رواية قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أُمِرْتُ أَنْ أَسْجُدَ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ: عَلَى الْجَبْهَةِ . وَأَشَارَ بِيَدِهِ عَلَى أَنْفِهِ . وَالْيَدَيْنِ، وَالرُّكْبَتَيْنِ، وَأَطْرَافِ الْقَدَمَيْنِ، وَلا نَكْفِتَ الثِّيَابَ وَالشَّعَرَ». (بخارى:812)

ترجمه: در روايتي، ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «به من دستور داده شده است كه با هفت استخوان بدن (هفت عضو) سجده نمايم: پيشاني ـ و با دستش به بيني خود اشاره كرد (يعني پيشاني و بيني با هم)ـ دو دست، دو زانو و سر انگشتان پا. همچنين به ما دستور داده شده است كه در نماز، موهاي سر و لباس خود را جمع نكنيم».

باب (32): مكث بين دو سجده

458 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: إِنِّي لا آلُو أَنْ أُصَلِّيَ بِكُمْ كَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ. وباقي الحديث تقدم. (بخارى:821)

ترجمه: انس ابن مالك τ فرمود: من از نشان دادن نماز رسول اللهρ به شما به هيچ وجه كوتاهي نميكنم... حديث قبلاً بيان گرديد.

باب (33): نمازگزار نبايد در سجده، ساعدهايش را روي زمين بگذارد

459 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «اعْتَدِلُوا فِي السُّجُودِ، وَلايَبْسُطْ أَحَدُكُمْ ذِرَاعَيْهِ انْبِسَاطَ الْكَلْبِ». (بخارى:822)

ترجمه: انس ابن مالك τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «در سجده، آرامش خود را حفظ كنيد و هيچ يك از شما ساعدهايش را مانند سگ، بر زمين نگذارد».

باب (34): نشستن بعد از ركعت اول وسوم وسپس، برخاستن از آن

460 . عن مَالِكِ بْنِ الْحُوَيْرِثِ اللَّيْثِيِّ τ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ρ يُصَلِّي، فَإِذَا كَانَ فِي وِتْرٍ مِنْ صَلاتِهِ، لَمْ يَنْهَضْ حَتَّى يَسْتَوِيَ قَاعِدًا. (بخارى:823)

ترجمه: مالك بن حويرث τ مي گويد: من رسول الله ρ را ديدم كه نماز مي خواند و بعد از ركعت اول و سوم (پس از سجده دوم) نخست، اندكي مي نشست وسپس برمي خاست.

باب (35): تكبير گفتن، هنگام بلند شدن از سجده

461 . عَنْ أَبِيْ سَعِيْدٍ الْخُدْرِيِّ τ: أَنَّهُ صَلَّى، فَجَهَرَ بِالتَّكْبِيرِ حِينَ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ، وَحِينَ سَجَدَ وَحِينَ رَفَعَ، وَحِينَ قَامَ مِنَ الرَّكْعَتَيْنِ، وَقَالَ هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ. (بخارى:825)

ترجمه: از ابوسعيد خدري τ روايت شده است كه او در نماز، هنگام بلند كردن سر از سجده و هنگام رفتن به سجده و پس از بر خاستن از سجده و هنگام بلند شدن از تشهد اول با صداي بلند، تكبير مي گفت و فرمود: رسول اللهρ را ديدم كه چنين مي كرد.

باب (36): نشستن به طريقه سنت، در تشهد

462 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يَتَرَبَّعُ فِي الصَّلاةِ إِذَا جَلَسَ، وَأَنَّه رَأَى وَلَدَهُ فَعَلَ ذلِكَ فَنَهَاهُ، وَقَالَ: إِنَّمَا سُنَّةُ الصَّلاةِ أَنْ تَنْصِبَ رِجْلَكَ الْيُمْنَى وَتَثْنِيَ الْيُسْرَى، فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ تَفْعَلُ ذَلِكَ. فَقَالَ: إِنَّ رِجْلَيَّ لا تَحْمِلانِي. (بخارى:827)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما در نماز، چهار زانو مي‌نشست. ولي وقتي پسرش را ديد كه او هم، چهار زانو مي نشيند، وي را از اين كار منع كرد و گفت: نشستن به طريقه سنت، در نماز، اين است كه قدم پاي راست را نصب كني (ايستاده نگه داري) و قدم پاي چپ را پهن نمايي. پسرش گفت:

چرا خود شما چهار زانو مىنشينيد؟! گفت: من ناتوانم و پاهايم مرا تحمل نمي كند.

463. عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ τ قَالَ: أَنَا كُنْتُ أَحْفَظَكُمْ لِصَلاةِ رَسُولِ اللَّهِ ρ، رَأَيْتُهُ إِذَا كَبَّرَ جَعَلَ يَدَيْهِ حِذَاءَ مَنْكِبَيْهِ، وَإِذَا رَكَعَ أَمْكَنَ يَدَيْهِ مِنْ رُكْبَتَيْهِ، ثُمَّ هَصَرَ ظَهْرَهُ، فَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ اسْتَوَى حَتَّى يَعُودَ كُلُّ فَقَارٍ مَكَانَهُ، فَإِذَا سَجَدَ وَضَعَ يَدَيْهِ غَيْرَ مُفْتَرِشٍ وَلا قَابِضِهِمَا، وَاسْتَقْبَلَ بِأَطْرَافِ أَصَابِعِ رِجْلَيْهِ الْقِبْلَةَ، فَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ جَلَسَ عَلَى رِجْلِهِ الْيُسْرَى وَنَصَبَ الْيُمْنَى، وَإِذَا جَلَسَ فِي الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ قَدَّمَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى، وَنَصَبَ الأُخْرَى وَقَعَدَ عَلَى مَقْعَدَتِهِ. (بخارى:828)

ترجمه: ابوحميد ساعدي τ مىگويد: من از همة شما شيوه نماز خواندن رسول الله ρ را بهتر مىدانم. رسول الله ρ را هنگام گفتن تكبير تحريمه ديدم كه دستهايش را تا برابر شانه هايش بلند مىكرد. در ركوع، زانوها را با كف دستهايش محكم مي گرفت. آنگاه، كمرش را طوري خم مي كرد كه سر و كمرش در راستاي هم قرار مي گرفت. پس از برخاستن از ركوع، كاملاً راست و استوار مي ايستاد، طوري كه مهره هاي كمرش سر جاي خود، قرار مي گرفت. و هنگام سجده، دستهايش را طوري روي زمين مي گذاشت كه ساعدهايش نه به زمين فرش مي شد و نه به بدنش مي چسبيد و انگشتان پاهايش را به طرف قبله مي نمود. و در تشهد اول، روي پاي چپ مي نشست و پاي راست را نصب مىكرد. و در تشهد آخر، پاي چپ را مقداري جلو مي برد و پاي راست را نصب مىكرد و نشيمنگاه خود را بر زمين قرار مي داد.

باب (37): كسي كه تشهد اول را واجب نميداند

464. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ بُحَيْنَةَ τ وَهُوَ مِنْ أَزْدِ شَنُوءَةَ، وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَبْدِمَنَافٍ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ صَلَّى بِهِمُ الظُّهْرَ، فَقَامَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ، لَمْ يَجْلِسْ، فَقَامَ النَّاسُ مَعَهُ حَتَّى إِذَا قَضَى الصَّلاةَ، وَانْتَظَرَ النَّاسُ

تَسْلِيمَهُ، كَبَّرَ وَهُوَ جَالِسٌ، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ، ثُمَّ سَلَّمَ. (بخارى:829)

ترجمه: عبد الله ابن بحينه τ ؛ صحابي جليل القدر رسول الله ρ ؛ كه از قبيله ازد شنوءه و از هم پيمانان عبد مناف بود، مي‌گويد: روزي، همراه رسول خدا ρ نماز ظهر را مي‌خوانديم. آنحضرتρ در پايان ركعت اول، فراموش كرد كه بنشيند. مردم نيز با آنحضرت ρ بلند شدند. وقتي نماز به پايان رسيد و مردم منتظر سلام گفتن رسول الله ρ بودند، آنحضرت ρ در حالي كه نشسته بود، تكبير گفت و به سجده رفت و قبل از سلام، دو سجده بجاي آورد و سپس، سلام گفت.

باب (38): خواندن تشهد در جلسه آخر

465 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ τ قَالَ: كُنَّا إِذَا صَلَّيْنَا خَلْفَ النَّبِيِّ ρ قُلْنَا: السَّلامُ عَلَى جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ، السَّلامُ عَلَى فُلانٍ وَفُلانٍ، فَالْتَفَتَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلامُ، فَإِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ، فَلْيَقُلِ: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، فَإِنَّكُمْ إِذَا قُلْتُمُوهَا أَصَابَتْ كُلَّ عَبْدٍ لِلَّهِ صَالِحٍ فِي السَّمَاءِ وَالأَرْضِ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». (بخارى:831)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي‌گويد: پشت سر رسول الله ρ نماز مي‌خوانديم و در قعده، چنين دعا مي‌كرديم: سلام بر الله، سلام بر جبرئيل، ميكائيل و فلان وفلان. رسول الله ρ به سوي ما نگاه كرد و فرمود: «خداوند، خودش منشأ سلامتي است. (هيچ نيازي ندارد كه شما بر او سلام بگوييد). شما بايد در نماز، چنين بگوييد: التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ السَّلامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ــ اين دعا شامل همه بندگان نيك الله در زمين و آسمان مي شود ــ أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ».

باب (39): دعا نمودن قبل از سلام گفتن

466. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلاةِ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَفِتْنَةِ الْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ». فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: مَا أَكْثَرَ مَا تَسْتَعِيذُ مِنَ الْمَغْرَمِ، فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَرِمَ حَدَّثَ فَكَذَبَ وَوَعَدَ فَأَخْلَفَ». (بخارى:832)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي رسول اللهρ ؛ روايت مي كند كه آنحضرت ρ در نماز چنين دعا مي‌كرد: **«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَفِتْنَةِ الْمَمَاتِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ».** «پروردگارا! از عذاب قبر، فتنه دَجال و فتنه زندگي و مرگ به تو پناه مي برم. پروردگارا! از اينكه مقروض و بدهكار شوم به تو پناه مي برم». شخصي پرسيد: يارسول الله! شما از اينكه بدهكار شويد زياد به خدا پناه مي بريد؟ فرمود: زيرا انسان بدهكار، دروغ مي‌گويد و خلف وعده مي‌كند».

467. عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ τ: أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ: عَلِّمْنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلاتِي. قَالَ: «قُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلا أَنْتَ فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي، إِنَّك أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ». (بخارى:834)

ترجمه: ابوبكر صديق τ مي‌گويد: به رسول الله ρ گفتم: دعايي به من بياموز تا آنرا در نماز بخوانم. آنحضرت ρ فرمود: « اين دعا را بخوان: **«اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلا أَنْتَ فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي، إِنَّك أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».** «پروردگارا! بر خود بسيار ستم كرده ام و جز تو كسي ديگر نيست كه گناهان مرا بيامرزد. خداوندا! با عنايت خود،

مرا بيامرز و بر من رحم كن. همانا تو بخشنده و مهرباني».

باب (40): دعاهاي اختياري پس از تشهد

468 . حَدِيْثُ ابنِ مَسْعُوْدٍ τ فِي التَّشَهُّدِ تَقَدَّمَ قَرِيْباً وَقَالَ فِيْ هذِهِ الرواية بعد قوله: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، ثُمَّ يَتَخَيَّرُ مِنَ الدُّعَاءِ أَعْجَبَهُ إِلَيْهِ فَيَدْعُو». (بخارى:835)

ترجمه: حديث ابن مسعود τ دربارة تشهد، در سطور بالا گذشت. در اين روايت همچنين آمده است كه بعد از «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ الله وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، هر دعايي را كه مايل است، مي تواند بخواند.»

باب (41): سلام گفتن

469 . عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا سَلَّمَ قَامَ النِّسَاءُ حِينَ يَقْضِي تَسْلِيمَهُ وَمَكَثَ يَسِيرًا قَبْلَ أَنْ يَقُومَ. (بخارى:837)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها ميگويد: پس از اينكه رسول الله ρ سلام مي داد و نماز به پايان مي رسيد، زنها بلند ميشدند و مي رفتند. آنحضرت ρ اندكي توقف ميكرد و آنگاه برمي خاست.

باب (42): نماز گزار وقتي سلام گويد كه امام سلام دهد

470 . عَنْ عِتْبَانَ τ قَالَ: صَلَّيْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ فَسَلَّمْنَا حِينَ سَلَّمَ. (بخارى:838)

ترجمه: عتبان بن مالك τ ميگويد: با نبي اكرم ρ نماز خوانديم. و هنگامي كه ايشان سلام گفت، ما نيز سلام گفتيم.

باب (43): ذكر بعد از نماز

471 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَفْعَ الصَّوْتِ بِالذِّكْرِ، حِينَ يَنْصَرِفُ النَّاسُ مِنَ الْمَكْتُوبَةِ، كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ. وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: كُنْتُ أَعْلَمُ إِذَا انْصَرَفُوا بِذَلِكَ إِذَا سَمِعْتُهُ. (بخارى:841)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: ذكر با صداي بلند، بعد از نماز هاي فرض، در زمان رسول الله ρ رايج بود. ابن عباس رضي الله عنهما اضافه ميكند: من با شنيدن صداي ذكرشان، مي دانستم كه نماز، تمام شده است.

472 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: جَاءَ الْفُقَرَاءُ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالُوا: ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ مِنَ الأَمْوَالِ بِالدَّرَجَاتِ الْعُلا وَالنَّعِيمِ الْمُقِيمِ، يُصَلُّونَ كَمَا نُصَلِّي، وَيَصُومُونَ كَمَا نَصُومُ، وَلَهُمْ فَضْلٌ مِنْ أَمْوَالٍ يَحُجُّونَ بِهَا وَيَعْتَمِرُونَ،وَيُجَاهِدُونَ وَيَتَصَدَّقُونَ. قَالَ: «أَلا أُحَدِّثُكُمْ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ أَدْرَكْتُمْ مَنْ سَبَقَكُمْ، وَلَمْ يُدْرِكْكُمْ أَحَدٌ بَعْدَكُمْ، وَكُنْتُمْ خَيْرَ مَنْ أَنْتُمْ بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِ، إِلاَّ مَنْ عَمِلَ مِثْلَهُ: تُسَبِّحُونَ وَتَحْمَدُونَ وَتُكَبِّرُونَ خَلْفَ كُلِّ صَلاةٍ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ».

قَالَ الراوي: فَاخْتَلَفْنَا بَيْنَنَا، فَقَالَ: بَعْضُنَا نُسَبِّحُ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ، وَنَحْمَدُ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ، وَنُكَبِّرُ أَرْبَعًا وَثَلاثِينَ، فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: تَقُولُ: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ، حَتَّى يَكُونَ مِنْهُنَّ كُلِّهِنَّ ثَلاثًا وَثَلاثِينَ». (بخارى:843)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: عده اي از فقرا نزد رسول الله ρ آمدند و عرض كردند: ثروتمندان علاوه بر رفاه مادي، درجات رفيع بهشت و نعمتهاي جاودان آن را از آن خود ساختند. زيرا مانند ما نماز مي خوانند، روزه مي گيرند و بدليل برتري در ثروت، حج و عمره مي گزارند و جهاد مي كنند و صدقه مي

دهند. (و اين كارها از ما ساخته نيست). رسول خدا ρ فرمود: «آيا عملي به شما نياموزم كه اگر آن را انجام دهيد، كساني را كه از شما پيشي گرفته اند، در خواهيد يافت و بهترين انسانهايي كه با شما هستند، خواهيد شد. و جز كساني كه مثل شما اين عمل را انجام مي دهند، كسي ديگر به شما نخواهد رسيد؟ آن عمل، اين است كه پس از هر نماز فرض، سي و سه بار سبحان الله و سي و سه بار الحمدلله و سي و سه بار الله اكبر بگوييد.

راوي ميگويد: بعد از آن، درباره تعداد اين تسبيحات ميان ما (صحابه) اختلاف نظر بوجود آمد. بعضي ها گفتند كه «سبحان الله و الحمدلله» سي وسه بار و «الله اكبر» سي وچهار بار گفته شود. ابوهريره مي گويد: در اين مورد، به رسول خدا ρ مراجعه كردم. فرمود: «هر يك را سي وسه بار، تكرار كنيد».

473 . عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلاةٍ مَكْتُوبَةٍ: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. اللَّهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ». (بخارى:844)

ترجمه: مغيره بن شعبه روايت مي كند كه رسول الله ρ بعد از هر نماز فرض، اين دعا را ميخوانـد: «لا إِلَهَ إِلاَّ الله وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ وَلا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ». (هيچ معبود بر حقي جز الله وجود ندارد. يكتايي است كه شريكي ندارد. پادشاهي، از آن اوست. و همة ستايشها، شايستة اوست. هيچ كس، نمي تواند مانع بخشش تو شود. و كسي را كه تو محروم سازي، هيچ كس نمي تواند به او چيزي عطا كند. سعي و تلاش فرد، در برابر مشيت تو، سودي ندارد.

باب (44): روگردانيدن امام به سوي مردم، پس از اتمام نماز

474 . عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا صَلَّى صَلاةً أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ. (بخاری:845)

ترجمه: سمره بن جندب τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ پس از نماز، رو به ما مي كرد (و مي‌نشست).

475 . عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ τ أَنَّهُ قَالَ: صَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ صَلاةَ الصُّبْحِ بِالْحُدَيْبِيَةِ، عَلَى إِثْرِ سَمَاءٍ كَانَتْ مِنَ اللَّيْلَةِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «هَلْ تَدْرُونَ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ»؟ قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: «أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي مُؤْمِنٌ بِي وَكَافِرٌ، فَأَمَّا مَنْ قَالَ: مُطِرْنَا بِفَضْلِ اللَّهِ وَرَحْمَتِهِ، فَذَلِكَ مُؤْمِنٌ بِي، وَكَافِرٌ بِالْكَوْكَبِ، وَأَمَّا مَنْ قَالَ: بِنَوْءِ كَذَا وَكَذَا، فَذَلِكَ كَافِرٌ بِي، وَمُؤْمِنٌ بِالْكَوْكَبِ». (بخاری:846)

ترجمه: زيد بن خالد جهني τ مي‌گويد: رسول الله ρ در صبحگاه يك شب باراني، پس از اقامه نماز صبح در حديبيه، رو به مردم كرد و فرمود: «آيا مي دانيد پروردگار شما چه فرمود»؟ صحابه گفتند: خدا و رسولش بهتر مي دانند. آنحضرت ρ گفت: خداوند فرمود: «بندگان من، صبح كردند در حالي كه بعضي مومن و بعضي كافر شدند. آنها كه گفتند: فضل و رحمت خدا شامل حال شد و باران نازل فرمود، به من ايمان آوردند و به تاثير ستارگان كافر گرديدند. و اما كساني كه آن را به ستارگان نسبت دادند به من كافر شدند و به ستارگان ايمان آوردند».

باب (45): امام مي تواند در صورت نياز از بالاي شانه هاي مردم، عبور نمايد

476 . عَنْ عُقْبَةَ τ قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ ρ بِالْمَدِينَةِ الْعَصْرَ، فَسَلَّمَ ثُمَّ قَامَ مُسْرِعًا، فَتَخَطَّى رِقَابَ النَّاسِ إِلَى بَعْضِ حُجَرِ نِسَائِهِ، فَفَزِعَ النَّاسُ مِنْ سُرْعَتِهِ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ، فَرَأَى أَنَّهُمْ عَجِبُوا مِنْ سُرْعَتِهِ، فَقَالَ: «ذَكَرْتُ شَيْئًا مِنْ تِبْرٍ عِنْدَنَا فَكَرِهْتُ أَنْ يَحْبِسَنِي، فَأَمَرْتُ بِقِسْمَتِهِ». (بخاری:851)

ترجمه: عقبه τ مي‌گويد: در مدينه، نماز عصر را پشت سر رسول الله ρ خواندم. آنحضرت ρ پس از اتمام نماز، برخاست و با شتاب از روي شانه هاي نمازگزاران، عبور كرد و به خانه يكي از همسران خود رفت. مردم از شتاب رسول خدا ρ متحير شدند. آنحضرت ρ پس از چند لحظه، دوباره (به مسجد) برگشت و ديد كه مردم از شتاب او، شگفت زده شده اند. فرمود: «به يادم آمد كه مقداري طلا در خانه ما وجود دارد. دوست نداشتم كه توجه مرا بخود مشغول سازد. لذا دستور دادم آنرا تقسيم كنند».

باب (46): روي گردانيدن يا برخاستن و رفتن از راست و چپ، پس از اتمام نماز

477. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ τ قَالَ: لايَجْعَلْ أَحَدُكُمْ لِلشَّيْطَانِ شَيْئًا مِنْ صَلاتِهِ، يَرَى أَنَّ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ لا يَنْصَرِفَ إِلاَّ عَنْ يَمِينِهِ، لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ كَثِيرًا يَنْصَرِفُ عَنْ يَسَارِهِ. (بخارى:852)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي‌گويد: مواظب باشيد كه شيطان در نمازهاي شما سهمي نداشته باشد. بدين معنا كه نمازگزار فكر كند كه روي گردانيدن يا رفتن، پس از نماز، از سمت راست، ضروري است. در حالي كه من رسول خدا ρ را بارها ديده ام كه از سمت چپ، روي به مردم مي نمود يا بيرون مي رفت .

باب (47): حكم خوردن سير، پياز و ترة خام

478 . عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ-يُرِيدُ الثُّومَ-فَلا يَغْشَانَا فِي مَسَاجِدِنَا». قُلْتُ: مَا يَعْنِي بِهِ قَالَ: مَا أُرَاهُ يَعْنِي إِلاَّ نِيئَهُ. وقِيْلَ: إِلاَّ نَتْنَهُ. (بخارى:854)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ روايت ميكند كه رسول الله ρ با اشاره به بوتة سير، فرمود: «هر كس كه از اين گياه خورد، به مساجد ما نيايد». راوي مي گويد: از جابر پرسيدم: منظور آنحضرت ρ كدام نوع سير است؟ جابر گفت :به نظرم سير خام است. و

در روايتي ديگر گفت: به نظرم، سيري است كه بوي تند دارد.

479. عَنْ جَابِرٍ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْ بَصَلاً فَلْيَعْتَزِلْنَا». أَوْ قَالَ: «فَلْيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا وَلْيَقْعُدْ فِي بَيْتِهِ». وَأَنَّ النَّبِيَّ ρ أُتِيَ بِقِدْرٍ فِيهِ خَضِرَاتٌ مِنْ بُقُولٍ، فَوَجَدَ لَهَا رِيحًا، فَسَأَلَ فَأُخْبِرَ بِمَا فِيهَا مِنَ الْبُقُولِ، فَقَالَ: «قَرِّبُوهَا». إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ كَانَ مَعَهُ، فَلَمَّا رَآهُ كَرِهَ أَكْلَهَا، قَالَ: «كُلْ فَإِنِّي أُنَاجِي مَنْ لا تُنَاجِي». (بخارى:855)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «هركس كه سير و يا پياز بخورد، از ما كناره گيري نمايد» يا فرمود: «به مساجد ما نيايد و در خانه خود بنشيند».

همچنين، روزي، يك ديگ نزد آنحضرت ρ آوردند كه در آن، چند نوع سبزي بود. بوي تندي از آنها، به مشام رسول اكرم ρ رسيد. از محتويات آن (ديگ)پرسيد: آنها سبزيجاتي را كه در آن، وجود داشت، نام بردند. آنحضرت ρ نخورد و با اشاره به سوي يكي از اصحاب كه همراهش بود، فرمود:«نزد او ببريد». او نيز از خوردن آن، سرباز زد. رسول خدا ρ فرمود: بخور زيرا من با كسي از نزديك سخن مي گويم (جبرئيل)كه شما سخن نمي گوييد».

480–وَ فِي رِوَايَةٍ: أُتِيَ بِبَدرٍ، يَعنِي: طَبَقاً فِيهِ خَضروات.

ترجمه: و در روايتي آمده است كه يك سيني نزد آنحضرت ρ آوردند كه در آن، انواع سبزي وجود داشت.

باب (48) : وضوي كودكان

481. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيِّ ρ مرَّ عَلَى قَبْرٍ مَنْبُوذٍ فَأَمَّهُمْ وَصَفُّوا عَلَيْهِ. (بخارى:857)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: گذر رسول الله ρ بر قبري دور افتاده و تنها افتاد. بر

آن قبر، نماز جنازه خواند و حاضران پشت سر ايشان صف بستند و نماز خواندند. (ابن عباس هم كه در آن زمان، كودكي نابالغ بود، جزو نمازگذاران بود).

482. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ». (بخارى: 858)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «غسل روز جمعه، بر هر شخص بالغ، واجب است».

483. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا وَ قَدْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: شَهِدْتَ الْخُرُوجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَلَوْلا مَكَانِي مِنْهُ مَا شَهِدْتُهُ، يَعْنِي مِنْ صِغَرِهِ، أَتَى الْعَلَمَ الَّذِي عِنْدَ دَارِ كَثِيرِ بْنِ الصَّلْتِ، ثُمَّ خَطَبَ، ثُمَّ أَتَى النِّسَاءَ، فَوَعَظَهُنَّ، وَذَكَّرَهُنَّ، وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يَتَصَدَّقْنَ، فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تُهْوِي بِيَدِهَا إِلَى حَلْقِهَا تُلْقِي فِي ثَوْبِ بِلالٍ، ثُمَّ أَتَى هُوَ وَبِلالٌ الْبَيْتَ. (بخارى:863)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: شخصي از من پرسيد: آيا با رسول الله ρ به عيدگاه رفته اي؟ گفتم: بلي. ولي اگر خويشاوندي نزديك، با رسول الله ρ نمي داشتم، به علت خرد سالي، نمي توانستم با ايشان به عيدگاه بروم. آنحضرت ρ كنار پرچمي كه بر سرِ درِ منزل كثير بن صلت نصب شده بود، تشريف برد و خطبه خواند. سپس به مجلس زنان رفت و آنان را موعظه و ارشاد نمود و امر به صدقه فرمود. آنگاه، زنان شروع به دادن صدقه نمودند. يكي انگشتر، ديگري النگو و آن ديگر، زيور آلات خود را بيرون مي آورد و در چادر بلال مي انداخت. سپس، رسول خدا ρ و بلال به خانه برگشتند.

باب (49): رفتن زنان به مسجد در شب و تاريكي

484 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِذَا اسْتَأْذَنَكُمْ نِسَاؤُكُمْ بِاللَّيْلِ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَأْذَنُوا لَهُنَّ». (بخارى:865)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اگر همسران شما اجازه خواستند تا شبها به مسجد بروند، به آنان اجازه دهيد».

11 ـ كتاب نماز جمعه

باب (1): فرض بودن نماز جمعه

485 . عن أبي هُرَيْـرَةَ τ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّـهِ ρ يَقُولُ: «نَحْنُ الآخِـرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، بَيْدَ أَنَّهُمْ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِنَا، ثُمَّ هَذَا يَوْمُهُمِ الَّذِي فُرِضَ عَلَيْهِمْ، فَاخْتَلَفُوا فِيهِ، فَهَدَانَا اللَّهُ، فَالنَّاسُ لَنَا فِيهِ تَبَعٌ: الْيَهُودُ غَدًا، وَالنَّصَارَى بَعْدَ غَدٍ». (بخارى:876)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «ما در دنيا، آخرين أمت هستيم ولي در قيامت، پيشاپيش ساير امتها خواهيم بود با وجودي كه آنها قبل از ما صاحب كتاب آسماني شده اند. سپس، خداوند روز جمعه را براي اهل كتاب، فرض نمود (تا شعائرشان را در آن انجام دهند) ولي آنان در مورد آن، دچار اختلاف نظر شدند. آنگاه، خداوند ما را بدان (روز جمعه) راهنمايي فرمود و بقيه مردم (اهل كتاب) پشت سر ما قرار دارند؛ شنبه روز عبادت يهود و يكشنبه روز عبادت نصارا است».

باب (2): استفاده از عطر و مواد خوشبو در روز جمعه

486 . عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ: «الْغُسْلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ مُحْتَلِمٍ، وَأَنْ يَسْتَنَّ، وَأَنْ يَمَسَّ طِيبًا إِنْ وَجَدَ». (بخارى: 880)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: گواهي مي دهم بر اينكه رسول الله ρ فرمود: «غسل روز جمعه و مسواك زدن، بر هر فرد بالغ و مسلمان، واجب است. و اگر به مواد خوشبو، دسترسي داشت، استفاده كند».

باب (3): فضيلت روز جمعه

487 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ غُسْلَ الْجَنَابَةِ ثُمَّ رَاحَ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَدَنَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّانِيَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَقَرَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الثَّالِثَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ كَبْشًا أَقْرَنَ، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الرَّابِعَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ دَجَاجَةً، وَمَنْ رَاحَ فِي السَّاعَةِ الْخَامِسَةِ فَكَأَنَّمَا قَرَّبَ بَيْضَةً، فَإِذَا خَرَجَ الإِمَامُ حَضَرَتِ الْمَلائِكَةُ يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ».

ترجمه: ابو هريره τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «هركس، روز جمعه مانند غسل جنابت، غسل نمايد و اول وقت براي نماز جمعه برود، گويا شتري صدقه نموده است. و هر كس، بعد از آن، برود، گويا گاوي صدقه نموده است. و هر كس، بعد از آن، برود، گويا قوچي صدقه نموده است. و هر كس، بعد ازآن، برود، گويا يك مرغ صدقه نموده است. و هر كس، بعد از آن، برود، گويا يك تخم مرغ صدقه نموده است. ولي زماني كه امام براي ايراد خطبه برخيزد، فرشتگان (قلم و كاغذ خود را جمع كرده) به خطبه گوش مي دهند».

باب (4): استعمال روغن خوشبو در روز جمعه

488 . عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا يَغْتَسِلُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَيَتَطَهَّرُ مَا اسْتَطَاعَ مِنْ طُهْرٍ وَيَدَّهِنُ مِنْ دُهْنِهِ، أَوْ يَمَسُّ مِنْ طِيبِ بَيْتِهِ ثُمَّ يَخْرُجُ فَلا يُفَرِّقُ بَيْنَ اثْنَيْنِ، ثُمَّ يُصَلِّي مَا كُتِبَ لَهُ، ثُمَّ يُنْصِتُ إِذَا تَكَلَّمَ الإِمَامُ، إِلا غُفِرَ لَهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الأُخْرَى». (بخارى:883)

ترجمه: سلمان فارسي τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «هركس، روز جمعه غسل كند و حتي المقدور، خود را پاكيزه نمايد و از روغن يا مواد خوشبويي كه در اختيار دارد، استفاده كند. سپس، براي نماز جمعه برود و در مسجد نيز از روي شانه هاي مردم، عبور نكند و آنچه برايش مقدّر شده است، نماز بخواند و با دقت و رعايت سكوت،

به خطبه امام، گوش فرا دهد، تمام گناهانش از جمعه قبل تا این جمعه، بخشیده خواهند شد».

489 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا أَنّهُ قِيلَ له: ذَكَرُوا أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «اغْتَسِلُوا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَاغْسِلُوا رُءُوسَكُمْ وَإِنْ لَمْ تَكُونُوا جُنُبًا، وَأَصِيبُوا مِنَ الطِّيبِ». فقَالَ: أَمَّا الْغُسْلُ فَنَعَمْ، وَأَمَّا الطِّيبُ فَلا أَدْرِي. (بخاری:884)

ترجمه: از عبدالله بن عباس رضي الله عنهما پرسيدند: مردم میگويند: رسول خدا ρ فرموده است: «روز جمعه غسل كنيد وسرهايتان را بشوييد اگر چه جنب نباشيد و همچنين از مواد خوشبو استفاده نماييد»؟ ابن عباس رضي الله عنهما گفت: در مورد دستور به غسل، بلي. اما در مورد استفاده از مواد خوشبو، آن را به خاطر ندارم».

باب (5): پوشيدن بهترين لباس

490 . عَنْ عُمَرَτ: أَنَّهُ رَأَى حُلَّةً سِيَرَاءَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوِ اشْتَرَيْتَ هَذِهِ فَلَبِسْتَهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَلِلْوَفْدِ إِذَا قَدِمُوا عَلَيْكَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّمَا يَلْبَسُ هَذِهِ مَنْ لا خَلاقَ لَهُ فِي الآخِرَةِ». ثُمَّ جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ρ مِنْهَا حُلَلٌ، فَأَعْطَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِτ مِنْهَا حُلَّةً، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَسَوْتَنِيهَا وَقَدْ قُلْتَ فِي حُلَّةِ عُطَارِدٍ مَا قُلْتَ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنِّي لَمْ أَكْسُكَهَا لِتَلْبَسَهَا». فَكَسَاهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِτ أَخًا لَهُ بِمَكَّةَ مُشْرِكًا. (بخاری:886)

ترجمه: عمرτ پارچة ابريشمي را ديد كه در آستانه مسجد النبي ρ براي فروش به نمايش گذاشته شده بود. عرض كرد: اي رسول خدا! چقدر خوب است، اگر شما اين پارچه را بخريد و در روزهاي جمعه و هنگام ملاقات با هيئت هايي كه به خدمت شما مي رسند، آن را بپوشيد؟ رسول الله ρ فرمود: «اينگونه پارچه ها را كساني مي پوشند كه از نعمتهاي آخرت، سهمي نداشته باشند». پس از مدتي، چند دست لباس

از همان پارچه، به آنحضرت ρ هديه دادند. رسول خدا ρ يكي از آنها را به عمر τ داد. ايشان عرض كرد: يا رسول الله! اين پارچه را به من بخشيدي تا بپوشم در حالي كه قبلاً پوشيدن آن را مذمت فرمودي. رسول خدا ρ فرمود: «من آن را نداده ام كه بپوشي». بعداً عمر τ آن پارچه را براي برادر مشرك خود كه در مكه بود، فرستاد.

باب (6): مسواك زدن در روز جمعه

491. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي، أَوْ عَلَى النَّاسِ، لأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلاةٍ». (بخارى:887)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «اگر بر امت من، يا بر مردم دشوار نمي شد، به آنان دستور مي دادم كه براي هر نماز، مسواك بزنند».

492. عن أَنَسٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَكْثَرْتُ عَلَيْكُمْ فِي السِّوَاكِ». (بخارى:888)

ترجمه: انس τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «درمورد مسواك زدن، به شما زياد تأكيد نمودم».

باب (7): آنچه در نماز فجر روز جمعه خوانده ميشود

493. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَقْرَأُ فِي الْجُمُعَةِ فِي صَلاةِ الْفَجْرِ [**الم تَنْزِيلُ**] السَّجْدَةَ، وَ[**هَلْ أَتَى عَلَى الإِنْسَانِ**]. (بخارى:891)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: رسول الله ρ در نماز فجر روز جمعه، بيشتر سورهاي سجده [**الم تَنْزِيلُ**] و دهر [**هَلْ أَتَي عَلَي الإِنْسَانِ**] را تلاوت ميكرد.

باب (8): نماز جمعه در روستاها و شهرها

494 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ:«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، الإِمَامُ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي أَهْلِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ فِي بَيْتِ زَوْجِهَا وَمَسْئُولَةٌ عَنْ رَعِيَّتِهَا، وَالْخَادِمُ رَاعٍ فِي مَالِ سَيِّدِهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». قَالَ: وَحَسِبْتُ أَنْ قَدْ قَالَ: «وَالرَّجُلُ رَاعٍ فِي مَالِ أَبِيهِ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ، وَكُلُّكُمْ رَاعٍ وَمَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». (بخاری:893)

ترجمه: عبدالله بن عمر τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر كدام از شما مسئول است، و از هريك از شما، درمورد زير دستانش سؤال خواهد شد. رهبر جامعه، مسئول رعيت مي باشد. مرد، مسئول خانواده و زير دستانش مي باشد. زن در خانه شوهر، مسئول زير دستان خود است. خدمتگذار، مسئول است و از او در مورد اموال صاحبش و مسئوليت هاي ديگرش، سئوال خواهد شد». راوي مي گويد: به گمانم آنحضرت ρ اين جمله را نيز افزود كه «مرد هم مسئول مال پدر خود مي باشد. و همه شما مسئول هستيد و از شما در مورد مسئوليت تان، سئوال خواهد شد».

باب (9): آيا بر كسي كه نماز جمعه واجب نيست غسل جمعه واجب است؟

495 . حديث أَبِي هُرَيْرَةَ τ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ» تقدم قريباً وزاد هنا في آخره: ثُمَّ قَالَ: «حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَغْتَسِلَ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا يَغْسِلُ فِيهِ رَأْسَهُ وَجَسَدَهُ». (بخاری:897)

ترجمه: حديث ابوهريره τ درباره اينكه رسول الله ρ فرمود: «ما در دنيا، آخرين امت هستيم. اما روز قيامت، پيشگام همه خواهيم بود»، بيان گرديد. در اين روايت علاوه بر آن، چنين آمده است كه آنحضرتρ فرمود: «در هر هفت روز، يك بار، غسل

كردن بر هر مسلمان، واجب و ضروري است. يعني هفته اي يك بار، بايد سر و بدن خود را بشويد».

باب (10): نماز جمعه بر چه كسي و تا چه فاصله اي فرض است؟

496 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ يَنْتَابُونَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ مِنْ مَنَازِلِهِمْ وَالْعَوَالِيِّ، فَيَأْتُونَ فِي الْغُبَارِ، يُصِيبُهُمُ الْغُبَارُ وَالْعَرَقُ، فَيَخْرُجُ مِنْهُمُ الْعَرَقُ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ρ إِنْسَانٌ مِنْهُمْ وَهُوَ عِنْدِي، فَقَالَ النَّبِيُّρ: «لَوْ أَنَّكُمْ تَطَهَّرْتُمْ لِيَوْمِكُمْ هَذَا». (بخارى: 902)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ؛همسر گرامي رسول خدا ρ ؛ مي گويد: مردم، روز جمعه از خانه‌هاي خود و از عوالي (مكاني در چهار ميلي مدينه) به طور نوبتي براي شركت در نماز جمعه مي آمدند. و لباسهاي شان در اثر عرق و گرد وخاك، بد بو مي شد. روزي رسول الله ρ در خانه من بود كه يك نفر از آنان، نزد آنحضرت ρ آمد. رسول الله ρ فرمود: «چقدر خوب بود اگر شما براي اين روز، طهارت يعني غسل مي‌كرديد».

497 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّاسُ مَهَنَةَ أَنْفُسِهِمْ، وَكَانُوا إِذَا رَاحُوا إِلَى الْجُمُعَةِ رَاحُوا فِي هَيْئَتِهِمْ، فَقِيلَ لَهُمْ: «لَوِ اغْتَسَلْتُمْ». (بخارى:903)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌فرمايد: مردم، خودشان كارهايشان را انجام مي‌دادند و با همان لباسهاي كار، براي اداي نماز جمعه مي‌آمدند. به آنان گفته شد: «چقدر خوب بود اگر امروز غسل مي‌كرديد».

498 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يُصَلِّي الْجُمُعَةَ حِينَ تَمِيلُ الشَّمْسُ. (بخارى: 905)

ترجمه: انس τ مي‌گويد: رسول الله ρ نماز جمعه را پس از زوال آفتاب مي خواند.

باب (11): اگر روز جمعه هوا گرم بود

499 . عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قال: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا اشْتَدَّ الْبَرْدُ بَكَّرَ بِالصَّلاةِ، وَإِذَا اشْتَدَّ الْحَرُّ أَبْرَدَ بِالصَّلاةِ، يَعْنِي الْجُمُعَةَ.

ترجمه: انسτ مي‌گويد: رسول الله ρ در زمستان كه هوا سخت سرد مي شد، نماز جمعه را زود مي خواند و در تابستان كه هوا سخت گرم مي شد، آن را به تاخير مي انداخت.

باب (12): رفتن به نماز جمعه

500 . عن أَبِي عَبْسٍ τ أَنَّهُ قَالَ، وَهُوَ ذَاهِبٌ إِلَى الْجُمُعَةِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مَنِ اغْبَرَّتْ قَدَمَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ». (بخارى:907)

ترجمه: ابو عبس τ در حالي كه براي نماز جمعه مي رفت،گفت: از رسول‌الله ρ شنيدم كه مي‌فرمود: «هر كس كه قدم هايش در راه خدا گردآلود شوند، آتش دوزخ بر او حرام خواهد شد».

باب (13): نبايد كسي برادر مسلمانش را از جايش بلند نمايد و خودش بجايش بنشيند

501 . عن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ρ أَنْ يُقِيمَ الرَّجُلُ أَخَاهُ مِنْ مَقْعَدِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ. قيل الْجُمُعَةَ؟: قَالَ: الْجُمُعَةَ وَغَيْرَهَا.(بخارى:911)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ نهي كرد از اينكه كسي برادر مسلمانش را از جايش بلند كرده و خود بجايش بنشيند. سؤال شد: آيا اين حكم، براي روز جمعه است؟ فرمود: براي روز جمعه و غيره جمعه است.

باب (14): اذان روز جمعه

502 . عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ τ قَالَ: كَانَ النِّدَاءُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوَّلُهُ إِذَا جَلَسَ الإِمَامُ عَلَى الْمِنْبَرِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا، فَلَمَّا كَانَ عُثْمَانُ τ وَكَثُرَ النَّاسُ زَادَ النِّدَاءَ الثَّالِثَ عَلَى الزَّوْرَاءِ.(بخارى:912)

ترجمه: سائب بن يزيد τ مي‌گويد: در زمان رسول الله ρ ، ابوبكرτ و عمرτ اذان جمعه همان اذان اوّل بود كه جلوي منبر گفته مي شد آنهم وقتي كه امام براي ايراد خطبه، بالاي منبر مي‌رفت. امّا در زمان خلافت عثمان τ وقتي جمعيت زياد شد، اذان سوّم بالاي زوراءِ گفته شد و اضافه گرديد.

باب (15): يك مؤذن در روز جمعه

503- وَ عَنْهُ τ فِيْ رِوَايَةٍ قَالَ: لَمْ يَكُنْ لِلنَّبِيِّ ρ مُؤَذِّنٌ غَيْرَ وَاحِدٍ وَكَانَ التَّأْذِينُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ حِينَ يَجْلِسُ الْإِمَامُ، يَعْنِي عَلَى الْمِنْبَرِ. (بخارى:913)

ترجمه: و در روايتي از سائب بن يزيد آمده است كه: رسول الله ρ يك مؤذن بيشتر نداشت. و اذان روز جمعه هم، زماني كه امام روي منبر مي نشست،گفته مي شد.

باب(16): امام، روز جمعه بالاي منبر به صداي اذان پاسخ دهد

504 . عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ τ: أَنَّه جَلسَ عَلَى الْمِنْبَرِ يوم الجمعة، فلما أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ، قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ مُعَاوِيَةُ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ τ: وَأَنَا، فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: وَأَنَا، فَلَمَّا أَنْ قَضَى التَّأْذِينَ، قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ عَلَى هَذَا الْمَجْلِسِ، حِينَ أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ، يَقُولُ مَا سَمِعْتُمْ مِنِّي مِنْ مَقَالَتِي. (بخارى:914)

ترجمه: معاويه τ روز جمعه بر منبر نشسته بود. هنگامي كه مؤذن الله اكبر گفت، او نيز الله اكبر گفت.

و هنگامي كه مؤذن اشهدان لااله الاالله گفت، ايشان نيز آن را تكرار كرد. وقتي مؤذن أشهد أن محمدا رسول‌الله گفت، معاويه نيزآن را تكرار نمود. تا اين كه اذان به پايان رسيد آنگاه، فرمود: اي مردم! من از رسول خدا ρ در همين جايگاه شنيدم كه هنگام اذان گفتن موذن، اين گونه كه از من شنيديد، عمل مي كند.

باب(17) : خطبه خواندن بالاي منبر

505 . حَدِيْثُ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ τ في أمر الْمِنْبَرِ تَقَدَّمَ وَذِكْرُ صَلاتِهِ الْقَهْقَرَى، وزاد في هذه: فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا صَنَعْتُ هَذَا لِتَأْتَمُّوا وَلِتَعَلَّمُوا صَلاتِي». (بخاری:917)

ترجمه: حديث سهل بن سعد τ درباره نماز خواندن رسول الله ρ بالاي منبر و پايين آمدن آنحضرت ρ هنگام سجده، قبلاً بيان شد. علاوه بر آن، در اين حديث آمده است كه رسول الله ρ پس از اتمام نماز، فرمود: «اي مردم! من اين عمل را بخاطر آن انجام دادم كه شما به من اقتدا كنيد و كيفيت نمازخواندن مرا بياموزيد».

506 . عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ جِذْعٌ يَقُومُ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ρ، فَلَمَّا وُضِعَ لَهُ الْمِنْبَرُ ،سَمِعْنَا لِلْجِذْعِ مِثْلَ أَصْوَاتِ الْعِشَارِ، حَتَّى نَزَلَ النَّبِيُّ ρ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ. (بخاری:918)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ مي‌گويد: رسول الله ρ در ابتدا بر تنة درختي تكيه مي كرد و خطبه مي‌خواند. ولي پس از اينكه براي آنحضرت ρ منبري ساختند، آن تنة درخت (كه ديگر مورد استفاده قرار نمي گرفت) به آه و ناله درآمد و مانند شتر آبستن، مي ناليد. تا اينكه رسول الله ρ از منبر پايين آمد و دست (مباركش) را (جهت تسلي) بر روي آن كشيد.

باب (18) : خطبه خواندن در حالت ايستاده

507 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَخْطُبُ قَائِمًا، ثُمَّ يَقْعُدُ، ثُمَّ يَقُومُ، كَمَا تَفْعَلُونَ الآنَ. (بخارى:920)

ترجمه: عبد الله ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ρ ايستاده خطبه را آغاز مي كرد. سپس اندكي مي نشست و آنگاه دوباره بلند مي شد. همناطور كه امروز نيز رائج است.

باب (19): گفتن "اما بعد" پس از حمد و ثناي خداوند در خطبه

508 . عَنْ عَمْرِو بْنِ تَغْلِبَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ أُتِيَ بِمَالٍ أَوْ سَبْيٍ، فَقَسَمَهُ، فَأَعْطَى رِجَالاً وَتَرَكَ رِجَالاً، فَبَلَغَهُ أَنَّ الَّذِينَ تَرَكَ عَتَبُوا، فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ فَوَاللَّهِ إِنِّي لأُعْطِي الرَّجُلَ، وَأَدَعُ الرَّجُلَ، وَالَّذِي أَدَعُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنِ الَّذِي أُعْطِي، وَلَكِنْ أُعْطِي أَقْوَامًا لِمَا أَرَى فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْجَزَعِ وَالْهَلَعِ، وَأَكِلُ أَقْوَامًا إِلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْغِنَى وَالْخَيْرِ، فِيهِمْ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ». فَوَاللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِكَلِمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ρ حُمْرَ النَّعَمِ. (بخارى: 923)

ترجمه: عمرو بن تغلب τ ميگويد: مقداري مال يا چند تن اسير جنگي، نزد رسول الله ρ آوردند. رسول الله ρ آنها را تقسيم نمود. افرادي را از اين مال، داد و تعدادي را نداد. به آنحضرت ρ خبر رسيد كه آناني كه سهمي نبرده اند، ناخشنود هستند. رسول الله ρ پس از حمد و ثناي خدا، فرمود: «اما بعد: بخدا سوگند، من به بعضي از اين اموال، ميدهم و به بعضي ديگر، نميدهم. اما آناني را كه نداده ام، نزد من محبوب تر اند از كساني كه به آنها مال داده‌ام. زيرا من به كساني كه در آنها حرص و طمع مي بينم، مي دهم. و برخي ديگر را به خيري كه خداوند در دلهايشان قرار داده است، مي سپارم. و عمرو بن تغلب از آنان است». عمرو بن تغلب مي گويد: به خدا سوگند كه اين سخن رسول الله ρ براي من از شتران سرخ رنگ نيز محبوب تر بود.

509 . عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَامَ عَشِيَّةً بَعْدَ الصَّلاةِ، فَتَشَهَّدَ وَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ». (بخاری:925)

ترجمه: ابوحميد ساعدي τ مي‌گويد: رسول الله ρ شبي پس از نماز عشاء، بلند شد و پس از حمد و ثناي خداوند،فرمود: «امّا بعد». (و سخنراني نمود).

510 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ ρ الْمِنْبَرَ، وَكَانَ آخِرَ مَجْلِسٍ جَلَسَهُ مُتَعَطِّفًا مِلْحَفَةً عَلَى مَنْكِبَيْهِ، قَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ بِعِصَابَةٍ دَسِمَةٍ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِلَيَّ» فَثَابُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ هَذَا الْحَيَّ مِنَ الأَنْصَارِ يَقِلُّونَ وَيَكْثُرُ النَّاسُ، فَمَنْ وَلِيَ شَيْئًا مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ρ فَاسْتَطَاعَ أَنْ يَضُرَّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعَ فِيهِ أَحَدًا، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيْئِهِمْ». (بخاری:927)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: آخرين باري كه رسول الله ρ بر منبر نشست، چادري بر روي شانه هاي (مباركش) انداخته و پارچه‌اي بر سرش بسته بود. آنحضرت ρ پس از حمد و ثناي خداوند، فرمود: «اي مردم! نزديك تر بياييد». مردم نيز هجوم آوردند و نزديك آمدند. آنگاه، رسول خدا ρ فرمود: «اما بعد: اين گروه اَنصار به تدريج كم مي شوند در حالي كه ساير مردم، روز به روز زياد مي شوند. پس هر كس از امّت محمّد ρ كه به مقامي رسيد و توان نفع و ضرر به مردم را داشت، از نيكوكاران انصار قدرداني كنند و از خطا كاران آنها، گذشت نمايد».

باب (20) : امام در اثناي خطبه، به شخصي كه وارد مسجد مي شود امر نمايد تا دو ركعت نماز بخواند

511 . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ وَالنَّبِيُّ ρ يَخْطُبُ النَّاسَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: «أَصَلَّيْتَ يَا فُلانُ»؟ قَالَ: لا. قَالَ: «قُمْ فَارْكَعْ رَكْعَتَيْنِ». (بخاری:930)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ مي‌گويد: در يكي از روزهاي جمعه كه رسول خدا ρ در حال ايراد خطبه بود، شخصي وارد مسجد شد و نشست. آنحضرت ρ فرمود: «يا فلاني! آيا نماز خوانده اي»؟ گفت: خير. رسول الله ρ فرمود: «برخيز و دو ركعت نماز بخوان». (يعني تحيه المسجد)

باب (21): طلب باران در خطبه روز جمعه

512 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: أَصَابَتِ النَّاسَ سَنَةٌ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ، فَبَيْنَا النَّبِيُّ ρ يَخْطُبُ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ، قَامَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَ الْمَالُ وَجَاعَ الْعِيَالُ، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا. فَرَفَعَ يَدَيْهِ، وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا وَضَعَهَا حَتَّى ثَارَ السَّحَابُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ، ثُمَّ لَمْ يَنْزِلْ عَنْ مِنْبَرِهِ حَتَّى رَأَيْتُ الْمَطَرَ يَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ ρ، فَمُطِرْنَا يَوْمَنَا ذَلِكَ، وَمِنَ الْغَدِ وَبَعْدَ الْغَدِ، وَالَّذِي يَلِيهِ حَتَّى الْجُمُعَةِ الأُخْرَى، وَقَامَ ذَلِكَ الأَعْرَابِيُّ أَوْ قَالَ غَيْرُهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ تَهَدَّمَ الْبِنَاءُ وَغَرِقَ الْمَالُ، فَادْعُ اللَّهَ لَنَا. فَرَفَعَ يَدَيْهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلا عَلَيْنَا». فَمَا يُشِيرُ بِيَدِهِ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ السَّحَابِ إِلاَّ انْفَرَجَتْ، وَصَارَتِ الْمَدِينَةُ مِثْلَ الْجَوْبَةِ، وَسَالَ الْوَادِي قَنَاةُ شَهْرًا، وَلَمْ يَجِئْ أَحَدٌ مِنْ نَاحِيَةٍ إِلاَّ حَدَّثَ بِالْجَوْدِ. (بخاری:933)

ترجمه: انس ابن مالك τ مي‌گويد: در زمان رسول الله ρ مردم دچار قحطسالي شدند. در يكي از روزهاي جمعه كه رسول الله ρ مشغول ايراد خطبه بود، يكي از اعراب باديه نشين برخاست و گفت: يا رسول خدا! دامها هلاك شدند و اهل و عيال گرسنه اند. براي ما

ازخدا طلب باران کن . آنحضرت ρ دستهایش را بلند کرد در حالي که هیچ ابري در آسمان مشاهده نمي شد. راوي مي گوید: سوگند به خدایي که جانم در ید اوست، هنوز آنحضرت ρ از دعا فارغ نشده بود که آسمان مدینه، از ابرهایي مانند کوه، پوشیده شد. پس از خطبه، وقتي که رسول‌الله ρ از منبر پایین آمد، قطره هاي باران از محاسن مبارك ایشان، سرازیر بود. روز دوم، سوم، چهارم و تا جمعة بعد، باران ادامه پیدا کرد. در جمعه بعد، همان بادیه نشین یا شخص دیگري از میان جمع، بلند شد و گفت: اي رسولخدا! خانه ها خراب شد، اموال و دامها غرق شدند. از خدا بخواه که باران را متوقف سازد. رسول الله ρ دست به دعا برداشت و فرمود: «پروردگارا! باران را از مدینه به حوالي آن، منتقل ساز». پس به هر پاره ابري که اشاره مي کرد، پراکنده مي شد. و اینگونه، ابرها به اطراف مدینه پراکنده شدند و آسمان مدینه به شکل دایره اي خالي از ابر درآمد. و در اثر باران، رودخانه قنات تا یك ماه جاري بود. و هرکس از اطراف مدینه مي‌آمد، خبر از بارندگي مطلوب مي‌داد.

باب (22): خاموش نشستن وگوش فرا دادن به خطبه امام در روز جمعه

513 . عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا قُلْتَ لِصَاحِبِكَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ: أَنْصِتْ، وَالإِمَامُ يَخْطُبُ، فَقَدْ لَغَوْتَ». (بخارى:934)

ترجمه: ابوهریره τ مي‌گوید: رسول الله ρ فرمود: «اگر روز جمعه که امام مشغول ایراد خطبه است، به کسي که در مجاورت، نشسته است، بگویي: ساکت باش، سخن بیهوده اي گفته اي».

باب (23): لحظه اجابت دعا در روز جمعه

514. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ ذَكَرَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ: «فِيهِ سَاعَةٌ لا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي، يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى شَيْئًا إِلاَّ أَعْطَاهُ إِيَّاهُ». وَأَشَارَ بِيَدِهِ يُقَلِّلُهَا. (بخارى:935)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: روزي رسول خداρ درمورد روز جمعه، سخن گفت و فرمود: «در روز جمعه، ساعتي وجود دارد كه اگر بنده مومن، در ان لحظه، نماز بخواند و دعا كند، خداوند متعال دعايش را مستجاب خواهد كرد». و با حركات دست، كوتاهي ان لحظه را نشان داد.

باب (24): اگر مردم، روز جمعه، امام را تنها بگذارند و بروند.

515. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ نُصَلِّي مَعَ النَّبِيِّ ρ إِذْ أَقْبَلَتْ عِيرٌ تَحْمِلُ طَعَامًا، فَالْتَفَتُوا إِلَيْهَا حَتَّى مَا بَقِيَ مَعَ النَّبِيِّ ρ إِلاَّ اثْنَا عَشَرَ رَجُلاً، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: [**وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا**]. (بخارى:936)

ترجمه: جابر ابن عبد اللهτ مي‌گويد: در يكي از روزهاي جمعه كه آنحضرت ρ مشغول خواندن خطبه بود و ما منتظر نماز بوديم، كارواني از غله وارد مدينه شد. مردم برخاسته و بسوي كاروان رفتند. فقط دوازده نفر، نزد رسول الله ρ باقي ماند. آنگاه ، اين آيه نازل شد: [**وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِماً**] يعني هنگامي كه تجارت يا سرگرمي اي را ببينند، از اطراف تو پراكنده مي شوند و تو را ايستاده رها مي كنند. (اين واقعه در ابتداي اسلام بود و مردم به احكام دين، آشنايي كامل نداشتند).

باب (25): نمازهاي سنت قبل و بعد از نماز جمعه

516 ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يُصَلِّي قَبْلَ الظُّهْرِ رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَهَا رَكْعَتَيْنِ وَبَعْدَ الْمَغْرِبِ رَكْعَتَيْنِ فِي بَيْتِهِ، وَبَعْدَ الْعِشَاءِ رَكْعَتَيْنِ، وَكَانَ لا يُصَلِّي بَعْدَ الْجُمُعَةِ حَتَّى يَنْصَرِفَ، فَيُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ. (بخارى:937)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ρ دو ركعت قبل از نماز ظهر، دو ركعت بعد از آن و دو ركعت بعد از مغرب در خانه اش مي خواند. و دو ركعت بعد از نماز عشاء ميخواند. و بعد از نماز جمعه، نمازي نمي خواند مگر زماني كه به خانه اش بر مي گشت. آنگاه، در منزل دو ركعت نماز مي گزارد.

احكام نماز خوف

باب (1): نماز خوف

517 ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهما قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ قِبَلَ نَجْدٍ، فَوَازَيْنَا الْعَدُوَّ، فَصَافَفْنَا لَهُمْ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُصَلِّي لَنَا، فَقَامَتْ طَائِفَةٌ مَعَهُ تُصَلِّي وَأَقْبَلَتْ طَائِفَةٌ عَلَى الْعَدُوِّ، وَرَكَعَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِمَنْ مَعَهُ وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ انْصَرَفُوا مَكَانَ الطَّائِفَةِ الَّتِي لَمْ تُصَلِّ، فَجَاءُوْا فَرَكَعَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِهِمْ رَكْعَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ سَلَّمَ، فَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فَرَكَعَ لِنَفْسِهِ رَكْعَةً وَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ. (بخارى:942)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: در يكي از غزوات، همراه رسول الله ρ به سوي نجد مي رفتيم. در آنجا، با دشمن روبرو شديم و در برابر يكديگر، صف بستيم. رسول الله ρ نماز را اقامه كرد. يك گروه از ما در برابر دشمن ايستاد و گروهي ديگر، پشت سر آنحضرت ρ به نماز اقتداء كرد. رسول الله ρ همراه اين گروه، يك ركوع و دو سجده

بجا آورد. سپس اين گروه، به مصاف دشمن رفت و گروهي كه مواظب حمله دشمن بود، آمد و به آنحضرت ρ اقتداء نمود. رسول خدا ρ با اين گروه نيز يك ركوع و دو سجده بجا آورد و سلام گفت. آنگاه، هر كدام از آن دو گروه، برخاستند و يك ركوع و دو سجدة باقيمانده را به تنهايي ادا نمودند.

باب (2): نماز خوف در حالت سواره و پياده

518 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا-في رواية- قال عَنِ النَّبِيِّ ρ: وَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَلْيُصَلُّوا قِيَامًا وَرُكْبَانًا. (بخارى:943)

ترجمه: در يك روايت از ان عمر رضي الله عنهما آمده است كه رسول الله ρ فرمود: «اگر تعداد افراد دشمن زياد بود و ترس شديد به وجود آمد، مي توان در حالت ايستاده و سوار بر مركب، يا به هر شكل ممكن، نماز خواند».

باب (3): در حالت هجوم و دفاع در جنگ، مي توان سواره و با اشاره، نماز خواند

519 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ لَنَا لَمَّا رَجَعَ مِنَ الأَحْزَابِ: «لا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ الْعَصْرَ إِلاَّ فِي بَنِي قُرَيْظَةَ». فَأَدْرَكَ بَعْضَهُمُ الْعَصْرُ فِي الطَّرِيقِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لا نُصَلِّي حَتَّى نَأْتِيَهَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ نُصَلِّي، لَمْ يُرَدْ مِنَّا ذَلِكَ، فَذُكِرَ لِلنَّبِيِّ ρ، فَلَمْ يُعَنِّفْ وَاحِدًا مِنْهُمْ. (بخارى:946)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهماروايت مي كند كه: رسول الله ρ هنگام بازگشت از جنگ احزاب، فرمود: « هيچ كس نماز عصر را نخواند مگر در بنيقريظه». در مسير راه، قبل از رسيدن به بنيقريظه، وقت نماز عصر فرا رسيد. بعضيها گفتند: ما تا به بني قريظه نرسيم، نماز عصر را نميخوانيم. برخي ديگر گفتند: ما نماز مي خوانيم زيرا منظورآنحضرتρ اين نبود كه نماز نخوانيم. (و اينگونه، بعضي ها در مسير و بعضي ها در بني قريظه، نماز عصر را خواندند).پيامبر اكرم ρ پس

از اطلاع از اختلاف عمل آنها، هيچ كدام را سرزنش نكرد . (براي توضيح بيشتر، به كتاب المغازي مراجعه شود).

ابواب عيدين

آداب نمازعيدين و جشن روز عيد

باب (1): حمل سپر و نيزه در روز عيد

520 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللهِ ρ وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ، تُغَنِّيَانِ بِغِنَاءِ بُعَاثَ، فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ وَحَوَّلَ وَجْهَهُ، وَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَانْتَهَرَنِي، وَقَالَ: مِزْمَارَةُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ρ؟ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللهِ ρ فَقَالَ: «دَعْهُمَا». فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزْتُهُمَا فَخَرَجَتَا. (بخارى:949)

ترجمه: ام المومنين ؛عايشه رضي الله عنها؛ ميگويد: (روز عيد) دو دختر بچه در خانه من، مشغول خواندن سرود جنگ بعاث، بودند كه رسول الله ρ وارد شد و براي استراحت، به رختخواب رفت و چهرة خود را برگرداند. چند لحظه بعد، ابوبكر τ وارد خانه شد و با ديدن اين صحنه، مرا سرزنش كرد و فرمود: صداي شيطان درخانه پيامبر؟! رسول الله ρ رو به ابوبكر كرد و فرمود: «آنان را به حال خود بگذار». عايشه رضي الله عنها مي گويد: پس از اينكه ابوبكر سرگرم كاري ديگر شد، من با اشاره به آنها گفتم كه برويد. و آنها رفتند.

باب (2): خوردن چيزي قبل از رفتن به نماز عيد فطر

521 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ ρ لا يَغْدُو يَوْمَ الْفِطْرِ حَتَّى يَأْكُلَ تَمَرَاتٍ. وفي رواية عنه قال: وَيَأْكُلُهُنَّ وِتْرًا. (بخارى: 953)

ترجمه: انس ابن مالك τ ميگويد: رسول الله ρ روز عيد فطر تا چند عدد خرما نمي خورد، به عيدگاه تشريف نميبرد. و در روايتي ديگر آمده است كه در خوردن آنها، عدد فرد را رعايت ميكرد.

باب (3): خوردن در روز عيد قربان

522. عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلُ الله ρ يَخْطُبُ، فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا نَبْدَأُ فِي يَوْمِنَا هَذَا أَنْ نُصَلِّيَ، ثُمَّ نَرْجِعَ فَنَنْحَرَ، فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ أَصَابَ سُنَّتَنَا». (بخارى:951)

ترجمه: براء بن عازب τ مي‌گويد: شنيدم كه رسول الله ρ در خطبه روز عيد، فرمود: اولين كاري كه امروز بايد انجام دهيم، اين است كه نماز بخوانيم. سپس، به خانه هاي خود برگرديم و قرباني كنيم. و هركس، چنين كند، به سنت ما عمل كرده است».

523. وَعَنْهُ τ قَالَ: خَطَبَنَا النَّبِيُّ ρ يَوْمَ الاضْحَى بَعْدَ الصَّلاةِ، فَقَالَ: «مَنْ صَلَّى صَلاتَنَا وَنَسَكَ نُسُكَنَا فَقَدْ أَصَابَ النُّسُكَ، وَمَنْ نَسَكَ قَبْلَ الصَّلاةِ فَإِنَّهُ قَبْلَ الصَّلاةِ وَلا نُسُكَ لَهُ». فَقَالَ أَبُو بُرْدَةَ، خَالُ الْبَرَاءِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنِّي نَسَكْتُ شَاتِي قَبْلَ الصَّلاةِ، وَعَرَفْتُ أَنَّ الْيَوْمَ يَوْمُ أَكْلٍ وَشُرْبٍ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَكُونَ شَاتِي أَوَّلَ مَا يُذْبَحُ فِي بَيْتِي، فَذَبَحْتُ شَاتِي وَتَغَدَّيْتُ قَبْلَ أَنْ آتِيَ الصَّلاةَ، قَالَ: «شَاتُكَ شَاةُ لَحْمٍ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَإِنَّ عِنْدَنَا عَنَاقًا لَنَا جَذَعَةً هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ شَاتَيْنِ، أَفَتَجْزِي عَنِّي؟ قَالَ: «نَعَمْ، وَلَنْ تَجْزِيَ عَنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ». (بخارى:955)

ترجمه: براء بن عازب τ مي‌گويد: رسول خدا ρ در خطبه نماز عيد قربان، فرمود: «هر كس كه مثل ما نماز بخواند و بعد از نماز، مثل ما قرباني كند، قرباني اش بجا مي باشد. و هر كس كه قبل از نماز، ذبح كند، از او پذيرفته نمي شود». راوي ميگويد: دايي من ؛ابوبرده؛ عرض كرد: يا رسول الله ! من قبل از نماز، قرباني خود را ذبح نمودم چون فكر مي‌كردم كه امروز، روز خوردن و نوشيدن است. و همچنين دوست داشتم كه نخست، گوسفندم در خانه ام ذبح گردد. لذا قبل از اينكه به نماز بيايم، از گوشت آن خوردم. آنحضرت ρ فرمود: «گوسفند تو براي گوشت خوردن، ذبح شده است». ابو برده گفت: ما يك

ماده بزغالة خرد سالي داريم كه از دو گوسفند، نزد من پسنديده تراست. آيا قرباني كردن آن، درست است؟ رسول الله ρ فرمود: «بلي، اما بعد از تو، براي كسي ديگر، جايز نيست».

باب (4): رفتن به عيدگاه بدون منبر

524. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَخْرُجُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَالأَضْحَى إِلَى الْمُصَلَّى، فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَبْدَأُ بِهِ الصَّلاةُ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ، فَيَقُومُ مُقَابِلَ النَّاسِ، وَالنَّاسُ جُلُوسٌ عَلَى صُفُوفِهِمْ، فَيَعِظُهُمْ وَيُوصِيهِمْ وَيَأْمُرُهُمْ، فَإِنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَقْطَعَ بَعْثًا قَطَعَهُ، أَوْ يَأْمُرَ بِشَيْءٍ أَمَرَ بِهِ ثُمَّ يَنْصَرِفُ. قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَلَمْ يَزَلِ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى خَرَجْتُ مَعَ مَرْوَانَ، وَهُوَ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ فِي أَضْحًى أَوْ فِطْرٍ، فَلَمَّا أَتَيْنَا الْمُصَلَّى، إِذَا مِنْبَرٌ بَنَاهُ كَثِيرُ بْنُ الصَّلْتِ، فَإِذَا مَرْوَانُ يُرِيدُ أَنْ يَرْتَقِيَهُ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ، فَجَبَذْتُ بِثَوْبِهِ، فَجَبَذَنِي، فَارْتَفَعَ فَخَطَبَ قَبْلَ الصَّلاةِ، فَقُلْتُ لَهُ: غَيَّرْتُمْ وَاللَّهِ. فَقَالَ: أَبَا سَعِيدٍ، قَدْ ذَهَبَ مَا تَعْلَمُ. فَقُلْتُ: مَا أَعْلَمُ وَاللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا لا أَعْلَمُ، فَقَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَمْ يَكُونُوا يَجْلِسُونَ لَنَا بَعْدَ الصَّلاةِ، فَجَعَلْتُهَا قَبْلَ الصَّلاةِ. (بخاری:956)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي‌گويد: رسول الله ρ روز عيد فطر و عيد قربان، به عيدگاه مي رفت و اولين كاري كه انجام مي‌داد، برگذاري نماز بود. پس از اتمام نماز، مقابل نمازگزاراني كه در صفها نشسته بودند، مي ايستاد و به موعظه آنها مي پرداخت، آنان را وصيت مي كرد و دستورات لازم را صادر مي فرمود. و اگر مي خواست لشكري را به جايي اعزام نمايد، يا دستور انجام كار ديگري بدهد، در همانجا اقدام مي كرد. آنگاه، بر مي گشت. راوي مي گويد: پس از رسول خدا ρ مردم به همين شيوه عمل مي كردند تا زمان مروان، فرا رسيد. روزي با مروان كه حاكم مدينه بود به عيدگاه رفتم. در آنجا، منبري وجود داشت كه كثير بن صلت آن را ساخته بود. ناگهان، متوجه شدم كه مروان مي خواهد قبل از نماز، بالاي منبر برود و خطبه بخواند. من لباسش را گرفتم و او را پايين

کشيدم. ولي او خود را از دست من، رها ساخت و بالاي منبر رفت و قبل از نماز، بايراد خطبه پرداخت. گفتم: بخدا سوگند، شما سنت رسول الله ρ را تغيير داديد. مروان گفت: اي ابوسعيد! آنچه را تو ميداني اكنون نمي‌شود بر آن عمل كرد. گفتم: به خدا سوگند، آنچه را كه مي‌دانم، بهتر است از آنچه كه نمي‌دانم. (يعني خطبه بعد از نماز، بهتر است از خطبه قبل از نماز). مروان گفت: چون مردم بعد از نماز، براي شنيدن خطبه ما نمي‌نشينند، بدينجهت آنرا قبل از نماز، خواندم.

باب (5): پياده و سواره رفتن به عيدگاه و نماز خواندن بدون اذان و اقامه

525 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالا: لَمْ يَكُنْ يُؤَذَّنُ يَوْمَ الْفِطْرِ وَلا يَوْمَ الأَضْحَى. (بخارى:960)

ترجمه: ابن عباس و جابر بن عبد الله رضي الله عنهم مي‌گويند: روز هاي عيد فطر و عيد قربان، براي نماز عيد، اذان گفته نمي‌شد.

باب (6): خطبه عيدين بعد از نماز است

526 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: شَهِدْتُ الْعِيدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمْ، فَكُلُّهُمْ كَانُوا يُصَلُّونَ قَبْلَ الْخُطْبَةِ. (بخارى:962)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: نماز عيد را پشت سر رسول الله ρ، ابوبكر τ، عمر τ و عثمان τ خواندم. همه اين بزرگواران، نماز عيد را قبل از خطبه مي‌خواندند.

باب (7): فضيلت اعمال نيك در ايام تشريق

527 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ρ أَنَّهُ قَالَ: «مَا الْعَمَلُ فِي أَيَّامٍ أَفْضَلَ مِنْهَا فِي هَذِهِ». قَالُوا: وَلا الْجِهَادُ؟ قَالَ: «وَلا الْجِهَادُ إِلا رَجُلٌ خَرَجَ يُخَاطِرُ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَلَمْ يَرْجِعْ بِشَيْءٍ». (بخارى:969)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما روايت مي كند كه: رسول اللهρ فرمود: «هيچ عملي در ايام سال، بهتر از انجام آن، در اين ايام (دهه اول ذي الحجه) نيست». پرسيدند: حتي جهاد؟ فرمود: «جهاد نيز با اعمال نيك اين روزها، برابري نمي كند. مگر كسيكه با جان و مال خود در راه خدا بيرون شود و هيچ چيز را برنگرداند».

باب (8): تكبير گفتن در ايام (منا) و هنگام رفتن به عرفات

528. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ التَّلْبِيَةِ: كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ مَعَ النَّبِيِّ ρ؟ قَالَ: كَانَ يُلَبِّي الْمُلَبِّي لا يُنْكَرُ عَلَيْهِ، وَيُكَبِّرُ الْمُكَبِّرُ فَلا يُنْكَرُ عَلَيْهِ. (بخاری:970)

ترجمه: از انس ابن مالك τ روايت است كه از او پرسيدند: شما همراه رسول الله ρ چگونه لبيك مي‌گفتيد؟ انسτگفت: برخي لبيك و عده اي تكبير مي گفتند و هيچكدام مورد اعتراض قرار نمي گرفت.

باب (9): نحر شتر و ذبح گوسفند وگاو، روز عيد در عيدگاه

529. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يَنْحَرُ أَوْ يَذْبَحُ بِالْمُصَلَّى. (بخاری:982)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول اللهρ در عيدگاه، شتر را نحر و يا حيوان ديگري را ذبح مي‌كرد. (يعني قرباني مي‌نمود).

باب (10) : تغيير راه رفت و برگشت به عيدگاه در روز عيد

530 . عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا كَانَ يَوْمُ عِيدٍ خَالَفَ الطَّرِيقَ. (بخارى:986)

ترجمه: جابرτ ميگويد: رسول الله ρ روز عيد، از يك راه به عيدگاه ميرفت و از راه ديگري، بر مي گشت.

531- قَالَتْ عَائِشَةُ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يَسْتُرُنِي وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ، وَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ، فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «دَعْهُمْ، أَمْنًا بَنِي أَرْفِدَةَ». (بخارى:988)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: رسول الله ρ مرا با چادري پوشانيد و من به بازي گروهي از حبشي ها در مسجد، نگاه مي كردم. عمرτ آنها را سرزنش كرد. ولي رسول خدا ρ فرمود: «بني ارفده را بحال خودشان بگذار».

ابواب نماز وتر

باب (1): آنچه درباره نماز وتر آمده است

532 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ρ عَنْ صَلاةِ اللَّيْلِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «صَلاةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، فَإِذَا خَشِيَ أَحَدُكُمُ الصُّبْحَ صَلَّى رَكْعَةً وَاحِدَةً، تُوتِرُ لَهُ مَا قَدْ صَلَّى». (بخارى:990)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: شخصي از رسول اللهρ دربارة نماز شب، سؤال كرد. آنحضرت ρ فرمود: «نماز شب، دو ركعت، دو ركعت خوانده شود. اگر كسي احتمال داد كه طلوع فجر نزديك است، يك ركعت بخواند تا نمازهايي را كه خوانده است، وتر شوند».

533 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يُصَلِّي إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، كَانَتْ تِلْكَ صَلاتَهُ-تَعْنِي بِاللَّيْلِ- فَيَسْجُدُ السَّجْدَةَ مِنْ ذَلِكَ قَدْرَ مَا يَقْرَأُ أَحَدُكُمْ خَمْسِينَ آيَةً، قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ رَأْسَهُ، وَيَرْكَعُ رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ صَلاةِ الْفَجْرِ، ثُمَّ يَضْطَجِعُ عَلَى شِقِّهِ الايْمَنِ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمُؤَذِّنُ لِلصَّلاةِ.(بخارى:994)

ترجمه: ام المومنين ؛عايشه رضي الله عنها؛ مي‌فرمايد: رسول اللهρ يازده ركعت، نماز شب مي‌خواند و سجده را در آنها به اندازه اي كه يك نفر از شما پنجاه آيه بخواند، طولاني مي كرد. و قبل از نماز فجر، دو ركعت مي خواند. سپس، به پهلوي راست، دراز مي كشيد. تا اينكه مؤذن مي آمد و او را براي نماز صبح، فرا مي خواند.

باب (2): اوقات نماز وتر

534 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُلَّ اللَّيْلِ أَوْتَرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَانْتَهَى وِتْرُهُ إِلَى السَّحَرِ. (بخارى:996)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول الله ρ در تمام بخشهاي شب، نماز وتر را مي‌خواند. و آخرين وقت خواندن وتر، هنگام سحر بود.

باب (3): نماز وتر، آخرين نماز باشد

535 . عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «اجْعَلُوا آخِرَ صَلاتِكُمْ بِاللَّيْلِ وِتْرًا». (بخارى:998)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: « آخرين نماز خود را در شب، وتر قرار دهيد».

باب (4): خواندن نماز وتر بر سواري

536 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يُوتِرُ عَلَى الْبَعِيرِ. (بخارى:999)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ سوار بر شتر، نماز وتر را مي‌خواند.

باب (5): خواندن قنوت قبل و بعد از ركوع

537 . عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّهُ سُئِلَ: أَقَنَتَ النَّبِيُّ ρ فِي الصُّبْحِ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقِيلَ لَهُ: أَوَقَنَتَ قَبْلَ الرُّكُوعِ؟ قَالَ: بَعْدَ الرُّكُوعِ يَسِيرًا. (بخارى: 1001)

ترجمه: از انس τ سؤال شد كه آيا رسول الله ρ در نماز صبح، قنوت ميخواند؟ جواب داد: بلي. دوباره سؤال شد: آيا قبل از ركوع، قنوت مي خواند؟ گفت: مدت كوتاهي، بعد از ركوع نيز ميخواند.

538 . عن أَنَسٍ τ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقُنُوتِ، فَقَالَ: قَدْ كَانَ الْقُنُوتُ، فَقِيْلَ لَهُ: قَبْلَ الرُّكُوعِ أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالَ: قَبْلَهُ. قَالَ: فَإِنَّ فُلانًا أَخْبَرَنِي عَنْكَ أَنَّكَ قُلْتَ بَعْدَ الرُّكُوعِ. فَقَالَ: كَذَبَ، إِنَّمَا قَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بَعْدَ الرُّكُوعِ شَهْرًا، أُرَاهُ كَانَ بَعَثَ قَوْمًا يُقَالُ لَهُمْ الْقُرَّاءُ زُهَاءَ سَبْعِينَ رَجُلاً إِلَى قَوْمٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ دُونَ أُولَئِكَ، وَكَانَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ρ عَهْدٌ، فَقَنَتَ رَسُولُ اللَّهِ ρ شَهْرًا يَدْعُو عَلَيْهِمْ. (بخاری:1002)

وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ τقَالَ: قَنَتَ النَّبِيُّρ شَهْرًا، يَدْعُو عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ. (بخاری:1003)

ترجمه: انس τ روايت مي كند كه از وي درباره خواندن قنوت سؤال كردند، گفت: قنوت، وجود داشت. پرسيدند: قبل از ركوع يا بعد از آن؟ فرمود: قبل از ركوع. گفتند: فلاني به نقل از شما گفته است كه قنوت، بعد از ركوع خوانده شود. انس τ گفت: دروغ گفته است. رسول الله ρ فقط به مدت يك ماه، قنوت را بعد از ركوع مي خواند و دليلش هم اين بود كه رسول اللهρ هفتاد نفر را كه بنام قراء معروف بودند به طرف گروهي از مشركين كه با آنها پيمان صلح داشت، اعزام كرد. (مشركين پيمان را رعايت نكردند و قاريان را كشتند). رسول الله ρ به مدت يك ماه، عليه آنان دعا نمود.

و در روايتي ديگر از انسτ آمده است كه رسول الله ρ به مدت يك ماه، قنوت خواند و عليه رعل و ذكوان، دعاي بد كرد.

539-وَعَنْهُ τ قَالَ: كَانَ الْقُنُوتُ فِي الْمَغْرِبِ وَالْفَجْرِ. (بخاری:1004)

ترجمه: انس τ مي گويد: دعاي قنوت در نماز مغرب و صبح، خوانده مي شد.

15 ـ كتاب استسقاء

باب (1): استسقاء (طلب باران)

540 . عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدٍ τ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ρ يَسْتَسْقِي وَحَوَّلَ رِدَاءَهُ. وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ قَالَ: وَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ. (بخارى:1005)

ترجمه: عبد الله بن زيدτ روايت مي كند كه رسول الله ρ براي دعاي باران، از خانه خارج شد. و (پس از دعا) چادرش را (كه روي شانه هايش انداخته بود) وارونه كرد. و در روايتي ديگر، دو ركعت نماز خواند.

باب (2): نفرين پيامبر ρ كه فرمود: «آنان را به قحط سالي مانند زمان يوسف، مبتلا گردان»

541 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ حَدِيْثُ دُعَاءِ النَّبِيِّ ρ لِلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وعَلَى مُضَرَ تَقَدَّمَ وَقَالَ فِيْ آخِرِ هذِهِ الرِّوَايَةِ: إِنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ». (بخارى:1006)

ترجمه: حديث ابوهريره در مورد دعاي رسول الله ρ براي مستضعفان مومن و نفرين عليه طايفه مُضَر، قبلا بيان گرديد. در آخر اين حديث، اين جمله افزوده شده است كه رسول الله ρ فرمود: «خداوند، بني غفار را مورد مغفرت قرار دهد و قبيلة اسلم را سالم نگهدارد».

542 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ τ قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ρ لَمَّا رَأَى مِنَ النَّاسِ إِدْبَارًا، قَالَ: «اللَّهُمَّ سَبْعٌ كَسَبْعِ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَصَّتْ كُلَّ شَيْءٍ حَتَّى أَكَلُوا الْجُلُودَ وَالْمَيْتَةَ وَالْجِيَفَ، وَيَنْظُرَ أَحَدُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ، فَيَرَى الدُّخَانَ مِنَ الْجُوعِ، فَأَتَاهُ أَبُو سُفْيَانَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ تَأْمُرُ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَبِصِلَةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ

قَدْ هَلَكُوا فَادْعُ اللَّهَ لَهُمْ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:[**فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ**] إِلَى قَوْلِهِ:[**إِنَّكُمْ عَائِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ**] فَالْبَطْشَةُ يَوْمَ بَدْرٍ، وَقَدْ مَضَتِ الدُّخَانُ، وَالْبَطْشَةُ وَاللِّزَامُ وَآيَةُ الرُّومِ. (بخارى:1007)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي‌گويد: هنگامي كه نبي اكرم ρ با روي گرداني مردم (از اسلام) مواجه گرديد، آنان را نفرين كرد و فرمود: «خدايا! آنان را مانند زمان يوسف، دچار هفت سال، قحط سالي بگردان». در نتيجه، آنان (كفار قريش) دچار خشكسالي شديد شدند بطوريكه همه چيز از بين رفت. و مردم از فرط گرسنگي، پوست حيوان، گوشت مرده و حيوانات مردار را مي خوردند. و اگر يكي از آنان به سوي آسمان، نگاه مي كرد، در اثر گرسنگي، آسمان به نظرش تيره و تار مي رسيد. سرانجام، ابوسفيان نزد رسول خدا ρ آمد و گفت: اي محمد! شما كه مردم را به اطاعت خدا و رعايت صله رحم، دعوت مي كنيد، اكنون قومت در آستانه هلاكت قرار دارد. براي آنان دعا كن.

خداوند مي فرمايد: [**فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ**] تا [**إِنَّكُمْ عَائِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ**]. (منتظر آن روز باش كه آسمان بصورت دود، بچشم آنها مي آيد. و اگر ما اندكي عذاب را برداريم، شما به كفر باز مي گرديد. و آنروز را كه ما آنها را سخت مواخذه مي كنيم، بخاطر داشته باش).

راوي مي گويد: هدف از اين مواخذه سخت، همان روز بدر بود. و همه اين پيش گويي هاي قرآن، يعني تيره و تار شدن آسمان، مواخذه كبري (بدر) و پيروز شدن رومي ها متحقق شد.

543 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: رُبَّمَا ذَكَرْتُ قَوْلَ الشَّاعِرِ، وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى وَجْهِ النَّبِيِّ ρ يَسْتَسْقِي، فَمَا يَنْزِلُ حَتَّى يَجِيشَ كُلُّ مِيزَابٍ، وَهُوَ قَوْلُ أَبِيْ طَالِبٍ:

وَأَبْيَضَ يَسْتَسْقَى الْغَمَامُ بِوَجْهِهِ   ثِمَالُ الْيَتَامَى عِصْمَةٌ للأَرَامِلِ.

(بخاری:1009)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: وقتي كه به چهرة (مبارك) آنحضرت ρ هنگام دعاي باران مي نگريستم كه هنوز از منبر پائين نيامده بود، آب از همه ناودانها سرازير مي شد، بياد اين شعر ابوطالب مي افتادم كه در وصف آنحضرت ρ گفته بود: او زيبا رويي است كه ابرها از چهره اش طلب باران مي كنند. وي حامي يتيمان و پناهگاه بيوه زنان است.

544 . عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ: أنّه كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ τ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتَسْقِينَ،ا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ: فَيُسْقَوْنَ. (بخاری:1010)

ترجمه: وقتي قحطسالي ميشد عمر بن خطاب τ بوسيله دعاي عباس τ طلب باران ميكرد و ميگفت: پروردگارا ! ما قبلاً به وسيله پيامبرت ρ طلب باران ميكرديم و شما آب نازل مي فرموديد، اكنون بوسيله عموي پيامبرمان (يعني عباسτ) از شما طلب باران ميكنيم. راوي ميگويد: (بوسيله دعاي عباس باران مي باريد).

باب (3): دعاي طلب باران، در مسجد جامع

545 . حَدِيْثُ أَنَسٍ τ فِي الرَّجُلِ الَّذِيْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ، وَالنَّبِيُّ ρ قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَسَأَلَهُ الدُّعَاءَ بِالْغَيْثِ تَكَرَّرَ كَثِيْراً، وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: فَمَا رَأَيْنَا الشَّمْسَ سِتًّا، ثُمَّ دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ ذَلِكَ الْبَابِ فِي الْجُمُعَةِ الْمُقْبِلَةِ، وَرَسُولُ اللَّهِ ρ قَائِمٌ يَخْطُبُ، فَاسْتَقْبَلَهُ قَائِمًا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلَكَتِ الأَمْوَالُ، وَانْقَطَعَتِ السُّبُلُ، فَادْعُ اللَّهَ يُمْسِكْهَا عَنَّا، قَالَ: فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَدَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ حَوَالَيْنَا وَلا عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ عَلَى الآكَامِ وَالظِّرَابِ وَبُطُونِ الأَوْدِيَةِ وَمَنَابِتِ الشَّجَرِ». قَالَ: فَأَقْلَعَتْ، وَخَرَجْنَا نَمْشِي فِي الشَّمْسِ . (بخاری:1013)

ترجمه: حديث انس τ دربارة مردي كه وارد مسجد شد و از پيامبر ρ ـ كه مشغول خطبه بود ـ در خواست دعاي باران كرد، قبلا بيان شد. در اين روايت، ميگويد: شش روز، آفتاب را نديديم. (يعني باران مي باريد). سرانجام، در جمعه بعد، مردي از همان دروازه، وارد مسجد شد و مقابل آنحضرت ρ كه مشغول خطبه بود، ايستاد و گفت: دامها هلاك شدند و راه ها از بين رفتند. از خدا بخواه كه باران را متوقف سازد. رسول خدا ρ دست به دعا برداشت و فرمود: «خدايا! باران را از روي ما به اطراف، پراكنده ساز و آنرا بر تپه ها، كوه ها، دره ها و محل روئيدن درختان، هدايت فرما». راوي ميگويد: بي درنگ، باران متوقف شد و ابرها پرا كنده گشتند بطوريكه هنگام بيرون شدن از مسجد، در هواي آفتابي، به خانه هايمان برگشتيم.

باب (4): طلب باران در خطبه جمعه بدون رو نمودن به قبله

546 . وَعَنْهُ τ: أَنَّه ρ رَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَغِثْنَا، اللَّهُمَّ أَغِثْنَا، اللَّهُمَّ أَغِثْنَا». (بخارى:1014)

ترجمه: انس τ ميگويد: (روز جمعه كه رسول خدا ρ رو به سوي مردم ، در حال ايراد خطبه بود)، دستهايش را بلند كرد و فرمود: «خدايا ! باران براي ما نازل فرما. خدايا ! باران براي ما نازل فرما. خدايا! باران براي ما نازل فرما».

باب (5): بلند خواندن قرائت در نماز استسقاء

547 . حَدِيْثُ عَبْدِاللهِ بْنِ زَيْدٍ τ فِيْ الاسْتِسْقَاءِ تَقَدَّمَ، وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: فَحَوَّلَ إِلَى النَّاسِ ظَهْرَهُ، وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ يَدْعُو، ثُمَّ حَوَّلَ رِدَاءَهُ، ثُمَّ صَلَّى لَنَا رَكْعَتَيْنِ، جَهَرَ فِيهِمَا بِالْقِرَاءَةِ. (بخارى:1024)

ترجمه: حديث عبدالله بن زيد τ درباره استسقاء، قبلاً بيان شد. دراين روايت، ميگويد: رسول الله ρ پشت

به مردم و رو به قبله كرد ودعا نمود. سپس، چادر خود را وارونه كرد و دو ركعت نماز، با صداي بلند، اقامه نمود.

باب (6): امام دستهايش را در استسقاء، بلند نمايد

548. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ لا يَرْفَعُ يَدَيْهِ فِي شَيْءٍ مِنْ دُعَائِهِ إِلا فِي الاسْتِسْقَاءِ، وَإِنَّهُ يَرْفَعُ حَتَّى يُرَى بَيَاضُ إِبْطَيْهِ. (بخاری:1031)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: رسول الله ρ بجز دعاي استسقاء، براي هيچ دعاي ديگري، دستها را بلند نميكرد. و در اين دعا، باندازه اي دستها را بالا ميبرد كه سفيدي زير بغل (مباركش) ديده ميشد.

باب (7): آنچه هنگام باريدن باران بايد گفت

549. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ إِذَا رَأَى الْمَطَرَ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَيِّبًا نَافِعًا». (بخاری:1032)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: هرگاه رسول اللهρ بارندگي را ميديد، اين دعا را مي خواند: پروردگارا! باران را سودبخش و مفيد بگردان».

باب (8): هنگام وزش طوفان و باد شديد

550. عَنْ أَنَسٍ τ يَقُولُ: كَانَتِ الرِّيحُ الشَّدِيدَةُ إِذَا هَبَّتْ، عُرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِ النَّبِيِّ ρ. (بخاری:1034)

ترجمه: انس τ ميگويد: هنگام وزيدن باد تند (طوفان شديد)، چهرة مبارك رسول اللهρ تغيير ميكرد. و اين تغيير، در چهره ايشان، نمايان بود.

باب (9): پيامبرρ فرمود: «بوسيلة باد صبا، نصرت و ياري شدم»

551 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَأُهْلِكَتْ عَادٌ بِالدَّبُورِ». (بخارى:1035)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «خداوند بوسيلة باد صبا (باد شرقي)، مرا ياري كرد و قوم عاد بوسيلة باد دبور (غربي)، نابود گرديد».

باب (10): آنچه هنگام زلزله وديگر مصائب، گفته ميشود

552 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَفِي يَمَنِنَا» قَالَ: قَالُوا: وَفِي نَجْدِنَا. قَالَ: قَالَ: «هُنَاكَ الزَّلازِلُ وَالْفِتَنُ وَبِهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ». (بخارى:1037)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول اللهρ دعا كرد و فرمود: «خدايا! در سرزمين شام و يمن ما بركت نازل فرما». مردم گفتند: و در نجد ما. رسول اللهρ فرمود: «خدايا! در شام و يمن ما بركت نازل بفرما». براي بار دوم، مردم گفتند: و در نجد ما. رسول اللهρ فرمود: «نجد سرزمين فتنه و زلزله است و شاخهاي شيطان، از آنجا سر بر مي آورند».

باب (11): كسي جز خدا نميداند كه چه زماني باران مي بارد

553 . وَعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مِفْتَاحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لا يَعْلَمُهَا إِلا اللَّهُ: لا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي غَدٍ، وَلا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَكُونُ فِي الأَرْحَامِ،

وَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا، وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ، وَمَا يَدْرِي أَحَدٌ مَتَى يَجِيءُ الْمَطَرُ». (بخارى:1039)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «كليد هاي غيب، پنج چيز هستند كه هيچ كس جز الله، آنها را نمي‌داند: 1ـ هيچ كس نمي‌داند كه فردا چه اتفاقي خواهد افتاد. 2ـ هيچ‌كس نمي‌داند كه در رحم ها، چه وجود دارد. 3ـ هيچ‌كس نمي‌داند كه فردا چه كاري را انجام خواهد داد. 4ـ هيچ كس نمي‌داند كه در چه سرزميني خواهد مُرد. 5ـ هيچ كس نمي‌داند كه چه زماني باران خواهد باريد».

16 ـ كتاب كسوف (خورشيد گرفتگي)

باب (1): خواندن نماز كسوف

554. عَنْ أَبِي بَكْرَةَ τ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فَانْكَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ρ يَجُرُّ رِدَاءَهُ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَدَخَلْنَا، فَصَلَّى بِنَا رَكْعَتَيْنِ حَتَّى انْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَقَالَ ρ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمَا فَصَلُّوا وَادْعُوا حَتَّى يُكْشَفَ مَا بِكُمْ». وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ τ قَالَ: قَالَ ρ: «وَلكِنَّ الله تَعَالى يُخَوِّفُ بِهِمَا عِبَادَهُ». (بخارى:1040و 1048)

ترجمه: ابوبكره τ مي‌گويد: نزد رسول اللهρ بوديم كه خورشيد گرفتگي بوجود آمد. آنحضرت ρ برخاست و در حالي كه گوشه لباسش به زمين كشيده مي شد، به مسجد رفت. ما نيز پشت سر ايشان، وارد مسجد شديم. و به امامت رسول الله ρ دو ركعت نماز خوانديم تا اينكه خورشيد گرفتگي بر طرف شد. سپس، رسول اللهρ فرمود: «خسوف و كسوف هرگز به خاطر مرگ كسي اتفاق نمي افتند. بنابر اين، هر وقت با آنها مواجه شديد، نماز بخوانيد و دعا كنيد تا اينكه گرفتگي آنها، برطرف شود». و در روايتي ديگر از ابوبكره آمده است كه آنحضرتρ فرمود: «خداوند به وسيله آنها بندگانش را مي‌ترساند».

555. وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ τ قَالَ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ يَوْمَ مَاتَ إِبْرَاهِيمُ، فَقَالَ النَّاسُ: كَسَفَتِ الشَّمْسُ لِمَوْتِ إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لا يَنْكَسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَصَلُّوا وَادْعُوا اللَّهَ». (بخارى:1043)

ترجمه: مغيره بن شعبه τ مي‌گويد: روز وفات ابراهيم؛ (پسر رسول اللهρ) در زمان آنحضرت ρ خورشيدگرفتگي رخ داد. مردم گفتند: خورشيد

گرفتگي بخاطر مرگ پسر رسول الله ρ اتفاق افتاده است. رسول اللهρ فرمود: «خسوف و كسوف بخاطر مرگ يا زندگي كسي بوقوع نمي پيوندند. پس هرگاه، چنين حالتي هايي را ديديد، نماز بخوانيد و دعا كنيد».

باب (2): صدقه دادن هنگام کسوف

556 . وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ فَصَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ρ بِالنَّاسِ ،فَقَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، ثُمَّ قَامَ فَأَطَالَ الْقِيَامَ، وَهُوَ دُونَ الْقِيَامِ الأَوَّلِ، ثُمَّ رَكَعَ فَأَطَالَ الرُّكُوعَ، وَهُوَ دُونَ الرُّكُوعِ الأَوَّلِ، ثُمَّ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ فَعَلَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ مَا فَعَلَ فِي الأُولَى، ثُمَّ انْصَرَفَ وَقَدِ انْجَلَتِ الشَّمْسُ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ آيَتَانِ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لا يَخْسِفَانِ لِمَوْتِ أَحَدٍ، وَلا لِحَيَاتِهِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَادْعُوا اللَّهَ وَكَبِّرُوا وَصَلُّوا وَتَصَدَّقُوا». ثُمَّ قَالَ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ أَنْ يَزْنِيَ عَبْدُهُ أَوْ تَزْنِيَ أَمَتُهُ، يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا». (بخارى:1044)

ترجمه: ودر روايتي، عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: در زمان رسول خدا ρ خورشيد گرفتگي رخ داد. آنحضرت ρ همراه مردم، نماز خواند و قيام و ركوع آنرا بسيار طولاني كرد. واز ركوع برخاست و دوباره تا دير وقت، قيام كرد، اما اندكي كمتر از قيام اول. و بعد به ركوع رفت اما اينبار ركوع را از ركوع قبلي، اندكي كوتاه تر گرفت. وسپس به سجده رفت وآنرا نيز طولاني كرد. در ركعت دوم نيز مانند ركعت اول، عمل كرد. و پس از اتمام نماز، خورشيد گرفتگي نيز برطرف شد. آنگاه به ايراد خطبه پرداخت و پس از حمد و ثناي خداوند، فرمود: «ماه و خورشيد دو نشانه از نشانه هاي (قدرت) الله هستند. و بخاطر مرگ و زندگي كسي، دچار گرفتگي نمي شوند. پس هرگاه، چنين حالت هايي را ديديد، دعا كنيد، تكبير بگوييد، نماز بخوانيد و صدقه بدهيد». سپس، اضافه نمود: «اي امت محمد! بخدا سوگند! هرگاه، يكي از بندگان الله، خواه مرد يا زن، مرتكب زنا شود، غيرت هيچ كس، به اندازة غيرت خدا به جوش نمي‌آيد. اي امت محمد! اگر آنچه را من مي‌دانم

شما مي‌دانستيد، بسيار كم مي خنديديد و زياد گريه مي كرديد».

باب (3): فراخواندن براي نماز، هنگام خورشيد گرفتگي

557 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا كَسَفَتِ الشَّمْسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ نُودِيَ: إِنَّ الصَّلاَةَ جَامِعَةٌ. (بخارى:1045)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي‌گويد: در زمان رسول اللهρ ، هنگامي كه خورشيدگرفتگي رخ مي داد، ندا داده مي شد كه: نماز جماعت برگزار مي شود.

باب (4): پناه جستن از عذاب قبر در نماز كسوف

558 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّ يَهُودِيَّةً جَاءَتْ تَسْأَلُهَا، فَقَالَتْ لَهَا: أَعَاذَكِ اللَّهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. فَسَأَلَتْ عَائِشَةُ رَضِي اللَّه عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ ρ: أيُعَذَّبُ النَّاسُ فِي قُبُورِهم؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَائِذًا بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ ذَكَرَتْ حَدِيثَ الْكُسُوْفِ ثُمَّ قَالَتْ فِيْ آخِرِهِ: ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَتَعَوَّذُوا مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ. (بخارى:1049)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: زني يهودي نزد من آمد و چيزي خواست و به من گفت: خداوند تو را از عذاب قبر، نجات دهد. عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: از رسول الله ρ پرسيدم: آيا مردم در قبر هايشان عذاب داده مي‌شوند؟ آنحضرت ρ فرمود: «از عذاب قبر به خدا پناه مي برم». سپس عايشه رضي الله عنها حديث كسوف را ذكر نمود ودر پايان آن، فرمود: همچنين، رسول الله ρ به مردم دستور داد تا در آن، از عذاب قبر پناه بخواهند.

باب (5): برگزاري نماز كسوف با جماعت

559 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا ذَكَرَ حَدِيْثَ الْكُسُوْفِ بِطُوْلِهِ ثُمَّ قَالَ: رَأَيْنَاكَ تَنَاوَلْتَ شَيْئًا فِي مَقَامِكَ، ثُمَّ رَأَيْنَاكَ كَعْكَعْتَ؟ فقَالَρ: «إِنِّي رَأَيْتُ الْجَنَّةَ، فَتَنَاوَلْتُ عُنْقُودًا ،وَلَوْ أَصَبْتُهُ لأَكَلْتُمْ مِنْهُ مَا بَقِيَتِ الدُّنْيَا، وَأُرِيتُ النَّارَ، فَلَمْ أَرَ مَنْظَرًا كَالْيَوْمِ قَطُّ أَفْظَعَ، وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». قَالُوا: بِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «بِكُفْرِهِنَّ». قِيلَ: يَكْفُرْنَ بِاللَّهِ؟ قَالَ: «يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ كُلَّهُ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ». (بخاری:1052)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما بعد از نقل حديث كسوف بطور كامل، مي گويد: سپس، من گفتم: اي رسول خدا! ما مشاهده كرديم كه شما در نماز، در حالي كه سرجاي خود بوديد، چيزي را گرفتيد و بعد، عقب رفتيد. رسول الله ρ فرمود: «بهشت را ديدم و خواستم خوشه انگوري بچينيم. اگر آن خوشه را بر مي‌گرفتم، شما تا پايان دنيا از آن، مي‌خورديد. همچنين دوزخ به من عرضه گرديد كه تاكنون، هيچگاه صحنه اي هولناكتر از آن، نديده بودم. و بيشترين دوزخيان را زنان، تشكيل مي دادند». گفتند: چرا يا رسول الله؟ فرمود: «زيرا آنان كفر و ناسپاسي مي‌كنند». پرسيدند: آيا به خدا كفر مي ورزند؟ آنحضرت ρ فرمود: «از شوهرانشان ناسپاسي كرده، احسان آنان را فراموش مي‌كنند. اگر شما تمام عمر به او، نيكي كنيد، ولي يك بار از شما، قصوري ببينند، مي گويد: هيچگاه از تو خيري نديده ام».

باب (6): آزاد كردن برده، هنگام كسوف آفتاب

560 . عَنْ أَسْمَاءَ رضي الله عنها قَالَتْ: لَقَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ ρ بِالْعَتَاقَةِ فِي كُسُوفِ الشَّمْسِ. (بخاری:1054)

ترجمه: اسماء ؛دختر ابو بكر رضي الله عنهما؛ مي‌گويد: رسول اللهρ هنگام خورشيدگرفتگي، دستور مي

داد (و تشويق مي كرد كه مردم) برده هاي خود را آزاد كنند.

باب (7): ذكر و ياد خداوند، هنگام خورشيد گرفتگي

561. عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: خَسَفَتِ الشَّمْسُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ρ فَزِعًا، يَخْشَى أَنْ تَكُونَ السَّاعَةُ، فَأَتَى الْمَسْجِدَ، فَصَلَّى بِأَطْوَلِ قِيَامٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ رَأَيْتُهُ قَطُّ يَفْعَلُهُ، وَقَالَ: «هَذِهِ الآيَاتُ الَّتِي يُرْسِلُ اللَّهُ، لا تَكُونُ لِمَوْتِ أَحَدٍ وَلا لِحَيَاتِهِ، وَلَكِنْ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ فَإِذَا رَأَيْتُمْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ، فَافْزَعُوا إِلَى ذِكْرِهِ وَدُعَائِهِ وَاسْتِغْفَارِهِ». (بخارى:1059)

ترجمه: ابوموسي اَشعري τ ميگويد: روزي، خورشيد گرفتگي رخ داد. رسول الله ρ از ترس اينكه مبادا قيامت رسيده باشد، سراسيمه برخاست، به مسجد رفت و طولانيترين نمازي را كه من تا كنون از ايشان ρ ديده ام، خواند و فرمود: «اين نشانه هايي كه خداوند مي فرستد بخاطر زندگي و مرگ كسي نيست. بلكه خداوند با چنين پديده هايي بندگانش را ميترساند. هرگاه چنين چيزي را مشاهده كرديد، به ياد الله، مشغول شويد و به نماز و توبه روي آوريد».

باب (8): خواندن قرائت با آواز بلند در نماز كسوف

562. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: جَهَرَ النَّبِيُّ ρ فِي صَلاةِ الْخُسُوفِ بِقِرَاءَتِهِ، فَإِذَا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَتِهِ كَبَّرَ فَرَكَعَ، وَإِذَا رَفَعَ مِنَ الرَّكْعَةِ قَالَ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». ثُمَّ يُعَاوِدُ الْقِرَاءَةَ فِي صَلاةِ الْكُسُوفِ، أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ فِي رَكْعَتَيْنِ وَأَرْبَعَ سَجَدَاتٍ. (بخارى: 1065)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: رسول اللهρ نماز كسوف را با صداي بلند ميخواند. سپس، تكبير مي گفت و به ركوع مي رفت. بعد، از ركوع برمي خاست و «سَمِعَ الله لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ»

مي گفت و دوباره، قرائت را اعاده مي نمود و ركوع مي كرد. بدين ترتيب در دو ركعت نماز كسوف، چهار ركوع و چهار سجده، انجام مي داد.

17 ـ كتاب سجدة تلاوت

باب (1): آنچه دربارة سجده تلاوت وسنت بودن آن، آمده است

563. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ τ قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ ρ النَّجْمَ بِمَكَّةَ، فَسَجَدَ فِيهَا وَسَجَدَ مَنْ مَعَهُ غَيْرَ شَيْخٍ، أَخَذَ كَفًّا مِنْ حَصًى أَوْ تُرَابٍ، فَرَفَعَهُ إِلَى جَبْهَتِهِ وَقَالَ: يَكْفِينِي هَذَا، فَرَأَيْتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ قُتِلَ كَافِرًا. (بخارى:1067)

ترجمه: از عبدالله بن مسعودτ روايت است كه رسول اللهρ در مكه، سوره نجم را تلاوت كرد و سجده نمود. كليه كساني كه همراه پيامبرρ بودند، نيز سجده كردند. به جز يك پيرمرد كه بجاي سجده، مشتي خاك يا سنگريزه برداشت و بر پيشاني خود ماليد و گفت: همين برايم كافي است. راوي ميگويد: بعدها، او را ديدم كه در حالت كفر، كشته شد.

باب (2): سجدة سورة «ص»

564. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: «ص» لَيْسَت مِنْ عَزَائِمِ السُّجُودِ، وَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يَسْجُدُ فِيهَا. (بخارى: 1069)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما مّيگويد: (با وجودي كه) سجدة سورة «ص» ضروري نيست ولي من رسول الله ρ را ديدم كه هنگام رسيدن به آن، سجده مي كرد.

باب (3): سجده مسلمانان با مشركان در حالي كه

مشرك نجس است و وضو ندارد

565 . وَحَدِيْثُهُ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ سَجَدَ بِالنَّجْمِ قَدْ تَقَدَّمَ قَرِيْباً مِنْ رِوَايَةِ ابنِ مَسْعُوْدٍ وَزَادَ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: وَسَجَدَ مَعَهُ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ. (بخارى:1071)

ترجمه: حديث ابن مسعود در مورد سجده سوره «نجم»، قبلاً بيان شد. و در اين روايت، مي افزايد: همراه آنحضرت ρ، مسلمانان ، مشركان، جن و انس، همگي سجده كردند.

باب (4): كسي كه آية سجده را خواند و سجده نكرد

566 . عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ τ قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى النَّبِيِّ ρ «وَالنَّجْمِ»، فَلَمْ يَسْجُدْ فِيهَا. (بخارى: 1073)

ترجمه: زيد بن ثابت τ مي گويد: سورة نجم را نزد رسول الله ρ تلاوت كردم (ولي) آنحضرت ρ سجده نكرد.

باب (5): سجدة سورة انشقاق

567 . عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ أَنَّهُ قَرَأَ:[**إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ**] فَسَجَدَ بِهَا، فَقِيْلَ لَهُ فِيْ ذلِكَ، فَقَالَ: لَوْ لَمْ أَرَ النَّبِيَّ ρ يَسْجُدُ لَمْ أَسْجُدْ.(بخارى:1074)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه وي سورة انشقاق را تلاوت كرد وسجده نمود. از او پرسيدند: چرا سجده كردي؟ گفت: اگر رسول الله ρ را نميديدم كه سجده مي كرد، سجده نميكردم.

باب (6): كسي كه هنگام شلوغي، جايي براي سجده نيابد

568. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَقْرَأُ عَلَيْنَا السُّورَةَ فِيهَا السَّجْدَةُ، فَيَسْجُدُ وَنَسْجُدُ حَتَّى مَا يَجِدُ أَحَدُنَا مَوْضِعَ جَبْهَتِهِ. (بخارى:1079)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: گاهي كه رسول اللهρ يكي از سوره هاي داراي سجده را تلاوت مي‌نمود و سجده مي‌كرد، ما نيز همراه ايشان، سجده مي كرديم. چه بسا (بخاطر ازدحام) جاي براي نهادن پيشاني بر زمين، پيدا نمي كرديم.

18 ـ كتاب كوتاه خواندن نماز

باب (1): آنچه در باره كوتاه خواندن نماز آمده است
ومدت اقامتي كه ميتوان در آن، نماز را كوتاه خواند

569 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ ρ تِسْعَةَ عَشَرَ يَقْصُرُ . (بخارى: 1080)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول اللهρ نوزده روز، اقامت نمود و نماز را قصر (شكسته) ميخواند.

570 . عن أَنَسٍ τ قال: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَكَانَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ، حَتَّى رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ. قِيْلَ لَهُ: أَقَمْتُمْ بِمَكَّةَ شَيْئًا؟ قَالَ: أَقَمْنَا بِهَا عَشْرًا. (بخارى: 1081)

ترجمه: انس τ ميگويد: همراه رسول الله ρ از مدينة منوره به مكه رفتيم. آنحضرت ρ نمازها را شكسته ميخواند تا اينكه به مدينه برگشتيم. شخصي پرسيد: در مكه چند روز مانديد؟ گفت: ده روز، آنجا مانديم.

باب (2): نماز خواندن در منا

571 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ρ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَمَعَ عُثْمَانَ صَدْرًا مِنْ إِمَارَتِهِ ثُمَّ أَتَمَّهَا. (بخارى:1082)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: در منا، نماز را با رسول الله ρ ، ابوبكر، عمر و ابتداي خلافت عثمان τ، دو ركعت خواندم. اما بعداً، عثمانτ نماز را كامل (يعني چهار ركعت)

خواند. (زيرا عثمان در مكه ازدواج كرده بود و خود را مقيم مي دانست).

572 . عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ τ قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ρ آمَنَ مَا كَانَ، بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ. (بخارى:1083)

ترجمه: حارثه بن وهب τ مي‌گويد: رسول الله ρ در امن‌ترين روزها، در منا، دو ركعت نماز براي ما امامت نمود.

573 . عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ τ لَمَّا قِيْلَ لَهُ: صَلَّى بِنَا عُثْمَانُ τ بِمِنًى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، اسْتَرْجَعَ، ثُمَّ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ τ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، وَصَلَّيْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ، فَلَيْتَ حَظِّي مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَانِ مُتَقَبَّلَتَانِ. (بخارى:1084)

ترجمه: هنگامي كه به ابن مسعود τ گفتند: عثمان τ در مِنا براي ما چهار ركعت، امامت نموده است. وي (متأسف شد و) إنا لله وإنا إليه راجعون گفت و فرمود: من با رسول الله ρ در منا دو ركعت خواندم، با ابوبكر τ در منا دو ركعت خواندم و با عمر τ در منا دو ركعت خواندم. اي كاش! بجاي اين چهار ركعت، همان دو ركعت، مورد قبول خداوند، واقع گردند.

باب (3): در چه مسافتي نماز، شكسته خوانده مي شود؟

574 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ أَنْ تُسَافِرَ مَسِيرَةَ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ لَيْسَ مَعَهَا حُرْمَةٌ». (بخارى:1088)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه رسول اكرمρ فرمود: «براي زني كه به خدا و روز قيامت ايمان دارد، جايز نيست كه مسير يك شبانه روز راه را بدون مَحرَم، به مسافرت برود».

باب (4): نماز مغرب، در سفر هم، سه ركعت خوانده مي‌شود

575. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يُصَلِّي إِذَا أَعْجَلَهُ السَّيْرُ يُؤَخِّرُ الْمَغْرِبَ فَيُصَلِّيهَا ثَلاثًا، ثُمَّ يُسَلِّمُ، ثُمَّ قَلَّمَا يَلْبَثُ حَتَّى يُقِيمَ الْعِشَاءَ، فَيُصَلِّيهَا رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ يُسَلِّمُ، وَلا يُسَبِّحُ بَعْدَ الْعِشَاءِ، حَتَّى يَقُومَ مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ. (بخارى:1092)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: من رسول اللهρ را ديدم كه هنگام عجله در مسافرت، نماز مغرب را بتأخير مي انداخت و آنگاه، سه ركعت مي خواند. و چند لحظه بعد، دو ركعت نماز عشاء، مي خواند. و بعد از آن، نمازي نمي خواند تا اينكه نصف شب (براي تهجد) بيدار مي‌شد.

576. عَنْ جَابِرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كان النَّبِيَّ ρ يُصَلِّي التَّطَوُّعَ وَهُوَ رَاكِبٌ فِي غَيْرِ الْقِبْلَةِ. (بخارى: 1094)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول اللهρ نمازهاي نفل را در حالت سواري و بدون اينكه روبه قبله باشد، مي خواند.

باب [5]: خواندن نماز نافله، سوار بر الاغ

577. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ أَنَّهُ صَلَّى عَلَى حِمَارٍ وَوَجْهُهُ عَنْ يَسَارِ الْقِبْلَةِ. فَقِيلَ لَهُ: تُصَلِّي لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ؟ فَقَالَ: لَوْلا أَنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ فَعَلَهُ لَمْ أَفْعَلْهُ. (بخارى: 1100)

ترجمه: از انس ابن مالك τ روايت است كه سوار بر الاغ، نماز مي خواند در حالي كه چهره اش، سمت چپ قبله، قرار داشت. از او پرسيدند: چرا به سوي غير قبله، نماز مي خواني؟ گفت: اگر نمي ديدم كه رسول الله ρ چنين مي كرد، هرگز چنين نمي كردم.

باب (6): ترك نماز سنت پس از نماز فرض، در سفر

578 . عنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: صَحِبْتُ النَّبِيَّ ρ فَلَمْ أَرَهُ يُسَبِّحُ فِي السَّفَرِ وَقَالَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: [**لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**]. (بخارى:1101)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: در مسافرتها، همراه رسول الله ρ بودم. نديدم كه ايشان ρ ، سنت بخوانند. وخداوند متعال مي‌فرمايد: [لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ] يعني رسول الله ρ براي شما بهترين نمونه والگو است.

باب (7): خواندن نماز نفل، در سفر

579 . عَنِ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ τ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ρ صَلَّى السُّبْحَةَ بِاللَّيْلِ فِي السَّفَرِ عَلَى ظَهْرِ رَاحِلَتِهِ حَيْثُ تَوَجَّهَتْ بِهِ. (بخارى: 1104)

ترجمه: عامر بن ربيعه τ مي گويد: رسول الله ρ راديدم كه شب هنگام، در حاليكه سوار بر شتر بود و چهره اش به سمت مسير شتر بود، نماز نفل مي خواند.

باب (8): جمع ميان نماز مغرب و عشاء، در سفر

580 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَجْمَعُ بَيْنَ صَلاةِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ إِذَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ سَيْرٍ، وَيَجْمَعُ بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ. (بخارى:1107)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ در سفر، نمازهاي ظهر و عصر و همچنين مغرب و عشا را با هم مي خواند.

باب (9): اگر كسي نتوانست نشسته نماز بخواند، ميتواند بر پهلو خوابيده، نماز بخواند

581 . عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ τ قَالَ: كَانَتْ بِي بَوَاسِيرُ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ρ عَنِ الصَّلاةِ، فَقَالَ: «صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ». (بخارى:1117)

ترجمه: عمران بن حصين τ مى‌گويد: من به بيماري بواسير، مبتلا بودم. از رسول الله ρ پرسيدم كه چگونه نماز بخوانم؟ فرمود: «حتي‌الامكان، نماز را ايستاده بخوان. اگر نتوانستي، نشسته بخوان. و اگر اين هم برايت مقدور نبود، بر پهلو خوابيده، نماز بخوان.

باب (10) : اگر كسي بخاطر عذري، نماز را نشسته شروع كرد و در اثناي نماز، احساس كرد كه حالش بهتر شده است، بقية نماز را ايستاده بخواند

582 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا، أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ: أَنَّهَا لَمْ تَرَ رَسُولَ اللَّهِ ρ يُصَلِّي صَلاةَ اللَّيْلِ قَاعِدًا قَطُّ، حَتَّى أَسَنَّ، فَكَانَ يَقْرَأُ قَاعِدًا حَتَّى إِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْكَعَ قَامَ فَقَرَأَ نَحْوًا مِنْ ثَلاثِينَ آيَةً أَوْ أَرْبَعِينَ آيَةً، ثُمَّ رَكَعَ. (بخارى:1118)

ترجمه: ام المومنين؛ عايشه رضي‌الله عنها؛ مي گويد: من رسول الله ρ را نديدم كه نماز شب را نشسته بخواند مگر زماني كه پا به سن گذاشت. در اين هنگام، قرائت را نشسته مي‌خواند و وقتي كه مي خواست به ركوع برود، بلند مي شد و حدود سي تا چهل آيه، قرائت مي نمود. سپس، به ركوع مي رفت.

583 . وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا فِيْ رِوَايَةٍ: ثُمَّ يَفْعَلُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِثْلَ ذَلِكَ، فَإِذَا قَضَى صَلاتَهُ نَظَرَ: فَإِنْ كُنْتُ يَقْظَى تَحَدَّثَ مَعِي، وَإِنْ كُنْتُ نَائِمَةً اضْطَجَعَ. (بخارى: 1119)

ترجمه: و در روايتي ديگر، عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول اللهρ در ركعت دوم نيز، چنين مي‌كرد و پس از اتمام نماز، اگر من بيدار بودم، با من حرف مي‌زد وگرنه، مي‌خوابيد.

19 ـ كتاب نماز تهجد

باب (1): تهجد خواندن درشب

584 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَتَهَجَّدُ قَالَ:«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ρ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَوْ لا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ». (بخارى:1120)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول اللهρ هنگامي كه براي نماز شب، برمي خاست، اين دعا را ميخواند: **«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ الْحَقُّ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ، وَقَوْلُكَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ، وَمُحَمَّدٌ ρ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ، وَبِكَ خَاصَمْتُ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ، وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَوْ لا إِلَهَ غَيْرُكَ، وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ».**

«پروردگارا! تمام تعريفها از آنِ توست. محافظِ زمين و آسمان و آنچه كه در ميان آنها وجود دارد، تو هستي. فقط تو شايسته حمد وثنايي.

حاكم زمين و آسمان و آنچه ميانشان وجود دارد، تو هستي. روشني آسمانها و زمين و آنچه ميانشان وجود دارد، تو هستي. حمد، شايسته توست. تو برحقي و وعده ات نيز برحق است. ملاقات تو حق است. سخن تو حق، بهشت تو حق، دوزخ تو حق، پيامبرانت حق ، محمد حق، و قيامت نيز حق مي باشد.

پروردگارا ! تسليم تو شدم، به تو ايمان آوردم، به تو توكل نمودم و به تو روي آوردم. به كمك تو با دشمنان، مبارزه كردم. و تو را حَكَم قرار دادم. خدايا! گناهان اول و آخر و ظاهر و باطن مرا بيامرز. پروردگارا! تقديم و تاخير بدست توست. معبود برحقي، جز تو، وجود ندارد يا غير از تو، خدايي وجود ندارد. بار الها! هيچ قدرتي غير از تو كه بتواند توفيق (كار نيك) دهد واز معصيت دور نمايد، وجود ندارد».

باب (2): فضيلت نمازشب

585. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ الرَّجُلُ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ ρ إِذَا رَأَى رُؤْيَا قَصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَتَمَنَّيْتُ أَنْ أَرَى رُؤْيَا، فَأَقُصَّهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ وَكُنْتُ غُلامًا شَابًّا، وَكُنْتُ أَنَامُ فِي الْمَسْجِدِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَرَأَيْتُ فِي النَّوْمِ كَأَنَّ مَلَكَيْنِ أَخَذَانِي فَذَهَبَا بِي إِلَى النَّارِ، فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَيِّ الْبِئْرِ، وَإِذَا لَهَا قَرْنَانِ، وَإِذَا فِيهَا أُنَاسٌ قَدْ عَرَفْتُهُمْ، فَجَعَلْتُ أَقُولُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ، قَالَ: فَلَقِيَنَا مَلَكٌ آخَرُ، فَقَالَ لِي: لَمْ تُرَعْ. فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ، فَقَصَّتْهَا حَفْصَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَقَالَ: «نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ». فَكَانَ بَعْدُ لا يَنَامُ مِنَ اللَّيْلِ إِلاَّ قَلِيلاً. (بخارى:1121)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: اگر كسي، در زمان رسول الله ρ خوابي ميديد، آن را براي آنحضرت ρ تعريف ميكرد. من هم كه در آن زمان، نوجوان بودم ودر مسجد نبوي ميخوابيدم، آرزو داشتم كه خوابي ببينم و آنرا براي پيامبر اكرم ρ بازگو نمايم. سرانجام، خواب ديدم كه دو فرشته، مرا گرفتند و به طرف دوزخ بردند. دوزخ به صورت چاهي درست شده بود كه دو شاخ داشت. در آنجا، چند نفر از كساني را كه مي شناختم، ديدم.

در آن لحظه، كه مي گفتم از دوزخ به خدا پناه مي‌برم، فرشته‌اي ديگر به ما رسيد و گفت: نترس.
صبح آن روز، خوابم را براي خواهرم؛ حفصه رضي الله عنها؛ تعريف كردم. و او آن را براي پيامبر ρ تعريف كرد. رسول الله ρ فرمود: «عبدالله بسيار انسان شايسته‌اي است. كاش! نماز شب مي‌خواند». راوي مي گويد: بعد از آن، عبد الله τ شب ها را خيلي كم ميخوابيد. (يعني: بيشتر به عبادت مي پرداخت).

باب (3): مريض ميتواند تهجد را ترك نمايد

586. عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِاللهِ τ يَقُولُ: اشْتَكَى النَّبِيُّ ρ، فَلَمْ يَقُمْ لَيْلَةً أَوْ لَيْلَتَيْنِ. (بخارى:1124)

ترجمه: جندب بن عبدالله τ مي‌گويد: رسول الله ρ بيمار شد و يك يا دوشب، تهجد را ترك نمود.

باب (4): تشويق پيامبر ρ به خواندن نماز شب و نوافل، بدون واجب كردن آن.

587. عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ υ لَيْلَةً، فَقَالَ: «أَلا تُصَلِّيَانِ»؟ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا، فَانْصَرَفَ حِينَ قُلْنَا ذَلِكَ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُوَلٍّ يَضْرِبُ فَخِذَهُ وَهُوَ يَقُولُ: [**وَكَانَ الإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً**]. (بخارى:1127)

ترجمه: علي بن ابي طالب τ مي‌گويد: شبي، رسول الله ρ به خانة ما آمد و خطاب به من و فاطمه، فرمود: «آيا نماز شب نمي خوانيد»؟ گفتم: يا رسول الله! ارواح ما در اختيار خداوند است. هر وقت، بخواهد، ما را بيدار نمايد، بيدار مي شويم. آنحضرت ρ با شنيدن سخنان من، بدون اينكه پاسخي بدهد، برگشت. و در حين بازگشت، شنيدم كه (با

تأسف) با دست، به ران خود مي زند و اين آيه را مي خواند: **[وَكَانَ الإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً]** (حقا كه انسان، بيش از هر چيز ديگر، به بحث ومجادله، مي پردازد).

588 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لَيَدَعُ الْعَمَلَ، وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ، خَشْيَةَ أَنْ يَعْمَلَ بِهِ النَّاسُ فَيُفْرَضَ عَلَيْهِمْ، وَمَا سَبَّحَ رَسُولُ اللَّهِ ρ سُبْحَةَ الضُّحَى قَطُّ، وَإِنِّي لأُسَبِّحُهَا. (بخارى:1128)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: چه بسا، رسول الله ρ عملي را دوست داشت كه انجام دهد، ولي از ترس اينكه مبادا مردم به آن عمل كنند و بر آنان، فرض گردد، آنرا ترك مي كرد. بهمين دليل، آنحضرت ρ به خواندن نماز چاشت مواظبت نمي كرد. ولي من، همواره، آنرا مي خوانم.

باب (5): پيامبر ρ در شب، آنقدر نماز مي خواند كه پاهايش ورم مي كرد.

589 ـ عَنْ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ τ قَالَ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ ρ لَيَقُومُ لِيُصَلِّيَ حَتَّى تَرِمُ قَدَمَاهُ، أَوْ سَاقَاهُ. فَيُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: «أَفَلا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا». (بخارى:1130)

ترجمه: مغيره بن شعبه τ مي‌گويد: رسول الله ρ شبها بقدري به نماز مي ايستاد كه پاها و ساقهاي مباركش، ورم مي‌كردند. به آنحضرت ρ مي گفتند: چرا خودت را اينهمه به زحمت مي اندازي؟(در حالي كه خداوند گناهان اول و آخرت را بخشيده است) در جواب مي فرمود: «آيا بنده اي شكر گزار نباشم».

باب (6): خوابيدن در وقت سحر

590 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ لَهُ: «أَحَبُّ الصَّلاةِ إِلَى اللَّهِ صَلاةُ دَاوُدَ υ، وَأَحَبُّ الصِّيَامِ إِلَى اللَّهِ صِيَامُ دَاوُدَ؛ وَكَانَ يَنَامُ نِصْفَ اللَّيْلِ وَيَقُومُ ثُلُثَهُ، وَيَنَامُ سُدُسَهُ، وَيَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ يَوْمًا». (بخاری:1131)

ترجمه: عبدالله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: « بهترين نماز، نزد خدا، نماز داوود υو بهترين روزه، نزد خدا، روزة داوود υ است. ايشان تا نصف شب، مي خوابيد و يك سوم آنرا بيدار مي ماند و (نماز مي خواند). و بعد از آن ، يك ششم ديگر را دوباره مي خوابيد. و يك روز، روزه مي گرفت و يك روز، مي خورد».

591 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتِ: كَانَ أَحَبَّ الْعَمَلِ إِلَى النَّبِيِّ ρ الدَّائِمُ، قيل لها: مَتَى كَانَ يَقُومُ؟ قَالَتْ: كَانَ يَقُومُ إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ. (بخاری:1132)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌فرمايد: محبوبترين عمل نزد رسول الله ρ ، عملي بود كه هميشه انجام مي گرفت. يكي پرسيد: رسول الله ρ چه وقت براي نماز شب، بيدار مي‌شد؟ گفت: وقتي كه بانگ خروس را مي شنيد.

592-وفي رواية: إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ قَامَ فَصَلَّى. (بخاری:1132)

ترجمه: و در روايتي ديگر، آمده است كه عايشه رضي الله عنهما فرمود: هنگامي كه رسول الله ρ بانگ خروس را مي شنيد، بر مي خاست ونماز مي خواند.

593-وفي رواية عَنْهَا قَالَتْ: مَا أَلْفَاهُ السَّحَرُ عِنْدِي إِلاَّ نَائِمًا تَعْنِي النَّبِيَّ ρ. (بخاری:1133)

ترجمه: ودر روايتي ديگر، عايشه رضي الله عنها مي گويد: همواره، هنگام فرا رسيدن سحر، آنحضرت ρ در خانه من، خواب بود.

باب (7): طولاني كردن قرائت در نماز شب

594. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ τ قَالَ: صَلَّيْتُ مَعَ النَّبِيِّ ρ لَيْلَةً، فَلَمْ يَزَلْ قَائِمًا حَتَّى هَمَمْتُ بِأَمْرِ سَوْءٍ، قُلْنَا: وَمَا هَمَمْتَ؟ قَالَ: هَمَمْتُ أَنْ أَقْعُدَ وَأَذَرَ النَّبِيَّ ρ. (بخاری:1135)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ ميفرمايد: شبي، با رسول الله ρ نماز شب، خواندم. آنحضرت ρ قيام را باندازه اي طولاني كرد كه من تصميم بدي گرفتم. پرسيدند: چه تصميمي گرفتي؟ گفت: تصميم گرفتم كه بنشينم و رسول الله ρ را تنها بگذارم.

باب (8): كم و كيف نماز رسول الله ρ درشب

595. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَتْ صَلاةُ النَّبِيِّ ρ ثَلاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً. يَعْنِي بِاللَّيْلِ. (بخاری: 1138)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي فرمايد: نماز رسول اللهρ در شب، سيزده ركعت بود.

596. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ ثَلاثَ عَشْرَةَ رَكْعَةً، مِنْهَا الْوِتْرُ وَرَكْعَتَا الْفَجْرِ. (بخاری:1140)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: شبها رسول الله ρ در مجموع با نماز وتر و دو ركعت سنت فجر، سيزده ركعت، نماز مي خواند.

باب (9): بيدار شدن از خواب و قيام شب آنحضرت ρ و آنچه كه از آن، منسوخ شده است

597 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قال: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُفْطِرُ مِنَ الشَّهْرِ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لا يَصُومَ مِنْهُ، وَيَصُومُ حَتَّى نَظُنَّ أَنْ لا يُفْطِرَ مِنْهُ شَيْئًا، وَكَانَ لا تَشَاءُ أَنْ تَرَاهُ مِنَ اللَّيْلِ مُصَلِّيًا إِلاَّ رَأَيْتَهُ، وَلا نَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتَهُ. (بخارى:1141)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: گاهي رسول الله ρ در يك ماه، چندين روز، روزه نمي گرفت، طوري كه ما فكر مي كرديم در اين ماه، اصلاً روزه نخواهد گرفت. و گاهي چندين روز را روزه مي گرفت، طوري كه ما فكر مي كرديم در اين ماه، اصلاً نخواهد خورد. اگر مي خواستي شبها او را در حال نماز ببيني، مي ديدي و اگر مي خواستي در حال خواب ببيني، مي ديدي.

باب (10): گره زدن شيطان بر پشت گردن كسي كه نماز شب نمي خواند

598 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّه ρ قَالَ: يَعْقِدُ الشَّيْطَانُ عَلَى قَافِيَةِ رَأْسِ أَحَدِكُمْ إِذَا هُوَ نَامَ ثَلاثَ عُقَدٍ، يَضْرِبُ كُلَّ عُقْدَةٍ: عَلَيْكَ لَيْلٌ طَوِيلٌ فَارْقُدْ، فَإِنِ اسْتَيْقَظَ فَذَكَرَ اللَّهَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ تَوَضَّأَ انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَإِنْ صَلَّى انْحَلَّتْ عُقْدَةٌ، فَأَصْبَحَ نَشِيطًا طَيِّبَ النَّفْسِ، وَإِلاَّ أَصْبَحَ خَبِيثَ النَّفْسِ كَسْلانَ. (بخاري:1142)

ترجمه: ابوهريرهτ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «هنگام شب كه شما مي خوابيد، شيطان بر پشت گردن هاي شما سه گره مي زند و مي گويد: شب طولاني است، بخواب. اگر (كسي به حرف او گوش نكرد و) از خواب بيدار شد و ذكر خدا را بر زبان آورد، يكي از گره هاي شيطان، باز مي شود. و اگر وضو گرفت، گره دوم باز مي شود. و اگر مشغول نماز شد، گره سوم باز مي شود. در اين حال، او صبح، خوشحال و با نشاط است و اگر نه صبح، تنبل و افسرده، از خواب بيدار مي شود.

باب (11): شخصي كه بخوابد و نماز نخواند، شيطان در گوشش ادرار مي كند

599. عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ρ رَجُلٌ، فَقِيلَ: مَا زَالَ نَائِمًا حَتَّى أَصْبَحَ، مَا قَامَ إِلَى الصَّلاةِ، فَقَالَ:«بَالَ الشَّيْطَانُ فِي أُذُنِهِ». (بخارى:1144)

ترجمه: عبد الله بن مسعودτ مي گويد: نزد رسول اللهρ از شخصي سخن بميان آمد. گفته شد: تا صبح، خواب است وبراي نماز، بيدار نميشود. رسول الله ρ فرمود: «شيطان در گوشهاي او، ادرار كرده است».

باب (12): دعا و نماز در آخر شب

600. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ، يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ؟ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ»؟ (بخارى:1145)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «خداوند، هر شب پس از گذشتن دو سوم شب ، به آسمان دنيا نزول مي فرمايد و مي گويد: آيا كسي هست كه مرا بخواند تا او را اجابت كنم؟ آيا كسي هست كه از من بخواهد تا به او بدهم؟ آيا كسي هست كه از من طلب بخشش كند تا او را ببخشم»؟

باب (13): كسي كه اول شب بخوابد و آخر شب، بيدارشود

601. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا سُئِلَتْ: عَنْ صَلاةِ النَّبِيِّ ρ بِاللَّيْلِ، قَالَتْ: كَانَ يَنَامُ أَوَّلَهُ وَيَقُومُ آخِرَهُ، فَيُصَلِّي ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى فِرَاشِهِ، فَإِذَا أَذَّنَ الْمُؤَذِّنُ وَثَبَ، فَإِنْ كَانَ بِهِ حَاجَةٌ اغْتَسَلَ، وَإِلاَّ تَوَضَّأَ وَخَرَجَ. (بخارى:1146)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها دربارة نماز شب رسول الله ρ سؤال شد. فرمود: اول شب، مي خوابيد و آخر شب، بيدار مي شد و نماز مي خواند و سپس به رختخواب، بر مي گشت. و وقتي كه مؤذن، اذان مي گفت، بر مي خاست. و اگر نياز به غسل بود، غسل مي كرد. وگرنه، وضو ميگرفت و براي نمازِ صبح، بيرون مي رفت.

باب (14): نماز شبِ پيامبر ρ در رمضان و غير رمضان

602 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا سُئِلَتْ عَنْ صَلاتِهِ ρ فِي رَمَضَانَ، فَقَالَتْ: مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَزِيدُ فِي رَمَضَانَ وَلا فِي غَيْرِهِ عَلَى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلا تَسَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي أَرْبَعًا، فَلا تَسَلْ عَنْ حُسْنِهِنَّ وَطُولِهِنَّ، ثُمَّ يُصَلِّي ثَلاثًا. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَنَامُ قَبْلَ أَنْ تُوتِرَ؟ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ إِنَّ عَيْنَيَّ تَنَامَانِ وَلا يَنَامُ قَلْبِي». (بخاری:1147)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها دربارة نماز شب رسول اللهρ در رمضان، سؤال شد. فرمود: رسول اللهρ در رمضان و غير رمضان، بيشتر از يازده ركعت، نمي خواند. ابتدا چهار ركعت مي خواند و آنها را بسيار زيبا و طولاني مي نمود. سپس، چهار ركعت ديگر ميخواند. و آنها را نيز بهمان زيبائي ركعات اول، ادا مي كرد. و در پايان، سه ركعت ديگر مي‌خواند.

عايشه رضي الله عنها مي گويد: از رسول اللهρ پرسيدم: آيا شما قبل از خواندن نماز وتر، مي خوابيد؟ آنحضرتρ فرمود: «اي عايشه! چشمهايم مي خوابند، اما قلبم بيدار است».

باب (15): سخت گيري ومبالغه در عبادت، مكروه است

603 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ρ، فَإِذَا حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَ السَّارِيَتَيْنِ، فَقَالَ: «مَا هَذَا الْحَبْلُ»؟ قَالُوا: هَذَا حَبْلٌ لِزَيْنَبَ، فَإِذَا فَتَرَتْ تَعَلَّقَتْ بِهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ : «لا، حُلُّوهُ، لِيُصَلِّ أَحَدُكُمْ نَشَاطَهُ، فَإِذَا فَتَرَ فَلْيَقْعُدْ». (بخاری:1150)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: روزي، رسول اللهρ وارد مسجد شد. ناگهان چشمش به ريسماني افتاد كه ميان دو ستون مسجد، بسته شده است. فرمود: «اين ريسمان، چيست»؟ مردم گفتند: آنرا زينب رضي الله عنها بسته است. هر وقت، از خواندن نماز، خسته

ميشود، آن را مي گيرد و(به كمك آن، به نماز، ادامه ميدهد). رسول الله ρ فرمود:« خير. (نيازي نيست) آن را باز كنيد. تا زمانيكه شما بانشاط هستيد، نماز بخوانيد. و هر گاه، خسته شديد، بنشينيد».

باب (16): كراهيت ترك نماز شب، براي كسي كه به آن، پاي بند بوده است

604 . عن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ρ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ، لا تَكُنْ مِثْلَ فُلانٍ كَانَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَتَرَكَ قِيَامَ اللَّيْلِ». (بخاري:1152)

ترجمه: عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما ميگويد: رسول اللهρ خطاب به من، فرمود: «اي عبد الله! مثل فلاني نباش كه (ابتدا) نماز شب مي خواند. سپس، آن را ترك كرد».

باب (17): فضيلت كسي كه شب، بيدار شود و نماز بخواند

605 . عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ تَعَارَّ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي أَوْ دَعَا اسْتُجِيبَ لَهُ، فَإِنْ تَوَضَّأَ وَصَلَّى قُبِلَتْ صَلاتُهُ». (بخاري:1154)

ترجمه: عباده بن صامتτ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: « هركس كه در شب بيدار شود و اين دعا، يعني : **(لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَلا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ)** را بخواند و سپس، بگويد: خدايا! مرا مغفرت كن. يا دعاي ديگري نمايد، خداوند، اجابت ميكند. و اگر

(بلند شود و) وضو بگیرد و نماز بخواند، این نماز (بیشتر) به درگاه خدا پذیرفته میشود».

606. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ انَّهُ قَالَ وَهُوَ يَقُصُّ فِي قَصَصِهِ وَهُوَ يَذْكُرُ رَسُولَ اللَّهِ ρ: «إِنَّ أَخًا لَكُمْ لا يَقُولُ الرَّفَثَ». يَعْنِي بِذَلِكَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ رَوَاحَة τ:

وَفِينَا رَسُولُ اللَّهِ يَتْلُو كِتَابَهُ ... إِذَا انْشَقَّ مَعْرُوفٌ مِنَ الْفَجْرِ سَاطِعُ

أَرَانَا الْهُدَى بَعْدَ الْعَمَى فَقُلُوبُنَا ... بِهِ مُوقِنَاتٌ أَنَّ مَا قَالَ وَاقِعُ

يَبِيتُ يُجَافِي جَنْبَهُ عَنْ فِرَاشِهِ ... إِذَا اسْتَثْقَلَتْ بِالْمُشْرِكِينَ الْمَضَاجِعُ

(بخاری:1155)

ترجمه: ابوهریره τ در حالي كه از گذشته تعریف مي كرد و دربارۀ رسول خدا ρسخن مي گفت، فرمود: برادر شما ؛عبدالله بن رواحه τ؛ بیهوده نه سروده است. آنجا كه میگوید: در میان ما پیامبري وجود دارد كه هنگام صبح ، كتاب خدا را تلاوت مي كند. و پس از گمراهي، ما را به راه راست هدایت كرد. قلوب ما یقین دارد كه هر چه فرموده است، تحقق پیدا مي كند. شبها كه مشركان به خواب گران فرو رفته اند، آنحضرت ρ رختخواب را به قصد عبادت خدا، رها مي سازد.

607. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ كَأَنَّ بِيَدِي قِطْعَةَ إِسْتَبْرَقٍ، فَكَأَنِّي لا أُرِيدُ مَكَانًا مِنَ الْجَنَّةِ إِلاَّ طَارَتْ إِلَيْهِ، وَرَأَيْتُ كَأَنَّ اثْنَيْنِ أَتَيَانِي. وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ وَ قَدْ تَقَدَّمَ. (بخاری: 1156)

ترجمه: عبد الله بن عمرτ مي گوید: در زمان رسول الله ρ ، خواب دیدم كه یك قطعه پارچۀ ابر یشمي در دست دارم. و بوسیلۀ آن، به هر طرف از بهشت كه اراده مي نمودم، پرواز مي كردم. و همچنین، خواب دیدم كه دو نفر نزد من آمدند. وسپس، بقیه حدیثي را كه قبلاً در شمارۀ (585) ذكر شد، بیان نمود.

باب (18): دعاي استخاره و دو ركعتي خواندن نماز نفل

608. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُعَلِّمُنَا الاسْتِخَارَةَ فِي الأُمُورِ كُلِّهَا كَمَا يُعَلِّمُنَا السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ، يَقُولُ: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالأَمْرِ، فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ، ثُمَّ لِيَقُلِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ». قَالَ: «وَيُسَمِّي حَاجَتَهُ». (بخارى:1166)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ مي گويد: رسول الله ρ همان گونه كه سوره اي از قرآن را به ما مي آموخت، استخاره در همة كارها را نيز به ما ياد مي داد. و مي فرمود: «هرگاه قصد انجام كاري را كرديد، دو ركعت نماز نفل بخوانيد و چنين دعا كنيد: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلا أَعْلَمُ، وَأَنْتَ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي، أَوْ قَالَ: فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ، فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ، ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ**». سپس، حاجت خود را ذكر كند».

ترجمة دعا: پروردگارا! از علم تو، طلب خير مي كنم. و از قدرت تو، توانايي مي طلبم. و از فضل بي پايانت، بهره مي جويم. زيرا كه تو، توانايي و من ناتوانم. و تو مي داني و من نميدانم و تو داناي غيب هستي. خدايا! تو مي داني اگر اين كار، به خير دين، دنيا و عاقبت كار من مي انجامد، آنرا براي من ممكن و آسان

بگردان. و اگر براي دين، دنيا و عاقبت كار من ضرر دارد، آن را از من و مرا از آن، دور بگردان. (مرا منصرف كن) و خير را برايم مقدّر نما و مرا بدان، خوشنود ساز.

باب (19): پاي بند بودن به دو ركعت (سنت) صبح و نفل ناميدن آن

609 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ρ عَلَى شَيْءٍ مِنَ النَّوَافِلِ أَشَدَّ مِنْهُ تَعَاهُدًا عَلَى رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ. (بخارى:1163)

ترجمه: ام المومنين؛ عايشه رضي الله عنها؛ ميفرمايد: رسول اللهρ بر هيچ يك از نمازهاي نفلي، به اندازة دو ركعت سنت فجر، مواظبت نميكرد.

باب (20): آنچه در دو ركعت سنت فجر خوانده مي شود

610 ـ وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يُخَفِّفُ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ قَبْلَ صَلاةِ الصُّبْحِ حَتَّى إِنِّي لأَقُولُ هَلْ قَرَأَ بِأُمِّ الْكِتَابِ. (بخارى:1165)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها روايت مي كند كه: رسول اللهρ سنتهاي فجر را باندازه اي مختصر و كوتاه مي خواند كه با خود مي گفتم: آيا سورة فاتحه را خواند!؟

باب (21): نماز ضحي (چاشت) در حالت مقيم بودن

611 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: أَوْصَانِي خَلِيلِي ρ بِثَلاثٍ، لا أَدَعُهُنَّ حَتَّى أَمُوتَ: صَوْمِ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَصَلاةِ الضُّحَى وَنَوْمٍ عَلَى وِتْرٍ. (بخارى:1178)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: دوستم؛ رسول خدا ρ ؛ سه توصيه به من فرمود كه تا لحظه مرگ، آنها را رها نخواهم كرد: سه روز، روزه گرفتن در هر ماه، خواندن نماز چاشت و خواندن نماز وتر، قبل از خوابيدن.

باب (22): سنت هاي قبل از نماز ظهر

612 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ لا يَدَعُ أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَرَكْعَتَيْنِ قَبْلَ الْغَدَاةِ. (بخارى:1182)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌فرمايد: رسول اللهρ چهار ركعت قبل از نماز ظهر و دو ركعت قبل از نماز فجر را ترك نمي‌كرد.

باب (23): خواندن نماز نفل قبل از نماز مغرب

613. عَنْ عَبْدِاللَّهِ الْمُزَنِيِّ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «صَلُّوا قَبْلَ صَلاةِ الْمَغْرِبِ». قَالَ فِي الثَّالِثَةِ: «لِمَنْ شَاءَ». كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتَّخِذَهَا النَّاسُ سُنَّةً. (بخارى:1183)

ترجمه: عبد الله مزنيτ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «قبل از نماز مغرب، دو ركعت نماز بخوانيد». و اين جمله را سه بار، تكرار كرد. و پس از تكرار سوم، فرمود: «هر كس كه بخواهد». و جمله فوق را به خاطر اين فرمود كه دوست نداشت، مردم آنرا سنت مؤكده تلقي كنند.

20 ـ كتاب نماز در مسجد مكه و مسجد مدينه

باب (1): فضيلت نماز در مسجد مكه و مسجد مدينه

614. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَى ثَلاثَةِ مَسَاجِدَ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِ الرَّسُولِ ρ، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى». (بخارى:1189)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: رخت سفر نبنديد مگر براي زيارت سه مسجد: 1ـ مسجد الحرام 2 ـ مسجد النبيρ 3ـ مسجد الاقصي.

615. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «صَلاةٌ فِي مَسْجِدِي هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلاةٍ فِيمَا سِوَاهُ، إِلاَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ». (بخارى:1190)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «نماز خواندن در مسجد من، هزار بار بهتر از نماز خواندن در ساير مساجد است بجز مسجد الحرام».

باب (2): مسجد قبا

616. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا:أَنَّهُ كَانَ لا يُصَلِّي مِنَ الضُّحَى إِلاَّ فِي يَوْمَيْنِ: يَوْمَ يَقْدَمُ بِمَكَّةَ فَإِنَّهُ كَانَ يَقْدَمُهَا ضُحًى، فَيَطُوفُ بِالْبَيْتِ، ثُمَّ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ الْمَقَامِ، وَيَوْمَ يَأْتِي مَسْجِدَ قُبَاءٍ، فَإِنَّهُ كَانَ يَأْتِيهِ كُلَّ سَبْتٍ، فَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ كَرِهَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهُ حَتَّى يُصَلِّيَ فِيهِ، قَالَ: وَكَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يَزُورُهُ رَاكِبًا وَمَاشِيًا، قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ: إِنَّمَا أَصْنَعُ كَمَا رَأَيْتُ أَصْحَابِي يَصْنَعُونَ، وَلا

أَمْنَعُ أَحَدًا أَنْ يُصَلِّيَ فِي أَيِّ سَاعَةٍ شَاءَ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ، غَيْرَ أَنْ لا تَتَحَرَّوْا طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلا غُرُوبَهَا. (بخارى:1191 ، 1192)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه او نماز چاشت نمي خواند، مگر در دو روز. نخست، روزي كه وارد مكه مي شد. يعني هنگامي كه مي خواست وارد شهر شود، وقت چاشت وارد مي شد. ابتدا، خانة كعبه را طواف مي كرد. سپس، دو ركعت نماز، در مقام ابراهيم مي خواند.دوم، روز هاي شنبه كه به مسجد قبا مي رفت. وقتي وارد مسجد مي شد، دوست نداشت بدون خواندن نماز، از آنجا بيرون رود. (بدين جهت در آنجا، نماز مي خواند).

عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول اللهρ گاهي پياده و گاهي سواره، به زيارت مسجد قبا مي رفت. من همان كاري را انجام مي دهم كه ساير دوستانم مي كنند. و هيچ كس را از خواندن نماز، در ساير اوقات شبانه روز، منع نمي كنم. البته هنگام طلوع و غروب آفتاب، نماز نخوانيد.

باب (3): فضيلت (مكان) ميان قبر و منبر رسول الله ρ

617 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَمِنْبَرِي عَلَى حَوْضِي». (بخارى:1196)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «ميان خانه و منبر من، باغي از باغهاي بهشت است. و منبر من، بر روي حوض من، (كوثر) قرار دارد».

21 ـ كتاب انجام دادن كاري در نماز

باب (1): آنچه از سخن، در نماز ممنوع شده است

618 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ τ قَالَ: كُنَّا نُسَلِّمُ عَلَى النَّبِيِّ ρ وَهُوَ فِي الصَّلاةِ، فَيَرُدُّ عَلَيْنَا، فَلَمَّا رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِ النَّجَاشِيِّ سَلَّمْنَا عَلَيْهِ، فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْنَا، وَقَالَ: «إِنَّ فِي الصَّلاةِ شُغْلاً». (بخارى:1199)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي گويد: (ابتدا) هنگامي كه رسول الله ρ مشغول نماز خواندن بود و ما به ايشان سلام مي داديم، جواب سلام ما را مي داد. اما هنگاميكه از نزد نجاشي (پس از هجرت به حبشه) برگشتيم و سلام داديم، جواب نداد و فرمود: «در نماز، مشغوليت ديگري وجود دارد».

619 . وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْ زَيْدِ بْنُ أَرْقَمَ τ قال: كَانَ أَحَدُنَا يُكَلِّمُ صَاحِبَهُ فِي الصَّلاةِ، حَتَّى نَزَلَتْ:[**حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ**] فَأُمِرْنَا بِالسُّكُوتِ. (بخارى:1200)

ترجمه: و در روايتي، زيد بن ارقمτ مي گويد: در ابتداي اسلام ، هنگام نماز خواندن، با يكديگر صحبت مي كرديم. اما زماني كه اين آيه نازل شد كه: (بر نمازها مواظبت كنيد بويژه نماز ميانه، و براي خدا با فروتني بايستيد). به ما دستور داده شد تا در نماز، سكوت را رعايت نماييم.

باب (2): هموار كردن سنگ ريزه ها در نماز

620 . عَنْ مُعَيْقِيب τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ فِي الرَّجُلِ يُسَوِّي التُّرَابَ حَيْثُ يَسْجُدُ، قَالَ: «إِنْ كُنْتَ فَاعِلاً فَوَاحِدَةً». (بخارى:1207)

ترجمه: معيقيب τ مي گويد: رسول الله ρ دربارة كسي كه خاكهاي مكان سجده اش را هموار مي كند، فرمود: «اگر مي خواهيد اين كار را انجام دهيد، يك بار كافي است».

باب (3): اگر سواري، هنگام نماز خواندن، فرار كرد

621 . عَنْ أَبِيْ بَرْزَةَ الأَسْلَمِيِّ τ: أَنَّهُ صَلَّى يَوْماً فِيْ غَزْوَةٍ وُلِجَامُ دَابَّتِهِ بِيَدِهِ، فَجَعَلَتِ الدَّابَّةُ تُنَازِعُهُ وَجَعَلَ يَتْبَعُهَا، فقيل له في ذلك، فقَالَ: إِنِّي غَزَوْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ سِتَّ غَزَوَاتٍ، أَوْ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَثَمَانِيَ، وَشَهِدْتُ تَيْسِيرَهُ، وَإِنِّي إِنْ كُنْتُ أَنْ أُرَاجِعَ مَعَ دَابَّتِي، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَدَعَهَا تَرْجِعُ إِلَى مَأْلَفِهَا، فَيَشُقُّ عَلَيَّ. (بخارى:1211)

ترجمه: از ابو برزه اسلمي τ روايت است كه: وي روزي، در يكي از غزوات در حالي كه لگام اسبش را بدست گرفته بود، نماز مي خواند. اسب، او را مي كشيد و وي بدنبال اسب، حركت مي كرد. شخصي به او اعتراض كرد. ابوبرزه گفت: حدود شش، هفت و يا هشت غزوه، همراه رسول اللهρ بودم و از نزديك مي ديدم كه آنحضرت ρ چگونه كارها را ساده مي گرفت و سخت گيري نمي كرد. اگر من با اسبم برگردم بهتر است از اينكه، آن را رها سازم تا فرار كند و مرا دچار مشكل نمايد.

622 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: انَّهَا ذَكَرَتْ حَدِيثَ الخُسُوفِ وَقَالَ فِي هذِهِ الرِّوَايَةِ بَعدَ قَولِهِ: «وَلَقَدْ رَأَيْتُ النَّارَ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَرَأَيْتُ فِيهَا عَمْرَو بْنَ لُحَيٍّ، وَهُوَ الَّذِي سَيَّبَ السَّوَائِبَ». (بخارى:1212)

ترجمه: حديث عايشه رضي الله عنها درباره كسوف(خورشيدگرفتگي) قبلاً ذكر شد و در اين روايت

، بعد از آن، مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «دوزخ را ديدم كه شعله هايش، يكديگر را در كام خود فرو مي بردند. و عمرو بن لُحَي را در دوزخ ديدم. او همان كسي بود كه حيوانات را وقف بتها مي كرد و رها مي ساخت».

باب (4): جواب ندادن سلام در نماز

623. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي حَاجَة لَهُ، فَانْطَلَقْتُ، ثمَّ رَجَعْتُ وَقَدْ قَضَيْتُهَا، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ρ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِي مَا اللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَعَلَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ وَجَدَ عَلَيَّ أَنِّي أَبْطَأْتُ عَلَيْهِ، ثمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِي أَشَدُّ مِنَ الْمَرَّة الأُولَى، ثمَّ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ، فَقَالَ: «إِنَّمَا مَنَعَنِي أَنْ أَرُدَّ عَلَيْكَ أَنِّي كُنْتُ أُصَلِّي». وَكَانَ عَلَى رَاحِلَتِهِ مُتَوَجِّهًا إِلَى غَيْرِ الْقِبْلَة. (بخارى:1217)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ مي گويد: رسول الله ρ مرا دنبال كاري فرستاد. پس از انجام آن، نزد رسول خدا ρ برگشتم و سلام دادم. اما رسول الله ρ سلام مرا جواب نداد. خدا مي داند كه در دلم چه گذشت. با خود گفتم: شايد تاخيرم باعث ناراحتي ايشان شده است. بار دوم، سلام عرض كردم. باز هم رسول الله ρ جواب نداد. من بيشتر ناراحت شدم. براي بار سوم، سلام گفتم. اين بار، رسول الله ρ جواب داد و فرمود: «چون در حال نماز بودم، نتوانستم جواب سلام تو را بدهم». راوي مي گويد: (در آن لحظه) رسول الله ρ درحالي كه صورتش به سوي قبله نبود، سوار بر شتر خود، نماز مي خواند.

باب (5): دست به كمر ايستادن، در نماز

624. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ρ أَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ مُخْتَصِرًا. (بخارى:1220)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه: نبي اكرم ρ از اينكه كسي، هنگام نماز خواندن، دست به كمر بايستد، نهي فرموده است.

22 ـ كتاب سجدة سهو

باب (1): اگر كسي پنج ركعت نماز خواند

625. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ صَلَّى الظُّهْرَ خَمْسًا، فَقِيلَ لَهُ: أَزِيدَ فِي الصَّلاةِ؟ فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ»؟ قَالَ: صَلَّيْتَ خَمْسًا، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَ مَا سَلَّمَ. (بخارى:1226)

ترجمه: عبد الله بن مسعودτ مي گويد: روزي، رسول الله ρ نماز ظهر را پنج ركعت خواند. شخصي پس از نماز، پرسيد: آيا نماز، اضافه شده است؟ آنحضرت ρ فرمود: «مگر چه شده است»؟ گفت: شما پنج ركعت، نماز خوانديد. آنحضرتρ بعد از اينكه سلام داده بود، دو سجده (سهو) بجا آورد.

باب (2): كسي كه در نماز، با وي صحبت شود و او با دست، اشاره نمايد وگوش فرا دهد.

626. عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَنْهَى عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ، ثُمَّ رَأَيْتُهُ يُصَلِّيهِمَا وكان عِنْدِي مِنَ الأَنْصَارِ، فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ الْجَارِيَةَ، فَقُلْتُ: قُومِي بِجَنْبِهِ فَقُولِي لَهُ: تَقُولُ لَكَ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنْ هَاتَيْنِ وَأَرَاكَ تُصَلِّيهِمَا، فَإِنْ أَشَارَ بِيَدِهِ فَاسْتَأْخِرِي عَنْهُ، فَفَعَلَتِ الْجَارِيَةُ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ، فَاسْتَأْخَرَتْ عَنْهُ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ: «يَا بِنْتَ أَبِي أُمَيَّةَ، سَأَلْتِ عن الركعتين بعد العصر، وَإِنَّهُ أَتَانِي نَاسٌ مِنْ عَبْدِالْقَيْسِ، فَشَغَلُونِي عَنِ الرَّكْعَتَيْنِ اللَّتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ فَهُمَا هَاتَانِ». (بخارى:1233)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها ميفرمايد: از رسول اكرم ρ شنيدم كه از خواندن دو ركعت، بعد از نماز عصر، منع مي كرد. اما من ديدم كه در خانه من، دو ركعت، بعد از نماز عصر خواند. آن روز، چند زن انصاري، نزد من نشسته بودند. به دختر بچه اي گفتم: نزد رسول الله ρ برو و از قول

من، بگو: اي رسول خدا ρ ! شما از خواندن اين دو ركعت، ممانعت ميكردي. ولي اكنون مي بينم كه آنها را مي خواني. و افزود كه اگر آنحضرت ρ با دست، اشاره فرمود، تو عقب برو. آن دختر بچه، نزد رسول اللهρ رفت و چنان كرد. رسول اكرم ρ با دست، اشاره فرمود. دختر نيز خود را عقب كشيد (و منتظر ماند). پس از اتمام نماز، رسول اكرم ρ فرمود: «اي دختر ابواميه! تو درباره دو ركعت بعد از عصر، پرسيدي. بايد بگويم: عده اي از افراد قبيله عبد قيس نزد من آمده بودند و بخاطر سرگرم شدن با آنان، دو ركعت بعد ازظهر من، فوت شد. اينها، همان دو ركعت بود كه خواندم».

23 ـ كتاب جنائز

باب (1): هر كس، آخرين سخنش «لا إله إلا الله» باشد

627 . عَنْ أَبِي ذَرٍّ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَتَانِي آتٍ مِنْ رَبِّي فَأَخْبَرَنِي»، أَوْ قَالَ: «بَشَّرَنِي أَنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِي لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ».قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ». (بخارى:1237)

ترجمه: ابوذر τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «فرستاده اي از جانب خدا نزد من آمد و به من خبر داد يا مژده داد كه هر كس، از امتيان من بميرد، ولي به خدا شرك نورزيده باشد، به بهشت مي رود». ابوذر مي گويد: از رسول خدا ρ پرسيدم: اگر چه دزدي و زنا كرده باشد؟ آنحضرت ρ فرمود: «اگر چه دزدي و زنا كرده باشد».

628 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ النَّارَ». وَقُلْتُ أَنَا: مَنْ مَاتَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ. (بخارى:1238)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر كس، در حالي بميرد كه به خدا شرك ورزيده باشد، وارد دوزخ مي شود». و من مي گويم: هر كس، در حالي بميرد كه به خدا شرك نورزيده است، وارد بهشت مي شود.

باب (2): تشييع جنازه

629 . عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ τ قَالَ: أَمَرَنَا النَّبِيُّ ρ بِسَبْعٍ، وَنَهَانَا عَنْ سَبْعٍ: أَمَرَنَا بِاتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَعِيَادَةِ الْمَرِيضِ، وَإِجَابَةِ الدَّاعِي، وَنَصْرِ الْمَظْلُومِ، وَإِبْرَارِ الْقَسَمِ، وَرَدِّ السَّلامِ، وَتَشْمِيتِ الْعَاطِسِ، وَنَهَانَا: عَنْ آنِيَةِ الْفِضَّةِ، وَخَاتَمِ الذَّهَبِ، وَالْحَرِيرِ، وَالدِّيبَاجِ، وَالْقَسِّيِّ، وَالإِسْتَبْرَقِ». (بخارى:1239)

ترجمه: براء بن عازب τ مي گويد: رسول الله ρ ما را به انجام هفت كار، امر فرمود و از انجام هفت كار ديگر، منع كرد. آنچه به آن، امر كرد، عبارتند از: 1 ـ تشييع جنازه 2 ـ عيادت مريض

3 – قبول دعوت 4 – كمك و ياري مظلوم 5– پاسخ دادن به سلام 6– جواب عطسه 7 – وفاي به عهد.

و كارهايي كه از آنها منع كرد، عبارتند از: 1 – استفاده از ظروف نقره اي 2 – انگشتر طلا 3 – استفاده از لباس ابريشمي 4 – استفاده از ديباج (نوعي پارچه ابريشمي) 5– استفاده از قسي (نوعي لباس كه ابريشم در آن بكار رفته است) 6 – استفاده از استبرق (پارچه اي ابريشمي و كلفت). (و هفتمين چيزي كه در اين حديث نيامد، زين و پالاني است كه از ابريشم ساخته شده باشد. چنانچه در روايات ديگر آمده است).

باب (3): زيارت ميت، بعد از كفن شدن

630 . عَنْ أُمِّ الْعَلاءِ رَضِيَ الله عَنْهَا . امْرَأَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ، بَايَعَتِ النَّبِيَّ ρ .: أَنَّهُ اقْتُسِمَ الْمُهَاجِرُونَ قُرْعَةً، فَطَارَ لَنَا عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ، فَأَنْزَلْنَاهُ فِي أَبْيَاتِنَا، فَوَجِعَ وَجَعَهُ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ وَغُسِّلَ وَكُفِّنَ فِي أَثْوَابِهِ، دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ، فَقُلْتُ: رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا السَّائِبِ، فَشَهَادَتِي عَلَيْكَ: لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «وَمَا يُدْرِيكِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَكْرَمَهُ»؟ فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَنْ يُكْرِمُهُ اللَّهُ؟ فَقَالَ: «أَمَّا هُوَ فَقَدْ جَاءَهُ الْيَقِينُ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ، وَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ مَا يُفْعَلُ بِي». قَالَتْ: فَوَاللَّهِ لا أُزَكِّي أَحَدًا بَعْدَهُ أَبَدًا . (بخاری:1243)

ترجمه: ام علاء رضي الله عنها ؛بانوي انصاري كه با رسول الله ρ بيعت كرده بود؛ ميگويد: انصار، براي دادن مسكن به مهاجرين، قرعه كشي كردند. عثمان بن مظعون سهم ما شد. ما او را به خانه هايمان برديم. پس از مدتي، بيمار شد و در همان بيماري، فوت كرد. وقتي او را غسل داديم و كفن پوشانديم، رسول الله ρ وارد شد. من گفتم: اي ابو سائب، (كنيه عثمان بن مظعون) خدا تو را رحمت كند. من گواهي مي دهم كه تو نزد الله، بسيار عزيز

و گرامي هستي. رسول الله ρ فرمود: «تو از كجا ميداني كه او نزد خداوند، گرامي است»؟ گفتم: يا رسول الله! پدر و مادرم فدايت باد. پس چه كسي نزد خداوند، عزيز و گرامي خواهد بود؟ رسول الله ρ فرمود: «او اكنون در گذشته است. بخدا، من برايش اميد خير دارم. اما سوگند به خدا، من كه رسول خدا هستم، نميدانم با من چه خواهد شد». راوي ميگويد: بخدا سوگند، از اين به بعد، بر تزكيه هيچ كس، گواهي نخواهم داد.

631. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا قُتِلَ أَبِي، جَعَلْتُ أَكْشِفُ الثوْبَ عَنْ وَجْهِهِ، أَبْكِي، وَيَنْهَوْنِي عَنْهُ، وَالنَّبِيُّ ρ لا يَنْهَانِي، فَجَعَلَتْ عَمَّتِي فَاطِمَةُ تَبْكِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «تَبْكِينَ أَوْ لا تَبْكِينَ، مَا زَالَتِ الْمَلائِكَةُ تُظِلُّهُ بِأَجْنِحَتِهَا حَتَّى رَفَعْتُمُوهُ». (بخارى:1244)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ مي گويد: هنگامي كه پدرم كشته شد، من مرتب چادر را از روي چهره اش برمي داشتم و گريه مي كردم. مردم مرا از اين كار، منع مي كردند. اما آنحضرت ρ منع نمي فرمود. عمه ام ؛فاطمه؛ هم شروع به گريستن كرد. رسول الله ρ فرمود: «چه گريه بكني چه نكني، همچنان فرشتگان او را زير ساية بالهاي خود گرفته بودند تا زماني كه شما او را از اينجا، بلند كرديد».

باب (4) كسي كه به اهل ميت، خبر مرگ او را مي دهد

632. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَعَى النَّجَاشِيَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، خَرَجَ إِلَى الْمُصَلَّى، فَصَفَّ بِهِمْ، وَكَبَّرَ أَرْبَعًا. (بخارى:1245)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ خبر مرگ نجاشي را در همان روز وفاتش، اعلام كرد. سپس، به مصلي رفت و مردم را به صف كشيد و چهار تكبير گفت. (بر او نماز جنازه خواند).

633. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَخَذَ الرَّايَةَ زَيْدٌ فَأُصِيبَ، ثمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأُصِيبَ، ثمَّ أَخَذَهَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَأُصِيبَ. وَإِنَّ عَيْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ ρ لَتَذْرِفَانِ. ثمَّ أَخَذَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ مِنْ غَيْرِ إِمْرَةٍ فَفُتِحَ لَهُ». (بخاری:1246)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: رسول الله ρ در حالي كه اشك مي ريخت، فرمود: «زيد پرچم اسلام را بدست گرفت و شهيد شد. سپس، جعفر آن را گرفت و شهيد شد. بعد، عبد الله بن رواحه آن را بدست گرفت، ايشان نيز به شهادت رسيد. سر انجام، خالد بن وليد بدون اينكه بعنوان امير لشكر تعيين شود،پرچم را بدست گرفت و پيروز شد».

باب (5): كسي كه فرزندش فوت كند و اجرش را از خدا بخواهد

634. وَعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَا مِنَ النَّاسِ مِنْ مُسْلِمٍ يُتَوَفَّى لَهُ ثَلاثٌ لَمْ يَبْلُغُوا الْحِنْثَ إِلاَّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ، بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ إِيَّاهُمْ». (بخاری:1248)

ترجمه: انس τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر فرد مسلماني كه سه فرزند نابالغ خود را از دست بدهد (و صبر نمايد)، خداوند متعال با فضل و رحمتي كه نسبت به آن فرزندان دارد، او را وارد بهشت خواهد كرد».

باب (6): مستحب است عدد غسلهاي ميت، فرد باشد.

635. عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ الأَنْصَارِيَّةِ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ حِينَ تُوُفِّيَتِ ابْنَتُهُ فَقَالَ: «اغْسِلْنَهَا ثلاثا أَوْ خَمْسًا أَوْ أَكْثرَ مِنْ ذَلِكَ، إِنْ رَأَيْتُنَّ

ذَلِكَ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَاجْعَلْنَ فِي الآخِرَةِ كَافُورًا، أَوْ شَيْئًا مِنْ كَافُورٍ، فَإِذَا فَرَغْتُنَّ فَآذِنَّنِي». فَلَمَّا فَرَغْنَا آذَنَّاهُ، فَأَعْطَانَا حِقْوَهُ، فَقَالَ: «أَشْعِرْنَهَا إِيَّاهُ». تَعْنِي إِزَارَهُ. (بخارى:1253)

ترجمه: ام عطيه انصاري رضي الله عنها مي گويد: رسول اللهρ ، روزي كه دخترش فوت كرده بود، نزد ما آمد و فرمود:« او را سه بار، يا پنج بار، يا بيش از اين، اگر لازم بود با آب و سدر، غسل دهيد. و در شستن آخر، از كافور استفاده كنيد. و وقتي كه از غسل او فارغ شديد، مرا اطلاع دهيد». ما نيز پس از غسل، ايشان را مطلع ساختيم. رسول خداρ إزارش (پارچه بلندي كه دور كمر مي بستند)را داد و فرمود: «او را با اين پارچه، بپوشانيد».يعني قبل از كفن نمودن.

باب (7): غسل ميت، از سمت راست شروع شود

636 . وَفِيْ رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ قَالَ: «ابْدَءُوْا بِمَيَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا». قَالَتْ: وَمَشَطْنَاهَا ثلاثَةَ قُرُونٍ.

ترجمه: و در روايتي ديگر آمده است كه رسول الله ρ فرمود: «غسل را از طرف راست و از اعضاي وضوي او، شروع كنيد». در پايان، ام عطيه گفت: موهاي سرش را با شانه، به سه قسمت تقسيم كرديم.

باب (8): استفاده از پارچة سفيد، براي كفن

637 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كُفِّنَ فِي ثَلاثَةِ أَثْوَابٍ يَمَانِيَةٍ بِيضٍ سَحُولِيَّةٍ مِنْ كُرْسُفٍ، لَيْسَ فِيهِنَّ قَمِيصٌ وَلا عِمَامَةٌ. (بخارى:1264)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول اللهρ در سه قطعه پارچه كتاني يمني سفيد،كه در آنها پيراهن و عمامه وجود نداشت، كفن گرديد.

باب (9): كفن كردن در دو پارچه

638 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَمَا رَجُلٌ وَاقِفٌ بِعَرَفَةَ، إِذْ وَقَعَ عَنْ رَاحِلَتِهِ فَوَقَصَتْهُ، أَوْ قَالَ: فَأَوْقَصَتْهُ، قَالَ النَّبِيُّ ρ: «اغْسِلُوهُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ، وَكَفِّنُوهُ فِي ثَوْبَيْنِ، وَلا تُحَنِّطُوهُ، وَلا تُخَمِّرُوا رَأْسَهُ، فَإِنَّهُ يُبْعَث يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلَبِّيًا». (بخاری:1265)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: شخصي، هنگام وقوف در عرفات، از سواري خود، برزمين افتاد و گردنش شكست (و وفات كرد). رسول الله ρ فرمود: «او را با آب و سدر، غسل دهيد و در دو پارچه، كفن كنيد و مواد خوشبو نزنيد و سرش را نپوشانيد. زيرا او، روز قيامت، لبيك گويان، برانگيخته مي شود».

باب (10): كفن ميت

639 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ أُبَيٍّ لَمَّا تُوُفِّيَ جَاءَ ابْنُهُ إِلَى النَّبِيِّ ρ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَعْطِنِي قَمِيصَكَ أُكَفِّنْهُ فِيهِ، وَصَلِّ عَلَيْهِ، وَاسْتَغْفِرْ لَهُ، فَأَعْطَاهُ النَّبِيُّ ρ قَمِيصَهُ، فَقَالَ: «آذِنِّي أُصَلِّي عَلَيْهِ». فَآذَنَهُ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْهِ جَذَبَهُ عُمَرُ τ، فَقَالَ: أَلَيْسَ اللَّهُ نَهَاكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى الْمُنَافِقِينَ فَقَالَ: «أَنَا بَيْنَ خِيَرَتَيْنِ، قَالَ: [**اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ**]». فَصَلَّى عَلَيْهِ، فَنَزَلَتْ: [**وَلا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا**]. (بخاری:1269)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: روزي كه عبد الله بن اُبَي مُرد، پسرش نزد رسول الله ρ آمد و گفت: يا رسول الله! پيراهنت را عنايت كن تا پدرم را با آن كفن كنم. و بر او، نماز جنازه بخوان و برايش، دعاي مغفرت كن. رسول الله ρ پيراهنش را به او عطا كرد و فرمود: «هنگامي كه جنازه آماده شد، مرا خبر كن تا بر او، نماز بخوانم». سپس آمد و رسول خدا ρ را مطلع ساخت. هنگامي كه رسول الله ρ خواست بر او نماز بخواند،

عمرτ پيراهن آنحضرت ρ را كشيد و گفت: مگر خداوند شما را از نماز خواندن بر منافقين، منع نفرموده است؟ رسول الله ρ فرمود: «به من اختيار داده شده است. خداوند مي فرمايد: (چه براي منافقان، طلب مغفرت كني چه نكني، تفاوتي ندارد. حتي اگر هفتاد بار براي آنها طلب آمرزش كني، خداوند هرگز آنها را نخواهد بخشيد)». سرانجام، رسول الله ρ بر او نماز خواند. سپس، خداوند اين آيه را نازل فرمود: (بر هيچيك از مردگان منافق، نماز نخوان).

640 . عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ρ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ بَعْدَ مَا دُفِنَ، فَأَخْرَجَهُ فَنَفَثَ فِيهِ مِنْ رِيقِهِ وَأَلْبَسَهُ قَمِيصَهُ. (بخارى: 1270)

ترجمه: جابرτ مي گويد: بعد از اينكه عبد الله بن أُبَي در قبر گذاشته شد، رسول الله ρ آمد و او را بيرون آورد و آب دهان خود را بر او پاشيد و پيراهن خود را نيز به تنش داد.

باب (11): اگر كفن كوتاه بود، سر ميت پوشانده شود

641 . عَنْ خَبَّابٍ τ قَالَ: هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ نَلْتَمِسُ وَجْهَ اللَّهِ، فَوَقَعَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ، فَمِنَّا مَنْ مَاتَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا، مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ τ، وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِبُهَا، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ فَلَمْ نَجِدْ مَا نُكَفِّنُهُ إِلاَّ بُرْدَةً، إِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رَأْسَهُ خَرَجَتْ رِجْلاهُ، وَإِذَا غَطَّيْنَا رِجْلَيْهِ خَرَجَ رَأْسُهُ، فَأَمَرَنَا النَّبِيُّ ρ أَنْ نُغَطِّيَ رَأْسَهُ، وَأَنْ نَجْعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ مِنَ الإِذْخِرِ». (بخارى:1276)

ترجمه: خباب τ مي گويد: با رسول الله ρ فقط بخاطر خوشنودي الله هجرت كرديم و اجر ما هم با خدا است. بعضي از ما، بدون اينكه چيزي از پاداش خود را در دنيا ببينند، فوت كردند. از جمله آنها مي

توان، مصعب بن عميرτ را نام برد. و بعضي از ما، ميوه هجرت را پس از اينكه رسيده بود، چيد. هنگامي كه مصعب بن عميرτ در جنگ احد به شهادت رسيد، جز چادري كوتاه براي كفن كردن او، چيز ديگري وجود نداشت. اگر سرش را مي پوشانيديم، پاهايش برهنه مي شد. و اگر پاهايش را مي پوشانيديم، سرش برهنه مي شد. رسول الله ρ فرمود: «سرش را با چادر بپوشانيد و بر پاهايش، برگ گياه اذخر بريزيد».

باب (12): كسي كه در زمان رسول اكرم ρ ،كفن اش را قبلاً آماده كرد و به او اعتراض نشد

642. عَنْ سَهْلٍ τ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتِ النَّبِيَّ ρ بِبُرْدَةٍ مَنْسُوجَةٍ فِيهَا حَاشِيَتُهَا، أَتَدْرُونَ مَا الْبُرْدَةُ؟ قَالُوا: الشَّمْلَةُ، قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: نَسَجْتُهَا بِيَدِي فَجِئْتُ لأَكْسُوَكَهَا، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ ρ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، فَخَرَجَ إِلَيْنَا، وَإِنَّهَا إِزَارُهُ، فَحَسَّنَهَا فُلانٌ فَقَالَ: اكْسُنِيهَا، مَا أَحْسَنَهَا! قَالَ الْقَوْمُ: مَا أَحْسَنْتَ، لَبِسَهَا النَّبِيُّ ρ مُحْتَاجًا إِلَيْهَا، ثُمَّ سَأَلْتَهُ، وَعَلِمْتَ أَنَّهُ لا يَرُدُّ، قَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ لأَلْبَسَهَا، إِنَّمَا سَأَلْتُهُ لِتَكُونَ كَفَنِي، قَالَ: سَهْلٌ: فَكَانَتْ كَفَنَهُ. (بخارى:1277)

ترجمه: سهل τ مي گويد: زني، چادري را كه كناره آن، بافتني داشت، به آنحضرت ρ هديه داد ــ راوي از مردم پرسيد: آيا ميدانيد بُرده چيست؟ گفتند: چادري پُرز دار است. سهل گفت: صحيح است ــ و گفت: اين چادر را با دست خودم بافته ام و نزد شما آورده ام تا آنرا بپوشيد. رسول خدا ρ كه به آن نياز داشت، آنرا پذيرفت و بعنوان ازار، از آن استفاده كرد. يكي از اصحاب، آنرا پسنديد و گفت: چقدر زيبا است! آنرا به من بدهيد. مردم، به او گفتند:كار خوبي نكردي. زيرا رسول الله ρ بدان نياز داشت و آن را پوشيده بود. با وجود اين، تو آن را طلب كردي. و ميداني كه هر گاه از رسول اللهρ چيزي خواسته شود، دريغ نخواهد كرد. آن

شخص گفت: بخدا سوگند، من آن را براي پوشيدن درخواست نكردم. بلكه ميخواهم آن را كفن خود، نمايم. سهل مي گويد: سرانجام، همان چادر، كفن آن شخص، گرديد.

باب (13): شركت زنان در تشييع جنازه

643 . عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: نُهِينَا عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ، وَلَمْ يُعْزَمْ عَلَيْنَا. (بخارى:1278)

ترجمه: ام عطيه رضي الله عنها مي گويد: ما زن ها از شركت در تشييع جنازه، منع شديم. ولي اين منع، قطعي نبود.

باب (14): سوگ نشتن زن، براي غير شوهر

644-عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ρ قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ تُحِدُّ عَلَى مَيِّتٍ فَوْقَ ثَلاثٍ، إِلاَّ عَلَى زَوْجٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا». (بخارى:1281)

ترجمه: ام حبيبه رضي الله عنها؛ همسر گرامي پيامبر اكرم ρ ؛ مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه مي فرمود: «هر زن مؤمني كه به خدا و روز قيامت ايمان دارد، مجاز نيست بيش از سه روز، براي كسي سوگوار باشد مگر براي شوهرش، كه در آنصورت، مي تواند چهار ماه و ده روز، به سوگ بنشيند».

باب (15): زيارت قبور

645. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ρ بِامْرَأَةٍ تَبْكِي عِنْدَ قَبْرٍ، فَقَالَ: «اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي». قَالَتْ: إِلَيْكَ عَنِّي، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَبْ بِمُصِيبَتِي، وَلَمْ تَعْرِفْهُ، فَقِيلَ لَهَا: إِنَّهُ النَّبِيُّ ρ، فَأَتَتْ بَابَ النَّبِيِّ ρ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدَهُ بَوَّابِينَ، فَقَالَتْ: لَمْ أَعْرِفْكَ، فَقَالَ: «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الأُولَى». (بخاری:1283)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: رسول اكرم ρ زني را ديد كه در كنار قبري نشسته بود و گريه مي كرد. به او گفت: «از خدا بترس و صبر، پيشه كن». آن زن كه رسول خدا ρ را نمي شناخت، به او گفت: برو كنار. تو به مصيبت من گرفتار نشده اي. به آن زن گفتند: او رسول الله ρ است. زن به خانه پيامبر آمد. آنجا، نگهباني نيافت. به پيامبرρ گفت: (ببخشيد) من شما را نشناختم. رسول خدا ρ فرمود:«صبر، همان است كه در آغاز مصيبت، باشد».

باب (16): گفتة پيامبر ρ «ميت بسبب گرية اهل خانه اش، عذاب داده ميشود» اگر به آن وصيت كرده باشد

646. عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَرْسَلَتِ ابْنَةُ النَّبِيِّ ρ إِلَيْهِ: إِنَّ ابْنًا لِي قُبِضَ فَأْتِنَا، فَأَرْسَلَ يُقْرِئُ السَّلامَ، وَيَقُولُ: «إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلَهُ مَا أَعْطَى، وَكُلٌّ عِنْدَهُ بِأَجَلٍ مُسَمًّى، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ». فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ تُقْسِمُ عَلَيْهِ لَيَأْتِيَنَّهَا، فَقَامَ وَمَعَهُ: سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ، وَمَعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَرِجَالٌ، فَرُفِعَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ الصَّبِيُّ وَنَفْسُهُ تَتَقَعْقَعُ كَأَنَّهَا شَنٌّ، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ، فَقَالَ سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذَا؟ فَقَالَ: «هَذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ، وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ». (بخاری:1284)

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما مي گويد: دختربچة يكي از دختران رسول الله ρ در سكرات موت، بسر مي برد. وي قاصدي نزد رسول اللهρ فرستاد واز او خواست تا بيايد. رسول الله ρ به قاصد گفت: سلام مرا به دخترم برسان و به او بگو: «از آنِ خداست آنچه بدهد و بگيرد. همه نزد او، مدتي تعيين شده دارند. صبر كن و اميد ثواب داشته باش».

دختر رسول الله ρ براي بار دوم، قاصدي فرستاد و آنحضرت ρ را سوگند داد كه حتماً بيايد. آنحضرت ρ به اتفاق سعد بن عباده، ابي بن كعب، زيد بن ثابت و چند نفر ديگر از يارانش، تشريف برد. آن دختر بچه را به رسول خدا ρ سپردند در حالي كه نفسش، مانند مَشكي خشك شده، صدا مي داد.

با ديدن اين صحنه، اشك از چشمان رسول اللهρ سرازير شد. سعد گفت: اي رسول خدا! اين چيست؟ پيامبر اكرم ρ فرمود: «اين رحمتي است كه خداوند، در دل بندگانش نهاده است. و همانا خداوند، بر بندگاني كه رحم و شفقت داشته باشند، رحم مي كند».

647. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: شَهِدْنَا بِنْتًا لِرَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ: وَرَسُولُ اللَّهِ ρ جَالِسٌ عَلَى الْقَبْرِ، قَالَ: فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَدْمَعَانِ قَالَ: فَقَالَ: «هَلْ مِنْكُمْ رَجُلٌ لَمْ يُقَارِفِ اللَّيْلَةَ»؟ فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَنَا، قَالَ: فَانْزِلْ. قَالَ: فَنَزَلَ فِي قَبْرِهَا. (بخاری:1285)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: در تشييع جنازه يكي از دختران رسول الله ρ شركت كرده بوديم. آنحضرت ρ كنار قبر، نشسته بود و در حاليكه اشك از چشمان (مباركش) سرازير بود، فرمود: «آيا در ميان شما كسي هست كه ديشب با همسرش نزديكي نكرده باشد»؟ ابوطلحهτ گفت: بلي، من هستم. رسول الله ρ فرمود: «پس، تو براي گذاشتن ميت، داخل قبر برو». ابوطلحه داخل قبر رفت.

648 . عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبَعْضِ بُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ». فَبَلَغَ ذلِكَ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا بَعْدَ مَوْتِ عُمَرَ τ، فَقَالَتْ: رَحِمَ اللَّهُ عُمَرَ، وَاللَّهِ مَا حَدَّث رَسُولُ اللَّهِ ρ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُعَذِّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَيَزِيدُ الْكَافِرَ عَذَابًا بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ» وَقَالَتْ: حَسْبُكُمُ الْقُرْآنُ [**وَلا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى**]. (بخارى:1288)

ترجمه: عمرτ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «گريه كردن خويشاوندان ميت، موجب عذاب ميت مي شود». اين خبر، بعد از شهادت عمرτ به عايشه رضي الله عنها رسيد. وي فرمود: خداوند عمرτ را رحمت كند. بخدا سوگند، رسول الله ρ نفرمود كه خداوند، ميت مومن را به سبب گريه كردن خويشاوندانش، عذاب مي دهد. بلكه فرمود: «خداوند، عذاب ميت كافر را بخاطر گريستن خويشاوندانش، مي افزايد». عايشه رضي الله عنها افزود: گواهي قرآن در اين مورد، كافي است: [**وَلا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَي**] يعني هيچ كس، گناه شخص ديگري را متحمل نمي شود.

649 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَلَى يَهُودِيَّةٍ يَبْكِي عَلَيْهَا أَهْلُهَا،فَقَالَ: «إِنَّهُمْ لَيَبْكُونَ عَلَيْهَا وَإِنَّهَا لَتُعَذَّبُ فِي قَبْرِهَا». (بخارى:1289)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ρ از كنار قبر زني يهودي، گذر كرد كه خويشاوندانش بر آن، گريه مي كردند. آنحضرت ρ فرمود: «خويشاوندان اين ميت، برايش گريه ميكنند در حالي كه خودش در قبر، عذاب داده مي شود».

باب (17): كراهيت نوحه خواني بر ميت

650 . عَنِ الْمُغِيرَةِ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «إِنَّ كَذِبًا عَلَيَّ لَيْسَ كَكَذِبٍ عَلَى أَحَدٍ، مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». وَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مَنْ نِيحَ عَلَيْهِ يُعَذَّبُ بِمَا نِيحَ عَلَيْهِ». (بخارى:1291)

ترجمه: مغيره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «نسبت دادن سخن دروغ به من، مانند نسبت دادن دروغ به هيچ كسي ديگر، نيست. هركس، سخن دروغي را به من نسبت دهد، جايش را در دوزخ، آماده نمايد». همچنين شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «براي هر ميتي كه نوحه خوانده شود، به سبب آن نوحه، عذاب داده مي شود». (البته اگر وصيت كرده باشد).

باب (18): كسي كه بر سر و صورت خود بزند، از ما نيست

651 . عَنْ عَبْدِ اللَّهِ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَطَمَ الْخُدُودَ، وَشَقَّ الْجُيُوبَ، وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ». (بخارى: 1294)

ترجمه: عبد الله بن مسعودτ روايت مي كند كه: رسول الله ρ فرمود: «كسي كه (هنگام مصيبت) به سر وصورت خود بزند و گريبانش را پاره كند و سخن جاهلي بر زبان بياورد، از ما نيست».

باب (19): رثاي پيامبر ρ براي سعد بن خوله

652 . عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَعُودُنِي عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ مِنْ وَجَعٍ اشْتَدَّ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي قَدْ بَلَغَ بِي مِنَ الْوَجَعِ مَا تَرى، وَأَنَا ذُو مَالٍ، وَلا يَرِثُنِي إِلاَّ ابْنَةٌ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَيْ مَالِي؟ قَالَ: «لا». فَقُلْتُ: بِالشَّطْرِ، فَقَالَ: «لا». ثمَّ قَالَ: «الثلُثُ وَالثلُثُ كَبِيرٌ . أَوْ: كَثيرٌ . إِنَّكَ أَنْ تَذَرَ وَرَثَتَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَذَرَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجْهَ اللَّهِ إِلاَّ أُجِرْتَ بِهَا، حَتَّى مَا تَجْعَلُ فِي فِي امْرَأَتِكَ» فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُخَلَّفُ

بَعْدَ أَصْحَابِي؟ قَالَ: «إِنَّكَ لَنْ تُخَلَّفَ فَتَعْمَلَ عَمَلاً صَالِحًا إِلاَّ ازْدَدْتَ بِهِ دَرَجَةً وَرِفْعَةً، ثُمَّ لَعَلَّكَ أَنْ تُخَلَّفَ حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ، وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ، اللَّهُمَّ أَمْضِ لأَصْحَابِي هِجْرَتَهُمْ، وَلا تَرُدَّهُمْ عَلَى أَعْقَابِهِمْ، لَكِنِ الْبَائِسُ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ». يَرْثِي لَهُ رَسُولُ اللَّهِρ أَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ. (بخارى:1295)

ترجمه: سعد بن ابي وقاصτ مي گويد: سال حجة الوداع، به شدت بيمار شدم. رسول خدا ρ به عيادت من آمد. عرض كردم: همينطور كه مشاهده مي فرمائيد من به شدت بيمارم و ثروت زيادي دارم. و غير از تنها دخترم، وارث ديگري ندارم. آيا مي توانم دو سوم سرمايه ام را صدقه دهم؟ آنحضرت ρ فرمود: «خير». گفتم: نصف سرمايه ام را چطور؟ رسول خدا ρ فرمود: «خير». سپس، فرمود: «يك سوم آنرا صدقه ده گر چه اين هم زياد است». و افزود: «اگر وارثانت را پس از (مرگ) خود، بي نياز ترك گويي، بهتر است از اينكه آنها را فقير رها كني تا دست گدايي پيش اين و آن، دراز كنند. و هرچه تو به خاطر خوشنودي الله براي زيردستان خود، انفاق كني، اجر خواهي برد. حتي لقمه ناني را كه در دهن همسرت قرار ميدهي». عرض كردم: اي رسول خدا! آيا من پس از يارانم، زنده بمانم؟ رسول الله ρ فرمود: «اگر چنين بشود، هر عملي را كه انجام ميدهي، موجب رفع درجات تو خواهد شد. و شايد اگر زنده بماني، گروهي از تو نفع ببرند و گروهي ديگر (مشركان وكافران) متضرر شوند. پروردگارا! هجرت يارانم را بپذير و آنان را دوباره به كفر وگمراهي برنگردان. اما بيچاره سعد بن خوله... ». رسول الله ρ با اين جمله، براي سعد بن خوله، اظهار تأسف كرد زيرا وي در مكه ماند و همانجا درگذشت و موفق نشد هجرت كند.

باب (20): ممنوعيت كندن مو، هنگام مصيبت

653 . عَنْ أَبِيْ مُوسَى τ: أَنَّهُ وَجِعَ وَجَعًا شَدِيدًا، فَغُشِيَ عَلَيْهِ، وَرَأْسُهُ فِي حَجْرِ امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِهِ فبكت، فَلَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهَا شَيْئًا، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: أَنَا

بَرِيءٌ مِمَّنْ بَرِئَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ بَرِئَ مِنَ الصَّالِقَةِ وَالْحَالِقَةِ وَالشَّاقَّةِ. (بخاری:1296)

ترجمه: از ابوموسي τ روايت است كه او بيمار شد. و از شدت بيماري، بيهوش گشت در حالي كه سرش، روي زانوي همسرش، قرار داشت و همسرش با صداي بلند، گريه مي كرد. ابوموسي نتوانست جلوي گريه او را بگيرد. اما هنگاميكه به هوش آمد، گفت: من بيزارم از كساني كه رسول خدا ρ از آنها، اظهار بيزاري كرده است.

پيامبر خدا ρ از زناني كه (هنگام مصيبت) با صداي بلند گريه مي كنند و گريبان چاك مي دهند و موهاي سرشان را مي كَنَند، اعلام برائت نمود.

باب (21): كسي كه هنگام مصيبت، بنشيند و اندوه از چهره اش، نمايان باشد

654ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا جَاءَ النَّبِيَّ ρ قَتْلُ ابْنِ حَارِثَةَ وَجَعْفَرٍ وَابْنِ رَوَاحَةَ، جَلَسَ يُعْرَفُ فِيهِ الْحُزْنُ، وَأَنَا أَنْظُرُ مِنْ صَائِرِ الْبَابِ. شَقِّ الْبَابِ. فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ نِسَاءَ جَعْفَرٍ، وَذَكَرَ بُكَاءَهُنَّ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْهَاهُنَّ، فَذَهَبَ، ثُمَّ أَتَاهُ الثانِيَةَ، فَأَخْبَرَهُ: أَنَّهُنَّ لَمْ يُطِعْنَهُ، فَقَالَ: «انْهَهُنَّ». فَأَتَاهُ الثالِثَةَ، قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ غَلَبْنَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَزَعَمَتْ أَنَّهُ قَالَ: «فَاحْثُ فِي أَفْوَاهِهِنَّ التُّرَابَ». (بخاری:1299)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: هنگامي كه خبر شهادت زيد بن حارثه، جعفر بن ابي طالب وعبدالله بن رواحه به رسول الله ρ رسيد، ايشان (در مسجد) نشست و آثار غم و اندوه، از چهره اش، نمايان بود. عايشه رضي الله عنها مي گويد: من از شكاف در، نگاه مي كردم. شخصي نزد رسول الله ρ آمد و از گريه و فقان زنهاي خانه جعفرτ، خبر داد.

رسول الله ρ به او امر كرد تا آنها را از گريستن، باز دارد. آن شخص، رفت. اما ديري نگذشت كه دوباره آمد و گفت: آنان به حرف من گوش نمي كنند. رسول الله ρ بار ديگر، فرمود: «آنان را منع كن». آن شخص رفت و بار سوم برگشت و گفت: اي رسول خدا! آنان بر ما غلبه كردند. رسول الله ρ فرمود: «در دهنانشان خاك بريز». (يعني به هر صورت كه شده است آنان را از اين كار، باز دار. فتح الباري).

باب (22): عدم اظهار غم و اندوه، هنگام مصيبت

655. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قال: مَاتَ ابْنٌ لأَبِي طَلْحَةَ τ وَأَبُو طَلْحَةَ خَارِجٌ فَلَمَّا رَأَتِ امْرَأَتُهُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، هَيَّأَتْ شَيْئًا، وَنَحَّتْهُ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ، فَلَمَّا جَاءَ أَبُو طَلْحَةَ قَالَ: كَيْفَ الْغُلامُ؟ قَالَتْ: قَدْ هَدَأَتْ نَفْسُهُ، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ قَدِ اسْتَرَاحَ، وَظَنَّ أَبُو طَلْحَةَ أَنَّهَا صَادِقَةٌ. قَالَ: فَبَاتَ. فَلَمَّا أَصْبَحَ اغْتَسَلَ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ أَعْلَمَتْهُ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ، فَصَلَّى مَعَ النَّبِيِّ ρ، ثُمَّ أَخْبَرَ النَّبِيَّ ρ بِمَا كَانَ مِنْهُمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُبَارِكَ لَكُمَا فِي لَيْلَتِكُمَا». قَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ: فَرَأَيْتُ لَهُمَا تِسْعَةَ أَوْلادٍ، كُلُّهُمْ قَدْ قَرَأَ الْقُرْآنَ». (بخارى:1301)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: يكي از پسران ابوطلحه در غياب وي، فوت كرد. همسرش وقتي ديد فرزندش فوت كرده است، او را غسل داد و كفن كرد و در گوشة خانه گذاشت. هنگامي كه ابوطلحه آمد، پرسيد: حال بچه چطور است؟ همسرش گفت: آرام گرفته است. و اميدوارم كه راحت شده باشد. ابوطلحه خيال كرد كه همسرش راست مي گويد و شب را خوابيد. صبح غسل نمود و هنگامي كه مي خواست از خانه بيرون رود، همسرش گفت: بچه فوت كرده است. ابوطلحه رفت، نماز صبح را با رسول الله ρ خواند و ماجرا را براي آنحضرت ρ بازگو كرد. رسول الله ρ فرمود: «خداوند در شب گذشته شما، بركت دهد». راوي مي گويد: يكي از انصار مدينه، گفت: بعد از آن، ابوطلحه، صاحب نُه فرزند گرديد كه همه قاري قرآن شدند.

باب (23): پيامبرρ فرمود: ما براي تو، غمگين هستيم

656. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: دَخَلْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ عَلَى أَبِي سَيْفٍ الْقَيْنِ، وَكَانَ ظِئْرًا لِإِبْرَاهِيمَ، فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِبْرَاهِيمَ فَقَبَّلَهُ وَشَمَّهُ، ثُمَّ دَخَلْنَا عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ، وَإِبْرَاهِيمُ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ρ تَذْرِفَانِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ τ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: «يَا ابْنَ عَوْفٍ إِنَّهَا رَحْمَةٌ». ثُمَّ أَتْبَعَهَا بِأُخْرَى، فَقَالَ ρ: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ، وَلا نَقُولُ إِلاَّ مَا يَرْضَى رَبُّنَا، وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ». (بخاری:1303)

ترجمه: انس ابن مالك τ مي گويد: با رسول الله ρ نزد ابوسيفِ آهنگر رفتيم. او پدر رضاعي ابراهيم؛ فرزند رسول الله ρ؛ بود. آنحضرت ρ ابراهيم را برداشت و بوسيد و بوييد. بار ديگر كه به خانه ابوسيف رفتيم، ابراهيم، آخرين لحظات زندگي اش را مي گذراند. اشك از چشمان رسول الله ρ سرازير شد. عبدالرحمن ابن عوف گفت: اي رسول خدا! شما هم گريه ميكنيد؟ رسول الله ρ فرمود: «اي ابن عوف، گريه كردن من، نشانة شفقت و مهرباني است». و همچنانكه اشك مي ريخت، فرمود: «چشم ها، اشك مي ريزد و دل اندوهگين است ولي ما سخني كه موجب عدم خوشنودي خدا شود به زبان نخواهيم آورد. و ما بخاطر جدايي تو، اي ابراهيم! غمگين هستيم».

باب (24): گريه كردن، نزد مريض

657 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: اشْتَكَى سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ شَكْوَى لَهُ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ρ يَعُودُهُ، مَعَ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَعَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمْ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ فَوَجَدَهُ فِي غَاشِيَةِ أَهْلِهِ، فَقَالَ: «قَدْ قَضَى»؟ قَالُوا: لا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبَكَى النَّبِيُّ ρ، فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمُ بُكَاءَ

النَّبِيِّ ρ بَكَوْا، فَقَالَ: «أَلا تَسْمَعُونَ، إِنَّ اللَّهَ لا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ، وَلا بِحُزْنِ الْقَلْبِ، وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا ـ وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ ـ أَوْ يَرْحَمُ، وَإِنَّ الْمَيِّتَ يُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ». (بخاری:1304)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: سعد بن عباده τ بيمار شد. رسول الله ρ باتفاق عبدالرحمن بن عوف، سعدبن ابي وقاص و عبدالله بن مسعود رضي الله عنهم براي عيادت ايشان، تشريف برد. هنگامي كه آنحضرت ρ وارد خانه شد، اعضاي خانواده سعد، اطراف او را گرفته بودند. رسول الله ρ پرسيد: «آيا فوت كرده است»؟ گفتند: خير، يا رسول الله! آنحضرتρ به گريه افتاد. مردم چون رسول الله ρ را در حال گريه ديدند، همگي شروع به گريه كردند. رسول الله ρ فرمود: «مگر نمي دانيد كه خداوند بخاطر اشك ريختن و اندوهگين شدن، عذاب نمي دهد. بلكه بخاطر اين، (اشاره بطرف زبان) عذاب مي دهد يا رحم مي كند. و ميت بخاطر آه و ناله اطرفيانش، عذاب داده مي شود». (البته اگر وصيت كرده باشد).

باب (25): نهي از نوحه خواني

658 ـ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: أَخَذَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ρ عِنْدَ الْبَيْعَةِ أَنْ لا نَنُوحَ، فَمَا وَفَتْ مِنَّا امْرَأَةٌ غَيْرَ خَمْسِ نِسْوَةٍ: أُمِّ سُلَيْمٍ وَأُمِّ الْعَلاءِ وَابْنَةِ أَبِي سَبْرَةَ امْرَأَةِ مُعَاذٍ، وَامْرَأَتَيْنِ. أَوِ ابْنَةِ أَبِي سَبْرَةَ وَامْرَأَةِ مُعَاذٍ وَامْرَأَةٍ أُخْرَى. (بخاری:1306)

ترجمه: ام عطيه رضي الله عنها مي فرمايد: رسول الله ρ هنگام بيعت، از ما تعهد گرفت كه نوحه خواني نكنيم. اما هيچ كس از ما به اين عهد وفا نكرد، مگر پنج زن: ام سليم، ام علاء و دختر ابو سبره «همسر معاذ» و دو زن ديگر.

باب (26): برخاستن براي جنازه

659 . عَنْ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ جِنَازَةً، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ مَاشِيًا مَعَهَا فَلْيَقُمْ حَتَّى يُخَلِّفَهَا، أَوْ تُخَلِّفَهُ، أَوْ تُوضَعَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخَلِّفَه». (بخاری:1308)

ترجمه: عامر بن ربيعه τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هنگامي كه يكي از شما جنازه اي را ديد، اگر نخواست همراه جنازه برود، بلند شود تا جنازه از او بگذرد يا بر زمين، گذاشته شود».

باب (27): تشييع كنندة جنازه، چه وقت بنشينند؟

660- عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ: أَنَّهُ أَخَذَ بِيَدِ مَرْوَانَ وَهُمَا فِي جَنَازَةٍ، فَجَلَسَا قَبْلَ أَنْ تُوضَعَ، فَجَاءَ أَبُو سَعِيدٍ τ، فَأَخَذَ بِيَدِ مَرْوَانَ، فَقَالَ: قُمْ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ هَذَا أَنَّ النَّبِيَّ ρ نَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ τ: صَدَقَ. (بخاری:1309)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه: در تشييع جنازه اي، من دست مروان را گرفته بودم و قبل از اينكه جنازه به زمين گذاشته شود، نشستيم. در آن لحظه، ابوسعيد τ آمد. دست مروان را گرفت و گفت: بلند شو. بخدا سوگند، او (ابو هريره) مي داند كه رسول الله ρ از نشستن، قبل از اينكه جنازه به زمين نهاده شود، منع فرموده است. ابوهريرهτ گفت: ابوسعيد τ راست مي گويد.

باب (28): بلند شدن براي جنازة يهودي

661 . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: مَرَّ بِنَا جَنَازَةٌ، فَقَامَ لَهَا النَّبِيُّ ρ وَقُمْنَا بِهِ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهَا جِنَازَةُ يَهُودِيٍّ، قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْجِنَازَةَ فَقُومُوا». (بخاری:1311)

ترجمه: جابر بن عبد الله ر ضي الله عنهما مي گويد: جنازه اي از جلوي ما عبور كرد. رسول الله ρ بخاطر

او بلند شد و ما نيز همراه ايشان، بلند شديم. سپس، گفتيم: يا رسول الله! اين جنازه يهودي است. آنحضرت ρ فرمود: «هرگاه جنازه اي را ديديد، بلند شويد».

باب (29): حمل جنازه، كار مردان است نه زنان

662 . عَنْ أَبِيْ سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا وُضِعَتِ الْجِنَازَةُ، وَاحْتَمَلَهَا الرِّجَالُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ، فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ: قَدِّمُونِي، وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَتْ: يَا وَيْلَهَا أَيْنَ يَذْهَبُونَ بِهَا، يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلاَّ الإِنْسَانَ، وَلَوْ سَمِعَهُ صَعِقَ». (بخارى:1314)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هنگامي كه جنازه آماده مي شود و مردان آنرا بر روي شانه هايشان مي گذارند، اگر شخص نيكي باشد، مي گويد: مرا زودتر ببريد. اگر شخص ناصالحي باشد، به فغان و ناله در مي آيد و مي گويد: واي بر من، مرا كجا ميبريد؟ اين آه و فغانش را بجز انسان، هر چيز ديگر مي شنود. و اگر انسانها آن را بشنوند، بيهوش مي افتند».

باب (30): جنازه هر چه زودتر به گورستان، برده شود

663 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «أَسْرِعُوا بِالْجِنَازَةِ، فَإِنْ تَكُ صَالِحَةً فَخَيْرٌ تُقَدِّمُونَهَا إليه، وَإِنْ يَكُ سِوَى ذَلِكَ، فَشَرٌّ تَضَعُونَهُ عَنْ رِقَابِكُمْ». (بخارى:1315)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: جناز را هر چه زودتر به گورستان ببريد. اگر انسان نيكي باشد، پس او را زود تر به خيري كه در انتظارش مي باشد، مي رسانيد. و اگر انسان بدي باشد، زودتر، شرّي را از روي شانه هاي خود، بر زمين مي گذاريد.

باب (31): فضيلت تشييع جنازه

664 . عن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّه قِيلَ لَهُ: إنَّ أَبَاهُرَيْرَةَ τ يَقُولُ: مَنْ تَبِعَ جَنَازَةً فَلَهُ قِيرَاطٌ. فَقَالَ: أَكْثَرَ أَبُو هُرَيْرَةَ عَلَيْنَا، فَصَدَّقَتْ عَائِشَةُ أَبَا هُرَيْرَةَ وَقَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُهُ. فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: لَقَدْ فَرَّطْنَا فِي قَرَارِيطَ كَثِيرَةٍ. (بخارى:1323، 1324)

ترجمه: به ابن عمر رضي الله عنهما گفتند: ابوهريرهτ مي گويد: هر كس، جنازه اي را تشييع كند، با اندازة يك قيراط (واحد پيمانه)، اجر دريافت مي كند. ابن عمر رضي الله عنهما گفت: ابوهريره τ زياد روايت مي كند! بعد، عايشه رضي الله عنها نيز حديث ابوهريره τ را تاييد كرد و فرمود: من اين حديث را از رسول الله ρ شنيدم. ابن عمر رضي الله عنهما گفت: پس ما تاكنون، قيراطهاي زيادي را از دست داده ايم.

باب (32): كراهيت سجده گاه قرار دادن قبور

665 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». قَالَتْ: وَلَوْلا ذَلِكَ لأَبْرَزُوا قَبْرَهُ غَيْرَ أَنِّي أَخْشَى أَنْ يُتَّخَذَ مَسْجِدًا. (بخارى:1330)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول اللهρ در بيماري وفات خود، فرمود: «خداوند يهود و نصارا را لعنت كند، آنان قبور انبياي خود را مسجد قرار دادند». عايشه رضي الله عنها مي گويد: اگر اين احتمال وجود نمي نداشت، قبر رسول الله ρ را آشكار مي كردند (يعني در حجره قرار نمي دادند). ولي مي ترسم كه مردم آنرا مسجد قرار دهند.

باب (33): نماز خواندن بر زني كه در دوران نفاس، در گذشته است

666 . عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ τ قَالَ: صَلَّيْتُ وَرَاءَ النَّبِيِّ ρ عَلَى امْرَأَةٍ مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا، فَقَامَ عَلَيْهَا وَسَطَهَا. (بخارى:1331)

ترجمه: سمره بن جندبτ مي گويد: همراه رسول الله ρ بر زني كه ايام نفاس (زايمان) فوت كرده بود, نماز جنازه خوانديم. آنحضرت ρ مقابل كمر ميت، ايستاد. (و نماز خواند).

باب (34): خواندن سوره فاتحه در نماز جنازه

667 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ صَلَّى عَلَى جَنَازَةٍ، فَقَرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ قَالَ: لِيَعْلَمُوا أَنَّهَا سُنَّةٌ. (بخارى:1335)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه: او در نماز جنازه، سوره فاتحه را خواند و گفت: (اين كار را كردم) تا مردم بدانند كه (خواندن فاتحه در نماز جنازه) سنت است. (البته اينجا مراد خواندن با صداي بلند است.(مترجم)

باب (35): مردگان، صداي پاي (تشييع كنندگان) را مي شنود

668 . عَنْ أَنَسٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتُوُلِّيَ وَذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نِعَالِهِمْ، أَتَاهُ مَلَكَانِ فَأَقْعَدَاهُ، فَيَقُولانِ لَهُ: مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ مُحَمَّدٍ ρ؟ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، فَيُقَالُ: انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ، أَبْدَلَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ». قَالَ

النَّبِيُّ ρ: «فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا، وَأَمَّا الْكَافِرُ، أَوِ الْمُنَافِقُ، فَيَقُولُ: لا أَدْرِي، كُنْتُ أَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ. فَيُقَالُ: لا دَرَيْتَ وَلا تَلَيْتَ، ثُمَّ يُضْرَبُ بِمِطْرَقَةٍ مِنْ حَدِيدٍ ضَرْبَةً بَيْنَ أُذُنَيْهِ، فَيَصِيحُ صَيْحَةً يَسْمَعُهَا مَنْ يَلِيهِ إِلا الثقَلَيْنِ». (بخارى:1338)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هنگامي كه بنده اي را در قبرش ميگذارند و دوستانش بر مي گردند و مي روند، ميت صداي پاهايشان را مي شنود. در اين هنگام، دو فرشته نزد او مي آيند، او را مي نشانند و از وي مي پرسند: درباره اين شخص، يعني محمد ρ چه مي گفتي؟ جواب مي دهد: من گواهي مي دهم كه محمد ρ بنده خدا و رسول او است.

فرشته ها مي گويند: به جايگاه خود در دوزخ نگاه كن. خداوند آنرا براي تو با جايي در بهشت، عوض كرده است». آنحضرت ρ فرمود: پس هر دو جا (بهشت و دوزخ) را مي بيند. اما اگر آن شخص، كافر يا منافق باشد، در جواب فرشتگان، مي گويد: من چيزي نميدانم. هر چه مردم مي گفتند، من نيز مي گفتم. به او مي گويند: تو ندانستي و نه سعي كردي كه بداني. سپس، با پتكي آهني، ضربة محكمي بر فرق سرش، مي كوبند. آنگاه، چنان فريادي سر مي دهد كه بجز انسانها و جن ها، همة مخلوقات اطراف او، فريادش را مي شنوند».

باب (36): آرزوي دفن شدن در سرزمينهاي مقدس

669. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: أُرْسِلَ مَلَكُ الْمَوْتِ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلام، فَلَمَّا جَاءَهُ صَكَّهُ، فَرَجَعَ إِلَى رَبِّهِ، فَقَالَ: أَرْسَلْتَنِي إِلَى عَبْدٍ لا يُرِيدُ الْمَوْتَ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ عَيْنَهُ، وَقَالَ: ارْجِعْ، فَقُلْ لَهُ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى مَتْنِ ثَوْرٍ، فَلَهُ بِكُلِّ مَا غَطَّتْ بِهِ يَدُهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ سَنَةٌ. قَالَ: أَيْ رَبِّ، ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ الْمَوْتُ، قَالَ: فَالآنَ، فَسَأَلَ اللَّهَ أَنْ يُدْنِيَهُ مِنَ الأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ رَمْيَةً بِحَجَرٍ».

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «فَلَوْ كُنْتُ ثَمَّ لأَرَيْتُكُمْ قَبْرَهُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ، عِنْدَ الْكَثِيبِ الأَحْمَرِ». (بخارى:1339)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: ملك الموت براي قبض روح حضرت موسي عليه السلام فرستاده شد. هنگامي كه نزد او رفت، حضرت موسيυ او را سيلي زد. ملك الموت نزد پرورد گارش برگشت و گفت: خدايا، مرا براي قبض روح بنده اي فرستادي كه نمي خواهد بميرد. خداوند چشمش را كه در اثر آن سيلي، بيرون آمده بود، سر جايش برگرداند و فرمود: برو به او بگو دستش را بر پشت گاوي بگذارد. به ازاي هر تار مويي كه زير دستش قرار مي گيرد, يك سال بر عمرش اضافه مي شود. حضرت موسي گفت: بعد از آن، چه خواهد شد؟ خداوند فرمود: بعد از آن، مرگ است. حضرت موسي υ گفت: حال كه چنين است، ترجيح مي دهم، اكنون بميرم. و از خداوند خواست تا او را نزديك سرزمين مقدس، و به فاصلة پرتاب سنگي از آن، قرار دهد. رسول خدا ρ فرمود:«اگر آنجا بوديم، قبر موسي را كنار راه، نزديك تپة سرخ، به شما نشان مي دادم.

باب (37): خواندن نماز جنازه بر شهيد

670. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَجْمَعُ بَيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنْ قَتْلَى أُحُدٍ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ يَقُولُ: «أَيُّهُمْ أَكْثَرُ أَخْذًا لِلْقُرْآنِ»؟ فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إِلَى أَحَدِهِمَا، قَدَّمَهُ فِي اللَّحْدِ وَقَالَ: «أَنَا شَهِيدٌ عَلَى هَؤُلاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَأَمَرَ بِدَفْنِهِمْ فِي دِمَائِهِمْ، وَلَمْ يُغَسَّلُوا، وَلَمْ يُصَلِّ عَلَيْهِمْ. (بخارى:1343)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ هر دو نفر از شهداي احد را در يك پارچه كفن ميكرد. سپس، مي پرسيد: «كدام يك, قرآن را بيشتر ميداند؟» پس كسي راكه قرآن بيشتري مي دانست، در لَحَد، مقدم ميكرد. و فرمود: «من روز قيامت، براي اينها، گواهي خواهم داد». و دستور داد تا آنها را بدون غسل، با خون هايشان، دفن

كنند. و همچنين، بر آنها نماز جنازه، گزارده نشد.

باب (38): نماز بر شهيد

671. عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ خَرَجَ يَوْمًا، فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: «إِنِّي فَرَطٌ لَكُمْ وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الآنَ، وَإِنِّي أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الأَرْضِ، أَوْ مَفَاتِيحَ الأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا». (بخارى:1344)

ترجمه: عقبه بن عامر τ مي گويد: روزي، رسول الله ρ بيرون رفت و بر شهداي احد، نماز جنازه خواند. سپس، برگشت و بر منبر رفت و فرمود: «من روز قيامت، جلوتر از شما خواهم بود و براي شما گواهي خواهم داد. بخدا سوگند، همين حالا حوض خود (كوثر) را مي بينم. و كليدهاي تمام خزانه هاي روي زمين، به من داده شده است. و بخدا سوگند، ترس من از اين نيست كه شما بعد از من، مشرك شويد، بلكه از اين مي ترسم كه شما براي بدست آوردن مال دنيا، به رقابت برخيزيد.

اگر كودكي مسلمان شد و مرد, آيا بر او جنازه خوانده شود؟

و آيا كودك، به اسلام دعوت شود؟

672. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قال: انْطَلَقَ عُمَرَ τ مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي رَهْطٍ قِبَلَ ابْنِ صَيَّادٍ، حَتَّى وَجَدُوهُ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ، عِنْدَ أُطُمِ بَنِي مَغَالَةَ، وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ الْحُلُمَ، فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ النَّبِيُّ ρ بِيَدِهِ، ثُمَّ قَالَ لابْنِ صَيَّادٍ: «تَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ»؟ فَنَظَرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الأُمِّيِّينَ. فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِلنَّبِيِّ ρ: أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ؟ فَرَفَضَهُ، وَقَالَ: «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرُسُلِهِ». فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا تَرَى»؟ قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: يَأْتِينِي صَادِقٌ وَكَاذِبٌ، فَقَالَ

النَّبِيُّ ρ: «خُلِّطَ عَلَيْكَ الأَمْرُ». ثُمَّ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ρ: «إِنِّي قَدْ خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئًا». فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ: هُوَ الدُّخُّ، فَقَالَ: «اخْسَأْ فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ». فَقَالَ عُمَرُ τ: دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَضْرِبْ عُنُقَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنْ يَكُنْهُ فَلَنْ تُسَلَّطَ عَلَيْهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْهُ فَلا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ».

وَقَالَ عَبْدُ الله بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: انْطَلَقَ بَعْدَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ρ، وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ إِلَى النَّخْلِ الَّتِي فِيهَا ابْنُ صَيَّادٍ، وَهُوَ يَخْتِلُ أَنْ يَسْمَعَ مِنِ ابْنِ صَيَّادٍ شَيْئًا، قَبْلَ أَنْ يَرَاهُ ابْنُ صَيَّادٍ، فَرَآهُ النَّبِيُّρ وَهُوَ مُضْطَجِعٌ . يَعْنِي فِي قَطِيفَةٍ لَهُ فِيهَا رَمْزَةٌ أَوْ زَمْرَةٌ . فَرَأَتْ أُمُّ ابْنِ صَيّادٍ رَسُولَ اللَّهِ ρ، وَهُوَ يَتَّقِي بِجُذُوعِ النَّخْلِ، فَقَالَتْ لابْنِ صَيَّادٍ: يَا صَافِ، وَهُوَ اسْمُ ابْنِ صَيَّادٍ، هَذَا مُحَمَّدٌ ρ، فَثَارَ ابْنُ صَيَّادٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «لَوْ تَرَكَتْهُ بَيَّنَ». (بخارى: 1354، 1355)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ به اتفاق عمرτ و تني چند از يارانش، به طرف ابن صياد رفت. ابن صياد كه در آن وقت، نزديك به بلوغ بود، با جمعي از بچه ها در قِلاع بني مغاله، مشغول بازي بود. و متوجه آمدن رسول الله ρ نشد، تا اينكه آنحضرت ρ با زدن دست خود، او را متوجه خويش ساخت و فرمود: «آيا گواهي مي دهي كه من، رسول خدا هستم». ابن صياد نگاهي به پيامبر كرد و گفت: «آري، گواهي مي دهم كه تو رسول اُميها هستي». سپس، از رسول الله ρ پرسيد: آيا تو گواهي مي دهي كه من، (ابن صياد) رسول خدا هستم؟ رسول الله ρ سخنش را رد كرد و فرمود: «من به الله و رسولش، ايمان دارم». سپس، آنحضرت ρ پرسيد: «چه مي بيني»؟ ابن صياد گفت: افراد راستگو و دروغگو نزد من ميآيند. رسول الله ρ فرمود: «اين امر براي تو مشتبه شده است». سپس، فرمود: «من چيزي برايت پنهان كرده ام، آيا مي تواني بگويي چيست»؟ ابن صياد گفت: دُخ. (منظور سورة دخان بود). رسول الله ρ فرمود: «خدا تو را خواركند، تو از حد خود، نمي تواني تجاوز كني». عمرτ عرض كرد: اي رسول خدا! اجازه بده تا گردن او را بزنم. رسول الله ρ فرمود:

«اگر او دجال باشد، از بين بردن او، كار تو نيست و اگر نباشد، كشتن او براي تو سودي ندارد».

همچنين، عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: روزي، رسول الله ρ و ابي بن كعب به طرف باغ نخلي رفتند كه ابن صياد در آنجا بود. آنحضرت ρ ميخواست بدون اينكه ابن صياد متوجه شود، سخنانش را بشنود. ابن صياد در چادري خود را پيچيده و دراز كشيده بود و چيزي را زمزمه مي كرد. رسول الله ρ با اينكه خود را پشت درختي پنهان كرده بود، مادر ابن صياد او را ديد. به فرزندش گفت: اي صاف! اين، محمد است. ابن صياد فوراً بلند شد. رسول الله ρ فرمود: «اگر مادرش او را به حال خود مي گذاشت، همه چيز، روشن مي شد».

673- عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: كَانَ غُلامٌ يَهُودِيٌّ يَخْدُمُ النَّبِيَّ ρ فَمَرِضَ، فَأَتَاهُ النَّبِيُّ ρ يَعُودُهُ، فَقَعَدَ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَقَالَ لَهُ: «أَسْلِمْ». فَنَظَرَ إِلَى أَبِيهِ وَهُوَ عِنْدَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَطِعْ أَبَا الْقَاسِمِ، فَأَسْلَمَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ρ وَهُوَ يَقُولُ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْقَذَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری:1356)

ترجمه: انس τ مي گويد: نوجواني يهودي كه براي رسول الله ρ خدمت مي كرد، بيمار شد. آنحضرت ρ به عيادتش رفت و بر بالينش نشست و به او فرمود: «مسلمان شو». آن پسر، به سوي پدرش كه نزد او نشسته بود، نگاه كرد. پدرش گفت: از ابوالقاسم (محمدρ) اطاعت كن. (يعني اسلام را بپذير). او مشرف به اسلام شد. رسول اللهρ در حاليكه از منزل، خارج مي شد، فرمود: «سپاس بر خدا كه او را از آتش دوزخ، نجات داد».

674- عن أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلاَّ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، وَيُنَصِّرَانِهِ، أَوْ يُمَجِّسَانِهِ، كَمَا تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ بَهِيمَةً جَمْعَاءَ، هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ» ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَτ :[**فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ**]. (بخاری:1359)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر نوزادي بر فطرت سالم (اسلام) بدنيا مي آيد. اما والدينش، او را يهودي، نصراني يا مجوسي (زرتشتي) بار مي آورند. همانگونه كه نوزاد حيوان، هنگام ولادت، صحيح و سالم است. آيا هيچ ديده ايد كه حيواني، گوش بريده بدنيا بيايد». سپس، ابوهريره τ اين آيه را تلاوت كرد: **[فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ]** اسلام دين فطرت است كه خداوند، تمام انسانها را مطابق فطرت سرشته و خلق نموده است. نبايد سرشت خدا را تغيير داد. اين است آيين محكم واستوار.

باب (39): اگر مشركي، هنگام مرگ، لا اله الا الله بگويد

675. عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ حَزْنٍ τ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ، فَوَجَدَ عِنْدَهُ أَبَا جَهْلِ بْنَ هِشَامٍ، وَعَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أُمَيَّةَ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لأَبِي طَالِبٍ: «يَا عَمِّ، قُلْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، كَلِمَةً أَشْهَدُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ». فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا أَبَا طَالِبٍ، أَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ؟ فَلَمْ يَزَلْ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَعْرِضُهَا عَلَيْهِ، وَيَعُودَانِ بِتِلْكَ الْمَقَالَةِ، حَتَّى قَالَ أَبُو طَالِبٍ آخِرَ مَا كَلَّمَهُمْ: هُوَ عَلَى مِلَّةِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ. وَأَبَى أَنْ يَقُولَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَمَا وَاللَّهِ لأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ: **[مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ]** الآيَةَ. (بخارى:1360)

ترجمه: مسيب بن حزن τ مي گويد: هنگامي كه وفات ابوطالب نزديك شد، رسول الله ρ نزد او رفت. ابوجهل و عبدالله بن أبي اميه نيز در آنجا، نشسته بودند. رسول الله ρ به ابوطالب فرمود: «اي عموي من! فقط يك كلمه، لااله الاالله بگو تا بر ايمان تو نزد الله گواهي دهم». ابو جهل و عبد الله بن ابي اميه گفتند: اي ابوطالب! آيا مي خواهي از دين عبدالمطلب، برگردي؟ رسول الله ρ همچنان كلمه توحيد را به او عرضه مي كرد و ابوجهل و عبدالله بن ابي اميه سخن

خود را تكرار ميكردند. تا جايي كه آخرين سخن ابوطالب، اين بود كه: من بر دين عبدالمطلب هستم. و از گفتن كلمه لااله الا الله اعراض كرد. رسول خدا ρ فرمود: «به خدا سوگند! براي تو طلب استغفار خواهم كرد مگر اينكه خدا مرا از اين كار، باز دارد. سپس، خداوند آيه [**مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ ..**] را در اين مورد نازل فرمود. يعني شايسته پيامبر و مومنان نيست كه كه براي مشركين و كساني كه دوزخي بودنشان، روشن است, طلب آمرزش كنند, هر چند كه خويشاوندشان باشند.

باب (40): موعظه نمودن مردم، سر قبر و نشستن اطراف وي

676. عَنْ عَلِيٍّ τ قَالَ: كُنَّا فِي جَنَازَةٍ فِي بَقِيعِ الْغَرْقَدِ، فَأَتَانَا النَّبِيُّ ρ فَقَعَدَ وَقَعَدْنَا حَوْلَهُ، وَمَعَهُ مِخْصَرَةٌ، فَنَكَّسَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصَرَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ، مَا مِنْ نَفْسٍ مَنْفُوسَةٍ، إِلاَّ كُتِبَ مَكَانُهَا مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، وَإِلاَّ قَدْ كُتِبَ: شَقِيَّةً أَوْ سَعِيدَةً». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلا نَتَّكِلُ عَلَى كِتَابِنَا وَنَدَعُ الْعَمَلَ، فَمَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَّا مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ فَسَيَصِيرُ إِلَى عَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ، قَالَ: «أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ السَّعَادَةِ، وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ الشَّقَاوَةِ». ثُمَّ قَرَأَ: [**فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى**] الآيَةَ. (بخارى:1362)

ترجمه: علي τ مي فرمايد: براي تشييع جنازه اي به قبرستان بقيع غرقد، رفته بوديم. رسول الله ρ تشريف آورد و نشست. ما نيز اطراف او نشستيم. رسول خدا ρ كه عصايي در دست داشت و نوك آن را آهسته بر زمين مي زد, فرمود: «كسي در ميان شما نيست و اصلا هيچ انساني وجود ندارد، مگر اينكه جايگاهش در بهشت و دوزخ، معين شده و سعادت و شقاوتش، تعيين گرديده است». يكي عرض كرد: اي رسول خدا! پس چرا عمل را كنار نگذاريم و به تقدير خود، توكل نكنيم؟ زيرا هر كدام از ما، اهل

سعادت باشد, خود به خود بسوي عمل اهل سعادت، مي رود و اگر، اهل شقاوت باشد، به سوي عمل اهل شقاوت مي رود.
رسول الله ρ فرمود: «چنين نيست، براي اهل سعادت, انجام اعمال نيك، آسان مي شود و براي اهل شقاوت، ارتكاب اعمال بد، آسان مي گردد». سپس، آنحضرت ρ اين آيه را تلاوت فرمود: [**فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى**].

باب (41): آنچه در بارة خودكشي آمده است

677- عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ غَيْرِ الإِسْلامِ كَاذِبًا مُتَعَمِّدًا فَهُوَ كَمَا قَالَ، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ عُذِّبَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ». (بخارى:1363)

ترجمه: ثابت بن ضحاك τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر كس كه آگاهانه به دروغ, به مذهبي سواي اسلام, سوگند بخورد (مثلاً بگويد يهودي باشم اگر اين كار را كرده ام), او همانگونه است كه مي گويد: و كسي كه خود را بوسيله آهني بكشد (خود كشي نمايد) با همان چيز در دوزخ، عذاب داده مي شود».

678- عَن جُنْدَبٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «كَانَ بِرَجُلٍ جِرَاحٌ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَقَالَ اللَّهُ: بَدَرَنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ، حَرَّمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (بخارى:1364)

ترجمه: جندب τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «شخصي كه زخمي شده بود، خودكشي كرد. خداوند در مورد او فرمود: بنده ام پيش از آنكه اجلش فرا رسد, خود را كشت. پس من هم بهشت را بر وي حرام كردم».

679- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «الَّذِي يَخْنُقُ نَفْسَهُ يَخْنُقُهَا فِي النَّارِ، وَالَّذِي يَطْعُنُهَا يَطْعُنُهَا فِي النَّارِ». (بخارى:1365)

ترجمه: ابوهريرهτ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «كسي كه خود را خفه نمايد و بكشد، هميشه در دوزخ نيز خود را خفه مي كند. و هركس با نيزه خود را بكشد، هميشه خود را در دوزخ، با نيزه خواهد زد».

باب (42): تعريف و تمجيد از ميت

680- عن أَنَسٍ τ يَقُولُ: مَرُّوا بِجَنَازَةٍ فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا خَيْرًا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «وَجَبَتْ». ثُمَّ مَرُّوا بِأُخْرَى فَأَثْنَوْا عَلَيْهَا شَرًّا، فَقَالَ: «وَجَبَتْ». فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ τ: مَا وَجَبَتْ؟ قَالَ: «هَذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ خَيْرًا فَوَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ، وَهَذَا أَثْنَيْتُمْ عَلَيْهِ شَرًّا فَوَجَبَتْ لَهُ النَّارُ، أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الأَرْضِ». (بخاری:1367)

ترجمه: انس τ مي گويد: آنها (صحابه) از كنار جنازه اي گذشتند و او را تعريف كردند. رسول الله ρ فرمود: «واجب شد». سپس، از كنار جنازه ديگري گذشتند و آن را نكوهش كردند. رسول الله ρ فرمود: «واجب شد». عمرτ پرسيد: يا رسول الله! چه چيز واجب شد؟ رسول الله ρ فرمود: «ميتي را كه شما تعريف كرديد، بهشت برايش واجب شد و ميتي را كه شما او را نكوهش كرديد، دوزخ براي او واجب شد. شما شاهدان خداوند در روي زمين هستيد».

681. عَنْ عُمَرَτ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَيُّمَا مُسْلِمٍ شَهِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ بِخَيْرٍ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ». فَقُلْنَا وَثَلاثَةٌ؟ قَالَ: «وَثَلاثَةٌ». فَقُلْنَا: وَاثْنَانِ؟ قَالَ: «وَاثْنَانِ». ثُمَّ لَمْ نَسْأَلْهُ عَنِ الْوَاحِدِ. (بخاری:1368)

ترجمه: عمرτ مي گويد: نبي اكرمρ فرمود: «خداوند هر ميت مسلماني را كه چهار نفر به خوب بودنش گواهي دهند, وارد بهشت خواهد كرد.

عمرτ مي گويد: پرسيديم : اگر سه نفر گواهي دهند, چطور است؟ رسول خدا ρ فرمود: «اگر سه نفر

گواهي دهند نيز چنين خواهد بود». دوباره پرسيديم: اگر دو نفر گواهي دهند؟ آنحضرت ρ فرمود: اگر دو نفر گواهي دهند نيز چنين مي شود». دربارة گواهي دادن يك نفر, سوال نكرديم.

باب (43): عذاب قبر

682. عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِذَا أُقْعِدَ الْمُؤْمِنُ فِي قَبْرِهِ أُتِيَ، ثُمَّ شَهِدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: [**يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ**]. (بخاری:1369)

ترجمه: براء ابن عازب رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هنگامي كه مؤمن در قبرش نشانيده شود، (دو فرشته نزد وي) مي آيند. و او (مؤمن) گواهي مي دهد كه هيچ معبودي، بجز الله نيست و محمد ρ فرستاده الله است. و اين، همان مصداق سخن خداوند است كه مي فرمايد: [**يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ**] (خداوند مؤمنان را بر قول حق، ثابت قدم نگه مي دارد).

683. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: اطَّلَعَ النَّبِيُّ ρ عَلَى أَهْلِ الْقَلِيبِ فَقَالَ: «وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا»؟ فَقِيلَ لَهُ: تَدْعُو أَمْوَاتًا؟ فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لا يُجِيبُونَ». (بخاری:1370)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول خدا ρ نگاهي به اهل قليب (گودالي كه كشته شدگان مشركين در جنگ بدر درآن انداخته شدند) انداخت و فرمود: «آيا وعده پروردگارتان تحقق پيدا كرد»؟ مردم پرسيدند: يا رسول الله! مردگان را خطاب ميكني؟ (مگر آنها مي شنوند)؟ آنحضرت ρ فرمود: «شما از آنان، شنواتر نيستيد ولي آنها نمي توانند، جواب بدهند».

684 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّمَا قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّهُمْ لَيَعْلَمُونَ الآنَ أَنَّ مَا كُنْتُ أَقُولُ حَقٌّ، وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [**إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتَى**]». (بخارى:1371)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اكنون آنها (كفاري كه هلاك شده اند) به يقين ميدانند كه آنچه من به آنان گفته بودم، حق است». عايشه رضي الله عنها افزود كه خداوند مي فرمايد: (اي پيامبر! تو مردگان را نمي شنواني).

685 . عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَتْ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ خَطِيبًا، فَذَكَرَ فِتْنَةَ الْقَبْرِ الَّتِي يَفْتَتِنُ فِيهَا الْمَرْءُ، فَلَمَّا ذَكَرَ ذَلِكَ ضَجَّ الْمُسْلِمُونَ ضَجَّةً. (بخارى:1373)

ترجمه: اسماء دختر ابو بكر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ برخاست و به ايراد خطبه پرداخت و از عذاب قبر سخن بميان آورد كه انسان پس از مرگ، گرفتار آن، مي شود. مسلمانان با شنيدن آن، بشدت گريستند.

باب (44): پناه خواستن از عذاب قبر

686 . عَنْ أَبِي أَيُّوبَ τ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ρ وَقَدْ وَجَبَتِ الشَّمْسُ، فَسَمِعَ صَوْتًا، فَقَالَ: «يَهُودُ تُعَذَّبُ فِي قُبُورِهَا». (بخارى:1375)

ترجمه: ابو ايوب τ مي گويد: روزي، رسول اللهρ هنگام غروب آفتاب، از خانه بيرون رفت. سپس، صدايي شنيد و فرمود: «يهوديان در قبرهايشان، عذاب داده مي شوند».

687 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَدْعُو: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ». (بخارى:1377)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ چنين دعا مي كرد: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ فِتْنَةِ**

الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ ». پروردگارا! از عذاب قبر, عذاب دوزخ، فتنه زندگي و مرگ و فتنه دجال به تو پناه مي برم».

باب (45): جايگاه مرده، صبح وشام به وي عرضه مي شود

688 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَيُقَالُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخارى:1379)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر وقت، يكي از شما فوت كند, صبح و شام، جايگاهش به او عرضه مي شود. اگر بهشتي باشد جايگاهش در بهشت و اگر دوزخي باشد, جايگاهش در دوزخ، به او نشان داده مي شود. و به او گفته ميشود: اين، جاي توست تا روز قيامت كه خداوند تو را حشر مي نمايد».

باب (46): آنچه دربارة فرزندان مسلمانان آمده است

689 . عَنِ الْبَرَاءِ τ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلام، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ لَهُ مُرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ». (بخارى:1382)

ترجمه: براء τ مي گويد: هنگامي كه ابراهيم (طفل خردسال رسول الله ρ) فوت كرد، رسول الله ρ فرمود: «او در بهشت، شيردهنده اي دارد».

باب (47): آنچه دربارة فرزندان مشركين آمده است

690 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَنْ أَوْلادِ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُ إِذْ خَلَقَهُمْ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ». (بخارى:1383)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: از رسول اللهρ دربارة اولاد مشركين (كه مرده اند) سوال شد. فرمود: «خداوند كه آفريدگار آنان است، بهتر مي داند كه (اگر زنده مي ماندند) چه عملي انجام مي دادند».

باب (48)

691 . عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا صَلَّى صَلاةً أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ فَقَالَ: «مَنْ رَأَى مِنْكُمُ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا»؟ قَالَ: فَإِنْ رَأَى أَحَدٌ قَصَّهَا فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ، فَسَأَلَنَا يَوْمًا، فَقَالَ: «هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رُؤْيَا»؟ قُلْنَا: لا. قَالَ: لَكِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أَتَيَانِي فَأَخَذَا بِيَدِي، فَأَخْرَجَانِي إِلَى الأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ، فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ وَرَجُلٌ قَائِمٌ بِيَدِهِ كَلُّوبٌ مِنْ حَدِيدٍ، قَالَ: إِنَّهُ يُدْخِلُ ذَلِكَ الْكَلُّوبَ فِي شِدْقِهِ حَتَّى يَبْلُغَ قَفَاهُ، ثُمَّ يَفْعَلُ بِشِدْقِهِ الآخَرِ مِثْلَ ذَلِكَ، وَيَلْتَئِمُ شِدْقُهُ هَذَا، فَيَعُودُ فَيَصْنَعُ مِثْلَهُ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ عَلَى قَفَاهُ وَرَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ بِفِهْرٍ أَوْ صَخْرَةٍ فَيَشْدَخُ بِهِ رَأْسَهُ، فَإِذَا ضَرَبَهُ تَدَهْدَهَ الْحَجَرُ، فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ لِيَأْخُذَهُ، فَلا يَرْجِعُ إِلَى هَذَا حَتَّى يَلْتَئِمَ رَأْسُهُ وَعَادَ رَأْسُهُ كَمَا هُوَ، فَعَادَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ، قُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا إِلَى ثَقْبٍ مِثْلِ التَّنُّورِ، أَعْلاهُ ضَيِّقٌ وَأَسْفَلُهُ وَاسِعٌ، يَتَوَقَّدُ تَحْتَهُ نَارًا، فَإِذَا اقْتَرَبَ ارْتَفَعُوا، حَتَّى كَادَ أَنْ يَخْرُجُوا، فَإِذَا خَمَدَتْ رَجَعُوا فِيهَا، وَفِيهَا رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاةٌ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى نَهَرٍ مِنْ دَمٍ فِيهِ رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى وَسَطِ النَّهَرِ، وَعَلَى شَطِّ النَّهَرِ رَجُلٌ بَيْنَ يَدَيْهِ حِجَارَةٌ، فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ الَّذِي فِي النَّهَرِ، فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ رَمَى الرَّجُلُ بِحَجَرٍ فِي فِيهِ، فَرَدَّهُ حَيْثُ كَانَ، فَجَعَلَ كُلَّمَا جَاءَ لِيَخْرُجَ رَمَى فِي فِيهِ بِحَجَرٍ، فَيَرْجِعُ كَمَا كَانَ، فَقُلْتُ: مَا

هَذَا؟ قَالا: انْطَلِقْ. فَانْطَلَقْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ، فِيهَا شَجَرَةٌ عَظِيمَةٌ، وَفِي أَصْلِهَا شَيْخٌ وَصِبْيَانٌ، وَإِذَا رَجُلٌ قَرِيبٌ مِنَ الشَّجَرَةِ، بَيْنَ يَدَيْهِ نَارٌ يُوقِدُهَا، فَصَعِدَا بِي فِي الشَّجَرَةِ، وَأَدْخَلانِي دَارًا، لَمْ أَرَ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهَا، فِيهَا رِجَالٌ شُيُوخٌ وَشَبَابٌ وَنِسَاءٌ وَصِبْيَانٌ، ثُمَّ أَخْرَجَانِي مِنْهَا، فَصَعِدَا بِي الشَّجَرَةَ، فَأَدْخَلانِي دَارًا، هِيَ أَحْسَنُ وَأَفْضَلُ، فِيهَا شُيُوخٌ وَشَبَابٌ، قُلْتُ: طَوَّفْتُمَانِي اللَّيْلَةَ، فَأَخْبِرَانِي عَمَّا رَأَيْتُ. قَالا: نَعَمْ، أَمَّا الَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَقُّ شِدْقُهُ فَكَذَّابٌ، يُحَدِّثُ بِالْكَذْبَةِ، فَتُحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الآفَاقَ، فَيُصْنَعُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ يُشْدَخُ رَأْسُهُ، فَرَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَنَامَ عَنْهُ بِاللَّيْلِ، وَلَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بِالنَّهَارِ، يُفْعَلُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي الثَّقْبِ فَهُمُ الزُّنَاةُ، وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي النَّهَرِ آكِلُوا الرِّبَا، وَالشَّيْخُ فِي أَصْلِ الشَّجَرَةِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلام، وَالصِّبْيَانُ حَوْلَهُ فَأَوْلادُ النَّاسِ، وَالَّذِي يُوقِدُ النَّارَ مَالِكٌ خَازِنُ النَّارِ، وَالدَّارُ الأُولَى الَّتِي دَخَلْتَ دَارُ عَامَّةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ، وَأَنَا جِبْرِيلُ، وَهَذَا مِيكَائِيلُ، فَارْفَعْ رَأْسَكَ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا فَوْقِي مِثْلُ السَّحَابِ، قَالا: ذَاكَ مَنْزِلُكَ، قُلْتُ: دَعَانِي أَدْخُلْ مَنْزِلِي، قَالا: إِنَّهُ بَقِيَ لَكَ عُمُرٌ لَمْ تَسْتَكْمِلْهُ، فَلَوِ اسْتَكْمَلْتَ أَتَيْتَ مَنْزِلَكَ». (بخاری:1386)

ترجمه: سمره بن جندبτ مي گويد: رسول الله ρ بعد از نماز، رو به طرف مردم ميكرد و مي پرسيد: «آيا ديشب، كسي از شما خوابي ديده است»؟ اگر كسي خوابي ديده بود، بيان ميكرد. و رسول الله ρ آنطور كه خدا مي خواست، آن را تعبير مي كرد. روزي، رسول الله ρ حسب عادت پرسيد: «آيا ديشب، كسي از شما خوابي ديده است»؟ گفتيم: خير، ما خوابي نديده ايم. آنحضرتρ فرمود: «ولي من ديشب، خواب ديدم كه دو نفر نزد من آمدند، دستم را گرفتند و مرا به طرف سرزمين مقدس بردند. در آنجا، يك شخص نشسته و شخص ديگري ايستاده و قلابي در دست داشت. شخص ايستاده، قلاب را در يك طرف دهان شخص نشسته، فرو مي برد و تا پشت سر او مي كشيد و بعد، آن را

در طرف ديگر دهانش قرار مي داد و تا پشت سر او مي كشيد. در اين فاصله، طرف اول دهانش درست مي شد. و مرد ايستاده دوباره همان كارش را تكرار مي كرد. پرسيدم: اين چيست؟ گفتند: برويم جلوتر. به راهمان ادامه داديم تا اينكه به شخصي رسيديم كه به پشت، خوابيده است و شخص ديگري كنارش ايستاده و تخته سنگي را كه در دست دارد، بر سرش مي مي كوبد. و آن سنگ مي غلتد و دور مي افتد. و تا وقتيكه آن شخص سنگ را مي آورد، سرشكسته، دوباره به حالت اول برمي گردد و آن شخص، مجددا آن سر را با سنگ ميكوبد و اين عمل همچنان تكرار مي شود. پرسيدم: اين كيست؟ گفتند: جلوتر برويم. براه خود ادامه داديم تا اينكه كنار خندقي كه مانند تنور بود، رسيديم. دهانه آن، تنگ و داخلش بسيار وسيع بود. و در زير آن، آتشي افروخته شده بود. عده اي از زنان و مردان لخت و برهنه در آن خندق، بودند. هنگامي كه آتش زبانه مي كشيد، آنها بالا مي آمدند بطوريكه نزديك بود از دهانه خندق، بيرون بيايند. و هنگامي كه آتش فروكش مي كرد، داخل خندق فرو مي رفتند. پرسيدم: اين چيست؟ گفتند: به راهت ادامه بده. سپس، براه افتاديم تا اينكه به نهري از خون رسيديم و شخصي را ديديم كه در وسط نهر، ايستاده و شخصي ديگر، كنار نهر ايستاده است. و مقداري سنگ، پيش رويش قرار دارد. مردي كه وسط نهر بود، براه مي افتاد و مي خواست بيرون بيايد. اما شخصي كه بيرون نهر بود، سنگي در دهانش مي كوبيد و او را به وسط نهر بر مي گرداند. و اين كار همچنان تكرار مي شد. پرسيدم: اين چست؟ گفتند: به راهت ادامه بده. به راه خويش ادامه داديم تا اينكه به باغي بسيار سر سبز و شاداب رسيديم كه در آن، درخت بسيار بزرگي وجود داشت. و در زير آن، يك پيرمرد و چند كودك نشسته بودند. و نزديك آن درخت، مردي، آتش روشن مي كرد. آن دو نفر، مرا بالاي درخت، به ساختماني بردند كه هرگز ساختماني به زيبايي آن، نديده بودم. عده اي پير مرد، جوان، زن و كودك در آن ساختمان زندگي مي كردند. سپس، مرا از آن ساختمان، بيرون كردند و به ساختماني ديگر بردند كه از ساختمان اول، بسيار بهتر و زيباتر بود. در اين ساختمان هم، تعدادي پيرمرد وجوان زندگي مي

كردند. گفتم: تمام شب، صحنه هاي مختلفي را به من نشان داديد. هم اكنون آن صحنه ها را برايم توضيح دهيد. آن دو نفر، گفتند: بله، شخصي كه دهان او پاره مي شد، دروغگويي بود كه مردم دروغ هاي او را گوش كرده به ديگران مي رساندند به طوريكه دروغهايش به گوشه وكنار دنيا مي رسيد. و اين مجازات دروغگو، تا روز قيامت است. و كسي كه سر او با سنگ كوبيده ميشد، كسي بود كه خداوند او را علم و معارف قرآن داده بود، اما او بدان، عمل نميكرد. شب ها مي خوابيد و روزها را به غفلت مي گذراند و به احكام الهي عمل نمي كرد. او تا قيامت، در همين عذاب، گرفتار خواهد بود. كساني را كه برهنه در تنور ديدي، زنا كاران بودند. شخصي را كه در نهر خون ديدي، ربا خوار بود. و مرد كهنسالي را كه با چند بچه زير درخت ديدي، ابراهيم υ بود كه بچه هاي مردم، اطراف او جمع شده بودند. و آن كه آتش را مي افروخت، مالك؛ نگهبان دوزخ؛ بود. اولين خانه اي كه داخل آن شدي، خانه و ساختمان عموم مؤمنان بود. و اما اين ساختمان بسيار زيبا براي شهداء ساخته شده است. من جبرئيل هستم و اين ميكائيل است. اكنون سرت را بلند كن. رسول الله ρ مي فرمايد: وقتي سرم را بلند كردم، بالاي سرم چيزي مانند ابر ديدم. آن دو، به من گفتند: اين، منزل و مكان تو است. گفتم: اجازه بدهيد تا وارد منزلم شوم. گفتند: هنوزعمر تو باقي است و كامل نشده است. وقتي عمر (مبارك) به پايان رسد، وارد آن خواهي شد».

باب (48): مرگ ناگهاني

692. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَجُلا قَالَ لِلنَّبِيِّ ρ: إِنَّ أُمِّي افْتُلِتَتْ نَفْسُهَا، وَأَظُنُّهَا لَوْ تَكَلَّمَتْ تَصَدَّقَتْ، فَهَلْ لَهَا أَجْرٌ إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ». (بخارى:1388)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: شخصي به رسول خدا ρ گفت: مادرم به مرگ ناگهاني مُرد. فكر مي كنم اگر فرصت حرف زدن پيدا مي كرد, صدقه مي داد. اگر من به نيابت از او صدقه دهم, پاداشي به وي خواهد رسيد؟ رسول الله ρ فرمود: «بلي».

باب (49): آنچه دربارة قبر رسول اكرم ρ آمده است

693. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: إِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لَيَتَعَذَّرُ فِي مَرَضِهِ: «أَيْنَ أَنَا الْيَوْمَ؟ أَيْنَ أَنَا غَدًا»؟ اسْتِبْطَاءً لِيَوْمِ عَائِشَةَ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمِي قَبَضَهُ اللَّهُ بَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَدُفِنَ فِي بَيْتِي. (بخارى:1389)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه: رسول الله ρ در بيماري وفات خود، مي پرسيد: «امروز من كجا هستم؟ فردا نوبت كدام خانه خواهد بود»؟ منظورش اين بود كه بداند چه روزي نوبت عايشه است. عايشه رضي الله عنها مي گويد: وقتي كه نوبت من فرا رسيد، در حالي كه سر (مبارك) رسول الله ρ روي سينه من قرار داشت, وفات نمود و در حجرة من، دفن گرديد.

694. عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِτ أَنَّهُ قَالَ: تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِρوَهُوَ رَاضٍ عَنْ هؤلاءِ النَّفَرِ السِّتَةِ، فَسَمَّى السِّتَةَ، فَسَمَّى عُثْمَانَ، وَعَلِيًّا، وَطَلْحَةَ، وَالزُّبَيْرَ، وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ، رَضِيَ الله عَنْهُمْ. (بخارى:1392)

ترجمه: عمر بن خطابτ مي گويد: رسول الله ρ هنگام وفات، از اين شش نفر، يعني: عثمان، علي، طلحه، زبير، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابن وقاص رضي الله عنهم راضي بود.

باب (50) : به مردگان، بد گفته نشود

695 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا تَسُبُّوا الأَمْوَاتَ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا». (بخاري: 1393)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «به مردگان، ناسزا نگوييد. زيرا آنان به نتيجة اعمالشان, رسيده اند».

24 ـ كتاب زكات

باب (1): وجوب زكات

696. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ بَعَثَ مُعَاذًا τ إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: «ادْعُهُمْ إِلَى شَهَادَةِ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدِ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوا لِذَلِكَ، فَأَعْلِمْهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً فِي أَمْوَالِهِمْ، تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ وَتُرَدُّ عَلَى فُقَرَائِهِمْ». (بخارى: 1395)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرمρ معاذ τ را به يمن فرستاد و فرمود: «اهل يمن را به توحيد يعني گواهي دادن به وحدانيت خداوند و رسالت من، فرا خوان. اگر اين را پذيرفتند، به آنان بگو: خداوند در شبانه روز، پنج نماز، بر آنها فرض گردانيده است. اگر نماز را هم پذيرفتند، به آنان بگو: خداوند زكات مال را بر آنها واجب كرده كه از ثروتمندان آنها گرفته شده و به فقراي آنها برگردانيده شود».

697. عَنْ أَبِي أَيُّوبَ τ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ لِلنَّبِيِّ ρ: أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ يُدْخِلُنِي الْجَنَّةَ. قَالَ: «مَا لَهُ مَا لَهُ» وَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَرَبٌ مَا لَهُ، تَعْبُدُ اللَّهَ وَلا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلاةَ، وَتُؤْتِي الزَّكَاةَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ». (بخارى: 1396)

ترجمه: ابوايوب انصاري ρ روايت مي كند كه: شخصي، نزد رسول الله ρ آمد و عرض كرد: اي رسول خدا! عملي به من معرفي كن كه مرا وارد بهشت سازد. يكي از حاضران گفت: چه مي خواهد؟ چه مي خواهد؟ رسول الله ρ فرمود: « نيازي دارد، چه مي خواهد. (سپس به آن شخص فرمود:) خدا را عبادت كن و هيچ چيزي (يا

كسي) را با وي شريك نساز، نماز بخوان، زكات بده و حق خويشاوندي را ادا كن».

698ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى النَّبِيَّ ρ فَقَالَ: دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا عَمِلْتُهُ دَخَلْتُ الْجَنَّةَ. قَالَ: «تَعْبُدُ اللَّهَ لا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلاةَ الْمَكْتُوبَةَ، وَتُؤَدِّي الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ، وَتَصُومُ رَمَضَانَ». قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا أَزِيدُ عَلَى هَذَا. فَلَمَّا وَلَّى، قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا». (بخارى:1397)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه: مردي باديه نشين نزد رسول الله ρآمد و گفت: عملي به من معرفي كن كه اگر آنرا انجام دهم، وارد بهشت شوم. رسول الله ρ فرمود: «خدا را عبادت كن و چيزي را با او شريك نگردان، نماز هاي فرض را بخوان، زكات مالت را بده و ماه رمضان را روزه بگير». آن مرد باديه نشين، گفت: سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، اضافه بر اينها (كه فرمودي)، هيچ كاري انجام نخواهم داد. هنگامي كه آن مرد رفت، رسول الله ρ فرمود: «هر كس مي خواهد، مردي از اهل بهشت را ببيند، به اين مرد، نگاه كند».

699 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ τ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ، فَقَالَ عُمَرُ τ: كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ؟ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَمَنْ قَالَهَا فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلاَّ بِحَقِّهِ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ» فَقَالَ: وَاللَّهِ لأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ، وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عَنَاقًا كَانُوا يُؤَدُّونَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنْعِهَا. قَالَ عُمَرُ τ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلاَّ أَنْ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ τ لِلْقِتَالِ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ. (بخارى: 1339،1400)

ترجمه: ابوهريرهτ ميگويد: هنگامي كه رسول الله ρ وفات نمود و ابوبكرτ روي كار آمد و بعضي از

قبايل عرب مرتد شدند (و ابوبكرτ قصد جهاد با مانعين زكات، نمود)، عمرτ گفت: چگونه با آنان جهاد ميكني؟ در حالي كه رسول الله ρ فرمود: « به من امر شده است تا زماني با مردم بجنگم كه لا اله الا الله نگفته باشند. و كسي كه شهادت بياورد، جان و مالش در امان خواهد بود، مگر به حق آن، و حسابش با خدا خواهد بود». ابوبكرτ گفت: سوگند به خدا، با كساني كه بين نماز و زكات فرق قائل شوند, جهاد خواهم كرد. زيرا زكات، حق مال است. به خدا سوگند، اگر از دادن بزغاله اي سرباز زنند, در حالي كه آنرا در زمان رسول خدا ρ مي دادند, با آنها خواهم جنگيد. عمر مي گويد: به خدا سوگند، وقتي ديدم كه خداوند به ابوبكر در اين مورد، انشراح صدر، عنايت فرموده است، به حقانيت موقف او پي بردم.

باب (2): گناه كسي كه زكات نميدهد

700. عن أَبِي هُرَيْرَةَτ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّρ: «تَأْتِي الإِبِلُ عَلَى صَاحِبِهَا عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ، إِذَا هُوَ لَمْ يُعْطِ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَؤُهُ بِأَخْفَافِهَا، وَتَأْتِي الْغَنَمُ عَلَى صَاحِبِهَا عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ إِذَا لَمْ يُعْطِ فِيهَا حَقَّهَا، تَطَؤُهُ بِأَظْلافِهَا وَتَنْطَحُهُ بِقُرُونِهَا». وَقَالَ: «وَمِنْ حَقِّهَا أَنْ تُحْلَبَ عَلَى الْمَاءِ». قَالَ: «وَلا يَأْتِي أَحَدُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِشَاةٍ يَحْمِلُهَا عَلَى رَقَبَتِهِ لَهَا يُعَارٌ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ: لا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللهِ شَيْئًا، قَدْ بَلَّغْتُ، وَلا يَأْتِي بِبَعِيرٍ يَحْمِلُهُ عَلَى رَقَبَتِهِ لَهُ رُغَاءٌ، فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، فَأَقُولُ: لا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، قَدْ بَلَّغْتُ». (بخارى: 1402)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «اگر كسي حق شترهايش را ادا نكند (و زكات آنها را ندهد) روز قيامت، آن شترها با شاداب ترين وضعي كه در دنيا داشته اند, او را زير دست و پا هاي خود لِه مي كنند. همچنين كسي كه حق گوسفندانش را ادا نكند(و زكات آنها را ندهد) روز قيامت، آن گوسفندان با شاداب ترين وضعي كه در دنيا داشته اند, او را زير سم هاي خود، قرار

داده, با شاخهاي خود، مورد ضرب و جرح، قرار مي دهند». و فرمود: «و از جمله حقوق آنها، اين است كه در محل آبشخور، آنها را بدوشند(تا اگر شخصي فقير و يا رهگذري را ديدند, از آن شير، به او بدهند). مواظب باشيد، روز قيامت، كسي پيش من نيايد در حالي كه گوسفندي را بر دوش خود دارد و آن گوسفند فرياد مي كند و بگويد: اي محمد! (مرا نجات ده). من خواهم گفت: اكنون از دست من، كاري ساخته نيست. زيرا قبلاً، پيام خدا را به شما رسانيده ام. همچنين كسي با شتري كه بر دوش دارد و فرياد مي كند، نزد من نيايد و بگويد: اي محمد! (مرا نجات ده). آنگاه، خواهم گفت: اكنون از دست من، كاري ساخته نيست. من قبلاً پيام خدا را به شما رسانيده ام».

701- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً، فَلَمْ يُؤَدِّ زَكَاتَهُ، مُثِّلَ لَهُ مَالُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ، لَهُ زَبِيبَتَانِ، يُطَوَّقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِلِهْزِمَتَيْهِ، يَعْنِي: بِشِدْقَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا مَالُكَ، أَنَا كَنْزُكَ». ثُمَّ تَلا: [**لا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ**] الآيَةَ. (بخارى: 1403)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «كسي كه خداوند به او ثروت داده است اگر زكات مالش را پرداخت نكند، روز قيامت، مالش به شكل اژدهايي سمي كه داراي دو نيش زهرآگين مي باشد، در مي آيد و به گردن او مي پيچد و دو طرف چهره اش (گونه هايش) را گرفته، مي گويد: من مال و خزانة تو هستم». سپس، رسول الله ρ اين آيه را تلاوت كرد: [**لا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ** ....] يعني: آنان كه نسبت به آنچه خداوند به آنها عنايت كرده است، بخل مي ورزند، گمان نكنند كه اين كار، برايشان خوب است. بلكه اين كار، براي آنها بد است. واين مالي كه نسبت به آن بخل ورزيده اند وحق آنرا ادا نكرده اند، روز قيامت، طوقي بر گردنشان خواهد بود.

باب (3): مالي كه زكات آن پرداخت گردد، كنز بحساب نمي آيد

702ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوَاقٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ ذَوْدٍ صَدَقَةٌ، وَلَيْسَ فِيمَا دُونَ خَمْسِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ». (بخارى: 1405)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ روايت مي كند كه نبي اكرمρ فرمود: «بر مالي كه كمتر از پنج اوقيه، پنج شتر و پنج وسق باشد، زكات واجب نمي شود».

باب (4): زكات در مال حلال وپاك است

703ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلاَّ الطَّيِّبَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ،ثُمَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ». (بخارى: 1410)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: « خداوند فقط از مال حلال، صدقه قبول مي كند. و هركس، باندازة يك دانه خرما، از مال حلال، صدقه دهد، خداوند آن را در دست راست خود ميگيرد و براي صاحبش چنان پرورش مي دهد (بزرگ مي كند) كه شما كره اسب خود را پرورش مي دهيد تا اينكه آن دانة خرما، باندازة يك كوه شود».

باب (5): صدقه دهيد قبل از آنكه كسي آنرا قبول نكند

704 . عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «تَصَدَّقُوا، فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ، يَمْشِي الرَّجُلُ بِصَدَقَتِهِ، فَلا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا، يَقُولُ الرَّجُلُ: لَوْ جِئْتَ بِهَا بِالأَمْسِ لَقَبِلْتُهَا، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَلا حَاجَةَ لِي بِهَا». (بخارى: 1411)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: از نبي اكرم ρ شنيدم كه مي فرمود: «صدقه دهيد. زيرا زماني فرا خواهد رسيد كه شخص، با صدقه اش براه مي افتد، اما هيچ كس پيدا نمي شود كه آن را بپذيرد. شخص مي گويد: اگر ديروز، صدقه ات را مي آوردي، قبول مي كردم. اما امروز، نيازي به آن ندارم.

705 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمُ الْمَالُ، فَيَفِيضَ حَتَّى يُهِمَّ رَبَّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لا أَرَبَ لِي». (بخارى: 1412)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: « قيامت برپا نخواهد شد تا زماني كه مال و ثروت درميان شما زياد شود تا جايي كه صاحب مال، اراده مي كند كه صدقه اش را به فلان شخص، بدهد. وقتي آنرا به او عرضه مي كند, آن شخص، مي گويد: بدان، نياز ندارم».

706 . عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ τ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَجَاءَهُ رَجُلانِ، أَحَدُهُمَا يَشْكُو الْعَيْلَةَ، وَالآخَرُ يَشْكُو قَطْعَ السَّبِيلِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَمَّا قَطْعُ السَّبِيلِ: فَإِنَّهُ لا يَأْتِي عَلَيْكَ إِلاَّ قَلِيلٌ، حَتَّى تَخْرُجَ الْعِيرُ إِلَى مَكَّةَ بِغَيْرِ خَفِيرٍ، وَأَمَّا الْعَيْلَةُ: فَإِنَّ السَّاعَةَ لا تَقُومُ، حَتَّى يَطُوفَ أَحَدُكُمْ بِصَدَقَتِهِ، لا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا مِنْهُ، ثُمَّ لَيَقِفَنَّ أَحَدُكُمْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ حِجَابٌ، وَلا تَرْجُمَانٌ يُتَرْجِمُ لَهُ، ثُمَّ لَيَقُولَنَّ لَهُ: أَلَمْ أُوتِكَ مَالاً؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى. ثُمَّ لَيَقُولَنَّ: أَلَمْ أُرْسِلْ إِلَيْكَ رَسُولاً؟ فَلَيَقُولَنَّ: بَلَى. فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلا يَرَى إِلاَّ النَّارَ، ثُمَّ يَنْظُرُ عَنْ شِمَالِهِ فَلا يَرَى إِلاَّ النَّارَ، فَلْيَتَّقِيَنَّ أَحَدُكُمُ النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، فَإِنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». (بخارى: 1413)

ترجمه: عدي بن حاتم τ مي گويد: نزد رسول الله ρ بودم كه دو نفر به محضر آنحضرت ρ رسيدند. يكي از فقر و گرسنگي و ديگري از نا امني راه ها، شكايت كرد. رسول الله ρ فرمود: «مسألة امنيت راه ها در

آينده نزديك، حل خواهد شد بطوريكه كاروانها بدون محافظ تا مكه خواهند رفت.

اما در مورد فقر و گرسنگي، بايد بگويم: قيامت برپا نخواهد شد تا وقتيكه (مال و ثروت بحدي زياد شود) كه يكي از شما براي پيدا كردن كسي كه صدقه اش را بپذيرد، به جستجو بپردازد ولي او را پيدا نكند. سپس روز قيامت، شما در پيشگاه خدا حاضر خواهيد شد در حاليكه حجابي وجود ندارد و نيازي به مترجم نيست. آنگاه، خداوند خطاب به بنده اش مي فرمايد: آيا به تو مال نداده بودم؟ مي گويد: بلي. باز خداوند مي فرمايد: براي هدايت و راهنمايي تو پيامبر نفر ستاده بودم؟ بنده مي گويد: بلي. آن شخص، به سمت راست خود نگاه مي كند بجز آتش، چيزي نمي بيند. سپس، به سمت چپ خود نگاه مي كند بجز آتش، چيزي نمي بيند». در اينجا آنحضرت ρ فرمود: «خود را از آتش دوزخ دور نگاه داريد، اگر چه با صدقه دادن نصف خرمايي باشد. و اگر اين نيز مقدور نبود، با سخن پسنديده (و حسن خلق) خود را از آتش، نجات دهيد».

باب(6): خود را از آتش، نجات دهيد اگر چه با نصف خرما و اندكي صدقه باشد

707. عَنْ أَبِي مُوسَى τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَطُوفُ الرَّجُلُ فِيهِ بِالصَّدَقَةِ مِنَ الذَّهَبِ، ثُمَّ لا يَجِدُ أَحَدًا يَأْخُذُهَا مِنْهُ، وَيُرَى الرَّجُلُ الْوَاحِدُ يَتْبَعُهُ أَرْبَعُونَ امْرَأَةً يَلُذْنَ بِهِ، مِنْ قِلَّةِ الرِّجَالِ وَكَثْرَةِ النِّسَاءِ». (بخارى: 1414)

ترجمه: ابوموسي اشعريτ مي گويد: رسول اللهρ فرمود: «زماني فرا مي رسد كه مردم، زكات طلا را بدست مي گيرند و مي چرخند, اما كسي پيدا نمي شود كه آنرا تحويل بگيرد. و به علت كثرت زنان و

قلت مردان، چهل زن به يك مرد، پناه خواهند برد».

708 . عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا أَمَرَنَا بِالصَّدَقَةِ، انْطَلَقَ أَحَدُنَا إِلَى السُّوقِ، فَيُحَامِلُ، فَيُصِيبُ الْمُدَّ، وَإِنَّ لِبَعْضِهِمُ الْيَوْمَ لَمِائَةَ أَلْفٍ». (بخارى: 1416)

ترجمه: ابو مسعود انصاريτ مي گويد: هنگامي كه رسول الله ρ به ما دستور مي داد كه صدقه بدهيم، بعضي از ما به بازار مي رفتند و در ازاي مزد كم، كار مي كردند و بخشي از درآمد خود را صدقه مي دادند. اما امروز، پول برخي از مردم، به صد هزار مي رسد».

709 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَتِ امْرَأَةٌ مَعَهَا ابْنَتَانِ لَهَا تَسْأَلُ، فَلَمْ تَجِدْ عِنْدِي شَيْئًا غَيْرَ تَمْرَةٍ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا، فَقَسَمَتْهَا بَيْنَ ابْنَتَيْهَا، وَلَمْ تَأْكُلْ مِنْهَا، ثُمَّ قَامَتْ فَخَرَجَتْ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ ρ عَلَيْنَا فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «مَنِ ابْتُلِيَ مِنْ هَذِهِ الْبَنَاتِ بِشَيْءٍ كُنَّ لَهُ سِتْرًا مِنَ النَّارِ». (بخارى: 1418)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: روزي، زني با دو دخترش به خانه من آمد و چيزي خواست. در آن لحظه، بجز يك دانه خرما، چيز ديگري در خانه نبود. آن را به او دادم. آن زن، دانة خرما را ميان دو دخترش تقسيم كرد و خودش چيزي نخورد. سپس، برخاست و رفت. وقتي كه رسول اللهρ تشريف آورد، جريان را برايش تعريف كردم. آنحضرت ρ فرمود: «هر كس را كه خداوند به وسيلة چند دختر، مورد آزمايش قرار دهد (و او آنها را درست تربيت كند)، برايش سپري در برابر آتش دوزخ، خواهند شد».

باب (7): بهترين نوع صدقه، كدام است؟

710- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَعْظَمُ أَجْرًا؟ قَالَ: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ شَحِيحٌ، تَخْشَى

الْفَقْرَ وَتَأْمُلُ الْغِنَى، وَلا تُمْهِلُ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ، قُلْتَ: لِفُلانٍ كَذَا، وَلِفُلانٍ كَذَا، وَقَدْ كَانَ لِفُلانٍ». (بخارى: 1419)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: مردي نزد رسول الله ρ آمد و پرسيد: اي رسول خدا! كدام صدقه، اجر بيشتري دارد؟ رسول الله ρ فرمود: «صدقه اي كه آنرا در زمان تندرستي و هنگامي كه حرص جمع آوري مال داري و از فقر مي ترسي و اميد به ثروتمند شدن داري, بدهي, نه اينكه منتظر بماني تا لحظات مرگت، فرا رسد, آنگاه، (صدقه دهي و) بگويي: به فلاني اينقدر بدهيد و به فلاني اينقدر بدهيد. در حالي كه در آن لحظه، خود بخود مال، تعلق به ديگران دارد». (و از آنِ تو نيست).

باب (8):

711. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ بَعْضَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ρ قُلْنَ لِلنَّبِيِّ ρ: أَيُّنَا أَسْرَعُ بِكَ لُحُوقًا؟ قَالَ: «أَطْوَلُكُنَّ يَدًا». فَأَخَذُوا قَصَبَةً يَذْرَعُونَهَا، فَكَانَتْ سَوْدَةُ أَطْوَلَهُنَّ يَدًا، فَعَلِمْنَا بَعْدُ أَنَّمَا كَانَتْ طُولَ يَدِهَا الصَّدَقَةُ، وَكَانَتْ أَسْرَعَنَا لُحُوقًا بِهِ، وَكَانَتْ تُحِبُّ الصَّدَقَةَ. (بخارى: 1420)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: بعضي از همسران رسول اللهρ از آنحضرت ρ پرسيدند: بعد از وفات شما، كدام يك از ما، زودتر به شما ملحق خواهد شد؟ رسول خدا ρ فرمود: «كسي كه دست هايش، درازتر باشد». عايشه رضي الله عنها ميگويد: بعد از آن، ما دست هاي خود را با چوبي از ني، اندازه گيري كرديم. دست هاي سوده رضي الله عنها از همه ما درازتر بود. اما بعدها دانستيم كه منظور آنحضرت ρ از درازي دست، صدقه دادن بود. و ايشان كه صدقه دادن را دوست داشت، زودتر از همه ما، به رسول خدا ρ ملحق شد.

تذكر: همانطور كه ملاحظه مي كنيد, روايت فوق، اندكي پيچيدگي دارد. زيرا از آن چنين استنباط مي شودكه بعد از وفات پيامبرρ، سوده

رضي الله عنها قبل ساير ازواج، وفات نموده است. در حالي كه چنين نيست؛ بلكه درروايات متعدد ديگر، تصريح شده است كه چون زينب رضي الله عنها بيشتر از همه صدقه مي داد، زودتر از آنها به رسول الله ρ پيوست. (براي تفصيل بيشتر، به شرح صحيح مسلم، حديث شماره 2452 و فتح الباري، مراجعه نماييد).

باب (9): اگر كسي ندانسته زكات را به ثروتمندي بدهد

712 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «قَالَ رَجُلٌ: لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدِ سَارِقٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ عَلَى سَارِقٍ. فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدَيْ زَانِيَةٍ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ اللَّيْلَةَ عَلَى زَانِيَةٍ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، عَلَى زَانِيَةٍ، لأَتَصَدَّقَنَّ بِصَدَقَةٍ، فَخَرَجَ بِصَدَقَتِهِ فَوَضَعَهَا فِي يَدَيْ غَنِيٍّ، فَأَصْبَحُوا يَتَحَدَّثُونَ: تُصُدِّقَ عَلَى غَنِيٍّ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى سَارِقٍ، وَعَلَى زَانِيَةٍ، وَعَلَى غَنِيٍّ، فَأُتِيَ فَقِيلَ لَهُ: أَمَّا صَدَقَتُكَ عَلَى سَارِقٍ: فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعِفَّ عَنْ سَرِقَتِهِ، وَأَمَّا الزَّانِيَةُ: فَلَعَلَّهَا أَنْ تَسْتَعِفَّ عَنْ زِنَاهَا، وَأَمَّا الْغَنِيُّ فَلَعَلَّهُ يَعْتَبِرُ، فَيُنْفِقُ مِمَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ». (بخارى: 1421)

ترجمه: ابوهريره τ نقل مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «شخصي گفت: مي خواهم صدقه اي بدهم. سپس، صدقه اش را برداشته و بيرون رفت و(بدون اينكه بداند) آنرا به دزدي داد. صبح روز بعد، مردم گفتند: به دزدي صدقه داده شده است. مرد صدقه دهنده، شكر خدا را بجا آورد و تصميم گرفت كه دوباره، صدقه دهد. سپس، صدقه اش را برداشته و بيرون رفت و (بدون اينكه بداند) آنرا به فاحشه اي داد. مردم گفتند: به فاحشه اي صدقه داده شده است. مرد صدقه دهنده گفت: خدايا! تو را سپاس مي گويم. صدقه ام بدست فاحشه اي افتاد. و تصميم گرفت بار ديگر، صدقه دهد و اين بار، صدقه اش بدست ثروتمندي افتاد. روز بعد، مردم گفتند: به ثروتمندي صدقه داده شده است. آن شخص، گفت:

خداوندا! از اينكه به سارق و فاحشه و ثروتمند، صدقه داده ام، شكر تو را به جا مي آورم. سرانجام، شخصي را (خواب ديد) كه نزد او آمد و گفت: اميد است صدقه ات به دزد، باعث دست برداشتن او، از دزدي بشود. و صدقه ات به زن فاحشه نيز باعث پاكدامني او گردد و صدقه اي كه به ثروتمند داده اي، باعث عبرت او شود و در راه خدا، انفاق كند».

باب (10): اگر كسي ندانسته زكات مالش را به فرزندش بدهد

713 . عَنْ مَعْنِ بْنِ يَزِيدَ τ قَالَ: بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ أَنَا وَأَبِي وَجَدِّي، وَخَطَبَ عَلَيَّ فَأَنْكَحَنِي، وَخَاصَمْتُ إِلَيْهِ، وَكَانَ أَبِي يَزِيدُ أَخْرَجَ دَنَانِيرَ يَتَصَدَّقُ بِهَا، فَوَضَعَهَا عِنْدَ رَجُلٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَجِئْتُ فَأَخَذْتُهَا، فَأَتَيْتُهُ بِهَا، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا إِيَّاكَ أَرَدْتُ، فَخَاصَمْتُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَقَالَ: «لَكَ مَا نَوَيْتَ يَا يَزِيدُ، وَلَكَ مَا أَخَذْتَ يَا مَعْنُ». (بخاری: 1422)

ترجمه: معن بن يزيد τ مي گويد: من و پدر و پدر بزرگم، با رسول الله ρ بيعت كرديم. خطبه نكاح مرا نيز آنحضرت ρ خواند. روزي، براي حل اختلافي كه بين من و پدرم پيش آمده بود، نزد آنحضرت ρ رفتيم. پدرم؛ يزيد؛ مقداري پول، در مسجد به شخصي داده بود كه آنها را صدقه دهد. من آمدم و آن شخص، پولها را به من داد. با آن پولها، نزد پدرم آمدم. پدرم گفت: سوگند به خدا! نمي خواستم آنها را به تو بدهد. سرانجام، براي حل اين اختلاف، به رسول خدا ρ مراجعه كرديم. آنحضرت ρ فرمود: «اي يزيد! تو به آنچه نيت كرده اي، رسيده اي. و تو اي معن! آنچه را گرفته اي از آنِ تو مي باشد».

باب (11): اجازه دادن به خادم براي دادن صدقه

714 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا أَنْفَقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ طَعَامِ بَيْتِهَا، غَيْرَ مُفْسِدَةٍ، كَانَ لَهَا أَجْرُهَا بِمَا أَنْفَقَتْ، وَلِزَوْجِهَا أَجْرُهُ بِمَا كَسَبَ، وَلِلْخَازِنِ مِثْلُ ذَلِكَ، لا يَنْقُصُ بَعْضُهُمْ أَجْرَ بَعْضٍ شَيْئًا». (بخارى: 1425)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها نقل مي كنند كه رسول اكرمρ فرمود: «هرگاه، زني بدون اسراف، چيزي از مال شوهرش را صدقه كند، به او ثواب انفاق و به شوهرش، ثواب كسب آن مي رسد. و خادم و خزانه دار نيز در صورت انفاق, چنين وضعي دارند. و هيچكدام از ثواب ديگري نمي كاهد».

باب (12): صدقه آن است كه از روي بي نيازي باشد

715 . عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى، وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ، وَخَيْرُ الصَّدَقَةِ عَنْ ظَهْرِ غِنًى، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ». (بخارى: 1428)

ترجمه: حكيم بن حزامτ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «دست بالا (صدقه دهنده) از دست پايين (صدقه گيرنده) بهتر است. صدقه را نخست، از افرادي شروع كنيد كه تحت تكفل شما هستند. و بهترين صدقه، آنست كه (صدقه دهنده) از روي بي نيازي، آنرا (صدقه) دهد. (يعني طوري صدقه دهد كه خود, محتاج نشود). هر كس، از خواستن، دوري جويد, خداوند نيز او را از آن، دور نگاه مي دارد. و هر كس كه اظهار بي نيازي كند, خداوند او را بي نياز ميسازد».

716 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَذَكَرَ الصَّدَقَةَ وَالتَّعَفُّفَ وَالْمَسْأَلَةَ: «الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى فَالْيَدُ الْعُلْيَا هِيَ الْمُنْفِقَةُ وَالسُّفْلَى هِيَ السَّائِلَةُ». (بخارى:1429)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول خدا ρ بر منبر رفت و درباب صدقه دادن، چيز خواستن از ديگران و دوري جستن از آن، سخن گفت و فرمود: «دست بالا بر دست پايين, فضيلت دارد. دست بالا, همان دست دهنده است و دست پايين, همان دست گيرنده (سؤال كننده) است».

باب (13): تشويق كردن براي دادن صدقه وسفارش كردن براي آن

717 . عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا جَاءَهُ السَّائِلُ، أَوْ طُلِبَتْ إِلَيْهِ حَاجَةٌ، قَالَ: «اشْفَعُوا تُؤْجَرُوا، وَيَقْضِي اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِρ مَا شَاءَ». (بخارى:1432)

ترجمه: ابوموسي τ روايت مي كند كه: هرگاه، سائلي نزد رسول الله ρ مي آمد و يا كسي، از آنحضرت ρ درخواست حاجتي مي كرد, رسول اكرم ρ خطاب به صحابه رضي الله عنهم مي فرمود:«شما نيز (در حق اين) سفارش كنيد تا در اجر، شريك شويد. خداوند بر زبان پيامبرش آنچه را كه بخواهد، جاري مي كند».

718 . عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِيَ النَّبِيُّ ρ: «لا تُوكِي فَيُوكَى عَلَيْكِ». وفي رواية: قَالَ: «لا تُحْصِي فَيُحْصِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ». (بخارى:1433)

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ به من فرمود: «دستت را محكم نگير تا خداوند بر تو سخت نگيرد». ودر روايتي ديگر آمده است كه رسول خداρ فرمود: «آنچه را كه صدقه مي دهي، حساب نكن تا خداوند نيز براي تو حساب نكند».

باب(14): صدقه دادن باندازة استطاعت

719-وفي رواية: «لا تُوعِي فَيُوعِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ، ارْضَخِي مَا اسْتَطَعْتِ». (بخارى:1433)

ترجمه: و در يك روايت، آمده است كه آنحضرتρ فرمود: «مال را نزد خود (براي اينكه انفاق نكني) نگه ندار, زيرا در آنصورت، خدا نيز با تو چنين خواهد كرد. و به اندازة توان خود، انفاق كن».

باب (15): حكم صدقه اي كه قبل از اسلام بوده است

720. عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ τ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَتَحَنَّثُ بِهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، مِنْ صَدَقَةٍ، أَوْ عَتَاقَةٍ، وَصِلَةِ رَحِمٍ، فَهَلْ فِيهَا مِنْ أَجْرٍ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَسْلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ مِنْ خَيْرٍ». (بخارى: 1436)

ترجمه: ازحكيم بن حزامτ روايت است كه عرض كرد: اي رسول خدا! من درزمان جاهليت، كار هاي نيكي از قبيل صدقه دادن, آزاد كردن غلام و صلة رحم را بخاطر تقرب به خدا، انجام مي دادم. آيا براي آنها اجري به من مي رسد؟ آنحضرت ρ فرمود: بركت همان كارهاي خير بود كه مشرف به اسلام شدي».

باب (16): پاداش خدمتگزاري كه با اجازه صاحبش، صدقه بدهد وخيانت نكند

721. عَنْ أَبِي مُوسَى τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الْخَازِنُ الْمُسْلِمُ الأَمِينُ الَّذِي يُنْفِذُ – وَرُبَّمَا قَالَ: يُعْطِي – مَا أُمِرَ بِهِ، كَامِلاً مُوَفَّرًا، طَيِّبًا بِهِ نَفْسُهُ فَيَدْفَعُهُ إِلَى الَّذِي أُمِرَ لَهُ بِهِ، أَحَدُ الْمُتَصَدِّقَيْنِ». (بخارى:1438)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خادم و انبار دار مسلمان و اميني كه ماموريت خود را بطور كامل و با طيب خاطر، انجام دهد و صدقه را به كسي كه دستور داده شده است, برساند، او نيز يكي از صدقه دهندگان بشمار مي رود».

باب (17): خداوند مي فرمايد: [فأما من أعطي واتقي]

يعني كسيكه صدقه داد و پرهيزگاري نمود
«اللهم اعط منفق مال خلفاً»
خدايا! انفاق كنندة مال را، عوض عطا فرما

722. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ، إِلاَّ مَلَكَانِ يَنْزِلانِ، فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلَفًا، وَيَقُولُ الآخَرُ: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكًا تَلَفًا». (بخارى: 1442)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «هر روزي كه بندگان، صبح مي كنند، دو فرشته از آسمان نازل مي شود. يكي مي گويد: خدايا! به كسي كه در راه تو انفاق مي كند، عوض بده. و ديگري مي گويد: خدايا! به كسي كه از انفاق، خود داري ميكند، ضرر و زيان برسان».

باب (18): مثال بخيل وصدقه دهنده

723. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَثَلُ الْبَخِيلِ وَالْمُتَصَدِّقِ كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ، عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِنْ حَدِيدٍ، مِنْ ثُدِيِّهِمَا إِلَى تَرَاقِيهِمَا، فَأَمَّا الْمُنْفِقُ: فَلا يُنْفِقُ إِلاَّ سَبَغَتْ، أَوْ وَفَرَتْ عَلَى جِلْدِهِ، حَتَّى تُخْفِيَ بَنَانَهُ، وَتَعْفُوَ أَثَرَهُ. وَأَمَّا الْبَخِيلُ: فَلا يُرِيدُ أَنْ يُنْفِقَ شَيْئًا، إِلاَّ لَزِقَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ مَكَانَهَا، فَهُوَ يُوَسِّعُهَا وَلا تَتَّسِعُ». (بخارى:1444)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «مثال صدقه دهنده و بخيل، مانند دو مردي است كه زره آهني بر تن كرده باشند. و آن زره، از سينه تا گلوي آنان را در بر گرفته باشد. شخص صدقه دهنده، هنگامي كه صدقه مي دهد، آن زره، گشاده مي شود وتمام بدنش را در برمي گيرد تا جائي كه نه تنها انگشتانش را مي پوشاند بلكه رد پايش را نيز از بين ميبرد (گناهانش را محو مي كند) ولي بخيل هنگامي كه مي خواهد چيزي انفاق

كند, حلقه هاي آن زره، تنگ تر مي شود. و هر چه سعي مي كند، نمي تواند آنرا گشاده تر نمايد».

باب (19): صدقه بر هر مسلمان، واجب است اگر چيزي براي صدقه نيافت، كار نيكي انجام دهد

724 . عَنْ أَبِي مُوسَى τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ صَدَقَةٌ». فَقَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «يَعْمَلُ بِيَدِهِ فَيَنْفَعُ نَفْسَهُ وَيَتَصَدَّقُ». قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ:«يُعِينُ ذَا الْحَاجَةِ الْمَلْهُوفَ».قَالُوا: فَإِنْ لَمْ يَجِدْ؟ قَالَ: «فَلْيَعْمَلْ بِالْمَعْرُوفِ، وَلْيُمْسِكْ عَنِ الشَّرِّ، فَإِنَّهَا لَهُ صَدَقَةٌ». (بخارى:1445)

ترجمه: ابوموسي τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «صدقه بر هر مسلمان، فرض است». صحابه گفتند: اي پيامبر خدا! اگر كسي، چيزي نداشت، چه كند؟ آنحضرت ρ فرمود: «كار كند تا هم بخودش نفع برساند و هم به ديگران، صدقه دهد». دوباره پرسيدند: اگر اين كار از او ساخته نبود، چه كند؟ رسول الله ρ فرمود: «به ستمديدة نيازمندي كمك كند». پرسيدند: اگر اين را هم نتوانست؟ فرمود: «كار نيك، انجام دهد و از كار بد، اجتناب نمايد. همين، برايش صدقه محسوب ميشود».

باب (20): چقدر بايد زكات و صدقه داد؟

725 . عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: بُعِثَ إِلَى نُسَيْبَةَ الأَنْصَارِيَّةِ بِشَاةٍ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا مِنْهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «عِنْدَكُمْ شَيْءٌ»؟ فَقُلْتُ: لا، إِلاَّ مَا أَرْسَلَتْ بِهِ نُسَيْبَةُ مِنْ تِلْكَ الشَّاةِ، فَقَالَ: «هَاتِ فَقَدْ بَلَغَتْ مَحِلَّهَا». (بخارى: 1446)

ترجمه: ام عطيه (نسيبه انصاري) رضي الله عنها ميگويد: گوسفندي را به من صدقه دادند. من، مقداري از گوشت آن را براي عايشه رضي الله عنها فرستادم. رسول الله ρ از عايشه رضي الله عنها پرسيد: «چيزي براي خوردن داري»؟ عايشه رضي الله عنها گفت:

خير، فقط همان گوشت گوسفندي كه ام عطيه فرستاده است, وجود دارد. رسول الله ρ فرمود: «همان را بياور. زيرا صدقه به محل خود (ام عطيه) رسيده است».

توضيح: رسول خدا ρ صدقه را قبول نمي كرد ولي هديه را مي پذيرفت. (مترجم)

باب (21): گرفتن مال در زكات

726 . عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ τ كَتَبَ لَهُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ρ: «وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتَ مَخَاضٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ، وَعِنْدَهُ بِنْتُ لَبُونٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ، وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ بِنْتُ مَخَاضٍ عَلَى وَجْهِهَا، وَعِنْدَهُ ابْنُ لَبُونٍ، فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْهُ، وَلَيْسَ مَعَهُ شَيْءٌ». (بخارى: 1448)

ترجمه: انس τ روايت مي كند كه: ابوبكر صديقτ فريضة زكات را كه خداوند به پيامبرش امر فرموده بود، براي من چنين نوشت: «هركس كه نصاب زكات شترش به بنت مخاض (بچه شتر يكساله) برسد، ولي نداشته باشد وبنت لبون داشته باشد، همان بنت لبون از او پذيرفته شود. ولي زكات گيرنده، بايد به او بيست درهم يا دو گوسفند،پس بدهد. ولي اگر نزد وي بنت مخاض با شد و ابن لبون (بچه شتر دوساله) نداشته باشد، از وي پذيرفته مي شود و چيزي به او تعلق نمي گيرد».

باب (22): متفرق، نبايد جمع شود ويك مجموعه نبايد متفرق گردد

727 . عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ τ كَتَبَ لَهُ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «وَلا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ، وَلا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ، خَشْيَةَ الصَّدَقَةِ». (بخارى:1450)

ترجمه: انس τ مي گويد: ابوبكرτ طبق دستور رسول الله ρ احكامي را براي من نوشت و فرستاد. از جمله آنها، اين حكم بود: «اموال متفرق را جمع

نكنيد و از ترس زكات، اموال جمع شده را پراكنده نسازيد».

باب (23): اگر اموال دو نفر با هم مخلوط بود، زكات، بين آنها بطور مساوي تقسيم مي شود

728. وَ فِي رِوَايَةٍ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ τ كَتَبَ لَهُ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «وَمَا كَانَ مِنْ خَلِيطَيْنِ فَإِنَّهُمَا يَتَرَاجَعَانِ بَيْنَهُمَا بِالسَّوِيَّةِ». (بخارى: 1451)

ترجمه: ودر روايتي آمده است كه: ابوبكرτ دربارة آنچه رسول اكرم ρ فرض گردانيده است، نوشت: «اگر دو نفر با هم، اموال مشترك داشتند وبه آنها زكات تعلق گرفت، پرداخت زكات را بين خود، بطور مساوي تقسيم نمايند».

باب (24): زكات شتر

729. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ: أَنَّ أَعْرَابِيًّا سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ρ عَنِ الْهِجْرَةِ، فَقَالَ: «وَيْحَكَ، إِنَّ شَأْنَهَا شَدِيدٌ، فَهَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ تُؤَدِّي صَدَقَتَهَا»؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَاعْمَلْ مِنْ وَرَاءِ الْبِحَارِ فَإِنَّ اللَّهَ لَنْ يَتِرَكَ مِنْ عَمَلِكَ شَيْئًا». (بخارى:1452)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ نقل مي كند كه: باديه نشيني از رسول الله ρ دربارة هجرت، پرسيد. آنحضرت ρ فرمود: «واي بر تو، هجرت، بسيار مشكل است. آيا شتر داري كه زكات آنها را بدهي»؟ گفت: آري. رسول الله ρ فرمود: « پس (به آنچه برايت ميسر است) عمل كن. زيرا خداوند، ذره اي از عمل تو را اگرچه در وراي دريا ها انجام گرفته باشد ضايع نخواهد كرد ».

باب (25): كسي كه در زكات مالش، بنت مخاض واجب گردد

و بنت مخاض نداشته باشد

730 . عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ τ كَتَبَ لَهُ فَرِيضَةَ الصَّدَقَةِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ρ: «مَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ مِنَ الإِبِلِ صَدَقَةُ الْجَذَعَةِ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ جَذَعَةٌ، وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ، وَيَجْعَلُ مَعَهَا شَاتَيْنِ، إِنِ اسْتَيْسَرَتَا لَهُ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ الْحِقَّةُ وَعِنْدَهُ الْجَذَعَةُ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْجَذَعَةُ وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ عِنْدَهُ صَدَقَةُ الْحِقَّةِ، وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ إِلاَّ بِنْتُ لَبُونٍ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ لَبُونٍ وَيُعْطِي شَاتَيْنِ أَوْ عِشْرِينَ دِرْهَمًا، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتَ لَبُونٍ وَعِنْدَهُ حِقَّةٌ فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ الْحِقَّةُ وَيُعْطِيهِ الْمُصَدِّقُ عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ، وَمَنْ بَلَغَتْ صَدَقَتُهُ بِنْتَ لَبُونٍ وَلَيْسَتْ عِنْدَهُ وَعِنْدَهُ بِنْتُ مَخَاضٍ، فَإِنَّهَا تُقْبَلُ مِنْهُ بِنْتُ مَخَاضٍ وَيُعْطِي مَعَهَا عِشْرِينَ دِرْهَمًا أَوْ شَاتَيْنِ». (بخاری: 1453)

ترجمه: انس τ روايت مي كند كه ابوبكر صديق τ فريضه زكات را كه خداوند به پيامبرش ρ امر كرده بود، برايش چنين نوشت: «هركس كه زكات شترهايش به "جذعه" (بچه شترچهار ساله) رسيد و آنرا نداشت كه پرداخت كند، ولي "حقه" (بچه شتر سه ساله) در شترانش بود، "حقه" از او پذيرفته مي شود. البته اگر دسترسي داشت، دو گوسفند يا بيست درهم همراه آن پرداخت نمايد. وهركس كه در زكات شترانش "حقه" واجب گرديد و"حقه" در شترانش نبود و"جذعه" وجود داشت، "جذعه" از او پذيرفته مي شود. البته زكات گيرنده بايد به او بيست درهم يا دو گوسفند،پس بدهد. و هركس كه در زكات شترهايش "حقه" واجب گرديد ودر شترانش فقط "بنت لبون" (شتر بچه دوساله) وجوداشت، "بنت لبون" از وي پذيرفته مي شود و دو گوسفند يا بيست درهم نيز، (همراه او) بدهد. وهركس كه در زكات شترهايش "بنت لبون" واجب گرديد و "حقه" داشت، همان از وي پذيرفته مي شود و زكات گيرنده به وي بيست درهم يا دو گوسفند نيز بدهد. و هركس كه در زكات شترهايش، "بنت لبون" واجب گرديد و وي بنت لبون نداشت و"بنت مخاض" در شترانش وجود داشت، "بنت مخاض" از وي پذيرفته مي

شود. علاوه بر آن، بیست درهم یا دو گوسفند نیز بدهد».

باب (26): زکات گوسفند

731 . عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ τ كَتَبَ لَهُ هَذَا الْكِتَابَ لَمَّا وَجَّهَهُ إِلَى الْبَحْرَيْنِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذِهِ فَرِيضَةُ الصَّدَقَةِ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، وَالَّتِي أَمَرَ اللَّهُ بِهَا رَسُولَهُ، فَمَنْ سُئِلَهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى وَجْهِهَا فَلْيُعْطِهَا، وَمَنْ سُئِلَ فَوْقَهَا فَلا يُعْطِ: فِي أَرْبَعٍ وَعِشْرِينَ مِنَ الإِبِلِ فَمَا دُونَهَا مِنَ الْغَنَمِ، مِنْ كُلِّ خَمْسٍ شَاةٌ، إِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا وَعِشْرِينَ إِلَى خَمْسٍ وَثَلاثِينَ فَفِيهَا بِنْتُ مَخَاضٍ أُنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَثَلاثِينَ إِلَى خَمْسٍ وَأَرْبَعِينَ فَفِيهَا بِنْتُ لَبُونٍ أُنْثَى، فَإِذَا بَلَغَتْ سِتًّا وَأَرْبَعِينَ إِلَى سِتِّينَ فَفِيهَا حِقَّةٌ طَرُوقَةُ الْجَمَلِ، فَإِذَا بَلَغَتْ وَاحِدَةً وَسِتِّينَ إِلَى خَمْسٍ وَسَبْعِينَ فَفِيهَا جَذَعَةٌ، فَإِذَا بَلَغَتْ يَعْنِي سِتًّا وَسَبْعِينَ إِلَى تِسْعِينَ فَفِيهَا بِنْتَا لَبُونٍ، فَإِذَا بَلَغَتْ إِحْدَى وَتِسْعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ فَفِيهَا حِقَّتَانِ طَرُوقَتَا الْجَمَلِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ فَفِي كُلِّ أَرْبَعِينَ بِنْتُ لَبُونٍ، وَفِي كُلِّ خَمْسِينَ حِقَّةٌ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ إِلاَّ أَرْبَعٌ مِنَ الإِبِلِ فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ، إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا، فَإِذَا بَلَغَتْ خَمْسًا مِنَ الإِبِلِ فَفِيهَا شَاةٌ، وَفِي صَدَقَةِ الْغَنَمِ فِي سَائِمَتِهَا إِذَا كَانَتْ أَرْبَعِينَ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى عِشْرِينَ وَمِائَةٍ إِلَى مِائَتَيْنِ شَاتَانِ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى مِائَتَيْنِ إِلَى ثَلاثِ مِائَةٍ فَفِيهَا ثَلاثُ شِيَاهٍ، فَإِذَا زَادَتْ عَلَى ثَلاثِ مِائَةٍ فَفِي كُلِّ مِائَةٍ شَاةٌ، فَإِذَا كَانَتْ سَائِمَةُ الرَّجُلِ نَاقِصَةً مِنْ أَرْبَعِينَ شَاةً وَاحِدَةً فَلَيْسَ فِيهَا صَدَقَةٌ، إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا، وَفِي الرِّقَّةِ رُبْعُ الْعُشْرِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ إِلاَّ تِسْعِينَ وَمِائَةً فَلَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ إِلاَّ أَنْ يَشَاءَ رَبُّهَا. (بخاری: 1454)

ترجمه: انس τ روایت می کند که: هنگامیکه ابوبکر صدیق τ وي را به بحرین فرستاد، این نامه را برایش نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم

اين، فريضة زكاتي است كه رسول الله ρ بر عهدة مسلمانان، مقرر كرده است. و همان دستور خداوند متعال است به رسولش. بنابراين، از هر مسلماني كه زكات مطالبه گردد، بايد به همان مقدار تعيين شده، پرداخت نمايد. و اگر بيشتر از آن، مطالبه نمايند، پرداخت نكند.

در بيست وچهار شتر وكمتر از آن، در مقابل هر پنج شتر، يك گوسفند بايد داده شود. از بيست وپنج تا سي وپنج شتر، يك "بنت مخاض" لازم مي گردد. و از سي وشش تا چهل و پنج شتر، يك "بنت لبون" لازم مي گردد. و از چهل وشش تا شصت شتر، يك حقه كه آماده آبستن است، لازم مي گردد. و از شصت و يك تا هفتاد وپنج شتر، يك "جذعه" لازم مي گردد. و از هفتاد وشش تا نود شتر، دو "بنت لبون" لازم مي گردد. و از نود و يك تا يكصد وبيست شتر، دو "حقه" كه آماده آبستن اند، لازم مي گردد. وچون تعداد شتران از صد وبيست گذشت، براي هر چهل شتر، يك "بنت لبون" و براي هر پنجاه شتر، يك "حقه" واجب مي گردد. و هركس، فقط چهار شتر دارد، زكات بر وي واجب نيست مگر اينكه صاحب آنها بخواهد چيزي صدقه نمايد. وچون تعداد آنها به پنج شتر برسد، يك گوسفند واجب مي گردد.

اما در مورد زكات گوسفند: اگر گوسفندان در صحرا بچرند، از هر چهل راس گوسفند تا صد و بيست گوسفند، يكي واجب مي گردد. و از يكصد وبيست تا دويست راس، دو راس گوسفند. و از دويست تا سيصد، سه راس گوسفند، لازم مي گردد. وهنگاميكه تعدادشان از سيصد راس گذشت، از هر صد گوسفند، يكي لازم مي گردد. و اگر تعداد گوسفندان كسي از چهل راس،كمتر باشند زكات بر او واجب نيست مگر اينكه خودش بخواهد چيزي صدقه بدهد.

واما زكات نقره: يك چهلم است. واگر فردي فقط يك صد و نود درهم دارد، زكات بر او واجب نيست مگر اينكه داوطلبانه، چيزي صدقه بدهد.

باب (27): زكات بايد بي عيب باشد

732 . عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ τ كَتَبَ لَهُ: الصَّدَقَةَ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ رَسُولَهُ ρ: «وَلا يُخْرَجُ فِي الصَّدَقَةِ هَرِمَةٌ وَلا ذَاتُ عَوَارٍ وَلا تَيْسٌ إِلاَّ مَا شَاءَ الْمُصَدِّقُ». (بخارى: 1455)

ترجمه: انس τ ميگويد: ابوبكر τ طبق دستور خدا به رسولش ρ، درباره زكات، براي من چنين نوشت: «گوسفند پير و معيوب براي زكات داده نشود. و همچنين گوسفند نر، مگر اينكه صدقه دهنده خواسته باشد».

باب (28) در زكات نبايد بهترين مال مردم انتخاب شود

733 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: حديث بَعْثِ مُعَاذ τ إِلَى الْيَمَنِ تقدم وفي هذه الرواية قَالَ: «إِنَّكَ تَقْدَمُ عَلَى قَوْمٍ أَهْلِ كِتَابٍ....» وَذَكَرَ بَاقِيَ الحَدِيثِ ثُمَّ قَالَ فِي آخِرِهِ: «وَتَوَقَّ كَرَائِمَ أَمْوَالِ النَّاسِ». (بخارى:1458)

ترجمه: حديث ابن عباس τ كه رسول الله ρ معاذ τ را بعنوان والي به يمن فرستاد، قبلا بيان شد. در اين روايت، آمده است كه: آنحضرت ρ فرمود: «تو به طرف اهل كتاب فرستاده ميشوي... » و در پايان، فرمود: «هنگام دريافت زكات، از گرفتن بهترين مال مردم، پرهيزكن».

باب (29): زكات دادن به خويشاوندان

734 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَرَ الأَنْصَارِ بِالْمَدِينَةِ مَالاً مِنْ نَخْلٍ، وَكَانَ أَحَبُّ أَمْوَالِهِ إِلَيْهِ بَيْرُحَاءَ، وَكَانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَدْخُلُهَا، وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ فِيهَا طَيِّبٍ. قَالَ أَنَسٌ: فَلَمَّا أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: **[لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ]** قَامَ أَبُو طَلْحَةَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ

فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: **[لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّون]** وَإِنَّ أَحَبَّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءَ، وَإِنَّهَا صَدَقَةٌ لِلَّهِ، أَرْجُو بِرَّهَا وَذُخْرَهَا عِنْدَ اللَّهِ، فَضَعْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «بَخٍ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، ذَلِكَ مَالٌ رَابِحٌ، وَقَدْ سَمِعْتُ مَا قُلْتَ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا فِي الأَقْرَبِينَ». فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَسَمَهَا أَبُو طَلْحَةَ فِي أَقَارِبِهِ وَبَنِي عَمِّهِ . (بخارى:1461)

ترجمه: انس τ مي گويد: ابوطلحه τ از ميان همه انصار مدينه، نخل بيشتري داشت. بهترين نخلستان وي بنام بيرحاء، روبروي مسجد نبوي بود. رسول الله ρ گهگاهي وارد اين باغ ميشد و از آب آن، مي نوشيد. انس τ مي گويد: وقتي كه اين آيه نازل شد:**[لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّون]**، ابوطلحه τ نزد رسول الله ρ رفت و گفت: يا رسول الله! خداوند مي فرمايد: تا زماني كه محبوبترين اموالتان را انفاق نكرده ايد، به نيكي، دست نخواهيد يافت. باغ بيرحاء محبوبترين ثروت من است. ميخواهم آنرا در راه الله صدقه نمايم و اجر آن را از خداوند دريافت كنم. بنابر اين، هرطور كه شما مناسب مي دانيد, در مورد آن، تصميم بگيريد. رسول الله ρ فرمود: «آفرين! اين است مال سودمند. اين است مال سودمند. آنچه را كه گفتي، شنيدم. نظر من اينست كه آنرا ميان خويشاوندانت، تقسيم كني». ابوطلحهτ گفت: اي رسول خدا! همين كار را خواهم كرد. سپس، ابوطلحه τ آنرا ميان پسرعموها و خويشاوندانش تقسيم نمود.

735 . عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ: حَدِيْثُهُ فِيْ خُرُوْجِ رَسُولِ اللَّهِ ρ إِلَى الْمُصَلَّى تَقَدَّمَ وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: فَلَمَّا صَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ، جَاءَتْ زَيْنَبُ، امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، تَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذِهِ زَيْنَبُ، فَقَالَ: «أَيُّ الزَّيَانِبِ»؟ فَقِيلَ: امْرَأَةُ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: «نَعَمْ ائْذَنُوا لَهَا». فَأُذِنَ لَهَا، قَالَتْ: يَا

نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّكَ أَمَرْتَ الْيَوْمَ بِالصَّدَقَةِ، وَكَانَ عِنْدِي حُلِيٌّ لِي، فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَزَعَمَ ابْنُ مَسْعُودٍ أَنَّهُ وَوَلَدَهُ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَلَيْهِمْ،فَقَالَ النَّبِيُّρ: «صَدَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، زَوْجُكِ وَوَلَدُكِ أَحَقُّ مَنْ تَصَدَّقْتِ بِهِ عَلَيْهِمْ». (بخارى: 1462)

ترجمه: حديث ابوسعيد خدري τ دربارة رفتن پيامبر اكرمρ به عيدگاه، قبلاً بيان شد. در اين روايت، مي گويد: رسول اللهρ بعد از اين كه به خانه رفت، زينب ؛همسر ابن مسعودτ ؛ آمد و اجازة ورود خواست. به آنحضرت ρ گفتند: اي رسول خدا ! زينب آمده است. پرسيد: «كدام زينب»؟ گفتند: همسر ابن مسعودτ.. رسول الله ρ فرمود: «اجازه دهيد تا وارد خانه شود». او وارد خانه شد و عرض كرد: يا رسول اللهρ ! شما امروز دستور داديد كه مردم صدقه بدهند. من قدري زيورآلات دارم و مي خواهم آنها را در راه الله، انفاق كنم. اما شوهرم ؛ابن مسعود؛ و پسرش ميگويند: ما بيشتر از ديگران، مستحق اين صدقه هستيم. رسول الله ρ فرمود: «ابن مسعود راست مي گويد. شوهر و فرزندت، بيشتر از ديگران، مستحق صدقه تو مي باشند».

باب (30): بر اسب، زكات واجب نيست

736 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لَيْسَ عَلَى الْمُسْلِمِ فِي فَرَسِهِ وَغُلامِهِ صَدَقَةٌ». (بخارى: 1463)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول اللهρ فرمود: در اسبها و بردگان مسلمانان، زكات واجب نيست. (البته وقتي كه براي خدمت باشند نه براي تجارت). مترجم

باب (31): دادن زكات به يتيمان

737 ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ جَلَسَ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَجَلَسْنَا حَوْلَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي مِمَّا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي، مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَزِينَتِهَا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوَيَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ؟ فَسَكَتَ النَّبِيُّ ρ، فَقِيلَ لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟ تُكَلِّمُ النَّبِيَّ ρ وَلا يُكَلِّمُكَ؟ فَرَأَيْنَا أَنَّهُ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، قَالَ: فَمَسَحَ عَنْهُ الرُّحَضَاءَ، فَقَالَ: «أَيْنَ السَّائِلُ»؟ وَكَأَنَّهُ حَمِدَهُ، فَقَالَ: إِنَّهُ لا يَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ، وَإِنَّ مِمَّا يُنْبِتُ الرَّبِيعُ يَقْتُلُ أَوْ يُلِمُّ؛ إِلاَّ آكِلَةَ الْخَضْرَاءِ، أَكَلَتْ حَتَّى إِذَا امْتَدَّتْ خَاصِرَتَاهَا، اسْتَقْبَلَتْ عَيْنَ الشَّمْسِ فَثَلَطَتْ، وَبَالَتْ، وَرَتَعَتْ، وَإِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، فَنِعْمَ صَاحِبُ الْمُسْلِمِ مَا أَعْطَى مِنْهُ الْمِسْكِينَ، وَالْيَتِيمَ، وَابْنَ السَّبِيلِ». أَوْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ρ «وَإِنَّهُ مَنْ يَأْخُذُهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلا يَشْبَعُ، وَيَكُونُ شَهِيدًا عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

(بخاری:1465)

ترجمه: ابوسعيد خدريτ ميگويد: روزي، رسول اللهρ بر منبر نشست. و ما هم اطراف او نشستيم. رسول الله ρ فرمود: «ميترسم كه بعد از من، دروازه هاي زرق و برق دنيا بر شما گشوده شود». مردي گفت: يا رسول الله! مگر خير باعث شر مي شود؟ رسول الله ρ سكوت كرد (وجوابي نداد). به او گفتند: تو را چه شده است كه سخن مي گويي در حالي كه آنحضرتρ سخن نمي گويد؟ (در آن اثناء) از آثار چهره رسول خداρ متوجه شديم كه بر ايشان، وحي نازل ميشود.

راوي مي گويد: آنگاه، رسول خداρ عرقهاي (چهره اش) را پاك نموده، فرمود: «سائل كجاست»؟ گويا از سؤال او خوشنود بود و بعد، فرمود: «در واقع، خير، موجب شر نمي شود. اما از باران فصل بهار، نوعي گياه مي رويد كه حيوانات از خوردن آن، مي ميرند يا مريض مي شوند مگر حيواني كه پس از سير شدن، زير آفتاب دراز مي كشد و آنها را دفع مي كند و دوباره، مي چرد. همانا مال دنيا، شيرين و دلفريب است. چقدر خوب است كه مسلمان، از اموال خود به ايتام، مساكين و مسافران انفاق

كند. و هركس كه مالي را به ناحق مي گيرد، مانند كسي است كه مي خورد و مي نوشد اما هرگز سير نمي شود. وآن مال، روز قيامت، عليه او گواهي خواهد داد».

باب (32): دادن زكات به شوهر و يتيمان تحت تكفل خود

738. عَنْ زَيْنَبَ امْرَأَةِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: حَدِيْثُهَا تَقَدَّمَ قَرِّيباً، وَقَالَتْ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: فَانْطَلَقْتُ إِلَى النَّبِيِّ ρ، فَوَجَدْتُ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ عَلَى الْبَابِ، حَاجَتُهَا مِثْلُ حَاجَتِي، فَمَرَّ عَلَيْنَا بِلالٌ، فَقُلْنَا سَلِ النَّبِيَّ ρ: أَيَجْزِي عَنِّي أَنْ أُنْفِقَ عَلَى زَوْجِي وَأَيْتَامٍ لِي فِي حَجْرِي؟ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: «نَعَمْ لَهَا أَجْرَانِ: أَجْرُ الْقَرَابَةِ، وَأَجْرُ الصَّدَقَةِ». (بخارى: 1466)

ترجمه: حديث زينب؛ همسر عبدالله بن مسعود رضي الله عنهما؛ قبلاً بيان گرديد. در اين روايت، علاوه بر آن، مي گويد: به سوي خانة رسول الله ρ براه افتادم. زني از انصار را كنار دروازة خانة آنحضرت ρ ديدم كه سؤالي همانند سؤال من، داشت. بلال τ از كنار ما گذشت. به او گفتيم: از رسول خدا ρ سؤال كن: آيا من مي توانم صدقة اموال خود را به شوهر و يتيماني كه تحت تكفلم مي باشند, بدهم؟ بلالτ از آنحضرت ρ پرسيد. رسول خدا ρ فرمود: «بلي، اگر به آنان صدقه دهند، دو اجر دارد: اجر خويشاوندي و اجر صدقه».

739. عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِىَ الله عَنْهَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلِيَ أَجْرٌ أَنْ أُنْفِقَ عَلَى بَنِي أَبِي سَلَمَةَ ؟إِنَّمَا هُمْ بَنِيَّ. فَقَالَ: «أَنْفِقِي عَلَيْهِمْ فَلَكِ أَجْرُ مَا أَنْفَقْتِ عَلَيْهِمْ». (بخارى: 1467)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: از رسول الله ρ پرسيدم: اگر به فرزندان ابوسلمه كه فرزندان من هستند، انفاق نمايم، به من پاداش مي رسد؟

رسول الله ρ فرمود: «به آنها انفاق کن، زيرا پاداش انفاقت به آنها، به تو خواهد رسيد».

باب (33): خداوند مي فرمايد: زکات براي آزاد کردن بردگان و به بدهکاران و در راه خدا داده شود

740. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِالصَّدَقَةِ، فَقِيلَ: مَنَعَ ابْنُ جَمِيلٍ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَا يَنْقِمُ ابْنُ جَمِيلٍ إِلاَّ أَنَّهُ كَانَ فَقِيرًا فَأَغْنَاهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَأَمَّا خَالِدٌ: فَإِنَّكُمْ تَظْلِمُونَ خَالِدًا، قَدِ احْتَبَسَ أَدْرَاعَهُ وَأَعْتُدَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَمَّا الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ: فَعَمُّ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَهِيَ عَلَيْهِ صَدَقَةٌ وَمِثْلُهَا مَعَهَا». (بخاری: 1468)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ به دادن زکات، امر نمود. گفتند: ابن جميل، خالد بن وليد و عباس بن عبدالمطلب زکات نمي دهند. رسول الله ρ فرمود: «ابن جميل(حق دارد!!) زيرا فقير و تنگدست بود، خداوند به او مال و ثروت زياد داد. اما شما دربارة خالد بن وليد ظلم ميکنيد زيرا او اسلحه و ساز و برگ جنگي خود را در راه الله وقف نموده است. اما عباس بن عبدالمطلب؛عموي رسول الله ρ؛ دو برابر زکات واجب را بايد پرداخت کند».

باب (34): خود داري از سؤال کردن مردم

741. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ: إِنَّ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ρ، فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُمْ، ثُمَّ سَأَلُوهُ فَأَعْطَاهُمْ، حَتَّى نَفِدَ مَا عِنْدَهُ، فَقَالَ: «مَا يَكُونُ عِنْدِي مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ أَدَّخِرَهُ عَنْكُمْ، وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ

يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ، وَمَا أُعْطِيَ أَحَدٌ عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ». (بخارى: 1469)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: برخي از انصار، از رسول الله ρ چيزي طلب كردند. رسول اللهρ خواستة آنها را بر آورده نمود. دوباره و سه باره طلب كردند. رسول اللهρ به آنها، آنچه را خواسته بودند, عطا فرمود تا اينكه مالي كه نزد رسول الله ρ بود، تمام شد. آنگاه رسول خدا ρ فرمود: «آنچه نزد من باشد، من آنرا ذخيره نمي كنم. ولي هركس از خواستن، اجتناب كند، خداوند او را از خواستن، بي نياز مي سازد. و هركس، اظهار بي نيازي كند، خداوند او را بي نياز مي سازد. و هركس صبر را پيشه سازد، خداوند به او صبر، نصيب خواهد كرد. و به هيچكس، نعمتي بهتر و فراختر از صبر، عنايت نشده است».

742 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ فَيَحْتَطِبَ عَلَى ظَهْرِهِ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْتِيَ رَجُلاً فَيَسْأَلَهُ، أَعْطَاهُ أَوْ مَنَعَهُ». (بخارى:1470)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «به خدا سوگند كه اگر كسي از شما، طنابش را بر دارد و با جمع كردن و فروختن هيزم، امرار معاش كند، اين كار براي او بهتر است از آن كه دست گدايي، پيش اين و آن، دراز كند. و آن هم معلوم نيست كه به او چيزي بدهند يا ندهند».

743 . عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلَهُ، فَيَأْتِيَ بِحُزْمَةِ الْحَطَبِ عَلَى ظَهْرِهِ فَيَبِيعَهَا، فَيَكُفَّ اللَّهُ بِهَا وَجْهَهُ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ، أَعْطَوْهُ أَوْ مَنَعُوهُ». (بخارى: 1471)

ترجمه: در روايتي ديگر از زبير τ آمده است كه رسول الله ρ فرمود: «هركس طناب برداشته، بار هيزم را بر پشت خود حمل كند و در بازار بفروشد و خداوند به وسيله اين كار، آبروي او را حفاظت

كند، اين، برايش از دست دراز كردن و خواستن از مردم، بهتر است كه معلوم نيست به او چيزي بدهند يا خير».

744. عَنْ حَكِيم بنِ حِزَامٍ τ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، ثُمَّ قَالَ: «يَا حَكِيمُ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ فِيهِ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ، كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلا يَشْبَعُ، الْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى». قَالَ حَكِيمٌ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لا أَرْزَأُ أَحَدًا بَعْدَكَ شَيْئًا حَتَّى أُفَارِقَ الدُّنْيَا. فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ τ يَدْعُو حَكِيمًا إِلَى الْعَطَاءِ فَيَأْبَى أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُ، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ τ دَعَاهُ لِيُعْطِيَهُ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا، فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي أُشْهِدُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى حَكِيمٍ أَنِّي أَعْرِضُ عَلَيْهِ حَقَّهُ مِنْ هَذَا الْفَيْءِ فَيَأْبَى أَنْ يَأْخُذَهُ، فَلَمْ يَرْزَأْ حَكِيمٌ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ρ حَتَّى تُوُفِّيَ. (بخارى: 1472)

ترجمه: حكيم بن حزامτ مي گويد: از رسول خدا ρ چيزي خواستم. آن را به من عنايت فرمود. سپس براي بار دوم و سوم، خواستم و ايشان همچنان به من عطا كرد. آنگاه فرمود: «اي حكيم! مال دنيا، چيز بسيار شيرين و پسنديده اي است. هركس، آن را سخاوتمندانه دريافت كند, براي او با بركت خواهد بود. و هر كس، از روي حرص و طمع، طالب آن باشد, برايش بركتي نخواهد داشت. (و چنين شخصي) مانند كسي است كه بخورد و سير نشود. و دست بالا (دهنده) از دست پايين (گيرنده) بهتر است». حكيم مي گويد: عرض كردم: يا رسول الله! سوگند به ذاتي كه تو را بحق مبعوث كرده است, بعد از شما، تا زماني كه زنده باشم از هيچ كس، چيزي نخواهم خواست. چنانكه ابوبكرτ در زمان خلافت خود, خواست چيزي به او عطا كند, ولي نپذيرفت و قبول نكرد. بعد، عمرτ نيز در زمان خود, خواست چيزي به او بدهد, باز هم نپذيرفت. سپس، عمرτ، خطاب به مردم فرمود: اي مسلمانان! من شما را گواه مي گيرم بر اينكه مي خواهم حق حكيم را از اين مال، به او بدهم ولي قبول نمي كند.

راوي مي گويد: حكيم پس از وفات رسول خدا ρ، همچنان از هيچ كس، چيزي قبول نكرد تا از دنيا رفت.

باب (35): اگر خداوند به كسي بدون سؤال و طمع چيزي عنايت كرد

745 ـ عَنْ عُمَرَ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُعْطِينِي الْعَطَاءَ، فَأَقُولُ: أَعْطِهِ مَنْ هُوَ أَفْقَرُ إِلَيْهِ مِنِّي، فَقَالَ: «خُذْهُ إِذَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ شَيْءٌ، وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلا سَائِلٍ، فَخُذْهُ، وَمَا لا، فَلا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ». (بخارى: 1473)

ترجمه: عمرτ مي گويد: هرگاه، رسول خدا ρ مي خواست چيزي به من عطا كند، من ميگفتم: يا رسول الله! آن را به كسي عطا كن كه از من، نيازمند تر است. (روزي) رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، بدون خواستن و طمع, چيزي به تو رسيد, آنرا قبول كن وگرنه، در پي آن مباش».

باب (36): كسي كه بدون ضرورت، سؤال كند

746 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَسْأَلُ النَّاسَ حَتَّى يَأْتِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَيْسَ فِي وَجْهِهِ مُزْعَةُ لَحْمٍ». وَقَالَ: «إِنَّ الشَّمْسَ تَدْنُو يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَبْلُغَ الْعَرَقُ نِصْفَ الأُذُنِ، فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ اسْتَغَاثُوا بِآدَمَ، ثُمَّ بِمُوسَى، ثُمَّ بِمُحَمَّدٍ ρ». (بخارى: 1475)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول اللهρ فرمود: «بعضي ها هميشه دست تكدي پيش اين و آن دراز مي كنند. (اين افراد) روز قيامت در حالي حشر مي شوند كه بر صورتشان، گوشتي باقي نمانده است». همچنين آنحضرت ρ افزود: «روز قيامت، خورشيد بقدري نزديك مي شود كه مردم (در اثر گرما) تا بناگوش غرق در عرق خواهند شد. در آن حال، ابتدا از آدم υ و سپس از موسي υ و سرانجام از محمد ρ كمك خواهند خواست».

باب (37) : مرز بي نيازي

747 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي يَطُوفُ عَلَى النَّاسِ، تَرُدُّهُ اللُّقْمَةُ وَاللُّقْمَتَانِ، وَالتَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلَكِنِ الْمِسْكِينُ الَّذِي لا يَجِدُ غِنًى يُغْنِيهِ، وَلا يُفْطَنُ بِهِ فَيُتَصَدَّقُ عَلَيْهِ، وَلا يَقُومُ فَيَسْأَلُ النَّاسَ». (بخاری: 1479)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «مسكين كسي نيست كه به درِ خانه هاي مردم مي رود و يكي دو لقمه نان و يا يكي دو عدد خرما، دريافت مي كند و بر مي گردد. بلكه مسكين كسي است كه چيزي ندارد و مردم از حال او آگاه نيستند تا به او صدقه دهند. و خودش هم از كسي سؤال نمي كند».

باب (38) : تخمين زدن مقدار خرما

748 . عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ τ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ غَزْوَةَ تَبُوكَ، فَلَمَّا جَاءَ وَادِيَ الْقُرَى، إِذَا امْرَأَةٌ فِي حَدِيقَةٍ لَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ لأَصْحَابِهِ: «اخْرُصُوا». وَخَرَصَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَشَرَةَ أَوْسُقٍ. فَقَالَ لَهَا: «أَحْصِي مَا يَخْرُجُ مِنْهَا». فَلَمَّا أَتَيْنَا تَبُوكَ قَالَ: «أَمَا إِنَّهَا سَتَهُبُّ اللَّيْلَةَ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَلا يَقُومَنَّ أَحَدٌ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ بَعِيرٌ فَلْيَعْقِلْهُ». فَعَقَلْنَاهَا، وَهَبَّتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ، فَقَامَ رَجُلٌ فَأَلْقَتْهُ بِجَبَلِ طَيِّءٍ، وَأَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ρ بَغْلَةً بَيْضَاءَ، وَكَسَاهُ بُرْدًا، وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ، فَلَمَّا أَتَى وَادِيَ الْقُرَى قَالَ لِلْمَرْأَةِ: «كَمْ جَاءَ حَدِيقَتُكِ»؟ قَالَتْ: عَشَرَةَ أَوْسُقٍ، خَرْصَ رَسُولِ اللَّهِ ρ. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنِّي مُتَعَجِّلٌ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَعَجَّلَ مَعِي فَلْيَتَعَجَّلْ». فَلَمَّا . قَالَ الراوي كَلِمَةً مَعْنَاهَا أَشْرَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «هَذِهِ طَابَةُ». فَلَمَّا رَأَى أُحُدًا قَالَ: «هَذَا جُبَيْلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ، أَلا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ دُورِ الأَنْصَارِ»؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: «دُورُ بَنِي النَّجَّارِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي

عَبْدِالأَشْهَلِ، ثُمَّ دُورُ بَنِي سَاعِدَةَ، أَوْ دُورُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، وَفِي كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ ــ يَعْنِي ــ خَيْرًا». (بخارى: 1481)

ترجمه: ابوحميد ساعدي τ مي گويد: در غزوة تبوك، همراه رسول اللهρ بوديم. هنگامي كه به وادي "قري" رسيديم، زني را ديديم كه در باغ خود، مشغول كار بود. رسول الله ρ خطاب به اصحاب، فرمود: «محصول خرماي اين باغ را تخمين بزنيد». خود رسول الله ρ آن را ده وسق، تخمين زد و به آن زن، گفت: «هنگام برداشت خرما، مقدار آنها را مشخص كن». و وقتي به تبوك رسيديم، رسول الله ρ فرمود: «امشب، هوا بسيار طوفاني خواهد شد. هيچ كس، از جايش تكان نخورد و شترهايتان را نيز محكم ببنديد». راوي مي گويد: ما هم شترهايمان را بستيم. آن شب، طوفان شديدي آمد. يك نفر از جايش برخاست. طوفان او را در بر گرفت و روي كوه «طي» انداخت. پادشاه ايله قاطري سفيد و يك عدد چادر به رسول اللهρ هديه كرد. آنحضرتρ براي او كه در ناحية ساحلي زندگي مي كرد، امان نامه اي نوشت. در بازگشت از تبوك، وقتي كه رسول الله ρ به وادي قري رسيد، از آن زن پرسيد: «مقدار محصول باغَت، چقدر شد»؟ گفت: ده وسق. يعني همان مقداري كه رسول اللهρ تخمين زده بود.

رسول الله ρ فرمود: «من براي رفتن به مدينه، عجله دارم. هركس، دوست دارد با من بيايد, عجله كند». وقتي چشمش به مدينه افتاد، فرمود: «اين است شهر خوب». و هنگامي كه كوه احد نمايان شد، فرمود: «اين كوهي است كه ما را دوست دارد و ما نيز آن را دوست داريم. آيا دوست داريد بهترين خانه هاي انصار را بدانيد»؟ صحابه گفتند: آري. آنحضرت ρ فرمود: «منازل بني نجار سپس منازل بني عبدالاشهل وبعد از آن، منازل بني ساعده يا منازل بني خزرج و تمام منازل انصار، خوب هستند».

باب (39): مقدار زكات در محصولات كشاورزي

749 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ وَالْعُيُونُ، أَوْ كَانَ عَثَرِيًّا، الْعُشْرُ، وَمَا سُقِيَ بِالنَّضْحِ، نِصْفُ الْعُشْرِ». (بخارى: 1483)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت ميكند كه رسول اللهρ فرمود: «زكات محصولي كه از آب چشمه يا آب باران، آبياري مي شود و درختي كه ريشه در عمق زمين دارد (ونياز به آبياري ندارد)، يك دهم محصول، مي باشد. و (زكات) زميني كه با كشيدن آب از چاه، آبياري مي شود، يك بيستم مي باشد».

باب (40): زكات خرما، هنگام جمع آوري محصول است. وآيا بايد به كودك اجازه داد تا از خرماي صدقه بخورد؟

750 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُؤْتَى بِالتَّمْرِ عِنْدَ صِرَامِ النَّخْلِ، فَيَجِيءُ هَذَا بِتَمْرِهِ، وَهَذَا مِنْ تَمْرِهِ، حَتَّى يَصِيرَ عِنْدَهُ كَوْمًا مِنْ تَمْرٍ، فَجَعَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ رَضِي اللَّه عَنْهما يَلْعَبَانِ بِذَلِكَ التَّمْرِ، فَأَخَذَ أَحَدُهُمَا تَمْرَةً فَجَعَلَهَا فِي فِيهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَأَخْرَجَهَا مِنْ فِيهِ، فَقَالَ: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ آلَ مُحَمَّدٍ ρ لا يَأْكُلُونَ الصَّدَقَةَ». (بخارى: 1485)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: هر شخص، هنگام برداشت محصول خرما، زكات آن را نزد رسول اللهρ مي آورد. بطوريكه نزد ايشان، خرمني از خرما بوجود مي آمد. و حسن و حسين رضي الله عنهما با خرما ها بازي مي كردند. روزي، يكي از آن ها، خرمايي برداشت و در دهان خود نهاد. رسول اللهρ متوجه شد. آن را از دهانش بيرون آورد و فرمود: «مگر نميداني كه آل محمد، صدقه نمي خورند»؟

باب (41): آيا شخص مي تواند زكات مال خود را دوباره بخرد؟ خريدن زكات ديگران، اشكالي ندارد

751. عَنْ عُمَرَ τ قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى فَرَسٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَضَاعَهُ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَشْتَرِيَهُ، وَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَبِيعُهُ بِرُخْصٍ، فَسَأَلْتُ النَّبِيَّ ρ فَقَالَ: «لا تَشْتَرِهِ، وَلا تَعُدْ فِي صَدَقَتِكَ، وَإِنْ أَعْطَاكَهُ بِدِرْهَمٍ، فَإِنَّ الْعَائِدَ فِي صَدَقَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ». (بخارى: 1490)

ترجمه: عمرτ ميگويد: اسبم را در راه خدا، به كسي صدقه دادم. او به وضع آن رسيدگي نمي كرد. گمان كردم كه مي خواهد آن را با قيمت ارزان بفروشد، خواستم آن را بخرم. در اين باره از رسول الله ρ پرسيدم. آنحضرت ρ فرمود: «آن را خريداري مكن. و صدقه ات را پس مگير اگر چه آنرا به يك درهم به تو بفروشد. زيرا كسي كه صدقه اش را پس بگيرد، مانند كسي است كه استفراغ كند و دوباره آن را بخورد».

باب (42): صدقه دادن به بردگان آزاد شدة همسران پيامبر ρ

752. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: وَجَدَ النَّبِيُّ ρ شَاةً مَيِّتَةً، أُعْطِيَتْهَا مَوْلاةٌ لِمَيْمُونَةَ مِنَ الصَّدَقَةِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «هَلاَّ انْتَفَعْتُمْ بِجِلْدِهَا»؟ قَالُوا: إِنَّهَا مَيْتَةٌ. قَالَ: «إِنَّمَا حَرُمَ أَكْلُهَا». (بخارى:1492)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ مُردار گوسفندي را ــ كه قبلا آن گوسفند، به كنيز آزاد شدة ميمونه رضي الله عنها (همسر رسول خدا ρ) صدقه شده بود ــ ديد و فرمود: «چرا از پوست آن، استفاده نكرديد»؟ گفتند: يا رسول الله! اين گوسفند، مرده و حرام شده است. رسول الله ρ فرمود: «گوشت آن، حرام است». (يعني استفاده از پوستش، اشكالي ندارد).

باب (43): تغيير حالت زكات

753 ـ عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ أُتِيَ بِلَحْمٍ، تُصُدِّقَ بِهِ عَلَى بَرِيرَةَ، فَقَالَ: «هُوَ عَلَيْهَا صَدَقَةٌ، وَهُوَ لَنَا هَدِيَّةٌ». (بخارى: 1495)

ترجمه: انس τ مي گويد: نزد رسول الله ρ گوشتي آوردند كه به بريره، صدقه داده شده بود. آنحضرتρ فرمود: «اين گوشت، براي او (بريره) صدقه است وبراي ما هديه است». (يعني از حالت صدقه خارج شده است).

باب (44): زكات, از اغنياء گرفته و به فقرا داده شود

754 ـ حَدِيثُ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ τ وبَعَثِهِ إِلَى الْيَمَنِ تَقَدَّمَ وفي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ». (بخارى: 1496)

ترجمه: حديث معاذτ دربارة اعزام وي به يمن، قبلا بيان گرديد. در اين روايت، علاوه بر آن, آمده است كه رسول اللهρ فرمود: « از دعاي مظلوم بترس. زيرا بين او و خدا، حجابي وجود ندارد».

باب (45): دعاي خير براي صدقه دهنده

755 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا أَتَاهُ قَوْمٌ بِصَدَقَتِهِمْ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ فُلانٍ». فَأَتَاهُ أَبِي بِصَدَقَتِهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى». (بخارى: 1497)

ترجمه: عبد الله بن ابي اوفي τ مي گويد: هرگاه، گروهي از مردم، صدقاتشان را نزد آنحضرت ρ مي آوردند, در حق آنها دعاي خير مي كرد و مي فرمود: «خداوندا! بر آل فلان، رحمت نازل فرما». راوي مي گويد: همچنين، هنگامي كه پدرم صدقاتش را خدمت رسول خدا ρ تقديم نمود، آنحضرت ρ دعاي خير نمود و فرمود:«پروردگارا! رحمتت را شامل حال آل ابي اوفي بفرما».

باب (46): حكم آنچه از دريا استخراج ميشود

756 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ : «أَنَّ رَجُلاً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ سَأَلَ بَعْضَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَنْ يُسْلِفَهُ أَلْفَ دِينَارٍ، فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ، فَخَرَجَ فِي الْبَحْرِ فَلَمْ يَجِدْ مَرْكَبًا، فَأَخَذَ خَشَبَةً فَنَقَرَهَا، فَأَدْخَلَ فِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ، فَرَمَى بِهَا فِي الْبَحْرِ، فَخَرَجَ الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ أَسْلَفَهُ فَإِذَا بِالْخَشَبَةِ، فَأَخَذَهَا لأَهْلِهِ حَطَبًا . فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . فَلَمَّا نَشَرَهَا وَجَدَ الْمَالَ». (بخارى:1498)

ترجمه: ابوهريره τ از رسول الله ρ نقل مي كند كه: «شخصي از بني اسرائيل از شخصي ديگر، مبلغ هزار دينار، قرض خواست. او نيز به او داد. مقروض وقتي كه ميخواست قرض را به صاحبش بر گرداند، به طرف دريا رفت. اما وسيله اي نيافت كه بر آن سوار شود (و نزد قرض دهنده برود). آن گاه، قطعه چوبي را برداشت و سوراخ كرد و هزار دينار را در داخل آن گذاشت و به دريا انداخت. (از قضا) شخص قرض دهنده يعني مالك هزار دينار، چوب را ديد و آن را به بعنوان هيزم، به خانه اش برد. وقتي چوب را شكست, هزار دينار را در آن يافت».

باب (47): زكات گنج، يك پنجم آن است

757 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «الْعَجْمَاءُ جُبَارٌ، وَالْبِئْرُ جُبَارٌ، وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمُسُ». (بخارى: 1499)

ترجمه: از ابو هريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «آنچه را حيواني (بدون هدايت كسي) تلف كند, حقش بهدر مي رود. آنچه در چاه كسي بيفتد, حقش بهدر مي رود و آنچه در معدن آسيب ببيند و نابود شود, حقش به هدر مي رود». و افزود كه: «زكات گنج، يك پنجم آن است».

باب (48): حساب گرفتن از مأموران جمع آوري زكات

758 . عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ τ قَالَ: اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ رَجُلاً مِنَ الأَسْدِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ، يُدْعَى ابْنَ اللُّتْبِيَّةِ، فَلَمَّا جَاءَ حَاسَبَهُ. (بخارى:1500)

ترجمه: ابوحميد ساعدي τ مي گويد: رسول الله ρ شخصي از طايفه بني اسد را كه ابن لُتبيه نام داشت، براي وصول زكات اموال بني سليم مأموريت داد. و هنگامي كه برگشت، آنحضرتρ از او حساب گرفت.

باب (49): داغ كردن شترهاي صدقه و بيت‌المال

759 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: غَدَوْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ بِعَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ لِيُحَنِّكَهُ، فَوَافَيْتُهُ فِي يَدِهِ الْمِيسَمُ، يَسِمُ إِبِلَ الصَّدَقَةِ. (بخارى: 1502)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: عبدالله بن ابي طلحه را هنگام ولادت, براي تحنيك (باز كردن كام اش) نزد رسول اللهρ بردم. هنگامي كه به آنجا رسيدم، ديدم كه آنحضرت ρ ميله اي آهني در درست دارد و با آن، شترهاي زكات و (بيت المال) را براي نشانه گذاري، داغ مي كند.

25 ـ كتاب صدقة فطر

باب (1): فرض بودن صدقة فطر

760 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ρ زَكَاةَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ، عَلَى الْعَبْدِ وَالْحُرِّ، وَالذَّكَرِ وَالأُنْثَى، وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَمَرَ بِهَا أَنْ تُؤَدَّى قَبْلَ خُرُوجِ النَّاسِ إِلَى الصَّلاةِ. (بخاری:1503)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ صدقة فطر را بر مرد و زن, بزرگ و كوچك, برده و آزاد مسلمان، فرض قرار داد و مقدار آن را يك صاع خرما و يا يك صاع جو، تعيين فرمود. و دستور داد تا قبل از نماز عيد فطر، پرداخت گردد.

باب (2): صدقه فطر, بايد قبل از نماز عيد، پرداخت شود

761 . عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ τ قال: كُنَّا نُخْرِجُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِρ يَوْمَ الْفِطْرِ صَاعًا مِنْ طَعَامٍ، وَكَانَ طَعَامَنَا الشَّعِيرُ وَالزَّبِيبُ وَالأَقِطُ وَالتَّمْرُ. (بخاری:1510)

ترجمه: ابوسعيد خدريτ مي گويد: ما در زمان رسول اللهρ يك صاع از طعام را صدقه فطر ميداديم. و طعام ما در آن ايام، جو، كشمش، كشك و خرما بود.

باب (3): صدقة فطر، بر هر فرد برده و آزاد فرض است

762 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: فَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ρ صَدَقَةَ الْفِطْرِ، صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ أَوْ صَاعًا مِنْ تَمْرٍ، عَلَى الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ. (بخاری: 1512)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسولاللهρ صدقه فطر را بر هر كوچك و بزرگ و برده و آزاد مسلمان، فرض قرار داد. و مقدار آن را يك صاع جو يا كشمش يا خرما تعيين فرمود.

26 ـ كتاب حج

باب (1): وجوب حج و فضيلت آن

763 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ الْفَضْلُ رَدِيفَ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَجَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنْ خَثْعَمَ، فَجَعَلَ الْفَضْلُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا وَتَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَجَعَلَ النَّبِيُّ ρ يَصْرِفُ وَجْهَ الْفَضْلِ إِلَى الشِّقِّ الآخَرِ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ فَرِيضَةَ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ فِي الْحَجِّ أَدْرَكَتْ أَبِي شَيْخًا كَبِيرًا، لا يَثْبُتُ عَلَى الرَّاحِلَةِ، أَفَأَحُجُّ عَنْهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». وَذَلِكَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ. (بخارى: 1513)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي گويد: فضل بن عباس پشت سر رسول الله ρ بر مركب سوار بود. زني از طايفه خثعم آمد. فضل به آن زن نگاه مي كرد و او نيز به فضل، مي نگريست. و رسول اللهρ چهرة فضل را به سوي ديگر بر مي گرداند. آن زن پرسيد: خداوند حج را بر بندگانش فرض كرده است. پدرم واجد شرايط است ولي پير و ناتوان است و نمي تواند خود را بر روي شتر يا سواري ديگر، نگه دارد. آيا مي توانم بجاي او، حج نمايم؟ آنحضرت ρ فرمود: «بلي». راوي مي گويد: اين پرسش و پاسخ، در زمان حجة الوداع بود.

باب (2): خداوند مي فرمايد: به مردم اعلام كن تا به حج بيايند...

764 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَرْكَبُ رَاحِلَتَهُ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، ثُمَّ يُهِلُّ حَتَّى تَسْتَوِيَ بِهِ قَائِمَةً. (بخارى: 1514)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول خدا ρ را ديدم كه در ذوالحليفه سوار بر شتر شد و تا زماني كه شتر برخاست و راست ايستاد, تلبيه مي گفت.

باب (3): انجام مناسك حج، در حالت سواري

765 . عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ حَجَّ عَلَى رَحْلٍ وَكَانَتْ زَامِلَتَهُ. (بخارى: 1517)

ترجمه: انس τ مي گويد: رسول الله ρ سوار بر شتر، مناسك حج را بجاي آورد. و زاد و توشه سفرش نيز، روي همان شتر، قرار داشت.

باب (4): فضيلت حج مقبول

766 . عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَرَى الْجِهَادَ أَفْضَلَ الْعَمَلِ، أَفَلا نُجَاهِدُ؟ قَالَ: «لا، لَكِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ حَجٌّ مَبْرُورٌ». (بخارى:1520)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه عرض كرد: اي رسول خدا! جهاد را بهترين عمل مي دانيم. پس چرا به جهاد نرويم؟ رسول اللهρ فرمود: «خير, بزرگترين جهاد براي شما, حج مقبول است».

767 . عن أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مَنْ حَجَّ لِلَّهِ، فَلَمْ يَرْفُثْ، وَلَمْ يَفْسُقْ، رَجَعَ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ». (بخارى: 1521)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «هركس، بخاطر (رضاي) خدا حج نمايد و از مقاربت جنسي و مقدمات آن، (در زمان حج) پرهيز نمايد و مرتكب معصيت نشود، چنان از گناه پاك مي شود كه گويي تازه از مادر، متولد شده است».

باب (5): ميقات هاي حج

768. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ وَقَّتَ لأَهْلِ الْمَدِينَةِ "ذَا الْحُلَيْفَةِ"، وَلأَهْلِ الشَّأْمِ "الْجُحْفَةَ"، وَلأَهْلِ نَجْدٍ "قَرْنَ الْمَنَازِلِ"، وَلأَهْلِ الْيَمَنِ "يَلَمْلَمَ"، هُنَّ لأَهْلِهِنَّ، وَلِكُلِّ آتٍ أَتَى عَلَيْهِنَّ مِنْ غَيْرِهِمْ، مِمَّنْ أَرَادَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، فَمَنْ كَانَ دُونَ ذَلِكَ فَمِنْ حَيْثُ أَنْشَأَ، حَتَّى أَهْلُ مَكَّةَ مِنْ مَكَّةَ. (بخارى: 1530)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ "ذوالحليفه " را براي اهالي مدينه، "جحفه" را براي اهالي شام، " قرن المنازل" را براي اهالي نجد و "يَلَملَم" را براي اهالي يمن بعنوان ميقات (محل بستن احرام) مقرر فرمود. ميقاتهاي ياد شده هم براي ساكنين فوق الذكر و هم براي كساني كه از آن نواحي، براي حج و عمره مي روند، معين شده است. و كساني كه بعد از ميقات ها، قرار دارند، از هر جا كه بخواهند، مي توانند احرام ببندند. تا جايي كه براي اهل مكه، شهر مكه، ميقات است.

باب (6)

769. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ أَنَاخَ بِالْبَطْحَاءِ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، فَصَلَّى بِهَا. وَكَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهما يَفْعَلُ ذَلِكَ. (بخارى: 1532)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه: رسول الله ρ در دشت هموار ذوالحليفه، شتر را خواباند و نماز خواند. و عبد الله بن عمر رضي الله عنهما نيز، چنين مي كرد.

باب (7): رفتن رسول الله ρ به حج از راه شجره

770. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يَخْرُجُ مِنْ طَرِيقِ الشَّجَرَةِ، وَيَدْخُلُ مِنْ طَرِيقِ الْمُعَرَّسِ، وَأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ إِذَا خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ يُصَلِّي فِي مسْجِدِ الشَّجَرَةِ، وَإِذَا رَجَعَ صَلَّى بِذِي الْحُلَيْفَةِ، بِبَطْنِ الْوَادِي، وَبَاتَ حَتَّى يُصْبِحَ. (بخارى:1533)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول اللهρ از راه شجره، مدينه را به قصد مكه ترك مي گفت. و در بازگشت، از راه «معرَّس»، وارد مي شد. همچنين آنحضرت ρ هنگام رفتن به مكه، در مسجد شجره، نماز مي خواند و هنگام بازگشت، در ميان وادي ذوالحليفه، نماز ميخواند و شب را همانجا سپري مي كرد.

باب (8): رسول اكرمρ فرمود: «عقيق وادي مباركي است»

771. عَنْ عُمَرَ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ بِوَادِي الْعَقِيقِ يَقُولُ: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتٍ مِنْ رَبِّي، فَقَالَ: صَلِّ فِي هَذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ، وَقُلْ عُمْرَةً فِي حَجَّةٍ». (بخارى:1534)

ترجمه: عمرτ مي گويد: از رسول الله ρ در وادي عقيق، شنيدم كه فرمود: «امشب، قاصدي از طرف پروردگارم آمد و گفت: در اين وادي مبارك، (وادي عقيق) نماز بخوان و نيت كن كه عمره و حج را با هم انجام دهي».

772. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّهُ رُئِيَ وَهُوَ فِي مُعَرَّسٍ بِذِي الْحُلَيْفَةِ بِبَطْنِ الْوَادِي قِيلَ لَهُ إِنَّكَ بِبَطْحَاءَ مُبَارَكَةٍ.(بخارى:1535)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما از رسول اللهρ روايت مي كند كه: آنحضرتρ در ذوالحليفه، در وسط وادي (عقيق)، استراحت مي كرد كه در خواب، به ايشان گفته شد: تو در دشت مباركي، قرار داري.

باب (9): سه بار شستن مواد خوشبو از لباس

773 . عن يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ τ قَالَ لِعُمَرَ τ: أَرِنِي النَّبِيَّ ρ حِينَ يُوحَى إِلَيْهِ. قَالَ: فَبَيْنَمَا النَّبِيُّ ρ بِالْجِعْرَانَةِ، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ تَرَى فِي رَجُلٍ أَحْرَمَ بِعُمْرَةٍ، وَهُوَ مُتَضَمِّخٌ بِطِيبٍ؟ فَسَكَتَ النَّبِيُّ ρ سَاعَةً، فَجَاءَهُ الْوَحْيُ، فَأَشَارَ عُمَرُ τ إِلَيَّ، فَجِئْتُ وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ ثَوْبٌ قَدْ أُظِلَّ بِهِ، فَأَدْخَلْتُ رَأْسِي، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ρ مُحْمَرُّ الْوَجْهِ، وَهُوَ يَغِطُّ، ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ، فَقَالَ: «أَيْنَ الَّذِي سَأَلَ عَنِ الْعُمْرَةِ»؟ فَأُتِيَ بِرَجُلٍ، فَقَالَ: «اغْسِلِ الطِّيبَ الَّذِي بِكَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، وَانْزِعْ عَنْكَ الْجُبَّةَ، وَاصْنَعْ فِي عُمْرَتِكَ كَمَا تَصْنَعُ فِي حَجَّتِكَ». (بخارى:1536)

ترجمه: يعلي بن اميه τ به عمرτ گفت: رسول خدا ρ را هنگام نزول وحي، به من نشان بده. يعلي مي گويد: روزي، رسول اللهρ با چند نفر از صحابه رضوان الله عليهم در جعرانه، تشريف داشت كه شخصي نزد وي آمد و گفت: يا رسول الله! نظر شما دربارة كسي كه براي عمره، احرام بسته و لباسش معطر باشد، چيست؟ آنحضرت ρ اندكي سكوت كرد. در آن اثنا، وحي نازل شد. عمرτ به من اشاره كرد كه بيا. من آمدم و ديدم كه پارچه اي را براي سايه، روي سر آنحضرت ρ نگه داشته اند. سرم را زيرا چادر بردم. ديدم كه آنحضرت ρ نفس عميق مي كشد و چهرة مباركش كاملاً قرمز شده است. سپس، آثار وحي بر طرف شد و فرمود: «كجا است كسي كه دربارة عمره پرسيد»؟ آن شخص را نزد ايشان آوردند. رسول خدا ρ فرمود: «مواد خوشبو را سه بار بشوي و جبه را از تن بيرون كن.

سپس، آنچه را كه در حج انجام مي دهي، در عمره نيز انجام بده».

باب (10): استفاده از مواد خوشبو هنگام بستن احرام، و مُحرِم چه نوع لباسي بپوشد

774 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ρ، قَالَتْ: كُنْتُ أُطَيِّبُ رَسُولَ اللَّهِ ρ لإِحْرَامِهِ حِينَ يُحْرِمُ، وَلِحِلِّهِ قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ بِالْبَيْتِ. (بخارى:1539)

ترجمه: عايشه؛ همسر گرامي رسول الله ρ؛ مي گويد: من تن (مبارك) رسول الله ρ را هنگام بستن احرام و در زماني كه از احرام بيرون مي آمد، يعني قبل از طواف بيت, خوشبويي مي زدم.

باب (11): احرام بستن با سرِ پوشيده از حنا

775 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يُهِلُّ مُلَبِّدًا. (بخارى:1540)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه نيت احرام نمود در حالي كه سر (مباركش) با حنا پوشيده شده بود.

باب (12): احرام بستن از مسجد ذو الحليفه

776 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: مَا أَهَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِلاَّ مِنْ عِنْدِ الْمَسْجِدِ. يَعْنِي: مَسْجِدَ ذِي الْحُلَيْفَةِ. (بخارى:1541)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول اللهρ احرام نمي بست مگر از مسجد يعني مسجد ذوالحليفه.

باب (13): سوار شدن دو نفر بر يك سواري در حج

777 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ أُسَامَةَ τ كَانَ رِدْفَ النَّبِيِّ ρ مِنْ عَرَفَةَ إِلَى الْمزْدَلِفَةِ، ثُمَّ أَرْدَفَ الْفَضْلَ مِنَ الْمزْدَلِفَةِ إِلَى مِنًى، فَكِلاهُمَا قَالَ: لَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ρ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ. (بخارى:1544، 1543)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: اسامه τ از عرفات تا مزدلفه پشت سر رسول اللهρ سوار شتر بود. سپس، از مزدلفه تا منا, فضل پشت سر رسول اللهρ سوار شد. و هر دو نفر ميگفتندكه رسول اللهρ تا رمي جمرة عقبه, لبيك مي گفت. (يعني تا هنگام زدن شيطان بزرگ، لبيك مي گفت).

باب (14): آنچه شخص مُحرِم ميتواند بپوشد

778 . عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: انْطَلَقَ النَّبِيُّ ρ مِنَ الْمَدِينَةِ، بَعْدَ مَا تَرَجَّلَ وَادَّهَنَ، وَلَبِسَ إِزَارَهُ وَرِدَاءَهُ، هُوَ وَأَصْحَابُهُ، فَلَمْ يَنْهَ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الأَرْدِيَةِ وَالأُزُرِ تُلْبَسُ، إِلاَّ الْمُزَعْفَرَةَ الَّتِي تَرْدَعُ عَلَى الْجِلْدِ، فَأَصْبَحَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ، رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، حَتَّى اسْتَوَى عَلَى الْبَيْدَاءِ أَهَلَّ هُوَ وَأَصْحَابُهُ وَقَلَّدَ بَدَنَتَهُ، وَذَلِكَ لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، فَقَدِمَ مَكَّةَ لأَرْبَعِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحَجَّةِ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَحِلَّ مِنْ أَجْلِ بُدْنِهِ، لأَنَّهُ قَلَّدَهَا، ثُمَّ نَزَلَ بِأَعْلَى مَكَّةَ عِنْدَ الْحَجُونِ، وَهُوَ مُهِلٌّ بِالْحَجِّ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا

حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ، وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ يُقَصِّرُوا مِنْ رُءُوسِهِمْ، ثُمَّ يَحِلُّوا، وَذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ بَدَنَةٌ قَلَّدَهَا،وَمَنْ كَانَتْ مَعَهُ امْرَأَتُهُ فَهِيَ لَهُ حَلالٌ، وَالطِّيبُ وَالثِّيَابُ. (بخاری:1545)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: آنحضرت ρ همراه ياران خود پس از اينكه سرش را روغن ماليد و شانه زد و ازار و رداي احرام پوشيد، از مدينه براه افتاد. و پوشيدن هيچ لباسي را منع نكرد مگر پارچه اي كه آغشته به زعفران شده بود و اثرش بر روي بدن باقي مي ماند. رسول خداρ شب را در ذوالحليفه گذراند. و هنگام صبح، سوار شد و براه افتاد و هنگامي كه به «بيدا» رسيدند، ايشان و يارانش لبيك گفتند. وآنحضرت ρ گردنبندي به گردن هدي (حيواني كه به شكرانه حج در مكه ذبح مي شود) خود انداخت و آن را نشان كرد. درآن وقت، پنج روز به پايان ماه ذي قعده مانده بود. و روز چهارم ذيحجه، وارد مكه شدند. آنحضرت ρ نخست، به طواف كعبه پرداخت و سعي بين صفا و مروه نمود. و چون هدي همراه داشت از احرام بيرون نيامد. سپس، در قسمت بالاي شهر مكه در محلة حجون منزل گرفت و همچنان براي حج، در احرام بسر مي برد. و به آن عده از اصحاب كه هدي همراه نداشتند, دستور داد كه پس از طواف بيت و سعي بين صفا و مروه, موهاي خود را كوتاه كنند و از احرام خارج شوند و به كساني از آنها كه همسرانشان را با خود آورده بودند, اجازه داد تا با آنها نزديكي كنند و از مواد خوشبو استفاده نمايند و لباس دوخته به تن كنند.

باب (15): تلبيه گفتن

779 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ تَلْبِيَةَ رَسُولِ اللَّهِρ: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لا شَرِيكَ لَكَ». (بخارى:1549)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ρ چنين لبيك مي گفت: «**لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لا شَرِيكَ لَكَ**».

باب (16): تحميد وتسبيح وتكبير گفتن، هنگام سوارشدن بر سواري قبل از نيت كردن حج يا عمره

780 ـ عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ρ وَنَحْنُ مَعَهُ بِالْمَدِينَةِ الظُّهْرَ أَرْبَعًا، وَالْعَصْرَ بِذِي الْحُلَيْفَةِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ بَاتَ بِهَا حَتَّى أَصْبَحَ، ثُمَّ رَكِبَ حَتَّى اسْتَوَتْ بِهِ عَلَى الْبَيْدَاءِ، حَمِدَ اللَّهَ، وَسَبَّحَ، وَكَبَّرَ، ثُمَّ أَهَلَّ بِحَجٍّ وَعُمْرَةٍ، وَأَهَلَّ النَّاسُ بِهِمَا، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَمَرَ النَّاسَ، فَحَلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ، أَهَلُّوا بِالْحَجِّ، قَالَ: وَنَحَرَ النَّبِيُّ ρ بَدَنَاتٍ بِيَدِهِ قِيَامًا، وَذَبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِالْمَدِينَةِ كَبْشَيْنِ أَمْلَحَيْنِ. (بخارى:1551)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: همراه رسول خدا ρ نماز ظهر را در مدينه، چهار ركعت و نماز عصر را در ذوالحليفه، دو ركعت، خواندیم. و شب را همانجا ماندند. و هنگام صبح، سوار شد و براه افتاد. و زماني كه به بيداء رسيد, تحميد (الحمد لله)، تسبيح و تكبير گفت. سپس، نيت حج و عمره نمود. و مردم نيز نيت حج و عمره كردند. راوي مي گويد: هنگامي كه وارد مكه شديم, به مردم دستور داد (كه پس از عمره) از احرام خارج شوند تا اينكه روز هشتم فرا رسيد, مردم دوباره براي حج احرام بستند. و روز عيد، رسول خدا ρ چندين شتر را ايستاده ذبح كرد. راوي مي گويد: يكبار در مدينه منوره نيز آنحضرت ρ دو قوچ سفيد، ذبح كرد.

باب (17): روبه قبله نمودن. هنگام نيت حج يا عمره

781 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يُلَبِّي من ذِي الْحُلَيْفَةِ، ثُمَّ إِذَا بَلَغَ الْحَرَمَ يُمْسِكُ حَتَّى إِذَا جَاءَ ذَا طُوًى بَاتَ بِهِ، حَتَّى يُصْبِحَ، فَإِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ اغْتَسَلَ، وَزَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ فَعَلَ ذَلِكَ. (بخارى:1553)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما از ذوالحليفه لبيك ميگفت و هنگامي كه به حرم مي رسيد, ديگر لبيك نمي گفت. تا اينكه به «ذي طوي» مي رسيد، شب را در آنجا مي گذراند. و بعد از نماز صبح، استحمام مي كرد و معتقد بود كه رسول الله ρ چنين مي كرد .

باب (18): تلبيه گفتن، هنگام پايين رفتن در وادي

782 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَمَّا مُوسَى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ إِذِ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي يُلَبِّي». (بخارى:1555)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول اللهρ فرمود: «گويا هم اكنون موسيυ را مي بينم كه لبيك گويان به سوي وادي، سرازير است».

باب (19): كسيكه در زمان پيامبر ρ مانند ايشان به حج يا عمره نيت كرده است

783 . عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: بَعَثَنِي النَّبِيُّ ρ إِلَى قَوْمٍ بِالْيَمَنِ، فَجِئْتُ وَهُوَ بِالْبَطْحَاءِ، فَقَالَ: «بِمَا أَهْلَلْتَ»؟ قُلْتُ: أَهْلَلْتُ كَإِهْلالِ النَّبِيِّ ρ. قَالَ: «هَلْ مَعَكَ مِنْ هَدْيٍ»؟ قُلْتُ: لا. فَأَمَرَنِي فَطُفْتُ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، ثُمَّ أَمَرَنِي فَأَحْلَلْتُ، فَأَتَيْتُ امْرَأَةً مِنْ قَوْمِي، فَمَشَطَتْنِي، أَوْ غَسَلَتْ رَأْسِي. فَقَدِمَ عُمَرُ τ،

فَقَالَ: إِنْ نَأْخُذْ بِكِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُنَا بِالتَّمَامِ، قَالَ اللَّهُ: [**وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّه**] وَإِنْ نَأْخُذْ بِسُنَّةِ النَّبِيِّ ρ فَإِنَّهُ لَمْ يَحِلَّ حَتَّى نَحَرَ الْهَدْيَ.(بخاري:1559)

ترجمه: ابوموسي τ مي گويد: رسول الله ρ مرا بسوي قومي در يمن، فرستاد. وقتي از آنجا برگشتم، رسول الله ρ در بطحاء بود. و از من پرسيد: «به چه نيتي احرامي بسته اي»؟ عرض كردم: به همان نيتي كه رسول الله ρ احرام بسته است. رسول اكرم ρ پرسيد: «آيا همراه خود، هدي آورده اي»؟ عرض كردم: خير. آنحضرتρ به من دستور داد تا پس از طواف بيت و سعي بين صفا و مروه، از احرام خارج شوم. من هم، چنين كردم. سپس، نزد زني از بستگان خود رفتم. او موهاي مرا شانه زد يا سر مرا شست. در اين اثنا، عمرτ آمد و گفت: اگر بخواهيم به دستور كتاب خدا عمل كنيم, كتاب خدا دستور داده است تا حج و عمره را كامل نماييم آنطور كه مي فرمايد: [**وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّه**]. و اگر بخواهيم به سنت رسول الله ρ عمل كنيم, ايشان قبل از ذبح هدي، از احرام خارج نشد.

باب (20): خداوند مي فرمايد: حج در ماههاي خاصي است

784. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: وَحَدِيْثُهَا فِي الْحَجِّ قَدْ تَقَدَّمَ، قَالَتْ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ، وَلَيَالِيَ الْحَجِّ وَحُرُمِ الْحَجِّ، فَنَزَلْنَا بِسَرِفَ، قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ مَعَهُ هَدْيٌ، فَأَحَبَّ أَنْ يَجْعَلَهَا عُمْرَةً فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ فَلا». قَالَتْ: فَالآخِذُ بِهَا وَالتَّارِكُ لَهَا مِنْ أَصْحَابِهِ، قَالَتْ: فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ρ وَرِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَكَانُوا أَهْلَ قُوَّةٍ، وَكَانَ مَعَهُمُ الْهَدْيُ فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى الْعُمْرَةِ. وَذَكَرَتْ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ. (بخارى: 1560)

ترجمه: حديث عايشه رضي الله عنها در بارة حج, قبلا بيان گرديد. در اين روايت، علاوه بر آن, آمده

است كه: عايشه رضي الله عنها فرمود: در ماهها، شبها و ايام حج با رسول اللهρ احرام بستيم و از مدينه منوره حركت كرديم. و در محلي بنام سرف، توقف كرديم. رسول الله ρ در آنجا، خطاب به اصحاب، فرمود: «هركس از شما، هدي همراه نياورده و مي خواهد با همين احرام, عمره كند، مانعي ندارد. اما كسي كه هدي، همراه دارد، چنين نكند». عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: بعضي از اصحاب، حج خود را به عمره تبديل كردند و بعضي نكردند. رسول الله ρ و تني چند از يارانش كه وضع مالي بهتري داشتند و هدي همراه شان بود، نتوانستند اعمال عمره را انجام دهند.

باب (21): حج تمتع، قران و افراد و فسخ حج براي كسي كه با خود، هدي نياورده است.

785. وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا فِيْ رِوَايَةٍ قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ وَلا نُرَى إِلاَّ أَنَّهُ الْحَجُّ، فَلَمَّا قَدِمْنَا تَطَوَّفْنَا بِالْبَيْتِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ρ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيَ أَنْ يَحِلَّ، فَحَلَّ مَنْ لَمْ يَكُنْ سَاقَ الْهَدْيَ، وَنِسَاؤُهُ لَمْ يَسُقْنَ فَأَحْلَلْنَ، قَالَتْ صَفِيَّةُ: مَا أُرَانِي إِلاَّ حَابِسَتَهُمْ قَالَ: «عَقْرَى حَلْقَى أَوَ مَا طُفْتِ يَوْمَ النَّحْرِ»؟ قَالَتْ: قُلْتُ: بَلَى قَالَ: «لا بَأْسَ انْفِرِي». (بخارى:1561)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: با رسول الله ρ (از مدينه) خارج شديم. و نيتي جز اداي حج، نداشتيم. هنگامي كه به مكه رسيديم، بيت الله را طواف كرديم. سپس، رسول اللهρ دستور داد تا هر كس كه هدي با خود نياورده است از احرام، خارج شود. آنگاه، كساني كه هدي با خود نياورده بودند، از احرام، بيرون آمدند. صفيه رضي الله عنها گفت: ممكن است بدليل قاعدگي، مانع از رفتن شما شوم. رسول الله ρ فرمود: «اي زن گرفتار و مصيبت زده! مگر طواف زيارت را انجام نداده اي»؟ گفت: بلي. رسول الله ρ فرمود: «مانعي ندارد. حركت كن». (چون معذور هستي، طواف وداع، برايت لازم نيست و دم نيز واجب نمي گردد).

786 . وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا فِيْ رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَتْ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِحَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ، وَمِنَّا مَنْ أَهَلَّ بِالْحَجِّ، وَأَهَلَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِالْحَجِّ، فَأَمَّا مَنْ أَهَلَّ بِالْحَجِّ أَوْ جَمَعَ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لَمْ يَحِلُّوا حَتَّى كَانَ يَوْمُ النَّحْرِ. (بخارى:1562)

ترجمه: و در روايتي ديگر، عايشه رضي الله عنها مي گويد: در سال حجة الوداع، همراه رسول الله ρ به قصد حج، از مدينه، خارج شديم. بعضي از ما براي حج و عمره و برخي تنها براي عمره و عده اي تنها براي حج، احرام بسته بوديم. رسول اللهρ فقط نيت حج كرده بود. كساني كه فقط نيت حج ، يا نيت حج و عمره را با هم كرده بودند(يعني قارن بودند) تا روز عيد، از احرام بيرون نيامدند.

787 . عَنْ عُثْمَانَ τ: أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ، وَأَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُمَا، فَلَمَّا رَأَى عَلِيٌّ أَهَلَّ بِهِمَا: لَبَّيْكَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ، قَالَ: مَا كُنْتُ لأَدَعَ سُنَّةَ النَّبِيِّ ρ لِقَوْلِ أَحَدٍ. (بخارى:1563)

ترجمه: روايت است كه عثمان τ از حج تمتع و حج قرآن، (حج و عمره با هم) منع مي‌كرد. وقتي كه عليτ متوجه اين امر شد, نيت حج و عمره كرد و لبيك گفت و فرمود: براي حج و عمره، هر دو، احرام بسته ام و افزود: من سنت رسول الله ρ را بخاطر سخن كسي، ترك نخواهم كرد.

788 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّ الْعُمْرَةَ فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ مِنْ أَفْجَرِ الْفُجُورِ فِي الأَرْضِ، وَيَجْعَلُونَ الْمُحَرَّمَ صَفَرًا، وَيَقُولُونَ: إِذَا بَرَا الدَّبَرْ وَعَفَا الأَثَرْ ، وَانْسَلَخَ صَفَرْ، حَلَّتِ الْعُمْرَةُ لِمَنِ اعْتَمَرْ. قَدِمَ النَّبِيُّρ وَأَصْحَابُهُ صَبِيحَةَ رَابِعَةٍ مُهِلِّينَ بِالْحَجِّ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، فَتَعَاظَمَ ذَلِكَ

عِنْـدَهُمْ، فَقَـالُوا: يَـا رَسُـولَ اللَّـهِ أَيُّ الْحِـلِّ؟ قَـالَ: «حِـلٌّ كُلُّـهُ». (بخارى:1564)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: (اعراب دوران جاهليت) معتقد بودند كه عمره نمودن در ايام حج، بدترين گناه روي زمين، بحساب مي آيد: از اينرو، ماه محرّم را صفر، قرار مي دادند و ميگفتند: زماني كه زخم هاي پشت شتر، التيام يابد و اثر پاي آنها از بين برود و ماه صفر به پايان رسد، آنگاه، عمره كردن حلال ميشود. رسول اللهρ و يارانش در حالي كه احرام حج بسته بودند، در تاريخ چهارم ذيحجه وارد مكه شدند. آنحضرتρ به يارانش دستور داد تا احرام حج را به احرام عمره بدل، نمايند. اين كار براي مردم، قدري دشوار بود، لذا پرسيدند: يا رسول الله! اين چه نوع حلال شدني است؟ رسول اللهρفرمود: «حلال بجا و كامل».

789. عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا، زَوْجِ النَّبِيِّ ρ أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا شَأْنُ النَّاسِ حَلُّوا بِعُمْرَةٍ وَلَمْ تَحْلِلْ أَنْتَ مِنْ عُمْرَتِكَ؟ قَالَ: «إِنِّي لَبَّدْتُ رَأْسِي، وَقَلَّدْتُ هَدْيِي، فَلا أَحِلُّ حَتَّى أَنْحَرَ». (بخارى:1566)

ترجمه: حفصه رضي الله عنها؛ همسر رسول گراميρ ؛ ميگويد: از پيامبر خدا ρ پرسيدم: يا رسول الله! چرا ساير مردم از احرام عمره، بيرون آمدند ولي شما هنوز در احرام، بسر ميبريد؟ آنحضرتρ فرمود: «من با خود، هدي آورده ام و سرم را حنا زده ام. بنابر اين، تا ذبح نكنم بايد در احرام بمانم».

790. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ التَّمَتُّعِ وَقَالَ: نَهَانِيْ نَاسٌ عَنْهُ، فَأَمَرَهُ بِهِ، قَالَ الرَّجُلُ: فَرَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ رَجُلاً يَقُولُ لِي: حَجٌّ مَبْـرُورٌ، وَعُمْـرَةٌ مُتَقَبَّلَـةٌ، فَـأَخْبَرْتُ ابْـنَ عَبَّـاسٍ، فَقَـالَ: سُـنَّةَ النَّـبِيِّ ρ. (بخارى:1576)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه: شخصي از او در بارة حج تمتع پرسيد و گفت: بعضي‌ها مرا از آن، منع كرده اند. ابن عباس رضي الله عنهما به او دستور داد تا حج تمتع، انجام بدهد. آن شخص، گفت: در خواب ديدم كه گويا شخصي به من مي‌گويد: حَجت, حجي مقبول و عمره ات, عمره اي مقبول است. سپس، خوابم را براي ابن عباس رضي الله عنهما بيان كردم. او گفت: اين‌گونه حج گزاردن، مطابق سنت رسول الله ρ است.

791. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ حَجَّ مَعَ النَّبِيِّρ يَوْمَ سَاقَ الْبُدْنَ مَعَهُ، وَقَدْ أَهَلُّوا بِالْحَجِّ مُفْرَدًا، فَقَالَ لَهُمْ: «أَحِلُّوا مِنْ إِحْرَامِكُمْ بِطَوَافِ الْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَقَصِّرُوا، ثُمَّ أَقِيمُوا حَلالاً، حَتَّى إِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ فَأَهِلُّوا بِالْحَجِّ، وَاجْعَلُوا الَّتِي قَدِمْتُمْ بِهَا مُتْعَةً». فَقَالُوا: كَيْفَ نَجْعَلُهَا مُتْعَةً، وَقَدْ سَمَّيْنَا الْحَجَّ؟ فَقَالَ: «افْعَلُوا مَا أَمَرْتُكُمْ، فَلَوْلا أَنِّي سُقْتُ الْهَدْيَ لَفَعَلْتُ مِثْلَ الَّذِي أَمَرْتُكُمْ، وَلَكِنْ لا يَحِلُّ مِنِّي حَرَامٌ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ». فَفَعَلُوا. (بخاری:1568)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ مي‌گويد: با رسول اللهρ زماني كه شتران هدي را همراه داشت، به حج رفتم. مردم نيت حج مفرد كرده بودند. رسول الله ρ به آنها گفت: «بعد از طواف كعبه و سعي ميان صفا و مروه و كوتاه كردن موي سر, از احرام، خارج شويد. و بعد، در حالت حلال، (خارج از احرام) بمانيد تا آنكه روز هشتم ترويه (ذو الحجه) فرا رسد. سپس، روز هشتم، براي حج، احرام ببنديد. و اعمال قبلي را عمره بحساب آوريد». مردم گفتند: يا رسول الله! چگونه آن اعمال را عمره بحساب آوريم در حالي كه ما نيت حج كرده بوديم؟ رسول الله ρ فرمود: «آنچه دستور مي‌دهم انجام دهيد. اگر من هدي با خود نمي‌آوردم، همين طور كه به شما دستور مي دهم, عمل مي كردم. ولي هيچ حرامي براي من تا زمانيكه قرباني ذبح نكنم، حلال نخواهد شد». مردم نيز طبق دستور رسول خدا ρ عمل كردند.

باب (22): حج تمتع

792 ـ عَنْ عِمْرَانَ τ قَالَ: تَمَتَّعْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ فَنَزَلَ الْقُرْآنُ، قَالَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ. (بخارى:1571)

ترجمه: عمران τ می‌گويد: در زمان رسول‌الله ρ حج تمتع، انجام داديم و دربارة آن, آية قرآن نيز نازل شد. ولي بعداً، مردي بر اساس رأي خود، در باب آن، نظر داد.

باب (23): از كجا بايد وارد مكه شد

793 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ دَخَلَ مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، مِنَ الثَّنِيَّةِ الْعُلْيَا الَّتِي بِالْبَطْحَاءِ وَخَرَجَ مِنَ الثَّنِيَّةِ السُّفْلَى. (بخارى:1575)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ از گردنة بالايي راه كداء كه در بطحاء است، وارد مكه شد و از گردنة پاييني، بيرون رفت.

باب (24): فضيلت مكه و خانة كعبه

794 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ρ عَنِ الْجَدْرِ، أَمِنَ الْبَيْتِ هُوَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يُدْخِلُوهُ فِي الْبَيْتِ؟ قَالَ: «إِنَّ قَوْمَكِ قَصَّرَتْ بِهِمُ النَّفَقَةُ». قُلْتُ: فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا؟ قَالَ: «فَعَلَ ذَلِكَ قَوْمُكِ لِيُدْخِلُوا مَنْ شَاءُوا، وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاءُوا، وَلَوْلا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكِرَ قُلُوبُهُمْ، أَنْ أُدْخِلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ بِالأَرْضِ». (بخارى:1584)

ترجمه: عايشه رضي‌الله عنها مي‌گويد: از رسول الله ρ پرسيدم: آيا حطيم جزو كعبه است؟ فرمود: «بلي». عرض كردم: پس چرا آنرا جزو بناي كعبه، قرار نداده اند؟ فرمود: «زيرا هزينه قومت (يعني قريش) براي اين كار، كافي نبود». دوباره گفتم: چرا دروازة كعبه را در ارتفاع زياد، قرار داده

اند؟ فرمود: « براي اينكه قومت كسي را كه مايل باشند، اجازة ورود دهند و كسي را كه نخواهند, از ورود به آن، جلوگيري نمايند. و اگر قومت تازه مسلمان نبودند و بيم آن نمي رفت كه اين كار را نپسندند, حطيم را جزو بناي خانه خدا، قرار مي دادم و دروازة كعبه را نيز هم سطح زمين، مي كردم».

795 . وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «لَوْلا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ، لأَمَرْتُ بِالْبَيْتِ فَهُدِمَ، فَأَدْخَلْتُ فِيهِ مَا أُخْرِجَ مِنْهُ، وَأَلْزَقْتُهُ بِالأَرْضِ، وَجَعَلْتُ لَهُ بَابَيْنِ بَابًا شَرْقِيًّا وَبَابًا غَرْبِيًّا، فَبَلَغْتُ بِهِ أَسَاسَ إِبْرَاهِيمَ». (بخارى:1586)

ترجمه: در روايتي ديگر، از عايشه رضي الله عنها چنين آمده است كه رسول الله ρ فرمود: «اگر قومت (قريش) تازه مسلمان نمي بودند، دستور مي دادم تا خانة كعبه را منهدم كنند. آنگاه، حطيم را با كعبه، ملحق مي كردم و براي آن, دو دروازه در نظر مي گرفتم كه يكي بسوي شرق و ديگري بسوي غرب، باز شود. و بدينصورت، خانة كعبه مانند بناي حضرت ابراهيم عليه السلام مي شد».

باب (25): به ارث بردن خانه هاي مكه و خريد و فروش آن و اينكه مردم در مسجد الحرام با يكديگر برابرند.

796 . عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّهُ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْنَ تَنْزِلُ فِي دَارِكَ بِمَكَّةَ؟ فَقَالَ: «وَهَلْ تَرَكَ عَقِيلٌ مِنْ رِبَاعٍ، أَوْ دُورٍ»؟ وَكَانَ عَقِيلٌ وَرِثَ أَبَا طَالِبٍ، هُوَ وَطَالِبٌ، وَلَمْ يَرِثْهُ جَعْفَرٌ وَلا عَلِيٌّ رَضِي اللَّه عَنْهمَا شَيْئًا، لأَنَّهُمَا كَانَا مُسْلِمَيْنِ، وَكَانَ عَقِيلٌ وَطَالِبٌ كَافِرَيْنِ. (بخارى:1588)

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما مي گويد: از رسول اللهρ پرسيدم: آيا در مكه، به خانه ات مي روي؟ فرمود: «مگر عقيل، خانه و ملكي براي ما باقي گذاشته است»؟ گفتني است كه عقيل و طالب از ابوطالب ارث بردند. اما عليτ و جعفرτ از ابوطالب ارث نبردند. زيرا اين دو, مسلمان شده بودند و طالب و عقيل (در آن زمان) كافر بودند. (البته بعدها عقيل مسلمان شد ولي طالب كافر ماند و در غزوة بدر كه همراه سپاه كفر بود، مفقود الاثر شد). مترجم.

باب (26): اقامت گزيدن پيامبر ρ در مكه

797 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ حِينَ أَرَادَ قُدُومَ مَكَّةَ: «مَنْزِلُنَا غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ». يَعْنِي: ذَلِكَ الْمُحَصَّبَ، وَذَلِكَ أَنَّ قُرَيْشًا وَكِنَانَةَ، تَحَالَفَتْ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ، أَوْ بَنِي الْمُطَّلِبِ: أَنْ لا يُنَاكِحُوهُمْ وَلا يُبَايِعُوهُمْ، حَتَّى يُسْلِمُوا إِلَيْهِمُ النَّبِيَّ ρ. (بخاری:1590)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: هنگامي كه رسول الله ρ خواست (از منا) وارد مكه شود، فرمود: «اگر خدا بخواهد فردا در خيف بني‌كنانه، جايي كه قريش براي باقي ماندن بر كفر، عهد و پيمان بستند، منزل خواهيم نمود». يعني در محصّب. و آن، جايي بود كه قريش و بني‌كنانه عليه بني‌هاشم و بني عبدالمطلب، عهد و پيمان بسته بودند كه تا محمد را به آنها تحويل ندهند، هيچگونه داد و ستد و ازدواج و نكاحي با آنان، صورت نخواهد گرفت.

باب (27): انهدام كعبه

798 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يُخَرِّبُ الْكَعْبَةَ ذُو السُّوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ». (بخاری:1591)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «كعبه را مردي از حبشه كه پاهاي باريكي دارد، منهدم خواهد كرد».

باب (28): خداوند مي فرمايد: (خداوند خانة كعبه و ماههاي حرام را وسيله اي براي بر پايي دين، قرار داده است)

799. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانُوا يَصُومُونَ عَاشُورَاءَ قَبْلَ أَنْ يُفْرَضَ رَمَضَانُ، وَكَانَ يَوْمًا تُسْتَرُ فِيهِ الْكَعْبَةُ، فَلَمَّا فَرَضَ اللَّهُ رَمَضَانَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ شَاءَ أَنْ يَصُومَهُ فَلْيَصُمْهُ، وَمَنْ شَاءَ أَنْ يَتْرُكَهُ فَلْيَتْرُكْهُ». (بخاری:1592)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌فرمايد: قبل از فرض شدن روزه رمضان، مردم روز عاشورا (د هم محرم) را روزه مي‌گرفتند. و در همين روز، كعبه را با پرده مي پوشانيدند. اما هنگامي كه خداوند روزة رمضان را فرض كرد، رسول الله ρ فرمود: «هركس دوست دارد، روز عاشورا، روزه بگيرد. و هر كس كه تمايل ندارد، روزه نگيرد».

800. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَيُحَجَّنَّ الْبَيْتُ وَلَيُعْتَمَرَنَّ بَعْدَ خُرُوجِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ». (بخاری:1593)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «زيارت بيت الله براي حج و عمره، بعد از خروج ياجوج و ماجوج نيز ادامه خواهد يافت».

باب (29): انهدام كعبه

801. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «كَأَنِّي بِهِ أَسْوَدَ أَفْحَجَ، يَقْلَعُهَا حَجَرًا حَجَرًا». (بخاری: 1595)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما از نبي اكرم ρ روايت مي كند كه فرمود: «گويا هم اكنون، آن شخص سياه چهره و داراي پاهاي گشاده از يكديگر را مي بينم كه سنگهاي خانة كعبه را يكي پس از ديگري, ازجا مي كند».

باب (30): آنچه در بارة حجر الاسود آمده است

802. عَنْ عُمَرَ τ: أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجَرِ الأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ، فَقَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ، لا تَضُرُّ وَلا تَنْفَعُ، وَلَوْلا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يُقَبِّلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ. (بخارى:1597)

ترجمه: روايت است كه عمر فاروقτ كنار حجرالاسود آمد و آن را بوسيد و فرمود: بـخوبي مي‌دانم كه تو سنگي بيش نيستي و نمي تواني نفع و ضرر برساني. اگر نمي ديدم كه رسول الله ρ تو را مي بوسيد، تو را نمي‌بوسيدم.

باب (31): كسي كه داخل كعبه نرفت

803. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى τ قَالَ: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَطَافَ بِالْبَيْتِ، وَصَلَّى خَلْفَ الْمَقَامِ رَكْعَتَيْنِ، وَمَعَهُ مَنْ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ الْكَعْبَةَ؟ قَالَ: لا. (بخارى:1600)

ترجمه: عبد الله بن ابي اوفي τ مي‌گويد: رسول الله ρ براي عمره، بيت الله را طواف نمود و در مقام ابراهيم، دو ركعت نماز خواند در حالي كه تعدادي از يارانش او را محفاظت مي‌كردند. يكي از حاضرين، از عبد الله بن ابي اوفي پرسيد: آيا رسول الله ρ داخل كعبه رفت؟ عبد الله گفت: خير.

باب (32): كسي كه در اطراف كعبه، تكبير گفت

804. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ لَمَّا قَدِمَ أَبَى أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ، وَفِيهِ الآلِهَةُ، فَأَمَرَ بِهَا فَأُخْرِجَتْ، فَأَخْرَجُوا صُورَةَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ فِي أَيْدِيهِمَا الأَزْلامُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمَا لَمْ يَسْتَقْسِمَا بِهَا قَطُّ». فَدَخَلَ الْبَيْتَ، فَكَبَّرَ فِي نَوَاحِيهِ وَلَمْ يُصَلِّ فِيهِ». (بخارى:1601)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: هنگامي كه رسول الله ρ وارد مكه شد، بخاطر وجود بتها از رفتن به داخل بيت، خودداري نمود. لذا دستور اخراج بتها را از كعبه صادر كرد. همراه ساير بتها، تصاوير حضرت ابراهيم و اسماعيل را كه نشان مي داد تيرهاي قمار در دست دارند، بيرون آوردند. آنگاه، رسول الله ρ فرمود: «خداوند مشركان را نابود كند. به خدا سوگند، مشركان ميدانستند كه آن دو، هرگز قمار نكردند». سپس، رسول الله ρ داخل بيت رفت و در اطراف آن، تكبير گفت ولي نماز نخواند.

باب (33): آغاز "رمل"چگونه بود؟

805. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَأَصْحَابُه، فَقَالَ الْمُشْرِكُونَ: إِنَّهُ يَقْدَمُ عَلَيْكُمْ وَقَدْ وَهَنَهُمْ حُمَّى يَثْرِبَ، فَأَمَرَهُمُ النَّبِيُّ ρ أَنْ يَرْمُلُوا الأَشْوَاطَ الثَّلاثَةَ، وَأَنْ يَمْشُوا مَا بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ، وَلَمْ يَمْنَعْهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ أَنْ يَرْمُلُوا الأَشْوَاطَ كُلَّهَا إِلاَّ الإِبْقَاءُ عَلَيْهِمْ. (بخارى:1602)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: هنگامي كه رسول الله ρ و صحابه (براي انجام عمره) به مكه آمدند، مشركين گفتند: مسلماناني كه نزد شما ميآيند، تب يثرب، آنان را ضعيف و ناتوان كرده است. بدين جهت، رسول الله ρ به تمام همراهان، دستور داد تا در سه شوط اول طواف، رمل نمايند. (يعني گام هاي نزديك به هم و تندي بردارند و شانه هاي شان را حركت دهند تا مشركان چنين نپندارند كه آنان ضعيف و ناتوان هستند). ولي در ميان ركن يماني و حجر الأسود، بطور عادي راه

بروند. گفتني است كه آنحضرتρ صرفا بخاطر شفقت و ترحم به حال حجاج، دستور نداد تا در هر هفت شوط، «رمل» نمايند.

باب (34): آغاز طواف با استلام حجر الاسود و رَمَل نمودن در سه شوط اول

806 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ حِينَ يَقْدَمُ مَكَّةَ، إِذَا اسْتَلَمَ الرُّكْنَ الأَسْوَدَ، أَوَّلَ مَا يَطُوفُ يَخُبُّ ثَلاثَةَ أَطْوَافٍ مِنَ السَّبْعِ. (بخارى:1603)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول اللهρ را ديدم كه هنگام ورود به مكه، در آغاز طواف، حجر الاسود را مي بوسيد و از هفت شوط، در سه شوط اول، رمل ميكرد.

باب (35): رمل نمودن در حج و عمره

807 . عَنْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ τ: أَنَّهُ قَالَ: فَمَا لَنَا وَلِلرَّمَلِ، إِنَّمَا كُنَّا رَاءَيْنَا بِهِ الْمُشْرِكِينَ، وَقَدْ أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: شَيْءٌ صَنَعَهُ النَّبِيُّ ρ فَلا نُحِبُّ أَنْ نَتْرُكَهُ. (بخارى:1605)

ترجمه: از عمرτ روايت است كه فرمود: ما چرا هنگام طواف، رمل نماييم؟! آن زمان، صرفا براي نشان دادن قدرت خود به مشركان، چنين كرديم. اكنون، خداوند آنها را از بين برده است. سپس، افزود: در عين حال، دوست نداريم چيزي را كه رسول الله ρ انجام داده است، ترك كنيم.

808 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: مَا تَرَكْتُ اسْتِلامَ هَذَيْنِ الرُّكْنَيْنِ فِي شِدَّةٍ وَلا رَخَاءٍ مُنْذُ رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يَسْتَلِمُهُمَا. (بخارى:1606)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: بعد از اينكه استلام ركن يماني و حجرالاسود را از رسول

خدا ρ ديدم در هيچ شرايطي – چه سهل و چه دشوار – آن را ترك نكردم.

باب (36): استلام حجر الاسود با عصا

809. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: طَافَ النَّبِيُّ ρ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ عَلَى بَعِيرٍ، يَسْتَلِمُ الرُّكْنَ بِمِحْجَنٍ. (بخارى:1607)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ در حجة الوداع، سوار بر شتر، بيت را طواف كرد و به وسيلة عصا حجر الاسود را استلام نمود.

باب (37): بوسيدن حجر الاسود

810. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَأَلَه رَجُلٌ عَنِ اسْتِلامِ الْحَجَرِ، فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ. فَقَالَ الرجل: أَرَأَيْتَ إِنْ زُحِمْتُ، أَرَأَيْتَ إِنْ غُلِبْتُ؟ قَالَ: اجْعَلْ أَرَأَيْتَ بِالْيَمَنِ، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَسْتَلِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ. (بخارى:1611)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه: مردي (از اهل يمن) از او دربارة استلام حجر الاسود پرسيد. وي گفت: من رسول اللهρ را ديدم كه حجرالاسود را مي بوسيد و استلام مي‌كرد. آن شخص، گفت: اگر ازدحام جمعيت بود و يا نتوانستم به آنجا برسم، آنگاه، چه كار كنم؟ ابن عمر رضي الله عنهما گفت: اگر، مگرها را در يمن بگذار. من رسول الله ρ را ديدم كه آن را استلام ميكرد و مي بوسيد.

باب (38): طواف كعبه، هنگام ورود به مكه، قبل از رفتن به خانه

811. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ أَوَّلَ شَيْءٍ بَدَأَ بِهِ حِينَ قَدِمَ النَّبِيُّ ρ أَنَّهُ تَوَضَّأَ، ثُمَّ طَافَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ عُمْرَةً، ثُمَّ حَجَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا مِثْلَهُ. (بخارى: 1614)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: اولين چيزي كه رسول اكرم ρ هنگام ورود به مكه انجام داد، اين بود كه وضو گرفت و طواف كرد ولي عمره بجاي نياورد. بعد از آن، ابوبكر و عمر رضي الله عنهما نيز مانند ايشان، عمل نمودند.

812. عَن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: حَدِيْثُ طَوَافِ النَّبِيِّ ρ تَقَدَّمَ قَرِيْباً وَزَادَ فِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ: أَنَّهُ كَانَ سَجَدَ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ يَطُوفُ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. (بخارى:1616)

ترجمه: حديث ابن عمر رضي الله عنهما در مورد طواف رسول الله ρ قبلاً بيان گرديد. در اين روايت، علاوه بر آن، آمده است كه: رسول الله ρ بعد از طواف، دو ركعت نماز خواند و بين صفا و مروه، سعي نمود.

باب (39): صحبت كردن هنگام طواف

813. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ مَرَّ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ بِإِنْسَانٍ، رَبَطَ يَدَهُ إِلَى إِنْسَانٍ بِسَيْرٍ أَوْ بِخَيْطٍ أَوْ بِشَيْءٍ غَيْرِ ذَلِكَ، فَقَطَعَهُ النَّبِيُّ ρ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ: «قُدْهُ بِيَدِهِ». (بخاري:1620)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ در حال طواف كعبه، از كنار شخصي گذشت كه خود را بوسيله طناب با شخصي ديگر بسته بود و طواف مي كرد. رسول خدا ρ طناب را قطع كرد و فرمود: «دست او را بگير و طواف كن».

باب (40): جلوگيري از طواف شخص عريان و حج مشركين

814 . عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ τ بَعَثَهُ فِي الْحَجَّةِ الَّتِي أَمَّرَهُ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ قَبْلَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ يَوْمَ النَّحْرِ فِي رَهْطٍ يُؤَذِّنُ فِي النَّاسِ: أَلا لايَحُجُّ بَعْدَ الْعَامِ مُشْرِكٌ، وَلا يَطُوفُ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ. (بخاری:1622)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: قبل از حجة الوداع، همان سالي كه ابوبكرτ توسط رسول اكرم ρ بعنوان امير حجاج تعيين شده بود، به من و چند نفر ديگر مأموريت داد تا در روز عيد قربان، اعلام كنيم كه از امسال به بعد، هيچ مشركي حق ندارد به حج بيايد، و هيچ شخص لخت و عرياني نمي تواند، كعبه را طواف نمايد.

باب (41): كسي كه بعد از طواف اول تا بازگشت از عرفات، طواف ننموده است

815 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ρ مَكَّةَ، فَطَافَ وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلَمْ يَقْرَبِ الْكَعْبَةَ بَعْدَ طَوَافِهِ بِهَا حَتَّى رَجَعَ مِنْ عَرَفَةَ. (بخاری:1625)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه مي‌گويد: رسول الله ρ پس از ورود به مكه، طواف كرد و بين صفا و مروه، سعي نمود و بعد از آن، نزديك كعبه نرفت تا زمانيكه از عرفات، برگشت.

باب (42): تهية آب آشاميدني براي حجاج

816 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: اسْتَأْذَنَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ τ رَسُولَ اللَّهِ ρ أَنْ يَبِيتَ بِمَكَّةَ، لَيَالِيَ مِنًى، مِنْ أَجْلِ سِقَايَتِهِ، فَأَذِنَ لَهُ.(بخاری:1634)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: عباس بن عبدالمطلب τ از رسول الله ρ اجازه خواست تا شب هايي را كه حجاج در منا مي گذرانند، براي تهيه آب آشاميدني آنها در مكه بماند. رسول الله ρ نيز به او اجازه داد.

817 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ جَاءَ إِلَى السِّقَايَةِ فَاسْتَسْقَى، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: يَا فَضْلُ، اذْهَبْ إِلَى أُمِّكَ، فَأْتِ رَسُولَ اللَّهِ ρ بِشَرَابٍ مِنْ عِنْدِهَا. فَقَالَ: «اسْقِنِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ يَجْعَلُونَ أَيْدِيَهُمْ فِيهِ، قَالَ: «اسْقِنِي». فَشَرِبَ مِنْهُ، ثُمَّ أَتَى زَمْزَمَ، وَهُمْ يَسْقُونَ وَيَعْمَلُونَ فِيهَا، فَقَالَ: «اعْمَلُوا فَإِنَّكُمْ عَلَى عَمَلٍ صَالِحٍ». ثُمَّ قَالَ: «لَوْلا أَنْ تُغْلَبُوا لَنَزَلْتُ حَتَّى أَضَعَ الْحَبْلَ عَلَى هَذِهِ». يَعْنِي عَاتِقَهُ وَأَشَارَ إِلَى عَاتِقِهِ. (بخارى:1635)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول اللهρ به سقايه (جايي كه به حجاج آب مي دادند)، رفت و آب خواست. عباسτ به پسرش؛ فضل؛ گفت: پيش مادرت برو و براي رسول اللهρ از نزد او، آب بياور. رسول الله ρ فرمود: «از همين آب، به من بده» عباسτ گفت: اي رسول خدا! مردم دستهايشان را در اين آب، مي زنند. رسول الله ρ فرمود: « از همين آب بده». سرانجام، رسول اللهρ از همان آب، نوشيد. سپس، كنار چاه زمزم رفت. درآنجا مردم آب مي دادند و خدمت مي كردند. رسول اللهρ فرمود: «كار كنيد زيرا شما كار نيك، انجام ميدهيد». سپس، فرمود: «اگر شما دچار زحمت نمي شديد، (با ديدن كار من، همه به آن روي نمي آورديد) وارد چاه مي شدم و ريسمان آنرا اينجا مي انداختم» و به سوي شانه اش اشاره كرد.

818 . وَعَنْهُ فِيْ رِوَايَةٍ قَالَ: سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ مِنْ زَمْزَمَ، فَشَرِبَ وَهُوَ قَائِمٌ. وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ: أَنَّهُ مَاكَانَ يَوْمَئِذٍ إِلاَّ عَلَى بَعِيرٍ. (بخارى:1367)

ترجمه: و در روايتي، ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: من به رسول الله ρ آب زمزم دادم. آنحضرتρ ايستاده آب نوشيد. و همچنين در روايتي از ابن عباس رضي الله عنهما آمده است كه: رسول الله ρ آنروز، فقط سوار بر شتر بود.

باب (43): وجوب سعي بين صفا و مروه

819. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا سَأَلَهَا ابْنُ أُخْتِهَا عُرَوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ τ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: [**إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا**]. قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا عَلَى أَحَدٍ جُنَاحٌ أَنْ لا يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، قَالَتْ: بِئْسَ مَا قُلْتَ يَا ابْنَ أُخْتِي، إِنَّ هَذِهِ لَوْ كَانَتْ كَمَا أَوَّلْتَهَا عَلَيْهِ، كَانَتْ لا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لا يَتَطَوَّفَ بِهِمَا، وَلَكِنَّهَا أُنْزِلَتْ فِي الأَنْصَارِ، كَانُوا قَبْلَ أَنْ يُسْلِمُوا يُهِلُّونَ لِمَنَاةَ الطَّاغِيَةِ، الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَهَا عِنْدَ الْمُشَلَّلِ، فَكَانَ مَنْ أَهَلَّ يَتَحَرَّجُ أَنْ يَطُوفَ بِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَلَمَّا أَسْلَمُوا سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ρ عَنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا نَتَحَرَّجُ أَنْ نَطُوفَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى:[**إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ**] الآيَةَ. قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: وَقَدْ سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ الطَّوَافَ بَيْنَهُمَا، فَلَيْسَ لأَحَدٍ أَنْ يَتْرُكَ الطَّوَافَ بَيْنَهُمَا. (بخارى:1643)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه خواهرزاده اش؛ عروه بن زبير؛ از او دربارة آية[**إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ**] پرسيد و گفت: بخدا سوگند، اگر كسي، سعي بين صفا و مروه را انجام ندهد، برايش گناهي نيست. عايشه رضي الله عنها فرمود: اي خواهرزاده! سخن بدي بزبان آوردي. اگر اينطور كه شما تفسير كرديد، مي بود، خداوند مي فرمود:«لا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ لا يَتَطَوَّفَ بِهِمَا». ولي آيه فوق، درمورد انصار نازل شد. آنها قبل از اينكه اسلام بياورند، براي بت منات كه در مشلل آن را عبادت مي كردند، احرام مي بستند. و كسي كه احرام مي بست، سعي بين صفا و مروه را گناه مي دانست. هنگامي كه مسلمان شدند، از رسول خدا ρ در اين مورد، پرسيدند و گفتند: اي رسول خدا! ما سعي بين صفا و مروه را گناه مي دانستيم. در پاسخ آنها، خداوند اين آيه را نازل فرمود: [**إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ**..] همانا صفا و مروه از نشانه هاي خدا هستند. پس هر كس كه حج يا عمره نمايد، بر او

گناهي نيست كه بين صفا و مروه، سعي نمايد. عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول خدا ρ با عمل خود، سعي بين صفا و مروه را فرض گردانيد. پس هيچ كس، حق ندارد آنرا ترك نمايد.

باب (44): آنچه دربارة سعي بين صفا و مروه آمده است.

820 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا طَافَ الطَّوَافَ الأَوَّلَ خَبَّ ثَلاثًا وَمَشَى أَرْبَعًا. وَكَانَ يَسْعَى بَطْنَ الْمَسِيلِ إِذَا طَافَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ. (بخارى:1644)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول اللهρ در سه شوط طواف اول، رمل مي‌كرد (يعني گام‌هاي نزديك برميداشت و تندي و شانه هايش را تكان مي داد) و در چهار شوط بعدي، بطور عادي راه مي رفت. و هنگام سعي بين صفا و مروه، در بطن وادي، آهسته مي دويد.

باب (45) : زن حائضه مي تواند بجز طواف، همه اعمال حج را انجام دهد

821 . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَهَلَّ النَّبِيُّ ρ هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِالْحَجِّ، وَلَيْسَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ هَدْيٌ غَيْرَ النَّبِيِّ ρ وَطَلْحَةَ، وَقَدِمَ عَلِيٌّ مِنَ الْيَمَنِ وَمَعَهُ هَدْيٌ، فَقَالَ: أَهْلَلْتُ بِمَا أَهَلَّ بِهِ النَّبِيُّ ρ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ρ أَصْحَابَهُ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً، وَيَطُوفُوا، ثُمَّ يُقَصِّرُوا وَيَحِلُّوا إِلاَّ مَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ، فَقَالُوا: نَنْطَلِقُ إِلَى مِنًى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ؟ فَبَلَغَ النَّبِيَّ ρ فَقَالَ: «لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ، وَلَوْلا أَنَّ مَعِي الْهَدْيَ لأَحْلَلْتُ». (بخارى:1651)

ترجمه: از جابرτ روايت است كه: رسول الله ρ و يارانش براي حج، احرام بستند و بجز رسول خدا ρ و طلحه، كسي ديگر هدي همراه نداشت. علي τ كه هدي همراه داشت، از يمن آمد و گفت: من به همان نيت احرام بسته ام كه رسول خدا ρ احرام بسته است.

نبي اکرم به اصحاب دستور داد تا حج را به عمره تبديل نمايند و طواف كنند و سپس موهايشان را كوتاه كنند و از احرام، بيرون بيايند، مگر كسي كه هدي همراه داشته باشد. صحابه گفتند: به منا برويم در حالي كه از همبستري ما با زنان، چيزي نگذشته است؟! رسول خدا ρ فرمود: «اگر آنچه را كه اكنون مي دانم، اول مي‌دانستم، هدي با خود نمي آوردم. و اگر هدي با من نمي بود از احرام، بيرون مي‌آمدم».

باب (46): حجاج نماز ظهر روز ترويه (هشتم ذوالحجه) را كجا بخوانند؟

822 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ عَقَلْتَهُ عَنِ النَّبِيِّ ρ أَيْنَ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ؟ قَالَ: بِمِنًى، قَالَ: فَأَيْنَ صَلَّى الْعَصْرَ يَوْمَ النَّفْرِ؟ قَالَ: بِالأَبْطَحِ، ثُمَّ قَالَ: افْعَلْ كَمَا يَفْعَلُ أُمَرَاؤُكَ. (بخاری:1653)

ترجمه: از انس بن مالك τ روايت است كه مردي از او پرسيد: آنچه از نبي اكرم ρ فهميده اي به من بگو. رسول خدا ρ نمازهاي ظهر و عصر روز هشتم ذوالحجه را كجا خواند؟ گفت: درمنا. آن مرد، پرسيد: نماز عصر روز نَفر (دوازدهم ذوالحجه) را كجا خواند؟ گفت: در ابطح. سپس، گفت: آنچه امراي تو انجام مي دهند، انجام بده.

باب (47): روزه گرفتن در روز عرفه

823 . عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَت: شَكَّ النَّاسُ يَوْمَ عَرَفَةَ فِي صَوْمِ النَّبِيِّ ρ، فَبَعَثْتُ إِلَى النَّبِيِّ ρ بِشَرَابٍ فَشَرِبَهُ. (بخاری:1658)

ترجمه: ام فضل رضي الله عنها مي‌گويد: مردم دربارة روزه داشتن رسول اللهρ در روز عرفه، شك داشتند. من يك ليوان نوشيدني براي نبي اكرم ρ فرستادم و ايشان، آن را نوشيد.

باب (48): براه افتادن هنگام گرمي هوا، در روز عرفه

824 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ أتى يَوْمَ عَرَفَةَ، حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ، فَصَاحَ عِنْدَ سُرَادِقِ الْحَجَّاجِ، فَخَرَجَ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُعَصْفَرَةٌ، فَقَالَ: مَا لَكَ يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ؟ فَقَالَ: الرَّوَاحَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ، قَالَ: هَذِهِ السَّاعَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَنْظِرْنِي حَتَّى أُفِيضَ عَلَى رَأْسِي ثُمَّ أَخْرُجُ، فَنَزَلَ حَتَّى خَرَجَ الْحَجَّاجُ، فَقَالَ لَهُ سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللهِ ـ وَكَانَ مَعَ أَبِيْهِ ـ: إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السُّنَّةَ فَاقْصُرِ الْخُطْبَةَ، وَعَجِّلِ الْوُقُوفَ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى عَبْدِاللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَبْدُاللَّهِ قَالَ: صَدَقَ. وَكَانَ عَبْدُالْمَلِكِ قَدْ كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ أَنْ لا يُخَالِفَ ابْنَ عُمَرَ فِي الْحَجِّ. (بخارى:1660)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما هنگام زوال آفتاب روز عرفه، كنار خيمة حجاج آمد و با صداي بلند او را صدا زد. حجاج در حالي كه چادري زرد رنگ به خود پيچيده بود، از خيمه بيرون آمد و گفت: اي ابو عبدالرحمن! چه خبر است؟ ابن عمر رضي الله عنهما گفت: اگر ميخواهي به سنت رسول الله ρ عمل كني، بايد به موقف برويم. حَجّاج گفت: اكنون برويم؟ ابن عمرτ گفت: بلي. حَجّاج گفت: اندكي مهلت ده تا غسل كنم سپس، خارج شوم. ابن عمر رضي الله عنهما منتظر ماند تا او بيرون آمد. سالم بن عبد الله كه همراه پدرش بود، به حجاج گفت: اگر ميخواهي مطابق سنت رسول الله ρ عمل كني، خطبه را كوتاه بخوان و براي وقوف، عجله كن. حجاج به عبدالله بن عمر، نگاه كرد. او گفت: سالم، درست ميگويد. گفتني است كه عبدالملك (خليفه وقت) نامه اي به حجاج، نوشته و از وي خواسته بودكه در احكام حج با عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مخالفت نكند.

باب (49): شتاب براي رفتن به موقف

در اين باب، امام بخاري رحمه الله هيچ حديثي نياورده است. اما حديث باب گذشته به اين باب نيز تعلق مي گيرد. (مترجم)

باب(50): وقوف در عرفات

825. عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ τ قَالَ: أَضْلَلْتُ بَعِيرًا لِي، فَذَهَبْتُ أَطْلُبُهُ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ وَاقِفًا بِعَرَفَةَ، فَقُلْتُ: هَذَا وَاللَّهِ مِنَ الْحُمْسِ، فَمَا شَأْنُهُ هَا هُنَا. (بخارى:1664)

ترجمه: جبير بن مطعم τ مي‌گويد: شترم، گم شد. روز عرفه، براي يافتن آن، بيرون رفتم. رسول الله ρ را در عرفات، در حال وقوف، ديدم. گفتم: بخدا سوگند! اين مرد، از قريش است. اينجا چه كار مي كند؟! (چون قريش جاهليت، در زمان حج، از حرم، بيرون نمي رفتند)

باب (51): چگونگي برگشتن رسول الله ρ از عرفات بسوي مزدلفه

826. عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عن سَيرِ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ حِينَ دَفَعَ، قَالَ: كَانَ يَسِيرُ الْعَنَقَ، فَإِذَا وَجَدَ فَجْوَةً نَصَّ. (بخارى:1666)

ترجمه: از اسامه بن زيد رضي الله عنهما روايت است كه از وي در مورد چگونگي راه رفتن رسول الله ρ هنگام برگشتن از عرفات، در حجة الوداع، پرسيدند. اسامه گفت: عادي راه ميرفت. و هرگاه، به جاي خلوتي مي رسيد، تندتر راه مي رفت.

باب (52): پيامبر ρ مردم را هنگام بازگشت از عرفات، به آرامش دعوت نمود

827. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ دَفَعَ مَعَ النَّبِيِّ ρ يَوْمَ عَرَفَةَ، فَسَمِعَ النَّبِيُّ ρ وَرَاءَهُ زَجْرًا شَدِيدًا، وَضَرْبًا وَصَوْتًا للإِبِلِ، فَأَشَارَ بِسَوْطِهِ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالسَّكِينَةِ فَإِنَّ الْبِرَّ لَيْسَ بِالإِيضَاعِ». (بخاری:1671)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: روز عرفه، با رسول الله ρ از عرفات، براه افتادم. نبي اكرم ρ سر و صداي زدن شترها را از پشت سر، شنيد. آنگاه، با تازيانه اش به سوي آنها اشاره كرد و فرمود: «اي مردم! آرامش را حفظ كنيد. زيرا اجر و پاداش، در عجله كردن و دوانيدن شترها نيست».

باب (53): كسي كه افراد ناتوان و ضعيف خود را درشب بفرستد و خود در مزدلفه بماند و دعا كند و بعد از غروب ماه، براه بيفتد

828. عَنْ أَسْمَاءَ بَنْتِ أَبِيْ بَكْرٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهَا نَزَلَتْ لَيْلَةَ جَمْعٍ عِنْدَ الْمُزْدَلِفَةِ، فَقَامَتْ تُصَلِّي، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ، هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قَالَ: لا، فَصَلَّتْ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَتْ: يَا بُنَيَّ هَلْ غَابَ الْقَمَرُ؟ قال: نَعَمْ، قَالَتْ: فَارْتَحِلُوا، فَارْتَحَلْنَا وَمَضَيْنَا، حَتَّى رَمَتِ الْجَمْرَةَ، ثُمَّ رَجَعَتْ فَصَلَّتِ الصُّبْحَ فِي مَنْزِلِهَا، فقال لَهَا: يَا هَنْتَاهُ، مَا أُرَانَا إِلاَّ قَدْ غَلَّسْنَا، قَالَتْ: يَا بُنَيَّ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ أَذِنَ لِلظُّعُنِ. (بخاری:1679)

ترجمه: از اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما روايت است كه او در شبي كه نمازهاي مغرب و عشاء را باهم مي خوانند (شب مزدلفه)، در مزدلفه توقف كرد و به نماز ايستاد و ساعتي نماز خواند. سپس، گفت: اي پسرم! آيا ماه، غروب كرده است؟ وي گفت: خير. اسماء ساعتي ديگر، نماز خواند و دوباره پرسيد: اي پسرم! آيا ماه، غروب كرده است؟ گفت:

بلي. اسماء رضي الله عنها گفت: پس حركت كنيد. آنگاه، ما حركت كرديم و رفتيم تا اينكه اسماء رضي الله عنها جمرة عقبه را سنگ زد و سپس، برگشت و نماز صبح را در محل توقف خود، در منا، بجا آورد. عبد الله ؛ بردة اسماء و راوي حديث؛ مي‌گويد: به ايشان گفتم: فكر مي كنم در تاريكي، حركت كرديم. اسماء گفت: فرزندم! رسول الله ρ زنان را براي اين كار، اجازه داده است.

829 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: نَزَلْنَا الْمُزْدَلِفَةَ، فَاسْتَأْذَنَتِ النَّبِيَّ ρ سَوْدَةُ أَنْ تَدْفَعَ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَكَانَتِ امْرَأَةً بَطِيئَةً، فَأَذِنَ لَهَا، فَدَفَعَتْ قَبْلَ حَطْمَةِ النَّاسِ، وَأَقَمْنَا حَتَّى أَصْبَحْنَا نَحْنُ، ثُمَّ دَفَعْنَا بِدَفْعِهِ، فَلأَنْ أَكُونَ اسْتَأْذَنْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَمَا اسْتَأْذَنَتْ سَوْدَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَفْرُوحٍ بِهِ. (بخارى:1681)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: با رسول الله ρ در مزدلفه، منزل گرفتيم. سوده رضي الله عنها كه زني بطيئ السير (آهسته رو) بود، از رسول الله ρ اجازه خواست تا قبل از ازدحام مردم، حركت كند. رسول الله ρ به او اجازه داد و او قبل از ساير مردم، براه افتاد. ما تا صبح، در مزدلفه، مانديم. و با رسول الله ρ برگشتيم. ولي اگر من نيز مانند سوده رضي‌الله عنها اجازه مي‌گرفتم، برايم خيلي بهتر بود.

باب (54): نماز صبح در مزدلفه چه وقت خوانده شود؟

830 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ: أَنَّهُ قَدِمَ جَمْعًا فَصَلَّى الصَّلاتَيْنِ، كُلَّ صَلاةٍ وَحْدَهَا بِأَذَانٍ وَإِقَامَةٍ، وَالْعَشَاءُ بَيْنَهُمَا، ثُمَّ صَلَّى الْفَجْرَ حِينَ طَلَعَ الْفَجْرُ، قَائِلٌ يَقُولُ: طَلَعَ الْفَجْرُ، وَقَائِلٌ يَقُولُ: لَمْ يَطْلُعِ الْفَجْرُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّ هَاتَيْنِ الصَّلاتَيْنِ حُوِّلَتَا عَنْ وَقْتِهِمَا فِي هَذَا الْمَكَانِ، الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ، فَلا يَقْدَمُ النَّاسُ جَمْعًا حَتَّى يُعْتِمُوا، وَصَلاةَ الْفَجْرِ هَذِهِ السَّاعَةَ»، ثُمَّ وَقَفَ حَتَّى أَسْفَرَ، ثُمَّ قَالَ: لَوْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفَاضَ الآنَ أَصَابَ السُّنَّةَ. فَمَا أَدْرِي أَقَوْلُهُ كَانَ أَسْرَعَ

أَمْ دَفْعُ عُثْمَانَ τ، فَلَمْ يَزَلْ يُلَبِّي حَتَّى رَمَى جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ يَوْمَ النَّحْرِ. (بخارى:1683)

ترجمه: هنگامي كه عبد الله ρ به مزدلفه رسيد، نماز مغرب و عشاء را جمع كرد. هر نماز را با اذان و اقامه اي جداگانه خواند و بين نماز مغرب و عشا، شام خورد. و نماز صبح را هنگام طلوع فجر (اول وقت)، خواند. طوري كه بعضي گفتند: فجر طلوع كرده و بعضي گفتند: طلوع نكرده است. سپس، عبد الله τ گفت: رسول الله ρ فرمود: «نماز هاي مغرب و عشاء در اينجا (مزدلفه)، از وقت اصلي خود، تغيير يافته اند. پس تا هوا خوب تاريك نشده به مزدلفه نياييد. و نماز صبح نيز بايد در اين وقت، خوانده شود». عبدالله τ بعد از نماز فجر تا روشن شدن هوا، توقف كرد. بعد فرمود: اگر اكنون، امير المومنين بر مي گشت، مطابق سنت، عمل مي كرد. راوي مي گويد: نمي دانم ابن عمر زودتر اين سخن را گفت يا عثمان زودتر حركت كرد. (يعني عثمان مطابق سنت عمل نمود). و همچنان تا رمي جمرة عقبه در روز عيد، لبيك مي گفت.

باب (55): چه وقت از مردلفه بايد حركت كرد؟

831. عَنْ عُمَرَ τ: أَنَّهُ صَلَّى بِجَمْعٍ الصُّبْحَ، ثُمَّ وَقَفَ فَقَالَ: إِنَّ الْمُشْرِكِينَ كَانُوا لا يُفِيضُونَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، وَيَقُولُونَ: أَشْرِقْ ثَبِيرُ، وَأَنَّ النَّبِيَّ ρ خَالَفَهُمْ، ثُمَّ أَفَاضَ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ. (بخارى:1684)

ترجمه: روايت است كه عمر بن خطاب τ نماز فجر را در مزدلفه خواند. سپس، ايستاد و فرمود: مشركين، قبل از طلوع آفتاب، از مردلفه، حركت نمي كردند و مي‌گفتند: اي ثبير! (كوهي در مزدلفه) روشن شو. اما رسول الله ρ با آنها مخالفت كرد و قبل از طلوع خورشيد، حركت كرد.

باب (56): سوار شدن بر شتر هَدي

832. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ رَأَى رَجُلاً يَسُوقُ بَدَنَةً، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». فَقَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، فَقَالَ: «ارْكَبْهَا». قَالَ: إِنَّهَا بَدَنَةٌ، قَالَ: «ارْكَبْهَا وَيْلَكَ». فِي الثَّالِثَةِ أَوْ فِي الثَّانِيَةِ. (بخارى:1689)

ترجمه: ابوهريرهτ روايت مي كند كه: رسول الله ρ شخصي را ديد كه شتر قرباني را مي كشيد و با خود ميبرد. آنحضرت ρ فرمود: «بر او سوار شو». آن شخص، گفت: اين، شتر قرباني است. رسول اللهρ فرمود: «سوار شو». و بار دوم يا سوم، پيامبر اكرم ρ فرمود: «واي برتو، سوار شو».

باب (57): كسي كه شتر (هَدي) با خود ببرد

833. عَنِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: تَمَتَّعَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، وَأَهْدَى، فَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ، وَبَدَأَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَأَهَلَّ بِالْعُمْرَةِ، ثُمَّ أَهَلَّ بِالْحَجِّ، فَتَمَتَّعَ النَّاسُ مَعَ النَّبِيِّ ρ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، فَكَانَ مِنَ النَّاسِ مَنْ أَهْدَى فَسَاقَ الْهَدْيَ، وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُهْدِ، فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ρ مَكَّةَ، قَالَ لِلنَّاسِ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ أَهْدَى فَإِنَّهُ لا يَحِلُّ لِشَيْءٍ حَرُمَ مِنْهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَهْدَى، فَلْيَطُفْ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَلْيُقَصِّرْ وَلْيَحْلِلْ، ثُمَّ لِيُهِلَّ بِالْحَجِّ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا فَلْيَصُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةً إِذَا رَجَعَ إِلَى أَهْلِهِ». (بخارى:1691)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهماروايت است كه: رسول الله ρ در حجة الوداع، حج و عمره را با هم ادا نمود و هدي به همراه داشت كه آنرا از ذوالحليفه آورده بود. نخست، براي عمره و بعد براي حج، نيت نمود. و مردم نيز با رسول الله ρ نيت حج وعمره كردند. عده اي از آنان، هدي (شكرانه) همراه داشتند و عده اي ديگر، بدون هدي بودند. هنگامي كه رسول اللهρ وارد مكه شد، به مردم گفت: «آناني كه هدي همراه خود آورده اند، حلال نخواهند

شد مگر اینکه مناسك حج را به پایان برسانند. و کساني که هدي همراه نیاورده اند، بعد از طواف و سعي بين صفا و مروه، موهایشان را کوتاه کنند و از احرام، بیرون آیند. سپس براي حج، احرام ببندند. و کساني که توانایي هدي، ندارند، سه روز در (ایام) حج و هفت روز بعد از بازگشت به خانه، روزه بگیرند».

باب (58): قلاده کردن هدي در ذو الحلیفه، سپس، احرام بستن

834. عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالا: خَرَجَ النَّبِيُّ ρ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ فِي بِضْعَ عَشْرَةَ مِائَةً مِنْ أَصْحَابِهِ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِذِي الْحُلَيْفَةِ، قَلَّدَ النَّبِيُّ ρ الْهَدْيَ وَأَشْعَرَهُ، وَأَحْرَمَ بِالْعُمْرَةِ. (بخارى:1694، 1695)

ترجمه: از مسور بن مخرمه و مروان رضي الله عنهما روايت است كه: رسول الله ρ در زمان صلح حديبيه، با بیش از هزار تن از یارانش از مدینه بیرون آمد. و هنگامي که به ذو الحلیفه رسید، شترهاي هدي (شکرانه) را قلاده انداخت و کوهانهاي آنها را علامتگذاري کرد و براي عمره، احرام بست.

باب (59): کسي که بدست خود، هَدي را قلاده نمود

835. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا بَلَغَهَا: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: مَنْ أَهْدَى هَدْيًا، حَرُمَ عَلَيْهِ مَا يَحْرُمُ عَلَى الْحَاجِّ، حَتَّى يُنْحَرَ هَدْيُهُ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ رَضِي اللَّه عَنْهَا: لَيْسَ كَمَا قَالَ، أَنَا فَتَلْتُ قَلائِدَ هَدْيِ رَسُولِ اللَّهِ ρ بِيَدَيَّ، ثُمَّ قَلَّدَهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ بِيَدَيْهِ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا مَعَ أَبِي، فَلَمْ يَحْرُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ شَيْءٌ أَحَلَّهُ اللَّهُ لَهُ حَتَّى نُحِرَ الْهَدْيُ. (بخارى: 1700)

ترجمه: به عایشه رضي الله عنها خبر رسید که عبدالله بن عباس رضي الله عنهما گفته است: هرکس حیواني را به عنوان هدي، به سرزمین حرم بفرستد،

تازمانيكه هدي، ذبح نشده است، هر چه براي يك حج گزار حرام است، براي او نيز حرام مي شود. عايشه رضي الله عنها گفت: اينطور نيست كه او مي گويد. زيرا من با دست خودم، قلاده هاي هدي رسول الله ρ را بافتم و پيامبر اكرم ρ آنها را با دستهاي خود، بر گردن حيوانات هدي، انداخت و با پدرم فرستاد. و تا روز ذبح هدي (عيد قربان)، آنچه را كه خداوند براي رسول خدا ρ حلال كرده بود، حرام نشد.

باب (60): قلاده انداختن بر گردن گوسفندان

836 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: أَهْدَى النَّبِيُّ ρ مَرَّةً غَنَمًا. وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّهُ ρ قَلَّدَ الْغَنَمَ وَيُقِيمُ فِي أَهْلِهِ حَلالاً عِنْدِي. (بخارى:1701،1702)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: رسول الله ρ يكبار گوسفندي را براي ذبح به حرم فرستاد. و در روايتي نيز آمده است كه: رسول الله ρ قلاده در گردن گوسفندي انداخت و (آنرا به عنوان هدي، همراه حجاج فرستاد) و خودش در خانه بحالت حلال، نزد ما ماند.

باب (61): قلادة پشمي

837 . وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهَا قَالَتْ: فَتَلْتُ قَلائِدَهَا مِنْ عِهْنٍ كَانَ عِنْدِي . (بخارى:1705)

ترجمه: و در روايتي از عايشه رضي الله عنها آمده است كه مي گويد: قلاده هاي آنها را با پشمي كه نزد من بود، بافتم.

باب (62): پالان شتر و صدقه دادن آن

838 . عَنْ عَلِيٍّ τ قَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ρ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِجِلالِ الْبُدْنِ الَّتِي نَحَرْتُ وَبِجُلُودِهَا. (بخارى:1707)

ترجمه: عليτ ميگويد: رسول الله ρ به من دستور داد تا پالان و پوست شترهاي قرباني را كه ذبح كرده بودم، صدقه نمايم.

باب (63): قرباني كردن گاو براي همسران خود، بدون درخواست آنها

839. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا تَقُولُ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، تَقَدَّمَ وَفِيْ هذِهِ الرِّوَايَةِ زِيَادَةٌ: فَدُخِلَ عَلَيْنَا يَوْمَ النَّحْرِ بِلَحْمِ بَقَرٍ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا ؟ قَالَ: نَحَرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَنْ أَزْوَاجِهِ. (بخاری:1707)

ترجمه: حديث عايشه رضي‌الله عنها كه ميگويد: پنج روز از ماه ذوالقعده مانده بود كه با رسول الله ρ براي حج از مدينه خارج شديم، قبلاً بيان شد. ودر اين روايت، علاوه بر آن، آمده است كه عايشه رضي‌الله عنها فرمود: روز عيد، مقداري گوشت گاو براي ما آوردند. من پرسيدم: اين چيست؟ (يعني گوشت از كجا؟) آن شخص، گفت: اينها از گوشتهاي قرباني اي است كه رسول خدا ρ براي همسرانش، ذبح كرده است.

باب (64): ذبح كردن در جايي كه پيامبر ρ قرباني نموده است

840. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ كَانَ يَنْحَرُ فِي الْمَنْحَرِ. قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ يعني: مَنْحَرِ رَسُولِ اللَّهِ ρ. (بخاری:1710)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه: وي در محلي كه رسول خدا ρ قرباني كرده بود، هدي خود را ذبح ميكرد.

باب (65): نحر (ذبح) شتر در حالت قيد (بسته بودن پاها)

841 . وَعَنْهُ τ: أَنَّهُ رَأَى رَجُلاً قَدْ أَنَاخَ بَدَنَتَهُ يَنْحَرُهَا، قَالَ: ابْعَثْهَا قِيَامًا مُقَيَّدَةً سُنَّةَ مُحَمَّدٍ ρ. (بخاری:1713)

ترجمه: عبد الله بن مسعودτ مردي را دید که شتر قرباني‌اش را خوابانیده بود تا آنرا ذبح کند. عبد الله τ گفت: شتر را ایستاده و در حالي که پاهایش بسته باشند، طبق سنت محمد ρ ، ذبح کن.

باب (66): به ذبح کننده (قصاب) چیزي از گوشت هدي، داده نشود

842 . عَنْ عَلِيٍّ τ قَالَ: أَمَرَنِي النَّبِيُّ ρ أَنْ أَقُومَ عَلَى الْبُدْنِ، وَلا أُعْطِيَ عَلَيْهَا شَيْئًا فِي جِزَارَتِهَا. (بخاری: 1716)

ترجمه: علي τ مي گوید: رسول الله ρ سرپرستي شترهاي قرباني را بعهده من، واگذار نمود و دستور داد تا از گوشت آنها (به عنوان مزد) به قصابها ندهم.

باب (67): چه مقدار از گوشت قرباني را خودمان استفاد کنیم و چه مقدار را صدقه نمایيم؟

843 . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا لا نَأْكُلُ مِنْ لُحُومِ بُدْنِنَا فَوْقَ ثَلاثِ مِنًى فَرَخَّصَ لَنَا النَّبِيُّ ρ فَقَالَ: «كُلُوا وَتَزَوَّدُوا» فَأَكَلْنَا وَتَزَوَّدْنَا. (بخاری: 1719)

ترجمه: جابرτ مي‌گوید: ما در ابتدا، گوشتهاي قرباني را بیش از سه روز، یعني همان ایام منا، نمي خوردیم. سپس، رسول خدا ρ اجازه داد و فرمود:

«بخوريد و نگه داريد». ما نيز خورديم و براي خود، نگه داشتيم.

باب (67): تراشيدن وكوتاه كردن موي سر، هنگام خارج شدن از احرام

844. عن ابْن عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قال: حَلَقَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي حَجَّتِهِ. (بخارى:1726)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ در حج خود، موهاي سر (مباركش) را تراشيد.

845. وعنه τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمِ الْمُحَلِّقِينَ» قَالُوا: وَالْمُقَصِّرِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَالْمُقَصِّرِينَ». (بخارى:1727)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «پروردگارا! به كساني كه (در حج) مو هاي سر شان را مي تراشند، رحم فرما». پرسيدند: اي رسول خدا! كساني كه كوتاه مي كنند، چي؟ رسول الله ρ دوباره فرمود: «پروردگارا! به كساني كه سرشان را مي تراشند، رحم فرما». دوباره پرسيدند: اي رسول خدا! كساني كه كوتاه مي كنند، چي؟ آنحضرت ρ فرمود: «بر كوتاه كنندگان نيز رحم فرما».

846. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ مثل ذلك إلا أنه قَالَ: «اغْفِرْ» بدل ارحم قَالَهَا ثَلاثًا قَالَ: «وَلِلْمُقَصِّرِينَ».

ترجمه: از ابوهريره هم همين حديث نقل شده ولي بجاي« اِرحم» ، «اغفر» آمده است. يعني مورد مغفرت قراره بده. و آنرا سه بار تكرار كرد و در پايان، فرمود: كوتاه كنندگان را نيز مغفرت كن.

847. عَنْ مُعَاوِيَةَ τ قَالَ: قَصَّرْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ بِمِشْقَصٍ. (بخارى:1730)

ترجمه: معاويه τ ميگويد: موهاي رسول الله ρ را با سر نيزه كوتاه كردم.

باب (68): رمي جمرات (سنگ زدن به شيطانها)

848 . عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أنه سأله رجل: مَتَى أَرْمِي الْجِمَارَ قَالَ: إِذَا رَمَى إِمَامُكَ فَارْمِهْ، فَأَعَدْتُ عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ قَالَ: كُنَّا نَتَحَيَّنُ فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ رَمَيْنَا. (بخارى:1746)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه شخصي از او پرسيد: چه وقت رمي جمره كنم؟ عبد الله بن عمر رضي الله عنهما گفت: هرگاه، امامت رمي كرد، تو نيز رمي كن. آن شخص، دوباره سؤالش را تكرار كرد. آنگاه، ابن عمر رضي الله عنهما گفت: منتظر مي مانديم تا آفتاب، زوال كند، آنگاه، رمي ميكرديم.

باب (69) رَمي جمرات از تهِ دره

849 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بن مسعود τ أنه رَمَى مِنْ بَطْنِ الْوَادِي فقيل له: إِنَّ نَاسًا يَرْمُونَهَا مِنْ فَوْقِهَا، فَقَالَ: وَالَّذِي لا إِلَهَ غَيْرُهُ هَذَا مَقَامُ الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ρ. (بخارى:1747)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ از بطن وادي (تهِ دره)، رمي جمره ميكرد. به او گفتند: مردم از بالاي وادي، رمي ميكنند. عبد الله گفت: سوگند به معبودي كه جز او معبود برحقي وجود ندارد، كسي كه سورة بقره بر او نازل شد (رسول اكرم ρ) از همين جا، رَميكرد.

باب (70): رمي جمرات با هفت سنگ ريزه

850 . وعنه τ أَنَّهُ انْتَهَى إِلَى الْجَمْرَةِ الْكُبْرَى جَعَلَ الْبَيْتَ عَنْ يَسَارِهِ وَمِنًى عَنْ يَمِينِهِ وَرَمَى بِسَبْعٍ وَقَالَ هَكَذَا رَمَى الَّذِي أُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْبَقَرَةِ ρ.

ترجمه: از عبد الله بن مسعود τ روايت است كه وي هنگامي كه به شيطان بزرگ (جمره عقبه) مي رسيد، كعبه را طرف چپ و منا را طرف راست خود، قرار مي داد و با هفت سنگ ريزه رمي مي كرد و مي فرمود: كسي كه سورة بقره بر او نازل شد (رسول‌الله ρ)، چنين رمي، كرد.

باب (71): پس از رمي دو جمره (اول و دوم) در مكاني هموار، رو به قبله ايستاد

851 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا أَنَّهُ كَانَ يَرْمِي الْجَمْرَةَ الدُّنْيَا بِسَبْعِ حَصَيَاتٍ يُكَبِّرُ عَلَى إِثْرِ كُلِّ حَصَاةٍ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ حَتَّى يُسْهِلَ فَيَقُومَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَيَقُومُ طَوِيلاً وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ ثُمَّ يَرْمِي الْوُسْطَى ثُمَّ يَأْخُذُ ذَاتَ الشِّمَالِ فَيَسْتَهِلُ وَيَقُومُ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ فَيَقُومُ طَوِيلاً وَيَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ وَيَقُومُ طَوِيلاً ثُمَّ يَرْمِي جَمْرَةَ ذَاتِ الْعَقَبَةِ مِنْ بَطْنِ الْوَادِي وَلا يَقِفُ عِنْدَهَا ثُمَّ يَنْصَرِفُ فَيَقُولُ هَكَذَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يَفْعَلُهُ. (بخارى: 1751)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه وي جمرة اولي را هفت سنگ ريزه مي زد و بعد از هر سنگ ريزه، تكبير مي گفت. سپس، اندكي جلو مي رفت و در جاي هموار، مي ايستاد، آنگاه رو به قبله مي نمود و دستهايش را بلند مي كرد و تا مدت زيادي، دعا مي كرد. بعد، جمره وسطي را سنگ مي زد. آنگاه، به طرف چپ مي رفت و بر زمين هموارى، مي ايستاد و رو به قبله مي كرد و دستها را بلند مي نمود و تا مدت زيادي، دعا مي كرد. و بعد، از تهِ دره به رمي جمره عقبه مي پرداخت ولي در آنجا توقف نمي كرد. در پايان، مي گفت: رسول الله ρ را ديدم كه چنين رمي، مي كرد.

باب (72): طواف وداع

852 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَكُونَ آخِرُ عَهْدِهِمْ بِالْبَيْتِ إِلاَّ أَنَّهُ خُفِّفَ عَنِ الْحَائِضِ. (بخارى:1755)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه فرمود: به مردم، امر شد كه آخرين عملشان در ايام حج، طواف (وداع) باشد مگر زنان حائضه كه از اين قانون، مستثنا مي باشند.

853 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ ثُمَّ رَقَدَ رَقْدَةً بِالْمُحَصَّبِ ثُمَّ رَكِبَ إِلَى الْبَيْتِ فَطَافَ بِهِ.(بخاري:1756)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: رسول الله ρ (هنگام بازگشت از منا)، نماز ظهر، عصر، مغرب و عشاء را در مقام «مُحَصَّب» خواند و زماني كوتاه، خوابيد. آنگاه، سوار مركب شد و براي طواف بيت، رفت.

باب (73): اگر زني پس از طواف افاضه، دچار قاعدگي شود

854 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: رُخِّصَ لِلْحَائِضِ أَنْ تَنْفِرَ إِذَا أَفَاضَتْ. قَالَ: وَسَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ يَقُولُ: إِنَّهَا لا تَنْفِرُ ثُمَّ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: بَعْدُ إِنَّ النَّبِيَّ ρ رَخَّصَ لَهُنَّ. (بخارى:1761.1760)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه فرمود: به زنهاي حايضه اجازه داده شده است كه پس از طواف زيارت، بروند. طاووس مي گويد: از ابن عمر رضي الله عنهما شنيدم كه نخست، اجازه رفتن به زنان حايضه را نمي‌داد ولي بعدها شنيدم كه فرمود: رسول الله ρ به چنين زن هايي، اجازه رفتن داده است.

باب (74): (حكم توقف كردن) در مُحَصَّب

855 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: لَيْسَ التَّحْصِيبُ بِشَيْءٍ إِنَّمَا هُوَ مَنْزِلٌ نَزَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ. (بخارى:1766)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه فرمود: توقف در محصب، جزو مناسك نيست. بلكه مكاني است كه رسول الله ρ (بصورت اتفاقي) در آنجا، توقف كرد.

باب (75): توقف كردن در (ذي طوي) پيش از ورود به مكه و در دشت (ذو الحليفه) پس از بازگشت از مكه

856. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّهُ كَانَ إِذَا أَقْبَلَ بَاتَ بِذِي طُوًى حَتَّى إِذَا أَصْبَحَ دَخَلَ وَإِذَا نَفَرَ مَرَّ بِذِي طُوًى وَبَاتَ بِهَا حَتَّى يُصْبِحَ وَكَانَ يَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ. (بخارى:1769)

ترجمه: روايت است كه هرگاه، ابن عمر رضي الله عنهما به مكه مي رفت، در «ذي طوي» توقف مي كرد و شب را در آنجا مي ماند. و هنگام صبح، وارد مكه مي‌شد. و در مراجعت از مكه نيز از ذي طوي مي‌گذشت و شب را تا صبح، آنجا مي ماند. و مي فرمود: رسول الله ρ چنين عمل مي كرد.

27 ـ كتاب عمره

باب (1): وجوب عمره وفضيلت آن

857. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: الْعُمْرَةُ إِلَى الْعُمْرَةِ كَفَّارَةٌ لِمَا بَيْنَهُمَا وَالْحَجُّ الْمَبْرُورُ لَيْسَ لَهُ جَزَاءٌ إِلاَّ الْجَنَّةُ». (بخارى:1773)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «يك عمره تا عمره ديگر، موجب بخشش و كفاره گناهاني مي‌شود كه ميان آن دو عمره، انجام گرفته اند. و حج مقبول پاداشي جز بهشت ندارد».

باب (2): كسي كه قبل از حج، عمره نمايد

858. عَنِ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْعُمْرَةِ قَبْلَ الْحَجِّ، فَقَالَ: لا بَأْسَ وقَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ρ قَبْلَ أَنْ يَحُجّ. (بخارى: 1774)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما درباره اداي عمره، قبل از انجام حج، پرسيدند. فرمود: اشكالي ندارد. و افزود: رسول الله ρ قبل از اداي حج، عمره نمود.

باب (3): تعداد عمره هاي رسول‌الله ρ

859. عَنْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أنه قيل لَهُ: كَمِ اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ قَالَ: أَرْبَعًا إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ، قال السائل: فقلت لعَائِشَةَ: يَا أُمَّيَاهُ أَلا تَسْمَعِينَ مَا يَقُولُ أَبُوعَبْدِالرَّحْمَنِ؟ قَالَتْ: مَا يَقُولُ؟ قَالَ: يَقُولُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ اعْتَمَرَ أَرْبَعَ عُمَرَاتٍ إِحْدَاهُنَّ فِي رَجَبٍ. قَالَتْ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ مَا اعْتَمَرَ عُمْرَةً إِلاَّ وَهُوَ شَاهِدُهُ وَمَا اعْتَمَرَ فِي رَجَبٍ قَطُّ.(بخاري:1776)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه شخصي از وي پرسيد: رسول الله ρ چند بار عمره نمود؟ فرمود: چهار بار، كه يكي از آنها در ماه

رجب بود. آن شخص، ميگويد: نزد عايشه رضي الله عنهما رفتم و گفتم: اي ام المومنين! شنيده اي كه ابوعبدالرحمن چه ميگويد؟ عايشه رضي الله عنها فرمود: چه ميگويد؟ گفت: ميگويد: رسول الله ρ چهار عمره انجام داده كه يكي از آنان در رجب بوده است. عايشه رضي الله عنها فرمود: خداوند بر ابوعبدالرحمن رحم كند؛ او در تمام عمره هاي رسول الله ρ حضور داشته است. هرگز آنحضرت ρ در ماه رجب، عمره ننموده است.

860 . عَنْ أَنَسٍ τ أنه سئل: كَمِ اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ρ؟ قَالَ: أَرْبَعًا: عُمْرَةُ الْحُدَيْبِيَةِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ حَيْثُ صَدَّهُ الْمُشْرِكُونَ، وَعُمْرَةٌ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، حَيْثُ صَالَحَهُمْ، وَعُمْرَةُ الْجِعِرَّانَةِ إِذْ قَسَمَ غَنِيمَةَ، أُرَاهُ . حُنَيْنٍ. قُلْتُ: كَمْ حَجَّ؟ قَالَ: وَاحِدَةً، وفي رواية أنه اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ρ حَيْثُ رَدُّوهُ وَمِنَ الْقَابِلِ عُمْرَةَ الْحُدَيْبِيَةِ وَعُمْرَةً فِي ذِي الْقَعْدَةِ وَعُمْرَةً مَعَ حَجَّتِهِ. (بخاری:1778 . 1779)

ترجمه: از انسτ روايت است كه شخصي از او پرسيد: رسول خدا ρ چند عمره انجام داد؟ فرمود: چهار بار. نخست، عمره حديبيه است كه در ماه ذوالقعده، صورت گرفت و كفار مانع رسول الله ρ شدند. عمرة دوم، در ماه ذوالقعدة سال بعد، زماني كه با مشركين صلح كرد، انجام گرفت. عمرة سوم، عمرة جعرانه است كه در سال تقسيم غنايم جنگ حنين، انجام يافت. آن شخص مي گويد: پرسيدم رسول الله ρ چند بار حج نمود؟ انس τ در جواب، گفت: يك بار.

و در روايتي ديگر، آمده است كه رسول الله ρ يك عمره، در سال صلح حديبيه، انجام داد كه كفار مانع ايشان شدند و عمره دوم را سال بعد و عمره سوم را در ماه ذوالقعده و عمره چهارم را با حج، بجاي آورد.

861 . عَنْ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ τ قال: اعْتَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي ذِي الْقَعْدَةِ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ مَرَّتَيْنِ. (بخاری:1781)

ترجمه: براء بن عازب τ مي‌گويد: رسول الله ρ دو عمره در ماه هاي ذوالقعده، سالهاي قبل از حج، بجاي آورد.

باب (4): عمرة تنعيم

862 . عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا أَنَّ النَّبِيَّ ρ أَمَرَهُ أَنْ يُرْدِفَ عَائِشَةَ وَيُعْمِرَهَا مِنَ التَّنْعِيمِ. (بخاری: 1784)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابو بكر رضي الله عنهما؛ برادر عايشه رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ به من دستور داد كه عايشه را همراه خود به تنعيم ببرم تا از آنجا براي عمره، احرام ببندد.

863 . عَنْ سُرَاقَةَ بْنَ مَالِكِ ابْنِ جُعْشُمٍ τ أَنَّه لَقِيَ النَّبِيَّ ρ وَهُوَ بِالْعَقَبَةِ وَهُوَ يَرْمِيهَا فَقَالَ: أَلَكُمْ هَذِهِ خَاصَّةً يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «لا بَلْ لِلأَبَدِ». (بخاری:1785)

ترجمه: سراقه بن مالك τ روايت مي كند كه پيامبر ρ را در حال رمي جمرة عقبه، ملاقات نمود. و از آنحضرت ρ پرسيد: آيا اين (تبديل حج به عمره)، مخصوص شما ست؟ فرمود: «خير، بلكه براي (همه و) هميشه است».

باب (5): عمره نمودن پس از حج، بدون هدي

864 . حديث عائشة رضي الله عنها في الحج تكرر كثيراً وقد تقدم بتمامه (بخاری: 1786 . 1521 . 1561)

ترجمه: حديث عايشه رضي الله عنها درباره حج، قبلا چندين بار، بطور كامل، بيان گرديده است.

باب (6): پاداش عمره، برابر با زحمت هر شخص است

865 . عَن عَائِشَة رَضِي اللَّه عَنْهَا أن النبي τ قال لها في العمرة: «وَلَكِنَّهَا عَلَى قَدْرِ نَفَقَتِكِ أَوْ نَصَبِكِ». (بخاری:1787)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله ρ در مورد عمره، به ايشان فرمود: «پاداش عمره ي تو مطابق با هزينه و زحمت شما خواهد بود».

باب (7): عمره كننده چه وقت از حالت احرام خارج ميشود

866 . عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنهما أنها كانت كُلَّمَا مَرَّتْ بِالحَجُونِ تقول: صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ، لَقَدْ نَزَلْنَا مَعَهُ هَا هُنَا وَنَحْنُ يَوْمَئِذٍ خِفَافٌ قَلِيلٌ ظَهْرُنَا قَلِيلَةٌ أَزْوَادُنَا فَاعْتَمَرْتُ أَنَا وَأُخْتِي عَائِشَةُ وَالزُّبَيْرُ، وَفُلانٌ وَفُلانٌ فَلَمَّا مَسَحْنَا الْبَيْتَ أَحْلَلْنَا ثُمَّ أَهْلَلْنَا مِنَ الْعَشِيِّ بِالْحَجِّ. (بخارى:1796)

ترجمه: از اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما روايت است كه وي هر وقت، از حجون عبور مي كرد، مي گفت: درود خداوند بر پيامبرش محمد ρ باد. همراه آنحضرت ρ در اين محل، توقف كرديم. گفتني است كه ما در آن زمان، سبكبار بوديم زيرا توشة مختصري و سواري هاي اندكي داشتيم. من و خواهرم؛ عايشه؛ و زبير و فلان و فلان، عمره كرديم. پس از طواف كعبه، از احرام بيرون آمديم. سپس، در بعد از ظهر همان روز، دوباره براي حج، احرام بستيم.

باب (8): آنچه در بازگشت از حج يا عمره و يا جهاد بايد گفت

867 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ إِذَا قَفَلَ مِنْ غَزْوٍ أَوْ حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ، يُكَبِّرُ عَلَى كُلِّ شَرَفٍ مِنَ الأَرْضِ ثَلاثَ تَكْبِيرَاتٍ ثُمَّ يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ». (بخارى:1797)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ هنگام بازگشت از جهاد، حج يا عمره، وقتي كه از مكان مرتفعي عبور ميكرد، سه بار تكبير مي گفت وسپس، مي فرمود: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ سَاجِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ صَدَقَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ» يعني بجز خداوند يگانه، معبود بر حقي نيست، و شريكي ندارد، پادشاهي از آن اوست. و حمد و ثنا شايسته اوست، و بر هر چيزي توانايي دارد. رجوع و بازگشت ما به سوي اوست. ما بندگان و سجده گزاران درگاه پروردگارمان هستيم. خداوند به وعده خود وفا كرد. بنده خويش را كمك كرد و به تنهايي، لشكر كفار را شكست داد.

باب (9): استقبال از حجاج

868 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ρ مَكَّةَ اسْتَقْبَلَتْهُ أُغَيْلِمَةُ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ فَحَمَلَ وَاحِدًا بَيْنَ يَدَيْهِ وَآخَرَ خَلْفَهُ. (بخارى:1798)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه رسول الله ρ وارد مكه شد، تني چند از خرد سالان بني عبدالمطلب، به استقبال او آمدند. رسول الله ρ يكي را جلو و ديگري را پشت سرخود، سوار كرد.

باب (10): بازگشت به خانه بعد از ظهر

869 . عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ لا يَطْرُقُ أَهْلَهُ، كَانَ لا يَدْخُلُ إِلاَّ غُدْوَةً أَوْ عَشِيَّةً.(بخاري:1800)

ترجمه: از انس τ روايت است كه رسول الله ρ (در بازگشت از سفر)، هنگام شب وارد خانه نمي شد، بلكه صبح يا بعد از ظهر، وارد منزل مي‌شد.

870 . عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ρ أَنْ يَطْرُقَ أَهْلَهُ لَيْلاً. (بخارى:1801)

ترجمه: جابر رضي الله عنه مي گويد: رسول الله ρ از وارد شدن به خانه در شب، (بدون اطلاع قبلي) منع فرمود.

باب (11): تيز راندن شتر، هنگام نزديك شدن به مدينه

871 . عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ فَأَبْصَرَ دَرَجَاتِ الْمَدِينَةِ أَوْضَعَ نَاقَتَهُ وَإِنْ كَانَتْ دَابَّةً حَرَّكَهَا وزاد في رواية مِنْ حُبِّهَا.(بخاري: 1802)

ترجمه: از انس τ روايت است كه رسول خدا ρ هنگام بازگشت از مسافرت، هنگامي كه از دور چشمش به خانه هاي مدينه مي افتاد، به سرعت شتر خود يا هر سواري ديگري كه داشت، مي افزود. و در روايتي ديگر، آمده است كه بخاطر محبتي كه به مدينه داشت، چنين ميكرد.

باب (12): سفر، قطعه اي از عذاب است

872 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ يَمْنَعُ أَحَدَكُمْ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَنَوْمَهُ فَإِذَا قَضَى نَهْمَتَهُ فَلْيُعَجِّلْ إِلَى أَهْلِهِ». (بخارى:1804)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «سفر، بخشي از عذاب است. زيرا انسان را از خوردن، نوشيدن و خوابيدن، باز مي دارد.

بنابراين، پس از انجام امور آن، بايد هر چه زودتر به خانه برگشت».

28 ـ كتاب محصر

باب (1): اگر عمره كننده، دچار مانعي شود

873 . عن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قال: قَدْ أُحْصِرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَحَلَقَ رَأْسَهُ وَجَامَعَ نِسَاءَهُ وَنَحَرَ هَدْيَهُ حَتَّى اعْتَمَرَ عَامًا قَابِلاً. (بخارى:1809)

ترجمه: ابن عباس τ مي‌گويد: بعد از اينكه رسول الله ρ (توسط كفار، از اداي عمره) باز داشته شد، سرش را تراشيد و با همسرانش، همبستر شد و قرباني كرد. و سال بعد، عمره نمود.

باب (2) : برخورد به مانع در حج

874 . عن ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا يَقُولُ: أَلَيْسَ حَسْبُكُمْ سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ρ إِنْ حُبِسَ أَحَدُكُمْ عَنِ الْحَجِّ طَافَ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ثُمَّ حَلَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى يَحُجَّ عَامًا قَابِلاً فَيُهْدِي أَوْ يَصُومُ إِنْ لَمْ يَجِدْ هَدْيًا. (بخارى:1810)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما فرمود: آيا سنت رسول الله ρ براي شما كافي نيست؟ هر گاه براي كسي از شما (بعد از پوشيدن احرام)، مانعي ايجاد شد، (پس از برطرف شدن آن)، خانه كعبه را طواف كند و بين صفا و مروه سعي نمايد و از احرام خارج شود و سال بعد، حج گزارد. و هدي ذبح كند. و اگر قادر بر هدي نبود، روزه بگيرد.

باب (3): هنگام برخورد با مانع، هدي بايد قبل از تراشيدن موي سر، ذبح گردد

875 . عَنِ الْمِسْوَرِ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَحَرَ قَبْلَ أَنْ يَحْلِقَ وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ. (بخارى: 1811)

ترجمه: مسورτ روايت مي كند كه رسول الله ρ قبل از آنكه سرش را بتراشد، هدي خود را ذبح نمود و دستور داد كه اصحابش نيز، چنين كنند.

باب (4): خداوند در سورة بقره مي فرمايد: «أو صدقه» يعني طعام دادن به شش نفر مسكين

876 ـ عن كَعْب بْنِ عُجْرَةَ τ قَالَ: وَقَفَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِالْحُدَيْبِيَةِ وَرَأْسِي يَتَهَافَتُ قَمْلاً فَقَالَ: «يُؤْذِيكَ هَوَامُّكَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «فَاحْلِقْ رَأْسَكَ . أَوْ قَالَ: احْلِقْ» قَالَ: فِيَّ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةَ: **[فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ]** إِلَى آخِرِهَا فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «صُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ، أَوْ تَصَدَّقْ بِفَرَقٍ بَيْنَ سِتَّةٍ، أَوِ انْسُكْ بِمَا تَيَسَّرَ». (بخارى:1815)

ترجمه: كعب بن عجره τ مي‌گويد: رسول خدا ρ در حديبيه، متوجه شد كه سرم شپش زده است. فرمود: «آنها موجب ناراحتي تو شده اند»؟ عرض كردم: بلي. آنحضرت ρ فرمود: «پس موهايت را بتراش». كعب مي‌گويد: اين آيه دربارة من نازل شد:**[فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ]** (اگر كسي از شما بيمار شد و يا ناراحتي در سر داشت تا آخر آيه ..) بنابراين، رسول الله ρ فرمود: «بخاطر آن، سه روز، روزه بگير يا سه صاع خوراك، ميان شش مسكين، توزيع كن. يا آنچه برايت ميسر است، قرباني كن».

باب (5): مقدار طعام در فديه، نصف صاع است

877 . وَعَنهُ τ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: نَزَلَتْ فِيَّ خَاصَّةً وَهِيَ لَكُمْ عَامَّةً .

ترجمه: و در روايتي ديگر، كعب بن عجره τ ميگويد: آية مذكور، بطور خاص در مورد من، نازل شد. ولي حكم آن، شامل همة شما مي باشد.

29 ـ كتاب جريمة شكار كردن

باب (1): شخص مُحرِم مي تواند از شكار شخص غير مُحرِم، استفاده كند

878 . عَنْ أَبِي قَتَادَةَ τ قَالَ: انْطَلَقْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ فَأَحْرَمَ أَصْحَابُهُ وَلَمْ أُحْرِمْ، فَأُنْبِئْنَا بِعَدُوٍّ بِغَيْقَةَ فَتَوَجَّهْنَا نَحْوَهُمْ، فَبَصُرَ أَصْحَابِي بِحِمَارِ وَحْشٍ فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَضْحَكُ إِلَى بَعْضٍ فَنَظَرْتُ فَرَأَيْتُهُ فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ الْفَرَسَ فَطَعَنْتُهُ فَأَثْبَتُّهُ فَاسْتَعَنْتُهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُعِينُونِي فَأَكَلْنَا مِنْهُ ثُمَّ لَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ρ وَخَشِينَا أَنْ نُقْتَطَعَ، أَرْفَعُ فَرَسِي شَأْوًا، وَأَسِيرُ عَلَيْهِ شَأْوًا فَلَقِيتُ رَجُلاً مِنْ بَنِي غِفَارٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، فَقُلْتُ: أَيْنَ تَرَكْتَ رَسُولَ اللَّهِ ρ؟ فَقَالَ: تَرَكْتُهُ بِتَعْهَنَ وَهُوَ قَائِلٌ السُّقْيَا، فَلَحِقْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ ρ حَتَّى أَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَصْحَابَكَ أَرْسَلُوا يَقْرَءُونَ عَلَيْكَ السَّلامَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، وَإِنَّهُمْ قَدْ خَشُوا أَنْ يَقْتَطِعَهُمُ الْعَدُوُّ دُونَكَ فَانْظُرْهُمْ، فَفَعَلَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا اصَّدْنَا حِمَارَ وَحْشٍ وَإِنَّ عِنْدَنَا فَاضِلَةً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لأَصْحَابِهِ: «كُلُوا» وَهُمْ مُحْرِمُونَ. (بخاري:1821)

ترجمه: ابوقتاده τ ميگويد: در سال حديبيه، با نبي اكرم ρ از مدينه، براه افتاديم. اصحاب آنحضرت ρ مُحرِم شده بودند. ولي من احرام نبسته بودم. آنگاه، اطلاع يافتيم كه دشمن، در محلي بنام غيقه، خود را آمادة كارزار مي سازد. بسوي دشمن، براه افتاديم. همراهانم، گورخري ديدند (چون در احرام بسر مي بردند و نمي توانستند شكار كنند) با نگاه به يكديگر، شروع به خنديدن كردند. من به اطراف خود نگريستم، چشمم به آن افتاد. اسبم را تاختم و گورخر را زخمي كردم و با او گلاويز شدم. آنگاه، از آنان خواستم كه با من كمك كنند. ولي همه از اين كار سرباز زدند. (ناچار به تنهايي، آن را از پاي درآوردم) و همه از گوشت آن،

خورديم. سپس، خود را به رسول خدا ρ رسانيدم. و چون مي ترسيدم از آنحضرت ρ بازمانم، اسبم را گاهي تند تر و گاهي آهسته مي راندم. نيمه هاي شب، شخصي از بني غفار را ديدم و پرسيدم كه در كجا از رسول خدا ρ جدا شده اي؟ گفت: كنار چشمه آبي بنام تعهن. و قصد داشت كه در مقام سقيا، بيتوته نمايد. سرانجام، خود را به ايشان رسانيدم. و گفتم: اي رسول خدا! اصحابت خدمت شما سلام رسانيدند و مي ترسيدند كه دشمن بين شما و آنها، حايل شود. بهتر است منتظر بمانيد تا بما برسند. آنحضرت ρ نيز پذيرفت. سپس، گفتم: يا رسول الله! ما گوخري شكار كرديم و از گوشت آن، هنوز مقداري همراه من مي باشد. پيامبر خدا ρ به اصحاب كه در احرام بسر مي بردند، فرمود: «از اين گوشت، بخوريد».

باب (2): مُحرِم نبايد غير مُحرِم را در شكار كردن، ياري كند

879 . وَعَنهُ فِي رِوَايَةٍ: أنهم لَمَّا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «أَمِنْكُمْ أَحَدٌ أَمَرَهُ أَنْ يَحْمِلَ عَلَيْهَا أَوْ أَشَارَ إِلَيْهَا» قَالُوا: لا قَالَ: «فَكُلُوا مَا بَقِيَ مِنْ لَحْمِهَا». (بخارى: 1824)

ترجمه: در روايتي ديگر، از ابوقتاده آمده است كه وقتي آنها نزد رسول خدا ρ رسيدند، پرسيد: «آيا كسي از شما، دستور حمله به گورخر را داده و يا به طرف آن، اشاره كرده است»؟ گفتند: خير. آنگاه، رسول الله ρ فرمود: «گوشت باقي مانده را نيز بخوريد».

باب (3): مُحرِم نبايد غير مُحرِم را در كشتن شكار، ياري كند

880 . عَنْ أَبِي قَتَادَةَ τ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ρ بِالْقَاحَةِ مِنَ الْمَدِينَةِ عَلَى ثَلاثٍ وَمِنَّا الْمُحْرِمُ، وَمِنَّا غَيْرُ الْمُحْرِمِ، الحديث. (بخارى: 1823)

ترجمه: در روايتي ديگر، از ابو قتاده τ چنين آمده است: كه با پيامبر ρ در سه مايلي مدينه، در محلي به نام «قاحه» بوديم. برخي از ما محرم بودند و برخي ديگر، محرم نبودند. (سپس بقيه حديث فوق را ذكر نمود).

باب (4): نپذيرفتن گورخر زنده در حالت احرام

881. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ اللَّيْثِيِّ τ أَنَّهُ أَهْدَى لِرَسُولِ اللَّهِ ρ حِمَارًا وَحْشِيًّا وَهُوَ بِالأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ فَرَدَّهُ عَلَيْهِ فَلَمَّا رَأَى مَا فِي وَجْهِهِ قَالَ: «إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ عَلَيْكَ إِلاَّ أَنَّا حُرُمٌ». (بخارى:1825)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه صعب ابن جثامه ليثي گورخري را در محلي به نام ابواء يا وَدّان به رسول خدا ρ اهداء كرد. رسول الله ρ آنرا نپذيرفت. (آن شخص، غمگين و افسرده شد). هنگامي كه رسول اكرمρ آثار پريشاني را در چهره اش ديد، فرمود: «چون در احرام بسر ميبريم، آنرا نپذيرفتيم».

باب (5): آنچه را مُحرِم مي تواند بكُشد و آنچه مجاز است در حرم كشته شود

882. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «خَمْسٌ مِنَ الدَّوَابِّ كُلُّهُنَّ فَاسِقٌ يَقْتُلُنَّ فِي الْحَرَمِ الْغُرَابُ، وَالْحِدَأَةُ، وَالْعَقْرَبُ، وَالْفَأْرَةُ، وَالْكَلْبُ الْعَقُورُ». (بخارى:1829)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «پنج نوع از حيوانات را كه موذي هستند، مي توان در حرم كشت و آنها عبارتند از: كلاغ، باز شكاري، عقرب، موش و سگ هار».

883. عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي غَارٍ بِمِنًى إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِ [وَالْمُرْسَلاتِ] وَإِنَّهُ لَيَتْلُوهَا وَإِنِّي لأَتَلَقَّاهَا مِنْ فِيهِ، وَإِنَّ فَاهُ لَرَطْبٌ بِهَا، إِذْ

وَثَبَتْ عَلَيْنَا حَيَّةٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «اقْتُلُوهَا» فَابْتَدَرْنَاهَا فَذَهَبَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «وُقِيَتْ شَرَّكُمْ كَمَا وُقِيتُمْ شَرَّهَا». (بخارى:1830)

ترجمه: از عبد الله بن مسعود τ روايت است كه مي‌گويد: همراه رسول الله ρ در غاري، در منا بوديم كه سورة «مرسلات» نازل شد. رسول الله ρ آنرا تلاوت مي‌كرد و من همانطور كه از زبان (مباركش) مي شنيدم آن را حفظ مي‌كردم. هنوز سوره «مرسلات» به پايان نرسيده بود كه ماري بسوي ما پريد و به ما حمله كرد. رسول الله ρ فرمود: «آنرا بكشيد». ما نيز فوراً اقدام نموديم ولي مار فرار كرد. رسول الله ρ فرمود: « مار از شر شما نجات پيدا كرد همانطور كه شما از شر او، نجات يافتيد».

884 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ لِلْوَزَغِ: «فُوَيْسِقٌ» وَلَمْ أَسْمَعْهُ أَمَرَ بِقَتْلِهِ.(بخاري: 1831)

ترجمه: عايشه رضي الله عنهامي‌فرمايد: رسول الله ρ وَزَغ را موذي خواند، اما نشنيدم كه ما را به كشتن آن، امر نمايد.

باب (6): جنگ و درگيري در مكه جائز نيست

885 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ يَوْمَ افْتَتَحَ مَكَّةَ: «لا هِجْرَةَ وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ وَإِذَا اسْتُنْفِرْتُمْ فَانْفِرُوا».(بخاري:1834)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه رسول اكرم ρ روز فتح مكه فرمود: « (از اين پس) هجرتي (از مكه) وجود ندارد، اما جهاد و نيت آن، باقي است. و هرگاه، دعوت به جهاد شديد، جهاد كنيد».

باب (7): حكم حجامت براي مُحرِم

886 . عَنِ ابْنِ بُحَيْنَةَ τ قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ρ وَهُوَ مُحْرِمٌ بِلَحْيِ جَمَلٍ فِي وَسَطِ رَأْسِهِ. (بخارى:1836)

ترجمه: ابن بحينه τ مي‌گويد: رسول الله ρ در محلي به نام «لحي جمل» در حال احرام، فرق سرش را حجامت نمود.

باب (8): (حكم) نكاح براي مُحرِم

887 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ النَّبِيَّ ρ تَزَوَّجَ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ. (بخارى:1836)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ در حال احرام، با ميمونه رضي الله عنها ازدواج كرد.

باب (9): استحمام نمودن مُحرِم

888 . عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَغْسِلُ رَأْسَهُ وَهُوَ مُحْرِمٌ؟ فَوَضَعَ أَبُو أَيُّوبَ يَدَهُ عَلَى الثَّوْبِ فَطَأْطَأَهُ حَتَّى بَدَا لِي رَأْسُهُ، ثُمَّ قَالَ لإِنْسَانٍ يَصُبُّ عَلَيْهِ: اصْبُبْ، فَصَبَّ عَلَى رَأْسِهِ، ثُمَّ حَرَّكَ رَأْسَهُ بِيَدَيْهِ، فَأَقْبَلَ بِهِمَا وَأَدْبَرَ وَقَالَ: هَكَذَا رَأَيْتُهُ ρ يَفْعَلُ. (بخاري:1840)

ترجمه: از ابو ايوب انصاري τ پرسيدند: رسول الله ρ در حال احرام، چگونه سر (مباركش) را مي شست؟ ابو ايوب پارچه اي را كه روي سرش بود، برداشت و سرش آشكار شد. آنگاه، به كسي كه آب بر سرش مي ريخت (خدمتگذارش)، گفت: آب بريز. او بر سر ش آب ريخت. سپس، ايوب τ سرش را با دستانش حركت داد. و نخست، دستها را از جلو به عقب، و سپس، از پشت سر به جلو آورد و گفت: رسول الله ρ را ديدم كه چنين مي‌كرد.

باب (10): ورود به حرم و مكه بدون احرام

889 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ دَخَلَ عَامَ الْفَتْحِ وَعَلَى رَأْسِهِ الْمِغْفَرُ فَلَمَّا نَزَعَهُ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنَّ ابْنَ خَطَلٍ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ فَقَالَ: «اقْتُلُوهُ». (بخارى:1846)

ترجمه: از انس بن مالك τ روايت است كه رسول الله ρ سال فتح مكه در حالي كه كلاه خودي بر سر داشت، وارد مكه شد. وقتي كه آنرا از سرش برداشت، مردي رسيد و گفت: ابن خطل به پردة كعبه پناه آورده است. رسول الله ρ فرمود: «او را بكشيد». (ابن خطل، مسلماني را كشته و خود مرتد شده بود. مترجم)

باب (11): حج گزاردن به نيابت از ميت

890 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا أَنَّ امْرَأَةً مِنْ جُهَيْنَةَ جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَتْ: إِنَّ أُمِّي نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ فَلَمْ تَحُجَّ حَتَّى مَاتَتْ، أَفَأَحُجُّ عَنْهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا أَرَأَيْتِ لَوْ كَانَ عَلَى أُمِّكِ دَيْنٌ أَكُنْتِ قَاضِيَةً؟ اقْضُوا اللَّهَ فَاللَّهُ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ». (بخارى:1852)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه يكي از زنان طايفه جهينه، نزد رسول الله ρ آمد و گفت: مادرم نذر كرده بود كه به حج برود، ولي موفق نشد و فوت كرد. آيا من مي‌توانم از طرف او، حج كنم؟ رسول الله ρ فرمود: «بلي، از طرف او، حج كن. اگر مادرت بدهكار مي‌بود، آيا بدهكاريش را پرداخت نمي كردي؟ پس وام خدا را ادا كن. زيرا اداي حق خدا، واجب تر است».

باب (12): حج كودكان

891 . عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ τ قَالَ: حُجَّ بِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَأَنَا ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ. (بخارى:1858)

ترجمه: سايب بن يزيد τ مي‌گويد: مرا در سن هفت سالگي، همراه رسول خدا ρ به حج بردند.

باب (13): حج زنان

892. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: لَمَّا رَجَعَ النَّبِيُّ ρ مِنْ حَجَّتِه قَالَ لأُمِّ سِنَانٍ الأَنْصَارِيَّةِ: «مَا مَنَعَكِ مِنَ الْحَجِّ؟» قَالَتْ: أَبُو فُلانٍ . تَعْنِي زَوْجَهَا . كَانَ لَهُ نَاضِحَانِ حَجَّ عَلَى أَحَدِهِمَا وَالآخَرُ يَسْقِي أَرْضًا لَنَا قَالَ: «فَإِنَّ عُمْرَةً فِي رَمَضَانَ تَقْضِي حَجَّةً مَعِي».(بخاري:1863)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه رسول الله ρ از سفر حج، برگشت، خطاب به ام سنان انصاري فرمود: «چرا به حج نرفتي»؟ وي گفت: شوهرم دو شتر براي آب كشيدن داشت. يكي را با خود به حج برد. و دومي، زمينهاي ما را آبياري مي كرد. رسول الله ρ فرمود: « ثواب يك عمره در ماه مبارك رمضان، برابر با حجي است كه همراه من، ادا شود».

893. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ τ وَقَدْ غَزَا مَعَ النَّبِيِّ ρ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ غَزْوَةً قَالَ: أَرْبَعٌ سَمِعْتُهُنَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ أَوْ قَالَ: يُحَدِّثُهُنَّ عَنِ النَّبِيِّ ρ فَأَعْجَبْنَنِي وَآنَقْنَنِي: «أَنْ لا تُسَافِرَ امْرَأَةٌ مَسِيرَةَ يَوْمَيْنِ لَيْسَ مَعَهَا زَوْجُهَا أَوْ ذُو مَحْرَمٍ، وَلا صَوْمَ يَوْمَيْنِ الْفِطْرِ وَالأَضْحَى، وَلا صَلاةَ بَعْدَ صَلاتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ وَبَعْدَ الصُّبْحِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ ، وَلا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلاَّ إِلَى ثَلاثَةِ مَسَاجِدَ: مَسْجِدِ الْحَرَامِ، وَمَسْجِدِي، وَمَسْجِدِ الأَقْصَى». (بخارى:1864)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ كه در دوازده غزوه، همراه رسول الله ρ بوده است، مي‌گويد: چهار نصيحت از رسول الله ρ شنيدم كه مورد پسند من واقع شد و باعث خرسندي من گرديد. اول اينكه: «هيچ زني شرعاً حق ندارد مسافت دو روز را بدون شوهر يا محرم ديگري، به سفر برود. دوم اينكه: هيچ كس، حق ندارد روزهاي عيد فطر و عيد قربان را روزه بگيرد. سوم اينكه: هيچ نمازي بعد از اين دو نماز نيست يعني بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب و بعد از نماز

صبح تا طلوع آفتاب. چهارم اينكه: بار سفر (به سوي هيچ مسجدي) بسته نشود مگر به مسجدالحرام و مسجد من (مسجد النبي) و مسجد الاقصي».

باب (14): كسي كه نذر نمايد تا پياده به خانة كعبه برود

894. عَنْ أَنَسٍ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ رَأَى شَيْخًا يُهَادَى بَيْنَ ابْنَيْهِ قَالَ: «مَا بَالُ هَذَا؟» قَالُوا: نَذَرَ أَنْ يَمْشِيَ، قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَنْ تَعْذِيبِ هَذَا نَفْسَهُ لَغَنِيٌّ» وَأَمَرَهُ أَنْ يَرْكَبَ. (بخاري:1865)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ پيرمردي را ديد كه به كمك دو پسرش، تلو تلو راه مي رفت. فرمود: «اين را چه شده است»؟ گفتند: نذر كرده است كه پياده به حج برود. رسول الله ρ فرمود: «خداوند نيازي ندارد كه اين شخص، اين همه خود را به زحمت اندازد». و دستور داد تا سوار شود (و به حج برود).

895. عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ τ قَالَ: نَذَرَتْ أُخْتِي أَنْ تَمْشِيَ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ، وَأَمَرَتْنِي أَنْ أَسْتَفْتِيَ لَهَا النَّبِيَّ ρ فَاسْتَفْتَيْتُهُ فَقَالَ ρ: «لِتَمْشِ وَلْتَرْكَبْ». (بخارى:1866)

ترجمه: عقبه بن عامرτ مي‌گويد: خواهرم نذر كرده بود كه پياده به زيارت خانة خدا برود. و به من دستور داد تا از رسول الله ρ در اين باره، سؤال كنم. من هم از آنحضرت ρ پرسيدم. ايشان ρ فرمود: «گاهي، پياده برود و گاهي، سوار شود».

30 ـ كتاب فضايل مدينة منوره

باب (1): حرم مدينه

896 ـ عَنْ أَنَسٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ كَذَا إِلَى كَذَا، لا يُقْطَعُ شَجَرُهَا، وَلا يُحْدَثُ فِيهَا حَدَثٌ مَنْ أَحْدَثَ حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». (بخارى:1867)

ترجمه: از انس τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «مدينه از فلان نقطه تا فلان نقطه، حرم است. درخت آن، بريده نشود و ظلم و تجاوزي در آنجا، انجام نگيرد. هركس، در مدينه ظلم و تجاوز كند، لعنت خدا، فرشتگان و همة مردم بر او باد».

897 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «حُرِّمَ مَا بَيْنَ لابَتَيِ الْمَدِينَةِ عَلَى لِسَانِي» قَالَ: وَأَتَى النَّبِيُّ ρ بَنِي حَارِثَةَ فَقَالَ: «أَرَاكُمْ يَا بَنِي حَارِثَةَ قَدْ خَرَجْتُمْ مِنَ الْحَرَمِ» ثُمَّ الْتَفَتَ فَقَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ فِيهِ». (بخارى:1869)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «خداوند حد فاصل دو ناحية سنگلاخي مدينه را حرم قرار داد و حكم آن را بزبان من جاري ساخت». راوي ميگويد: رسول الله ρ نزد بني حارثه آمد و فرمود: «اي بني حارثه! فكر ميكنم شما بيرون از حدود حرم باشيد». سپس، به اين سو و آن سو، نگاه كرد و فرمود: «خير، شما در محدودة حرم هستيد».

898 . عَنْ عَلِيٍّ τ قَالَ: مَا عِنْدَنَا شَيْءٌ إِلاَّ كِتَابُ اللَّهِ وَهَذِهِ الصَّحِيفَةُ عَنِ النَّبِيِّ ρ : «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَائِرٍ إِلَى كَذَا، مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا أَوْ آوَى مُحْدِثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ، وَقَالَ: ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ، وَمَنْ تَوَلَّى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لا يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ». (بخارى:1870)

ترجمه: از علي بن ابي طالب τ روايت است كه فرمود: بجز كتاب خدا و اين صحيفه، چيز ديگري نزد ما نيست. (و در آن آمده است كه) رسول الله ρ فرمود: «مدينه از كوه عاير تا فلان نقطه، حرم است. هركس در مدينه ظلم كند يا ظالمي را پناه دهد، لعنت خدا، فرشتگان و تمام مردم، بر او باد. نه فرايض چنين كسي پذيرفته مي شود و نه عبادات نفلي اش». و فرمود: «تعهد و پيمان مسلمانان، يكي است. هركس، تعهد مسلماني را نقض نمايد، لعنت خدا، فرشتگان و همه مردم بر او باد. نه فرايضش قبول مي شود و نه عبادت نفلي اش. هر برده اي كه بدون اجازه صاحبش با ديگران پيمان دوستي ببندد، لعنت خدا، فرشتگان و مردم بر او باد. نه فرايضش قبول مي شود و نه عبادات نفلي اش».

باب (2): فضيلت مدينه و اينكه انسانهاي بد را از خود، مي راند

899 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أُمِرْتُ بِقَرْيَةٍ تَأْكُلُ الْقُرَى يَقُولُونَ يَثْرِبُ وَهِيَ الْمَدِينَةُ، تَنْفِي النَّاسَ، كَمَا يَنْفِي الْكِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ». (بخاري: 1871)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «خداوند به من امر نموده است تا به شهري بروم كه بر ساير شهرها مسلط خواهد شد. و آن شهر، يثرب و مدينه است كه آدمهاي بد را از خود، جدا مي سازد همانطور كه كوره مواد ناخالص را از فلزات، جدا مي كند».

باب (3): مدينه، سرزمين پاكي است

900 ـ عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ τ أَقْبَلْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ مِنْ تَبُوكَ حَتَّى أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: «هَذِهِ طَابَةٌ». (بخارى: 1872)

ترجمه: ابو حميد τ مي‌گويد: همراه رسول الله ρ از تبوك برمي گشتيم. هنگامي كه به مدينه، نزديك شديم، رسول خدا ρ فرمود: «اين (مدينه)، سرزمين پاكي است».

باب (4): كسي كه از مدينه، روي بگرداند

901. عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «يَتْرُكُونَ الْمَدِينَةَ عَلَى خَيْرِ مَا كَانَتْ لا يَغْشَاهَا إِلاَّ الْعَوَافِ» يُرِيدُ عَوَافِيَ السِّبَاعِ وَالطَّيْرِ «وَآخِرُ مَنْ يُحْشَرُ رَاعِيَانِ مِنْ مُزَيْنَةَ يُرِيدَانِ الْمَدِينَةَ يَنْعِقَانِ بِغَنَمِهِمَا فَيَجِدَانِهَا وَحْشًا حَتَّى إِذَا بَلَغَا ثَنِيَّةَ الْوَدَاعِ خَرَّا عَلَى وُجُوهِهِمَا». (بخارى: 1874)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «مردم، مدينه را در بهترين وضعي كه دارد، رها خواهند ساخت. آنگاه، حيوانات درنده و پرندگان، آن را اشغال خواهند كرد. و آخرين كساني كه حشر مي شوند دو چوپان از طايفه مزينه خواهند بود كه با گوسفندانشان به سوي مدينه مي روند و وقتي به آنجا مي رسند، آن را پر از جانوران وحشي مي بينند، و هنگاميكه به ثنية الوداع مي رسند، به چهره، بر زمين مي افتند و بيهوش مي شوند».

902 ـ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ أَبِي زُهَيْرٍ τ أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «تُفْتَحُ الْيَمَنُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. وَتُفْتَحُ الشَّأْمُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ، فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ، وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. وَتُفْتَحُ الْعِرَاقُ فَيَأْتِي قَوْمٌ يُبِسُّونَ،

فَيَتَحَمَّلُونَ بِأَهْلِيهِمْ وَمَنْ أَطَاعَهُمْ وَالْمَدِينَةُ خَيْرٌ لَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ». (بخارى:1875)

ترجمه: سفيان بن ابي زهير τ مي‌گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «يمن فتح خواهد شد و گروهي همراه اعضاي خانواده و هوا دارانشان از مدينه به يمن خواهند رفت. حال آنكه مدينه براي آنان، بهتر است. كاش اين را مي دانستند! همچنين، شام فتح خواهد شد و گروهي همراه اعضاي خانواده و هوا دارانشان از مدينه به طرف آن خواهند رفت. در حالي كه مدينه براي آنان، بهتر است. كاش اين را مي‌دانستند! و عراق فتح خواهد شد. و گروهي همراه اعضاي خانواده و هوا دارانشان از مدينه به طرف آن، خواهند رفت. حال آنكه مدينه براي آنان، بهتر است. اي كاش اين را مي‌دانستند»!

باب (5): ايمان، به مدينه برخواهد گشت

903 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّ الإِيمَانَ لَيَأْرِزُ إِلَى الْمَدِينَةِ كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ إِلَى جُحْرِهَا». (بخارى:1876)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «سرانجام، ايمان به مدينه باز خواهد گشت، همانطور كه مار به سوراخش، باز مي گردد».

باب (6): گناه مكر با اهالي مدينه

904 ـ عَنْ سَعْدٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لا يَكِيدُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ أَحَدٌ إِلاَّ انْمَاعَ كَمَا يَنْمَاعُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ». (بخارى:1877)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص τ مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «هركس، با مردم مدينه، فريب كاري كند، از بين مي رود همانطور كه نمك در آب، از بين مي رود».

باب (7): قلعه هاي مدينه

905 ـ عن أُسَامَةَ τ قَالَ: أَشْرَفَ النَّبِيُّ ρ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِ الْمَدِينَةِ فَقَالَ: «هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى إِنِّي لأَرَى مَوَاقِعَ الْفِتَنِ خِلالَ بُيُوتِكُمْ كَمَوَاقِعِ الْقَطْرِ». (بخارى:1878)

ترجمه: از اسامه τ روايت است كه روزي، نبي اكرم ρ از مكاني بلند به يكي از قلعه هاي مدينه، نظر كرد و فرمود: «آيا مي بينيد آنچه را كه من مي بينم؟ من محل سقوط فتنه ها را مانند نزول قطرات باران، در ميان خانه هاي شما مي بينم».

باب (8): دجال وارد مدينه نخواهد شد

906 ـ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ رُعْبُ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ لَهَا يَوْمَئِذٍ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ عَلَى كُلِّ بَابٍ مَلَكَانِ». (بخارى:1879)

ترجمه: از ابوبكره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «خطر ورود دجال مسيح به مدينه وجود ندارد. (زيرا) درآن زمان، مدينه داراي هفت دروازه خواهد بود كه بر هر يك از آنها دو فرشته، نگهبان خواهد بود».

907 ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «عَلَى أَنْقَابِ الْمَدِينَةِ مَلائِكَةٌ لا يَدْخُلُهَا الطَّاعُونُ وَلا الدَّجَّالُ». (بخارى: 1880)

ترجمه: ابو هريره روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «در گوشه وكنار مدينه، فرشته هايي وجود دارند كه مانع ورود طاعون و دجال در آن، ميشوند».

908 . عَنِ أَنَس بْنُ مَالِكٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلاَّ سَيَطَؤُهُ الدَّجَّالُ إِلاَّ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ مِنْ نِقَابِهَا نَقْبٌ إِلاَّ عَلَيْهِ الْمَلائِكَةُ صَافِّينَ

يَحْرُسُونَهَا ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةُ بِأَهْلِهَا ثَلاثَ رَجَفَاتٍ فَيُخْرِجُ اللَّهُ كُلَّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ». (بخاری:1881)

ترجمه: از انس بن مالك τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هيچ شهري در دنيا وجود ندارد كه دجال وارد آن نشود مگر مكه و مدينه. فرشتگان بر تمام راه‌هاي ورودي مكه و مدينه صف بسته، آنها را حراست مي كنند. مدينه سه بار به لرزه درخواهد آمد و خداوند هركافر و منافقي را از آنجا، بيرون خواهد راند».

909. عَنِ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ حَدِيثًا طَوِيلاً عَنِ الدَّجَّالِ فَكَانَ فِيمَا حَدَّثَنَا بِهِ أَنْ قَالَ: «يَأْتِي الدَّجَّالُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ الْمَدِينَةِ. يَنْزِلُ بَعْضَ السِّبَاخِ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ هُوَ خَيْرُ النَّاسِ أَوْ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَّالُ الَّذِي حَدَّثَنَا عَنْكَ رَسُولُ اللَّهِ ρ حَدِيثَهُ، فَيَقُولُ الدَّجَّالُ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ هَلْ تَشُكُّونَ فِي الأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لا فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ فَيَقُولُ حِينَ يُحْيِيهِ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْيَوْمَ، فَيَقُولُ الدَّجَّالُ: أَقْتُلُهُ. فَلا يُسَلَّطُ عَلَيْهِ». (بخاری:1882)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي‌گويد: رسول الله ρ درباره دجال، زياد سخن گفت. از جمله فرمود: «دجال كه ورودش به مدينه حرام شده است در يكي از شوره زارهاي نزديك مدينه فرود مي آيد. شخصي از بهترين مردم آن زمان، نزدش مي رود و مي گويد: من گواهي مي دهم كه تو دجال هستي. همان كسي كه رسول الله ρ در مورد تو ما را باخبر ساخته است.
دجال مي‌گويد: اگر من اين شخص را بكشم و دوباره زنده كنم بازهم در كار من شك مي كنيد؟ مردم مي گويند: خير. دجال او را مي كشد و دوباره، زنده مي كند. آن شخص، پس از زنده شدن، مي گويد: بخدا سوگند! هيچگاه من به اندازة امروز، بصيرت نداشته ام. (من يقين دارم كه تو دجال هستي). دجال تصميم مي گيرد كه دوباره او را بكشد، ولي نمي تواند».

باب (9): مدينه، پليدي را از خود، دفع ميكند

910 ـ عَنْ جَابِرٍ τ جَاءَ أَعْرَابِيٌّ النَّبِيَّ ρ فَبَايَعَهُ عَلَى الإِسْلامِ فَجَاءَ مِنَ الْغَدِ مَحْمُومًا فَقَالَ: أَقِلْنِي فَأَبَى ثَلاثَ مِرَارٍ فَقَالَ: «الْمَدِينَةُ كَالْكِيرِ تَنْفِي خَبَثَهَا وَيَنْصَعُ طَيِّبُهَا». (بخارى:1883)

ترجمه: جابرτ ميگويد: عربي باديه نشين نزد رسول‌الله ρ آمد و بيعت بر اسلام كرد. روز بعد، در حالي كه بيمار بود، نزد رسول الله ρ آمد و گفت: بيعت مرا فسخ كن. رسول الله ρ سه بار تقاضاي او را رد كرد. آنگاه، فرمود: «مدينه مانند كوره است كه ناخالص را بيرون مي ريزد و خالص را نگه مي دارد».

باب (10)

911 ـ عَنْ أَنَسٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ بِالْمَدِينَةِ ضِعْفَيْ مَا جَعَلْتَ بِمَكَّةَ مِنَ الْبَرَكَةِ». (بخارى:1885)

ترجمه: از انس τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: « خداوندا! دو برابر بركاتي كه به مكه عطا كرده اي، به مدينه نيز عنايت فرما».

باب (11)

912 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ الْمَدِينَةَ وُعِكَ أَبُو بَكْرٍ وَبِلالٌ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا أَخَذَتْهُ الْحُمَّى يَقُولُ:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ   وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

وَكَانَ بِلالٌ إِذَا أُقْلِعَ عَنْهُ الْحُمَّى يَرْفَعُ عَقِيرَتَهُ يَقُولُ:

أَلا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً   بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ

وَهَلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ   وَهَلْ يَبْدُوَنْ لِي شَامَةٌ وَطَفِيلُ

قَا لَ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ شَيْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ وَعُتْبَةَ بْنَ رَبِيعَةَ وَأُمَيَّةَ بْنَ خَلَفٍ كَمَا أَخْرَجُونَا مِنْ أَرْضِنَا إِلَى أَرْضِ الْوَبَاءِ»، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَحُبِّنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي صَاعِنَا وَفِي مُدِّنَا، وَصَحِّحْهَا لَنَا، وَانْقُلْ حُمَّاهَا إِلَى الْجُحْفَةِ» قَالَتْ: وَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَهِيَ أَوْبَأُ أَرْضِ اللَّهِ قَالَتْ فَكَانَ بُطْحَانُ يَجْرِي نَجْلاً. تعني ماءً آجنًا. (بخارى:1889)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: هنگامي كه رسول الله ρ وارد مدينه منوره شد، ابوبكر و بلال رضي الله عنهما بيمار شدند. وقتي كه ابوبكرτ تب مي شد، اين شعر را مي خواند:

كُلُّ امْرِئٍ مُصَبَّحٌ فِي أَهْلِهِ   وَالْمَوْتُ أَدْنَى مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ

(هر شخص، در ميان خانواده اش صبح مي‌كند، در حالي كه مرگ نزديكتر از بند كفش اوست).

و هر گاه، تب بلال كاهش مي يافت، صدايش را بلند مي كرد و چنين مي سرود:

أَلا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً   بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ

وَهَلْ أَرِدَنْ يَوْمًا مِيَاهَ مَجَنَّةٍ   وَهَلْ يَبْدُوَنْ لِي شَامَةٌ وَطَفِيلُ

(اي كاش، شبي را در وادي مكه مي‌گذراندم در حالي كه دور و بر من، گياه اِذخر و جليل مي‌بود. اي كاش، روزي آب چشمه مجنه را مي‌نوشيدم. اي كاش، شامه و طفيل را مي‌ديدم).

و مي گفت: پروردگارا! شيبه بن ربيعه، عتبه بن ربيعه و اميه بن خلف را لعنت كن و از رحمتت دور بگردان، همانگونه كه ما را از وطن مان (مكه) به سرزمين وبا خيز (مدينه) بيرون راندند.

سپس، هنگامي كه رسول الله ρ اين سخنان را شنيد، دعا كرد و فرمود: «پروردگارا! محبت مدينه را مانند محبت مكه يا بيشتر از آن، در دل هاي ما جاي بده. پروردگارا! به صاع و مُد ما (واحد هاي وزن) بركت عنايت فرما. و آب و هواي مدينه را براي ما مساعد بگردان. و تبي را كه در مدينه است به جُحفه منتقل كن». عايشه رضي الله عنها مي‌فرمايد: زماني كه ما وارد مدينه شديم، مدينه

از هر جاي ديگر، بيشتر گرفتار بيماري وبا بود. و در بُطحان، آب بسيار بدبويي جاري بود.

31 ـ كتاب احكام روزه

باب (1): فضيلت روزه

913. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «الصِّيَامُ جُنَّةٌ فَلا يَرْفُثْ وَلا يَجْهَلْ وَإِنِ امْرُؤٌ قَاتَلَهُ أَوْ شَاتَمَهُ فَلْيَقُلْ: إِنِّي صَائِمٌ مَرَّتَيْنِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ، يَتْرُكُ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَشَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِي الصِّيَامُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ وَالْحَسَنَةُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا». (بخارى:4981)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: « روزه، سپري (در برابر آتش دوزخ) است. روزه دار نبايد ناسزا بگويد و عمل جاهلانه انجام دهد. اگر كسي با او درگير شود و يا به وي ناسزا گويد، در جوابش بگويد: من روزه هستم، من روزه هستم. و افزود: سوگند به ذاتي كه جانم در دست او ست، بوي دهان روزه دار، نزد خداوند از بوي مُشك، خوشبو تر است. (خداوند مي فرمايد): روزه دار، خوردن، آشاميدن و ارضاي تمايلات جنسي را بخاطر من، ترك مي كند. روزه از آنِ من است و خود من پاداش آنرا مي دهم. و هر نيكي، ده برابر پاداش دارد».

باب (2) : رَيّان، دروازه اي از بهشت است كه مخصوص روزه داران مي باشد

914. عَنْ سَهْلٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ: الرَّيَّانُ، يَدْخُلُ مِنْهُ الصَّائِمُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ يُقَالُ: أَيْنَ الصَّائِمُونَ؟ فَيَقُومُونَ لا يَدْخُلُ مِنْهُ أَحَدٌ غَيْرُهُمْ، فَإِذَا دَخَلُوا أُغْلِقَ فَلَمْ يَدْخُلْ مِنْهُ أَحَدٌ».

ترجمه: از سهل τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود:«بهشت، دروازه اي دارد كه به آن، ريان مي گويند. روز قيامت، فقط روزه داران از آن

دروازه، وارد(بهشت) مي شوند. و غير از آنها كسي ديگر از آن، وارد نمي شود. (روز قيامت) ندا داده مي شود كه كجايند روزه داران؟ پس آنها برمي خيزند و غير از آنها كسي ديگر، وارد نمي شود. پس از اينكه روزه داران وارد مي شوند، آن در، بسته مي شود و هيچ كس ديگري از آن، وارد نمي شود».

915ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ نُودِيَ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الرَّيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ» فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ τ: بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا عَلَى مَنْ دُعِيَ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ فَهَلْ يُدْعَى أَحَدٌ مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ كُلِّهَا؟ قَالَ: «نَعَمْ وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ». (بخارى: 1897)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هركس، دو نوع انفاق در راه خدا نمايد، از دروازه هاي بهشت ندا داده مي شود: اي بنده خدا! اين است نتيجه كار خير. پس هر كسي كه اهل نماز بوده، او را از دروازة نماز، و هر كس اهل جهاد بوده او را از دروازة جهاد، و كسي كه اهل روزه بوده، او را از دروازة رَيّان و كسي كه اهل صدقه بوده، او را از دروازة صدقه، صدا مي زنند. ابوبكرτ گفت: اي رسول خدا! پدر و مادرم فدايت باد(اگر چه) كسي كه از يك دروازه، صدا زده شود، نيازي ندارد (كه از دروازه هاي ديگر او را صدا بزنند) ولي آيا چنين فردي وجود دارد كه او را از همة درها صدا بزنند؟ فرمود: «آري، اميدوارم كه تو نيز يكي از آنها باشي».

916ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا جَاءَ رَمَضَانُ فُتِحَتْ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ» وفي رواية عنه قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ

فُتِّحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَغُلِّقَتْ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ وَسُلْسِلَتِ الشَّيَاطِينُ». (بخارى:1899)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «وقتي ماه رمضان فرا مي رسد، درهاي بهشت گشوده مي شوند». و در روايتي ديگر، ابوهريره τ مي گويد: رسول اكرم ρ فرمود: «وقتي ماه رمضان از راه مي رسد، درهاي آسمان، گشوده مي شوند و درهاي دوزخ، بسته مي گردد و شياطين به زنجير كشيده مي شوند».

باب (3): آيا رمضان گفته شود يا ماه رمضان و يا هر دو؟

917 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّه ρ يَقُولُ: «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا، وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطِرُوا، فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَاقْدُرُوا لَهُ» يعني: هِلالِ رَمَضَانَ. (بخارى:1900)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «هرگاه، هلال رمضان را ديديد، روزه بگيريد. و هرگاه، هلال شوال را مشاهده كرديد، افطار كنيد. و اگر آسمان، ابري بود (ماه رويت نشد)، سي روز را كامل كنيد».

باب (4): كسي كه دروغ گفتن وعمل به آن را در رمضان، ترك نكند

918. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ لَمْ يَدَعْ قَوْلَ الزُّورِ وَالْعَمَلَ بِهِ فَلَيْسَ لِلَّهِ حَاجَةٌ فِي أَنْ يَدَعَ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ».(بخارى:1903)

ترجمه: ابوهريره مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هركس كه دروغ گويي و عمل به مقتضاي آن را ترك نكند، خداوند نيازي ندارد كه او خوردن و نوشيدن را ترك كند».

باب (5): آيا روزه دار در جواب كسي كه به او

دشنام مي دهد، بگويد: من روزه هستم؟

919 . وعنه τ الحديث المتقدم: «كُلُّ عَمَلِ ابْنِ آدَمَ لَهُ إِلاَّ الصِّيَامَ فَإِنَّهُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» وقال في آخره: «لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ يَفْرَحُهُمَا إِذَا أَفْطَرَ فَرِحَ وَإِذَا لَقِيَ رَبَّهُ فَرِحَ بِصَوْمِهِ». (بخارى:1904)

ترجمه: حديث ابوهريره τ قبلاً بيان گرديد كه: (خداوند مي فرمايد): هر عملي كه فرزند آدم انجام دهد، براي خودش مي باشد، جز روزه كه مخصوص من است. و من خودم پاداش آنرا خواهم داد». و در پايان حديث، پيامبر اكرم ρ فرمود: «روزه دار، دو بار خوشحال مي شود: يكي، هنگامي كه افطار مي كند. و ديگري، زماني كه با پروردگارش ملاقات مي نمايد، از روزه اش شادمان مي شود».

باب (6): كسي كه از مجرد بودن خود، مي ترسد، روزه بگيرد

920 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ρ فَقَالَ: «مَنِ اسْتَطَاعَ الْبَاءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّهُ أَغَضُّ لِلْبَصَرِ وَأَحْصَنُ لِلْفَرْجِ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ لَهُ وِجَاءٌ». (بخارى:1905)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي گويد: همراه رسول خدا ρ بوديم كه ايشان فرمودند: «كسي كه توانايي ازدواج كردن دارد، ازدواج كند. زيرا اين كار، باعث حفاظت چشم و شرمگاه، مي شود. و كسي كه توانايي ازدواج را ندارد، روزه بگيرد. چرا كه روزه، شهوت را ضعيف و كنترل ميكند».

باب (7): پيامبرρ فرمود: «با ديدن هلال ماه، روزه بگيرد و با ديدن هلال، عيد نمايد»

921 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «الشَّهْرُ تِسْعٌ وَعِشْرُونَ لَيْلَةً فَلا تَصُومُوا حَتَّى تَرَوْهُ فَإِنْ غُمَّ عَلَيْكُمْ فَأَكْمِلُوا الْعِدَّةَ ثَلاثِينَ». (بخارى:1907)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «ماه، بيست ونه شب است. تا هلال ماه را نديده ايد، روزه نگيريد. و اگر هوا، ابري بود ونتوانستيد آنرا ببينيد، سي روز را كامل كنيد».

922 . عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ρ آلَى مِنْ نِسَائِهِ شَهْرًا، فَلَمَّا مَضَى تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا غَدَا أَوْ رَاحَ فَقِيلَ لَهُ: إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لا تَدْخُلَ شَهْرًا فَقَالَ: «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا». (بخارى:1910)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ρ سوگند ياد كرد كه تا يك ماه، شب نزد همسران خود نرود. پس از گذشت بيست و نه روز، هنگام صبح يا شب، نزد همسران خود رفت. به آنحضرت ρ گفتند: شما براي يك ماه، سوگند ياد كرده ايد!؟ فرمود: «يك ماه، بيست و نه روز است».

باب (8): دو ماه عيدين (فطر و ضحي) ناقص نمي شوند

923 ـ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «شَهْرَانِ لا يَنْقُصَانِ شَهْرَا عِيدٍ رَمَضَانُ وَذُو الْحَجَّةِ». (بخارى:1912)

ترجمه: از ابوبكره روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «دو ماه عيد، يعني ماه رمضان و ماه ذوالحجه كم نميشوند». (يعني اينكه همزمان در يك سال، هر دو كمتر از 30 روز نمي شوند. يا اينكه اگر اين دو ماه، بيست و نه روز هم باشند، اجر و ثواب سي روز را دارند».

باب (9): اين فرمايش رسول اكرم ρ: «ما نوشتن و حساب كردن را نمي دانيم»

924. عن ابْن عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهما عَنِ النَّبِيِّ ρ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لا نَكْتُبُ وَلا نَحْسُبُ الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا يَعْنِي مَرَّةً تِسْعَةً وَعِشْرِينَ وَمَرَّةً ثَلاثِينَ». (بخاری:1913)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «ما ملتي امي هستيم. نوشتن و حساب كردن را نمي دانيم. ماه، گاهي اينقدر و گاهي اين قدر مي شود». (و با باز و بسته نمودن انگشتان دستهاي خود، نخست، بيست و نه و سپس، سي روز را به آنان، نشان داد».

باب (10): نبايد (بخاطر احتياط) يك يا دو روز قبل از رمضان، روزه گرفت

925- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا يَتَقَدَّمَنَّ أَحَدُكُمْ رَمَضَانَ بِصَوْمِ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَوْمَهُ فَلْيَصُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ». (بخاری: 1914)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه: رسول الله ρ فرمود: «هيچكس از شما نبايد يك يا دو روز قبل از رمضان، روزه بگيرد، مگر كسي كه مقيد به روزه گرفتن(بعنوان مثال، روزهاي دوشنبه و پنجشنبه)، بوده است. چنين شخصي، روزه بگيرد».

باب (11): خداوند مي فرمايد: [أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُم وَأَنتُم لِبَاسٌ لَهُنَّ] يعني همبستري با همسرانتان در شبهاي رمضان، براي شما حلال شده است. آنها براي شمابه مثابة لباس

هستند و شما نيز براي آنها به مثابة لباس هستيد. يعني براي راحت نفس، به يكديگر روي مي آوريد

926. عَنِ الْبَرَاءِ τ قَالَ: كَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ρ إِذَا كَانَ الرَّجُلُ صَائِمًا فَحَضَرَ الإِفْطَارُ فَنَامَ قَبْلَ أَنْ يُفْطِرَ لَمْ يَأْكُلْ لَيْلَتَهُ وَلا يَوْمَهُ حَتَّى يُمْسِيَ وَإِنَّ قَيْسَ بْنَ صِرْمَةَ الأَنْصَارِيَّ كَانَ صَائِمًا فَلَمَّا حَضَرَ الإِفْطَارُ أَتَى امْرَأَتَهُ فَقَالَ لَهَا: أَعِنْدَكِ طَعَامٌ؟ قَالَتْ لا وَلَكِنْ أَنْطَلِقُ فَأَطْلُبُ لَكَ وَكَانَ يَوْمَهُ يَعْمَلُ فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ فَجَاءَتْهُ امْرَأَتُهُ فَلَمَّا رَأَتْهُ قَالَتْ: خَيْبَةً لَكَ فَلَمَّا انْتَصَفَ النَّهَارُ غُشِيَ عَلَيْهِ فَذُكِرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ρ فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: [**أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ**] فَفَرِحُوا بِهَا فَرَحًا شَدِيدًا وَنَزَلَتْ: [**وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ**]. (بخاری:1915)

ترجمه: براء τ مي‌گويد: هنگامي كه بعضي از ياران رسول الله ρ روزه مي‌گرفتند و زمان افطار فرا مي رسيد و قبل از اينكه افطار نمايند، خواب مي‌رفتند، آن شب و روز بعد تا وقت افطار، چيزي نمي خوردند. (زيرا ابتدا چنين بود كه بعد از خوابيدن در شبهاي رمضان، ، خوردن، آشاميدن و همبستري، ممنوع بود).

روزي، قيس بن صرمة انصاري روزه بود. هنگامي كه وقت افطار، فرا رسيد، نزد همسرش آمد و پرسيد: براي خوردن چيزي داري؟ همسرش گفت: خير، ولي صبر كن تا چيزي برايت پيدا كنم. قيس بن صرمه كه كار ميكرد (قبل از اينكه همسرش برگردد)، خواب رفت. وقتي همسرش آمد و ديد كه شوهرش خواب رفته است، گفت: افسوس كه به خواسته ات نرسيدي. روز بعد هنگام ظهر، قيس‌بن صرمه از شدت گرسنگي، غش كرد و افتاد. آنحضرت ρ را از اين جريان مطلع كردند. آنگاه، اين آيه نازل شد: [**أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ**] (همبستري با زنان در شب هاي رمضان، براي شما حلال شد). صحابه از نازل شدن اين آيه، خيلي

خوشحال شدند. همچنين، اين آيه نازل شد: [وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ] بخوريد و بياشاميد تا اينكه نخ سفيد (روشني صبح) از نخ سياه (تاريكي شب) كاملاً براي شما آشكار بشود.

باب (12): خداوند مي فرمايد: [كُلُوا وَاشرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَد مِنَ الفَجرِ] بخوريد و بيا شاميد تا اينكه نخ سفيد (روشني فجر) از نخ سياه (تاريكي شب) براي شما، نمايان شود.

927 ـ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ τ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: [حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ] عَمَدْتُ إِلَى عِقَالٍ أَسْوَدَ وَإِلَى عِقَالٍ أَبْيَضَ فَجَعَلْتُهُمَا تَحْتَ وِسَادَتِي، فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ فِي اللَّيْلِ فَلا يَسْتَبِينُ لِي فَغَدَوْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: «إِنَّمَا ذَلِكَ سَوَادُ اللَّيْلِ وَبَيَاضُ النَّهَارِ». (بخارى:1916)

ترجمه: عدي ابن حاتم τ مي‌گويد: وقتي كه اين آيه [حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الأَسْوَدِ] نازل شد. يك طناب سياه و يك طناب سفيد را زير بالشت خود گذاشتم. تمام شب به آنها نگاه مي‌كردم ولي براي من قابل تشخيص نبودند. هنگام صبح، نزد رسول خدا ρ رفتم و ماجرا را برايش تعريف كردم. فرمود: «منظور از نخ سياه، تاركي شب و منظور از نخ سفيد، روشني بامداد است».

باب (13): فاصله ميان سحري و طلوع فجر

928 ـ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ τ قَالَ: تَسَحَّرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ ثُمَّ قَامَ إِلَى الصَّلاةِ قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَ الأَذَانِ وَالسَّحُورِ؟ قَالَ: قَدْرُ خَمْسِينَ آيَةً. (بخارى:1921)

ترجمه: زيد بن ثابت τ ميگويد: همراه رسول الله ρ سحري خورديم. سپس، آنحضرت ρ براي نماز فجر، بلند شد. پرسيديم: فاصلة ميان اذان صبح و سحري، چقدر بود؟ زيد گفت: به اندازه اي كه حدود پنجاه آيه خوانده شود.

باب (14): سحري، بركت دارد ولي واجب نيست

929. عن أَنَس بْنَ مَالِكٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «تَسَحَّرُوا فَإِنَّ فِي السَّحُورِ بَرَكَةً». (بخارى:1923)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «سحري بخوريد زيرا در خوردن سحري، خير و بركت نهفته است».

باب (15): نيت روزه گرفتن در اثناي روز

930. عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ بَعَثَ رَجُلاً يُنَادِي فِي النَّاسِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ: «إِنَّ مَنْ أَكَلَ فَلْيُتِمَّ أَوْ فَلْيَصُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْكُلْ فَلا يَأْكُلْ». (بخارى:1924)

ترجمه: سلمه بن اكوع مي گويد: نبي اكرم ρ در روز عاشورا، شخصي را مأموريت داد تا اعلام كند: «هركس، چيزي خورده است تا فرا رسيدن شب، چيزي نخورد يا روزه گيرد. و هركس كه تا كنون چيزي نخورده است، نخورد و روزه بگيرد».

باب (16): روزه داري كه در حالت جنابت، صبح مي كند

931. عَنْ عَائِشَةَ وَأُمِّ سَلَمَةَ رضي الله عنهما أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يُدْرِكُهُ الْفَجْرُ وَهُوَ جُنُبٌ مِنْ أَهْلِهِ ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَيَصُومُ. (بخارى:1925)

ترجمه: عايشه و ام سلمه رضي الله عنهما مي گويند: گاهي، فجر طلوع مي كرد در حالي كه رسول الله

ρ بعلت همبستري، در جنابت بسر مي برد. آنگاه، غسل مي كرد و به روزه اش ادامه مي داد.

باب (17): هم آغوشي با همسر، براي روزه دار

932. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يُقَبِّلُ وَيُبَاشِرُ وَهُوَ صَائِمٌ وَكَانَ أَمْلَكَكُمْ لِإِرْبِهِ. (بخارى:1927)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم ρ در حالت روزه، همسرانش را در آغوش مي گرفت و مي بوسيد. سپس، عايشه رضي الله عنها افزود كه آنحضرت ρ از همة شما در كنترل غرايز خويش، قوي تر بود.

باب (18): اگر روزه دار در حالت فراموشي، چيزي بخورد و يا بياشامد

933. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِذَا نَسِيَ فَأَكَلَ وَشَرِبَ فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ». (بخارى: 1933)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «اگر كسي در حال فراموشي، چيزي خورد و يا نوشيد، روزه اش را كامل كند، زيرا خداوند به او آب و غذا داده است».

باب (19): كسي كه در روز ماه رمضان، همبستري كرد و چيزي براي كفاره نداشت

934 ـ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ρ إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلَكْتُ، قَالَ: «مَا لَكَ؟» قَالَ: وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي وَأَنَا صَائِمٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «هَلْ تَجِدُ رَقَبَةً تُعْتِقُهَا؟» قَالَ: لا، قَالَ: «فَهَلْ

تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ؟» قَالَ: لا، فَقَالَ: «فَهَلْ تَجِدُ إِطْعَامَ سِتِّينَ مِسْكِينًا؟» قَالَ: لا، قَالَ: فَمَكَثَ النَّبِيُّ ρ فَبَيْنَا نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ أُتِيَ النَّبِيُّ ρ بِعَرَقٍ فِيهَا تَمْرٌ وَالْعَرَقُ الْمِكْتَلُ قَالَ: «أَيْنَ السَّائِلُ؟» فَقَالَ: أَنَا، قَالَ: «خُذْهَا فَتَصَدَّقْ بِهِ» فَقَالَ الرَّجُلُ: أَعَلَى أَفْقَرَ مِنِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا ـ يُرِيدُ الْحَرَّتَيْنِ ـ أَهْلُ بَيْتٍ أَفْقَرُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ρ حَتَّى بَدَتْ أَنْيَابُهُ ثُمَّ قَالَ: «أَطْعِمْهُ أَهْلَكَ».

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نزد رسول الله ρ نشسته بوديم كه شخصي آمد و گفت: اي رسول خدا! من هلاك شدم. رسول الله ρ فرمود: «چه شده است»؟ آن شخص، گفت: ماه رمضان در حال روزه، با همسرم همبستري كردم.

رسول الله ρ فرمود: «آيا غلامي داري كه او را آزاد كني»؟ گفت: خير. رسول الله ρ فرمود: «مي‌تواني دو ماه متوالي، روزه بگيري»؟ گفت: خير. رسول الله ρ فرمود: «مي‌تواني شصت مسكين را خوراك بدهي»؟ گفت: خير. آنحضرت ρ چيزي نگفت و مدتي ساكت ماند. در آن اثنا، كيسه‌اي پر از خرما نزد رسول الله ρ آوردند. رسول الله ρ پرسيد: «سائل چه شد»؟ آن شخص، پاسخ داد: من حاضرم. رسول الله ρ فرمود: «اين كيسه را بردار و صدقه كن». آن شخص، گفت: به خدا سوگند! در ميان اين دو سنگلاخ مدينه، هيچ خانه اي از خانة من محتاج تر نيست. رسول خدا ρ با شنيدن اين سخن، طوري خنديد كه دندانهاي (مباركش) ظاهر شد. سپس، فرمود: «اين كيسه را بردار و براي همسر و فرزندانت ببر».

باب (20): حجامت كردن و يا استفراغ نمودن روزه دار

935 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا أَنَّ النَّبِيَّ ρ احْتَجَمَ وَهُوَ مُحْرِمٌ وَاحْتَجَمَ وَهُوَ صَائِمٌ. (بخارى: 1938)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ در حال احرام و همچنين زماني كه روزه بود، حجامت نمود.

باب (21): روزه گرفتن و افطار نمودن، هنگام سفر

936. عَنِ بنِ أَبِي أَوْفَى τ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي سَفَرٍ فَقَالَ لِرَجُلٍ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الشَّمْسُ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي» قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الشَّمْسُ قَالَ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لِي» فَنَزَلَ فَجَدَحَ لَهُ فَشَرِبَ ثُمَّ رَمَى بِيَدِهِ هَا هُنَا ثُمَّ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ». (بخارى:1941)

ترجمه: ابن ابي اوفي τ مي‌گويد: در سفري، همراه رسول الله ρ بوديم. آنحضرت ρ خطاب به يكي از همراهان، فرمود: «پياده شو (و از آرد جو) شربتي براي من تهيه كن». آن شخص، گفت: يا رسول الله! آفتاب هنوز غروب نكرده است. آنحضرت ρ دوباره فرمود: «پياده شو و برايم شربت درست كن» او گفت: يا رسول الله! آفتاب هنوز غروب نكرده است. رسول الله ρ فرمود: «پياده شو و برايم شربت درست كن». آن شخص، پياده شد و شربت درست كرد و رسول الله ρ آن را نوشيد و با اشاره دست به سوي مشرق، فرمود: «هرگاه ديديد كه سياهي شب از افق آشكار شد، بدانيد كه وقت افطار فرا رسيده است».

937 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ أَنَّ حَمْزَةَ بْنَ عَمْرٍو الأَسْلَمِيَّ قَالَ لِلنَّبِيِّ ρ: أَأَصُومُ فِي السَّفَرِ؟ وَكَانَ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَقَالَ: «إِنْ شِئْتَ فَصُمْ وَإِنْ شِئْتَ فَأَفْطِرْ». (بخارى:1943)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ؛همسر گرامي نبي اكرم ρ مي گويد: حمزه بن عمرو اسلمي كه زياد روزه مي گرفت، از رسول الله ρ پرسيد: آيا در سفر، روزه بگيرم؟ رسول الله ρ فرمود: « اگر خواستي، روزه بگير و اگر نخواستي، نگير».

باب (22): اگر كسي بخشي از رمضان را روزه بگيرد. سپس، به مسافرت برود

938. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فِي رَمَضَانَ فَصَامَ حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ. أَفْطَرَ فَأَفْطَرَ النَّاسُ. (بخارى:1944)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ در ماه مبارك رمضان، به بقصد مكه، براه افتاد و روزه بود. اما وقتي كه به منطقة كديد (نزد يك مكه) رسيد، روزه را افطار كرد. ساير همراهانش نيز روزة خود را افطار كردند.

باب (23)

939. عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ τ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ فِي يَوْمٍ حَارٍّ حَتَّى يَضَعَ الرَّجُلُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ وَمَا فِينَا صَائِمٌ إِلاَّ مَا كَانَ مِنَ النَّبِيِّ ρ وَابْنِ رَوَاحَةَ. (بخارى:1945)

ترجمه: ابو درداء τ ميگويد: در يكي از سفرها، همراه رسول خدا ρ خارج شديم. هوا گرم بود تا جايي كه مردم از شدت گرما، دستهاي خود را روي سرشان مي گذاشتند. و از ميان ما كسي غير از رسول خدا ρ و ابن رواحه، روزه نبود.

باب (24): پيامبرρ فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نيكي محسوب نمي شود»

940. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهما قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي سَفَرٍ فَرَأَى زِحَامًا وَرَجُلاً قَدْ ظُلِّلَ عَلَيْهِ فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» فَقَالُوا: صَائِمٌ، فَقَالَ: «لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصَّوْمُ فِي السَّفَرِ». (بخارى:1946)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ ميگويد: رسول الله ρ در يكي از سفرها، ديد كه گروهي از مردم، ازدحام

نموده اند و شخصي را زير سايه گرفته اند. پرسيد:«او را چه شده است»؟ گفتند: روزه است. رسول الله ρ فرمود: «روزه گرفتن در سفر، عمل نيكي محسوب نمي شود».

باب (25): صحابه، يكديگر را بخاطر روزه گرفتن و نگرفتن در سفر، نكوهش نميكردند

941. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كُنَّا نُسَافِرُ مَعَ النَّبِيِّ ρ فَلَمْ يَعِبِ الصَّائِمُ عَلَى الْمُفْطِرِ وَلا الْمُفْطِرُ عَلَى الصَّائِمِ. (بخارى:1947)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: «با رسول خدا ρ سفر كرديم. (بعضي در سفر روزه مي گرفتند و برخي روزه نمي گرفتند). روزه داران از كساني كه روزه نداشتند، ايراد نمي گرفتند. و كساني كه روزه نبودند، روزه داران را سرزنش نمي كردند».

باب (26): كسي كه فوت نمايد و روزه بر ذمه اش باشد

942. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ صِيَامٌ صَامَ عَنْهُ وَلِيُّهُ». (بخارى: 1952)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هركس، بميرد و روزه اي بر ذمه اش باقي مانده باشد، وَليِ او، از طرف وي روزه بگيرد».

943. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمِّي مَاتَتْ وَعَلَيْهَا صَوْمُ شَهْرٍ أَفَأَقْضِيهِ عَنْهَا قَالَ:« نَعَمْ، فَدَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى». (بخارى:1953)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه: شخصي، نزد رسول الله ρ آمد و عرض كرد: اي پيامبر خدا! مادرم فوت نموده، ولي روزة يك ماه، بر ذمه اش باقي مانده است. آيا مي توانم به نيابت از او، روزه بگيرم؟ رسول الله ρ فرمود: «آري. دَين خدا، سزاوارتر است كه ادا شود».

باب (27): روزه دار چه وقت مي تواند افطار كند

944 ـ حَدِيثُ عَبْدِاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى τ وَقَوْلُ النَّبِيِّ: «انْزِلْ فَاجْدَحْ لَنَا» تقدَّمَ قَرِيبًا وَفِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «إِذَا رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ أَقْبَلَ مِنْ هَا هُنَا فَقَدْ أَفْطَرَ الصَّائِمُ» وَأَشَارَ بِإِصْبَعِهِ قِبَلَ الْمَشْرِقِ. (بخارى: 1956)

ترجمه: حديث ابن ابي اوفي كه در آن پيامبر ρ خطاب به وي فرموده بود: «پياده شو و شربتي براي ما بساز»، قبلا ذكر شد. و در اين روايت، مي فرمايد: «اگر مشاهده نموديد كه شب از اين طرف، آشكار شد، بدانيد كه وقت افطار فرارسيده است». و با انگشت خود به طرف مشرق اشاره نمود.

باب (28): تعجيل در افطار

945. عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الْفِطْرَ». (بخارى:1957)

ترجمه: سهل ابن سعد τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «مردم تا زماني در خير، بسر ميبرند كه در افطار نمودن، عجله كنند». (يعني بلا فاصله پس از غروب آفتاب، افطار نمايند).

باب (29): اگر كسي در رمضان، افطار كند. سپس، مشخص شود كه آفتاب، غروب نكرده است

946 ـ عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَتْ: أَفْطَرْنَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ يَوْمَ غَيْمٍ ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ. (بخارى:1959)

ترجمه: اسماء دختر ابوبكرτ مي‌گويد: روزي ابري، در زمان رسول اللهρ افطار كرديم. سپس، آفتاب از پشت ابرها آشكار شد. (در چنين صورتي، نزد جمهور علماء، قضاء روزه واجب مي‌شود).

باب (30): روزة كودكان

947. عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ قَالَتْ: أَرْسَلَ النَّبِيُّ ρ غَدَاةَ عَاشُورَاءَ إِلَى قُرَى الأَنْصَارِ: «مَنْ أَصْبَحَ مُفْطِرًا فَلْيُتِمَّ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَمَنْ أَصْبَحَ صَائِمًا فَلْيَصُمْ» قَالَتْ: فَكُنَّا نَصُومُهُ بَعْدُ وَنُصَوِّمُ صِبْيَانَنَا وَنَجْعَلُ لَهُمُ اللُّعْبَةَ مِنَ الْعِهْنِ فَإِذَا بَكَى أَحَدُهُمْ عَلَى الطَّعَامِ أَعْطَيْنَاهُ ذَاكَ حَتَّى يَكُونَ عِنْدَ الإِفْطَارِ. (بخارى: 1960)

ترجمه: ربيع دختر معوذ τ مي‌گويد: رسول الله ρ صبح روز عاشورا به روستاها و محله هاي انصار، قاصد فرستاد تا اعلام كنند كه: «هركس از صبح، روزه نگرفته است، بقيه روز، روزه بگيرد. و هركس، روزه بوده است، روزه‌اش را ادامه دهد». ربيع بنت معوذ مي‌گويد: بعد از آن، ما روز عاشورا را روزه مي گرفتيم و فرزندان خرد سال خود را نيز وادار به روزه گرفتن مي كرديم. و براي آنها عروسكهاي پشمي مي ساختيم. و هر وقت يكي از آنها براي غذا گريه مي‌كرد، او را با آن عروسك، سرگرم مي كرديم تا اينكه وقت افطار، فرا مي‌رسيد.

باب (31): ادامه دادن روزه تا وقت سحر

948 ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ τ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لا تُوَاصِلُوا فَأَيُّكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُوَاصِلَ فَلْيُوَاصِلْ حَتَّى السَّحَرِ». (بخارى:1963)

ترجمه: از ابوسعيد τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «روزه ها را با يكديگر، وصل ننماييد.

(يعني: بدون افطار و خوردن چيزي، دو روز پشت سر هم، روزه نگيريد). اگر كسي از شما خواست روزه اش را ادامه دهد، تا هنگام سحر، چنين كند». (آنگاه، چيزي بخورد).

باب (32): سرزنش نمودن كسي كه بر روزه وصال اصرار ورزد

949 ـ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ρ عَنِ الْوِصَالِ فِي الصَّوْمِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ: إِنَّكَ تُوَاصِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَأَيُّكُمْ مِثْلِي إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ». فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوِصَالِ وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا ثُمَّ يَوْمًا ثُمَّ رَأَوُا الْهِلالَ فَقَالَ: «لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُكُمْ» كَالتَّنْكِيلِ لَهُمْ حِينَ أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا. وفي رواية عنه قال لهم: «فَاكْلَفُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ». (بخارى: 1965 ـ 1966)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ از وصل كردن روزه به روزة ديگر، منع فرمود. يكي از مسلمانان پرسيد: اي رسول خدا! شما خود، روزة وصال مي گيريد؟ (بدون افطار و سحري، روز بعد هم، روزه مي گيريد)؟ رسول الله ρ فرمود: «چه كسي از شما مانند من است!؟ مرا خدا در شب، مي خوراند و مي نوشاند». اما وقتي مشاهده كرد كه آنان از روزة وصال باز نمي آيند، سه روز پي در پي، همراه آنان، روزه گرفت تا اينكه هلال ماه نو (شوال) را رويت كردند. آنگاه، پيامبر اكرم ρ فرمود: «اگر هلال، رويت نمي شد، چند روز ديگر، بر آن مي افزودم». راوي مي گويد: اين عمل پيامبرρ بخاطر مجازات آنها بود كه حاضر نشدند از روزة وصال، باز آيند. و در روايتي ديگر، ابوهريرهτ مي گويد: آنحضرت ρ فرمود: «به اندازة توانايي خود، سختي عمل را تحمل كنيد».

باب (33): كسي كه سوگند ياد كند تا برادرش روزة نفلي اش را بخورد

950 ـ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ τ قَالَ: آخَى النَّبِيُّ ρ بَيْنَ سَلْمَانَ وَأَبِي الدَّرْدَاءِ، فَزَارَ سَلْمَانُ أَبَا الدَّرْدَاءِ، فَرَأَى أُمَّ الدَّرْدَاءِ مُتَبَذِّلَةً فَقَالَ لَهَا: مَا شَأْنُكِ؟ قَالَتْ: أَخُوكَ أَبُو الدَّرْدَاءِ لَيْسَ لَهُ حَاجَةٌ فِي الدُّنْيَا، فَجَاءَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَصَنَعَ لَهُ طَعَامًا، فَقَالَ: كُلْ، قَالَ: فَإِنِّي صَائِمٌ، قَالَ: مَا أَنَا بِآكِلٍ حَتَّى تَأْكُلَ، قَالَ: فَأَكَلَ فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ ذَهَبَ أَبُو الدَّرْدَاءِ يَقُومُ، قَالَ: نَمْ، فَنَامَ، ثُمَّ ذَهَبَ يَقُومُ، فَقَالَ: نَمْ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ قَالَ سَلْمَانُ: قُمِ الآنَ فَصَلَّيَا، فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا: وَلِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا: وَلأَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ρ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «صَدَقَ سَلْمَانُ». (بخاري:1968)

ترجمه: ابوجحيفه τ مي‌گويد: رسول الله ρ بين ابودرداء و سلمان رضي الله عنهما، پيمان اخوت و برادري، برقرار نمود. روزي سلمان به خانة ابودرداء رفت و أم درداء را ژوليده و ژنده پوش، ديد. پرسيد: چرا ژنده پوش و ژوليده اي؟ گفت: برادرت ؛ابودرداء؛ به زندگي دنيا، نيازي ندارد. سپس، ابودرداء آمد و غذايي درست كرد و براي سلمان آورد. سلمان گفت: غذا بخور. ابودرداء گفت: من روزه هستم. سلمان گفت: تا تو نخوري من نيز نخواهم خورد. سرانجام، سلمان غذا خورد. وقتي شب شد و هنگام خواب، فرا رسيد، ابودرداء بلند شد تا عبادت كند. سلمان τ گفت: بخواب. ابودرداء كمي خوابيد و دوباره بلند شد تا عبادت كند. سلمان گفت: بخواب. وقتي شب بآخر رسيد، سلمان τ به ابودرداء گفت: اكنون بلند شو. آنگاه، هر دو، نماز شب خواندند. بعد، سلمان τ به ابودرداء τ گفت: پروردگارت بر تو حقي دارد. جسمت بر تو حقي دارد. عيال تو بر تو حقي دارد. حق هر صاحب حقي را ادا كن. سپس، ابودرداء نزد رسول الله ρ آمد و ماجرا را برايش تعريف كرد. رسول خدا ρ فرمود: «سلمان، راست گفته است».

باب (34): روزه گرفتن در ماه شعبان

951 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَصُومُ حَتَّى نَقُولَ لا يُفْطِرُ، وَيُفْطِرُ حَتَّى نَقُولَ لا يَصُومُ فَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ اسْتَكْمَلَ صِيَامَ شَهْرٍ إِلاَّ رَمَضَانَ وَمَا رَأَيْتُهُ أَكْثَرَ صِيَامًا مِنْهُ فِي شَعْبَانَ. (بخارى:1969)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: گاهي، رسول الله ρ (پشت سرهم) روزه مي گرفت كه ما خيال مي كرديم هيچگاه، روزه را ترك نخواهد كرد. و گاهي، طوري (پشت سر هم) روزه نمي گرفت كه ما فكر مي كرديم هيچوقت، روزه نخواهد شد. عايشه رضي الله عنها افزود: نديدم كه آنحضرت ρ غير از ماه رمضان، ماه ديگري را كاملاً روزه بگيرد. همچنين، نديدم كه در ماه هاي ديگر (غير از رمضان) به اندازة شعبان، روزه بگيرد.

952 ـ وعَنْها رَضِي اللَّه عَنْهَا وفي رواية زيادة وَكَانَ يَقُولُ: «خُذُوا مِنَ الْعَمَلِ مَا تُطِيقُونَ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَمَلُّ حَتَّى تَمَلُّوا» وَأَحَبُّ الصَّلاةِ إِلَى النَّبِيِّ ρ مَا دُووِمَ عَلَيْهِ وَإِنْ قَلَّتْ، وَكَانَ إِذَا صَلَّى صَلاةً دَاوَمَ عَلَيْهَا. (بخارى:1970)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها در روايتي ديگر، چنين آمده است كه رسول الله ρ فرمود: «به اندازة توانايي خود، عمل (عبادت) كنيد. زيرا خداوند (از دادن پاداش) خسته نمي شود، مگر اينكه شما خسته شويد». و پسنديده ترين نماز نزد رسول خدا ρ نمازي است كه بر آن، مداومت شود اگر چه اندك باشد. و هر وقت، رسول خداρ نمازي مي خواند، بر آن، مداومت مي كرد.

باب (35): آنچه دربارة روزه گرفتن و افطار نمودن پيامبر ρ گفته شده است

953 . عن أَنَس τ وقد سئل عَنْ صِيَامِ النَّبِيِّ ρ فَقَالَ: مَا كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ أَرَاهُ مِنَ الشَّهْرِ صَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا مُفْطِرًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا مِنَ اللَّيْلِ قَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا نَائِمًا إِلاَّ رَأَيْتُهُ وَلا مَسِسْتُ خَزَّةً وَلا حَرِيرَةً أَلْيَنَ مِنْ كَفِّ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَلا شَمِمْتُ مِسْكَةً وَلا عَبِيرَةً أَطْيَبَ رَائِحَةً مِنْ رَائِحَةِ رَسُولِ اللَّهِ ρ.

ترجمه: از انس τ دربارة روزه گرفتن رسول خدا ρ پرسيدند. گفت: هر وقت، در ماهي مي خواستم او را روزه دار ببينم، مي ديدم. و اگر مي خواستم او را در حال خوردن (غير روزه) ببينم، مي ديدم. و هر پاسي از شب را دوست داشتم او را در حال عبادت بيابم، مي يافتم و اگر ميخواستم او را در حال استراحت ببينم، مي ديدم. و هيچ پارچة پشمي يا ابريشمي را كه نرمتر از دست هاي (مبارك) رسول خدا ρ باشد، لمس نكردم. همچنين، هيچ مُشك و گلابي را خوشبوتر از رايحة آنحضرتρ نيافتم.

باب (36): حق جسم در روزه

954 . حديث عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِي اللَّه عَنْهُمَا تَقَدَّمَ وَقَالَ فِي هَذِهِ الرواية: فَكَانَ عَبْدُاللَّهِ يَقُولُ بَعْدَ مَا كَبِرَ يَا لَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ النَّبِيِّρ.

ترجمه: حديث عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما قبلا بيان گرديده است. در اين روايت، چنين آمده است كه عبد الله وقتي پا به سن گذاشت، گفت: اي كاش! من رخصت (تخفيف)رسول اللهρ را مي پذيرفتم. (و بيشتر از سه روز درماه، روزه نمي گرفتم).

955 ـ وفي رواية عنه: أَنَّهُ لما ذكر صِيَامَ دَاوُدَ υ قَالَ: وَكَانَ وَلا يَفِرُّ إِذَا لاقَى قَالَ عبدالله: مَنْ لِي بِهَذِهِ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ النَّبِيُّ ρ لا صَامَ مَنْ صَامَ الأَبَدَ مَرَّتَيْنِ.(بخاري:1977)

ترجمه: در روايتي ديگر از عبد الله چنين نقل شده است كه وقتي رسول الله ρ سخن از روزة حضرت داوودυ بميان آورد (كه يك روز در ميان، روزه مي گرفت)، فرمود: (بدينجهت بود كه) «هنگام رو يارويي با

دشمن، فرار نمي كرد». عبد الله مي گويد: عرض كردم: اي رسول خدا! كسي هست كه اين را براي من، متعهد شود؟ رسول الله ρ دوباره، فرمود: «كسي كه تمام عمر را بدون وقفه روزه گيرد، روزه اش معتبر نخواهد شد».

باب (38): كسي كه به ديدن گروهي رفت، ولي نزد آنها افطار نكرد

956 ـ عَنْ أَنَسٍ τ دَخَلَ النَّبِيُّ ρ عَلَى أُمِّ سُلَيْمٍ فَأَتَتْهُ بِتَمْرٍ وَسَمْنٍ قَالَ: «أَعِيدُوا سَمْنَكُمْ فِي سِقَائِهِ، وَتَمْرَكُمْ فِي وِعَائِهِ، فَإِنِّي صَائِمٌ» ثُمَّ قَامَ إِلَى نَاحِيَةٍ مِنَ الْبَيْتِ فَصَلَّى غَيْرَ الْمَكْتُوبَةِ فَدَعَا لأُمِّ سُلَيْمٍ وَأَهْلِ بَيْتِهَا فَقَالَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي خُوَيْصَّةً قَالَ: «مَا هِيَ؟» قَالَتْ: خَادِمُكَ أَنَسٌ، فَمَا تَرَكَ خَيْرَ آخِرَةٍ وَلا دُنْيَا إِلاَّ دَعَا لِي بِهِ قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ مَالاً وَوَلَدًا وَبَارِكْ لَهُ فِيهِ» فَإِنِّي لَمِنْ أَكْثَرِ الأَنْصَارِ مَالاً وَحَدَّثَتْنِي ابْنَتِي أُمَيْنَةُ أَنَّهُ دُفِنَ لِصُلْبِي مَقْدَمَ حَجَّاجٍ الْبَصْرَةَ بِضْعٌ وَعِشْرُونَ وَمِائَةٌ. (بخاری:1982)

ترجمه: انس τ مي گويد: رسول الله ρ به ديدن أم سليم رضي الله عنها رفت. أم سليم رضي الله عنها براي آنحضرت ρ خرما و روغن آورد. رسول اللهρ فرمود: «خرماي و روغن تان را سرجايش برگردانيد. زيرا كه من روزه هستم». سپس، آنحضرت ρ در گوشه اي از خانه به نماز ايستاد و نفل خواند و براي أم سليم و خانواده اش دعا كرد. ام سليم گفت: اي رسول خدا! من تقاضاي خاصي دارم. آنحضرت ρ فرمود: «آن چيست»؟ گفت: براي خادمت ؛ انس؛ (فرزندم، دعاي خير كن). انس τ مي گويد: رسول خدا ρ هيچ خيري از دنيا و آخرت را باقي نگذاشت مگر اينكه برايم درخواست نمود و فرمود:«پرودگارا! به او مال و فرزند، عطا كن و به آنها بركت ده». انسτ مي گويد: من ثروت مندترين فرد انصار بودم. دخترم ؛ اميـنه؛ مي گويد: تا روي كار آمدن حَجّاج (حاكم بصره)، حدود يكصد و بيست و اندي از نسل من به خاك سپرده شدند.

باب (39): روزه گرفتن در آخر ماه

957 . عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّهُ سَأَلَهُ أَوْ سَأَلَ رَجُلاً فَقَالَ: «يَا أَبَا فُلانٍ أَمَا صُمْتَ سَرَرَ هَذَا الشَّهْرِ؟» قَالَ الرَّجُلُ: لا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «فَإِذَا أَفْطَرْتَ فَصُمْ يَوْمَيْنِ» وفي رواية عنه قال: «مِنْ سَرَرِ شَعْبَانَ». (بخارى:1983)

ترجمه: از عمران بن حصين τ روايت است كه نبي اكرم ρ از مردي پرسيد: «ابوفلاني! آيا در آخر اين ماه (شعبان)، روزه گرفتي»؟ گفت: خير. رسول الله ρ فرمود:«بنابراين، پس از عيد (فطر)، دو روز، روزه بگير». در روايتي ديگر، آمده است كه فرمود: «از آخر شعبان، روزه گرفتي»؟

باب (40): روزة روز جمعه

958 ـ عَنْ جَابِرτ: نَهَى النَّبِيُّ ρ عَنْ صَوْمِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (بخارى:1984)

ترجمه: از جابرτ پرسيدند: آيا رسول الله ρ از روزه گرفتن روز جمعه، منع فرمود؟ گفت: بلي.

959 . عَنْ جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ النَّبِيَّ ρ دَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَهِيَ صَائِمَةٌ فَقَالَ: «أَصُمْتِ أَمْسِ؟» قَالَتْ: لا، قَالَ: «تُرِيدِينَ أَنْ تَصُومِي غَدًا؟» قَالَتْ: لا، قَالَ: «فَأَفْطِرِي». (بخارى:1986)

ترجمه: جويريه بنت حارث رضي الله عنها ميگويد: رسول الله ρ روز جمعه به خانه من تشريف آورد و من روزه بودم. فرمود: «ديروز روزه بودي»؟ گفتم: خير. فرمود: «فردا قصد روزه داري»؟ گفتم : خير. فرمود: «پس افطار كن».

باب (41): آيا رسول الله ρ روزهاي بخصوصي را روزه ميگرفت؟

960 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا أَنَّهَا سُئِلَتْ: هَلْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَخْتَصُّ مِنَ الأَيَّامِ شَيْئًا؟ قَالَتْ: لا، كَانَ عَمَلُهُ دِيمَةً، وَأَيُّكُمْ يُطِيقُ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُطِيقُ. (بخارى:1987)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها پرسيدند: آيا رسول الله ρ روزهاي خاصي را براي روزه گرفتن، اختصاص مي داد؟ گفت: خير. و افزود كه رسول الله ρ بر هر عملي، مداومت ميكرد. و كدام يك از شما توان و مقاومت رسول خدا ρ را دارد؟!

باب (42): روزه در ايام تشريق

961 ـ عَنْ عَائِشَةَ و ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهما قَالا: لَمْ يُرَخَّصْ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ أَنْ يُصَمْنَ إِلاَّ لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْهَدْيَ. (بخارى:1997، 1998)

ترجمه: عايشه و ابن عمر رضي الله عنهم مي گويند: به هيچكس، اجازه داده نشد كه در ايام تشريق، روزه بگيرد. مگر كسي كه هدي(شكرانة حج) نداشته باشد.

باب (43): روزة روز عاشورا

962 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ تَصُومُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَصُومُهُ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ صَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ فَلَمَّا فُرِضَ رَمَضَانُ تَرَكَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَمَنْ شَاءَ صَامَهُ وَمَنْ شَاءَ تَرَكَهُ. (بخارى: 2002)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: قريش در زمان جاهليت، روز عاشورا را روزه مي گرفتند.

رسول خدا ρ نيز روزه مي گرفت. و پس از هجرت به مدينه نيز، روزه مي گرفت و ديگران را امر به روزه گرفتن، مي نمود. (ولي) هنگامي كه روزة ماه مبارك رمضان فرض شد، روزة عاشورا را ترك كرد.

(پس از آن)، هر كس كه مي خواست، آن روز را روزه مي گرفت و هر كس كه نمي خواست، روزه نمي گرفت.

963 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَدِمَ النَّبِيُّ ρ الْمَدِينَةَ فَرَأَى الْيَهُودَ تَصُومُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَقَالَ: «مَا هَذَا؟» قَالُوا: هَذَا يَوْمٌ صَالِحٌ، هَذَا يَوْمٌ نَجَّى اللَّهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَصَامَهُ مُوسَى، قَالَ: «فَأَنَا أَحَقُّ بِمُوسَى مِنْكُمْ» فَصَامَهُ وَأَمَرَ بِصِيَامِهِ.

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: وقتي رسول الله ρ وارد مدينه شد، ديد كه يهود، روز عاشورا را روزه مي گيرند. پرسيد: «اين روزه براي چيست»؟ گفتند: اين روز (دهم محرم)، روز خوبي است. يعني روزي است كه خداوند بني اسرائيل را از دست دشمن، نجات داد. بدين جهت بود كه حضرت موسي اين روز را روزه گرفت. رسول خدا ρ فرمود: «من از شما به موسي نزديك تر هستم». پس خودش روزه گرفت و به يارانش دستور داد كه روزه بگيرند. (البته اين حكم قبل از فرض شدن روزة رمضان بود).

32 ـ كتاب صلاة التراويح

باب (1): فضيلت قيام در (شبهاي) ماه رمضان

964. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ خَرَجَ لَيْلَةً مِنْ جَوْفِ اللَّيْلِ فَصَلَّى فِي الْمَسْجِدِ، وَصَلَّى رِجَالٌ بِصَلاتِهِ، تقدم هذا الحديث في كتاب الصلاة وبينهما مخالفة في اللفظ وقال في آخر هذه الرواية فَتُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَالأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ. (بخارى:2012)

ترجمه: حديث عايشه رضي الله عنها در بارة اينكه رسول الله ρ نيمه شب به مسجد رفت و در آنجا نماز خواند و مردم نيز پشت سر آنحضرت ρ نماز خواندند،قبلا در بخش نماز، بيان شد. اما اين دو روايت در الفاظ با هم اختلاف دارند. و در آخر اين روايت، عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: رسول الله ρ رحلت كرد و حكم بر همين بود. (يعني نماز تراويح، با جماعت خوانده ميشد).

باب (2): جستجوي شب قدر، در هفت شب آخر رمضان

965. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رِجَالاً مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ρ أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَنَامِ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَرَى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ فَمَنْ كَانَ مُتَحَرِّيهَا فَلْيَتَحَرَّهَا فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ». (بخارى: 2015)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت ميكند كه: چند تن از اصحاب پيامبر ρ خواب ديدند كه شب قدر، در هفت شب آخر رمضان است. رسول خدا ρ فرمود: «مي بينم كه خوابهاي شما در باب اينكه شب قدر در هفت شب آخر رمضان مي باشد، موافق يكديگر است. پس كسي كه در صدد يافتن شب قدر مي باشد، آنرا در هفت شب آخر رمضان، جستجو نمايد».

966 ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ τ قَالَ: اعْتَكَفْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ الْعَشْرَ الأَوْسَطَ مِنْ رَمَضَانَ فَخَرَجَ صَبِيحَةَ عِشْرِينَ فَخَطَبَنَا وَقَالَ: «إِنِّي أُرِيتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ ثُمَّ أُنْسِيتُهَا أَوْ نُسِّيتُهَا فَالْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ فِي الْوَتْرِ، وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنِّي أَسْجُدُ فِي مَاءٍ وَطِينٍ فَمَنْ كَانَ اعْتَكَفَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فَلْيَرْجِعْ». فَرَجَعْنَا وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ قَزَعَةً فَجَاءَتْ سَحَابَةٌ فَمَطَرَتْ حَتَّى سَالَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ وَكَانَ مِنْ جَرِيدِ النَّخْلِ وَأُقِيمَتِ الصَّلاةُ فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ. (بخارى: 2016)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ ميگويد: در دهة دوم رمضان با رسول الله ρ به اعتكاف نشستيم. آنحضرت ρ صبح روز بيستم، بيرون آمد وبه ايراد سخن پرداخت وفرمود: «شب قدر، در خواب برايم مشخص شد. ولي من آنرا فراموش كردم و يا آنرا از يادم بردند. پس آنرا در شبهاي فرد دهة آخر، جستجو نماييد. و همچنين، در خواب ديدم كه ميان آب و گل، سجده ميكنم. هركس با من معتكف بوده است، به خانه اش برگردد». راوي ميگويد: وقتي به خانه برگشتيم، هيچ پاره ابري در آسمان نديديم. اما ديري نگذشت كه ابري آمد و باران تندي، باريدن گرفت و آب از سقف مسجد كه از شاخة نخل ساخته شده بود، سرازيرشد. وقتي كه نماز اقامه شد، ديدم كه رسول الله ρ ميان آب وگل، سجده مي كند و اثر گل را بر پيشاني (مباركش) مشاهده نمودم.

باب (3): جستجوي شب قدر در شبهاي فرد دهة آخر

967 ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «الْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي تَاسِعَةٍ تَبْقَى فِي سَابِعَةٍ تَبْقَى فِي خَامِسَةٍ تَبْقَى». (بخارى: 2021)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما روايت ميكند كه: رسول الله ρ فرمود: «شب قدر را در دهة آخر رمضان، يعني در نه يا هفت يا پنج روز باقيماندة آن، جستجو كنيد».

968. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «هِيَ فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ هِيَ فِي تِسْعٍ يَمْضِينَ أَوْ فِي سَبْعٍ يَبْقَيْنَ يَعْنِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ». (بخارى: 2022)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما در روايتي ديگر، مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «شب قدر در دهة آخر رمضان است، در نه شب و يا درهفت شب آخر آن، مي باشد».

باب (4): عبادت و يا انجام كار نيك در دهة آخر ماه رمضان

969. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا دَخَلَ الْعَشْرُ شَدَّ مِئْزَرَهُ وَأَحْيَا لَيْلَهُ وَأَيْقَظَ أَهْلَهُ. (بخارى: 2024)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هنگاميكه دهة آخر رمضان، فرا مي رسيد، رسول الله ρ كمرش را محكم مي بست (از همسران، دوري مي گزيد) و شب خود را با عبادت، زنده نگه مي داشت و خانواده اش را نيز بيدار مي كرد.

33 ـ كتاب اعتكاف

باب (1): اعتكاف در دهة آخر رمضان و اعتكاف در همة مساجد

970. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يَعْتَكِفُ الْعَشْرَ الأَوَاخِرَ مِنْ رَمَضَانَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ اعْتَكَفَ أَزْوَاجُهُ مِنْ بَعْدِهِ. (بخارى: 2026)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ؛همسر گرامي رسول خدا ρ؛ مي گويد: رسول الله ρ تا زماني كه فوت كرد، دهة آخر رمضان را به اعتكاف مي نشست. سپس، بعد از او، همسرانش نيز معتكف مي شدند.

باب (2): معتكف بدون ضرورت، نمي‌تواند به خانه برود

971- عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ρ قَالَتْ: وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لَيُدْخِلُ عَلَيَّ رَأْسَهُ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ فَأُرَجِّلُهُ، وَكَانَ لا يَدْخُلُ الْبَيْتَ إِلاَّ لِحَاجَةٍ إِذَا كَانَ مُعْتَكِفًا. (بخارى: 2029)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ؛همسر گرامي رسول خدا (ص) روايت است كه مي‌گويد: گاهي آنحضرت (ص) در حالي كه در مسجد معتكف بود، سر مباركش را به سوي من متمايل مي ساخت و من موهايش را شانه مي‌زدم. و آنحضرت (ص) هنگامي كه معتكف بود، بدون ضرورت وارد خانه نمي شد.

باب (3): اعتكاف در شب

972- عَنِ عُمَرَ τ: أَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ρ قَالَ: كُنْتُ نَذَرْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ أَعْتَكِفَ لَيْلَةً فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؟ قَالَ: «فَأَوْفِ بِنَذْرِكَ».(بخارى: 2032)

ترجمه: از عمر بن خطاب τ روايت است كه از رسول الله ρ پرسيد: در دوران جاهليت نذر كرده بودم

كه شبي را در مسجد الحرام معتكف شوم (حال چه كنم) ؟ رسول الله ρ فرمود: «به نذر خود، وفا كن».

باب (4): خيمه زدن در مسجد

973 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ، فَلَمَّا انْصَرَفَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَرَادَ أَنْ يَعْتَكِفَ إِذَا أَخْبِيَةٌ: خِبَاءُ عَائِشَةَ وَخِبَاءُ حَفْصَةَ وَخِبَاءُ زَيْنَبَ، فَقَالَ: «أَالْبِرَّ تَقُولُونَ بِهِنَّ»؟ ثُمَّ انْصَرَفَ، فَلَمْ يَعْتَكِفْ حَتَّى اعْتَكَفَ عَشْرًا مِنْ شَوَّالٍ. (بخارى: 2034)

ترجمه: عايشه صديقه رضي الله عنها ميگويد: نبي اكرم ρ خواست كه معتكف شود. وقتي به محلي كه براي اعتكاف در نظر داشت، رسيد، ناگهان چشمش به چند خيمه افتاد كه در آنجا نصب شده بود. يكي از آنها از عايشه و ديگري از حفصه و سومي از آنِ زينب، بود. رسول خدا ρ فرمود: «شما خيال مي كنيد كه با اين كار، عمل نيكي انجام مي دهيد»؟ سپس، از اعتكاف، منصرف شد. (و بجاي آن)، ده روز از شوال، به اعتكاف نشست.

باب (5): آيا معتكف در صورت نياز تا دروازة مسجد ميتواند بيايد

974ـ عَنِ صَفِيَّةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ρ: أَنَّهَا جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ تَزُورُهُ فِي اعْتِكَافِهِ فِي الْمَسْجِدِ فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ، فَتَحَدَّثَتْ عِنْدَهُ سَاعَةً، ثُمَّ قَامَتْ تَنْقَلِبُ، فَقَامَ النَّبِيُّ ρ مَعَهَا يَقْلِبُهَا، حَتَّى إِذَا بَلَغَتْ بَابَ الْمَسْجِدِ عِنْدَ بَابِ أُمِّ سَلَمَةَ، مَرَّ رَجُلانِ مِنَ الأَنْصَارِ فَسَلَّمَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ ρ: «عَلَى رِسْلِكُمَا، إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ». فَقَالا: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَبُرَ عَلَيْهِمَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّ الشَّيْطَانَ يَبْلُغُ مِنَ الإِنْسَانِ مَبْلَغَ الدَّمِ، وَإِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَيْئًا». (بخارى: 2035)

ترجمه: صفيه رضي الله عنها ؛همسر گرامي نبي اكرم ρ؛ ميگويد: در دهة آخر رمضان كه رسول الله ρ در مسجد، معتكف بود، نزد وي رفتم و ساعتي با او گفتگو كردم. سپس، برخاستم تا به خانه بروم. رسول خدا ρ نيز برخاست و مرا همراهي كرد تا اينكه به درب مسجد، جايي كه باب ام سلمه بود، رسيديم. دو مرد انصاري از آنجا گذشتند و به آنحضرت ρ سلام دادند. رسول خدا ρ به آنها گفت: «صبر كنيد. او صفيه دختر حُيّ؛ همسر من؛ مي باشد». اين سخن، بر آنها دشوار آمد. لذا گفتند: سبحان الله، اي رسول خدا! (اين چه حرفي است)؟ رسول خداρ فرمود: «شيطان همانند خون، در رگهاي بدن انسان، جريان دارد. بنابراين، ترسيدم كه مبادا شيطان در دلهاي شما گمان بد بوجود آورد».

باب (6): اعتكاف در دهة دوم رمضان

975ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَعْتَكِفُ فِي كُلِّ رَمَضَانٍ عَشْرَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، اعْتَكَفَ عِشْرِينَ يَوْمًا. (بخارى:2044)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ در هر رمضان، ده روز به اعتكاف مينشست، اما در سالي كه رحلت كرد، بيست روز معتكف بود.

34 ـ كتاب بيوع

باب (1): آنچه دربارة اين گفتة خداوند آمده است كه مي فرمايد: [فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانتَشِرُوا فِي الأَرضِ] (آنگاه كه نماز خوانده شد، در زمين پراكند شويد...)

976. عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ τ قَالَ: لَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ آخَى رَسُولُ اللَّهِ ρ بَيْنِي وَبَيْنَ سَعْدِ بْنِ الرَّبِيعِ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ الرَّبِيعِ: إِنِّي أَكْثَرُ الأَنْصَارِ مَالاً فَأَقْسِمُ لَكَ نِصْفَ مَالِي، وَانْظُرْ أَيَّ زَوْجَتَيَّ هَوِيتَ نَزَلْتُ لَكَ عَنْهَا فَإِذَا حَلَّتْ تَزَوَّجْتَهَا، قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ: لا حَاجَةَ لِي فِي ذَلِكَ، هَلْ مِنْ سُوقٍ فِيهِ تِجَارَةٌ؟ قَالَ: سُوقُ قَيْنُقَاعٍ، قَالَ: فَغَدَا إِلَيْهِ عَبْدُالرَّحْمَنِ فَأَتَى بِأَقِطٍ وَسَمْنٍ، قَالَ: ثُمَّ تَابَعَ الْغُدُوَّ، فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ عَبْدُالرَّحْمَنِ عَلَيْهِ أَثَرُ صُفْرَةٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «تَزَوَّجْتَ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَمَنْ»؟ قَالَ: امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ، قَالَ: «كَمْ سُقْتَ»؟ قَالَ: زِنَةَ نَوَاةٍ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ نَوَاةً مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ρ: «أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ». (بخارى: 2048)

ترجمه: عبدالرحمن بن عوف τ مي‌گويد: وقتي (از مكه هجرت كرديم و) وارد مدينه شديم. رسول الله ρ بين من و سعد بن ربيع، پيمان اخوت برقرار كرد. سعد بن ربيع به من گفت: من ثرتمندترين فرد انصار هستم و نصف ثروتم را به تومي دهم. و هر كدام از همسرانم كه مورد پسند تو باشد، او را طلاق مي‌دهم تا پس از پايان عدت، با او ازدواج نمايي. عبدالرحمن گفت: من نيازي باين كار، ندارم. آيا درايندجا بازاري براي تجارت وجود دارد؟ سعد بن ربيع او را به بازار قينقاع، راهنمايي كرد. عبدالرحمن صبح روز بعد، به بازار قينقاع رفت و مقداري كشك و روغن همراه آورد. و همچنان به كارش ادامه داد. و ديري نگذشت كه نزد پيامبرρ آمد در حالي كه آثار

زعفران بر روي لباسش، نمايان بود. رسول الله ρ پرسيد: «ازدواج كرده اي»؟ گفت: آري. آنحضرت ρ فرمود: «با چه كسي»؟ عبدالرحمن گفت: با يك زن انصاري. رسول خدا ρ پرسيد: «چقدرمهريه دادي»؟ گفت: باندازة يك هستة خرما، طلا داده ام. سول الله ρ فرمود: «وليمه بده اگر چه يك گوسفند باشد».

باب (2): حلال و حرام آشكارند و در ميان آنها، امور مشتبهي وجود دارد

977ـ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «الْحَلالُ بَيِّنٌ وَالْحَرَامُ بَيِّنٌ، وَبَيْنَهُمَا أُمُورٌ مُشْتَبِهَةٌ، فَمَنْ تَرَكَ مَا شُبِّهَ عَلَيْهِ مِنَ الإِثْمِ، كَانَ لِمَا اسْتَبَانَ أَتْرَكَ، وَمَنِ اجْتَرَأَ عَلَى مَا يَشُكُّ فِيهِ مِنَ الإِثْمِ أَوْشَكَ أَنْ يُوَاقِعَ مَا اسْتَبَانَ، وَالْمَعَاصِي حِمَى اللَّهِ، مَنْ يَرْتَعْ حَوْلَ الْحِمَى يُوشِكُ أَنْ يُوَاقِعَهُ». (بخارى:2051)

ترجمه: نعمان بن بشيرτ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «حلال روشن است و حرام نيز روشن است. اما در ميان حلال و حرام، امور مشتبهي وجود دارد. پس هر كس از گناهان مشتبه دوري جويد، بطريق اولي از گناهان آشكار، دوري خواهد جست. اما كسي كه به ارتكاب گناهان مشتبه، جرأت نمايد، ديري نمي گذرد كه مرتكب گناهان آشكار خواهد شد. گناهان بمثابة حريم ممنوعة الله هستند. هر كس، در محدودة چراگاه كسي، گله اش را بچراند، بيم آن مي رود كه گوسفندانش وارد حريم او شوند».

باب (3): توضيح مشتبهات (امور مشكوك)

978. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَنَّ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ مِنِّي فَاقْبِضْهُ قَالَتْ: فَلَمَّا كَانَ عَامَ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَقَالَ: ابْنُ أَخِي قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَامَ عَبْدُ ابْنُ زَمْعَةَ فَقَالَ: أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ، فَتَسَاوَقَا إِلَى النَّبِيِّ ρ، فَقَالَ

سَعْدٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُ أَخِي كَانَ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ، فَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ: أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ» ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ρ: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ». ثُمَّ قَالَ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ρ: «احْتَجِبِي مِنْهُ»، لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ، فَمَا رَآهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ. (بخاری: 2053)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: عتبه بن ابي وقاص به برادرش؛ سعد بن ابي وقاص، توصيه نمود كه پسر كنيز زمعه را از وي تحويل بگيريد؛ زيرا او فرزند من است. عايشه رضي الله عنها ميگويد: سال فتح مكه، سعد آن كودك را گرفت وگفت: اين برادر زادة من است. و برادرم مرا در مورد نگهداري او سفارش كرده است. عبد بن زمعه برخاست وگفت: اين، پسر برادر من است زيرا فرزند پدرم مي باشد. زيرا در رختخواب پدرم بدنيا آمده است. سرانجام، براي حل اختلاف، نزد رسول الله ρ رفتند. سعد گفت: اي رسول خدا! او برادر زادة من است و برادرم دربارة او به من سفارش نموده است. عبد بن زمعه گفت: او برادرم مي باشد و پسر كنيز پدرم است كه در رختخواب او بدنيا آمده است. رسول الله ρ فرمود: «اي عبد بن زمعه! او از آنِ شما است». سپس، افزود: «بچه متعلق به صاحب رختخواب است و به زناكار، سنگ تعلق ميگيرد».

سپس، آنحضرت ρ رو به سوده دختر زمعه (همسر خويش) نمود و فرمود: «از او (پسركنيز زمعه)، حجاب كن». زيرا او شبيه عتبه بود. و سوده نيز تا زمان وفات، او را نديد.

باب (4): كسي كه وسوسه را از امور مشتبه نمي داند

979. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ قَوْمًا قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ قَوْمًا يَأْتُونَنَا بِاللَّحْمِ لا نَدْرِي أَذَكَرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْ لا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «سَمُّوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَكُلُوهُ». (بخارى:2057)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه گروهي از مردم، گفتند: يا رسول الله! بعضي براي ما، گوشت مي‌آورند ولي ما نمي دانيم كه هنگام ذبح كردن، بسم الله گفته اند يا خير؟ (تكليف ما چيست)؟ رسول الله ρ فرمود: «بسم الله بگوييد و بخوريد».

باب (5): كسيكه اهميت نمي دهد كه مال را از چه راهي بدست مي آورد

980. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لا يُبَالِي الْمَرْءُ مَا أَخَذَ مِنْهُ أَمِنَ الْحَلالِ أَمْ مِنَ الْحَرَامِ». (بخارى: 2059)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «روزگاري فرا خواهد رسيد كه مردم اهميت نمي دهند كه آنچه بدستشان مي رسد از راه حلال است يا حرام».

باب (6): تجارت منسوجات

981. عَنْ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ قَالا: كُنَّا تَاجِرَيْنِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ρ عَنِ الصَّرْفِ. فَقَالَ: «إِنْ كَانَ يَدًا بِيَدٍ فَلا بَأْسَ، وَإِنْ كَانَ نَسَاءً فَلا يَصْلُحُ». (بخارى: 2061)

ترجمه: زيد بن ارقم و براء بن عازب رضي الله عنهما مي‌فرمايند: در زمان رسول الله ρ تجارت مي‌كرديم. در مورد صرافي (معامله پول با پول)، از رسول الله ρ پرسيديم. فرمود: «اگر معامله، نقدي باشد، مانعي ندارد ولي اگر نسيه باشد، درست نيست».

باب (7): بيرون رفتن براي تجارت

982 ـ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ τ: أنه اسْتَأْذَنَ عَلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُ، وَكَأَنَّهُ كَانَ مَشْغُولاً فَرَجَعَ أَبُو مُوسَى، فَفَرَغَ عُمَرُ، فَقَالَ: أَلَمْ أَسْمَعْ صَوْتَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ائْذَنُوا لَهُ، قِيلَ: قَدْ رَجَعَ، فَدَعَاهُ فَقَالَ: كُنَّا نُؤْمَرُ بِذَلِكَ، فَقَا لَ: تَأْتِينِي عَلَى ذَلِكَ بِالْبَيِّنَةِ، فَانْطَلَقَ إِلَى مَجْلِسِ الأَنْصَارِ، فَسَأَلَهُمْ. فَقَالُوا: لا يَشْهَدُ لَكَ عَلَى هَذَا إِلاَّ أَصْغَرُنَا أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، فَذَهَبَ بِأَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، فَقَالَ عُمَرُ: أَخَفِيَ هَذَا عَلَيَّ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ρ، أَلْهَانِي الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ، يَعْنِي الْخُرُوجَ إِلَى تِجَارَةٍ. (بخارى: 2062)

ترجمه: از ابوموسي اشعري τ روايت است كه وي اجازه خواست تا نزد عمرτ برود. ظاهراً عمر مشغول كاري بود و به ايشان، اجازه داده نشد. ابوموسي برگشت. وقتي عمرτ فارغ شد، گفت: آيا صداي عبد الله بن قيس (ابوموسي) نبود كه من شنيدم؟ به او اجازه دهيد تا بيايد. گفتند: برگشته است. عمرτ او را طلبيد و (علت برگشتنش را از او جويا شد). ابوموسي گفت: آنحضرت ρ به ما چنين امر فرموده است (كه اگر اجازه ندادند برگرديد). عمرτ گفت: براي اين (ادعاي خود) گواه بياور. ابوموسي به مجلس انصار رفت و از آنها (در اين مورد)، پرسيد. گفتند: كوچكترين فرد ما كه ابوسعيد است، براين مطلب، گواهي خواهد داد. او (ابوموسي) ابوسعيد را نزد عمرτ برد. عمر (با تعجب) فرمود: آيا چنين دستوري از رسول خدا ρ بر من پوشيده مانده است؟ و افزود كه داد و ستد در بازار مرا از (شنيدن) آن باز داشته است. يعني تجارت باعث شده بود كه كمتر در مجلس رسول خدا ρ حاضر بشوم.

باب (8): كسي كه خواهان گشايش روزي، باشد

983. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ، أَوْ يُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ، فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ». (بخاری: 2067)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «هركس كه مي خواهد روزي اش زياد گردد و عمرش طولاني شود، بايد كه صله رحم داشته باشد».

باب (9) : خريد كالاي نسيه توسط رسول خدا ρ

984. عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّهُ مَشَى إِلَى النَّبِيِّ ρ بِخُبْزِ شَعِيرٍ وَإِهَالَةٍ سَنِخَةٍ، وَلَقَدْ رَهَنَ النَّبِيُّ ρ دِرْعًا لَهُ بِالْمَدِينَةِ عِنْدَ يَهُودِيٍّ، وَأَخَذَ مِنْهُ شَعِيرًا لأَهْلِهِ، وَلَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَا أَمْسَى عِنْدَ آلِ مُحَمَّدٍ ρ صَاعُ بُرٍّ وَلا صَاعُ حَبٍّ وَإِنَّ عِنْدَهُ لَتِسْعَ نِسْوَةٍ». (بخاری: 2069)

ترجمه: انس τ ميگويد: مقداري نان جو با كمي روغن بدبو، خدمت رسول الله ρ بردم. آنحضرت ρ زره اش را نزد فردي يهودي به رهن نهاده و از او قدري جو براي توشة عيالش گرفته بود. انس τ ميگويد: از رسول الله ρ شنيدم كه ميفرمود: «هرگز يك صاع گندم ويا يك صاع از ديگر حبوبات، تا وقت شب، نزد آل محمد باقي نمانده است. حال آنكه ايشان نُه همسر دارد».

باب (10): خوردن از دست رنج خويش

985. عَنِ الْمِقْدَامِ τ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَا أَكَلَ أَحَدٌ طَعَامًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ، وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ دَاوُدَ υ، كَانَ يَأْكُلُ مِنْ عَمَلِ يَدِهِ». (بخاری: 2072)

ترجمه: از مقدام τ روايت است كه رسول اكرم ρ فرمود: «هرگز كسي غذايي بهتر از غذاي دست رنجش،

نخورده است. و همانا داوود ؛پيامبر خدا υ؛ هميشه از دست رنج خود، غذا مي خورد».

باب (11): سهل گيري در خريد و فروش و در طلب حق خويش

986 ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ رَجُلاً سَمْحًا إِذَا بَاعَ وَإِذَا اشْتَرَى وَإِذَا اقْتَضَى». (بخارى: 2076)

ترجمه: از جابرτ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «خداوند بر بنده اي رحم ميكند كه هنگام خريد و فروش و طلب حق خود، سهل گير باشد».

باب (12): مهلت دادن به ثروتمند

987. عن حُذَيْفَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «تَلَقَّتِ الْمَلائِكَةُ رُوحَ رَجُلٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ قَالُوا: أَعَمِلْتَ مِنَ الْخَيْرِ شَيْئًا؟ قَالَ: كُنْتُ آمُرُ فِتْيَانِي أَنْ يُنْظِرُواوَيَتَجَاوَزُوا عَنِ الْمُوسِرِ، قَالَ: قَالَ: فَتَجَاوَزُوا عَنْهُ». (بخارى: 2077)

ترجمه: از حذيفه τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «فرشتگان، روح يكي از افراد امت هاي گذشته را استقبال نمودند و از او پرسيدند: آيا كار خيري در زندگي، انجام داده اي؟ گفت: به خادمان خود دستور مي دادم كه (بدهكاران) تهي دست را مهلت دهند و بر توانگران نيز آسان بگيرند. راوي مي گويد: رسول خدا ρ فرمود: «خداوند او را (بخاطر اين كار)، مورد عفو قرار داد».

باب (13): بيان عيب كالا در تجارت، موجب بركت است

988. عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «الْبَيِّعَانِ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ يَتَفَرَّقَا». أَوْ قَالَ: «حَتَّى يَتَفَرَّقَا، فَإِنْ صَدَقَا وَبَيَّنَا بُورِكَ لَهُمَا فِي بَيْعِهِمَا، وَإِنْ كَتَمَا وَكَذَبَا مُحِقَتْ بَرَكَةُ بَيْعِهِمَا». (بخاری: 2079)

ترجمه: از حکیم بن حزام τ روایت است که رسول الله ρ فرمود: «فروشنده و خریدار تا زمانی که از هم جدا نشده اند، اختیار فسخ معامله را دارند». و افزود که: «اگر آنها راست بگویند و عیب کالا را بیان کنند، در معاملة آنان، خیر و برکت بوجود خواهد آمد، و اگر عیب کالا را پنهان کنند و دروغ بگویند، معاملة آنها بي برکت خواهد شد».

باب (14): فروختن خرماي مخلوط

989. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ τ قَالَ: كُنَّا نُرْزَقُ تَمْرَ الْجَمْعِ، وَهُوَ الْخِلْطُ مِنَ التَّمْرِ، وَكُنَّا نَبِيعُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا صَاعَيْنِ بِصَاعٍ وَلا دِرْهَمَيْنِ بِدِرْهَمٍ». (بخاری: 2080)

ترجمه: ابوسعید خدري τ مي‌گويد: «به ما خرماهاي مخلوط (كه از هر نوع در آن، آميخته شده بود)، مي رسيد. ما دو صاع آنها را در مقابل يك صاع (خرماي خوب)، داد و ستد ميكرديم. آنحضرت ρ فرمود: «معاملة دو صاع در برابر يك صاع و دو درهم در مقابل يك درهم، درست نيست».

باب (15): ربا خوار

990. عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: رَأَيْتُ أَبِي اشْتَرَى عَبْدًا حَجَّامًا فَأَمَرَ بِمَحَاجِمِهِ فَكُسِرَت، فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ρ عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَثَمَنِ الدَّمِ، وَنَهَى عَنِ الْوَاشِمَةِ، وَالْمَوْشُومَةِ، وَآكِلِ الرِّبَا وَمُوكِلِهِ، وَلَعَنَ الْمُصَوِّرَ. (بخاری:2086)

ترجمه: ابوجحيفه τ مي‌گويد: پدرم را ديدم غلامي خريد كه شغلش حجامت بود. و دستور داد تا ابزار حجامت او را بشكنند. از پدرم، علت آن را پرسيدم. گفت: رسول خدا ρ از قيمت فروش سگ، از

مزد حجامت، از خال کوبیدن، خوردن ربا و دادن آن، منع فرموده و کسي را که تصوير مي کشد، لعنت کرده است.

باب (16): خداوند، ربا را از بين مي برد و صدقات را برکت مي دهد

991 ـ عَن أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «الْحَلِفُ مُنَفِّقَةٌ لِلسِّلْعَةِ مُمْحِقَةٌ لِلْبَرَكَةِ». (بخاری: 2087)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم که فرمود: «سوگند دروغ، باعث (گرمي بازار و) فروش کالا مي شود ولي خير و برکت آن را از بين مي برد».

باب (17): دربارة آهنگر و صنعتگر

992 ـ عَنْ خَبَّابٍ τ قَالَ: كُنْتُ قَيْنًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَكَانَ لِي عَلَى الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ دَيْنٌ، فَأَتَيْتُهُ أَتَقَاضَاهُ، قَالَ: لا أُعْطِيكَ حَتَّى تَكْفُرَ بِمُحَمَّدٍ ρ. فَقُلْتُ: لا أَكْفُرُ حَتَّى يُمِيتَكَ اللَّهُ، ثُمَّ تُبْعَثَ، قَالَ: دَعْنِي حَتَّى أَمُوتَ وَأُبْعَثَ فَسَأُوتَى مَالاً وَوَلَدًا، فَأَقْضِيَكَ فَنَزَلَتْ: [**أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا**]. (بخاری:2091)

ترجمه: خباب τ مي‌گويد: در زمان جاهليت، شغل آهنگري داشتم. عاص بن وائل مبلغي به من بدهکار بود. من وام خود را از او طلب کردم. گفت: تا به محمد، کفر نورزي، وام تو را نخواهم داد. گفتم: اگر خداوند تو را بکشد و دوباره زنده کند، باز هم منکر او نخواهم شد. گفت: به من مهلت بده تا بميرم و دوباره زنده شو و ثروت و فرزندانم زياد شوند. آنگاه، وام تو را پرداخت خواهم کرد. سپس، ين آيه نازل شد: [**أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لأُوتَيَنَّ مَالاً وَوَلَدًا أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا**] (آيـــا

ديدي كسي را كه آيات و احكام ما را انكار كرد و گفت: به من مال و فرزند داده خواهد شد. آيا او از غيب خبر دارد يا از خداوند، چنين تعهدي گرفته است).

باب (18): دربارة خياط

993 ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قال: إِنَّ خَيَّاطًا دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ρ لِطَعَامٍ صَنَعَهُ، قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: فَذَهَبْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ إِلَى ذَلِكَ الطَّعَامِ، فَقَرَّبَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ خُبْزًا وَمَرَقًا فِيهِ دُبَّاءٌ وَقَدِيدٌ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يَتَتَبَّعُ الدُّبَّاءَ مِنْ حَوَالَيِ الْقَصْعَةِ قَالَ: فَلَمْ أَزَلْ أُحِبُّ الدُّبَّاءَ مِنْ يَوْمِئِذٍ. (بخارى: 2092)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: خياطي، رسول الله ρ را براي صرف غذايي كه تدارك ديده بود، دعوت كرد. من نيز همراه رسول الله ρ براي صرف غذا رفتم. مرد خياط، نان وخورشي كه از كدو و گوشت خشك، تهيه شده بود، به محضر رسول الله ρ آورد. رسول اكرم ρ را ديدم كه در گوشه هاي ظرف غذا، در صدد يافتن كدو بود و از آن، تناول ميفرمود. انس τ ميگويد: از آن پس، من نيز همواره كدو را ميپسندم.

باب (19): خريدن چارپايان و الاغ

994 ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي غَزَاةٍ، فَأَبْطَأَ بِي جَمَلِي وَأَعْيَا، فَأَتَى عَلَيَّ النَّبِيُّ ρ، فَقَالَ: «جَابِرٌ»؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا شَأْنُكَ»؟ قُلْتُ: أَبْطَأَ عَلَيَّ جَمَلِي وَأَعْيَا فَتَخَلَّفْتُ، فَنَزَلَ يَحْجُنُهُ بِمِحْجَنِهِ، ثُمَّ قَالَ: «ارْكَبْ» فَرَكِبْتُ فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ أَكُفُّهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ:

«تَزَوَّجْتَ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «بِكْرًا أَمْ ثَيِّبًا»؟ قُلْتُ: بَلْ ثَيِّبًا، قَالَ: «أَفَلا جَارِيَةً تُلاعِبُهَا وَتُلاعِبُكَ»؟ قُلْتُ: إِنَّ لِي أَخَوَاتٍ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَتَزَوَّجَ امْرَأَةً تَجْمَعُهُنَّ، وَتَمْشُطُهُنَّ، وَتَقُومُ عَلَيْهِنَّ، قَالَ: «أَمَّا إِنَّكَ قَادِمٌ فَإِذَا قَدِمْتَ فَالْكَيْسَ الْكَيْسَ» ثُمَّ قَالَ: «أَتَبِيعُ جَمَلَكَ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَاشْتَرَاهُ مِنِّي بِأُوقِيَّةٍ، ثُمَّ قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ قَبْلِي، وَقَدِمْتُ بِالْغَدَاةِ، فَجِئْنَا إِلَى الْمَسْجِدِ، فَوَجَدْتُهُ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ، قَالَ: «أَالآنَ قَدِمْتَ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «فَدَعْ جَمَلَكَ، فَادْخُلْ فَصَلِّ رَكْعَتَيْنِ». فَدَخَلْتُ فَصَلَّيْتُ، فَأَمَرَ بِلالاً أَنْ يَزِنَ لَهُ أُوقِيَّةً، فَوَزَنَ لِي بِلالٌ فَأَرْجَحَ لِي فِي الْمِيزَانِ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى وَلَّيْتُ، فَقَالَ: «ادْعُ لِي جَابِرًا» قُلْتُ: الآنَ يَرُدُّ عَلَيَّ الْجَمَلَ، وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْهُ، قَالَ: «خُذْ جَمَلَكَ، وَلَكَ ثَمَنُهُ». (بخارى:2097)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي‌گويد: در غزوه اي همراه رسول الله ρ بودم. شترم خسته شده بود و راه نمي رفت. رسول اكرم ρ كه از كنارم مي گذشت، پرسيد: «جابر هستي»؟ گفتم: بله. فرمود: «چه خبر است»؟ گفتم: شترم خسته شده است و آهسته مي‌رود. بدين جهت از كاروان عقب مانده ام. رسول الله ρ از مركب خود پياده شد و با عصايي كه در دست داشت، شتر مرا راند. سپس، فرمود: «سوار شو». من سوار شدم و مهار شترم را كه با سرعت پيش مي رفت، به سوي خود مي كشيدم تا از رسول خدا ρ سبقت نگيرم. رسول الله ρ از من پرسيد: «ازدواج كرده اي»؟ عرض كردم: بلي. فرمود: «با دختري يا بيوه زني»؟ گفتم: با بيوه اي. آنحضرتρ فرمود: «چرا با دوشيزه اي ازدواج نكردي تا تو با او و او با تو، بازي كنند»؟ گفتم: يا رسول الله! چند خواهر يتيم داشتم. ميخواستم با همسري ازدواج كنم كه خواهرانم را سرپرستي كرده، امور آنان را اداره كند و به نظافت آنان بپردازد. فرمود: «اكنون، مدينه نزديك مي‌شود، بايد هوشيار وبيدار باشي». بعد، فرمود: «شترت را نمي‌فروشي»؟ عرض كردم: بلي، يا رسول الله! آنحضرت ρ شترم را در

برابر يك اوقيه نقره، خريد. سپس، قبل از من، وارد مدينه شد. و من صبح روز بعد، وارد مدينه شدم. وقتي به درب مسجد رسيدم، رسول الله ρ را در آنجا ديدم. فرمود: «اكنون، وارد مدينه شدي»؟ گفتم: بلي. فرمود: «شترت را بگذار و داخل مسجد برو و دو ركعت نماز بخوان». وارد مسجد شدم و دو ركعت نماز خواندم. رسول الله ρ به بلال τ دستور داد تا يك اوقيه نقره، براي من وزن كند. او نيز يك اوقيه نقره، برايم وزن كرد وچيزي بر آن افزود. من به راه افتادم و رفتم. رسول الله ρ فرمود: «جابر را صدا كنيد و نزد من بياوريد». من فكر كردم الآن، رسول الله ρ شترم را به من، برمي گرداند (و معامله را فسخ مي نمايد). چيزي براي من ناراحت كننده تر از اين نبود. رسول الله ρ فرمود: «شترت را بگير و قيمتش نيز از آنِ تو باشد».

باب (20): خريدن شتران بيمار

995 ـ عن عبدالله بْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّهُ اشْتَرَى إِبْلاً هِيمًا مِنْ رَجُلٍ، وَلَهُ فِيها شَرِيكٌ، فَجَاءَ شَرِيكُهُ إِلى ابْنِ عُمَرَ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ شَرِيكِي بَاعَكَ إِبِلاً هِيمًا وَلَمْ يَعْرِفْكَ. قَالَ فَاسْتَقْهَا، قَالَ: فَلَمَّا ذَهَبَ يَسْتَاقُهَا، فَقَالَ: دَعْهَا، رَضِينَا بِقَضَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ρ: «لا عَدْوَى». (بخارى: 2099)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: شتران بيماري را از شخصي كه شريكي داشت، خريدم. شريك آن شخص، نزد من آمد وگفت: شريكم تو را نشناخته و شتران بيماري را به تو فروخته است. گفتم: آنها را در پيش گير و برو. هنگاميكه رفت تا شترانش را ببرد، گفتم: آنها را بگذار، به داوري رسول الله ρ راضي هستم كه فرمود: «بيماري، منتقل نمي شود». (يعني بيماري آنها به ساير شترها، سرايت نمي كند).

باب (21): درباره حجام

996. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: حَجَمَ أَبُو طَيْبَةَ رَسُولَ اللَّهِ ρ، فَأَمَرَ لَهُ بِصَاعٍ مِنْ تَمْرٍ وَأَمَرَ أَهْلَهُ أَنْ يُخَفِّفُوا مِنْ خَرَاجِهِ. (بخارى: 2102)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: ابوطيبه (جهت مداوا) رسول الله ρ را حجامت كرد. رسول اكرم ρ دستور داد تا يك صاع خرما به وي بدهند و به مأموران جمع آوري ماليات، امر فرمود كه براي وي تخفيف قايل شوند.

997. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: احْتَجَمَ النَّبِيُّ ρ وَأَعْطَى الَّذِي حَجَمَهُ، وَلَوْ كَانَ حَرَامًا لَمْ يُعْطِهِ. (بخارى: 2103)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ρ حجامت كرد و اجرت حَجّام را پرداخت نمود. اگر مزد حجامت حرام ميبود، رسول الله ρ آن را نميپرداخت.

باب (22): داد و ستد چيزي كه پوشيدن آن براي مردان و زنان است

998ـ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا اشْتَرَتْ نُمْرُقَةً فِيهَا تَصَاوِيرُ، فَلَمَّا رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ قَامَ عَلَى الْبَابِ فَلَمْ يَدْخُلْهُ، فَعَرَفْتُ فِي وَجْهِهِ الْكَرَاهِيَةَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ρ: مَاذَا أَذْنَبْتُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَا بَالُ هَذِهِ النُّمْرُقَةِ؟» قُلْتُ: اشْتَرَيْتُهَا لَكَ لِتَقْعُدَ عَلَيْهَا وَتَوَسَّدَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعَذَّبُونَ، فَيُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ» وَقَالَ: «إِنَّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الصُّوَرُ لا تَدْخُلُهُ الْمَلائِكَةُ». (بخارى: 2105)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: متكايي (پشتي) خريدم كه داراي تصوير بود. هنگامي كه رسول الله ρ آن را ديد، كنار در، توقف كرد و وارد

خانه نشد. آثار ناراحتي را در چهره‌اش ديدم. گفتم: اي رسول خدا! به پيشگاه خدا و رسولش توبه ميكنم. چه خطايي مرتكب شده ام؟ رسول الله ρ فرمود: «اين متكا چيست»؟ عرض كردم: يا رسول الله! آن را براي شما خريده‌ام تا روي آن بنشينيد و بر آن تكيه زنيد. رسول الله ρ فرمود: « روز قيامت، ترسيم كنندگان اين تصاوير عذاب داده خواهند شد. و به آنان گفته مي‌شود: آنچه را كه آفريده ايد، زنده كنيد». وافزود: « هر خانه‌اي كه در آن، تصوير باشد، فرشتگان (رحمت) وارد آن نخواهند شد».

باب (23): كسي كه چيزي بخرد و بلافاصله آن را هبه كند

999 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي سَفَرٍ، فَكُنْتُ عَلَى بَكْرٍ صَعْبٍ لِعُمَرَ، فَكَانَ يَغْلِبُنِي، فَيَتَقَدَّمُ أَمَامَ الْقَوْمِ، فَيَزْجُرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ، فَيَزْجُرُهُ عُمَرُ وَيَرُدُّهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ لِعُمَرَ: «بِعْنِيهِ» قَالَ: هُوَ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «بِعْنِيهِ». فَبَاعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «هُوَ لَكَ يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ تَصْنَعُ بِهِ مَا شِئْتَ». (بخارى: 2115)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: در سفري، همراه رسول الله ρ بودم. و بر شتري جوان و سركش كه از پدرم بود، سوار بودم. گاهي از كنترل من خارج مي شد و از كاروان، جلو مي‌افتاد. عمرτ آن را متوقف مي كرد و به عقب مي راند. ولي دوباره، جلو مي افتاد. عمرτ او را تنبيه مي كرد و برمي گرداند. رسول خدا ρ به عمرτ گفت: «او را به من بفروش». عمرτ گفت: اي رسول خدا! از آنِ شما باشد. رسول الله ρ فرمود: «آن را به من بفروش». عمرτ آن را به رسول خدا ρ فروخت. سپس، رسول الله ρ خطاب به عبدالله بن عمر رضي الله عنهما فرمود: «اي عبد الله! او مال تو باشد و هر چه مي خواهي، با او بكن».

باب (24): فريب كاري در معاملات، ناپسند است

1000 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَجُلاً ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ρ أَنَّهُ يُخْدَعُ فِي الْبُيُوعِ، فَقَالَ: «إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ: لا خِلابَةَ». (بخارى: 2117)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه: شخصي نزد رسول الله ρ آمد و از اينكه در معاملات، او را فريب مي دهند، سخن گفت. رسول الله ρ فرمود: «هرگاه معامله ميكني، بگو: به شرط اينكه فريبي در كار نباشد».

باب (25): آنچه دربارة بازارها آمده است

1001 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «يَغْزُو جَيْشٌ الْكَعْبَةَ، فَإِذَا كَانُوا بِبَيْدَاءَ مِنَ الأَرْضِ يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ، وَفِيهِمْ أَسْوَاقُهُمْ، وَمَنْ لَيْسَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: «يُخْسَفُ بِأَوَّلِهِمْ وَآخِرِهِمْ ثُمَّ يُبْعَثُونَ عَلَى نِيَّاتِهِمْ». (بخارى:2118)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «لشكري به قصد حمله به كعبه، حركت خواهد كرد. و هنگامي كه به سرزمين بيداء مي رسند، همة آنان در زمين فرو خواهند رفت». عايشه رضي الله عنها ميگويد: پرسيدم: يا رسول الله! چگونه همة آنان را زمين مي بلعد، حال آنكه ميان آنان افراد بازاري (غير جنگجو) و كساني كه نيت جنگ ندارند، وجود دارد؟ رسول الله ρ فرمود: «زمين، همه را خواهد بلعيد. اما روز قيامت، هركس، مطابق نيت خويش، حشر خواهد شد».

1002 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ فِي السُّوقِ، فَقَالَ: رَجُلٌ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ρ فَقَالَ: إِنَّمَا دَعَوْتُ هَذَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «سَمُّوا بِاسْمِي وَلا تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِي». (بخارى: 2120)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: نبي اكرم ρ در بازار بود. شخصي صدا زد و گفت: يا ابا القاسم! رسول الله ρ به سوي او نگاه كرد. آن شخص، گفت: منظورم فلاني بود نه شما. آنگاه، رسول الله ρ فرمود: «اسم مرا بر خود بگذاريد ولي كنيه ام را براي خود، بكار نبريد».

1003 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ الدَّوْسِيِّ τ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ρ فِي طَائِفَةِ النَّهَارِ، لا يُكَلِّمُنِي وَلا أُكَلِّمُهُ، حَتَّى أَتَى سُوقَ بَنِي قَيْنُقَاعَ، فَجَلَسَ بِفِنَاءِ بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَقَالَ: «أَثَمَّ لُكَعُ أَثَمَّ لُكَعُ؟» فَحَبَسَتْهُ شَيْئًا، فَظَنَنْتُ أَنَّهَا تُلْبِسُهُ سِخَابًا أَوْ تُغَسِّلُهُ، فَجَاءَ يَشْتَدُّ حَتَّى عَانَقَهُ وَقَبَّلَهُ، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَحْبِبْهُ وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُ». (بخاری:2122)

ترجمه: ابوهريره دوسي τ مي‌گويد: رسول الله ρ در بخشي از روز، به طرف بازار رفت. (در مسير راه) نه ايشان با من سخن گفت و نه من با ايشان. تا اينكه وارد بازار بني قينقاع شد و در صحن خانة فاطمه زهرا رضي الله عنها نشست و فرمود: «كوچولو اينجا است؟ كوچولو اينجا است»؟ (هدفش حسن و حسين رضي الله عنهما بود). فاطمه رضي الله عنها در فرستادن طفل، اندكي تاخير كرد. راوي مي گويد: خيال كردم گردن بندي به گردنش مي آويزد يا او را مي شويد. سپس، كودك، دوان دوان نزد رسول الله ρ آمد. آنحضرت ρ او را در آغوش گرفت و بوسيد و فرمود: «پروردگارا! اين را دوست بدار و هر كس كه او را دوست بدارد تو نيز او را دوست بدار».

1004 . عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّهُمْ كَانُوا يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مِنَ الرُّكْبَانِ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ فَيَبْعَثُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَمْنَعُهُمْ أَنْ يَبِيعُوهُ حَيْثُ اشْتَرَوْهُ، حَتَّى يَنْقُلُوهُ حَيْثُ يُبَاعُ الطَّعَامُ. وقَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: نَهَى النَّبِيُّ ρ أَنْ يُبَاعَ الطَّعَامُ إِذَا اشْتَرَاهُ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ. (بخاری: 2124)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه: برخي از مردم، در زمان رسول الله ρ

خوراكيها را در بين راه از فروشندگان آنها مي خريدند. رسول اكرم ρ كسي را نزد آنان فرستاد تا آن ها را از فروش آن مواد، قبل از رسيدن به بازار، منع كند. عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول خدا ρ از فروختن مواد غذايي قبل از اينكه قبض شود (بدست خريدار برسد)، منع كرده است.

باب (26): كراهيت براه انداختن جار وجنجال در بازار

1005 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي التَّوْرَاةِ، قَالَ: أَجَلْ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمَوْصُوفٌ فِي التَّوْرَاةِ بِبَعْضِ صِفَتِهِ فِي الْقُرْآنِ: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَحِرْزًا لِلأُمِّيِّينَ، أَنْتَ عَبْدِي وَرَسُولِي، سَمَّيْتُكَ: المتَوَكِّلَ، لَيْسَ بِفَظٍّ، وَلا غَلِيظٍ، وَلا سَخَّابٍ فِي الأَسْوَاقِ، وَلا يَدْفَعُ بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ، وَلَكِنْ يَعْفُو وَيَغْفِرُ، وَلَنْ يَقْبِضَهُ اللَّهُ حَتَّى يُقِيمَ بِهِ الْمِلَّةَ الْعَوْجَاءَ، بِأَنْ يَقُولُوا: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَيَفْتَحُ بِهَا أَعْيُنًا عُمْيًا، وَآذَانًا صُمًّا، وَقُلُوبًا غُلْفًا. (بخاری: 2125)

ترجمه: از عبدالله بن عمرو بن عاص رضي الله عنهما پرسيدند كه سيرت رسول اكرم ρ در تورات، چگونه بيان شده است؟ گفت: بخدا سوگند، بعضي از صفات رسول الله ρ در تورات، عيناً مانند صفات ايشان در قرآن، بيان شده است. چنانچه تورات مي گويد: اي نبي! ما تو را بعنوان گواه و بشارت دهنده و ترساننده و محافظ افراد اُمي قرار داده ايم. تو بنده و رسول من هستي. تو را متوكل نام نهاده ام. (و مي افزايد كه آن پيامبر) بدخو و سنگدل نيست و در بازارها سرو صدا به راه نمي اندازد. بدي را با بدي، جواب نمي دهد. بلكه مي بخشد و از آن، در ميگذرد. و خداوند او را نمي ميراند تا زماني كه ملت گمراه را بوسيله او، هدايت نكنند و آنها (كلمه توحيد يعني) لااله الا الله نگويند و بوسيله آن، چشمهاي كور، گوشهاي كر و قلبهاي مهر زده را باز ننمايد.

باب (27): وزن و يا پيمانه كردن كالا بر عهدة فروشنده است

1006 . عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: تُوُفِّيَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ حَرَامٍ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ، فَاسْتَعَنْتُ النَّبِيَّ ρ عَلَى غُرَمَائِهِ أَنْ يَضَعُوا مِنْ دَيْنِهِ، فَطَلَبَ النَّبِيُّ ρ إِلَيْهِمْ فَلَمْ يَفْعَلُوا، فَقَالَ لِيَ النَّبِيُّ ρ: «اذْهَبْ فَصَنِّفْ تَمْرَكَ أَصْنَافًا، الْعَجْوَةَ عَلَى حِدَةٍ، وَعَذْقَ زَيْدٍ عَلَى حِدَةٍ، ثُمَّ أَرْسِلْ إِلَيَّ» فَفَعَلْتُ، ثُمَّ أَرْسَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَجَاءَ فَجَلَسَ عَلَى أَعْلاهُ أَوْ فِي وَسَطِهِ ثُمَّ قَالَ: «كِلْ لِلْقَوْمِ» فَكِلْتُهُمْ حَتَّى أَوْفَيْتُهُمِ الَّذِي لَهُمْ، وَبَقِيَ تَمْرِي كَأَنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ شَيْءٌ». (بخارى: 2127)

ترجمه: جابر τ مي‌گويد: عبد الله بن عمرو بن حرام در حالي كه بدهكار بود، از دنيا رفت. از رسول الله ρ تقاضا كردم كه از طلبكارانش بخواهد تا مقداري از طلب خود را كم كنند. رسول الله ρ سفارش كرد، اما آنها نپذيرفتند. آنحضرت ρ به من گفت: «برو و خرماهاي خود را از هم جدا كن. يعني هر يك از عجوه و عذق زيد (انواع خرما) را از يكديگر جدا ساز. آنگاه، مرا خبر كن». من نيز اطاعت امر كردم. سپس، كسي را نزد رسول الله ρ فرستادم. آنحضرت ρ آمد و بالا يا وسط خرماها نشست و فرمود: «وزن كن و به طلبكاران، بده». من نيز خرما ها را وزن كردم و بدهي هر يك را بطور كامل، پرداخت نمودم. و خرما هايم باقي ماند بطوري كه گويا چيزي از آنها كم نشده بود.

باب (28): آنچه كه وزن وپيمانه اش مستحب است

1007 . عَنِ الْمِقْدَامِ بْنِ مَعْدِي كَرِبَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «كِيلُوا طَعَامَكُمْ يُبَارَكْ لَكُمْ». (بخارى: 2128)

ترجمه: مقدام بن معدي كرب τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مواد خوراكي خود را هنگام داد و

ستد، وزن كنيد تا در آن، براي شما بركت حاصل شود.

باب (29): بركت صاع و مد (واحد وزن) پيامبر ρ

1008. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ: «أَنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَدَعَا لَهَا، وَحَرَّمْتُ الْمَدِينَةَ كَمَا حَرَّمَ إِبْرَاهِيمُ مَكَّةَ وَدَعَوْتُ لَهَا فِي مُدِّهَا وَصَاعِهَا، مِثْلَ مَا دَعَا إِبْرَاهِيمُ υ لِمَكَّةَ». (بخارى: 2129)

ترجمه: عبد الله بن زيد τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «ابراهيم υ مكه را حرم قرار داد و براي آن دعا كرد. من نيز همان گونه كه ابراهيم υ مكه را حرم قرار داد، مدينه را حرم قرار دادم و براي مد و صاع (پيمانة وزن) مدينه دعا كردم همانطور كه ابراهيم براي مكه، دعاي بركت نمود».

باب (30): آنچه دربارة فروش و احتكار مواد خوراكي آمده است

1009. عَنْ ابن عمر رَضِي اللَّه عَنْهما قَالَ: رَأَيْتُ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ الطَّعَامَ مُجَازَفَةً، يُضْرَبُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ أَنْ يَبِيعُوهُ حَتَّى يُؤْوُوهُ إِلَى رِحَالِهِمْ. (بخارى: 2131)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: در زمان رسول خدا ρ كساني كه بدون وزن و از روي تخمين، مواد خوراكي را مي خريدند و قبل از قبض (در اختيار گرفتن)، آنرا به ديگران ميفروختند، تنبيه مي شدند.

1010 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى أَنْ يَبِيعَ الرَّجُلُ طَعَامًا حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ، قِيلَ لابْنِ عَبَّاسٍ: كَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ: ذَاكَ دَرَاهِمُ بِدَرَاهِمَ وَالطَّعَامُ مُرْجَأٌ». (بخارى: 2132)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما روايت مي كند كه: رسول الله ρ مردم را از فروختن مواد خوراكي، قبل از اينكه آن را قبض كنند (تحويل بگيرند)، منع فرمود. از ابن عباس رضي الله عنهما پرسيدند: يعني چگونه؟ فرمود: بدين معني كه پول در مقابل پول، پرداخت شود ولي تحويل مواد خوراكي به تاخير بيافتد. (يعني مثلا گندم را قبل از اينكه از فروشنده تحويل بگيرد، بفروشد).

1011 . عَنْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ τ: يُخْبِرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ، وَالْبُرُّ بِالْبُرِّ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ، وَالتَّمْرُ بِالتَّمْرِ رِبًا، إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ، وَالشَّعِيرُ بِالشَّعِيرِ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ». (بخارى: 2134)

ترجمه: عمر بن خطاب τ از رسول الله ρ نقل مي كند كه فرمود: «فروختن طلا در مقابل طلا، و گندم در مقابل گندم، و خرما در مقابل خرما، و جَو در مقابل جَو، ربا است مگر اينكه دست به دست باشد».

باب (31): مسلمان نبايد معامله برادر مسلمانش را بهم زند تا خود، معامله كند مگر اينكه او اجازه دهد يا صرف نظر كند

1012 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ρ أَنْ يَبِيعَ حَاضِرٌ لِبَادٍ، وَلا تَنَاجَشُوا وَلا يَبِيعُ الرَّجُلُ عَلَى بَيْعِ أَخِيهِ، وَلا يَخْطُبُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ، وَلا تَسْأَلُ الْمَرْأَةُ طَلاقَ أُخْتِهَا لِتَكْفَأَ مَا فِي إِنَائِهَا. (بخارى: 2140)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ از اينكه فرد شهر نشين، (بعنوان دلال) كالاي فرد روستايي را بفروش رساند، منع كرده است. و نيز

فرمود که وارد معاملة کسي، به قصد افزايش قيمت، نشويد. و همچنين شخص، معاملة برادر مسلمانش را بخاطر خود، بهم نزند. و هيچ کس به خواستگاري کسي که برادر مسلمانش از او خواستگاري کرده، نرود. و هيچ زني متقاضي طلاق خواهر مسلمانش، به نفع خود نگردد.

باب (32): فروش مزايده

1013 . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَجُلاً أَعْتَقَ غُلامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ فَاحْتَاجَ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ ρ فَقَالَ: «مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي»؟ فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بِكَذَا وَكَذَا فَدَفَعَهُ إِلَيْهِ. (بخارى: 2141)

ترجمه: از جابر بن عبد الله رضي الله عنهما روايت است که شخصي، غلامش را مُدبَّر نمود. (يعني گفت: پس از مرگ من، تو آزادي). ولي بعداً محتاج شد. رسول خدا ρ اعلام کرد که چه کسي اين غلام را مي خرد؟ نعيم بن عبد الله آنرا در مقابل مبلغي، خريداري نمود. و آنحضرت ρ قيمتش را به مالکش، تحويل داد.

باب (33): معاملة فريبکارانه و فروش حيوان درشکم مادرش

1014 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى عَنْ بَيْعِ حَبَلِ الْحَبَلَةِ، وَكَانَ بَيْعًا يَتَبَايَعُهُ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ، كَانَ الرَّجُلُ يَبْتَاعُ الْجَزُورَ إِلَى أَنْ تُنْتَجَ النَّاقَةُ ثُمَّ تُنْتَجُ الَّتِي فِي بَطْنِهَا. (بخارى: 2143)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است که: رسول الله ρ از بيع حبل الحبله که در زمان جاهليت رواج داشت، منع فرمود. و آن، چنين بود که شخصي، شتر ماده اي را ميخريد و شرط ميگذاشت که هرگاه شتر، بچه اي بزايد و بعد، آن بچه شتر، بزرگ شود و بچه اي بزايد، آنگاه، قيمت آنرا بپردازد.

باب (34): منع كردن فروشنده از اينكه شير شتر يا گاو يا گوسفند را در پستانهايشان ذخيره كند

1015 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ : «لا تُصَرُّوا الإِبِلَ وَالْغَنَمَ، فَمَنِ ابْتَاعَهَا بَعْدُ، فَإِنَّهُ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ بَعْدَ أَنْ يَحْتَلِبَهَا، إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ، وَإِنْ شَاءَ رَدَّهَا وَصَاعَ تَمْرٍ». (بخارى: 2148)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «شير شتر و گوسفند را (بقصد فريب دادن مشتري) در پستانشان ذخيره نكنيد. و هر كس چنين حيواني را خريد و دوشيد، بعد از آن، مختار است كه آنرا بپذيرد يا به صاحبش برگرداند و يك صاع خرما (در مقابل شيري كه دوشيده است) به او بدهد.

باب (35): فروختن غلام زناكار

1016 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِذَا زَنَتِ الأَمَةُ فَتَبَيَّنَ زِنَاهَا فَلْيَجْلِدْهَا وَلا يُثَرِّبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَلْيَجْلِدْهَا وَلا يُثَرِّبْ، ثُمَّ إِنْ زَنَتِ الثَّالِثَةَ فَلْيَبِعْهَا وَلَوْ بِحَبْلٍ مِنْ شَعَرٍ». (بخارى: 2152)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هرگاه، كنيز كسي زنا كند و كارش ثابت شود او را شلاق بزنند و به سرزنش اكتفا نكنند. بار دوم اگر زنا كرد، باز هم او را شلاق بزنند و به سرزنش، بسنده نكنند. و اگر بار سوم مرتكب زنا شد، او را بفروشد، اگر چه در برابر يك ريسمان بافته شده از مو باشد».

باب (36): آيا شهرنشين كالاي باديه نشين را بدون اجر بفروشد؟ و به وي (در اين مورد) كمك كند و يا نصيحت نمايد؟

1017 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لا تَلَقَّوُا الرُّكْبَانَ وَلا يَبِعْ حَاضِرٌ لِبَادٍ» قَالَ الراوي لابْنِ عَبَّاسٍ: مَا قَوْلُهُ: «لا يَبِيعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ» قَالَ: لا يَكُونُ لَهُ سِمْسَارًا. (بخارى: 2158)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «براي خريد كالا به استقبال كاروان نرويد. و شهرنشين، كالاي باديه نشين را براي او نفروشد». از ابن عباس رضي الله عنهما پرسيدند: منظور رسول اكرم ρ از اينكه فرمود: «شهر نشين براي باديه نشين، كالا نفروشد»، چيست؟ گفت: يعني براي او دلالي نكند.

باب (37): نهي از رفتن به پيشباز كاروان تجاري

1018 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا يَبِيعُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلا تَلَقَّوُا السِّلَعَ حَتَّى يُهْبَطَ بِهَا إِلَى السُّوقِ». (بخارى: 2165)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «بر معاملة برادر مسلمانتان، معامله نكنيد. و به پيشباز (خريد) كالا قبل از اينكه وارد بازار شود، نرويد».

باب (38): فروش كشمش در مقابل كشمش و مواد خوراكي در مقابل مواد خوراكي

1019 . وعنه τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى عَنِ الْمُزَابَنَةِ، وَالْمُزَابَنَةُ بَيْعُ الثَّمَرِ بِالتَّمْرِ كَيْلاً وَبَيْعُ الزَّبِيبِ بِالْكَرْمِ كَيْلاً. (بخار: 2171)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ از بيع مزابنه، منع كرد. يعني خرماي تازه در عوض خرماي خشك، يا كشمش در مقابل انگور تازه، با كيل، معامله شود. (زيرا در اين نوع معامله، احتمال ربا وجود دارد).

باب (39): فروش جَو در مقابل جو

1020 . عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ τ: أَنَّهُ الْتَمَسَ صَرْفًا بِمِائَةِ دِينَارٍ، فَدَعَانِي طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ فَتَرَاوَضْنَا حَتَّى اصْطَرَفَ مِنِّي فَأَخَذَ الذَّهَبَ يُقَلِّبُهَا فِي يَدِهِ ثُمَّ قَالَ: حَتَّى يَأْتِيَ خَازِنِي مِنَ الْغَابَةِ وَعُمَرُ يَسْمَعُ ذَلِكَ فَقَالَ: وَاللَّهِ لا تُفَارِقُهُ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «الذَّهَبُ بِالذَّهَبِ رِبًا إِلاَّ هَاءَ وَهَاءَ» وذكر باقي الحديث وقد تقدم. (بخارى: 2174)

ترجمه: مالك بن اوس τ مي گويد: نياز پيدا كردم كه صد دينار را معاوضه كنم. طلحه بن عبيدالله مرا طلبيد و هر دو، دربارة اين معامله به گفتگو نشستيم. و قرار بر اين شد كه من معامله را با وي انجام دهم. طلحه بن عبيدالله دينارها را در دست گرفته و آنها را زير رو مي كرد. سپس، گفت: تا آمدن حسابدار من از جنگل، بايد صبركني. عمرτ كه گفتگوي ما را مي شنيد، به من گفت: تو را بخدا سوگند، تا قيمت طلاها را نگرفته‌اي، از او جدا نشو. زيرا رسول الله ρ فرموده است: «طلا در برابر طلا، ربا است مگر اينكه نقدي باشد». بقية اين حديث، قبلا بيان گرديد.

باب (40): فروختن طلا به طلا

1021 . عَنْ أَبِي بَكْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلاَّ سَوَاءً بِسَوَاءٍ وَالْفِضَّةَ بِالْفِضَّةِ إِلاَّ سَوَاءً بِسَوَاءٍ وَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالْفِضَّةِ وَالْفِضَّةَ بِالذَّهَبِ كَيْفَ شِئْتُمْ». (بخارى: 2175)

ترجمه: از ابو بكره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «طلا را در برابر طلا، و نقره را در برابر نقره، بطور مساوي بفروشيد. البته طلا را در برابر نقره، ونقره را در برابر طلا ، هر طور كه دوست داريد، معامله كنيد».

باب (41): فروش نقره در مقابل نقره

1022 . عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا تَبِيعُوا الذَّهَبَ بِالذَّهَبِ إِلاَّ مِثْلاً بِمِثْلٍ، وَلا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلا تَبِيعُوا الْوَرِقَ بِالْوَرِقِ إِلاَّ مِثْلاً بِمِثْلٍ، وَلا تُشِفُّوا بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ، وَلا تَبِيعُوا مِنْهَا غَائِبًا بِنَاجِزٍ». (بخارى: 2177)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «طلا را در مقابل طلا، جز اينكه برابر باشند و هيچ يك در برابر ديگري، زياد نباشد، نفروشيد. و نقره را در مقابل نقره نفروشيد جز اينكه برابر باشند و يكي را بر ديگري ترجيح ندهيد. و نسية آنها را به نقد، نفروشيد».

باب (42): فروش دينار به دينار بطور نسيه

1023 . عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: الدِّينَارُ بِالدِّينَارِ وَالدِّرْهَمُ بِالدِّرْهَمِ، فَقِيلَ لَهُ: فَإِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لا يَقُولُهُ، فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ: سَأَلْتُهُ؟ فَقُلْتُ: سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ ρ أَوْ وَجَدْتَهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: كُلَّ ذَلِكَ لا أَقُولُ وَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِرَسُولِ اللَّهِ ρ مِنِّي وَلَكِنَّنِي أَخْبَرَنِي أُسَامَةُ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «لا رِبًا إِلاَّ فِي النَّسِيئَةِ». (بخارى: 2178، 2179)

ترجمه: از ابوسعيد خدري τ روايت است كه گفت: دينار را در برابر دينار، و درهم را در برابر درهم، معامله كنيد. گفتند: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما چنين نمي گويد. ابوسعيد τ گفت: از ابن عباس سؤال كردم كه اين سخن را از پيامبر خدا ρ شنيده‌اي يا آنرا در كتاب خدا، پيدا كرده اي؟ گفت: نه از پيامبرρ شنيده ام و نه در كتاب خدا ديده ام. شما سخنان رسول خدا ρ را از من بهتر مي‌دانيد. اما أُسامهτ برايم روايت نموده كه رسول الله ρ فرموده است: «ربا، جز در نسيه، وجود ندارد».

باب (43): فروش نسيه نقره در مقابل طلا به نسيه

1024 . عن الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمْا أَنَّهُمَا سُئِلا عَنِ الصَّرْفِ فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا يَقُولُ: هَذَا خَيْرٌ مِنِّي، فَكِلاهُمَا يَقُولُ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ρ عَنْ بَيْعِ الذَّهَبِ بِالْوَرِقِ دَيْنًا. (بخارى: 2181)

ترجمـه: از براء بن عـازب و زيد بن ارقم رضي الله عنهمـا دربـارة صـرف (معامله طلا و نقـره)، پرسيدند. هر كدام به ديگري اشاره مي كرد و مي گفت: ايشان، بهتر از من مي داند. آنگاه، هر دوي آنها گفتند كه رسول خدا ρ از فروختن طلا در مقابل نقره، بصورت نسيه، منع كرده است.

باب (44): بيع مزابنه

1025 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا تَبِيعُوا الثَّمَرَ حَتَّى يَبْدُوَ صَلاحُهُ وَلا تَبِيعُوا الثَّمَرَ بِالتَّمْرِ». أَخْبَرَنِي زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ رَخَّصَ بَعْدَ ذَلِكَ فِي بَيْعِ الْعَرِيَّةِ بِالرُّطَبِ أَوْ بِالتَّمْرِ، وَلَمْ يُرَخِّصْ فِي غَيْرِهِ. (بخارى: 2183 ـ 2184)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «ميوه‌ها را تا پخته نشده اند، نفروشيد. و خرماي تازة بالاي درخت را در برابر خرماي كهنه، معامله نكنيد». راوي ميگويد: زيد بن ثابت از رسول الله ρ روايت مي كند كه آنحضرت ρ بعد از آن، فقط معاملة عريه (خرماي تازة بالاي درخت در برابر خرماي كهنه) را جايز قرار داد.

1026 . عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ρ عَنْ بَيْعِ الثَّمَرِ حَتَّى يَطِيبَ وَلا يُبَاعُ شَيْءٌ مِنْهُ إِلاَّ بِالدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ إِلاَّ الْعَرَايَا. (بخارى: 2189)

ترجمه: جابر τ مي گويد: نبي اكرم ρ از فروش ميوه تا زماني كه پخته نشده است، منع فرمود. و همچنين از فروش آن، بجز در مقابل درهم و دينار، منع كرد. مگر معاملة عريه، كه آنرا جايز قرار داد. (و شرح آن، در حديث بالا گذشت).

باب (45): فروش ميوة روي درخت در مقابل طلا و نقره

1027 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ رَخَّصَ فِي بَيْعِ الْعَرَايَا فِي خَمْسَةِ أَوْسُقٍ أَوْ دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ. (بخارى: 2190)

ترجمـه: ابوهريره τ روايت مي كند كه رسول الله ρ بيع عريه را در پنج وسق (واحد وزن) يا در كمتر از آن، جايز قرار داد.

باب (46): فروختن ميوه قبل از اينكه قابل استفاده شوند

1028 ـ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ τ قَالَ: كَانَ النَّاسُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ يَتَبَايَعُونَ الثِّمَارَ فَإِذَا جَدَّ النَّاسُ وَحَضَرَ تَقَاضِيهِمْ، قَالَ: الْمُبْتَاعُ إِنَّهُ أَصَابَ الثَّمَرَ الدُّمَانُ، أَصَابَهُ مُرَاضٌ أَصَابَهُ قُشَامٌ، عَاهَاتٌ يَحْتَجُّونَ بِهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لَمَّا كَثُرَتْ عِنْدَهُ الْخُصُومَةُ فِي ذَلِكَ: «فَإِمَّا لا فَلا تَتَبَايَعُوا حَتَّى يَبْدُوَ صَلاحُ الثَّمَرِ» كَالْمَشُورَةِ يُشِيرُ بِهَا لِكَثْرَةِ خُصُومَتِهِمْ. (بخارى: 2193)

ترجمه: زيد بن ثابت τ مي‌گويد: مردم در زمان رسول الله ρ ميوه‌ها را معامله مي‌كردند و وقتي كه زمان چيدن آنها فرا مي‌رسيد و مشتري براي جمع آوري محصول، مي‌آمد، مي‌گفت: اين ميوه‌ها، دچارآفات دمان، مراض و قشام شده اند؛ اينها آفاتي بودند كه مردم آنها را بهانه قرار مي دادند. هنگامي كه رسول خدا ρ ديد مردم براي حل اينگونه اختلافات، زياد به او مراجعه مي كنند، فرمود: «حال كه چنين است تا زماني كه ميوه ها پخته نشده اند، معامله نكنيد». راوي مي گويد: رسول خدا ρ بخاطر كثرت اختلافات شان، اين نظر مشورتي را ارائه فرمودند.

1029 . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ρ أَنْ تُبَاعَ الثَّمَرَةُ حَتَّى تُشَقِّحَ، فَقِيلَ: وَمَا تُشَقِّحُ؟ قَالَ: تَحْمَارُّ وَتَصْفَارُّ وَيُؤْكَلُ مِنْهَا. (بخارى: 2196)

ترجمه: جابر بن عبد الله مي‌گويد: نبي اكرم ρ از فروختن ميوه قبل از تشقيح، منع كرد. پرسيدند: تشقيح چيست؟ فرمود: «يعني اينكه ميوه، سرخ و زرد شود و قابل خوردن، گردد».

باب (47): اگر ميوه را قبل از رسيدن، بفروشد و سپس، آن ميوه، دچار آفت شود

1030 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى عَنْ بَيْعِ الثِّمَارِ حَتَّى تُزْهِيَ فَقِيلَ لَهُ: وَمَا تُزْهِي؟ قَالَ: حَتَّى تَحْمَرَّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَرَأَيْتَ إِذَا مَنَعَ اللَّهُ الثَّمَرَةَ بِمَ يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ مَالَ أَخِيهِ»؟.(بخارى: 2199)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: رسول الله ρ از فروختن ميوه‌ها تا زماني كه پخته نشده‌اند، منع كرد. پرسيدند: چقدر؟ فرمود: تا سرخ شوند. همچنين، رسول الله ρ فرمود:«اگر خداوند، ميوه‌ها را منع كند، (يعني اگر فصل خوب نشود و محصولي ببار نيايد) آنگاه، شما به چه دليلي و در برابر چه چيزي، مال برادرتان را مي‌خوريد»؟

باب (48): بيع خرماي خوب در برابر خرماي خراب

1031 . عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ اسْتَعْمَلَ رَجُلاً عَلَى خَيْبَرَ، فَجَاءَهُ بِتَمْرٍ جَنِيبٍ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَكُلُّ تَمْرِ خَيْبَرَ هَكَذَا؟» قَالَ: لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَنَأْخُذُ الصَّاعَ مِنْ هَذَا بِالصَّاعَيْنِ وَالصَّاعَيْنِ بِالثَّلاثَةِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لا تَفْعَلْ، بِعِ الْجَمْعَ بِالدَّرَاهِمِ ثُمَّ ابْتَعْ بِالدَّرَاهِمِ جَنِيبًا». (بخارى: 2202)

ترجمه: از ابوسعيد خدري و ابو هريره رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ شخصي را بر خيبر گماشت. او قدري خرماي مرغوب نزد رسول الله ρ آورد. آنحضرت ρپرسيد: «آيا تمام خرماهاي خيبر، اينگونه مرغوب اند»؟ او گفت: خير. بخدا سوگند، اي رسول خدا! چنين نيست. ما يك صاع از اين خرما را در مقابل دو صاع، و دو صاع را در مقابل سه صاع از خرماهاي ديگر، مي خريم. رسول الله ρ فرمود: «چنين نكنيد؛ خرماي مخلوط، بفروشيد و از پول آن، خرماي مرغوب بخريد».

باب (49): فروختن ميوة كال (نرسيده)

1032 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ أَنَّهُ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ρ عَنِ الْمُحَاقَلَةِ وَالْمُخَاضَرَةِ وَالْمُلامَسَةِ وَالْمُنَابَذَةِ وَالْمُزَابَنَةِ. (بخارى: 2207)

ترجمه: انس بن مالك τ روايت مي كند كه رسول الله ρ از معاملات زير منع كرد:

1ـ محالقه (فروش حبوبات در خوشه) 2ـ مخاضره (فروش ميوة نارس) 3ـ ملامسه (نوعي داد و ستد كه در زمان جاهليت رواج داشت مثلاً فروشنده مي گفت به هر كدام از اين گوسفندها كه دستت رسيد و آن را گرفتي، به فلان قيمت مال تو) 4ـ منابذه (پرتاب مال و سلب اختيار از طرف مقابل) 5ـ مزابنه (فروش خرماي روي درخت در برابر خرماي چيده شده بطور تخمين) .

باب (50): معتبر قرار دادن عرف وعادات هر شهر در خريد، فروش، اجاره، وزن وپيمانه

1033 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: قَالَتْ هِنْدٌ أُمُّ مُعَاوِيَةَ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ: إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ أَنْ آخُذَ مِنْ مَالِهِ سِرًّا؟ قَالَ: «خُذِي أَنْتِ وَبَنُوكِ مَا يَكْفِيكِ بِالْمَعْرُوفِ». (بخارى: 2211)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه هند ؛مادر معاويه τ؛ به رسول الله ρ گفت: شوهرم ؛ابوسفيان؛ مرد بخيلي است؛ اشكال دارد كه من بدون اجازه، از مالش، چيزي بردارم؟ رسول الله ρ فرمود: « طبق عرف و به اندازة نيازِ خود و فرزندانت، بردار».

باب (51): فروختن كالا توسط شريك از طرف شريك ديگر

1034 . عَنْ جَابِرٍ τ: جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ الشُّفْعَةَ فِي كُلِّ مَالٍ لَمْ يُقْسَمْ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ وَصُرِّفَتِ الطُّرُقُ فَلا شُفْعَةَ. (بخارى: 2213)

ترجمه: جابر τ روايت مي كند كه رسول الله ρ شفعه را در مالي مشروع قرار داد كه هنوز تقسيم نشده است، ولي پس از اينكه مال تقسيم شد و حد ومرز هر يك، تعيين گرديد، ديگر كسي حق ادعاي شفعه، ندارد.

باب (52): خريدن برده از كافر حربي سپس، بخشيدن و آزاد كردن او

1035 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ υ بِسَارَةَ فَدَخَلَ بِهَا قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ مِنَ الْمُلُوكِ أَوْ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، فَقِيلَ: دَخَلَ إِبْرَاهِيمُ بِامْرَأَةٍ هِيَ مِنْ أَحْسَنِ النِّسَاءِ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ هَذِهِ الَّتِي مَعَكَ قَالَ: أُخْتِي، ثُمَّ رَجَعَ إِلَيْهَا فَقَالَ: لا تُكَذِّبِي حَدِيثِي فَإِنِّي أَخْبَرْتُهُمْ أَنَّكِ أُخْتِي، وَاللَّهِ إِنْ عَلَى الأَرْضِ مُؤْمِنٌ غَيْرِي وَغَيْرُكِ، فَأَرْسَلَ بِهَا إِلَيْهِ، فَقَامَ إِلَيْهَا فَقَامَتْ تَوَضَّأُ وَتُصَلِّي، فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي إِلاَّ عَلَى زَوْجِي فَلا تُسَلِّطْ عَلَيَّ الْكَافِرَ، فَغُطَّ حَتَّى رَكَضَ بِرِجْلِهِ . قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : قَالَتِ:

اللَّهُمَّ إِنْ يَمُتْ يُقَالُ هِيَ قَتَلَتْهُ. فَأُرْسِلَ ثُمَّ قَامَ إِلَيْهَا، فَقَامَتْ تَوَضَّأُ تُصَلِّي وَتَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ وَأَحْصَنْتُ فَرْجِي إِلاَّ عَلَى زَوْجِي فَلا تُسَلِّطْ عَلَيَّ هَذَا الْكَافِرَ، فَغُطَّ حَتَّى رَكَضَ بِرِجْلِهِ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ إِنْ يَمُتْ فَيُقَالُ: هِيَ قَتَلَتْهُ فَأُرْسِلَ فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّالِثَةِ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا أَرْسَلْتُمْ إِلَيَّ إِلاَّ شَيْطَانًا ارْجِعُوهَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَأَعْطُوهَا آجَرَ فَرَجَعَتْ إِلَى إِبْرَاهِيمَ υ فَقَالَتْ أَشَعَرْتَ أَنَّ اللَّهَ كَبَتَ الْكَافِرَ وَأَخْدَمَ وَلِيدَةً». (بخارى: 2217)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «ابراهيم با همسرش ؛سارا؛ هجرت كرد و وارد شهري شد كه پادشاه ستمگري در آنجا، حكومت مي‌كرد. به پادشاه گفتند كه ابراهيم، با زني بسيار زيبا، وارد شهر شده است. پادشاه، كسي را نزد ابراهيم فرستاد و از او پرسيد: اين زن كه همراه تو است، چه كسي است؟ ابراهيم گفت: خواهر من است. سپس، به سوي سارا برگشت و گفت: سخن مرا تكذيب نكن زيرا من تو را به آنها خواهر خود معرفي كرده ام. بخدا سوگند كه روي زمين، مؤمني بجز من و تو وجود ندارد. سپس، او را نزد پادشاه فرستاد. پادشاه برخاست تا به سارا نزديك شود. سارا نيز برخاست و وضو گرفت و نماز خواند و چنين گفت: پروردگارا! اگر من به تو و پيامبرت ايمان آورده‌ام و شرمگاهم را جز براي شوهرم، حفاظت كرده‌ام، پس اين كافر را بر من، مسلط نگردان. پادشاه (كه قصد سارا را كرده بود) خرخر كرد و به زمين افتاد و پايش را حركت مي داد. ـ راوي مي‌گويد: در اينجا، سارا گفت: پروردگارا! اگر او بميرد، مرگش را به من نسبت مي دهند. ـ سپس آن حالت، برطرف گرديد. پادشاه، دوباره قصد او نمود. سارا بار ديگر وضو گرفت، نماز خواند و دعا كرد و گفت: پروردگارا! اگر من به شما و رسولت ايمان آورده ام و شرمگاهم را جز براي شوهرم، حفاظت كرده ام، اين كافر را بر من، مسلط نگردان. پادشاه، دوباره گرفتار حالت قبلي شد».

ـ راوي مي‌گويد: سارا اين بار نيز فرمود: پروردگارا! اگر او بميرد، مردم مرا متهم به قتل او خواهند كرد. ـ بار ديگر، پادشاه سالم شد. اين جريان، دو يا سه بار، اتفاق افتاد. آنگاه، پادشاه گفت: بخدا سوگند! شما شيطاني را نزد من آورده ايد. او را نزد ابراهيم برگردانيد و هاجر را (كه كنيزش بود) به سارا بدهيد. سارا نزد ابراهيم برگشت و گفت: ديدي كه خداوند، آن كافر را ذليل كرد و علاوه بر آن، كنيزي به ما عنايت فرمود!

باب (53): كشتن خوك

1036 . وَعَنهُ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزِلَ فِيكُمُ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا مُقْسِطًا فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ، وَيَقْتُلَ الْخِنْزِيرَ، وَيَضَعَ الْجِزْيَةَ، وَيَفِيضَ الْمَالُ حَتَّى لا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ». (بخارى: 2222)

ترجمه: همچنين از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جان من در دست اوست، بزودي عيسي بن مريم نزول خواهد كرد. او حاكم عادلي خواهد بود، صليب را خواهد شكست و خوك را از بين خواهد برد و بر كفار، ماليات وضع خواهد نمود و (در زمان ايشان) ثروت و دارايي بحدي زياد مي شود كه كسي حاضر به پذيرفتن مال، نخواهد شد».

باب (54): فروختن تصويرِ موجوداتِ بي‌جان

1037 . عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبَّاسٍ إِنِّي إِنْسَانٌ إِنَّمَا مَعِيشَتِي مِنْ صَنْعَةِ يَدِي وَإِنِّي أَصْنَعُ هَذِهِ التَّصَاوِيرَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لا أُحَدِّثُكَ إِلاَّ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فَإِنَّ اللَّهَ مُعَذِّبُهُ حَتَّى يَنْفُخَ فِيهَا الرُّوحَ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ فِيهَا أَبَدًا» فَرَبَا الرَّجُلُ رَبْوَةً شَدِيدَةً وَاصْفَرَّ وَجْهُهُ فَقَالَ: وَيْحَكَ إِنْ أَبَيْتَ إِلاَّ أَنْ تَصْنَعَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الشَّجَرِ كُلِّ شَيْءٍ لَيْسَ فِيهِ رُوحٌ. (بخارى: 2225)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: شخصي، نزد من آمد و گفت: اي ابوعباس! من با دسترنج خود، زندگي مي كنم. يعني: اين تصاوير را ترسيم نموده و مي فروشم. ابن عباس گفت: آنچه را كه در اين باره از رسول الله ρ شنيده ام، براي شما بيان خواهم كرد. رسول الله ρ فرمود: «هركس، تصويري بسازد، تا زماني كه در آن، روح ندمد، خداوند او را عذاب خواهد داد. و هرگز روح دميدن، از او ساخته نيست». آن شخص، آه عميقي كشيد و رنگ از رويش پريد. ابن عباس رضي الله عنهما گفت: واي بر تو! اگر چاره اي جز اين كار، نداري، پس تصوير درخت و موجودات بي جان را ترسيم كن.

باب (55): گناهِ فروختنِ انسانهاي آزاد

1038 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ: ثَلاثَةٌ أَنَا خَصْمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ أَعْطَى بِي ثُمَّ غَدَرَ، وَرَجُلٌ بَاعَ حُرًّا فَأَكَلَ ثَمَنَهُ، وَرَجُلٌ اسْتَأْجَرَ أَجِيرًا فَاسْتَوْفَى مِنْهُ وَلَمْ يُعْطِ أَجْرَهُ».(بخارى:2227)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ گفت: «خداوند مي فرمايد: سه نفراند كه من روز قيامت، دشمن آنها خواهم بود. اول: كسي كه به اسم من، پيمان ببندد، سپس، آنرا نقض كند. دوم: كسي كه شخصِ آزادي را بفروشد و قيمتش را بخورد. سوم: كسي كه از شخصي كار بگيرد و مزدش را ندهد».

باب (56): فروختن حيوانِ مرده و بت

1039 . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ عَامَ الْفَتْحِ وَهُوَ بِمَكَّةَ: «إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَرَّمَ بَيْعَ الْخَمْرِ وَالْمَيْتَةِ وَالْخِنْزِيرِ وَالأَصْنَامِ» فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ شُحُومَ الْمَيْتَةِ؟ فَإِنَّهَا يُطْلَى بِهَا السُّفُنُ، وَيُدْهَنُ بِهَا الْجُلُودُ، وَيَسْتَصْبِحُ بِهَا النَّاسُ، فَقَالَ: «لا، هُوَ حَرَامٌ» ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عِنْدَ ذَلِكَ: «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ إِنَّ اللَّهَ لَمَّا حَرَّمَ شُحُومَهَا جَمَلُوهُ ثُمَّ بَاعُوهُ فَأَكَلُوا ثَمَنَهُ». (بخارى: 2236)

ترجمه: جابر بن عبد الله τ مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه در سال فتح مكه فرمود: «خدا و رسولش، خريد و فروش شراب، بت، مردار، و خوك را حرام كرده اند» مردم پرسيدند: اي رسول خدا! پي و چربي حيوانِ مرده، حلال است؟ مردم براي چرب كردن چوب كشتيها، پوستها و براي روشنايي چراغ، از آنها استفاده مي كنند. آنحضرت ρ فرمود: «خير، حرام است» و افزود: «خداوند، يهود را نابود كند. زيرا وقتي كه چربي براي آنان، حرام شد، آنرا ذوب كردند و فروختند و از قيمت آن، استفاده كردند».

باب (57): حكم پولي كه از فروش سگ بدست آيد

1040 . عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى عَنْ ثَمَنِ الْكَلْبِ، وَمَهْرِ الْبَغِيِّ، وَحُلْوَانِ الْكَاهِنِ. (بخارى: 2237)

ترجمه: از ابو مسعود انصاري τ روايت است كه رسول الله ρ از خوردن قيمت سگ، پول زنا و آنچه از كهانت بدست مي آيد، منع فرمود.

35. كتاب سَلَم

باب (1): سَلَم در پيمانة مشخص

1041 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ الْمَدِينَةَ وَالنَّاسُ يُسْلِفُونَ فِي الثَّمَرِ الْعَامَ وَالْعَامَيْنِ، فَقَالَ: «مَنْ سَلَّفَ فِي تَمْرٍ فَلْيُسْلِفْ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ وَوَزْنٍ مَعْلُومٍ». وفي رواية: «إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ ». (بخارى: 2239 . 2241)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ به مدينه تشريف آورد در حالي كه مردم مدينه در داد و ستد ميوه‌ها براي مدت يك سال و دو سال، بيع سَلَم مي‌كردند (يعني قبلاً قيمت محصول را پرداخت ميكردند). رسول الله ρ فرمود: «هركس، در خرما، بيع سلم مي‌كند، لازم است كه مقدار خرماي مورد معامله را به وسيلة وزن يا كيل، مشخص سازد». و در روايتي ديگر، آمده است كه: «ميعاد آن نيز مشخص باشد».

باب (2): سَلَم در چيزي كه اصل آن، وجود ندارد

1042 . عَنْ ابْنِ أَبِي أَوْفَى τ قَالَ: إِنَّا كُنَّا نُسْلِفُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّبِيبِ وَالتَّمْرِ، وفي رواية: قَالَ: كُنَّا نُسْلِفُ نَبِيطَ أَهْلِ الشَّأْمِ فِي الْحِنْطَةِ وَالشَّعِيرِ وَالزَّيْتِ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ فقيل له: إِلَى مَنْ كَانَ أَصْلُهُ عِنْدَهُ قَالَ: مَا كُنَّا نَسْأَلُهُمْ عَنْ ذَلِكَ. (بخارى: 2242 . 2245)

ترجمه: ابن ابي اوفي τ مي‌گويد: در زمان رسول الله ρ، ابوبكر و عمر رضي الله عنهما مردم در داد و ستد گندم، جو، كشمش و خرما، بيع سلم مي‌كردند. در روايتي ديگر از ابن ابي اوفي آمده است كه: ما (مردم مدينه) در معاملة گندم، جو و روغن زيتون با كشاورزان شام، بيع سَلَم مي‌كرديم و مدت و مقدار آن را نيز تعيين مي نموديم. از ابن ابي اوفي پرسيدند: آيا با كساني معامله مي‌كرديد كه جنس (مورد نظر)، نزد آنان وجود داشت؟ گفت: ما اين مورد را از آنها سؤال نمي كرديم.

36. كتاب شفعه

باب (1): پيشنهاد شفعه براي كسي كه مستحق آن است

1043 . عَنْ أَبِي رَافِعٍ τ مَوْلَى النَّبِيِّ ρ أَنَّهُ جَاء إلى سعد بن أبي وقاص، فَقَالَ لَهُ: ابْتَعْ مِنِّي بَيْتَيَّ فِي دَارِكَ، فَقَالَ سَعْدٌ: وَاللَّهِ لا أَزِيدُكَ عَلَى أَرْبَعَةِ آلافٍ مُنَجَّمَةً أَوْ مُقَطَّعَةً قَالَ أَبُو رَافِعٍ: لَقَدْ أُعْطِيتُ بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ وَلَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «الْجَارُ أَحَقُّ بِسَقَبِهِ مَا أَعْطَيْتُكَهَا بِأَرْبَعَةِ آلافٍ، وَأَنَا أُعْطَى بِهَا خَمْسَ مِائَةِ دِينَارٍ فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ». (بخارى: 2258)

ترجمه: ابورافع ؛غلام آزاد شدة رسول الله ρ؛ مي‌گويد: نزد سعد بن ابي وقاص رفتم و گفتم: اي سعد! آن دو خانه‌اي راكه در محلة شما دارم، از من بخر. سعد τ گفت: بخدا سوگند! آنها را بيش از چهار هزار درهم، و آن هم به صورت قسطي، نمي خرم.

ابورافع گفت: آنها را پانصد دينار از من مي‌خرند. اگر از رسول الله ρ نمي شنيدم كه همسايه، بيشتر مستحق شفعه است، هرگز خانه هايم را در برابر چهار هزار درهم به شما نمي‌دادم در حالي كه مشتري وجود دارد كه آنها را به پانصد دينار، بخرد.

باب (2): كدام همسايه، نزديكتراست؟

1044 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ لِي جَارَيْنِ فَإِلَى أَيِّهِمَا أُهْدِي؟ قَالَ: «إِلَى أَقْرَبِهِمَا مِنْكِ بَابًا». (بخارى: 2259)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: عرض كردم: اي رسول خدا! دو همسايه دارم. نخست، براي كدام يك از آنها هديه بفرستم؟ رسول الله ρ فرمود: «براي همسايه‌اي كه دروازة خانه اش، به تو نزديك تراست».

37. كتاب اجاره

باب (1): دربارة اجاره

1045 . عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ρ وَمَعِي رَجُلانِ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ فَقُلْتُ: مَا عَلِمْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، فَقَالَ: «لَنْ أَوْ لا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ». (بخارى: 2261)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي‌گويد: همراه دو تن از افراد طايفة خود، نزد رسول الله ρ رفتم. (همراهانم درخواست احراز مقامي داشتند). به رسول خدا ρ گفتم: نمي دانستم كه آنها براي چنين كاري آمده اند. رسول اكرم ρ فرمود: «ما هرگز پست و مقام، به كسي كه متقاضي آن باشد، نخواهيم داد».

باب (2): چرانيدن گوسفند در برابر چند قيراط

1046 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلاَّ رَعَى الْغَنَمَ» فَقَالَ أَصْحَابُهُ: وَأَنْتَ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلَى قَرَارِيطَ لأَهْلِ مَكَّةَ». (بخارى:2262)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند، هيچ پيامبري را مبعوث نكرد، مگر اينكه شباني كرده بود». صحابه عرض كردند: اي رسول خدا! شما نيز(چوپاني كرده ايد)؟ فرمود: «بلي، من هم گوسفندانِ مردم مكه را در برابر چند قيراط، مي چرانيدم».

باب (3): كارگري، از عصر تا شب

1047 . عَنْ أَبِي مُوسَى τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَثَلُ الْمُسْلِمِينَ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَأْجَرَ قَوْمًا يَعْمَلُونَ لَهُ عَمَلاً يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ عَلَى أَجْرٍ مَعْلُومٍ، فَعَمِلُوا لَهُ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ، فَقَالُوا: لا حَاجَةَ لَنَا إِلَى أَجْرِكَ الَّذِي شَرَطْتَ

لَنَا وَمَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ، فَقَالَ لَهُمْ: لا تَفْعَلُوا أَكْمِلُوا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمْ وَخُذُوا أَجْرَكُمْ كَامِلاً، فَأَبَوْا وَتَرَكُوا، وَاسْتَأْجَرَ أَجِيرَيْنِ بَعْدَهُمْ، فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمِلا بَقِيَّةَ يَوْمِكُمَا هَذَا وَلَكُمَا الَّذِي شَرَطْتُ لَهُمْ مِنَ الأَجْرِ، فَعَمِلُوا حَتَّى إِذَا كَانَ حِينُ صَلاةِ الْعَصْرِ قَالا: لَكَ مَا عَمِلْنَا بَاطِلٌ وَلَكَ الأَجْرُ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا فِيهِ، فَقَالَ لَهُمَا: أَكْمِلا بَقِيَّةَ عَمَلِكُمَا مَا بَقِيَ مِنَ النَّهَارِ شَيْءٌ يَسِيرٌ، فَأَبَيَا، وَاسْتَأْجَرَ قَوْمًا أَنْ يَعْمَلُوا لَهُ بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ، فَعَمِلُوا بَقِيَّةَ يَوْمِهِمْ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ، وَاسْتَكْمَلُوا أَجْرَ الْفَرِيقَيْنِ كِلَيْهِمَا، فَذَلِكَ مَثَلُهُمْ وَمَثَلُ مَا قَبِلُوا مِنْ هَذَا النُّورِ». (بخاری:2271)

ترجمه: از ابوموسي اشعري τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «مثال مسلمانان و يهود و نصارا، مانند شخصي است كه چند نفر را در برابر مزدي معين، از صبح تا شب به كار گرفته است. آنها پس از اينكه تا نصف روز، كار كردند، گفتند: ما نيازي به مزدي كه تو قرار گذاشته اي، نداريم. و كاري را كه تاكنون انجام داده ايم، رايگان بوده است. پس كارفرما به آنها گفت: چنين نكنيد. بلكه بقية كارتان را به پايان برسانيد و مزد كامل خود را دريافت نماييد. آنها نپذيرفتند و رفتند. بعد از آنان، كارفرما گروهي ديگر را به كار گرفت و به آنها گفت: بقية روز را كار كنيد و مزدي را كه با آنها قرار گذاشته بودم، دريافت نماييد. آنها، كار را تا نماز عصر ادامه دادند و گفتند: ما تا كنون، براي شما رايگان كار كرده ايم و مزدي را كه قرار گذاشته بودي، از آنِ تو باشد. پس كارفرما به آنها گفت: بقية كارتان را انجام دهيد. زيرا چيزي به پايان روز، باقي نمانده است. اما آنها نپذيرفتند. آنگاه، كارفرما، گروهي ديگر را براي بقية روز، به كار گرفت. آنها بقيه روز را تا غروب آفتاب، كاركردند و مزد كامل هر دو گروه قبلي را دريافت نمودند. پس مثال يهود و نصارا و مسلمان چنين است دربارة نور هدايت و استفاده اي كه از آن، برده اند».

باب (4): كارگري كه مزد خود را دريافت نكرده باشد
و صاحب كار، مزدش را بكار اندازد و بر آن، بيفزايد

1048 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «انْطَلَقَ ثَلاثَةُ رَهْطٍ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَتَّى أَوَوُا الْمَبِيتَ إِلَى غَارٍ فَدَخَلُوهُ فَانْحَدَرَتْ صَخْرَةٌ مِنَ الْجَبَلِ فَسَدَّتْ عَلَيْهِمُ الْغَارَ، فَقَالُوا: إِنَّهُ لا يُنْجِيكُمْ مِنْ هَذِهِ

الصَّخْرَةِ إِلاَّ أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ بِصَالِحِ أَعْمَالِكُمْ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ: اللَّهُمَّ كَانَ لِي أَبَوَانِ شَيْخَانِ كَبِيرَانِ، وَكُنْتُ لا أَغْبِقُ قَبْلَهُمَا أَهْلاً وَلا مَالاً، فَنَأَى بِي فِي طَلَبِ شَيْءٍ يَوْمًا، فَلَمْ أُرِحْ عَلَيْهِمَا حَتَّى نَامَا، فَحَلَبْتُ لَهُمَا غَبُوقَهُمَا، فَوَجَدْتُهُمَا نَائِمَيْنِ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَغْبِقَ قَبْلَهُمَا أَهْلاً أَوْ مَالاً، فَلَبِثْتُ وَالْقَدَحُ عَلَى يَدَيَّ أَنْتَظِرُ اسْتِيقَاظَهُمَا حَتَّى بَرَقَ الْفَجْرُ، فَاسْتَيْقَظَا فَشَرِبَا غَبُوقَهُمَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَفَرِّجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ، فَانْفَرَجَتْ شَيْئًا لا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ»، قَالَ النَّبِيُّ ρ: وَقَالَ الآخَرُ: اللَّهُمَّ كَانَتْ لِي بِنْتُ عَمٍّ كَانَتْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَأَرَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا فَامْتَنَعَتْ مِنِّي، حَتَّى أَلَمَّتْ بِهَا سَنَةٌ مِنَ السِّنِينَ، فَجَاءَتْنِي فَأَعْطَيْتُهَا عِشْرِينَ وَمِائَةَ دِينَارٍ عَلَى أَنْ تُخَلِّيَ بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِهَا فَفَعَلَتْ، حَتَّى إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا، قَالَتْ: لا أُحِلُّ لَكَ أَنْ تَفُضَّ الْخَاتَمَ إِلاَّ بِحَقِّهِ، فَتَحَرَّجْتُ مِنَ الْوُقُوعِ عَلَيْهَا، فَانْصَرَفْتُ عَنْهَا وَهِيَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَتَرَكْتُ الذَّهَبَ الَّذِي أَعْطَيْتُهَا، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ، غَيْرَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَطِيعُونَ الْخُرُوجَ مِنْهَا» قَالَ النَّبِيُّ ρ: «وَقَالَ الثَّالِثُ: اللَّهُمَّ إِنِّي اسْتَأْجَرْتُ أُجَرَاءَ فَأَعْطَيْتُهُمْ أَجْرَهُمْ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ تَرَكَ الَّذِي لَهُ وَذَهَبَ، فَثَمَّرْتُ أَجْرَهُ حَتَّى كَثُرَتْ مِنْهُ الأَمْوَالُ فَجَاءَنِي بَعْدَ حِينٍ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ أَدِّ إِلَيَّ أَجْرِي، فَقُلْتُ لَهُ: كُلُّ مَا تَرَى مِنْ أَجْرِكَ مِنَ الإِبِلِ وَالْبَقَرِ وَالْغَنَمِ وَالرَّقِيقِ، فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ لا تَسْتَهْزِئُ بِي، فَقُلْتُ: إِنِّي لا أَسْتَهْزِئُ بِكَ، فَأَخَذَهُ كُلَّهُ فَاسْتَاقَهُ فَلَمْ يَتْرُكْ مِنْهُ شَيْئًا، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتُ فَعَلْتُ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ فَافْرُجْ عَنَّا مَا نَحْنُ فِيهِ، فَانْفَرَجَتِ الصَّخْرَةُ فَخَرَجُوا يَمْشُونَ». (بخارى: 2272)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «سه نفر از امتهاي گذشته، براه افتادند و شب را در غاري، بيتوته نمودند. ناگهان، سنگ بزرگي از قلة كوه، سرازير شد و دهانة غار را كاملاً مسدود نمود. به يكديگر گفتند: راه نجاتي از اين سنگ، وجود ندارد مگر اينكه به اعمال نيك خود، متوسل شده و از خدا بخواهيم.(تا ما را نجات دهد). يكي از آنان، دعا كرد و

گفت: پروردگارا! پدر و مادرم سالخورده بودند و من قبل از زن و فرزند و غلام و كنيزان خود، به آنها غذا مي دادم. روزي، بخاطر كاري، دير به خانه برگشتم و قبل از اينكه خدمت والدينم برسم، آنها خواب رفته بودند. شير دوشيدم و آنها را بدست گرفتم و تمام شب، در انتظار بيدار شدن آنان، روي پاهايم ايستادم و به اهل خانه‌ام چيزي ندادم. هنگام صبح، وقتي كه آنها بيدار شدند، آن شيرها را به آنان، دادم. پروردگارا! اگر اين عمل را بخاطر خوشنودي تو انجام داده ام، ما را از اين مصيبتي كه گرفتار آن شده ايم، نجات ده. آنگاه، سنگ، اندكي تكان خورد. اما نه در حدي كه آنان بتوانند از غار، بيرون بيايند». رسول الله ρ فرمود: «سپس، نفر دوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! من دختر عمويي داشتم كه فريفتة او شده بودم. روزي مي‌خواستم با او زنا كنم ولي امتناع ورزيد. تا اينكه در يكي از سالها، نياز پيدا كرد و نزد من آمد. گفتم: اگر خود را در اختيار من قرار دهي، يكصد و بيست دينار به تو خواهم داد. او ناچاراً پذيرفت. وقتي كاملاً براي انجام آن عمل، آماده شدم، گفت: شكستن اين گوهر عفت، براي تو حرام است. من از انجام آن عمل، منصرف شدم . و مبلغ مذكور را به او بخشيدم و از او جدا شدم در حالي كه نزد من از همة مردم، محبوبتر بود.

پروردگارا! اگر اين كار، بخاطر خوشنودي تو بوده است، ما را از اين گرفتاري، نجات بده. آنگاه، سنگ، اندكي از جايش تكان خورد. اما نه به اندازه اي كه آنان بتوانند از غار، بيرون بيايند».

رسول الله ρ فرمود: «سپس نفر سوم، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! چند كارگر را به كاري گماشتم و مزد آنان را پرداخت نمودم. مگر يك نفر كه بدون دريافت مزد، رفته بود. من مزد او را به كار انداختم تا اينكه ثروت زيادي بدست آمد.پس از مدتي، آن كارگر نزد من آمد و گفت: اي بندة خدا! مزد مرا پرداخت كن. گفتم: آنچه گاو، گوسفند، شتر و برده كه اينجا مي‌بيني، از آنِ تو هستند. گفت: اي بندة خدا! مرا مسخره نكن! گفتم: تو را مسخره نمي كنم. سرانجام، او تمام آنها را در پيش گرفت و با خود برد و چيزي باقي نگذاشت. پروردگارا! اگر اين كار را بخاطر رضاي تو انجام داده ام، ما را از اين گرفتاري نجات بده. آنگاه، سنگ، از دهانة غار، كنار رفت و آنها بيرون رفتند.

باب (5): مزد كسي كه براي علاج شخصي، سورة حمد را بخواند

1049 . عَنْ أَبِي سَعِيدٍ τ قَالَ: انْطَلَقَ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ρ فِي سَفْرَةٍ سَافَرُوهَا حَتَّى نَزَلُوا عَلَى حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ فَاسْتَضَافُوهُمْ، فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمْ، فَلُدِغَ سَيِّدُ ذَلِكَ الْحَيِّ، فَسَعَوْا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَوْ أَتَيْتُمْ هَؤُلاءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ نَزَلُوا لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ شَيْءٌ، فَأَتَوْهُمْ فَقَالُوا: يَا أَيُّهَا الرَّهْطُ إِنَّ سَيِّدَنَا لُدِغَ وَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لا يَنْفَعُهُ، فَهَلْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ مِنْ شَيْءٍ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: نَعَمْ وَاللَّهِ إِنِّي لأَرْقِي، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَقَدِ

اسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ تُضَيِّفُونَا، فَمَا أَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعْلاً، فَصَالَحُوهُمْ عَلَى قَطِيعٍ مِنَ الْغَنَمِ، فَانْطَلَقَ يَتْفِلُ عَلَيْهِ وَيَقْرَأُ [الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ] فَكَأَنَّمَا نُشِطَ مِنْ عِقَالٍ، فَانْطَلَقَ يَمْشِي وَمَا بِهِ قَلَبَةٌ، قَالَ: فَأَوْفَوْهُمْ جُعْلَهُمِ الَّذِي صَالَحُوهُمْ عَلَيْهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: اقْسِمُوا، فَقَالَ الَّذِي رَقَى لا تَفْعَلُوا حَتَّى نَأْتِيَ النَّبِيَّ ρ فَنَذْكُرَ لَهُ الَّذِي كَانَ فَنَنْظُرَ مَا يَأْمُرُنَا، فَقَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَذَكَرُوا لَهُ فَقَالَ: «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقْيَةٌ؟» ثُمَّ قَالَ: «قَدْ أَصَبْتُمْ اقْسِمُوا وَاضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ سَهْمًا» فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ρ. (بخاری:2276)

ترجمه: از ابوسعيد خدري τ روايت است كه چند نفر از اصحاب رسول الله ρ طي سفري، نزد طايفه‌اي از طوايف عرب ، توقف كردند و درخواست پذيرايي، نمودند. اما مردم، از پذيرايي آنها، سر باز زدند. از قضا، عقربي، سردار طايفة آنها را نيش زد. آنها براي مداواي او، سعي و تلاش زيادي كردند، اما سودي نداشت. بعضي گفتند: نزد اين كاروان، برويد. شايد در ميان آنان، كسي باشد كه علاجي بداند. آنان، نزد قافله آمدند و گفتند: عقربي، سردار طايفة ما را نيش زده است. و ما هرچه سعي كرده ايم، سودي نداشته است. آيا نزد شما راه علاجي وجود دارد؟ يكي از آنان، گفت: بلي، بخدا سوگند، من دَم كردن را ياد دارم. ولي چون از ما پذيرا يي نكرديد، حاضر نيستم بدون اجر، اين كار را انجام دهم. سرانجام، در مقابل پرداخت تعدادي گوسفند، توافق كردند. آنگاه، آن شخص، با آنان رفت و سورة فاتحه را خواند و بر بيمار، فوت كرد. و بيمار نيز مانند جانوري كه از قيد آزاد شده باشد، بهبود يافت و خوشحال و بدون كوچكترين ناراحتي، به راه افتاد. راوي مي گويد: آنگاه، آنها گوسفندان مورد توافق را به صحابه رضوان الله عليهم، تقديم نمودند. برخي از صحابه گفتند: آنها را ميان خود، تقسيم كنيم. ولي شخصي كه دم كرده بود، گفت: چنين نكنيد تا نزد رسول خدا ρ برويم و ايشان را در جريان، قرار دهيم و ببينيم كه چه دستور مي دهند. سپس، نزد رسول خداρ رفتند و ايشان را از ماجرا، آگاه ساختند. آنحضرت ρ فرمود: «از كجا دانستي كه سورة فاتحه، چنين تاثيري دارد»؟ و افزود: «كار خوبي كرده ايد. آنها را بين خود، تقسيم كنيد». و در حالي كه مي خنديد، فرمود: «سهم مرا نيز بگذاريد».

باب (6): دريافت مزد در برابر جفت كردن حيوان نر و ماده

1050 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ρ عَنْ عَسْبِ الْفَحْلِ. (بخاری: 2284)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه فرمود: رسول الله ρ دريافت مزد را براي جفت كردن نر با ماده، منع فرمود.

38. كتاب احكام حواله

باب (1): اگر شخصي، نزد ثروتمندی حواله داده شود، به او مراجعه كند

1051 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ وَمَنْ أُتْبِعَ عَلَى مَلِيٍّ فَلْيَتَّبِعْ». (بخارى: 2288)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «اگر ثروتمند، در پرداخت وام خود، تأخير كند، مرتكب ظلم شده است. و هر كس، نزد پولداري حواله داده شود، به او مراجعه كند».

باب (2): محول ساختن وام ميت به ديگري، جائز است

1052 . عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ τ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ρ إِذْ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا فَقَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قَالُوا: لا. قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: لا، فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ أُتِيَ بِجَنَازَةٍ أُخْرَى فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قِيلَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَهَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: ثَلاثَةَ دَنَانِيرَ فَصَلَّى عَلَيْهَا، ثُمَّ أُتِيَ بِالثَّالِثَةِ، فَقَالُوا: صَلِّ عَلَيْهَا، قَالَ: «هَلْ تَرَكَ شَيْئًا؟» قَالُوا: لا، قَالَ: «فَهَلْ عَلَيْهِ دَيْنٌ؟» قَالُوا: ثَلاثَةُ دَنَانِيرَ قَالَ: «صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ» قَالَ أَبُو قَتَادَةَ: صَلِّ عَلَيْهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَيَّ دَيْنُهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ. (بخارى:2299)

ترجمه: سلمه بن اكوع τ مي‌گويد: نزد رسول الله ρ نشسته بوديم كه جنازه اي را آوردند. مردم گفتند: بر اين جنازه، نماز بخوان. رسول خدا ρ فرمود: «آيا اين ميت، بدهكار است»؟ گفتند: خير. فرمود: «آيا چيزي از خود به جا گذاشته است»؟ گفتند: خير. آنگاه، رسول الله ρ بر او نماز جنازه خواند. سپس، جنازة ديگري آوردند و گفتند: اي رسول خدا! بر آن، نماز بخوان. رسول الله ρ فرمود: «آيا او، بدهكاري دارد»؟ گفتند: بلي. رسول الله ρ فرمود: «آيا چيزي از خود بجا گذاشته است»؟ گفتند: سه دينار. آنگاه، بر او نماز خواند. سپس، جنازة ديگري آوردند و گفتند: بر آن، نماز بخوان. رسول خدا ρ فرمود: «آيا چيزي باقي گذاشته است»؟ گفتند: خير. پرسيد: «آيا بدهكاري دارد »؟ گفتند: سه دينار

بدهكار است. رسول الله ρ فرمود: «بر رفيقتان، نماز جنازه بخوانيد». ابوقتاده τ گفت: اي رسول‌خدا! بر او، نماز بخوان. پرداخت بدهي او، به عهدة من است. آنگاه، رسول خدا ρ بر وي، نماز خواند.

باب (3): خداوند مي فرمايد: [والذين عقدت أيمانكم فآتوهم نصيبهم]
يعني با كساني كه پيمان بسته ايد، سهميه شان را بدهيد

1053 . عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ρ: أَنَّهُ قِيلَ لَهُ: أَبَلَغَكَ أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «لا حِلْفَ فِي الإِسْلامِ»؟ فَقَالَ: قَدْ حَالَفَ النَّبِيُّ ρ بَيْنَ قُرَيْشٍ وَالأَنْصَارِ فِي دَارِي. (بخارى: 2294)

ترجمه: از انس بن مالك τ روايت است كه از وي پرسيدند: آيا اين حديث رسول‌الله ρ كه فرمود: «در اسلام عهد و پيماني، بسته نشده است»، به تو رسيده است؟ انس بن مالك گفت: رسول الله ρ در خانة من، ميان قريش و انصار، عهد و پيمان برقرار نمود.

باب (4): كسي كه ضامن اداي وام ميتي بشود، نمي تواند از تعهد خود بازگردد

1054 . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لَوْ قَدْ جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ قَدْ أَعْطَيْتُكَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا» فَلَمْ يَجِئْ مَالُ الْبَحْرَيْنِ حَتَّى قُبِضَ النَّبِيُّ ρ فَلَمَّا جَاءَ مَالُ الْبَحْرَيْنِ أَمَرَ أَبُو بَكْرٍ فَنَادَى: مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ρ عِدَةٌ أَوْ دَيْنٌ فَلْيَأْتِنَا فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: لِي كَذَا وَكَذَا فَحَثَى لِي حَثْيَةً فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ خَمْسُ مِائَةٍ وَقَالَ خُذْ مِثْلَيْهَا. (بخارى:2296)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اگر مال بحرين برسد، اين قدر و اين قدر اين قدر، به تو خواهم داد». اما مال بحرين نرسيد تا اينكه رسول الله ρ رحلت كرد. وقتي اموال بحرين رسيد، ابوبكرτ دستور داد، اعلام كنند: هركس كه رسول الله ρ به او وعده داده، يا از آنحضرت ρ قرضي مي خواهد، نزد ما بيايد. جابر بن عبد الله τ مي‌گويد: نزد ابوبكر τ رفتم و گفتم: رسول الله به من چنين فرمود: (كه اگر مال بحرين بيايد، فلان مبلغ را به تو خواهم داد). ابوبكر τ يك مشت پر، به من داد. و بعد از شمردن، ديدم كه پانصد درهم هستند. سپس، فرمود: دو برابر آنچه به تو دادم، بردار.

39. كتاب وكالت

باب (1): در بارة وكالت شريك

1055 . عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ أَعْطَاهُ غَنَمًا يَقْسِمُهَا عَلَى صَحَابَتِهِ فَبَقِيَ عَتُودٌ فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ρ فَقَالَ: «ضَحِّ بِهِ أَنْتَ». (بخارى: 2300)

ترجمه: عقبه بن عامرτ مي گويد: نبي اكرم ρ چند گوسفند به من داد تا آنها را ميان صحابه، تقسيم نمايم. پس از تقسيم گوسفندان، يك بزغاله باقي ماند. من آنرا به اطلاع رسول اكرم ρ رسانيدم. فرمود: «اين را خودت، قرباني كن».

باب (2): اگر چوپان يا وكيل گوسفندي را در حال مردن يا چيزي را در حال فاسد شدن ديد، گوسفند را ذبح نمايد و مانع فاسد شدن آن چيز شود

1056 . عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ τ أَنَّهُ كَانَتْ لَهُمْ غَنَمٌ تَرْعَى بِسَلْعٍ فَأَبْصَرَتْ جَارِيَةٌ لَنَا بِشَاةٍ مِنْ غَنَمِنَا مَوْتًا فَكَسَرَتْ حَجَرًا فَذَبَحَتْهَا بِهِ، فَقَالَ لَهُمْ: لا تَأْكُلُوا حَتَّى أَسْأَلَ النَّبِيَّ ρ أَوْ أُرْسِلَ إِلَى النَّبِيِّ ρ مَنْ يَسْأَلُهُ، وَأَنَّهُ سَأَلَ النَّبِيَّ ρ عَنْ ذَاكَ أَوْ أَرْسَلَ فَأَمَرَهُ بِأَكْلِهَا. (بخارى:2304)

ترجمه: كعب بن مالك τ روايت مي كند كه وي تعدادي گوسفند داشت كه در منطقة سلع، مشغول چرا بودند. كنيزي، يكي از گوسفندان ما را در حال مردن، ديد. سنگي را دو نيم كرد و بوسيلة آن، گوسفند را ذبح نمود. كعب به مردم گفت: آنرا نخوريد تا از رسول خدا ρ بپرسم يا كسي را نزد آنحضرت ρ بفرستم تا از ايشان بپرسد. سرانجام، كعب از رسول خدا ρ در اين باره پرسيد يا كسي را فرستاد تا بپرسد. رسول خدا ρ دستور داد تا آن را بخورند.

باب (3): وكالت در پرداخت بدهي‌ها

1057 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ρ يَتَقَاضَاهُ فَأَغْلَظَ، فَهَمَّ بِهِ أَصْحَابُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «دَعُوهُ فَإِنَّ لِصَاحِبِ الْحَقِّ مَقَالاً» ثُمَّ قَالَ: «أَعْطُوهُ

سِنًّا مِثْلَ سِنِّهِ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِلاَّ أَمْثَلَ مِنْ سِنِّهِ فَقَالَ: «أَعْطُوهُ فَإِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ قَضَاءً». (بخارى: 2306)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه: شخصي، نزد نبي اكرم ρ آمد و با لحن تندي، دَين خود را از ايشان، مطالبه كرد. صحابه τ خواستند او را تنبيه كنند. اما رسول الله ρ فرمود: «او را رها كنيد زيرا صاحب حق، حق سخن گفتن دارد». سپس، فرمود: «شتري مانند شترش به او بدهيد». صحابه گفتند: اي رسول‌خدا! شتري مثل شتر او، وجود ندارد. ولي شتر بهتر، وجود دارد. رسول اكرم ρ فرمود: «همان را به او بدهيد. زيرا بهترين شما، كسي است كه بدهي‌هايش را به نحو احسن، بپردازد».

باب (4): هبه كردن به وكيل يا به كسي كه برايش سفارش شده است

1058 . عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَامَ حِينَ جَاءَهُ وَفْدُ هَوَازِنَ مُسْلِمِينَ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَسَبْيَهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَحَبُّ الْحَدِيثِ إِلَيَّ أَصْدَقُهُ، فَاخْتَارُوا إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ، إِمَّا السَّبْيَ، وَإِمَّا الْمَالَ، وَقَدْ كُنْتُ اسْتَأْنَيْتُ بِكُمْ » وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ انْتَظَرَهُمْ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً حِينَ قَفَلَ مِنَ الطَّائِفِ، فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ غَيْرُ رَادٍّ إِلَيْهِمْ إِلاَّ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ قَالُوا: فَإِنَّا نَخْتَارُ سَبْيَنَا، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي الْمُسْلِمِينَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ إِخْوَانَكُمْ هَؤُلاءِ قَدْ جَاءُونَا تَائِبِينَ، وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَرُدَّ إِلَيْهِمْ سَبْيَهُمْ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يُطَيِّبَ بِذَلِكَ فَلْيَفْعَلْ، وَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ عَلَى حَظِّهِ حَتَّى نُعْطِيَهُ إِيَّاهُ مِنْ أَوَّلِ مَا يُفِيءُ اللَّهُ عَلَيْنَا فَلْيَفْعَلْ» فَقَالَ النَّاسُ: قَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ لَهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّا لا نَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ فِي ذَلِكَ، مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعُوا إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ» فَرَجَعَ النَّاسُ فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ ثُمَّ رَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُمْ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا. (بخارى: 2307 . 238)

ترجمه: مسوربن مخرمه τ مي گويد: هنگامي كه هيأتي از طايفة هوازن، كه مسلمان شده بودند، نزد رسول خدا ρ آمدند. رسول اكرم ρ (به احترام شان) برخاست. آنها از رسول خدا ρ خواستند تا اموال و

اسيرانشان را به آنان برگرداند. پيامبر اكرمρ فرمود: «بهترين سخن نزد من، سخن راست است. از دوچيز، يكي را انتخاب كنيد. يا مال يا اسيران را. من آنها را زياد نگه داشته ام». گفتني است كه رسول الله ρ هنگام بازگشت از طايف، بيشتر از 10 ده روز، منتظر آنان ماند. سپس، هنگامي كه آنان متوجه شدند كه رسول اكرم ρ فقط يكي از دو چيز را به آنان برمي گرداند، گفتند: اسيرانمان را انتخاب كرديم. آنگاه، رسول خدا ρ در ميان مسلمانان برخاست و خدا را آنگونه كه شايسته است، حمد و ثنا گفت و فرمود: «اما بعد. اين برادران شما تائب و پشيمان، نزد ما آمده اند. نظر من اين است كه اسيرانشان را به آنان، برگردانيم. هر كس، با طيب خاطر، مي خواهد اسيرش را آزاد كند، اين كار را انجام دهد. و هر كس كه (نمي خواهد) و دوست دارد كه سهميه اش محفوظ بماند تا از اولين غنيمتي كه بدست مي آيد آنرا به او برگردانيم، باز هم اين كار را انجام دهد». مردم گفتند: بخاطر رسول خدا ρ با طيب خاطر، اين كار را انجام مي دهيم. (اسيران را آزاد مي كنيم).

رسول خدا ρ فرمود: (بعلت ازدحام) «نمي دانيم كداميك، اجازه داد و كداميك، اجازه نداد. برويد تا معتمدان شما نظر شما را به ما اعلام كنند». مردم رفتند و معتمدانشان با آنها صحبت كردند. سپس، معتمدان آنها، نزد رسول خدا ρ برگشتند و به آنحضرت ρ اعلام كردند كه مردم با طيب خاطر، اجازه دادند.

باب (5): اگر موكل راضي باشد، وكيل مي‌تواند به كسي چيزي بدهد

1059 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: وَكَّلَنِي رَسُولُ اللَّهِ ρ بِحِفْظِ زَكَاةِ رَمَضَانَ، فَأَتَانِي آتٍ فَجَعَلَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ وَقُلْتُ: وَاللَّهِ لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ: إِنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ، وَلِي حَاجَةٌ شَدِيدَةٌ، قَالَ: فَخَلَّيْتُ عَنْهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ شَكَا حَاجَةً شَدِيدَةً وَعِيَالاً فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ وَسَيَعُودُ» فَعَرَفْتُ أَنَّهُ سَيَعُودُ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ρ: «إِنَّهُ سَيَعُودُ» فَرَصَدْتُهُ، فَجَاءَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ: دَعْنِي فَإِنِّي مُحْتَاجٌ، وَعَلَيَّ عِيَالٌ، لا أَعُودُ فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ρ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ شَكَا حَاجَةً

شَدِيدَةً وَعِيَالاً، فَرَحِمْتُهُ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ كَذَبَكَ، وَسَيَعُودُ» فَرَصَدْتُهُ الثَّالِثَةَ، فَجَاءَ يَحْثُو مِنَ الطَّعَامِ، فَأَخَذْتُهُ فَقُلْتُ: لأَرْفَعَنَّكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ، وَهَذَا آخِرُ ثَلاثِ مَرَّاتٍ، أَنَّكَ تَزْعُمُ لا تَعُودُ ثُمَّ تَعُودُ، قَالَ: دَعْنِي أُعَلِّمْكَ كَلِمَاتٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهَا، قُلْتُ: مَا هُوَ؟ قَالَ: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ **[اللَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ]** حَتَّى تَخْتِمَ الآيَةَ فَإِنَّكَ لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلا يَقْرَبَنَّكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، فَأَصْبَحْتُ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَا فَعَلَ أَسِيرُكَ الْبَارِحَةَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَعَمَ أَنَّهُ يُعَلِّمُنِي كَلِمَاتٍ يَنْفَعُنِي اللَّهُ بِهَا فَخَلَّيْتُ سَبِيلَهُ، قَالَ: «مَا هِيَ؟» قُلْتُ: قَالَ لِي: إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَاقْرَأْ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مِنْ أَوَّلِهَا حَتَّى تَخْتِمَ الآيَةَ **[اللَّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ]** وَقَالَ لِي: لَنْ يَزَالَ عَلَيْكَ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ، وَلا يَقْرَبَكَ شَيْطَانٌ حَتَّى تُصْبِحَ، وَكَانُوا أَحْرَصَ شَيْءٍ عَلَى الْخَيْرِ فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَمَا إِنَّهُ قَدْ صَدَقَكَ وَهُوَ كَذُوبٌ، تَعْلَمُ مَنْ تُخَاطِبُ مُنْذُ ثَلاثِ لَيَالٍ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟» قَالَ: لا قَالَ: «ذَاكَ شَيْطَانٌ». (بخاری:2311)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: رسول الله ρ حفاظت و نگهباني زكات رمضان را به من سپرد. شخصي آمد و شروع به دزديدن گندم، كرد. من او را دستگير نمودم و گفتم: بخدا سوگند، تو را نزد رسول الله ρ خواهم برد. او گفت: من، فردي بسيار نيازمند و كثير العيال هستم. و نفقة آنان، برعهدة من است. ابوهريره τ مي‌گويد: بعد از اين آه و فرياد، او را رها كردم. صبح، رسول الله ρ از من پرسيد: «ديشب، زنداني ات، با تو چه كار كرد»؟ گفتم: يا رسول الله! او از نياز شديد و كثرت فرزندان، شكايت مي‌كرد. من بحال او ترحم نمودم او را رها كردم.

رسول الله ρ فرمود: «او به تو، دروغ گفته است. و دوباره، خواهد آمد». ابوهريره τ مي‌گويد: چون رسول الله ρ فرموده بود: «دوباره، خواهد آمد»، به كمين او نشستم. او بار ديگر، آمد و به دزديدن گندم، مشغول شد. من او را دستگير كردم و گفتم: اين بار، حتما تو را نزد رسول الله ρ خواهم برد. او گفت: مرا بگذار. زيرا من، فردي نيازمند و عيال وارم و مسئوليت آنها به عهدة من است. دوباره نمي آيم. ابوهريره τ مي‌گويد: من، دوباره بحال او ترحم نمودم و او را رها كردم. صبح، رسول الله ρ فرمود: «ديشب، زنداني ات، با تو چه كار كرد»؟ عرض كردم: اي رسول خدا! او از نياز شديد وعيال وار بودن، مي ناليد. من هم به حال او ترحم نمودم و ا و را رها كردم. رسول الله ρ فرمود: «اين را بدان كه او، به تو دروغ گفته است و دوباره، خواهد

آمد». شب سوم نيز، به‌كمين او نشسته بودم‌كه آمد و شروع به برداشتن‌گندم، كرد. من او را دستگير نمودم و گفتم: اين بار، حتماً تو را نزد رسول الله ρ خواهم برد. سومين بار است‌كه قول مي دهي، برنگردي اما دوباره برمي‌گردي. او گفت: مرا رها‌كن. كلماتي به تو خواهم آموخت‌كه خداوند، آنها را برايت مفيد خواهد نمود. گفتم: آن‌كلمات، چه هستند؟ او گفت: اگر هنگام خوابيدن، آيت الكرسي را بخواني، تمام شب، فرشتگان از تو حراست خواهند‌كرد و تا صبح، شيطان نزد تو نخواهد آمد. من او را رها‌كردم. صبح، رسول الله ρ پرسيد: «ديشب، زنداني ات، با تو چه‌كار‌كرد»؟ عرض‌كردم: كلماتي را به من نشان داد‌كه به اعتقاد او، برايم مفيد خواهند بود. لذا من او را رها‌كردم. رسول الله ρ فرمود: «آن‌كلمات، چه هستند»؟ عرض‌كردم: يا رسول الله! به من‌گفت: اگر هنگام خوابيدن، آيت الكرسي را بخواني، فرشتگان تو را از شيطان، حفاظت خواهند‌كرد. . گفتني است‌كه ياران رسول‌الله ρ براي انجام اعمال نيك، علاقة فراواني داشتند. . رسول الله ρ فرمود: «در عين حال‌كه شخصي بسيار دروغگو است، اما به تو راست‌گفته است». و خطاب به من، افزود: «هيچ مي‌داني كه در اين سه شب، مخاطب تو چه‌كسي بوده است»؟ عرض‌كردم: خير. رسول الله ρ فرمود: «شيطان بوده است».

باب (6): اگر وكيل، كالاي معيوبي را بفروشد، معامله‌اش صحيح نيست

1060 . عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ρ قَالَ: جَاءَ بِلالٌ إِلَى النَّبِيِّ ρ بِتَمْرٍ بَرْنِيٍّ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ρ: «مِنْ أَيْنَ هَذَا»؟ قَالَ بِلالٌ: كَانَ عِنْدَنَا تَمْرٌ رَدِيٌّ فَبِعْتُ مِنْهُ صَاعَيْنِ بِصَاعٍ، لِنُطْعِمَ النَّبِيَّ ρ فَقَالَ النَّبِيُّ ρ عِنْدَ ذَلِكَ: «أَوَّهْ أَوَّهْ عَيْنُ الرِّبَا عَيْنُ الرِّبَا، لا تَفْعَلْ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ فَبِعِ التَّمْرَ بِبَيْعٍ آخَرَ ثُمَّ اشْتَرِهِ». (بخارى: 2312)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي‌گويد: بلال τ، خرماي برني (يك نوع خرماي بسيار مرغوب) خدمت نبي اكرم ρ آورد. آنحضرت ρ خطاب به او، فرمود: «اين ها را از كجا آورده اي»؟ بلال گفت: نزد ما خرماي نامرغوب بود. دو صاع از آنها را در برابر يك صاع، فروختم تا رسول اكرم ρ از آنها بخورد. اينجا بود‌كه رسول الله ρ فرمود: «واي ! واي! اين معامله، عين ربا است، عين ربا است. چنين نكن. اما هرگاه، خواستي، خرماي خوب بخري، خرماهاي خودت را بفروش. و از پول آن، خرماي خوب بخر».

باب (7): وكالت در اجراي حدود

1061 . عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ τ قَالَ: جِيءَ بِالنُّعَيْمَانِ أَوِ: ابْنِ النُّعَيْمَانِ شَارِبًا فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ مَنْ كَانَ فِي الْبَيْتِ أَنْ يَضْرِبُوه قَالَ: فَكُنْتُ أَنَا فِيمَنْ ضَرَبَهُ فَضَرَبْنَاهُ بِالنِّعَالِ وَالْجَرِيدِ. (بخارى: 2316)

ترجمه: عقبه بن حارث τ مي‌گويد: نُعيمان يا فرزندش را در حالي‌كه شراب نوشيده بود، آوردند. رسول الله ρ به اهل خانه امر فرمود تا او را كتك بزنند. من نيز جزو كساني بودم‌كه او را كتك زدند. پس ما با كفش و شاخه‌هاي درخت خرما، او را زديم.

40. كتاب كشت و زراعت

باب (1): فضيلت كشت و زرع

1062 . عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْسًا، أَوْ يَزْرَعُ زَرْعًا فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ إِلاَّ كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ». (بخاری: 2320)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر مسلماني كه درختي، غرس نمايد يا بذري، بيافشاند و انسان، پرنده و يا حيواني، از آن بخورد، برايش صدقه محسوب مي گردد».

باب (2): اجتناب از سرگرم شدن به آلات كشاورزي و يا تجاوز از حدي كه به آن امر شده است

1063 . عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ τ: أَنَّهُ رَأَى سِكَّةً وَشَيْئًا مِنْ آلَةِ الْحَرْثِ، فَقَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لا يَدْخُلُ هَذَا بَيْتَ قَوْمٍ إِلاَّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الذُّلَّ». (بخاری: 2321)

ترجمه: ابو امامة باهلي τ كه گاو آهن و برخي ديگر از آلات كشاورزي را ديد گفت: از نبي اكرم ρ شنيدم كه فرمود: «در هر خانه‌اي كه اين (ابزار و آلات كشاورزي) وارد شود، خدا آنان را (اگر از احكام خدا غافل شوند)، دچار ذلت و خواري، خواهد كرد».

باب (3): نگهداري سگ براي كشاورزي

1064 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ أَمْسَكَ كَلْبًا فَإِنَّهُ يَنْقُصُ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطٌ إِلاَّ كَلْبَ حَرْثٍ أَوْ مَاشِيَةٍ» وعنه τ في رواية: «إِلاَّ كَلْبَ غَنَمٍ أَوْ حَرْثٍ أَوْ صَيْدٍ». (بخاری: 2322)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هركس، سگي را نگه دارد، روزي يك قيراط از اعمال او، كاسته مي‌شود مگر اينكه براي (حراست)از كشاورزي و يا دامداري، باشد». و در

روايتي ديگر آمده است كه : «مگر اينكه براي (حراست)از كشاورزي و يا دامداري و يا اينكه سگ شكاري، باشد».

باب (4): استفاده از گاو براي كشاورزي

1065 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ رَاكِبٌ عَلَى بَقَرَةٍ الْتَفَتَتْ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا، خُلِقْتُ لِلْحِرَاثَةِ، قَالَ: آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَأَخَذَ الذِّئْبُ شَاةً فَتَبِعَهَا الرَّاعِي، فَقَالَ لَهُ الذِّئْبُ: مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبُعِ، يَوْمَ لا رَاعِيَ لَهَا غَيْرِي، قَالَ: آمَنْتُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ». (بخارى:2324)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «در حالي كه مردي، سوار بر گاوي بود، گاو، به طرف آن شخص، نگاه كرد و گفت: من، براي سواري، آفريده نشده ام. بلكه براي زراعت و شخم زدن، آفريده شده ام». و رسول‌الله ρ فرمود: «من و ابوبكر و عمر به اين سخن، ايمان آورديم. همچنين، گرگي، گوسفندي را گرفت و فرار كرد. چوپان، گرك را دنبال كرد. گرگ به او گفت: امروز تو گوسفند را رهانيدي. اما روز درندگان، كه چوپاني بجز من، وجود ندارد، چه كسي آن را از چنگال من، نجات مي دهد»؟ رسول‌الله ρ دوباره، فرمود: «من و ابوبكر و عمر به اين سخن، ايمان آورديم».

باب (5): اگر كسي بگويد: كارهاي نخلستان را انجام بده و شريك محصول آن، باش

1066 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَتِ الأَنْصَارُ لِلنَّبِيِّ ρ: اقْسِمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا النَّخِيلَ، قَالَ: «لا». فَقَالُوا: تَكْفُونَا الْمَئُونَةَ وَنَشْرَكْكُمْ فِي الثَّمَرَةِ. قَالُوا: سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا. (بخارى: 2325)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه: انصار به نبي اكرم ρ گفتند: نخلستانها را ميان ما و برادران مهاجرمان، تقسيم كن. رسول الله ρ فرمود: «خير». سپس، انصار به مهاجرين گفتند: شما در باغها كار كنيد ما نيز شما را در محصولات آن، شريك خواهيم كرد. مهاجرين گفتند: اين پيشنهاد را مي پذيريم.

1067 . عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ τ قَالَ: كُنَّا أَكْثَرَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مُزْدَرَعًا، كُنَّا نُكْرِي الأَرْضَ بِالنَّاحِيَةِ مِنْهَا مُسَمًّى لِسَيِّدِ الأَرْضِ، قَالَ: فَمِمَّا يُصَابُ ذَلِكَ

وَتَسْلَمُ الأَرْضُ وَمِمَّا يُصَابُ الأَرْضُ وَيَسْلَمُ ذَلِكَ، فَنُهِينَا، وَأَمَّا الذَّهَبُ وَالْوَرِقُ فَلَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ. (بخاری: 2327)

ترجمه: رافع بن خديج τ مي‌گويد: ما در ميان مردم مدينه، بيشتر از همه، زمين‌كشاورزي داشتيم. و زمين هايمان را در برابر قطعة معيني، به اجاره مي داديم. (بدين معني كه قطعة خاصي را براي ما، كشت كنند. و بقيه را براي خود، بكارند). راوي مي گويد: چه بسا، آن قطعه معين، دچار آفت مي شد و باقيماندة زمين، سالم مي ماند. و چه بسا كه زمين، دچار آفت مي شد و آن قطعه معين، سالم مي ماند. (رسول خدا ρ) ما را اين كار، منع فرمود. گفتني است كه اجاره دادن در برابر طلا و نقره، در آن زمان، رواج نداشت.

باب (6): مزارعه در برابر نصف محصول

1068 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ عَامَلَ خَيْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ، فَكَانَ يُعْطِي أَزْوَاجَهُ مِائَةَ وَسْقٍ، ثَمَانُونَ وَسْقَ تَمْرٍ وَعِشْرُونَ وَسْقَ شَعِيرٍ. (بخاری: 2328)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: نبي اكرم ρ خيبر را در برابر نصف محصولات آن، بصورت مزارعه، در اختيار كشاورزان قرار داد. سپس، صد وسق از محصولات را به همسرانش مي‌داد، كه هشتاد وسق خرما و بيست وسق جو بود.

1069 . عن ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ لَمْ يَنْهَ عَنِ الكِرَاءِ وَلَكِنْ قَالَ: «أَنْ يَمْنَحَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَأْخُذَ عَلَيْهِ خَرْجًا مَعْلُومًا». (بخاری:2330)

ترجمه: عبد الله بن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ از اجاره دادن زمين، منع نكرد. بلكه فرمود كه: «اگر شما زمين را بطور رايگان در اختيار برادرتان قرار دهيد، بهتر است از اينكه در ازاي آن، محصول معيني دريافت كنيد».

باب (7): وقف، خراج، مزارعه ومعاملة اصحاب رسول خدا ρ

1070 . عَنْ عُمَرَ τ أَنَّهُ قَالَ: لَوْلا آخِرُ الْمُسْلِمِينَ مَا فَتَحْتُ قَرْيَةً إِلاَّ قَسَمْتُهَا بَيْنَ أَهْلِهَا كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ ρ خَيْبَرَ. (بخارى: 2334)

ترجمه: از عمر τ روايت است كه فرمود: اگر در فكر مسلمانان بعدي نمي‌بودم، هر سرزميني را كه فتح مي‌كردم، ميان اهالي آنجا، تقسيم مي نمودم همان‌گونه كه نبي اكرم ρ زمين خيبر را تقسيم نمودند.

باب (8): اگر زمين باير را كسي آباد كند، مالك آن مي‌شود

1071 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ أَعْمَرَ أَرْضًا لَيْسَتْ لأَحَدٍ، فَهُوَ أَحَقُّ». (بخارى: 2335)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هركس، زميني را كه صاحبي نداشته باشد، آباد كند، (از هر كسي) مستحق تر است».

1072 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أَجْلَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ τ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لَمَّا ظَهَرَ عَلَى خَيْبَرَ أَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا وَكَانَتِ الأَرْضُ حِينَ ظَهَرَ عَلَيْهَا لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ρ وَلِلْمُسْلِمِينَ، وَأَرَادَ إِخْرَاجَ الْيَهُودِ مِنْهَا، فَسَأَلَتِ الْيَهُودُ رَسُولَ اللَّهِ ρ لِيُقِرَّهُمْ بِهَا أَنْ يَكْفُوا عَمَلَهَا، وَلَهُمْ نِصْفُ الثَّمَرِ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «نُقِرُّكُمْ بِهَا عَلَى ذَلِكَ مَا شِئْنَا» فَقَرُّوا بِهَا حَتَّى أَجْلاهُمْ عُمَرُ إِلَى تَيْمَاءَ وَأَرِيحَاءَ. (بخارى:2338)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: عمر بن خطاب τ يهود و نصاري را از سرزمين حجاز، جلاي وطن كرد. البته زماني كه رسول الله ρ خيبر را فتح نمود و خواست كه يهود را از آنجا (خيبر)، كه زمينهاي آن، متعلق به خدا و رسول و مسلمين شد، اخراج نمايد، يهوديان از رسول خدا ρ در خواست نمودند تا آنها را در خيبر بگذارد كه كار كنند و نصف محصول را براي خود، بردارند. (و نصف ديگر را به مسلمانان دهند). رسول الله ρ به آنها گفت: «شما را تا زماني كه بخواهيم، در خيبر مي گذاريم».

راوي مي گويد: يهوديان، در خيبر ماندند تا اينكه عمرτ آنان را به تيما و اريحا، جلاي وطن كرد.

باب (9): همكاري اصحاب رسول الله ρ با يكديگر در كشت و زراعت

1073. عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ τ قال: قال عمي ظُهَيْرُ بْنُ رَافِعٍ τ: لَقَدْ نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ ρ عَنْ أَمْرٍ كَانَ بِنَا رَافِقًا، قُلْتُ: مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَهُوَ حَقٌّ، قَالَ: دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَا تَصْنَعُونَ بِمَحَاقِلِكُمْ»؟ قُلْتُ: نُؤَاجِرُهَا عَلَى الرُّبُعِ، وَعَلَى الأَوْسُقِ مِنَ التَّمْرِ وَالشَّعِيرِ. قَالَ: «لا تَفْعَلُوا، ازْرَعُوهَا، أَوْ أَزْرِعُوهَا، أَوْ أَمْسِكُوهَا» قَالَ رَافِعٌ: قُلْتُ: سَمْعًا وَطَاعَةً. (بخارى:2339)

ترجمه: رافع بن خديج τ مي گويد: عمويم ؛ظهير بن رافعτ؛ گفت: رسول الله ρ ما را از كاري كه به آن عادت كرده بوديم، منع كرد. گفتم: آنچه رسول الله ρ فرموده است، حق است. ظهير گفت: رسول الله ρ مرا خواست و فرمود: «شما با زمين هاي كشاورزي تان چه ميكنيد»؟ عرض كردم: يا رسول الله! زمين ها را در برابر يك چهارم محصول يا در برابر چند وسق جو و خرما، به اجاره مي‌دهيم. رسول الله ρ فرمود: «چنين نكنيد، يا خودتان آنها را بكاريد يا به ديگران، بدهيد تا آن را بكارند و يا آنها را بحال خود بگذاريد». رافع بن خديج مي‌گويد: گفتم: شنيدم و اطاعت كردم.

1074. عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: كَانَ يُكْرِي مَزَارِعَهُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ وَأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ وَصَدْرًا مِنْ إِمَارَةِ مُعَاوِيَةَ، ثُمَّ حُدِّثَ عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ نَهَى عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ، فَذَهَبَ ابْنُ عُمَرَ إِلَى رَافِعٍ فَسَأَلَهُ فَقَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ρ عَنْ كِرَاءِ الْمَزَارِعِ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: قَدْ عَلِمْتَ أَنَّا كُنَّا نُكْرِي مَزَارِعَنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ بِمَا عَلَى الأَرْبِعَاءِ وَبِشَيْءٍ مِنَ التِّبْنِ. (بخارى:2343)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه: وي زمين هاي كشاورزي اش را در زمان رسول اللهρ ، ابوبكر، عمر، عثمان و در ابتداي امارت معاويه، اجاره مي داد. سپس، به ايشان، گفتند: رافع بن خديج مي گويد: رسول الله ρ از اجاره دادن زمين هاي كشاورزي، منع نموده است. آنگاه، ابن عمر رضي الله عنهما نزد رافع بن خديج رفت و از وي، در اين باره، پرسيد. رافع گفت: نبي اكرم ρ از اجاره دادن زمين هاي كشاورزي، منع فرموده است. ابن عمر رضي الله عنهما گفت: تو ميداني كه ما زمين هايمان را در زمان رسول خدا ρ، در برابر محصولاتي كه بر جدول ها ست و مقداري از كاه آن، به اجاره مي داديم.

1075 . وَعَنْهُ τ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ أَعْلَمُ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ أَنَّ الأَرْضَ تُكْرَى ثُمَّ خَشِيَ عَبْدُاللَّهِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ρ قَدْ أَحْدَثَ فِي ذَلِكَ شَيْئًا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُهُ فَتَرَكَ كِرَاءَ الأَرْضِ. (بخارى:2345)

ترجمه: همچنين، از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه فرمود: ميدانستم كه در عهد مبارك رسول الله ρ، زمينها را اجاره مي دادند. راوي مي گويد: سپس، عبد الله بن عمر ترسيد كه مبادا رسول اكرم ρ فرمان جديدي صادر كرده كه او نمي داند. بدين جهت، اجاره دادن زمين را رها كرد.

باب (10)

1076 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يَوْمًا يُحَدِّثُ وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ: «أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي الزَّرْعِ فَقَالَ لَهُ: أَلَسْتَ فِيمَا شِئْتَ؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَزْرَعَ، قَالَ: فَبَذَرَ فَبَادَرَ الطَّرْفَ نَبَاتُهُ وَاسْتِوَاؤُهُ وَاسْتِحْصَادُهُ، فَكَانَ أَمْثَالَ الْجِبَالِ، فَيَقُولُ اللَّهُ: دُونَكَ يَا ابْنَ آدَمَ فَإِنَّهُ لا يُشْبِعُكَ شَيْءٌ»، فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ: وَاللَّهِ لا تَجِدُهُ إِلاَّ قُرَشِيًّا أَوْ أَنْصَارِيًّا، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ زَرْعٍ، وَأَمَّا نَحْنُ فَلَسْنَا بِأَصْحَابِ زَرْعٍ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ρ . (بخارى:2348)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: روزي، رسول الله ρ در حالي كه يك مرد باديه نشين نزدش نشسته بود، فرمود: «مردي از بهشتيان، از پروردگارش اجازه مي خواهد تا كشت و زرع نمايد. خداوند به او مي فرمايد: آيا خواسته ات برآورده نشده است؟ مي گويد: بلي، ولي دوست دارم كشاورزي نمايم». پيامبرρ مي فرمايد: «او، بذر مي افشاند. آنگاه، روييدن، رشد كردن و برداشت آن، كمتر از يك چشم بهم زدن، پايان مي يابد و خرمني مانند كوه، فراهم مي گردد. خداوند مي فرمايد: اينها را بردار و هيچ چيزي تو را سير نخواهد كرد». آن مرد باديه نشين، گفت: بخدا سوگند، آن مرد، غير از قريش يا انصار، كسي ديگر نخواهد بود. زيرا آنها كشاورزند، ولي ما كشاورز نيستيم. نبي اكرم ρ از شنيدن اين سخن، تبسم نمودند.

14 ـ كتاب مساقاة (آبياري)

باب (1): كسي كه صدقه و هبة آب را جايز مي داند

1077 . عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ρ بِقَدَحٍ فَشَرِبَ مِنْهُ وَعَنْ يَمِينِهِ غُلامٌ أَصْغَرُ الْقَوْمِ وَالأَشْيَاخُ عَنْ يَسَارِهِ، فَقَالَ: «يَا غُلامُ أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أُعْطِيَهُ الأَشْيَاخَ»؟ قَالَ: مَا كُنْتُ لأُوثِرَ بِفَضْلِي مِنْكَ أَحَدًا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهُ. (بخارى:2351)

ترجمه: از سهل بن سعد τ روايت است كه مي‌گويد: يك ليوان آب، براي نبي اكرم ρ آوردند. آنحضرت ρ قدري از آن را نوشيد. و سمت راستش، جواني وجود داشت كه از همه خردسال تر بود. و سمت چپش، گروهي از افراد مُسِن، نشسته بودند. رسول الله ρ فرمود: «اي جوان! اجازه مي‌دهي اين آب را (كه حق تو است) به بزرگترها بدهم»؟ جوان گفت: اي رسول خدا! من هيچ كس را در اين مورد، بر خود ترجيح نمي دهم. آنگاه، رسول الله ρ آب را به او داد.

1078 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: حُلِبَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ شَاةٌ دَاجِنٌ فِي دَارِي وَشِيبَ لَبَنُهَا بِمَاءٍ مِنَ الْبِئْرِ الَّتِي فِي دَارِي، فَأَعْطَى رَسُولَ اللَّهِ ρ الْقَدَحَ فَشَرِبَ مِنْهُ حَتَّى إِذَا نَزَعَ الْقَدَحَ مِنْ فِيهِ، وَعَلَى يَسَارِهِ أَبُو بَكْرٍ وَعَنْ يَمِينِهِ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ عُمَرُ وَخَافَ أَنْ يُعْطِيَهُ الأَعْرَابِيَّ: أَعْطِ أَبَا بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ عِنْدَكَ، فَأَعْطَاهُ الأَعْرَابِيَّ الَّذِي عَلَى يَمِينِهِ، ثُمَّ قَالَ: «الأَيْمَنَ فَالأَيْمَنَ». (بخارى:2352)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: گوسفندي را براي رسول الله ρ در خانة من، دوشيدند و آن شير را با قدري از آب چاهي كه در خانه ام بود، مخلوط كردند. و من آن را به رسول اكرم ρ دادم. ايشان قدري از آن شير را نوشيد. و هنگامي كه ليوان را از دهانش برداشت، سمت چپ اش ابوبكر τ، و سمت

راست اش مردي باديه نشين قرار داشت. عمر از ترس اينكه مبادا آنرا به باديه نشين بدهد، گفت: اي رسول خدا! آنرا به ابوبكر بده كه در كنارت نشسته است. اما رسول خدا ρ آنرا به باديه نشيني كه سمت راستش نشسته بود، داد. سپس، فرمود: «حق با كسي است كه سمت راست، نشسته باشد».

باب (2): صاحب آب تا زماني كه سير شود، از ديگران مستحق تر است

1079 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِيُمْنَعَ بِهِ الْكَلأُ». (بخارى: 2353)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «آب اضافه (بر ضرورت) جلوگيري نشود تا باعث جلوگيري آب، از گياهان نگردد».

1080 . وَعَنْهُ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا تَمْنَعُوا فَضْلَ الْمَاءِ لِتَمْنَعُوا بِهِ فَضْلَ الْكَلإِ». (بخارى:2354)

ترجمه: همچنين، ابوهريرهτ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «آب اضافه را جلوگيري نكنيد تا باعث جلوگيري آب، از گياهان نشويد».

باب (3): حل اختلاف در بارة چاهها

1081 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ هُوَ عَلَيْهَا فَاجِرٌ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: [**إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً**]» الآيَةَ، فَجَاءَ الأَشْعَثُ فَقَالَ: مَا حَدَّثَكُمْ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ؟ فِيَّ أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ، كَانَتْ لِي بِئْرٌ فِي أَرْضِ ابْنِ عَمٍّ لِي فَقَالَ لِي: «شُهُودَكَ» قُلْتُ: مَا لِي شُهُودٌ قَالَ: «فَيَمِينُهُ»، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ

إِذًا يَحْلِفَ. فَذَكَرَ النَّبِيُّ ρ هَذَا الْحَدِيثَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ذَلِكَ تَصْدِيقًا لَهُ. (بخاری: 2357)

ترجمه: از عبد الله τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هركس كه با سوگند دروغ، مال مسلمان را تصاحب كند، در حالي خدا را ملاقات مي كند كه خدا بر وي، خشمگين است». سپس، اين آيه نازل شد: **[إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً]** (آناني كه در برابر عهد خدا و سوگندهاي خود، قيمت اندكي دريافت مي كنند) تا آخر آيه. اشعث آمد و گفت: ابوعبدالرحمن با شما چه مي گفت؟ اين آيه، دربارة من نازل شده است. من در زمين پسرعمويم، چاهي داشتم. (بين من و او اختلاف بروز كرد). رسول اكرم ρ به من فرمود: «گواه بياور». گفتم: گواه ندارم. رسول الله ρ فرمود: «پس بر او سوگند واجب مي شود». وي گفت: يا رسول الله! او سوگند (دروغين) مي‌خورد. آنگاه، رسول الله ρ حديث فوق را بيان كرد و خداوند نيز در تأييد رسول الله ρ، آية مذكور را نازل فرمود.

باب (4): آب ندادن به مسافران، موجب گناه است

1082. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «ثَلاثَةٌ لا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: رَجُلٌ كَانَ لَهُ فَضْلُ مَاءٍ بِالطَّرِيقِ فَمَنَعَهُ مِنِ ابْنِ السَّبِيلِ، وَرَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا لا يُبَايِعُهُ إِلاَّ لِدُنْيَا، فَإِنْ أَعْطَاهُ مِنْهَا رَضِيَ، وَإِنْ لَمْ يُعْطِهِ مِنْهَا سَخِطَ، وَرَجُلٌ أَقَامَ سِلْعَتَهُ بَعْدَ الْعَصْرِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ أَعْطَيْتُ بِهَا كَذَا وَكَذَا فَصَدَّقَهُ رَجُلٌ» ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ: **[إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً]**. (بخاری: 2358)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «خداوند، روز قيامت، به سه گروه، نظر نمي كند و آنها را تزكيه نمي نمايد و گرفتار عذاب

دردناك مي گرداند: 1ـ كسي كه در مسير راه، قرار دارد و آب اضافه را به مسافر نمي دهد. 2ـ كسي كه با رهبر خود، صرفاً بخاطر منافع مادي، بيعت كند. بدين معني كه اگر چيزي به او بدهد، راضي شود. وگرنه، از او برنجد. 3ـ كسي كه كالايش را بعد از عصر، عرضه نمايد و بگويد به خدايي كه غير از او خدايي وجود ندارد، سوگند ياد مي كنم كه من براي اين كالا، اين قدر و آن قدر داده ام و شخصي او را تصديق نمايد». سپس، رسول خدا ρ آية زير را تلاوت فرمود: [إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً] (يعني كساني كه در برابر عهد و پيمان خدا و سوگند هايشان، قيمت اندكي دريافت مي كنند.

باب (5): فضيلت آب دادن

1083. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «بَيْنَا رَجُلٌ يَمْشِي فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ الْعَطَشُ فَنَزَلَ بِئْرًا فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ خَرَجَ فَإِذَا هُوَ بِكَلْبٍ يَلْهَثُ يَأْكُلُ الثَّرَى مِنَ الْعَطَشِ، فَقَالَ: لَقَدْ بَلَغَ هَذَا مِثْلُ الَّذِي بَلَغَ بِي، فَمَلأَ خُفَّهُ، ثُمَّ أَمْسَكَهُ بِفِيهِ، ثُمَّ رَقِيَ، فَسَقَى الْكَلْبَ، فَشَكَرَ اللَّهُ لَهُ، فَغَفَرَ لَهُ» قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنَّ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرًا؟ قَالَ: «فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ».(بخارى:2363)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «روزي، مردي در مسير راه، بشدت تشنه شد. وارد چاهي شد و از آن آب، نوشيد. سپس، بيرون آمد و ناگهان، سگي را ديد كه از شدت تشنگي، زبانش بيرون آمده است و خاك مي خورد.

(با خود) گفت: اين سگ، به همان اندازه، تشنه است كه من تشته بودم. (دوباره، وارد چاه شد)، موزه اش را پر از آب كرد و بدهان گرفت و از چاه بالا آمد و به سگ آب داد. خداوند از او راضي شد و گناهانش را بخشيد». صحابه گفتند: اي رسول خدا! خداوند براي نيكي به حيوانات هم به ما پاداش مي دهد؟ رسول خدا ρ فرمود: «نيكي كردن به هر موجود ذي روحي، ثواب دارد».

باب (6): كسي كه صاحب حوض و مشك را به آبش مستحق تر مي داند

1084 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأَذُودَنَّ رِجَالاً عَنْ حَوْضِي كَمَا تُذَادُ الْغَرِيبَةُ مِنَ الإِبِلِ عَنِ الْحَوْضِ». (بخارى:2367)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست او است، روز قيامت، بعضي را از حوض خود دور خواهم كرد، همانگونه كه شتران بيگانه از حوض، رانده مي‌شوند».

1085 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «ثَلاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ: رَجُلٌ حَلَفَ عَلَى سِلْعَةٍ لَقَدْ أَعْطَى بِهَا أَكْثَرَ مِمَّا أَعْطَى وَهُوَ كَاذِبٌ، وَرَجُلٌ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ، وَرَجُلٌ مَنَعَ فَضْلَ مَاءٍ، فَيَقُولُ اللَّهُ: الْيَوْمَ أَمْنَعُكَ فَضْلِي كَمَا مَنَعْتَ فَضْلَ مَا لَمْ تَعْمَلْ يَدَاكَ». (بخارى:2369)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «سه گروه هستند كه خداوند در روز قيامت، با آنان سخن نمي گويد و به آنان، نظر نمي نمايد: 1ـ مردي كه سوگند مي خورد كه كالاي خود را به فلان قيمت، خريده است در حالي كه اين قيمت، بالاتر از قيمت حقيقي آن است و او دروغ مي گويد. 2ـ مردي كه بعد از عصر، بدروغ سوگند ياد مي كند تا مال مرد مسلمان را تصاحب كند. 3ـ و مردي كه مانع رسيدن آب اضافي به ديگران شود. پس خداوند ميفرمايد: امروز تو را از فضلم محروم مي كنم همانطوري كه تو ديگران را از آبي كه كسب تو نبود، محروم ساختي».

باب (7): تعيين چراگاه فقط حق خدا و رسول خدا ρ است

1086 . عَنِ الصَّعْب بْنِ جَثَّامَةَ τ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا حِمَى إِلاَّ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ». (بخاری:2370)

ترجمه: صعب بن جثامه τ می‌گوید: رسول الله ρ فرمود: «فقط الله و رسول او، حق تعيين چراگاه را دارند».

باب (8): نوشيدن انسانها و چارپان از آب رود خانه ها

1087 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «الْخَيْلُ لِرَجُلٍ أَجْرٌ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ، وَعَلَى رَجُلٍ وِزْرٌ، فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ: فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَأَطَالَ بِهَا فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيَلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوِ الرَّوْضَةِ كَانَتْ لَهُ حَسَنَاتٍ، وَلَوْ أَنَّهُ انْقَطَعَ طِيَلُهَا فَاسْتَنَّتْ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ كَانَتْ آثَارُهَا وَأَرْوَاثُهَا حَسَنَاتٍ لَهُ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهَرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَسْقِيَ كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ، فَهِيَ لِذَلِكَ أَجْرٌ، وَرَجُلٌ رَبَطَهَا تَغَنِّيًا وَتَعَفُّفًا ،ثُمَّ لَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي رِقَابِهَا وَلا ظُهُورِهَا فَهِيَ لِذَلِكَ سِتْرٌ، وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِيَاءً وَنِوَاءً لأَهْلِ الإِسْلَامِ فَهِيَ عَلَى ذَلِكَ وِزْرٌ» وَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَنِ الْحُمُرِ فَقَالَ: «مَا أُنْزِلَ عَلَيَّ فِيهَا شَيْءٌ إِلاَّ هَذِهِ الآيَةُ الْجَامِعَةُ الْفَاذَّةُ [**فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ**]». (بخاری:2371)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «نگهداري اسب براي بعضي باعث ثواب، براي برخي باعث نجات و براي بعضي باعث گناه مي شود: براي كسي كه آن را بخاطر جهاد در راه الله نگهداري نمايد و آنرا در چراگاه بزرگ يا باغچه اي با طنابي بلند ببندد، تا جائي كه آن اسب مي چرد، براي صاحبش اجر و پاداش محسوب مي گردد. و اگر طنابش پاره شود و آن اسب، يك يا دو تپه را پشت سر بگذارد، در برابر هر قدم و هر سرگين، به صاحبش اجر مي رسد. و اگر از نهري بگذرد و آب بخورد، اگر چه صاحبش قصد آب دادن آن را نداشته

باشد، باز هم برايش اجر به حساب مي آيد. زيرا اين كار، برايش اجر دارد. و براي كسي كه اسب را بخاطر بي نيازشدن و عدم سؤال از ديگران، نگهداري كند و حق الله را در آن، فراموش ننمايد، باعث نجات او مي شود. (نه ثواب دارد و نه گناه). و كسي كه اسب را بخاطر فخر و ريا و دشمني با مسلمانان، نگهداري كند، براي او باعث گناه خواهد شد». و از رسول الله ρ دربارة الاغ پرسيدند. فرمود: «در اين باره، فقط اين آية جامع و بي نظير، بر من نازل شده است: **[فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ]**. يعني هر كس، باندازة يك ذره، عمل نيك انجام دهد، پاداش آن را خواهد ديد. و هركس، باندازة يك ذره، عمل بد انجام دهد، سزاي آنرا خواهد ديد».

باب (9): فروختن هيزم و علف

1088. عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ τ أَنَّهُ قَالَ: أَصَبْتُ شَارِفًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي مَغْنَمٍ يَوْمَ بَدْرٍ قَالَ: وَأَعْطَانِي رَسُولُ اللَّهِ ρ شَارِفًا أُخْرَى، فَأَنَخْتُهُمَا يَوْمًا عِنْدَ بَابِ رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَحْمِلَ عَلَيْهِمَا إِذْخِرًا لأَبِيعَهُ، وَمَعِي صَائِغٌ مِنْ بَنِي قَيْنُقَاعَ فَأَسْتَعِينَ بِهِ عَلَى وَلِيمَةِ فَاطِمَةَ، وَحَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالمطَّلِبِ يَشْرَبُ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ مَعَهُ قَيْنَةٌ فَقَالَتْ:

أَلا يَا حَمْزَ لِلشُّرُفِ النِّوَاءِ

فَثَارَ إِلَيْهِمَا حَمْزَةُ بِالسَّيْفِ فَجَبَّ أَسْنِمَتَهُمَا وَبَقَرَ خَوَاصِرَهُمَا ثُمَّ أَخَذَ مِنْ أَكْبَادِهِمَا، قَالَ عَلِيٌّ τ : فَنَظَرْتُ إِلَى مَنْظَرٍ أَفْظَعَنِي فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ρ وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ، فَخَرَجَ وَمَعَهُ زَيْدٌ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ فَدَخَلَ عَلَى حَمْزَةَ فَتَغَيَّظَ عَلَيْهِ، فَرَفَعَ حَمْزَةُ بَصَرَهُ وَقَالَ: هَلْ أَنْتُمْ إِلاَّ عَبِيدٌ لآبَائِي، فَرَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ

ρ يُقَهْقِرُ حَتَّى خَرَجَ عَنْهُمْ وَذَلِكَ قَبْلَ تَحْرِيمِ الْخَمْرِ. (بخارى:2375)

ترجمه: علي بن ابي طالب τ مي‌گويد: از غنايم غزوة بدر، كه رسول خدا ρ همراه ما بود، يك شتر به من رسيد. همچنين رسول اكرم ρ (علاوه بر آن)، شتري ديگر نيز به من داد. روزي، من آنها را كنار دروازة مردي انصاري خواباندیدم تا اذخر (نوعي گياه) بر پشت آنها بگذارم و براي فروش ببرم. طلافروشي كه از طايفه بني قينقاع بود و من مي خواستم براي عروسي فاطمه از او كمك بگيرم، مرا همراهي مي كرد. و حمزه ابن عبدالمطلب در خانة آن مرد انصاري، شراب مي نوشيد. و يك زن خواننده نيز آنجا بود و چنين مي سرود: آگاه باش اي حمزه! بسوي شتران فربه برو.

با شنيدن اين سخنان، حمزه با شمشير، بسوي شتران پريد، كوهانهايشان را قطع نمود، پهلوهايشان را دريد و قسمتي از جگرهايشان را برداشت. علي τ مي گويد: من كه شاهد اين صحنه بودم، بسيار ترسيدم. لذا نزد نبي اكرم ρ آمدم در حالي كه زيد بن حارثه، آنجا نشسته بود. و آنحضرت ρ را از واقعه با خبر ساختم. آنگاه، رسول خداρ همراه زيد بن حارثه بيرون رفت. و من هم با ايشان براه افتادم. آنحضرت ρ نزد حمزه آمد و بر او خشم گرفت. حمزه بسوي آنان، نگاه كرد و گفت: شما كسي جز بردگان آباء و اجداد من نيستيد. با شنيدن اين سخن، رسول خدا ρ به عقب برگشت تا اينكه از آنجا بيرون رفت. و اين ماجرا قبل از تحريم شراب بود.

باب (10): اختصاص دادن زمين به اشخاص

1089 . عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: أَرَادَ النَّبِيُّ ρ أَنْ يُقْطِعَ مِنَ الْبَحْرَيْنِ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ: حَتَّى تُقْطِعَ لإِخْوَانِنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَ الَّذِي تُقْطِعُ لَنَا، قَالَ: «سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي». (بخارى:2377)

ترجمه: از انس τ روايت است كه نبي اكرم ρ خواست زمين‌هاي بحرين را به مردم، واگذار نمايد. انصار گفتند: همان قدر كه به هر كدام از ما مي دهي، به برادران مهاجر ما نيز همان قدر، بده. رسول اكرم ρ فرمود: «تبعيض‌هاي زيادي بعد از من، خواهيد ديد. پس صبر كنيد تا اينكه مرا در روز قيامت، ملاقات نماييد».

باب (11): كسي كه گذرگاه و راه او از باغ و يا نخلستان كسي ديگر، مي گذرد

1090 ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهما قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «مَنِ ابْتَاعَ نَخْلاً بَعْدَ أَنْ تُؤَبَّرَ فَثَمَرَتُهَا لِلْبَائِعِ إِلاَّ أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ، وَمَنِ ابْتَاعَ عَبْدًا وَلَهُ مَالٌ فَمَالُهُ لِلَّذِي بَاعَهُ إِلاَّ أَنْ يَشْتَرِطَ الْمُبْتَاعُ». (بخارى:2379)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «هركس، نخلي را بعد از گرد افشاني بخرد، محصول آن، مال فروشنده است. مگر اينكه خريدار شرط نمايد (كه محصول، از آنِ او باشد). و هركس، برده اي بخرد و آن برده، مالي داشته باشد. آن مال، از آنِ فروشنده است. مگر اينكه خريدار، شرط نمايد».

42 ـ کتاب قرض گرفتن و پرداخت قرض

باب (1): کسي که مال شخصي را به این نیت بردارد که آنرا بازگرداند و یا از بین ببرد

1091 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ أَخَذَ أَمْوَالَ النَّاسِ يُرِيدُ أَدَاءَهَا أَدَّى اللَّهُ عَنْهُ وَمَنْ أَخَذَ يُرِيدُ إِتْلافَهَا أَتْلَفَهُ اللَّهُ». (بخاری:2387)

ترجمه: از ابوهریره τ روایت است که نبي اکرم ρ فرمود: «هر کس که اموال مردم را (بعنوان وام) بگیرد و نیت پرداخت آن را داشته باشد، خداوند وامَش را پرداخت خواهد کرد. و هر کس که آنرا به نیت اتلاف و ضایع کردن، بگیرد، خداوند مال و جانش را ضایع مي گرداند».

باب (2): پرداخت دَین

1092 . عَنْ أَبِي ذَرٍّ τ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ρ فَلَمَّا أَبْصَرَ يَعْنِي أُحُدًا قَالَ: «مَا أُحِبُّ أَنَّهُ تَحَوَّلَ لِي ذَهَبًا يَمْكُثُ عِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ فَوْقَ ثَلاثٍ إِلاَّ دِينَارًا أُرْصِدُهُ لِدَيْنٍ» ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ الأَكْثَرِينَ هُمُ الأَقَلُّونَ إِلاَّ مَنْ قَالَ بِالْمَالِ هَكَذَا وَهَكَذَا وَقَلِيلٌ مَا هُمْ» وَقَالَ: «مَكَانَكَ» وَتَقَدَّمَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَسَمِعْتُ صَوْتًا فَأَرَدْتُ أَنْ آتِيَهُ، ثُمَّ ذَكَرْتُ قَوْلَهُ: «مَكَانَكَ حَتَّى آتِيَكَ» فَلَمَّا جَاءَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ الَّذِي سَمِعْتُ أَوْ قَالَ: الصَّوْتُ الَّذِي سَمِعْتُ، قَالَ: «وَهَلْ سَمِعْتَ؟» قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «أَتَانِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلام فَقَالَ: مَنْ مَاتَ مِنْ أُمَّتِكَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ، قُلْتُ: وَإِنْ فَعَلَ كَذَا وَكَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ». (بخاری:2388)

ترجمه: ابوذرτ میگوید: با رسول الله ρ بودم. پس هنگامي که چشم رسول خدا ρ به (کوه) احد افتاد، فرمود: «اگر این کوه، براي من تبدیل به طلا شود، دوست ندارم یك دینار از آن، بیش از سه روز، در

خانة من بماند. مگر ديناري كه آن را براي پرداخت وام، نگه داشته باشم». سپس، فرمود: «كساني كه مال بيشتري دارند، ثواب و اجر كمتري دريافت مي كنند. مگر كساني كه آنرا اينگونه و اينگونه و اينگونه در راه خدا انفاق نمايند (و با بردن دستها به جلو و راست و چپ، حالت انفاق را نشان داد) و چنين كساني هم اندك اند». آنگاه، رسول خدا ρ به من گفت: «سر جايت بايست». و خودش كمي جلوتر رفت. سپس، صدايي بگوشم رسيد. خواستم بطرف صدا بروم. اما سخن رسول خدا ρ كه فرموده بود: «سرجايت بايست تا برگردم»، به يادم آمد. هنگامي كه رسول خدا ρ آمد، گفتم: اي رسول خدا ! صدايي كه شنيدم .... رسول خدا ρ (سخن مرا قطع كرد و) فرمود: «آيا صدايي شنيدي»؟ گفتم: بلي. فرمود: «جبرئيل عليه السلام نزد من آمد و گفت: هر كس از اُمتيان ات بميرد در حالي كه به خدا شرك نورزيده باشد، وارد بهشت مي شود». پرسيدم: و اگرچه فلان و فلان گناه را هم انجام داده باشد؟ فرمود: «بلي».

باب (3): به خوبي پرداختن وام

1093 . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ρ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ ضُحًى فَقَالَ: «صَلِّ رَكْعَتَيْنِ» وَكَانَ لِي عَلَيْهِ دَيْنٌ فَقَضَانِي وَزَادَنِي. (بخاری:2394)

ترجمه: جابر بن عبدالله τ ميگويد: هنگام چاشت، نزد نبي اكرم ρ آمدم كه ايشان در مسجد بود. پس فرمود: «دو ركعت نماز بخوان». و من كه از رسول خدا ρ قرض مي خواستم. آنرا پرداخت نمود و چيزي بر آن افزود.

باب (4): نماز جنازه خواندن بر شخص بدهكار

1094 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلاَّ وَأَنَا أَوْلَى بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ [**النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**] فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَاتَ وَتَرَكَ مَالاً فَلْيَرِثْهُ عَصَبَتُهُ، مَنْ كَانُوا وَمَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا فَلْيَأْتِنِي فَأَنَا مَوْلاهُ». (بخاری:2399)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «من نسبت به هر مؤمني در دنيا و آخرت، اولويت بيشتري دارم. اگر مي خواهيد (براي تأييد اين گفته) اين آيه را تلاوت نماييد: [**النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**] يعني پيامبرρ نسبت به مؤمنان، از خود آنها نزديك تراست. پس هر مؤمني فوت نمود و مالي از خود بجا گذاشت، آن مال به ورثة او تعلق مي گيرد، هر كس كه باشند. و اگر قرض يا فزرنداني از خود بجاي گذاشت، پس نزد من بيايند. زيرا من مسئول آنها هستم».

باب (5): جلوگيري از ضايع كردن ويا به هَدَر دادن اموال

1095 . عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ: عُقُوقَ الأُمَّهَاتِ، وَوَأْدَ الْبَنَاتِ، وَمَنَعَ وَهَاتِ، وَكَرِهَ لَكُمْ: قِيلَ وَقَالَ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ، وَإِضَاعَةَ الْمَالِ». (بخاری:2408)

ترجمه: از مغيره بن شعبه τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند نافرماني از مادران، زنده بگور كردن دختران، به زور گرفتن چيزي و ندادن حق ديگران را براي شما حرام قرار داده است. و سخن بيهوده، زياد از ديگران خواستن، و ضايع كردن مال را ناپسند و مكروه دانسته است».

43 ـ كتاب مشاجره و اختلافات

باب (1): آنچه که دربارة احضار مديون و خصومت بين مسلمان و يهود آمده است

1096 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ مَسْعُود τ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلاً قَرَأَ آيَةً سَمِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ ρ خِلافَهَا فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ، فَأَتَيْتُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ρ فَقَالَ: «كِلاكُمَا مُحْسِنٌ» قَالَ شُعْبَة: أَظُنُّهُ قَالَ: «لا تَخْتَلِفُوا فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمُ اخْتَلَفُوا فَهَلَكُوا». (بخارى:2410)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي‌گويد: شنيدم که شخصي آيه اي را خلاف آنچه من از رسول خدا ρ شنيده بودم، تلاوت مي‌کرد. دستش را گرفته و نزد رسول خدا ρ بردم. پيامبر اکرم ρ فرمود: «شما هر دو، صحيح مي‌خوانيد». شعبه (يکي از راويان) مي گويد: فکر مي کنم که رسول خدا ρ فرمود: «با يکديگر اختلاف نکنيد. زيرا امتهاي گذشته، بعلت اختلاف، از بين رفتند».

1097 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلانِ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ قَالَ الْمُسْلِمُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ، فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ يَدَهُ عِنْدَ ذَلِكَ فَلَطَمَ وَجْهَ الْيَهُودِيِّ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِ الْمُسْلِمِ، فَدَعَا النَّبِيُّ ρ الْمُسْلِمَ فَسَأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَصْعَقُ مَعَهُمْ فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ جَانِبَ الْعَرْشِ، فَلا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَثْنَى اللَّهُ». (بخارى:2411)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است که مي‌گويد: دو نفر که يکي مسلمان و ديگري يهودي بود، يکديگر

را دشنام دادند. مسلمان گفت: سوگند به ذاتي كه محمد ρ را بر تمام جهانيان برگزيده است. يهودي گفت: سوگند به ذاتي كه موسي را بر تمام جهانيان برگزيده است. در اين هنگام، مسلمان دستش را بالا برد و يك سيلي به صورت يهودي زد. يهودي نزد نبي اكرم ρ رفت و آنچه را كه پيش آمده بود، به اطلاع ايشان رساند. رسول اكرم ρ آن مسلمان را بحضور طلبيد و از او در اين باره پرسيد. مسلمان نيز ماجرا را تعريف كرد. رسول خدا ρ فرمود: «مرا بر موسي ترجيح ندهيد. زيرا همة مردم روز قيامت بيهوش مي شوند. من نيز همراه آنها بيهوش مي شوم. و اولين كسي هستم كه بهوش مي آيم و موسي را مي بينم كه گوشة عرش را بدست گرفته است. ولي نمي دانم كه او از كساني است كه بيهوش شده و قبل از از من بهوش آمده است يا از كساني است كه خدا او را استثناء نموده است». (اصلاً بيهوش نشده است).

1098 . عَنْ أَنَسٍ τ أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ قِيلَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا بِكِ؟ أَفُلانٌ أَفُلانٌ حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا، فَأُخِذَ الْيَهُودِيُّ فَاعْتَرَفَ، فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ ρ فَرُضَّ رَأْسُهُ بَيْنَ حَجَرَيْنِ.(بخاری: 2413)

ترجمه: از انس τ روايت است كه يك مرد يهودي، سركنيزي را ميان دو سنگ قرار داد و سرش را كوبيد و شكست. از كنيز پرسيدند كه چه كسي سر تو را شكسته است؟ فلاني، فلاني؟.. تا اينكه نام آن مرد يهودي به ميان آمد. آن كنيز، با اشارة سر، گفت: بلي. سپس، آن يهودي را دستگير كردند. او به جرم خود اعتراف كرد. پس نبي اكرم ρ دستور داد تا سرش را بين دوسنگ قرار دهند و بكوبند و بشكنند.

44 ـ كتاب اموال يافته شده

باب (1): اگر صاحبِ چيزِ پيدا شده، نشانه هايش را بگويد، آن چيز، به وي داده مي شود

1099. عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ τ قَالَ: أَخَذْتُ صُرَّةً مِائَةَ دِينَارٍ فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ρ فَقَالَ: «عَرِّفْهَا حَوْلاً». فَعَرَّفْتُهَا حَوْلاً، فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفُهَا، ثُمَّ أَتَيْتُهُ فَقَالَ: «عَرِّفْهَا حَوْلاً» فَعَرَّفْتُهَا، فَلَمْ أَجِدْ مَنْ يَعْرِفُهَا ثُمَّ أَتَيْتُهُ ثَلاثًا فَقَالَ: «احْفَظْ وِعَاءَهَا، وَعَدَدَهَا، وَوِكَاءَهَا، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا، وَإِلاَّ فَاسْتَمْتِعْ بِهَا». (بخاری:2426)

ترجمه: أبَي بن كعب τ مي‌گويد: كيسه‌اي را كه صد دينار در آن بود، يافتم. آن را نزد نبي اكرم ρ بردم. رسول الله ρ فرمود: «تا مدت يك سال، (پيدا شدن) آن را به مردم اعلام كن». من نيز تا يك سال آن را اعلام كردم. اما صاحبش پيدا نشد. سپس، نزد رسول الله ρ رفتم. دوباره فرمود: «تا يك سال اعلام كن». من نيز چنين كردم. اما كسي را نيافتم كه آنرا بشناسد. براي بار سوم، نزد رسول الله ρ رفتم. آنحضرت ρ فرمود: «ظرف آن و تعداد و پارچه اي كه با آن بسته شده است را نگهدار. اگر صاحبش آمد، به او بده وگرنه خودت از آن استفاده كن».

باب (2): اگر دانه خرمايي در راه يافت

1100. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنِّي لأَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِي فَأَجِدُ التَّمْرَةَ سَاقِطَةً عَلَى فِرَاشِي فَأَرْفَعُهَا لآكُلَهَا ثُمَّ أَخْشَى أَنْ تَكُونَ صَدَقَةً فَأُلْقِيهَا». (بخاری:2432)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «چه بسا وارد خانه ام مي‌شوم و خرمايي را مي‌بينم كه روي رختخوابم افتاده است. سپس، آنرا بر مي

دارم تا بخورم. اما از ترس این که مبادا مال صدقه باشد، آنرا مي اندازم».

45 ـ كتاب داد خواهي

باب (1): قصاص ظلم وستم

1101 . عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا خَلَصَ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ، حُبِسُوا بِقَنْطَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَيَتَقَاصُّونَ مَظَالِمَ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا نُقُّوا وَهُذِّبُوا أُذِنَ لَهُمْ بِدُخُولِ الْجَنَّةِ فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لأَحَدُهُمْ بِمَسْكَنِهِ فِي الْجَنَّةِ أَدَلُّ بِمَنْزِلِهِ كَانَ فِي الدُّنْيَا». (بخاری:2440)

ترجمه: از ابوسعيد خدري τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «زماني كه مؤمنان از آتش، نجات پيدا مي كنند، روي پلي بين بهشت و دوزخ، متوقف مي شوند و تقاص ظلم و ستمهايي را كه در دنيا نسبت به يكديگر روا داشته اند، پس مي دهند تا اينكه پاك و صاف شوند. آنگاه، به ايشان اجازة ورود به بهشت را مي دهند. سوگند به ذاتي كه جان محمد در دست اوست، هر يك از آنها، مَسكن اش را در بهشت از منزلش در دنيا، بهتر مي شناسد».

باب (2): خداوند مي فرمايد: لعنت خدا بر ستمكاران باد

1102 . عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَيَسْتُرُهُ، فَيَقُولُ: أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ أَيْ رَبِّ، حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ، وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ هَلَكَ، قَالَ: سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ، فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُونَ فَيَقُولُ الأَشْهَادُ: [**هَؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ**]. (بخاری: 2441)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه مي فرمود: «روز قيامت، خداوند

بندة مؤمن را نزد خود فرا مي خواند و در آغوش مي گيرد و به دور از انظار ديگران، به او مي فرمايد: آيا فلان گناه و فلان گناه را به ياد داري؟ بنده مي گويد: بلي، اي پروردگار من!

و اينگونه خداوند از او، به گناهانش اعتراف مي گيرد و بندة مؤمن، خود را در معرض هلاك مي بيند. آنگاه، خداوند مي فرمايد: در دنيا گناهانت را پوشانيدم. امروز نيز آنها را (مي پوشانم و) مورد مغفرت قرار مي دهم. سپس، كارنامة اعمال صالح به او داده مي شود. اما دربارة كفار و منافقين، گواهان خواهند گفت: (اينها كساني هستند كه بر خدا دروغ گفته اند. بدانيد كه لعنت و نفرين الله بر ستمكاران است».

باب (3): مسلمان، به مسلمان ظلم نمي كند و او را تسليم ظالمان نمي نمايد

1103 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ، لا يَظْلِمُهُ، وَلا يُسْلِمُهُ، وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ، وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرُبَاتِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ سَتَرَ مُسْلِمًا سَتَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخارى:2442)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است. بدينجهت به او ظلم نميكند و او را تسليم (ظالم) نمي نمايد. هركس، در صدد برآورده ساختن نياز برادر مسلمانش باشد، خداوند در صدد رفع نيازهاي او بر مي آيد. هر كس، مشكل برادر مسلمانش را برطرف سازد، خداوند مشكلي از مشكلات روز قيامت او را بر طرف خواهد كرد. و هر كس كه عيب برادر مسلمانش را بپوشاند، خداوند عيبهاي او را در روز قيامت، خواهد پوشاند».

باب (4): به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، كمك كن

1104 . عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا نَنْصُرُهُ مَظْلُومًا، فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟ قَالَ: «تَأْخُذُ فَوْقَ يَدَيْهِ». (بخارى:2444)

ترجمه: انس τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «به برادرت چه ظالم باشد و چه مظلوم، كمك كن». اصحاب گفتند: اي رسول خدا! كمك به مظلوم، روشن است ولي چگونه به ظالم كمك كنيم؟ رسول الله ρ فرمود: «دست او را بگيريد». (و از ظلم كردن، باز داريد).

باب (5): ظلم، باعث تاريكي در روز قيامت مي گردد

1105 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الظُّلْمُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخارى:2447)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «ظلم، باعث تاريكي هاي (متعددي) در روز قيامت مي گردد».

باب (6): اگر شخصي در حق كسي ظلم كرده باشد، آيا لازم است هنگام عذر خواهي، آنرا بيان كند

1106 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لأَخِيهِ مِنْ عِرْضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لا يَكُونَ دِينَارٌ وَلا دِرْهَمٌ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أُخِذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيْهِ». (بخارى:2449)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر كس كه ظلمي به برادرش نموده باشد، خواه به آبروي او لطمه زده و يا حق ديگري از او پايمال كرده است، همين امروز (در دنيا) از او طلب بخشش كند قبل از اينكه روزي (قيامت) فرا رسد كه در

آن، درهم و ديناري، وجود ندارد. زيرا اگر اعمال نيكي داشته باشد، (در آنروز) به اندازة ظلمي كه نموده است، از آنها كسر ميگردد. و اگر اعمال نيكي نداشته باشد، گناهان مظلوم را به دوش او (ظالم) مي گذارند».

باب (7): گناه كسي كه زمين ديگران را تصاحب كند

1107 ـ عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «مَنْ ظَلَمَ مِنَ الأَرْضِ شَيْئًا طُوِّقَهُ مِنْ سَبْعِ أَرَضِينَ». (بخارى:2452)

ترجمه: سعيد بن زيد τ ميگويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «هركس، زمين ديگري را (بناحق) تصاحب كند، آن زمين تا هفت طبق، طوقي در گردن او ميشود».

1108 ـ عَنْ ابن عمر رَضِي اللَّه عَنْهما قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَنْ أَخَذَ مِنَ الأَرْضِ شَيْئًا بِغَيْرِ حَقِّهِ خُسِفَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى سَبْعِ أَرَضِينَ». (بخارى:2454)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هركس، زمين ديگري را به ناحق، تصرف كند، روز قيامت در هفت زمين، فرو برده ميشود».

باب (8): اگر كسي به ديگري اجازه دهد، مي تواند آن كار را انجام دهد

1109 ـ وَعَنْهُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ يَأْكُلُونَ تَمْرًا فقال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى عَنِ الإِقْرَانِ إِلاَّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَخَاهُ. (بخارى:2455)

ترجمه: همچنين از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه ايشان، از كنار عده اي كه خرما ميخوردند، عبور كرد و گفت: رسول الله ρ از گذاشتنِ همزمانِ دو خرما در دهن، منع كرده است مگر اينكه از دوستش اجازه بگيرد.

باب (9): اين گفتة خداوند (كه در مورد شخصي) فرمود :
(و او بدترين، ستيزه جويان است)

1110 ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّ أَبْغَضَ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ الأَلَدُّ الْخَصِمُ». (بخاری:2457)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «بدترين اشخاص، نزد خداوند، شخص ستيزه جو و لجوج است».

باب (10): گناه كسي كه آگاهانه و به ناحق، ادعاي چيزي را بكند

1111 ـ عَنِ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ρ عَنْ رَسُولِ اللَّهِρ: أَنَّهُ سَمِعَ خُصُومَةً بِبَابِ حُجْرَتِهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخَصْمُ فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ، فَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَدَقَ فَأَقْضِيَ لَهُ بِذَلِكَ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ فَلْيَتْرُكْهَا». (بخاری:2458)

ترجمه: از ام سلمه رضي الله عنها؛ همسر گرامي رسول الله ρ؛ روايت است كه روزي، آنحضرت ρ سروصدايي جلوي خانه شان شنيد. پس بيرون رفت برد و به آنها گفت: «من هم بشري هستم (مانند شما). هرگاه، براي حل خصومتي نزد من مي آيند، ممكن است يكي از شما در نطق، ماهرتر باشد و من به خيال اينكه راست مي‌گويد، به نفع او قضاوت بكنم. پس هر كسي كه من حق مسلماني را (اينگونه) به او بدهم، در واقع قطعه اي از آتش را به او داده ام. حال او آزاد است كه آنرا بگيرد يا رها كند».

باب (11): تقاص مظلوم از مال ظالم، اگر بدستش بيافتد

1112 . عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ τ قَالَ: قُلْنَا لِلنَّبِيِّ ρ إِنَّكَ تَبْعَثُنَا فَنَنْزِلُ بِقَوْمٍ لا يَقْرُونَا، فَمَا تَرَى فِيهِ؟ فَقَالَ لَنَا: «إِنْ نَزَلْتُمْ بِقَوْمٍ فَأُمِرَ لَكُمْ بِمَا يَنْبَغِي لِلضَّيْفِ فَاقْبَلُوا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا فَخُذُوا مِنْهُمْ حَقَّ الضَّيْفِ». (بخارى:2461)

ترجمه: عقبه بن عامر τ مي‌گويد: به رسول الله ρ عرض كرديم: يارسول الله! شما ما را (به مناطق مختلف) اعزام مي‌كنيد، اگر آن مردم، ما را پذيرايي نكردند چه بايد كرد؟ رسول الله ρ فرمود: «اگر با شما آنطور كه شايستة مهمان است برخورد كردند، بپذيريد. و اگر نه، حق مهمان را از آنان بگيريد».

باب (12): همسايه نبايد همسايه اش را از كوبيدن ميخ به ديوارش منع كند

1113 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا يَمْنَعْ جَارٌ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي جِدَارِهِ». ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: مَا لِي أَرَاكُمْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ وَاللَّهِ لأَرْمِيَنَّ بِهَا بَيْنَ أَكْتَافِكُمْ. (بخارى:2463)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هيچ همسايه اي، همسايه اش را از اينكه ميخي به ديوار (مشترك) بكوبد منع ننمايد». سپس، ابوهريره τ گفت: چرا اكنون شما را مي بينم كه از اين حديث، روي بر مي گردانيد. سوگند به خدا كه من آن ميخ را به شانه هايتان خواهم زد». (بعلت اهميت حق همسايه چنين فرمود).

باب (13): تجمع جلوي خانه و نشستن برسر معابر

1114 . عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالْجُلُوسَ عَلَى الطُّرُقَاتِ». فَقَالُوا: مَا لَنَا بُدٌّ إِنَّمَا هِيَ مَجَالِسُنَا نَتَحَدَّثُ فِيهَا، قَالَ: «فَإِذَا أَبَيْتُمْ إِلاَّ الْمَجَالِسَ فَأَعْطُوا الطَّرِيقَ حَقَّهَا» قَالُوا: وَمَا حَقُّ الطَّرِيقِ؟ قَالَ: «غَضُّ

الْبَصَرِ، وَكَفُّ الأَذَى، وَرَدُّ السَّلامِ، وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ». (بخارى:2465)

ترجمه: از ابوسعيد خدري τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «از نشستن در معابر عمومي اجتناب كنيد». مردم گفتند: يا رسول الله! چاره اي جز اين نداريم زيرا آنجا، محل نشستن و سخن گفتن ما است. رسول الله ρ فرمود: «اگر چاره اي جز اين نداريد، پس حق راه را مراعات كنيد». پرسيدند: يا رسول الله! حق راه چيست؟ فرمود: «حفاظت چشمها ، اذيت نكردن عابران، جواب دادن سلام و امر به معروف و نهي از منكر».

باب (14): اختلاف نظر در مورد راههاي عمومي

1115 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ ρ إِذَا تَشَاجَرُوا فِي الطَّرِيقِ بِسَبْعَةِ أَذْرُعٍ. (بخاري:2473)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: نبي اكرم ρ در مورد اختلاف نظر دربارة معابر عمومي اينگونه داوري فرمود كه هفت زرع، در نظر گرفته شود.

باب (15): نهي از چپاول و مُثله كردن

1116 . عن عَبْدِاللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الأَنْصَارِيِّ τ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ρ عَنِ النُّهْبَى وَالْمُثْلَةِ . (بخارى:2474)

ترجمه: عبدالله بن يزيد انصاري τ مي گويد: نبي اكرم ρ از چپاول (مال) و مُثله كردن (مردم) منع كرده است.

باب (16): كسي كه بخاطر مالش كشته شود

1117 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ». (بخاري:2480)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: از نبي اكرم ρ شنيدم كه مي فرمود: «هركس، براي دفاع از مالش، كشته شود، شهيد است».

باب (17): شكستن ظرف يا ساير كالاهاي مردم

1118 . عَنْ أَنَسٍ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ عِنْدَ بَعْضِ نِسَائِهِ فَأَرْسَلَتْ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَ خَادِمٍ بِقَصْعَةٍ فِيهَا طَعَامٌ، فَضَرَبَتْ بِيَدِهَا فَكَسَرَتِ الْقَصْعَةَ فَضَمَّهَا وَجَعَلَ فِيهَا الطَّعَامَ وَقَالَ: «كُلُوا» وَحَبَسَ الرَّسُولَ وَالْقَصْعَةَ حَتَّى فَرَغُوا فَدَفَعَ الْقَصْعَةَ الصَّحِيحَةَ وَحَبَسَ الْمَكْسُورَةَ. (بخارى:2481)

ترجمه: از انس τ روايت است كه نبي اكرم ρ در خانة يكي از همسرانش (نشسته) بود كه يكي ديگر از همسرانش، كاسه اي غذا همراه خادمش براي رسول خدا ρ فرستاد. اين همسرش (كه احتمالاً عايشه بود) با دستش به كاسه زد و آنرا شكست. رسول خدا ρ قطعات كاسه را (كنار هم گذاشت و) بهم وصل كرد و آن غذا را در آن، نهاد و فرمود: «بخوريد». و خادم و آن ظرف را تا وقتي كه از خوردن غذا فارغ شدند، نزد خود نگهداشت. آنگاه، كاسة سالمي به او داد و ظرف شكسته را نزد خود نگهداشت.

46 ـ كتاب شراكت

باب (1): شراكت در طعام، خوردني وكالا

1119. عَنْ سَلَمَةَ بنِ الأَكْوَعِ τ قَالَ: خَفَّتْ أَزْوَادُ الْقَوْمِ وَأَمْلَقُوا فَأَتَوُا النَّبِيَّ ρ فِي نَحْرِ إِبِلِهِمْ فَأَذِنَ لَهُمْ فَلَقِيَهُمْ عُمَرُ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: مَا بَقَاؤُكُمْ بَعْدَ إِبِلِكُمْ، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا بَقَاؤُهُمْ بَعْدَ إِبِلِهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «نَادِ فِي النَّاسِ فَيَأْتُونَ بِفَضْلِ أَزْوَادِهِمْ» فَبُسِطَ لِذَلِكَ نِطَعٌ وَجَعَلُوهُ عَلَى النِّطَعِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَدَعَا وَبَرَّكَ عَلَيْهِ ثُمَّ دَعَاهُمْ بِأَوْعِيَتِهِمْ فَاحْتَثَى النَّاسُ حَتَّى فَرَغُوا، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ». (بخارى:2484)

ترجمه: از سلمه بن اكوع τ روايت است كه مردم، توشه تمام كردند و گرسنه شدند. آنگاه، نزد رسول خدا ρ آمدند و اجازه خواستند تا شترهايشان را ذبح نمايند. رسول خداρ اجازه داد. سپس، مردم با عمرτ روبرو شدند و او را از جريان، آگاه ساختند. عمرτگفت: شما بدون شتران تان چگونه زندگي خواهيد كرد؟ سپس خود، نزد رسول خدا ρ رفت و عرض كرد: اي رسول خدا ! اينها بدون شترانشان چگونه زنده خواهند ماند؟ رسول خدا ρ فرمود: «مردم را صدا بزن تا هر كس، باقيماندة توشه خود را بياورد». آنگاه، زير اندازي چرمي را پهن كردند و آنچه داشتند، روي آن گذاشتند. رسول خدا ρ آنجا ايستاد و دعاي بركت نمود. سپس، به مردم دستور داد تا ظرفهايشان را بياورند. پس همه از آن غذاها برداشتند. پس از فراغت، رسول خدا فرمود: «گواهي مي دهم كه معبودي بحق جز الله وجود ندارد و من فرستادة خدا هستم».

1120 . عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّ الأَشْعَرِيِّينَ إِذَا أَرْمَلُوا فِي الْغَزْوِ أَوْ قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِمْ بِالْمَدِينَةِ جَمَعُوا مَا كَانَ عِنْدَهُمْ فِي ثَوْبٍ وَاحِدٍ، ثُمَّ اقْتَسَمُوهُ بَيْنَهُمْ فِي إِنَاءٍ وَاحِدٍ بِالسَّوِيَّةِ، فَهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ». (بخارى:2486)

ترجمه: از ابوموسي اشعري τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هنگامي كه اشعريها در جهاد، توشه تمام مي‌كنند يا در مدينه، خوراكي آنان كم مي‌شود، آنچه را كه نزد خود دارند، در يك پارچه جمع مي‌كنند و با پيمانه اي آن را بطور مساوي ميان خود، تقسيم مي‌كنند. آنان از من هستند و من از آنان هستم».

باب (2): تقسيم گوسفندان

1121 . عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ρ بِذِي الْحُلَيْفَةِ فَأَصَابَ النَّاسَ جُوعٌ فَأَصَابُوا إِبِلاً وَغَنَمًا قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ρ فِي أُخْرَيَاتِ الْقَوْمِ، فَعَجِلُوا وَذَبَحُوا وَنَصَبُوا الْقُدُورَ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ρ بِالْقُدُورِ فَأُكْفِئَتْ، ثُمَّ قَسَمَ فَعَدَلَ عَشَرَةً مِنَ الْغَنَمِ بِبَعِيرٍ، فَنَدَّ مِنْهَا بَعِيرٌ فَطَلَبُوهُ فَأَعْيَاهُمْ وَكَانَ فِي الْقَوْمِ خَيْلٌ يَسِيرَةٌ، فَأَهْوَى رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ فَحَبَسَهُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ: «إِنَّ لِهَذِهِ الْبَهَائِمِ أَوَابِدَ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ، فَمَا غَلَبَكُمْ مِنْهَا فَاصْنَعُوا بِهِ هَكَذَا» فَقَالَ: جَدِّي إِنَّا نَرْجُو أَوْ نَخَافُ الْعَدُوَّ غَدًا وَلَيْسَتْ مَعَنَا مُدًى أَفَنَذْبَحُ بِالْقَصَبِ؟ قَالَ: «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَكُلُوهُ لَيْسَ السِّنَّ وَالظُّفُرَ وَسَأُحَدِّثُكُمْ عَنْ ذَلِكَ: أَمَّا السِّنُّ فَعَظْمٌ وَأَمَّا الظُّفُرُ فَمُدَى الْحَبَشَةِ». (بخارى:2488)

ترجمه: رافع به خديج مي‌گويد: با نبي اكرم ρ در ذوالحليفه بوديم كه مردم گرسنه شدند. در آن اثنا، تعدادي شتر و گوسفند به غنيمت گرفتند. راوي مي‌گويد: نبي اكرم ρ در صفوف آخر قافله بود. مردم، شتابزده تعدادي از گوسفندان مال غنيمت را ذبح كردند و ديگها را نصب كردند. رسول الله ρ دستور دادند تا ديگها را واژگون كنند. آنگاه،

رسول الله ρ مال غنيمت را تقسيم كرد و ده گوسفند را برابر با يك شتر قرار داد. يكي از شتران مال غنيمت فرار كرد. براي گرفتن آن سعي و تلاش فراواني بعمل آمد، اما همه را عاجز كرد و نتوانستند او را بگيرند با خود، اسب كم داشتيم. از اينرو يكي از حاضران تيري بسوي شتر فراري پرتاب كرد و او را از پا درآورد. سپس رسول‌الله ρ فرمود: «بعضي از اين چارپايان وحشي مي شوند. هرگاه حيواني از دست شما رم كرد با آن چنين كنيد». عرض كردم احتمالاً فردا با دشمن روبرو مي شويم و اكنون با خود چاقو نداريم. آيا بوسيله ني ذبح كنيم؟ رسول‌الله ρ فرمود: «هر چيزي كه خون را جاري سازد مي‌توان بوسيله آن ذبح كرد. و اسم خدا بر آن گرفته شود از آن بخوريد. بجز دندان و ناخن. چون دندان استخوان است و ناخن كارد حبشي ها است».

باب (3): قيمت گذاري كالا بين شُركا بصورت عادلانه

1122. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شَقِيصًا مِنْ مَمْلُوكِهِ فَعَلَيْهِ خَلاصُهُ فِي مَالِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ قُوِّمَ الْمَمْلُوكُ قِيمَةَ عَدْلٍ ثُمَّ اسْتُسْعِيَ غَيْرَ مَشْقُوقٍ عَلَيْهِ». (بخارى:2492)

ترجمه: ابو هريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اگر كسي، سهم خود را در برده اي مشترك، آزاد نمود، بايد سهم شريك خود را از مال خود، آزاد نمايد. واگر مالي در بساط نداشت، غلام را به قيمت عادلانه اي قيمت گذاري كنند. سپس از او بخواهند (تا براي پرداخت سهم شريك) تلاش نمايد، بگونه اي كه برايش دشوار نباشد».

باب (4): تقسيم نمودن با قرعه كشي

1123. عن النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَثَلُ الْقَائِمِ عَلَى حُدُودِ اللَّهِ وَالْوَاقِعِ فِيهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فَأَصَابَ بَعْضُهُمْ أَعْلاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلَهَا، فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ

مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ فَقَالُوا: لَوْ أَنَّا خَرَقْنَا فِي نَصِيبِنَا خَرْقًا وَلَمْ نُؤْذِ مَنْ فَوْقَنَا، فَإِنْ يَتْرُكُوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا، وَإِنْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَوْا وَنَجَوْا جَمِيعًا». (بخاری:2493)

ترجمه: از نعمان بن بشيرτ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «مثال كساني كه حدود الله را رعايت مي‌كنند و آناني كه رعايت نمي‌كنند، مانند مسافران يك كشتي است كه براي سوار شدن در آن، قرعه كشي مي نمايند. در نتيجه، بعضي در طبقة بالا و تعدادي در طبقة پايين، قرار مي گيرند. ساكنين طبقة پايين، براي آب، به طبقة بالا، آمد و شد مي كنند. سپس، با يكديگر مشورت نموده و مي گويند: مزاحم ساكنين طبقة بالا نشويم. بهتر است سهمية خودمان (طبقة پايين كشتي) را سوراخ كنيم (و مستقيماً از آب دريا استفاده كنيم) و باعث اذيت و آزار افراد طبقة بالا نشويم. اگر ساكنان طبقة بالا، آنها را براي اجراي تصميم شان آزاد بگذارند، همه هلاك خواهند شد. ولي اگر مانع آنان بشوند، همه نجات خواهند يافت».

باب (5): شراكت در طعام و غيره

1124 ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ هِشَامٍ τ وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ النَّبِيَّ ρ وَذَهَبَتْ بِهِ أُمُّهُ زَيْنَبُ بِنْتُ حُمَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بَايِعْهُ فَقَالَ: «هُوَ صَغِيرٌ». فَمَسَحَ رَأْسَهُ وَدَعَا لَهُ، وَكَانَ يَخْرُجُ إِلَى السُّوقِ فَيَشْتَرِي الطَّعَامَ فَيَلْقَاهُ ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّه عَنْهم فَيَقُولانِ لَهُ: أَشْرِكْنَا فَإِنَّ النَّبِيَّ ρ قَدْ دَعَا لَكَ بِالْبَرَكَةِ، فَيَشْرَكُهُمْ فَرُبَّمَا أَصَابَ الرَّاحِلَةَ كَمَا هِيَ، فَيَبْعَثُ بِهَا إِلَى الْمَنْزِلِ. (بخاری:2501ـ 2502)

ترجمه: از عبدالله بن هشام τ كه زمان حيات نبي اكرم ρ را دريافته بود، روايت است كه مادرش؛ زينب بنت حميد؛ او را نزد رسول الله ρ برد و گفت: يا رسول الله! از او بيعت بگير. رسول الله ρ فرمود:

«او خردسال است». آنگاه، رسول الله ρ دست مبارك را بر سر او گذاشت و برايش دعا كرد. راوي مي‌گويد: هرگاه، عبدالله بن هشام براي خريد گندم و اشياء خوردني به بازار مي‌رفت، و ابن عمر و ابن زبير او را مي‌ديدند، مي‌گفتند ما را در معاملة خود، شريك كن. زيرا رسول الله ρ براي تو دعاي بركت نموده است. عبدالله نيز آنان را شريك مي‌كرد. و چه بسا كه به بار كامل شتر، (بعنوان منفعت) دست پيدا مي كرد و آن را به منزل مي‌فرستاد.

47 ـ کتاب رهن در غیر سفر

باب (1)

1125. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «الرَّهْنُ يُرْكَبُ بِنَفَقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَلَبَنُ الدَّرِّ يُشْرَبُ بِنَفَقَتِهِ إِذَا كَانَ مَرْهُونًا، وَعَلَى الَّذِي يَرْكَبُ وَيَشْرَبُ النَّفَقَةُ». (بخاری:2512)

ترجمه: از ابوهریره τ روایت است که رسول الله ρ فرمود: «حیوانی که نزد کسی رهن است، آن شخص، می‌تواند به اندازۀ نفقه‌ای که برایش هزینه می‌کند، از سواریش استفاده کند. واگر حیوانِ رهن، شیر ده باشد، میتواند به اندازۀ نفقه ای که برای آن هزینه می کند، از شیر آن استفاده نماید. و نفقه و خرج حیوان رهن، بعهدۀ کسی است که بر آن سوار می‌شود و یا شیر آن را می‌دوشد و استفاده می‌کند».

باب (2): اگر رهن دهنده و رهن گیرنده با هم اختلاف کنند

1126. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ τ إِنَّ النَّبِيَّ ρ قَضَى أَنَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ. (بخاری: 2514)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روایت است که نبي اکرم ρ چنین قضاوت کرد که سوگند بر مدعي علیه واجب است.

48 ـ كتاب آزاد كردن برده وفضيلت آن

1127 . عن أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا، اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ». (بخارى:2517)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هركس، بردة مسلماني را آزاد كند، خداوند در برابر هر عضو آن برده، يك عضو آزاد كننده را از آتش دوزخ، نجات خواهد داد».

باب (1): آزاد كردن كدام برده بهتر است؟

1128 . عَنْ أَبِي ذَرٍّ τ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ρ: أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ» قُلْتُ: فَأَيُّ الرِّقَابِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَعْلاهَا ثَمَنًا وَأَنْفَسُهَا عِنْدَ أَهْلِهَا» قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تُعِينُ ضَايِعًا أَوْ تَصْنَعُ لأَخْرَقَ» قَالَ: فَإِنْ لَمْ أَفْعَلْ؟ قَالَ: «تَدَعُ النَّاسَ مِنَ الشَّرِّ، فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ». (بخارى:2518)

ترجمه: ابوذر τ ميگويد: از نبي اكرم ρ پرسيدم: كدام عمل نزد خداوند بهتر است؟ فرمود: «ايمان آوردن به ذات يگانه الله و جهاد كردن در راه او». پرسيدم: آزاد كردن كدام برده افضل است؟ فرمود: «برده اي كه قيمتش بيشتر و نزد صاحبش، پسنديده تر باشد». عرض كردم: اگر نتوانستم اين كار را انجام دهم؟ فرمود: «دست فقير ومستمندي را بگير و كسي را كه كاري بلد نيست، ياري كن». عرض كردم: اگر اين را هم نتوانستم؟ فرمود: «در حق مردم، بدي نكن. زيرا اين خود صدقه ايست كه بر خويشتن مي كني».

باب (2): آزاد كردن غلام يا كنيزي كه ميان چند نفر، مشترك باشد

1129 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ أَعْتَقَ شِرْكًا لَهُ فِي عَبْدٍ، فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ، قُوِّمَ الْعَبْدُ عَلَيْهِ قِيمَةَ عَدْلٍ، فَأَعْطَى شُرَكَاءَهُ حِصَصَهُمْ، وَعَتَقَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَإِلاَّ فَقَدْ عَتَقَ مِنْهُ مَا عَتَقَ».

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «اگر كسي از يك غلام مشترك، سهم خود را آزاد كرد و به اندازة قيمت غلام، مال داشت، غلام را عادلانه قيمت گذاري كنند و او سهم ديگر شركاء خود را بپردازد و غلام، آزاد مي شود. و اگر به اندازة قيمت غلام، مال نداشت، فقط همان سهم خودش، آزاد مي شود».

باب (3): خطا و فراموشي در آزاد كردن، طلاق دادن و غيره

1130 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي مَا وَسْوَسَتْ بِهِ صُدُورُهَا مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَكَلَّمْ». (بخارى:2528)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند، وسوسه هايي را كه در دل امت من، خطور مي نمايند، معاف فرموده است تا زماني كه بر مقتضاي آن، عمل نكرده و يا دربارة آن، سخن بر زبان نياورده باشند».

باب (4): اگر كسي به غلامش بگويد:«او از آن خداست» و نيت اش آزاد كردن باشد. و گواه گرفتن هنگام آزاد كردن

1131 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّهُ لَمَّا أَقْبَلَ يُرِيدُ الإِسْلامَ وَمَعَهُ غُلامُهُ ضَلَّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ صَاحِبِهِ، فَأَقْبَلَ بَعْدَ ذَلِكَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ جَالِسٌ مَعَ النَّبِيِّ ρ فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ هَذَا غُلامُكَ قَدْ أَتَاكَ». فَقَالَ: أَمَا إِنِّي أُشْهِدُكَ أَنَّهُ حُرٌّ، قَالَ: فَهُوَ حِينَ يَقُولُ:

يَا لَيْلَةً مِنْ طُولِهَا وَعَنَائِهَا   عَلَى أَنَّهَا مِنْ دَارَةِ الْكُفْرِ نَجَتِ

(بخاری:2530)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه: وقتي كه او و غلامش به منظور قبول اسلام از خانه براه افتادند، يكديگر را گم كردند. مدتي بعد، در حالي كه ابوهريره τ در محضر نبي اكرم ρ نشسته بود، غلامش آمد. نبي اكرم ρ فرمود: «ابوهريره! غلامت آمد». ابوهريره عرض كرد: شما گواه باشيد كه من او را آزاد كردم. راوي مي گويد: ابوهريره در مسير راه مدينه، اين شعر را مي خواند:

چه شب طولاني و پر مشقتي را (پشت سر گذاشتم).
اما شكر خدا را كه از ديار كفر، نجات يافتم .

باب (5): آزاد كردن مشرك، بردة خود را

1132 ـ عَنْ حَكِيم بْنَ حِزَامٍ τ: أَنَّهُ أَعْتَقَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةَ رَقَبَةٍ وَحَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ، فَلَمَّا أَسْلَمَ حَمَلَ عَلَى مِائَةِ بَعِيرٍ وَأَعْتَقَ مِائَةَ رَقَبَةٍ، قَالَ: فَسَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ أَشْيَاءَ كُنْتُ أَصْنَعُهَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، كُنْتُ أَتَحَنَّثُ بِهَا، يَعْنِي أَتَبَرَّرُ بِهَا قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَسْلَمْتَ عَلَى مَا سَلَفَ لَكَ مِنْ خَيْرٍ». (بخاری:2538)

ترجمه: از حكيم بن حزام τ روايت است كه: وي قبل از اسلام، صد غلام آزاد كرد و صد شتر در ميان مردم پياده، توزيع كرد. و بعد از اينكه مسلمان شد، باز هم صد غلام، آزاد نمود و صد نفر شتر، در ميان مردم پياده، توزيع كرد. راوي مي گويد: از رسول خدا ρ پرسيدم و گفتم: اي رسول خدا! نظر شما در مورد آنچه قبل از اسلام، براي تقرب به خدا و به نيت خير، انجام مي دادم، چيست؟ فرمود: «همان اعمال خير گذشته ات، باعث شد كه مسلمان شوي».

باب (6): كسي كه مالك بردة عربي بشود

1133 . عن عَبْداللَّهِ بْنُ عُمَرَ رضى الله عنهما إِنَّ النَّبِيَّ ρ أَغَارَ عَلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ وَهُمْ غَارُّونَ وَأَنْعَامُهُمْ تُسْقَى عَلَى الْمَاءِ، فَقَتَلَ مُقَاتِلَتَهُمْ وَسَبَى ذَرَارِيَّهُمْ وَأَصَابَ يَوْمَئِذٍ جُوَيْرِيَةَ. (بخارى:2541)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ρ بني مصطلق را غافلگير نمود و در حالي كه گوسفندانشان بر سر آبي براي نوشيدن آب، گردآورده شده بودند، بر آنها حمله كرد. آنحضرت ρ جنگجويان آنها را به قتل رسانيد و فرزندانشان را اسير گرفت. و در همين روز، جويريه بدست پيامبر ρ افتاد.

1134 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: مَا زِلْتُ أُحِبُّ بَنِي تَمِيمٍ مُنْذُ ثَلاثٍ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ يَقُولُ فِيهِمْ، سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «هُمْ أَشَدُّ أُمَّتِي عَلَى الدَّجَّالِ» قَالَ: وَجَاءَتْ صَدَقَاتُهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «هَذِهِ صَدَقَاتُ قَوْمِنَا» وَكَانَتْ سَبِيَّةٌ مِنْهُمْ عِنْدَ عَائِشَةَ فَقَالَ: «أَعْتِقِيهَا فَإِنَّهَا مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ». (بخارى:2543)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: از زماني كه از رسول الله ρ سه مطلب را درباره بني تميم شنيدم، همواره آنان را دوست ميدارم. رسول الله ρ درباره آنان فرمود: «بني تميم، سختترين افراد امتيان من، بر دجال خواهند بود». همچنين، (هنگامي كه) صدقات بني تميم آمد، رسول الله ρ فرمود: «اين، صدقات قوم ما است». و (زماني كه) يكي از زنان بني تميم نزد عايشه رضي الله عنها اسير بود، رسول الله ρ فرمود: «آزادش كن. چون او از فرزندان اسماعيل υ است».

باب (7): كراهيت بد زباني با بردگان

1135 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ أَنَّهُ قَالَ: «لا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمْ رَبَّكَ، وَضِّئْ رَبَّكَ، اسْقِ رَبَّكَ، وَلْيَقُلْ: سَيِّدِي، مَوْلايَ، وَلا يَقُلْ أَحَدُكُمْ: عَبْدِي، أَمَتِي، وَلْيَقُلْ: فَتَايَ، وَفَتَاتِي، وَغُلامِي». (بخاری:2552)

ترجمه: ابو هريره τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «هيچ يك از شما به غلامش نگويد: به مالك و رب خود، غذا بده، براي رب خود، آب وضو بياور، يا به رب خود، آب بده. بلكه بگويد: آقا و مولاي. همچنين شما، خطاب به آنها نگوييد: بندة من! كنيز من! بلكه بگوييد: پسرم! دخترم! جوان من!».

باب (8): وقتي كه خادم شما برايتان غذا آورد

1136 . عن أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ: «إِذَا أَتَى أَحَدَكُمْ خَادِمُهُ بِطَعَامِهِ فَإِنْ لَمْ يُجْلِسْهُ مَعَهُ فَلْيُنَاوِلْهُ لُقْمَةً أَوْ لُقْمَتَيْنِ، أَوْ أُكْلَةً أَوْ أُكْلَتَيْنِ، فَإِنَّهُ وَلِيَ عِلاجَهُ». (بخاری:2557)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هرگاه، مستخدم براي شما غذا ميآورد، اگر او را همراه خود شريك نميكنيد، حداقل يك يا دولقمه برايش بدهيد. زيرا او براي شما زحمت پخت و پز آن را متحمل شده است».

باب (9): اگر كسي خواست غلامش را تنبيه كند از زدن به چهره اش خودداري نمايد

1137 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِذَا قَاتَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْتَنِبِ الْوَجْهَ».

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هرگاه، يكي از شما دعوا كرد، از زدن به چهره، اجتناب كند».

باب (10): شروط جايز براي مكاتب

1138 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ بَرِيرَةَ جَاءَتْ تَسْتَعِينُهَا فِي كِتَابَتِهَا وَلَمْ تَكُنْ قَضَتْ مِنْ كِتَابَتِهَا شَيْئًا، قَالَتْ لَهَا عَائِشَةُ: ارْجِعِي إِلَى أَهْلِكِ فَإِنْ أَحَبُّوا أَنْ أَقْضِيَ عَنْكِ كِتَابَتَكِ وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لِي فَعَلْتُ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ بَرِيرَةُ لأَهْلِهَا فَأَبَوْا، وَقَالُوا: إِنْ شَاءَتْ أَنْ تَحْتَسِبَ عَلَيْكِ فَلْتَفْعَلْ وَيَكُونَ وَلاؤُكِ لَنَا، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ: «ابْتَاعِي فَأَعْتِقِي، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». قَالَ: ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَقَالَ: «مَا بَالُ أُنَاسٍ يَشْتَرِطُونَ شُرُوطًا لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، مَنِ اشْتَرَطَ شَرْطًا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَيْسَ لَهُ وَإِنْ شَرَطَ مِائَةَ مَرَّةٍ، شَرْطُ اللَّهِ أَحَقُّ وَأَوْثَقُ». (بخاری:2561)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه: بريره رضي الله عنها نزد وي آمد و در مورد كتابت خود (پرداخت مال براي آزادي خويش) كمك خواست. و هنوز چيزي از مال كتابت را پرداخت نكرده بود. عايشه رضي الله عنها به وي گفت: نزد مالك خود برگرد و بگو اگر موافق هستند. من (عايشه) پول كتابت را پرداخت مي كنم مشروط به اينكه ولاي تو از آنِ من باشد. بريره به مالكش اين پيشنهاد را ارائه داد. اما آنها نپذيرفتند وگفتند: اگر عايشه رضي الله عنها در حق تو چنين احساني مي كند، بكند. ولي ولاي تو از آنِ ما است. عايشه رضي الله عنها اين مطلب را براي رسول اكرم ρ بازگو نمود. رسول الله ρ فرمود: «بريره را بخر و آزاد كن. همانا حق ولاء از آنِ كسي است كه او را آزاد مي كند». روای مي گويد: بعد از آن، رسول الله ρ برخاست و فرمود: «چرا بعضي از مردم، شرطهايي مي گذارند كه در كتاب خدا نيست؟ هركس، شرطي بگذارد كه در كتاب خدا وجود ندارد، آن شرط، باطل است. اگر چه، صد بار هم شرط بگذارد. (بايد دانست كه) شرط خداوند سزاوارتر و محكم تر است». (كه انجام گيرد).

49 ـ كتاب هبه و فضيلت آن وتشويق به آن

باب (1): فضيلت بخشش

1139 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يَا نِسَاءَ الْمُسْلِمَاتِ لا تَحْقِرَنَّ جَارَةٌ لِجَارَتِهَا وَلَوْ فِرْسِنَ شَاةٍ». (بخارى:2566)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هيچ زني، هديه به همسايه (يا هدية همسايه) را حقير و كوچك نشمارد، اگر چه سُم گوسفندي باشد».

1140 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ: يا ابْنَ أُخْتِي إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهِلالِ ثُمَّ الْهِلالِ ثَلاثَةَ أَهِلَّةٍ فِي شَهْرَيْنِ وَمَا أُوقِدَتْ فِي أَبْيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ρ نَارٌ فَقُلْتُ: يَا خَالَةُ مَا كَانَ يُعِيشُكُمْ؟ قَالَتِ: الأَسْوَدَانِ: التَّمْرُ وَالْمَاءُ، إِلاَّ أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ جِيرَانٌ مِنَ الأَنْصَارِ كَانَتْ لَهُمْ مَنَائِحُ وَكَانُوا يَمْنَحُونَ رَسُولَ اللَّهِ ρ مِنْ أَلْبَانِهِمْ فَيَسْقِينَا. (بخارى:2567)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه به عروه گفت: اي خواهرزاده ام! گاهي، سه هلال ماه نو را در مدت دو ماه (شصت روز) مشاهده مي كرديم ولي در خانه هاي رسول الله ρ آتشي (براي پخت وپز) افروخته نمي شد. عروه پرسيد: خاله جان! در آنصورت، شما چگونه زنده مي‌مانديد؟ فرمود: فقط بر دو چيز سياه يعني خرما و آب، قناعت مي‌كرديم. البته رسول الله ρ همسايگاني از انصار داشت كه داراي شتر و گوسفند بودند و آنان براي آنحضرت ρ شير مي‌فرستادند و رسول الله ρ از آن شيرها به ما مي‌داد كه بنوشيم.

1141 . عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَوْ دُعِيتُ إِلَى ذِرَاعٍ أَوْ كُرَاعٍ، لأَجَبْتُ، وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَيَّ ذِرَاعٌ أَوْ كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ». (بخاری:2568)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اگر مرا براي صرف ساعد يا پاچه (گوسفندي) دعوت كنند، خواهم پذيرفت. همچنين، اگر به من، ساعد يا پاچه اي هديه داده شود، خواهم پذيرفت».

باب (2): پذيرفتن شكار هديه

1142 . عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: أَنْفَجْنَا أَرْنَبًا بِمَرِّ الظَّهْرَانِ فَسَعَى الْقَوْمُ فَلَغَبُوا فَأَدْرَكْتُهَا فَأَخَذْتُهَا فَأَتَيْتُ بِهَا أَبَا طَلْحَةَ فَذَبَحَهَا وَبَعَثَ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ بِوَرِكِهَا أَوْ فَخِذَيْهَا فَقَبِلَهُ قُلْتُ . وفي رواية: وَأَكَلَ مِنْهُ. (بخاری:2572)

ترجمه: انس τ مي‌گويد: در مرالظهران، خرگوشي را دنبال كرديم. مردم بدنبال آن دويدند اما درماندند. ولي من خودم را به آن رساندم و آن را گرفتم. سپس، آنرا نزد ابوطلحه τ آوردم. او آن را ذبح كرد و يك ران يا هر دو رانش را براي رسول الله ρ فرستاد. ايشان آن را پذيرفت. و در روايتي آمده است كه: از آن، تناول فرمود.

باب (3): پذيرفتن هديه

1143 . عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أَهْدَتْ أُمُّ حُفَيْدٍ خَالَةُ ابْنِ عَبَّاسٍ إِلَى النَّبِيِّ ρ أَقِطًا وَسَمْنًا وَأَضُبًّا فَأَكَلَ النَّبِيُّ ρ مِنَ الأَقِطِ وَالسَّمْنِ، وَتَرَكَ الضَّبَّ تَقَذُّرًا، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَلَوْ كَانَ حَرَامًا مَا أُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ رَسُولِ اللَّهِ ρ. (بخاری:2575)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: خالة ابن عباس ؛ام حفيد؛ مقداري كشك، روغن و چند عدد ضب (نوعي سوسمار) به رسول الله ρ هديه كرد. رسول الله ρ از كشك و روغن تناول فرمود. اما از ضب، اظهار

كراهيت نمود و آن را نخورد. ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: ضب بر سفرة رسول الله ρ خورده شد. (يعني ديگران آنرا خوردند). اگر چنانچه حرام مي‌بود، بر سفرة رسول الله ρ خورده نمي‌شد.

1144. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا أُتِيَ بِطَعَامٍ سَأَلَ عَنْهُ: أَهَدِيَّةٌ أَمْ صَدَقَةٌ فَإِنْ قِيلَ: صَدَقَةٌ قَالَ لأَصْحَابِهِ: «كُلُوا» وَلَمْ يَأْكُلْ، وَإِنْ قِيلَ: هَدِيَّةٌ ضَرَبَ بِيَدِهِ ρ فَأَكَلَ مَعَهُمْ.

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: هرگاه، غذايي نزد رسول الله ρ آورده مي شد، ايشان مي پرسيد: «صدقه است يا هديه»؟ اگر مي گفتند: صدقه است، به يارانش مي گفت: «بخوريد». و خود از آن تناول نمي‌فرمود. و اگر گفته مي شد: هديه است، دست فرو برده و همراه آنان، مي خورد.

1145. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ρ بِلَحْمٍ فَقِيلَ: تُصُدِّقَ عَلَى بَرِيرَةَ قَالَ: «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ». (بخارى:2577)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: مقداري گوشت، نزد نبي اكرم ρ آوردند و گفتند: اين صدقه اي است كه به بريده داده شده است. رسول الله ρ فرمود: «براي بريره، صدقه بوده و براي ما، هديه است».

باب (4): كسي كه به دوستش چيزي ببخشد، وقتي كه او نزد بعضي از همسرانش باشد

1146. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ρ كُنَّ حِزْبَيْنِ، فَحِزْبٌ فِيهِ عَائِشَةُ وَحَفْصَةُ وَصَفِيَّةُ وَسَوْدَةُ، وَالْحِزْبُ الآخَرُ أُمُّ سَلَمَةَ وَسَائِرُ نِسَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ρ، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ قَدْ عَلِمُوا حُبَّ رَسُولِ اللَّهِ ρ عَائِشَةَ فَإِذَا كَانَتْ عِنْدَ أَحَدِهِمْ هَدِيَّةٌ يُرِيدُ أَنْ يُهْدِيَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ أَخَّرَهَا حَتَّى إِذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي بَيْتِ عَائِشَةَ بَعَثَ صَاحِبُ الْهَدِيَّةِ بِهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي بَيْتِ

عَائِشَةَ، فَكَلَّمَ حِزْبُ أُمِّ سَلَمَةَ فَقُلْنَ لَهَا: كَلِّمِي رَسُولَ اللَّهِ ρ يُكَلِّمُ النَّاسَ فَيَقُولُ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يُهْدِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ هَدِيَّةً فَلْيُهْدِهِ إِلَيْهِ حَيْثُ كَانَ مِنْ بُيُوتِ نِسَائِهِ، فَكَلَّمَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ بِمَا قُلْنَ، فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا، فَسَأَلْنَهَا فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا، فَقُلْنَ لَهَا: فَكَلِّمِيهِ، قَالَتْ: فَكَلَّمَتْهُ حِينَ دَارَ إِلَيْهَا أَيْضًا، فَلَمْ يَقُلْ لَهَا شَيْئًا، فَسَأَلْنَهَا فَقَالَتْ: مَا قَالَ لِي شَيْئًا، فَقُلْنَ لَهَا: كَلِّمِيهِ حَتَّى يُكَلِّمَكِ، فَدَارَ إِلَيْهَا فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَ لَهَا: «لا تُؤْذِينِي فِي عَائِشَةَ، فَإِنَّ الْوَحْيَ لَمْ يَأْتِنِي وَأَنَا فِي ثَوْبِ امْرَأَةٍ إِلاَّ عَائِشَةَ» قَالَتْ: فَقَالَتْ: أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثُمَّ إِنَّهُنَّ دَعَوْنَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَأَرْسَلَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ تَقُولُ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهَ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ، فَكَلَّمَتْهُ، فَقَالَ: «يَا بُنَيَّةُ أَلا تُحِبِّينَ مَا أُحِبُّ؟» قَالَتْ: بَلَى، فَرَجَعَتْ إِلَيْهِنَّ فَأَخْبَرَتْهُنَّ فَقُلْنَ: ارْجِعِي إِلَيْهِ، فَأَبَتْ أَنْ تَرْجِعَ، فَأَرْسَلْنَ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ فَأَتَتْهُ، فَأَغْلَظَتْ وَقَالَتْ: إِنَّ نِسَاءَكَ يَنْشُدْنَكَ اللَّهَ الْعَدْلَ فِي بِنْتِ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ، فَرَفَعَتْ صَوْتَهَا حَتَّى تَنَاوَلَتْ عَائِشَةَ، وَهِيَ قَاعِدَةٌ فَسَبَّتْهَا حَتَّى إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ لَيَنْظُرُ إِلَى عَائِشَةَ هَلْ تَكَلَّمُ قَالَ: فَتَكَلَّمَتْ عَائِشَةُ تَرُدُّ عَلَى زَيْنَبَ حَتَّى أَسْكَتَتْهَا قَالَتْ: فَنَظَرَ النَّبِيُّ ρ إِلَى عَائِشَةَ، وَقَالَ: «إِنَّهَا بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ». (بخاری:2581)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه: همسران رسول الله ρ دو گروه بودند. عايشه، حفصه، صفيه و سوده رضي الله عنهن جزو يك گروه، و ام سلمه رضي الله عنها و ساير همسران رسول خدا ρ جزو گروه دوم بودند. و صحابه رضوان الله عليهم اجمعين محبت رسول‌الله ρ را نسبت به عايشه رضي الله عنها خوب مي‌دانستند. بنابر اين، اگر كسي مي‌خواست به رسول الله ρ هديه اي بدهد، هديه‌اش را به تأخير مي انداخت تا روزي كه نوبت عايشه رضي الله عنها فرا رسد. و آن روز كه رسول الله ρ به خانة عايشه رضي الله عنها مي‌رفت، هدايا فرستاده مي‌شدند. گروه ام سلمه رضي الله عنها بعد از گفتگو، به ام سلمه رضي الله عنها گفتند: شما به رسول الله ρ بگوييد با مردم صحبت كند

و به آنها بگويد كه هر كس خواست به رسول خدا ρهديه اي بدهد، در خانة هر يك از ازواج بود، هديه خود را بدهند. ام سلمه رضي الله عنها سخنان آنان را براي آنحضرت ρ مطرح ساخت. رسول الله ρ به ام سلمه رضي الله عنها پاسخي نداد. گروه ام سلمه رضي الله عنها نتيجة مذاكرات را از ام سلمه جويا شدند. او گفت: رسول خدا ρ چيزي نگفته است. آنها به ام سلمه گفتند: دوباره با رسول خدا ρ در اين مورد، صحبت كن. ايشان دوباره هنگامي كه آنحضرت ρ به خانه اش آمد، صحبت كرد، ولي رسول خدا ρ پاسخي نداد. آنها بار ديگر از ام سلمه رضي الله عنها نتيجه را جويا شدند. او گفت: رسول اكرم ρ به من پاسخي نداد. آنها گفتند: باز هم با ايشان صحبت كن تا جواب تو را بدهد. ام سلمه رضي الله عنها بار سوم، هنگامي كه آنحضرت ρ به خانه اش آمد، اين مطلب را با پيامبر اكرم ρ درميان گذاشت. اين بار، آنحضرتρ فرمودند: «در بارة عايشه مرا اذيت نكنيد زيرا هرگز وحي، در بستر هيچكدام از همسرانم بر من نازل نشده است مگر در بستر عايشه». ام سلمه رضي الله عنها پس از شنيدن اين پاسخ، گفت: اي رسول خدا! به خدا پناه مي برم از اينكه موجب ناراحتي شما شوم.

آنگاه، همسران رسول خدا ρ از فاطمه رضي الله عنها درخواست نمودند (تا نزد رسول خدا ρ برود و در اين مورد با ايشان صحبت نمايد). فاطمه رضي الله عنها شخصي را نزد آنحضرت ρ فرستاد و گفت: همسرانت تو را سوگند مي دهند كه در مورد دختر ابوبكرτ، عدالت را رعايت كني. ايشان فرمود: «دخترم! مگر كسي را كه من دوست دارم تو دوست نداري»؟ فاطمه رضي الله عنها جواب داد: بلي. سپس، نزد آنها برگشت و پاسخ پيامبر ρ را به اطلاع آنها رساند. آنها از او خواستند كه دو باره برود، ولي او نپذيرفت. سپس، زينب بنت جحش رضي الله عنها را فرستادند. او نزد رسول الله ρ آمد و با لهجة تند با آنحضرت ρ صحبت كرد و گفت: همسران شما در مورد دختر ابوبكر، شما را به خدا سوگند مي دهند و از شما تقاضاي عدل و انصاف دارند. آنگاه، زينب صدايش را بلند كرد تا جايي كه عايشه را نكوهش كرد. عايشه نيز حضور داشت. و رسول‌الله ρ چشم به

عايشه دوخته بود كه ببينند، جواب زينب را مي دهد يا خير؟ راوي مي گويد: عايشه جواب او را داد و او را ساكت نمود. رسول خدا ρ فرمود: «اين دختر ابوبكر است».

باب (5): هديه اي كه مسترد نمي شود

1147 . عن أَنَسτ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ.(بخارى:2582)

ترجمه: از انس τ روايت است كه: نبي اكرم ρ مواد خوشبو را بر نمي گردانيد.

باب (6): پاداش دادن در مقابل هديه

1148 . عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَيُثِيبُ عَلَيْهَا. (بخارى:2585)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميفرمايد: رسول الله ρ هديه را ميپذيرفت و در عوض آن، به هديه كننده، پاداش ميداد.

باب (7): گواه گرفتن بر بخشش

1149 . عَنْ النُّعْمَان بْنَ بَشِيرٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قال: أَعْطَانِي أَبِي عَطِيَّةً، فَقَالَتْ عَمْرَةُ بِنْتُ رَوَاحَةَ: لا أَرْضَى حَتَّى تُشْهِدَ رَسُولَ اللَّهِ ρ، فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ ρ فَقَالَ: إِنِّي أَعْطَيْتُ ابْنِي مِنْ عَمْرَةَ بِنْتِ رَوَاحَةَ عَطِيَّةً، فَأَمَرَتْنِي أَنْ أُشْهِدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «أَعْطَيْتَ سَائِرَ وَلَدِكَ مِثْلَ هَذَا»؟ قَالَ: لا قَالَ: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْدِلُوا بَيْنَ أَوْلادِكُمْ» قَالَ: فَرَجَعَ فَرَدَّ عَطِيَّتَهُ. (بخارى:2587)

ترجمه: نعمان بن بشير رضي الله عنهما ميگويد: پدرم چيزي را به من هديه كرد. عَمره بنت رواحه (مادرم) گفت: تا رسول الله ρ را گواه نگيري، من راضي نخواهم شد. پدرم نزد رسول خدا ρ آمد و گفت: به پسرم كه از عَمره بنت رواحه است، چيزي اهدا كرده ام، ولي مادرش ميگويد كه شما را بايد گواه بگيرم.

رسول الله ρ فرمود: «آيا ساير فرزندانت را هم، چنين هديه اي داده اي»؟ گفت: خير. رسول‌الله ρ فرمود: «از خدا بترسيد. و ميان فرزندانتان، با عدالت رفتار كنيد». نعمان مي‌گويد: آنگاه، پدرم برگشت و بخشش خود را پس گرفت.

باب (8): پس گرفتن بخشش

1150. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ». (بخارى:2589)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «كسي كه هبه اش را پس مي‌گيرد، مانند سگي است كه استفراغ مي كند، سپس دوباره استفراغش را مي خورد».

باب (9): بخشش زن به كسي غير از شوهر و آزاد كردن برده بدون اجازة او

1151. عَنْ مَيْمُونَةَ بِنْتَ الْحَارِثِ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا أَنَّهَا أَعْتَقَتْ وَلِيدَةً وَلَمْ تَسْتَأْذِنِ النَّبِيَّ ρ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُهَا الَّذِي يَدُورُ عَلَيْهَا فِيهِ، قَالَتْ: أَشَعَرْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنِّي أَعْتَقْتُ وَلِيدَتِي، قَالَ: «أَوَفَعَلْتِ؟» قَالَتْ: نَعَمْ. قَالَ: «أَمَا إِنَّكِ لَوْ أَعْطَيْتِهَا أَخْوَالَكِ كَانَ أَعْظَمَ لأَجْرِكِ».

ترجمه: از ام المومنين؛ ميمونه دختر حارث؛ رضي الله عنها روايت است كه ايشان، كنيزي را بدون اينكه از نبي اكرم ρ اجازه بگيرد، آزاد نمود. و هنگامي كه نوبت او فرا رسيد و رسول الله ρ تشريف آورد، ميمونه رضي الله عنها عرض كرد: اي رسول خدا! خبرداري كه من كنيز خود را آزاد كرده ام. رسول الله ρ پرسيد: «واقعاً چنين كرده اي»؟ گفت: بلي. رسول الله ρ فرمود: «اگر او را به دايي هايت مي‌دادي، از اجر بيشتري، بهره مند مي شدي».

1152. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا أَرَادَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ، وَكَانَ يَقْسِمُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا غَيْرَ أَنَّ سَوْدَةَ بِنْتَ زَمْعَةَ وَهَبَتْ يَوْمَهَا وَلَيْلَتَهَا لِعَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ρ تَبْتَغِي بِذَلِكَ رِضَا رَسُولِ اللَّهِ ρ.

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه: هرگاه، رسول الله ρ مي خواست به سفر برود، ميان همسران خود، قرعه كشي مي‌كرد. و قرعه به نام هر كس مي افتاد، او را همراه خود مي‌برد. و (قابل ياد آوري است كه) آنحضرت ρ نزد هر يك از همسران خود، يك شبانه روز مي‌ماند. اما سوده رضي الله عنها نوبت خود را براي خوشنودي رسول الله ρ به عايشه بخشيد.

باب (10): غلام و متاع بخشيده شده، چگونه وصول مي شود

1153. عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ أَقْبِيَةً وَلَمْ يُعْطِ مَخْرَمَةَ مِنْهَا شَيْئًا، فَقَالَ مَخْرَمَةُ: يَا بُنَيِّ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ، فَقَالَ: ادْخُلْ فَادْعُهُ لِي، قَالَ: فَدَعَوْتُهُ لَهُ فَخَرَجَ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ قَبَاءٌ مِنْهَا، فَقَالَ: «خَبَأْنَا هَذَا لَكَ». قَالَ: فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ: «رَضِيَ مَخْرَمَةُ». (بخارى:2599)

ترجمه: مِسور بن مخرمه τ مي‌گويد: رسول الله ρ تعدادي قباء تقسيم نمود. اما به مخرمه، چيزي از آنها نرسيد. مخرمه به من گفت: پسرم! مرا نزد رسول الله ρ ببر. مِسور مي‌گويد: با پدرم براه افتادم. (وقتي به منزل رسول الله ρ رسيديم)، پدرم گفت: برو داخل و رسول الله ρ را بگو نزد من بيايد. من نيز رفتم و رسول الله ρ را صدا كردم. آنحضرت ρ در حالي كه يكي از همان قبا ها را پوشيده بود، بيرون تشريف آورد و به پدرم گفت: «اين را براي

شما گذاشته بودم». مخرمه به آن، نگاه كرد. رسول الله ρ فرمود: «مخرمه، راضي شد».

باب (11): بخشيدن چيزي كه پوشيدن آن، مكروه است

1154. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أَتَى النَّبِيُّ ρ بَيْتَ فَاطِمَةَ فَلَمْ يَدْخُلْ عَلَيْهَا وَجَاءَ عَلِيٌّ فَذَكَرَتْ لَهُ ذَلِكَ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنِّي رَأَيْتُ عَلَى بَابِهَا سِتْرًا مَوْشِيًّا». فَقَالَ: «مَا لِي وَلِلدُّنْيَا» فَأَتَاهَا عَلِيٌّ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهَا، فَقَالَتْ: لِيَأْمُرْنِي فِيهِ بِمَا شَاءَ، قَالَ: «تُرْسِلُ بِهِ إِلَى فُلانٍ أَهْلِ بَيْتٍ بِهِمْ حَاجَةٌ». (بخاری:2613)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: (روزي،) نبي اكرم ρ به منزل فاطمه رضي الله عنها تشريف برد ولي به داخل خانه نرفت. (و برگشت). پس از آنكه علي τ آمد، فاطمه رضي الله عنها او را در جريان امر، قرار داد. عليτ از رسول الله ρ علت را جويا شد. رسول الله ρ فرمود: «بر درب خانة فاطمه، پرده اي آراسته و نقاشي شده ديدم» و افزود: «مرا با دنيا چه كار»؟ علي τ نزد فاطمه رضي الله عنها آمد و جريان را گفت. فاطمه رضي الله عنها گفت: رسول الله ρ در بارة آن، هر حكمي، صادر كند، (من حاضرم). رسول الله ρ فرمود: «آن را براي فلان خانواده كه به آن نياز دارند، بفرست».

1155. عَنْ عَلِيٍّ τ قَالَ: أَهْدَى إِلَيَّ النَّبِيُّ ρ حُلَّةَ سِيَرَاءَ، فَلَبِسْتُهَا فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي. (بخاری:2614)

ترجمه: علي τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ لباسي ابريشمي به من هديه نمود. من آن را پوشيدم. از اين كار، آثار خشم و غضب را در چهرة رسول الله ρ مشاهده نمودم. آنگاه، من آنرا قطعه قطعه كردم و بين زنان (خانواده ام) تقسيم نمودم.

باب (12): پذيرفتن هديه از مشركان

1156 . عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ρ ثَلاثِينَ وَمِائَةً فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ طَعَامٌ»؟ فَإِذَا مَعَ رَجُلٍ صَاعٌ مِنْ طَعَامٍ، أَوْ نَحْوُهُ فَعُجِنَ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مُشْرِكٌ مُشْعَانٌّ طَوِيلٌ بِغَنَمٍ يَسُوقُهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «بَيْعًا أَمْ عَطِيَّةً؟» أَوْ قَالَ: «أَمْ هِبَةً» قَالَ: لا بَلْ بَيْعٌ، فَاشْتَرَى مِنْهُ شَاةً فَصُنِعَتْ، وَأَمَرَ النَّبِيُّ ρ بِسَوَادِ الْبَطْنِ أَنْ يُشْوَى وَايْمُ اللَّهِ مَا فِي الثَّلاثِينَ وَالْمِائَةِ إِلاَّ قَدْ حَزَّ النَّبِيُّ ρ لَهُ حُزَّةً مِنْ سَوَادِ بَطْنِهَا، إِنْ كَانَ شَاهِدًا أَعْطَاهَا إِيَّاهُ وَإِنْ كَانَ غَائِبًا خَبَأَ لَهُ، فَجَعَلَ مِنْهَا قَصْعَتَيْنِ فَأَكَلُوا أَجْمَعُونَ وَشَبِعْنَا، فَفَضَلَتِ الْقَصْعَتَانِ فَحَمَلْنَاهُ عَلَى الْبَعِيرِ أَوْ كَمَا قَالَ. (بخاری:2618)

ترجمه: عبدالرحمن بن ابیبکر رضي الله عنهما ميگويد: (در يكي از سفرها)، يكصد و سي نفر با رسول الله ρ همراه بوديم. نبي اكرم ρ پرسيد: «آيا كسي از شما، غذايي همراه دارد»؟ متوجه شديم كه يك صاع (دو كيلو) آرد، نزد يكي از همراهان است. آن آرد، خمير كرده شد. سپس، يكي از كفار كه مو هاي ژوليده و قامتي بلند داشت با گلّه اي گوسفند، نزد ما آمد. رسولالله ρ از او پرسيد: «آيا اين گوسفندان براي فروش است يا براي هديه»؟ گفت: خير. براي فروش است. رسول الله ρ يك گوسفند از او خريد (و ذبح كرد) و دستور داد تا دل و جگرش، كباب شود (و بقية گوسفند در ديگ) درست شود. راوي ميگويد: به خدا سوگند، از ميان يكصد و سي نفر، كسي باقي نماند، مگر اينكه رسول خدا ρ قطعهاي از دل و جگر آن را به او داد. كسي كه حاضر بود، به او مي داد و كسي كه غايب بود، سهم او را مي گذاشت. سپس، گوشت آن گوسفند، در دو ظرف بزرگ، گذاشته شد و همه تا سير، خوردند. و از هر دو ظرف، مقداري باقي ماند (كه هنگام حركت) آن را بر شتر حمل كرده (با خود برديم).

باب (13): هديه دادن به مشرك

1157 . عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَتْ: قَدِمَتْ عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ مُشْرِكَةٌ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ فَاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ قُلْتُ وَهِيَ رَاغِبَةٌ أَفَأَصِلُ أُمِّي قَالَ: «نَعَمْ صِلِي أُمَّكِ». (بخارى:2620)

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما مي‌گويد: در زمان حيات رسول الله ρ مادرم كه مشرك بود، نزد من آمد. از رسول الله ρ پرسيدم و گفتم: مادرم به خانة من آمده است و از من انتظار (نيكي و هديه) دارد. آيا با او صله رحمي كنم؟ رسول الله ρ فرمود: «بلي، با مادرت صله رحمي كن». (حق خويشاوندي را رعايت كن).

باب (14)

1158 . عن ابْن عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ شَهِدَ عِنْدَ مَرْوَانُ لِبَنِي صُهَيْبٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ أَعْطَى صُهَيْبًا بَيْتَيْنِ وَحُجْرَةً، فَقَضَى مَرْوَانُ بِشَهَادَتِهِ لَهُمْ.(بخارى:2624)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه وي نزد مروان، به نفع فرزندان صهيب، گواهي داد كه رسول الله ρ به صهيب، دو منزل و يك حجره داده است. مروان بر اساس شهادت عبد الله بن عمر رضي الله عنهما به نفع فرزندان صهيب، قضاوت كرد.

باب (15): هبه كردن عمري

1159 . عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: قَضَى النَّبِيُّ ρ بِالْعُمْرَى أَنَّهَا لِمَنْ وُهِبَتْ لَهُ. (بخارى:2625)

ترجمه: جابر τ مي‌گويد: رسول الله ρ قضاوت كرد كه هبة عمري، از آنِ موهوب له مي باشد. يعني اگر كسي به كسي گفت: تا زنده هستي، اين چيز از آنِ تو

باشد، آن چيز، براي هميشه از آنِ موهوب له خواهد بود.

باب (16): عاريت گرفتن وسايل براي عروس، هنگام عروسي

1160. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهَا أَيْمَنُ وَعَلَيْهَا دِرْعُ قِطْرٍ ثَمَنُ خَمْسَةِ دَرَاهِمَ، فَقَالَتِ: ارْفَعْ بَصَرَكَ إِلَى جَارِيَتِي انْظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهَا تُزْهَى أَنْ تَلْبَسَهُ فِي الْبَيْتِ وَقَدْ كَانَ لِي مِنْهُنَّ دِرْعٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ فَمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ تُقَيَّنُ بِالْمَدِينَةِ إِلاَّ أَرْسَلَتْ إِلَيَّ تَسْتَعِيرُهُ. (بخارى:2628)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه ايمن نزد او رفت در حالي كه او جامه اي پنبه اي كه قيمت آن حدود پنج درهم بود، به تن داشت. عايشه رضي الله عنها گفت: به اين كنيزم نگاه كن كه از روي تكبر، نميخواهد اين جامه را در خانه بپوشد، حال آنكه در زمان رسول الله ρ من چنين جامه اي داشتم كه براي آراستن عروس هاي مدينه، مردم آن را از من به عاريت ميبردند.

باب (17): فضيلت بخشش

1161. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الْمُهَاجِرُونَ الْمَدِينَةَ مِنْ مَكَّةَ وَلَيْسَ بِأَيْدِيهِمْ يَعْنِي شَيْئًا وَكَانَتِ الأَنْصَارُ أَهْلَ الأَرْضِ وَالْعَقَارِ فَقَاسَمَهُمُ الأَنْصَارُ عَلَى أَنْ يُعْطُوهُمْ ثِمَارَ أَمْوَالِهِمْ كُلَّ عَامٍ وَيَكْفُوهُمُ الْعَمَلَ وَالْمَئُونَةَ وَكَانَتْ أُمُّهُ أُمُّ أَنَسٍ أُمُّ سُلَيْمٍ كَانَتْ أُمَّ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، فَكَانَتْ أَعْطَتْ أُمُّ أَنَسٍ رَسُولَ اللَّهِ ρ عِذَاقًا فَأَعْطَاهُنَّ النَّبِيُّ ρ أُمَّ أَيْمَنَ مَوْلاتَهُ أُمَّ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: لَمَّا فَرَغَ النَّبِيَّ ρ مِنْ قَتْلِ أَهْلِ خَيْبَرَ فَانْصَرَفَ إِلَى الْمَدِينَةِ رَدَّ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى الأَنْصَارِ مَنَائِحَهُمِ الَّتِي كَانُوا مَنَحُوهُمْ مِنْ ثِمَارِهِمْ فَرَدَّ النَّبِيُّ ρ إِلَى أُمِّهِ عِذَاقَهَا وَأَعْطَى رَسُولُ اللَّه ρ أُمَّ أَيْمَنَ مَكَانَهُنَّ مِنْ حَائِطِهِ. (بخارى:2630)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: هنگامي كه مهاجرين از مكه به مدينه هجرت كردند، چيزي همراه نداشتند. و انصار، داراي مِلك و زمين بودند. انصار زمين‌هاي خود را به مهاجرين دادند تا آنها كارهاي كشاورزي را انجام دهند و در محصول، شريك باشند. ام سليم رضي الله عنها؛ مادر انس τ؛ چند درخت خرما به رسول الله ρ داده بود. رسول الله ρ آن درخت ها را به كنيز آزاد شده اش، ام ايمن؛ مادر اسامه ابن زيد داد.

انس τ مي‌گويد: وقتي كه رسول الله ρ از غزوة خيبر برگشت، مهاجرين زمين هاي كشاورزي انصار را پس دادند. و رسول الله ρ نيز درختهاي خرما را به مادر انس برگرداند. و به ام ايمن؛ مادر اسامه بن زيد؛ در عوض درخت‌هاي پس گرفته شده، چند درخت از باغ خود، عطا فرمود.

1162 ـ عَنْ عَبْداللَّهِ بْنَ عَمْرٍو رَضِي اللَّه عَنْهمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَرْبَعُونَ خَصْلَةً أَعْلاهُنَّ مَنِيحَةُ الْعَنْزِ، مَا مِنْ عَامِلٍ يَعْمَلُ بِخَصْلَةٍ مِنْهَا رَجَاءَ ثَوَابِهَا وَتَصْدِيقَ مَوْعُودِهَا إِلاَّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهَا الْجَنَّةَ». (بخارى:2631)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «چهل خصلت (نيكو) وجود دارد كه اعلاترين آنها، عاريت دادن بز شير دِه است. هر كس، يكي از اين خصلت ها را بقصد ثواب و رسيدن به پاداش موعود، انجام دهد، خداوند او را وارد بهشت خواهد كرد».

تَمَّ الْجُزْءُ الأَوَّلُ بِعُوْنِ اللهِ تَعَالَي

Π

50 ـ كتاب الشهادات

باب (1): اگر كسي بر ظلم و ستم، گواه گرفته شد، گواهي ندهد

1163ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ مَسْعُودٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ أَقْوَامٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ». (بخارى:2652)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود τ روايت است كه رسول اكرم ρ فرمود: «بهترين مردم، كساني هستند كه در عهد و زمان من بسر مي برند (صحابه). وبعد، كساني كه بعد از آنها مي‌آيند (تابعين). و سپس كساني كه پس از آنها مي آيند (تبع تابعين). و بعد از آنان، كساني مي‌آيند كه گاهي قبل از سوگند خوردن، گواهي مي دهند و گاهي قبل از

گواهي دادن، سوگند ميخورند». يعني تقوا ندارند و براحتي گواهي مي دهند و سوگند مي خورند.

باب (2) : شهادت دروغ

1164. عَنْ أَبِي بَكْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَلا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ»؟ ثَلاثًا. قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ» وَجَلَسَ وَكَانَ مُتَّكِئًا فَقَالَ: «أَلا وَقَوْلُ الزُّورِ» قَالَ: فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى قُلْنَا: لَيْتَهُ سَكَتَ. (بخاری:2654)

ترجمه: ابوبكره τ مي گويد: نبي اكرم ρ سه بارفرمود: «آيا شما را از بزرگترين گناهان كبيره با خبر نسازم»؟ صحابه ψ عرض كردند: بلي اي رسول خدا. رسول اكرم ρ فرمود: «شرك ورزيدن به خداوند و نافرماني پدر ومادر». آنگاه بعد از اينكه تكيه داده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشيد كه شهادت ناحق نيز از گناهان كبيره است». و آنقدر اين جمله را تكرار كرد كه ما (با خود) گفتيم: اي كاش! ساكت مي شد.

باب (3): گواهي فرد نابينا و ساير كارها و معاملاتش

1165. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعَ النَّبِيُّ ρ رَجُلا يَقْرَأُ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «رَحِمَهُ اللَّهُ، لَقَدْ أَذْكَرَنِي كَذَا وَكَذَا آيَةً أَسْقَطْتُهُنَّ مِنْ سُورَةِ كَذَا وَكَذَا». (بخاری:2655)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ صداي مردي را كه در مسجد، قرآن مي خواند، شنيد. فرمود: «خداوند، بر اين شخص، رحم كند. زيرا او فلان و فلان آيه از فلان و فلان سوره را كه من فراموش كرده بودم، بيادم آورد».

1166ـ وَعَنْهَا رَضِيَ اللهُ عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ: قَالَتْ: تَهَجَّدَ النَّبِيُّ ρ فِي بَيْتِي، فَسَمِعَ صَوْتَ عَبَّادٍ يُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ أَصَوْتُ عَبَّادٍ هَذَا»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ عَبَّادًا». (بخاري:2655)

ترجمه: و در روايتي ديگر از عايشه رضي الله عنها آمده است كه فرمود: رسول خدا ρ در خانة من نماز تهجّد خواند. و در اين ميان، صداي عباد را كه در مسجد، نماز مي خواند، شنيد. پرسيد: « اي عايشه! آيا اين صداي عباد است»؟ گفتم: بلي. رسول الله ρ فرمود: «بار الها! بر عباد رحم كن».

باب (4): زنان مي توانند يكديگر را تأييد نمايند

1167. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ سَفَرًا أَقْرَعَ بَيْنَ أَزْوَاجِهِ، فَأَيَّتُهُنَّ خَرَجَ سَهْمُهَا خَرَجَ بِهَا مَعَهُ، فَأَقْرَعَ بَيْنَنَا فِي غَزَاةٍ غَزَاهَا، فَخَرَجَ سَهْمِي، فَخَرَجْتُ مَعَهُ بَعْدَ مَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ، فَأَنَا أُحْمَلُ فِي هَوْدَجٍ وَأُنْزَلُ فِيهِ، فَسِرْنَا حَتَّى إِذَا فَرَغَ رَسُولُ اللَّهِ ρ مِنْ غَزْوَتِهِ تِلْكَ وَقَفَلَ وَدَنَوْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ آذَنَ لَيْلَةً بِالرَّحِيلِ. فَقُمْتُ حِينَ آذَنُوا بِالرَّحِيلِ فَمَشَيْتُ حَتَّى جَاوَزْتُ الْجَيْشَ، فَلَمَّا قَضَيْتُ شَأْنِي أَقْبَلْتُ إِلَى الرَّحْلِ فَلَمَسْتُ صَدْرِي فَإِذَا عِقْدٌ لِي مِنْ جَزْعِ أَظْفَارٍ قَدِ انْقَطَعَ، فَرَجَعْتُ فَالْتَمَسْتُ عِقْدِي فَحَبَسَنِي ابْتِغَاؤُهُ، فَأَقْبَلَ الَّذِينَ يَرْحَلُونَ لِي فَاحْتَمَلُوا هَوْدَجِي فَرَحَلُوهُ عَلَى بَعِيرِي الَّذِي كُنْتُ أَرْكَبُ وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنِّي فِيهِ وَكَانَ النِّسَاءُ إِذْ ذَاكَ خِفَافًا لَمْ يَثْقُلْنَ وَلَمْ يَغْشَهُنَّ اللَّحْمُ وَإِنَّمَا يَأْكُلْنَ الْعُلْقَةَ مِنَ الطَّعَامِ فَلَمْ يَسْتَنْكِرِ الْقَوْمُ حِينَ رَفَعُوهُ ثِقَلَ الْهَوْدَجِ فَاحْتَمَلُوهُ وَكُنْتُ جَارِيَةً حَدِيثَةَ السِّنِّ فَبَعَثُوا الْجَمَلَ وَسَارُوا. فَوَجَدْتُ عِقْدِي بَعْدَ مَا اسْتَمَرَّ الْجَيْشُ، فَجِئْتُ مَنْزِلَهُمْ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ، فَأَمَمْتُ مَنْزِلِي الَّذِي كُنْتُ بِهِ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ سَيَفْقِدُونَنِي فَيَرْجِعُونَ إِلَيَّ. فَبَيْنَا أَنَا جَالِسَةٌ غَلَبَتْنِي عَيْنَايَ فَنِمْتُ وَكَانَ صَفْوَانُ بْنُ الْمُعَطَّلِ السُّلَمِيُّ ثُمَّ

الذَّكْوَانِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْجَيْشِ فَأَصْبَحَ عِنْدَ مَنْزِلِي فَرَأَى سَوَادَ إِنْسَانٍ نَائِمٍ، فَأَتَانِي وَكَانَ يَرَانِي قَبْلَ الْحِجَابِ، فَاسْتَيْقَظْتُ بِاسْتِرْجَاعِهِ حِينَ أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ فَوَطِئَ يَدَهَا فَرَكِبْتُهَا، فَانْطَلَقَ يَقُودُ بِي الرَّاحِلَةَ حَتَّى أَتَيْنَا الْجَيْشَ بَعْدَ مَا نَزَلُوا مُعَرِّسِينَ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ. فَهَلَكَ مَنْ هَلَكَ وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى الإِفْكَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَاشْتَكَيْتُ بِهَا شَهْرًا وَالنَّاسُ يُفِيضُونَ مِنْ قَوْلِ أَصْحَابِ الإِفْكِ وَيَرِيبُنِي فِي وَجَعِي أَنِّي لا أَرَى مِنَ النَّبِيِّ ρ اللُّطْفَ الَّذِي كُنْتُ أَرَى مِنْهُ حِينَ أَمْرَضُ، إِنَّمَا يَدْخُلُ فَيُسَلِّمُ ثُمَّ يَقُولُ: «كَيْفَ تِيكُمْ»؟ لا أَشْعُرُ بِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى نَقَهْتُ، فَخَرَجْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ قِبَلَ الْمَنَاصِعِ مُتَبَرَّزُنَا لا نَخْرُجُ إِلاَّ لَيْلاً إِلَى لَيْلٍ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ نَتَّخِذَ الْكُنُفَ قَرِيبًا مِنْ بُيُوتِنَا وَأَمْرُنَا أَمْرُ الْعَرَبِ الأُوَلِ فِي الْبَرِّيَّةِ أَوْ فِي التَّنَزُّهِ. فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَأُمُّ مِسْطَحٍ بِنْتُ أَبِي رُهْمٍ نَمْشِي، فَعَثَرَتْ فِي مِرْطِهَا فَقَالَتْ: تَعِسَ مِسْطَحٌ، فَقُلْتُ لَهَا: بِئْسَ مَا قُلْتِ، أَتَسُبِّينَ رَجُلاً شَهِدَ بَدْرًا؟ فَقَالَتْ: يَا هَنْتَاهْ، أَلَمْ تَسْمَعِي مَا قَالُوا؟ فَأَخْبَرَتْنِي بِقَوْلِ أَهْلِ الإِفْكِ، فَازْدَدْتُ مَرَضًا عَلَى مَرَضِي، فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَسَلَّمَ، فَقَالَ: «كَيْفَ تِيكُمْ»؟ فَقُلْتُ: ائْذَنْ لِي إِلَى أَبَوَيَّ، قَالَتْ: وَأَنَا حِينَئِذٍ أُرِيدُ أَنْ أَسْتَيْقِنَ الْخَبَرَ مِنْ قِبَلِهِمَا، فَأَذِنَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ρ، فَأَتَيْتُ أَبَوَيَّ فَقُلْتُ لأُمِّي مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ. فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّةُ هَوِّنِي عَلَى نَفْسِكِ الشَّأْنَ فَوَاللَّهِ لَقَلَّمَا كَانَتِ امْرَأَةٌ قَطُّ وَضِيئَةٌ عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا وَلَهَا ضَرَائِرُ إِلاَّ أَكْثَرْنَ عَلَيْهَا، فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَلَقَدْ يَتَحَدَّثُ النَّاسُ بِهَذَا. قَالَتْ: فَبِتُّ تِلْكَ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَصْبَحْتُ لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ، وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، ثُمَّ أَصْبَحْتُ، فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ρ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ، فَأَمَّا أُسَامَةُ فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِالَّذِي يَعْلَمُ فِي نَفْسِهِ مِنَ الْوُدِّ لَهُمْ، فَقَالَ أُسَامَةُ: أَهْلُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلا نَعْلَمُ وَاللَّهِ إِلاَّ خَيْرًا، وَأَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ، وَسَلِ الْجَارِيَةَ تَصْدُقْكَ. فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ρ بَرِيرَةَ فَقَالَ: «يَا بَرِيرَةُ هَلْ رَأَيْتِ فِيهَا شَيْئًا يَرِيبُكِ»؟ فَقَالَتْ بَرِيرَةُ: لا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، إِنْ رَأَيْتُ مِنْهَا أَمْرًا أَغْمِصُهُ عَلَيْهَا قَطُّ، أَكْثَرَ

مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ تَنَامُ عَنِ الْعَجِينِ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ. فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ مِنْ يَوْمِهِ فَاسْتَعْذَرَ مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ ابْنِ سَلُولَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ يَعْذُرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِي، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلاَّ خَيْرًا، وَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلاً مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلاَّ خَيْرًا، وَمَا كَانَ يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِي إِلاَّ مَعِي». فَقَامَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا وَاللَّهِ أَعْذُرُكَ مِنْهُ، إِنْ كَانَ مِنَ الأَوْسِ ضَرَبْنَا عُنُقَهُ، وَإِنْ كَانَ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنَ الْخَزْرَجِ، أَمَرْتَنَا فَفَعَلْنَا فِيهِ أَمْرَكَ، فَقَامَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ وَهُوَ سَيِّدُ الْخَزْرَجِ وَكَانَ قَبْلَ ذَلِكَ رَجُلاً صَالِحًا وَلَكِنِ احْتَمَلَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ لا تَقْتُلُهُ وَلا تَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ. فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ فَقَالَ: كَذَبْتَ لَعَمْرُ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَنَقْتُلَنَّهُ، فَإِنَّكَ مُنَافِقٌ تُجَادِلُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ، فَثَارَ الْحَيَّانِ الأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ، حَتَّى هَمُّوا وَرَسُولُ اللَّهِ ρ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَنَزَلَ فَخَفَّضَهُمْ، حَتَّى سَكَتُوا، وَسَكَتَ، وَبَكَيْتُ يَوْمِي لا يَرْقَأُ لِي دَمْعٌ وَلا أَكْتَحِلُ بِنَوْمٍ، فَأَصْبَحَ عِنْدِي أَبَوَايَ، وَقَدْ بَكَيْتُ لَيْلَتَيْنِ وَيَوْمًا، حَتَّى أَظُنُّ أَنَّ الْبُكَاءَ فَالِقٌ كَبِدِي. قَالَتْ: فَبَيْنَا هُمَا جَالِسَانِ عِنْدِي وَأَنَا أَبْكِي، إِذِ اسْتَأْذَنَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ فَأَذِنْتُ لَهَا، فَجَلَسَتْ تَبْكِي مَعِي، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَجَلَسَ وَلَمْ يَجْلِسْ عِنْدِي مِنْ يَوْمِ قِيلَ فِيَّ مَا قِيلَ قَبْلَهَا، وَقَدْ مَكَثَ شَهْرًا لا يُوحَى إِلَيْهِ فِي شَأْنِي شَيْءٌ، قَالَتْ: فَتَشَهَّدَ ثُمَّ، قَالَ: «يَا عَائِشَةُ، فَإِنَّهُ بَلَغَنِي عَنْكِ كَذَا وَكَذَا، فَإِنْ كُنْتِ بَرِيئَةً فَسَيُبَرِّئُكِ اللَّهُ، وَإِنْ كُنْتِ أَلْمَمْتِ بِذَنْبٍ، فَاسْتَغْفِرِي اللَّهَ، وَتُوبِي إِلَيْهِ، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اعْتَرَفَ بِذَنْبِهِ ثُمَّ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ». فَلَمَّا قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ρ مَقَالَتَهُ قَلَصَ دَمْعِي حَتَّى مَا أُحِسُّ مِنْهُ قَطْرَةً، وَقُلْتُ لأَبِي: أَجِبْ عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ρ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ، فَقُلْتُ لأُمِّي: أَجِيبِي عَنِّي رَسُولَ اللَّهِ ρ فِيمَا قَالَ. قَالَتْ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ، قَالَتْ: وَأَنَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ لا أَقْرَأُ كَثِيرًا مِنَ الْقُرْآنِ، فَقُلْتُ: إِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ سَمِعْتُمْ مَا يَتَحَدَّثُ بِهِ النَّاسُ، وَوَقَرَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَصَدَّقْتُمْ بِهِ، وَلَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي بَرِيئَةٌ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي لَبَرِيئَةٌ، لا تُصَدِّقُونِي بِذَلِكَ، وَلَئِنِ اعْتَرَفْتُ لَكُمْ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ لَتُصَدِّقُنِّي، وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لِي

وَلَكُمْ مَثَلاً إِلاَّ أَبَا يُوسُفَ إِذْ قَالَ: [فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ] ثُمَّ تَحَوَّلْتُ عَلَى فِرَاشِي، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يُبَرِّئَنِي اللَّهُ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنْ يُنْزِلَ فِي شَأْنِي وَحْيًا وَلأَنَا أَحْقَرُ فِي نَفْسِي مِنْ أَنْ يُتَكَلَّمَ بِالْقُرْآنِ فِي أَمْرِي، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئُنِي اللَّهُ، فَوَاللَّهِ مَا رَامَ مَجْلِسَهُ وَلا خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ حَتَّى أُنْزِلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، فَأَخَذَهُ مَا كَانَ يَأْخُذُهُ مِنَ الْبُرَحَاءِ، حَتَّى إِنَّهُ لَيَتَحَدَّرُ مِنْهُ مِثْلُ الْجُمَانِ مِنَ الْعَرَقِ فِي يَوْمٍ شَاتٍ، فَلَمَّا سُرِّيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَهُوَ يَضْحَكُ، فَكَانَ أَوَّلَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِهَا أَنْ قَالَ لِي: «يَا عَائِشَةُ، احْمَدِي اللَّهَ، فَقَدْ بَرَّأَكِ اللَّهُ». فَقَالَتْ لِي أُمِّي: «قُومِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ. فَقُلْتُ: لا وَاللَّهِ لا أَقُومُ إِلَيْهِ، وَلا أَحْمَدُ إِلاَّ اللَّهَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ] الآيَاتِ. فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ هَذَا فِي بَرَاءَتِي قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ τ وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحِ بْنِ أُثَاثَةَ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ: وَاللَّهِ لا أُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا بَعْدَ مَا قَالَ لِعَائِشَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: [وَلا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا] إِلَى قَوْلِهِ [غَفُورٌ رَحِيمٌ] فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي لأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحٍ الَّذِي كَانَ يُجْرِي عَلَيْهِ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَسْأَلُ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ عَنْ أَمْرِي فَقَالَ: «يَا زَيْنَبُ، مَا عَلِمْتِ مَا رَأَيْتِ»؟ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَحْمِي سَمْعِي وَبَصَرِي، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلاَّ خَيْرًا، قَالَتْ: وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ تُسَامِينِي، فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِالْوَرَعِ. (بخاري: 2661)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هرگاه رسول الله ρ مي خواست سفر نمايد، ميان همسرانش قرعه كشي مي كرد. به نام هر كس كه قرعه مي افتاد، او را با خود مي برد. در يكي از غزوات، ميان ما قرعه كشي نمود و قرعه بنام من افتاد. در نتيجه، من او را همراهي نمودم و چون حكم حجاب، نازل شده بود مرا كه در كجاوه بودم، بر پشت سواري ام مي نهادند و با همان كجاوه، پايين مي آوردند. راهمان را ادامه داديم تا اينكه غزوة رسول خدا ρ به پايان رسيد و بسوي مدينه برگشت. شبي، نزديك مدينه (بعد از توقف) اعلام نمود تا لشكر

كوچ كند. پس از اعلام كوچ، من براي قضاي حاجت از لشكر فاصله گرفتم. و بعد از قضاي حاجت، بسوي سواري ام بر گشتم. در آنجا دست به سينه ام بردم و ناگهان متوجه شدم كه گردن بندم كه از مهره هاي يمني شهر ظفار ساخته شده بود، از جايش جدا شده و افتاده است. براي پيدا كردن آن، دوباره برگشتم. جستجوي گردن بند، مانع رفتنم شد و كساني كه مسئول حمل كجاوه بودند، به اين گمان كه من در كجاوه هستم، آن را بردا شتند و روي شترم گذاشتند. قابل ذكر است كه زنان در آن زمان، گوشت و وزن زيادي نداشتند. زيرا غذاي اندكي به اندازة سد رمق، ميل مي كردند. علاوه بر آن، من زن كم سن و سالي بودم. در نتيجه، آنها بدون اينكه متوجه وزن كجاوه شوند، آنرا برداشتند و بر شتر گذاشتند و شتر را بلند كردند و رفتند. بعد از اينكه سپاه، حركت كرد و رفت، من گردنبندم را پيدا كردم. و هنگامي كه به منزلگاه خود رسيدم، كسي آنجا نبود. به گمان اين كه آنها بزودي متوجه گم شدن من مي شوند و بر مي گردند، به منزلگاه خود، بازگشتم. آنجا نشسته بودم كه خواب بر من غلبه نمود و خواب رفتم. صفوان بن معطل سلمي ذكواني كه مسئول بررسي منزل سپاه بود، هنگام صبح به جايگاه من رسيد و سياهي انسان خوابيده اي را مشاهده نمود. وي قبل از نازل شدن حكم حجاب، مرا ديده بود. با استرجاع (**إنا لله وإنا إليه راجعون**) گفتنش از خواب بيدار شدم. او شترش را خواباند و پايش را بر زانوي شتر گذاشت و من سوار شدم. آنگاه مهار شتر را گرفت و براه افتاد تا اينكه به لشكر كه هنگام ظهر براي استراحت، توقف كرده بود، رسيديم.

هلاك شوندگان، هلاك شدند. عبدالله بن ابي بن سلول (رئيس منافقين) رهبري اين تهمت را بعهده داشت. خلاصه ما به مدينه آمديم و من يك ماه بيمار شدم. در اين ميان، مردم سرگرم صحبت در مورد صاحبان افك يعني تهمت زنندگان بودند.

آنچه مرا به شك وا مي داشت، اين بود كه من آن توجه و مهرباني اي را كه در ساير بيماريها از رسول خدا ρ مشاهده مي كردم، در اين بيماري نمي

ديدم. رسول خدا ρ نزد ما مي آمد، و سلام مي كرد و مي گفت: «بيمار شما چطور است»؟

من از اين شايعات، هيچ اطلاعي نداشتم تا اينكه در دوران نقاهت، من و امّ مسطح براي قضاي حاجت، به مناصع (محل قضاي حاجت) بيرون رفتيم. گفتني است كه ما فقط شبها براي قضاي حاجت، بيرون مي رفتيم. و اين زماني بود كه هنوز در نزديكي خانه هايمان توالت نساخته بوديم و براي قضاي حاجت، مانند عربهاي نخستين، از خانه ها دور مي شديم و فاصله مي گرفتيم. من و امّ مسطح مي رفتيم كه چادر امّ مسطح زير پايش گير كرد و به زمين افتاد.

در اين هنگام، گفت: مسطح، هلاك شود. من به او گفتم: چه سخن بدي بزبان آوردي. آيا به مردي كه در غزوة بدر حضور داشته است، ناسزا مي گويي؟ امّ مسطح گفت: اي فلاني! مگر سخنانشان را نشنيده اي؟ و اينجا بود كه مرا از سخنان اهل افك، مطلع ساخت.

با شنيدن اين سخن، بيماري ام افزايش يافت. هنگامي كه به خانه برگشتم، رسول خدا ρ نزد من آمد و سلام كرد و گفت: «بيمار شما چطور است»؟ گفتم: به من اجازه دهيد تا نزد والدينم بروم. هدفم اين بود كه از پدر و مادرم اصل ماجرا را جويا شوم و نسبت به آن، يقين پيدا كنم. پيامبر اكرم ρ هم به من اجازه داد. پس نزد والدينم رفتم و سخنان مردم را براي مادرم بازگو نمودم. مادرم گفت: اي دخترم! اين امر را بر خودت آسان بگير. زيرا زني زيبا كه در خانة مردي باشد و هوو هايي داشته باشد و آن مرد هم او را دوست داشته باشد، هوو ها عليه او سخنان زيادي مي گويند. گفتم: سبحان الله! مردم هم اين سخنان را به زبان مي آورند!!

بهرحال، آن شب را به صبح رساندم بدون اينكه اشكهايم قطع شود و لحظه اي چشمانم را با خواب، سرمه نمايم. و چون مدتي، وحي نازل نشد، رسول خدا ρ علي بن ابي طالب و اسامه بن زيد را خواست و با آنها در مورد جدايي از خانواده اش مشوره

نمود. از آنجايي كه اسامه، محبت قلبي رسول اكرم ρ را نسبت به همسرانش مي دانست، گفت: اي رسول خدا! او همسر شماست و ما چيزي بجز خير و نيكي از او سراغ نداريم. اما علي بن ابي طالبτ گفت: اي رسول خدا! خداوند شما را مجبور نكرده است و زنان زيادي بجز او وجود دارند. و اگر از كنيز (عايشه) بپرسي او حقيقت را برايت خواهد گفت.

رسول خدا ρ بريره (كنيز مرا) را صدا كرد و گفت: «اي بريره! آيا از عايشه مورد مشكوكي مشاهده نموده اي»؟ بريره گفت: نه، سوگند به ذاتي كه تو را به حق، مبعوث نموده است، من هرگز عيبي در او مشاهده نكرده ام مگر اينكه بعلت كم سن و سال بودن، خواب مي‌رود. پس گوسفند مي آيد و خميرش را مي خورد.

رسول خدا ρ همان روز، برخاست و از عبد الله بن ابي بن سلول شكايت كرد و فرمود: «چه كسي در مورد مردي كه با تهمت زدن به خانواده ام باعث اذيت و آزارم شده است، مرا معذور مي داند؟ (اگر او را مجازات نمايم، مرا سرزنش نمي نمايد). سوگند به خدا كه من از خانواده ام بجز خير و نيكي، چيز ديگري سراغ ندارم و همچنين در مورد مردي (صفوان بن معطل) كه از او سخن مي گويند نيز بجز خير و نيكي، چيز ديگري نمي دانم و فقط همراه من به خانه ام مي‌آمد». با شنيدن اين سخنان، سعد بن معاذ برخاست و گفت: من تو را در مورد او معذور مي دانم. اگر آنمرد، از قبيلة اوس است، ما گردنش را مي زنيم و اگر از برادارن خزرجي ماست، شما دستور دهيد تا ما دستور شما را اجرا نماييم. بعد از اين گفت و شنود، سردار خزرج، سعد بن عباده كه قبل از اين، مردي نيكوكار بود اما در اين لحظه، تعصب قومي اش گل كرد، برخاست و گفت: دروغ مي گويي. سوگند به خدا، نه او را به قتل مي رساني و نه توانايي كشتن اش را داري. در اين هنگام، اسيد بن حضير برخاست و گفت: والله، دروغ ميگويي. سوگند به خدا كه او را مي كشيم. تو منافقي كه از منافقان، دفاع مي كني. اينجا بود كه قبيلة اوس و خزرج بر آشفتند و در حالي كه رسول خدا ρ بالاي منبر بود، خواستند با يكديگر درگير شوند. با

مشاهدة اين وضع، رسول خدا ρ از منبر پايين آمد و آنها را به آرامش دعوت كرد. تا اينكه خاموش شدند و رسول خدا ρ نيز سكوت كرد. من اين روز را هم با گريه، سپري كردم. براي يك لحظه هم اشكهايم قطع نشد و لحظه اي خوابم نبرد. بدين ترتيب، دو شب و يك روز را در كنار پدر و مادرم با گريه گذراندم تا جايي كه گمان كردم شدت گريه، جگرم را تكه پاره مي كند.

عايشه رضي الله عنها مي گويد: در حالي كه پدر و مادرم كنارم نشسته بودند و من گريه مي كردم، يك زن انصاري، اجازة ورود خواست. به او اجازه دادم. بعد از اينكه وارد خانه شد، نشست و با من شروع به گريه كرد. ما در حال گريستن بوديم كه ناگهان رسول خدا ρ وارد شد و (كنار من) نشست در حالي كه از تاريخ شروع اين سخنان، كنارم ننشسته بود و يك ماه هم چيزي در مورد من به وي وحي نشده بود. رسول خدا ρ بعد از نشستن، شهادتين خواند. سپس فرمود: «اي عايشه! در مورد تو به من چنين سخناني رسيده است. اگر تو پاك و بي گناهي، بزودي خداوند پاكي و بي گناهي ات را اعلام خواهد كرد. و اگر مرتكب گناهي شده اي، از خداوند طلب مغفرت كن و بسوي او رجوع نما. زيرا اگر بنده، به گناهش اعتراف نمايد و توبه كند، خداوند توبه اش را مي پذيرد». هنگامي كه رسول خدا ρ سخنانش را به پايان رسانيد، اشك در چشمانم خشكيد طوريكه قطره اي هم يافت نمي شد.

به پدرم گفتم: از طرف من جواب رسول الله ρ را بده. گفت: سوگند به خدا، نميدانم به رسول خدا ρ چه بگويم.

به مادرم گفتم: شما از طرف من به رسول الله ρ پاسخ دهيد. گفت: سوگند به خدا كه من هم نمي دانم به رسول خدا ρ چه بگويم.

من كه دختركم سن و سالي بودم و (تا آن زمان) قرآن زيادي نمي دانستم، گفتم: به خدا سوگند، مي دانم كه شما سخنان مردم را شنيده ايد و در قلبتان جاي گرفته اند و آنها را باور كرده ايد.

در نتيجه، اگر به شما بگويم: من بي گناه و پاك ام و خدا مي داند كه من بي گناه ام، سخن مرا باور نمي كنيد. و اگر به گناهي اعتراف نمايم ـ و خدا مي داند كه من بي گناه ام ـ شما مرا تصديق مي نماييد. بخدا سوگند، مثال من و شما مانند پدر يوسف است كه فرمود: [فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَّاللهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَي مَا تَصِفُونَ]

پس از گفتن اين كلمات، به اميد اينكه خداوند، برائت و پاكي ام را آشكار سازد، به رختخواب رفتم. اما بخدا سوگند، گمان نمي كردم خداوند دربارة من وحي نازل نمايد. زيرا خودم را كوچكتر از آن مي دانستم كه قرآن در مورد من به سخن آيد. ولي اميدوار بودم كه رسول خدا ρ خوابي ببيند و خداوند، در آن خواب، پاكي ام را آشكار نمايد. بخدا سوگند! قبل از اينكه رسول خدا ρ از جايش بلند شود و كسي از اهل خانه از خانه، بيرون رود، بر آنحضرت ρ وحي نازل گرديد و همان سختي و دشواري حالت وحي، وي را فرا گرفت طوريكه در روز سرد زمستاني، قطرات عرق مانند دانه هاي مرواريد از بدن مباركش سرازير گشت.

نخستين كلماتي را كه رسول خدا ρ بعد از برطرف شدن حالت وحي با تبسم به زبان آورد، اين بود كه به من گفت: «اي عايشه! خدا را سپاس بگوي زيرا خداوند، برائت و پاكي ات را اعلام نمود».

مادرم به من گفت: بلند شو و از رسول خدا ρ تشكر كن. گفتم: بخدا سوگند، بلند نمي شوم و بجز خدا، از كسي ديگر، تشكر نمي كنم.

خداوند اين آيات را نازل فرمود: [إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ ...] يعني كساني كه تهمت زدند، گروهي از شما بودند... تا آخر. هنگامي كه اين آيات، دربارة برائت و پاكي ام نازل گرديد، ابوبكر صديق τ كه همواره به مسطح بن اثاثه به سبب قرابت و خويشاوندي انفاق مي كرد، گفت: بخدا سوگند كه بعد از اين، هرگز به او بخاطر سخناني كه در مورد عايشه به زبان آورده است، انفاق نخواهم كرد. آنگاه خداوند اين

آيات را نازل فرمود: (صاحبان ثروت و فضل شما، نبايد سوگند ياد كنند كه به خويشاوندان، مساكين و مهاجرين در راه خدا، انفاق نكنند. بهتر است كه عفو كنند و گذشت نمايند. آيا مايل نيستيد كه خداوند از شما بگذرد؟ و خداند متعال بخشنده و مهربان است).

آنگاه ابوبكرτ فرمود: بلي، به خدا سوگند، دوست دارم كه خداوند مرا بيامرزد و همچنان به انفاق كردن بر مسطح، ادامه داد.

قابل يادآوري است كه رسول الله ρ دربارة من از زينب دختر جحش نيز مي پرسيد و مي گفت: اي زينب! چه مي داني و چه ديده اي؟ زينب رضي الله عنها هم در پاسخ مي گفت: من چشم و گوشم را حفاظت مي كنم. بخدا سوگند، من چيزي بجز خير و نيكي، از او نمي‌دانم.

بلي، زينب رضي الله عنها همان كسي بود كه (در جاه و منزلت، نزد رسول خدا ρ) با من رقابت مي كرد. اما (در اين جريان) خداوند او را با تقوايي كه داشت، نجات داد. (درمورد من گمان بد نكرد).

باب (5): تاييد يك نفر براي شخص، كافي است

1168. عَنْ أَبِي بَكْرَةَ τ قَالَ: أَثْنَى رَجُلٌ عَلَى رَجُلٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ρ، فَقَالَ: «وَيْلَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ، قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ» مِرَارًا ثُمَّ قَالَ: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَادِحًا أَخَاهُ لا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ فُلانًا وَاللَّهُ حَسِيبُهُ، وَلا أُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا، أَحْسِبُهُ كَذَا وَكَذَا إِنْ كَانَ يَعْلَمُ ذَلِكَ مِنْهُ». (بخارى:2662)

ترجمه: ابوبكره τ مي گويد: شخصي، يكي از دوستانش را نزد رسول خدا ρ تعريف و تمجيد نمود. رسول الله ρ چندين بار فرمود: «واي برتو، گردن دوستت را شكستي. گردن دوستت را شكستي». بعد از آن فرمود: «اگر قرار است حتماً كسي را تعريف و تمجيد كنيد، چنين بگوييد: گمان من دربارة فلاني،

چنين است و خداوند، حالش را بهتر مي داند و من كسي را تزكيه نمي كنم. البته در صورتي مي تواند اوصاف فرد را بيان نمايد كه آن اوصاف، در او وجود داشته باشند».

باب (6): بالغ شدن اطفال و گواهي دادن آنها

1169. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ عَرَضَهُ يَوْمَ أُحُدٍ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمْ يُجِزْنِي، ثُمَّ عَرَضَنِي يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَأَنَا ابْنُ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً فَأَجَازَنِي. (بخارى:2664)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: مرا در چهارده سالگي، نزد رسول خدا ρ بردند تا در غزوة احد، شركت نمايم. اما رسول خدا ρ به من اجازة شركت نداد. بعد از آن، در پانزده سالگي مرا نزد پيامبر اكرم ρ بردند تا در غزوة خندق، شركت كنم. اين بار، رسول اكرم ρ به من اجازه داد. (تا در غزوه شركت نمايم).

باب (7): وقتي كه مردم براي سوگند خوردن از يكديگر، سبقت بگيرند

1170. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ عَرَضَ عَلَى قَوْمٍ الْيَمِينَ فَأَسْرَعُوا، فَأَمَرَ أَنْ يُسْهَمَ بَيْنَهُمْ فِي الْيَمِينِ أَيُّهُمْ يَحْلِفُ. (بخارى:2674).

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ از گروهي خواست تا سوگند ياد كنند. هريك از آنان مي خواست جلوتر از ديگران، سوگند ياد كند. آنگاه رسول الله ρ براي اينكه چه كسي جلوتر سوگند ياد كند، ميان آنان، قرعه كشي كرد.

باب (8): چگونگي سوگند خوردن

1171- عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ». (بخارى:2679)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «كسي كه مي خواهد سوگند ياد كند، به نام الله سوگند بخورد يا سكوت نمايد».

باب (9): كسي كه ميان مردم، آشتي بر قرار مي كند، دروغگو نيست

1172- عَنْ أُمِّ كُلْثُومٍ بِنْتِ عُقْبَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «لَيْسَ الْكَذَّابُ الَّذِي يُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ فَيَنْمِي خَيْرًا أَوْ يَقُولُ خَيْرًا» (بخاري:2692)

ترجمه: ام كلثوم؛ دختر عقبه؛ رضي الله عنها مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «كسي كه براي ايجاد صلح و آشتي ميان مردم، سخن مصلحت آميزي را به مردم برساند يا سخن مصلحت آميزي بر زبان آورد، دروغگو شمرده نمي شود».

باب (10): رفتن امام همراه پيروانش براي صلح

1173- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ: أَنَّ أَهْلَ قُبَاءٍ اقْتَتَلُوا حَتَّى تَرَامَوْا بِالْحِجَارَةِ، فَأُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِذَلِكَ، فَقَالَ: «اذْهَبُوا بِنَا نُصْلِحُ بَيْنَهُمْ». (بخارى:2693)

ترجمه: سهل بن سعد τ مي گويد: ساكنان قبا باهم درگير شدند طوريكه به سوي يكديگر، سنگ پرتاب كردند. هنگامي كه رسول الله ρ مطلع گرديد،

فرمود: «برويم تا ميان آنان، صلح و آشتي بر قرار نمايیم».

باب (11): چگونه نوشته ميشود؟ اين سند صلح و آشتي فلان بن فلان و فلان بن فلان است بدون ذكر قبيله و نسب

1174- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ τ قَالَ: اعْتَمَرَ النَّبِيُّ ρ فِي ذِي الْقَعْدَةِ، فَأَبَى أَهْلُ مَكَّةَ أَنْ يَدَعُوهُ يَدْخُلُ مَكَّةَ حَتَّى قَاضَاهُمْ عَلَى أَنْ يُقِيمَ بِهَا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ، فَلَمَّا كَتَبُوا الْكِتَابَ كَتَبُوا: هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالُوا: لا نُقِرُّ بِهَا فَلَوْ نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا مَنَعْنَاكَ، لَكِنْ أَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، قَالَ: «أَنَا رَسُولُ اللَّهِ، وَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ». ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ: «امْحُ: رَسُولُ اللَّهِ» قَالَ: لا وَاللَّهِ، لا أَمْحُوكَ أَبَدًا. فَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ρ الْكِتَابَ، فَكَتَبَ: «هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ لا يَدْخُلُ مَكَّةَ سِلاحٌ إِلاَّ فِي الْقِرَابِ، وَأَنْ لا يَخْرُجَ مِنْ أَهْلِهَا بِأَحَدٍ، إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتَّبِعَهُ، وَأَنْ لا يَمْنَعَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِهِ أَرَادَ أَنْ يُقِيمَ بِهَا». فَلَمَّا دَخَلَهَا وَمَضَى الأَجَلُ أَتَوْا عَلِيًّا فَقَالُوا: قُلْ لِصَاحِبِكَ اخْرُجْ عَنَّا فَقَدْ مَضَى الأَجَلُ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ρ فَتَبِعَتْهُمُ ابْنَةُ حَمْزَةَ: يَا عَمِّ يَا عَمِّ، فَتَنَاوَلَهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ τ فَأَخَذَ بِيَدِهَا وَقَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام: دُونَكِ ابْنَةَ عَمِّكِ، حَمَلَتْهَا فَاخْتَصَمَ فِيهَا عَلِيٌّ وَزَيْدٌ وَجَعْفَرٌ، فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا أَحَقُّ بِهَا وَهِيَ ابْنَةُ عَمِّي، وَقَالَ جَعْفَرٌ: ابْنَةُ عَمِّي وَخَالَتُهَا تَحْتِي، وَقَالَ زَيْدٌ: ابْنَةُ أَخِي، فَقَضَى بِهَا النَّبِيُّ ρ لِخَالَتِهَا وَقَالَ: «الْخَالَةُ بِمَنْزِلَةِ الأُمِّ» وَقَالَ لِعَلِيٍّ: «أَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ» وَقَالَ لِجَعْفَرٍ: «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي» وَقَالَ لِزَيْدٍ: «أَنْتَ أَخُونَا وَمَوْلانَا». (بخارى:2700)

ترجمه: براء بن عازب τ مي گويد: رسول خدا ρ در ماه ذي قعده قصد عمره نمود. اما ساكنان مكه از ورودش به مكه، جلوگيري كردند. تا اينكه رسول خدا ρ با آنها قرار دادي امضا نمود كه طبق آن

قرار داد (مسلمانان، امسال برگردند و سال آينده براي اداي عمره) فقط سه روز مي توانند در مكه بمانند.

هنگام نوشتن قرار داد، چنين نوشتند: اين، قرار داد محمد، رسول خدا است. مشركين گفتند: رسول خدا بودن تو را نمي پذيريم. زيرا اگر ما مي دانستيم كه تو رسول خدا هستي، از ورودت به مكه، جلوگيري نمي كرديم. بلكه تو محمد بن عبد الله هستي. رسول الله ρ فرمود: «من هم رسول خدا و هم محمد بن عبدالله هستم». سپس خطاب به علي τ فرمود: «لفظ رسول خدا را پاك كن». علي τگفت: بخدا سوگند، هرگز آنرا پاك نميكنم. رسول خدا ρ قرار داد را گرفت و دستور داد تا چنين بنويسد: «اين، قرار داد محمد بن عبد الله است. به مكه هيچ سلاحي وارد نشود مگر اينكه در غلاف باشد. و اگر كسي از اهل مكه، خواست از محمد پيروي نمايد، او را با خود نبرد. و اگر كسي از يارانش (ياران محمد) خواست در مكه بماند، مانع اش نشود». و هنگامي كه رسول خدا ρ (سال بعد) وارد مكه شد و سه روز به پايان رسيد، مشركين نزد علي τ آمدند و گفتند: به دوست ات بگو تا مكه را ترك كند. زيرا وقت اش تمام شده است.

نبي اكرم ρ از مكه بيرون رفت در حالي كه دخترخردسال حمزه τ عمو عمو كنان پشت سر آنها براه افتاد. علي بن ابي طالب τ دستش را گرفت و به فاطمه رضي الله عنها گفت: دختر عمويت را تحويل بگير. فاطمه رضي الله عنها او را در بغل گرفت. علي و زيد و جعفر دربارة او با يكديگر اختلاف نمودند. علي τ گفت: من براي حضانت او مستحق ترام زيرا دختر عموي من است. جعفر τ گفت: من مستحق ترام. زيرا علاوه بر اينكه دختر عموي من است، خاله اش نيز همسر من مي باشد. زيد گفت: او برادرزادة من است. نبي اكرم ρ او را به خاله اش سپرد و فرمود: «خاله به منزلة مادر است». و به علي τ گفت: «من از تو و تو از من هستي». و به جعفر τ گفت: «تو در سيرت و صورت با من شباهت

داري». و به زيد گفت: «تو برادر و دوست ما هستي».

باب (12): اين گفتة پيامبر اكرم ρ كه در مورد حسن بن علي رضي الله عنهما فرمود: «اين فرزند من، سردار است»

1175. عَن أَبِي بَكْرَةَ τ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ عَلَى الْمِنْبَرِ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى جَنْبِهِ وَهُوَ يُقْبِلُ عَلَى النَّاسِ مَرَّةً وَعَلَيْهِ أُخْرَى وَيَقُولُ: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ». (بخارى:2704)

ترجمه: ابوبكره τ مي گويد: رسول خدا ρ را بالاي منبرديدم در حالي كه حسن بن علي رضي الله عنهما در كنارش قرار داشت. آنحضرت ρ گاهي به سوي مردم و گاهي بسوي او نگاه مي كرد و مي فرمود: «اين فرزند من، سردار است و شايد خداوند بوسيلة او ميان دو گروه بزرگ از مسلمانان، صلح و آشتي بر قرار نمايد».

باب (13): آيا امام مي تواند در مورد صلح، نظر بدهد

1176- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا تَقُولُ: سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ρ صَوْتَ خُصُومٍ بِالْبَابِ عَالِيَةٍ أَصْوَاتُهُمَا، وَإِذَا أَحَدُهُمَا يَسْتَوْضِعُ الآخَرَ، وَيَسْتَرْفِقُهُ فِي شَيْءٍ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لا أَفْعَلُ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ρ فَقَالَ: أَيْنَ الْمُتَأَلِّي عَلَى اللَّهِ لا يَفْعَلُ الْمَعْرُوفَ»؟ فَقَالَ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَهُ أَيُّ ذَلِكَ أَحَبَّ. (بخارى:2705)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي فرمايد: رسول خدا ρ صداي بلند افرادي را نزديك در خانه شنيد كه با يكديگر اختلاف داشتند. يكي از آنها از ديگري تقاضاي تخفيف (دَين) مي نمود و او را به لطف و مهرباني دعوت مي كرد ولي ديگري مي گفت: بخدا سوگند، تخفيف نمي دهم. رسول خدا ρ بيرون

رفت و فرمود: «كجاست كسي كه سوگند مي خورد كه كار نيك انجام ندهد و در آن، افراط مي كند»؟ شخصي گفت: اي رسول خدا! من هستم. اما اكنون، هر طوركه دوست دارد با او رفتار خواهم كرد.

51 ـ كتاب الشروط

باب (1): شروط مهر، هنگام عقد نكاح

1177. عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَحَقُّ الشُّرُوطِ أَنْ تُوفُوا بِهِ مَا اسْتَحْلَلْتُمْ بِهِ الْفُرُوجَ». (بخارى:2721)

ترجمه: عقبه بن عامرτ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «شروطي كه عمل كردن به آنها از همة شروط، لازم تر است، شروطي مي باشد كه بوسيلة آنها شرمگاهها را حلال قرار ميدهيد» (شروط نكاح).

باب (2): شروطي كه در حدود، صحيح نيست

1178. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّهُمَا قَالا: إِنَّ رَجُلاً مِنَ الأَعْرَابِ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْشُدُكَ اللَّهَ إِلاَّ قَضَيْتَ لِي بِكِتَابِ اللَّهِ، فَقَالَ الْخَصْمُ الآخَرُ . وَهُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ .: نَعَمْ فَاقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَأْذَنْ لِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «قُلْ». قَالَ: إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا، فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ، وَإِنِّي أُخْبِرْتُ أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَوَلِيدَةٍ، فَسَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ فَأَخْبَرُونِي أَنَّمَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، وَأَنَّ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا الرَّجْمَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ، الْوَلِيدَةُ وَالْغَنَمُ رَدٌّ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، اغْدُ يَا أُنَيْسُ إِلَى امْرَأَةِ هَذَا،

فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا». قَالَ: فَغَدَا عَلَيْهَا، فَاعْتَرَفَتْ، فَأَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ فَرُجِمَتْ. (بخاری:2725)

ترجمه: ابوهريره و زيد بن خالد جهني رضي الله عنهما مي گويند: مردي باديه نشين نزد رسول خدا ρ آمد و گفت: اي رسول خدا! تو را بخدا سوگند مي دهم كه در مورد من، بر اساس كتاب خدا قضاوت نمايي. طرف ديگر كه مردي داناتر بود، گفت: بلي، ميان ما بر اساس كتاب خدا قضاوت كن. و اجازه بده تا من سخن بگويم. رسول خدا ρ فرمود: «صحبت كن». او گفت: پسرم نزد اين (باديه نشين) كار مي كرد و با همسرش، مرتكب زنا گرديد. به من گفتند: پسرت بايد رجم شود. من بجاي رجم، صد گوسفند و يك كنيز به او فديه دادم. سپس مسأله را از علما پرسيدم. گفتند: پسرت بايد صد ضربه شلاق، زده شود و يك سال، تبعيد گردد. رسول خدا ρ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، ميان شما، طبق كتاب خدا قضاوت مي نمايم. گوسفندان و كنيزت، به تو برگردانده مي شوند و پسرت بايد صد ضربه شلاق، زده شود و يك سال، تبعيد گردد». و با اشاره به سوي باديه نشين، فرمود: «اي انيس! فردا صبح نزد همسر اين مرد برو. اگر اعتراف كرد كه مرتكب عمل زنا شده است، او را رجم كن».

راوي مي گويد: انيس، نزد آن زن رفت و او نيز اعتراف كرد. آنگاه، رسول خدا ρ دستور رجم داد و حكم، اجرا شد.

باب (3): شرط گذاشتن در معاملات كشاورزي

1179- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا فَدَعَ أَهْلُ خَيْبَرَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ، قَامَ عُمَرُ خَطِيبًا فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ عَامَلَ يَهُودَ خَيْبَرَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَقَالَ: «نُقِرُّكُمْ مَا أَقَرَّكُمُ اللَّهُ» وَإِنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ خَرَجَ إِلَى مَالِهِ هُنَاكَ فَعُدِيَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّيْلِ، فَفُدِعَتْ يَدَاهُ وَرِجْلاهُ، وَلَيْسَ لَنَا هُنَاكَ عَدُوٌّ غَيْرَهُمْ، هُمْ عَدُوُّنَا وَتُهْمَتُنَا وَقَدْ رَأَيْتُ إِجْلاءَهُمْ، فَلَمَّا أَجْمَعَ عُمَرُ عَلَى ذَلِكَ أَتَاهُ أَحَدُ بَنِي أَبِي الْحُقَيْقِ،

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَتُخْرِجُنَا وَقَدْ أَقَرَّنَا مُحَمَّدٌ ρ وَعَامَلَنَا عَلَى الأَمْوَالِ وَشَرَطَ ذَلِكَ لَنَا؟ فَقَالَ عُمَرُ: أَظَنَنْتَ أَنِّي نَسِيتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ρ: «كَيْفَ بِكَ إِذَا أُخْرِجْتَ مِنْ خَيْبَرَ تَعْدُو بِكَ قَلُوصُكَ لَيْلَةً بَعْدَ لَيْلَةٍ»؟ فَقَالَ: كَانَتْ هَذِهِ هُزَيْلَةً مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ، قَالَ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، فَأَجْلاهُمْ عُمَرُ وَأَعْطَاهُمْ قِيمَةَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ الثَّمَرِ مَالاً وَإِبِلاً وَعُرُوضًا مِنْ أَقْتَابٍ وَحِبَالٍ وَغَيْرِ ذَلِكَ. (بخارى:2730)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه هنگامي كه يهود خيبر، او را زدند و دست و پايش را زخمي كردند، عمر بن خطاب τ برخاست و سخنراني كرد وگفت: همانا رسول خدا ρ دربارة اموال يهود خيبر، با آنها قرارداد منعقد ساخت و فرمود: «تا وقتي كه خدا بخواهد، شما را در خيبر، خواهيم گذاشت».

عبد الله بن عمر براي سركشي اموالش به خيبر رفته است. شب هنگام در آنجا به وي حمله شده و دست و پايش مجروح گرديده است. ما در آنجا، دشمني بجز يهود نداريم. آنان دشمن ما هستند و در اين جريان، ما آنها را متهم مي دانيم. لذا به نظر مي رسد كه بايد از خيبر، جلاي وطن شوند.

عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه عمر بن خطاب τ عزمش را جزم نمود تا آنها را بيرون كند، شخصي يهودي از قبيلة ابو الحقيق نزد او آمد و گفت: اي اميرالمؤمنين! آيا ما را از خيبر، بيرون مي كني در حالي كه محمد ما را بيرون نكرد بلكه دربارة اموال آن، طبق شرايطي با ما قرار داد بست؟ عمر τ گفت: گمان مي كني سخن رسول خدا ρ را فراموش كرده ام كه خطاب به تو فرمود: «هنگامي كه از خيبر، بيرون رانده شوي و هر شب، شترت تو را بجايي ببرد، حالت چگونه خواهد بود»؟

آن مرد گفت: اين، يك شوخي از ابو القاسم بود. عمر τ فرمود: دروغ مي گويي اي دشمن خدا!

سرانجام عمرτ آنها را از خيبر، بيرون راند و در عوض ميوه هايشان، به آنها شتر و كالا هاي ديگر از قبيل پالان شتر، ريسمان و چيز هاي ديگر داد.

باب (4): شروط در جهاد و صلح با دشمن ونوشتن شروط

1180. عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ وَمَرْوَانَ يُصَدِّقُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدِيثَ صَاحِبِهِ قَالا: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ρ زَمَنَ الْحُدَيْبِيَةِ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ بِالْغَمِيمِ فِي خَيْلٍ لِقُرَيْشٍ طَلِيعَةٌ، فَخُذُوا ذَاتَ الْيَمِينِ». فَوَاللَّهِ مَا شَعَرَ بِهِمْ خَالِدٌ حَتَّى إِذَا هُمْ بِقَتَرَةِ الْجَيْشِ، فَانْطَلَقَ يَرْكُضُ نَذِيرًا لِقُرَيْشٍ، وَسَارَ النَّبِيُّ ρ حَتَّى إِذَا كَانَ بِالثَّنِيَّةِ الَّتِي يُهْبَطُ عَلَيْهِمْ مِنْهَا بَرَكَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ، فَقَالَ النَّاسُ: حَلْ، حَلْ، فَأَلَحَّتْ، فَقَالُوا: خَلأَتِ الْقَصْوَاءُ، خَلأَتِ الْقَصْوَاءُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَا خَلأَتِ الْقَصْوَاءُ، وَمَا ذَاكَ لَهَا بِخُلُقٍ، وَلَكِنْ حَبَسَهَا حَابِسُ الْفِيلِ». ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فِيهَا حُرُمَاتِ اللَّهِ إِلاَّ أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا». ثُمَّ زَجَرَهَا فَوَثَبَتْ، قَالَ: فَعَدَلَ عَنْهُمْ حَتَّى نَزَلَ بِأَقْصَى الْحُدَيْبِيَةِ عَلَى ثَمَدٍ قَلِيلِ الْمَاءِ يَتَبَرَّضُهُ النَّاسُ تَبَرُّضًا، فَلَمْ يُلَبِّثْهُ النَّاسُ حَتَّى نَزَحُوهُ، وَشُكِيَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ الْعَطَشُ، فَانْتَزَعَ سَهْمًا مِنْ كِنَانَتِهِ ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ يَجْعَلُوهُ فِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا زَالَ يَجِيشُ لَهُمْ بِالرِّيِّ حَتَّى صَدَرُوا عَنْهُ، فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَ بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ الْخُزَاعِيُّ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِهِ مِنْ خُزَاعَةَ، وَكَانُوا عَيْبَةَ نُصْحِ رَسُولِ اللَّهِ ρ مِنْ أَهْلِ تِهَامَةَ، فَقَالَ: إِنِّي تَرَكْتُ كَعْبَ بْنَ لُؤَيٍّ وَعَامِرَ بْنَ لُؤَيٍّ نَزَلُوا أَعْدَادَ مِيَاهِ الْحُدَيْبِيَةِ وَمَعَهُمُ الْعُوذُ الْمَطَافِيلُ، وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ، وَصَادُّوكَ عَنِ الْبَيْتِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّا لَمْ نَجِئْ لِقِتَالِ أَحَدٍ، وَلَكِنَّا جِئْنَا مُعْتَمِرِينَ، وَإِنَّ قُرَيْشًا قَدْ نَهِكَتْهُمُ الْحَرْبُ، وَأَضَرَّتْ بِهِمْ، فَإِنْ شَاءُوا مَادَدْتُهُمْ مُدَّةً وَيُخَلُّوا بَيْنِي وَبَيْنَ النَّاسِ، فَإِنْ أَظْهَرْ فَإِنْ شَاءُوا أَنْ يَدْخُلُوا فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ فَعَلُوا، وَإِلاَّ فَقَدْ جَمُّوا، وَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأُقَاتِلَنَّهُمْ

عَلَى أَمْرِي هَذَا، حَتَّى تَنْفَرِدَ سَالِفَتِي، وَلَيُنْفِذَنَّ اللَّهُ أَمْرَهُ». فَقَالَ بُدَيْلٌ: سَأُبَلِّغُهُمْ مَا تَقُولُ. قَالَ: فَانْطَلَقَ حَتَّى أَتَى قُرَيْشًا قَالَ: إِنَّا قَدْ جِئْنَاكُمْ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ وَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ قَوْلاً فَإِنْ شِئْتُمْ أَنْ نَعْرِضَهُ عَلَيْكُمْ فَعَلْنَا، فَقَالَ سُفَهَاؤُهُمْ: لا حَاجَةَ لَنَا أَنْ تُخْبِرَنَا عَنْهُ بِشَيْءٍ، وَقَالَ ذَوُو الرَّأْيِ مِنْهُمْ: هَاتِ مَا سَمِعْتَهُ. يَقُولُ: قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا، فَحَدَّثَهُمْ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ρ. فَقَامَ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ: أَيْ قَوْمِ، أَلَسْتُمْ بِالْوَالِدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: أَوَلَسْتُ بِالْوَلَدِ؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَهَلْ تَتَّهِمُونِي؟ قَالُوا: لا، قَالَ: أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي اسْتَنْفَرْتُ أَهْلَ عُكَاظَ فَلَمَّا بَلَّحُوا عَلَيَّ جِئْتُكُمْ بِأَهْلِي وَوَلَدِي وَمَنْ أَطَاعَنِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَإِنَّ هَذَا قَدْ عَرَضَ لَكُمْ خُطَّةَ رُشْدٍ اقْبَلُوهَا وَدَعُونِي آتِيهِ، قَالُوا: ائْتِهِ، فَأَتَاهُ فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ρ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: نَحْوًا مِنْ قَوْلِهِ لِبُدَيْلٍ، فَقَالَ عُرْوَةُ عِنْدَ ذَلِكَ: أَيْ مُحَمَّدُ أَرَأَيْتَ إِنِ اسْتَأْصَلْتَ أَمْرَ قَوْمِكَ، هَلْ سَمِعْتَ بِأَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ اجْتَاحَ أَهْلَهُ قَبْلَكَ؟ وَإِنْ تَكُنِ الأُخْرَى، فَإِنِّي وَاللَّهِ لأَرَى وُجُوهًا، وَإِنِّي لأَرَى أَوْشَابًا مِنَ النَّاسِ خَلِيقًا أَنْ يَفِرُّوا وَيَدَعُوك، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: امْصُصْ بِبَظْرِ اللاَّتِ، أَنَحْنُ نَفِرُّ عَنْهُ وَنَدَعُهُ؟ فَقَالَ: مَنْ ذَا؟ قَالُوا: أَبُو بَكْرٍ، قَالَ: أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْلا يَدٌ كَانَتْ لَكَ عِنْدِي لَمْ أَجْزِكَ بِهَا لأَجَبْتُكَ، قَالَ: وَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ρ، فَكُلَّمَا تَكَلَّمَ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ النَّبِيِّ ρ وَمَعَهُ السَّيْفُ وَعَلَيْهِ الْمِغْفَرُ، فَكُلَّمَا أَهْوَى عُرْوَةُ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَةِ النَّبِيِّ ρ ضَرَبَ يَدَهُ بِنَعْلِ السَّيْفِ، وَقَالَ لَهُ: أَخِّرْ يَدَكَ عَنْ لِحْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَرَفَعَ عُرْوَةُ رَأْسَهُ فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، فَقَالَ: أَيْ غُدَرُ، أَلَسْتُ أَسْعَى فِي غَدْرَتِكَ؟ وَكَانَ الْمُغِيرَةُ صَحِبَ قَوْمًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَقَتَلَهُمْ وَأَخَذَ أَمْوَالَهُمْ، ثُمَّ جَاءَ فَأَسْلَمَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ : «أَمَّا الإِسْلامَ فَأَقْبَلُ، وَأَمَّا الْمَالَ فَلَسْتُ مِنْهُ فِي شَيْءٍ». ثُمَّ إِنَّ عُرْوَةَ جَعَلَ يَرْمُقُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ρ بِعَيْنَيْهِ قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا تَنَخَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، فَرَجَعَ عُرْوَةُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَيْ قَوْمِ وَاللَّهِ لَقَدْ

وَفَدْتُ عَلَى الْمُلُوكِ، وَوَفَدْتُ عَلَى قَيْصَرَ وَكِسْرَى وَالنَّجَاشِيِّ، وَاللَّهِ إِنْ رَأَيْتُ مَلِكًا قَطُّ يُعَظِّمُهُ أَصْحَابُهُ مَا يُعَظِّمُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ρ مُحَمَّدًا، وَاللَّهِ إِنْ تَنَخَّمَ نُخَامَةً إِلاَّ وَقَعَتْ فِي كَفِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَدَلَكَ بِهَا وَجْهَهُ وَجِلْدَهُ، وَإِذَا أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا أَمْرَهُ، وَإِذَا تَوَضَّأَ كَادُوا يَقْتَتِلُونَ عَلَى وَضُوئِهِ، وَإِذَا تَكَلَّمُوا خَفَضُوا أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَهُ، وَمَا يُحِدُّونَ إِلَيْهِ النَّظَرَ تَعْظِيمًا لَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ عَرَضَ عَلَيْكُمْ خُطَّةَ رُشْدٍ فَاقْبَلُوهَا، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ: دَعُونِي آتِيهِ. فَقَالُوا: ائْتِهِ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى النَّبِيِّ ρ وَأَصْحَابِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «هَذَا فُلانٌ وَهُوَ مِنْ قَوْمٍ يُعَظِّمُونَ الْبُدْنَ فَابْعَثُوهَا لَهُ»، فَبُعِثَتْ لَهُ، وَاسْتَقْبَلَهُ النَّاسُ يُلَبُّونَ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ مَا يَنْبَغِي لِهَؤُلاءِ أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ، فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ قَالَ: رَأَيْتُ الْبُدْنَ قَدْ قُلِّدَتْ وَأُشْعِرَتْ، فَمَا أَرَى أَنْ يُصَدُّوا عَنِ الْبَيْتِ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ . يُقَالُ لَهُ: مِكْرَزُ بْنُ حَفْصٍ . فَقَالَ: دَعُونِي آتِيهِ، فَقَالُوا: ائْتِهِ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ قَالَ النَّبِيُّ ρ: «هَذَا مِكْرَزٌ وَهُوَ رَجُلٌ فَاجِرٌ». فَجَعَلَ يُكَلِّمُ النَّبِيَّ ρ فَبَيْنَمَا هُوَ يُكَلِّمُهُ إِذْ جَاءَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لَقَدْ سَهُلَ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ». قَالَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو: هَاتِ اكْتُبْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابًا، فَدَعَا النَّبِيُّ ρ الْكَاتِبَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «أُكتُب بِسْم اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». قَالَ سُهَيْلٌ: أَمَّا الرَّحْمَنُ فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا هُوَ؟ وَلَكِنِ اكْتُبْ: بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ، كَمَا كُنْتَ تَكْتُبُ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: وَاللَّهِ لا نَكْتُبُهَا إِلاَّ: بِسْم اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «اكْتُبْ بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ». ثُمَّ قَالَ: «هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَاللَّهِ لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ مَا صَدَدْنَاكَ عَنِ الْبَيْتِ، وَلا قَاتَلْنَاكَ، وَلَكِنِ اكْتُبْ: مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَرَسُولُ اللَّهِ، وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي، اكْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ» قَالَ الراوي: وَذَلِكَ لِقَوْلِهِ: «لا يَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فِيهَا حُرُمَاتِ اللَّهِ إِلاَّ أَعْطَيْتُهُمْ إِيَّاهَا». فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ρ: «عَلَى أَنْ تُخَلُّوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْبَيْتِ فَنَطُوفَ بِهِ». فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَاللَّهِ لا تَتَحَدَّثُ الْعَرَبُ أَنَّا أُخِذْنَا ضُغْطَةً، وَلَكِنْ ذَلِكَ مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، فَكَتَبَ، فَقَالَ سُهَيْلٌ: وَعَلَى أَنَّهُ لا يَأْتِيكَ مِنَّا رَجُلٌ وَإِنْ كَانَ عَلَى دِينِكَ إِلاَّ رَدَدْتَهُ إِلَيْنَا، قَالَ الْمُسْلِمُونَ: سُبْحَانَ اللَّهِ

كَيْفَ يُرَدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جَاءَ مُسْلِمًا؟ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ دَخَلَ أَبُو جَنْدَلِ بْنُ سُهَيْلِ بْنِ عَمْرٍو يَرْسُفُ فِي قُيُودِهِ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ أَسْفَلِ مَكَّةَ حَتَّى رَمَى بِنَفْسِهِ بَيْنَ أَظْهُرِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ سُهَيْلٌ: هَذَا يَا مُحَمَّدُ أَوَّلُ مَا أُقَاضِيكَ عَلَيْهِ أَنْ تَرُدَّهُ إِلَيَّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّا لَمْ نَقْضِ الْكِتَابَ بَعْدُ». قَالَ: فَوَاللَّهِ إِذًا لَمْ أُصَالِحْكَ عَلَى شَيْءٍ أَبَدًا، قَالَ النَّبِيُّ ρ: «فَأَجِزْهُ لِي». قَالَ: مَا أَنَا بِمُجِيزِهِ لَكَ، قَالَ: «بَلَى فَافْعَلْ». قَالَ: مَا أَنَا بِفَاعِلٍ، قَالَ مِكْرَزٌ: بَلْ قَدْ أَجَزْنَاهُ لَكَ، قَالَ أَبُو جَنْدَلٍ: أَيْ مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ؟ أُرَدُّ إِلَى الْمُشْرِكِينَ وَقَدْ جِئْتُ مُسْلِمًا!؟ أَلا تَرَوْنَ مَا قَدْ لَقِيتُ؟ وَكَانَ قَدْ عُذِّبَ عَذَابًا شَدِيدًا فِي اللَّهِ، قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: فَأَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ρ فَقُلْتُ: أَلَسْتَ نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا؟ قَالَ: «بَلَى». قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُوُّنَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: «بَلَى» قُلْتُ: فَلِمَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا إِذًا؟ قَالَ: «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَلَسْتُ أَعْصِيهِ وَهُوَ نَاصِرِي». قُلْتُ: أَوَلَيْسَ كُنْتَ تُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ فَنَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: «بَلَى، فَأَخْبَرْتُكَ أَنَّا نَأْتِيهِ الْعَامَ»؟ قَالَ: قُلْتُ: لا، قَالَ: «فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَّوِّفٌ بِهِ». قَالَ: فَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَيْسَ هَذَا نَبِيَّ اللَّهِ حَقًّا؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ وَعَدُوُّنَا عَلَى الْبَاطِلِ؟ قَالَ: بَلَى، قُلْتُ: فَلِمَ نُعْطِي الدَّنِيَّةَ فِي دِينِنَا إِذًا؟ قَالَ: أَيُّهَا الرَّجُلُ، إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ ρ وَلَيْسَ يَعْصِي رَبَّهُ، وَهُوَ نَاصِرُهُ، فَاسْتَمْسِكْ بِغَرْزِهِ، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ عَلَى الْحَقِّ، قُلْتُ: أَلَيْسَ كَانَ يُحَدِّثُنَا أَنَّا سَنَأْتِي الْبَيْتَ وَنَطُوفُ بِهِ؟ قَالَ: بَلَى، أَفَأَخْبَرَكَ أَنَّكَ تَأْتِيهِ الْعَامَ؟ قُلْتُ: لا قَالَ: فَإِنَّكَ آتِيهِ وَمُطَّوِّفٌ بِهِ، قَالَ عُمَرُ: فَعَمِلْتُ لِذَلِكَ أَعْمَالاً، قَالَ: فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قَضِيَّةِ الْكِتَابِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لأَصْحَابِهِ: «قُومُوا فَانْحَرُوا، ثُمَّ احْلِقُوا». قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا قَامَ مِنْهُمْ رَجُلٌ، حَتَّى قَالَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَلَمَّا لَمْ يَقُمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ دَخَلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ، فَذَكَرَ لَهَا مَا لَقِيَ مِنَ النَّاسِ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَتُحِبُّ ذَلِكَ، اخْرُجْ ثُمَّ لا تُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ كَلِمَةً حَتَّى تَنْحَرَ بُدْنَكَ، وَتَدْعُوَ حَالِقَكَ فَيَحْلِقَكَ، فَخَرَجَ فَلَمْ يُكَلِّمْ أَحَدًا مِنْهُمْ حَتَّى فَعَلَ ذَلِكَ نَحَرَ بُدْنَهُ، وَدَعَا حَالِقَهُ فَحَلَقَهُ، فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ قَامُوا فَنَحَرُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَحْلِقُ بَعْضًا، حَتَّى كَادَ بَعْضُهُمْ يَقْتُلُ بَعْضًا

غَمًّا، ثُمَّ جَاءَهُ نِسْوَةٌ مُؤْمِنَاتٌ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى [**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ**] حَتَّى بَلَغَ [**بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ**] فَطَلَّقَ عُمَرُ يَوْمَئِذٍ امْرَأَتَيْنِ كَانَتَا لَهُ فِي الشِّرْكِ، فَتَزَوَّجَ إِحْدَاهُمَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَالأُخْرَى صَفْوَانُ بْنُ أُمَيَّةَ، ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ ρ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَجَاءَهُ أَبُو بَصِيرٍ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَهُوَ مُسْلِمٌ، فَأَرْسَلُوا فِي طَلَبِهِ رَجُلَيْنِ فَقَالُوا: الْعَهْدَ الَّذِي جَعَلْتَ لَنَا، فَدَفَعَهُ إِلَى الرَّجُلَيْنِ، فَخَرَجَا بِهِ حَتَّى بَلَغَا ذَا الْحُلَيْفَةِ، فَنَزَلُوا يَأْكُلُونَ مِنْ تَمْرٍ لَهُمْ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ لأَحَدِ الرَّجُلَيْنِ: وَاللَّهِ إِنِّي لأَرَى سَيْفَكَ هَذَا يَا فُلانُ جَيِّدًا، فَاسْتَلَّهُ الآخَرُ، فَقَالَ: أَجَلْ وَاللَّهِ إِنَّهُ لَجَيِّدٌ، لَقَدْ جَرَّبْتُ بِهِ ثُمَّ جَرَّبْتُ، فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ: أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْهِ، فَأَمْكَنَهُ مِنْهُ فَضَرَبَهُ، حَتَّى بَرَدَ وَفَرَّ الآخَرُ، حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ يَعْدُو، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ حِينَ رَآهُ: «لَقَدْ رَأَى هَذَا ذُعْرًا». فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى النَّبِيِّ ρ قَالَ: قُتِلَ وَاللَّهِ صَاحِبِي، وَإِنِّي لَمَقْتُولٌ، فَجَاءَ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، قَدْ وَاللَّهِ أَوْفَى اللَّهُ ذِمَّتَكَ قَدْ رَدَدْتَنِي إِلَيْهِمْ، ثُمَّ أَنْجَانِي اللَّهُ مِنْهُمْ، قَالَ النَّبِيُّ ρ: «وَيْلُ أُمِّهِ مِسْعَرَ حَرْبٍ، لَوْ كَانَ لَهُ أَحَدٌ». فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ عَرَفَ أَنَّهُ سَيَرُدُّهُ إِلَيْهِمْ، فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى سِيفَ الْبَحْرِ قَالَ: وَيَنْفَلِتُ مِنْهُمْ أَبُو جَنْدَلِ بْنُ سُهَيْلٍ، فَلَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ، فَجَعَلَ لا يَخْرُجُ مِنْ قُرَيْشٍ رَجُلٌ قَدْ أَسْلَمَ إِلاَّ لَحِقَ بِأَبِي بَصِيرٍ، حَتَّى اجْتَمَعَتْ مِنْهُمْ عِصَابَةٌ، فَوَاللَّهِ مَا يَسْمَعُونَ بِعِيرٍ خَرَجَتْ لِقُرَيْشٍ إِلَى الشَّأْمِ إِلاَّ اعْتَرَضُوا لَهَا فَقَتَلُوهُمْ، وَأَخَذُوا أَمْوَالَهُمْ، فَأَرْسَلَتْ قُرَيْشٌ إِلَى النَّبِيِّ ρ تُنَاشِدُهُ بِاللَّهِ وَالرَّحِمِ لَمَّا أَرْسَلَ فَمَنْ أَتَاهُ فَهُوَ آمِنٌ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ρ إِلَيْهِمْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى [**وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ**] حَتَّى بَلَغَ [**الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ**]وَكَانَتْ حَمِيَّتُهُمْ أَنَّهُمْ لَمْ يُقِرُّوا أَنَّهُ نَبِيُّ اللَّهِ وَلَمْ يُقِرُّوا بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَحَالُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْبَيْتِ. (بخاری: 2731-2732)

ترجمه: مسور بن مخرمه و مروان – در حالي كه هر كدام از آنها، ديگري را تصديق مي نمايد – مي گويند: در زمان صلح حديبيه، رسول خدا ρ از مدينه حركت كرد. و بعد از طي مسافتي، فرمود:

«خالد بن وليد با جمعي از سواران قريش كه طليعه دار لشكر آنها محسوب مي شوند، در غميمه بسر مي برند. پس شما مسيرتان را به سمت راست، ادامه دهيد».

بخدا سوگند، خالد متوجه لشكر اسلام نشد مگر زمانيكه گرد و خاك لشكر را مشاهده نمود. در اين هنگام، با سرعت، شروع به دويدن كرد تا قريش را مطلع سازد. رسول خدا ρ هم مسيرش را ادامه داد تا اينكه به گردنه اي رسيد كه از آنجا بسوي لشكر قريش سرازير مي شد. در آن مكان، شتر رسول خدا ρ زانو زد و به زمين نشست. مردم، تلاش نمودند تا شتر را حركت دهند، اما شتر، لجاجت كرد و از جايش بلند نشد. مردم گفتند: قصواء (نام شتر پيامبر ρ) سركشي مي كند. نبي اكرم ρ فرمود: «قصواء سركشي نمي كند و چنين عادتي ندارد ولي همان ذاتي كه مانع حركت فيل ها (اشاره به داستان اصحاب فيل) شد قصواء را ازحركت، باز مي‌دارد». سپس فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، هر كاري كه باعث حفظ ارزش هاي الهي گردد و آنها آنرا درخواست نمايند، با آن، موافقت خواهم كرد». آنگاه بر شترش فرياد زد و آنرا راند. شتر نيز از جايش برخاست.

راوي مي گويد: بعد از آن، رسول اكرم ρ راهش را كج نمود و در انتهاي حديبيه، كنار گودالي كه فقط اندكي، آب داشت، منزل گرفت. مردم، اندك اندك، شروع به برداشتن آب، نمودند. اما ديري نگذشت كه آب، تمام شد. از تشنگي نزد رسول خدا ρ شكايت بردند. پيامبر اكرم ρ تيري از جعبه اش بيرون آورد و دستور داد تا آنرا داخل گودال، بگذارند. بخدا سوگند، آب چنان فوران كرد كه همه سيراب شدند و بي نياز گشتند.

درآن اثنا، بُديل بن ورقاء خزاعي با جمعي از افراد قبيله اش كه در ميان اهل تهامه از خيرخواهان و رازداران رسول خدا ρ شمرده مي شد، آمد و گفت: من هم اكنون، از نزد كعب بن لوي و عامر بن لوي كه با شتران شير دِه و زنان و فرزندان خود، در كنار چشمه هاي حديبيه، منزل

گرفته اند، مي آيم. آنها مي خواهند با شما بجنگند و از رفتن شما به بيت الله، جلوگيري نمايند.

رسول خدا ρ فرمود: «ما براي جنگ با كسي نيامده ايم بلكه براي اداي عمره آمده ايم. جنگ، قريش را خسته و ضعيف كرده و خسارات و تلفات زيادي به آنها وارد ساخته است. اگر تمايل دارند تا مدتي با آنها، پيمان آتش بس امضا مي كنم. من و ساير كفار را به حال خود بگذارند. (اگر كفار بر من پيروز شدند، خيال آنها راحت مي شود) و اگر من بر آنها پيروز شدم، همانطور كه ساير مردم، مسلمان مي شوند آنها نيز اگر خواستند، مسلمان شوند. و اگر اسلام را نپذيرفتند، (بعد از گذشت اين مدت كه من با ساير كفار، درگير هستم) به اندازة كافي استراحت كرده و تقويت شده اند. ولي سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، اگر آنها اسلام را نپذيرفتند، تا آخرين رمق با آنها خواهم جنگيد. من مطمئنم كه خداوند كارش را خواهد كرد» (دينش را نصرت و ياري خواهد نمود).

بديل گفت: پيام ات را به آنها خواهم رساند. آنگاه، از آنجا حركت كرد و نزد قريش آمد و به آنها گفت: ما از نزد اين مرد (محمد) مي آييم. او پيشنهاداتي داشت. اگر تمايل داريد، آنها را به شما عرضه مي كنم. افراد سفيه و نادان قريش گفتند: ما نيازي به پيغام او نداريم. اما خردمندانشان گفتند: آنچه را كه شنيده اي، بگو. بديل گفت: او چنين و چنان گفت و همة آنچه را كه از نبي اكرم ρ شنيده بود، براي آنها بازگوكرد.

عروه بن مسعود گفت: آيا شما بمنزلة پدرم نيستيد و من بمنزلة فرزند شما نيستم؟ (چون مادرم از قبيلة شماست). گفتند: بلي. پرسيد: آيا من، نزد شما متهم هستم؟ گفتند: نه. گفت: آيا اهل عكاظ را به بسيج عمومي دعوت نكردم و هنگامي كه امتناع ورزيدند، با زن و فرزندم و همة كساني كه از من پيروي كردند، به كمك شما نيامدم؟

گفتند: بلي. عروه گفت: اين شخص، پيشنهاد خوبي ارائه داده است. پيشنهادش را بپذيريد و بگذاريد تا من نزد او بروم. آنها اجازه دادند. او نزد

نبي اكرم ρ رفت و با ايشان به گفتگو پرداخت. رسول اكرم ρ همان سخناني را كه به بديل گفته بود، براي عروه نيز بازگوكرد. در اين هنگام، عروه گفت: اي محمد! اگر قومت را ريشه كن نمايي، چه سودي به تو مي‌رسد؟ آيا شنيده اي كه تا كنون، كسي از عرب، قومش را هلاك و نابود كرده باشد؟

و اگر عكس آن، اتفاق افتد (قريش پيروز شوند) بخدا سوگند، من چهره هاي پراكنده اي را مي بينم كه فرار را بر قرار، ترجيح مي دهند و تو را تنها مي گذارند. ابوبكر τ گفت: (برو) فرج (بت خود) لات رإِ بمَك.

آيا ما رسول خدا ρ را تنها مي گذاريم و فرار مي كنيم؟ عروه پرسيد: اين كيست؟ گفتند: ابوبكر است. گفت: سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، اگر احسان تو بر من نمي بود، كه آنهم تاكنون بي جواب مانده است، پاسخ ات را مي دادم.

راوي مي گويد: عروه همچنان با نبي اكرم ρ سخن مي گفت (تا رضايتش را جلب كند) و هنگام سخن گفتن، ريش مبارك آنحضرت ρ را مي گرفت و مغيره بن شعبه كه بالاي سر رسول اكرم ρ ايستاده بود و كلاه خودي بر سر و شمشيري در دست داشت، هر بار كه عروه دستش را بسوي ريش مبارك آنحضرت ρ مي برد، مغيره با نيام شمشير، به دستش مي زد و مي گفت: دستت را از ريش مبارك رسول الله ρ دور كن.

عروه سرش را بلند كرد و گفت: اين كيست؟ گفتند: مغيره بن شعبه است. عروه گفت: اي غدار! مگر من تاوان خيانت تو را نپرداختم؟ شايان ذكر است كه مغيره در دوران جاهليت، عده اي را كشته و اموالشان را بسرقت برده بود. آنگاه، نزد رسول اكرم ρ آمد و مسلمان شد رسول اكرم ρ فرمود: «اسلامت را مي پذيرم ولي با اموال، كاري ندارم».

راوي مي گويد: عروه، همچنان دو چشمي به اصحاب رسول خدا ρ نظر دوخته بود. بخدا سوگند، هر بار

كه رسول خد ρ آب دهان مي انداخت، يكي از يارانش، آنرا با كف دست مي گرفت و به صورت و بدن خود مي ماليد. و هر گاه، به آنها دستوري مي داد، بي درنگ، اطاعت مي كردند و هر وقت، وضو مي گرفت، بخاطر آب وضويش، نزديك بود با يكديگر درگير شوند. و هنگام سخن گفتن، صدايشان را پايين مي آوردند. و بخاطر تعظيم آنحضرت ρ، هنگام نگاه كردن، به او خيره نمي شدند.

زماني كه عروه نزد دوستانش برگشت، گفت: اي مردم! سوگند به خدا، من نزد پادشاهان مختلف، قيصر، كسري و نجاشي رفته ام. ولي هرگز نديده ام كه يارانشان به آنها احترامي بگذارند كه ياران محمد ρ به او مي گذارند. بخدا سوگند كه هر گاه، آب دهان مي انداخت، يكي از يارانش آنرا با كف دست مي گرفت و به صورت و بدن خود، مي ماليد. و هر وقت، به آنها دستوري مي داد، بلا فاصله اطاعت مي كردند. و هر گاه، وضو مي گرفت، براي دست يابي به آب وضويش، نزديك بود با يكديگر درگير شوند و هنگامي كه در حضور ايشان سخن مي گفتند، صدايشان را پايين مي آوردند. و بخاطر تعظيم وي، هنگام نگاه كردن، به او خيره نمي شدند. پيشنهاد خوبي به شما ارائه داده است. آنرا بپذيريد.

مردي از بني كنانه گفت: اجازه دهيد كه من نزد او بروم. گفتند: برو. هنگامي كه به نبي اكرم ρ ويارانش، نزديك شد، رسول خدا ρ فرمود: «اين، فلاني است و از قبيله اي است كه براي شتران هدي (شكرانه) احترام خاصي قائل اند. بنابر اين، شتران هدي را به استقبالش ببريد». دستور آنحضرت ρ اطاعت شد و مردم، لبيك گويان به استقبال او رفتند. آن مرد، با ديدن اين صحنه، گفت: سبحان الله، شايسته نيست كه اين گروه، از (زيارت) بيت الله، جلوگيري شوند. و هنگامي كه نزد يارانش برگشت، گفت: شتران را ديدم كه قلاده به گردن داشتند و علامت گذاري شده بودند. به نظرم نبايد از (زيارت) خانه كعبه، جلوگيري شوند.
مردي از ميان آنان بنام مِكرز بن حفص برخاست و گفت: اجازه دهيد تا من نزد او بروم. گفتند: برو. هنگامي كه به نبي اكرم ρ نزديك شد، آنحضرت ρ فرمود: «اين شخص، مِكرز است كه فردي فاسق مي

باشد». او آمد و سر گرم سخن گفتن با نبي اكرم ρ شد. در اين اثنا، سهيل بن عمرو از راه رسيد. رسول اكرم ρ فرمود: «كار شما آسان شد». سهيل بن عمرو گفت: چيزي بياوريد تا بين ما و شما عهد نامه اي بنويسم. رسول اكرم ρ كاتبي (علي τ) را خواست و گفت: «بنويس **بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**». سهيل گفت: بخدا سوگند، نمي دانم كه رحمان چيست؟ بنويس: «**باسمك اللهم**» همانطور كه در گذشته مي نوشتي. مسلمانان گفتند: سوگند به خدا كه چيزي جز «**بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**»، نمي نويسيم. نبي اكرم ρ فرمود: «بنويس: **باسمك اللهم**». سپس افزود: «اين، پيماني است كه محمد، رسول خدا بسته است» سهيل گفت: سوگند به خدا، اگر مي دانستيم كه تو رسول خدا هستي، تو را از زيارت خانة خدا منع نمي‌كرديم و با تو نمي جنگيديم. لكن بنويس: محمد بن عبد الله. نبي اكرم ρ فرمود: «بخدا سوگند كه من، پيامبر خدا هستم اگر چه شما مرا تكذيب مي كنيد. بنويس: محمد بن عبد الله». راوي مي گويد: رسول اكرم ρ بدين جهت، جملة فوق را به زبان آورد كه قبلاً فرموده بود: «بخدا سوگند، هر كاري كه باعث حفظ ارزشهاي الهي گردد و آنها آنرا از من درخواست كنند، با آن، موافقت خواهم كرد».

رسول اكرم ρ افزود: «بشرط اينكه راه را براي ما باز بگذاريد تا خانة خدا را طواف كنيم». سهيل گفت: بخدا سوگند، نخواهيم گذاشت كه عرب بگويد ما تسليم زور شديم. ولي مي‌توانيد سال آينده براي طواف بياييد. وكاتب هم، چنين نوشت. سهيل گفت: شرط ديگر اين است كه اگر شخصي از ما نزد تو آمد، اگر چه بر دين تو باشد، او را به ما بر گرداني. مسلمانان گفتند: سبحان الله، چگونه شخصي را كه مسلمانان است و نزد ما آمده است، به مشركين، باز گردانيم؟!

در اين ميان، ابوجندل فرزند سُهيل بن عمرو كه از بخش سفلاي مكه خارج شده بود و در ميان غُل و زنجير، دست و پا مي زد، خود را به مسلمانان رسانيد. سهيل با ديدن او گفت: اين، اولين شرطي است كه بايد به آن، عمل كني و او را به من باز گرداني. نبي اكرم ρ فرمود: «هنوز عهد و پيمان، بسته نشده است». سهيل گفت: بخدا سوگند، در اين صورت، هرگز در هيچ زمينه اي با تو صلح نخواهم كرد. پيامبر اكرم ρ گفت: «از اين يك نفر، بخاطر من بگذر». گفت: هرگز از او نمي گذرم. آنحضرت ρ

فرمود: «بلي، چنين كن». ولي سهيل گفت: چنين نخواهم كرد.
مكرز گفت: از او بخاطر تو گذشتيم. ابوجندل گفت: اي مسلمانان! چگونه مرا به مشركين باز مي گردانيد در حالي كه من مسلمانم و نزد شما آمده ام؟!
و او كه بشدت بخاطر خدا شكنجه شده بود، افزود: مگر وضعيت مرا نمي بينيد؟
عمر بن خطاب τ مي گويد: نزد رسول خدا ρ رفتم و عرض كردم: مگر تو نبي بر حق خدا نيستي؟ فرمود: «بلي». گفتم: مگر نه اين است كه ما حقيم و دشمن، باطل؟ فرمود: «بلي». گفتم: پس چرا در اين صورت، ذلت در دين را بپذيريم؟ آنحضرت ρ فرمود: «من، رسول خدا هستم. از او (خدا) نافرماني نخواهم كرد و او مرا ياري خواهد نمود». گفتم: مگر به ما نفرموده بودي كه به كعبه مي رويم و آنرا طواف مي كنيم؟ فرمود: «بلي، ولي آيا گفته بودم كه امسال مي رويم»؟ گفتم: خير. فرمود: «تو به كعبه خواهي رفت و آنرا طواف خواهي كرد».
عمرτ مي گويد: نزد ابوبكرτ رفتم و گفتم: مگر او (محمد) رسول بر حق خدا نيست؟ ابوبكر گفت: بلي.گفتم: مگر نه اينكه ما برحق و دشمن، بر باطل است؟ گفت: بلي. گفتم: پس چرا در اين صورت، ذلت در دين را بپذيريم؟ ابوبكر گفت: اي مرد! او، پيامبر خداست و از دستورات خدا، سر پيچي نمي كند وخدا او را ياري خواهد كرد. ركاب او را محكم بگير. سوگند به خدا كه او برحق است. گفتم: مگر به ما نگفته بود كه به خانه كعبه مي رويم و آنرا طواف مي كنيم؟
گفت: بلي. ولي آيا به تو گفته بود كه امسال به كعبه مي روي؟ گفتم: خير. گفت: تو به كعبه خواهي رفت و آنرا طواف خواهي كرد.
عمرτ مي گويد: براي جبران اين سخنانم، اعمال زيادي (از قبيل صدقه، دادن روزه گرفتن، نماز خواندن و آزاد ساختن برده، چنانكه ابن اسحاق و واقدي بدان تصريح نموده اند) انجام دادم.
راوي مي گويد: پس از نوشتن صلح نامه، رسول الله ρ به يارانش فرمود: «برخيزيد، شتران را نحر (ذبح) كنيد و سرهايتان را بتراشيد».
راوي مي گويد: بخدا سوگند، هيچ كس از ميان آنان، برنخاست. طوريكه رسول اكرم ρ سه بار، سخنش را تكرار نمود. و چون هيچ كس برنخاست، نزد ام سلمه رفت و شيوة برخورد مردم را با خود،

بيان نمود. ام سلمه گفت: اي رسول خدا! اگر مي خواهي به خواسته ات، عمل شود، بيرون برو و بدون اينكه با كسي، سخن بگويي، شترت را نحر (ذبح) كن و از آرايشگر بخواه تا سرت را بتراشد. آنحضرت ρ هم بدون اينكه با كسي، سخن بگويد، بيرون رفت، شترش را نحر كرد و آرايشگر را به حضور طلبيد و سرش را تراشيد. صحابه نيز با مشاهدة رفتار رسول اكرم ρ برخاستتند و شتران خود را نحر كردند و شروع به تراشيدن سرهاي يكديگر نمودند طوريكه از شدت ناراحتي، نزديك بود يكديگر را بكشند.

سپس، زنان مؤمني (هجرت كردند و) نزد رسول اكرم ρ آمدند. آنگاه خداوند، اين آيات را نازل فرمود: (اي مؤمنان! اگر زنان مؤمني بعنوان مهاجر، نزد شما آمدند، آنان را بيازماييد ... تا آنجا كه خداوند مي فرمايد: زنان كافر را در نكاح خود، نگاه نداريد).

با نزول اين آيات، عمر دو تن از زنان مشركش را طلاق داد كه يكي از آنان را معاويه بن ابي سفيان و ديگري را صفوان بن اميه به عقد خود در آورد.

سپس نبي اكرم ρ به مدينه باز گشت. در آنجا، ابوبصير كه مردي مسلمان و از قريش بود، نزد آنحضرت ρ آمد. از طرف ديگر، قريش، دو نفر را در طلب او فرستادند و گفتند: به عهدي كه با ما بسته اي، وفا كن. پيامبر نيز او را به آن دو مرد، سپرد. آنان او را با خود بردند تا اينكه به ذوالحليفه رسيدند. در آنجا استراحت كردند و مشغول خوردن خرما شدند. ابوبصير به يكي از آن دو مرد گفت: فلاني! سوگند به خدا كه شمشير خوبي داري. او نيز شمشيرش را از نيام، بيرون آورد و گفت: بلي، بخدا سوگند، شمشير بسيار خوبي است. من بارها آنرا آزموده ام. ابوبصير گفت: آنرا به من بده تا نگاه كنم. آن مرد هم شمشيرش را به او داد. ابوبصير او را به قتل رساند و ديگري فرار كرد و خود را به مدينه رساند و دوان دوان، وارد مسجد نبوي شد. هنگامي كه رسول خدا ρ او را ديد، فرمود: «اين شخص، دچار وحشت شده است». وقتي كه آن مرد به نبي اكرم ρ رسيد، گفت: بخدا سوگند، دوستم كشته شد و (اگر او را باز نداريد) من هم كشته مي شوم. در آن اثنا، ابوبصير آمد و گفت: اي رسول خدا! تو به عهدت وفا كردي و مرا به آنان، باز گردانيدي. ولي خداوند، مرا از دستشان، نجات داد.

نبي اكرم ρ فرمود: «واي بر مادرش، عجب جنگ افروزي است اگر كسي را داشته باشد». ابوبصير با شنيدن اين سخنان، دانست كه رسول خدا ρ او را تحويل قريش خواهد داد. لذا شهر را ترك كرد و به ساحل دريا رفت.

روای مي گويد: ابوجندل هم كه قبلاً مسلمان شده بود، از دست كفار قريش، فرار كرد و به ابوبصير ملحق شد. بعد از آن، هر كس كه از كفار قريش، مسلمان مي شد. به آنها مي پيوست واينگونه گروه بزرگي تشكيل شد كه هر چند وقت يك بار به كاروانهاي قريش كه به شام مي رفتند، يورش مي بردند، افرادشان را مي كشتند و اموالشان را به غنيمت مي گرفتند. سرانجام، قريش پيكي نزد رسول خدا ρ فرستاد و آنحضرت ρ را به خدا و حق خويشاوندي سوگند داد (كه جلوي آنها را بگيرد) و هر كس از قريش كه نزد ايشان (محمد) بيايد و مسلمان شود، از سوي ما آزاد است.

سپس رسول خدا ρ نيز پيكي را نزد ابوبصير و همراهانش فرستاد تا آنها را باز گرداند. آنگاه، خداوند متعال اين آيه را نازل فرمود: (خداوند، همان ذاتي است كه دستهاي كفار را از تعرض به شما و دستهاي شما را از تعرض به كفار، در وادي مكه بعد از اينكه شما را برآنان، پيروز گرداند، باز داشت... تا آنجا كه مي فرمايد: خداوند، مانع غرور و عصبيت جاهلي آنان گرديد).

باب (5): شروط و استثناهاي جائز در اقرار

1181- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مِائَةً إِلاَّ وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ». (بخاری:2736).

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «خداوند نود و نه اسم دارد. يعني يكي كمتر از صد. هر كس كه آنها را حفظ نمايد، به بهشت مي رود».

52 ـ كتاب وصيت ها

باب (1): وصيت ها

1182. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَا حَقُّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِي فِيهِ يَبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلاَّ وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ». (بخاری:2738)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «براي مسلماني كه مالي دارد و بايد دربارة آن، وصيت كند، جايز نيست كه دو شب بر او بگذرد بدون اينكه وصيت اش را نوشته باشد».

1183. عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ خَتَنِ رَسُولِ اللَّهِ ρ أَخِي جُوَيْرِيَةَ بِنْتِ الْحَارِثِ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَ: مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عِنْدَ مَوْتِهِ دِرْهَمًا وَلا دِينَارًا وَلا عَبْدًا وَلا أَمَةً وَلا شَيْئًا إِلاَّ بَغْلَتَهُ الْبَيْضَاءَ وَسِلاحَهُ وَأَرْضًا جَعَلَهَا صَدَقَةً». (بخاری:2739)

ترجمه: عمرو بن حارث؛ برادر همسر پيامبر اكرم ρ ؛ جويريه، مي گويد: رسول الله ρ هنگام وفاتش، نه درهم و ديناري، نه غلام و كنيزي و نه چيز ديگري، از خود بجا گذاشت. فقط قاطر سفيد و اسلحه اش و زميني كه آنرا هم صدقه كرده بود، از وي باقي ماند.

1184. عنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ سُئِلَ: هَلْ كَانَ النَّبِيُّ ρ أَوْصَى؟ فَقَالَ: لا. فَقِيْلَ لَهُ: كَيْفَ كُتِبَ عَلَى النَّاسِ الْوَصِيَّةُ أَوْ أُمِرُوا بِالْوَصِيَّةِ؟ قَالَ: أَوْصَى بِكِتَابِ اللَّهِ. (بخاری:2740)

ترجمه: از عبد الله بن ابي اوفي τ پرسيدند: آيا رسول الله ρ وصيتي كرده بود؟ گفت: خير. به او گفتند: چرا بر مردم، وصيت كردن، لازم شده است يا

چرا مردم به آن، امر شده اند؟ گفت: رسول الله ρ براي عمل به كتاب خدا، و صيت كرده بود.

باب (2): صدقه و خيرات، هنگام مرگ

1185- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ρ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَحِيحٌ حَرِيصٌ تَأْمُلُ الْغِنَى وَتَخْشَى الْفَقْرَ، وَلا تُمْهِلْ حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ، قُلْتَ لِفُلانٍ كَذَا وَلِفُلانٍ كَذَا وَقَدْ كَانَ لِفُلانٍ». (بخارى:2748)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه مردي خطاب به نبي اكرم ρ گفت: اي رسول خدا! كدام صدقه، بهتر است؟ فرمود: «صدقه اي كه هنگام تندرستي، حرص جمع آوري مال، اميد به ثروتمند شدن و ترس از فقر، داده شود. پس در صدقه دادن، تأخير نكن تا اينكه روح به حلقوم برسد. آنگاه، مي گويي كه به فلاني، اينقدر بدهيد و به فلان نفر ديگر، اينقدر بدهيد. در صورتيكه آن زمان (هنگام سكرات) اين مال از آن فلان (وارث) است».

باب (3): آيا زنان وفرزندان، جزو خويشاوندان هستند

1186- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ حِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: [**وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ**] قَالَ: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ . أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا . اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا بَنِي عَبْدِمَنَافٍ، لا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، يَا عَبَّاسُ بْنَ عَبْدِالْمُطَّلِبِ لا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي لا أُغْنِي عَنْكِ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». (بخارى:2753)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: هنگامي كه آية [**وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ**] يعني خويشاوندان نزديك ات را بترسان، نازل شد، رسول خدا ρ برخاست و فرمود: «اي قريش! ـ يا خطابي مانند اين ـ خود را از عذاب الهي، نجات دهيد. زيرا من نمي توانم شما را از عذاب خدا، نجات دهم. اي فرزندان عبد مناف! من نمي توانم براي شما نزد خدا، كاري بكنم. اي عباس بن عبد المطلب! من نمي توانم براي تو نزد خدا، كاري انجام دهم. اي صفيه؛ عمة رسول خدا! من نمي توانم براي تو، نزد خدا، كاري انجام دهم. و اي فاطمه دختر محمد! از مالم هر چه مي خواهي، طلب كن. ولي من نمي توانم براي تو نزد خدا، كاري انجام دهم».

باب (4): حكم خداوند دربارة اموال ايتام

1187- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ عُمَرَ تَصَدَّقَ بِمَالٍ لَهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَكَانَ يُقَالُ لَهُ: ثَمْغٌ وَكَانَ نَخْلاً، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي اسْتَفَدْتُ مَالاً وَهُوَ عِنْدِي نَفِيسٌ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «تَصَدَّقْ بِأَصْلِهِ لا يُبَاعُ وَلا يُوهَبُ وَلا يُورَثُ، وَلَكِنْ يُنْفَقُ ثَمَرُهُ». فَتَصَدَّقَ بِهِ عُمَرُ، فَصَدَقَتُهُ تِلْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَفِي الرِّقَابِ وَالْمَسَاكِينِ وَالضَّيْفِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلِذِي الْقُرْبَى، وَلا جُنَاحَ عَلَى مَنْ وَلِيَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ أَوْ يُوكِلَ صَدِيقَهُ غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ بِهِ. (بخارى:2764)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: پدرم در زمان رسول الله ρ باغ نخلي را كه ثمغ نام داشت صدقه نمود و گفت: اي رسول خدا! من مالي دارم كه نزد من از ارزش بالايي برخوردار است و مي خواهم آنرا صدقه بدهم. نبي اكرم ρ فرمود: «اصل آنرا صدقه كن تا فروخته، هبه و به ارث برده نشود و فقط ميوة آن مورد استفاده قرار گيرد». عمر τ آنرا صدقه كرد. و اين صدقة او در راه خدا، آزاد ساختن بردگان، كمك به مساكين، پذيرايي مهمان و رهگذر و مساعدت خويشاوندان،

صرف مي شد. و ايرادي ندارد كه سرپرست آن، به اندازة متعارف، از آن، بخورد يا به دوستش بخوراند ولي مجاز نيست كه (از ميوة آن) براي جمع آوري ثروت، استفاده كند.

باب (5) خداوند مي فرمايد: [كساني كه اموال يتيمان را مي خورند در حقيقت، آتش، وارد شكمهايشان مي كنند و به دوزخ، واصل مي شوند]

1188. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: «الشِّرْكُ بِاللَّهِ، وَالسِّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلاتِ». (بخارى:2767)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «از هفت گناه نابود كننده اجتناب كنيد». گفتند: اي رسول خدا! آنها كدامند؟ فرمود: «شرك به خدا، سحر، كشتن انسان بي گناه، خوردن ربا، خوردن مال يتيم، فرار از جهاد و تهمت زنا به زنان پاكدامن و بي خبر از فساد».

باب (6): نفقة سرپرست وقف

1189- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَارًا وَلا دِرْهَمًا، مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَئُونَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ». (بخارى:2776)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «وارثان (باز ماندگان) من، دينار و درهمي تقسيم نمي كنند. آنچه من از خود، بجاي گذاشتم، بعد از نفقة همسرانم و پرداخت مزد كارگرانم، صدقه بشمار مي رود».

باب (7): كسي كه زمين يا چاهي، وقف كند و بگويد: حصه ام (در وقف) باندازة ديگر مسلمانان است

1190- عَنْ عُثْمَانَ τ قَالَ حِيْنَ حُوصِرَ: أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ وَلا أَنْشُدُ إِلاَّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ρ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ حَفَرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ»، فَحَفَرْتُهَا؟ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ» فَجَهَّزْتُهُمْ؟ فَصَدَّقُوهُ بِمَا قَالَ.

ترجمه: هنگامي كه عثمان τ در خانه اش، محاصره بود، فرمود: «شما را بخدا سوگند مي دهم. البته از ميان شما فقط اصحاب رسول خدا ρ را سوگند مي دهم آيا شما نمي دانيد كه رسول الله ρ فرمود: « هركس، چاه رومه را حفر كند (و در روايتي: بخرد) وارد بهشت مي شود» و من آنرا حفر كردم؟ و همچنين آيا شما نمي دانيد كه آنحضرت ρ فرمود: « هر كس، سپاه عسره (تبوك) را مجهز به ساز و برگ جنگي كند، وارد بهشت مي شود» و من آنرا مجهز كردم؟ صحابه، سخنانش را تصديق نمودند.

باب (8): وصيت بايد در حضور دو گواه، انجام گيرد

1191. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَهْمٍ مَعَ تَمِيمٍ الدَّارِيِّ وَعَدِيِّ بْنِ بَدَّاءٍ، فَمَاتَ السَّهْمِيُّ بِأَرْضٍ لَيْسَ بِهَا مُسْلِمٌ، فَلَمَّا قَدِمَا بِتَرِكَتِهِ فَقَدُوا جَامًا مِنْ فِضَّةٍ مُخَوَّصًا مِنْ ذَهَبٍ فَأَحْلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ρ، ثُمَّ وُجِدَ الْجَامُ بِمَكَّةَ فَقَالُوا: ابْتَعْنَاهُ مِنْ تَمِيمٍ وَعَدِيٍّ فَقَامَ رَجُلانِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ فَحَلَفَا لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَإِنَّ الْجَامَ لِصَاحِبِهِمْ قَالَ: وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: [**يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ**]. (بخارى:2780)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: مردي از قبيله بني سهم با دو نفر به نامهاي تميم داري وعدي بن بدّاء، همسفر بود و در سرزميني كه هيچ مسلماني وجود نداشت، فوت كرد. هنگامي كه تركه اش را آوردند، يك جام نقره اي كه به شكل برگ درخت خرما، طلا كاري شده بود، در ميان آنها وجود نداشت. رسول خدا ρ آن دو نفر را (دربارة جام) سوگند داد. پس از مدتي،آن جام، در مكه پيدا شد. آنها گفتند: ما آنرا از تميم داري و عدي خريده ايم. آنگاه، دو نفر از اولياي او (ميت) برخاستند و سوگند ياد كردند كه گواهي ما درست تر از گواهي آن دو نفر است و اين جام به ميت خويشاوند ما تعلق دارد.

روواي مي گويد: در اين خصوص، آية زير نازل شد: (اي مؤمنان! هنگامي كه مرگتان فرا رسيد، گواه بگيريد).

53 ـ كتاب جهاد

باب (1): فضيلت جهاد و پيروي از سيرت پيامبر اكرم ρ

1192. عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَقَالَ: دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ يَعْدِلُ الْجِهَادَ قَالَ: «لا أَجِدُهُ». قَالَ: «هَلْ تَسْتَطِيعُ إِذَا خَرَجَ الْمُجَاهِدُ أَنْ تَدْخُلَ مَسْجِدَكَ فَتَقُومَ وَلا تَفْتُرَ وَتَصُومَ وَلا تُفْطِرَ»؟ قَالَ: وَمَنْ يَسْتَطِيعُ ذَلِكَ؟ (بخاری:2785)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: مردي نزد رسول الله ρ آمد و گفت: عملي به من معرفي كن كه با جهاد، برابر باشد. رسول خدا ρ فرمود: «چنين عملي، سراغ ندارم». و افزود: «آيا تو مي تواني از زماني كه مجاهد (براي جهاد) بيرون مي رود، به مسجدت بروي و بدون احساس خستگي به نماز بايستي و بدون افطار، روزه بگيري (تا زماني كه مجاهد برگردد)»؟ آن مرد، گفت: چه كسي توانايي چنين كاري را دارد؟

باب (2): بهترين مردم، مؤمني است كه با مال وجان خود، در راه خدا جهاد كند

1193. عَنْ أبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ τ قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّ النَّاسِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مُؤْمِنٌ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ». قَالُوا: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «مُؤْمِنٌ فِي شِعْبٍ مِنَ الشِّعَابِ يَتَّقِي اللَّهَ وَيَدَعُ النَّاسَ مِنْ شَرِّهِ». (بخاری:2786)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: پرسيدند: اي رسول خدا! بهترين مردم، چه كسي است؟ رسول الله ρ

فرمود: «مؤمني كه با جان و مالش، در راه خدا، جهاد كند». پرسيدند: بعد از او، چه كسي، بهتر است؟ فرمود: «مؤمني كه راه تقواي خدا را در پيش مي گيرد و در يكي از دره ها، زندگي مي كند و به مردم، آسيبي نمي رساند».

1194 . عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «مَثَلُ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ كَمَثَلِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ. وَتَوَكَّلَ اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِهِ بِأَنْ يَتَوَفَّاهُ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ أَوْ يَرْجِعَهُ سَالِمًا مَعَ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ». (بخارى:2787)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «مثال مجاهد در راه خدا ــ و خدا بهتر مي داند كه چه كسي در راه او جهاد مي كند ــ مانند كسي است كه هميشه در حال روزه و نماز بسر مي برد. و خداوند، تعهد نموده است كه اگر مجاهدِ راهش را بميراند، او را وارد بهشت سازد و (اگر زنده نگه دارد) سالم و تندرست، همراه پاداش يا غنيمت (به خانه) برگرداند».

باب (3): درجات رفيع مجاهدين في سبيل الله

1195ـ وَعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، وَأَقَامَ الصَّلاةَ، وَصَامَ رَمَضَانَ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ جَلَسَ فِي أَرْضِهِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا». فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَلا نُبَشِّرُ النَّاسَ؟ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، مَا بَيْنَ الدَّرَجَتَيْنِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ، وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، أُرَاهُ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ». (بخارى:2790)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «كسي كه به خدا و رسولش، ايمان بياورد، نماز بخواند و ماه رمضان را روزه بگيرد، خدا تعهد نموده است كه او را وارد بهشت سازد چه در راه خدا جهاد كند و يا در سرزميني كه متولد شده

است، بنشينند». صحابه عرض كردند: يا رسول الله! آيا به مردم، مژده ندهيم؟ فرمود: «در بهشت، صد درجه وجود دارد كه خداوند آنها را براي مجاهدين راه خود، مهيا ساخته است و فاصلة هر درجه با درجة ديگر، به اندازة فاصلة بين زمين و آسمان مي باشد. پس هر گاه، چيزي از خدا خواستيد، بهشت فردوس را طلب كنيد. زيرا كه آن، بهترين و بالاترين، بهشت است». يكي از راويان مي گويد: فكر مي كنم كه رسول خدا ρ فرمود: «عرش خدا بر روي آن، قرار دارد و نهرهاي بهشت، از آن سر چشمه مي گيرند».

باب (4): صبح و شامي در راه خدا رفتن، از دنيا و ما فيها بهتر است

1196. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَغَدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». (بخاري:2792)

ترجمه: انس بن مالك τ روايت مي كندكه نبي اكرم ρ فرمود: «صبح و شامي در راه خدا رفتن (جهاد كردن) از دنيا و آنچه در آن وجود دارد، بهتر است».

1197. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَقَابُ قَوْسٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ». وَقَالَ: «لَغَدْوَةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا تَطْلُعُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَتَغْرُبُ». (بخارى:2793)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «جايي به اندازة يك كمان، در بهشت، از آنچه خورشيد بر آن طلوع و غروب مي كند، بهتر است». و افزود: «صبح و شامي در راه خدا رفتن (جهاد كردن) از تمام چيز هايي كه خورشيد بر آنها طلوع و غروب مي كند، بهتر است».

باب (5): حوران بهشتي

1198. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ: «لَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اطَّلَعَتْ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ لأَضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا وَلَمَلأَتْهُ رِيحًا وَلَنَصِيفُهَا عَلَى رَأْسِهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». (بخاری: 2796)

ترجمه: انس بن مالك τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «اگر يكي از زنان بهشتي بر اهل زمين، جلوه نمايد، فضاي ميان زمين و آسمان را روشن و مالامال از بوي عطر مي نمايد. و روسري اي كه بر سر دارد، از دنيا و آنچه در آن، وجود دارد، بهتر است».

باب (6): كسي كه در راه خدا زخمي شود

1199. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ρ أَقْوَامًا مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ إِلَى بَنِي عَامِرٍ فِي سَبْعِينَ، فَلَمَّا قَدِمُوا قَالَ لَهُمْ خَالِي: أَتَقَدَّمُكُمْ فَإِنْ أَمَّنُونِي حَتَّى أُبَلِّغَهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّه ρ وَإِلاَّ كُنْتُمْ مِنِّي قَرِيبًا، فَتَقَدَّمَ فَأَمَّنُوهُ فَبَيْنَمَا يُحَدِّثُهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ρ إِذْ أَوْمَئُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ فَطَعَنَهُ فَأَنْفَذَهُ، فَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ مَالُوا عَلَى بَقِيَّةِ أَصْحَابِهِ فَقَتَلُوهُمْ إِلاَّ رَجُلاً أَعْرَجَ صَعِدَ الْجَبَلَ، فَأَخْبَرَ جِبْرِيلُ υ النَّبِيَّ ρ أَنَّهُمْ قَدْ لَقُوا رَبَّهُمْ فَرَضِيَ عَنْهُمْ وَأَرْضَاهُمْ، فَكُنَّا نَقْرَأُ أَنْ بَلِّغُوا قَوْمَنَا أَنْ قَدْ لَقِينَا رَبَّنَا فَرَضِيَ عَنَّا وَأَرْضَانَا، ثُمَّ نُسِخَ بَعْدُ، فَدَعَا عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا عَلَى رِعْلٍ وَذَكْوَانَ وَبَنِي لَحْيَانَ وَبَنِي عُصَيَّةَ الَّذِينَ عَصَوُا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ρ. (بخاری:2801)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ عده اي از قبيلة بني سليم را همراه هفتاد نفر ديگر، بسوي بني عامر فرستاد. وقتي به آنجا رسيدند، دايي ام؛ حرام بن ملحان؛ گفت: من جلوتر از شما مي روم. اگر به من اجازه دادند تا پيام رسول الله ρ را به آنان برسانم (كه خوب است) وگر نه، شما به من نزديك هستيد (و مي توانيد از من دفاع كنيد). او رفت و آنها (بني عامر) هم به او اجازه دادند. اما در حالي كه داشت پيام رسول خدا ρ را

به آنان مي رساند، بسوي يكي از مردان خود، اشاره كردند. او هم نيزه اي در بدنش فرو برد. حرام گفت: الله اكبر، سوگند به پرودگار كعبه كه رستگار شدم. سپس، بسوي ساير همراهان اش حمله ور شدند و بجز يك نفر لنگ كه بالاي كوه رفت، همگي را به قتل رساندند. جبريل امين، نبي اكرم ρ را مطلع ساخت كه آنان به لقاي پروردگارشان نايل آمدند. خداوند از آنان خشنود شد و آنان را نيز خشنود ساخت.

راوي مي گويد: ما اين جملات را تلاوت مي كرديم **«أن قد لقينا ربنا فرضي عنا وارضانا»** يعني به قوم ما بگوييد: ما به لقاي پرودگارمان، نايل آمديم. خداوند از ما خشنود شد و ما را نيز خشنود گردانيد.

بعدها، اين آيات، منسوخ شد. و رسول اكرم ρ تا چهل روز (در قنوت نماز صبح) قبايل رِعل، ذكوان، بني لحيان و بني عصيّه را كه از خدا و رسولش، نافرماني كردند، نفرين كرد.

1200- عَنْ جُنْدَبِ بْنِ سُفْيَانَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ فِي بَعْضِ الْمَشَاهِدِ وَقَدْ دَمِيَتْ إِصْبَعُهُ فَقَالَ: «هَلْ أَنْتِ إِلاَّ إِصْبَعٌ دَمِيتِ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَقِيتِ». (بخارى:2802)

ترجمه: جندب بن سفيان τ مي گويد: انگشت مبارك رسول اكرم ρ در يكي از غزوات، زخمي شد. آنحضرت ρ فرمود: «تو انگشتي بيش نيستي كه زخمي شده اي و آنچه به تو وارد شده است، در راه خدا مي باشد».

باب (7): زخمي شدن در راه الله

1201. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا يُكْلَمُ أَحَدٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَنْ يُكْلَمُ فِي سَبِيلِهِ إِلاَّ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّوْنُ لَوْنُ الدَّمِ وَالرِّيحُ رِيحُ الْمِسْكِ». (بخارى:2803)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، هركس، در راه خدا زخمي شود – وخدا بهتر مي داند چه كسي در راه او زخمي مي شود – روز قيامت، در حالي حشر مي شود، كه رنگ زخمش، رنگ خون، و بوي آن، بوي مشك خواهد بود».

باب (8): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: [از ميان مؤمنان، كساني هستند كه به عهدي كه با خدا بسته اند وفا كرده اند، بعضي در گذشته اند و..]

1202. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: غَابَ عَمِّي أَنَسُ بْنُ النَّضْرِ τ عَنْ قِتَالِ بَدْرٍ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، غِبْتُ عَنْ أَوَّلِ قِتَالٍ قَاتَلْتَ الْمُشْرِكِينَ، لَئِنِ اللَّهُ أَشْهَدَنِي قِتَالَ الْمُشْرِكِينَ، لَيَرَيَنَّ اللَّهُ مَا أَصْنَعُ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ وَانْكَشَفَ الْمُسْلِمُونَ، قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلاءِ. يَعْنِي أَصْحَابَهُ. وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلاءِ. يَعْنِي الْمُشْرِكِينَ. ثُمَّ تَقَدَّمَ فَاسْتَقْبَلَهُ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ فَقَالَ: يَا سَعْدُ بْنَ مُعَاذٍ الْجَنَّةَ وَرَبِّ النَّضْرِ إِنِّي أَجِدُ رِيحَهَا مِنْ دُونِ أُحُدٍ، قَالَ سَعْدٌ: فَمَا اسْتَطَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا صَنَعَ، قَالَ أَنَسٌ: فَوَجَدْنَا بِهِ بِضْعًا وَثَمَانِينَ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ أَوْ طَعْنَةً بِرُمْحٍ أَوْ رَمْيَةً بِسَهْمٍ وَوَجَدْنَاهُ قَدْ قُتِلَ، وَقَدْ مَثَّلَ بِهِ الْمُشْرِكُونَ، فَمَا عَرَفَهُ أَحَدٌ إِلاَّ أُخْتُهُ بِبَنَانِهِ، قَالَ أَنَسٌ: كُنَّا نُرَى أَوْ نَظُنُّ أَنَّ هَذِهِ الآيَةَ نَزَلَتْ فِيهِ وَفِي أَشْبَاهِهِ **[مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ]** إِلَى آخِرِ الآيَةِ وَقَالَ: إِنَّ أُخْتَهُ وَهِيَ تُسَمَّى الرُّبَيِّعَ كَسَرَتْ ثَنِيَّةَ امْرَأَةٍ، فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِالْقِصَاصِ، فَقَالَ أَنَسٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَالَّذِي

بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لا تُكْسَرُ ثَنِيَّتُهَا فَرَضُوا بِالأَرْشِ، وَتَرَكُوا الْقِصَاصَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ». (بخارى:2806)

ترجمه: انس τ مي گويد: «عمويم؛ انس بن نضر؛ كه در جنگ بدر حضور نداشت، از رسول خدا ρ پرسيد: يا رسول الله! در نخستين غزوه اي كه با مشركين جنگيدي، من شركت نداشتم. اگر خدا به من توفيق جنگيدن با مشركين را بدهد، خواهد ديد كه چه خواهم كرد.

و هنگامي كه جنگ احد، روي داد و مسلمانان، پراكنده شدند، انس بن نضر گفت: پرودگارا! من از كاري كه اينها يعني مسلمانان، كردند، عذر خواهي مي كنم و از كاري كه اينها يعني مشركين كردند، بيزاري مي جويم. سپس جلو رفت و پيش روي خود، سعد بن معاذ را ديد و گفت: اي سعد بن معاذ! بهشت را مي خواهم. و سوگند به پرودگار نضر كه من بوي بهشت را از سوي احد، استشمام مي كنم.

سعد مي گويد: اي رسول خدا! آنچه او انجام داد، از توان من خارج است. انس بن مالك τ مي گويد: او كه توسط مشركين، كشته و مثله شده بود، هشتاد و اندي زخم شمشير، ضربة نيزه و اثر تير در بدنش، وجود داشت. هيچ كس، او را نتوانست بشناسد جز خواهرش كه از انگشتانش او را شناخت. به نظر ما اين آيه [**مِنْ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ...**] در مورد او و امثال او نازل شده است.

راوي مي گويد: خواهر انس بن نضر كه ربيِّع نام داشت، دندانهاي پيشين زني را شكست. رسول خدا ρ حكم قصاص، صادر فرمود. انس بن نضر گفت: اي رسول خدا! سوگند به ذاتي كه تو را به حق مبعوث كرده است، دندانهاي خواهرم شكسته نخواهد شد. سر انجام، اولياي آن زن، به دريافت ديه راضي شدند و از اجراي قصاص، صرف نظر كردند. رسول خدا ρ فرمود: «همانا در ميان بندگان خدا، كساني هستند كه اگر به خدا سوگند ياد كنند، خداوند،

سوگندشان را راست مي گرداند». (و اين، يكي ديگر از فضايل انس بن نضر بشمار مي‌رود).

1203ـ عَنِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ τ قَالَ: نَسَخْتُ الصُّحُفَ فِي الْمَصَاحِفِ فَفَقَدْتُ آيَةً مِنْ سُورَةِ الأَحْزَابِ كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقْرَأُ بِهَا فَلَمْ أَجِدْهَا إِلاَّ مَعَ خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ الأَنْصَارِيِّ الَّذِي جَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ شَهَادَتَهُ شَهَادَةَ رَجُلَيْنِ وَهُوَ قَوْلُهُ [**مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ**].(بخارى:2807)

ترجمه: زيد بن ثابت τ مي گويد: (زماني كه) صحيفه هاي (متفرق) قرآن را در يك مصحف مي نوشتم، يك آيه از سورة احزاب را كه از رسول خدا ρ تلاوت آنرا شنيده بودم، نيافتم. و سرانجام، آنرا فقط نزد خزيمه بن ثابت انصاري كه رسول الله ρ گواهي او را بجاي گواهي دو نفر بحساب آورده بود، پيدا كردم. و آن آيه، اينست: [**مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ**] يعني در ميان مؤمنين، كساني وجود دارند كه به عهدهاي خود با خدا، وفا كردند.

باب (9): ايمان وعمل صالح، قبل از جهاد

1204. عَنِ الْبَرَاءِ τ قال: أَتَى النَّبِيَّ ρ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ بِالْحَدِيدِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أُقَاتِلُ أَوْ أُسْلِمُ؟ قَالَ: «أَسْلِمْ ثُمَّ قَاتِلْ». فَأَسْلَمَ ثُمَّ قَاتَلَ فَقُتِلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «عَمِلَ قَلِيلاً وَأُجِرَ كَثِيرًا». (بخارى:2808)

ترجمه: براء τ مي گويد: مردي زره پوش نزد نبي اكرم ρ آمد و گفت: يا رسول الله! به جهاد بروم يا مسلمان شوم؟ آنحضرت ρ فرمود: مسلمان شو. آنگاه جهاد كن». لذا، آن مرد، مسلمان شد. سپس جهاد كرد و كشته شد. رسول خدا ρ فرمود: «عملي اندك انجام داد ولي پاداشي بزرگ، دريافت كرد».

باب (10): كسي كه بر اثر تير فرد ناشناسي، كشته شود

1205. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ أَنَّ أُمَّ الرُّبَيِّعِ بِنْتَ الْبَرَاءِ وَهِيَ أُمُّ حَارِثَةَ بْنِ سُرَاقَةَ أَتَتِ النَّبِيَّ ρ فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَلا تُحَدِّثُنِي عَنْ حَارِثَةَ؟ وَكَانَ قُتِلَ يَوْمَ بَدْرٍ أَصَابَهُ سَهْمٌ غَرْبٌ فَإِنْ كَانَ فِي الْجَنَّةِ صَبَرْتُ، وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ اجْتَهَدْتُ عَلَيْهِ فِي الْبُكَاءِ، قَالَ: «يَا أُمَّ حَارِثَةَ، إِنَّهَا جِنَانٌ فِي الْجَنَّةِ وَإِنَّ ابْنَكِ أَصَابَ الْفِرْدَوْسَ الأَعْلَى». (بخاری:2809)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: ام ربيع، دختر براء؛ كه مادر سراقه بن حارثه بود، نزد رسول اكرم ρ آمد و گفت: اي رسول خدا! مرا از وضع حارثه با خبر كن ـ گفتني است كه حارثه در روز بدر بوسيلة تير فرد ناشناسي كشته شده بود ـ اگر در بهشت است، صبر مي كنم و گر نه، برايش بسيار گريه مي كنم. آنحضرت ρ فرمود: « اي ام حارثه! بهشت، درجات مختلف دارد و يقيناً فرزند تو در فردوس برين، جاي دارد».

باب (11): مجاهد في سبيل الله چه كسي است؟

1206- عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَ: الرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلْمَغْنَمِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِلذِّكْرِ وَالرَّجُلُ يُقَاتِلُ لِيُرَى مَكَانُهُ فَمَنْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (بخاری:2810)

ترجمه: ابوموسي τ مي گويد: مردي نزد نبي اكرم ρ آمد و گفت: يكي بخاطر غنيمت، ديگري بخاطر نام و نشان و فردي بخاطر ريا مي جنگد. كدام يك، مجاهد راه خدا، بشمار مي رود؟ رسول الله ρ فرمود: «كسي كه براي اعلاي كلمة الله بجنگد، او مجاهد راه خدا است».

باب (12): غسل نمودن بعد از جهاد و غبار جنگ

1207ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ لَمَّا رَجَعَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ وَوَضَعَ السِّلاحَ وَاغْتَسَلَ، فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ وَقَدْ عَصَبَ رَأْسَهُ الْغُبَارُ فَقَالَ: وَضَعْتَ السِّلاحَ فَوَاللَّهِ مَا وَضَعْتُهُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «فَأَيْنَ»؟ قَالَ: هَا هُنَا وَأَوْمَأَ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ» قَالَتْ: فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ρ. (بخارى:2813)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هنگامي كه رسول الله ρ از غزوة خندق برگشت و سلاحش را بر زمين نهاد و غسل كرد، جبرئيل در حالي كه سرش پوشيده از غبار بود، آمد و گفت: سلاحت را بر زمين نهاده اي؟ بخدا سوگند كه من هنوز، سلاحم را بر زمين ننهاده ام. رسول الله ρ گفت: «كجا جهاد كنيم»؟ جبرئيل بسوي بني قريظه اشاره كرد و گفت: اينجا (با بني قريظه). آنگاه، رسول خدا ρ بسوي آنان رفت.

باب (13): كافري كه مسلماني را كشته، سپس ايمان مي آورد و بر دين، استقامت مي كند و كشته مي شود

1208. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «يَضْحَكُ اللَّهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الآخَرَ يَدْخُلانِ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُ ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيُسْتَشْهَدُ». (بخارى:2826)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «خداوند به دو نفري كه يكي ديگري را به قتل مي رساند و هر دو وارد بهشت مي شوند، مي خندد. بدين معني كه يكي در راه خدا مي جنگد و (بوسيلة ديگري) كشته مي شود. سپس، خداوند، توبة قاتل را مي‌پذيرد و او نيز به شهادت مي رسد» (در نتيجه، هر دو وارد بهشت مي شوند).

1209. وَعَنْهُ τ قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ وَهُوَ بِخَيْبَرَ بَعْدَ مَا افْتَتَحُوهَا، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَسْهِمْ لِي، فَقَالَ بَعْضُ بَنِي سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: لا تُسْهِمْ لَهُ يَا رَسُولَ

اللَّهِ. فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: هَذَا قَاتِلُ ابْنِ قَوْقَلٍ، فَقَالَ ابْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ: وَاعَجَبًا لِوَبْرٍ تَدَلَّى عَلَيْنَا مِنْ قَدُومِ ضَأْنٍ يَنْعَى عَلَيَّ قَتْلَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ أَكْرَمَهُ اللَّهُ عَلَى يَدَيَّ وَلَمْ يُهِنِّي عَلَى يَدَيْهِ. (بخاری:2827)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: پس از فتح خيبر، نزد رسول خدا ρ كه آنجا بود، رفتم و گفتم: يا رسول الله! به من سهمي از غنيمت، بده. يكي از فرزندان سعيد بن العاص گفت: يا رسول الله! به اوسهمي مده. گفتم: اين شخص، قاتل ابن قوقل است. فرزند سعيد بن العاص گفت: در شگفتم از اين گربة وحشي كه از كوه ضأن پايين آمده است و كشته شدن مرد مسلماني را كه خداوند او را با دستان من اكرام نمود (به شهادت رساند) و مرا با دستان او خوار نساخت (در حالت كفر به هلاكت نرساند) بر من عيب مي گيرد.

باب (14): ترجيح دادن جهاد بر روزه

1210. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ لا يَصُومُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ مِنْ أَجْلِ الْغَزْوِ، فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ ρ لَمْ أَرَهُ مُفْطِرًا إِلاَّ يَوْمَ فِطْرٍ أَوْ أَضْحَى. (بخاری:2828)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: ابوطلحه τ در زمان رسول خدا ρ براي اينكه بتواند جهاد كند، روزة (نفلي) نمي گرفت. ولي پس از درگذشت رسول اكرم ρ جز روزهاي عيد فطر و قربان، هيچ روزي او را بدون روزه، نديدم.

باب (15): بجز كشته شدن، هفت نوع شهادت، وجود دارد

1211. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ» (بخاری:2830)

ترجمه: انس بن مالك τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «هر مسلماني كه در اثر بيماري طاعون بميرد، شهيد است».

(در حديثي كه مؤطا از جابر بن عيتك τ روايت نموده است، رسول اكرم ρ فرمود: «بجز كشته شدن، هفت نوع شهادت وجود دارد: كسي كه بر اثر بيماري طاعون بميرد، شهيد است. فردي كه غرق شود، شهيد است . كسي كه بر اثر بيماري ذات الريه بميرد، شهيد است. آنكس كه بر اثر اسهال بميرد، شهيد است. فردي كه در اثر آتش سوزي بميرد، شهيد است. كسي كه زير آوار بميرد، شهيد است و زني كه در ايّام نفاس بميرد، شهيد است).

باب (16): شأن نزول [لا يستوي القاعدون ...]

1212ـ عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ τ قال: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ أَمْلَى عَلَيْهِ [**لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**] قَالَ: فَجَاءَهُ ابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ وَهُوَ يُمِلُّهَا عَلَيَّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ أَسْتَطِيعُ الْجِهَادَ لَجَاهَدْتُ وَكَانَ رَجُلاً أَعْمَى، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى رَسُولِهِ ρ وَفَخِذُهُ عَلَى فَخِذِي فَثَقُلَتْ عَلَيَّ حَتَّى خِفْتُ أَنْ تَرُضَّ فَخِذِي ثُمَّ سُرِّيَ عَنْهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ [**غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ**]. (بخاری:2832)

ترجمه: زيد بن ثابت τ روايت مي كند كه رسول الله ρ آية [**لا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ... فِيْ سَبِيْلِ الله**] (يعني مؤمناني كه نشسته اند با كساني كه در راه خدا جهاد مي كنند، برابر نيستند) را بر من املاء مي نمود. در آن اثنا، عبد الله بن ام مكتوم كه مردي نابينا بود، آمد و گفت: يا رسول الله! اگر توانايي جهاد مي داشتم، به جهاد مي رفتم. آنگاه، در حالي كه

ران رسول خدا ρ بر ران من گذاشته شده بود، خداوند وحي فرستاد. در اثر آن، آنقدر ران آنحضرت ρ بر من سنگيني كرد كه ترسيدم رانم خرد شود. پس از بر طرف شدن حالت وحي، پيامبر اكرم ρ گفت: خداوند عزوجل (در تكميل آية فوق) اين جمله را نازل فرمود: [غير اولي الضرر]. يعني مؤمناني كه نشسته اند با كساني كه در راه خدا جهاد مي كنند، برابر نيستند مگر كساني كه عذري داشته باشند).

باب (17): تشويق براي جهاد

1213. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِلَى الْخَنْدَقِ فَإِذَا الْمُهَاجِرُونَ وَالأَنْصَارُ يَحْفِرُونَ فِي غَدَاةٍ بَارِدَةٍ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ عَبِيدٌ يَعْمَلُونَ ذَلِكَ لَهُمْ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِهِمْ مِنَ النَّصَبِ وَالْجُوعِ قَالَ:

«اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الآخِرَهْ   فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ »

فَقَالُوا مُجِيبِينَ لَهُ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا   عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدَا. (بخارى:2834)

ترجمه: انس τ مي گويد: رسول الله ρ بسوي خندق رفت و مهاجرين و انصار را ديد كه در صبحگاه سردي، مشغول حفر خندق هستند. آنان برده و خدمتكاري نداشتند كه برايشان اين كار را انجام دهند.

هنگامي كه رسول خدا ρ خستگي و گرسنگي آنان را مشاهده كرد، فرمود: «پروردگارا! همانا زندگي، زندگي آخرت است. پس مهاجرين و انصار را ببخشاي».

آنان در پاسخ آنحضرت ρ گفتند: ما کساني هستیم که براي همیشه و تا زنده ایم با محمد ρ بر جهاد، بیعت کرده ایم.

باب (18): کندن خندق

1214. وَعَنْهُ τ فِيْ رِوَايَةٍ أَنَّهُمْ كَانُوْا يَقُولُونَ:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدَا   عَلَىالإِسْلامِ مَا بَقِينَا أَبَدَا

وَالنَّبِيُّ ρ يُجِيبُهُمْ وَيَقُولُ:

«اللَّهُمَّ إِنَّه لا خَيْرَ إِلاَّ خَيْرُ الآخِرَهْ   فَبَارِكْ فِي الأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ».

(بخاری:2835)

ترجمه: و در روایتي، انس τ مي گوید: آنها مي گفتند: ما کساني هستیم که براي همیشه و تا زنده ایم با محمد ρ بر اسلام، بیعت کرده ایم. و نبي اکرم ρ در جواب آنان، مي فرمود: «خدایا! همانا هیچ خیري جز خیر آخرت، وجود ندارد. پس به مهاجرین و انصار، برکت عنایت فرما».

1215- عَنِ الْبَرَاءِ τ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَوْمَ الأَحْزَابِ يَنْقُلُ التُّرَابَ وَقَدْ وَارَى التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ وَهُوَ يَقُولُ:

لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا   وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا

فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا   وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا

إِنَّ الأُلَى قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا   إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا

(بخاري:2837)

ترجمه: براء τ مي گويد: روز جنگ احزاب، رسول خدا ρ را در حالي ديدم كه خاك، سفيدي شكمش را پوشانيده بود و مي گفت:«پروردگارا! اگر تو نبودي، ما هدايت نمي شديم، نماز نمي خوانديم و صدقه نمي داديم. پس بر ما آرامش نازل كن و هنگام رويارويي با دشمن، ما را ثابت قدم بگردان. آنان بر ما ستم كردند و دشمني ورزيدند. هرگاه، ارادة فتنه و فساد كنند، جلوي آنان را خواهيم گرفت».

باب (19): ترك جهاد به خاطر عذر

1216. عَنْ أَنَسٍ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ فِي غَزَاةٍ فَقَالَ: «إِنَّ أَقْوَامًا بِالْمَدِينَةِ خَلْفَنَا مَا سَلَكْنَا شِعْبًا وَلا وَادِيًا إِلاَّ وَهُمْ مَعَنَا فِيهِ حَبَسَهُمُ الْعُذْرُ». (بخارى:2839)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ در يكي از غزوات (تبوك) فرمود: «گروهي از مسلمانان، پشت سر ما در مدينه، مانده اند (و نتوانسته اند در اين غزوه، شركت كنند). ولي هر دره و رودخانه اي را كه ما طي مي كنيم، آنان همراه ما هستند (در اجر و ثواب با ما شريكند) زيرا عذر، مانع آمدن آنها با ما شد».

باب (20): فضيلت روزه در راه الله

1217. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مَنْ صَامَ يَوْمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَعَّدَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ سَبْعِينَ خَرِيفًا».(بخارى:2840)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «هر كس كه يك روز در راه خدا (در جهاد) روزه بگيرد، خداوند، چهره اش را به اندازة مسافت هفتاد سال، از دوزخ، دور مي كند».

باب (21): فضيلت مجهز كردن مجاهد و يا سرپرستي خانوده اش بطور شايسته

1218. عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ جَهَّزَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَقَدْ غَزَا، وَمَنْ خَلَفَ غَازِيًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِخَيْرٍ فَقَدْ غَزَا». (بخاري:2843)

ترجمه: زيد بن خالد τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «هركس كه مجاهدي را در راه خدا، مجهز كند (ساز و برگ نظامي اش را فراهم سازد) همانا جهاد كرده است. و هر كس كه خانوادة مجاهدي را بنحو شايسته، سرپرستي نمايد، او نيز جهاد كرده است».

1219- عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ لَمْ يَكُنْ يَدْخُلُ بَيْتًا بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ بَيْتِ أُمِّ سُلَيْمٍ إِلاَّ عَلَى أَزْوَاجِهِ، فَقِيلَ لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي أَرْحَمُهَا قُتِلَ أَخُوهَا مَعِي». (بخاري:2844)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ در مدينه غير از خانه هاي همسرانش، به هيچ خانه اي جز خانة ام سُليم (كه خالة رضاعي اش بود) وارد نمي شد. در اين باره از رسول خداρ پرسيدند. فرمود: «من به او محبت مي كنم زيرا برادرش كه همراه من بود، كشته شد».

باب (22): آمادگي براي مرگ، هنگام رفتن به جهاد

1220- وَعَنْهُ τ أَنَّهُ أَتَى يَوْمَ الْيَمَامَةِ إِلى ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ وَقَدْ حَسَرَ عَنْ فَخِذَيْهِ وَهُوَ يَتَحَنَّطُ فَقَالَ: يَا عَمِّ، مَا يَحْبِسُكَ أَنْ لا تَجِيءَ؟ قَالَ: الآنَ يَا ابْنَ أَخِي، وَجَعَلَ

يَتَحَنَّطُ يَعْنِي مِنَ الْحَنُوطِ، ثُمَّ جَاءَ فَجَلَسَ فَذَكَرَ فِي الْحَدِيثِ انْكِشَافًا مِنَ النَّاسِ فَقَالَ: هَكَذَا عَنْ وُجُوهِنَا حَتَّى نُضَارِبَ الْقَوْمَ، مَا هَكَذَا كُنَّا نَفْعَلُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ بِئْسَ مَا عَوَّدْتُمْ أَقْرَانَكُمْ. (بخارى:2845)

ترجمه: انس τ مي گويد: روز جنگ يمامه، نزد ثابت بن قيس كه رانهايش را برهنه كرده بود و مواد خوشبويي را كه به ميت مي مالند، به بدنش مي ماليد، رفتم و گفتم: اي عمويم! چه چيز تو را از آمدن به جهاد، باز مي دارد؟ گفت: اي برادر زاده! هم اكنون، مي روم و همچنان مواد خوشبو را به بدنش مي ماليد. سپس آمد و نشست و در مورد فرار مردم از جنگ، سخن به ميان آورد و گفت: راه را باز كنيد تا با كفار بجنگيم. ما در زمان رسول خدا ρ از جنگ فرار نمي كرديم. ولي شما حريفتان را بد بار آورده ايد. (با فرارتان آنها را دلير نموده ايد).

باب (23): فضيلت پيشگام شدن و جمع آوري اطلاعات از دشمن

1221. عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ»؟ يَوْمَ الأَحْزَابِ قَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ يَأْتِينِي بِخَبَرِ الْقَوْمِ»؟ قَالَ الزُّبَيْرُ: أَنَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيًّا وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ». (بخارى:2846)

ترجمه: جابرτ مي گويد: نبي اكرم ρ روز جنگ احزاب فرمود: «چه كسي مي تواند اخبار دشمن را براي من بياورد»؟ زبير گفت: من. دوباره آنحضرت ρ فرمود: «چه كسي مي تواند اخبار دشمن را برايم بياورد»؟ زبير گفت: من. نبي اكرم ρ فرمود: «هر پيامبري، حواري اي (دوست مخلصي) دارد. و حواري من، زبير است».

باب (24): جهاد، در معيت انسان نيكوكار و بدكار، ادامه دارد

1222. عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «الْخَيْلُ مَعْقُودٌ فِي نَوَاصِيهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ الأَجْرُ وَالْمَغْنَمُ». (بخاری:2852)

ترجمه: عروه بارقي τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «در پيشاني اسبها، تا روز قيامت، خير و بركت كه همان پاداش و غنيمت باشد، گره زده شده است». يعني صاحب اسب، جهاد مي كند و پاداش و غنيمت بدست مي آورد.

1223- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ «الْبَرَكَةُ فِي نَوَاصِي الْخَيْلِ». (بخاری:2851)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «خير و بركت در پيشاني اسبها نهفته است».

باب (25): ثواب پرورش اسب براي جهاد

1224- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَنِ احْتَبَسَ فَرَسًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِيمَانًا بِاللَّهِ وَتَصْدِيقًا بِوَعْدِهِ فَإِنَّ شِبَعَهُ وَرِيَّهُ وَرَوْثَهُ وَبَوْلَهُ فِي مِيزَانِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخاري:2853)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «هركس كه اسبي را در راه خدا (براي جهاد) با ايمان به خدا و تصديق وعده هايش، نگهداري كند، روز قيامت، خوردن و نوشيدن و ادرار و مدفوع آن اسب، در ترازوي اعمالش قرار خواهد گرفت».

باب (26): نام گذاري اسب و الاغ

1225ـ عَنْ سَهْلٍ τ قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ ρ فِي حَائِطِنَا فَرَسٌ يُقَالُ: لَهُ اللُّحَيْفُ أو اللُّخَيْفُ. (بخاري:2855)

ترجمه: سهل τ مي گويد: نبي اكرم ρ در باغ ما اسبي داشت كه آنرا، لُحَيف يا لُخَيف مي گفتند.

1226ـ عَنْ مُعَاذٍ τ قَالَ: كُنْتُ رِدْفَ النَّبِيِّ ρ عَلَى حِمَارٍ يُقَالُ لَهُ: عُفَيْرٌ فَقَالَ: «يَا مُعَاذُ، هَلْ تَدْرِي حَقَّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ»؟ وَسَرَدَ الْحَدِيْثَ وَقَدْ تَقَدَّمَ. (بخاري:2856)

ترجمه: معاذ τ مي گويد: پشت سر نبي اكرم ρ بر الاغي كه عُفير نام داشت، سوار بودم. آنحضرت ρ فرمود: «اي معاذ! آيا حق خدا را بر بندگانش مي داني»؟ آنگاه، بقية حديث را كه شرح آن گذشت، بيان كرد.

1227ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ فَزَعٌ بِالْمَدِينَةِ فَاسْتَعَارَ النَّبِيُّ ρ فَرَسًا لَنَا يُقَالُ لَهُ: مَنْدُوبٌ، فَقَالَ: مَا رَأَيْنَا مِنْ فَزَعٍ وَإِنْ وَجَدْنَاهُ لَبَحْرًا. (بخاري:2857)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: مردم مدينه (از ترس دشمن) دچار وحشت شدند. نبي اكرم ρ اسب ما را كه مندوب نام داشت، به عاريت گرفت. (تا از جريان، آگاه شود). انس مي گويد: ما هيچگونه وحشتي نديديم مگر اينكه اين اسب، مانند دريا مي‌خروشيد.

باب (27): آنچه دربارة بديُمني اسب آمده است

1228ـ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «إِنَّمَا الشُّؤْمُ فِي ثَلاثَةٍ فِي الْفَرَسِ وَالْمَرْأَةِ وَالدَّارِ». (بخاري:2858)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «بديُمني در سه چيز وجود دارد: اسب و زن و خانه».

باب (28): سهم اسب از مال غنيمت

1229ـ وَعَنْهُ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ جَعَلَ لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ وَلِصَاحِبِهِ سَهْمًا. (بخاری:2863)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ براي اسب، دو سهم و براي صاحبش، يك سهم از مال غنيمت، تعيين فرمود.

1230. عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ τ أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: أَفَرَرْتُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ يَوْمَ حُنَيْنٍ؟ قَالَ: لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ لَمْ يَفِرَّ، إِنَّ هَوَازِنَ كَانُوا قَوْمًا رُمَاةً، وَإِنَّا لَمَّا لَقِينَاهُمْ حَمَلْنَا عَلَيْهِمْ، فَانْهَزَمُوا فَأَقْبَلَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى الْغَنَائِمِ وَاسْتَقْبَلُونَا بِالسِّهَامِ، فَأَمَّا رَسُولُ اللَّهِ ρ فَلَمْ يَفِرَّ فَلَقَدْ رَأَيْتُهُ وَإِنَّهُ لَعَلَى بَغْلَتِهِ الْبَيْضَاءِ، وَإِنَّ أَبَا سُفْيَانَ آخِذٌ بِلِجَامِهَا وَالنَّبِيُّ ρ يَقُولُ:

«أَنَا النَّبِيُّ لا كَذِبْ   أَنَا ابْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبْ»

(بخاری:2864)

ترجمه: براء بن عازب τ روايت مي كند كه مردي از وي پرسيد: آيا روز جنگ حنين، از كنار رسول الله فرار كرديد؟ براء گفت: اما رسول خدا ρ فرار نكرد. همانا هوازن، قومي تيرانداز بود. هنگامي كه با آنها مواجه شديم، به آنان يورش برديم. آنها شكست خوردند. مسلمانان بسوي غنايم شتافتند. و هوازن با تير اندازي به استقبال ما آمدند. رسول خدا ρ فرار نكرد. من ايشان را ديدم كه بر قاطر سفيدش سوار است و در حالي كه ابوسفيان، افسارش را در دست دارد، مي فرمايد:

من، نبي خدا هستم و اين، (ادعا) دروغ نيست. من فرزند عبد المطلب هستم.

باب (29): شتر پيامبر اكرم ρ

1231- عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: كَانَ لِلنَّبِيِّ ρ نَاقَةٌ تُسَمَّى الْعَضْبَاءَ لا تُسْبَقُ، فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى قَعُودٍ فَسَبَقَهَا فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ حَتَّى عَرَفَهُ فَقَالَ: «حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ لا يَرْتَفِعَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلاَّ وَضَعَهُ». (بخارى:2872)

ترجمه: انس τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ شتري بنام عضباء داشت كه هيچ شتري از آن، سبقت نمي گرفت. مردي باديه نشين كه سوار بر شترش بود، آمد و از عضباء سبقت گرفت. اين امر بر مسلمانان، دشوار آمد تا اينكه رسول خدا ρ متوجه شد. آنگاه فرمود: «سنت خدا اين است كه هيچ چيزي در دنيا صعود نمي كند مگر اينكه خداوند آنرا پايين مي‌آورد».

باب (30): مشاركت زنان در جنگ با حمل آب براي مردم

1232- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ أَنَّهُ قَسَمَ مُرُوطًا بَيْنَ نِسَاءٍ مِنْ نِسَاءِ الْمَدِينَةِ فَبَقِيَ مِرْطٌ جَيِّدٌ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ عِنْدَهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَعْطِ هَذَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ρ الَّتِي عِنْدَكَ يُرِيدُونَ أُمَّ كُلْثُومٍ بِنْتَ عَلِيٍّ، فَقَالَ عُمَرُ: أُمُّ سَلِيطٍ أَحَقُّ. وَأُمُّ سَلِيطٍ مِنْ نِسَاءِ الأَنْصَارِ مِمَّنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ عُمَرُ: فَإِنَّهَا كَانَتْ تَزْفِرُ لَنَا الْقِرَبَ يَوْمَ أُحُدٍ. (بخارى:2881)

ترجمه: از عمر بن خطاب τ روايت است كه او، پارچه هايي را ميان تعدادي از زنان مدينه، تقسيم كرد و يك قطعه پارچة خوب، باقي ماند. يك نفر كه آنجا بود، گفت: اي امير المؤمنين! اين را به همسرت؛ دختر رسول خدا ρ ؛ بده. و منظورش ام كلثوم دختر علي بن ابيطالب τ (نوة

رسول خدا ρ) بود. عمر گفت: ام سليط مستحق تر است. چرا كه روز احد براي ما مشك هاي پر از آب مي آورد. گفتني است كه ام سليط، يكي از زنان انصار بود كه با رسول الله ρ بيعت كرده بود.

باب (31): مداواي مجروحان جنگ، توسط زنان

1233- عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنَّا نَغْزو مَعَ النَّبِيِّ ρ نَسْقِي وَنُدَاوِي الْجَرْحَى وَنَرُدُّ الْقَتْلَى إِلَى الْمَدِينَةِ. (بخارى:2883)

ترجمه: ربيِّع دختر معوَّذ رضي الله عنها مي گويد: در غزوات، همراه نبي اكرم ρ شركت مي كرديم، به مجاهدين، آب مي داديم، زخمي هايشان را مداوا ميكرديم و كشته هايشان را به مدينه، انتقال مي داديم.

باب (32): نگهباني در ميادين جهاد

1234. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتُ: كَانَ النَّبِيُّ ρ سَهِرَ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِينَةَ قَالَ لَيْتَ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِي صَالِحًا يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ سِلاحٍ فَقَالَ: «مَنْ هَذَا»؟ فَقَالَ: أَنَا سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ جِئْتُ لأَحْرُسَكَ وَنَامَ النَّبِيُّ ρ. (بخارى:2885)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ كه از مسافرتي، به مدينه باز گشته بود و خوابش نمي برد، گفت: «اي كاش! امشب، مردي صالح از يارانم، براي من نگهباني مي داد». ناگهان صداي اسلحه اي به گوشمان رسيد. رسول اكرم ρ پرسيد: «اين كيست»؟ گفت: من، سعد بن ابي وقاص هستم. آمده ام تا از شما حراست كنم. آنگاه، رسول خدا ρ خوابيد.

1235ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ وَعَبْدُ الدِّرْهَمِ وَعَبْدُ الْخَمِيصَةِ إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ تَعِسَ وَانْتَكَسَ وَإِذَا شِيكَ فَلا انْتَقَشَ. طُوبَى لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشْعَثَ رَأْسُهُ مُغْبَرَّةٍ قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ كَانَ فِي الْحِرَاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ إِنِ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّع». (بخاري:2887)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «بندة دينار و درهم و پارچة نفيس، نابود باد. زيرا اگر به او عطا شود، خرسند مي گردد و اگر عطا نشود، خشمگين و ناراحت مي شود. (چنين شخصي) هلاك و سر نگون باد (تا جايي كه) اگر خاري به پايش خلد، كسي پيدا نشود كه آنرا در آورد. خوشا به حال بنده اي كه با سري ژوليده و پاهايي غبار آلود، عنان اسبش را در راه خدا بدست گيرد. اگر در خط مقدم جبهه، مأمور حراست شود، حراست دهد و اگر مأموريتش، پشت جبهه باشد، آنجا نيز به وظيفه اش عمل نمايد. (اين شخص، نزد مردم، هيچگونه جايگاهي ندارد طوريكه) اگر اجازه بخواهد، به او اجازه نمي دهند و اگر شفاعتي كند، كسي شفاعتش را نمي پذيرد».

باب (33): فضيلت خدمت در جهاد

1236. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قال: خَرَجْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ إِلَى خَيْبَرَ أَخْدُمُهُ فَلَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ρ رَاجِعًا وَبَدَا لَهُ أُحُدٌ قَالَ: «هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ». (بخارى:2889)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: همراه رسول الله ρ به خيبر رفتم تا در خدمت ايشان باشم. هنگامي كه نبي اكرم ρ از خيبر برگشت و كوه احد، برايش آشكار شد، فرمود: «اين، كوهي است كه ما را دوست دارد و ما نيز آن را دوست داريم».

1237ـ وَعَنْهُ τ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ρ أَكْثَرُنَا ظِلاًّ الَّذِي يَسْتَظِلُّ بِكِسَائِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ صَامُوا فَلَمْ يَعْمَلُوا شَيْئًا وَأَمَّا الَّذِينَ أَفْطَرُوا فَبَعَثُوا الرِّكَابَ وَامْتَهَنُوا وَعَالَجُوا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «ذَهَبَ الْمُفْطِرُونَ الْيَوْمَ بِالأَجْرِ». (بخارى:2890)

ترجمه: انس τ مي گويد: (در يكي از سفرها) همراه نبي اكرم ρ بوديم. كساني از بيشترين سايه بر خوردار بودند كه از چادرشان بعنوان سايبان استفاده مي كردند. (برخي از ما روزه داشتند و برخي، بدون روزه بودند) كساني كه روزه بودند، نمي توانستند كاري انجام دهند و كساني كه روزه نداشتند، شتران را آب و علوفه دادند، خدمت كردند و آب و غذا تهيه نمودند. نبي اكرم ρ فرمود: «امروز، تمام اجر را كساني بردند كه روزه نداشتند».

باب (34): فضيلت يك روز نگهباني در راه خدا

1238. عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «رِبَاطُ يَوْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا، وَمَوْضِعُ سَوْطِ أَحَدِكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا، وَالرَّوْحَةُ يَرُوحُهَا الْعَبْدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ الْغَدْوَةُ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا». (بخارى:2892)

ترجمه: سهل بن سعد ساعديτ روايت مي‌كند كه رسول اللهρ فرمود: «يك روز نگهباني در راه خدا از دنيا و مافيها بهتر است. و به اندازة جاي شلاق شما در بهشت، از دنيا و مافيها بهتر است. و گامي كه بنده، شام يا صبحي در راه خدا بر مي‌دارد، از دنيا و مافيها بهتر است».

باب (35): كمك گرفتن از ضعفاء و نيكوكاران، در جنگ

1239ـ عَنْ سَعْدٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «هَلْ تُنْصَرُونَ وَتُرْزَقُونَ إِلاَّ بِضُعَفَائِكُمْ». (بخاری:2896)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مگر غير از اين است كه شما بخاطر ضعفاء و مساكين تان، ياري مي شويد و روزي مي خوريد». (يعني دعا و عبادت آنان، باعث پيروزي شما و خير و بركت در روزي تان مي شود . لذا به ديدة تحقير به آنان نگاه نكنيد) .

1240. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يَأْتِي زَمَانٌ يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ، فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ ρ؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ أَصْحَابَ النَّبِيِّ ρ؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ ثُمَّ يَأْتِي زَمَانٌ فَيُقَالُ: فِيكُمْ مَنْ صَحِبَ صَاحِبَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ρ؟ فَيُقَالُ: نَعَمْ، فَيُفْتَحُ». (بخاری:2897)

ترجمه: ابو سعيد خدري τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «زماني فرا خواهد رسيد كه گروهي از مردم به جهاد مي روند. و (از يكديگر) مي پرسند: آيا در ميان شما كسي هست كه همراه پيامبر خدا ρ بوده است (صحابي)؟ مي گويند: بلي. و پيروز مي شوند. سپس، زماني فرا مي رسد كه مي پرسند: آيا در ميان شما كسي هست كه همراه صحابه پيامبر خدا ρ بوده است(تابعي)؟ مي گويند: بلي. و پيروز مي شوند. سپس زماني فرا مي رسد كه مي پرسند: آيا در ميان شما كسي هست كه با تابعين همراهي كرده باشد؟ يعني تبع تابعي باشد. مي گويند: بلي. و فتح پيروزي نصيب شان مي گردد. (حديث فوق در مورد فضيلت صحابه، تابعين و تبع تابعين مي باشد) .

باب (36): تشويق به تيراندازي

1241. عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ يَوْمَ بَدْرٍ حِينَ صَفَفْنَا لِقُرَيْشٍ وَصَفُّوا لَنَا: «إِذَا أَكْثَبُوكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالنَّبْلِ». (بخارى:2900)

ترجمه: ابواُسَيد τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ روز جنگ بدر كه ما در برابر قريش، و آنان در برابر ما صف آرايي كرده بودند، فرمود: «هنگامي كه به شما نزديك شدند، تير اندازي كنيد».

باب (37): پناه بردن به سپر ديگران

1242. عَنْ عُمَرَ τ قَالَ: كَانَتْ أَمْوَالُ بَنِي النَّضِيرِ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ρ مِمَّا لَمْ يُوجِفِ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ بِخَيْلٍ وَلا رِكَابٍ، فَكَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ خَاصَّةً وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِ ثُمَّ يَجْعَلُ مَا بَقِيَ فِي السِّلاحِ وَالْكُرَاعِ عُدَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (بخارى:2904)

ترجمه: عمرτ مي گويد: خداوند، اموال بني نضير را بدون اينكه مسلمانان، اسب و شتري بدوانند (جهاد كنند) به رسول اكرم ρ عنايت فرمود. در نتيجه، آن اموال به رسول خدا ρ اختصاص يافت. و آنحضرت ρ نفقة يك سال خانواده اش را مي داد و بقيه را صرف تهية سلاح، اسب و آمادگي جهاد در راه خدا مي نمود.

1243. عَنْ عَلِيٍّ τ قَالَ: مَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يُفَدِّي رَجُلاً بَعْدَ سَعْدٍ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». (بخارى:2905)

ترجمه: علي τ مي گويد: نديدم كه نبي اكرم ρ بعد از سعد، براي كسي ديگر، قربان و صدقه شود و شنيدم كه آنحضرت ρ به سعد مي گفت: «تير اندازي كن، پدر و مادرم، فدايت شود».

باب (38): آنچه دربارة آراستن شمشير آمده است

1244ـ عَنْ أَبِيْ أُمَامَةَ τ قَالَ: لَقَدْ فَتَحَ الْفُتُوحَ قَوْمٌ مَا كَانَتْ حِلْيَةُ سُيُوفِهِمُ الذَّهَبَ وَلا الْفِضَّةَ إِنَّمَا كَانَتْ حِلْيَتُهُمُ الْعَلابِيَّ وَالآنُكَ وَالْحَدِيدَ.(بخارى:2909)

ترجمه: ابوامامه τ مي گويد: كساني اين پيروزيها را بدست آوردند كه شمشيرهايشان نه با طلا و نقره بلكه با پوست و آهن و سرب، آراسته شده بود.

باب (39): آنچه دربارة زره و لباس جنگي پيامبر اكرم ρ آمده است

1245. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَنْشُدُكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ، اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبَدْ بَعْدَ الْيَوْمِ». فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ بِيَدِهِ فَقَالَ: حَسْبُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَدْ أَلْحَحْتَ عَلَى رَبِّكَ، وَهُوَ فِي الدِّرْعِ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ: [**سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ**]. (بخارى:2915)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: (روز بدر) نبي اكرم ρ كه زير سايباني قرار داشت، فرمود: «خدايا! از تو مي خواهم كه به عهد و پيمانت، وفا كني. خدايا! اگر مي خواهي كه از امروز به بعد، عبادت نشوي...» در اينجا، ابوبكر دستش را گرفت و گفت: اي رسول خدا! نزد پروردگارت بسيار اصرار نمودي، بس است. آنحضرت ρ كه زره بر تن داشت، بيرون آمد درحالي كه مي گفت: (**سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ**] يعني جمعيت ايشان بزودي شكست مي خورد و پشت مي كنند و مي گريزند. بلكه موعدشان، قيامت است و قيامت، مصيبتي عظيم تر و تلخ تر است.

باب (40): استفاده از پارچة ابريشمي در جنگ

1246. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: رَخَّصَ النَّبِيُّ ρ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ فِي حَرِيرٍ لِحِكَّةٍ بِهِمَا. (بخارى:2922)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ به عبدالرحمن بن عوف و زبير رضي الله عنهما كه بدنشان دچار خارش شده بود، اجازه داد تا پارچة ابريشمي بپوشند.

باب (41): آنچه كه دربارة جنگ با روميان، گفته شده است

1247. عَنْ أُمِّ حَرَامٍ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا». قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنَا فِيهِمْ؟ قَالَ: «أَنْتِ فِيهِمْ». ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ». فَقُلْتُ: أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لا» . (بخارى:2924)

ترجمه: ام حرام رضي الله عنها مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «اولين لشكر امت من كه در دريا با دشمن، مي جنگد، بهشت برايش واجب مي شود». پرسيدم: آيا من هم در ميان آنان خواهم بود؟ فرمود: «تو نيز در ميان آنان، خواهي بود». سپس، نبي اكرم ρ فرمود: «اولين لشكر امت من كه به شهر (قسطنطنيه) حمله مي كند، بخشيده مي شود». گفتم: يا رسول الله! من نيز در ميان آنان خواهم بود؟ فرمود: «خير».

باب (42): جهاد با يهود

1248. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «تُقَاتِلُونَ الْيَهُودَ حَتَّى يَخْتَبِيَ أَحَدُهُمْ وَرَاءَ الْحَجَرِ فَيَقُولُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَائِي فَاقْتُلْهُ». (بخارى:2925)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «زماني فرا مي رسد كه شما با يهود، مي جنگيد تا جايي كه يكي از آنان، پشت سنگي، پنهان مي شود و آن سنگ، مي گويد: اي بندة خدا! اين، يهودي اي است كه پشت من، پنهان شده است. او را به قتل برسان».

1249. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا الْيَهُودَ حَتَّى يَقُولَ الْحَجَرُ وَرَاءَهُ الْيَهُودِيُّ يَا مُسْلِمُ هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَائِي فَاقْتُلْهُ». (بخاری:2926)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «قيامت برپا نمي شود مگر اين كه شما با يهود بجنگيد تا آنجا كه سنگي كه يهودي پشت آن، پنهان شده است، بگويد: اي مسلمان! اين، يك نفر يهودي است كه پشت من پنهان شده، او را بقتل برسان».

باب (43): جنگ با تركها

1250. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا التُّرْكَ صِغَارَ الأَعْيُنِ حُمْرَ الْوُجُوهِ ذُلْفَ الأُنُوفِ كَأَنَّ وُجُوهَهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، وَلا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ». (بخاری:2928)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «قيامت برپا نخواهد شد تا زمانيكه شما با تركهايي كه داراي چشمان كوچك، چهره هايي قرمز با بيني هايي پهن و صورت هايي مانند سپر هستند، نجنگيد. همچنين قيامت برپا نخواهد شد تا زمانيكه شما با قومي كه كفشهايشان از مو ساخته شده است، نجنگيد».

باب (44): نفرين مشركين

1251. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ρ يَوْمَ الأَحْزَابِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ، سَرِيعَ الْحِسَابِ، اللَّهُمَّ اهْزِمِ الأَحْزَابَ، اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلْزِلْهُمْ». (بخارى:2933)

ترجمه: از عبد الله بن ابي اوفي رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ روز جنگ احزاب، مشركين را چنين نفرين كرد: «الهي ، اي نازل كنندة كتاب و اي سريع الحساب! بار الها! احزاب را شكست بده. خدايا! آنان را شكست بده و متزلزل بگردان».

1252. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا، قَالَتْ: دَخَلَ الْيَهُودُ عَلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالُوا: السَّامُ عَلَيْكَ. فَلَعَنْتُهُمْ، فَقَالَ: «مَا لَكِ»؟ قُلْتُ: أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا؟ قَالَ: «فَلَمْ تَسْمَعِي مَا قُلْتُ: وَعَلَيْكُمْ». (بخارى: 2935)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: (روزي) چند نفر يهودي، نزد نبي اكرم ρ آمدند و گفتند: سام عليك (مرگ بر تو). من آنان را لعنت كردم. آنحضرت ρ پرسيد: «تو را چه شده است»؟ گفتم: مگر نشنيدي كه چه گفتند؟ فرمود: «مگر نشنيدي كه من به آنان گفتم: و عليكم» يعني مرگ بر شما باد. (پس نيازي نيست كه آنان را لعنت كني).

باب (45): دعا براي هدايت مشركين به قصد دلجويي از آنان

1253. عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَدِمَ طُفَيْلُ بْنُ عَمْرٍو الدَّوْسِيُّ وَأَصْحَابُهُ عَلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ دَوْسًا عَصَتْ وَأَبَتْ فَادْعُ اللَّهَ عَلَيْهَا، فَقِيلَ: هَلَكَتْ دَوْسٌ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اهْدِ دَوْسًا وَأْتِ بِهِمْ». (بخارى:2937)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: طفيل بن عمرو دوسي و يارانش نزد نبي اكرم ρ آمدند و گفتند: يا رسول الله! همانا طايفة دوس، عصيان كرده و كفر

ورزيدند. آنان را نفرين كن. مردم گمان كردند كه (با نفرين رسول خدا ρ) دوس، نابود خواهد شد. رسول الله ρ (خلاف انتظار آنها) دعاي خير كرد و فرمود: «خدايا! دوس را هدايت كن و مشرف به اسلام گردان».

(46): دعوت مردم، توسط پيامبر اكرم ρ به سوي اسلام و نبوت

1254- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ: «لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلاً يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ». فَقَامُوا يَرْجُونَ لِذَلِكَ أَيُّهُمْ يُعْطَى، فَغَدَوْا وَكُلُّهُمْ يَرْجُو أَنْ يُعْطَى، فَقَالَ: «أَيْنَ عَلِيٌّ»؟ فَقِيلَ: يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فَأَمَرَ فَدُعِيَ لَهُ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ، فَبَرَأَ مَكَانَهُ حَتَّى كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ شَيْءٌ، فَقَالَ: نُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا؟ فَقَالَ: «عَلَى رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ، ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الإِسْلامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ فَوَاللَّهِ لأَنْ يُهْدَى بِكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ». (بخارى: 2942)

ترجمه: سهل بن سعد τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ روز خيبر، چنين فرمود: «پرچم اسلام را بدست مردي مي سپارم كه خداوند بوسيلة او خيبر را فتح خواهد كرد». صحابه برخاستند و هر يك اميدوار بود كه پرچم به او سپرده مي شود و شب را به همين اميد، به صبح رساندند. آنگاه، رسول خدا ρ پرسيد: «علي كجاست»؟ گفتند: چشم درد دارد. دستور داد كه او را صدا بزنند. علي آمد و آنحضرت ρ بر چشمانش، آب دهان ماليد. بلافاصله بهبود يافت طوريكه گويا هرگز بيمار نبوده است. آنگاه از رسول خدا ρ پرسيد: با آنان بجنگم تا مسلمان شوند؟ آنحضرت ρ فرمود: «با تأني، نزد آنان برو تا بدانجا برسي. سپس، آنها را به اسلام،دعوت كن و از دستورات خدا با خبر ساز. سوگند به خدا، اگر يكي از آنان بوسيلة تو هدايت شود، برايت از شتران سرخ رنگ، بهتر است». (ياد

آوري مي شود كه شتران سرخ رنگ، در آن زمان، نزد اعراب، از ارزش بسيار بالايي بر خوردار بودند).

باب (47): پنهان نمودن نيت جنگ از ديگران وترجيح سفر در روز پنجشنبه

1255. عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: لَقَلَّمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَخْرُجُ إِذَا خَرَجَ فِي سَفَرٍ إِلا يَوْمَ الْخَمِيسِ. (بخارى:2949)

ترجمه: كعب بن مالك τ مي گويد: كمتر اتفاق مي افتاد كه رسول الله ρ غير از پنج شنبه، در روز هاي ديگر، به سفر برود.

باب (48): وداع كردن

1256. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي بَعْثٍ وَقَالَ لَنَا: «إِنْ لَقِيتُمْ فُلانًا وَفُلانًا ـ لِرَجُلَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ سَمَّاهُمَا ـ فَحَرِّقُوهُمَا بِالنَّارِ». قَالَ: ثُمَّ أَتَيْنَاهُ نُوَدِّعُهُ حِينَ أَرَدْنَا الْخُرُوجَ، فَقَالَ: «إِنِّي كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ أَنْ تُحَرِّقُوا فُلانًا وَفُلانًا بِالنَّارِ وَإِنَّ النَّارَ لا يُعَذِّبُ بِهَا إِلَّا اللَّهُ، فَإِنْ أَخَذْتُمُوهُمَا فَاقْتُلُوهُمَا». (بخارى:2954)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ كه ما را به يك سريه، اعزام مي كرد، فرمود: «اگر فلاني و فلاني را ديديد ــ دو نفر از قريش را نام برد ــ آنها را بسوازانيد».

راوي مي گويد: سپس، هنگام حركت، نزد آنحضرت ρ رفتيم تا ايشان را وداع كنيم. رسول اكرم ρ فرمود: «من به شما دستور دادم كه فلان و فلان شخص را در آتش، بسوزانيد. ولي بايد بدانيد كه عذاب

دادن با آتش، کار خداست. پس اگر آنان را دستگیر نمودید، به قتل برسانید».

باب (49): اطاعت از پیشوا و رهبر

1257. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ حَقٌّ مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِالْمَعْصِيَةِ، فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلا سَمْعَ وَلا طَاعَةَ». (بخارى:2955)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روایت مي کندکه نبي اکرم ρ فرمود: «شنیدن سخنان رهبر و اطاعت از دستورات او مادام که امر به معصیتي نکرده باشد، لازم است. پس هر گاه، امر به معصیتي کرد، نباید سخنانش را شنید و از دستوراتش، اطاعت کرد».

باب (50): دفاع از رهبر و پناه بردن به اندیشه اش

1258- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ». ويقول: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ يُطِعِ الأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَمَنْ يَعْصِ الأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي، وَإِنَّمَا الإِمَامُ جُنَّةٌ يُقَاتَلُ مِنْ وَرَائِهِ وَيُتَّقَى بِهِ، فَإِنْ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَعَدَلَ فَإِنَّ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرًا، وَإِنْ قَالَ بِغَيْرِهِ فَإِنَّ عَلَيْهِ مِنْهُ». (بخارى:2957،2956)

ترجمه: ابوهریره τ مي گوید: شنیدم که رسول الله ρ فرمود: «امت من (از نظر زمان) آخرین امت، (و از نظر مقام و رتبه) از همه جلوتر است». و افزود: «هرکس، از من اطاعت کند، همانا از خدا اطاعت کرده است. و هرکس از من نافرماني کند، همانا از خدا نافرماني کرده است. و هرکس از امیرش، اطاعت کند، یقیناً از من اطاعت کرده است. و هرکس که از او نافرماني کند، یقیناً از من نافرماني کرده است. همانا امام، سپر است. از او

دفاع مي كنند و به او پناه مي برند. پس اگر به خدا ترسي و عدالت، امر نمايد، مستوجب پاداش مي شود. و اگر خلاف آن، امر كند، گناهكار مي گردد».

باب (51): بيعت بر عدم فرار از ميدان جنگ

1259ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: رَجَعْنَا مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ، فَمَا اجْتَمَعَ مِنَّا اثْنَانِ عَلَى الشَّجَرَةِ الَّتِي بَايَعْنَا تَحْتَهَا، كَانَتْ رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ. فَقِيلَ لَهُ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعَهُمْ؟ عَلَى الْمَوْتِ؟ قَالَ: لا، بَلْ بَايَعَهُمْ عَلَى الصَّبْرِ. (بخاری:2958)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: يك سال پس از بيعت رضوان، هنگامي كه به آنجا بر گشتيم، هيچ دو نفري از ما در مورد درختي كه زير آن بيعت كرده بوديم، اتفاق نظر نداشت. آن درخت، محل نزول رحمت الهي بود. (يا اينكه گم شدن آن، رحمت خدا بود).

از نافع كه راوي حديث از ابن عمر است، پرسيدند: رسول الله ρ بر چه چيزي با آنها بيعت كرد؟ بر مرگ؟ گفت: خير، بلكه با آنها بيعت كرد كه از ميدان جنگ، فرار نكنند.

1260. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ τ قَالَ: لَمَّا كَانَ زَمَنُ الْحَرَّةِ أَتَاهُ آتٍ فَقَالَ لَهُ: إِنَّ ابْنَ حَنْظَلَةَ يُبَايِعُ النَّاسَ عَلَى الْمَوْتِ، فَقَالَ: لا أُبَايِعُ عَلَى هَذَا أَحَدًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ρ. (بخاری:2959)

ترجمه: عبد الله بن زيد τ مي گويد: مردي در زمان جنگ حره (كه در زمان يزيد بن معاويه در سال 65 هـ .ق در مدينة منوره عليه عبد الله بن زبير و يارانش بوقوع پيوست) نزد من آمد و گفت: عبد الله بن حنظله از مردم، بر مرگ، بيعت مي گيرد. گفتم: پس از رسول الله ρ با هيچ كسي، چنين بيعتي نمي كنم.

1261ـ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ τ قَالَ: بَايَعْتُ النَّبِيَّ ρ ثُمَّ عَدَلْتُ إِلَى ظِلِّ الشَّجَرَةِ، فَلَمَّا خَفَّ النَّاسُ قَالَ: «يَا ابْنَ الأَكْوَعِ، أَلا تُبَايِعُ»؟ قَالَ: قُلْتُ: قَدْ بَايَعْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَيْضًا». فَبَايَعْتُهُ الثَّانِيَةَ، فقيل لَهُ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تُبَايِعُونَ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ. (بخاری:2960)

ترجمه: سلمه بن اكوع τ مي گويد: با نبي اكرم ρ بيعت كردم. سپس به زير ساية همان درخت، برگشتم. هنگامي كه جمعيت، كم شد، رسول الله ρ فرمود: «اي ابن اكوع! بيعت نمي كني»؟ گفتم: اي رسول خدا! همانا، بيعت كردم. فرمود: «دوباره بيعت كن». پس براي بار دوم، بيعت كردم. از او پرسيدند: آنروز، بر چه چيزي، بيعت مي كرديد؟ گفت: «بر مرگ».

باب (52): امام و رهبر، پيروانش را به كاري امر نمايدكه توانايي آنرا داشته باشند

1262ـ عَنْ مُجَاشِعٍ τ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ρ أَنَا وَأَخِي، فَقُلْتُ: بَايِعْنَا عَلَى الْهِجْرَةِ، فَقَالَ: «مَضَتِ الْهِجْرَةُ لأَهْلِهَا». فَقُلْتُ: عَلامَ تُبَايِعُنَا؟ قَالَ: «عَلَى الإِسْلامِ وَالْجِهَادِ». (بخاری:2963)

ترجمه: مجاشع τ مي گويد: من همراه برادرم نزد نبي اكرم ρ رفتم و گفتم: با ما بر هجرت، بيعت كن. فرمود: «دوران هجرت به پايان رسيد». گفتم: اكنون با ما بر چه چيزي بيعت مي كني؟ فرمود: «بر اسلام و جهاد».

(شايان ذكر است كه اين گفتگو بعد از فتح مكه بود و پيامبر خدا ρ فرموده است: پس از فتح مكه، هجرتي نيست).

1263. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ τ قَالَ: لَقَدْ أَتَانِي الْيَوْمَ رَجُلٌ فَسَأَلَنِي عَنْ أَمْرٍ مَا دَرَيْتُ مَا أَرُدُّ عَلَيْهِ، فَقَالَ: أَرَأَيْتَ رَجُلاً مُؤْدِيًا نَشِيطًا يَخْرُجُ مَعَ أُمَرَائِنَا فِي الْمَغَازِي فَيَعْزِمُ عَلَيْنَا فِي

أَشْيَاءَ لا نُحْصِيهَا؟ فَقُلْتُ لَهُ: وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ إِلا أَنَّا كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ρ فَعَسَى أَنْ لا يَعْزِمَ عَلَيْنَا فِي أَمْرٍ إِلا مَرَّةً حَتَّى نَفْعَلَهُ، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَنْ يَزَالَ بِخَيْرٍ مَا اتَّقَى اللَّهَ وَإِذَا شَكَّ فِي نَفْسِهِ شَيْءٌ سَأَلَ رَجُلاً فَشَفَاهُ مِنْهُ، وَأَوْشَكَ أَنْ لا تَجِدُوهُ، وَالَّذِي لا إِلَهَ إِلا هُوَ، مَا أَذْكُرُ مَا غَبَرَ مِنَ الدُّنْيَا إِلا كَالثَّغْبِ شُرِبَ صَفْوُهُ وَبَقِيَ كَدَرُهُ. (بخارى:2964)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي گويد: امروز، مردي نزد من آمد و از من مسئله اي پرسيد كه ندانستم. پس گفت: نظر شما دربارة مردي كه سراپا مسلح و بسيار با نشاط است و با اميران ما در جنگ ها شركت مي كند. و امير، ما را وادار به انجام كارهايي مي كند كه نمي توانيم آنها را انجام دهيم، چيست؟ گفتم: به خدا سوگند، نمي دانم چه پاسخي به تو بدهم. فقط مي توانم بگويم هنگامي كه ما همراه نبي اكرم ρ بوديم، آنحضرت ρ براي انجام كارها، فقط يك بار به ما دستور مي داد و ما آن را انجام مي داديم. همانا هر يك از شما تا زماني در خير و عافيت بسر مي برد كه از خدا بترسد. و هرگاه در مورد امري، دچار شك و ترديد شد، از كسي بپرسد تا ترديدش، بر طرف گردد. شايد چنين شخصي (كه به سؤال شما پاسخ بدهد) پيدا نشود. سوگند به ذاتي كه هيچ معبودي جز او وجود ندارد، در مورد دنيا مي توانم بگويم كه مثال آن، مانند بركه اي است كه آب زلال آن نوشيده شده و آب آلوده اش، باقي مانده است.

باب (53): پيامبر اكرم ρ اگر در آغاز روز نميجنگيد، پس از زوال آفتاب، به جنگ ميپرداخت

1264- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ فِي بَعْضِ أَيَّامِهِ الَّتِي لَقِيَ فِيهَا انْتَظَرَ حَتَّى مَالَتِ الشَّمْسُ، ثُمَّ قَامَ فِي النَّاسِ خَطِيبًا قَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ، لا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُوا اللَّهَ الْعَافِيَةَ، فَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاصْبِرُوا وَاعْلَمُوا أَنَّ

الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلالِ السُّيُوفِ». ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ» وَقَد تَقَدَّمَ بَاقِيَ الدُّعَاءِ. (بخارى:2966)

ترجمه: عبد الله بن ابي اوفي رضي الله عنهما مي گويد: در يكي از روزها (روز جنگ احزاب) كه رسول الله ρ با دشمن، مواجه شد، منتظر ماند تا آفتاب، زوال كند. سپس برخاست و ميان مردم، سخنراني كرد و فرمود: «اي مردم! رويارويي با دشمن را آرزو نكنيد و از خداوند، عافيت بخواهيد. ولي اگر با دشمن، مواجه شديد، صبر كنيد و بدانيد كه بهشت زير ساية شمشيرهاست». سپس چنين دعا كرد: «الهي! اي نازل كنندة كتاب ...» و بقية دعا كه شرح آن گذشت.

باب (54): شخص مزدبگير

1265- عَنْ يَعْلَى بْنِ أُمَيَّةَ τ قَالَ: اسْتَأْجَرْتُ أَجِيرًا فَقَاتَلَ رَجُلاً، فَعَضَّ أَحَدُهُمَا الآخَرَ، فَانْتَزَعَ يَدَهُ مِنْ فِيهِ وَنَزَعَ ثَنِيَّتَهُ، فَأَتَى النَّبِيَّ ρ، فَأَهْدَرَهَا، فَقَالَ: «أَيَدْفَعُ يَدَهُ إِلَيْكَ فَتَقْضَمُهَا كَمَا يَقْضَمُ الْفَحْلُ». (بخارى:2973)

ترجمه: يعلي بن اميه τ مي گويد: شخصي را به اجرت گرفته بودم. او با كسي ديگر، درگير شد. آن شخص، دست او را گزيد. كارگر من، دست اش را از دهان او بيرون كشيد و دندانهاي جلويي آن مرد را هم بيرون آورد. او نزد نبي اكرم ρ آمد (و شكايت كرد). آنحضرت ρ شكسته شدن دندانهايش را مباح قرار داد و فرمود: «آيا مي خواهي دستش را در اختيارت قرار دهد و تو آنرا مانند شتر مست، بجوي».

باب (55): آنچه دربارة پرچم رسول الله ρ آمده است

1266ـ عَنِ الْعَبَّاسِ τ: أَنَّهُ قَالَ لِلزُّبَيْرِτ: هَا هُنَا أَمَرَكَ النَّبِيُّ ρ أَنْ تَرْكُزَ الرَّايَةَ. (بخارى:2976)

ترجمه: از عباس τ روايت است كه به زبيرτ گفت: نبي اكرم ρ به تو دستور داد كه پرچم را در اينجا (اين نقطه) نصب كني.

باب (56): پيامبر اكرم ρ فرمود: از مسافت يك ماه راه، دشمنانم دچار وحشت مي‌شوند

1267ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، فَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الأَرْضِ فَوُضِعَتْ فِي يَدِيْ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ τ: وَقَدْ ذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَأَنْتُمْ تَنْتَثِلُونَهَا. (بخارى:2977)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «با كلمات جامع (مختصر از نظر لفظ، و پر بار از نظر معنا) مبعوث شدم و با رعب (ترسيدن دشمنان) ياري شده ام. و خواب بودم كه كليد گنجهاي زمين، در دستم نهاده شد». ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ رفت و شما آن گنجها را استخراج مي كنيد.

باب (57): برداشتن زاد و توشة جنگ (يا سفر)

1268. عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: صَنَعْتُ سُفْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ حِينَ أَرَادَ أَنْ يُهَاجِرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، قَالَتْ: فَلَمْ نَجِدْ لِسُفْرَتِهِ وَلا لِسِقَائِهِ مَا نَرْبِطُهُمَا بِهِ، فَقُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ: وَاللَّهِ مَا أَجِدُ شَيْئًا أَرْبِطُ بِهِ إِلا نِطَاقِي، قَالَ: فَشُقِّيهِ بِاثْنَيْنِ، فَارْبِطِيهِ بِوَاحِدٍ السِّقَاءَ وَبِالآخَرِ السُّفْرَةَ، فَفَعَلْتُ، فَلِذَلِكَ سُمِّيَتُ ذَاتَ النِّطَاقَيْنِ. (بخارى:2979)

ترجمه: اسماء رضي الله عنها مي گويد: هنگامي كه رسول خدا ρ مي خواست به مدينه، هجرت نمايد، توشة سفر آنحضرت ρ را در خانة ابوبكر، آماده كردم. اما چيزي كه كيسة توشه و دهانة مشك آب را ببنديم پيدا نكرديم. به پدرم؛ ابوبكر؛ گفتم: به خدا سوگند كه من براي بستن زاد سفر، چيزي جز كمربند خود، پيدا نكردم. پدر گفت: آنرا دو قسمت كن. با يكي دهانة كيسه و با ديگري، دهانة مشك را ببند. پس من هم چنين كردم. بدين جهت، ذات النطاقين (صاحب دو كمر بند) ناميده شدم. (گفتني است كه رسول الله ρ ايشان را ذات النطاقين ناميد).

باب (58): پشت سر كسي بر الاغ، سوار شدن

1269- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ عَلَى إِكَافٍ عَلَيْهِ قَطِيفَةٌ وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ وَرَاءَهُ. (بخاري:2987)

ترجمه: از اسامه بن زيد τ روايت است كه رسول الله ρ بر الاغي كه پالان داشت و روي آن، پارچه اي مخملي انداخته شده بود، سوار شد و اسامه را پشت سرش، سوار كرد.

1270. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ أَقْبَلَ يَوْمَ الْفَتْحِ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ مُرْدِفًا أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَمَعَهُ بِلالٌ وَمَعَهُ عُثْمَانُ بْنُ طَلْحَةَ مِنَ الْحَجَبَةِ حَتَّى أَنَاخَ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْتِيَ بِمِفْتَاحِ الْبَيْتِ، فَفَتَحَ، وَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَبَاقِيَ الْحَدِيْثِ قَدْ تَقَدَّمَ. (بخارى:2988)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه رسول خدا ρ روز فتح مكه، سوار بر شترش، از قسمت بالاي شهر مكه در حالي كه اسامه بن زيد نيز پشت سرش سوار بود و بلال و عثمان بن طلحه ψ

که يکي از کليد داران کعبه بود، ايشان را همراهي مي کردند، وارد شد و شترش را در مسجد، خوابانيد و به عثمان بن طلحه τ دستور داد تا کليد کعبه را بياورد. او (کليد را آورد و) در را باز کرد. و رسول خدا ρ وارد کعبه شد. شرح مفصل آن در جلد اول، حديث شمارة 292 بيان شد.

باب (59): کراهيت بردن قرآن به سرزمين دشمن

1271ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى أَنْ يُسَافَرَ بِالْقُرْآنِ إِلَى أَرْضِ الْعَدُوِّ. (بخارى:2990)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول خدا ρ از بردن قرآن به سرزمين دشمن، نهي فرمود.

باب (60): کراهيت تکبير گفتن با صداي بلند

1272. عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ τ قَالَ: كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فَكُنَّا إِذَا أَشْرَفْنَا عَلَى وَادٍ هَلَّلْنَا وَكَبَّرْنَا ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُنَا: فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَإِنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلا غَائِبًا إِنَّهُ مَعَكُمْ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ تَبَارَكَ اسْمُهُ وَتَعَالَى جَدُّهُ». (بخاري:2992)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي گويد: در معيت رسول خدا ρ: بوديم. هر وقت به جاي بلندي مي رسيديم، تهليل (لا اله الا الله) و تکبير (الله اكبر) مي گفتيم و صدايمان بلند مي شد. نبي اکرم ρ فرمود: «بر خود رحم کنيد زيرا شما فرد کر و غايبي را صدا نمي زنيد. او با شماست، به شما نزديك است و سخنانتان را مي شنود. اسمش با برکت و مقامش بالاست».

باب (61): تسبيح گفتن هنگام بالا رفتن و پايين آمدن از بلنديها

1273- عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: كُنَّا إِذَا صَعِدْنَا كَبَّرْنَا وَإِذَا تَصَوَّبْنَا سَبَّحْنَا. (بخاری:2994)

ترجمه: جابر بن عبد الله انصاري τ مي گويد: هرگاه، به جاي بلندي مي رفتيم، الله اكبر و هرگاه از آن پايين مي آمديم، سبحان الله مي گفتيم.

باب (62): به مسافر، ثواب عبادات دوران اقامت، خواهد رسيد

1274- عَنْ أَبِيْ مُوسَى τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا مَرِضَ الْعَبْدُ أَوْ سَافَرَ كُتِبَ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ مُقِيمًا صَحِيحًا». (بخاری:2996)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، بنده اي، مريض يا مسافر باشد (و نتواند اعمال دوران صحت و اقامت اش را انجام دهد) پاداش اعمالي را كه در زمان صحت و اقامت، انجام مي داده است، به او مي رسد».

باب (63): تنها رفتن به مسافرت

1275. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْوَحْدَةِ مَا أَعْلَمُ مَا سَارَ رَاكِبٌ بِلَيْلٍ وَحْدَهُ». (بخاری:2998)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «اگر مردم، خطرات تنها به مسافرت رفتن را آنطور كه من مي دانم، مي دانستند، هيچ كس، به تنهايي در شب، به مسافرت نمي رفت».

باب (64): جهاد، با اجازة والدين

1276ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّρ فَاسْتَأْذَنَهُ فِي الْجِهَادِ، فَقَالَ: «أَحَيٌّ وَالِدَاكَ»؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: «فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ». (بخارى:3004)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: مردي نزد نبي اكرم ρ آمد و از او اجازه خواست تا به جهاد برود. آنحضرت ρ پرسيد: «آيا پدر و مادرت، زنده اند»؟ گفت: بلي. رسول خدا ρ فرمود: «جهاد تو، خدمت به آنهاست»

.

باب (65): بستن زنگوله و مشابه آن، به گردن شتر

1277. عَنْ أَبِي بَشِيرٍ الأَنْصَارِيِّ τ: أَنَّهُ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي بَعْضِ أَسْفَارِهِ وَالنَّاسُ فِي مَبِيتِهِمْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ رَسُولاً أَنْ لا يَبْقَيَنَّ فِي رَقَبَةِ بَعِيرٍ قِلادَةٌ مِنْ وَتَرٍ أَوْ قِلادَةٌ إِلا قُطِعَتْ. (بخاري:3005)

ترجمه: از ابوبشير انصاري τ روايت است كه ايشان در يكي از سفرها، همراه رسول خدا ρ بود و هنگام شب كه مردم در حال استراحت بودند، رسول الله ρ شخصي را فرستاد تا اعلام كند كه هيچ قلاده اي در گردن شتري باقي نماند مگر اينكه قطع شود.

باب (66) مسافرت زن، بدون محرم

1278ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ وَلا تُسَافِرَنَّ امْرَأَةٌ إِلا وَمَعَهَا مَحْرَمٌ». فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ،

اكْتُتِبْتُ فِي غَزْوَةِ كَذَا وَكَذَا وَخَرَجَتِ امْرَأَتِي حَاجَّةً؟ قَالَ: «اذْهَبْ فَحُجَّ مَعَ امْرَأَتِكَ». (بخارى:3006)

ترجمه: ابن‌عباس رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «هيچ مردي با زني (بيگانه) خلوت نكند. و هيچ زني بدون محرم، به مسافرت نرود. مردي برخاست و گفت: اي رسول خدا! من براي فلان غزوه، ثبت نام شده ام و همسرم مي خواهد به حج برود؟ پيامبر اكرم ρ فرمود: «همراه همسرت، به حج برو».

باب (67): به زنجير بستن اسيران

1279. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «عَجِبَ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فِي السَّلاسِلِ». (بخارى:3010)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند، از قومي كه به زنجير كشيده شده اند و وارد بهشت مي شوند، تعجب مي كند».

باب (68): شبيخون زدن

1280. عَنِ الصَّعْبِ بْنِ جَثَّامَةَ τ قَالَ: مَرَّ بِيَ النَّبِيُّ ρ بِالأَبْوَاءِ أَوْ بِوَدَّانَ وَسُئِلَ عَنْ أَهْلِ الدَّارِ يُبَيَّتُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَيُصَابُ مِنْ نِسَائِهِمْ وَذَرَارِيِّهِمْ؟ قَالَ: «هُمْ مِنْهُمْ». (بخارى:3012)

ترجمه: صعب‌بن جثّامه مي گويد: نبي اكرم ρ در محل ابواء يا ودان نزد من آمد. از آنحضرت ρ دربارة مشركين كه بر آنان، شبيخون زده مي شود و زنان و فرزندانشان نيز كشته مي شوند، پرسيدند. رسول خدا ρ فرمود: «زنان و كودكانشان نيز جزو آنان هستند».

باب (69): كشتن زنان و كودكان، در جنگ

1281ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ τ: أَنَّ امْرَأَةً وُجِدَتْ فِي بَعْضِ مَغَازِي النَّبِيِّ ρ مَقْتُولَةً، فَأَنْكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ قَتْلَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ. (بخارى:3014)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه در يكي از غزواتِ نبي اكرم ρ جنازة زني، پيدا شد. رسول الله ρ كشتن زنان و كودكان را امري ناپسند دانست.

باب (70): مردم را با عذاب خدا يعني آتش، نسوزانيد

1282ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ بَلَغَه أَنَّ عَلِيًّا τ حَرَّقَ قَوْمًا، فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحَرِّقْهُمْ، لأَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «لا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ». وَلَقَتَلْتُهُمْ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ». (بخارى:3017)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه به ايشان، اطلاع دادند كه علي بن ابي طالب τ عده اي (از مرتدين) را سوزانده است. ابن عباس رضي الله عنهما گفت: اگر من (بجاي او) مي بودم، آنها را نمي سوزاندم. زيرا نبي اكرم ρ فرمود: «مردم را با عذاب خدا (آتش) عذاب ندهيد». بلكه آنها را مي كشتم همانطور كه رسول اكرم ρ فرمود: «هركس، دينش را تغيير داد، او را بكشيد».

باب (71)

1283. عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «قَرَصَتْ نَمْلَةٌ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَأَمَرَ بِقَرْيَةِ النَّمْلِ فَأُحْرِقَتْ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَنْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أَحْرَقْتَ أُمَّةً مِنَ الأُمَمِ تُسَبِّحُ». (بخارى:3019)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «يكي از پيامبران را مورچه اي گزيد. به دستور او، لانة مورچه ها را سوختند. خداوند، به او وحي فرستاد كه تو را مورچه اي گزيد و تو يكي از امتها را كه تسبيح مي گفتند، به آتش كشيدي».

باب (72): سوزاندن خانه ها و نخلستانها

1284ـ عَنْ جَرِيرٍτ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ»؟ وَكَانَ بَيْتًا فِي خَثْعَمَ يُسَمَّى: كَعْبَةَ الْيَمَانِيَةِ. قَالَ: فَانْطَلَقْتُ فِي خَمْسِينَ وَمِائَةِ فَارِسٍ مِنْ أَحْمَسَ وَكَانُوا أَصْحَابَ خَيْلٍ، قَالَ: وَكُنْتُ لا أَثْبُتُ عَلَى الْخَيْلِ فَضَرَبَ فِي صَدْرِي حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ أَصَابِعِهِ فِي صَدْرِي وَقَالَ: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا». فَانْطَلَقَ إِلَيْهَا فَكَسَرَهَا وَحَرَّقَهَا، ثُمَّ بَعَثَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ يُخْبِرُهُ، فَقَالَ رَسُولُ جَرِيرٍ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا جِئْتُكَ حَتَّى تَرَكْتُهَا كَأَنَّهَا جَمَلٌ أَجْوَفُ أَوْ أَجْرَبُ، قَالَ: فَبَارَكَ فِي خَيْلِ أَحْمَسَ وَرِجَالِهَا خَمْسَ مَرَّاتٍ. (بخاری:3020)

ترجمه: جريرτ مي گويد: رسول الله ρ خطاب به من فرمود: «آيا مرا از شر ذوالخلصه، راحت نمي كني»؟ قابل ذكر است كه ذو الخلصه، خانه اي در قبيلة خثعم بود كه به آن، كعبة يماني مي گفتند. جرير مي گويد: من همراه صد و پنجاه تن از سواران ماهر قبيلة أحمس، براه افتادم. البته در آن هنگام، نمي توانستم خود را بر پشت اسب، نگه دارم. رسول خدا ρ به سينه ام زد طوريكه آثار انگشتانش را بر سينه ام مشاهده كردم و چنين دعا كرد: «خدايا! او را ثابت قدم بدار، هدايتش كن و باعث هدايت ديگران، بگردان».

آنگاه، بدانجا رفتم، آنرا شكستم و به آتش كشيدم. سپس پيكي نزد رسول الله ρ فرستادم تا او را از ماجرا با خبر سازد. او به رسول خدا ρ گفت: سوگند به ذاتي كه تو را به حق، مبعوث كرده است، در حالي نزد تو آمده ام كه ذوالخلصه را

مانند شتري تو خالي يا گر، پشت سر گذاشته ام (بر اثر سوختن، پايه هايش فرو ريخته و رنگش سياه شده است). آنگاه رسول خدا ρ پنج بار براي مردان و اسبهاي بني أحمس، دعاي خير و بركت نمود.

باب (73): جنگ، فريبكاري است

1285. عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «هَلَكَ كِسْرَى ثُمَّ لا يَكُونُ كِسْرَى بَعْدَهُ، وَقَيْصَرٌ لَيَهْلِكَنَّ ثُمَّ لا يَكُونُ قَيْصَرٌ بَعْدَهُ، وَلَتُقْسَمَنَّ كُنُوزُهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». وَسَمَّى الْحَرْبَ خُدْعَةً. (بخارى:3027-3028)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «كسرا، هلاك شد و بعد از او، كسرايي نخواهد آمد. قيصر، هلاك خواهد شد و بعد از او قيصري نخواهد آمد و گنج هاي آنها در راه خدا تقسيم خواهد شد». همچنين آنحضرت ρ جنگ را فريبكاري خواند.

باب(74): كراهيت تنازع و اختلاف در جنگ

1286. عَنِ الْبَرَاءِ بْنَ عَازِبٍ τ قَالَ: جَعَلَ النَّبِيُّ ρ عَلَى الرَّجَّالَةِ يَوْمَ أُحُدٍ وَكَانُوا خَمْسِينَ رَجُلا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُبَيْرٍ، فَقَالَ: «إِنْ رَأَيْتُمُونَا تَخْطَفُنَا الطَّيْرُ فَلا تَبْرَحُوا مَكَانَكُمْ هَذَا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ، وَإِنْ رَأَيْتُمُونَا هَزَمْنَا الْقَوْمَ وَأَوْطَأْنَاهُمْ فَلا تَبْرَحُوا حَتَّى أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ». فَهَزَمُوهُمْ. قَالَ: فَأَنَا وَاللَّهِ رَأَيْتُ النِّسَاءَ يَشْتَدِدْنَ قَدْ بَدَتْ خَلاخِلُهُنَّ وَأَسْوُقُهُنَّ رَافِعَاتٍ ثِيَابَهُنَّ، فَقَالَ أَصْحَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُبَيْرٍ: الْغَنِيمَةَ أَيْ قَوْمِ، الْغَنِيمَةَ ظَهَرَ أَصْحَابُكُمْ فَمَا تَنْتَظِرُونَ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جُبَيْرٍ: أَنَسِيتُمْ مَا قَالَ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ρ؟ قَالُوا: وَاللَّهِ لَنَأْتِيَنَّ النَّاسَ فَلَنُصِيبَنَّ مِنَ الْغَنِيمَةِ، فَلَمَّا أَتَوْهُمْ صُرِفَتْ وُجُوهُهُمْ فَأَقْبَلُوا مُنْهَزِمِينَ.

فَذَاكَ إِذْ يَدْعُوهُمُ الرَّسُولُ فِي أُخْرَاهُمْ، فَلَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ρ غَيْرُ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلا، فَأَصَابُوا مِنَّا سَبْعِينَ، وَكَانَ النَّبِيُّ ρ وَأَصْحَابُهُ أَصَابُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ بَدْرٍ أَرْبَعِينَ وَمِائَةً، سَبْعِينَ أَسِيرًا وَسَبْعِينَ قَتِيلاً، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: أَفِي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ؟ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، فَنَهَاهُمُ النَّبِيُّ ρ أَنْ يُجِيبُوهُ، ثُمَّ قَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ؟ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ قَالَ: أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ الْخَطَّابِ؟ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ: أَمَّا هَؤُلاءِ فَقَدْ قُتِلُوا، فَمَا مَلَكَ عُمَرُ نَفْسَهُ فَقَالَ: كَذَبْتَ وَاللَّهِ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، إِنَّ الَّذِينَ عَدَدْتَ لَأَحْيَاءٌ كُلُّهُمْ وَقَدْ بَقِيَ لَكَ مَا يَسُوءُكَ، قَالَ: يَوْمٌ بِيَوْمِ بَدْرٍ وَالْحَرْبُ سِجَالٌ، إِنَّكُمْ سَتَجِدُونَ فِي الْقَوْمِ مُثْلَةً لَمْ آمُرْ بِهَا وَلَمْ تَسُؤْنِي، ثُمَّ أَخَذَ يَرْتَجِزُ: أُعْلُ هُبَلْ أُعْلُ هُبَلْ، قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَلا تُجِيبُوا لَهُ»؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُ أَعْلَى وَأَجَلُّ». قَالَ: إِنَّ لَنَا الْعُزَّى وَلا عُزَّى لَكُمْ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ : «أَلا تُجِيبُوا لَهُ»؟ قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا نَقُولُ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُ مَوْلانَا وَلا مَوْلَى لَكُمْ». (بخاری:3039)

ترجمه: براء بن عازب τ مي گويد: نبي اكرم ρ روز جنگ احد، عبد الله بن جبير را فرمانده پياده نظامهاي تير انداز كه تعدادشان پنجاه نفر بود، تعيين كرد و فرمود: «اگر ديديد كه پرندگان بر سر لاشة ما آمده اند، تا زماني كه كسي را نزد شما نفرستاده ام، جايتان را ترك نكنيد. و اگر ديديد كه ما كفار را شكست داديم و روي جنازه هايشان، راه مي رويم، بازهم تا شخصي نزد شما نفرستاده ام، جايتان را ترك نكنيد».

راوي مي گويد: مسلمانان، كفار را شكست دادند و سوگند به خدا كه من زنان شان را ديدم كه لباسهايشان را بالا زده بودند و در حالي كه ساقها و پاي برنجن هاي آنان آشكار بود، فرار مي كردند.

در اين هنگام، ياران عبد الله بن جبير صدا زدند: غنيمت، اي مردم! غنيمت. ياران شما پيروز شدند. چرا منتظريد؟ عبد الله بن جبير گفت: آيا فراموش كرديد كه رسول الله ρ به شما چه گفت؟

گفتند: به خدا سوگند، نزد مردم مي رويم و سهم خود را از غنيمت، برمي داريم. هنگامي كه آنجا رفتند، حيران شدند و ندانستند به كجا بروند. (زيرا كفار از اين فرصت، استفاده كرده و از پشت به آنان، حمله كردند). در نتيجه، مسلمانان، شكست خورده، برگشتند.

اينجا بود كه رسول الله ρ در ميان بقاياي آخرين گروه، آنان را صدا مي زد. در كنار نبي اكرم ρ فقط دوازده نفر باقي مانده بود. كفار، هفتاد نفر از ما را كشتند. قابل ذكر است كه پيامبر و يارانش، در جنگ بدر يكصد و چهل نفر را كشته و اسير كردند كه از آن ميان، هفتاد كشته و هفتاد نفر ديگر، اسير بودند.

در آن اثنا، ابوسفيان، سه بار، فرياد زد: آيا محمد در ميان شماست؟ نبي اكرم ρ اجازه نداد كسي جواب او را بدهد. دوباره، ابوسفيان سه بار، فرياد زد: آيا فرزند ابوقحافه (ابوبكر) در ميان شماست؟ همچنين سه بار ديگر، فرياد زد: آيا فرزند خطاب (عمر) در ميان شماست؟ و سرانجام، رو به يارانش كرد و گفت: اين سه نفر، كشته شده اند.

اينجا بود كه عمر، كنترلش را از دست داد و گفت: سوگند به خدا كه دروغ مي گويي، اي دشمن خدا! كساني را كه تو نام بردي و باعث خشم و ناراحتي ات مي‌شوند، همگي زنده اند.

ابوسفيان گفت: اين روز، پاسخ روز بدر است. و جنگ، شكست و پيروزي دارد. افرادي را در ميان كشته شدگان مي يابيد كه مثله شده اند. من چنين دستوري نداده ام. ولي از اين كار، ناراحت نيستم. سپس شروع به رجز خواني كرد و گفت: هبل، سر بلند باد، هبل، سر بلند باد.

رسول اكرم ρ فرمود: «آيا جوابش را نمي دهيد»؟ صحابه گفتند: اي رسول خدا! چه بگوييم؟ فرمود: «بگوييد: الله، بالاتر و بزرگتر است». ابوسفيان گفت: ما عزّي داريم و شما عزّي نداريد. دوباره نبي اكرم ρ فرمود: آيا جوابش را نمي دهيد»؟ صحابه گفتند: اي رسول خدا! چه بگوييم؟ فرمود:

«بگويـيد: الله، مولاي ماست و شما مولايي نداريد».
(مولا بمعني يار و ياور است).

باب (75): كمك خواستن از مردم، هنگام ديدن دشمن

1287. عَنْ سَلَمَةَ τ قَالَ: خَرَجْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ ذَاهِبًا نَحْوَ الْغَابَةِ حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِثَنِيَّةِ الْغَابَةِ لَقِيَنِي غُلامٌ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، قُلْتُ: وَيْحَكَ، مَا بِكَ؟ قَالَ: أُخِذَتْ لِقَاحُ النَّبِيِّ ρ، قُلْتُ: مَنْ أَخَذَهَا؟ قَالَ: غَطَفَانُ وَفَزَارَةُ، فَصَرَخْتُ ثَلاثَ صَرَخَاتٍ أَسْمَعْتُ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا: يَا صَبَاحَاهْ يَا صَبَاحَاهْ، ثُمَّ انْدَفَعْتُ حَتَّى أَلْقَاهُمْ وَقَدْ أَخَذُوهَا فَجَعَلْتُ أَرْمِيهِمْ وَأَقُولُ:

أَنَاابْنُ الْأَكْوَعِ   وَالْيَوْمُ يَوْمُ الرُّضَّعْ

فَاسْتَنْقَذْتُهَا مِنْهُمْ قَبْلَ أَنْ يَشْرَبُوا، فَأَقْبَلْتُ بِهَا أَسُوقُهَا، فَلَقِيَنِي النَّبِيُّ ρ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الْقَوْمَ عِطَاشٌ وَإِنِّي أَعْجَلْتُهُمْ أَنْ يَشْرَبُوا سِقْيَهُمْ فَابْعَثْ فِي إِثْرِهِمْ، فَقَالَ: «يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ مَلَكْتَ فَأَسْجِحْ إِنَّ الْقَوْمَ يُقْرَوْنَ فِي قَوْمِهِمْ». (بخارى:3041)

ترجمه: سلمه بن اكوع τ مي گويد: از مدينه بيرون رفتم و راه جنگل را در پيش گرفتم تا اينكه به گردنة جنگل رسيدم. در آنجا، بردة عبد الرحمن بن عوف را ديدم. به او گفتم: واي برتو، اينجا چكار مي كني؟ گفت: شتران شيرده نبي اكرم ρ را به سرقت بردند. پرسيدم: چه كسي آنها را به سرقت برد؟ گفت: افراد طايفة غطفان و فزاره. آنگاه، سه بار با صداي بلند، فرياد زدم: يا صباحاه (كلمه اي كه هنگام خطر بكار مي بردند) طوريكه صدايم را به گوش آنچه ميان دو سنگلاخ مدينه وجود داشت، رساندم. سپس، با شتاب، حركت كردم تا اينكه به آنها كه داشتند شتران را مي بردند، رسيدم. شروع به تير اندازي كردم و مي

گفتم: من، فرزند اكوع هستم و امروز، روز نابودي پست فطرتان است.

و اينگونه، شتران را قبل از اينكه شيرشان را بنوشند، نجات دادم و آنها را بسوي مدينه منوره مي بردم كه نبي اكرم ρ مرا ديد. گفتم: اي رسول خدا! آنان، تشنه هستند زيرا من نگذاشتم كه سهمية شير شان را بنوشند. لذا عده اي را به تعقيب آنها بفرست. رسول اكرم ρ فرمود: «اي فرزند اكوع! تو بر آنان، غالب آمدي. پس عفو و گذشت كن. هم اكنون، آنها در ميان قومشان پذيرائي مي شوند». (از دسترسي ما خارج اند).

باب(76): آزاد كردن اسيران جنگي

1288ـ عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «فُكُّوا الْعَانِيَ يَعْنِي الأَسِيرَ وَأَطْعِمُوا الْجَائِعَ وَعُودُوا الْمَرِيضَ». (بخارى:3046)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «اسيران را آزاد كنيد، گرسنگان را طعام دهيد و بيماران را عيادت كنيد».

1289. عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ τ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيٍّ τ: هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِنَ الْوَحْيِ إِلا مَا فِي كِتَابِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَعْلَمُهُ إِلا فَهْمًا يُعْطِيهِ اللَّهُ رَجُلا فِي الْقُرْآنِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ». قُلْتُ: وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ؟ قَالَ: الْعَقْلُ وَفَكَاكُ الأَسِيرِ وَأَنْ لا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ.(بخارى:3047)

ترجمه: ابوجحيفه τ مي گويد: به علي گفتم: آيا غير از آنچه در كتاب الله هست، چيزي از وحي، نزد شما وجود دارد؟ گفت: نه، سوگند به ذاتي كه دانه را شكافت و انسان را آفريد، بجز فهمي كه خداوند به انسان، در شناخت قرآن، عنايت مي كند و آنچه در اين صحيفه هست، چيز ديگري، وجود ندارد. پرسيدم: در اين صحيفه، چيست؟ گفت: احكام

ديه، آزادي اسير و اين كه مسلمان نبايد در قبال كافر، كشته شود.

باب(77) : فديه گرفتن از مشركين

1290ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رِجَالاً مِنَ الأَنْصَارِ اسْتَأْذَنُوا رَسُولَ اللَّهِ ρ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ائْذَنْ فَلْنَتْرُكْ لِابْنِ أُخْتِنَا عَبَّاسٍ فِدَاءَهُ، فَقَالَ: «لا تَدَعُونَ مِنْهَا دِرْهَمًا». (بخارى:3048)

ترجمه: انس بن مالك τ روايت مي كند كه چند مرد انصاري از رسول الله ρ اجازه خواستند و گفتند: اي رسول خدا! اجازه بده تا فدية خواهر زاده مان عباس را به او ببخشيم. آنحضرت ρ فرمود: «يك درهم از آنرا هم نبخشيد». (اين ماجرا مربوط به زماني است كه عباس؛ عموي پيامبر؛ هنوز مسلمان نشده بود و در جنگ بدر، اسير شد. انصار كه در اين حديث، به او خواهر زاده مي گفتند بخاطر اينست كه مادر عبد المطلب از انصار بود).

باب(78) : اگر كافر حربي بدون امان خواستن، وارد سرزمين مسلمانان شود

1291. عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ τ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ρ عَيْنٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَهُوَ فِي سَفَرٍ، فَجَلَسَ عِنْدَ أَصْحَابِهِ يَتَحَدَّثُ، ثُمَّ انْفَتَلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «اطْلُبُوهُ وَاقْتُلُوهُ». فَقَتَلَهُ فَنَفَّلَهُ سَلَبَهُ. (بخارى:3051)

ترجمه: سلمه بن اكوع τ مي گويد: رسول خدا ρ در سفر بود كه جاسوسي از طرف مشركين آمد و با

صحابه نشست و صحبت كرد. سپس، برگشت. نبي اكرم ρ فرمود: «او را پيدا كنيد و بكشيد». سلمه او را كشت و رسول خدا ρ اموال آن شخص را به او (سلمه) داد.

باب(79): جايزه دادن به سفير و نماينده

باب(80) آيا ميتوان براي اهل ذمه، شفاعت نمود؟ و چگونگي رفتار با آنان

1292- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَالَ: يَوْمُ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ؟ ثُمَّ بَكَى حَتَّى خَضَبَ دَمْعُهُ الْحَصْبَاءَ، فَقَالَ: اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ρ وَجَعُهُ يَوْمَ الْخَمِيسِ فَقَالَ: «ائْتُونِي بِكِتَابٍ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا». فَتَنَازَعُوا وَلا يَنْبَغِي عِنْدَ نَبِيٍّ تَنَازُعٌ، فَقَالُوا: هَجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ، قَالَ: «دَعُونِي فَالَّذِي أَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِمَّا تَدْعُونِي إِلَيْهِ». وَأَوْصَى عِنْدَ مَوْتِهِ بِثَلاثٍ: «أَخْرِجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ جَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَأَجِيزُوا الْوَفْدَ بِنَحْوِ مَا كُنْتُ أُجِيزُهُمْ». وَنَسِيتُ الثَّالِثَةَ. (بخارى:3053)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه گفت: روز پنج شنبه و روز پنج شنبه، چه روزي است؟ آنگاه، آنقدر گريه كرد كه اشكهايش، سنگريزه ها را تَر كرد. سپس گفت: بيماري رسول خدا ρ در روز پنج شنبه، شدت يافت و آنحضرت ρ فرمود: «دفتري بياوريد تا براي شما مطالبي بنويسم كه بعد از آن، هرگز گمراه نشويد». مردم، دچار اختلاف شدند حالانكه در حضور هيچ پيامبري، اختلاف، شايسته نيست. بعضي گفتند: مگر رسول خدا ρ هذيان مي گويد؟! (هرگز هذيان نمي گويد. دستورش را اطاعت كنيد). رسول خدا ρ فرمود: «مرا به حال خود، رها كنيد زيرا آنچه را كه من مي خواهم از آنچه كه شما ميخواهيد، بهتر است». و آنحضرت ρ هنگام رحلت، به سه چيز وصيت كرد: مشركين را از جزيرة العرب، بيرون كنيد، به پيك ها و قاصدان، جايزه دهيد، همانگونه كه من جايزه

مي دادم». راوي مي گويد: وصيت سوم را فراموش كردم.

باب(81): چگونه اسلام بر كودك، عرضه شود؟

1293. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَامَ النَّبِيُّ ρ فِي النَّاسِ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَّالَ فَقَالَ: «إِنِّي أُنْذِرُكُمُوهُ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ، لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ وَلَكِنْ سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلاً لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ: تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرُ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ». (بخارى:3057)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ در ميان مردم، برخاست و آنطور كه شايستة خدا است، او را حمد و ثنا گفت. سپس، سخن از دجال به ميان آورد و فرمود: «من شما را از او بر حذر مي دارم. و هيچ پيامبري نيامده مگر اينكه قوم اش را از او برحذر داشته است. از آن جمله، نوح نيز قوم اش را برحذر داشته است. اما من دربارة او سخني مي گويم كه هيچ پيامبري براي قوم اش نگفته است. دجال، يك چشم و احول است. ولي خداوند، چنين نيست». (زماني كه دجال مي آيد، ادعاي خدايي مي كند).

باب (82): شمارش مردم، توسط امام

1294- عَنْ حُذَيْفَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «اكْتُبُوا لِي مَنْ تَلَفَّظَ بِالْإِسْلَامِ مِنَ النَّاسِ». فَكَتَبْنَا لَهُ أَلْفًا وَخَمْسَ مِائَةِ رَجُلٍ، فَقُلْنَا: نَخَافُ وَنَحْنُ أَلْفٌ وَخَمْسُ مِائَةٍ؟ فَلَقَدْ رَأَيْتُنَا ابْتُلِينَا حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ لَيُصَلِّي وَحْدَهُ وَهُوَ خَائِفٌ. (بخارى:3060)

ترجمه: حذيفه τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «فهرستي از كساني كه اسلام آورده اند، برايم بنويسيد». ما اسامي هزار و پانصد

مرد مسلمان را برايش نوشتيم. و به يكديگر گفتيم: آيا ما هزار و پانصد نفر هستيم و باز هم مي ترسيم؟ راوي مي گويد: پس از آن، مورد آزمايش قرار گرفتيم تا جايي كه از ترس، به تنهايي نماز مي خوانديم. (شايد اين مطلب، اشاره به فتنه هايي باشد كه بعد از رحلت رسول خدا ρ بوقوع پيوست) . نووي.

باب (83) : سه شب توقف در ميدان جنگ پس از پيروزي بر دشمن

1295. عَنْ أَبِي طَلْحَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرْصَةِ ثلاثَ لَيَالٍ. (بخارى:3065)

ترجمه: ابوطلحه τ مي گويد: هرگاه، نبي اكرم ρ بر گروهي پيروز مي شد، سه شب در ميدان جنگ، توقف مي كرد.

باب (84) : اگر اموال مسلمانان، بعد از غلبة دشمن، دوباره به دست مسلمانان افتد؟

1296- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: ذَهَبَ فَرَسٌ لَهُ فَأَخَذَهُ الْعَدُوُّ، فَظَهَرَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ فَرُدَّ عَلَيْهِ فِي زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ ρ، وَأَبَقَ عَبْدٌ لَهُ فَلَحِقَ بِالرُّومِ فَظَهَرَ عَلَيْهِمُ الْمُسْلِمُونَ فَرَدَّهُ عَلَيْهِ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بَعْدَ النَّبِيِّ ρ. (بخاري:3067)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه اسبش رفت و بدست دشمن افتاد. سپس، مسلمانان در زمان رسول خدا ρ به آن دست يافتند و آن را به ابن عمر بر گرداندند. همچنين برده اي از ابن عمر فرار كرد و به روميان پيوست. هنگامي كه مسلمانان پس از رحلت رسول اكرم ρ بر روميان پيروز شدند، خالد بن وليد آن برده را به او باز گردانيد.

باب(85) : كسي كه به زبان فارسي و غير عربي، سخن بگويد

1297. عن جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ذَبَحْنَا بُهَيْمَةً لَنَا وَطَحَنْتُ صَاعًا مِنْ شَعِيرٍ فَتَعَالَ أَنْتَ وَنَفَرٌ، فَصَاحَ النَّبِيُّ ρ فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْخَنْدَقِ، إِنَّ جَابِرًا قَدْ صَنَعَ سُؤْرًا فَحَيَّ هَلا بِكُمْ». (بخارى:3070)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: عرض كردم: اي رسول خدا! بزغالة كوچكي ذبح كرده و يك صاع جو، آرد نموده ام. شما و چند نفر ديگر، تشريف بياوريد. نبي اكرم ρ صدا زد و گفت: اي اهل خندق! جابر، غذا تهيه كرده است. پس بياييد و بسيار خوش آمديد».

1298- عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ τ قَالَتْ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ مَعَ أَبِي وَعَلَيَّ قَمِيصٌ أَصْفَرُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «سَنَهْ سَنَهْ» وَهِيَ بِالْحَبَشِيَّةِ حَسَنَةٌ. قَالَتْ: فَذَهَبْتُ أَلْعَبُ بِخَاتَمِ النُّبُوَّةِ، فَزَبَرَنِي أَبِي، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «دَعْهَا». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَبْلِي وَأَخْلِفِي ثُمَّ أَبْلِي وَأَخْلِفِي ثُمَّ أَبْلِي وَأَخْلِفِي». (بخارى:3071)

ترجمه: ام خالد دختر خالد بن سعيد τ مي گويد: من كه جامه اي زرد رنگ به تن داشتم، همراه پدرم، نزد رسول الله ρ رفتم. رسول اكرم ρ گفت: «سَنَه سَنَه» و اين كلمه به زبان حبشي يعني زيباست، زيباست. ام خالد مي گويد: آنگاه، رفتم و سرگرم بازي با مُهر نبوت شدم. پدرم با عصبانيت مرا از آن بازداشت. رسول الله ρ فرمود: «او را بگذار». سپس، فرمود: «چندين جامه مانند اين را بپوشي و كهنه كني، چندين جامه مانند اين را بپوشي و كهنه كني، چندين جامه مانند اين را بپوشي و كهنه كني».

باب (86): خيانت در مال غنيمت

1299. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَامَ فِينَا النَّبِيُّ ρ فَذَكَرَ الْغُلُولَ فَعَظَّمَهُ وَعَظَّمَ أَمْرَهُ، قَالَ: «لا أُلْفِيَنَّ أَحَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَقَبَتِهِ شَاةٌ لَهَا ثُغَاءٌ، عَلَى رَقَبَتِهِ فَرَسٌ

لَهُ حَمْحَمَةٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ بَعِيرٌ لَهُ رُغَاءٌ، يَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، وَعَلَى رَقَبَتِهِ صَامِتٌ فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ، أَوْ عَلَى رَقَبَتِهِ رِقَاعٌ تَخْفِقُ، فَيَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَغِثْنِي، فَأَقُولُ: لَا أَمْلِكُ لَكَ شَيْئًا قَدْ أَبْلَغْتُكَ». (بخارى:3073)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ ميان ما برخاست و از خيانت در غنيمت، سخن گفت و آنرا گناه بزرگي برشمرد و بزرگ دانست و فرمود: «نبينم يكي از شما را در روز قيامت كه گوسفندي، بر دوش دارد و آن گوسفند، بع بع مي كند، يا اسبي بر دوش دارد و آن اسب، شيهه مي كشد و آن شخص، مي گويد: اي رسول خدا! به دادم برس. من مي گويم: نمي توانم كاري برايت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم.

و نبينم كه يكي از شما شتري بر دوش دارد و آن شتر، صدا مي دهد. و آن شخص، مي گويد: اي رسول خدا! به دادم برس. من مي گويم: نمي توانم كاري برايت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم.

و نبينم يكي از شما را كه طلا و نقره بر دوش دارد و مي گويد: اي رسول خدا ! به دادم برس. من مي گويم: نمي توانم كاري برايت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم. و يا نبينم يكي از شما را كه قطعه پارچه اي بر دوش دارد و آن پارچه، به اهتزاز در مي آيد و آن شخص، ميگويد: اي رسول خدا! به دادم برس. من مي گويم: نمي توانم كاري برايت انجام دهم. به تو ابلاغ نمودم».

باب(87): خيانت اندك در امانت

1300- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ عَلَى ثَقَلِ النَّبِيِّ ρ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ كِرْكِرَةُ، فَمَاتَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «هُوَ فِي النَّارِ». فَذَهَبُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، فَوَجَدُوا عَبَاءَةً قَدْ غَلَّهَا. (بخارى:3074)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: مردي بنام كركره كه امين اموال رسول خدا ρ بود، فوت كرد. رسول خدا ρ فرمود: «او در دوزخ است». مردم رفتند و تحقيق كردند. سپس دريافتند كه او عبايي از مال غنيمت، دزديده است.

باب(88): استقبال از مجاهدين

1301. عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيكَةَ قَالَ: قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِτ لِابْنِ جَعْفَرٍτ: أَتَذْكُرُ إِذْ تَلَقَّيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ρ أَنَا وَأَنْتَ وَابْنُ عَبَّاسٍ؟ قَالَ: نَعَمْ فَحَمَلَنَا وَتَرَكَكَ. (بخاری:3082)

ترجمه: ابن ابي مليكه مي گويد: فرزند زبير به فرزند جعفر گفت: آيا به خاطر داري كه من، تو و ابن عباس به استقبال رسول خدا ρ رفتيم؟ گفت: بلي، ما را در آغوش گرفت و تو را رها كرد.

1302. عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ τ: ذَهَبْنَا نَتَلَقَّى رَسُولَ اللَّهِ ρ مَعَ الصِّبْيَانِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ. (بخاری:3083)

ترجمه: سائب بن يزيد τ مي گويد: ما براي استقبال رسول خدا ρ همراه كودكان به ثنية الوداع رفتيم.

باب(89): دعاي برگشتن از جهاد

1303. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ρ مَقْفَلَهُ مِنْ عُسْفَانَ وَرَسُولُ اللَّهِ ρ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَقَدْ أَرْدَفَ صَفِيَّةَ بِنْتَ حُيَيٍّ، فَعَثَرَتْ نَاقَتُهُ، فَصُرِعَا جَمِيعًا، فَاقْتَحَمَ أَبُو طَلْحَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاءَكَ، قَالَ: «عَلَيْكَ الْمَرْأَةَ». فَقَلَبَ ثَوْبًا عَلَى وَجْهِهِ وَأَتَاهَا فَأَلْقَاهُ عَلَيْهَا وَأَصْلَحَ لَهُمَا مَرْكَبَهُمَا، فَرَكِبَا وَاكْتَنَفْنَا

رَسُولَ اللَّهِ ρ فَلَمَّا أَشْرَفْنَا عَلَى الْمَدِينَةِ قَالَ: «آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا حَامِدُونَ». فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذَلِكَ حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ. (بخارى:3085)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: همراه نبي اكرم ρ از عسفان برمي گشتيم. آنحضرت ρ سوار بر شترش بود و صفيه دختر حيّ (همسرش) را پشت سر خود، سوار كرده بود. شتر لغزيد و هر دوي آنها به زمين افتادند.

ابوطلحه جلو پريد و گفت: اي رسول الله! خداوند مرا فدايت گرداند. پيامبر اكرم ρ فرمود: «مواظب صفيه باش». ابوطلحه چادري بر چهره اش گذاشت و بسوي صفيه رفت و آن چادر را روي او انداخت. سپس، مركب شان را سر و سامان داد. و آندو سوار شدند.

راوي مي گويد: ما آنحضرت ρ را احاطه كرديم و براه افتاديم. و هنگامي كه به مدينه نزديك شديم، رسول خدا ρ اين دعا را مي خواند «آيبون تـائِبُونَ عَابِدُونَ لربّنا حَامِدُونَ» يعني توبه كنان و عبادت كنان در حالي كه پرودگارمان را حمد و ثنا مي گوييم، بازمي گرديم. و همچنان، رسول خدا ρ اين كلمات را تكرار مي كرد تا اينكه وارد مدينه شد.

باب(90): نماز خواندن، هنگام بازگشت از سفر

1304. عَنْ كَعْبٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ ضُحًى دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ. (بخارى:3088)

ترجمه: كعب τ مي گويد: هرگاه، نبي اكرم ρ هنگام چاشت از سفر بر مي گشت، وارد مسجد مي شد و قبل از اينكه بنشيند، دو ركعت نماز مي خواند.

باب(91) :فرض اداي خُمس

1305ـ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ قَالَ: قال رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ». وَكَانَ يُنْفِقُ مِنْ مَالِ الْفَيءِ الَّذِيْ أَفَاءَ اللهُ عَلَيْهِ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِمْ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَالِ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ لِمَنْ حَضَرَهُ مِنَ الصَّحَابَةِ: أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، هَلْ تَعْلَمُونَ ذلك؟ قالوا: نعم. وَكَانَ فِي الْمَجْلِسِ عُثْمَانُ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَالزُّبَيْرُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ. وَذَكَرَ حَدِيْثَ عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ وَ مُنَازَعَتَهُمَا وَ لَيْسَ الإِتْيَانُ بِهِ فِي شَرْطِنَا. (بخارى:3094)

ترجمه: عمر بن خطاب τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «از ما ارث برده نمي شود. آنچه ما باقي مي گذاريم، صدقه است». و آنحضرت ρ از مال فئ (مالي كه بدون جنگ از كفار بدست مي آيد) كه خداوند به ايشان عنايت كرده بود، نفقة يك سال خانواده اش را جدا مي كرد و باقيماندة آنرا در بيت المال مي گذاشت. سپس عمر بن خطاب τ به صحابه اي كه در آنجا حضور داشتند، گفت: شما را به خدايي كه آسمان و زمين به اجازة او استوارند، سوگند مي دهم آيا اين مطلب را مي دانيد؟ گفتند: بلي.

قابل ذكر است كه در آن مجلس، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، زبير و سعد بن ابي وقاص، حضور داشتند.

سپس راوي اختلاف ميان علي و عباس رضي الله عنهما را در مورد فئ ذكر كرد كه آوردن آن در اينجا ضرورتي ندارد.

باب(92): آنچه دربارة آثار باقيمانده از رسول خدا ρ و تبرك جستن به آنها آمده است

1306ـ عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّهُ أَخْرَجَ إلى أَصْحَابِهِ نَعْلَيْنِ جَرْدَاوَيْنِ لَهُمَا قِبَالانِ، فَتَحَدَّثَ أَنَّهُمَا نَعْلا النَّبِيِّ ρ. (بخارى:3107)

ترجمه: از انس τ روايت است كه ايشان يك جفت كفش رنگ و رو رفته را كه داراي بندهاي لاي انگشتي بودند، به يارانش نشان داد و گفت: اينها كفشهاي نبي اكرم ρ هستند.

1307. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا أَخْرَجَتْ كِسَاءً مُلَبَّدًا وَقَالَتْ: فِي هَذَا نُزِعَ رُوحُ النَّبِيِّ ρ. وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّهَا أَخْرَجَتْ إِلَيْنَا عَائِشَةُ إِزَارًا غَلِيظًا مِمَّا يُصْنَعُ بِالْيَمَنِ وَكِسَاءً مِنْ هَذِهِ الَّتِي يَدْعُونَهَا الْمُلَبَّدَةَ. (بخارى:3108)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه ايشان چادر كلفتي را بيرون آورد و گفت: روح نبي اكرم ρ در اين چادر، از او جدا شد. و در روايتي ديگر، چنين آمده است كه عايشه رضي الله عنها ازار كلفتي را كه در يمن ساخته مي شود و چادري را كه مردم به آن «ملبَّد» مي گويند، بيرون آورد. (و گفت: روح رسول خدا ρ در اين ها از او جدا شد).

1308. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ قَدَحَ النَّبِيِّ ρ انْكَسَرَ، فَاتَّخَذَ مَكَانَ الشَّعْبِ سِلْسِلَةً مِنْ فِضَّةٍ. (بخارى:3109)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: كاسة نبي اكرم ρ شكست. پس شكاف آنرا با سيمي از نقره بست.

باب(93): خدا مي دهد و من، خازن و قاسم (نگهدارنده و تقسيم كننده) هستم

1309. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الأَنْصَارِيِّ τ قَالَ: وُلِدَ لِرَجُلٍ مِنَّا غُلامٌ، فَسَمَّاهُ الْقَاسِمَ، فَقَالَتِ الأَنْصَارُ: لا نَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلا نُنْعِمُكَ عَيْنًا. فَأَتَى النَّبِيَّ ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وُلِدَ لِي غُلامٌ فَسَمَّيْتُهُ الْقَاسِمَ فَقَالَتِ الأَنْصَارُ: لانَكْنِيكَ أَبَا الْقَاسِمِ وَلا نُنْعِمُكَ عَيْنًا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَحْسَنَتِ الأَنْصَارُ، سَمُّوا بِاسْمِي وَلا تَكَنَّوْا بِكُنْيَتِي، فَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ». (بخارى:3115)

ترجمه: جابر بن عبد الله انصاري τ مي گويد: مردي از ما (انصار) صاحب فرزندي شد و او را قاسم، نام نهاد. انصار به آن مرد گفتند: كنية تو را ابو القاسم نمي گذاريم و بدينوسيله تو را شاد نمي گردانيم. آن مرد، نزد نبي اكرم ρ آمد و گفت: اي رسول خدا! صاحب فرزندي شده ام و او را قاسم، نام نهاده ام. انصار مي گويند: كنية تو را ابو القاسم نمي گذاريم و بدينوسيله تو را شاد نمي گردانيم. نبي اكرم ρ فرمود: «انصار، كار خوبي كرده اند. نام مرا بر خود، بگذاريد ولي كنية مرا براي خود، انتخاب نكنيد. نام من، قاسم است.

1310. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَا أُعْطِيكُمْ وَلا أَمْنَعُكُمْ إِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ أَضَعُ حَيْثُ أُمِرْتُ». (بخارى:3117)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «من عطا كنندة چيزي به شما و بازدارندة آن از شما نيستم. بلكه من، قاسم هستم و آنچه را كه به آن، امر شده ام، تقسيم مي نمايم».

1311. عَنْ خَوْلَةَ الأَنْصَارِيَّةِ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «إِنَّ رِجَالا يَتَخَوَّضُونَ فِي مَالِ اللَّهِ بِغَيْرِ حَقٍّ، فَلَهُمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».(بخارى:3118)

ترجمه: خولة انصاري رضي الله عنها مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «بعضي از مردم، به ناحق در اموال مسلمانان، دخل و تصرف مي كنند. بدين جهت، روز قيامت، آتش، نصيب شان مي شود».

باب(94): مال غنيمت براي شما حلال شده است

1312- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «غَزَا نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَالَ لِقَوْمِهِ: لا يَتْبَعْنِي رَجُلٌ مَلَكَ بُضْعَ امْرَأَةٍ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَ بِهَا وَلَمَّا يَبْنِ بِهَا، وَلا أَحَدٌ بَنَى بُيُوتًا وَلَمْ يَرْفَعْ سُقُوفَهَا وَلا أَحَدٌ اشْتَرَى غَنَمًا أَوْ خَلِفَاتٍ وَهُوَ يَنْتَظِرُ

وِلادَهَا، فَغَزَا فَدَنَا مِنَ الْقَرْيَةِ صَلاةَ الْعَصْرِ أَوْ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ، فَقَالَ لِلشَّمْسِ: إِنَّكِ مَأْمُورَةٌ وَأَنَا مَأْمُورٌ، اللَّهُمَّ احْبِسْهَا عَلَيْنَا، فَحُبِسَتْ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَجَمَعَ الْغَنَائِمَ، فَجَاءَتْ يَعْنِي النَّارَ لِتَأْكُلَهَا فَلَمْ تَطْعَمْهَا، فَقَالَ: إِنَّ فِيكُمْ غُلُولًا فَلْيُبَايِعْنِي مِنْ كُلِّ قَبِيلَةٍ رَجُلٌ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ: فِيكُمُ الْغُلُولُ، فَلْيُبَايِعْنِي قَبِيلَتُكَ، فَلَزِقَتْ يَدُ رَجُلَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ بِيَدِهِ، فَقَالَ: فِيكُمُ الْغُلُولُ، فَجَاءُوا بِرَأْسٍ مِثْلِ رَأْسِ بَقَرَةٍ مِنَ الذَّهَبِ فَوَضَعُوهَا، فَجَاءَتِ النَّارُ فَأَكَلَتْهَا، ثُمَّ أَحَلَّ اللَّهُ لَنَا الْغَنَائِمَ، رَأَى ضَعْفَنَا وَعَجْزَنَا فَأَحَلَّهَا لَنَا». (بخاری:3124)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «يكي از پيامبران (يوشع بن نون) مي خواست به جنگي برود. به قومش گفت: كسي كه زني را نكاح كرده ولي هنوز او را به خانه اش نياورده است و مي خواهد او را به خانه بياورد. و نيز كسي كه خانه اي ساخته و سقفش را نزده است. همچنين، كسي كه گوسفند و شتري خريده است و منتظر زايدن آنها مي باشد، مرا همراهي نكند.

سپس براه افتاد. هنگام نماز عصر يا حول و حوش آن وقت، به روستاي مورد نظر (اريحا) نزديك شد. پس خطاب به خورشيد گفت: تو مأموري و من نيز مأمورم. خدايا! آن را براي ما ثابت نگهدار. خورشيد، ثابت نگه داشته شد تا زماني كه خداوند، او را پيروز گردانيد و غنايم را جمع آوري نمود. آنگاه آتشي آمد تا آن اموال را بخورد و نابود كند. ولي به آنها نزديك نشد.

آن پيامبر گفت: همانا در ميان شما، سرقتي از مال غنيمت، صورت گرفته است. از هر قبيله، يك نفر با من، بيعت كند. (هنگام بيعت) دست يك نفر از آنان به دست او چسبيد. گفت: سرقت توسط قبيلة شما انجام گرفته است. قبيله ات بايد با من بيعت كند. سرانجام، دست دو يا سه نفر از افراد آن قبيله، به دست او چسبيد. گفت: شما سرقت كرده ايد. آنگاه، آنان، چيزي مانند سر گاو را كه از طلا ساخته شده بود، آوردند و آنجا گذاشتند. سپس آتش آمد و همة آن اموال را خورد و نابود ساخت.

آنگاه، خداوند كه ضعف و ناتواني ما را ديد، غنايم را براي ما حلال ساخت».

1313. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ بَعَثَ سَرِيَّةً وَهُوَ فِيهَا قِبَلَ نَجْدٍ، فَغَنِمُوا إِبِلًا كَثِيرَةً، فَكَانَتْ سِهَامُهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ بَعِيرًا أَوْ أَحَدَ عَشَرَ بَعِيرًا وَنُفِّلُوا بَعِيرًا بَعِيرًا. (بخاری:3134)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول خدا ρ گروهي را بسوي نجد براي جهاد، فرستاد كه او نيز همراه آنان بود. آنها شتران زيادي به غنيمت گرفتند كه سهم هر كدام، يازده يا دوازده شتر شد. علاوه بر آن، به هر يك از آنها، يك شتر ديگر نيز جايزه داده شد.

1314. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ρ يَقْسِمُ غَنِيمَةً بِالْجِعْرَانَةِ إِذْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ: اعْدِلْ. فَقَالَ لَهُ: «لَقَدْ شَقِيتُ إِنْ لَمْ أَعْدِلْ». (بخاری:3138)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي گويد: روزي، رسول خدا ρ مال غنيمتي را در محلي بنام جعرانه، تقسيم مي كرد كه مردي به او گفت: عدالت كن. رسول اكرم ρ فرمود: «اگر عدالت نكنم، بدبخت مي شوم».

1315. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنهُمَا: أَنَّ عُمَرَ τ أَصَابَ جَارِيَتَيْنِ مِنْ سَبْيِ حُنَيْنٍ فَوَضَعَهُمَا فِي بَعْضِ بُيُوتِ مَكَّةَ، قَالَ: فَمَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَلَى سَبْيِ حُنَيْنٍ فَجَعَلُوا يَسْعَوْنَ فِي السِّكَكِ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، انْظُرْ مَا هَذَا؟ فَقَالَ: مَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَلَى السَّبْيِ، قَالَ: اذْهَبْ فَأَرْسِلِ الْجَارِيَتَيْنِ. (بخاری:3144)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه از اسيران غزوة حنين، دو كنيز به عمر بن خطاب τ تعلق گرفت. وي آنها را در يكي از خانه هاي مكه، نگهداري مي كرد. راوي مي گويد: رسول خدا ρ بر

اسراي غزوة حنين، منت گذاشت (آنها را آزاد كرد) آنان در كوچه ها، شروع به دويدن كردند. عمر گفت: اي عبد الله ! ببين چه خبر است؟ عبد الله گفت: رسول خدا ρ بر اسيران، منت نهاده است (آنها را آزاد كرده است). عمر گفت: برو و آن دو كنيز را هم آزاد كن.

1316- عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ τ قَالَ: بَيْنَا أَنَا وَاقِفٌ فِي الصَّفِّ يَوْمَ بَدْرٍ، فَنَظَرْتُ عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي، فَإِذَا أَنَا بِغُلامَيْنِ مِنَ الأَنْصَارِ حَدِيثَةٍ أَسْنَانُهُمَا، تَمَنَّيْتُ أَنْ أَكُونَ بَيْنَ أَضْلَعَ مِنْهُمَا، فَغَمَزَنِي أَحَدُهُمَا، فَقَالَ: يَا عَمِّ، هَلْ تَعْرِفُ أَبَا جَهْلٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ مَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ يَا ابْنَ أَخِي؟ قَالَ: أُخْبِرْتُ أَنَّهُ يَسُبُّ رَسُولَ اللَّهِ ρ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَئِنْ رَأَيْتُهُ لا يُفَارِقُ سَوَادِي سَوَادَهُ حَتَّى يَمُوتَ الأَعْجَلُ مِنَّا، فَتَعَجَّبْتُ لِذَلِكَ، فَغَمَزَنِي الآخَرُ فَقَالَ لِي مِثْلَهَا، فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي جَهْلٍ يَجُولُ فِي النَّاسِ، قُلْتُ: أَلا إِنَّ هَذَا صَاحِبُكُمَا الَّذِي سَأَلْتُمَانِي، فَابْتَدَرَاهُ بِسَيْفَيْهِمَا فَضَرَبَاهُ حَتَّى قَتَلاهُ، ثُمَّ انْصَرَفَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَأَخْبَرَاهُ، فَقَالَ: «أَيُّكُمَا قَتَلَهُ»؟ قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: أَنَا قَتَلْتُهُ، فَقَالَ: «هَلْ مَسَحْتُمَا سَيْفَيْكُمَا»؟ قَالا: لا. فَنَظَرَ فِي السَّيْفَيْنِ، فَقَالَ: «كِلاكُمَا قَتَلَهُ، سَلَبُهُ لِمُعَاذِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْجَمُوحِ». وَكَانَا مُعَاذَ بْنَ عَفْرَاءَ وَمُعَاذَ بْنَ عَمْرِو بْنِ الجَمُوحِ. (بخارى:3141)

ترجمه: عبد الرحمن بن عوف τ مي گويد: روز بدر كه در صف جنگ ايستاده بودم به سمت راست و چپ خود، نگاه كردم. ناگهان ديدم كه دو نوجوان انصاري در اطرافم قرار دارند. آرزو كردم كه اي كاش در ميان افراد قوي تري قرار مي گرفتم. يكي از آنها به پهلويم زد و گفت: عموجان ! ابوجهل را مي شناسي؟ گفتم: بلي. اي برادرزاده ! با او چه كار داري؟ گفت: به من گفته اند كه رسول خدا ρ را دشنام مي دهد. سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، اگر او را ببينم، از او جدا نخواهم شد تا اجل هر يك از ما كه نزديك تر است، فرا رسد. از شنيدن اين سخن، تعجب كردم. سپس، نوجوان ديگر، به پهلويم زد و همان سخنان نوجوان اول را به زبان آورد. بي درنگ، نگاهم به ابوجهل افتاد

که در میان مردم، گشت مي زد. گفتم: او همان کسي است که سراغش را از من گرفتید. آندو بلافاصله با شمشیرهایشان به وي حمله کردند و با ضربات شمشیر، او را از پاي در آوردند. سپس، نزد رسول خدا ρ برگشتند و آنحضرت ρ را از ماجرا آگاه ساختند. رسول خدا ρ پرسید: «کدام یك از شما، او را به قتل رسانده»؟ هر یك از آنها گفت: من او را کشتم. رسول اکرم ρ فرمود: «آیا شمشیرهایتان را پاك کرده اید»؟ گفتند: خیر. آنحضرت ρ به شمشیرهایشان نگاه کرد و فرمود: «هر دوي شما او را کشته اید. ولي ساز و برگ جنگي او به معاذ بن عمرو بن جموح، تعلق مي گیرد». قابل ذکر است که یکي از آن دو نوجوان، معاذ بن عفراء و دیگري، معاذ بن عمرو بن جموح بود.

1317ـ عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنِّي أُعْطِي قُرَيْشًا أَتَأَلَّفُهُمْ لِأَنَّهُمْ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ». (بخاری:3146)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اکرم ρ فرمود: «من به قریش، بذل و بخشش مي کنم تا دلشان را بدست آورم. زیرا آنان به دوران جاهلیت نزدیك اند». (تازه مسلمان اند)

1318. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ نَاسًا مِنَ الأَنْصَارِ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ρ حِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ρ مِنْ أَمْوَالِ هَوَازِنَ مَا أَفَاءَ فَطَفِقَ يُعْطِي رِجَالاً مِنْ قُرَيْشٍ الْمِائَةَ مِنَ الْإِبِلِ فَقَالُوا: يَغْفِرُ اللَّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ يُعْطِي قُرَيْشًا وَيَدَعُنَا وَسُيُوفُنَا تَقْطُرُ مِنْ دِمَائِهِمْ. قَالَ أَنَسٌ: فَحُدِّثَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِمَقَالَتِهِمْ، فَأَرْسَلَ إِلَى الأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ وَلَمْ يَدْعُ مَعَهُمْ أَحَدًا غَيْرَهُمْ فَلَمَّا اجْتَمَعُوا جَاءَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَقَالَ: «مَا كَانَ حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْكُمْ»؟ قَالَ لَهُ فُقَهَاؤُهُمْ أَمَّا ذَوُو آرَائِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَمْ يَقُولُوا شَيْئًا. (بخاری:3147)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: هنگامي که خداوند، اموال هوازن را به صورت فئ (بدون جنگ)

در اختيار رسول خدا ρ قرار داد و آنحضرت ρ شروع به تقسيم آنها نمود طوري كه به برخي از مردان قريش، صد شتر مي داد، گروهي از انصار گفتند: خداوند، رسول الله ρ را ببخشد. به قريش، بذل و بخشش مي كند و ما را كه خون آنها از شمشيرهايمان مي چكد، رها مي سازد.

انس τ مي گويد: هنگامي كه اين سخن به سمع رسول خدا ρ رسيد، كسي را نزد انصار فرستاد. او آنها را در خيمه اي چرمين، جمع نمود و احدي غير از آنها را بدانجا دعوت نكرد. هنگامي كه همه جمع شدند، رسول خدا ρ نزد آنان آمد و فرمود: «اين چه سخني است كه از شما به من رسيده است»؟! خردمندان انصار گفتند: اي رسول خدا! عاقلان ما چيزي نگفته اند». (براي دانستن بقية ماجرا، به حديث شمارة 4334 صحيح بخاري مراجعه نماييد).

1319ـ عَنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ τ: أَنَّهُ بَيْنَا هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَمَعَهُ النَّاسُ مُقْبِلاً مِنْ حُنَيْنٍ عَلِقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ρ الأَعْرَابُ يَسْأَلُونَهُ حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلَى سَمُرَةٍ فَخَطِفَتْ رِدَاءَهُ، فَوَقَفَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَقَالَ: «أَعْطُونِي رِدَائِي فَلَوْ كَانَ عَدَدُ هَذِهِ الْعِضَاهِ نَعَمًا لَقَسَمْتُهُ بَيْنَكُمْ ثُمَّ لا تَجِدُونِي بَخِيلًا وَلَا كَذُوبًا وَلا جَبَانًا». (بخاری:3148)

ترجمه: از جبير بن مطعم τ روايت است: هنگامي كه ايشان همراه رسول خدا ρ و گروهي از مردم از غزوة حنين، بر مي گشت، اعراب باديه نشين به آنحضرت ρ هجوم آوردند و از او درخواست مال كردند تا جايي كه او را مجبور ساختند تا زير درختي بنام ام غيلان (درختي تنومند و خاردار) برود.

رداي رسول خدا ρ به آن درخت، بند آمد. پيامبر خدا ρ توقف كرد و فرمود: «ردايم را به من بدهيد. اگر به اندازة اين درختان، گوسفند وجود مي داشت، بين شما تقسيم مي كردم. آنگاه، مي دانستيد كه من، بخيل و دروغگو و بزدل نيستم.

1320. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ρ وَعَلَيْهِ بُرْدٌ نَجْرَانِيٌّ غَلِيظُ الْحَاشِيَةِ، فَأَدْرَكَهُ أَعْرَابِيٌّ، فَجَذَبَهُ جَذْبَةً شَدِيدَةً حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى صَفْحَةِ عَاتِقِ النَّبِيِّ ρ قَدْ أَثَّرَتْ بِهِ حَاشِيَةُ الرِّدَاءِ مِنْ شِدَّةِ جَذْبَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: مُرْ لِي مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَضَحِكَ، ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِعَطَاءٍ. (بخارى:3149)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: با نبي اكرم ρ قدم مي زدم. ايشان چادري نجراني كه داراي حاشيه اي ضخيم بود، به تن داشت. مردي باديه نشين به آنحضرت ρ رسيد و چادرش را به سختي كشيد طوريكه من به گردن نبي اكرم ρ نگاه كردم و اثر حاشيه چادر را كه بشدت كشيده شده بود، ديدم. سپس آن مرد، گفت: دستور بده تا از مال خدا كه در اختيار توست، به من هم چيزي بدهند. رسول خدا ρ به او نگاه كرد و تبسم نمود و دستور داد تا به او هم چيزي بدهند.

1321- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ τ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ حُنَيْنٍ آثَرَ النَّبِيُّ ρ أُنَاسًا فِي الْقِسْمَةِ فَأَعْطَى الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ مِائَةً مِنَ الإِبِلِ وَأَعْطَى عُيَيْنَةَ مِثْلَ ذَلِكَ وَأَعْطَى أُنَاسًا مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ فَآثَرَهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْقِسْمَةِ، قَالَ رَجُلٌ: وَاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الْقِسْمَةَ مَا عُدِلَ فِيهَا وَمَا أُرِيدَ بِهَا وَجْهُ اللَّهِ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأُخْبِرَنَّ النَّبِيَّ ρ فَأَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «فَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ يَعْدِلِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ رَحِمَ اللَّهُ مُوسَى قَدْ أُوذِيَ بِأَكْثَرَ مِنْ هَذَا فَصَبَرَ».(بخارى:3150)

ترجمه: عبد الله τ مي گويد: نبي اكرم ρ روز غزوة حنين، تعدادي از مردم را در تقسيم اموال، ترجيح داد. بعنوان نمونه، به هر يك از اقرع بن حابس و عيذيه، صد شتر داد. و به تعدادي از اشراف عرب نيز چنين بذل و بخششي نمود و آنها را نيز در تقسيم، ترجيح داد. يكي گفت: بخدا سوگند، در اين تقسيم، عدالت رعايت نشده و خشنودي خدا مدنظر نبوده است. گفتم: بخدا سوگند، نبي اكرم ρ را با خبر خواهم ساخت. سپس، نزد آنحضرت ρ رفتم و ايشان را مطلع ساختم.

رسول اكرم ρ فرمود: «اگر خدا و رسولش، عدالت را رعايت نكنند، پس چه كسي عدالت را رعايت مي كند. رحمت خدا بر موسي υ باد كه بيشتر از اين، مورد اذيت و آزار قرار گرفت ولي صبر كرد».

باب(95): خوردني هايي كه در جنگ بدست مي آيد

1322- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: كُنَّا نُصِيبُ فِي مَغَازِينَا الْعَسَلَ وَالْعِنَبَ فَنَأْكُلُهُ وَلا نَرْفَعُهُ. (بخارى:3154)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: در غزواتي كه شركت مي كرديم، عسل و انگور بدست مي آورديم و آنها را مي خورديم و جمع آوري نمي كرديم.

باب(96): صلح با ذمي ها و حربي ها و گرفتن جزيه از آنان

1323- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ: فَرِّقُوا بَيْنَ كُلِّ ذِي مَحْرَمٍ مِنَ الْمَجُوسِ. وَلَمْ يَكُنْ عُمَرُ أَخَذَ الْجِزْيَةَ مِنَ الْمَجُوسِ حَتَّى شَهِدَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ أَخَذَهَا مِنْ مَجُوسِ هَجَرَ. (بخارى:3156،3157)

ترجمه: از عمر بن خطاب τ روايت است كه او يك سال قبل از شهادتش به مردم بصره، چنين نوشت: مجو سيهايي را كه با محارم خود، ازدواج كرده اند، از يكديگر جدا كنيد. بايد گفت: كه عمرτ از مجوس، جزيه نمي گرفت تا زماني كه عبد الرحمن بن عوف τ گواهي داد كه رسول الله ρ از مجوس هجر، جزيه گرفت. (آنگاه عمرτ دستور داد تا از آنها جزيه بگيرند).

1324. عَنْ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ الأَنْصَارِيِّ τ وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِجِزْيَتِهَا وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ هُوَ صَالَحَ أَهْلَ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَّرَ عَلَيْهِمُ الْعَلاءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَسَمِعَتِ الأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ، فَوَافَتْ صَلاةَ الصُّبْحِ مَعَ النَّبِيِّ ρ، فَلَمَّا صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ انْصَرَفَ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ حِينَ رَآهُمْ وَقَالَ: «أَظُنُّكُمْ قَدْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدْ جَاءَ بِشَيْءٍ». قَالُوا: أَجَلْ يَا رَسُولَ اللَّه، قَالَ: «فَأَبْشِرُوا وَأَمِّلُوا مَا يَسُرُّكُمْ فَوَاللَّهِ لَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ وَلَكِنْ أَخَشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا وَتُهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ». (بخاری:3158)

ترجمه: عمرو بن عوف انصاري τ كه هم پيمان بني عامر بن لوي و از بدري ها است، مي گويد: رسول خدا ρ ابوعبيده بن جراح را به بحرين فرستاد تا ماليات آنجا را بياورد. گفتني است كه آنحضرت ρ با مردم بحرين، صلح كرده و علاء بن حضرمي را به عنوان اميرشان، تعيين فرموده بود. ابوعبيده با مالي كه از بحرين آورده بود، رسيد. انصار از آمدن او با خبر شدند.پس از اينكه نماز صبح را به امامت رسول خدا ρ خواندند و آنحضرت ρ رويش را بسوي مردم بر گردانيد،آنها با اشاره، در خواست مال كردند. پيامبر اكرم ρ كه آنها را ديد، تبسم نمود و فرمود: «گمان مي كنم شما شنيده ايد كه ابوعبيده، چيزي آورده است».

گفتند: بلي، اي رسول خدا. پيامبر اكرم ρ فرمود: «مژده باد شما را و به چيزي اميدوار باشيد كه شما را خوشحال خواهد ساخت. بخدا سوگند، من از فقر شما نمي ترسم بلكه از آن بيم دارم كه دروازه هاي دنيا به روي شما باز شود همانطور كه بر پيشينيان باز شد و شما بر سر متاع دنيا با يكديگر، رقابت كنيد آنگونه كه آنها با يكديگر رقابت كردند و دنيا شما را هلاك كند همانطور كه آنان را هلاك كرد».

1325ـ عَنْ عُمَرَ τ: أَنَّهُ بَعَثَ النَّاسَ فِي أَفْنَاءِ الأَمْصَارِ يُقَاتِلُونَ الْمُشْرِكِينَ، فَأَسْلَمَ الْهُرْمُزَانُ، فَقَالَ: إِنِّي مُسْتَشِيرُكَ فِي مَغَازِيَّ هَذِهِ، قَالَ: نَعَمْ، مَثَلُهَا وَمَثَلُ مَنْ فِيهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ عَدُوِّ الْمُسْلِمِينَ مَثَلُ طَائِرٍ لَهُ رَأْسٌ وَلَهُ جَنَاحَانِ وَلَهُ رِجْلَانِ، فَإِنْ كُسِرَ أَحَدُ الْجَنَاحَيْنِ نَهَضَتِ الرِّجْلَانِ بِجَنَاحٍ وَالرَّأْسُ، فَإِنْ كُسِرَ الْجَنَاحُ الْآخَرُ نَهَضَتِ الرِّجْلَانِ وَالرَّأْسُ، وَإِنْ شُدِخَ الرَّأْسُ ذَهَبَتِ الرِّجْلَانِ وَالْجَنَاحَانِ وَالرَّأْسُ، فَالرَّأْسُ كِسْرَى وَالْجَنَاحُ قَيْصَرُ وَالْجَنَاحُ الْآخَرُ فَارِسُ، فَمُرِ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَنْفِرُوا إِلَى كِسْرَى. وَقَالَ بَكْرٌ وَزِيَادٌ جَمِيعًا عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةَ قَالَ: فَنَدَبَنَا عُمَرُ وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْنَا النُّعْمَانَ بْنَ مُقَرِّنٍ حَتَّى إِذَا كُنَّا بِأَرْضِ الْعَدُوِّ وَخَرَجَ عَلَيْنَا عَامِلُ كِسْرَى فِي أَرْبَعِينَ أَلْفًا، فَقَامَ تَرْجُمَانٌ فَقَالَ: لِيُكَلِّمْنِي رَجُلٌ مِنْكُمْ، فَقَالَ الْمُغِيرَةُ: سَلْ عَمَّا شِئْتَ، قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالَ: نَحْنُ أُنَاسٌ مِنَ الْعَرَبِ كُنَّا فِي شَقَاءٍ شَدِيدٍ وَبَلَاءٍ شَدِيدٍ نَمَصُّ الْجِلْدَ وَالنَّوَى مِنَ الْجُوعِ وَنَلْبَسُ الْوَبَرَ وَالشَّعَرَ وَنَعْبُدُ الشَّجَرَ وَالْحَجَرَ، فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرَضِينَ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَجَلَّتْ عَظَمَتُهُ إِلَيْنَا نَبِيًّا مِنْ أَنْفُسِنَا نَعْرِفُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ، فَأَمَرَنَا نَبِيُّنَا رَسُولُ رَبِّنَا ρ أَنْ نُقَاتِلَكُمْ حَتَّى تَعْبُدُوا اللَّهَ وَحْدَهُ أَوْ تُؤَدُّوا الْجِزْيَةَ وَأَخْبَرَنَا نَبِيُّنَا ρ عَنْ رِسَالَةِ رَبِّنَا أَنَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنَّا صَارَ إِلَى الْجَنَّةِ فِي نَعِيمٍ لَمْ يَرَ مِثْلَهَا قَطُّ وَمَنْ بَقِيَ مِنَّا مَلَكَ رِقَابَكُمْ. فَقَالَ النُّعْمَانُ: رُبَّمَا أَشْهَدَكَ اللَّهُ مِثْلَهَا مَعَ النَّبِيِّ ρ فَلَمْ يُنَدِّمْكَ وَلَمْ يُخْزِكَ وَلَكِنِّي شَهِدْتُ الْقِتَالَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ كَانَ إِذَا لَمْ يُقَاتِلْ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ انْتَظَرَ حَتَّى تَهُبَّ الأَرْوَاحُ وَتَحْضُرَ الصَّلَوَاتُ. (بخاری:3159،3160)

ترجمه: از عمرτ روايت است كه ايشان، مردم را براي جهاد با مشركين به شهرهاي بزرگ، فرستاد. هرمزان، مسلمان شد. عمر گفت: در مورد اين جنگهايم از تو نظر خواهي مي كنم. هرمزان گفت: بلي، مثال جنگ و مثال كساني كه دشمن مسلمانان هستند، مانند پرنده اي است كه سر و دو بال و دو پا دارد. پس اگر يكي از بالهايش بشكنند، با دو پا و يك بال و سر، بلند مي شود. و اگر بال ديگرش هم بشكنند، با دو پا و سر، بلند

مي شود. اما اگر سرش بشكند، پاها، بالها و سرش، همه از بين مي روند. پس كسري، سر، و قيصر، يك بال، و فارس، بال ديگر آن است. به مسلمانان، دستور دهيد تا بسوي كسري بروند.

دو تن از راويان، بنام بكر و زياد مي گويند: جبير بن حيّه گفت: آنگاه، عمر با جديت هر چه تمام تر، ما را فرا خواند و نعمان بن مقرّن را بعنوان فرمانده ما تعيين نمود. سپس براه افتاديم تا اينكه به سرزمين دشمن رسيديم. آنجا با فرماندار كسري كه همراه چهل هزار تن بيرون آمده بود، مواجه شديم. مترجمي برخاست و گفت: يكي را بفرستيد تا با او سخن بگويم. مغيره گفت: هر چه مي خواهي، بپرس. گفت: شما كه هستيد؟ مغيره گفت: ما گروهي از عرب ايم كه بشدت گرفتار شقاوت و بدبختي بوديم، از شدت گرسنگي، پوست حيوانات و هستة خرما را مي مكيديم و لباسهاي مويي و پشمي، مي پوشيديم و سنگها و درختان را عبادت مي كرديم. در اين حالت، بسر مي برديم كه پرودگار آسمانها و زمين ها – تعالي ذكره و جلّت عظمته – پيامبري را كه پدر و مادرش را مي شناسيم، از ميان ما بسوي ما فرستاد. آنگاه، پيامبر ما كه فرستادة پرودگار ماست به ما دستور داد كه با شما بجنگيم تا تنها خدا را عبادت كنيد يا جزيه بدهيد. پيامبر ما پيام پرودگارمان را به ما رسانيد كه هر يك از ما كشته شود، به بهشتي مي رود كه هرگز نعمتهايي مانند آنرا كسي نديده است. و هركس از ما كه زنده بماند، بر شما حكومت خواهد كرد.

نعمان (به مغيره كه خواهان آغاز فوري جنگ بود) گفت: چه بسا در چنين غزواتي همراه رسول خدا ρ بوده اي و هرگز پشيمان نشده و هيچگونه سستي، بخود راه نداده اي. من هم كه در جنگها همراه رسول خدا ρ بودم، اگر آنحضرت ρ در اول روز نمي جنگيد، صبر مي كرد تا بادها بوزد و وقت نماز فرا رسد. (هوا، مناسب شود. آنگاه، جنگ را آغاز مي نمود).

باب(97): اگر امام با پادشاهي صلح كند، آيا صلح با رعيتش نيز بحساب مي‌آيد؟

1326. عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ τ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ تَبُوكَ وَأَهْدَى مَلِكُ أَيْلَةَ لِلنَّبِيِّ ρ بَغْلَةً بَيْضَاءَ وَكَسَاهُ بُرْدًا وَكَتَبَ لَهُ بِبَحْرِهِمْ. (بخارى:3161)

ترجمه: ابوحُميد ساعدي τ مي گويد: در جنگ تبوك، همراه نبي اكرم ρ بوديم. پادشاه ايله، يك اسب سفيد و يك چادر به پيغمبر خدا ρ هديه داد. آنحضرت ρ نيز براي مملكتش، امان نامه نوشت.

باب(98): گناه كسي كه فرد معاهدي را به ناحق بكشد

1327. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ قَتَلَ مُعَاهَدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ وَإِنَّ رِيحَهَا تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا». (بخارى:3166)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هركس، فرد معاهدي (كافري كه با مسلمانان، عهد و پيمان بسته است) را بكشد، بوي بهشت به مشامش نميرسد. گفتني است كه بوي بهشت از مسافت چهل سال راه، به مشام مي رسد».

باب(99): آيا مشركاني كه در حق مسلمانان، خيانت كنند، بخشوده مي شوند؟

1328. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: لَمَّا فُتِحَتْ خَيْبَرُ أُهْدِيَتْ لِلنَّبِيِّ ρ شَاةٌ فِيهَا سُمٌّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «اجْمَعُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ هَا هُنَا مِنْ يَهُودَ». فَجُمِعُوا لَهُ، فَقَالَ: «إِنِّي سَائِلُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْهُ»؟ فَقَالُوا: نَعَمْ. قَالَ لَهُمُ النَّبِيُّ ρ: «مَنْ

أَبُوكُمْ»؟ قَالُوا: فُلَانٌ. فَقَالَ: «كَذَبْتُمْ بَلْ أَبُوكُمْ فُلَانٌ». قَالُوا: صَدَقْتَ، قَالَ: «فَهَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُ عَنْهُ»؟ فَقَالُوا: نَعَمْ، يَا أَبَا الْقَاسِمِ وَإِنْ كَذَبْنَا عَرَفْتَ كَذِبَنَا كَمَا عَرَفْتَهُ فِي أَبِينَا، فَقَالَ لَهُمْ: «مَنْ أَهْلُ النَّارِ»؟ قَالُوا: نَكُونُ فِيهَا يَسِيرًا ثُمَّ تَخْلُفُونَا فِيهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «اخْسَئُوا فِيهَا وَاللَّهِ لَا نَخْلُفُكُمْ فِيهَا أَبَدًا»، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ أَنْتُمْ صَادِقِيَّ عَنْ شَيْءٍ إِنْ سَأَلْتُكُمْ عَنْهُ»؟ فَقَالُوا: نَعَمْ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، قَالَ: «هَلْ جَعَلْتُمْ فِي هَذِهِ الشَّاةِ سُمًّا»؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: «مَا حَمَلَكُمْ عَلَى ذَلِكَ»؟ قَالُوا: أَرَدْنَا إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا نَسْتَرِيحُ وَإِنْ كُنْتَ نَبِيًّا لَمْ يَضُرَّكَ. (بخارى:3169)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: هنگام فتح خيبر، به نبي اكرم ρ (گوشت) گوسفندي را كه زهر آلود شده بود، هديه دادند. نبي اكرم ρ فرمود: «يهودياني را كه اينجا هستند، جمع كنيد». هنگامي كه جمع شدند، رسول اكرم ρ فرمود: «من در مورد چيزي از شما مي پرسم آيا در اين باره، راست مي گوييد»؟ گفتند: بلي. نبي اكرم ρ پرسيد: «پدر شما كيست»؟ گفتند: فلاني است. آنحضرت ρ فرمود: «دروغ مي گوييد بلكه پدر شما فلاني است». گفتند: راست مي گويي. رسول خدا ρ دوباره پرسيد: «اگر در مورد چيزي از شما بپرسم، راست مي گوييد»؟ گفتند: بلي، اي ابو القاسم. و اگر دروغ بگوييم، شما مي دانيد همانطور كه در مورد پدرمان، دانستيد. رسول اكرم ρ فرمود: «چه كساني، اهل دوزخ اند»؟ گفتند: ما زماني كوتاه در دوزخ بسر مي بريم. سپس شما در آنجا جانشين ما مي شويد. نبي اكرم ρ فرمود: «در آن، خوار و ذليل شويد. بخدا سوگند، هرگز ما در آنجا جانشين شما نخواهيم شد». سپس پرسيد: «اگر از شما در مورد چيزي بپرسم، آيا در اين باره، راست مي گوييد»؟ گفتند: بلي، اي ابو القاسم. رسول خدا ρ پرسيد: «آيا اين (گوشت) گوسفند را زهر آلود كرده ايد»؟ گفتند: بلي. آنحضرت ρ پرسيد: «انگيزه شما از اين كار چه بود»؟ گفتند: قصد ما اين بود كه اگر دروغگو باشي، از دست تو نجات پيدا مي كنيم. و اگر پيامبر خدا باشي، ضرري به تو نمي رسد.

باب(100) : صلح با مشركين در مقابل مال و چيزهاي ديگر و گناه كسي كه به پيمانش، پايبند نباشد

1329. عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ τ قَالَ: انْطَلَقَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ زَيْدٍ إِلَى خَيْبَرَ وَهِيَ يَوْمَئِذٍ صُلْحٌ، فَتَفَرَّقَا، فَأَتَى مُحَيِّصَةُ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَهْلٍ وَهُوَ يَتَشَمَّطُ فِي دَمِهِ قَتِيلاً، فَدَفَنَهُ، ثُمَّ قَدِمَ الْمَدِينَةَ فَانْطَلَقَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ وَحُوَيِّصَةُ ابْنَا مَسْعُودٍ إِلَى النَّبِيِّ ρ، فَذَهَبَ عَبْدُالرَّحْمَنِ يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ: «كَبِّرْ كَبِّرْ» وَهُوَ أَحْدَثُ الْقَوْمِ فَسَكَتَ، فَتَكَلَّمَا، فَقَالَ: «تَحْلِفُونَ وَتَسْتَحِقُّونَ قَاتِلَكُمْ أَوْ صَاحِبَكُمْ»؟ قَالُوا: وَكَيْفَ نَحْلِفُ وَلَمْ نَشْهَدْ وَلَمْ نَرَ؟ قَالَ: «فَتُبْرِيكُمْ يَهُودُ بِخَمْسِينَ». فَقَالُوا: كَيْفَ نَأْخُذُ أَيْمَانَ قَوْمٍ كُفَّارٍ؟ فَعَقَلَهُ النَّبِيُّ ρ مِنْ عِنْدِهِ. (بخاري:3173)

ترجمه: سهل بن ابي حثمه τ مي گويد: زماني كه اهل خيبر با مسلمانان در صلح بسر مي بردند، عبد الله بن سهل و محيصّه بن مسعود بن زيد به خيبر رفتند. در آنجا از يكديگر جدا شدند. بعد از آن، محيّصه نزد عبد الله بن سهل آمد و ديد كه او در خونش، غلتيده و كشته شده است. پس او را دفن كرد و به مدينه بازگشت. سپس، عبد الرحمن بن سهل و دو فرزند مسعود بنام هاي محيصّه و حويصه نزد نبي اكرم ρ رفتند. و عبد الرحمن كه از همه كوچكتر بود، شروع به سخن گفتن كرد. رسول خدا ρ فرمود: «بگذار تا بزرگتر از تو سخن بگويد، بگذار تا بزرگتر از تو سخن بگويد». او سكوت كرد. پس آندو (كه بزرگتر بودند) سخن گفتند. رسول اكرم ρ فرمود: «آيا سوگند ياد مي كنيد كه قاتل را مي شناسيد»؟ گفتند: چگونه سوگند ياد كنيم در حالي كه شاهد قتل نبوده و آن را نديده ايم؟!

پيامبر خدا ρ فرمود: «در اين صورت، پنجاه نفر از يهود، سوگند ياد مي كنند و دست شما را كوتاه مي سازند». گفتند: چگونه سوگند قومي را كه كافرند، قبول كنيم؟ سرانجام، رسول خدا ρ از

اموال خود (يا اموالي كه نزدش وجود داشت) خونبهايش را پرداخت.

باب (101): آيا ذمّي اي كه جادو كند، معاف مي شود؟

1330ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ سُحِرَ حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ صَنَعَ شَيْئًا وَلَمْ يَصْنَعْهُ. (بخارى:3175)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ را سحر كردند طوري كه خيال مي كرد كاري را انجام داده است در حالي كه انجام نداده بود.

باب(102): ترس از خيانت

1331. عن عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ρ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ وَهُوَ فِي قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ فَقَالَ: «اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: مَوْتِي، ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ مُوْتَانٌ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَقُعَاصِ الْغَنَمِ، ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ فَيَظَلُّ سَاخِطًا، ثُمَّ فِتْنَةٌ لا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلا دَخَلَتْهُ، ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الأَصْفَرِ فَيَغْدِرُونَ فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا». (بخارى:3176)

ترجمه: عوف بن مالك τ ميگويد: در غزوة تبوك نزد نبي اكرم ρ كه در خيمة چرميني نشسته بود، رفتم. آنحضرت ρ فرمود: «شش چيز را قبل از فرا رسيدن قيامت، بخاطر داشته باش: 1ـ مرگ من 2ـ فتح بيت المقدس 3ـ مرگ و مير بسيار زياد شما مانند وبايي كه در گوسفندان بيفتد. 4ـ كثرت مال تا جاييكه به يك شخص، صد دينار مي دهند باز هم ناراحت است. 5ـ فتنه اي كه وارد همة خانه هاي عرب مي شود. 6ـ صلح ميان شما و رومي ها. سپس، آنان خيانت مي كنند و با هشتاد پرچم كه زير هر

كدام، دوازده هزار نفر وجود دارد، به شما حمله مي كنند».

باب(103) : گناه كسي كه عهد ببندد و سپس، خيانت كند

1332. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَمْ تَجْتَبُوا دِينَارًا وَلا دِرْهَمًا؟ فَقِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ تَرَى ذَلِكَ كَائِنًا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: إِي وَالَّذِي نَفْسُ أَبِي هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ عَنْ قَوْلِ الصَّادِقِ الْمَصْدُوقِ. قَالُوا: عَمَّ ذَاكَ؟ قَالَ: تُنْتَهَكُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ ρ فَيَشُدُّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلُوبَ أَهْلِ الذِّمَّةِ فَيَمْنَعُونَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ. (بخارى:3180)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه ايشان (خطاب به مردم) گفت: زماني كه شما هيچ دينار و درهم مي بعنوان جزيه دريافت نكنيد، چه حالي خواهيد داشت؟ گفتند: اي ابوهريره! چگونه فكر مي كني كه چنين اتفاقي بيفتد؟ گفت: بلي، سوگند به ذاتي كه جان ابوهريره در دست اوست، اين، سخن صادق مصدوق (رسول خدا ρ) است. پرسيدند: چرا چنين مي شود؟ گفت: به عهد و پيمان خدا و رسولش، هتك حرمت مي شود (مردم، ظلم و ستم مي كنند) آنگاه، خداوند دلهاي كافران ذمي را سخت مي گرداند و آنان از پرداخت آنچه در اختيار دارند (جزيه) سر باز مي زنند.

باب(104) : گناه كسي كه به نيك و بد، خيانت مي كند

1333. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَعَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمْ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». قَالَ أَحَدُهُمَا: «يُنْصَبُ» وَقَالَ الآخَرُ: «يُرَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْرَفُ بِهِ». (بخارى:3187)

ترجمه: عبد الله و ثابت، هر دو از انس τ روايت مي كنند كه نبي اكرم ρ فرمود: «روز قيامت، هر فرد پيمان شكن، پرچمي دارد» و به قول يكي از راويان، آنحضرت ρ فرمود: «به اهتزاز در مي آيد». و به قول راوي ديگر، پيامبر اكرم ρ فرمود: «روز قيامت بوسيلة آن، شناخته مي شود».

54- كتاب آغاز آفرينش

باب(1): خداوند متعال مي فرمايد: اوست كه آفرينش را آغاز كرده است و سپس، باز مي گرداند

1334. عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِي اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَ: «يَا بَنِي تَمِيمٍ، أَبْشِرُوا». قَالُوا: بَشَّرْتَنَا فَأَعْطِنَا، فَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَجَاءَهُ أَهْلُ الْيَمَنِ، فَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْيَمَنِ، اقْبَلُوا الْبُشْرَى إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيمٍ». قَالُوا: قَبِلْنَا. فَأَخَذَ النَّبِيُّ ρ يُحَدِّثُ بَدْءَ الْخَلْقِ وَالْعَرْشِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا عِمْرَانُ، رَاحِلَتُكَ تَفَلَّتَتْ. لَيْتَنِي لَمْ أَقُمْ. (بخارى:3190)

ترجمه: عمران بن حصين رضي الله عنهما مي گويد: گروهي از بني تميم نزد نبي اكرم ρ آمدند. آنحضرت ρ فرمود: «بشارت باد شما را اي بني تميم». آنان گفتند: (اي رسول خدا!) ما را بشارت دادي. پس چيزي به ما عطا كن. از شنيدن اين سخن، چهرة پيامبر اكرم ρ دگرگون شد. سپس، اهل يمن نزد پيامبر خدا ρ آمدند. آنحضرت ρ فرمود: « اي اهل يمن! بشارت را بپذيريد زيرا كه بني تميم آنرا نپذيرفتند». آنها گفتند: پذيرفتيم. آنگاه، نبي اكرم ρ شروع به سخن گفتن از آغاز آفرينش و عرش خدا كرد. در آن اثنا، مردي آمد و گفت: اي عمران! شترت فرار كرد. عمران مي گويد: اي كاش! برنمي خاستم.

1335- وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ρ: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ غَيْرُهُ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلَّ شَيْءٍ وَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ». فَنَادَى مُنَادٍ: ذَهَبَتْ نَاقَتُكَ يَا ابْنَ الْحُصَيْنِ، فَانْطَلَقْتُ فَإِذَا هِيَ يَقْطَعُ دُونَهَا السَّرَابُ، فَوَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ تَرَكْتُهَا. (بخارى:3191)

ترجمه: عمران τ در روايتي ديگر، مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «خداوند، وجود داشت و چيزي غير از او، وجود نداشت و عرش خدا روي آب، قرار داشت. او تقدير همة كائنات را در لوح محفوظ نوشت. و آسمانها و زمين را آفريد».

عمران بن حصين مي گويد: در اين اثنا، كسي صدا زد كه اي فرزند حصين! شترت، رفت. من، براه افتادم و ديدم كه سراب ميان من و شترم، فاصله انداخته است. (شتر از من دور شده است). بخدا سوگند، دوست دارم كه شتر را رها مي كردم (و از مجلس رسول خدا ρ بر نمي خاستم).

1336. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: يَشْتِمُنِي ابْنُ آدَمَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَشْتِمَنِي وَيُكَذِّبُنِي وَمَا يَنْبَغِي لَهُ، أَمَّا شَتْمُهُ فَقَوْلُهُ: إِنَّ لِي وَلَدًا وَأَمَّا تَكْذِيبُهُ فَقَوْلُهُ: لَيْسَ يُعِيدُنِي كَمَا بَدَأَنِي». (بخارى:3193)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي‌اكرم ρ فرمود: «خداوند متعال مي فرمايد: آدمي زاد، مرا دشنام مي دهد. حال آنكه شايسته او نيست كه مرا دشنام دهد. همچنين آدمي زاد، مرا تكذيب مي كند حال آنكه شايسته او نيست. اما دشنامش، اين است كه مي گويد: خدا فرزند دارد. و تكذيب اش، اين است كه مي گويد: خداوند مرا مانند آفرينش اول، دوباره زنده نمي كند».

1337- وَعَنْهُ τقَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابِهِ فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي غَلَبَتْ غَضَبِي». (بخارى:3194)

ترجمه: همچنين از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هنگامي كه خداوند مخلوقات را آفريد، در كتابش (لوح محفوظ) كه نزد او و بالاي عرش، قرار دارد، نوشت: همانا رحمتم بر خشمم، غلبه دارد».

باب(2): آنچه دربارة هفت زمين آمده است

1338. عَنْ أَبِي بَكْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الزَّمَانُ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهِ يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ». (بخارى:3197)

ترجمه: ابوبكره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «زمان به وضع اولش كه خداوند، آسمانها و زمين (هفت آسمان و هفت زمين) را آفريد، بر گشته است. سال، دوازده ماه است كه چهار ماه از آنها، ماههاي حرام هستند. سه ماه ذوالعقده، ذوالحجه و محرم، پشت سر هم قرار دارند. و ماه رجب (قبيلة) مضر كه ميان جمادي الثاني و شعبان، قرار دارد».

باب(3): گردش ماه و خورشيد بر اساس نظم است

1339. عَنْ أَبِي ذَرٍّ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ لأَبِي ذَرٍّ حِينَ غَرَبَتِ الشَّمْسُ: «أَتَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ»؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «فَإِنَّهَا تَذْهَبُ حَتَّى تَسْجُدَ تَحْتَ الْعَرْشِ فَتَسْتَأْذِنَ فَيُؤْذَنُ لَهَا وَيُوشِكُ أَنْ تَسْجُدَ فَلا يُقْبَلَ مِنْهَا وَتَسْتَأْذِنَ فَلا يُؤْذَنَ لَهَا يُقَالُ لَهَا: ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ فَتَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: [**وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ**] ». (بخارى:3199)

ترجمه: ابوذرτ مي گويد: نبي اكرم ρ هنگام غروب آفتاب، به من گفت: «آيا مي داني كه خورشيد به كجا مي رود»؟ گفتم: خدا و رسولش، بهتر مي دانند. فرمود: «مي رود تا زير عرش، سجده كند. پس اجازه مي خواهد. و به او اجازه مي دهند. بزودي زماني فرا مي رسد كه مي خواهد سجده كند ولي از او پذيرفته نمي شود و اجازه مي خواهد ولي به او اجازه نمي دهند و مي گويند: از همان جايي كه آمده اي ، برگرد. در نتيجه، خورشيد از مغرب، طلوع مي كند. همانطور كه خداوند متعال مي فرمايد: [**وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ**] يعني خورشيد بسوي قرار گاه خود در حركت است. اين، تقدير خداوند غالب و داناست».

1340- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ مُكَوَّرَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخارى:3200)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «روز قيامت، خورشيد و ماه به هم پيچيده مي شوند و نورشان از بين مي رود».

باب(4): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: او ذاتي است كه ابرها را براي مژده دادن، پيشاپيش رحمت خود مي فرستد (اعراف:57)

1341ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا رَأَى مَخِيلَةً فِي السَّمَاءِ أَقْبَلَ وَأَدْبَرَ وَدَخَلَ وَخَرَجَ وَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ، فَإِذَا أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ سُرِّيَ عَنْهُ، فَعَرَّفَتْهُ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَا أَدْرِي لَعَلَّهُ كَمَا قَالَ قَوْمٌ [**فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ**...] » الآيَةَ. (بخارى:3206)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه هرگاه، نبي اكرم ρ پارة ابري را در آسمان مي ديد، به جلو و عقب مي رفت. از خانه بيرون مي شد و دوباره بر مي گشت و چهره اش، دگرگون مي شد. و همين كه باران از آسمان مي باريد، اين حالت اش، بر طرف مي گرديد. عايشه رضي الله عنها علتش را جويا شد. رسول اكرم ρ فرمود: «نمي دانم شايد اين، مانند همان ابري باشد كه چون قوم عاد آنرا ديدند، گفتند: اين، ابري است كه اكنون بر ما مي بارد. (هود گفت): بلكه اين، همان چيزي است كه شما براي آن، عجله داشتيد. بادي است كه در آن، عذاب شديدي نهفته است» (از اين جهت مي ترسم).

باب(5): يادي از فرشتگان

1342ـ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ τ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ قَالَ: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤْمَرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ وَيُقَالُ لَهُ اكْتُبْ عَمَلَهُ وَرِزْقَهُ وَأَجَلَهُ وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ، ثُمَّ يُنْفَخُ فِيهِ الرُّوحُ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ إِلا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ كِتَابُهُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ إِلا ذِرَاعٌ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (بخارى:3208)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي گويد: رسول الله ρ كه صادق مصدوق است، فرمود: نطفة هر يك از شما مدت چهل روز در رحم مادر، جمع مي شود. سپس تا

چهل روز ديگر، به شكل خون بسته در مي آيد. و بعد از چهل روز ديگر، به پاره گوشتي، تبديل ميشود. آنگاه، خداوند، فرشته اي را مي فرستد و او را به نوشتن چهار چيز، مأمور مي كند. و مي گويد: عمل، رزق، أجل و شقاوت يا سعادتش را بنويس. آنگاه در او، روح دميده مي شود. اينجاست كه مردي از شما اعمالي انجام مي دهد كه بين او و بهشت، فقط يك ذراع، باقي مي ماند. ولي تقديرش، بر او پيشي مي گيرد و اعمال دوزخيان را انجام مي دهد. (در نتيجه، به دوزخ مي رود) و شخص ديگري از شما عملي انجام مي دهد كه بين او و جهنم، فقط يك ذراع، باقي مي ماند. ولي تقدير بر او پيشي مي گيرد و اعمال بهشتيان را انجام مي دهد» (در نتيجه، به بهشت ميرود).

1343ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ نَادَى جِبْرِيلَ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا فَأَحْبِبْهُ فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، فَيُنَادِي جِبْرِيلُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلانًا فَأَحِبُّوهُ فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي الأَرْضِ». (بخارى:3209)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هرگاه، خداوند، بنده اي را دوست داشته باشد، به جبرئيل، ندا مي دهد كه خداوند، فلاني را دوست دارد. تو نيز او را دوست بدار. پس جبرييل، او را دوست مي دارد و به اهل آسمان، ندا مي دهد كه خدا، فلاني را دوست دارد، شما نيز او را دوست بداريد. پس اهل آسمان هم او را دوست مي دارند. سپس به همين ترتيب، مقبول اهل زمين نيز مي گردد».

1344ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «إِنَّ الْمَلائِكَةَ تَنْزِلُ فِي الْعَنَانِ وَهُوَ السَّحَابُ فَتَذْكُرُ الأَمْرَ قُضِيَ فِي السَّمَاءِ فَتَسْتَرِقُ الشَّيَاطِينُ السَّمْعَ فَتَسْمَعُهُ فَتُوحِيهِ إِلَى الْكُهَّانِ فَيَكْذِبُونَ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ». (بخارى:3210)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اكرم ρ؛ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «فرشتگان در ابرها فرود مي آيند و آنچه را كه در آسمانها فيصله شده است، ياد آوري مي نمايند. شياطين، استراق سمع مي كنند و سخنانشان را مي شنوند و آنها را به كاهنان مي رسانند. كاهنان، از سوي خود، صد دروغ به آنها مي افزايند و به مردم مي گويند».

1345. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ كَانَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ الْمَلَائِكَةُ يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ فَالْأَوَّلَ، فَإِذَا جَلَسَ الْإِمَامُ طَوَوُا الصُّحُفَ وَجَاءُوا يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ». (بخاری:3211)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هنگامي كه روز جمعه فرا مي رسد، فرشتگان به هر دري از دروازه هاي مسجد، مستقر مي شوند. و به ترتيب، اسامي كساني را كه وارد مسجد مي شوند، مي نويسند. و هنگامي كه امام براي خواندن خطبه مي نشيند، آنها دفترهايشان را جمع مي كنند و مي آيند و به خطبه، گوش مي دهند». (شرح كامل حديث، در شماره 487 جلد اول، آمده است).

1346- عَنِ الْبَرَاءِ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ لِحَسَّانَ: «اهْجُهُمْ أَوْ هَاجِهِمْ وَجِبْرِيلُ مَعَكَ». (بخاری:3213)

ترجمه: براء τ مي گويد: نبي اكرم ρ به حسان گفت: «مشركين را هجو كن و جبريل هم تو را كمك مي كند».

1347- عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ لَهَا: «يَا عَائِشَةُ! هَذَا جِبْرِيلُ يَقْرَأُ عَلَيْكِ السَّلَامَ». فَقَالَتْ: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ تَرَى مَا لا أَرَى، تُرِيدُ النَّبِيَّ ρ. (بخاری:3217)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم ρ به او گفت: اي عايشه! اين، جبريل است و به تو سلام مي دهد». عايشه گفت: سلام و رحمت و بركات خداوند بر او باد. تو (اي پيامبر) مي بيني آنچه راكه من نمي بينم.

1348. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لِجِبْرِيلَ: «أَلا تَزُورُنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا»؟ قَالَ فَنَزَلَتْ: [**وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلاَّ بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا**]» الآيَةَ. (بخارى:3218)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ به جبريل گفت: «آيا بيشتر از اين، به ديدن ما نمي آيي»؟ ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: آنگاه، اين آيه، نازل شد: [**وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلاَّ بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا**] يعني ما فقط به فرمان پرودگارت، فرود مي آييم. آنچه پيش رو و پشت سر ماست از آنِ او مي باشد».

1349. وَعَنْهُ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «أَقْرَأَنِي جِبْرِيلُ عَلَى حَرْفٍ فَلَمْ أَزَلْ أَسْتَزِيدُهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ». (بخارى:3219)

ترجمه: همچنين از ابن‌عباس رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «جبريل (نخست) يك نوع قرائت قرآن را به من آموخت. من همواره از او خواستم كه قرائت هاي بيشتري، به من بياموزد تا اينكه به هفت قرائت رسيد».

1350ـ عَنْ يَعْلَى τ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقْرَأُ عَلَى الْمِنْبَرِ: [**وَنَادَوْا يَا مَالِ**]. (بخارى:3230)

ترجمه: يعلي τ مي‌گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ بالاي منبر، اين آيه را چنين خواند: [**وَنَادَوْا يَا مَالِ**] بجاي [**يَا مَالِكُ**]. يعني دوزخيان، ندا مي دهند و مي گويند: اي مالك (نام فرشتة نگهبان دوزخ است).

1351ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا ؛زَوْجَ النَّبِيِّ ρ؛ حَدَّثَتْهُ أَنَّهَا قَالَتْ لِلنَّبِيِّρ: هَلْ أَتَى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشَدَّ مِنْ يَوْمِ أُحُدٍ؟ قَالَ: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَوْمِكِ مَا لَقِيتُ وَكَانَ أَشَدَّ مَا لَقِيتُ مِنْهُمْ يَوْمَ الْعَقَبَةِ إِذْ عَرَضْتُ نَفْسِي عَلَى ابْنِ عَبْدِيَالِيلَ بْنِ عَبْدِكُلالٍ فَلَمْ يُجِبْنِي إِلَى مَا أَرَدْتُ فَانْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ عَلَى وَجْهِي فَلَمْ أَسْتَفِقْ إِلا وَأَنَا بِقَرْنِ الثَّعَالِبِ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا أَنَا بِسَحَابَةٍ قَدْ أَظَلَّتْنِي فَنَظَرْتُ فَإِذَا فِيهَا جِبْرِيلُ فَنَادَانِي فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ لَكَ وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ مَلَكَ الْجِبَالِ لِتَأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهِمْ، فَنَادَانِي مَلَكُ الْجِبَالِ فَسَلَّمَ عَلَيَّ ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ ذَلِكَ فِيمَا شِئْتَ إِنْ شِئْتَ أَنْ أُطْبِقَ عَلَيْهِمُ الأَخْشَبَيْنِ فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «بَلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ مِنْ أَصْلابِهِمْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ وَحْدَهُ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا».

(بخاری:3231)

ترجمه: از عایشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اکرم ρ ؛ روايت است که ايشان از پيامبر خدا ρ پرسيد: آيا روزي، سخت تر از روز احد بر سر شما آمده است؟ آنحضرت ρ فرمود: «از سوي قومت، سختيهاي زيادي را متحمل شده ام. اما شديدترين مشكلي که از سوي آنها با آن، مواجه شدم، روز عقبه بود. يعني هنگامي که خود را به ابن عبدليل بن عبدكلال، عرضه كردم (وخواسته ام را به او گفتم). آنرا نپذيرفت. غمگين شدم و ناخود آگاه، به سويي که چهره ام به آن طرف بود، براه افتادم. هنگامي که بخود آمدم، ديدم که در قرن الثعالب هستم. سرم را بلند کردم. ناگهان چشمم به ابري افتاد که بر سرم سايه انداخته است. به آن ابر نگاه كردم. جبريل را در ميان آن ديدم. مرا صدا زد و گفت: همانا خداوند، سخنان قوم ات و پاسخشان را شنيد. هم اکنون، فرشتة كوهها را بسوي تو فرستاده است تا هر چه را که دوست داري، در مورد آنها به او دستور دهي. سپس فرشتة كوهها مرا صدا زد و سلام داد و گفت: اي محمد! هر چه مي خواهي، انجام مي دهم. اگر مي خواهي، دو كوه سخت مكه را بر آنان، فرود مي آورم. نبي اکرم ρ فرمود: «بلكه من اميدوارم که خداوند از نسلهاي

آنان، كساني را بوجود آورد كه فقط خدا را عبادت كنند و چيزي را با او شريك نسازند».

1352. عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ τ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: **[فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى]** قَالَ: رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ. (بخاری:3232)

ترجمه: ابن مسعود τ دربارة اين سخن خداوند متعال كه فرمود: [فاصلة او با محمد به اندازة دو كمان يا كمتر از آن، گرديد. پس خداوند، وحي كرد به بنده اش آنچه ميخواست وحي كند] ميگويد: (منظور جبريل است) رسول اكرم ρ جبريل را ديد كه ششصد بال دارد.

1353. وَعَنْهُ τ فِيْ قَوْلِهِ تَعَالَي: **[لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى]** قَالَ: رَأَى رَفْرَفًا أَخْضَرَ سَدَّ أُفُقَ السَّمَاءِ. (بخاری:3233)

ترجمه: ابن مسعود τ دربارة اين سخن خداوند متعال كه فرمود: **[لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى]** يعني رسول اكرمρ نشانه هاي بزرگ پرودگارش را ديد، مي گويد: رسول اكرم ρ پارچة سبز رنگي ديد كه افق آسمان را پوشانيده بود. (احتمالاً اشاره به بالهاي جبريل است).

1354- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ وَلَكِنْ قَدْ رَأَى جِبْرِيلَ فِي صُورَتِهِ وَخَلْقُهُ سَادٌّ مَا بَيْنَ الْأُفُقِ. (بخاری:3234)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هركس، گمان كند كه محمد ρ پروردگارش را ديده است، سخن بزرگي گفته است. ولي رسول خدا ρ جبريل را به شكل اصلي اش ديد كه سراسر افق را پوشانيده بود.

1355. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا دَعَا الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَأَبَتْ فَبَاتَ غَضْبَانَ عَلَيْهَا لَعَنَتْهَا الْمَلائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ». (بخارى:323)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، مرد، همسرش را به رختخواب فرا خواند و زن، اجابت نكند و شوهرش، شب را با خشم بر او، سپري نمايد، فرشتگان تا صبح، او را لعنت مي كنند».

1356. عَنْ ابْن عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «رَأَيْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي مُوسَى رَجُلاً آدَمَ طُوَالًا جَعْدًا كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ شَنُوءَةَ، وَرَأَيْتُ عِيسَى رَجُلاً مَرْبُوعًا مَرْبُوعَ الْخَلْقِ إِلَى الْحُمْرَةِ وَالْبَيَاضِ، سَبِطَ الرَّأْسِ ،وَرَأَيْتُ مَالِكًا خَازِنَ النَّارِ، وَالدَّجَّالَ فِي آيَاتٍ أَرَاهُنَّ اللَّهُ إِيَّاهُ: **[فَلا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ]**. (بخارى:3239)

ترجمه: ابن‌عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «شب اسراء موسي υ را ديدم. او مردي گندم گون، بلند قامت و داراي موهاي مجعّد بود گويا يكي از مردان قبيلة شنوءه است. و عيسي υ را ديدم كه داراي قامتي متوسط و چهارشانه بود و رنگش، متمايل به سرخ و سفيد مي نمود. و موهايي فرو هشته اي داشت. همچنين، مالك؛ نگهبان دوزخ؛ و دجال را ديدم. و آيات ديگري كه خداوند به من نشان داد. در همين مورد است كه خداوند مي فرمايد: دربارة ملاقات محمد ρ با موسي υ شك و ترديد، نداشته باش.

باب(6): وصف بهشت و اينكه هم اكنون وجود دارد

1357. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ فَإِنَّهُ يُعْرَضُ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ فَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ». (بخاری:3240)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، يكي از شما بميرد، صبح و شام، جايگاهش، به او عرضه مي گردد. اگر بهشتي باشد، جايگاهش در بهشت، و اگر دوزخي باشد، جايگاهش در دوزخ، به او نشان داده مي شود».

1358- عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «اطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ». (بخاری:3241)

ترجمه: عمران بن حصين τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «به بهشت، سر زدم و ديدم كه اكثر بهشتيان از فقرا هستند. و به دوزخ، نظر انداختم و ديدم كه اكثريت دوزخيان را زنان تشكيل مي دهند».

1359- عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ρ إِذْ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرٍ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ؟ فَقَالُوا: لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا». فَبَكَى عُمَرُ وَقَالَ: أَعَلَيْكَ أَغَارُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟. (بخاری:3242)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: روزي، نزد رسول الله ρ نشسته بوديم كه فرمود: «خواب ديدم كه در بهشت هستم. در آنجا چشمم به زني افتاد كه كنار قصري، وضو مي گرفت. پرسيدم: اين قصر، مال چه كسي است؟ (فرشتگان) گفتند: از آنِ عمر بن خطاب است. بياد غيرت عمر افتادم. پس پشت كردم و رفتم». عمر با شنيدن اين سخنان، به گريه افتاد

و گفت: اي رسول خدا! آيا در مورد تو هم به غيرت مي آيم؟!

1360. وَعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَوَّلُ زُمْرَةٍ تَلِجُ الْجَنَّةَ صُورَتُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لا يَبْصُقُونَ فِيهَا وَلا يَمْتَخِطُونَ وَلا يَتَغَوَّطُونَ، آنِيَتُهُمْ فِيهَا الذَّهَبُ، أَمْشَاطُهُمْ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَمَجَامِرُهُمُ الأَلُوَّةُ، وَرَشْحُهُمُ الْمِسْكُ، وَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ يُرَى مُخُّ سُوقِهِمَا مِنْ وَرَاءِ اللَّحْمِ مِنَ الْحُسْنِ، لا اخْتِلافَ بَيْنَهُمْ وَلا تَبَاغُضَ، قُلُوبُهُمْ قَلْبٌ وَاحِدٌ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا». (بخاری:3245)

ترجمه: همچنين از ابو هريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «اولين گروهي كه وارد بهشت مي شوند، چهره هايشان مانند ماه شب چهارده است. در آن جا، آب دهان و بيني نمي اندازند و ادرار و مدفوعي نيز وجود ندارد. ظروفشان از طلا، شانة موهايشان از طلا و نقره، و آتشدانهايشان از عود، ساخته شده است. عرق شان، مشك است. هر يك از آنان، دو همسر دارد كه از شدت زيبايي، مغز ساقهايشان از وراي گوشت، ديده مي شود. آنان، هيچگونه اختلاف و بغض و كينه اي به يكديگر ندارند. قلوبشان، قلبي واحد است و صبح و شام، خدا را تسبيح مي گويند».

1361- وَفِيْ رِوَايةٍ عَنْهُ τ قَالَ: «وَالَّذِينَ عَلَى إِثْرِهِمْ كَأَشَدِّ كَوْكَبٍ إِضَاءَةً، قُلُوبُهُمْ عَلَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ لا اخْتِلَافَ بَيْنَهُمْ وَلا تَبَاغُضَ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ زَوْجَتَانِ، كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا يُرَى مُخُّ سَاقِهَا مِنْ وَرَاءِ لَحْمِهَا مِنْ الْحُسْنِ، يُسَبِّحُونَ اللَّهَ بُكْرَةً وَعَشِيًّا لا يَسْقَمُونَ وَلا يَمْتَخِطُونَ». وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ. (بخاري: 3246)

ترجمه: و در روايتي ديگر از ابوهريره آمده است كه رسول الله ρ فرمود: «وكساني كه بعد از آنان (بعد از گروه اول) وارد بهشت مي شوند، چهره هايشان مانند درخشانترين ستاره است. قلوبشان،

قلبي واحد است. هيچگونه اختلاف و دشمني با يكديگر ندارند. هر يك از آنان، دو همسر دارد كه از شدت زيبايي، مغز ساقهايشان از وراي گوشت، ديده مي شود. صبح و شام، خدا را تسبيح مي گويند. آنان در بهشت، مريض نمي شوند و آب بيني ندارند». سپس بقية حديث را ذكر كرد كه شرح آن در حديث قبلي گذشت.

1362. عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَيَدْخُلَنَّ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا أَوْ سَبْعُ مِائَةِ أَلْفٍ لا يَدْخُلُ أَوَّلُهُمْ حَتَّى يَدْخُلَ آخِرُهُمْ، وُجُوهُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ». (بخارى:3247)

ترجمه: سهل بن سعد τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هفتاد هزار يا هفت صد هزار نفر از امتيان من كه چهره هايشان مانند ماه شب چهارده است، وارد بهشت مي شوند. اولين آنها وارد نمي شود تا زماني كه آخرين آنها وارد نشود». (همه با هم وارد مي شوند).

1363. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: أُهْدِيَ لِلنَّبِيِّ ρ جُبَّةُ سُنْدُسٍ وَكَانَ يَنْهَى عَنِ الْحَرِيرِ، فَعَجِبَ النَّاسُ مِنْهَا، فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَمَنَادِيلُ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْ هَذَا». (بخارى:3248)

ترجمه: انس τ مي گويد: عبايي ابريشمي به نبي اكرم ρ هديه دادند حال آنكه رسول خدا ρ از پوشيدن لباسهاي ابريشمي، منع مي فرمود. آن عبا مورد پسند مردم، قرار گرفت: آنحضرت ρ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جان محمد در دست اوست، دستمالهاي سعد بن معاذ در بهشت، زيباتر از اين است».

1364. وَعَنْهُ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لا يَقْطَعُهَا». (بخارى:3251)

ترجمه: همچنين از انس τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «در بهشت، درختي وجود دارد كه فرد سواره، صد سال در زير ساية آن، حركت مي كند اما نمي تواند آنرا بپيمايد».

1365- وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ مِثْلُ ذَلِكَ وَقَالَ: «اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ [وَظِلٍّ مَمْدُودٍ]». (بخارى:3253)

ترجمه: ودر روايتي ديگر از ابوهريره τ آمده است كه رسول اكرم ρ پس از حديث فوق، فرمود: «اگر مي خواهيد، اين آية قرآن كريم را بخوانيد: [وَظِلٍّ مَمْدُودٍ] يعني سايه اي طولاني (كه در بهشت وجود دارد)».

1366. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ يَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْغُرَفِ مِنْ فَوْقِهِمْ كَمَا يَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدُّرِّيَّ الْغَابِرَ فِي الأُفُقِ مِنَ الْمَشْرِقِ أَوِ الْمَغْرِبِ لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ تِلْكَ مَنَازِلُ الْأَنْبِيَاءِ لا يَبْلُغُهَا غَيْرُهُمْ؟ قَالَ: «بَلَى وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ رِجَالٌ آمَنُوا بِاللَّهِ وَصَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ». (بخارى:3256)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «همانا بهشتيان، صاحبان غرفه هايي را كه بالاتر از آنان، قرار دارند، مانند ستارة درخشان ودوري مي بينند كه در گوشه اي از شرق يا غرب آسمان، به چشم مي خورد. و اين، بخاطر تفاضلي است كه ميان آنان، وجود دارد». صحابه ψ گفتند: اي رسول خدا! اينها منازل انبياست كه ديگران به آن، دست نخواهند يافت؟ پيامبر اكرم ρ فرمود: «بلي، اما سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، كساني كه به خدا ايمان بياورند و پيامبران را تصديق كنند» (به اين منازل، دست خواهند يافت).

باب(7): وصف دوزخ و اينكه هم اكنون وجود دارد

1367ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الْحُمَّي مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ فابْرِدُوها بِالْمَاءِ». (بخارى:3263)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها روايت مي كنند كه نبي اكرم ρ فرمود: «گرماي تب، برگرفته از گرماي جهنم است. پس بوسيلة آب، آنرا سرد كنيد».

1368ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «نَارُكُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ كَانَتْ لَكَافِيَةً؟ قَالَ: «فُضِّلَتْ عَلَيْهِنَّ بِتِسْعَةٍ وَسِتِّينَ جُزْءًا كُلُّهُنَّ مِثْلُ حَرِّهَا». (بخارى:3265)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «آتش دنيا، يك هفتادم آتش دوزخ است». گفتند: يا رسول الله! مگر آتش دنيا، كافي نيست؟ فرمود: «آتش دوزخ، شصت و نه مرتبه، سوزنده تر از آتش دنيا است. و هر مرتبة آن، به اندازة آتش دنيا، سوزندگي دارد».

1369ـ عَنْ أُسَامَةَ τ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «يُجَاءُ بِالرَّجُلِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ، فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُهُ فِي النَّارِ، فَيَدُورُ كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِرَحَاهُ، فَيَجْتَمِعُ أَهْلُ النَّارِ عَلَيْهِ فَيَقُولُونَ: أَيْ فُلانُ، مَا شَأْنُكَ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُنَا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَانَا عَنِ الْمُنْكَرِ؟ قَالَ: كُنْتُ آمُرُكُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَلا آتِيهِ وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ». (بخارى: 3267)

ترجمه: اسامه τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «روز قيامت، مردي را مي آورند و در دوزخ مي اندازند. روده هايش بسرعت، در آتش، بيرون مي ريزد. و او همانند الاغي كه آسيا را مي چرخاند، دور خود، مي گردد. دوزخيان، اطراف او جمع مي شوند و مي گويند: فلاني! تو را چه شده است مگر تو ما را امر به معروف و نهي از منكر نمي كردي؟ مي گويد: (بلي) شما را امر به معروف مي كردم ولي خودم آنرا

انجام نمي دادم و شما را از منكر باز مي داشتم اما خودم آنرا انجام مي دادم».

باب(8): وصف شيطان و لشكريانش

1370. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: سُحِرَ النَّبِيُّ ρ حَتَّى كَانَ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا يَفْعَلُهُ حَتَّى كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ دَعَا وَدَعَا ثُمَّ قَالَ: أَشَعَرْتِ أَنَّ اللَّهَ أَفْتَانِي فِيمَا فِيهِ شِفَائِي، أَتَانِي رَجُلانِ فَقَعَدَ أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي وَالآخَرُ عِنْدَ رِجْلَيَّ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلآخَرِ: مَا وَجَعُ الرَّجُلِ؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ. قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ: لَبِيدُ بْنُ الأَعْصَمِ. قَالَ: فِيمَا ذَا؟ قَالَ: فِي مُشُطٍ وَمُشَاقَةٍ وَجُفِّ طَلْعَةٍ ذَكَرٍ. قَالَ: فَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بِئْرِ ذَرْوَانَ. فَخَرَجَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ρ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ لِعَائِشَةَ حِينَ رَجَعَ: «نَخْلُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ». فَقُلْتُ: اسْتَخْرَجْتَهُ؟ فَقَالَ: «لا أَمَّا أَنَا فَقَدْ شَفَانِي اللَّهُ وَخَشِيتُ أَنْ يُثِيرَ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ شَرًّا». ثُمَّ دُفِنَتِ الْبِئْرُ. (بخارى:3268)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ را سحر كردند طوريكه كاري را كه انجام نداده بود، خيال مي كرد انجام داده است. تا اينكه روزي بسيار دعا كرد و سپس، فرمود: «آيا مي داني كه خداوند، راه علاج مرا به من نشان داد؟ دو مرد، نزد من آمدند. يكي از آنان بر بالينم وديگري، كنار پاهايم نشست. پس، يكي از آنها به ديگري گفت: درد اين مرد چيست؟ دومي گفت: سحر شده است. پرسيد: چه كسي او را سحر كرده است؟ گفت: لبيد بن اعصم. پرسيد: بوسيلة چه چيزي سحر شده است؟ گفت: بوسيله شانه، پس ماندة الياف كتان و پوست شكوفة خرماي نر. پرسيد: كجا هستند؟ گفت: در چاه ذروان».

راوي مي گويد: آنگاه، نبي اكرم ρ بسوي آن (چاه) بيرون رفت. سپس برگشت و به عايشه گفت: «نخل هاي آنجا مانند سرهاي شيطان بود». عايشه پرسيد: آنها را از چاه بيرون آوردي؟ گفت: «خير». مرا كه خداوند، شفا داد ولي بيم آن دارم

که باعث ضرر و زیان مردم شود». سپس آن چاه را با خاك، پر كردند.

1371. عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «يَأْتِي الشَّيْطَانُ أَحَدَكُمْ فَيَقُولُ: مَنْ خَلَقَ كَذَا؟ مَنْ خَلَقَ كَذَا؟ حَتَّى يَقُولَ: مَنْ خَلَقَ رَبَّكَ؟ فَإِذَا بَلَغَهُ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ وَلْيَنْتَهِ». (بخاری:3276)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «شيطان نزد يكي از شما مي آيد و مي گويد: فلان چيز را چه كسي آفريده است؟ فلان چيز را چه كسي آفريده است؟ تا جايي كه مي گويد: پروردگارت را چه كسي آفريده است؟ هر گاه، به اينجا رسيد، (از شر او) به خدا پناه ببرد و باز آيد».

1372. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يُشِيرُ إِلَى الْمَشْرِقِ فَقَالَ: «هَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ». (بخاری:3279)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: ديدم كه رسول الله ρ به سمت شرق، اشاره مي كند، و مي گويد: «آگاه باشيد، فتنه از اينجاست. فتنه از اينجاست. از آنجا كه شاخ شيطان، بيرون مي آيد».

1373. عَنْ جَابِرٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِذَا اسْتَجْنَحَ اللَّيْلُ ـ أَوْ قَالَ: جُنْحُ اللَّيْلِ ـ فَكُفُّوا صِبْيَانَكُمْ، فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ تَنْتَشِرُ حِينَئِذٍ، فَإِذَا ذَهَبَ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ فَخَلُّوهُمْ، وَأَغْلِقْ بَابَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَأَطْفِئْ مِصْبَاحَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَأَوْكِ سِقَاءَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ، وَخَمِّرْ إِنَاءَكَ وَاذْكُرِ اسْمَ اللَّهِ وَلَوْ تَعْرُضُ عَلَيْهِ شَيْئًا». (بخاری:3280)

ترجمه: جابرτ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هنگامي كه هوا، تاريك شد، كودكانتان را نگذاريد (كه از خانه، بيرون بروند) زيرا در اين وقت، شياطين، پراكنده مي شوند. ولي همينكه

ساعتي از شب گذشت، آنها را آزاد بگذاريد. سپس درِ خانه ات را ببند و بسم الله بگو. چراغت را خاموش كن و بسم الله بگو. دهانة مشك ات را ببند و بسم الله بگو. ظرف ات را بپوشان و بسم الله بگو اگر چه قطعه چوبي باشد كه فقط بخشي از آن را بپوشاند».

1374ـ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ τ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ النَّبِيِّ ρ وَرَجُلانِ يَسْتَبَّانِ، فَأَحَدُهُمَا احْمَرَّ وَجْهُهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنِّي لأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، لَوْ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ ذَهَبَ عَنْهُ مَا يَجِدُ، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ» فَقَالَ: وَهَلْ بِي جُنُونٌ. (بخاری:3282)

ترجمه: سليمان بن صُرَد τ مي گويد: با نبي اكرم ρ نشسته بودم. دو نفر به يكديگر، دشنام مي دادند. چهرة يكي از آنها، قرمز شده و رگهاي گردنش، بيرون آمده بود. نبي اكرم ρ فرمود: من كلمه اي مي دانم كه اگر او آنرا به زبان آورد، خشم اش فرو مي نشيند. اگر اعوذ بالله من الشيطان بگويد، خشم اش فرو مي نشيند». به او گفتند: رسول اكرمρ مي فرمايد: «اعوذ بالله من الشيطان بگو». گفت: مگر ديوانه ام (كه چنين كلمه اي بگويم).

1375. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «التَّثَاؤُبُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا تَثَاءَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا قَالَ هَا ضَحِكَ الشَّيْطَانُ». (بخاری:3289)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خميازه، از شيطان است. پس هر گاه، خميازه به سراغ يكي از شما آمد تا مي تواند جلويش را بگيرد. زيرا هنگامي كه يكي از شما (دهان، باز مي كند و) ها مي گويد، شيطان مي خندد».

1376. عَنْ أَبِي قَتَادَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ وَالْحُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا حَلَمَ أَحَدُكُمْ حُلُمًا يَخَافُهُ فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ وَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا فَإِنَّهَا لا تَضُرُّهُ». (بخارى:3292)

ترجمه: ابوقتاده τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خواب نيك از جانب خدا و خوابهاي پريشان از جانب شيطان است. پس هرگاه، يكي از شما خواب پريشاني ديد و ترسيد، سمت چپ خود، تف كند و از شر آن به خدا، پناه ببرد. آنگاه، ضرري به او نمي رساند».

1377. عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِذَا اسْتَيْقَظَ أُرَاهُ أَحَدُكُمْ مِنْ مَنَامِهِ فَتَوَضَّأَ فَلْيَسْتَنْثِرْ ثَلاثًا فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَبِيتُ عَلَى خَيْشُومِهِ». (بخارى:3295)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هنگامي كه يكي از شما از خواب بيدار شد و وضو ساخت، سه بار آب در بيني كند و آنرا بشويد زيرا كه شيطان، شب را در خيشوم (آخر بيني) او مي گذراند».

باب(9): اين سخن خداوند متعال كه ميفرمايد: و انواع جنبندگان را روي زمين پراكنده ساخت

1378- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّه سَمِعَ النَّبِيَّ ρ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ: «اقْتُلُوا الْحَيَّاتِ، وَاقْتُلُوا ذَا الطُّفْيَتَيْنِ، وَالأَبْتَرَ فَإِنَّهُمَا يَطْمِسَانِ الْبَصَرَ، وَيَسْتَسْقِطَانِ الْحَبَلَ» قَالَ عَبْدُاللَّهِ: فَبَيْنَا أَنَا أُطَارِدُ حَيَّةً لأَقْتُلَهَا فَنَادَانِي أَبُو لُبَابَةَ: لا تَقْتُلْهَا فَقُلْتُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَدْ أَمَرَ بِقَتْلِ الْحَيَّاتِ قَالَ: إِنَّهُ نَهَى بَعْدَ ذَلِكَ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ وَهِيَ الْعَوَامِرُ. (بخارى:3297، 3298)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه ايشان از نبي اكرم ρ شنيد كه هنگام ايراد خطبه بر منبر، فرمود: «مارها را بكشيد. بويژه آنهايي را كه بر پشت خود، دو خط سفيد دارند و آنهايي

که دم کوتاه دارند. زيرا اين دو نوع، چشمها را کور مي کنند و باعث سقط جنين مي شوند».

باب(10): بهترين مال مسلمان، گوسفند است که آنها را بر فراز کوهها به چرا مي برد

1379- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «رَأْسُ الْكُفْرِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ وَالْفَخْرُ وَالْخُيَلاءُ فِي أَهْلِ الْخَيْلِ وَالإِبِلِ وَالْفَدَّادِينَ أَهْلِ الْوَبَرِ وَالسَّكِينَةُ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ». (بخاری:3301)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «رأس كفر، سمت شرق است. و غرور و تكبر در ميان صاحبان اسب و شتر و كشاورزي و باديه نشينان است و سكون و تواضع در ميان صاحبان گوسفند است».

1380- عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَمْرٍو أَبِي مَسْعُودٍ τ قَالَ: أَشَارَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِيَدِهِ نَحْوَ الْيَمَنِ فَقَالَ: «الإِيمَانُ يَمَانٍ هَا هُنَا، أَلا إِنَّ الْقَسْوَةَ وَغِلَظَ الْقُلُوبِ فِي الْفَدَّادِينَ عِنْدَ أُصُولِ أَذْنَابِ الإِبِلِ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ فِي رَبِيعَةَ وَمُضَرَ». (بخاری:3302)

ترجمه: از ابومسعود؛ عقبه بن عمرو؛ رضي الله عنه روايت است كه رسول الله ρ با دستش بسوي يمن، اشاره كرد و فرمود: «ايمان از اينجا، از يمن است. آگاه باشيد كه قساوت و سخت دلي در ميان كشاورزان است كه به دنبال شترانند. و شاخ هاي شيطان از ميان قبايل ربيعه و مضر، بيرون مي آيد». (از سمت مشرق كه اين دو قبيله در آن طرف، سكونت داشتند)

1381- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمْ صِيَاحَ الدِّيَكَةِ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنَّهَا رَأَتْ مَلَكًا، وَإِذَا سَمِعْتُمْ نَهِيقَ الْحِمَارِ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهُ رَأَى شَيْطَانًا». (بخاری:3303)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هرگاه، بانگ خروس را شنيديد، فضل و كرم خدا را مسئلت نماييد. زيرا او در آن هنگام، فرشته اي را ديده است. و هرگاه، عرعر الاغ را شنيديد، از شيطان، به خدا، پناه ببريد. زيرا او شيطاني را ديده است».

1382- عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «فُقِدَتْ أُمَّةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لا يُدْرَى مَا فَعَلَتْ وَإِنِّي لا أُرَاهَا إِلا الْفَارَ، إِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الإِبِلِ لَمْ تَشْرَبْ وَإِذَا وُضِعَ لَهَا أَلْبَانُ الشَّاءِ شَرِبَتْ». فَحَدَّثْتُ كَعْبًا، فَقَالَ: أَنْتَ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ρ يَقُولُهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ لِي مِرَارًا. فَقُلْتُ: أَفَأَقْرَأُ التَّوْرَاةَ. (بخارى:3305)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «گروهي از بني اسرائيل، مفقود شدند و مردم ندانستند كه چه بر سرشان آمد. ولي من فكر مي كنم كه همين موشها باشند. (يعني مسخ شده و تبديل به موش شده اند). بخاطر اينكه اگر براي آنان، شير شتر گذاشته شود، نمي نوشند. واگر شير گوسفند، گذاشته شود، مي نوشند».

ابوهريره τ مي گويد: اين حديث را براي كعب (كه يهودي الاصل بود) بيان كردم. گفت: تو شنيدي كه رسول خدا ρ چنين فرمود؟ گفتم: بلي. او چند بار اين سؤال را تكرار كرد. آنگاه به او گفتم: مگر من تورات را مي خوانم؟! (كه بدانم در آنجا هم، چنين مطلبي آمده است.)

باب(11): اگر مگسي در ظرف آب شما افتاد، آنرا غوطه دهيد زيرا در يكي از بالهايش، مرض ودر بال ديگرش، شفا وجود دارد

1383. وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي شَرَابِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمِسْهُ ثُمَّ لِيَنْزِعْهُ فَإِنَّ فِي إِحْدَى جَنَاحَيْهِ دَاءً وَالْأُخْرَى شِفَاءً». (بخاري:3320)

ترجمه: همچنين از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هرگاه مگسي، در ظرف آب يكي از شما افتاد، آنرا در آب، غوطه دهد. سپس بيرون بيندازد. زيرا در يكي از بالهايش، مرض، و در بال ديگرش، شفا وجود دارد».

1384- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ: «غُفِرَ لِامْرَأَةٍ مُومِسَةٍ مَرَّتْ بِكَلْبٍ عَلَى رَأْسِ رَكِيٍّ يَلْهَثُ، كَادَ يَقْتُلُهُ الْعَطَشُ، فَنَزَعَتْ خُفَّهَا، فَأَوْثَقَتْهُ بِخِمَارِهَا، فَنَزَعَتْ لَهُ مِنَ الْمَاءِ، فَغُفِرَ لَهَا بِذَلِكَ».(بخاري:3321)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «زن فاحشه اي بخشيده شد. آن زن، سگي را ديد كه كنار چاه آبي، قرار دارد و زبانش از شدت تشنگي، بيرون آمده و ميخواهد بميرد. او كفش اش را در آورد و به چادرش بست و اينگونه از چاه، آب كشيد. (و آن سگ را نجات داد). بخاطر اين كار، مورد مغفرت قرار گرفت».

55 ـ كتاب حكايات انبياء

باب (1): آفرينش آدم و فرزندانش

1385. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَطُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا، ثُمَّ قَالَ: اذْهَبْ فَسَلِّمْ عَلَى أُولَئِكَ مِنَ الْمَلائكَةِ فَاسْتَمِعْ مَا يُحَيُّونَكَ،

تَحِيَّتُكَ وَتَحِيَّةُ ذُرِّيَّتِكَ، فَقَالَ: السَّلامُ عَلَيْكُمْ، فَقَالُوا: السَّلامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَزَادُوهُ: وَرَحْمَةُ اللَّهِ، فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ، فَلَمْ يَزَلِ الْخَلْقُ يَنْقُصُ حَتَّى الانَ». (بخاري:3326)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند، آدم را آفريد كه قامتش، شصت ذراع بود. سپس به او گفت: برو و به آن جمع از فرشتگان، سلام بده و بشنو كه چه جوابي به تو مي دهند. اين، سلام تو و سلام فرزندان تو خواهد بود. آدم (نزد آنها رفت و) گفت: السلام عليكم. فرشتگان گفتند: السلام عليك و رحمة الله. و جملة «و رحمة الله» را به آن، افزودند. پس تمام كساني كه وارد بهشت مي شوند، به شكل آدم خواهند بود. (خصوصيات آدم را خواهند داشت) و مردم از آن زمان تا كنون، در حال كوتاه شدن هستند».

1386. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: بَلَغَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ سَلامٍ مَقْدَمُ رسول الله ρ الْمَدِينَةَ فَأَتَاهُ، فَقَالَ: إِنِّي سَائِلُكَ عَنْ ثَلاثٍ لا يَعْلَمُهُنَّ إِلا نَبِيٌّ، قَالَ: مَا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ؟ وَمَا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ الْوَلَدُ إِلَى أَبِيهِ؟ وَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ يَنْزِعُ إِلَى أَخْوَالِهِ؟ فَقَالَ رسول الله ρ: «خَبَّرَنِي بِهِنَّ آنِفًا جِبْرِيلُ». قَالَ: فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ: ذَاكَ عَدُوُّ الْيَهُودِ مِنَ الْمَلائكَةِ. فَقَالَ رسول الله ρ: «أَمَّا أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ: فَنَارٌ تَحْشُرُ النَّاسَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، وَأَمَّا أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ: فَزِيَادَةُ كَبِدِ حُوتٍ، وَأَمَّا الشَّبَهُ فِي الْوَلَدِ: فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا غَشِيَ الْمَرْأَةَ فَسَبَقَهَا مَاؤُهُ؛ كَانَ الشَّبَهُ لَهُ، وَإِذَا سَبَقَ مَاؤُهَا؛ كَانَ الشَّبَهُ لَهَا». قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُوْلُ الله، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُوْلَ الله، إِنَّ الْيَهُودَ قَوْمٌ بُهُتٌ؛ إِنْ عَلِمُوا بِإِسْلامِي قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ بَهَتُونِي عِنْدَكَ، فَجَاءَتِ الْيَهُودُ، وَدَخَلَ عَبْدُاللَّهِ الْبَيْتَ، فَقَالَ رسول الله ρ: «أَيُّ رَجُلٍ فِيكُمْ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ»؟ قَالُوا: أَعْلَمُنَا وَابْنُ أَعْلَمِنَا، وَأَخْيَرُنَا وَابْنُ أَخْيَرِنَا، فَقَالَ رسول الله ρ : «أَفَرَأَيْتُمْ إِنْ أَسْلَمَ عَبْدُاللَّهِ»؟ قَالُوا: أَعَاذَهُ اللَّهُ

مِنْ ذَلِكَ، فَخَرَجَ عَبْدُاللَّهِ إِلَيْهِمْ؛ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ، فَقَالُوا: شَرُّنَا وَابْنُ شَرِّنَا، وَوَقَعُوا فِيهِ. (بخاري:3329)

ترجمه: انس τ مي گويد: خبر تشريف فرمايي رسول الله ρ به مدينه به عبد الله بن سلام رسيد. او نزد آنحضرت ρ رفت و گفت: سه چيز از شما مي پرسم كه غير از پيامبران، كسي ديگر آنها را نمي داند: 1ـ نخستين علامت قيامت چيست؟ 2 ـ نخستين غذايي كه بهشتيان مي خورند، چيست؟ 3ـ به چه دليل، فرزند به پدرش، شباهت دارد و چرا به دايي هايش، شباهت دارد؟ رسول خدا ρ فرمود: «هم اكنون، جبريل مرا از اين امور، با خبر ساخت». عبد الله گفت: از ميان فرشتگان، او دشمن يهود است. رسول الله ρ فرمود: «نخستين علامت قيامت، آتشي است كه مردم را از مشرق بسوي مغرب، سوق مي دهد. و نخستين غذايي كه بهشتيان مي خورند، زايدة جگر ماهي است. اما در مورد شباهت فرزند، اگر هنگام همبستري، مرد زودتر انزال شود، فرزند، شبيه او خواهد شد و اگر زن، زودتر انزال شود، فرزند شبيه او خواهد شد». عبد الله گفت: گواهي مي دهم كه تو پيامرخدا هستي. سپس افزود: اي رسول خدا! همانا يهود قومي بسيار دروغگو و تهمت زننده است. اگر قبل از اينكه از آنان سؤال كني، بدانند كه من مسلمان شده ام، نزد شما مرا متهم مي سازند. آنگاه، يهوديان آمدند و عبد الله در خانه، پنهان شد. رسول اكرم ρ پرسيد: «عبدالله بن سلام در ميان شما چگونه شخصي است»؟ گفتند: او داناترين ما و فرزند داناترين ما، و بهترين ما و فرزند بهترين ما است. رسول الله ρ فرمود: «اگر عبدالله، مسلمان شود، چه مي گوييد»؟ گفتند: خدا او را از آن، پناه دهد.

در اين هنگام، عبد الله، بيرون آمد و گفت: گواهي مي دهم كه معبودي بجز الله، وجود ندارد و گواهي مي دهم كه محمد، فرستادة خدا است. آنگاه، يهوديان گفتند: او بدترين ما و فرزند بدترين ما است. و به او بد و بيراه گفتند.

1387. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَوْلا بَنُو إِسْرَائِيلَ لَمْ يَخْنَزِ اللَّحْمُ، وَلَوْلا حَوَّاءُ لَمْ تَخُنَّ أُنْثَى زَوْجَهَا». (بخارى:3330)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اگر بني اسرائيل نمي بود، گوشت، فاسد نمي شد. و اگر حوا نمي بود، هيچ زني به شوهرش، خيانت نمي كرد». (مقصود از خيانت در اينجا اينست كه شيطان، درخت را براي حوا، خوب جلوه داد و او نيز به نوبة خود، آنرا به آدم، خوب نشان داد. و زنان نيز كه مادرشان حوا است به او شباهت دارند).

1388. عَنْ أَنَسٍ τ يَرْفَعُهُ: «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لاهْوَنِ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا: لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الارْضِ مِنْ شَيْءٍ كُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَقَدْ سَأَلْتُكَ مَا هُوَ أَهْوَنُ مِنْ هَذَا وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ؛ أَنْ لا تُشْرِكَ بِي فَأَبَيْتَ إِلا الشِّرْكَ». (بخارى:3334)

ترجمه: انس τ روايت مي كند كه رسول خدا ρ فرمود: «همانا خداوند از ميان دوزخيان، به كسي كه كمترين عذاب، نصيبش مي شود، مي گويد: اگر تمام آنچه كه روي زمين است، از آنِ تو مي بود، براي نجات خود مي دادي؟ مي گويد: بلي. خداوند مي فرمايد: هنگامي كه تو در صلب آدم بودي، من كمتر از اين را از تو خواستم كه با من كسي را شريك نسازي. ولي تو نپذيرفتي و شرك ورزيدي».

1389. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ τ قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ الله ρ : «لا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْمًا إِلا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الاوَّلِ كِفْلٌ مِنْ دَمِهَا، لانَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ». (بخاري:3335)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي گويد: رسول اللهρ فرمود: «هر انساني كه به ناحق، كشته شود، نخستين فرزند آدم (قابيل) با گناهش، شريك است. زيرا او اولين كسي است كه سنت قتل را بنا نهاد».

باب (2): اين سخن خداوند متعال كه مي‌فرمايد: (از تو دربارة ذو القرنين مي‌پرسند. بگو: گوشه اي از سرگذشت او را برايتان بازگو خواهم كرد. ما به او در زمين، قدرت وحكومت داديم و وسايل هر چيزي را دراختيارش گذاشتيم)

1390. عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ دَخَلَ عَلَيْهَا فَزِعًا يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ، فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ». وَحَلَّقَ بِإِصْبَعِهِ الابْهَامِ وَالَّتِي تَلِيهَا، قَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ الله، أَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ». (بخاري:3346)

ترجمه: زينب دختر حجش رضي الله عنها (همسر رسول خداρ) مي گويد: نبي اكرم ρ وحشت زده، وارد خانه شد و مي گفت: «لا إله إلا الله، واي بر عرب از شري كه به آنان، نزديك شده است». و در حالي كه انگشت شست و سبابه اش را بصورت حلقه در آورده بود، افزود: «امروز، اين اندازه از سد يأجوج و مأجوج، باز شده است».

زينب رضي الله عنها مي گويد: گفتم: اي رسول خدا! آيا ما نابود مي شويم در حالي كه افراد نيكوكار در ميان ما وجود دارند؟ فرمود: «بلي، هنگامي كه فسق و فجور زياد شود».

1391. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: يَا آدَمُ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: أَخْرِجْ بَعْثَ النَّارِ، قَالَ: وَمَا بَعْثُ النَّارِ؟ قَالَ: مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ، فَعِنْدَهُ يَشِيبُ الصَّغِيرُ [**وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ**]» قَالُوا: يَا رسول الله، وَأَيُّنَا ذَلِكَ الْوَاحِدُ؟ قَالَ: «أَبْشِرُوا، فَإِنَّ مِنْكُمْ رَجُلا، وَمِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا». ثُمَّ قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنِّي أَرْجُو أَنْ

تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «أَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ». فَكَبَّرْنَا، فَقَالَ: «مَا أَنْتُمْ فِي النَّاسِ إِلا كَالشَّعَرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ، أَبْيَضَ، أَوْ كَشَعَرَةٍ بَيْضَاءَ فِي جِلْدِ ثَوْرٍ أَسْوَدَ». (بخاري:3348)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند متعال مي فرمايد: اي آدم. آدم در جواب مي گويد: آماده و گوش به فرمان توام و خير فقط در دست توست. خداوند خطاب به او مي فرمايد: جهنميان را جدا كن. مي گويد: جهنميان چقدر هستند؟ مي فرمايد: از هر هزار نفر، نه صد و نود و نه نفر. با شنيدن اين سخن، كودك، پير مي شود [و همة زنان باردار، سقط جنين مي كنند و مردمان را مست مي بيني ولي مست نيسند بلكه عذاب خدا، شديد است]» صحابه پرسيدند: آن يك نفر، از ميان ما چه كسي است؟ فرمود: «خوشحال باشيد. زيرا يك نفر از شما و هزار نفر از يأجوج و مأجوج به دوزخ مي رود». سپس افزود: سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، اميدوارم كه يك چهارم بهشتيان، شما باشيد». ما تكبير گفتيم. سپس فرمود: «اميدوارم يك سوم بهشتيان، شما باشيد». ما تكبير گفتيم. سپس فرمود: «اميدوارم نصف اهل بهشت، شما باشيد». باز هم ما تكبير گفتيم. بعد از آن، فرمود: «شما در ميان مردم، مانند موي سياهي هستيد كه بر پوست گاو سفيدي باشد و يا مانند موي سفيدي هستيد كه بر پوست گاو سياهي باشد».

باب (3): اين سخن حق تعالي كه ميفرمايد: خداوند ابراهيم را بعنوان دوست، انتخاب كرد

1392. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلا». ثُمَّ قَرَأَ «[**كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ**] وَأَوَّلُ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ، وَإِنَّ أُنَاسًا مِنْ أَصْحَابِي يُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ، فَأَقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ

فَارَقْتَهُمْ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: [**وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي**] إِلَى قَوْلِهِ: [**الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**]». (بخاري:3349)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «شما پا برهنه، عريان و ختنه نشده، حشر خواهيد شد». سپس، اين آيه را تلاوت كرد: [**كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ**] يعني همانگونه كه در بدو آفرينش شما را خلق كرديم، بار ديگر شما را زنده خواهيم كرد. اين وعده اي است كه ما مي دهيم. قطعاً ما اين وعده را عملي خواهيم ساخت.

و اولين كسي كه روز قيامت، لباس پوشانيده مي شود، ابراهيم است. گروهي از ياران من بسوي چپ، برده مي شوند. مي گويم: اينها اصحاب من هستند، اصحاب من هستند.

مي گويند: اينها بعد از تو، مرتد شدند. پس من همان سخن بندة صالح خدا ؛عيسي υ؛ را مي گويم كه فرمود: [**وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**] يعنيمن تا آن زمان كه در ميان آنان بودم از كارهايشان، اطلاع داشتم. و هنگامي كه مرا ميراندي، تنها تو مراقب آنان بودي و تو بر هر چيز، گواه هستي. اگر آنان را مجازات كني، بندگان تو هستند و اگر آنان را مورد مغفرت قرار دهي، تو غالب و با حكمتي.

1393. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يَلْقَى إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ آزَرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَعَلَى وَجْهِ آزَرَ قَتَرَةٌ وَغَبَرَةٌ، فَيَقُولُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ: لا تَعْصِنِي؟ فَيَقُولُ أَبُوهُ: فَالْيَوْمَ لا أَعْصِيكَ، فَيَقُولُ إِبْرَاهِيمُ: يَا رَبِّ إِنَّكَ وَعَدْتَنِي: أَنْ لا تُخْزِيَنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، فَأَيُّ خِزْيٍ أَخْزَى مِنْ أَبِي الابْعَدِ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: إِنِّي

حَرَّمْتُ الجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ، ثُمَّ يُقَالُ: يَا إِبْرَاهِيمُ، مَا تَحْتَ رِجْلَيْكَ؟ فَيَنْظُرُ فَإِذَا هُوَ بِذِيخٍ مُلْتَطِخٍ فَيُؤْخَذُ بِقَوَائِمِهِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ». (بخاري:3350)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «روز قيامت، ابراهيم υ پدرش ؛آزر؛ را ملاقات مي كند در حالي كه چهرة آزر، از شدت غم و اندوه، تيره و تار و غبار آلود است. ابراهيم υ به او مي گويد: به تو نگفتم كه از من، نافرماني نكن؟ پدرش مي گويد: امروز، از تو نافرماني نمي كنم. ابراهيم υ مي گويد: پروردگارا! تو به من وعده دادي كه مرا خوار نسازي. پس چه خواري اي بدتر از اينست كه پدرم از رحمت تو محروم شود و هلاك گردد. خداوند متعال مي فرمايد: من بهشت را براي كافران، حرام ساخته ام. سپس گفته مي شود: اي ابراهيم! زير پاهايت چيست؟ او بدانجا نگاه مي كند، ناگهان، چشمش به كفتار نر پر مو و كثيفي مي افتد. سپس، دست و پاي او را مي گيرند و در دوزخ مي اندازند».

1394. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قِيلَ: يَا رَسُوْلَ الله، مَنْ أَكْرَمُ النَّاسِ؟ قَالَ: «أَتْقَاهُمْ». فَقَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَيُوسُفُ نَبِيُّ اللَّهِ، ابْنُ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ، ابْنِ خَلِيلِ اللَّهِ». قَالُوا: لَيْسَ عَنْ هَذَا نَسْأَلُكَ، قَالَ: «فَعَنْ مَعَادِنِ الْعَرَبِ تَسْأَلُونِ؟ خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الاسْلامِ إِذَا فَقُهُوا». (بخاري: 3353)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: پرسيدند: اي رسول خدا! گرامي ترين مردم، چه كسي است؟ رسول الله ρ فرمود: «كسي كه تقوايش، بيشتر باشد». گفتند: سؤال ما، اين نيست. پيامبر اكرم ρ فرمود: «پس يوسف، نبي خدا فرزند نبي خدا فرزند نبي خدا فرزند خليل خدا است». گفتند: سؤال ما، اين نيست. فرمود: «پس از اصل و نسب عرب مي پرسيد. آنان كه در جاهليت، بهترين مردم بودند، در اسلام نيز بهترين مردم هستند البته اگر شناخت ديني داشته باشند».

1395. عَنْ سَمُرَةَ τ قَالَ: قَالَ رسول الله ρ: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ، فَأَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ طَوِيلٍ لا أَكَادُ أَرَى رَأْسَهُ طُولا وَإِنَّهُ إِبْرَاهِيمُ υ». (بخاري: 3354)

ترجمه: سمره بن جندب τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «ديشب، دو نفر نزد من آمدند. ما با هم نزد مرد بسيار بلند قامتي رفتيم كه من به سختي، سرش را مي‌ديدم و او، ابراهيم υ بود».

1396. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رسول الله ρ: «أَمَّا إِبْرَاهِيمُ فَانْظُرُوا إِلَى صَاحِبِكُمْ، وَأَمَّا مُوسَى فَجَعْدٌ آدَمُ، عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ مَخْطُومٍ بِخُلْبَةٍ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ انْحَدَرَ فِي الْوَادِي». (بخارى:3355)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «اگر مي خواهيد شمايل ابراهيم υ را بدانيد، به من نگاه كنيد. اما موسي υ، مردي چهار شانه و گندم گون بود و سوار بر شتري سرخ بود كه مهارش از ليف درخت خرما ساخته شده بود گويا اكنون او را مي بينم كه بسوي رودخانه سرازير است».

1397. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ρ: «اخْتَتَنَ إِبْرَاهِيمُ υ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانِينَ سَنَةً». (بخارى:3356)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «ابراهيم υ در سن هشتاد سالگي، ختنه كرد».

1398. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ρ: «لَمْ يَكْذِبْ إِبْرَاهِيمُ υ إِلاّ ثَلاثَ كَذَبَاتٍ: ثِنْتَيْنِ مِنْهُنَّ فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: قَوْلُهُ **[إِنِّي سَقِيمٌ]** وَقَوْلُهُ **[بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا]** وَقَالَ: بَيْنَا هُوَ ذَاتَ يَوْمٍ وَسَارَةُ؛ إِذْ أَتَى عَلَى جَبَّارٍ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ هَا هُنَا رَجُلاً مَعَهُ امْرَأَةٌ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ، فَسَأَلَهُ عَنْهَا،

فَقَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: أُخْتِي. فَأَتَى سَارَةَ...وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ. (بخاري:3358، وَانْظُرْ حَدِيْث رَقَم:2217)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «ابراهيم عليه السلام فقط سه بار، دروغ گفت. دو بار بخاطر خدا. آن جايي كه فرمود: **[إِنِّي سَقِيمٌ]** يعني من مريض هستم. و ديگر آنجا كه گفت: **[بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا]** يعني اين بت بزرگ آنها، اين كار را كرده است. و سوم اينكه روزي، او و ساره از سرزمين يكي از پادشاهان جبار و ستمگر مي گذشتند. مردم به آن پادشاه گفتند: مردي وارد سرزمين ما شده است كه زيباترين زن، همراه اوست. پادشاه پيكي به سوي او فرستاد و از او دربارة آن زن پرسيد و گفت: اين كيست؟ ابراهيم عليه السلام گفت: خواهر من است. سپس، نزد ساره آمد. و شرح بقية حديث در جلد اول حديث شمارة (1035) گذشت.

توضيح: اگر چه در حديث، لفظ دروغ بكار رفته است اما اين سه مورد، توريه هستند. يعني اينكه متكلم، سخني بگويد كه دو معني داشته باشد. مخاطب آنرا بر معني نزديك، حمل كند و متكلم معني دور را مد نظر داشته باشد. و توريه يكي از نكات مهم بلاغت بشمار مي رود.

قابل يادآوري است كه فقهاء گفته اند: در بعضي موارد، دروغ گفتن نه تنها جايز است بلكه واجب مي باشد. (عمدة القاري)

1399. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: أَوَّلَ مَا اتَّخَذَ النِّسَاءُ الْمِنْطَقَ مِنْ قِبَلِ أُمِّ إِسْمَاعِيلَ، اتَّخَذَتْ مِنْطَقًا لَتُعَفِّيَ أَثَرَهَا عَلَى سَارَةَ، ثُمَّ جَاءَ بِهَا إِبْرَاهِيمُ وَبِابْنِهَا إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُرْضِعُهُ، حَتَّى وَضَعَهُمَا عِنْدَ الْبَيْتِ عِنْدَ دَوْحَةٍ فَوْقَ زَمْزَمَ فِي أَعْلَى الْمَسْجِدِ، وَلَيْسَ بِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ، وَلَيْسَ بِهَا مَاءٌ، فَوَضَعَهُمَا هُنَالِكَ، وَوَضَعَ عِنْدَهُمَا جِرَابًا فِيهِ تَمْرٌ وَسِقَاءً فِيهِ مَاءٌ، ثُمَّ قَفَّى إِبْرَاهِيمُ مُنْطَلِقًا، فَتَبِعَتْهُ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَقَالَتْ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَيْنَ تَذْهَبُ وَتَتْرُكُنَا بِهَذَا الْوَادِي، الَّذِي لَيْسَ فِيهِ إِنْسٌ

وَلا شَيْءٌ، فَقَالَتْ لَهُ ذَلِكَ مِرَارًا وَجَعَلَ لا يَلْتَفِتُ إِلَيْهَا، فَقَالَتْ لَهُ: أَاللَّهُ الَّذِي أَمَرَكَ بِهَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَتْ: إِذَنْ لا يُضَيِّعُنَا، ثُمَّ رَجَعَتْ. فَانْطَلَقَ إِبْرَاهِيمُ، حَتَّى إِذَا كَانَ عِنْدَ الثَّنِيَّةِ حَيْثُ لا يَرَوْنَهُ اسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْبَيْتَ، ثُمَّ دَعَا بِهَؤُلاءِ الْكَلِمَاتِ وَرَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: رَبِّ [**إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ**] حَتَّى بَلَغَ [**يَشْكُرُونَ**] وَجَعَلَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ تُرْضِعُ إِسْمَاعِيلَ، وَتَشْرَبُ مِنْ ذَلِكَ الْمَاءِ، حَتَّى إِذَا نَفِدَ مَا فِي السِّقَاءِ، عَطِشَتْ وَعَطِشَ ابْنُهَا، وَجَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَيْهِ يَتَلَوَّى . أَوْ قَالَ: يَتَلَبَّطُ . فَانْطَلَقَتْ كَرَاهِيَةَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَوَجَدَتِ الصَّفَا أَقْرَبَ جَبَلٍ فِي الارْضِ يَلِيهَا، فَقَامَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَتِ الْوَادِيَ تَنْظُرُ هَلْ تَرَى أَحَدًا؟ فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَهَبَطَتْ مِنَ الصَّفَا حَتَّى إِذَا بَلَغَتِ الْوَادِيَ رَفَعَتْ طَرَفَ دِرْعِهَا ثُمَّ سَعَتْ سَعْيَ الانْسَانِ الْمَجْهُودِ، حَتَّى جَاوَزَتِ الْوَادِيَ، ثُمَّ أَتَتِ الْمَرْوَةَ فَقَامَتْ عَلَيْهَا، وَنَظَرَتْ هَلْ تَرَى أَحَدًا؟ فَلَمْ تَرَ أَحَدًا، فَفَعَلَتْ ذَلِكَ سَبْعَ مَرَّاتٍ».

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ρ : «فَذَلِكَ سَعْيُ النَّاسِ بَيْنَهُمَا». فَلَمَّا أَشْرَفَتْ عَلَى الْمَرْوَةِ سَمِعَتْ صَوْتًا فَقَالَتْ صَهٍ تُرِيدُ نَفْسَهَا ثُمَّ تَسَمَّعَتْ فَسَمِعَتْ أَيْضًا فَقَالَتْ: قَدْ أَسْمَعْتَ إِنْ كَانَ عِنْدَكَ غِوَاثٌ، فَإِذَا هِيَ بِالْمَلَكِ عِنْدَ مَوْضِعِ زَمْزَمَ فَبَحَثَ بِعَقِبِهِ . أَوْ قَالَ: بِجَنَاحِهِ . حَتَّى ظَهَرَ الْمَاءُ، فَجَعَلَتْ تُحَوِّضُهُ، وَتَقُولُ بِيَدِهَا هَكَذَا، وَجَعَلَتْ تَغْرِفُ مِنَ الْمَاءِ فِي سِقَائِهَا، وَهُوَ يَفُورُ بَعْدَ مَا تَغْرِفُ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «يَرْحَمُ اللَّهُ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ، لَوْ تَرَكَتْ زَمْزَمَ . أَوْ قَالَ: لَوْ لَمْ تَغْرِفْ مِنَ الْمَاءِ . لَكَانَتْ زَمْزَمُ عَيْنًا مَعِينًا، قَالَ: فَشَرِبَتْ، وَأَرْضَعَتْ وَلَدَهَا، فَقَالَ لَهَا الْمَلَكُ: لا تَخَافُوا الضَّيْعَةَ، فَإِنَّ هَا هُنَا بَيْتَ اللَّهِ، يَبْنِي هَذَا الْغُلامُ وَأَبُوهُ، وَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَهْلَهُ، وَكَانَ الْبَيْتُ مُرْتَفِعًا مِنَ الارْضِ كَالرَّابِيَةِ تَأْتِيهِ السُّيُولُ فَتَأْخُذُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، فَكَانَتْ كَذَلِكَ حَتَّى مَرَّتْ بِهِمْ رُفْقَةٌ مِنْ جُرْهُمَ، أَوْ أَهْلُ بَيْتٍ مِنْ جُرْهُمَ مُقْبِلِينَ مِنْ طَرِيقِ كَدَاءٍ، فَنَزَلُوا فِي أَسْفَلِ مَكَّةَ، فَرَأَوْا طَائِرًا عَائِفًا فَقَالُوا: إِنَّ

هَذَا الطَّائِرَ لَيَدُورُ عَلَى مَاءٍ، لَعَهْدُنَا بِهَذَا الْوَادِي وَمَا فِيهِ مَاءٌ، فَأَرْسَلُوا جَرِيًّا أَوْ جَرِيَّيْنِ، فَإِذَا هُمْ بِالْمَاءِ، فَرَجَعُوا، فَأَخْبَرُوهُمْ بِالْمَاءِ، فَأَقْبَلُوا، قَالَ: وَأُمُّ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ الْمَاءِ، فَقَالُوا: أَتَأْذَنِينَ لَنَا أَنْ نَنْزِلَ عِنْدَكِ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ، وَلَكِنْ لا حَقَّ لَكُمْ فِي الْمَاءِ، قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «فَأَلْفَى ذَلِكَ أُمَّ إِسْمَاعِيلَ وَهِيَ تُحِبُّ الانْسَ»، فَنَزَلُوا، وَأَرْسَلُوا إِلَى أَهْلِيهِمْ، فَنَزَلُوا مَعَهُمْ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِهَا أَهْلُ أَبْيَاتٍ مِنْهُمْ، وَشَبَّ الْغُلامُ، وَتَعَلَّمَ الْعَرَبِيَّةَ مِنْهُمْ، وَأَنْفَسَهُمْ وَأَعْجَبَهُمْ حِينَ شَبَّ، فَلَمَّا أَدْرَكَ، زَوَّجُوهُ امْرَأَةً مِنْهُمْ، وَمَاتَتْ أُمُّ إِسْمَاعِيلَ، فَجَاءَ إِبْرَاهِيمُ بَعْدَمَا تَزَوَّجَ إِسْمَاعِيلُ يُطَالِعُ تَرِكَتَهُ، فَلَمْ يَجِدْ إِسْمَاعِيلَ، فَسَأَلَ امْرَأَتَهُ عَنْهُ، فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، ثُمَّ سَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِشَرٍّ، نَحْنُ فِي ضِيقٍ وَشِدَّةٍ، فَشَكَتْ إِلَيْهِ، قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكِ، فَاقْرَئِي عَلَيْهِ السَّلامَ، وَقُولِي لَهُ: يُغَيِّرْ عَتَبَةَ بَابِهِ، فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ كَأَنَّهُ آنَسَ شَيْئًا، فَقَالَ: هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، جَاءَنَا شَيْخٌ كَذَا وَكَذَا، فَسَأَلَنَا عَنْكَ، فَأَخْبَرْتُهُ، وَسَأَلَنِي كَيْفَ عَيْشُنَا، فَأَخْبَرْتُهُ أَنَّا فِي جَهْدٍ وَشِدَّةٍ، قَالَ: فَهَلْ أَوْصَاكِ بِشَيْءٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ السَّلامَ، وَيَقُولُ غَيِّرْ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَاكِ أَبِي، وَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أُفَارِقَكِ، الْحَقِي بِأَهْلِكِ، فَطَلَّقَهَا وَتَزَوَّجَ مِنْهُمْ أُخْرَى، فَلَبِثَ عَنْهُمْ إِبْرَاهِيمُ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَتَاهُمْ بَعْدُ، فَلَمْ يَجِدْهُ، فَدَخَلَ عَلَى امْرَأَتِهِ، فَسَأَلَهَا عَنْهُ، فَقَالَتْ: خَرَجَ يَبْتَغِي لَنَا، قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ؟ وَسَأَلَهَا عَنْ عَيْشِهِمْ وَهَيْئَتِهِمْ، فَقَالَتْ: نَحْنُ بِخَيْرٍ وَسَعَةٍ، وَأَثْنَتْ عَلَى اللَّهِ، فَقَالَ: مَا طَعَامُكُمْ؟ قَالَتِ: اللَّحْمُ، قَالَ: فَمَا شَرَابُكُمْ؟ قَالَتِ: الْمَاءُ، قَالَ: اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي اللَّحْمِ وَالْمَاءِ ، قَالَ النَّبِيُّ ρ: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ يَوْمَئِذٍ حَبٌّ، وَلَوْ كَانَ لَهُمْ دَعَا لَهُمْ فِيهِ». قَالَ: «فَهُمَا لا يَخْلُو عَلَيْهِمَا أَحَدٌ بِغَيْرِ مَكَّةَ إِلا لَمْ يُوَافِقَاهُ». قَالَ: فَإِذَا جَاءَ زَوْجُكِ، فَاقْرَئِي عَلَيْهِ السَّلامَ، وَمُرِيهِ يُثْبِتُ عَتَبَةَ بَابِهِ، فَلَمَّا جَاءَ إِسْمَاعِيلُ، قَالَ: هَلْ أَتَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أَتَانَا شَيْخٌ حَسَنُ الْهَيْئَةِ، وَأَثْنَتْ عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْكَ، فَأَخْبَرْتُهُ، فَسَأَلَنِي: كَيْفَ عَيْشُنَا؟ فَأَخْبَرْتُهُ: أَنَّا بِخَيْرٍ، قَالَ: فَأَوْصَاكِ بِشَيْءٍ؟

قَالَتْ: نَعَمْ، هُوَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلامَ، وَيَأْمُرُكَ أَنْ تُثْبِتَ عَتَبَةَ بَابِكَ، قَالَ: ذَاكَ أَبِي، وَأَنْتِ الْعَتَبَةُ، أَمَرَنِي أَنْ أُمْسِكَكِ، ثُمَّ لَبِثَ عَنْهُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ ذَلِكَ وَإِسْمَاعِيلُ يَبْرِي نَبْلاً لَهُ تَحْتَ دَوْحَةٍ، قَرِيبًا مِنْ زَمْزَمَ، فَلَمَّا رَآهُ قَامَ إِلَيْهِ فَصَنَعَا كَمَا يَصْنَعُ الْوَالِدُ بِالْوَلَدِ، وَالْوَلَدُ بِالْوَالِدِ، ثُمَّ قَالَ: يَا إِسْمَاعِيلُ، إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ، قَالَ: فَاصْنَعْ مَا أَمَرَكَ رَبُّكَ، قَالَ: وَتُعِينُنِي؟ قَالَ: وَأُعِينُكَ، قَالَ: فَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ هَا هُنَا بَيْتًا، وَأَشَارَ إِلَى أَكَمَةٍ مُرْتَفِعَةٍ عَلَى مَا حَوْلَهَا، قَالَ: فَعِنْدَ ذَلِكَ رَفَعَا الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ، فَجَعَلَ إِسْمَاعِيلُ يَأْتِي بِالْحِجَارَةِ، وَإِبْرَاهِيمُ يَبْنِي، حَتَّى إِذَا ارْتَفَعَ الْبِنَاءُ، جَاءَ بِهَذَا الْحَجَرِ، فَوَضَعَهُ لَهُ، فَقَامَ عَلَيْهِ، وَهُوَ يَبْنِي وَإِسْمَاعِيلُ يُنَاوِلُهُ الْحِجَارَةَ، وَهُمَا يَقُولانِ: [**رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**]. (بخاري:3364)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: اولين بار كه زنان از شال كمر استفاده كردند به تقليد از مادر اسماعيل (هاجر) بود. وي شال كمر، استفاده كرد تا رد پايش را از بين ببرد و ساره آنرا نبيند. سپس، ابراهيم عليه السلام هاجر و فرزندش، اسماعيل را كه شيرخواره بود، برد و در نزديكي بيت الله زير درخت بزرگي كه بالاتر از زمزم در قسمت علياي مسجد، قرار داشت، گذاشت. در آن زمان، در مكه، احدي وجود نداشت و آب نبود. ابراهيم عليه السلام آنها را با يك مشك خرما و يك مشك آب، همانجا رها كرد. سپس، به آنها پشت كرد و براه افتاد. مادر اسماعيل، بدنبال او براه افتاد و گفت: اي ابراهيم! ما را در اين بياباني كه هيچ كس و هيچ چيزي وجود ندارد، رها مي كني و كجا مي روي؟ و چندين بار، اين جمله را تكرار كرد. اما ابراهيم عليه السلام به او توجه نمي كرد. آنگاه، هاجر گفت: آيا خداوند به تو چنين دستوري داده است؟ ابراهيم گفت: بلي. هاجر گفت: در اين صورت، خداوند ما را ضايع نخواهد كرد. سپس برگشت. ابراهيم عليه السلام به راهش ادامه داد تا اينكه به گردنة كوه، جايي كه ديگر آنها او را نمي ديدند، رسيد. آنجا رو بسوي كعبه كرد و دستهايش را بلند نمود و چنين دعا كرد: پرودگارا! من زن و فرزندم را در سرزمين بدون كشت و زرعي در كنار خانة تو كه (تجاوز به) آنرا حرام ساخته

اي، ساكن كرده ام تا نماز را بر پاي دارند. پس تو دلهاي گروهي از مردم را بسوي آنان متمايل كن و آنها را از ميوه ها، روزي عطا فرما. باشد كه سپاسگزاري كنند.

و هاجر نيز اسماعيل را شير مي داد و از آن آب، مي نوشيد تا اينكه آب مشك اش، تمام شد. آنگاه، او و فرزندش، تشنه شدند. او فرزندش را مي ديد كه از (شدت تشنگي) به خود مي پيچد و يا پاهايش را به زمين مي زند.

هاجر كه نمي توانست شاهد ديدن اين صحنه باشد، براه افتاد و بالاي كوه صفا كه آنرا نزديكتر يافت، رفت و در آنجا ايستاد و بسوي رودخانه نگاه كرد كه آيا كسي را مي بيند؟ ولي كسي را نديد. سپس، از كوه صفا پايين آمد تا به رودخانه رسيد. آنگاه، گوشة پيراهنش را بالا كشيد و مانند كسي كه دچار مشكل شده باشد، دويد تا اينكه از رودخانه گذشت. سپس، بالاي كوه مروه رفت و آنجا ايستاد و نگاه كرد كه آيا كسي را مي بيند؟ و لي كسي را نديد. و هفت بار، اين عمل را تكرار نمود.

ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «پس به همين خاطر است كه مردم بين صفا و مروه، سعي مي كنند».

سرانجام هنگامي كه مُشرِف بر كوه مروه شد، صدايي شنيد. به خود گفت: ساكت باش. آنگاه خوب، گوش فرا داد. دوباره همان صدا را شنيد. سپس گفت: صدايت را به گوشم رسانيدي. اگر مي تواني به من، كمك كن. ناگهان، فرشته اي را كنار جايگاه زمزم ديد كه با پايش و يا بالش به زمين مي زند تا اينكه آب، بيرون آمد. سپس هاجر، آب را جمع كرد و با دستش، جلوي آن را گرفت. و از آن آب، بر مي داشت و در مشك مي ريخت. و پس از هر بار برداشتن، آب همچنان فوران مي كرد. ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند، مادر اسماعيل را رحمت كند. اگر او زمزم را رها مي كرد» يا اينكه فرمود: «اگر او از آن آب برنمي داشت، زمزم، چشمه اي جاري و روان مي شد».

راوي مي گويد: او آب نوشيد و فرزندش را شير داد. فرشته به او گفت: از هلاك شدن، نترسيد. زيرا اينجا خانة خداست كه اين پسر و پدر، آنرا خواهند ساخت. و خداوند، دوستانش را ضايع نمي گرداند. گفتني است كه جاي خانه كعبه، زميني مرتفع و تپه مانندي بود كه سيل، از چپ و راست آن، مي گذشت.

هاجر اين گونه، زندگي مي كرد تا اينكه عده اي از قبيلة جرهم كه از راه كداء مي آمدند، در قسمت پايين مكه، توقف كردند. و پرنده اي را كه غالباً دور آب مي گردد، در آنجا ديدند و گفتند: اين پرنده، اطراف آب، دور مي زند. و از زماني كه ما اين رودخانه را مي شناسيم، آبي در آن، وجود نداشته است. سپس، يك يا دو نفر را فرستادند. ناگهان، آنان آب ديدند و برگشتند و خبر آب را برايشان آوردند. آنان بسوي آب رفتند و در كنار آب، مادر اسماعيل را ديدند. به او گفتند: آيا به ما اجازه مي دهي كه نزد تو بمانيم؟ گفت: بلي. ولي شما هيچگونه حقي از آب نداريد. گفتند: باشد.

ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مادر اسماعيل كه انس گرفتن با مردم را دوست داشت، پيشنهاد آنان را پذيرفت. آنها هم در آنجا توقف كردند و كساني را براي آوردن خانواده هايشان فرستادند. آنان نيز آمدند و در آنجا سكونت گزيدند طوريكه چند خانواده از قبيلة جرهم در آنجا جمع شدند.

اسماعيل عليه السلام رشد كرد و نوجوان گرديد و عربي را از آنان، فرا گرفت. در اين هنگام، مورد پسند آنان واقع شد و آنها او را انساني با ارزش مي دانستند. لذا هنگامي كه به سن بلوغ رسيد، يكي از دخترانشان را به نكاح او در آوردند. و پس از مدتي، مادر اسماعيل، فوت كرد.

سر انجام، بعد از ازدواج اسماعيل، ابراهيم عليه السلام آمد تا خانواده اش را كه بخاطر خدا، رها كرده بود، سر بزند. پس به خانة اسماعيل آمد ولي او آنجا نبود. از همسرش دربارة او پرسيد. همسرش گفت: براي كسب رزق ما، بيرون رفته است. سپس، ابراهيم عليه السلام جوياي وضع معيشتي و زندگي آنان شد. گفت: وضع ما خيلي بد است. در

تنگنا و سختي بسر مي بريم. و خلاصه اينكه زبان شكوه گشود. ابراهيم عليه السلام گفت: هنگامي كه همسرت آمد، به او سلام برسان و بگو تا آستانة دروازة خانه اش را تغيير دهد. هنگامي كه اسماعيل آمد، بوي آشنايي، احساس كرد. لذا پرسيد: آيا كسي نزد شما آمده است؟ گفت: بلي. پيرمردي چنين و چنان، نزد ما آمد و سراغ تو را گرفت. به او گفتم كه تو كجا رفته اي. و همچنين از وضع زندگي ما پرسيد. به او گفتم كه در سختي و مشقت بسر مي بريم. اسماعيل گفت: آيا به تو سفارشي كرد؟ گفت: بلي، به من دستور داد كه به تو سلام برسانم و گفت: آستانة درب خانه ات را عوض كن. اسماعيل گفت: او پدر من است و دستور داده است تا از تو جدا شوم. پس نزد خانواده ات برو. اينگونه او را طلاق داد و با زني ديگر از آن قبيله، ازدواج كرد. ابراهيم عليه السلام براي مدتي كه خدا مي خواست، نزد آنان نيامد. سپس آمد و بار ديگر، اسماعيل را نيافت. نزد همسرش رفت و سراغ اسماعيل را گرفت. گفت: به طلب روزي، بيرون رفته است. پرسيد: حال شما چطور است؟ و جوياي وضع معيشتي و زندگي آنان شد. گفت: ما در رفاه و آسايش بسر مي بريم و خدا را ستايش نمود. ابراهيم پرسيد: غذاي شما چيست؟ گفت: گوشت. پرسيد: آشاميدني شما چيست؟ گفت: آب. ابراهيم عليه السلام دعا كرد و گفت: خدايا! در گوشت و آب و نان، بركت عنايت فرما.

رسول خدا ρ فرمود: «آن زمان، در مكه، حبوباتي وجود نداشت وگر نه براي آنها نيز دعاي بركت مي نمود. بدينجهت هركس، بيرون از مكه، تنها به خوردن گوشت و آب اكتفا كند، برايش ناسازگار خواهد شد».

ابراهيم عليه السلام گفت: هنگامي كه همسرت آمد، به او سلام برسان و بگو: آستانة درِ خانه ات را محكم نگه دار. وقتي كه اسماعيل آمد، پرسيد: آيا كسي نزد شما آمده است؟ گفت: بلي، پيرمردي خوش قيافه نزد ما آمد كه داراي چنين صفات خوبي بود. آنگاه، سراغ تو را گرفت. به او گفتم كه تو كجا رفته اي. سپس از وضع زندگي ما پرسيد. به او گفتم كه ما در آسايش بسرمي بريم. اسماعيل پرسيد: آيا به تو وصيتي كرد؟ گفت: بلي، به تو سلام رساند و دستور داد تا آستانة درب خانه ات را محكم نگه

داري. گفت: او پدر من بوده است و منظور از آستانة در، تويي. به من دستور داده است تا با تو زندگي كنم.

سپس، ابراهيم عليه السلام براي مدتي كه خدا مي خواست نزد آنان نيامد. بعد از آن، زماني آمد كه اسماعيل، نزديك زمزم و زير درخت بزرگ، مشغول تراشيدن و ساختن تيري بود. هنگامي كه پدرش را ديد، برخاست و بسوي او رفت. و رفتاري را كه شايستة پدر نسبت به فرزند، و فرزند، نسبت به پدر بود، انجام دادند. سپس، ابراهيم عليه السلام گفت: اي اسماعيل! خداوند مرا به انجام كاري، امر كرده است. اسماعيل گفت: آنچه را كه پرودگارت به تو دستور داده است، انجام بده. گفت: آيا تو به من كمك مي كني؟ گفت: كمك ات مي كنم. گفت: همانا خداوند به من دستور داده است تا اينجا خانه اي بسازم. و با دستش به سوي تپه هاي مرتفع اطرافش، اشاره كرد. راوي مي گويد: اينجا بود كه پايه هاي خانة خدا را بنا نهادند. اسماعيل عليه السلام سنگ مي آورد و ابراهيم عليه السلام بنّايي مي كرد. و هنگامي كه ديوارهاي آن، بالا مي آمد، اسماعيل اين سنگ (كه به مقام ابراهيم عليه السلام معروف است) را آورد و ابراهيم عليه السلام بر آن، ايستاد و بنّايي مي كرد و اسماعيل به او سنگ مي داد. و هر دو چنين دعا مي كردند **[رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ]** يعني پرودگارا! از ما بپذير. همانا تو شنوا و دانايي.

1400. عَنْ أَبِي ذَرٍّ τ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله، أَيُّ مَسْجِدٍ وُضِعَ فِي الارْضِ أَوَّلَ؟ قَالَ:«الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ». قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ أَيٌّ؟ قَالَ: «الْمَسْجِدُ الاقْصَى». قُلْتُ: كَمْ كَانَ بَيْنَهُمَا؟ قَالَ: «أَرْبَعُونَ سَنَةً، ثُمَّ أَيْنَمَا أَدْرَكَتْكَ الصَّلاةُ بَعْدُ فَصَلِّهْ، فَإِنَّ الْفَضْلَ فِيهِ». (بخاري:3366)

ترجمه: ابوذرτ ميگويد: پرسيدم: اي رسول خدا! نخستين مسجدي كه روي زمين، ساخته شد، كدام است؟ رسول اكرم ρ فرمود: «مسجد الحرام». پرسيدم: سپس،كدام مسجد ساخته شد؟ فرمود: «مسجد الاقصي». گفتم: بين ساختن آنها، چند، سال فاصله افتاد؟

فرمود: «چهل سال» و افزود: «هر جا وقت نماز فرا رسيد، همانجا نماز بخوان زيرا فضيلت، در همين است».

1401. عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ τ: أَنَّهُمْ قَالُوا: يَا رَسُولَ الله، كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ فَقَالَ رَسُولُ الله ρ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». (بخارى:3369)

ترجمه: ابوحميد ساعدي τ مي گويد: صحابه عرض كردند: اي رسول خدا! چگونه براي تو درود بفرستيم؟ رسول الله ρ فرمود: «بگوييد: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَي آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَي مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ كَمَا بَارَكْتَ عَلَي آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ**».

يعني خدايا! بر محمد و همسران و فرزندانش، درود بفرست همانگونه كه بر آل ابراهيم عليه السلام درود فرستادي. و به محمد و همسران و فرزندانش، بركت عنايت كن همانطور كه به آل ابراهيم، بركت عنايت فرمودي. همانا تو ستوده و بزرگواري.

1402. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يُعَوِّذُ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَيَقُولُ: «إِنَّ أَبَاكُمَا كَانَ يُعَوِّذُ بِهَا إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ: أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لامَّةٍ». (بخارى: 3371)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ براي حفظ حسن و حسين چنين دعا مي كرد: «**أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لامَّة**» و مي فرمود: «پدر شما (ابراهيم عليه السلام) براي حفظ اسماعيل و اسحاق، همين دعا را مي خواند».

ترجمة دعا: از هر شيطان، حشرة گزنده و چشم شور به سخنان كامل خدا، پناه مي برم.

باب (4): اين گفتة خداوند متعال كه مي‌فرمايد: از مهمانان ابراهيم براي آنان بگو

1403. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ الله ρ قَالَ: «نَحْنُ أَحَقُّ بِالشَّكِّ مِنْ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ: [**رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي**] وَيَرْحَمُ اللَّهُ لُوطًا لَقَدْ كَانَ يَأْوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ، وَلَوْ لَبِثْتُ فِي السِّجْنِ طُولَ مَا لَبِثَ يُوسُفُ لاجَبْتُ الدَّاعِيَ». (بخارى:3372)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «ما از ابراهيم عليه السلام به شك كردن و طرح اين سؤال سزاورتريم كه گفت: پرودگارا! به من نشان بده كه چگونه مردگان را زنده مي كني؟ خداوند فرمود: مگر (به اين چيز) ايمان نداري؟ ابراهيم گفت: بلي، ولي مي‌خواهم قلبم، مطمئن گردد».

همچنين رسول خدا ρ فرمود: «خداوند لوط را رحمت كند كه به تكيه گاه محكمي (الله) پناه مي برد. و اگر من به اندازة يوسف عليه السلام در زندان مي ماندم، دعوت را اجابت مي كردم». (يعني اگر از من خواسته مي شد تا از زندان بيرون شوم، بلافاصله خارج مي شدم ولي يوسف اين كار را نكرد و قاصد را نزد عزيز برگرداند).

باب (5): اين گفتة خداوند متعال كه مي‌فرمايد: و در كتاب (قرآن) از اسماعيل ياد كن. آن كسي كه در وعده‌هايش، صادق بود

1404. عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الاكْوَعِ τ قَالَ: مَرَّ النَّبِيُّ ρ عَلَى نَفَرٍ مِنْ أَسْلَمَ يَنْتَضِلُونَ، فَقَالَ رَسُولُ الله ρ: «ارْمُوا بَنِي إِسْمَاعِيلَ، فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَانَ رَامِيًا، ارْمُوا وَأَنَا مَعَ بَنِي فُلانٍ». قَالَ: فَأَمْسَكَ أَحَدُ الْفَرِيقَيْنِ بِأَيْدِيهِمْ. فَقَالَ رَسُولُ الله ρ: «مَا لَكُمْ لا تَرْمُونَ»؟ فَقَالُوا: يَا رَسُولُ الله، نَرْمِي وَأَنْتَ مَعَهُمْ؟ قَالَ: «ارْمُوا وَأَنَا مَعَكُمْ كُلِّكُمْ«. (بخاري:3373)

ترجمه: سلمه بن اكوع τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ از كنار چند تن از قبيلة اسلم گذشت كه تير اندازي مي كردند. رسول خدا ρ فرمود:: «اي فرزندان اسماعيل! تير اندازي كنيد زيرا پدر شما (اسماعيل) تير انداز بود. تير اندازي كنيد و من نيز با فرزندان فلاني هستم». راوي مي گويد: با شنيدن اين سخن، يكي از آن دو گروه، از تير اندازي خودداري كرد. رسول خدا ρ فرمود: «چرا تير اندازي نمي كنيد»؟ گفتند: اي رسول خدا! چگونه تير اندازي كنيم در حالي كه شما با آنان هستيد؟ پيامبر اكرم ρ فرمود: «تير اندازي كنيد و من با همة شما هستم».

باب (6): اين گفتة خداوند متعال كه مي‌فرمايد: و به سوي قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستاديم

1405. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ الله ρ لَمَّا نَزَلَ الْحِجْرَ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ أَمَرَهُمْ أَنْ لا يَشْرَبُوا مِنْ بِئرِهَا وَلا يَسْتَقُوا مِنْهَا، فَقَالُوا: قَدْ عَجَنَّا مِنْهَا وَاسْتَقَيْنَا، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَطْرَحُوا ذَلِكَ الْعَجِينَ وَيُهَرِيقُوا ذَلِكَ الْمَاءَ. (بخاری:3378)

ترجمه: ابن عمر رضي ًالله عنهما مي گويد: هنگامي كه رسول خدا ρ در غزوة تبوك در محل حِجر (منازل ثمود) توقف كرد، دستور داد تا نه از آب آن چاه بنوشند و نه از آن بردارند. صحابه گفتند: ما از آب چاه، آرد، خمير كرده ايم و آب برداشته ايم! رسول خدا ρ دستور داد تا آن خمير را بيندازند و آن آب را بريزند.

باب (7): اين گفتة خداوند متعال كه مي‌فرمايد: آيا هنگامي كه وفات يعقوب فرا رسيد، شما حاضر بوديد آنگاه كه به فرزندانش گفت: ...آيه

1406. وَعَنْهُ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الْكَرِيمُ ابْنُ الْكَرِيمِ ابْنِ الْكَرِيمِ ابْنِ الْكَرِيمِ يُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمْ السَّلام». (بخارى:3382)

ترجمه: همچنين ابن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «بزرگوار فرزند بزرگوار فرزند بزرگوار، يوسف بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم است».

باب (8): داستان خضر با موسي عليهما السلام

1407. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْخَضِرُ أَنَّهُ جَلَسَ عَلَى فَرْوَةٍ بَيْضَاءَ فَإِذَا هِيَ تَهْتَزُّ مِنْ خَلْفِهِ خَضْرَاءَ». (بخاري:3402)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «وجه تسمية خضر بدين جهت است كه او بر هر قطعه زمين خشكي كه مي نشست، اطرافش، سبزه مي روييد». (قابل يادآوري است كه كلمة خضر بمعني سبزه مي باشد).

باب (9)

1408. عَنْ جَابِرِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: كُنَّا مَعَ رسول الله ρ نَجْنِي الْكَبَاثَ وَإِنَّ رسول الله ρ قَالَ: «عَلَيْكُمْ بِالاسْوَدِ مِنْهُ فَإِنَّهُ أَطْيَبُهُ». قَالُوا: أَكُنْتَ تَرْعَى الْغَنَمَ؟ قَالَ: «وَهَلْ مِنْ نَبِيٍّ إِلا وَقَدْ رَعَاهَا»؟ (بخارى:3406)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي گويد: با رسول الله ρ از يك درخت بياباني بنام اراك، ميوه مي چيديم. آنحضرت ρ فرمود: «ميوه هاي سياه را بچينيد زيرا آنها خوشمزه ترند». صحابه گفتند: آيا شما گوسفند مي چرانيديد؟ فرمود: «مگر پيامبري هست كه گوسفند نچرانيده باشد»؟

باب (10): اين گفتة خداوند كه مي‌فرمايد: و خداوند از مؤمنان، همسر فرعون را مثال زده است ... و او از زمرة فرمانبرداران بود

1409. عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ρ: «كَمَلَ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ آسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ، وَمَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ، وَإِنَّ فَضْلَ عَائشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائرِ الطَّعَامِ». (بخارى:3411)

ترجمه: ابوموسي τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «مردان زيادي به كمال رسيده اند اما از زنان، فقط آسيه همسر فرعون و مريم دختر عمران به كمال رسيده اند. و همانا برتري عايشه بر ساير زنان مانند برتري تريد (ناني كه در آبگوشت، خرد شده باشد) بر ساير غذاها ست».

باب (11): اين سخن خداوند متعال كه مي‌فرمايد: و يونس از پيامبران بود

1410. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ إِنِّي خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى». وَنَسَبَهُ إِلَى أَبِيهِ. (بخارى:3413)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «براي هيچ بنده اي، شايسته نيست كه بگويد: من از يونس بن متّي بهترم». و رسول خدا ρ يونس را به پدرش نسبت داد. (برخي گفته اند: نام مادرش متّي بوده است).

باب (12): اين سخن خداوند متعال كه فرمايد: و به داود، زبور را عنايت كرديم

1411. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «خُفِّفَ عَلَى دَاوُد الْقُرْآنُ فَكَانَ يَأْمُرُ بِدَوَابِّهِ فَتُسْرَجُ فَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ قَبْلَ أَنْ تُسْرَجَ دَوَابُّهُ وَلا يَأْكُلُ إِلا مِنْ عَمَلِ يَدِهِ». (بخارى:3417)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «براي داوود، خواندن زبور (يا تورات) آسان شده بود طوريكه او دستور مي داد تا حيواناتش، زين شوند و قبل از اينكه آنها زين گردند، زبور را ختم مي كرد. و فقط از دسترنج خود، امرار معاش مي نمود».

باب (13): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: ما سليمان را به داوود، عطا كرديم. او بندة بسيار خوبي بود زيرا زياد توبه مي‌كرد

1412. وَعَنْهُ τ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُوْلَ اللهِ ρ يَقُولُ: «مَثَلِي وَمَثَلُ النَّاسِ كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ نَارًا، فَجَعَلَ الْفَرَاشُ وَهَذِهِ الدَّوَابُّ تَقَعُ فِي النَّارِ». وَقَالَ: «كَانَتِ امْرَأَتَانِ مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا جَاءَ الذِّئبُ فَذَهَبَ بِابْنِ إِحْدَاهُمَا، فَقَالَتْ صَاحِبَتُهَا: إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكِ، وَقَالَتِ الاخرَى: إِنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِكِ، فَتَحَاكَمَتَا إِلَى دَاوُدَ، فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى، فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، فَأَخْبَرَتَاهُ، فَقَالَ: ائتُونِي بِالسِّكِّينِ أَشُقُّهُ بَيْنَهُمَا، فَقَالَتِ الصُّغْرَى: لاَ تَفْعَلْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، هُوَ ابْنُهَا، فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى». (بخارى:3427)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «مثال من و مردم، مانند مردي است كه

آتش بر افروخته است. پس پروانه ها و اين حشرات در آتش مي افتند». (و من مانع افتادن آنها در آتش مي شوم).

و افزود: «دو زن همراه دو فرزند خود بودند كه گرگ آمد و فرزند يكي از آنها را برد. ديگري گفت: گرگ، فرزند تو را برده است. وآن يكي گفت: فرزند تو را برده است. سپس براي داوري نزد داود عليه السلام رفتند. او به نفع زن بزرگتر قضاوت كرد. (در حالي كه حق با ديگري بود). آنگاه، نزد سليمان عليه السلام فرزند داوود رفتند و ماجرا را برايش بازگو نمودند. سليمان گفت: كاردي بياوريد تا اين فرزند را دو نيم كنم و بين آنها تقسيم نمايم. زن كوچكتر گفت: خدا بر تو رحم كند. اين كار را نكن. اين، فرزند اوست. در نتيجه، سليمان به نفع زن كوچكتر قضاوت كرد و كودك را به او داد».

باب (14): اين گفتة خداوند كه مي‌فرمايد: وقتيكه فرشتگان گفتند: اي مريم! خداوند ترا بر گزيده است ... چه كسي سرپرستي مريم را بعهده بگيرد؟

1413. عَنْ عَلِيٍّ τ قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «خَيْرُ نِسَائهَا مَرْيَمُ ابْنَةُ عِمْرَانَ، وَخَيْرُ نِسَائهَا خَدِيجَةُ». (بخارى:3432)

ترجمه: علي بن ابي طالب τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «بهترين زن امت هاي گذشته، مريم دختر عمران، و بهترين زن امت من، خديجه است».

1414. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رسول الله ρ يَقُولُ: «نِسَاءُ قُرَيْشٍ خَيْرُ نِسَاءٍ رَكِبْنَ الابِلَ، أَحْنَاهُ عَلَى طِفْلٍ، وَأَرْعَاهُ عَلَى زَوْجٍ فِي ذَاتِ يَدِهِ». (بخارى:3434)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «زنان قريش، بهترين زنان شتر سوار عرب اند. آنان از همة زنان، به فرزندان خود، مهربان ترند. و بهتر از همه، اموال همسرانشان را حفاظت مي كنند».

باب (15): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: اي اهل كتاب! در دين خود، غُلوّ نكنيد

1415. عَنْ عُبَادَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لاَّ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ، وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ». (بخاري: 3435)

ترجمه: عباده τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «هركس، گواهي دهد كه هيچ معبودي بجز الله يگانه و بي همتا وجود ندارد و محمد، بنده و فرستادة اوست و عيسي، بنده، فرستاده، كلمه و روح خدا است كه به مريم سپرده شده است و بهشت و دوزخ، حق اند، عملش هر چه باشد، خداوند او را وارد بهشت خواهد كرد».

باب (16): اين سخن خداوند متعال كه ميفرمايد: در كتاب (قرآن) از مريم ياد كن، آنگاه كه از خانواده اش، كناره گرفت

1416. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي الْمَهْدِ إِلا ثَلاثَةٌ: عِيسَى، وَكَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: جُرَيْجٌ، كَانَ يُصَلِّي جَاءَتْهُ أُمُّهُ فَدَعَتْهُ: فَقَالَ: أُجِيبُهَا أَوْ أُصَلِّي، فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ لا تُمِتْهُ حَتَّى تُرِيَهُ وُجُوهَ الْمُومِسَاتِ، وَكَانَ جُرَيْجٌ فِي صَوْمَعَتِهِ، فَتَعَرَّضَتْ لَهُ امْرَأَةٌ، وَكَلَّمَتْهُ، فَأَبَى، فَأَتَتْ رَاعِيًا، فَأَمْكَنَتْهُ مِنْ

نَفْسِهَا، فَوَلَدَتْ غُلامًا، فَقَالَتْ: مِنْ جُرَيْجٍ، فَأَتَوْهُ، فَكَسَرُوا صَوْمَعَتَهُ، وَأَنْزَلُوهُ، وَسَبُّوهُ، فَتَوَضَّأَ وَصَلَّى، ثُمَّ أَتَى الْغُلامَ، فَقَالَ: مَنْ أَبُوكَ يَا غُلامُ؟ قَالَ: الرَّاعِي، قَالُوا: نَبْنِي صَوْمَعَتَكَ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: لاَ، إِلاَّ مِنْ طِينٍ، وَكَانَتِ امْرَأَةٌ تُرْضِعُ ابْنًا لَهَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَمَرَّ بِهَا رَجُلٌ رَاكِبٌ ذُو شَارَةٍ، فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ اجْعَلِ ابْنِي مِثْلَهُ: فَتَرَكَ ثَدْيَهَا، وَأَقْبَلَ عَلَى الرَّاكِبِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلْنِي مِثْلَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى ثَدْيِهَا يَمَصُّهُ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ρ يَمَصُّ إِصْبَعَهُ، «ثُمَّ مُرَّ بِأَمَةٍ، فَقَالَتِ: اللَّهُمَّ لا تَجْعَلِ ابْنِي مِثْلَ هَذِهِ، فَتَرَكَ ثَدْيَهَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِثْلَهَا، فَقَالَتْ: لِمَ ذَاكَ؟ فَقَالَ: الرَّاكِبُ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ، وَهَذِهِ الامَةُ يَقُولُونَ: سَرَقْتِ، زَنَيْتِ، وَلَمْ تَفْعَلْ». (بخاري:3436)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «فقط سه نفر در گهواره، سخن گفته اند: 1ـ عيسي بن مريم 2ـ مردي از بني اسرائيل كه جريج نام داشت. او مشغول خواندن نماز بود كه مادرش آمد و او را صدا زد. با خود گفت: جواب مادر را بدهم يا نمازم را ادامه دهم؟ مادرش او را نفرين كرد و گفت: بار الها! تا زمانيكه چشمش به چهرة زنان بدكار نيفتاده، او را نميران. جريج در صومعه اش بود كه زني آمد و با او سخن گفت و خودش را بر او عرضه كرد. ولي جريج، نپذيرفت. آنگاه، زن نزد چوپاني رفت و خودش را در اختيار او قرار داد. در نتيجه، پسري بدنيا آورد و گفت: اين، فرزند جريج است. مردم، هجوم آوردند و صومعه اش را شكستند و او را از آن پايين آوردند و بد و بيراه گفتند. جريج، وضو گرفت و نماز خواند و نزد آن پسر رفت و گفت: اي پسر! پدرت كيست؟ پسر گفت: فلان چوپان.

مردم گفتند: حال كه چنين است، صومعه ات را از طلا مي سازيم. جريج گفت: خير، فقط آنرا، از گِل بسازيد.

3ـ زني از بني اسرائيل، مشغول شير دادن بچه اش بود كه سواري زيباروي از آنجا گذشت. زن گفت: خدايا! فرزندم را مانند او بگردان. كودك، پستانش را رها كرد و رو به آن مرد نمود و گفت: خدايا!

مرا مانند او مگردان. و دوباره به پستانش روي آورد و شروع به مكيدن آن كرد».

ابوهريره τ مي گويد: گويا هم اكنون مي بينم كه نبي اكرم ρ (براي نشان دادن عمل آن كودك) انگشت مبارك اش را مي مكد.

«سپس، گذر آنان به كنيزي افتاد. مادر گفت: بار الها! فرزند مرا مانند اين، مگردان. كودك، پستان مادرش را رها كرد و گفت: بار الها! مرا مانند او بگردان. مادر گفت: چرا چنين دعا كردي؟ كودك گفت: آن مرد سوار، يكي از جباران و ستمگران بود. اما دربارة اين كنيز مي گويند: دزدي و زنا كرده است در حالي كه او چنين كاري انجام نداده است».

1417. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «رَأَيْتُ عِيسَى ومُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ، فَأَمَّا عِيسَى فَأَحْمَرُ جَعْدٌ عَرِيضُ الصَّدْرِ، وَأَمَّا مُوسَى فَآدَمُ جَسِيمٌ سَبْطٌ، كَأَنَّهُ مِنْ رِجَالِ الزُّطِّ». (بخارى: 3438)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: عيسي، موسي و ابراهيم را ديدم. عيسي مردي قرمز رنگ بود كه موهاي مجعد و سينة فراخي داشت. و موسي، مردي گندمگون و تنومند بود كه موهاي صاف و فرو هشته اي داشت. گويا يكي از مردان قبيلة زُطّ است».

1418. وَعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ρ: «أَرَانِي اللَّيْلَةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ فِي الْمَنَامِ فَإِذَا رَجُلٌ آدَمُ كَأَحْسَنِ مَا يُرَى مِنْ أُدْمِ الرِّجَالِ تَضْرِبُ لِمَّتُهُ بَيْنَ مَنْكِبَيْهِ، رَجِلُ الشَّعَرِ، يَقْطُرُ رَأْسُهُ مَاءً، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلَيْنِ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: هَذَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ. ثُمَّ رَأَيْتُ رَجُلاً وَرَاءَهُ جَعْدًا قَطِطًا أَعْوَرَ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَشْبَهِ مَنْ رَأَيْتُ بِابْنِ قَطَنٍ، وَاضِعًا يَدَيْهِ عَلَى مَنْكِبَيْ رَجُلٍ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ. فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ قَالُوا: الْمَسِيحُ الدَّجَّالُ». (بخارى:3440)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «ديشب، خواب ديدم كه در كعبه

هستم. ناگهان در آنجا مردي گندم گون مانند زيباترين مردهاي گندم گوني كه تاكنون مشاهده شده اند، ديدم. موهاي شانه شده اش ميان شانه هايش افتاده بود، از سرش، آب مي چكيد و دستهايش را روي شانة دو مرد ديگر گذاشته بود و خانة خدا را طواف مي كرد. پرسيدم: اين، كيست؟ گفتند: عيسي بن مريم است. سپس، پشت سر او، مردي را ديدم كه موهاي بسيار مجعّدي داشت و چشم راستش،كور بود. از ميان كساني كه ديده ام، بييشتر به ابن قطن، شباهت داشت. او نيز دستهايش را بر شانه هاي مردي ديگر گذاشته بود و خانة خدا را طواف مي كرد. پرسيدم: اين، كيست؟ گفتند: مسيحِ دجال است».

1419. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ρ يَقُولُ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِابْنِ مَرْيَمَ، وَالانْبِيَاءُ أَوْلادُ عَلاَّتٍ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ نَبِيٌّ».(بخاری:3442)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «من از همة مردم به عيسي بن مريم، نزديكترم. و انبيا، فرزندان يك پدرند كه از چند مادر متولد شده اند (در اصول با يكديگر مشترك اند و در فروع، متفاوت). ميان من و عيسي، پيامبر ديگري وجود ندارد».

1420. وَعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ρ: «أَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ فِي الدُّنْيَا وَالاخِرَةِ، وَالانْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعَلاَّتٍ، أُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ». (بخاری:3443)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «من از همة مردم، در دنيا و آخرت، به عيسي بن مريم نزديك ترم. و پيامبران، برادراني هستند كه از يك پدر بدنيا آمده اند و مادران مختلفي دارند و دين آنها يكي است».

1421. وَعَنْهُ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «رَأَى عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَجُلاً يَسْرِقُ، فَقَالَ لَهُ: أَسَرَقْتَ؟ قَالَ: كَلاَّ، وَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلا هُوَ. فَقَالَ عِيسَى: آمَنْتُ بِاللَّهِ، وَكَذَّبْتُ عَيْنِي». (بخاری:3444)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «عيسي بن مريم، مردي را ديد كه سرقت مي كرد. به او گفت: دزدي كردي؟ گفت: سوگند به خدايي كه معبودي بجز او وجود ندارد، هرگز دزدي نكرده ام. عيسي گفت: به خدا، ايمان دارم و چشمم را تكذيب مي كنم».

1422. عَنْ عُمَرَτ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لاَ تُطْرُونِي كَمَا أَطْرَتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ، فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا: عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ». (بخارى:3445)

ترجمه: از عمر τ روايت است كه بالاي منبر مي گفت: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «در مدح و ستايش من، افراط نكنيد آنطور كه نصاري دربارة عيسي بن مريم، افراط كردند. همانا من، بندة خدا هستم. پس بگوييد: بندة خدا و فرستادة او».

باب(17): نزول عيسي بن مريم عليهما السلام

1423. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ρ: «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ ابْنُ مَرْيَمَ فِيكُمْ وَإِمَامُكُمْ مِنْكُمْ». (بخارى:3449)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «حالتان چگونه خواهد بود زماني كه عيسي بن مريم عليه السلام در ميان شما نزول كند و امامتان از شما باشد».

باب (18): آنچه كه دربارة بني اسرائيل آمده است

1424. عَنْ حُذَيْفَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ الله ρ يَقُولُ: «إِنَّ مَعَ الدَّجَّالِ إِذَا خَرَجَ مَاءً وَنَارًا، فَأَمَّا الَّذِي يَرَى النَّاسُ أَنَّهَا النَّارُ فَمَاءٌ بَارِدٌ، وَأَمَّا الَّذِي يَرَى

النَّاسُ أَنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ فَنَارٌ تُحْرِقُ، فَمَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ فَلْيَقَعْ فِي الَّذِي يَرَى أَنَّهَا نَارٌ فَإِنَّهُ عَذْبٌ بَارِدٌ». (بخاری:3450)

ترجمه: خذيفه τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «هنگامي كه دجال، ظهور مي كند، آب و آتش، همراه خود دارد. ولي آنچه را كه مردم، آتش مي پندارند، در حقيقت، آبي خنك است. و آنچه را كه مردم، آنرا آب خنك مي پندارند، در حقيقت، آتشي سوزان است. پس اگر كسي از شما آن زمان را دريافت، به سراغ همان چيزي برود كه آنرا آتش ميپندارد زيرا در واقع، آب سرد و گوارايي است».

1425. وَعَنْهُ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ρ يَقُولُ: «إِنَّ رَجُلاً حَضَرَهُ الْمَوْتُ، فَلَمَّا يَئِسَ مِنَ الْحَيَاةِ أَوْصَى أَهْلَهُ: إِذَا أَنَا مُتُّ فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا كَثِيرًا، وَأَوْقِدُوا فِيهِ نَارًا، حَتَّى إِذَا أَكَلَتْ لَحْمِي، وَخَلَصَتْ إِلَى عَظْمِي فَامْتُحِشَتْ، فَخُذُوهَا، فَاطْحَنُوهَا، ثُمَّ انْظُرُوا يَوْمًا رَاحًا فَاذْرُوهُ فِي الْيَمِّ، فَفَعَلُوا، فَجَمَعَهُ اللَّهُ، فَقَالَ لَهُ: لِمَ فَعَلْتَ ذَلِكَ؟ قَالَ: مِنْ خَشْيَتِكَ، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ». (بخاری:3452)

ترجمه: حذيفه τ مي گويد: از رسول الله ρ شنيدم كه فرمود: «مردي در حالت احتضار بسر مي برد. پس هنگامي كه از زندگي نا اميد شد، به خانواده اش چنين وصيت كرد: زماني كه من فوت كردم، هيزم زيادي برايم جمع كنيد و مرا در آنها آتش بزنيد طوريكه آتش، گوشتم را نابود كند و به استخوانهايم برسد و مرا به طور كامل، بسوزاند. آنگاه، استخوانهايم را برداريد و آسيا كنيد و منتظر روزي بمانيد كه طوفان شود. سپس، آنها را در دريا بريزيد. آنها نيز چنين كردند. خداوند او را جمع كرد و فرمود: چرا چنين كردي؟ گفت: از ترس تو. در نتيجه، خداوند او را بخشيد».

1426. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الانْبِيَاءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ

فَيَكْثُرُونَ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «فُوا بِبَيْعَةِ الاوَّلِ فَالاوَّلِ، أَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرْعَاهُمْ». (بخاری:3455)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «بني اسرائيل را پيامبران، رهبري مي‌كردند. هر گاه، پيامبري فوت مي كرد، پيامبري ديگر، جانشين او مي شد. ولي بعد از من، پيامبري نخواهد آمد. البته جانشيناني مي آيند كه كارهاي زيادي (كه از اسلام نيستند) انجام مي دهند». صحابه گفتند: پس دستور شما به ما چيست؟ فرمود: «شما به ترتيب، با هركس كه بيعت كرديد، به عهد خود، وفا كنيد و حقوق آنها را ادا نماييد. زيرا خداوند در مورد حقوق زير دستان، آنها را باز خواست خواهد كرد».

1427. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «لَتَتَّبِعُنَّ سَنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ، حَتَّى لَوْ سَلَكُوا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكْتُمُوهُ». قُلْنَا: يَا رسول الله، الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى. قَالَ: «فَمَنْ»؟ (بخاری:3456)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: رسول اكرم ρ فرمود: «شما وجب به وجب و ذراع به ذراع از روش پيشينيان، پيروي خواهيد كرد. حتي اگر آنان وارد سوراخ سوسماري شده باشند شما نيز وارد آن خواهيد شد».

راوي مي گويد: گفتيم: اي رسول خدا! منظور از گذشتگان، يهود و نصارا است؟ فرمود: «پس چه كسي است»؟!

1428. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً، وَحَدِّثُوا عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلا حَرَجَ، وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری:3461)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «از طرف من به مردم ابلاغ كنيد، اگر چه يك آيه باشد. و روايت احاديث بني

اسرائيل، اشكالي ندارد. (البته در صورتي كه با احكام دين، تضادي نداشته باشد). و هركس كه عمداً سخن دروغي را به من نسبت دهد، جايگاهش را در دوزخ، آماده كند».

1429. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ الله ρ قَالَ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لا يَصْبُغُونَ فَخَالِفُوهُمْ». (بخاري:3462)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «همانا يهود و نصاري (محاسن و موهايشان را) رنگ نمي زنند. پس شما خلاف آنان، عمل كنيد».

1430. عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ρ: «كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ رَجُلٌ بِهِ جُرْحٌ، فَجَزِعَ فَأَخَذَ سِكِّينًا فَحَزَّ بِهَا يَدَهُ، فَمَا رَقَأَ الدَّمُ حَتَّى مَاتَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: بَادَرَنِي عَبْدِي بِنَفْسِهِ حَرَّمْتُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (بخاري:3463)

ترجمه: جندب بن عبدالله τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «مردي از گذشتگان، زخمي شد. چون نتوانست شكيبايي كند، چاقويي برداشت و دستش را قطع كرد. پس خونش، بند نيامد تا اينكه فوت نمود. خداوند متعال فرمود: بنده ام بر من پيشي گرفت. پس بهشت را برايش حرام ساختم».

1431. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيَّ ρ: «إِنَّ ثَلاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَبْرَصَ، وَأَقْرَعَ، وَأَعْمَى، بَدَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا، فَأَتَى الابْرَصَ، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: لَوْنٌ حَسَنٌ، وَجِلْدٌ حَسَنٌ قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ عَنْهُ، فَأُعْطِيَ لَوْنًا حَسَنًا، وَجِلْدًا حَسَنًا، فَقَالَ: أَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الابِلُ، فَأُعْطِيَ نَاقَةً عُشَرَاءَ، فَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الاقْرَعَ: فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: شَعَرٌ حَسَنٌ، وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَذِرَنِي النَّاسُ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَذَهَبَ، وَأُعْطِيَ شَعَرًا حَسَنًا، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ

أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْبَقَرُ، قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَقَرَةً حَامِلاً، وَقَالَ: يُبَارَكُ لَكَ فِيهَا. وَأَتَى الاعْمَى، فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصَرِي، فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسَ، قَالَ: فَمَسَحَهُ، فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصَرَهُ، قَالَ: فَأَيُّ الْمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْغَنَمُ، فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا، فَأُنْتِجَ هَذَانِ، وَوَلَّدَ هَذَا، فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبِلٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ، وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ. ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الابْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ، تَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالْمَالَ بَعِيرًا أَتَبَلَّغُ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ الْحُقُوقَ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ لَهُ: كَأَنِّي أَعْرِفُكَ، أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْذَرُكَ النَّاسُ، فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ، فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ. وَأَتَى الاقْرَعَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ، فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ لِهَذَا، فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا، فَقَالَ: إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فَصَيَّرَكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتَ. وَأَتَى الاعْمَى فِي صُورَتِهِ، فَقَالَ: رَجُلٌ مِسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ، وَتَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ فِي سَفَرِي، فَلا بَلاغَ الْيَوْمَ إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ، أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصَرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغُ بِهَا فِي سَفَرِي، فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَى فَرَدَّ اللَّهُ بَصَرِي، وَفَقِيرًا فَقَدْ أَغْنَانِي، فَخُذْ مَا شِئتَ، فَوَاللَّهِ لا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ، فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ، فَإِنَّمَا ابْتُلِيتُمْ، فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ، وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ». (بخاری:3464)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند متعال خواست سه نفر از بني اسرائيل را كه يكي، بيماري پيس داشت و ديگري، كچل بود و سومي نابينا، مورد آزمايش، قرار دهد. پس فرشته اي را بسوي آنان فرستاد. فرشته نزد فرد پيس آمد و گفت: محبوبترين چيز، نزد تو چيست؟ گفت: رنگ زيبا و پوست زيبا، چرا كه مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستي بر او كشيد و بيماري اش برطرف شد و رنگ و پوستي زيبايي به او عطا گرديد. سپس، فرشته پرسيد: محبوبترين مال نزد تو چيست؟

گفت: شتر. پس به او شتري آبستن، عنايت كرد و گفت: خداوند آنرا برايت مبارك مي گرداند».

سپس، فرشته نزد مرد كَل آمد و گفت: محبوبترين چيز، نزد تو چيست؟ گفت: موي زيبا تا اين حالتم بر طرف شود چرا كه مردم از من، نفرت دارند. فرشته، دستي به سرش كشيد. در نتيجه، آن حالت، بر طرف شد و مويي زيبا به او عطا گرديد. آنگاه، فرشته پرسيد: كدام مال نزد تو محبوبتر است؟ گفت: گاو. پس گاوي آبستن به او عطا كرد و گفت: خداوند آنرا برايت مبارك مي گرداند.

سرانجام، نزد فرد نابينا آمد و گفت: محبوترين چيز نزد تو چيست؟ گفت: اينكه خداوند، روشنايي چشمانم را به من باز گرداند تا مردم را ببينم. فرشته، دستي بر چشمانش كشيد و خداوند، بيناي اش را به او باز گردانيد. آنگاه، فرشته پرسيد: محبوبترين مال نزد تو چيست؟ گفت: گوسفند. پس گوسفندي آبستن به او عطا كرد.

آنگاه آن شتر وگاو وگوسفند، زاد و ولد كردند طوريكه نفر اول، صاحب يك دره پر از شتر، و دومي، يك دره پر از گاو، و سومي، يك دره پر از گوسفند، شد.

سپس، فرشته به شكل همان مرد پيس، نزد او رفت و گفت: مردي مسكين و مسافرم. تمام ريسمانها قطع شده است و هيچ اميدي ندارم. امروز، بعد از خدا، فقط با كمك تو مي توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدايي كه به تو رنگ و پوست زيبا و مال، عنايت كرده است به من شتري بده تا بوسيلة آن به مقصد برسم. آن مرد، گفت: من تعهدات زيادي دارم. فرشته گفت: گويا تو را مي شناسم. آيا تو همان فرد پيس و فقير نيستي كه مردم از تو متنفر بودند پس خداوند همه چيز به تو عنايت كرد؟ گفت: اين اموال را از نياكانم به ارث برده ام. فرشته گفت: اگر دروغ مي گويي، خداوند تو را به همان حال اول بر گرداند.

آنگاه، فرشته به شكل همان فرد كَل، نزد او رفت و سخناني را كه به فرد اول گفته بود، به او نيز گفت. او هم مانند همان شخص اول، به او جواب داد.

فرشته گفت: اگر دروغ مي گويي، خداوند تو را به حال اول بر گرداند.

سر انجام، فرشته به شكل همان مرد نابينا نزد او رفت و گفت: مردي مسكين و مسافرم و تمام ريسمانها قطع شده است (هيچ اميدي ندارم). امروز بعد از خدا، فقط با كمك تو مي توانم به مقصد برسم. بخاطر همان خدايي كه چشمانت را به تو برگرداند، گوسفندي به من بده تا با آن به مقصد برسم. آن مرد گفت: من نابينا بودم. خداوند، بينايي ام را به من باز گردانيد و فقير بودم. خداوند مرا غني ساخت. هر چقدر مي خواهي، بردار. سوگند به خدا كه امروز، هر چه بخاطر رضاي خدا برداري، از تو دريغ نخواهم كرد. فرشته گفت: مالت را نگهدار. شما مورد آزمايش، قرار گرفتيد. خداوند از تو خشنود و از دوستانت، ناراض شد».

1432. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ قَتَلَ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِنْسَانًا، ثُمَّ خَرَجَ يَسْأَلُ، فَأَتَى رَاهِبًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ لَهُ: هَلْ مِنْ تَوْبَةٍ؟ قَالَ: لاَ، فَقَتَلَهُ، فَجَعَلَ يَسْأَلُ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: ائتِ قَرْيَةَ كَذَا وَكَذَا، فَأَدْرَكَهُ الْمَوْتُ، فَنَاءَ بِصَدْرِهِ نَحْوَهَا، فَاخْتَصَمَتْ فِيهِ مَلائكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلائكَةُ الْعَذَابِ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَقَرَّبِي، وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى هَذِهِ أَنْ تَبَاعَدِي، وَقَالَ: قِيسُوا مَا بَيْنَهُمَا، فَوُجِدَ إِلَى هَذِهِ أَقْرَبَ بِشِبْرٍ فَغُفِرَ لَهُ». (بخارى:3470)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مردي در بني اسرائيل وجود داشت كه نود و نه نفر را كُشت. سپس براي يافتن راه حلي، بيرون رفت. به راهبي رسيد. از او پرسيد: آيا راه توبه اي وجود دارد؟ گفت: خير. پس او را هم كشت. و همچنان به جستجو، ادامه داد. مردي به او گفت: به فلان روستا برو (زيرا در آنجا انسانهاي عابدي زندگي مي كنند) در ميان راه، مرگ به سراغش آمد و او سينه اش را متمايل به آن روستا ساخت. بين فرشتگان رحمت و فرشتگان عذاب در مورد او اختلاف نظر پيش آمد. پس خداوند به روستاي مقصد (كه مي خواست بدانجا برود) وحي كرد (دستور داد) كه نزديك شود و به روستاي مبدأ (كه از آنجا مي آمد) وحي كرد (دستور داد) كه دور شود و فرمود: فاصلة

اين شخص را با هر يك از دو روستا، اندازه بگيريد. آنگاه، فرشتگان او را به روستاي مقصد، يك وجب، نزديك تر يافتند. در نتيجه، مورد مغفرت قرار گرفت».

1433. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «اشْتَرَى رَجُلٌ مِنْ رَجُلٍ عَقَارًا لَهُ، فَوَجَدَ الرَّجُلُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ فِي عَقَارِهِ جَرَّةً فِيهَا ذَهَبٌ، فَقَالَ لَهُ الَّذِي اشْتَرَى الْعَقَارَ: خُذْ ذَهَبَكَ مِنِّي، إِنَّمَا اشْتَرَيْتُ مِنْكَ الارْضَ، وَلَمْ أَبْتَعْ مِنْكَ الذَّهَبَ، وَقَالَ الَّذِي لَهُ الارْضُ: إِنَّمَا بِعْتُكَ الارْضَ وَمَا فِيهَا، فَتَحَاكَمَا إِلَى رَجُلٍ، فَقَالَ الَّذِي تَحَاكَمَا إِلَيْهِ: أَلَكُمَا وَلَدٌ؟ قَالَ أَحَدُهُمَا: لِي غُلامٌ، وَقَالَ الآخَرُ: لِي جَارِيَةٌ، قَالَ: أَنْكِحُوا الْغُلامَ الْجَارِيَةَ، وَأَنْفِقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمَا مِنْهُ وَتَصَدَّقَا». (بخارى:3472)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «مردي از مردي ديگر، زميني خريد. مرد خريدار در آن زمين، كوزه اي پر از طلا يافت. به فروشنده گفت: طلاهايت را از من تحويل بگير. زيرا من از تو فقط زمين را خريده ام نه طلاي آنرا. صاحب زمين گفت: من زمين و آنچه را كه در آن است، به تو فروخته ام. سرانجام، براي داوري نزد مردي ديگر رفتند. آن مرد، گفت: آيا شما فرزند داريد؟ يكي از آنها گفت: من يك پسر دارم. و ديگري گفت: من يك دختر دارم. آن مرد گفت: اين پسر و دختر را به نكاح يكديگر در آوريد و از اين طلاها به آنها انفاق كنيد و صدقه دهيد».

1434 . عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا أَنَّهُ قِيْلَ لَهُ: مَاذَا سَمِعْتَ مِنْ رسول الله ρ فِي الطَّاعُونِ؟ فَقَالَ أُسَامَةُ: قَالَ رَسُولُ الله ρ: «الطَّاعُونُ رِجْسٌ أُرْسِلَ عَلَى طَائفَةٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائيلَ، أَوْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلاَ تَخْرُجُوا فِرَارًا مِنْهُ». (بخارى:3473)

ترجمه: از اسامه بن زيد رضي الله عنهما روايت است كه از او پرسيدند: دربارة طاعون از رسول خدا ρ چه شنيده اي؟ گفت: رسول الله ρ فرمود: «طاعون،

عذابي است كه بر گروهي از بني اسرائيل يا امت هاي گذشته، فرستاده شده است. پس هرگاه، شنيديد كه در سرزميني، طاعون وجود دارد، بدانجا نرويد. و اگر در سرزميني كه شما در آنجا بسر مي بريد، طاعون، شيوع پيدا كرد، از ترس آن، فرار نكنيد».

1435. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا ؛زَوْجِ النَّبِيِّ ρ؛ قَالَتْ: سَأَلْتُ رَسُولَ الله ρ عَنِ الطَّاعُونِ، فَأَخْبَرَنِي: «أَنَّهُ عَذَابٌ يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، وَأَنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَقَعُ الطَّاعُونُ فَيَمْكُثُ فِي بَلَدِهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا يَعْلَمُ أَنَّهُ لا يُصِيبُهُ إِلا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ إِلاَّ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ شَهِيدٍ». (بخارى:3474)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اكرم ρ؛ مي گويد: از رسول الله ρ دربارة طاعون پرسيدم. فرمود: «همانا طاعون، عذابي است كه خداوند بر هركس كه بخواهد، مي‌فرستد. و بايد دانست كه خداوند آنرا براي مؤمنين، رحمت قرار داده است. بنابر اين، هنگام شيوع طاعون، هر كس كه با شكيبايي و نيت ثواب و اين اعتقاد كه هيچ ضرري بدون تقدير خداوند به او نمي رسد، در شهر خود بماند، اجري همانند اجر شهيد، به او عنايت مي شود».

1436. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ τ قَالَ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ρ يَحْكِي نَبِيًّا مِنَ الأَنْبِيَاءِ ضَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَدْمَوْهُ، وَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ، وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ». (بخارى:3477)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي گويد: گويا هم اكنون، نبي اكرم ρ را مي بينم كه از پيامبري حكايت مي كند كه قومش او را زده و خون آلود كرده اند و او در حالي كه خون را از چهره اش پاك مي كند، مي گويد: خدايا! قومم را ببخشاي چرا كه آنان نمي دانند».

1437. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَجُرُّ إِزَارَهُ مِنَ الْخُيَلاءِ خُسِفَ بِهِ فَهُوَ يَتَجَلْجَلُ فِي الارْضِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (بخارى: 3485)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مردي كه متكبرانه، ازارش را روي زمين مي كشيد، در زمين، فرو رفت. و تا روز قيامت، در زمين، فرو خواهد رفت».

باب (19): فضايل

1438. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنْ رَسُولِ الله ρ قَالَ: «تَجِدُونَ النَّاسَ مَعَادِنَ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الاسْلامِ إِذَا فَقِهُوا، وَتَجِدُونَ خَيْرَ النَّاسِ فِي هَذَا الشَّأْنِ أَشَدَّهُمْ لَهُ كَرَاهِيَةً، وَتَجِدُونَ شَرَّ النَّاسِ ذَا الْوَجْهَيْنِ، الَّذِي يَأْتِي هَؤُلاءِ بِوَجْهٍ وَيَأْتِي هَؤُلاءِ بِوَجْهٍ». (بخارى:3493، 3494)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «مردم، مانند معادن اند. آنان كه در جاهليت، بهترين مردم بودند، در اسلام نيز بهترين مردم هستند. البته اگر شناخت ديني داشته باشند. و بهترين مردم در اين باره، كساني هستند كه (در دوران جاهليت) كراهيت بيشتري نسبت به اسلام داشتند. و بدترين مردم، انسان دو چهره اي است كه با يك چهره، نزد يك گروه، و با چهرة ديگر، نزد گروه ديگر مي رود».

1439. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّأْنِ، مُسْلِمُهُمْ تَبَعٌ لِمُسْلِمِهِمْ وَكَافِرُهُمْ تَبَعٌ لِكَافِرِهِمْ، وَالنَّاسُ مَعَادِنُ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الإِسْلامِ إِذَا فَقِهُوا، تَجِدُونَ مِنْ خَيْرِ النَّاسِ أَشَدَّ النَّاسِ كَرَاهِيَةً لِهَذَا الشَّأْنِ حَتَّى يَقَعَ فِيهِ». (بخارى:3495 ـ 3496)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مردم در اين زمينه (امارت) تابع قريش اند. مسلمانان، تابع مسلمانان قريش، و كافران، تابع كفار قريش هستند. و مردم مانند معادن اند. آنان كه در جاهليت، بهترين مردم بودند، در اسلام نيز بهترين مردم هستند البته اگر شناخت ديني داشته باشند. و بهترين مردم در اين مورد (امارت) كساني هستند كه نسبت به آن (امارات) كراهيت بيشتري داشته باشند تا زمانيكه به آن، دست يابند» (آنگاه، اين كراهيت، بر طرف مي شود).

باب (20): مناقب قريش

1440. عَنْ مُعَاوِيَةَ τ وَقَدْ بَلَغَه أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا يُحَدِّثُ: أَنَّهُ سَيَكُونُ مَلِكٌ مِنْ قَحْطَانَ، فَغَضِبَ مُعَاوِيَةُ فَقَامَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالاً مِنْكُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَحَادِيثَ لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلا تُؤْثَرُ عَنْ رَسُولِ الله ρ فَأُولَئِكَ جُهَّالُكُمْ، فَإِيَّاكُمْ وَالامَانِيَّ الَّتِي تُضِلُّ أَهْلَهَا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ الله ρ يَقُولُ: «إِنَّ هَذَا الامْرَ فِي قُرَيْشٍ لا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلاَّ كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ». (بخاری:3500)

ترجمه: به معاويه τ خبر رسيد كه عبد الله بن عمرو بن عاص رضي الله عنهما حديثي بيان مي كند كه بزودي فردي از قحطاني ها به پادشاهي مي رسد. معاويه از شنيدن اين سخن، به خشم آمد و برخاست و آنطور كه شايستة خداست، او را مدح و ثنا كرد و گفت: اما بعد: به من خبر رسيده است كه افرادي از ميان شما، سخناني به زبان مي آورند كه نه در قرآن آمده و نه از رسول خدا ρ نقل شده است. اينها، افراد نادان شما هستند. از اين آرزوهاي گمراه كننده برحذر باشيد. زيرا شنيدم كه رسول الله ρ مي فرمود: «همانا امارت در ميان قريش تا زماني كه پايبند دين باشند، باقي مي ماند. (و تا آن زمان) هر كس، با قريش، دشمني كند، خداوند، او را سرنگون ميكند».

1441. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ρ: «قُرَيْشٌ وَالأنْصَارُ وَجُهَيْنَةُ، وَمُزَيْنَةُ، وَأَسْلَمُ وَأَشْجَعُ، وَغِفَارُ، مَوَالِيَّ، لَيْسَ لَهُمْ مَوْلًى دُونَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» (بخارى:3504)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «(قبايل) قريش، انصار، جهينه، مزينه، اسلم، اشجع و غفار، دوستان صميمي من اند. و بجز خدا و رسولش، دوست ديگري ندارند».

1442. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا يَزَالُ هَذَا الامْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمُ اثْنَانِ». (بخارى:3501)

ترجمه: ابن عمر رضي ﷲ عنهما روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «تا زمانيكه دو نفر از قريش، باقي بماند، همچنان امر خلافت در ميان آنان خواهد ماند». (البته تا زماني كه پايبند دين باشند همانطور كه شرح آن گذشت).

1443. عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ τ قَالَ: مَشَيْتُ أَنَا وَعُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ τ إِلَي رَسُولِ الله ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ الله، أَعْطَيْتَ بَنِي الْمُطَّلِبِ وَتَرَكْتَنَا وَإِنَّمَا نَحْنُ وَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّمَا بَنُو هَاشِمٍ وَبَنُو الْمُطَّلِبِ شَيْءٌ وَاحِدٌ». (بخارى:3502)

ترجمه: جبير بن مطعم τ ميگويد: من و عثمان بن عفان τ نزد رسول خدا ρ رفتيم. عثمان گفت: اي رسول خدا! به فرزندان مطّلب، مال عطا كردي و ما را رها ساختي درحالي كه ما و آنان، با شما نسبت يكساني داريم. نبي اكرم ρ فرمود: «بني هاشم و بني مطلب، يكي هستند». (يعني هميشه با هم بوده اند ولي شما اينگونه نبوده ايد).

باب (21)

1444. عَنْ أَبِي ذَرٍّ τ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُهُ إِلاَّ كَفَرَ، وَمَنِ ادَّعَى قَوْمًا لَيْسَ لَهُ فِيهِمْ نَسَبٌ، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ». (بخاری:3508)

ترجمه: ابوذرτ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «هر مردي كه آگاهانه، خود را به غير از پدرش، نسبت دهد، كفر ورزيده است. و هركس، خود را به قومي نسبت دهد كه از آنها نباشد، جايگاهش را در آتش، آماده سازد».

1445. عَنْ وَاثِلَةَ بْنِ الأَسْقَعِ τ يَقُولُ: قَالَ رسول الله ρ: «إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْفِرَى، أَنْ يَدَّعِيَ الرَّجُلُ إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، أَوْ يُرِيَ عَيْنَهُ مَا لَمْ تَرَ، أَوْ يَقُولُ عَلَى رسول الله ρ مَا لَمْ يَقُلْ». (بخاری:3509)

ترجمه: واثله بن اسقع τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «همانا يكي از بزرگترين تهمت ها اين است كه شخص، خود را به غير پدرش، نسبت دهد يا خوابي را كه نديده است، بگويد: ديده ام و يا سخني را به رسول خدا ρ نسبت دهد كه او نگفته است».

باب (22): ذكر قبايل اسلم، غفار، مزينه، جهينه و اشجع

1446. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ الله ρ قَالَ: عَلَى الْمِنْبَرِ: «غِفَارُ غَفَرَ اللَّهُ لَهَا، وَأَسْلَمُ سَالَمَهَا اللَّهُ، وَعُصَيَّةُ عَصَتِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». (بخاری:3513)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ بر منبر فرمود: «خداوند، قبيلة غفار را مغفرت كند و قبيلة اسلم را سالم نگه دارد. اما قبيلة عُصَيَّه، از خدا و رسولش، نافرماني كردند».

1447. عَنْ أَبِي بَكْرَةَ τ: أَنَّ الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ قَالَ لِلنَّبِيِّ ρ: إِنَّمَا بَايَعَكَ سُرَّاقُ الْحَجِيجِ مِنْ أَسْلَمَ وَغِفَارَ وَمُزَيْنَةَ . وَأَحْسِبُهُ . وَجُهَيْنَةَ. قَالَ النَّبِيّ ρ: «أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ أَسْلَمُ وَغِفَارُ وَمُزَيْنَةُ وَأَحْسِبُهُ وَجُهَيْنَةُ خَيْرًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ وَبَنِي عَامِرٍ وَأَسَدٍ وَغَطَفَانَ، خَابُوا وَخَسِرُوا»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُمْ لَخَيْرٌ مِنْهُمْ». (بخارى:3516)

ترجمه: ابوبكره τ مي گويد: اقرع بن حابس به نبي اكرم ρ گفت: سارقين حجاج كه عبارت از قبايل اسلم، غفار و مزينه هستند، با تو بيعت كردند. راوي مي گويد: فكر مي كنم كه قبيلة جهينه را هم نام برد.

نبي اكرم ρ فرمود: «به من بگو: اگر قبايل اسلم و غفار و مزينه و جهينه از قبايل تميم و بني عامر و اسد و غطفان، بهتر باشند، آيا اينها (گروه دوم) زيانكار و ناكام نيستند»؟ اقرع گفت: بلي. رسول اكرم ρ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، آنها (گروه اول) از اينها (گروه دوم) بهتراند».

1448. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَسْلَمُ وَغِفَارُ وَشَيْءٌ مِنْ مُزَيْنَةَ وَجُهَيْنَةَ أَوْ قَالَ شَيْءٌ مِنْ جُهَيْنَةَ أَوْ مُزَيْنَةَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ أَوْ قَالَ: يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ أَسَدٍ وَتَمِيمٍ وَهَوَازِنَ وَغَطَفَانَ». (بخارى:3517)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «روز قيامت، نزد خداوند، قبايل اسلم و غفار و تعدادي از افراد قبايل مزينه و جهينه از قبايل اسلم و تميم و هوازن و غطفان، بهتر اند» يا اينكه فرمود: «تعدادي از جهينه يا مزينه بهتراند».

باب (23): ذكر قبيلة قحطان

1449. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاهُ». (بخارى:3520)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «تا زماني كه مردي از قبيلة قحطان، ظهور نكند و مردم را با عصايش، جلو نگيرد (به پادشاهي نرسد) قيامت برپا نخواهد شد».

باب (24): نهي از افكار و عادات جاهلي

1450. عَنْ جَابِرٍτ قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ وَقَدْ ثَابَ مَعَهُ نَاسٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، حَتَّى كَثُرُوا وَكَانَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ رَجُلٌ لَعَّابٌ، فَكَسَعَ أَنْصَارِيًّا، فَغَضِبَ الأَنْصَارِيُّ غَضَبًا شَدِيدًا حَتَّى تَدَاعَوْا، وَقَالَ الأَنْصَارِيُّ: يَا لَلأَنْصَارِ، وَقَالَ الْمُهَاجِرِيُّ: يَا لَلْمُهَاجِرِينَ، فَخَرَجَ النَّبِيُّ ρ فَقَالَ: «مَا بَالُ دَعْوَى أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ»؟ ثُمَّ قَالَ: «مَا شَأْنُهُمْ»؟ فَأُخْبِرَ بِكَسْعَةِ الْمُهَاجِرِيِّ الأَنْصَارِيَّ، قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «دَعُوهَا، فَإِنَّهَا خَبِيثَةٌ». وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ: أَقَدْ تَدَاعَوْا عَلَيْنَا؟ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الاعَزُّ مِنْهَا الاذَلَّ. فَقَالَ عُمَرُ: أَلاَ نَقْتُلُ يَا رسول الله هَذَا الْخَبِيثَ؟ لِعَبْدِاللَّهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا، يَتَحَدَّثُ النَّاسُ أَنَّهُ كَانَ يَقْتُلُ أَصْحَابَهُ». (بخارى:3521)

ترجمه: جابرτ مي‌گويد: در يكي از غزوات، همراه رسول خدا ρ بوديم كه تعداد زيادي از مهاجرين نيز ايشان را همراهي مي كردند. در ميان مهاجرين، مردي شوخ طبع وجود داشت. او به شوخي، با دست يا پا به ما تحت انصاري زد. مرد انصاري بشدت خشمگين شد تا جايي كه هر يك از آن دو، قبايل خود را به كمك طلبيدند. مرد انصاري گفت: اي انصار! به فرياد من برسيد. و مهاجر، گفت: اي مهاجرين! به داد من برسيد. رسول خدا ρ بيرون آمد و فرمود: «چرا دعوت جاهليت، سر داده ايد»؟ سپس پرسيد: «ماجراي آنها چيست»؟ آنگاه، آنحضرت ρ را از

كاري كه فرد مهاجر با انصاري كرده بود، باخبر ساختند. نبي اكرم ρ فرمود: «اين سخنان جاهليت را رها كنيد زيرا زشت و ناپسندند». عبد الله بن ابي بن سلول (رئيس منافقين) گفت: آيا يكديگر را عليه ما فرا خواندند؟ اگر به مدينه برگشتيم، افراد با قدرت و ارزشمند، اشخاص خوار و ذليل را بيرون خواهند كرد. عمر با اشاره بسوي عبد الله بن ابي گفت: اي رسول خدا! آيا اين خبيث را به قتل نرسانيم؟ نبي اكرم ρ فرمود: «خير، در اين صورت، مردم مي گويند: محمد يارانش را به قتل مي رساند».

باب (25): داستان خزاعه

1451. عَنْ أَبِي‌هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رسول الله ρ قَالَ: «عَمْرُو بْنُ لُحَيِّ بْنِ قَمَعَةَ بْنِ خِنْدِفَ أَبُو خُزَاعَةَ». (بخارى:3520)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: «رسول الله ρ فرمود: «عمرو بن لُحَي بن قمعه بن خندف، (پايه گذار بت پرستي) جد قبيلة خزاعه است».

1452. وَعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ بْنِ لُحَيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَجُرُّ قُصْبَهُ فِي النَّارِ وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ».(بخارى:3524)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «عمرو بن عامر بن لُحَي خزاعي را ديدم كه روده هايش را در آتش، بدنبال خود مي‌كشيد. زيرا او اولين كسي بود كه سايبه را رواج داد». (سايبه به حيواني مي گويند كه كفار آنرا بنام بت ها، رها مي كردند).

باب (26): داستان اسلام آوردن ابوذر τ

1453. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ أَبُو ذَرٍّ: كُنْتُ رَجُلاً مِنْ غِفَارٍ، فَبَلَغَنَا أَنَّ رَجُلاً قَدْ خَرَجَ بِمَكَّةَ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَقُلْتُ لأَخِي: انْطَلِقْ إِلَى هَذَا

الرَّجُلِ كَلِّمْهُ، وَأْتِنِي بِخَبَرِهِ، فَانْطَلَقَ فَلَقِيَهُ، ثُمَّ رَجَعَ، فَقُلْتُ: مَا عِنْدَكَ؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَجُلاً يَأْمُرُ بِالْخَيْرِ، وَيَنْهَى عَنِ الشَّرِّ، فَقُلْتُ لَهُ: لَمْ تَشْفِنِي مِنَ الْخَبَرِ، فَأَخَذْتُ جِرَابًا وَعَصًا، ثُمَّ أَقْبَلْتُ إِلَى مَكَّةَ، فَجَعَلْتُ لاأَعْرِفُهُ، وَأَكْرَهُ أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ، وَأَشْرَبُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ، وَأَكُونُ فِي الْمَسْجِدِ، قَالَ: فَمَرَّ بِي عَلِيٌّ: فَقَالَ: كَأَنَّ الرَّجُلَ غَرِيبٌ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَانْطَلِقْ إِلَى الْمَنْزِلِ، قَالَ: فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ لا يَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ، وَلا أُخْبِرُهُ، فَلَمَّا أَصْبَحْتُ غَدَوْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ لأَسْأَلَ عَنْهُ، وَلَيْسَ أَحَدٌ يُخْبِرُنِي عَنْهُ بِشَيْءٍ، قَالَ: فَمَرَّ بِي عَلِيٌّ،فَقَالَ: أَمَا نَالَ لِلرَّجُلِ يَعْرِفُ مَنْزِلَهُ بَعْدُ؟ قَالَ: قُلْتُ: لاَ، قَالَ: انْطَلِقْ مَعِي، قَالَ: فَقَالَ: مَا أَمْرُكَ، وَمَا أَقْدَمَكَ هَذِهِ الْبَلْدَةَ؟ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنْ كَتَمْتَ عَلَيَّ أَخْبَرْتُكَ، قَالَ: فَإِنِّي أَفْعَلُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: بَلَغَنَا أَنَّهُ قَدْ خَرَجَ هَا هُنَا رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ، فَأَرْسَلْتُ أَخِي لِيُكَلِّمَهُ فَرَجَعَ وَلَمْ يَشْفِنِي مِنَ الْخَبَرِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَلْقَاهُ، فَقَالَ لَهُ: أَمَا إِنَّكَ قَدْ رَشَدْتَ، هَذَا وَجْهِي إِلَيْهِ، فَاتَّبِعْنِي ادْخُلْ حَيْثُ أَدْخُلُ، فَإِنِّي إِنْ رَأَيْتُ أَحَدًا أَخَافُهُ عَلَيْكَ قُمْتُ إِلَى الْحَائِطِ، كَأَنِّي أُصْلِحُ نَعْلِي، وَامْضِ أَنْتَ، فَمَضَى وَمَضَيْتُ مَعَهُ، حَتَّى دَخَلَ وَدَخَلْتُ مَعَهُ عَلَى النَّبِيِّ ρ، فَقُلْتُ لَهُ: اعْرِضْ عَلَيَّ الإِسْلامَ، فَعَرَضَهُ، فَأَسْلَمْتُ مَكَانِي، فَقَالَ لِي: «يَا أَبَا ذَرٍّ! اكْتُمْ هَذَا الامْرَ، وَارْجِعْ إِلَى بَلَدِكَ، فَإِذَا بَلَغَكَ ظُهُورُنَا فَأَقْبِلْ». فَقُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لأَصْرُخَنَّ بِهَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، فَجَاءَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَقُرَيْشٌ فِيهِ، فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَقَالُوا: قُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِئِ، فَقَامُوا، فَضُرِبْتُ لأَمُوتَ، فَأَدْرَكَنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: وَيْلَكُمْ تَقْتُلُونَ رَجُلاً مِنْ غِفَارَ، وَمَتْجَرُكُمْ وَمَمَرُّكُمْ عَلَى غِفَارَ، فَأَقْلَعُوا عَنِّي، فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحْتُ الْغَدَ، رَجَعْتُ، فَقُلْتُ مِثْلَ مَا قُلْتُ بِالأَمْسِ، فَقَالُوا: قُومُوا إِلَى هَذَا الصَّابِئِ، فَصُنِعَ بِي مِثْلَ مَا صُنِعَ بِالأَمْسِ، وَأَدْرَكَنِي الْعَبَّاسُ فَأَكَبَّ عَلَيَّ، وَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ بِالأَمْسِ، قَالَ: فَكَانَ هَذَا أَوَّلَ إِسْلامِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ. (بخارى:3522)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: ابوذر τ گفت: من مردي از قبيلة غفار بودم. به ما خبر رسيد كه مردي در مكه، ظهور كرده و ادعاي پيامبري مي كند. به برادرم گفتم: نزد اين مرد برو و با او صحبت كن و خبرش را براي من بياور. برادرم نزد او رفت، با او ملاقات كرد و برگشت. از او پرسيدم: چه خبر داري؟ گفت: سوگند به خدا، مردي را ديدم كه امر به نيكي مي كرد و از كار بد، بازمي‌داشت. به او گفتم: اين خبر تو مرا قانع نكرد. پس مشك آب و عصايي برداشتم و به مكه رفتم. رسول خدا ρ را نمي شناختم و دوست نداشتم دربارة او از كسي بپرسم. لذا از آب زمزم مي نوشيدم و در مسجد مي ماندم. روزي، علي τ از كنارم گذشت و گفت: گويا شما در اينجا غريب هستيد؟ گفتم: بلي. گفت: به خانة من بيا. با او براه افتادم. ايشان از من چيزي نمي پرسيد و من هم به او چيزي نمي گفتم. صبح روز بعد، به مسجد رفتم تا دربارة پيامبر بپرسم. هيچ كس پيدا نشد كه دربارة او به من چيزي بگويد. بار ديگر، عليτ از كنارم گذشت و گفت: آيا هنوز، منزل مورد نظرت را پيدا نكرده اي؟ گفتم: خير. گفت: با من بيا. و پرسيد: كارت چيست و چرا به اين شهرآمده اي؟ گفتم: اگر رازم را فاش نمي كني، با تو مي گويم. گفت: رازت را فاش نمي كنم. گفتم: به ما خبر رسيده است كه در اينجا مردي ظهور كرده و ادعاي پيامبري مي كند. من برادرم را فرستادم تا با او صحبت كند. او برگشت ولي سخنانش مرا قانع نكرد. پس تصميم گرفتم كه با او ملاقات كنم. علي گفت: راه درستي، در پيش گرفته اي. هم اكنون، من بسوي او مي روم. دنبال من بيا. هر جا كه من وارد شدم، تو نيز وارد شو. و اگر كسي را ديدم و ترسيدم كه به تو ضرري برساند، رو به ديوار مي ايستم گويا كفشم را سامان مي دهم. و تو به راهت، ادامه بده.

آنگاه، من و او براه افتاديم تا اينكه بر رسول خدا ρ وارد شد. من نيز وارد شدم و به آنحضرت ρ گفتم: اسلام را به من عرضه كن.

رسول خدا ρ هم اسلام را عرضه كرد و من همانجا مسلمان شدم. سپس، خطاب به من فرمود: «اي ابوذر! مسلمان شدنت را پنهان كن و به شهرت برگرد و هر

گاه، خبر پیروزي ما به تو رسید، بیا». گفتم: سوگند به ذاتي که تو را به حق، مبعوث کرده است، فریاد خواهم کشید و کلمهٔ توحید را میان آنان، اعلام خواهم کرد.

راوي مي گوید: سپس، قریش در مسجد بودند که ابوذر به آنجا رفت و خطاب به آنان گفت: اي قریشیان! من گواهي مي دهم که هیچ معبودي بجز الله، وجود ندارد و گواهي مي دهم که محمد، بنده و فرستادهٔ خداست. قریش گفتند: برخیزید و به حساب این بي دین برسید. آنها نیز برخاستند و مرا تا سر حد مرگ، کتك زدند.

عباس به داد من رسید و خودش را روي من انداخت. سپس رو به سوي آنان کرد و گفت: واي بر شما، مردي از قبیلهٔ غفار را مي کشید در حالي که تجارت و عبور شما از میان آنان است. با شنیدن این سخنان، از من دست کشیدند. صبح روز بعد، برگشتم و همان سخنان دیروز را تکرار کردم. آنان دوباره گفتند: برخیزید و به حساب این بي دین برسید. آنگاه، مرا مانند روز گذشته، کتك زدند. بار دیگر، عباس به دادم رسید و خود را روي من انداخت و سخنان روز گذشته اش را تکرار کرد. ابن عباس رضي الله عنهما مي گوید: این آغاز اسلام آوردن ابوذر رحمه الله بود.

باب (27): کسي که در اسلام و جاهلیت به نیاکانش نسبت داده شده است

1454. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: [**وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ**]، جَعَلَ النَّبِيُّ ρ يُنَادِي: «يَا بَنِي فِهْرٍ، يَا بَنِي عَدِيٍّ بِبُطُونِ قُرَيْشٍ». (بخاری: 3531)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گوید: هنگامي که آیة [**وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ**] یعني خویشاوندان نزدیك ات را از عذاب خدا بترسان، نازل شد، رسول اکرم ρ چنین ندا میداد: «اي بني فهر! اي بني عدي!» یعني تیره هاي قبیلهٔ قریش را نام مي برد.

باب (28): كسي كه دوست ندارد به اصل و نسبش، دشنام دهند

1455. عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ حَسَّانُ النَّبِيَّ ρ فِي هِجَاءِ الْمُشْرِكِينَ قَالَ: «كَيْفَ بِنَسَبِي»؟ فَقَالَ: حَسَّانُ لأسُلَّنَّكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعَرَةُ مِنَ الْعَجِينِ. (بخارى:3531)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: حسان بن ثابت τ (شاعر نبي اكرم ρ) از آنحضرت ρ اجازه خواست كه مشركين را هجو كند. رسول خدا ρ فرمود: «نسب مرا چكار مي كني»؟ حسان گفت: تو را از آنها طوري جدا مي كنم كه مو را از خمير جدا مي كنند.

باب (29): ذكر نامهاي رسول اكرم ρ

1456. عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ τ قَالَ: قَالَ رسول الله ρ: «لِي خَمْسَةُ أَسْمَاءٍ: أَنَا مُحَمَّدٌ، وَأَحْمَدُ، وَأَنَا الْمَاحِي الَّذِي يَمْحُو اللَّهُ بِي الْكُفْرَ، وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى قَدَمِي، وَأَنَا الْعَاقِبُ». (بخارى:3532)

ترجمه: جبير بن مطعم τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «من پنج نام دارم: محمد، احمد، ماحي يعني كسي كه خداوند بوسيلة او كفر را از بين مي برد و حاشر يعني كسي كه مردم بعد از او حشر مي شوند و عاقب (خاتم پيامبران)».

1457.عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ρ: «أَلا تَعْجَبُونَ كَيْفَ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنِّي شَتْمَ قُرَيْشٍ وَلَعْنَهُمْ؟ يَشْتِمُونَ مُذَمَّمًا، وَيَلْعَنُونَ مُذَمَّمًا، وَأَنَا مُحَمَّدٌ». (بخارى:3534)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «تعجب نمي كنيد كه چگونه خداوند دشنام و نفرين قريش را از من دور مي سازد؟ آنان فرد مذمومي را دشنام مي دهند و نفرين مي‌كنند در حالي كه من محمد (ستوده) هستم».

باب (30): خاتم پيامبران

1458. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَثَلِي وَمَثَلُ الأنْبِيَاءِ كَرَجُلٍ بَنَى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَأَحْسَنَهَا، إِلاَّ مَوْضِعَ لَبِنَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَدْخُلُونَهَا وَيَتَعَجَّبُونَ وَيَقُولُونَ: لَوْلا مَوْضِعُ اللَّبِنَةِ». (بخاری:3534)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مثال من و ساير پيامبران، مانند مردي است كه ساختماني را به بهترين شكل، بسازد و كامل كند مگر جاي يك خشت كه آنرا خالي بگذارد. مردم وارد آن ساختمان مي شوند و تعجب مي كنند و مي گويند: اي كاش! جاي اين يك خشت، خالي نمي بود».

1459. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رسول الله ρ قَالَ: «إِنَّ مَثَلِي وَمَثَلَ الأَنْبِيَاءِ مِنْ قَبْلِي كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى بَيْتًا فَأَحْسَنَهُ وَأَجْمَلَهُ، إِلاَّ مَوْضِعَ لَبِنَةٍ مِنْ زَاوِيَةٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَطُوفُونَ بِهِ وَيَعْجَبُونَ لَهُ وَيَقُولُونَ: هَلاَّ وُضِعَتْ هَذِهِ اللَّبِنَةُ»؟ قَالَ: «فَأَنَا اللَّبِنَةُ وَأَنَا خَاتِمُ النَّبِيِّينَ». (بخاری: 3535)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «مثال من و ساير پيامبران قبل از من، مانند مردي است كه خانه اي زيبا و كامل بسازد مگر اينكه در گوشه اي، جاي يك خشت را خالي بگذارد. مردم، اطراف آن دور مي زنند و با تعجب مي گويند: آيا اين يك خشت، گذاشته نمي‌شود»؟ نبي اكرم ρ فرمود: «من همان يك خشت و خاتم پيامبران هستم».

باب (31): وفات رسول الله ρ

1460. عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثَلاثٍ وَسِتِّينَ. (بخاري:3536)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: نبياكرم ρ در سن شصت و سهسالگي، رحلت كرد.

باب (32)

1461. عَنِ السَّائبَ بْنَ يَزِيدَ τ قال. وهو ابْنَ أَرْبَعٍ وَتِسْعِينَ جَلْدًا مُعْتَدِلاً .: قَدْ عَلِمْتُ مَا مُتِّعْتُ بِهِ سَمْعِي وَبَصَرِي إِلا بِدُعَاءِ رسول الله ρ، إِنَّ خَالَتِي ذَهَبَتْ بِي إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: يَا رسول الله، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي شَاكٍ فَادْعُ اللَّهَ لَهُ، قَالَ: فَدَعَا لِي. (بخارى:3540)

ترجمه: سائب بن يزيد τ كه نود وچهار سال سن داشت و همچنان سالم و تندرست بود، گفت: مي دانم كه برخورداري من از نعمت چشم و گوش، صرفاً مديون دعاي رسول خدا ρ ميباشد. خاله ام مرا نزد آنحضرت ρ برد وگفت: اي رسول خدا! اين خواهر زادة من بيمار است. برايش نزد خدا دعا كن. رسول خدا ρ هم برايم دعا كرد.

باب (33): توصيف رسول خدا ρ

1462. عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحَارِثِ τ قَالَ: صَلَّى أَبُو بَكْرٍ τ الْعَصْرَ، ثُمَّ خَرَجَ يَمْشِي، فَرَأَى الْحَسَنَ يَلْعَبُ مَعَ الصِّبْيَانِ، فَحَمَلَهُ عَلَى عَاتِقِهِ، وَقَالَ: بِأَبِي، شَبِيهٌ بِالنَّبِيِّ لا شَبِيهٌ بِعَلِيٍّ، وَعَلِيٌّ يَضْحَكُ. (بخارى:3542)

ترجمه: عقبه بن حارث τ ميگويد: ابوبكرτ نماز عصر را خواند و از مسجد بيرون رفت. در آنجا حسن τ را ديد كه مشغول بازي با كودكان است. او را بر دوش نهاد و گفت: پدرم فدايش باد. او شبيه پيامبر

است نه شبيه علي. علي τ از شنيدن اين سخن، خنديد.

1463. عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ τ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلام يُشْبِهُهُ، قُلْتُ لأَبِي جُحَيْفَةَ: صِفْهُ لِي، قَالَ: كَانَ أَبْيَضَ قَدْ شَمِطَ، وَأَمَرَ لَنَا النَّبِيُّ ρ بِثَلاث عَشْرَةَ قَلُوصًا، قَالَ: فَقُبِضَ النَّبِيُّ ρ قَبْلَ أَنْ نَقْبِضَهَا. (بخاری:3544)

ترجمه: ابوجحيفه τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ را ديدم و حسن بن علي رضي الله عنهما شبيه او بود. راوي از ابوجحيفه مي گويد: به ابوجحيفه گفتم: رسول خدا ρ را برايم توصيف كن. گفت: رنگش، سفيد و موهايش، جو گندمي بود. و دستور داد كه سيزده شتر ماده به ما بدهند. اما قبل از اينكه آنها را تحويل بگيريم، درگذشت.

1464. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُسْرٍ τ صَاحِبَ النَّبِيِّ ρ قَالَ: أَرَأَيْتَ النَّبِيَّ؟ ρ كَانَ شَيْخًا؟ قَالَ: كَانَ فِي عَنْفَقَتِهِ شَعَرَاتٌ بِيضٌ. (بخاري:3546)

ترجمه: از عبدالله بن بُسر τ صحابي رسول خدا ρ روايت است كه گفت: آيا نبي اكرم ρ را ديدي، مگر پير شده بود؟! فقط چند عدد موي سفيد در قسمت پايين لب زيرين آنحضرت ρ وجود داشت.

1465. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ رَبْعَةً مِنَ الْقَوْمِ، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَلا بِالْقَصِيرِ، أَزْهَرَ اللَّوْنِ لَيْسَ بِأَبْيَضَ أَمْهَقَ وَلا آدَمَ، لَيْسَ بِجَعْدٍ قَطَطٍ وَلا سَبْطٍ رَجِلٍ، أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَلَبِثَ بِمَكَّةَ عَشْرَ سِنِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ، وَبِالْمَدِينَةِ عَشْرَ سِنِينَ وَقُبِضَ وَلَيْسَ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ عِشْرُونَ شَعَرَةً بَيْضَاءَ. (بخاری:3547)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: نبي اكرم ρ نه قد بلند بود و نه كوتاه. بلكه قامتي متوسط داشت. رنگش، زيبا و درخشان بود. سفيد به نظر مي رسيد

اما نه زياد. گندم گون هم نبود. موهايش نه خيلي مجعّد بود و نه بسيار صاف و فرو هشته. هنگام نزول وحي، چهل سال داشت. پس از آن، ده سال در مكه ماند و بر او وحي نازل مي شد و ده سال در مدينه بسر برد. و هنگام وفات، بيست تار موي سفيد در سر و ريش مباركش، وجود نداشت.

1466. وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ τ يَقُولُ: رَسُولُ اللهِ ρ لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ، وَلا بِالْقَصِيرِ، وَلا بِالأَبْيَضِ الأَمْهَقِ، وَلَيْسَ بِالأَدَمِ، وَلَيْسَ بِالْجَعْدِ الْقَطَطِ، وَلا بِالسَّبْطِ، بَعَثَهُ اللَّهُ عَلَى رَأْسِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَذَكَرَ الْحَدِيْثَ. (بخارى:3548)

ترجمه: انس τ در روايتي ديگر، مي گويد: قامت رسول خدا ρ نه بسيار بلند و نه بسيار كوتاه بود. رنگي، بسيار سفيد نداشت و گندم گون هم نبود. موهايش نه بسيار مجعد بود و نه بسيار صاف و فروهشته. خداوند او را در سن چهل سالگي، مبعوث كرد. آنگاه، بقيه حديث را كه شرح آن گذشت، بيان كرد.

1467. عَنِ الْبَرَاءِ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللهِ ρ أَحْسَنَ النَّاسِ وَجْهًا، وَ أَحْسَنَهُ خَلْقًا، لَيْسَ بِالطَّوِيلِ الْبَائِنِ وَلا بِالْقَصِيرِ. (بخارى:3549)

ترجمه: براء τ ميگويد: رسول الله ρ از نظر چهره و خلقت از همة مردم، زيباتر بود. و قامتش نه زياد بلند بود و نه كوتاه.

1468. عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّه سُئِلَ: هَلْ خَضَبَ النَّبِيُّ ρ؟ قَالَ: لاَ، إِنَّمَا كَانَ شَيْءٌ فِي صُدْغَيْهِ. (بخارى:3550)

ترجمه: از انس τ پرسيدند: آيا نبي اكرم ρ موهايش را رنگ مي كرد؟ گفت: خير. فقط چند تار سفيد در شقيقه اش وجود داشت.

1469. عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ مَرْبُوعًا بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، لَهُ شَعَرٌ يَبْلُغُ شَحْمَةَ أُذُنِهِ رَأَيْتُهُ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ لَمْ أَرَ شَيْئًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ. (بخارى:3551)

ترجمه: براء بن عازب رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم ρ داراي قامتي متوسط بود. و شانه هايش با يكديگر فاصله داشت. موهايش به نرمة گوشهايش مي رسيد. او را در پارچة يمني سرخ رنگي ديدم كه هرگز چيزي زيباتر از او نديده ام.

1470. وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ τ قِيْلَ لَهُ: أَكَانَ وَجْهُ النَّبِيِّ ρ مِثْلَ السَّيْفِ؟ قَالَ: لاَ، بَلْ مِثْلَ الْقَمَرِ. (بخارى: 3552)

ترجمه: در روايتي ديگر از براءبن عازب رضي الله عنهما پرسيدند: آيا چهرة نبي اكرم ρ مانند شمشير، مي درخشيد؟ گفت: خير، بلكه مانند ماه بود.

1471. عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ τ: أَنَّهُ رَأَى النَّبِيَّ ρ يُصَلِّيْ بِالْبَطْحَاءِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ عَنَزَةٌ . قَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيْثُ . وَفِيْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: فَجَعَل النَّاسُ يَأْخُذُونَ يَدَيْهِ فَيَمْسَحُونَ بِهَما وُجُوهَهُمْ، قَالَ: فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ فَوَضَعْتُهَا عَلَى وَجْهِي، فَإِذَا هِيَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَأَطْيَبُ رَائحَةً مِنَ الْمِسْكِ. (بخارى:3553)

ترجمه: از ابوجُحَيفه τ روايت است كه ايشان، نبي اكرم ρ را ديدند كه در بطحاء نماز مي خواند و يك چوبدستي، در جلويش، نصب شده است.

شرح اين حديث، قبلاً گذشت. در اين روايت، علاو بر آن مي گويد: مردم دستهاي مبارك آنحضرت ρ را مي گرفتند و بر صورت خود، مي كشيدند. من نيز دست مبارك اش را گرفتم و به صورت خود، كشيدم. دست ايشان از برف، سردتر و از مُشك، خوشبوتر بود.

1472. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ الله ρ قَالَ: «بُعِثْتُ مِنْ خَيْرِ قُرُونِ بَنِي آدَمَ، قَرْنًا فَقَرْنًا، حَتَّى كُنْتُ مِنَ الْقَرْنِ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ». (بخارى:3557)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «من در بهترين قرون بشريت، مبعوث شدم. قرني پس از قرني ديگر گذشت تا اينكه من در قرني كه زندگي مي كنم، مبعوث شدم».

1473. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ الله ρ كَانَ يَسْدِلُ شَعَرَهُ وَكَانَ الْمُشْرِكُونَ يَفْرُقُونَ رُءُوسَهُمْ، فَكَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَسْدِلُونَ رُءُوسَهُمْ، وَكَانَ رَسُولُ الله ρ يُحِبُّ مُوَافَقَةَ أَهْلِ الْكِتَابِ فِيمَا لَمْ يُؤْمَرْ فِيهِ بِشَيْءٍ، ثُمَّ فَرَقَ رَسُولُ الله ρ رَأْسَهُ. (بخارى:3558)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ موهايش را بر پيشاني، رها مي‌كرد و مشركين، فرق باز مي‌كردند. گفتني است كه اهل كتاب نيز موهايشان را رها مي‌كردند و رسول خدا ρ در امري كه دستوري براي آن نيامده بود، دوست داشت موافق اهل كتاب، عمل كند. سر انجام، آنحضرت ρ نيز فرق باز كرد.

1474. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ρ فَاحِشًا، وَلا مُتَفَحِّشًا، وَكَانَ يَقُولُ: «إِنَّ مِنْ خِيَارِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلاقًا». (بخارى:3559)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ نه اخلاق ناسزاگويي داشت و نه ناسزا مي گفت. و مي فرمود: «بهترين شما كساني هستند كه از اخلاق بهتري برخوردار باشند».

1475. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: مَا خُيِّرَ رسول الله ρ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلا أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَكُنْ إِثْمًا، فَإِنْ كَانَ إِثْمًا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ، وَمَا

انْتَقَمَ رسول الله ρ لِنَفْسِهِ إِلا أَنْ تُنْتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّهِ فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ بِهَا. (بخارى:3560)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هرگاه، به رسول خدا ρ اختيار داده مي شد كه از ميان دو كار، يكي را انتخاب كند، آسانترين آنها را انتخاب مي كرد. البته اگر گناه نمي بود. ولي اگر گناه بود، بيشتر از همة مردم از آن، فاصله مي گرفت. و رسول الله ρ بخاطر خودش، انتقام نمي گرفت مگر اينكه به دين خدا، بي حرمتي مي شد. آنگاه، بخاطر آن، انتقام مي گرفت.

1476. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: مَا مَسِسْتُ حَرِيرًا وَلاَ دِيبَاجًا أَلْيَنَ مِنْ كَفِّ النَّبِيِّ ρ، وَلا شَمِمْتُ رِيحًا قَطُّ أَوْ عَرْفًا قَطُّ أَطْيَبَ مِنْ رِيحِ أَوْ عَرْفِ النَّبِيِّρ. (بخارى:3561)

ترجمه: انس τ مي گويد: هيچ پارچة حرير و ديبايي را دست نزدم كه به لطافت كف دست رسول خدا ρ باشد. و هرگز هيچ بويي، خوش بوتر از بوي نبي اكرم ρ استشمام نكردم.

1477. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ أَشَدَّ حَيَاءً مِنَ الْعَذْرَاءِ فِي خِدْرِهَا. (بخارى:3562)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ ميگويد: نبي اكرم ρ از دوشيزه اي كه در پرده بسر ميبَرَد، حياي بيشتري داشت.

1478. وَفِي رِوَايَةٍ: وَإِذَا كَرِهَ شَيْئًا عُرِفَ فِي وَجْهِهِ. (بخارى:3562)

ترجمه: ودر روايتي ديگر، ابو سعيد مي گويد: هرگاه، كاري را ناپسند مي دانست، از چهره اش، دانسته مي شد.

1479. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ρ طَعَامًا قَطُّ، إِنِ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِلا تَرَكَهُ.

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول خدا ρ هرگز از غذايي، ايراد نگرفت. اگر آنرا دوست داشت، مي خورد وگر نه، از خوردن آن، خود داري مي كرد.

1480. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يُحَدِّثُ حَدِيثًا، لَوْ عَدَّهُ الْعَادُّ لأَحْصَاهُ. (بخارى:3567)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ طوري سخن مي گفت كه اگر كسي مي خواست، مي توانست كلماتش را بشمارد.

1481. وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ الله ρ لَمْ يَكُنْ يَسْرُدُ الْحَدِيثَ كَسَرْدِكُمْ. (بخاري:3568)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ρ مانند شما پي در پي و با عجله، سخن نميگفت.

باب (34): چشم پيامبر اكرم ρ مي خوابيد ولي قلبش بيدار بود

1482 . عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ يُحَدِّثُ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ ρ مِنْ مَسْجِدِ الْكَعْبَةِ، قَالَ: جَاءَهُ ثَلاثَةُ نَفَرٍ قَبْلَ أَنْ يُوحَى إِلَيْهِ وَهُوَ نَائِمٌ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ، فَقَالَ أَوَّلُهُمْ: أَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ أَوْسَطُهُمْ: هُوَ خَيْرُهُمْ، وَقَالَ آخِرُهُمْ: خُذُوا خَيْرَهُمْ، فَكَانَتْ تِلْكَ، فَلَمْ يَرَهُمْ حَتَّى جَاءُوا لَيْلَةً أُخْرَى، فِيمَا يَرَى قَلْبُهُ، وَالنَّبِيُّ ρ نَائِمَةٌ عَيْنَاهُ، وَلا يَنَامُ قَلْبُهُ، وَكَذَلِكَ الأَنْبِيَاءُ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ، وَلا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ، فَتَوَلاَّهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ. (بخارى:3570)

ترجمه: انس بن مالك τكه از شب اسراي نبي اكرم ρ از مسجد الحرام تعريف ميكرد، مي گويد: قبل از

اينكه وحي بر آنحضرت ρ نازل شود، در مسجد الحرام خوابيده بود كه سه نفر نزد او آمدند. اولي گفت: او كدام يك است؟ دومي گفت: او بهترين آنهاست. و افزود: بهترين آنها را بگيريد (وبه معراج ببريد). پس ماجراي آن شب، همين اندازه بود. بعد از آن، آنها را نديد تا اينكه شبي ديگر آمدند و چشمان رسول خدا ρ خواب ولي قلبش بيدار بود و آنها را مي‌ديد و پيامبران، چنين اند. يعني چشمانشان مي خوابد و لي قلبهايشان بيدار است. سرانجام، جبريل مسؤليت او را به عهده گرفت و او را به آسمان برد.

باب (35): علامات نبوت، در اسلام

1483. وَعَنْهُ τ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ρ بِإِنَاءٍ وَهُوَ بِالزَّوْرَاءِ، فَوَضَعَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ، فَجَعَلَ الْمَاءُ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِهِ، فَتَوَضَّأَ الْقَوْمُ، قيل لأنَسٍ: كَمْ كُنْتُمْ؟ قَالَ: ثَلاثَ مِائَةٍ، أَوْ زُهَاءَ ثَلاثِ مِائَةٍ. (بخاری:3572)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: نبي اكرم ρ در زوراء بود كه ظرفي نزد ايشان آوردند. آنحضرت ρ دستش را در آن ظرف گذاشت و آب از ميان انگشتانش، شروع به فوران كرد. پس مردم، وضو گرفتند. از انس τ پرسيدند: شما چند نفر بوديد؟ گفت: سيصد نفر يا چيزي حدود آن.

1484. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ τ قَالَ: كُنَّا نَعُدُّ الآيَاتِ بَرَكَةً وَأَنْتُمْ تَعُدُّونَهَا تَخْوِيفًا، كُنَّا مَعَ رسول الله ρ فِي سَفَرٍ، فَقَلَّ الْمَاءُ، فَقَالَ: «اطْلُبُوا فَضْلَةً مِنْ مَاءٍ». فَجَاءُوا بِإِنَاءٍ فِيهِ مَاءٌ قَلِيلٌ فَأَدْخَلَ يَدَهُ فِي الإِنَاءِ، ثُمَّ قَالَ:«حَيَّ عَلَى الطَّهُورِ الْمُبَارَكِ وَالْبَرَكَةُ مِنَ اللَّهِ». فَلَقَدْ رَأَيْتُ الْمَاءَ يَنْبُعُ مِنْ بَيْنِ أَصَابِعِ رسول الله ρ وَلَقَدْ كُنَّا نَسْمَعُ تَسْبِيحَ الطَّعَامِ وَهُوَ يُؤْكَلُ. (بخاری:3579)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: ما امور خارق العاده را باعث خير و بركت مي‌دانستيم ولي شما

آنها را وسيلة ترسانيدن مي دانيد. در سفري، همراه رسول الله ρ بوديم. آب، كم بود. رسول خدا ρ فرمود: «باقيماندة آب را بياوريد». ظرفي آوردند كه كمي آب در آن وجود داشت. آنحضرت ρ دستش را در آن ظرف نهاد و گفت: «بسوي آب مبارك بشتابيد و بركت آن از جانب خداست». راوي مي گويد: همانا ديدم كه آب از ميان انگشتان رسول خدا ρ فواره مي زند. همچين ما صداي تسبيح گفتن غذايي را كه خورده مي شد، مي شنيديم.

1485. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ». وَقَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيْثُ بِطُوْلِهِ وَقَالَ فِي آخِرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «وَلَيَأْتِيَنَّ عَلَى أَحَدِكُمْ زَمَانٌ لأنْ يَرَانِي أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ مِثْلُ أَهْلِهِ وَمَالِهِ». (بخارى:3587 . 3589 وانظر حديث رقم: 2928)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «تا زماني كه شما با قومي كه كفشهاي ساخته شده از مو دارند، نجنگيد، قيامت بر پا نخواهد شد». اين حديث بطور مفصل، قبلاً بيان شد. در پايان اين روايت، آمده است كه رسول الله ρ فرمود: زماني بر يكي ازشما خواهد آمد كه ديدن من برايش، از اهل و مالش، محبوب تر است».

1486. وَعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ الله ρ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا خُوزًا وَكَرْمَانَ مِنَ الأَعَاجِمِ، حُمْرَ الْوُجُوهِ، فُطْسَ الأنُوفِ، صِغَارَ الأعْيُنِ، وُجُوهُهُمُ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ، نِعَالُهُمُ الشَّعَرُ». (بخاري:3590)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «تا زماني كه شما با مردم خوزستان و كرمان كه عجم اند و چهره هايي قرمز، بيني هايي فرو رفته، چشم هايي كوچك دارند و صورتهايشان مانند سپرهاي ضخيم و كفشهايشان از مو ساخته شده است، نجنگيد، قيامت برپا نخواهد شد».

1487. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «يُهْلِكُ النَّاسَ هَذَا الْحَيُّ مِنْ قُرَيْشٍ». قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ اعْتَزَلُوهُمْ». (بخاری: 3604)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «اين گروه از قريش، مردم را هلاك مي‌كنند». صحابه گفتند: پس چه دستوري مي دهيد؟ فرمود: «اي كاش! مردم از آنها كناره گيري مي كردند».

1488. وَعَنْهُ τ قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَ يَقُولُ: «هَلاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: إِنْ شِئتَ أَنْ أُسَمِّيَهُمْ: بَنِي فُلانٍ وَبَنِي فُلانٍ. (بخاری:3605)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: از صادق مصدوق (رسول خدا ρ) شنيدم كه فرمود: «هلاك امت من بدست نوجواناني از قريش خواهد بود». ابوهريره τ گفت: اگر مي‌خواهيد آنها را براي شما نام مي برم. بني فلان و بني فلان هستند.

1489. عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ τ قَالَ: كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللهِρ عَنِ الْخَيْرِ وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي، فَقُلْتُ: يَا رسول الله، إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَفِيهِ دَخَنٌ». قُلْتُ؟ وَمَا دَخَنُهُ؟ قَالَ: «قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ». قُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: «نَعَمْ دُعَاةٌ إِلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا». قُلْتُ: يَا رَسُولَ الله، صِفْهُمْ لَنَا، فَقَالَ: «هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا». قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: «تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ». قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلا إِمَامٌ؟ قَالَ: «فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ». (بخاری:3606)

ترجمه: حذيفه بن يمان τ مي‌گويد: مردم از رسول خدا ρ دربارة امور خير مي پرسيدند و من از بديها مي پرسيدم كه مبادا گرفتار آنها شوم. بدينجهت، گفتم: اي رسول خدا! ما در جاهليت و بدي بسر مي برديم. پس خداوند اين خير (اسلام) را به ما عطا كرد. آيا بعد از اين خير، شرّي هم وجود دارد؟ فرمود: «بلي، اما در آن، فساد خواهد بود». پرسيدم: فساد آن چيست؟ فرمود: گروهي، راهي غير از راه من در پيش مي گيرند. و در كارهايشان، امور خوب و بدي مي بيني». گفتم: آيا بعد از آن خير، شرّي خواهد آمد؟ فرمود: «بلي، داعياني مردم را بسوي دروازه هاي جهنم، فرا مي خوانند. كسي كه آنان را اجابت كند، او را در آتش مي اندازند». گفتم: اي رسول خدا! آنان را براي ما توصيف كن. فرمود: «آنان از ما هستند و به زبان ما سخن مي‌گويند». گفتم: اگر آن زمان را دريافتم، دستور شما چيست؟ فرمود: «با مسلمانان و پيشواي آنها باش». پرسيدم: اگر مسلمانان، جماعت و رهبري نداشتند، چه كار كنم؟ فرمود: «در آن صورت، از همة آن گروهها، دوري كن. اگر چه خود را ملزم بداني كه زير يك درخت بماني و در همان حال، مرگ به سراغت بيايد».

1490. عَنْ عَلِيٍّ τ: إِذَا حَدَّثْتُكُمْ عَنْ رسول الله ρ، فَلأَنْ أَخِرَّ مِنَ السَّمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكْذِبَ عَلَيْهِ، وَإِذَا حَدَّثْتُكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خَدْعَةٌ، سَمِعْتُ رسول الله ρ يَقُولُ: «يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ حُدَثَاءُ الأَسْنَانِ، سُفَهَاءُ الأَحْلامِ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ، يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، لا يُجَاوِزُ إِيمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ، فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ، فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخارى:3611)

ترجمه: از علي بن ابي طالب τ روايت است كه فرمود: «هرگاه، براي شما حديثي از رسول الله ρ بيان مي كنم، ترجيح مي دهم كه از آسمان به زمين بيفتم ولي سخني دروغ به رسول خدا ρ نسبت ندهم. اما هرگاه از سوي خود با شما سخن مي گويم پس همانا جنگ، فريب است. شنيدم كه رسول الله ρ مي فرمود: «در آخر زمان، گروهي كم سن و سال و نادان

مي آيند كه سخنان خوبي از قرآن به زبان مي آورند ولي از اسلام، خارج مي شوند همانطور كه تير از كمان، خارج مي شود و ايمان آنان از حنجره هايشان فراتر نمي رود. پس هر جا كه آنان را ديديد، آنها را بكشيد. زيرا هركس، آنها را بكشد، روز قيامت، پاداش دريافت خواهد كرد».

1491. عَنْ خَبَّابِ بْنِ الأَرَتِّ τ قَالَ: شَكَوْنَا إِلَى رَسُولِ اللهِ ρ وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، قُلْنَا لَهُ: أَلا تَسْتَنْصِرُ لَنَا؟ أَلا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا؟ قَالَ: «كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ، يُحْفَرُ لَهُ فِي الأَرْضِ فَيُجْعَلُ فِيهِ، فَيُجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُشَقُّ بِاثْنَتَيْنِ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَيُمْشَطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ، وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ، وَاللَّهِ لَيُتِمَّنَّ هَذَا الأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّاكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ، لا يَخَافُ إِلا اللَّهَ أَوِ الذِّئْبَ عَلَى غَنَمِهِ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ» (بخارى:3612)

ترجمه: خباب بن ارت τ مي‌گويد: نزد رسول خدا ρ كه چادرش را در ساية كعبه، بالش قرار داده بود (و تكيه زده بود) شكايت برديم و گفتيم: آيا براي ما طلب پيروزي نمي‌كني؟ آيا نزد خداوند براي ما دعا نمي كني؟ فرمود: «براي افرادي از امت هاي گذشته، چاله‌اي در زمين، حفر مي كردند و او را در آن قرار مي دادند. سپس اره اي مي آوردند و بر سرش مي نهادند و او را از وسط، دو نيم مي كردند. ولي اين كار او را از دينش باز نمي داشت. و شانه هاي آهني را در گوشت آنان فرو مي بردند تا جايي كه به استخوان و عصب آنها مي رسيد و اين كار هم آنان را از دينشان باز نمي داشت. سوگند به خدا كه اين دين، كامل خواهد شد تا جايي كه سواري از صنعاء تا حضرموت برود و جز خدا و يا گرگ بر گوسفندانش، از چيزي ديگر، نترسد. اما شما عجله داريد».

1492. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ افْتَقَدَ ثَابِتَ بْنَ قَيْسٍ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللهِ، أَنَا أَعْلَمُ لَكَ عِلْمَهُ، فَأَتَاهُ فَوَجَدَهُ جَالِسًا فِي بَيْتِهِ مُنَكِّسًا رَأْسَهُ، فَقَالَ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: شَرٌّ كَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ ρ فَقَدْ

حَبِطَ عَمَلُهُ، وَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، فَأَتَى الرَّجُلُ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ كَذَا وَكَذَا، فَرَجَعَ الْمَرَّةَ الآخِرَةَ بِبِشَارَةٍ عَظِيمَةٍ، فَقَالَ: «اذْهَبْ إِلَيْهِ، فَقُلْ لَهُ: إِنَّكَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَلَكِنْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (بخاری:3613)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: نبي اكرم ρ جوياي حال ثابت بن قيس شد. مردي گفت: اي رسول خدا! من خبرش را براي شما مي آورم. آنگاه، نزد او رفت و او را كه در خانه اش نشسته و سرش را پايين انداخته بود، ديد. به او گفت: تو را چه شده است؟ ثابت بن قيس گفت: كار بدي كرده ام. صدايم را از صداي نبي اكرم ρ بلندتر نمودم. در نتيجه، اعمالم به هدر رفته اند و از دوزخيان شده ام. سپس آن مرد، نزد رسول خدا ρ آمد وگفت: ثابت، چنين و چنان مي‌گويد. پيامبر اكرم ρ فرمود: «نزد او برو و به او بگو: تو از دوزخيان نيستي بلكه اهل بهشتي». راوي مي‌گويد: آن مرد، بار ديگر، با بشارتي بزرگ، نزد ثابت برگشت.

1493. عَنْ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَرَأَ رَجُلٌ الْكَهْفَ وَفِي الدَّارِ الدَّابَّةُ، فَجَعَلَتْ تَنْفِرُ، فَسَلَّمَ، فَإِذَا ضَبَابَةٌ أَوْسَحَابَةٌ غَشِيَتْهُ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ρ فَقَالَ:«اقْرَأْ فُلانُ فَإِنَّهَا السَّكِينَةُ نَزَلَتْ لِلْقُرْآنِ أَوْ تَنَزَّلَتْ لِلْقُرْآنِ». (بخاری:3614)

ترجمه: از براء بن عازب τ روايت است كه مردي سورة كهف را در خانه اي كه چارپايي (اسبي) در آن وجود داشت، تلاوت مي نمود. اسب، شروع به دست و پا زدن كرد. او برايش دعاي سلامت نمود. ناگهان، ديد كه مه يا ابري او را فرا گرفته است. سپس، اين ماجرا را به اطلاع رسول خدا ρ رسانيد. آنحضرت ρ فرمود: «اي فلاني! به تلاوت خود ادامه بده. زيرا آن، رحمتي است كه بخاطر قرآن نازل شده است».

1494. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ دَخَلَ عَلَى أَعْرَابِيٍّ يَعُودُهُ، قَالَ: وَكَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا دَخَلَ عَلَى مَرِيضٍ يَعُودُهُ، قَالَ: «لا بَأْسَ طَهُورٌ إِنْ

شَاءَ اللَّهُ». فَقَالَ لَهُ: «لا بَأْسَ طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». قَالَ: قُلْتَ: طَهُورٌ؟ كَلاَّ، بَلْ هِيَ حُمَّى تَفُورُ، أَوْ تَثُورُ، عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ، تُزِيرُهُ الْقُبُورَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «فَنَعَمْ إِذًا». (بخارى:3616)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ به عيادت مردي باديه نشين رفت و عادتش اين بود كه هنگام عيادت مريض، مي گفت: «نگران نباش. اگر خدا بخواهد، اين بيماري، باعث پاك شدن گناهانت خواهد شد». پس به او نيز فرمود: «نگران نباش، اگر خدا بخواهد، اين بيماري، باعث پاك شدن گناهانت خواهد شد». باديه نشين گفت: فرمودي كه باعث پاكي گناهان مي شود؟ هرگز، (چنين نخواهد شد) بلكه تبي است كه در جسم پيرمردي كهنسال، شعله مي زند و او را به قبرستان مي برد. نبي اكرم ρ فرمود: «پس بلي، در اين صورت، چنين است».

1495. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: كَانَ رَجُلٌ نَصْرَانِيًّا فَأَسْلَمَ، وَقَرَأَ الْبَقَرَةَ وَآلَ عِمْرَانَ، فَكَانَ يَكْتُبُ لِلنَّبِيِّ ρ، فَعَادَ نَصْرَانِيًّا، فَكَانَ يَقُولُ: مَا يَدْرِي مُحَمَّدٌ إِلاَّ مَا كَتَبْتُ لَهُ، فَأَمَاتَهُ اللَّهُ فَدَفَنُوهُ، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الأَرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ، لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا، فَأَلْقَوْهُ، فَحَفَرُوا لَهُ فَأَعْمَقُوا، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الأَرْضُ، فَقَالُوا: هَذَا فِعْلُ مُحَمَّدٍ وَأَصْحَابِهِ، نَبَشُوا عَنْ صَاحِبِنَا لَمَّا هَرَبَ مِنْهُمْ، فَأَلْقَوْهُ خَارِجَ الْقَبْرِ، فَحَفَرُوا لَهُ وَأَعْمَقُوا لَهُ فِي الأَرْضِ مَا اسْتَطَاعُوا، فَأَصْبَحَ وَقَدْ لَفَظَتْهُ الأَرْضُ، فَعَلِمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ النَّاسِ، فَأَلْقَوْهُ. (بخارى:3617)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: مردي نصراني، مسلمان شد و سورة بقره و آلعمران را خواند و براي رسول خدا ρ چيزهايي مي نوشت. سپس، دوباره، نصراني شد و ميگفت: محمد، چيزي جز آنچه كه من برايش نوشته ام، نميداند. سر انجام، مُرد و او را دفن كردند. صبح روز بعد، زمين او را بيرون انداخته بود. نصراني ها گفتند: اين، كار محمد و

ياران او است. چون اين رفيق ما از دين آنها برگشته بود، او را نبش قبر كرده، بيرون انداخته اند. آنگاه، قبر عميقتري برايش كندند (و او را دفن كردند). اما باز هم، صبح روز بعد، زمين او را بيرون انداخته بود. دوباره گفتند: «اين، كار محمد و ياران اوست. چون رفيق ما از دين آنها برگشته بود، او را نبش قبر كرده و بيرون انداخته اند. سرانجام، تا جايي كه مي توانستند قبرش را عميق كردند. باز هم صبح روز بعد، زمين او را بيرون انداخته بود. در پايان، متوجه شدند كه اين، كار مردم نيست. لذا او را به حال خود، رها ساختند.

1496. عَنْ جَابِرٍτ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «هَلْ لَكُمْ مِنْ أَنْمَاطٍ»؟ قُلْتُ: وَأَنَّى يَكُونُ لَنَا الأَنْمَاطُ؟ قَالَ: «أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ لَكُمُ الأَنْمَاطُ». فَأَنَا أَقُولُ لَهَا . يَعْنِي امْرَأَتَهُ .: أَخِّرِي عَنِّي أَنْمَاطَكِ، فَتَقُولُ أَلَمْ يَقُلِ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّهَا سَتَكُونُ لَكُمُ الأَنْمَاطُ» فَأَدَعُهَا. (بخارى:3631)

ترجمه: جابرτ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «آيا شما نَمَد داريد»؟ گفتم: چگونه ميتوانيم داراي نمد باشيم؟ فرمود: «بزودي صاحب نمد خواهيد شد».

جابرτ مي گويد: هم اكنون، من به همسرم مي گويم: نمدهايت را از كنار من دور كن. و او مي گويد: آيا نبي اكرم ρ نفرمود: «شما بزودي صاحب نمد خواهيد شد»؟ پس آنها را ميگذارم.

1497. عَنْ سَعْدِ بن مُعَاذٍ τ: أَنَّهُ قَالَ لأُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ: إِنِّي سَمِعْتُ مُحَمَّدًا ρ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَاتِلُكَ، قَالَ: إِيَّايَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: وَاللَّهِ مَا يَكْذِبُ مُحَمَّدٌ إِذَا حَدَّثَ، فَقَتَلَهُ اللَّهُ بِبَدْرٍ. وَفِي الْحَدِيْثِ قِصَّةٌ هَذَا مَضْمُونُ الْحَدِيْثِ مِنْهَا. (بخارى:3632)

ترجمه: سعد بن معاذ τ ميگويد: به اميه بن خلف گفتم: از رسول اكرم ρ شنيدم كه خودش را قاتل تو مي دانست. اميه گفت: قاتل من خواهد بود؟ گفتم: بلي. گفت: سوگند به خدا كه محمد، سخن دروغ نمي گويد:. سرانجام، خداوند او را در روز بدر (توسط

محمد) به قتل رسانيد. و اين حديث، داستاني دارد كه خلاصة آن، همين است.

1498. عن أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ τ أَنَّ جِبْرِيلَ υ أَتَى النَّبِيَّ ρ . وَعِنْدَهُ أُمُّ سَلَمَةَ . فَجَعَلَ يُحَدِّثُ، ثُمَّ قَامَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ لأمِّ سَلَمَةَ: «مَنْ هَذَا»؟ أَوْ كَمَا قَالَ، قَالَ: قَالَتْ: هَذَا دِحْيَةُ، قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: ايْمُ اللَّهِ، مَا حَسِبْتُهُ إِلا إِيَّاهُ، حَتَّى سَمِعْتُ خُطْبَةَ نَبِيِّ اللَّهِ ρ يُخْبِرُ جِبْرِيلَ أَوْ كَمَا قَالَ. (بخارى:3634)

ترجمه: اسامه بن زيد τ مي‌گويد: ام سلمه رضي الله عنها نزد نبي اكرم ρ نشسته بود كه جبريل آمد و سخن گفت و برخاست. پيامبر اكرم ρ به ام سلمه گفت: «اين كيست»؟ يا چيزي شبيه اين، پرسيد. ام سلمه گفت: اين، دحيه است. (همان شخصي كه گاهي جبريل به شكل او مي آمد). ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: سوگند به خدا كه در آن لحظه، او را جز دحيه، كسي ديگر نمي پنداشتم. تا اينكه خطبة نبي اكرم ρ را شنيدم كه از جبريل، سخن مي گويد و يا سخني مانند اين.

1499. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ الله ρ قَالَ: «رَأَيْتُ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ فِي صَعِيدٍ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ، وَفِي بَعْضِ نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا عُمَرُ، فَاسْتَحَالَتْ بِيَدِهِ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا فِي النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَّهُ حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ». (بخارى:3633)

ترجمه: عبد الله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «خواب ديدم كه مردم در ميداني، جمع شده اند. آنگاه، ابوبكر برخاست و يك يا دو دلو، آب كشيد و در آب كشيدنش، ضعف داشت ولي خداوند او را مغفرت مي كند. سپس، عمر آنرا گرفت و آن دلو در دست او، به دلو بسيار بزرگي، تبديل شد و هيچ نابغه اي در ميان مردم نديده ام كه مانند او شگفتي بيافريند تا جاييكه مردم سيراب شدند و به استراحت پرداختند».

باب (36): اين سخن خداوند متعال كه ميفرمايد: او را آنگونه مي شناسند كه فرزندان خود را ميشناسند

1500. وَعَنْهُ τ: أَنَّ الْيَهُودَ جَاءُوا إِلَى رسول الله ρ فَذَكَرُوا لَهُ: أَنَّ رَجُلاً مِنْهُمْ وَامْرَأَةً زَنَيَا، فَقَالَ لَهُمْ رسول الله ρ: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَاةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ»؟ فَقَالُوا: نَفْضَحُهُمْ، وَيُجْلَدُونَ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ: كَذَبْتُمْ، إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ، فَأَتَوْا بِالتَّوْرَاةِ، فَنَشَرُوهَا، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، فَقَرَأَ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا، فَقَالَ لَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلامٍ، ارْفَعْ يَدَكَ، فَرَفَعَ يَدَهُ، فَإِذَا فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَقَالُوا: صَدَقَ يَا مُحَمَّدُ فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَأَمَرَ بِهِمَا رسول الله ρ فَرُجِمَا. (بخاری:3635)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: تعدادي از يهوديان نزد رسول الله ρ آمدند و به او گفتند كه مرد و زني از آنها مرتكب زنا شده اند. رسول خدا ρ به آنان گفت: «در اين باره در تورات چه حكمي آمده است»؟ گفتند: آنان را رسوا مي كنيم و شلاق مي زنيم. عبدالله بن سلام τ گفت: دروغ مي گوييد. در اين باره در تورات، حكم رجم آمده است. آنگاه، تورات را آوردند و باز كردند. سپس يكي از آنان، دستش را بر آية رجم گذاشت و آيات ما قبل و مابعد آنرا خواند. عبد الله بن سلام τ به او گفت: دستت را بردار. او دستش را برداشت. آنگاه آية رجم را ديدند و گفتند: اي محمد! او راست مي گويد: در تورات، آية رجم، وجود دارد. سرانجام، رسول خدا ρ دستور داد و آن دو نفر، رجم شدند.

باب (37): درخواست مشركين از پيامبر اكرم ρ تا به آنها معجزه اي نشان دهد، و آنحضرت ρ شق القمر را به آنان نشان داد

1501. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ τ قَالَ: انْشَقَّ الْقَمَرُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ الله ρ شِقَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «اشْهَدُوا». (بخاری:3636)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: در زمان رسول خدا ρ ماه به دو نيم، تقسيم شد. نبي اكرم ρ فرمود: «شما گواه باشيد».

1502. عَنْ عُرْوَةَ الْبَارِقِيِّ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ أَعْطَاهُ دِينَارًا يَشْتَرِي لَهُ بِهِ شَاةً، فَاشْتَرَى لَهُ بِهِ شَاتَيْنِ، فَبَاعَ إِحْدَاهُمَا بِدِينَارٍ، وَجَاءَهُ بِدِينَارٍ وَشَاةٍ، فَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ فِي بَيْعِهِ، وَكَانَ لَوِ اشْتَرَى التُّرَابَ لَرَبِحَ فِيهِ. (بخاری:3642)

ترجمه: از عروة بارقي τ روايت است كه نبي اكرم ρ به او يك دينار داد تا برايش گوسفندي بخرد. او با يك دينار، دو گوسفند خريد. سپس يكي از آن دو را به يك دينار فروخت. و يك دينار و يك گوسفند، براي رسول خدا ρ آورد. آنحضرت ρ براي معاملاتش، دعاي بركت نمود. به همين خاطر، عروه اگر خاك هم مي خريد، سود مي برد.

کتاب (56) فضایل صحابه رضوان الله علیهم اجمعین

(صحابه، کساني هستند که پیامبر ρ را دیدند یا با او مصاحبت داشتند و به او ایمان آوردند و با ایمان از دنیا رفتند)

باب (1) این سخن رسول اکرم ρ که فرمود: اگر کسي را به عنوان دوست صمیمي انتخاب مي‌کردم، ابوبکر را بر مي گزیدم

1503- عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ τ قَالَ: أَتَتِ امْرَأَةٌ النَّبِيَّ ρ، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، قَالَتْ: أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ؟ كَأَنَّهَا تَقُولُ الْمَوْتَ قَالَ ρ: «إِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ». (بخاری:3659)

ترجمه: جبیر بن مطعم τ مي گوید: زني نزد نبي اکرم ρ آمد. آنحضرت ρ به او دستور داد تا دوباره نزد او بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و تو را نیافتم، چه کار کنم؟ منظورش این بود که اگر شما فوت نموده بودید، به چه کسي مراجعه کنم؟ رسول خدا ρ فرمود: «اگر مرا نیافتي، نزد ابوبکر بیا».

1504- عَنْ عَمَّارٍ τ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ وَمَا مَعَهُ إِلاَّ خَمْسَةُ أَعْبُدٍ وَامْرَأَتَانِ وَأَبُو بَكْرٍ. (بخاری:3660)

ترجمه: عمار τ مي گويد: رسول خدا ρ را ديدم كه بجز پنج برده و دو زن و ابوبكر، كسي ديگر با وي نبود.

1505. عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ τ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ρ إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ آخِذًا بِطَرَفِ ثَوْبِهِ حَتَّى أَبْدَى عَنْ رُكْبَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ». فَسَلَّمَ وَقَالَ: إِنِّي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ الْخَطَّابِ شَيْءٌ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ، ثُمَّ نَدِمْتُ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَغْفِرَ لِي فَأَبَى عَلَيَّ، فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ، فَقَالَ: «يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ» ثَلاثًا. ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ نَدِمَ فَأَتَى مَنْزِلَ أَبِي بَكْرٍ، فَسَأَلَ: أَثَّمَ أَبُو بَكْرٍ؟ فَقَالُوا: لا. فَأَتَى إِلَى النَّبِيِّ ρ فَسَلَّمَ فَجَعَلَ وَجْهُ النَّبِيِّ ρ يَتَمَعَّرُ حَتَّى أَشْفَقَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَاللَّهِ أَنَا كُنْتُ أَظْلَمَ مَرَّتَيْنِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ، وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي»؟ مَرَّتَيْنِ، فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا. (بخارى: 3661)

ترجمه: ابو درداء τ مي‌گويد: نزد نبي اكرم ρ نشسته بودم كه ابوبكر τ آمد در حالي كه گوشة لباسش را گرفته و به اندازه اي بالا زده بود كه زانويش، ديده مي شد. نبي اكرم ρ فرمود: «دوست شما، خود را دچار مشكلي كرده است». ابوبكر سلام كرد و گفت: بين من و پسر خطاب بگو مگو پيش آمد. او را خشمگين كردم. سپس پشيمان شدم و از او خواستم تا مرا ببخشد. ولي او نبخشيد. بدينجهت، خدمت شما رسيدم. رسول خدا ρ فرمود: «اي ابوبكر! خداوند تو را ببخشد». و اين جمله را سه بار تكرار كرد. سر انجام، عمر نيز پشيمان شد و به خانة ابوبكر رفت و پرسيد: ابوبكر اينجا ست؟ گفتند: خير. آنگاه، نزد نبي اكرم ρ آمد و سلام كرد. با ديدن او، چهرة پيامبر خدا ρ داشت دگرگون مي شد. ابوبكر ترسيد (كه مبادا رسول خدا ρ به او چيزي بگويد) لذا دو زانو نشست و گفت: يا رسول الله! سوگند به خدا كه من كوتاهي كرده ام. و اين جمله را دو بار، تكرار كرد. نبي اكرم ρ فرمود:

«همانا خداوند مرا به سوي شما مبعوث كرد. شما مرا تكذيب كرديد و ابوبكر مرا تصديق كرد و با جان ومالش، مرا همراهي نمود. آيا دوستم را برايم مي گذاريد»؟ و اين جمله را دو بار تكرار نمود. بعد از آن، هيچ كس ابوبكر را اذيت نكرد.

1506ـ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ بَعَثَهُ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السُّلاسِلِ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: «عَائِشَةُ». فَقُلْتُ: مِنَ الرِّجَالِ فَقَالَ: «أَبُوهَا». قُلْتُ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ». فَعَدَّ رِجَالاً. (بخاري: 3662)

ترجمه: عمرو بن عاص τ مي‌گويد: رسول الله ρ مرا به عنوان فرمانده لشكر ذات‌السلاسل، تعيين نمود. نزد آنحضرت ρ رفتم و پرسيدم: محبوبترين انسان، نزد تو كيست؟ فرمود: «عايشه». گفتم: از مردان چه كسي محبوبتر است؟ فرمود: «پدرش». گفتم: بعد از او؟ فرمود: «عمر بن خطاب». و چند نفر ديگر را بر شمرد.

1507. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلاءَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ أَحَدَ شِقَّيْ ثَوْبِي يَسْتَرْخِي إِلاَّ أَنْ أَتَعَاهَدَ ذَلِكَ مِنْهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّكَ لَسْتَ تَصْنَعُ ذَلِكَ خُيَلاءَ». (بخارى:3665)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هركس، از روي تكبر، لباسش را بر زمين بكشاند، خداوند، روز قيامت به او نگاه نخواهد كرد». ابوبكر گفت: يك طرف لباسم پايين مي افتد مگر اينكه مواظب آن باشم. رسول الله ρ فرمود: «تو اين كار را از روي تكبر، انجام نمي دهي».

1508ـ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ τ: أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ، ثُمَّ خَرَجَ، فَقُلْتُ: لأَلْزَمَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ وَلأَكُونَنَّ مَعَهُ يَوْمِي هَذَا، قَالَ: فَجَاءَ الْمَسْجِدَ فَسَأَلَ عَنِ

النَّبِيِّ ρ فَقَالُوا: خَرَجَ وَوَجَّهَ هَا هُنَا فَخَرَجْتُ عَلَى إِثْرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ حَتَّى دَخَلَ بِئْرَ أَرِيسٍ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ وَبَابُهَا مِنْ جَرِيدٍ، حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ρ حَاجَتَهُ فَتَوَضَّأَ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى بِئْرِ أَرِيسٍ وَتَوَسَّطَ قُفَّهَا وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلاَّهُمَا فِي الْبِئْرِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ: لأَكُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ ρ الْيَوْمَ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: أَبُو بَكْرٍ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ ثُمَّ ذَهَبْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لأَبِي بَكْرٍ: ادْخُلْ وَرَسُولُ اللَّهِ ρ يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَجَلَسَ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ρ مَعَهُ فِي الْقُفِّ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبِئْرِ، كَمَا صَنَعَ النَّبِيُّ ρ، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِي يَتَوَضَّأُ، وَيَلْحَقُنِي، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلانٍ خَيْرًا . يُرِيدُ أَخَاهُ . يَأْتِ بِهِ، فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ: «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ». فَجِئْتُ، فَقُلْتُ: ادْخُلْ وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِالْجَنَّةِ، فَدَخَلَ فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي الْقُفِّ عَنْ يَسَارِهِ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبِئْرِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، فَقُلْتُ: إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلانٍ خَيْرًا يَأْتِ بِهِ، فَجَاءَ إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، فَقُلْتُ: عَلَى رِسْلِكَ، فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ». فَجِئْتُهُ، فَقُلْتُ لَهُ: ادْخُلْ، وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُكَ، فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقُفَّ قَدْ مُلِئَ، فَجَلَسَ وِجَاهَهُ مِنَ الشَّقِّ الآخَرِ. (بخاري:3674)

ترجمه: از ابوموسي اشعري τ روايت است كه او در خانه اش وضو گرفت. سپس بيرون رفت و با خود گفت: رسول خدا ρ را ترك نمي كنم و امروز را با او خواهم بود. آنگاه به مسجد رفت و جوياي پيامبر

اکرم ρ شد. به او گفتند: بيرون شد و به اين طرف رفت. ابوموسي مي گويد: دنبال اش به راه افتادم و به جستجوي او پرداختم تا اينکه وارد باغ اريس شد. من کنار دروازة آن که از شاخه هاي درخت خرما ساخته شده بود، نشستم تا وقتيکه رسول خدا ρ قضاي حاجت کرد و وضو گرفت. آنگاه برخاستم و بسوي او رفتم و ديدم بر لبة چاه اريس نشسته و ساقهايش را برهنه نموده و داخل چاه، آويزان کرده است. به ايشان، سلام دادم و برگشتم و کنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امروز دربان پيامبر خدا ρ مي شوم. سپس، ابوبکر آمد و در را فشار داد. گفتم: کيستي؟ گفت: ابوبکر. گفتم: صبر کن. آنگاه، نزد رسول خدا ρ رفتم و گفتم: اي رسول خدا! او ابوبکر است و اجازة ورود مي خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس به سوي ابوبکر رفتم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله ρتو را به بهشت، بشارت داد. ابوبکر وارد شد و بر لبة چاه، سمت راست رسول خدا ρ نشست و مانند آنحضرت ρ پاهايش را در چاه، آويزان کرد و ساقهايش را برهنه ساخت. سپس برگشتم و سرجايم نشستم. و چون برادرم را گذاشته بودم که وضو بگيرد و به من ملحق شود، با خود گفتم: اگر خداوند به او (يعني برادرم) ارادة خير داشته باشد، او را مي آورد. ناگهان، ديدم که شخصي دروازه را تکان مي دهد. پرسيدم: کيستي؟ گفت: عمر بن خطاب. گفتم: صبر کن. آنگاه نزد رسول خدا ρ رفتم و به ايشان سلام دادم و گفتم: عمر بن خطاب است و اجازة ورود مي خواهد. فرمود: «بگو وارد شود و به او بشارت بهشت بده». پس آمدم و گفتم: وارد شو و رسول خدا ρ به تو بشارت بهشت داد». او هم وارد شد و بر لبة چاه، سمت چپ پيامبر اکرم ρ نشست و پاهايش را در چاه، آويزان کرد. من برگشتم و سر جايم نشستم و دوباره با خود گفتم: اگر خداوند به فلاني ارادة خير داشته باشد، او را مي آورد. فردي ديگر آمد و دروازه را تکان داد. گفتم: کيستي؟ گفت: عثمان بن عفان. گفتم: صبر کن. پس نزد رسول خدا ρ آمدم و او را با خبر ساختم. فرمود: «بگو وارد شود و به او به

خاطر مصيبتي كه گرفتارش مي شود، بشارت بهشت بده». نزدش آمدم و به او گفتم: وارد شو و رسول الله ρ تو را به خاطر مصيبتي كه به آن گرفتار مي شوي، بشارت بهشت داد. او نيز وارد شد و ديد كه لبة چاه، پر شده است. لذا آن طرف چاه و روبري رسول خدا ρ نشست.

1509 . عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلا نَصِيفَهُ». (بخارى: 3673)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اصحاب مرا دشنام ندهيد. زيرا اگر يكي از شما به اندازة كوه احد، طلا انفاق كند، با يك يا نصف مدّي كه اصحاب من انفاق مي كنند، برابري نمي كند». (مدّ، پيمانه اي است كه برخي آنرا به اندازة پُري دوكفِ دست دانسته اند).

1510- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ صَعِدَ أُحُدًا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ، فَرَجَفَ بِهِمْ، فَقَالَ: «اثْبُتْ أُحُدُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ». (بخارى: 3675)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: نبي اكرم ρ ، ابوبكر، عمر و عثمان ψ بالاي كوه احد رفتند. كوه احد آنان را لرزاند. رسول اكرم ρ فرمود: «اي احد! آرام باش چرا كه صرفا روي تو يك نبي، يك صديق و دو شهيد، قرار دارد».

1511. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ فِي قَوْمٍ، فَدَعَوُا اللَّهَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَقَدْ وُضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ، إِذَا رَجُلٌ مِنْ خَلْفِي قَدْ وَضَعَ مِرْفَقَهُ عَلَى مَنْكِبِي، يَقُولُ: رَحِمَكَ اللَّهُ، إِنْ كُنْتُ لأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، لأَنِّي كَثِيرًا مَا كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: كُنْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَفَعَلْتُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَانْطَلَقْتُ

وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَإِنْ كُنْتُ لأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَهُمَا، فَالْتَفَتُّ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. (بخارى:3677)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: در ميان گروهي ايستاده بودم كه براي عمر بن خطاب τ دعا مي كردند در حالي كه جنازة او بر تخت اش گذاشته شده بود. ناگهان، مردي از پشت سر، آرنجش را بر شانه ام گذاشت و مي گفت: خداوند، تو (عمر) را رحمت كند. آرزو مي كردم كه خدا تو را در كنار دو دوست ات، قرار دهد. زيرا بسيار مي شنيدم كه رسول الله ρ مي فرمود: «با ابوبكر و عمر بودم. من و ابوبكر و عمر، فلان كار را انجام داديم. من و ابوبكر و عمر رفتيم». لذا آرزو مي كردم كه خداوند تو را در كنار آنها قرار دهد.

ابن عباس رضي‌الله‌عنهما مي‌گويد: چهره ام را بر گرداندم. ديدم كه او علي بن ابي طالبτ است.

باب (2): مناقب عمر بن خطاب τ

1512- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «رَأَيْتُنِي دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِالرُّمَيْصَاءِ امْرَأَةِ أَبِي طَلْحَةَ، وَسَمِعْتُ خَشَفَةً، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: هَذَا بِلالٌ وَرَأَيْتُ قَصْرًا بِفِنَائِهِ جَارِيَةٌ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: لِعُمَرَ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهُ فَأَنْظُرَ إِلَيْهِ فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ». فَقَالَ عُمَرُ: بِأَبِي وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعَلَيْكَ أَغَارُ؟! (بخارى: 3679)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خواب ديدم كه وارد بهشت شدم و در آنجا، رُميصاء همسر ابو طلحه را ديدم و صداي پايي شنيدم. پرسيدم: اين كيست؟ (فرشته) گفت: اين، بلال است. و قصري ديدم كه در حياط آن، دوشيزه اي نشسته بود. پرسيدم: اين قصر، مالِ كيست؟ گفت: از آنِ عمر است. خواستم وارد شوم و آنرا ببينم اما به ياد غيرت تو افتادم». عمر گفت: يا رسول الله! پدر و مادرم فداي تو باد. آيا براي تو هم به غيرت مي آيم؟!

1513ـ عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ρ عَنِ السَّاعَةِ، فَقَالَ: مَتَى السَّاعَةُ؟قَالَ: «وَمَاذَا أَعْدَدْتَ لَهَا»؟ قَالَ: لا شَيْءَ إِلاَّ أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. فَقَالَ: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». قَالَ أَنَسٌ: فَمَا فَرِحْنَا بِشَيْءٍ فَرَحَنَا بِقَوْلِ النَّبِيِّ ρ : «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». قَالَ أَنَسٌ: فَأَنَا أُحِبُّ النَّبِيَّ ρ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ بِحُبِّي إِيَّاهُمْ وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ. (بخارى: 3688)

ترجمه: انس τ مي گويد: مردي از نبي اكرم ρ در مورد قيامت، پرسيد و گفت: قيامت كي بر پا مي شود؟ رسول اكرم ρ فرمود: «براي آن، چه تدارك ديده اي»؟ گفت: چيزي آماده نكرده ام جز اينكه خدا و رسولش را دوست دارم. آنحضرت ρ فرمود: «تو روز قيامت با كسي همراه خواهي بود كه او را دوست داري».

انس τ مي گويد: هيچ چيزي ما را به اندازة اين سخن نبي اكرم ρ خوشحال نكرد كه فرمود: «تو با كسي همراه خواهي بود كه او را دوست داري». انس τ ادامه داد: من نبي اكرمρ، ابوبكر و عمر رضي الله عنهما را دوست دارم و بخاطر همين دوستي، اميدوارم كه روز قيامت، همراه آنان باشم اگر چه اعمالم مانند اعمال آنها نيست.

1514. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لَقَدْ كَانَ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رِجَالٌ يُكَلَّمُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ، فَإِنْ يَكُنْ مِنْ أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعُمَرُ». (بخارى:3689)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «در ميان بني اسرائيل كه قبل از شما مي زيسته اند، مرداني وجود داشت كه پيامبر نبودند ولي به آنها الهام مي شد. اگر در ميان امت من، يكي از آنها وجود داشته باشد، آن شخص، عمر خواهد بود».

باب (3): مناقب عثمان بن عفان τ

1515ـ عن عَبْدِاللَّهِ بْنُ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أنَّه جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ فقَالَ لَهُ: هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ وَلَمْ يَشْهَدْ. قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: تَعْلَمُ أَنَّهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ: تَعَالَ أُبَيِّنْ لَكَ ،أَمَّا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَغَفَرَ لَهُ، وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَدْرٍ فَإِنَّهُ كَانَتْ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ». وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ فَلَوْ كَانَ أَحَدٌ أَعَزَّ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَانَ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ، فَبَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عُثْمَانَ وَكَانَتْ بَيْعَةُ الرِّضْوَانِ بَعْدَ مَا ذَهَبَ عُثْمَانُ، إِلَى مَكَّةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِيَدِهِ الْيُمْنَى هَذِهِ: «يَدُ عُثْمَانَ». فَضَرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ، فَقَالَ: «هَذِهِ لِعُثْمَانَ». فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: اذْهَبْ بِهَا الآنَ مَعَكَ. (بخارى:3698)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه مردي از اهالي مصر، نزد او آمد و گفت: آيا مي داني كه عثمان روز جنگ احد، فرار كرد؟ گفت: بلي. پرسيد: آيا مي داني كه او در جنگ بدر، حاضر نشد و غيبت كرد؟ گفت: بلي. پرسيد: آيا مي داني كه او در بيعت رضوان هم حضور نداشت و غيبت كرد؟ گفت: بلي. آن مرد، فرياد كشيد وتكبير گفت. ابن عمر رضي الله عنهما گفت: بيا تا برايت توضيح دهم. اما در مورد فرار روز احد، من گواهي مي دهم كه خداوند، او را عفو كرده و بخشيده است. و در مورد غيبت روز بدر بايد بگويم: دختر رسول خدا ρ يعني همسرش، بيمار بود. لذا رسول خدا ρ به او گفت: «پاداش و سهم غنيمت يك نفر از كساني كه در جنگ بدر شركت كرده اند، به تو نيز مي رسد». اما اينكه در بيعت رضوان، حضور نداشت، دليلش اين بود كه اگر در وادي مكه، كسي عزيزتر از عثمان وجود مي داشت، او را به جايش مي فرستاد. ولي

به همين خاطر، رسول خدا ρ عثمان را فرستاد. و بيعت رضوان بعد از رفتن او به مكه، صورت گرفت. در نتيجه، رسول الله ρ دست راستش را بجاي دست عثمان قرار داد و فرمود: «اين، دست عثمان است». آنگاه آنرا روي دست چپش نهاد و فرمود: «اين، بيعت عثمان است». در پايان، ابن عمر به آن مرد گفت: هم اكنون، اين جوابها را نيز با خود بير.

باب (4): مناقب علي بن ابي طالب τ

1516 . عَنْ عَلِيٍّ: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام شَكَتْ مَا تَلْقَى مِنْ أَثَرِ الرَّحَا، فَأَتَى النَّبِيَّ ρ سَبْيٌ، فَانْطَلَقَتْ، فَلَمْ تَجِدْهُ، فَوَجَدَتْ عَائِشَةَ فَأَخْبَرَتْهَا، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ρ أَخْبَرَتْهُ عَائِشَةُ بِمَجِيءِ فَاطِمَةَ، فَجَاءَ النَّبِيُّ ρ إِلَيْنَا وَقَدْ أَخَذْنَا مَضَاجِعَنَا، فَذَهَبْتُ لأَقُومَ فَقَالَ: «عَلَى مَكَانِكُمَا». فَقَعَدَ بَيْنَنَا حَتَّى وَجَدْتُ بَرْدَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِي وَقَالَ: «أَلا أُعَلِّمُكُمَا خَيْرًا مِمَّا سَأَلْتُمَانِي؟ إِذَا أَخَذْتُمَا مَضَاجِعَكُمَا تُكَبِّرَا أَرْبَعًا وَثَلاثِينَ وَتُسَبِّحَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ وَتَحْمَدَا ثَلاثًا وَثَلاثِينَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمَا مِنْ خَادِمٍ». (بخاري:3705)

ترجمه: علي بن ابي طالب τ مي گويد: فاطمه رضي الله عنها از سختي كار با آسيا، شكايت داشت. بدين جهت، پس از اينكه چند اسير نزد نبي اكرم ρ آوردند، خدمت آنحضرتρ رفت ولي او را نيافت. بلكه عايشه رضي الله عنها را ديد و در اين مورد، با وي سخن گفت. هنگامي كه نبي اكرم ρ آمد، عايشه رضي الله عنها او را از آمدن فاطمه رضي الله عنها باخبر ساخت. رسول اكرم ρ نزد ما آمد در حالي كه ما به رختخواب رفته بوديم. خواستم بلند شوم كه فرمود: «بلند نشويد». آنگاه بين ما نشست تا جايي كه سردي قدمهايش را بر سينه ام احساس كردم و فرمود: «آيا به شما چيزي بهتر از خواسته تان نياموزم؟ هرگاه به رختخواب رفتيد، سي و چهار بار الله اكبر، سي و سه بار سبحان الله و سي و سه بار، الحمد الله بگوييد. اينها براي شما از خدمتكار، بهترانند».

باب (5): مناقب خويشاوندان پيامبر اكرم ρ

1517ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كُنْتُ يَوْمَ الأَحْزَابِ جُعِلْتُ أَنَا وَعُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ فِي النِّسَاءِ فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا بِالزُّبَيْرِ عَلَى فَرَسِهِ، يَخْتَلِفُ إِلَى بَنِي قُرَيْظَةَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا، فَلَمَّا رَجَعْتُ، قُلْتُ: يَا أَبَتِ رَأَيْتُكَ تَخْتَلِفُ، قَالَ: أَوَهَلْ رَأَيْتَنِي يَا بُنَيَّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ، قَالَ: «مَنْ يَأْتِ بَنِي قُرَيْظَةَ فَيَأْتِينِي بِخَبَرِهِمْ»؟ فَانْطَلَقْتُ، فَلَمَّا رَجَعْتُ جَمَعَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ρ أَبَوَيْهِ فَقَالَ: «فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». (بخارى:3720)

ترجمه: عبدالله بن زبير τ مي‌گويد: روز جنگ احزاب من و عمر بن ابي سلمه در ميان زنان بوديم. در آن هنگام، زبير را ديدم كه بر اسبش سوار است و دو يا سه بار، نزد نبي قريظه، رفت و آمد مي كند. پس از باز گشت، گفتم: اي پدر! تو را ديدم كه رفت و آمد مي كردي. گفت: پسرم! مرا ديدي؟ گفتم: بلي. گفت: رسول الله ρ فرمود: «چه كسي نزد بني قريظه مي رود و اخبار آنها را برايم مي آورد»؟ پس من رفتم. هنگام بازگشت، رسول خدا ρ پدر و مادرش را با هم ذكر كرد و فرمود: «پدر و مادرم فدايت باد».

باب (6): ذكر طلحه بن عبيد الله τ

1518. عَنْ طَلْحَةَ τ قَالَ: لَمْ يَبْقَ مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي بَعْضِ تِلْكَ الأَيَّامِ الَّتِي قَاتَلَ فِيهِنَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ غَيْرِيْ وَ غَيْرَ سَعْدٍ. (بخارى:3723)

ترجمه: طلحه بن عبيدالله τ مي‌گويد: در يكي از روزهايي كه نبي اكرم ρ با دشمنان جنگيد (روز احد) كسي غير از من و سعد، همراه رسول خدا ρ نماند.

1519- وَعَنْهُ τ: أَنَّهُ وَقَى النَّبِيَّ ρ بِيَدِهِ وَضُرِبَ فِيْهَا حَتَّى شَلَّتْ. (بخارى: 3724)

ترجمه: همچنين از طلحه τ روايت است كه او در روز احد، با دستش، آنقدر از رسولخداρ محافظت نمود كه بعلت ضربات زياد، دستش فلج شد.

باب (7): مناقب سعد بن ابي وقاص τ

1520- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِيْ وَقَّاصٍτ قَالَ: جَمَعَ لِيَ النَّبِيُّ ρ أَبَوَيْهِ يَوْمَ أُحُدٍ. (بخارى:3725)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص τ ميگويد: نبي اكرم ρ روز جنگ احد، والدينش را برايم جمع كرد. (يعني فرمود: «پدر و مادرم فدايت باد»).

باب (8): ذكر دامادهاي پيامبر خدا ρ

1521. عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ τ: أَنَّ عَلِيًّا خَطَبَ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ، فَسَمِعَتْ بِذَلِكَ فَاطِمَةُ، فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ρ فَقَالَتْ: يَزْعُمُ قَوْمُكَ أَنَّكَ لا تَغْضَبُ لِبَنَاتِكَ، وَهَذَا عَلِيٌّ نَاكِحٌ بِنْتَ أَبِي جَهْلٍ. فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَسَمِعْتُهُ حِينَ تَشَهَّدَ يَقُولُ: «أَمَّا بَعْدُ أَنْكَحْتُ أَبَا الْعَاصِ بْنَ الرَّبِيعِ فَحَدَّثَنِي وَصَدَقَنِي، وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا وَاللَّهِ لا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ». فَتَرَكَ عَلِيٌّ الْخِطْبَةَ. (بخارى: 3729)

ترجمه: مسور بن مخرمه τ مي گويد: علي بن ابي طالب τ از دختر ابوجهل، خواستگاري كرد. هنگامي كه خبر به گوش فاطمه τ رسيد، نزد رسول الله ρ آمد و گفت: قومات خيال مي كنند كه تو بخاطر دخترانت، خشمگين نمي شوي و هم اكنون، علي مي خواهد با دختر ابوجهل، ازدواج كند. بعد از شنيدن اين سخن، رسول خدا ρ برخاست و شنيدم كه پس از خواندن شهادتين، فرمود: «اما بعد، من ابو العاص بن ربيع

را داماد كردم. او در سخنانش با من، صادق بود. و فاطمه پارة تن من است و من دوست ندارم كه برايش بد بگذرد. به خدا سوگند، دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا، در خانة يك شوهر، جمع نمي شوند».

آنگاه علي τ از خواستگاري اش، صرف نظر كرد.

1522. وَعَنْهُ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ وَذَكَرَ صِهْرًا لَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِشَمْسٍ، فَأَثْنَى عَلَيْهِ فِي مُصَاهَرَتِهِ إِيَّاهُ، فَأَحْسَنَ، قَالَ: «حَدَّثَنِي فَصَدَقَنِي، وَوَعَدَنِي فَوَفَى لِي». (بخاري:3729)

ترجمه: و در روايتي ديگر، مسور بن مخزمه مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ ذكر دامادش (ابوالعاص) را كه از بني عبد شمس بود، به ميان آورد و پيوند با ايشان را بسيار ستود و فرمود: «او در سخنانش با من صادق بود و به وعده هايي كه به من داد، وفا كرد».

باب (9): مناقب زيد بن حارثه τ

1523. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ρ بَعْثًا، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَطَعَنَ بَعْضُ النَّاسِ فِي إِمَارَتِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنْ تَطْعُنُوا فِي إِمَارَتِهِ، فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعُنُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ، وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لِلإِمَارَةِ، وَإِنْ كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ». (بخارى:3730)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ گروهي را به جهاد، اعزام كرد و اسامه بن زيد رضي الله عنهما را به عنوان امير آنان، تعيين فرمود. برخي از مردم به فرماندهي اش اعتراض كردند. نبي اكرم ρ فرمود: «شما كه هم اكنون به فرماندهي او، اعتراض داريد، قبلاً به فرماندهي پدرش نيز اعتراض داشتيد. سوگند به خدا كه او (پدرش) شايستة فرماندهي و محبوبترين مردم نزد من بود. و بعد از او، اين، (اسامه) نيز محبوبترين مردم، نزد من است».

1524. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ قَائِفٌ وَالنَّبِيُّ ρ شَاهِدٌ وَأُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَزَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ مُضْطَجِعَانِ، فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ الأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، قَالَ: فَسُرَّ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ρ وَأَعْجَبَهُ، فَأَخْبَرَ بِهِ عَائِشَةَ. (بخاری:3731)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ حضور داشت و اسامه بن زيد و زيد بن حارثه، خواب بودند كه قيافه شناسي وارد شد و گفت: يكي از اين قدمها از ديگري، بوجود آمده است. راوي مي گويد: نبي اكرم ρ از شنيدن اين سخن، خوشحال شد و آنرا پسنديد و به اطلاع عايشه رضي الله عنها رساند.

باب (10): ذكر اسامه بن زيد رضي الله عنهما

1525. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ سَرَقَتْ، فَقَالُوا: مَنْ يُكَلِّمُ فِيهَا النَّبِيَّ ρ؟ فَلَمْ يَجْتَرِئْ أَحَدٌ أَنْ يُكَلِّمَهُ، فَكَلَّمَهُ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَقَالَ: «إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ إِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ وَإِذَا سَرَقَ فِيهِمُ الضَّعِيفُ قَطَعُوهُ، لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ لَقَطَعْتُ يَدَهَا». (بخاری:3733)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: زني از بني مخزوم، مرتكب سرقت شد. مردم گفتند: چه كسي دربارة او با نبي اكرم ρ سخن مي گويد؟ كسي جرأت نكرد كه با اوسخن بگويد. سر انجام، اسامه بن زيد رضي الله عنهما با رسول خدا ρ سخن گفت: آنحضرت ρ فرمود: «اگر در ميان بني اسرائيل، فرد مشهوري، مرتكب دزدي مي شد، او را رها مي‌كردند. و اگر فرد ضعيفي، مرتكب دزدي مي شد، دستش را قطع مي كردند. اگر (بجاي آن زن) فاطمه هم مي بود، دستش را قطع مي كردم».

1526. عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يَأْخُذُهُ وَالْحَسَنَ فَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ أَحِبَّهُمَا، فَإِنِّي أُحِبُّهُمَا». (بخاری:3735)

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما مي‌گويد: نبي اكرم ρ من و حسن را در بغل گرفت و فرمود:

«پروردگارا! اينها را دوست داشته باش چرا كه من اينها را دوست دارم».

باب (11): مناقب عبدالله بن عمر رضي الله عنهما

1527. عَنْ حَفْصَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ لَهَا: «إِنَّ عَبْدَاللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ». (بخاری: 3741)

ترجمه: از حفصه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم ρ به او گفت: «همانا عبد الله، مرد نيكوكاري است».

باب (12): مناقب عمار و حذيفه رضي الله عنهما

1528. عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ τ أَنَّهُ جَلَسَ إِلى جَنْبِهِ غُلامٌ فِي مَسْجِدٍ بِالْشَامِ، وَكَانَ قَد قَالَ: اللَّهُمَّ يَسِّرْ لِي جَلِيساً صالحاً. فَقَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ: مِمَّنْ أَنْتَ؟ قَالَ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ. قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمْ صَاحِبُ السِّرِّ الَّذِي لا يَعْلَمُهُ غَيْرُهُ؟ يَعْنِي حُذَيْفَةَ، قَالَ: قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمِ الَّذِي أَجَارَهُ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ ρ؟ . يَعْنِي: مِنَ الشَّيْطَانِ، يَعْنِي: عَمَّارًا . قُلْتُ: بَلَى. قَالَ: أَلَيْسَ فِيكُمْ أَوْ مِنْكُمْ صَاحِبُ السِّوَاكِ وَالْوِسَادِ أَوِ السِّرَارِ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: كَيْفَ كَانَ عَبْدُاللَّهِ يَقْرَأُ [وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى] قُلْتُ: [وَالذَّكَرَ وَالأُنْثَى] قَالَ: مَا زَالَ بِي هَؤُلاءِ حَتَّى كَادُوا يَسْتَنْزِلُونِي عَنْ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ. (بخاری:3743)

ترجمه: از ابودرداءτ روايت است كه نوجواني در يكي از مساجد شام، كنار او نشست و قبلاً چنين دعا كرده بود كه: بار الها! دوست خوبي نصيبم كن. ابودرداء پرسيد: اهل كجايي؟ گفت: از اهالي كوفه هستم و پرسيد: آيا صاحب سرّي كه فقط او اسرار را

مي داند (حذيفه) در ميان شما نيست؟ گفتم: بلي. پرسيد: آيا كسي كه خداوند او را به زبان پيامبرش از شيطان، پناه داد (عمار) در ميان شما نيست؟ گفتم: بلي. پرسيد: آيا كسي كه سايه به سايه، رسول خدا ρ را همراهي مي كرد و مسواك اش را بر مي داشت، در ميان شما نيست؟ گفتم: بلي. پرسيد: عبدالله بن مسعود آية [وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى] را چگونه قرائت مي كرد. گفتم: بعد از آن،[وَالذَّكَرَ وَالأُنْثَى] مي خواند.

ابودرداء مي گويد: مردم شام، آنقدر در مورد اين آيه از من سؤال كردند كه نزديك بود مرا از آنچه كه از رسول خدا ρ شنيده بودم، منصرف سازند.

باب (13): مناقب ابو عبيده بن جراح τ

1529ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينًا وَإِنَّ أَمِينَنَا أَيَّتُهَا الأُمَّةُ، أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ». (بخارى:3744)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر امتي، اميني دارد. اي امت! امين ما، ابو عبيده بن جراح است».

باب (14): مناقب حسن وحسين رضي الله عنهما

1530. عَنِ الْبَرَاءِ τ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى عَاتِقِهِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ». (بخارى:3749)

ترجمه: براء بن عازب τ ميگويد: نبي اكرم ρ را ديدم كه حسن بن علي رضي الله عنهما بر شانه اش قرار داشت و مي فرمود: «خدايا! من او را دوست دارم. پس تو نيز او را دوست داشته باش».

1531- عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَشْبَهَ بِالنَّبِيِّ ρ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ τ. (بخارى:3752).

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: هيچ كس مانند حسن بن علي رضي الله عنهما شبيه نبي اكرم ρ نبود.

1532 . عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنَ عُمَرَ τ وَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْمُحْرِمِ يَقْتُلُ الذُّبَابَ، فَقَالَ: أَهْلُ الْعِرَاقِ يَسْأَلُونَ عَنِ الذُّبَابِ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ ρ، وَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «هُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا». (بخارى:3753).

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه شخصي از او پرسيد: اگر كسي در حالت احرام، مگسي را بكشد، حكم اش چيست؟ گفت: مردم عراق از كشته شدن مگس مي پرسند در حالي كه فرزند دختر رسول خدا ρ را كشتند! حال آنكه نبي اكرم ρ فرمود: «حسن و حسين، گلهاي خوشبوي من در دنيا هستند».

باب (15): مناقب عبد الله بن عباس رضي الله عنهما

1533- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ τ قَالَ: ضَمَّنِي النَّبِيُّ ρ إِلَى صَدْرِهِ، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْحِكْمَةَ». وَفِي رِوَايَةٍ: «اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ». (بخارى:3756).

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم ρ مرا در آغوش گرفت و فرمود: «خدايا! به او حكمت بياموز» و در روايتي ديگر، آمده است كه فرمود: «بار الها! به او كتاب (قرآن) بياموز».

باب (16): مناقب خالد بن وليد τ

1534- عَنْ أَنَسٍ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ نَعَى زَيْدًا وَجَعْفَرًا وَابْنَ رَوَاحَةَ وَذَكَرَ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ ثُمَّ قَالَ: «فأَخَذَها ـ يعني: الرَّايَةَ ـ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ، حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ». (بخارى:3757)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ خبر شهادت زيد، جعفر، و ابن رواحه را اعلام كرد ... شرح بقية حديث قبلا بيان شد. و علاوه بر آن، فرمود: «سرانجام، پرچم را شمشيري از شمشير هاي خدا (خالد) بدست گرفت و خداوند بوسيلة او فتح و پيروزي، نصيبشان ساخت».

باب (17): مناقب سالم؛ غلام آزاد شدة ابوحذيفه τ؛

1535. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «اسْتَقْرِئُوا الْقُرْآنَ مِنْ أَرْبَعَةٍ: مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ . فَبَدَأَ بِهِ . وَسَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ، وَأُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ، وَمُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ». (بخارى:3758)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ مي فرمود: «قرائت قرآن را از چهار نفر بياموزيد: 1ـ عبدالله بن مسعود ـ و نخست، از او نام برد. 2ـ سالم؛ غلام آزاد شدة ابو حذيفه؛ 3ـ ابي بن كعب. 4ـ معاذ بن جبل».

باب (18): مناقب عايشه رضي الله عنها

1536. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا اسْتَعَارَتْ مِنْ أَسْمَاءَ قِلادَةً فَهَلَكَتْ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ نَاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ فِي طَلَبِهَا، فَأَدْرَكَتْهُمُ الصَّلاةُ فَصَلُّوْا بِغَيْرِ وُضُوءٍ، فَلَمَّا أَتَوُا النَّبِيَّ ρ شَكَوْا ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَنَزَلَتْ آيَةُ التَّيَمُّمِ، ثُمَّ ذَكَرَتْ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ فِيْ كِتَابِ التَّيَمُّمِ. (بخارى:3773)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: گلوبندي را كه از (خواهرم) اسماء به عاريت گرفته بودم، گم شد. رسول الله ρ چند تن از يارانش را به جستجوي آن فرستاد. در اثناي جستجو، وقت نماز فرا

رسيد. آنان بدون وضو، نماز خواندند. وقتي نزد نبي اكرم ρ آمدند و از اينكه بدون وضو، نماز خوانده بودند، شكايت كردند. در نتيجه،آية تيمم نازل شد. شرح بقية حديث در كتاب تيمم، بيان گرديد.

باب (19): مناقب انصار رضوان الله عليهم اجمعين

1537- عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ :كَانَ يَوْمُ بُعَاثَ يَوْمًا قَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ρ، فَقَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَقَدِ افْتَرَقَ مَلَؤُهُمْ وَقُتِلَتْ سَرَوَاتُهُمْ وَجُرِّحُوا، فَقَدَّمَهُ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ρ فِي دُخُولِهِمْ فِي الإِسْلامِ. (بخارى:3777)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: روز (جنگ) بعاث، روزي است كه خداوند آنرا به رسولش هديه نمود. رسول خدا ρ در حالي وارد مدينه شد كه آنان، متفرق، سرانشان كشته و در تنگنا قرار گرفته بودند. پس خداوند، روز بعاث (جنگ) را به پيامبرش هديه نمود و آنرا باعث اسلام آوردن مردم مدينه ساخت.

باب (20): اين سخن پيامبر اكرم ρ كه فرمود: «اگر هجرت نمي بود، من يكي از انصار بودم»

1538- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَوْلا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنَ الأَنْصَارِ». (بخارى:3779)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اگر هجرت نمي بود، من يكي از انصار بودم».

باب (21): دوستي انصار، از ايمان است

1539. عن الْبَرَاءِ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «الأَنْصَارُ لا يُحِبُّهُمْ إِلاَّ مُؤْمِنٌ، وَلا يُبْغِضُهُمْ إِلاَّ مُنَافِقٌ، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ». (بخاری:3783)

ترجمه: براء بن عازب τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «انصار را دوست ندارد مگر مؤمن. و با آنان، دشمني نمي كند مگر منافق. پس هر كس، آنها را دوست داشته باشد، خداوند او را دوست مي دارد و هركس، آنها را دشمن بدارد، خداوند، او را دشمن مي دارد».

باب (22): اين سخن پيامبر اكرم ρ كه خطاب به انصار فرمود: «شما محبوبترين مردم، نزد من هستيد»

1540. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: رَأَى النَّبِيُّ ρ النِّسَاءَ وَالصِّبْيَانَ مُقْبِلِينَ مِنْ عُرُسٍ، فَقَامَ النَّبِيُّ ρ مُمْثِلاً فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ» قَالَهَا ثَلاثَ مِرَارٍ. (بخاری:3785)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ زنان و كودكان انصار را ديد كه از يك عروسي مي آيند. پس برخاست و راست ايستاد و فرمود: «خدا گواه است كه شما محبوبترين مردم، نزد من هستيد». و اين جمله را سه بار تكرار كرد.

1541. وَعَنْهُ τ فِيْ رِوَايَةٍ: قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِρ وَمَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا، فَكَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّكُمْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ»، مَرَّتَيْنِ. (بخاری:3786)

ترجمه: و در روايتي ديگر، انسτ مي گويد: يكي از زنان انصار كه كودكي به همراه داشت، نزد رسول خدا ρ آمد. آنحضرت ρ با او صحبت كرد و فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، شما (انصار) محبوبترين مردم، نزد من هستيد». و اين جمله را دو بار، تكرار كرد.

1542. عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ τ قَالَتِ الأَنْصَارُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِكُلِّ نَبِيٍّ أَتْبَاعٌ وَإِنَّا قَدِ اتَّبَعْنَاكَ فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ أَتْبَاعَنَا مِنَّا فَدَعَا بِهِ.(بخارى:3787)

ترجمه: از زيد بن ارقم τ روايت است كه انصار گفتند: اي رسول خدا! هر پيامبري، پيرواني دارد و همانا ما از تو پيروي كرده ايم. پس از خداوند بخواه كه هم پيمانان ما را جزو ما قرار دهد. رسول خدا ρ نيز چنين دعا كرد.

باب (23): فضيلت تيره هاي انصار

1543. عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّ خَيْرَ دُورِ الأَنْصَارِ دَارُ بَنِي النَّجَّارِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي عَبْدِالأَشْهَلِ، ثُمَّ دَارُ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ الْخَزْرَجِ، ثُمَّ بَنِي سَاعِدَةَ، وَفِي كُلِّ دُورِ الأَنْصَارِ خَيْرٌ». فَذَكَرَ الْحَدِيْثَ وَقَدْ تَقَدَّمَ، ثُمَّ قَالَ: قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ لِلنَّبِيِّ ρ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، خُيِّرَ دُورُ الأَنْصَارِ فَجُعِلْنَا آخِرًا فَقَالَ: «أَوَلَيْسَ بِحَسْبِكُمْ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْخِيَارِ». (بخارى:3791)

ترجمه: ابوحميد τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «بهترين تيره هاي انصار به ترتيب، تيرة بني نجار، عبد الاشهل، بني حارث و بني ساعده هستند. و همه آنها خوب اند». شرح اين حديث قبلاً بيان شد. و در پايان اين روايت آمده است كه سعد بن عباده به نبي اكرم ρ گفت: اي رسول خدا! تيره هاي خوب انصار، نام برده شدند و ما در آخر، قرار گرفتيم. رسول اكرم ρ فرمود: «آيا براي شما كافي نيست كه جزو خوبان باشيد»؟

باب (24): اين سخن پيامبر اكرم ρ كه خطاب به انصار فرمود: «صبر كنيد تا با من در كنار حوض (كوثر) ملاقات نماييد»

1544. عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ τ: أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلا تَسْتَعْمِلُنِي كَمَا اسْتَعْمَلْتَ فُلانًا؟ قَالَ: «سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أُثْرَةً، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ». (بخارى:3792)

ترجمه: أسيد بن حضير τ مي گويد: مردي از انصار گفت: يا رسول الله! آيا همانطور كه به فلاني، مسئوليتي واگذار كرده اي، به من واگذار نمي كني؟ رسول خدا ρ فرمود: «بعد از من، تبعيض هاي نادرستي خواهيد ديد. پس صبر كنيد تا با من در كنار حوض (كوثر) ملاقات نماييد».

1545. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ فِيْ رِوَايَةٍ: «وَمَوْعِدُكُمُ الْحَوْضُ». (بخارى:3793)

ترجمه: و در روايتي ديگر، انس τ مي گويد: رسول خدا ρ فرمود: «وعدة شما با من، كنار حوض است».

باب (25): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: با آنكه خودشان به آن چيز، نيازمندند ولي ديگران را بر خود، ترجيح مي دهند

1546. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ρ، فَبَعَثَ إِلَى نِسَائِهِ؟ فَقُلْنَ: مَا مَعَنَا إِلاَّ الْمَاءُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ يَضُمُّ أَوْ يُضِيفُ هَذَا»؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ: أَنَا، فَانْطَلَقَ بِهِ إِلَى امْرَأَتِهِ، فَقَالَ أَكْرِمِي ضَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ ρ: فَقَالَتْ: مَا عِنْدَنَا إِلاَّ قُوتُ صِبْيَانِي، فَقَالَ: هَيِّئِي طَعَامَكِ، وَأَصْبِحِي سِرَاجَكِ، وَنَوِّمِي صِبْيَانَكِ إِذَا أَرَادُوا عَشَاءً، فَهَيَّأَتْ طَعَامَهَا، وَأَصْبَحَتْ سِرَاجَهَا، وَنَوَّمَتْ صِبْيَانَهَا، ثُمَّ قَامَتْ كَأَنَّهَا تُصْلِحُ سِرَاجَهَا فَأَطْفَأَتْهُ، فَجَعَلا يُرِيَانِهِ أَنَّهُمَا يَأْكُلانِ، فَبَاتَا طَاوِيَيْنِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَقَالَ: «ضَحِكَ اللَّهُ اللَّيْلَةَ . أَوْ

عَجِبَ . مِنْ فَعَالِكُمَا». فَأَنْزَلَ اللَّهُ: [وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] . (بخارى:3798)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: مردي نزد نبي اكرم ρ آمد. رسول خدا ρ كسي را نزد همسرانش فرستاد تا آنها را مطلع سازد. گفتند: نزد ما چيزي جز آب، وجود ندارد. رسول اكرم ρ خطاب به حاضرين گفت: «چه كسي اين شخص را مهمان مي كند»؟ مردي انصاري گفت: من. آنگاه، او را به خانه اش برد و به همسرش گفت: مهمان رسول خدا ρ را گرامي بدار. همسرش گفت: نزد ما چيزي جز خوراك بچه ها، وجود ندارد. گفت: غذايت را آماده كن، چراغت را روشن كن و هر گاه، كودكان ات شام خواستند، آنها را بخوابان. آن زن هم غذايش را آماده كرد، چراغش را روشن ساخت و كودكانش را خوابانيد. سپس، برخاست و چنين وانمود كرد كه مي خواهد چراغش را سر و سامان دهد ولي آنرا خاموش كرد. همچنين آن دو به مهمانشان چنين وانمود كردند كه غذا مي خورند (تا اينكه مهمان غذا را خورد) و آنها شب را گرسنه خوابيدند. صبح روز بعد كه آن انصاري نزد رسول خدا ρ رفت، آنحضرت ρ فرمود: «ديشب، خداوند از كار شما خنديد و يا تعجب كرد». آنگاه خداوند اين آيه را نازل فرمود: [وَيُؤْثِرُونَ عَلَي أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ]. (با آنكه خودشان به آن چيز، بشدت نياز دارند، ديگران را بر خود، ترجيح مي دهند. و كساني كه از بخل نفس خويش، محفوظ بمانند، آنان، قطعاً رستگارند).

باب (26): اين سخن پيامبر اكرم ρ كه فرمود: «از نيكانشان بپذيريد و از بدانشان، گذشت كنيد»

1547. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ يَقُولُ: مَرَّ أَبُو بَكْرٍ وَالْعَبَّاسُ رَضِي اللَّه عَنْهمَا بِمَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ الأَنْصَارِ وَهُمْ يَبْكُونَ، فَقَالَ: مَا يُبْكِيكُمْ؟ قَالُوا: ذَكَرْنَا مَجْلِسَ

النَّبِيِّ ρ مِنَّا، فَدَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ ρ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ، قَالَ: فَخَرَجَ النَّبِيُّ ρ، وَقَدْ عَصَبَ عَلَى رَأْسِهِ حَاشِيَةَ بُرْدٍ، قَالَ: فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَلَمْ يَصْعَدْهُ بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أُوصِيكُمْ بِالأَنْصَارِ، فَإِنَّهُمْ كَرِشِي وَعَيْبَتِي، وَقَدْ قَضَوْا الَّذِي عَلَيْهِمْ، وَبَقِيَ الَّذِي لَهُمْ، فَاقْبَلُوا مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَتَجَاوَزُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ». (بخاری:3799)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: ابوبكر و عباس رضي الله عنهما از كنار يكي از مجالس انصار گذشتند و ديدند كه آنها گريه مي كنند. عباس τ پرسيد: چرا گريه مي كنيد؟ گفتند: به ياد مجالسي كه نبي اكرم ρ با ما داشت، افتاديم. سپس، عباس τ نزد رسول خدا ρ رفت و او را با خبر ساخت. راوي مي گويد: آنگاه نبي اكرم ρ در حالي كه پارچه اي به سرش بسته بود، بيرون آمد و براي آخرين بار، به منبر رفت. و پس از حمد و ثناي خداوند، فرمود: «شما را در مورد انصار، سفارش مي كنم. آنان، راز دار و امانت دار من هستند. و به وظايف خود، عمل كرده اند ولي حق آنان بر ما باقي است. پس، از نيكانشان بپذيريد و از بدانشان، گذشت نماييد».

1548- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا يَقُولُ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَعَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ مُتَعَطِّفًا بِهَا عَلَى مَنْكِبَيْهِ وَعَلَيْهِ عِصَابَةٌ دَسْمَاءُ، حَتَّى جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّ النَّاسَ يَكْثُرُونَ، وَتَقِلُّ الأَنْصَارُ، حَتَّى يَكُونُوا كَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ، فَمَنْ وَلِيَ مِنْكُمْ أَمْرًا يَضُرُّ فِيهِ أَحَدًا أَوْ يَنْفَعُهُ، فَلْيَقْبَلْ مِنْ مُحْسِنِهِمْ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ مُسِيئِهِمْ». (بخاری:3800)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ در حالي كه ملافه اي پوشيده و بالاي شانه هايش انداخته و پارچه اي سياه به سرش بسته بود، بيرون آمد و بر منبر نشست. و پس از حمد و ثناي خداوند، فرمود: «اما بعد، اي مردم! تعداد مردم، رو به افزايش است. ولي تعداد انصار تا جايي كاهش مي يابد كه مثل نمك در طعام مي مانند. پس هركس از

شما به پست و مقامي رسيد كه مي تواند نفع يا ضرري به ديگران برساند، از نيكو كاران آنان (انصار) بپذيرد و از بدانشان،گذشت نمايد».

باب (27): مناقب سعد بن معاذ τ

1549. عَنْ جَابِرٍτ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «اهْتَزَّ عَرْشُ الرَّحْمَنِ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ». (بخاری:3803).

ترجمه: جابرτ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «عرش خدا به خاطر مرگ سعد بن معاذ به لرزه در آمد».

باب (28): مناقب أُبَي بن كعب τ

1550. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ النَّبِيُّ ρلأُبَيٍّ: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ [لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ]». قَالَ: وَسَمَّانِي؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَبَكَى. (بخاری:3809)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: نبي اكرم ρ خطاب به أُبَي بن كعب فرمود: «خداوند به من دستور داده است تا سورة [لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ] را براي بخوانم». أُبي گفت: خداوند اسم مرا گرفت؟ آنحضرت ρ فرمود: «بلي». أُبَي با شنيدن اين سخن، به گريه افتاد.

باب (29): مناقب زيد بن ثابت τ

1551. عَنْ أَنَسٍ τ: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ أَرْبَعَةٌ كُلُّهُمْ مِنَ الأَنْصَارِ: أُبَيٌّ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَبُو زَيْدٍ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ. قُلْتُ لأَنَسٍ: مَنْ أَبُو زَيْدٍ؟ قَالَ: أَحَدُ عُمُومَتِي. (بخاری:3810)

ترجمه: انس τ مي گويد: در زمان نبي اكرم ρ چهار نفر كه همگي از انصار بودند، قرآن را جمع

آوري كردند: أُبَي بن كعب، معاذ بن جبل، ابو زيد و زيد بن ثابت. يكي از راويان مي گويد: از انس پرسيدم: ابو زيد كيست؟ گفت: يكي از عموهاي من است.

باب (30) مناقب ابوطلحه τ

1552. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ انْهَزَمَ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ ρ، وَأَبُو طَلْحَةَ τ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ρ مُجَوِّبٌ بِهِ عَلَيْهِ بِحَجَفَةٍ لَهُ، وَكَانَ أَبُو طَلْحَةَ رَجُلاً رَامِيًا شَدِيدَ الْقِدِّ يَكْسِرُ يَوْمَئِذٍ قَوْسَيْنِ أَوْ ثَلاثًا، وَكَانَ الرَّجُلُ يَمُرُّ مَعَهُ الْجَعْبَةُ مِنَ النَّبْلِ فَيَقُولُ: «انْشُرْهَا لأَبِي طَلْحَةَ». فَأَشْرَفَ النَّبِيُّ ρ يَنْظُرُ إِلَى الْقَوْمِ، فَيَقُولُ أَبُو طَلْحَةَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي، لا تُشْرِفْ يُصِيبُكَ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْقَوْمِ، نَحْرِي دُونَ نَحْرِكَ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ عَائِشَةَ بِنْتَ أَبِي بَكْرٍ وَأُمَّ سُلَيْمٍ، وَإِنَّهُمَا لَمُشَمِّرَتَانِ، أَرَى خَدَمَ سُوقِهِمَا تُنْقِزَانِ الْقِرَبَ عَلَى مُتُونِهِمَا، تُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ ثُمَّ تَرْجِعَانِ، فَتَمْلآَنِهَا ثُمَّ تَجِيئَانِ فَتُفْرِغَانِهِ فِي أَفْوَاهِ الْقَوْمِ، وَلَقَدْ وَقَعَ السَّيْفُ مِنْ يَدَيْ أَبِي طَلْحَةَ، إِمَّا مَرَّتَيْنِ وَإِمَّا ثَلاثًا. (بخارى: 3811)

ترجمه: انس τ مي گويد: هنگامي كه مردم در روز احد از اطراف نبي اكرم ρ پراكنده شدند، ابو طلحه پيشاپيش آنحضرت ρ قرار داشت و با سپرش از ايشان، محافظت مي كرد. او كه تير انداز ماهري بود، در آنروز، دو يا سه كمان، در دستش شكست. و هر شخصي كه با جعبة تير مي گذشت، نبي اكرم ρ مي فرمود: «آنرا براي ابو طلحه بگذار». و هرگاه، نبي اكرم ρ سرش را بلند مي كرد تا بسوي دشمن، نگاه كند، ابو طلحه مي گفت: اي پيامبر خدا! پدر و مادرم فدايت. سرت را بالا مگير. مبادا تيري از تيرهاي دشمن به تو اصابت كند. سينه ام جلوي سينه ات قرار دارد. (سينه ام را برايت، سپر كرده ام).

راوي مي گويد: عايشه دختر ابوبكر و ام سُليم رضي الله عنهما را ديدم كه لباسهايشان را بالا زده بودند طوريكه خلخالهاي ساق پايشان را مشاهده مي

كردم. (اين حادثه قبل از نزول آيه حجاب بود).
آنان مشك هاي آب را بر دوش خود حمل مي كردند و به مردم، آب مي دادند و بر مي گشتند. باز آنها را پر از آب كرده، دوباره مي آمدند و به مردم، آب مي دادند. و در آنروز، دو يا سه بار، شمشير از دست ابو طلحه به زمين افتاد.

باب (31): مناقب عبدالله بن سلام τ

1553ـ عَنْ سَعْدِ ابْنِ أَبِي وَقَّاصٍ τ قَالَ: مَا سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ لأَحَدٍ يَمْشِي عَلَى الأَرْضِ، إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِلاَّ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلامٍ. قَالَ: وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: [**وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ**]. (بخارى:3812)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص τ مي‌گويد: نشنيدم كه نبي اكرم ρ جز عبد الله بن سلام به احدي ديگر از كساني كه بر روي زمين راه مي روند، بگويد او اهل بهشت است.

و در مورد ايشان، اين آيه نازل شد: [**وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ**] يعني و كساني از بني اسرائيل بر همچون كتابي (قرآن) گواهي مي دهند.

1554ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلامٍ τ قال: رَأَيْتُ رُؤْيَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ فَقَصَصْتُهَا عَلَيْهِ وَرَأَيْتُ كَأَنِّي فِي رَوْضَةٍ . ذَكَرَ مِنْ سَعَتِهَا وَخُضْرَتِهَا . وَسْطَهَا عَمُودٌ مِنْ حَدِيدٍ، أَسْفَلُهُ فِي الأَرْضِ، وَأَعْلاهُ فِي السَّمَاءِ، فِي أَعْلاهُ عُرْوَةٌ، فَقِيلَ لِي: ارْقَ، قُلْتُ: لا أَسْتَطِيعُ، فَأَتَانِي مِنْصَفٌ، فَرَفَعَ ثِيَابِي مِنْ خَلْفِي، فَرَقِيتُ حَتَّى كُنْتُ فِي أَعْلاهَا، فَأَخَذْتُ بِالْعُرْوَةِ، فَقِيلَ لَهُ: اسْتَمْسِكْ فَاسْتَيْقَظْتُ وَإِنَّهَا لَفِي يَدِي، فَقَصَصْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ρ قَالَ: «تِلْكَ الرَّوْضَةُ: الإِسْلامُ، وَذَلِكَ الْعَمُودُ: عَمُودُ الإِسْلامِ، وَتِلْكَ الْعُرْوَةُ: عُرْوَةُ الْوُثْقَى، فَأَنْتَ عَلَى الإِسْلامِ حَتَّى تَمُوتَ». (بخارى:3813)

ترجمه: عبدالله بن سلام τ مي‌گويد: در زمان نبي اكرم ρ خوابي ديدم وآنرا براي رسول الله ρ تعريف كردم. ديدم كه گويا در باغي هستم ـ وسعت و سر سبزي آنرا نيز ذكر كرد ـ و در ميان آن، ستوني آهني قرار داشت كه قسمت پايين آن، در زمين و قسمت بالاي آن، در آسمان بود. و در رأس آن، حلقه اي وجود داشت. به من گفتند: بالا برو. گفتم: نمي توانم. خادمي آمد و لباسهايم را از پشت سر، بالا زد. پس بالا رفتم تا به قسمت فوقاني آن رسيدم و حلقه را گرفتم. به من گفتند: آن را محكم بگير. آنگاه، بيدار شدم در حالي كه آن حلقه در دستم بود. سپس، خوابم را براي رسول خدا ρ تعريف كردم. فرمود: «آن باغ، اسلام، و آن ستون، ستون اسلام، و آن حلقه، عروة الوثقي است. پس تو تا زنده هستي، بر اسلام، ثابت قدم خواهي ماند».

باب (32): ازدواج نبي اكرم ρ با خديجه و فضيلت خديجه رضي الله عنها

1555. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: مَا غِرْتُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ ρ مَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ، وَمَا رَأَيْتُهَا، وَلَكِنْ كَانَ النَّبِيُّ ρ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا، وَرُبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ، ثُمَّ يُقَطِّعُهَا أَعْضَاءً، ثُمَّ يَبْعَثُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ، فَرُبَّمَا قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةٌ إِلا خَدِيجَةُ، فَيَقُولُ: «إِنَّهَا كَانَتْ وَكَانَتْ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ». (بخاری:3818)

ترجمه: عايشه رضي‌الله‌عنها مي‌گويد: بر هيچ يك از همسران نبي اكرم ρ به اندازة خديجه، رشك نبردم. او را نديده بودم ولي رسول اكرم ρ به كثرت از او ياد مي كرد و چه بسا كه گوسفندي را ذبح مي نمود، آنرا قطعه قطعه مي كرد و براي دوستان خديجه مي فرستاد. گاهي به آنحضرت ρ مي گفتم: گويا در دنيا زني بجز خديجه، وجود نداشته است. رسول خدا ρ مي فرمود: «فضايل زيادي داشت و من از او، فرزند دارم».

1556ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: أَتَى جِبْرِيلُ النَّبِيَّ ρ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْ، مَعَهَا إِنَاءٌ فِيهِ إِدَامٌ أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ، فَإِذَا هِيَ أَتَتْكَ فَاقْرَأْ عَلَيْهَا السَّلامَ مِنْ رَبِّهَا وَمِنِّي، وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ لا صَخَبَ فِيهِ وَلا نَصَبَ. (بخارى:3820)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: جبريل نزد نبي اكرم ρ آمد و گفت: او خديجه است كه با ظرفي از خورش يا غذا و يا آب مي آيد. پس هنگامي كه نزد تو آمد، از طرف پروردگارش و از طرف من به او سلام برسان و او را به خانه اي در بهشت بشارت بده كه از مرواريد ميان تهي، ساخته شده است و هيچگونه خستگي و سر و صدايي در آن، وجود ندارد.

1557. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَتْ هَالَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ ـ أُخْتُ خَدِيجَةَ ـ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ، فَارْتَاعَ لِذَلِكَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَالَةَ». قَالَتْ: فَغِرْتُ، فَقُلْتُ: مَا تَذْكُرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ حَمْرَاءِ الشِّدْقَيْنِ، هَلَكَتْ فِي الدَّهْرِ، قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا. (بخاري:3821)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هاله دختر خويلد؛ خواهر خديجه رضي الله عنها؛ از رسول الله ρ اجازة ورود خواست. آنحضرت ρ چون از شنيدن صداي او به ياد اجازه خواستن خديجه رضي الله عنها افتاد، تكان خورد و فرمود: «بار الها! هاله است». عايشه مي گويد: از شنيدن اين جمله، رشك بردم و گفتم: چرا از پير زني قريشي كه سرخي لثه هايش آشكار بود (دندان نداشت) و مدتها است كه از دنيا رفته است اين همه ياد مي كني در حالي كه خداوند، زنان بهتري از او به شما عنايت فرموده است.

باب (33): ذكر هند دختر عتبه

1558. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَتْ هِنْدٌ بِنْتُ عُتْبَةَ، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ مِنْ أَهْلِ خِبَاءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ يَذِلُّوا مِنْ أَهْلِ

خِبَائِكَ، ثُمَّ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ أَهْلُ خِبَاءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ يَعِزُّوا مِنْ أَهْلِ خِبَائِكَ. قَالَ: «وَأَيْضاً وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ». وَبَاقِيُ الْحَدِيْثِ قَدْ تَقَدَّمَ. (بخاری:3825)

ترجمه: عايشه رضي‌الله‌عنها مي گويد: هند دختر عتبه آمد وگفت: اي رسول خدا! در روي زمين، هيچ خانواده اي وجود نداشت كه ذلت را براي آنان ، بيشتر از ذلت براي خانوادة تو دوست داشته باشم. اما امروز، هيچ خانواده اي در روي زمين وجود ندارد كه عزت را براي آنان، بيشتر از عزت براي خانوادة تو دوست داشته باشم. رسول خدا ρ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، همينگونه است». شرح بقية آن، در حديث شماره (1033) بيان شد.

باب (34): سخن از زيد بن عمرو بن نفيل

1559. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ لَقِيَ زَيْدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ بِأَسْفَلِ بَلْدَحٍ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ عَلَى النَّبِيِّ ρ الْوَحْيُ، فَقُدِّمَتْ إِلَى النَّبِيِّ ρ سُفْرَةٌ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ زَيْدٌ: إِنِّي لَسْتُ آكُلُ مِمَّا تَذْبَحُونَ عَلَى أَنْصَابِكُمْ، وَلا آكُلُ إِلاَّ مَا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَأَنَّ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو كَانَ يَعِيبُ عَلَى قُرَيْشٍ ذَبَائِحَهُمْ، وَيَقُولُ: الشَّاةُ خَلَقَهَا اللَّهُ، وَأَنْزَلَ لَهَا مِنَ السَّمَاءِ الْمَاءَ، وَأَنْبَتَ لَهَا مِنَ الأَرْضِ، ثُمَّ تَذْبَحُونَهَا عَلَى غَيْرِ اسْمِ اللَّهِ، إِنْكَارًا لِذَلِكَ، وَإِعْظَامًا لَهُ. (بخاری:3826)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: قبل از اينكه بر نبي اكرم ρ وحي نازل شود، با زيد بن عمرو بن نفيل در قسمت پايين «بلاح» ملاقات كرد. سپس، سفرة غذايي براي رسول خدا ρ آوردند. آنحضرت ρ از خوردن آن، امتناع ورزيد. زيد گفت: من هم از آنچه شما براي بت هايتان ذبح مي كنيد، نمي خورم و فقط گوشتي را مي خورم كه نام خدا بر آن، گرفته شده باشد. راوي مي گويد: زيد بن عمرو

بر ذبيحه هاي قريش، عيب مي گرفت، كار آنان را زشت و گناهي بزرگ مي دانست و مي گفت: گوسفند را خدا آفريده است و از آسمان، برايش آب نازل كرده است و از زمين برايش، گياه رويانيده است. آنگاه، شما آنرا بنام غير خدا، ذبح ميكنيد.

باب (35): دوران جاهليت

1560. وَعَنْهُ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «أَلا مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلا يَحْلِفْ إِلاَّ بِاللَّهِ». فَكَانَتْ قُرَيْشٌ تَحْلِفُ بِآبَائِهَا، فَقَالَ: «لاَ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ». (بخارى:3836)

ترجمه: همچنين عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت مي كند كه نبي اكرم ρ فرمود: «آگاه باشيد، هركس كه ميخواهد سوگند ياد كند، فقط به نام خدا، سوگند ياد كند». راوي مي گويد: قريش بنام پدران خود، سوگند مي خوردند. رسول خدا ρ فرمود: «به نام پدرانتان، سوگند نخوريد».

1561- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ:

أَلا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلا اللَّهَ بَاطِلُ   وَكَادَ أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي الصَّلْتِ أَنْ يُسْلِمَ». (بخارى: 3841)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «بهترين سخني كه شاعر به زبان آورده است، سخن لبيد است كه مي گويد: بدانيد كه هر چيزي غير از خدا، رفتني است. و نزديك بود كه اميه بن ابي صلت، مسلمان شود».

باب (36): بعثت رسول اكرم ρ

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِالمطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِمَنَافِ بْنِ قُصَيِّ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعبِ بْنِ لؤَيِّ بْنِ غالِبِ بْنِ فِهْرِ بْنِ مَالِكِ بْنِ النَّضْرِ بْنِ كِنَانَةَ بْنِ خُزَيْمَةَ بْنِ مُدْرِكَةَ بْنِ إِلْيَاسَ بْنِ مُضَرَ بْنِ نِزَارِ بْنِ مَعَدِّ بْنِ عَدْنَانَ.

1562. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أُنْزِلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ، وَهُوَ ابْنُ أَرْبَعِينَ، فَمَكَثَ بِمَكَّةَ ثَلاثَ عَشْرَةَ سَنَةً، ثُمَّ أُمِرَ بِالْهِجْرَةِ فَهَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَمَكَثَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ، ثُمَّ تُوُفِّيَ ρ. (بخاری:3851)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: در سن چهل سالگي، به نبي اكرم ρ وحي نازل شد. پس سيزده سال در مكه ماند. سپس دستور داده شد تا هجرت نمايد. آنگاه به مدينه، هجرت نمود و ده سال نيز در آنجا ماند و بعد از آن، فوت كرد.

باب (37): مشكلاتي كه پيامبر اكرم ρ و يارانش، از مشركين مكه، متحمل شدند

1563. عَنِ ابْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَشَدِّ شَيْءٍ صَنَعَهُ الْمُشْرِكُونَ بِالنَّبِيِّ ρ قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ ρ يُصَلِّي فِي حِجْرِ الْكَعْبَةِ، إِذْ أَقْبَلَ عُقْبَةُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ، فَوَضَعَ ثَوْبَهُ فِي عُنُقِهِ، فَخَنَقَهُ خَنْقًا شَدِيدًا، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى أَخَذَ بِمَنْكِبِهِ، وَدَفَعَهُ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: [**أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ**] الآيَةَ. (بخاری:3856)

ترجمه: از عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما دربارة بدترين برخوردي كه مشركين با نبي اكرم ρ داشتند، پرسيدند. گفت: روزي، پيامبر خدا ρ در حِجر كعبه (حطيم) نماز مي خواند كه عقبه بن ابي معيط آمد و چادرش را به گردن او انداخت و بشدت گلويش را فشرد و مي خواست او را خفه كند. در آن هنگام، ابوبكرτ آمد و شانة عقبه را گرفت و او را از رسول خدا ρ دور ساخت و گفت: آيا مردي را كه مي گويد: پرودگار من، الله است، به قتل مي رسانيد؟!

باب (38): ذكر جن

1564. عَنْ عبدِاللهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ τ وَقَدْ سُئل: مَنْ آذَنَ النَّبِيَّ ρ بِالْجِنِّ لَيْلَةَ اسْتَمَعُوا الْقُرْآنَ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ آذَنَتْ بِهِمْ شَجَرَةٌ. (بخارى:3859)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود τ پرسيدند: شبي كه جن ها به قرآن، گوش فرا مي دادند، چه كسي نبي اكرم ρ را از وجود آنان، با خبر ساخت؟ گفت: درختي.

1565ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّهُ كَانَ يَحْمِلُ مَعَ النَّبِيِّ ρ إِدَاوَةً لِوَضُوئِهِ وَحَاجَتِهِ...قَدْ تَقَدَّمَ وَزَادَ فِيْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَوْلَهُ ρ: «إِنَّهُ أَتَانِي وَفْدُ جِنِّ نَصِيبِينَ، وَنِعْمَ الْجِنُّ، فَسَأَلُونِي الزَّادَ، فَدَعَوْتُ اللَّهَ لَهُمْ أَنْ لا يَمُرُّوا بِعَظْمٍ وَلا بِرَوْثَةٍ إِلا وَجَدُوا عَلَيْهَا طَعَامًا». (بخارى:3860)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه او با نبي اكرم ρ بود و ظرف آبي را براي وضو و نيازهاي ديگر آنحضرت ρ همراه داشت... اين حديث، قبلاً بيان شد و در اينجا علاوه بر آن، آمده است كه رسول خدا ρ فرمود: «گروهي از جنهاي شهر نصيبين نزد من آمدند و چه جن هاي خوبي بودند. آنان از من طلب غذا كردند. من نيز از خدا خواستم كه آنها بر هر استخوان و يا سِرگيني كه بگذرند، بر آن، غذايي بيابند».

باب (39): هجرت به حبشه

1566. عَنْ أُمِّ خَالِدٍ بِنْتِ خَالِدٍ رضي الله عنها قَالَتْ: قَدِمْتُ مِنْ أَرْضِ الْحَبَشَةِ وَأَنَا جُوَيْرِيَةٌ، فَكَسَانِي رَسُولُ اللَّهِ ρ خَمِيصَةً لَهَا أَعْلامٌ، فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَمْسَحُ الأَعْلامَ بِيَدِهِ، وَيَقُولُ: «سَنَاهْ سَنَاهْ». (بخارى:3874)

ترجمه: ام خالد؛ دختر خالد رضي الله عنها؛ مي گويد: من كه دختر خردسالي بودم از سرزمين حبشه آمدم. رسول الله صلي الله عليه وسلم لباس نقش داري به من پوشانيد. و بر آن نقشها، دست مي كشيد و مي فرمود: »زيباست، زيباست».

باب (40): حكايت ابو طالب

1567. عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِبِ τ: أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ ρ: مَا أَغْنَيْتَ عَنْ عَمِّكَ؟ فَإِنَّهُ كَانَ يَحُوطُكَ وَيَغْضَبُ لَكَ، قَالَ: «هُوَ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نَارٍ، وَلَوْلا أَنَا لَكَانَ فِي الدَّرَكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ». (بخارى:3883)

ترجمه: عباس بن عبدالمطلب τ مي گويد: به نبي اكرم ρ گفتم: چه كاري براي عمويت انجام دادي؟ زيرا از توحمايت مي كرد و به خاطر توخشمگين مي شد. فرمود: «او در عمقِ كمِ جهنم به سر مي برد. و اگر من نبودم، در دركِ اسفل آتش، قرار مي گرفت».

1568. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ρ وَذُكِرَ عِنْدَهُ عَمُّهُ فَقَالَ: «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيُجْعَلُ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ النَّارِ، يَبْلُغُ كَعْبَيْهِ، يَغْلِي مِنْهُ دِمَاغُهُ». (بخارى:3885)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: هنگامي كه از عموي رسول خدا ρ ذكري به ميان آمد، شنيدم كه فرمود: «اميدوارم كه شفاعت من روز قيامت، برايش مفيد باشد و در عمقِ كمِ جهنم، قرار گيرد طوريكه آتش تا قوزك پايش برسد. ولي (باز هم) مغزش از آن، بجوش مي آيد».

باب (41): حديث اسراء

1569- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِي اللَّه عَنْهمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «لَمَّا كَذَّبَتْنِي قُرَيْشٌ، قُمْتُ فِي الْحِجْرِ، فَجَلا اللَّهُ لِي بَيْتَ الْمَقْدِسِ، فَطَفِقْتُ أُخْبِرُهُمْ عَنْ آيَاتِهِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ». (بخارى:3886)

ترجمه: جابر بن عبدالله τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «هنگامي كه قريش (اسراء و معراج رفتن) مرا تكذيب كردند، در حِجر اسماعيل (همان ديوار كوچك ملحق به كعبه) ايستادم. خداوند بيت المقدس را برايم نمايان ساخت. و من در حالي كه

بسوي آن نگاه ميكردم، نشانه هاي آنرا براي قريش مي گفتم».

باب (42): معراج

1570. عَنْ مَالِكِ بْنِ صَعْصَعَةَ τ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ρ حَدَّثَهُمْ عَنْ لَيْلَةِ أُسْرِيَ بِهِ: «بَيْنَمَا أَنَا فِي الْحَطِيمِ، وَرُبَّمَا قَالَ فِي الْحِجْرِ مُضْطَجِعًا، إِذْ أَتَانِي آتٍ فَقَدَّ، قَالَ: وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: فَشَقَّ مَا بَيْنَ هَذِهِ إِلَى هَذِهِ، قَالَ الرَّاوِي: مِنْ ثُغْرَةِ نَحْرِهِ إِلَى شِعْرَتِهِ، فَاسْتَخْرَجَ قَلْبِي، ثُمَّ أُتِيتُ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ مَمْلُوءَةٍ إِيمَانًا، فَغُسِلَ قَلْبِي، ثُمَّ حُشِيَ، ثُمَّ أُعِيدَ، ثُمَّ أُتِيتُ بِدَابَّةٍ دُونَ الْبَغْلِ وَفَوْقَ الْحِمَارِ أَبْيَضَ، قَالَ الرَّاوِي: هُوَ . يَضَعُ خَطْوَهُ عِنْدَ أَقْصَى طَرْفِهِ، فَحُمِلْتُ عَلَيْهِ فَانْطَلَقَ بِي جِبْرِيلُ حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الدُّنْيَا، فَاسْتَفْتَحَ فَقِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ فَإِذَا فِيهَا آدَمُ، فَقَالَ: هَذَا أَبُوكَ آدَمُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلامَ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالإِبنِ الصَّالِحِ وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الثَّانِيَةَ فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفَتَحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِذَا يَحْيَى وَعِيسَى وَهُمَا ابْنَا الْخَالَةِ، قَالَ: هَذَا يَحْيَى وَعِيسَى، فَسَلِّمْ عَلَيْهِمَا، فَسَلَّمْتُ فَرَدَّا، ثُمَّ قَالاَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفُتِحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، إِذَا يُوسُفُ، قَالَ: هَذَا يُوسُفُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الرَّابِعَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: أَوَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ

الْمَجِيءُ جَاءَ، فَفُتِحَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ إِلَى إِدْرِيسَ، قَالَ: هَذَا إِدْرِيسُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ الْخَامِسَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قِيلَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا هَارُونُ، قَالَ: هَذَا هَارُونُ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ صَعِدَ بِي، حَتَّى أَتَى السَّمَاءَ السَّادِسَةَ، فَاسْتَفْتَحَ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ أُرْسِلَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَرْحَبًا بِهِ فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا مُوسَى، قَالَ: هَذَا مُوسَى، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ، ثُمَّ قَالَ: مَرْحَبًا بِالأَخِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ فَلَمَّا تَجَاوَزْتُ، بَكَى، قِيلَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: أَبْكِي لأَنَّ غُلامًا بُعِثَ بَعْدِي، يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِهِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَدْخُلُهَا مِنْ أُمَّتِي، ثُمَّ صَعِدَ بِي إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فَاسْتَفْتَحَ جِبْرِيلُ، قِيلَ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: جِبْرِيلُ، قِيلَ: وَمَنْ مَعَكَ؟ قَالَ: مُحَمَّدٌ، قِيلَ: وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: مَرْحَبًا بِهِ، فَنِعْمَ الْمَجِيءُ جَاءَ، فَلَمَّا خَلَصْتُ، فَإِذَا إِبْرَاهِيمُ، قَالَ: هَذَا أَبُوكَ، فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، قَالَ: فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَرَدَّ السَّلامَ، قَالَ: مَرْحَبًا بِالإِبْنِ الصَّالِحِ، وَالنَّبِيِّ الصَّالِحِ، ثُمَّ رُفِعَتْ إِلَيَّ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، فَإِذَا نَبْقُهَا مِثْلُ قِلالِ هَجَرَ، وَإِذَا وَرَقُهَا مِثْلُ آذَانِ الْفِيَلَةِ، قَالَ: هَذِهِ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى، وَإِذَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ: نَهْرَانِ بَاطِنَانِ، وَنَهْرَانِ ظَاهِرَانِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَانِ يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: أَمَّا الْبَاطِنَانِ فَنَهْرَانِ فِي الْجَنَّةِ، وَأَمَّا الظَّاهِرَانِ فَالنِّيلُ وَالْفُرَاتُ، ثُمَّ رُفِعَ لِيَ الْبَيْتُ الْمَعْمُورُ، ثُمَّ أُتِيتُ بِإِنَاءٍ مِنْ خَمْرٍ، وَإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ، وَإِنَاءٍ مِنْ عَسَلٍ، فَأَخَذْتُ اللَّبَنَ، فَقَالَ: هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا وَأُمَّتُكَ، ثُمَّ فُرِضَتْ عَلَيَّ الصَّلَوَاتُ خَمْسِينَ صَلاةً كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ، فَمَرَرْتُ عَلَى مُوسَى، فَقَالَ: بِمَا أُمِرْتَ؟ قَالَ: أُمِرْتُ بِخَمْسِينَ صَلاةً كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لا تَسْتَطِيعُ خَمْسِينَ

صَلاةً كُلَّ يَوْمٍ، وَإِنِّي وَاللَّهِ قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لأُمَّتِكَ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: مِثْلَهُ فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ فَوَضَعَ عَنِّي عَشْرًا، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ، فَأُمِرْتُ بِعَشْرِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ، فَقَالَ مِثْلَهُ، فَرَجَعْتُ، فَأُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، فَرَجَعْتُ إِلَى مُوسَى، فَقَالَ: بِمَ أُمِرْتَ؟ قُلْتُ أُمِرْتُ بِخَمْسِ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ لا تَسْتَطِيعُ خَمْسَ صَلَوَاتٍ كُلَّ يَوْمٍ، وَإِنِّي قَدْ جَرَّبْتُ النَّاسَ قَبْلَكَ، وَعَالَجْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَشَدَّ الْمُعَالَجَةِ، فَارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ التَّخْفِيفَ لأُمَّتِكَ، قَالَ: سَأَلْتُ رَبِّي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ، وَلَكِنِّي أَرْضَى وَأُسَلِّمُ، قَالَ: فَلَمَّا جَاوَزْتُ، نَادَى مُنَادٍ: أَمْضَيْتُ فَرِيضَتِي، وَخَفَّفْتُ عَنْ عِبَادِي. قَدْ تَقَدَّمَ حَدِيثُ الإِسْرَاءِ عَنْ أَنَسٍ فِي أَوَّلِ كِتَابِ الصَّلاَةِ، وَفِي كُلٍّ وَاحِدٍ مِّنْهَا مَا لَيْسَ فِي الأُخِرِ. (بخارى:3887)

ترجمه: مالك بن صعصعه τ میگوید: رسول خدا ρ از شب اسراء براي ما سخن گفت و فرمود: «هنگامي كه در حطيم يا حجر اسماعيل به پهلو خوابيده بودم، ناگهان، شخصي آمد و سينه ام را تا زير ناف، شكافت. قلبم را بيرون آورد. سپس، طشتي را كه مملو از ايمان بود، آوردند و قلبم را در آن، شستشو دادند و آنرا پر از ايمان كردند و سرجايش گذاشتند. آنگاه، چارپاي سفيدي آوردند كه از قاطر، كوچكتر و از الاغ، بزرگتر بود. و هر گام اش را به اندازة ديدش بر مي داشت. مرا بر آن سوار كردند. جبريل مرا برد تا به آسمان دنيا رسيد و گفت: در را باز كنيد. گفتند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. گفتند: كسي همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. گفتند: آيا دعوت شده است؟ گفت: بلي. گفتند: به او خير مقدم، عرض مي كنيم. چه وقت خوبي آمده است. آنگاه، در را باز كردند. هنگامي كه وارد آسمان اول شدم، آدم عليه السلام را ديدم. جبريل گفت: اين، پدرت، آدم است به او سلام بده.

من هم به او سلام دادم و او جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدي اي فرزند صالح و پيامبر نيكوكار. سپس جبريل مرا بالا برد تا به آسمان دوم رسيد و گفت: در را باز كنيد. گفتند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. گفتند: كسي همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسيدند: آيا دعوت شده است؟ گفت: بلي. گفتند: به او خير مقدم، عرض مي كنيم چه وقت خوبي آمده است. هنگامي كه وارد آسمان دوم شدم، پسر خاله هايم؛ يحيي و عيسي؛ را ديدم. جبريل گفت: اينها، يحيي و عيسي هستند به آنها سلام بده. به آنان نيز سلام دادم. آنها جواب دادند و گفتند: خوش آمدي اي برادر صالح و پيامبر نيكوكار. سپس جبريل مرا به آسمان سوم برد و خواست تا در را باز كنند. پرسيدند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. گفتند: كسي همراه توست؟ گفت: محمد، همرا من است. پرسيدند: آيا او دعوت شده است؟ گفت: بلي. گفتند: به او خوش آمد مي گوييم چه وقت خوبي آمده است. آنگاه در را باز كردند. هنگامي كه وارد شدم، يوسف را ديدم. جبريل گفت: اين، يوسف است به او سلام بده. به او هم سلام دادم او نيز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدي اي برادر صالح و پيامبر نيكوكار. سپس، جبريل مرا به آسمان چهارم برد و خواست تا در را باز كنند. گفتند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. گفتند: كسي همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسيدند: آيا دعوت شده است؟ گفت: بلي. گفتند: به او خوش آمد مي گوييم چه وقت خوبي آمده است. آنگاه، در را باز كردند. هنگامي كه وارد شدم و به ادريس رسيدم، جبريل گفت: اين، ادريس است به او سلام بده. به او نيز سلام دادم. او هم جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدي اي برادر صالح و پيامبر نيكوكار. سپس جبريل مرا به آسمان پنجم برد وخواست تا در را باز كنند. گفتند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. پرسيدند: كسي همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسيدند: آيا او دعوت شده است؟ گفت: بلي. گفتند: به او خوش آمد مي‌گوييم چه وقت خوبي آمده است. هنگامي كه وارد شدم، هارون را ديدم. جبريل گفت: اين، هارون است. به او سلام بده. پس به او هم سلام دادم. او نيز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدي اي برادر صالح و پيامبر نيكوكار.

سپس جبريل مرا به آسمان ششم برد و خواست تا در را باز كنند. گفتند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. پرسيدند: كسي همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. گفتند: آيا او دعوت شده است؟ گفت: بلي. گفتند: به او خوش آمد مي گوييم چه وقت خوبي آمده است. هنگامي كه وارد شدم، موسي را ديدم. جبريل گفت: اين، موسي است. به او سلام بده. پس به او هم سلام دادم. او نيز جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدي اي برادر صالح و پيامبر نيكوكار. اما هنگامي كه از او گذشتم، شروع به گريستن كرد. پرسيدند: چرا گريه مي كني؟ گفت: بخاطر اينكه بعد از من، نوجواني مبعوث شده است كه امتيانش بيشتر از امت من به بهشت مي روند.

سپس جبريل مرا به آسمان هفتم برد و خواست تا در را باز كنند. پرسيدند: تو كيستي؟ گفت: جبريل. گفتند: آيا كسي همراه توست؟ گفت: محمد، همراه من است. پرسيدند: آيا او دعوت شده است؟ گفت: بلي. نگهبان آسمان گفت: به او خوش آمد مي گوييم. چه وقت خوبي آمده است. هنگامي كه وارد شدم، ابراهيم را ديدم. جبريل گفت: اين، پدر توست. به او سلام بده. به او نيز سلام دادم. او هم جواب سلام مرا داد و گفت: خوش آمدي اي فرزند صالح و پيامبر نيكوكار. سپس بالا برده شدم تا به سدرة المنتهي رسيدم. ناگهان، ديدم كه ميوه هايش به اندازة كوزه هاي شهر «هجر» و برگهاي آن به اندازة گوش فيل است. جبريل گفت: اين، سدرة النمنتهي است. و در آنجا، نگاهم به چهار نهر افتاد كه دو تا پنهان و دو تاي ديگر، آشكار بودند. پرسيدم: اي جبريل! اينها چيست؟ گفت: دو نهر پنهان، نهرهاي بهشت اند. و دو نهر آشكار، نيل و فرات مي باشند. سپس بيت المعمور را به من نشان دادند. آنگاه، برايم يك ظرف شراب، يك ظرف شير و يك ظرف عسل آوردند. من شير را برداشتم. جبريل گفت: اين، فطرتي است كه تو و امت ات بر آن هستيد.

آنگاه، روزانه، پنجاه نماز برايم فرض قرار دادند. پس برگشتم. همينكه به موسي رسيدم، گفت: چه دستوري به تو دادند؟ گفتم: دستور دادند تا روزانه، پنجاه نماز بخوانم. موسي گفت: امت تو

نمي تواند روزانه، پنجاه نماز بخواند. سوگند به خدا كه من مردم را قبل از تو آزمايش كردم و از بني اسراييل، مشكلات زيادي را متحمل شدم. پس نزد پروردگارت برگرد و از او بخواه تا براي امت ات، تخفيف دهد. برگشتم. پس خداوند ده نماز، برايم كم كرد. دوباره نزد موسي آمدم. موسي همان سخنان گذشته اش را تكرار كرد. دوباره برگشتم و خداوند ده نماز ديگر را كم كرد. بار ديگر، نزد موسي آمدم. او همان سخنان قبلي اش را تكرار كرد. پس برگشتم و خداوند، ده نماز ديگر نيز كم كرد. بسوي موسي آمدم. دوباره همان سخنان را تكرار كرد. پس برگشتم و خداوند دستور داد تا روزانه، ده نماز بخوانم. پس نزد موسي آمدم و او همان سخنانش را تكرار كرد. دوباره نزد خدا برگشتم و اين بار به من دستور داده شد تا روزانه، پنج نماز بخوانم.

براي آخرين بار، نزد موسي آمدم. پرسيد: چه دستوري به تو دادند؟ گفتم: به من دستور دادند كه روزانه، پنج نماز بخوانم. موسي گفت: امت تو نمي تواند روزانه، پنج نماز بخواند. و من قبل از تو، مردم را آزمايش كرده ام و از بني اسراييل، سختي هاي زيادي، متحمل شده ام. نزد پروردگارت برگرد و از او بخواه تا براي امت ات تخفيف بدهد. گفتم: آنقدر از پروردگارم خواستم كه شرمنده شدم. هم اكنون، خشنود و تسليم هستم.

هنگامي كه از آنجا گذشتم، هاتفي ندا داد: فريضه ام را قطعي نمودم و به بندگانم تخفيف دادم».

قابل ياد آوري است كه حديث اسراء به روايت انس τ در آغاز «كتاب الصلاة» بيان گرديد و هر يك از اين دو حديث، حاوي مطالبي است كه ديگري فاقد آن مي باشد.

1571. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: [**وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ**] قَالَ: هِيَ رُؤْيَا عَيْنٍ أُرِيَهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ إِلَى

بَيْتِ الْمَقْدِسِ، قَالَ: [وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ] قَالَ: هِيَ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ. (بخارى:3888)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما درباره اين آيه: [وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ] يعني ديداري را كه ما (در شب معراج) براي تو ميسر ساختيم، در واقع آنرا وسيلة آزمايش مردم، قرار داديم، مي گويد: اين ديدار، با چشم (در حالت بيداري) در شبي كه رسول الله ρ به بيت المقدس برده شد، صورت گرفت.

همچنين ابن عباس رضي الله عنهما دربارة آية: [وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ] يعني درخت لعنت شده در قرآن، مي فرمايد: منظور از آن، درخت زَقوم است.

باب (43): نكاح نبي اكرم ρ با عايشه رضي‌الله عنها وآمدن عايشه به مدينه وعروسي آنحضرت ρ با وي

1572- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي النَّبِيُّ ρ وَأَنَا بِنْتُ سِتِّ سِنِينَ، فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ، فَنَزَلْنَا فِي بَنِي الْحَارِثِ بْنِ خَزْرَجٍ، فَوُعِكْتُ فَتَمَرَّقَ شَعَرِي فَوَفَى جُمَيْمَةً، فَأَتَتْنِي أُمِّي أُمُّ رُومَانَ، وَإِنِّي لَفِي أُرْجُوحَةٍ وَمَعِي صَوَاحِبُ لِي، فَصَرَخَتْ بِي فَأَتَيْتُهَا لا أَدْرِي مَا تُرِيدُ بِي، فَأَخَذَتْ بِيَدِي حَتَّى أَوْقَفَتْنِي عَلَى بَابِ الدَّارِ، وَإِنِّي لأُنْهِجُ حَتَّى سَكَنَ بَعْضُ نَفَسِي، ثُمَّ أَخَذَتْ شَيْئًا مِنْ مَاءٍ فَمَسَحَتْ بِهِ وَجْهِي وَرَأْسِي، ثُمَّ أَدْخَلَتْنِي الدَّارَ فَإِذَا نِسْوَةٌ مِنَ الأَنْصَارِ فِي الْبَيْتِ، فَقُلْنَ عَلَى الْخَيْرِ وَالْبَرَكَةِ وَعَلَى خَيْرِ طَائِرٍ، فَأَسْلَمَتْنِي إِلَيْهِنَّ فَأَصْلَحْنَ مِنْ شَأْنِي، فَلَمْ يَرُعْنِي إِلاَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ ضُحًى فَأَسْلَمَتْنِي إِلَيْهِ، وَأَنَا يَوْمَئِذٍ بِنْتُ تِسْعِ سِنِينَ. (بخارى:3894)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: دختري شش ساله بودم كه نبي اكرم ρ مرا به نكاح خود در آورد. سپس به مدينه، هجرت كرديم و در محلة بني

حارث بن خزرج، منزل گرفتيم. در آنجا تب شدم كه به علت آن، موهاي سرم ريخت. پس از مدتي، دوباره رويـيد تا اينكه به شانه هايم رسيد. سرانجام، روزي، با دوستانم مشغول تاب بازي بودم كه مادرم؛ ام رومان؛ آمد و مرا صدا زد. نزد او رفتم ولي نمي دانستم از من چه مي خواهد. او دستم را گرفت و مرا كه نفس نفس مي زدم، كنار دروازة خانه نگهداشت. اندكي، آرام گرفتم ونفس زدنم، بر طرف گرديد. آنگاه، كمي آب برداشت و به سر و صورتم زد و دستي بر آنها كشيد. سپس مرا به داخل خانه برد. چند زن انصاري در آنجا نشسته بودند. آنان به من تبريك و خوش آمد، گفتند. مادرم مرا به آنها سپرد. آنان مرا آراستند و هيچ چيزي مرا نترساند مگر ديدن رسول خدا ρ كه هنگام ظهر آمد و مرا به او سپردند. در آن هنگام، من دختر نه ساله اي بودم.

1573ـ وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ لَهَا: «أُرِيتُكِ فِي الْمَنَامِ مَرَّتَيْنِ، أَرَى أَنَّكِ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ، وَيَقُولُ: هَذِهِ امْرَأَتُكَ فَاكْشِفْ عَنْهَا، فَإِذَا هِيَ أَنْتِ، فَأَقُولُ: إِنْ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمْضِهِ». (بخارى:3895)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم ρ خطاب به او فرمود: «دوبار تو را در لباس ابريشمي، خواب ديدم. و شخصي مي گفت: اين، همسر توست. چادرش را كنار بزن. ناگهان، مي‌ديدم كه تو هستي. با خود مي گفتم: اگر خواب از جانب خدا باشد،. به آن، جامة عمل مي‌پوشاند».

باب (44): هجرت پيامبر اكرم ρ و يارانش به مدينه

1574. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا؛ زَوْجَ النَّبِيِّ ρ؛ قَالَتْ: لَمْ أَعْقِلْ أَبَوَيَّ قَطُّ إِلا وَهُمَا يَدِينَانِ الدِّينَ، وَلَمْ يَمُرَّ عَلَيْنَا يَوْمٌ إِلاَّ يَأْتِينَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِρ طَرَفَيِ النَّهَارِ بُكْرَةً وَعَشِيَّةً، فَلَمَّا ابْتُلِيَ الْمُسْلِمُونَ خَرَجَ أَبُو بَكْرٍ مُهَاجِرًا نَحْوَ أَرْضِ الْحَبَشَةِ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَرْكَ الْغِمَادِ لَقِيَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ وَهُوَ سَيِّدُ الْقَارَةِ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ يَا أَبَا بَكْرٍ؟ فَقَالَ أَبُو

بَكْرٍ: أَخْرَجَنِي قَوْمِي، فَأُرِيدُ أَنْ أَسِيحَ فِي الأَرْضِ وَأَعْبُدَ رَبِّي، قَالَ ابْنُ الدَّغِنَةِ: فَإِنَّ مِثْلَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ لا يَخْرُجُ وَلا يُخْرَجُ، إِنَّكَ تَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَتَصِلُ الرَّحِمَ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ، فَأَنَا لَكَ جَارٌ، ارْجِعْ وَاعْبُدْ رَبَّكَ بِبَلَدِكَ، فَرَجَعَ وَارْتَحَلَ مَعَهُ ابْنُ الدَّغِنَةِ، فَطَافَ ابْنُ الدَّغِنَةِ عَشِيَّةً فِي أَشْرَافِ قُرَيْشٍ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لا يَخْرُجُ مِثْلُهُ وَلا يُخْرَجُ، أَتُخْرِجُونَ رَجُلاً يَكْسِبُ الْمَعْدُومَ، وَيَصِلُ الرَّحِمَ، وَيَحْمِلُ الْكَلَّ، وَيَقْرِي الضَّيْفَ، وَيُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ؟ فَلَمْ تُكَذِّبْ قُرَيْشٌ بِجِوَارِ ابْنِ الدَّغِنَةِ، وَقَالُوا لابْنِ الدَّغِنَةِ: مُرْ أَبَا بَكْرٍ فَلْيَعْبُدْ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَلْيُصَلِّ فِيهَا، وَلْيَقْرَأْ مَا شَاءَ، وَلا يُؤْذِينَا بِذَلِكَ، وَلا يَسْتَعْلِنْ بِهِ، فَإِنَّا نَخْشَى أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا، فَقَالَ ذَلِكَ ابْنُ الدَّغِنَةِ لأَبِي بَكْرٍ، فَلَبِثَ أَبُو بَكْرٍ بِذَلِكَ يَعْبُدُ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، وَلا يَسْتَعْلِنُ بِصَلاتِهِ، وَلا يَقْرَأُ فِي غَيْرِ دَارِهِ، ثُمَّ بَدَا لأَبِي بَكْرٍ فَابْتَنَى مَسْجِدًا بِفِنَاءِ دَارِهِ، وَكَانَ يُصَلِّي فِيهِ وَيَقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَيَنْقَذِفُ عَلَيْهِ نِسَاءُ الْمُشْرِكِينَ وَأَبْنَاؤُهُمْ، وَهُمْ يَعْجَبُونَ مِنْهُ وَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ رَجُلاً بَكَّاءً لا يَمْلِكُ عَيْنَيْهِ إِذَا قَرَأَ الْقُرْآنَ، وَأَفْزَعَ ذَلِكَ أَشْرَافَ قُرَيْشٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، فَأَرْسَلُوا إِلَى ابْنِ الدَّغِنَةِ فَقَدِمَ عَلَيْهِمْ، فَقَالُوا: إِنَّا كُنَّا أَجَرْنَا أَبَا بَكْرٍ بِجِوَارِكَ، عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَقَدْ جَاوَزَ ذَلِكَ فَابْتَنَى مَسْجِدًا بِفِنَاءِ دَارِهِ، فَأَعْلَنَ بِالصَّلاةِ وَالْقِرَاءَةِ فِيهِ، وَإِنَّا قَدْ خَشِينَا أَنْ يَفْتِنَ نِسَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا فَانْهَهُ، فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ يَقْتَصِرَ عَلَى أَنْ يَعْبُدَ رَبَّهُ فِي دَارِهِ، فَعَلَ، وَإِنْ أَبَى إِلاَّ أَنْ يُعْلِنَ بِذَلِكَ، فَسَلْهُ أَنْ يَرُدَّ إِلَيْكَ ذِمَّتَكَ، فَإِنَّا قَدْ كَرِهْنَا أَنْ نُخْفِرَكَ، وَلَسْنَا مُقِرِّينَ لأَبِي بَكْرٍ الاسْتِعْلانَ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَتَى ابْنُ الدَّغِنَةِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ: قَدْ عَلِمْتَ الَّذِي عَاقَدْتُ لَكَ عَلَيْهِ، فَإِمَّا أَنْ تَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ، وَإِمَّا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيَّ ذِمَّتِي، فَإِنِّي لا أُحِبُّ أَنْ تَسْمَعَ الْعَرَبُ أَنِّي أُخْفِرْتُ فِي رَجُلٍ عَقَدْتُ لَهُ، فَقَالَ أَبُوبَكْرٍ: فَإِنِّي أَرُدُّ إِلَيْكَ جِوَارَكَ، وَأَرْضَى بِجِوَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالنَّبِيُّ ρ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ لِلْمُسْلِمِينَ: «إِنِّي أُرِيتُ دَارَ هِجْرَتِكُمْ، ذَاتَ نَخْلٍ بَيْنَ لابَتَيْنِ، وَهُمَا الْحَرَّتَانِ» فَهَاجَرَ مَنْ هَاجَرَ قِبَلَ الْمَدِينَةِ، وَرَجَعَ عَامَّةُ مَنْ كَانَ هَاجَرَ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَتَجَهَّزَ أَبُو بَكْرٍ قِبَلَ

الْمَدِينَةِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «عَلَى رِسْلِكَ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُؤْذَنَ لِي». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَهَلْ تَرْجُو ذَلِكَ بِأَبِي أَنْتَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَحَبَسَ أَبُو بَكْرٍ نَفْسَهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ لِيَصْحَبَهُ، وَعَلَفَ رَاحِلَتَيْنِ كَانَتَا عِنْدَهُ وَرَقَ السَّمُرِ، وَهُوَ الْخَبَطُ، أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ، قَالَتْ عَائِشَةُ: فَبَيْنَمَا نَحْنُ يَوْمًا جُلُوسٌ فِي بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ فِي نَحْرِ الظَّهِيرَةِ قَالَ قَائِلٌ لأَبِي بَكْرٍ: هَذَا رَسُولُ اللَّهِρ مُتَقَنِّعًا فِي سَاعَةٍ لَمْ يَكُنْ يَأْتِينَا فِيهَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فِدَاءٌ لَهُ أَبِي وَأُمِّي، وَاللَّهِ مَا جَاءَ بِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلاَّ أَمْرٌ، قَالَتْ: فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَاسْتَأْذَنَ، فَأُذِنَ لَهُ، فَدَخَلَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ لأَبِي بَكْرٍ: «أَخْرِجْ مَنْ عِنْدَكَ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا هُمْ أَهْلُكَ بِأَبِي أَنْتَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «فَإِنِّي قَدْ أُذِنَ لِي فِي الْخُرُوجِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: الصَّحَابَةُ، بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «نَعَمْ». قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَخُذْ بِأَبِي أَنْتَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ إِحْدَى رَاحِلَتَيَّ هَاتَيْنِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «بِالثَّمَنِ». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَجَهَّزْنَاهُمَا أَحَثَّ الْجِهَازِ، وَصَنَعْنَا لَهُمَا سُفْرَةً فِي جِرَابٍ، فَقَطَعَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ قِطْعَةً مِنْ نِطَاقِهَا فَرَبَطَتْ بِهِ عَلَى فَمِ الْجِرَابِ، فَبِذَلِكَ سُمِّيَتْ: ذَاتَ النِّطَاقَيْنِ، قَالَتْ: ثُمَّ لَحِقَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَأَبُو بَكْرٍ بِغَارٍ فِي جَبَلِ ثَوْرٍ، فَكَمَنَا فِيهِ ثَلاثَ لَيَالٍ، يَبِيتُ عِنْدَهُمَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ، وَهُوَ غُلامٌ شَابٌّ ثَقِفٌ لَقِنٌ، فَيُدْلِجُ مِنْ عِنْدِهِمَا بِسَحَرٍ، فَيُصْبِحُ مَعَ قُرَيْشٍ بِمَكَّةَ كَبَائِتٍ، فَلا يَسْمَعُ أَمْرًا يُكْتَادَانِ بِهِ إِلاَّ وَعَاهُ، حَتَّى يَأْتِيَهُمَا بِخَبَرِ ذَلِكَ حِينَ يَخْتَلِطُ الظَّلامُ، وَيَرْعَى عَلَيْهِمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ مَوْلَى أَبِي بَكْرٍ مِنْحَةً مِنْ غَنَمٍ، فَيُرِيحُهَا عَلَيْهِمَا حِينَ تَذْهَبُ سَاعَةٌ مِنَ الْعِشَاءِ، فَيَبِيتَانِ فِي رِسْلٍ وَهُوَ لَبَنُ مِنْحَتِهِمَا وَرَضِيفِهِمَا، حَتَّى يَنْعِقَ بِهَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ بِغَلَسٍ، يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْ تِلْكَ اللَّيَالِي الثَّلاثِ، وَاسْتَأْجَرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَأَبُو بَكْرٍ رَجُلاً مِنْ بَنِي الدِّيلِ، وَهُوَ مِنْ بَنِي عَبْدِ بْنِ عَدِيٍّ، هَادِيَا خِرِّيتًا، وَالْخِرِّيتُ الْمَاهِرُ بِالْهِدَايَةِ، قَدْ غَمَسَ حِلْفًا فِي آلِ الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ السَّهْمِيِّ، وَهُوَ عَلَى دِينِ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، فَأَمِنَاهُ فَدَفَعَا إِلَيْهِ رَاحِلَتَيْهِمَا، وَوَاعَدَاهُ غَارَ ثَوْرٍ بَعْدَ ثَلاثِ لَيَالٍ، بِرَاحِلَتَيْهِمَا صُبْحَ ثَلاثٍ، وَانْطَلَقَ مَعَهُمَا عَامِرُ بْنُ فُهَيْرَةَ وَالدَّلِيلُ، فَأَخَذَ بِهِمْ طَرِيقَ السَّوَاحِلِ، قَالَ

سُرَاقَةُ بْنَ جُعْشُمٍ الْمُدْلِجِيُّ τ: يَقُولُ: جَاءَنَا رُسُلُ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، يَجْعَلُونَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ρ وَأَبِي بَكْرٍ، دِيَةَ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَنْ قَتَلَهُ أَوْ أَسَرَهُ، فَبَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ فِي مَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ قَوْمِي بَنِي مُدْلِجٍ، أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، حَتَّى قَامَ عَلَيْنَا وَنَحْنُ جُلُوسٌ، فَقَالَ: يَا سُرَاقَةُ! إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ آنِفًا أَسْوِدَةً بِالسَّاحِلِ، أُرَاهَا مُحَمَّدًا وَأَصْحَابَهُ، قَالَ سُرَاقَةُ: فَعَرَفْتُ أَنَّهُمْ هُمْ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِهِمْ، وَلَكِنَّكَ رَأَيْتَ فُلانًا وَفُلانًا انْطَلَقُوا بِأَعْيُنِنَا، ثُمَّ لَبِثْتُ فِي الْمَجْلِسِ سَاعَةً، ثُمَّ قُمْتُ فَدَخَلْتُ، فَأَمَرْتُ جَارِيَتِي أَنْ تَخْرُجَ بِفَرَسِي وَهِيَ مِنْ وَرَاءِ أَكَمَةٍ، فَتَحْبِسَهَا عَلَيَّ، وَأَخَذْتُ رُمْحِي فَخَرَجْتُ بِهِ مِنْ ظَهْرِ الْبَيْتِ، فَحَطَطْتُ بِزُجِّهِ الأَرْضَ، وَخَفَضْتُ عَالِيَهُ، حَتَّى أَتَيْتُ فَرَسِي فَرَكِبْتُهَا، فَرَفَعْتُهَا تُقَرِّبُ بِي، حَتَّى دَنَوْتُ مِنْهُمْ فَعَثَرَتْ بِي فَرَسِي، فَخَرَرْتُ عَنْهَا، فَقُمْتُ فَأَهْوَيْتُ يَدِي إِلَى كِنَانَتِي، فَاسْتَخْرَجْتُ مِنْهَا الأَزْلامَ فَاسْتَقْسَمْتُ بِهَا: أَضُرُّهُمْ أَمْ لا، فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ، فَرَكِبْتُ فَرَسِي، وَعَصَيْتُ الأَزْلامَ تُقَرِّبُ بِي، حَتَّى إِذَا سَمِعْتُ قِرَاءَةَ رَسُولِ اللَّهِρ وَهُوَ لا يَلْتَفِتُ، وَأَبُو بَكْرٍ يُكْثِرُ الالْتِفَاتَ، سَاخَتْ يَدَا فَرَسِي فِي الأَرْضِ، حَتَّى بَلَغَتَا الرُّكْبَتَيْنِ، فَخَرَرْتُ عَنْهَا، ثُمَّ زَجَرْتُهَا فَنَهَضَتْ، فَلَمْ تَكَدْ تُخْرِجُ يَدَيْهَا، فَلَمَّا اسْتَوَتْ قَائِمَةً إِذَا لأَثَرِ يَدَيْهَا عُثَانٌ سَاطِعٌ فِي السَّمَاءِ مِثْلُ الدُّخَانِ، فَاسْتَقْسَمْتُ بِالأَزْلامِ فَخَرَجَ الَّذِي أَكْرَهُ، فَنَادَيْتُهُمْ بِالأَمَانِ، فَوَقَفُوا فَرَكِبْتُ فَرَسِي، حَتَّى جِئْتُهُمْ، وَوَقَعَ فِي نَفْسِي حِينَ لَقِيتُ مَا لَقِيتُ مِنَ الْحَبْسِ عَنْهُمْ، أَنْ سَيَظْهَرُ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِρ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ قَوْمَكَ قَدْ جَعَلُوا فِيكَ الدِّيَةَ، وَأَخْبَرْتُهُمْ أَخْبَارَ مَا يُرِيدُ النَّاسُ بِهِمْ، وَعَرَضْتُ عَلَيْهِمُ الزَّادَ وَالْمَتَاعَ، فَلَمْ يَرْزَآنِي، وَلَمْ يَسْأَلانِي، إِلاَّ أَنْ قَالَ: «أَخْفِ عَنَّا». فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابَ أَمْنٍ، فَأَمَرَ عَامِرَ بْنَ فُهَيْرَةَ فَكَتَبَ فِي رُقْعَةٍ مِنْ أَدِيمٍ، ثُمَّ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ ρ فلَقِيَ الزُّبَيْرَ فِي رَكْبٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، كَانُوا تِجَارًا قَافِلِينَ مِنَ الشَّأْمِ، فَكَسَا الزُّبَيْرُ رَسُولَ اللَّهِ ρ وَأَبَا بَكْرٍ ثِيَابَ بَيَاضٍ، وَسَمِعَ الْمُسْلِمُونَ بِالْمَدِينَةِ مَخْرَجَ رَسُولِ اللَّهِρ مِنْ مَكَّةَ، فَكَانُوا يَغْدُونَ كُلَّ غَدَاةٍ إِلَى الْحَرَّةِ، فَيَنْتَظِرُونَهُ حَتَّى يَرُدَّهُمْ حَرُّ الظَّهِيرَةِ، فَانْقَلَبُوا يَوْمًا بَعْدَ مَا أَطَالُوا انْتِظَارَهُمْ، فَلَمَّا أَوَوْا إِلَى بُيُوتِهِمْ أَوْفَى رَجُلٌ مِنْ

يَهُودَ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِهِمْ لأَمْرٍ يَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَبَصُرَ بِرَسُولِ اللَّهِ ρ وَأَصْحَابِهِ مُبَيَّضِينَ، يَزُولُ بِهِمُ السَّرَابُ، فَلَمْ يَمْلِكِ الْيَهُودِيُّ أَنْ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا مَعَاشِرَ الْعَرَبِ! هَذَا جَدُّكُمِ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ، فَثَارَ الْمُسْلِمُونَ إِلَى السِّلاحِ، فَتَلَقَّوْا رَسُولَ اللَّهِ ρ بِظَهْرِ الْحَرَّةِ، فَعَدَلَ بِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ، حَتَّى نَزَلَ بِهِمْ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، وَذَلِكَ يَوْمَ الاثْنَيْنِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعٍ الأَوَّلِ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ لِلنَّاسِ، وَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ρ صَامِتًا، فَطَفِقَ مَنْ جَاءَ مِنَ الأَنْصَارِ . مِمَّنْ لَمْ يَرَ رَسُولَ اللَّهِ ρ . يُحَيِّي أَبَا بَكْرٍ، حَتَّى أَصَابَتِ الشَّمْسُ رَسُولَ اللَّهِ ρ، فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى ظَلَّلَ عَلَيْهِ بِرِدَائِهِ، فَعَرَفَ النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ρ عِنْدَ ذَلِكَ، فَلَبِثَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ بِضْعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، وَأُسِّسَ الْمَسْجِدُ الَّذِي أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى، وَصَلَّى فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ρ، ثُمَّ رَكِبَ رَاحِلَتَهُ، فَسَارَ يَمْشِي مَعَهُ النَّاسُ، حَتَّى بَرَكَتْ عِنْدَ مَسْجِدِ الرَّسُولِρ بِالْمَدِينَةِ، وَهُوَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَئِذٍ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَكَانَ مِرْبَدًا لِلتَّمْرِ لِسُهَيْلٍ وَسَهْلٍ . غُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي حَجْرِ أَسْعَدَ بْنِ زُرَارَةَ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ حِينَ بَرَكَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ: «هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ الْمَنْزِلُ». ثُمَّ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ρ الْغُلامَيْنِ، فَسَاوَمَهُمَا بِالْمِرْبَدِ لِيَتَّخِذَهُ مَسْجِدًا، فَقَالا: لا بَلْ نَهَبُهُ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ يَقْبَلَهُ مِنْهُمَا هِبَةً حَتَّى ابْتَاعَهُ مِنْهُمَا، ثُمَّ بَنَاهُ مَسْجِدًا، وَطَفِقَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَنْقُلُ مَعَهُمُ اللَّبِنَ فِي بُنْيَانِهِ: وَيَقُولُ وَهُوَ يَنْقُلُ اللَّبِنَ: «هَذَا الْحِمَالُ لا حِمَالَ خَيْبَرْ، هَذَا أَبَرُّ رَبَّنَا وَأَطْهَرْ». وَيَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّ الأَجْرَ أَجْرُ الآخِرَهْ، فَارْحَمِ الأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَهْ» (بخارى:3905 . 3906)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر نبي اكرم ρ ؛ مي گويد: از زماني كه به خاطر دارم، پدر و مادرم، مسلمان بودند. و هر روز، صبح و شب، رسول الله ρ نزد ما مي آمد. هنگامي كه مسلمانان، مورد آزمايش قرار گرفتند، ابوبكر به قصد هجرت به حبشه، بيرون رفت تا به منطقة «برك الغماد» رسيد. در آنجا با ابن دغنه كه سردار قبيلة «قاره» بود، ملاقات كرد. او گفت: اي ابوبكر! كجا مي روي؟ گفت: قوم ام مرا بيرون كرده است. مي خواهم روي زمين،

سياحت كنم و پروردگارم را عبادت نمايم. ابن دغنه گفت: اي ابوبكر! افرادي مانند تو نه بيرون مي روند و نه كسي آنها را بيرون مي كند. زيرا تو به داد نيازمندان مي رسي، با خويشاوندانت، صلة رحم داري، مسئوليت مي پذيري، مهمان نوازي مي كني و در مشكلات، به مردم، ياري مي‌رساني. من تو را پناه مي دهم. برگرد و پرودگارات را در شهر خود، عبادت كن. اينجا بود كه ابوبكر برگشت و ابن دغنه نيز او را همراهي كرد. شب هنگام، ابن دغنه به اشراف قريش سر زد وبه آنان گفت: افرادي مانند ابوبكر، نه بيرون مي روند ونه كسي آنان را بيرون مي كند. آيا مردي را كه به فقرا كمك مي نمايد، صله رحم دارد، مسئوليت پذير است، مهمان نواز است و در مشكلات، به داد مردم مي رسد، بيرون مي كنيد؟ قريش، پناه دادن ابن دغنه را پذيرفتند و به او گفتند: به ابوبكر بگو تا پرودگارش را در خانة خود، عبادت كند، همانجا نماز بخواند و هر چه مي‌خواهد، آنجا تلاوت كند. و اين كارهايش را علني، انجام ندهد و به ما اذيت و آزار نرساند. زيرا مي‌ترسيم كه زنان و كودكان ما را به فتنه اندازد. ابن دغنه اين سخنان را به اطلاع ابوبكر رساند. ابوبكر نيز مدتي را اينگونه در خانة خود به عبادت پرودگارش گذراند. او علني نماز نمي خواند و فقط در خانه اش، قرآن، تلاوت مي كرد. پس از مدتي، تصميم گرفت و در حيات خانه اش، مسجدي ساخت. در همان مسجد، نماز مي خواند و قران، تلاوت مي كرد. درنتيجه، زنان و فرزندان مشركين به آنجا هجوم مي آوردند.

و چون ابوبكر، بسيار گريه مي كرد و هنگام تلاوت قرآن، نمي توانست خود را كنترل كند و اشك اش جاري مي شد، آنان از ديدن او تعجب مي كردند و به او مي نگريستند. اين كار، باعث وحشت سران مشرك قريش شد. كسي را بسوي ابن دغنه فرستادند. او آمد. آنها گفتند: ما ابوبكر را بخاطر تو پناه داديم تا پرودگار خود را در خانه اش عبادت كند. او از اين حد، تجاوز كرد و در حيات خانه اش، مسجدي ساخت و نماز و تلاوت اش را علني كرد. مي‌ترسيم كه زنان و فرزندان ما را به فتنه اندازد. او را از اين كار، باز بدار. اگر دوست

دارد كه به عبادت پرودگار خود در خانه اش اكتفا كند، مي تواند. ولي اگر مي خواهد علني، عبادت كند، از او بخواه تا از پناهندگي ات بيرون آيد. زيرا ما دوست نداريم كه با تو پيمان شكني كنيم. و از سوي ديگر، كارهاي علني ابوبكر را نيز تحمل نمي كنيم.

عايشه رضي الله عنهما مي گويد: ابن دغنه نزد ابوبكر آمد و گفت: تو مي داني كه من با تو چه پيماني بسته ام. يا به همان پيمانت، اكتفا كن و يا از پناهندگي ام، بيرون بيا. زيرا دوست ندارم اين سخن به گوش عرب برسد كه من در مورد مردي، پيمان بستم و آنرا شكستند. ابوبكرτ گفت: از پناهندگي ات بيرون مي آيم و راضي به پناه خدا مي شوم.

گفتني است كه در آن هنگام، نبي اكرم ρ در مكه بود و خطاب به مسلمانان فرمود: «سرزمين هجرت شما را كه داراي نخل مي باشد و ميان دو سنگلاخ، واقع شده است، به من نشان دادند». آنگاه، تعدادي از مسلمانان بسوي مدينه هجرت كردند و بيشتر كساني كه به سرزمين حبشه، هجرت كرده بودند، به مدينه رفتند. ابوبكر نيز خود را براي هجرت به مدينه، آماده ساخت. رسول الله ρ به او گفت: «كمي صبر كن. اميدوارم به من نيز اجازة هجرت بدهند». ابوبكر گفت: پدرم فدايت باد. آيا چنين اميدي وجود دارد؟ فرمود: «بلي». پس ابوبكر τ بخاطر اينكه رسول خدا ρ را همراهي كند، از هجرت خودداري نمود. و دو شتر را بمدت چهار ماه با برگ درخت مغيلان، تغذيه كرد.

روزي، هنگام ظهر در خانة پدرم؛ ابوبكر؛ نشسته بوديم كه شخصي به او گفت: اين، رسول خدا ρ است كه سر و رويش را پوشانده است و بر خلاف عادت گذشته، در اين ساعت، آمده است. ابوبكر گفت: پدر و مادرم، فدايش باد. سوگند به خدا، كار مهمي او را در اين ساعت به اينجا آورده است.

بهرحال، رسول الله ρ آمد و اجازة ورود خواست. به او اجازه دادند. وارد خانه شد و به ابوبكر گفت:

«اطرافيانت را بيرون كن». ابوبكر گفت: اي رسول خدا! پدرم فدايت باد. اينها، اهل تو هستند. آنحضرت ρ فرمود: «به من اجازة خروج (هجرت) رسيده است». گفت: اي رسول خدا! پدرم فدايت باد. آيا مي توانم همراه تو باشم؟ آنحضرت ρ فرمود: «بلي». گفت: اي رسول خدا! پدرم فدايت باد. يكي از اين دو شتر را بردار. رسول اكرم ρ فرمود: «فقط آنرا در قبال پول، برمي دارم».

ما آن دو شتر را به سرعت، آماده كرديم و براي آنان، غذايي در يك سفرة چرمي، تدارك ديديم. آنگاه، اسماء دختر ابوبكر، از كمر بندش، قطعه اي پاره كرد و دهانة سفره را با آن بست. بدين جهت، او را ذات النطاقين مي گويند.

آنگاه، رسول الله ρ و ابوبكر به غاري كه در كوه ثور، قرار دارد، رفتند و سه شب در آنجا مخفي شدند. و عبد الله بن ابي بكر رضي الله عنهما نيز كه جواني هوشيار و زيرك بود، شبها را با آنان مي گذارند. و هنگام سحر از آنجا حركت مي كرد و طوري صبح زود، به مكه نزد قريش مي آمد كه گويا شب را آنجا بوده است.

او تمامي توطئه هاي قريش را بخاطر مي سپرد و در تاريكي شب، نزد آنان باز مي گشت و آنها را با خبر مي ساخت.

از طرفي ديگر، عامر بن فهيره؛ غلام آزاد شدة ابوبكر رضي الله عنهما؛ گوسفندان شيردِه را در آن حوالي مي چرانيد. و هنگامي كه پاسي از شب مي گذشت، آنها را نزد آنان مي برد و اينگونه آنان شب را با نوشيدن شير تازه و داغ، سپري مي كردند. سپس در تاريكي، بانگ مي زد و گوسفندان را از آنجا مي راند. و هر سه شب، چنين كرد.

همچنين رسول خدا ρ و ابوبكر τ مردي از قبيله بني ديل را كه از تيرة بني عبد بن عدي و راهنمايي ماهر بود، اجير كردند. او هم پيمان آل عاص بن وائل سهمي و بر دين كفار قريش بود. آنان او را امين دانستند و شترانشان را به او سپردند و با او وعده گذاشتند كه بعد از سه شب، يعني صبح روز سوم، شترانشان را به غار ثور بياورد.

اينگونه آنها با عامر بن فهيره و راهنماي خود، براه افتادند. آن شخص (راهنما) آنها را از طريق ساحل برد.

سراقه بن جعشم مدلجي مي گويد: فرستادگان كفار قريش، نزد ما آمدند وبراي دستگيري يا كشتن هر يك از رسول خدا ρ و ابوبكر، جايزه اي به اندازة خونبها (صد شتر) تعيين كردند. در آن اثنا، من در يكي از مجالس قوم ام؛ بني مدلج؛ نشسته بودم كه مردي از راه رسيد و كنار ما ايستاد و گفت: اي سراقه! هم اكنون افرادي را در ساحل ديدم. گمان مي كنم كه محمد و يارانش باشند. سراقه مي گويد: يقين كردم كه آنها هستند. گفتم: كساني را كه تو ديده اي، آنها (محمد و ابوبكر) نيستند. بلكه فلاني و فلاني را ديده اي كه چند لحظه قبل، از اينجا رفتند.

سپس، ساعتي در آن مجلس، نشستم. آنگاه برخاستم و به خانه رفتم و به كنيزم، دستور دادم تا اسبم را از خانه بيرون كند و به پشت تپه ها ببرد و آنجا منتظر من بماند. من هم نيزه ام را برداشتم و از پشت خانه بيرون رفتم. سرِ نيزه را بسوي زمين گرفتم و قسمت ديگر آنرا پايين آوردم تا اينكه به اسبم رسيدم و بر آن سوار شدم و به سرعت آن را دوانيدم تا اينكه به آنها نزديك شدم. در آن هنگام، اسبم لرزيد و من به زمين افتادم. پس برخاستم و دستم را به جعبة تير بردم و تيرهاي قمارم را از آن، بيرون آوردم و با آنها فال گرفتم. نتيجة فال، خلاف آنچه دوست داشتم، در آمد. بدون توجه به آن (فال) بر اسبم سوار شدم و آنرا بسوي آنان دوانيدم تا جايي كه قرائت رسول خدا ρ را شنيدم. آنحضرت ρ بسوي من نگاه نمي كرد اما ابوبكر بسيار نگاه مي كرد. اين بار، دستهاي اسبم تا زانو در زمين فرو رفت و من به زمين افتادم. سپس فرياد زدم و اسب، به سختي برخاست. هنگامي كه راست ايستاد، غباري مانند دود از اثر دستهايش به آسمان برخاست. بار ديگر، فال گرفتم و نتيجة فال، خلاف آنچه دوست داشتم، در آمد. پس صدا زدم و از آنها، امان خواستم. آنان ايستادند. من بر اسبم سوار شدم و نزد آنان رفتم. البته هنگامي كه

ديدم
نمي توانم به آنها برسم، چنين به ذهنم رسيد كه دين رسول خدا ρ بزودي غلبه خواهد كرد. به او گفتم: همانا قوم ات براي دستگيري يا كشتن ات، جايزه اي به اندازه ديه، تعيين كرده است و آنها را از قصد مردم، با خبر ساختم و به آنان، غذا و كالا، پيشنهاد دادم. ولي نپذيرفتند. و از من چيزي نخواستند جز اينكه رسول خدا ρ فرمود: «راز ما را پوشيده نگه دار». سپس خواستم تا امان نامه اي برايم بنويسد. رسول اكرم ρ به عامر بن فهيره دستور داد. او نيز آن را بر پوستي كه دباغي شده بود، نوشت.

آنگاه رسول خدا ρ به راهش ادامه داد و با زبير و گروهي از تاجران مسلمان كه از شام برمي گشتند، ملاقات نمود. زبير به رسول خدا ρ و ابوبكر، لباس سفيد، هديه كرد.

از سوي ديگر، مسلمانان مدينه هم با خبر شدند كه رسول خدا ρ از مكه، خارج شده است. لذا آنان، هر روز صبح، به سنگلاخ خارج مدينه مي رفتند و منتظر او مي ماندند تا اينكه گرماي ظهر،آنان را به خانه بر مي گردانيد.

روزي، پس از يك انتظار طولاني، به خانه هايشان برگشتند. هنگامي كه به خانه هايشان رفتند، مردي يهودي كه براي كاري، بالاي يكي از قلعه هايشان رفته بود، رسول خدا ρ و يارانش را در لباس سفيد ديد. اما سراب نمي گذاشت كه بخوبي ديده شوند. او كنترلش را از دست داد و با صداي بلند، فرياد زد: اي گروه عرب! اين، صاحب دولتي است كه شما منتظر او بوديد. مسلمانان بسوي اسلحه هايشان شتافتند و در همان سنگلاخ، با رسول خدا ρ ملاقات كردند. آنحضرت ρ راه آنان را بسوي راست، كج كرد تا اينكه در محلة بني عمرو بن عوف، منزل گرفت. و آن روز، دوشنبه ماه ربيع الاول بود. ابوبكر τ براي استقبال مردم، ايستاده بود و رسول خدا ρ ساكت، نشسته بود. انصاري كه رسول اكرم ρ را نديده بودند، هنگام آمدن، به ابوبكر خوش آمد مي گفتند

تا اينكه آفتاب به آنحضرت ρ رسيد. آنگاه، ابوبكر برخاست و با ردايش او را در سايه گرفت. اينجا بود كه مردم، رسول خدا ρ را شناختند.

آنحضرت ρ ده شب و اندي در ميان بني عمرو بن عوف ماند و مسجدي را كه (به گفتة قرآن) بر اساس تقوا پايه گذاري شده است، بنا كرد (مسجد قباء) و در آن، نماز خواند.

سپس بر شترش، سوار شد و مردم نيز با او براه افتادند تا اينكه شترش در محل مسجد النبي زانو به زمين زد و نشست. در آن هنگام، تعداي از مسلمانان در آنجا نماز مي خواندند. علاوه بر آن، محل خشك كردن خرماهاي سهل و سيهل ؛دو كودك يتيمي كه تحت سر پرستي اسعد بن زراه قرار داشتند؛ بود.

هنگامي كه شتر رسول خدا ρ به زمين نشست، فرمود: «اگر خدا بخواهد، اينجا منزل خواهم گرفت». سپس پيامبر اكرم ρ آن دو كودك را خواست و در مورد قيمت زمين، با آنان سخن گفت تا در آنجا مسجدي بسازد. گفتند: اي رسول خدا! زمين را نمي فروشيم بلكه آنرا به شما هديه مي دهيم. رسول خدا ρ آنرا بعنوان هبه از آنان، نپذيرفت بلكه آنرا خريد و در آنجا مسجدي بنا كرد. و خودش نيز همراه صحابه براي ساختن آن، خشت مي‌آورد و مي فرمود: «اين باري كه ما حمل مي كنيم، مانند بارهاي خيبر (ميوه ها و محصولات كشاورزي) نيست بلكه اين، بار ما نزد خداوند، پاك تر و ثواب بيشتري دارد». همچنين مي فرمود: «خداوندا! پاداش، همان پاداش آخرت است. پس مهاجرين و انصار را بخشاي».

1575- عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا حَمَلَتْ بِعَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، قَالَتْ: فَخَرَجْتُ وَأَنَا مُتِمٌّ، فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ، فَنَزَلْتُ بِقُبَاءٍ، فَوَلَدْتُهُ بِقُبَاءٍ، ثُمَّ أَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ρ، فَوَضَعْتُهُ فِي حَجْرِهِ، ثُمَّ دَعَا بِتَمْرَةٍ، فَمَضَغَهَا، ثُمَّ تَفَلَ فِي فِيهِ، فَكَانَ أَوَّلَ شَيْءٍ دَخَلَ جَوْفَهُ رِيقُ رَسُولِ اللَّهِ ρ، ثُمَّ حَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ، ثُمَّ دَعَا لَهُ وَبَرَّكَ عَلَيْهِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَوْلُودٍ وُلِدَ فِي الإِسْلامِ. (بخارى:3909)

ترجمه: اسماء رضي الله عنها مي‌گويد: باردار بودم و عبدالله بن زبير رضي الله عنهما را در شكم داشتم. دوران حاملگي ام به پايان رسيده بود كه از مكه به مدينه، هجرت نمودم و در قباء، منزل گرفتم و در آنجا، وضع حمل نمودم. سپس فرزندم را نزد نبي اكرم ρ بردم و در آغوش اش گذاشتم. رسول خدا ρ خرمايي خواست، آنرا جويد و در دهانش، آب دهان انداخت. پس اولين چيزي كه وارد شكم اش شد، آب دهان رسول خدا ρ بود. آنگاه، او را با خرمايي ديگر، تخنيك نمود (خرما را جويد و به كام اش ماليد). سپس، برايش دعا و طلب بركت نمود. و او اولين كودك مسلماني بود (كه پس از هجرت به مدينه) بدنيا آمد.

1576. عَنْ أَبِي بَكْرٍ τ قَالَ: كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي الْغَارِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي، فَإِذَا أَنَا بِأَقْدَامِ الْقَوْمِ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْ أَنَّ بَعْضَهُمْ طَأْطَأَ بَصَرَهُ رَآنَا. قَالَ: «اسْكُتْ يَا أَبَا بَكْرٍ اثْنَانِ اللَّهُ ثَالِثُهُمَا». (بخارى:3922)

ترجمه: ابوبكر τ مي گويد: با نبي اكرم ρ در غار بودم. سرم را بلند كردم، ناگهان چشم ام به پاهاي دشمن افتاد. گفتم: اي رسول خدا! اگر يكي از آنان به پايين، نگاه كند، ما را مي بيند. پيامبر اكرم ρ فرمود: «اي ابوبكر، ساكت باش. ما دو نفري هستيم كه سومين ما، خداست».

باب (45): ورود پيامبر اكرم ρ و يارانش به مدينه

1577. عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَوَّلُ مَنْ قَدِمَ عَلَيْنَا مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ وَابْنُ أُمِّ مَكْتُومٍ، وَكَانَا يُقْرِئَانِ النَّاسَ، فَقَدِمَ بِلالٌ وَسَعْدٌ وَعَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ، ثُمَّ قَدِمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي عِشْرِينَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ρ، ثُمَّ قَدِمَ النَّبِيُّ ρ، فَمَا رَأَيْتُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَرِحُوا بِشَيْءٍ فَرَحَهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ρ حَتَّى جَعَلَ الإِمَاءُ يَقُلْنَ: قَدِمَ رَسُولُ

اللَّـهِ ρ، فَمَا قَـدِمَ حَتَّى قَـرَأْتُ سَبِّحِ اسْـمَ رَبِّـكَ الأَعْلَـى فِي سُـوَرٍ مِـنَ الْمُفَصَّـلِ. (بخارى:3925)

ترجمه: براء بن عازب رضي الله عنهما مي گويد: مصعب بن عمير و عبد الله بن ام مكتوم، اولين كساني بودند كه نزد ما (در مدينه) آمدند و به مردم، قرآن مي آموختند. بعد از آنها، بلال، سعد و عمار بن ياسر آمدند و سپس، عمر بن خطاب τ با بيست نفر از ياران رسول خدا ρ آمد. سر انجام، نبي اكرم ρ تشريف آورد. پس من نديدم كه اهل مدينه براي چيزي به اندازة آمدن رسول الله ρ خوشحال شوند تا جايي كه كنيزان هم (خوشحال بودند) و مي گفتند: رسول خدا ρ آمده است. و هنگامي كه رسول خدا ρ به مدينه آمد من [**سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى**] و چند سورة مفصل را حفظ كرده بودم. (از سورة ق تا آخر قران را سوره هاي مفصل مي نامند).

باب (46): ماندن مهاجر، در مكه پس از اداي مناسك حج

1578. عَنِ الْعَلاءِ بْنِ الْحَضْرَمِيِّ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «ثَلاثٌ لِلْمُهَاجِرِ بَعْدَ الصَّدَرِ». (بخارى:3933)

ترجمه: علاء بن حضرمي مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «مهاجر مي تواند پس از طواف زيارت، سه روز در مكه بماند».

باب (47): آمدن يهود نزد پيامبر اكرم ρ پس از هجرت به مدينه

1579. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَوْ آمَنَ بِي عَشَرَةٌ مِنَ الْيَهُودِ لآمَنَ بِي الْيَهُودُ». (بخارى:3941)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اگر ده نفر از يهود به من ايمان مي‌آورد (افراد

برجسته و خاصي بودند كه در بعضي از روايات از آنها نام برده شده است) همة يهوديان به من ايمان مي آوردند.

كتاب (57) غروات پيامبر اكرم ρ

باب (1): غزوة عُشَيره

1580- عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ τ قِيلَ لَهُ: كَمْ غَزَا النَّبِيُّ ρ مِنْ غَزْوَةٍ؟ قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةَ. قِيلَ: كَمْ غَزَوْتَ أَنْتَ مَعَهُ؟ قَالَ: سَبْعَ عَشْرَةَ. قُلْتُ: فَأَيُّهُمْ كَانَتْ أَوَّلَ؟ قَالَ: الْعُسَيْرَةُ، أَوِ الْعُشَيْرُ، فَذَكَرْتُ لِقَتَادَةَ، فَقَالَ: الْعُشَيْرُ. (بخارى: 3949)

ترجمه: از زيد بن ارقم τ روايت است كه از ايشان پرسيدند: نبي اكرم ρ چند غزوه داشته است؟ گفت: نوزده غزوه. پرسيدند: تو در چند غزوه، همراه او بودي؟ گفت: در هفده غزوه.

يكي از راويان مي گويد: پرسيدم: اولين غزوه، كدام بود؟ گفت: عُسيره يا عُشير. اين مطلب را با قتاده در ميان گذاشتم. گفت: غزوة عُشير.

باب (2): اين گفتة خداوند متعال كه ميفرمايد: آنگاه كه از پروردگارتان طلب كمك ميكرديد...

1581- عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ τ قَالَ: شَهِدْتُ مِنَ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ مَشْهَدًا، لأَنْ أَكُونَ صَاحِبَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا عُدِلَ بِهِ. أَتَى النَّبِيَّ ρ وَهُوَ يَدْعُو عَلَى الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: لا نَقُولُ كَمَا قَالَ قَوْمُ مُوسَى: [**اذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلا**] وَلَكِنَّا نُقَاتِلُ عَنْ يَمِينِكَ وَعَنْ شِمَالِكَ، وَبَيْنَ يَدَيْكَ وَخَلْفَكَ، فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ أَشْرَقَ وَجْهُهُ وَسَرَّهُ. (بخارى:3952)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي گويد: از مقداد بن اسود، عملي مشاهده كردم كه اگر از من سر مي زد، آنرا با هيچ چيز ديگر، برابر نمي دانستم. در حالي كه رسول الله ρ عليه مشركين دعا مي كرد، مقداد آمد و گفت: اي رسول خدا! ما مانند قوم موسي نمي گوييم: برو، تو و پرودگارت بجنگيد.

بلکه از راست و چپ و پیش رویت و پشت سرت می جنگیم.

ابن مسعود τ می گوید: در آن هنگام دیدم که چهرة رسول خدا ρ از شدت خوشحالی، درخشید.

باب (3): تعداد اصحاب بدر

1582. عَنِ الْبَرَاءِ τ قَالَ: حَدَّثَنِي أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ρ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا، أَنَّهُمْ كَانُوا عِدَّةَ أَصْحَابِ طَالُوتَ الَّذِينَ جَازُوا مَعَهُ النَّهَرَ، بِضْعَةَ عَشَرَ وَثَلاثَ مِائَةٍ. (بخاری:3957)

ترجمه: براء τ می گوید: جمعی از یاران محمد ρ که در غزوة بدر، شرکت کرده بودند، میگفتند: تعداد ما برابر با اصحاب طالوت بود که با او از نهر، عبورکردند.یعنیسیصد و اندی نفر.

باب (4): کشته شدن ابو جهل

1583- عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَنْ يَنْظُرُ مَا صَنَعَ أَبُوجَهْلٍ»؟ فَانْطَلَقَ ابْنُ مَسْعُودٍ، فَوَجَدَهُ قَدْ ضَرَبَهُ ابْنَا عَفْرَاءَ، حَتَّى بَرَدَ، قَالَ: أَأَنْتَ أَبُو جَهْلٍ؟ قَالَ: فَأَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، قَالَ: وَهَلْ فَوْقَ رَجُلٍ قَتَلْتُمُوهُ، أَوْ رَجُلٍ قَتَلَهُ قَوْمُهُ. (بخاری: 3963)

ترجمه: انس τ می گوید: نبی اکرم ρ فرمود: «چه کسی از ابوجهل برایم خبری میآورد»؟ ابن مسعود τ رفت و دید که فرزندان عفراء او را زده و از پای در آورده اند. پس ریش اش را گرفت و به او گفت: تو ابوجهل هستی؟ ابوجهل گفت: آیا بیش از این است که شما یك مرد را کشته اید یا مردی را قوم اش کشته است.

1584. عَنْ أَبِي طَلْحَةَ τ أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ρ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ رَجُلاً مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ، فَقُذِفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ، خَبِيثٍ مُخْبِثٍ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى

قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرْصَةِ ثَلاثَ لَيَالٍ، فَلَمَّا كَانَ بِبَدْرٍ الْيَوْمَ الثَّالِثَ، أَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشُدَّ عَلَيْهَا رَحْلُهَا، ثُمَّ مَشَى وَاتَّبَعَهُ أَصْحَابُهُ وَقَالُوا: مَا نُرَى يَنْطَلِقُ إِلاَّ لِبَعْضِ حَاجَتِهِ، حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكِيِّ، فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ، وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ: «يَا فُلانُ بْنَ فُلانٍ وَيَا فُلانُ بْنَ فُلانٍ، أَيَسُرُّكُمْ أَنَّكُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا، فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا»؟ قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لا أَرْوَاحَ لَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ». (بخارى:3976)

ترجمه: ابوطلحه τ مي گويد: نبي اكرم ρ روز بدر، دستور داد تا (جسد) بيست و چهار نفر را از سران قريش را در يكي از چاه هاي كثيف و متعفن بدر بيندازند. و عادت رسول خدا ρ اين بود كه هر گاه بر قومي پيروز مي شد، سه شب در ميدان جنگ مي ماند.

بدين جهت، روز سوم جنگ بدر، دستور داد تا شترش را جهاز كنند. سپس براه افتاد و صحابه نيز بدنبالش براه افتادند. آنها مي گويند: ما فكر مي كرديم كه براي انجام كاري مي رود. ولي آنحضرت ρ به مسيرش ادامه داد تا اينكه كنار آن چاه ايستاد و هر يك از كشته شدگان را با نام و نام پدرش صدا مي زد و مي فرمود: «اي فلان بن فلان! و اي فلان بن فلان! آيا بهتر نبود كه از خدا و رسولش، اطاعت مي كرديد؟ همانا ما به آنچه كه پروردگارمان وعده داده بود، رسيديم. آيا شما هم به آنچه پرودگارتان وعده داده بود، رسيديد»؟

راوي مي گويد: عمر گفت: اي رسول خدا! با اجسادي كه روح ندارند، سخن ميگويي؟ رسول الله ρ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جان محمد در دست اوست، شما سخنان مرا بهتر از آنان نمي شنويد».

باب (5): حضور فرشتگان در غزوة بدر

1585. عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ الزُّرَقِيِّ τ وَكَانَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، قَالَ: جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ؟ قَالَ: «مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ» أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا. قَالَ: وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلائِكَةِ. (بخارى:3992)

ترجمه: رفاعه بن رافع زُرقي كه در جنگ بدر، شركت داشت، مي گويد: جبريل نزد نبي اكرم ρ آمد و پرسيد: اهل بدر را در ميان خود، چگونه ارزيابي مي كنيد؟ آنحضرت ρ فرمود: «آنان را از بهترين مسلمانان مي دانيم» و يا جمله اي مانند اين. جبريل گفت: همچنين ما فرشتگاني را كه در بدر حضور داشته اند، بهترين فرشتگان مي دانيم.

1586. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ يَوْمَ بَدْرٍ: «هَذَا جِبْرِيلُ آخِذٌ بِرَأْسِ فَرَسِهِ عَلَيْهِ أَدَاةُ الْحَرْبِ». (بخارى:3995)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ روز بدر فرمود: «اين، جبريل است كه افسار اسب اش را گرفته است و ساز و برگ نظامي دارد».

باب (6)

1587. عَنِ الزُّبَيْرِ τ أَنَّهُ قَالَ: لَقِيتُ يَوْمَ بَدْرٍ عُبَيْدَةَ ابْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَهُوَ مُدَجَّجٌ لا يُرَى مِنْهُ إِلاَّ عَيْنَاهُ وَهُوَ يُكْنَى أَبُو ذَاتِ الْكَرِشِ، فَقَالَ: أَنَا أَبُو ذَاتِ الْكَرِشِ. فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ بِالْعَنَزَةِ فَطَعَنْتُهُ فِي عَيْنِهِ فَمَاتَ. قَالَ: لَقَدْ وَضَعْتُ رِجْلِي عَلَيْهِ ثُمَّ تَمَطَّأْتُ، فَكَانَ الْجَهْدَ أَنْ نَزَعْتُهَا وَقَدِ انْثَنَى طَرَفَاهَا،قَالَ عُرْوَةُ: فَسَأَلَهُ إِيَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ فَأَعْطَاهُ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ρ أَخَذَهَا، ثُمَّ طَلَبَهَا أَبُو بَكْرٍ فَأَعْطَاهُ، فَلَمَّا قُبِضَ أَبُو بَكْرٍ سَأَلَهَا إِيَّاهُ عُمَرُ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، فَلَمَّا قُبِضَ عُمَرُ أَخَذَهَا، ثُمَّ طَلَبَهَا عُثْمَانُ مِنْهُ، فَأَعْطَاهُ إِيَّاهَا، فَلَمَّا قُتِلَ عُثْمَانُ وَقَعَتْ عِنْدَ آلِ عَلِيٍّ، فَطَلَبَهَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَكَانَتْ عِنْدَهُ حَتَّى قُتِلَ. (بخارى:3998)

ترجمه: زبيرτ مي گويد: روز جنگ بدر، عبيده بن سعيد بن عاص را ديدم كه سراپا مسلح بود و فقط چشمهايش ديده مي شد. او كه ابوذات الكرش ناميده مي شد، فرياد زد: من ابوذات الكرش هستم. من با نيزه به او حمله كردم و آنرا در چشم اش فرو بردم و او را كشتم. سپس پايم را رويش گذاشتم و نيزه را كشيدم و به سختي آنرا بيرون آوردم و ديدم كه دو طرف اش كج شده است.

عروه كه يكي از راويان است، مي گويد: رسول خدا ρ آن نيزه را از زبير خواست. او نيز آنرا تقديم كرد. پس از درگذشت رسول اكرم ρ آنرا پس گرفت. سپس ابوبكر آنرا از او طلب كرد. او آنرا به ابوبكر داد. پس از درگذشت ابوبكر، آنرا پس گرفت. آنگاه عمر آنرا از او خواست. پس آنرا به عمر داد. و بعد از درگذشت عمر، آنرا پس گرفت. سپس عثمان آنرا خواست. پس آنرا به عثمان داد. بعد از كشته شدن عثمان، بدست آل علي افتاد. سرانجام، عبد الله بن زيبر آنرا طلب كرد. و تا هنگامي كه كشته شد، آن نيزه، نزد او بود.

1588. عَنِ الرُّبَيِّعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ρ غَدَاةَ بُنِيَ عَلَيَّ، فَجَلَسَ عَلَى فِرَاشِي كَمَجْلِسِكَ مِنِّي، وَجُوَيْرِيَاتٌ يَضْرِبْنَ بِالدُّفِّ، يَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِهِنَّ يَوْمَ بَدْرٍ، حَتَّى قَالَتْ جَارِيَةٌ: وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا تَقُولِي هَكَذَا، وَقُولِي مَا كُنْتِ تَقُولِينَ». (بخارى:4001)

ترجمه: از رُبَيِّع دختر معوذ رضي الله عنها روايت است كه مي گويد: نبي اكرم ρ صبح شب عروسي ام نزد من آمد و همين طور كه تو نشسته اي، بر فرش نشست در حالي كه چند كنيز مشغول دف زدن بودند و براي پدرانشان كه در جنگ بدر كشته شده بودند، مرثيه مي خواندند. در آن اثنا، يكي از كنيزان گفت: در ميان ما پيامبري وجود دارد كه مي داند فردا چه پيش خواهد آمد. نبي اكرم ρ فرمود: «چنين نگو. بلكه همان سرود گذشته ات را بخوان».

1589- عَنْ أَبِي طَلْحَةَ τ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَكَانَ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ، أَنَّهُ قَالَ: «لا تَدْخُلُ الْمَلائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ كَلْبٌ وَلا صُورَةٌ». (بخارى: 4002)

ترجمه: ابوطلحه τ صحابي بزرگوار رسول الله ρ كه در غزوة بدر نيز همراه او بود، مي گويد: رسول خدا ρ فرمود: «فرشتگان، به خانه اي كه در آن سگ و يا تصوير باشد، وارد نمي شوند».

1590- عَنِ عَبْدِاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: حِينَ تَأَيَّمَتْ حَفْصَةُ بِنْتُ عُمَرَ مِنْ خُنَيْسِ بْنِ حُذَافَةَ السَّهْمِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ρ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا تُوُفِّيَ بِالْمَدِينَةِ، قَالَ عُمَرُ: فَلَقِيتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، فَعَرَضْتُ عَلَيْهِ حَفْصَةَ، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، قَالَ: سَأَنْظُرُ فِي أَمْرِي، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ، فَقَالَ: قَدْ بَدَا لِي أَنْ لا أَتَزَوَّجَ يَوْمِي هَذَا، قَالَ عُمَرُ: فَلَقِيتُ أَبَا بَكْرٍ، فَقُلْتُ: إِنْ شِئْتَ أَنْكَحْتُكَ حَفْصَةَ بِنْتَ عُمَرَ، فَصَمَتَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا، فَكُنْتُ عَلَيْهِ أَوْجَدَ مِنِّي عَلَى عُثْمَانَ، فَلَبِثْتُ لَيَالِيَ، ثُمَّ خَطَبَهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ فَأَنْكَحْتُهَا إِيَّاهُ، فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: لَعَلَّكَ وَجَدْتَ عَلَيَّ حِينَ عَرَضْتَ عَلَيَّ حَفْصَةَ، فَلَمْ أَرْجِعْ إِلَيْكَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَإِنَّهُ لَمْ يَمْنَعْنِي أَنْ أَرْجِعَ إِلَيْكَ فِيمَا عَرَضْتَ إِلاَّ أَنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَدْ ذَكَرَهَا، فَلَمْ أَكُنْ لأُفْشِيَ سِرَّ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَلَوْ تَرَكَهَا لَقَبِلْتُهَا. (بخارى: 4005)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: هنگامي كه خُنيس بن خدافه سهمي كه از اصحاب رسول خدا ρ بود و در جنگ بدر شركت داشت، در مدينه فوت كرد و حفصه دختر عمر، بيوه شد، عمر گفت: عثمان بن عفان را ديدم و حفصه را به او پيشنهاد كردم و گفتم: اگر دوست داري، حفصه دختر عمر را به نكاح تو در مي آورم. عثمان گفت: در اين باره فكر مي كنم. من چند شب، صبر كردم. سرانجام، گفت:

تصميم گرفتم كه اكنون، ازدواج نكنم. عمر مي‌گويد: سپس ابوبكر را ديدم و به او گفتم: اگر دوست داري، حفصه دختر عمر را به نكاح تو در مي آورم. ابوبكر نيز سكوت كرد و جوابي به من نداد. من در مقايسه با عثمان از ابوبكر، بيشتر ناراحت شدم.

آنگاه، چند شب صبر كردم. سر انجام، رسول خدا ρ از حفصه، خواستگاري نمود. و او را به نكاح اش در آوردم. سپس، ابوبكر مرا ديد و گفت: شايد از اينكه حفصه را به من پيشنهاد كردي و من به تو جوابي ندادم، ناراحت شدي. گفتم: بلي. ابوبكر گفت: چون مي دانستم كه رسول خدا ρ از او سخن به ميان آورده است، به تو جوابي ندادم. و از طرف ديگر، نمي خواستم راز رسول خدا ρ را فاش سازم. اگر آنحضرت ρ با او ازدواج نمي كرد، من او را مي پذيرفتم.

1591. عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْبَدْرِيِّ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «الآيَتَانِ مِنْ آخِرِ سُورَةِ الْبَقَرَةِ مَنْ قَرَأَهُمَا فِي لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ». (بخارى:4008)

ترجمه: ابومسعود بدري τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هركس، دو آية آخر سورة بقره را در شب بخواند، او را كفايت مي كنند».

1592. عَنِ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ الْكِنْدِيِّ τ حَلِيف بَنِي زُهْرَةَ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ، أَخْبَرَهُ أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلاً مِنَ الْكُفَّارِ فَاقْتَتَلْنَا، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيَّ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لاذَ مِنِّي بِشَجَرَةٍ، فَقَالَ: أَسْلَمْتُ لِلَّهِ أَأَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لا تَقْتُلْهُ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيَّ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لا تَقْتُلْهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ». (بخارى:4019)

ترجمه: از مقداد بن اسود كندي τ كه هم پيمان بني زهره و از كساني است كه در جنگ بدر، همراه

رسول خدا ρ بود، روايت است كه به رسول الله ρ گفت: اگر با يكي از كفار، مواجه شدم و با يكديگر جنگيديم. و او با ضربة شمشير، يكي از دستهايم را قطع كرد. سپس به درختي پناه برد و گفت: مسلمان شدم. اي رسول خدا! آيا بعد از گفتن اين سخن، مي‌توانم او را بكشم؟ رسول الله ρ فرمود: «او را نكش». گفت: يا رسول الله! او يكي از دستهايم را قطع نموده و بعد از آن، اين سخن را بزبان آورده است. آنحضرت ρ فرمود: «او را نكش، زيرا قبل از اينكه او را بكشي، مانند تو (مسلمان شده) است. و اگر او را به قتل برساني، تو همان وضعي را پيدا مي كني كه او قبل از به زبان آوردن اين كلمه داشت» (يعني مهدور الدم مي شوي همانطور كه او مهدور الدم بود).

1593ـ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ فِي أُسَارَى بَدْرٍ: «لَوْ كَانَ الْمُطْعِمُ بْنُ عَدِيٍّ حَيًّا ثُمَّ كَلَّمَنِي فِي هَؤُلاءِ النَّتْنَى، لَتَرَكْتُهُمْ لَهُ». (بخارى:4024)

ترجمه: جبير بن مطعم τ مي گويد : نبي اكرم ρ دربارة اسراي بدر فرمود: «اگر مطعم بن عدي زنده مي بود و دربارة اين افراد پليد، شفاعت مي كرد، آنها را بخاطر او آزاد مي كردم».

باب (7): داستان بني نضير و خيانت شان به پيامبر اكرم ρ

1594. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: حَارَبَتِ النَّضِيرُ وَقُرَيْظَةُ، فَأَجْلَى بَنِي النَّضِيرِ وَأَقَرَّ قُرَيْظَةَ وَمَنَّ عَلَيْهِمْ، حَتَّى حَارَبَتْ قُرَيْظَةُ فَقَتَلَ رِجَالَهُمْ وَقَسَمَ نِسَاءَهُمْ وَأَوْلادَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ، إِلاَّ بَعْضَهُمْ لَحِقُوا بِالنَّبِيِّ ρ فَآمَنَهُمْ وَأَسْلَمُوا، وَأَجْلَى يَهُودَ الْمَدِينَةِ كُلَّهُمْ بَنِي قَيْنُقَاعَ وَهُمْ رَهْطُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ سَلامٍ، وَيَهُودَ بَنِي حَارِثَةَ وَكُلَّ يَهُودِ الْمَدِينَةِ. (بخارى:4028)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: بني نضير و بني قريظه عليه مسلمانان، جنگيدند. رسول

اكرم ρ بني نضير را از مدينه، بيرون كرد و بر بني قريظه منت نهاد و اجازة سكونت داد. تا اينكه بار ديگر، بني قريظه با مسلمانان وارد جنگ شدند. آنگاه، رسول خدا ρ مردانشان را كشت و زنان و كودكان و اموالشان را بين مسلمانان، تقسيم كرد. مگر كساني را كه به رسول اكرم ρ ملحق شدند و آنحضرت ρ آنان را امان داد و ايمان آوردند.

همچنين رسول خدا ρ تمام يهوديان مدينه از جمله بني حارثه و بني قينقاع را كه از وابستگان عبد الله بن سلام بودند، از مدينه اخراج كرد.

1595. وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: حَرَّقَ رَسُولُ اللَّهِ ρ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَقَطَعَ، وَهِيَ الْبُوَيْرَةُ، فَنَزَلَتْ [**مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ**]. (بخارى:4031)

ترجمه: همچنين از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ نخلستان بني نضير را كه در بويره بود، به آتش كشيد و درختانشان را قطع كرد. آنگاه، اين آيه نازل شد: [**مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّه**] يعني هردرخت خرمايي را كه قطع كرديد يا بر پايه هاي خود باقي گذاشتيد، به فرمان و اجازة خدا بود.

1596. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَت: أَرْسَلَ أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ρ عُثْمَانَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ يَسْأَلْنَهُ ثُمُنَهُنَّ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ρ فَكُنْتُ أَنَا أَرُدُّهُنَّ، فَقُلْتُ لَهُنَّ: أَلا تَتَّقِينَ اللَّهَ؟ أَلَمْ تَعْلَمْنَ أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يَقُولُ: «لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ . يُرِيدُ بِذَلِكَ نَفْسَهُ . إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ ρ فِي هَذَا الْمَالِ». فَانْتَهَى أَزْوَاجُ النَّبِيِّ ρ إِلَى مَا أَخْبَرَتْهُنَّ. (بخارى:4034)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: همسران نبي اكرم ρ عثمان را نزد ابوبكر فرستادند و يك هشتم سهم خود را از اموال فئ، مطالبه نمودند. من آنان را از اين كار بازمي داشتم و

مي گفتم: آيا از خدا نمي ترسيد؟ مگر نمي دانيد كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «از ما (پيامبران) ارث برده نمي شود. آنچه باقي مي گذاريم، صدقه است. آل محمد، فقط مي توانند از اين اموال، استفاده كنند». پس از شيندن اين سخن، همسران نبي اكرم ρ منصرف شدند.

باب (8): قتل كعب بن اشرف

1597- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ لِكَعْبِ بْنِ الأَشْرَفِ؟ فَإِنَّهُ قَدْ آذَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ». فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتُحِبُّ أَنْ أَقْتُلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَأْذَنْ لِي أَنْ أَقُولَ شَيْئًا، قَالَ: «قُلْ». فَأَتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ سَأَلَنَا صَدَقَةً وَإِنَّهُ قَدْ عَنَّانَا، وَإِنِّي قَدْ أَتَيْتُكَ أَسْتَسْلِفُكَ. قَالَ: وَأَيْضًا وَاللَّهِ لَتَمَلُّنَّهُ. قَالَ: إِنَّا قَدِ اتَّبَعْنَاهُ فَلا نُحِبُّ أَنْ نَدَعَهُ حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى أَيِّ شَيْءٍ يَصِيرُ شَأْنُهُ، وَقَدْ أَرَدْنَا أَنْ تُسْلِفَنَا وَسْقًا أَوْ وَسْقَيْنِ. فَقَالَ: نَعَمِ ارْهَنُونِي، قَالُوا: أَيَّ شَيْءٍ تُرِيدُ؟ قَالَ: ارْهَنُونِي نِسَاءَكُمْ. قَالُوا: كَيْفَ نَرْهَنُكَ نِسَاءَنَا وَأَنْتَ أَجْمَلُ الْعَرَبِ؟ قَالَ: فَارْهَنُونِي أَبْنَاءَكُمْ. قَالُوا: كَيْفَ نَرْهَنُكَ أَبْنَاءَنَا فَيُسَبُّ أَحَدُهُمْ فَيُقَالُ: رُهِنَ بِوَسْقٍ أَوْ وَسْقَيْنِ؟ هَذَا عَارٌ عَلَيْنَا، وَلَكِنَّا نَرْهَنُكَ اللأْمَةَ فَوَاعَدَهُ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَجَاءَهُ لَيْلاً وَمَعَهُ أَبُو نَائِلَةَ، وَهُوَ أَخُو كَعْبٍ مِنَ الرَّضَاعَةِ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الْحِصْنِ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَيْنَ تَخْرُجُ هَذِهِ السَّاعَةَ؟ فَقَالَ: إِنَّمَا هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ وَأَخِي أَبُو نَائِلَةَ. قَالَتْ: أَسْمَعُ صَوْتًا كَأَنَّهُ يَقْطُرُ مِنْهُ الدَّمُ. قَالَ: إِنَّمَا هُوَ أَخِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، وَرَضِيعِي أَبُو نَائِلَةَ، إِنَّ الْكَرِيمَ لَوْ دُعِيَ إِلَى طَعْنَةٍ بِلَيْلٍ لأَجَابَ، قَالَ: وَيُدْخِلُ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ مَعَهُ رَجُلَيْنِ، وَفِي رِوَايَةٍ: أَبُو عَبْسِ بْنُ جَبْرٍ، وَالْحَارِثُ بْنُ أَوْسٍ، وَعَبَّادُ بْنُ بِشْرٍ، فَقَالَ: إِذَا مَا جَاءَ فَإِنِّي قَائِلٌ بِشَعَرِهِ فَأَشَمُّهُ، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي اسْتَمْكَنْتُ مِنْ رَأْسِهِ فَدُونَكُمْ فَاضْرِبُوهُ، وَقَالَ مَرَّةً: ثُمَّ أُشِمُّكُمْ، فَنَزَلَ إِلَيْهِمْ مُتَوَشِّحًا

وَهُوَ يَنْفَحُ مِنْهُ رِيحُ الطِّيبِ فَقَالَ: مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ رِيحًا، أَيْ: أَطْيَبَ، قَالَ: عِنْدِي أَعْطَرُ نِسَاءِ الْعَرَبِ، وَأَكْمَلُ الْعَرَبِ، فَقَالَ: أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَشُمَّ رَأْسَكَ، قَالَ: نَعَمْ، فَشَمَّهُ، ثُمَّ أَشَمَّ أَصْحَابَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَتَأْذَنُ لِي، قَالَ: نَعَمْ، فَلَمَّا اسْتَمْكَنَ مِنْهُ، قَالَ: دُونَكُمْ، فَقَتَلُوهُ، ثُمَّ أَتَوُا النَّبِيَّ ρ فَأَخْبَرُوهُ. (بخاری:4037)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «چه كسي به حساب كعب بن اشرف مي رسد؟ زيرا او خدا و رسولش را بسيار اذيت و آزار رسانده است». محمد بن مسلمه برخاست و گفت: اي رسول خدا! آيا دوست داري او را به قتل برسانم؟ رسول اكرم ρ فرمود: «بلي». گفت: پس به من اجازه بده تا چيزي (دروغي) بگويم. فرمود: «بگو». آنگاه، محمد بن مسلمه نزد كعب رفت و گفت: اين مرد (محمد) از ما صدقه مي خواهد و ما را خسته كرده است و من نيز نزد تو آمده ام تا قرض بگيرم. كعب گفت: سوگند به خدا كه بيش از اين، خسته خواهي شد. محمد بن مسلمه گفت: ما از او پيروي كرديم و نمي خواهيم او را رها كنيم تا ببينيم كه كارش به كجا مي كشد. و هم اكنون مي خواهيم كه يك يا دو وسق(پيمانه) مواد غذايي به ما قرض بدهي. گفت: به شرطي قرض مي دهم كه نزد من (چيزي) رهن بگذاريد. گفتند: چه مي خواهي؟ گفت: زنانتان را نزد من، رهن بگذاريد. گفتند: چگونه زنانمان را نزد تو رهن بگذاريم در حالي كه تو زيباترين مرد عرب هستي؟ گفت: پس فرزندان خود را نزد من، رهن بگذاريد. گفتند: چگونه فرزندانمان را رهن بگذاريم تا مردم به آنان طعنه بزنند و بگويند: در مقابل يك يا دو وسق، به رهن گذاشته شد؟ و اين كار براي ما ننگ است. ولي سلاحمان را نزد تو، رهن مي گذاريم. سرانجام، با آنها وعده كرد تا فرصتي ديگر، نزد او بيايند. آنگاه، شبانه محمد بن مسلمه با ابونائله كه برادر رضاعي كعب بود، نزدش رفتند. او آنها را به قلعه فرا خواند و خودش هم پايين آمد. همسر كعب به او گفت: اين وقت شب، كجا مي روي؟ گفت: محمد بن مسلمه و برادرم؛ ابو نائله؛ آمده اند. همسرش گفت: صدايي مانند صداي چكيدن خون مي شنوم. كعب گفت: يكي از آنان برادرم

؛محمد بن مسلمه؛ و ديگري، برادر رضاعي ام؛ ابونائله؛ است. و اگر فرد بزرگواري را شبانه، براي نيزه خوردن دعوت كنند، مي پذيرد.

راوي ميگويد: محمد بن مسلمه، دو نفر ديگر را نيز با خود برد. و به روايتي، ابو عبس بن جبر، حارث بن اوس و عباد بن بشر، همراه او بودند. به آنان گفت: هنگامي كه كعب آمد، من موهايش را ميگيرم و مي بويم. وقتي ديديد كه سرش را محكم گرفتم، شما حمله كنيد و بزنيد. و در روايتي، آمده است كه به آنان گفت: هنگامي كه موهايش را گرفتم و بوييدم از شما نيز ميخواهم كه موهايش را ببوييد.

سر انجام، كعب كه مسلح بود و بوي خوشي از او به مشام ميرسيد، از قلعه پايين آمد. محمد بن مسلمه گفت: تا امروز چنين بوي خوشي به مشام ام نرسيده است. كعب گفت: خوشبوترين و كاملترين زنان عرب، در اختيار من هستند. محمد بن مسلمه گفت: اجازه مي دهي كه سرت را ببويم. گفت: بلي. او سرش را بوييد. سپس از دوستانش خواست تا آنرا ببويند. دوباره گفت: اجازه مي دهي كه بار ديگر، سرت را ببويم. گفت: بلي. پس هنگامي كه بر سرش مسلط شد، به دوستانش گفت: او را بگيريد (و بكشيد). پس او را كشتند. سپس نزد نبي اكرم ρ آمدند و ايشان را از ماجرا باخبر ساختند.

باب (9): ماجراي قتل ابورافع عبد الله بن ابي الحقيق

1598- عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ τ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِلَى أَبِي رَافِعٍ الْيَهُودِيِّ رِجَالاً مِنَ الأَنْصَارِ، فَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَتِيكٍ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُؤْذِي رَسُولَ اللَّهِ ρ وَيُعِينُ عَلَيْهِ، وَكَانَ فِي حِصْنٍ لَهُ بِأَرْضِ الْحِجَازِ، فَلَمَّا دَنَوْا مِنْهُ، وَقَدْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ، وَرَاحَ النَّاسُ بِسَرْحِهِمْ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ لأَصْحَابِهِ: اجْلِسُوا مَكَانَكُمْ، فَإِنِّي مُنْطَلِقٌ وَمُتَلَطِّفٌ لِلْبَوَّابِ، لَعَلِّي أَنْ أَدْخُلَ، فَأَقْبَلَ حَتَّى دَنَا مِنَ الْبَابِ، ثُمَّ تَقَنَّعَ بِثَوْبِهِ كَأَنَّهُ يَقْضِي حَاجَةً، وَقَدْ دَخَلَ النَّاسُ، فَهَتَفَ بِهِ الْبَوَّابُ: يَا

عَبْدَاللَّهِ! إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ أَنْ تَدْخُلَ، فَادْخُلْ، فَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُغْلِقَ الْبَابَ، فَدَخَلْتُ، فَكَمَنْتُ، فَلَمَّا دَخَلَ النَّاسُ، أَغْلَقَ الْبَابَ، ثُمَّ عَلَّقَ الأَغَالِيقَ عَلَى وَتَدٍ، قَالَ: فَقُمْتُ إِلَى الأَقَالِيدِ، فَأَخَذْتُهَا، فَفَتَحْتُ الْبَابَ، وَكَانَ أَبُو رَافِعٍ يُسْمَرُ عِنْدَهُ، وَكَانَ فِي عَلالِيَّ لَهُ، فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْهُ أَهْلُ سَمَرِهِ، صَعِدْتُ إِلَيْهِ، فَجَعَلْتُ كُلَّمَا فَتَحْتُ بَابًا، أَغْلَقْتُ عَلَيَّ مِنْ دَاخِلٍ، قُلْتُ: إِنِ الْقَوْمُ نَذِرُوا بِي، لَمْ يَخْلُصُوا إِلَيَّ حَتَّى أَقْتُلَهُ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ فِي بَيْتٍ مُظْلِمٍ وَسْطَ عِيَالِهِ، لا أَدْرِي أَيْنَ هُوَ مِنَ الْبَيْتِ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا رَافِعٍ، قَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَأَهْوَيْتُ نَحْوَ الصَّوْتِ فَأَضْرِبُهُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ وَأَنَا دَهِشٌ، فَمَا أَغْنَيْتُ شَيْئًا وَصَاحَ فَخَرَجْتُ مِنَ الْبَيْتِ فَأَمْكُثُ غَيْرَ بَعِيدٍ ثُمَّ دَخَلْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: مَا هَذَا الصَّوْتُ يَا أَبَا رَافِعٍ؟ فَقَالَ: لأُمِّكَ الْوَيْلُ، إِنَّ رَجُلاً فِي الْبَيْتِ ضَرَبَنِي قَبْلُ بِالسَّيْفِ، قَالَ: فَأَضْرِبُهُ ضَرْبَةً أَثْخَنَتْهُ وَلَمْ أَقْتُلْهُ، ثُمَّ وَضَعْتُ ظِبَةَ السَّيْفِ فِي بَطْنِهِ حَتَّى أَخَذَ فِي ظَهْرِهِ، فَعَرَفْتُ أَنِّي قَتَلْتُهُ، فَجَعَلْتُ أَفْتَحُ الأَبْوَابَ بَابًا بَابًا، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى دَرَجَةٍ لَهُ فَوَضَعْتُ رِجْلِي، وَأَنَا أُرَى أَنِّي قَدِ انْتَهَيْتُ إِلَى الأَرْضِ، فَوَقَعْتُ فِي لَيْلَةٍ مُقْمِرَةٍ فَانْكَسَرَتْ سَاقِي، فَعَصَبْتُهَا بِعِمَامَةٍ ثُمَّ انْطَلَقْتُ حَتَّى جَلَسْتُ عَلَى الْبَابِ، فَقُلْتُ: لا أَخْرُجُ اللَّيْلَةَ حَتَّى أَعْلَمَ أَقَتَلْتُهُ؟ فَلَمَّا صَاحَ الدِّيكُ قَامَ النَّاعِي عَلَى السُّورِ فَقَالَ: أَنْعَى أَبَا رَافِعٍ تَاجِرَ أَهْلِ الْحِجَازِ، فَانْطَلَقْتُ إِلَى أَصْحَابِي فَقُلْتُ: النَّجَاءَ، فَقَدْ قَتَلَ اللَّهُ أَبَا رَافِعٍ، فَانْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ρ، فَحَدَّثْتُهُ، فَقَالَ: «ابْسُطْ رِجْلَكَ». فَبَسَطْتُ رِجْلِي فَمَسَحَهَا فَكَأَنَّهَا لَمْ أَشْتَكِهَا قَطُّ. (بخارى:4039)

ترجمه: براء بن عازب τ مي گويد: رسول الله ρ مرداني از انصار را به فرماندهي عبدالله بن عتيك بسوي ابورافع يهودي فرستاد. گفتني است كه ابو رافع در قلعه‌اش كه در سرزمين حجاز بود، زندگي مي كرد و رسول خدا ρ را آزار مي رساند و به دشمنانش كمك مي كرد.

آنان، هنگامي كه بدانجا نزديك شدند، خورشيد غروب كرده بود و مردم چارپايانشان را از چرا آورده بودند. عبدالله به يارانش گفت: شما سرجايتان بنشينيد. من مي‌روم و با دربان با ملايمت، صحبت مي‌كنم. شايد بتوانم وارد شوم. هنگامي كه نزديك دروازه رسيد، صورتش را پوشانيد و چنين وانمود كرد كه مي‌خواهد قضاي حاجت كند. و اين، زماني بود كه همة مردم، وارد شده بودند. دربان، صدا زد و گفت: اي بنده خدا! اگر مي‌خواهي وارد شوي، وارد شو. زيرا مي‌خواهم در را ببندم. عبد الله مي گويد: پس من وارد شدم و در گوشه اي، كمين كردم. هنگامي كه مردم، وارد شدند و دربان در را بست، كليد را بر ميخي، آويزان كرد. پس از مدتي، برخاستم و كليدها را برداشتم و در را باز كردم. در آن هنگام، ابورافع در اتاقاش نشسته بود و تعدادي با او شبنشيني داشتند. زماني كه دوستانش رفتند، بسوي اتاقاش بالا رفتم. و هر دري را كه باز مي‌كردم، از داخل، قفل مي‌نمودم. و با خود گفتم: اگر مردم از آمدنم مطلع شوند، قبل از اينكه به من برسند، او را مي كشم.

پس به او رسيدم و متوجه شدم كه در خانة تاريكي، ميان فرزندانش قرار دارد. اما ندانستم كه در كدام قسمت خانه است. گفتم: اي ابورافع! گفت: تو كيستي؟ من كه متحير بودم، بسوي صدا رفتم و ضربه‌اي با شمشير زدم. اما كاري از پيش نبردم. او فرياد كشيد و من از خانه، بيرون رفتم. و درهمان نزديكي، چند لحظه، مكث كردم و دوباره، وارد شدم و گفتم: اي ابورافع! اين چه صدايي بود؟ گفت: مادرت به عزايت بنشيند. مردي در خانه است و چند لحظه قبل با شمشير به من حمله كرد.

عبدالله مي‌گويد: ضربه‌اي ديگر به او زدم و او را زخمي كردم ولي كشته نشد. سپس لبة تيز شمشير را در شكماش فرو بردم تا جايي كه از پشتاش درآمد و مطمئن شدم كه او را به قتل رسانيده‌ام. آنگاه، درها را يكي پس از ديگري باز مي‌كردم تا اينكه به راه پله رسيدم. به محض اينكه پايم را بر آن گذاشتم، خود را در يك شب مهتابي، روي زمين ديدم و ساق پايم شكست. پس آنرا با پارچه‌اي بستم.

آنگاه، رفتم و كنار دروازه نشستم و با خود گفتم: امشب از اينجا بيرون نمي‌روم مگر اينكه مطمئن شوم كه او را كشته‌ام. هنگامي كه خروس، بانگ داد، ناعي (فردي كه خبر مرگ ديگران را اعلام مي‌كند) بالاي ديوار رفت و ندا داد كه ابورافع؛ تاجر سرزمين حجاز؛ كشته شد. پس من نزد دوستانم رفتم و به آنان گفتم: عجله كنيد. خداوند ابورافع را به قتل رساند. آنگاه، نزد نبي اكرم ρ رفتم و ماجرا را برايش بازگو كردم. فرمود: «پايت را دراز كن». من نيز پايم را دراز كردم. رسول خدا ρ بر آن دست كشيد. پايم طوري سالم شد كه گويا هرگز نشكسته بود.

باب (10): غزوة احد

1599. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ρ يَوْمَ أُحُدٍ: أَرَأَيْتَ إِنْ قُتِلْتُ فَأَيْنَ أَنَا؟ قَالَ: «فِي الْجَنَّةِ». فَأَلْقَى تَمَرَاتٍ فِي يَدِهِ ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ. (بخارى:4046)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: روز جنگ احد، مردي از نبي اكرم ρ پرسيد: اگر من كشته شوم، جايم كجاست؟ فرمود: «در بهشت». پس خرماهايي را كه در دست داشت (و مي‌خورد) انداخت و آنقدر جنگيد تا به شهادت رسيد.

باب (11): اين گفتة خداوند متعال كه مي‌فرمايد: بياد آور زماني را كه دو گروه از شما تصميم گرفتند دست از نبرد بكشند، ولي خداوند يار آنان بود

1600. عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ τ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَوْمَ أُحُدٍ وَمَعَهُ رَجُلانِ يُقَاتِلانِ عَنْهُ، عَلَيْهِمَا ثِيَابٌ بِيضٌ، كَأَشَدِّ الْقِتَالِ مَا رَأَيْتُهُمَا قَبْلُ وَلا بَعْدُ. (بخارى:4054)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص τ ميگويد: روز غزوة احد، رسول الله ρ را ديدم كه دو مرد سفيد پوش، همراه اوست و بشدت از او دفاع مي كنند. گفتني است كه آن دو نفر را قبل از آنروز، نديده بودم و بعد از آن هم نديدم.

1601. وَعَنْهُ τ قَالَ: نَثَلَ لِيَ النَّبِيُّ ρ كِنَانَتَهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: «ارْمِ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي». (بخارى:4055)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص τ ميگويد: نبي اكرم ρ روز جنگ احد، جعبة تيرش را برايم باز كرد و فرمود: «پدر و مادرم فدايت باد. تيراندازي كن».

باب (12): اين گفتة خداوند متعال كه ميفرمايد: چيزي از كار (بندگان) در دست تو نيست. خداوند يا توبة آنها را ميپذيرد و يا آنان را عذاب ميدهد چراكه آنان، ستمگرند

1602. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: شُجَّ النَّبِيُّ ρ يَوْمَ أُحُدٍ فَقَالَ: «كَيْفَ يُفْلِحُ قَوْمٌ شَجُّوا نَبِيَّهُمْ». فَنَزَلَتْ: [لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ] . (بخارى:4069)

ترجمه: انس τ مي گويد: روز غزوه احد، سر مبارك نبي اكرم ρ زخمي شد. آنحضرت ρ فرمود: «چگونه رستگار مي شود قومي كه سر پيامبرش را زخمي كند»؟ آنگاه، اين آيه نازل شد: **[لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ]** يعني اي پيامبر! چيزي از كار بندگان در دست تو نيست.

1603. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ρ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ مِنَ الرَّكْعَةِ الآخِرَةِ مِنَ الْفَجْرِ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلانًا وَفُلانًا وَفُلانًا» بَعْدَ مَا يَقُولُ: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ». فَأَنْزَلَ اللَّهُ: **[لَيْسَ لَكَ مِنْ الأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ].** (بخاری:4070)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ هنگام بلند كردن سرش از ركوع ركعت دوم نماز فجر، بعد از گفتن سمع الله لمن حمده، ربنا لك الحمد، ميفرمود: «خدايا! فلاني، فلاني و فلاني را لعنت كن». آنگاه، خداوند اين آيه را نازل فرمود: **[لَيْسَ لَكَ مِنْ الأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ]** يعني اي پيامبر! چيزي از كار (بندگان) در دست تو نيست. خداوند يا توبة آنان را مي پذيرد و يا آنها را عذاب مي دهد چرا كه آنان ستمگرند.

باب (13): به شهادت رسيدن حمزه بن عبدالمطلب τ

1604- عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَدِيِّ ابْنِ الْخِيَارِ: أَنَّهُ قَالَ لِوَحشِيٍّ: أَلا تُخْبِرُنَا بِقَتْلِ حَمْزَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنَّ حَمْزَةَ قَتَلَ طُعَيْمَةَ بْنَ عَدِيِّ بْنِ الْخِيَارِ بِبَدْرٍ، فَقَالَ لِي مَوْلايَ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعِمٍ: إِنْ قَتَلْتَ حَمْزَةَ بِعَمِّي فَأَنْتَ حُرٌّ، قَالَ: فَلَمَّا أَنْ خَرَجَ النَّاسُ عَامَ عَيْنَيْنِ، وَعَيْنَيْنِ جَبَلٌ بِحِيَالِ أُحُدٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَادٍ، خَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ إِلَى الْقِتَالِ، فَلَمَّا أَنِ اصْطَفُّوا لِلْقِتَالِ، خَرَجَ سِبَاعٌ فَقَالَ: هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ؟ قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيْهِ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، فَقَالَ: يَا سِبَاعُ يَا ابْنَ أُمِّ أَنْمَارٍ مُقَطِّعَةِ الْبُظُورِ، أَتُحَادُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ قَالَ: ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ، فَكَانَ كَأَمْسِ الذَّاهِبِ، قَالَ: وَكَمَنْتُ لِحَمْزَةَ تَحْتَ صَخْرَةٍ، فَلَمَّا دَنَا مِنِّي رَمَيْتُهُ بِحَرْبَتِي، فَأَضَعُهَا فِي ثُنَّتِهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ وَرِكَيْهِ، قَالَ: فَكَانَ ذَاكَ الْعَهْدَ بِهِ، فَلَمَّا رَجَعَ النَّاسُ رَجَعْتُ مَعَهُمْ، فَأَقَمْتُ بِمَكَّةَ حَتَّى فَشَا فِيهَا الإِسْلامُ، ثُمَّ

خَرَجْتُ إِلَى الطَّائِفِ، فَأَرْسَلُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ رَسُولاً، فَقِيلَ لِي: إِنَّهُ لا يَهِيجُ الرُّسُلَ، قَالَ: فَخَرَجْتُ مَعَهُمْ حَتَّى قَدِمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَلَمَّا رَآنِي قَالَ: «آنْتَ وَحْشِيٌّ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: «أَنْتَ قَتَلْتَ حَمْزَةَ»؟ قُلْتُ: قَدْ كَانَ مِنَ الامْرِ مَا بَلَغَكَ. قَالَ: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُغَيِّبَ وَجْهَكَ عَنِّي»؟ قَالَ: فَخَرَجْتُ، فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ρ، فَخَرَجَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ، قُلْتُ: لأخْرُجَنَّ إِلَى مُسَيْلِمَةَ، لَعَلِّي أَقْتُلُهُ فَأُكَافِئَ بِهِ حَمْزَةَ، قَالَ: فَخَرَجْتُ مَعَ النَّاسِ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ، قَالَ: فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ فِي ثَلْمَةِ جِدَارٍ، كَأَنَّهُ جَمَلٌ أَوْرَقُ، ثَائِرُ الرَّأْسِ، قَالَ: فَرَمَيْتُهُ بِحَرْبَتِي، فَأَضَعُهَا بَيْنَ ثَدْيَيْهِ حَتَّى خَرَجَتْ مِنْ بَيْنِ كَتِفَيْهِ، قَالَ: وَوَثَبَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الأنْصَارِ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى هَامَتِهِ. (بخارى:4072)

ترجمه: از عبيدالله بن عدي بن خيار روايت است كه به وحشي گفت: چگونگي به شهادت رسيدن حمزه را براي ما بيان نمي كني؟ گفت: بلي. حمزه در جنگ بدر، طعيمه بن عدي بن خيار را به قتل رساند. مولايم؛ جبير بن مطعم؛ به من گفت: اگر حمزه را به انتقام عمويم به قتل برساني، آزادي. پس هنگامي كه مردم بسوي عينين – و آن كوهي است مقابل احد كه در ميان آندو، يك وادي قرار دارد – رفتند، من هم همراه آنان، به جنگ رفتم. وقتي كه براي جنگ، صف آرايي كردند، سباع از صف، خارج شد و گفت: آيا كسي هست كه با من مبارزه كند؟ حمزه بن عبد المطلب بسوي او رفت و گفت: اي سباع! اي فرزند ام انماري كه زنان را ختنه مي كند! آيا با خدا و رسولش، دشمني مي كني؟ آنگاه حمله كرد و او را نابود ساخت.

من پشت تخته سنگي كمين كردم. هنگامي كه او به من نزديك شد، نيزة كوتاهم را بسويش پرتاپ كردم. نيزه به ناف اش اصابت كرد طوريكه از ميان دو سرين اش بيرون آمد و اينگونه حمزه، به شهادت رسيد. هنگامي كه مردم برگشتند، من هم با آنان برگشتم و در مكه ماندم تا اينكه اسلام در آنجا، گسترش پيدا كرد. آنگاه، به طائف رفتم. اهل طائف نيز هيأتي نزد رسول اللهρ فرستادند و به من گفتند: رسول خدا ρ به هيأت ها آزار نمي رساند. لذا من نيز همراه آنها براه افتادم تا اينكه

نزد پيامبر اكرم ρ رفتم. هنگامي كه آنحضرت ρ مرا ديد، پرسيد: «تو وحشي هستي»؟ گفتم: بلي. فرمود: «تو حمزه را به قتل رساندي»؟ گفتم: مطلب همانطور است كه به اطلاع شما رسيده است. فرمود: «آيا مي تواني چهره ات را از من پنهان كني»؟

با شنيدن اين سخنان، يرون رفتم. و پس از در گذشت رسول الله ρ هنگامي كه مسيلمة كذاب ظهوركرد، با خود، گفتم: بسوي مسيلمه مي روم. شايد بتوانم او را به قتل برسانم و اينگونه، قتل حمزه را جبران كنم. لذا همراه مردم بيرون رفتم. و ماجرايش آنگونه شد كه مي دانيد. (جنگي در گرفت و تعداد زيادي از صحابه به شهادت رسيدند). ناگهان، در آن گير و دار، چشم ام به مردي افتاد كه در شكاف ديواري ايستاده بود و موهاي ژوليده اي داشت تا جايي كه گويا شتري خاكستري رنگ است. پس نيزة كوتاهم را بسوي او پرتاب كردم. نيزه به سينه اش اصابت كرد طوريكه از ميان شانه هايش، بيرون آمد. آنگاه، مردي از انصار نيز بسوي او حمله كرد و با شمشير بر فَرق سرش زد.

باب (14): مجروح شدن پيامبر اكرم ρ در جنگ احد

1605ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ فَعَلُوا بِنَبِيِّهِ . يُشِيرُ إِلَى رَبَاعِيَتِهِ . اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى رَجُلٍ يَقْتُلُهُ رَسُولُ اللَّهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». (بخارى: 4073)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ با اشاره به دندان پيشين اش (كه در جنگ احد شكسته شده بود) فرمود: «خداوند، بر قومي كه با پيامبرش چنين رفتار كنند، بشدت خشمگين مي شود. همچنين، خداوند بر كسي كه توسط پيامبرش كه در راه او مي جنگد، كشته شود، بشدت خشمگين مي گردد».

باب (15): آنان كه نداي خدا و رسولش را لبيك گفتند

1606. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: لَمَّا أَصَابَ رَسُولَ اللَّهِ ρ مَا أَصَابَ يَوْمَ أُحُدٍ وَانْصَرَفَ عَنْهُ الْمُشْرِكُونَ، خَافَ أَنْ يَرْجِعُوا، قَالَ: «مَنْ يَذْهَبُ فِي إِثْرِهِمْ»؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ رَجُلاً، قَالَ: كَانَ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَالزُّبَيْرُ رَضِيَ الله عَنْهُمَا. (بخاری:4077)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هنگامي كه رسول الله ρ در جنگ احد، زخمي شد و مشركين رفتند. اما بيم آن مي رفت كه دوباره برگردند، آنحضرت ρ فرمود: «چه كسي به تعقيب آنان مي رود»؟ پس هفتاد تن از صحابه به نداي او لبيك گفتند كه ابوبكر و زبير رضي الله عنهما نيز از جملة آنان بودند.

باب (16): غزوة خندق يا احزاب

1607. عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: إِنَّا يَوْمَ الْخَنْدَقِ نَحْفِرُ، فَعَرَضَتْ كُدْيَةٌ شَدِيدَةٌ، فَجَاءُوا النَّبِيَّ ρ فَقَالُوا: هَذِهِ كُدْيَةٌ عَرَضَتْ فِي الْخَنْدَقِ، فَقَالَ: «أَنَا نَازِلٌ». ثُمَّ قَامَ وَبَطْنُهُ مَعْصُوبٌ بِحَجَرٍ وَلَبِثْنَا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ لا نَذُوقُ ذَوَاقًا، فَأَخَذَ النَّبِيُّ ρ الْمِعْوَلَ فَضَرَبَ الكُدْيَةَ، فَعَادَ كَثِيبًا أَهْيَلَ. (بخاری:4101)

ترجمه: جابرτ مي گويد: روز جنگ احزاب كه خندق را حفر مي كرديم با لاية بسيار سختي مواجه شديم. صحابه نزد رسول اكرم ρ رفتند و گفتند: لاية بسيار سختي جلوي حفر خندق را گرفته است. نبي اكرم ρ فرمود: «من پايين مي روم». سپس برخاست در حالي كه بر شكم مبارك اش سنگ بسته بود. شايان ذكر است كه سه روز گذشته بود و ما چيزي نخورده بوديم. آنگاه، نبي اكرم ρ كلنگ را گرفت و بر آن لايه زد. و آن لايه، مانندريگ از هم پاشيد.

1608. عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ يَوْمَ الأَحْزَابِ: «نَغْزُوهُمْ وَلا يَغْزُونَنَا». (بخاری: 4109)

ترجمه: سليمان بن صردτ مي گويد: نبي اكرم ρ روز جنگ احزاب (پس از شكست دشمن) فرمود: «از اين به بعد، ما به جنگ آنان مي رويم و آنان به جنگ ما نخواهند آمد».

1609- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَحْدَهُ، أَعَزَّ جُنْدَهُ، وَنَصَرَ عَبْدَهُ، وَغَلَبَ الأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلا شَيْءَ بَعْدَهُ». (بخاری:4114)

ترجمه: ابوهريرهτ مي گويد: رسول الله ρ مي گفت: « هيچ معبودي بجز الله وجود ندارد، او يكتاست، لشكرش را عزت بخشيد، بنده اش را ياري كرد و احزاب را به تنهايي، شكست داد. پس بعد از او، هيچ چيزي وجود ندارد». (بجز الله، همه چيز از بين مي رود).

باب (17): بازگشت پيامبر اكرم ρ از خندق و رفتن به سوي بني‌قريظه

1610. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ يَقُولُ: نَزَلَ أَهْلُ قُرَيْظَةَ عَلَى حُكْمِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ، فَأَرْسَلَ النَّبِيُّ ρ إِلَى سَعْدٍ فَأَتَى عَلَى حِمَارٍ، فَلَمَّا دَنَا مِنَ الْمَسْجِدِ قَالَ لِلأَنْصَارِ: «قُومُوا إِلَى سَيِّدِكُمْ أَوْ خَيْرِكُمْ». فَقَالَ: «هَؤُلاءِ نَزَلُوا عَلَى حُكْمِكَ». فَقَالَ: تَقْتُلُ مُقَاتِلَتَهُمْ، وَتَسْبِي ذَرَارِيَّهُمْ. قَالَ: «قَضَيْتَ بِحُكْمِ اللَّهِ». وَرُبَّمَا قَالَ: «بِحُكْمِ الْمَلِكِ». (بخاری:4121)

ترجمه: ابوسعيد خدريτ مي گويد: هنگامي كه يهود بني قريظه به داوري سعد بن معاذ، راضي شدند، نبي اكرم ρ كسي را نزد او فرستاد. سعد، سوار بر الاغي آمد. هنگامي كه به مسجد نزديك شد، رسول خدا ρ به انصار فرمود: «به احترام سرورتان، بلند شويد». يا فرمود: «به سوي

آقايتان يا بهترين تان، بلند شويد». آنگاه، افزود: «اينها به داوري تو راضي شده اند». سعد گفت: جنگجويانشان را بكشيد و زنان و فرزندانشان را اسير كنيد. رسول خدا ρ فرمود: «مطابق حكم خدا، داوري كردي». يا اينكه فرمود: مطابق حكم پادشاه (خدا) داوري كردي».

باب (18): غزوة ذات الرقاع

1611. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ صَلَّى بِأَصْحَابِهِ فِي الْخَوْفِ فِي غَزْوَةِ السَّابِعَةِ، غَزْوَةِ ذَاتِ الرِّقَاعِ. (بخارى:4127)

ترجمه: از جابر بن عبدالله رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ρ در هفتمين غزوه كه همان ذات الرقاع است، با يارانش، نماز خوف خواند.

1612- عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ فِي غَزْوَةٍ وَنَحْنُ سِتَّةُ نَفَرٍ بَيْنَنَا بَعِيرٌ نَعْتَقِبُهُ، فَنَقِبَتْ أَقْدَامُنَا، وَنَقِبَتْ قَدَمَايَ، وَسَقَطَتْ أَظْفَارِي، وَكُنَّا نَلُفُّ عَلَى أَرْجُلِنَا الْخِرَقَ، فَسُمِّيَتْ: غَزْوَةَ ذَاتِ الرِّقَاعِ، لِمَا كُنَّا نَعْصِبُ مِنَ الْخِرَقِ عَلَى أَرْجُلِنَا. (بخارى:4128)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي گويد: همراه نبي اكرم ρ به غزوه اي رفتيم. ما اشعريها، شش نفر بوديم و تنها يك شتر داشتيم كه به نوبت، بر آن سوار مي شديم. بدينجهت، پاهاي ما فرسوده و زخمي شد. گفتني است كه پاهاي من نيز زخمي شد و ناخن هايم افتاد. پاهايمان را با تكه پارچه هاي كهنه، مي بستيم. به همين خاطر، اين غزوه را ذات الرقاع ناميدند.

1613- عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ τ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ يَوْمَ ذَاتِ الرِّقَاعِ، صَلَّى صَلاةَ الْخَوْفِ: أَنَّ طَائِفَةً صَفَّتْ مَعَهُ، وَطَائِفَةٌ وِجَاهَ الْعَدُوِّ، فَصَلَّى بِالَّتِي مَعَهُ رَكْعَةً، ثُمَّ ثَبَتَ قَائِمًا، وَأَتَمُّوا لأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ انْصَرَفُوا، فَصَفُّوا وِجَاهَ

الْعَدُوِّ، وَجَاءَتِ الطَّائِفَةُ الأخْرَى، فَصَلَّى بِهِمُ الرَّكْعَةَ الَّتِي بَقِيَتْ مِنْ صَلاتِهِ، ثُمَّ ثَبَتَ جَالِسًا، وَأَتَمُّوا لِأَنْفُسِهِمْ، ثُمَّ سَلَّمَ بِهِمْ . (بخاری:4130)

ترجمه: سهل بن أبي حثمه τ كه در غزوة ذات الرقاع همراه رسول اكرمρ نماز خوف خواند، مي گويد: عده اي با رسول خدا ρ صف بستند. و گروهي، در مقابل دشمن ايستادند. آنگاه پيامبر اكرم ρ با كساني كه همراه او بودند، يك ركعت، نماز خواند و همچنان سرجايش ايستاد تا همراهانش، نمازشان را به تنهايي كامل كردند و رفتند و در مقابل دشمن، صف بستند. آنگاه گروه ديگر آمد و رسول اكرم ρ يك ركعت از نمازش را كه باقي مانده بود، با آنان خواند. سپس سرجايش نشست و آن گروه نيز نماز خود را به تنهايي، كامل كردند. بعد از ان، با هم سلام دادند.

1614. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ غَزَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِρ قِبَلَ نَجْدٍ، فَلَمَّا قَفَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ قَفَلَ مَعَهُ فَأَدْرَكَتْهُمُ الْقَائِلَةُ فِي وَادٍ كَثِيرِ الْعِضَاهِ، فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ فِي الْعِضَاهِ يَسْتَظِلُّونَ بِالشَّجَرِ، وَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِρ تَحْتَ سَمُرَةٍ فَعَلَّقَ بِهَا سَيْفَهُ، قَالَ جَابِرٌ: فَنِمْنَا نَوْمَةً ثُمَّ إِذَا رَسُولُ اللَّهِρ يَدْعُونَا، فَجِئْنَاهُ فَإِذَا عِنْدَهُ أَعْرَابِيٌّ جَالِسٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ هَذَا اخْتَرَطَ سَيْفِي وَأَنَا نَائِمٌ، فَاسْتَيْقَظْتُ وَهُوَ فِي يَدِهِ صَلْتًا، فَقَالَ لِي: مَنْ يَمْنَعُكَ مِنِّي؟ قُلْتُ: اللَّهُ، فَهَا هُوَ ذَا جَالِسٌ». ثُمَّ لَمْ يُعَاقِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ. (بخاری: 4135)

ترجمه: از جابر بن عبدالله رضي الله عنهما روايت است كه او همراه رسول الله ρ براي غزوه اي (ذات الرقاع) بسوي نجد رفت. و در بازگشت نيز همراه پيامبر اكرم ρ بود. پس گرماي ظهر آنان را در دشتي كه درختان خار دار زيادي داشت، فرا گرفت. رسول الله ρ فرود آمد و مردم نيز زير ساية درختان خاردار، پراكنده شدند. آنحضرت ρ نيز زير ساية

يك درخت مغيلان، به استراحت پرداخت و شمشيرش را بر آن، آويزان كرد.

جابرτ مي گويد: پس از خواب كوتاهي، ناگهان متوجه شديم كه رسول الله ρ ما را صدا مي زند. نزد ايشان رفتيم و ديديم كه مردي صحرا نشين نزد او نشسته است. رسول خدا ρ فرمود: «من خوابيده بودم كه اين مرد، شمشيرم را از نيام بيرون كشيد. پس بيدار شدم و ديدم كه با شمشير برهنه، بالاي سرم ايستاده است. آنگاه، به من گفت: چه كسي مرا از كشتن تو باز مي دارد؟ گفتم: الله. و اين مردي را كه مي بينيد، اوست كه اينجا نشسته است». راوي ميگويد: سپس رسول خدا ρ او را مجازات نكرد.

باب (19): غزوة بني المصطلق كه همان غزوة مريسيع ميباشد

1615. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ، فَأَصَبْنَا سَبْيًا مِنْ سَبْيِ الْعَرَبِ، فَاشْتَهَيْنَا النِّسَاءَ وَاشْتَدَّتْ عَلَيْنَا الْعُزْبَةُ وَأَحْبَبْنَا الْعَزْلَ، فَأَرَدْنَا أَنْ نَعْزِلَ وَقُلْنَا نَعْزِلُ وَرَسُولُ اللَّهِ ρ بَيْنَ أَظْهُرِنَا قَبْلَ أَنْ نَسْأَلَهُ، فَسَأَلْنَاهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لا تَفْعَلُوا مَا مِنْ نَسَمَةٍ كَائِنَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلاَّ وَهِيَ كَائِنَةٌ». (بخارى:4138)

ترجمه: ابوسعيد خدريτ مي گويد: همراه رسول خدا ρ براي غزوه بني المصطلق بيرون رفتيم و تعدادي از كنيزان عرب را به اسارت گرفتيم. و چون به همسرانمان اشتياق زيادي پيدا كرده بوديم و دوران مجردي بر ما سخت مي گذشت، خواستيم كه با آن كنيزان، همبستر شويم و در عين حال، بطور طبيعي، جلوگيري كنيم. با خود گفتيم: در حالي كه رسول الله ρ در ميان ماست، چگونه قبل از اينكه از ايشان اجازه بگيريم، اقدام به چنين كاري بكينم. لذا از آنحضرت ρ پرسيديم. فرمود: «اشكالي ندارد، مي توانيد چنين كنيد. اما هر موجود

زنده اي كه آفرينش آن تا روز قيامت، مقرر شده است، بوجود مي آيد».

باب (20): غزوة انمار

1616ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الانْصَارِيِّ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ فِي غَزْوَةِ أَنْمَارٍ يُصَلِّي عَلَى رَاحِلَتِهِ مُتَوَجِّهًا قِبَلَ الْمَشْرِقِ مُتَطَوِّعًا. (بخارى:4140)

ترجمه: جابر بن عبدالله انصاري رضي الله عنهما مي‌گويد: نبي اكرم ρ را در غزوة انمار ديدم كه سوار بر مركبش بود و بسوي مشرق (غير قبله) نماز نفل مي خواند.

باب (21): غزوة حديبيه و اين كه خداوند متعال مي‌فرمايد: بدرستيكه خداوند از مؤمنان، خشنود گرديد، آنگاه كه در زير درخت با تو بيعت كردند

1617. عَنِ الْبَرَاءِ τ قَالَ: تَعُدُّونَ أَنْتُمُ الْفَتْحَ فَتْحَ مَكَّةَ، وَقَدْ كَانَ فَتْحُ مَكَّةَ فَتْحًا، وَنَحْنُ نَعُدُّ الْفَتْحَ بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ، كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ρ أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً، وَالْحُدَيْبِيَةُ بِئْرٌ، فَنَزَحْنَاهَا فَلَمْ نَتْرُكْ فِيهَا قَطْرَةً، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ρ فَأَتَاهَا، فَجَلَسَ عَلَى شَفِيرِهَا، ثُمَّ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ، فَتَوَضَّأَ ثُمَّ مَضْمَضَ وَدَعَا، ثُمَّ صَبَّهُ فِيهَا، فَتَرَكْنَاهَا غَيْرَ بَعِيدٍ، ثُمَّ إِنَّهَا أَصْدَرَتْنَا مَا شِئْنَا نَحْنُ وَرِكَابَنَا. (بخارى:4150)

ترجمه: براء بن عازب τ مي گويد: شما فتح مكه را فتح مي دانيد. البته فتح مكه، فتح بود. ولي ما بيعت رضوان را كه در روز حديبيه، انجام گرفت، فتح مي دانيم. آنروز ما هزار و چهارصد نفر، همراه رسول خدا ρ بوديم. گفتني است حديبيه، چاهي بود كه همة آب آنرا كشيديم و قطره اي در آن، باقي نماند. پس از آنكه رسول خدا ρ از ماجرا مطلع شد، آمد و بر لبة چاه نشست. سپس ظرف آبي خواست و وضو گرفت و مقداري

آب در دهان كرد و دعا نمود و سپس آن آبها را در چاه ريخت. آنگاه، چاه را براي مدت كوتاهي، رها كرديم. سپس، آب مورد نياز ما و مركب هايمان را تأمين كرد.

1618. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ: «أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الأرْضِ». وَكُنَّا أَلْفًا وَأَرْبَعَ مِائَةٍ، وَلَوْ كُنْتُ أُبْصِرُ الْيَوْمَ لأرَيْتُكُمْ مَكَانَ الشَّجَرَةِ. (بخارى:4155)

ترجمه: جابر بن عبد الله رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ روز حديبيه، خطاب به ما كه هزار و چهار صد نفر بوديم، فرمود: «شما، بهترين مردم روي زمين هستيد». جابر مي گويد: اگر امروز مي ديدم (نابينا نبودم) جاي آن درخت را به شما نشان مي دادم.

1619. عَنْ سُوَيْدِ بْنِ النُّعْمَانِ . وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ . قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَأَصْحَابُهُ أُتُوا بِسَوِيقٍ فَلاكُوهُ. (بخارى: 4175)

ترجمه: سويد بن نعمان τ كه از اصحاب بيعت رضوان است، مي گويد: براي رسول اللهρ و اصحابش، قدري سويق (آرد گندم وجوي بريان شده) آوردند. آنان نيز آنها را جويدند و خوردند.

1620. عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ: أَنَّه كَانَ يَسِيرُ مَعَ النبي ρ لَيْلاً، فَسَأَلَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ شَيْءٍ، فَلَمْ يُجِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ، ثُمَّ سَأَلَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ، فَلَمْ يُجِبْهُ، وَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ يَا عُمَرُ، نَزَرْتَ رَسُولَ اللَّهِ ρ ثَلاثَ مَرَّاتٍ، كُلُّ ذَلِكَ لا يُجِيبُكَ، قَالَ عُمَرُ: فَحَرَّكْتُ بَعِيرِي، ثُمَّ تَقَدَّمْتُ أَمَامَ الْمُسْلِمِينَ، وَخَشِيتُ أَنْ يَنْزِلَ فِيَّ قُرْآنٌ، فَمَا نَشِبْتُ أَنْ سَمِعْتُ صَارِخًا يَصْرُخُ بِي، قَالَ: فَقُلْتُ: لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَكُونَ نَزَلَ فِيَّ قُرْآنٌ، وَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ،

فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ: «لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَيَّ اللَّيْلَةَ سُورَةٌ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ». ثُمَّ قَرَأَ: [إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا]. (بخاری:4177)

ترجمه: از عمر بن خطاب τ روايت است كه شبي، در ركاب رسول خدا ρ بود و از آنحضرت ρ چيزي پرسيد. ولي پيامبر اكرم ρ به او جوابي نداد. براي بار دوم پرسيد. باز هم جوابي نداد. براي بار سوم پرسيد، باز هم آنحضرت ρ جوابي نداد. عمر بن خطاب با خود، گفت: اي عمر! مادرت به عزايت بنشيند. سه بار سماجت كردي و رسول خدا ρ را به زحمت انداختي ولي هيچ جوابي به تو نداد.

عمر مي گويد: سپس از بيم آنكه مبادا در مورد من آيه اي نازل شود، شترم را تيز راندم و از ساير مسلمانان، جلو افتادم. ديري نگذشت كه شنيدم شخصي مرا صدا مي زند. ترسيدم كه مبادا در مورد من آيه اي نازل شده باشد. بدينجهت، نزد رسول الله ρ رفتم وبه او سلام دادم. آنحضرت ρ فرمود: «امشب، سوره اي بر من نازل شده است كه نزد من از آنچه كه خورشيد بر آنها مي تابد (از همة دنيا) محبوبتر است». سپس **[إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا]** را تلاوت فرمود.

1621. عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ρ عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ فِي بِضْعَ عَشْرَةَ مِائَةً مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا أَتَى ذَا الْحُلَيْفَةِ، قَلَّدَ الْهَدْيَ وَأَشْعَرَهُ وَأَحْرَمَ مِنْهَا بِعُمْرَةٍ، وَبَعَثَ عَيْنًا لَهُ مِنْ خُزَاعَةَ، وَسَارَ النَّبِيُّ ρ حَتَّى كَانَ بِغَدِيرِ الأَشْطَاطِ أَتَاهُ عَيْنُهُ قَالَ: إِنَّ قُرَيْشًا جَمَعُوا لَكَ جُمُوعًا، وَقَدْ جَمَعُوا لَكَ الأَحَابِيشَ وَهُمْ مُقَاتِلُوكَ، وَصَادُّوكَ عَنِ الْبَيْتِ وَمَانِعُوكَ، فَقَالَ: «أَشِيرُوا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيَّ، أَتَرَوْنَ أَنْ أَمِيلَ إِلَى عِيَالِهِمْ وَذَرَارِيِّ هَؤُلاءِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَصُدُّونَا عَنِ الْبَيْتِ فَإِنْ يَأْتُونَا كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ قَطَعَ عَيْنًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَإِلاَّ تَرَكْنَاهُمْ مَحْرُوبِينَ». قَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا

رَسُولَ اللَّهِ، خَرَجْتَ عَامِدًا لِهَذَا الْبَيْتِ لا تُرِيدُ قَتْلَ أَحَدٍ وَلا حَرْبَ أَحَدٍ، فَتَوَجَّهْ لَهُ، فَمَنْ صَدَّنَا عَنْهُ قَاتَلْنَاهُ، قَالَ: «امْضُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ». (بخاری:4179)

ترجمه: مسور بن مخرمه τ مي گويد: نبي اكرم ρ سال حديبيه با هزار و اندي از يارانش براه افتاد و هنگامي كه به ذوالحليفه رسيد، شتران هدي (شكرانة حج) را قلاده انداخت و كوهان هاي آنها را علامت گذاري كرد و از آنجا براي عمره، احرام بست. و جاسوسي از قبيلة خزاعه، فرستاد و به راهش ادامه داد تا اينكه به غدير اشطاط رسيد. در آنجا، جاسوس اش آمد و گفت: قريش، جمعيت كثيري، از جمله حبشي ها را گِرد آورده است. آنها بطور قطع با تو خواهند جنگيد و تو را از زيارت كعبه، باز خواهند داشت. رسول خدا ρ فرمود «اي مردم! نظر شما چيست؟ آيا دوست داريد به زن و فرزندان كساني كه ما را از زيارت كعبه باز مي‌دارند، حمله كنيم؟ اگر آنها آمدند (با ما مواجه شدند) گويا شر جاسوس از سرشان كوتاه شده است. (جاسوسي نفرستاده ايم). در غير اين صورت، آنها را در حالي كه غارت شده اند، ترك مي‌كنيم».

ابوبكرτ گفت: اي رسول خدا! شما به قصد زيارت كعبه، بيرون آمده ايد نه اينكه كسي را به قتل برساني و يا با كسي، بجنگي. پس بسوي كعبه، حركت كن. هر كس، مانع ما شد، با او مي جنگيم. رسول اكرم ρ فرمود: «با نام خدا، حركت كنيد».

1622- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ أَبَاهُ أَرْسَلَه يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ يَأْتِيْهِ بفَرَسٍ كَانَ عِنْدَ رَجُلٍ مِنَ الأنْصَارِ، فَوَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُبَايِعُ عِنْدَ الشَّجَرَةِ وَعُمَرُ لا يَدْرِي بِذَلِكَ، فَبَايَعَهُ عَبْدُاللَّهِ، ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى الْفَرَسِ فَجَاءَ بِهِ إِلَى عُمَرَ، وَعُمَرُ يَسْتَلْئِمُ لِلْقِتَالِ، فَأَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ يُبَايِعُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، قَالَ فَانْطَلَقَ فَذَهَبَ مَعَهُ حَتَّى بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ρ، فَهِيَ الَّتِي يَتَحَدَّثُ النَّاسُ، أَنَّ ابْنَ عُمَرَ أَسْلَمَ قَبْلَ أبيه. (بخاری:4186)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه پدرش، روز حديبيه او را فرستاد تا اسبي را كه نزد يكي از انصار بود، برايش بياورد. او رفت و ديد كه رسول الله ρ زير درخت، بيعت مي گيرد و عمر از آن، اطلاعي نداشت. عبد الله τ با رسول خدا ρ بيعت كرد. سپس رفت و اسب را نزد عمر برد در حالي كه او مشغول پوشيدن زره بود. آنگاه، عبدالله او را از بيعت گرفتن رسول خدا ρ در زير درخت، مطلع ساخت. آنگاه عمر همراه او رفت و با رسول اكرم ρ بيعت كرد. همين ماجرا است كه مردم مي گويند: عبد الله قبل از پدرش، مسلمان شده است.

1623. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ρ حِينَ اعْتَمَرَ، فَطَافَ، فَطُفْنَا مَعَهُ وَصَلَّى وَصَلَّيْنَا مَعَهُ، وَسَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، فَكُنَّا نَسْتُرُهُ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ لا يُصِيبُهُ أَحَدٌ بِشَيْءٍ. (بخارى:4188)

ترجمه: عبدالله بن ابي اوفي τ ميگويد: هنگامي كه نبي اكرم ρ عمره انجام داد، ما با ايشان بوديم. آنحضرت ρ طواف كرد و ما هم همراه ايشان، طواف كرديم. او نماز خواند و ما هم با ايشان، نماز خوانديم. و ميان صفا و مروه، سعي كرد. و ما او را از اهل مكه، محافظت ميكرديم تا كسي، آزاري به او نرساند.

باب (22): غزوة ذي قرد

1624. عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ τ قَالَ: خَرَجْتُ قَبْلَ أَنْ يُؤَذَّنَ بِالأُولَى وَكَانَتْ لِقَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ρ تَرْعَى بِذِي قَرَدَ، قَالَ: فَلَقِيَنِي غُلامٌ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، فَقَالَ: أُخِذَتْ لِقَاحُ رَسُولِ اللَّهِ ρ... فَذَكَرَ الْحَدِيْثَ بِطُوْلِهِ وَقَدْ تَقَدَّمَ، وَقَالَ هُنَا فِيْ آخِرِهِ قَالَ: ثُمَّ رَجَعْنَا وَيُرْدِفُنِي رَسُولُ اللَّهِ ρ عَلَى نَاقَتِهِ حَتَّى دَخَلْنَا الْمَدِينَةَ. (بخارى:4194)

ترجمه: سلمه بن اکوعτ مي‌گويد: قبل از اذان نماز صبح، بيرون رفتم در حالي كه شتران شيرده رسول الله ρ در ذي قرد، مشغول چرا بودند. پس غلام عبد الرحمن بن عوف مرا ديد و گفت: شتران شرده رسول خدا ρ را بردند.

اين روايت، قبلاً در حديث شمارة (1281) بطور كامل، بيان شد. در پايان اين روايت، سلمه بن اكوع مي گويد: رسول الله ρ هنگام باز گشت، مرا پشت سر خود، بر ناقه اش سوار نمود تا اينكه وارد مدينه شديم.

باب (23): غزوة خيبر

1625- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ τ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ إِلَى خَيْبَرَ فَسِرْنَا لَيْلاً فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ لِعَامِرٍ: يَا عَامِرُ أَلا تُسْمِعُنَا مِنْ هُنَيْهَاتِكَ، وَكَانَ عَامِرٌ رَجُلاً شَاعِرًا فَنَزَلَ يَحْدُو بِالْقَوْمِ يَقُولُ:

اللَّهُمَّ لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا

فَاغْفِرْ فِدَاءً لَكَ مَا أَبْقَيْنَا وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا

وَأَلْقِيَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا إِنَّا إِذَا صِيحَ بِنَا أَتَيْنَا

وَ بِالصِّيَاحِ عَوَّلُوا عَلَيْنَا

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ هَذَا السَّائِقُ»؟ قَالُوا: عَامِرُ بْنُ الاكْوَعِ، قَالَ: «يَرْحَمُهُ اللَّهُ». قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: وَجَبَتْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ، لَوْلا أَمْتَعْتَنَا بِهِ؟ فَأَتَيْنَا خَيْبَرَ فَحَاصَرْنَاهُمْ حَتَّى أَصَابَتْنَا مَخْمَصَةٌ شَدِيدَةٌ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَتَحَهَا عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا أَمْسَى النَّاسُ مَسَاءَ الْيَوْمِ الَّذِي فُتِحَتْ عَلَيْهِمْ، أَوْقَدُوا نِيرَانًا كَثِيرَةً فَقَالَ النَّبِيُّρ: «مَا هَذِهِ النِّيرَانُ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ تُوقِدُونَ»؟ قَالُوا: عَلَى لَحْمٍ، قَالَ: «عَلَى أَيِّ لَحْمٍ»؟ قَالُوا: لَحْمِ حُمُرِ الإِنْسِيَّةِ، قَالَ النَّبِيُّρ: «أَهْرِيقُوهَا وَاكْسِرُوهَا». فَقَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْ نُهَرِيقُهَا وَنَغْسِلُهَا؟ قَالَ: «أَوْ ذَاكَ».

فَلَمَّا تَصَافَّ الْقَوْمُ كَانَ سَيْفُ عَامِرٍ قَصِيرًا، فَتَنَاوَلَ بِهِ سَاقَ يَهُودِيٍّ لِيَضْرِبَهُ وَيَرْجِعُ ذُبَابُ سَيْفِهِ فَأَصَابَ عَيْنَ رُكْبَةِ عَامِرٍ فَمَاتَ مِنْهُ، قَالَ: فَلَمَّا قَفَلُوا، قَالَ سَلَمَةُ: رَآنِي رَسُولُ اللَّهِρ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِي قَالَ: «مَا لَكَ»؟ قُلْتُ لَهُ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ. قَالَ النَّبِيُّρ: «كَذَبَ مَنْ قَالَهُ، إِنَّ لَهُ لأَجْرَيْنِ . وَجَمَعَ بَيْنَ إِصْبَعَيْهِ . إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ قَلَّ عَرَبِيٌّ مَشَى بِهَا مِثْلَهُ». وفي رواية: «نَشَأَ بِهَا». (بخارى:4196)

ترجمه: سلمه بن اكوع τ مي‌گويد: شبانه، همراه نبي اكرم ρ به سوي خيبر، بيرون رفتيم. مردي از ميان ما به عامر گفت: اي عامر! آيا چيزي براي ما نمي خواني؟ گفتني است كه عامر، مردي شاعر بود. و با شنيدن اين سخن، از مركبش پايين آمد و براي آنها چنين سرود: خدايا! اگر تو نمي بودي ما هدايت نمي شديم و صدقه نمي داديم و نماز نمي خوانيم.

بار الها! فدايت شويم، گناهان ما را ببخش. و اگر با دشمن، رو برو شديم، ما را ثابت قدم نگهدار. و بر ما آرامش، نازل فرما. هنگامي كه به جهاد، دعوت شويم، مي آييم. چرا كه مردم با صداي بلند از ما كمك مي طلبند.

رسول الله ρ فرمود: «اين سراينده كه شتران را سوق مي دهد، كيست»؟ گفتند: عامر بن اكوع. آنحضرت ρ فرمود: «خداوند او را ببخشايد». مردي از آن ميان گفت: «اي پيامبر خدا! بهشت برايش واجب شد (به شهادت مي رسد). اي كاش! مي گذاشتي از او بهرة بيشتري ببريم.

آنگاه به خيبر، رفتيم و دشمن را محاصره كرديم تا اينكه به شدت، گرسنه شديم. سرانجام، خداوند متعال ما را بر آنان، پيروز گردانيد. آنگاه مردم، شب آنروزي كه فتح نصيبشان گرديد، آتش زيادي بر افروختند. نبي اكرم ρ فرمود: «اين آتش ها چيست و براي چه روشن شده است»؟ گفتند: براي پختن گوشت. فرمود: «براي كدام گوشت»؟ گفتند: گوشت الاغ هاي اهلي. نبي اكرم ρ فرمود: «گوشت ها را بريزيد و ظرفها را بشكنيد». مردي گفت: اي

رسول خدا! اگر گوشت ها را بريزيم و ظرفها را بشوييم؟ فرمود: «يا چنين كنيد».

پس هنگامي كه مردم در برابر دشمن، قرار گرفتند: و عامر كه شمشير كوتاهي داشت، خواست آنرا به ساق پاي فردي بزند، لبة شمشير بسوي خودش برگشت و به زانويش اصابت كرد و در اثر آن، به شهادت رسيد.

سلمه مي گويد: وقتي كه مردم بر گشتند، رسول خدا ρ مرا ديد و دستم را گرفت و فرمود: «تو را چه شده است»؟ گفتم: پدر و مادرم فدايت باد. مردم مي گويند: اعمال عامر، نابود شده است. (چون خود كشي كرده است). آنحضرت ρ فرمود: «هركس، چنين سخني بگويد، دروغ گفته است». و با نشان دادن دو انگشت فرمود: «او داراي دو اجر است. و مجاهدي است كه كمتر كسي در دنيا از ميان اعراب، مانند او مي باشد». و در روايتي، فرمود: «كمتر كسي در دنيا مانند او رشد كرده است».

1626ـ عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ أَتَى خَيْبَرَ لَيْلاً... تَقَدَّمَ فِي الصَّلاَةِ وَزَادَ هُنَا: فَقَتَلَ النَّبِيُّ ρ الْمُقَاتِلَةَ وَسَبَى الذُّرِّيَّةَ. (بخارى:4197)

ترجمه: انس τ مي گويد: رسول خدا ρ شبانه به خيبر آمد ... شرح اين حديث قبلاً در باب نماز حديث شماره (240) گذشت و در اين روايت، انس مي افزايد: نبي اكرم ρ جنگجويانشان را كشت و زنان و كودكانشان را به اسارت گرفت.

1627. عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ τ قَالَ: لَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ρ خَيْبَرَ أَشْرَفَ النَّاسُ عَلَى وَادٍ، فَرَفَعُوا أَصْوَاتَهُمْ بِالتَّكْبِيرِ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، إِنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلا غَائِبًا، إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا وَهُوَ مَعَكُمْ» وَأَنَا خَلْفَ دَابَّةِ رَسُولِ اللَّهِρ، فَسَمِعَنِي وَأَنَا أَقُولُ: لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ، فَقَالَ لِي: «يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ»، قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَلا أَدُلُّكَ عَلَى كَلِمَةٍ مِنْ كَنْزٍ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ»؟ قُلْتُ: بَلَى

يَا رَسُولَ اللَّهِ، فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي. قَالَ: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ». (بخاری:4205)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي گويد: هنگامي كه رسول الله ρ به جنگ خيبر رفت، مردم به رودخانه اي رسيدند و با صداي بلند، شروع به تكبير گفتن كردند: الله اكبر ، الله اكبر، لا إله إلا الله. رسول خدا ρ فرمود: «برخود، رحم كنيد. شما كر و غائبي را صدا نمي زنيد بلكه كسي را صدا مي زنيد كه شنوا، نزديك و با شما است».

ابوموسي اشعري τ مي گويد: من كه پشت مركب رسول خدا ρ قرار داشتم و لا حول و لا قوة إلا با لله مي گفتم، آنحضرت ρ سخن مرا شنيد و خطاب به من فرمود: «اي عبد الله بن قيس»! گفتم: لبيك اي رسول خدا! فرمود: «آيا به تو كلمه اي را كه گنجي از گنج هاي بهشت است، نياموزم»؟ گفتم: بلي، يا رسول الله! پدر و مادرم فدايت باد. فرمود: «لا حول و لا قوة إلا بالله».

1628. عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ قَالَ: الْتَقَى النَّبِيُّ ρ وَالْمُشْرِكُونَ فِي بَعْضِ مَغَازِيهِ فَاقْتَتَلُوا، فَمَالَ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى عَسْكَرِهِمْ وَفِي الْمُسْلِمِينَ رَجُلٌ لا يَدَعُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ شَاذَّةً وَلا فَاذَّةً إِلاَّ اتَّبَعَهَا فَضَرَبَهَا بِسَيْفِهِ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَجْزَأَ أَحَدٌ مَا أَجْزَأَ فُلانٌ؟ فَقَالَ: «إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ». فَقَالُوا: أَيُّنَا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ إِنْ كَانَ هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: لأَتَّبِعَنَّهُ، فَإِذَا أَسْرَعَ وَأَبْطَأَ كُنْتُ مَعَهُ حَتَّى جُرِحَ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ، فَوَضَعَ نِصَابَ سَيْفِهِ بِالارْضِ وَذُبَابَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ، ثُمَّ تَحَامَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ، فَقَالَ: «وَمَا ذَاكَ»؟ فَأَخْبَرَهُ، فَقَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، وَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (بخاری:4207)

ترجمه: سهل بن سعد ساعدي τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ و مشركين در يكي از غزوات در برابر هم قرار گرفتند و با هم جنگيدند. سپس، هر يك از آنها به پايگاههايشان برگشتند. در ميان مسلمانان، مردي وجود داشت كه هر مشركي را كه يكه و تنها مي يافت، دنبال مي كرد و با شمشير مي زد. مردم گفتند: يا رسول الله! هيچ كس به اندازة فلاني نجنگيده است؟ آنحضرت ρ فرمود: «او از دوزخيان است». گفتند: اگر اين شخص، دوزخي است پس چه كسي از ما اهل بهشت است؟ مردي از آن ميان، گفت: من به تعقيب او مي پردازم. پس در تند رفتن و كند رفتن (بهرحال) همراه او بود تا اينكه آن شخص، زخمي شد و براي مُردن، عجله نمود (درد را تحمل نكرد). پس دستة شمشيرش را بر زمين نهاد و لبة تيزش را وسط سينه اش قرار داد و بر آن فشار وارد كرد و اينگونه خود را كشت. آن مرد، نزد نبي اكرم ρ آمد و گفت: گواهي مي دهم كه تو رسول خدا هستي.

آنحضرت ρ فرمود: «چه اتفاقي افتاده است»؟ آن مرد، او را از ماجرا باخبر ساخت. رسول خدا ρ فرمود: «بعضي از مردم، ظاهراً اعمال بهشتي انجام مي دهند ولي در واقع، دوزخي هستند. و گروهي از مردم، ظاهراً رفتار دوزخي دارند ولي حقيقتاً اهل بهشت اند».

1629- وَفِي رِوَايَةٍ قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلا مُؤْمِنٌ، إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ». (بخارى:4203)

ترجمه: و در روايتي ديگر، نبي اكرم ρ فرمود: «غير از مؤمن، كسي ديگر به بهشت نمي رود و همانا خداوند دينش را با شخص فاجر، ياري مي رساند».

1630- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ τ قَالَ: ضُرِبْتُ ضَرْبَةً فِي سَاقِي يَوْمَ خَيْبَرَ، فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ρ فَنَفَثَ فِيهِ ثَلاثَ نَفَثَاتٍ، فَمَا اشْتَكَيْتُهَا حَتَّى السَّاعَةِ. (بخارى: 4206)

ترجمه: سلمه بن اكوع τ مي‌گويد: روز جنگ خيبر، ضربه اي به ساق پايم وارد كردند. نزد نبي اكرم ρ رفتم و آنحضرت ρ سه بار با اندكي آب دهان بر آن، فوت كرد. پس از آن، تا اين لحظه، احساس درد نكردم.

1631. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: أَقَامَ النَّبِيُّ ρ بَيْنَ خَيْبَرَ وَالْمَدِينَةِ ثَلاثَ لَيَالٍ يُبْنَى عَلَيْهِ بِصَفِيَّةَ، فَدَعَوْتُ الْمُسْلِمِينَ إِلَى وَلِيمَتِهِ، وَمَا كَانَ فِيهَا مِنْ خُبْزٍ وَلا لَحْمٍ، وَمَا كَانَ فِيهَا إِلا أَنْ أَمَرَ بِلالاً بِالأَنْطَاعِ فَبُسِطَتْ، فَأَلْقَى عَلَيْهَا التَّمْرَ وَالأَقِطَ وَالسَّمْنَ، فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ: إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْ مَا مَلَكَتْ يَمِينُهُ؟ قَالُوا: إِنْ حَجَبَهَا فَهِيَ إِحْدَى أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنْ لَمْ يَحْجُبْهَا فَهِيَ مِمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ. فَلَمَّا ارْتَحَلَ وَطَّأَ لَهَا خَلْفَهُ وَمَدَّ الْحِجَابَ. (بخارى: 4213)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ سه شب، ميان خيبر و مدينه توقف كرد و با صفيه ازدواج نمود. من، مسلمانان را به وليمه اش دعوت كردم. در آن وليمه، نان و گوشتي، وجود نداشت. بلكه به بلال τ دستور داد تا سفره هاي چرمين را پهن كند. آنگاه، رسول خدا ρ بر آنها خرما، كشك و روغن گذاشت. مسلمانان گفتند: آيا صفيه يكي از مادران مؤمنان و يا كنيز اوست؟ با خود گفتند: اگر او را حجاب كند، پس يكي از مادران مؤمنان است وگرنه، كنيزش بشمار خواهد رفت.

سرانجام، هنگام سفر، رسول خدا ρ پشت سر خود، برايش، جايي مهيا ساخت و بر او پرده انداخت.

1632. عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى عَنْ مُتْعَةِ النِّسَاءِ يَوْمَ خَيْبَرَ وَعَنْ أَكْلِ لُحُومِ الْحُمُرِ الإِنْسِيَّةِ. (بخارى: 4216)

ترجمه: از علي بن ابي طالب τ روايت است كه رسول الله ρ روز خيبر، از متعة زنان (صيغه كردن) و خوردن گوشت الاغ هاي اهلي، نهي فرمود.

1633- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَوْمَ خَيْبَرَ: لِلْفَرَسِ سَهْمَيْنِ، وَلِلرَّاجِلِ سَهْمًا. (بخاری:4228)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول خدا ρ روز خيبر، به اسب، دو سهم و به فرد پياده، يك سهم داد.

1634- عَنْ أَبِيْ مُوسَى τ قَالَ: بَلَغَنَا مَخْرَجُ النَّبِيِّ ρ وَنَحْنُ بِالْيَمَنِ، فَخَرَجْنَا مُهَاجِرِينَ إِلَيْهِ أَنَا وَأَخَوَانِ لِي أَنَا أَصْغَرُهُمْ، أَحَدُهُمَا أَبُو بُرْدَةَ وَالآخَرُ أَبُو رُهْمٍ، فِي ثَلاثَةٍ وَخَمْسِينَ رَجُلاً مِنْ قَوْمِي، فَرَكِبْنَا سَفِينَةً، فَأَلْقَتْنَا سَفِينَتُنَا إِلَى النَّجَاشِيِّ بِالْحَبَشَةِ، فَوَافَقْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَأَقَمْنَا مَعَهُ حَتَّى قَدِمْنَا جَمِيعًا، فَوَافَقْنَا النَّبِيَّ ρ حِينَ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، وَكَانَ أُنَاسٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُونَ لَنَا . يَعْنِي لأَهْلِ السَّفِينَةِ .: سَبَقْنَاكُمْ بِالْهِجْرَةِ. وَدَخَلَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ . وَهِيَ مِمَّنْ قَدِمَ مَعَنَا . عَلَى حَفْصَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ρ زَائِرَةً، وَقَدْ كَانَتْ هَاجَرَتْ إِلَى النَّجَاشِيِّ فِيمَنْ هَاجَرَ، فَدَخَلَ عُمَرُ عَلَى حَفْصَةَ وَأَسْمَاءُ عِنْدَهَا، فَقَالَ عُمَرُ حِينَ رَأَى أَسْمَاءَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَتْ: أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ، قَالَ عُمَرُ: الْحَبَشِيَّةُ هَذِهِ، الْبَحْرِيَّةُ هَذِهِ؟ قَالَتْ أَسْمَاءُ: نَعَمْ. قَالَ: سَبَقْنَاكُمْ بِالْهِجْرَةِ، فَنَحْنُ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ ρ مِنْكُمْ. فَغَضِبَتْ وَقَالَتْ كَلاَّ وَاللَّهِ، كُنْتُمْ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ يُطْعِمُ جَائِعَكُمْ، وَيَعِظُ جَاهِلَكُمْ، وَكُنَّا فِي دَارِ . أَوْ فِي أَرْضِ . الْبُعَدَاءِ الْبُغَضَاءِ بِالْحَبَشَةِ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ ρ، وَايْمُ اللَّهِ! لا أَطْعَمُ طَعَامًا، وَلا أَشْرَبُ شَرَابًا، حَتَّى أَذْكُرَ مَا قُلْتَ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ وَنَحْنُ كُنَّا نُؤْذَى وَنُخَافُ، وَسَأَذْكُرُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ρ وَأَسْأَلُهُ، وَاللَّهِ لا أَكْذِبُ وَلا أَزِيغُ وَلا أَزِيدُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا جَاءَ النَّبِيُّ ρ قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ عُمَرَ قَالَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «فَمَا قُلْتِ لَهُ»؟ قَالَتْ: قُلْتُ لَهُ: كَذَا وَكَذَا، قَالَ: «لَيْسَ بِأَحَقَّ بِي مِنْكُمْ، وَلَهُ وَلأَصْحَابِهِ

هِجْرَةٌ وَاحِدَةٌ، وَلَكُمْ أَنْتُمْ أَهْلَ السَّفِينَةِ هِجْرَتَانِ». (بخارى:4230، 4231)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي‌گويد: در يمن بوديم كه خبر ظهور نبي اكرم ρ به ما رسيد. پس من و دو برادرم كه يكي ابوبرده و ديگري ابورهم نام داشت و من از آنها كوچكتر بودم، همراه پنجاه و سه تن از افراد قبيله ام به قصد هجرت بسوي پيامبر اكرم ρ براه افتاديم. پس سوار كشتي شديم. اما كشتي ما را نزد نجاشي در حبشه برد. همزمان با ما جعفر بن ابي طالب نيز بدانجا آمد. ما نزد او مانديم تا زمانيكه همه به مدينه رفتيم. و رفتن ما مصادف با فتح خيبر بود. تعدادي از مردم به ما كه اهل كشتي بوديم، مي گفتند: ما در هجرت از شما پيشي گرفته ايم. روزي، اسماء دختر عميس رضي الله عنها كه قبلاً به حبشه هجرت كرده بود و همراه ما از حبشه آمد، به ديدار حفصه رضي الله عنها؛ همسر نبي اكرم ρ ؛ رفت. در آن اثنا، عمر نزد حفصه آمد و هنگامي كه اسماء را ديد، پرسيد: اين كيست؟ حفصه گفت: اسماء دختر عميس است. عمر گفت: همين حبشي است كه از راه دريا آمده است؟ اسماء گفت: بلي. عمر گفت: ما در هجرت، از شما پيشي گرفته ايم. بدينجهت، ما از شما نسبت به رسول الله ρ استحقاق بيشتري داريم. اسماء خشمگين شد و گفت: سوگند به خدا، هرگز چنين نيست. شما همراه رسول الله ρ بوديد، گرسنگان شما را غذا مي داد و نادانان شما را نصيحت مي كرد. ولي ما بخاطر خدا و رسولش در سرزميني دور و دشمن، در حبشه با بيم و هراس و اذيت و آزار، بسر مي برديم. بخدا سوگند تا سخنانت را به اطلاع رسول خدا ρ نرسانم، هيچ آب و غذايي نمي خورم. سخنانت را براي نبي اكرم ρ بازگو خواهم كرد. سوگند به خدا كه نه دروغ بگويم. نه تحريف كنم و نه چيزي بر آنها بيفزايم. پس هنگامي كه نبي اكرم ρ آمد، اسماء گفت: اي رسول خدا! عمر چنين و چنان گفت: آنحضرت ρ فرمود: «شما به او چه جوابي داديد»؟ گفت: به او چنين و چنان گفتم. رسول خدا ρ

فرمود: «آنها از شما نسبت به من استحقاق بيشتري ندارند. او و همراهانش، يك هجرت دارند و شما ؛اهل كشتي؛ دو هجرت داريد».

1635- وَعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنِّي لأعْرِفُ أَصْوَاتَ رُفْقَةِ الأَشْعَرِيِّينَ بِالْقُرْآنِ، حِينَ يَدْخُلُونَ بِاللَّيْلِ، وَأَعْرِفُ مَنَازِلَهُمْ مِنْ أَصْوَاتِهِمْ بِالْقُرْآنِ بِاللَّيْلِ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَرَ مَنَازِلَهُمْ حِينَ نَزَلُوا بِالنَّهَارِ، وَمِنْهُمْ حَكِيمٌ إِذَا لَقِيَ الْخَيْلَ، أَوْ قَالَ: الْعَدُوَّ، قَالَ لَهُمْ: إِنَّ أَصْحَابِي يَأْمُرُونَكُمْ أَنْ تَنْظُرُوهُمْ». (بخارى:4232)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هنگامي كه گروه اشعريها در شب، وارد خانه هايشان مي شوند، من از قرآن خواندن آنان، صدايشان را مي شناسم و از قرآني كه در شب مي خوانند، خانه هايشان را تشخيص مي دهم اگر چه در روز، منازلشان را نديده باشم. و در ميان آنان، شخصي بنام حكيم، وجود دارد كه هنگام ملاقات سواران يا دشمن به آنها مي گويد: دوستان من به شما مي گويند كه منتظر ما باشيد».

1636. وَعَنْهُ τ قَالَ: قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ρ بَعْدَ أَنِ افْتَتَحَ خَيْبَرَ، فَقَسَمَ لَنَا وَلَمْ يَقْسِمْ لأحَدٍ لَمْ يَشْهَدِ الْفَتْحَ غَيْرَنَا. (بخارى:4233)

ترجمه: ابوموسي اشعريτ ميگويد: بعد از فتح خيبر (از حبشه) نزد نبي اكرم ρ آمديم. پس سهمي از اموال غنيمت به ما عنايت فرمود. و غير از ما به احدي از كساني كه در فتح خيبر شركت نداشتند، سهمي از اموال غنيمت نداد.

باب (24): عمرة القضاء

1637- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: تَزَوَّجَ النَّبِيُّ ρ مَيْمُونَةَ وَهُوَ مُحْرِمٌ، وَبَنَى بِهَا وَهُوَ حَلالٌ، وَمَاتَتْ بِسَرِفَ. (بخارى:4258)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ در حالت احرام، ميمونه را نكاح كرد و

زماني كه از احرام بيرون آمده بود (در سَرِف) با وي ازدواج نمود. و سرانجام، ميمونه در همان سَرِف، فوت كرد.

باب (25): غزوة موته در سرزمين شام

1638ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَمَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي غَزْوَةِ مُؤْتَةَ، زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنْ قُتِلَ زَيْدٌ فَجَعْفَرٌ، وَإِنْ قُتِلَ جَعْفَرٌ، فَعَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ». قَالَ عَبْدُاللَّهِ: كُنْتُ فِيهِمْ فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، فَالْتَمَسْنَا جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَوَجَدْنَاهُ فِي الْقَتْلَى وَوَجَدْنَا مَا فِي جَسَدِهِ بِضْعًا وَتِسْعِينَ مِنْ طَعْنَةٍ وَرَمْيَةٍ. (بخارى:4261)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ زيد بن حارثه را بعنوان فرمانده جنگ موته، تعيين كرد و فرمود: «اگر زيد به شهادت رسيد، جعفر، و اگر جعفر به شهادت رسيد، عبد الله بن رواحه، فرماندهي را بعهده گيرد».

ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: در آن غزوه، من همراه آنها بودم. در آن اثناء، به جستجوي جعفر بن ابي طالب پرداختيم، سرانجام او را در ميان كشته شدگان يافتيم كه نود و اندي اثر نيزه و تير بر پيكرش، وجود داشت.

باب (26): فرستادن اسامه بن زيد به سوي تيرة حُرَقات از قبيلة جُهَينه

1639. عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا يَقُولُ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ إِلَى الْحُرَقَةِ، فَصَبَّحْنَا الْقَوْمَ فَهَزَمْنَاهُمْ، وَلَحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ رَجُلاً مِنْهُمْ، فَلَمَّا غَشِيْنَاهُ، قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، فَكَفَّ الأَنْصَارِيُّ فَطَعَنْتُهُ بِرُمْحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ، فَلَمَّا قَدِمْنَا بَلَغَ النَّبِيَّ ρ فَقَالَ: «يَا أُسَامَةُ أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ»؟

قُلْتُ: كَانَ مُتَعَوِّذًا، فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى تَمَنَّيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ. (بخارى:4269)

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ ما را بسوي قبيلة حُرقات فرستاد. صبح زود بر آنان يورش برديم و آنها را شكست داديم. من و يك انصاري به مردي از آنان رسيديم. هنگامي كه بر او مسلط شديم، لا إله إلا الله گفت. پس مرد انصاري، دست نگهداشت ولي من آنقدر به او نيزه زدم كه به كشته شد. هنگامي كه به مدينه آمديم و خبر به نبي اكرم ρ رسيد، فرمود: «اي اسامه! بعد از اينكه لا إله إلا الله گفت، او را كشتي»؟ گفتم: او براي نجات اش، شهادت آورد. سپس رسول خدا ρ آنقدر اين جمله را تكرار كرد كه من آرزو كردم اي كاش! قبل از آن روز، مسلمان نشده بودم.

1640- عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ τ قَالَ: غَزَوْتُ مَعَ النَّبِيِّ ρ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، وَخَرَجْتُ فِيمَا يَبْعَثُ مِنَ الْبُعُوثِ تِسْعَ غَزَوَاتٍ، مَرَّةً عَلَيْنَا أَبُو بَكْرٍ، وَمَرَّةً عَلَيْنَا أُسَامَةُ. (بخارى:4271)

ترجمه: سلمه بن اكوع τ ميگويد: در هفت غزوه، همراه نبي اكرم ρ بودم و در نه دستة نظامي كه پيامبر اكرم ρ اعزام كرد و گاهي، ابوبكر و گاهي، اسامه، فرماندهي آنها را بعهده داشتند، شركت داشتم.

باب (27): غزوة فتح مكه در ماه مبارك رمضان

1641- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ خَرَجَ فِي رَمَضَانَ مِنَ الْمَدِينَةِ وَمَعَهُ عَشَرَةُ آلافٍ، وَذَلِكَ عَلَى رَأْسِ ثَمَانِ سِنِينَ وَنِصْفٍ مِنْ مَقْدَمِهِ الْمَدِينَةَ، فَسَارَ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى مَكَّةَ يَصُومُ وَيَصُومُونَ، حَتَّى بَلَغَ الْكَدِيدَ، وَهُوَ مَاءٌ بَيْنَ عُسْفَانَ وَقُدَيْدٍ أَفْطَرَ وَأَفْطَرُوا. (بخارى:4276)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ هنگامي كه هشت و نيم سال كامل از هجرت اش به مدينه گذشته بود، در ماه مبارك رمضان با ده هزار نفر از مدينه براه افتاد. و مسلماناني كه همراه او بودند، بسوي مكه، حركت كردند در حالي كه همگي روزه داشتند تا اينكه به چشمة آبي كه در ميان عُسفان و قُدَيد واقع شده است و كدِيد نام دارد، رسيدند. در آنجا رسول اكرم ρ روزه اش را خورد و مسلمانان نيز خوردند.

1642. وَعَنْهُ τ قَالَ: خَرَجَ النَّبِيُّ ρ فِي رَمَضَانَ إِلَى حُنَيْنٍ وَالنَّاسُ مُخْتَلِفُونَ، فَصَائِمٌ وَمُفْطِرٌ، فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَى رَاحِلَتِهِ دَعَا بِإِنَاءٍ مِنْ لَبَنٍ أَوْ مَاءٍ، فَوَضَعَهُ عَلَى رَاحَتِهِ أَوْ عَلَى رَاحِلَتِهِ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى النَّاسِ فَقَالَ الْمُفْطِرُونَ لِلصُّوَّامِ: أَفْطِرُوا . (بخارى:4277)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ در ماه مبارك رمضان بسوي حنين، بيرون رفت در حالي كه مردم با يكديگر اختلاف داشتند. يعني عده اي روزه داشتند و عده اي روزه نداشتند. هنگامي كه رسول الله ρ بر مركب اش سوار شد، ظرف شير يا آبي خواست و آنرا بر كف دست يا روي سواري اش گذاشت و آنگاه بسوي مردم نگاه كرد. در نتيجه، كساني كه روزه نداشتند به روزه داران گفتند: روزه تان را بخوريد.

باب (28): نبي اكرمρ روز فتح مكه، پرچم اسلام را كجا نصب كرد؟

1643- عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: لَمَّا سَارَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَامَ الْفَتْحِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ قُرَيْشًا خَرَجَ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ وَحَكِيمُ بْنُ حِزَامٍ وَبُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ يَلْتَمِسُونَ الْخَبَرَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَأَقْبَلُوا يَسِيرُونَ حَتَّى أَتَوْا مَرَّ الظَّهْرَانِ، فَإِذَا هُمْ بِنِيرَانٍ كَأَنَّهَا نِيرَانُ عَرَفَةَ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: مَا هَذِهِ لَكَأَنَّهَا نِيرَانُ عَرَفَةَ؟ فَقَالَ

بُدَيْلُ بْنُ وَرْقَاءَ: نِيرَانُ بَنِي عَمْرٍو. فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: عَمْرٌو أَقَلُّ مِنْ ذَلِكَ، فَرَآهُمْ نَاسٌ مِنْ حَرَسِ رَسُولِ اللَّهِ ρ فَأَدْرَكُوهُمْ فَأَخَذُوهُمْ، فَأَتَوْا بِهِمْ رَسُولَ اللَّهِ ρ، فَأَسْلَمَ أَبُو سُفْيَانَ، فَلَمَّا سَارَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ: «احْبِسْ أَبَا سُفْيَانَ عِنْدَ حَطْمِ الْجَبَلِ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ». فَحَبَسَهُ الْعَبَّاسُ، فَجَعَلَتِ الْقَبَائِلُ تَمُرُّ مَعَ النَّبِيِّ ρ تَمُرُّ كَتِيبَةً كَتِيبَةً عَلَى أَبِي سُفْيَانَ، فَمَرَّتْ كَتِيبَةٌ قَالَ: يَا عَبَّاسُ مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: هَذِهِ غِفَارُ. قَالَ: مَا لِي وَلِغِفَارَ، ثُمَّ مَرَّتْ جُهَيْنَةُ، قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ مَرَّتْ سَعْدُ بْنُ هُذَيْمٍ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، وَمَرَّتْ سُلَيْمُ، فَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ، حَتَّى أَقْبَلَتْ كَتِيبَةٌ لَمْ يَرَ مِثْلَهَا، قَالَ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالَ: هَؤُلاءِ الأَنْصَارُ عَلَيْهِمْ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ مَعَهُ الرَّايَةُ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ: يَا أَبَا سُفْيَانَ! الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمَ تُسْتَحَلُّ الْكَعْبَةُ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: يَا عَبَّاسُ حَبَّذَا يَوْمُ الذِّمَارِ، ثُمَّ جَاءَتْ كَتِيبَةٌ وَهِيَ أَقَلُّ الْكَتَائِبِ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَأَصْحَابُهُ، وَرَايَةُ النَّبِيِّ ρ مَعَ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ، فَلَمَّا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِأَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: أَلَمْ تَعْلَمْ مَا قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ؟ قَالَ: «مَا قَالَ»؟ قَالَ: كَذَا وَكَذَا. فَقَالَ: «كَذَبَ سَعْدٌ، وَلَكِنْ هَذَا يَوْمٌ يُعَظِّمُ اللَّهُ فِيهِ الْكَعْبَةَ، وَيَوْمٌ تُكْسَى فِيهِ الْكَعْبَةُ». قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ أَنْ تُرْكَزَ رَايَتُهُ بِالْحَجُونِ، فَقَالَ الْعَبَّاسَ لِلزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ: يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ! هَا هُنَا أَمَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ρ أَنْ تَرْكُزَ الرَّايَةَ، قَالَ: وَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَوْمَئِذٍ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ أَنْ يَدْخُلَ مِنْ أَعْلَى مَكَّةَ مِنْ كَدَاءٍ، وَدَخَلَ النَّبِيُّ ρ مِنْ كُدَا، فَقُتِلَ مِنْ خَيْلِ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ τ يَوْمَئِذٍ رَجُلانِ: حُبَيْشُ بْنُ الأَشْعَرِ، وَكُرْزُ بْنُ جابِرٍ الْفِهْرِيُّ. (بخارى:4280)

ترجمه: عروه بن زبيرτ مي گويد: هنگامي كه رسول الله ρ براي فتح مكه، حركت كرد و اين خبر به قريش رسيد، ابوسفيان بن حرب، حكيم بن حزام و بديل بن ورقاء براي بدست آوردن اخبار رسول خدا ρ بيرون رفتند و به راهشان ادامه دادند تا به منطقة مرّالظهران رسيدند. ناگهان، چشم شان به آتش هايي مانند آتش هاي شب عرفات افتاد. ابوسفيان گفت: اينها چيست كه مانند آتش هاي شب

عرفات است؟ بديل بن ورقاء گفت: آتش هاي بني عمرو است. ابوسفيان گفت: بني عمرو كمتر از اين هستند. سپس، تعدادي از نگهبانان رسول الله ρ آنها را ديدند و خود را بدانجا رساندند و آنان را دستگير كردند و نزد رسول خدا ρ آوردند. ابوسفيان، مسلمان شد. هنگامي كه پيامبر اكرم ρ حركت كرد، خطاب به عباس فرمود: «ابوسفيان را در گردنة كوه نگهدار تا مسلمانان را ببيند». عباس نيز او را آنجا نگهداشت. پس قبايل مختلف همراه رسول خدا ρ بصورت گردانهاي منظم، يكي پس از ديگري از مقابل ابوسفيان، عبور مي كردند. ابو سفيان پس از عبور يك گردان، پرسيد: اي عباس! اينها كيستند؟ گفت: اين، طايفة غفار است. ابوسفيان گفت: مرا با غفار، كاري نيست. سپس، قبيلة جهينه گذشت و ابو سفيان نيز همان سخنانش را تكرار كرد. آنگاه، قبيلة سعد بن هُذيم گذشت و ابوسفيان بار ديگر نيز همان سخنانش را تكرار كرد. سپس قبيلة سُليم گذشت و همان سخنان، تكرار شدند. تا اينكه گرُداني آمد كه ابوسفيان مانند آنرا نديده بود. پرسيد: اينها چه كساني هستند؟ عباس گفت: اينها انصارانند كه سعد بن عباده فرمانده و پرچمدار آنها است. سعد بن عباده گفت: اي ابوسفيان! امروز، روز جنگ و كشتار است. امروز، كعبه، مباح مي گردد. ابوسفيان گفت: اي عباس! كاش امروز مي توانستم كاري انجام دهم.

سرانجام، گرداني آمد كه تعدادشان از همه كمتر و رسول الله ρ و يارانش در ميان آنان بودند و پرچم نبي اكرم ρ را زبير بن عوام بدست داشت. هنگامي كه رسول الله ρ از كنار ابوسفيان گذشت، ابوسفيان گفت: آيا مي داني سعد بن عباده چه گفت؟ رسول خدا ρ پرسيد: «چه گفت»؟ گفت: چنين و چنان. رسول اكرم ρ فرمود: «سعد، دروغ گفته است. امروز، روزي است كه خداوند كعبه را به عظمت مي رساند و روزي است كه كعبه پوشانيده مي شود».

راوي مي گويد: رسول الله ρ دستور داد تا پرچم اش در حجون (نام مكاني در مكه) به اهتزاز در آيد.

عباس به زبير بن عوام گفت: اي ابا عبد الله! رسول خدا ρ به تو دستور داده است كه پرچم را در اين مكان، نصب كني.

همچنين رسول خدا ρ در آن روز، به خالد بن وليد τ دستور داد تا از قسمت علياي مكه يعني منطقة كداء وارد شود. و خود پيامبر اكرم ρ هم از كداء وارد شد. و در آنروز دو نفر از اسب سواران خالد بن وليد به نام هاي حُبيش بن أشعر و كُرز بن جابر فهري به شهادت رسيدند.

1644- عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنَ مُغَفَّلٍ τ يَقُولُ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ عَلَى نَاقَتِهِ، وَهُوَ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفَتْحِ يُرَجِّعُ، وَقَالَ: لَوْلا أَنْ يَجْتَمِعَ النَّاسُ حَوْلِي لَرَجَّعْتُ كَمَا رَجَّعَ. (بخارى:4281)

ترجمه: عبدالله بن مغفل τ مي گويد: رسول الله ρ را روز فتح مكه ديدم كه بر شترش، سوار است و سورة فتح را با آواز، مي خواند. و اگر مردم، اطراف من جمع نمي شدند آنرا همانگونه كه رسول خدا ρ با آواز مي خواند، من نيز مي خواندم.

1645- عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: دَخَلَ النَّبِيُّ ρ مَكَّةَ يَوْمَ الْفَتْحِ، وَحَوْلَ الْبَيْتِ سِتُّونَ وَثَلاثُ مِائَةِ نُصُبٍ، فَجَعَلَ يَطْعُنُهَا بِعُودٍ فِي يَدِهِ وَيَقُولُ: **[جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ]** **[جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ]**. (بخارى:4287)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: نبي اكرم ρ روز فتح مكه، وارد مكه شد در حالي كه اطراف كعبه، سيصد و شصت بت، وجود داشت. پيامبر خدا ρ با چوبي كه در دست داشت، بر پهلوي بت ها مي زد و مي فرمود: «حق آمد و باطل رفت. حق آمد و باطل، كار جديدي نمي تواند انجام دهد و كار گذاشته اي را هم نمي تواند باز گرداند. (هيچ كاري از باطل، ساخته نيست).

باب (29)

1646. عَنْ عَمْرِو بْنِ سَلَمَةَ τ قَالَ: كُنَّا بِمَاءٍ مَمَرَّ النَّاسِ، وَكَانَ يَمُرُّ بِنَا الرُّكْبَانُ فَنَسْأَلُهُمْ: مَا لِلنَّاسِ مَا لِلنَّاسِ؟ مَا هَذَا الرَّجُلُ؟ فَيَقُولُونَ: يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ أَرْسَلَهُ أَوْحَى إِلَيْهِ . أَوْ أَوْحَى اللَّهُ بِكَذَا . فَكُنْتُ أَحْفَظُ ذَلِكَ الْكَلامَ، وَكَأَنَّمَا يُقَرُّ فِي صَدْرِي، وَكَانَتِ الْعَرَبُ تَلَوَّمُ بِإِسْلامِهِمُ الْفَتْحَ، فَيَقُولُونَ: اتْرُكُوهُ وَقَوْمَهُ، فَإِنَّهُ إِنْ ظَهَرَ عَلَيْهِمْ فَهُوَ نَبِيٌّ صَادِقٌ، فَلَمَّا كَانَتْ وَقْعَةُ أَهْلِ الْفَتْحِ، بَادَرَ كُلُّ قَوْمٍ بِإِسْلامِهِمْ، وَبَدَرَ أَبِي قَوْمِي بِإِسْلامِهِمْ، فَلَمَّا قَدِمَ، قَالَ: جِئْتُكُمْ وَاللَّهِ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ρ حَقًّا، فَقَالَ: صَلُّوا صَلاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، وَصَلُّوا صَلاةَ كَذَا فِي حِينِ كَذَا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤَذِّنْ أَحَدُكُمْ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أَكْثَرُكُمْ قُرْآنًا، فَنَظَرُوا فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَكْثَرَ قُرْآنًا مِنِّي، لِمَا كُنْتُ أَتَلَقَّى مِنَ الرُّكْبَانِ، فَقَدَّمُونِي بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَأَنَا ابْنُ سِتٍّ أَوْ سَبْعِ سِنِينَ، وَكَانَتْ عَلَيَّ بُرْدَةٌ كُنْتُ إِذَا سَجَدْتُ تَقَلَّصَتْ عَنِّي، فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنَ الْحَيِّ: أَلا تُغَطُّوا عَنَّا اسْتَ قَارِئِكُمْ، فَاشْتَرَوْا فَقَطَعُوا لِي قَمِيصًا، فَمَا فَرِحْتُ بِشَيْءٍ فَرَحِي بِذَلِكَ الْقَمِيصِ. (بخارى:4302)

ترجمه: عمرو بن سلمه τ مي‌گويد: ما كنار آبي، زندگي مي‌كرديم كه محل عبور مردم بود. اسب سواران از آنجا عبور مي كردند و ما از آنها مي پرسيديم: مردم را چه شده است؟ مردم را چه شده است؟ اين مرد كيست؟ مي گفتند: اين مرد، گمان مي كند كه خداوند بعنوان پيامبر، بسويش وحي مي فرستد ــ ويا فلان چيز را به او وحي مي كند ــ و من سخنان را به خاطر مي سپردم و گويا در دلم جاي مي گرفت. و اعراب منتظر فتح مكه بودند تا مسلمان شوند و مي گفتند: او و قوم اش را به حال خود بگذاريد. اگر بر آنها پيروز شد، پيامبري راستگو است. پس هنگام فتح مكه، همة طوايف در اسلام آوردن از يكديگر سبقت مي‌گرفتند. و پدرم قبل از قوم‌اش مسلمان شد. و هنگامي كه نزد ما آمد، گفت: بخدا سوگند كه من از نزد پيامبر برحقي پيش شما آمده‌ام كه مي‌فرمايد: «فلان نماز را در فلان وقت بخوانيد و فلان نماز را در فلان وقت بخوانيد. پس هرگاه، وقت نماز فرا رسيد، يكي

از شما اذان بگويد و كسي كه بيشتر قرآن مي داند، امامت كند».

راوي مي‌گويد: آنگاه ديدند كه كسي بيشتر از من قرآن نمي داند زيرا من قرآن را از سواراني كه نزد ما مي آمدند، فرا گرفته بودم. پس مرا كه كودكي شش يا هفت ساله بودم، امام، قرار دادند. و من چادري به تن داشتم كه هنگام سجده، جمع مي شد. به همين خاطر، يكي از زنان محله گفت: آيا شرمگاه قاري تان را از ما نمي پوشانيد؟! آنگاه، پارچه اي خريدند و برايم پيراهني دوختند. هيچ چيز مرا به اندازة آن پيراهن، خوشحال نكرد.

باب (30): اين گفتة خداوند متعال كه مي‌فرمايد: و روز حنين هنگامي كه كثرت شما، شما را مغرور ساخت... و خداوند آمرزنده و مهربان است

1647- عَنْ عَبْدِ اللهِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى: أَنَّهُ كَانَ بِيَدِهِ ضَرْبَةً، قَالَ: ضُرِبْتُهَا مَعَ النَّبِيِّ ρ يَوْمَ حُنَيْنٍ. (بخاری:4314)

ترجمه: عبدالله بن ابي اوفي τ كه اثر ضربه اي در دستش وجود داشت، مي گويد: در روز حنين كه همراه نبي اكرم ρ بودم، اين ضربه به من وارد شد.

باب (31): غزوة اوطاس

1648- عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: لَمَّا فَرَغَ النَّبِيُّ ρ مِنْ حُنَيْنٍ، بَعَثَ أَبَا عَامِرٍ عَلَى جَيْشٍ إِلَى أَوْطَاسٍ، فَلَقِيَ دُرَيْدَ بْنَ الصِّمَّةِ، فَقُتِلَ دُرَيْدٌ وَهَزَمَ اللَّهُ أَصْحَابَهُ، قَالَ أَبُو مُوسَى: وَبَعَثَنِي مَعَ أَبِي عَامِرٍ، فَرُمِيَ أَبُو عَامِرٍ فِي رُكْبَتِهِ، رَمَاهُ جُشَمِيٌّ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي رُكْبَتِهِ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: يَا عَمِّ مَنْ رَمَاكَ؟ فَأَشَارَ إِلَى أَبِي مُوسَى، فَقَالَ: ذَاكَ قَاتِلِي الَّذِي رَمَانِي، فَقَصَدْتُ لَهُ فَلَحِقْتُهُ، فَلَمَّا رَآنِي وَلَّى، فَاتَّبَعْتُهُ، وَجَعَلْتُ أَقُولُ لَهُ: أَلا تَسْتَحْيِي؟ أَلا تَثْبُتُ؟، فَكَفَّ فَاخْتَلَفْنَا

ضَرْبَتَيْنِ بِالسَّيْفِ فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ قُلْتُ لأَبِي عَامِرٍ: قَتَلَ اللَّهُ صَاحِبَكَ، قَالَ: فَانْزِعْ هَذَا السَّهْمَ، فَنَزَعْتُهُ فَنَزَا مِنْهُ الْمَاءُ، قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، أَقْرِئِ النَّبِيَّ ρ السَّلامَ، وَقُلْ لَهُ: اسْتَغْفِرْ لِي، وَاسْتَخْلَفَنِي أَبُو عَامِرٍ عَلَى النَّاسِ، فَمَكُثَ يَسِيرًا ثُمَّ مَاتَ، فَرَجَعْتُ، فَدَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ρ فِي بَيْتِهِ عَلَى سَرِيرٍ مُرْمَلٍ، وَعَلَيْهِ فِرَاشٌ قَدْ أَثَّرَ رِمَالُ السَّرِيرِ بِظَهْرِهِ وَجَنْبَيْهِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِخَبَرِنَا وَخَبَرِ أَبِي عَامِرٍ، وَ قَالَ: قُلْ لَهُ: اسْتَغْفِرْ لِي، فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعُبَيْدٍ أَبِي عَامِرٍ». وَرَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَوْقَ كَثِيرٍ مِنْ خَلْقِكَ مِنَ النَّاسِ». فَقُلْتُ: وَلِي فَاسْتَغْفِرْ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ذَنْبَهُ، وَأَدْخِلْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُدْخَلاً كَرِيمًا». (بخارى:4323)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ ميگويد: هنگامي كه نبي اكرم ρ از غزوة حنين، فراغت يافت، لشكري به فرماندهي ابوعامر بسوي اوطاس فرستاد. او در آنجا با دُريد بن صَمّه روبرو شد. دُريد كشته شد و خداوند، يارانش را شكست داد.

ابوموسي مي گويد: مرا هم رسول خدا ρ با ابوعامر فرستاد. ابوعامر زخمي شد. يعني مردي از قبيلة بني جُشم، تيري بسوي او پرتاپ كرد كه به زانويش اصابت نمود. خود را به او رساندم و گفتم: عمو جان! چه كسي بسويت تير اندازي كرد؟ او با اشاره، به من گفت: آن شخص، قاتل من است و بسوي من تير اندازي كرد. پس قصد او كردم و خود را به او رساندم. با ديدن من، فرار كرد. او را تعقيب كردم و به او گفتم: خجالت نمي كشي، فرار مي كني، توقف كن. آنگاه، ايستاد و پس از رد و بدل كردن ضربات شمشير، او را به قتل رساندم. سپس به ابوعامر گفتم: خداوند، او را به قتل رساند. ابوعامر گفت: اين تير را بيرون بياور. من آنرا بيرون آوردم. از آنجا، آب جاري شد. ابوعامر گفت: اي برادر زاده! سلام مرا به نبي اكرم ρ برسان و به ايشان بگو تا براي من طلب مغفرت كند. و مرا به عنوان جانشين خود، تعيين نمود و پس از چند لحظه، فوت كرد.

من برگشتم و نزد نبي اكرم ρ رفتم. آنحضرت ρ در خانه اش روي تختي ساخته شده از حصير، خوابيده بود. و اثر بافت هاي تخت بر پشت رسول خدا ρ ديده مي شد. پس او را از وضع خود و ابوعامر باخبر ساختم و گفتم: ابو عامر از شما خواست كه برايش طلب مغفرت كنيد. آنگاه رسول خدا ρ آب خواست و وضو گرفت و سپس، دست به دعا برداشت و فرمود: «خدايا! بنده ات ابو عامر را ببخشاي».

راوي مي گويد: من سفيدي زير بغلهاي رسول خدا ρ را ديدم. سپس آنحضرت ρ افزود: «خدايا! روز قيامت، مرتبه اش را از بسياري از مردم، بالاتر قرار بده». گفتم: براي من نيز طلب مغفرت كن. فرمود: «خدايا! گناهان عبد الله بن قيس را ببخش و روز قيامت، جايگاه خوبي نصيب اش بگردان».

باب (32): غزوة طايف در شوال سال هشتم هجري

1649- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ρ وَعِنْدِي مُخَنَّثٌ: فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا عَبْدَاللَّهِ! أَرَأَيْتَ إِنْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الطَّائِفَ غَدًا؟ فَعَلَيْكَ بِابْنَةِ غَيْلانَ، فَإِنَّهَا تُقْبِلُ بِأَرْبَعٍ وَتُدْبِرُ بِثَمَانٍ، وَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا يَدْخُلَنَّ هَؤُلاءِ عَلَيْكُنَّ». (بخارى:4324)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ به خانة من آمد در حالي كه فرد مخنّثي، آنجا نشسته بود. پس شنيدم كه آن مخنث، به عبد الله بن اميه مي گويد: اي عبد الله! اگر خداوند، فردا طائف را براي شما فتح كرد، نظرت چيست؟ تو دختر غيلان را انتخاب كن. زيرا اگر از جلو به او بنگري، چهار چين خوردگي، و اگر از پشت سر، به او نگاه كني، هشت چين خوردگي مي بيني. نبي اكرم ρ خطاب به همسرانش فرمود: «چنين كساني را نزد خود راه ندهيد».

1650ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا حَاصَرَ رَسُولُ اللَّهِρ الطَّائِفَ فَلَمْ يَنَلْ مِنْهُمْ شَيْئًا، قَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَثَقُلَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: نَذْهَبُ وَلا نَفْتَحُهُ، وَقَالَ مَرَّةً: «نَقْفُلُ». فَقَالَ: «اغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ». فَغَدَوْا فَأَصَابَهُمْ جِرَاحٌ، فَقَالَ: «إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ». فَأَعْجَبَهُمْ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ρ. (بخاری:4325)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه رسول الله ρ طايف را محاصره كرد و نتوانست كاري از پيش ببرد، فرمود: «اگر خدا بخواهد، بر مي گرديم». اين سخن، بر صحابه، دشوار آمد و گفتند: بدون فتح، بر مي گرديم!؟ آنحضرت ρ بار ديگر فرمود: «بر مي گرديم». سرانجام فرمود: فردا صبح به جنگ برويد». پس صبح روز بعد، به جنگ رفتند و بسياري از آنها زخمي شدند. رسول اكرم ρ فرمود: «اگر خدا بخواهد، فردا برمي‌گرديم». اين سخن پيامبراكرم ρ مورد پسند آنان قرار گرفت. آنگاه رسولخدا ρ خنديد.

1651. عَنْ سَعْدٍ وَأَبِي بَكْرَةَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالاَ: سَمِعْنَا النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُ فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ». (بخاری:4327)

ترجمه: سعد و ابو بكره رضي الله عنهما مي گويند: شنيديم كه نبي اكرم ρ فرمود: «هر كس كه آگاهانه، خود را به كسي غير از پدرش، نسبت دهد، بهشت برايش حرام مي گردد».

1652. عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ρ وَهُوَ نَازِلٌ بِالْجِعْرَانَةِ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ وَمَعَهُ بِلالٌ، فَأَتَى النَّبِيَّ ρ أَعْرَابِيٌّ، فَقَالَ: أَلا تُنْجِزُ لِي مَا وَعَدْتَنِي؟ فَقَالَ لَهُ: «أَبْشِرْ». فَقَالَ: قَدْ أَكْثَرْتَ عَلَيَّ مِنْ أَبْشِرْ، فَأَقْبَلَ عَلَى أَبِي مُوسَى وَبِلالٍ كَهَيْئَةِ الْغَضْبَانِ، فَقَالَ: «رَدَّ الْبُشْرَى فَاقْبَلا أَنْتُمَا». قَالاَ: قَبِلْنَا. ثُمَّ دَعَا بِقَدَحٍ فِيهِ مَاءٌ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ وَوَجْهَهُ فِيهِ، وَمَجَّ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: «اشْرَبَا مِنْهُ، وَأَفْرِغَا

عَلَى وُجُوهِكُمَا وَنُحُورِكُمَا، وَأَبْشِرَا». فَأَخَذَا الْقَدَحَ فَفَعَلا، فَنَادَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ: أَنْ أَفْضِلا لأمِّكُمَا. فَأَفْضَلا لَهَا مِنْهُ طَائِفَةً. (بخاری:4328)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي گويد: نزد نبي اكرم ρ بودم كه آنحضرت ρ همراه بلال، در جعرانه، ميان مكه و مدينه، منزل گرفته بود. در آنجا عربي باديه نشين نزد رسول خدا ρ آمد و گفت: آيا به وعده اي كه به من داده اي، وفا نمي كني؟ پيامبر اكرم ρ خطاب به او فرمود: «به تو مژده مي دهم». آن مرد، گفت: زياد از اين مژده ها به من داده اي. رسول الله ρ با حالتي خشمگين، رو به ابوموسي و بلال كرد وفرمود: «مژده ام را نپذيرفت. شما آنرا بپذيريد». آنان گفتند: ما پذيرفتيم. سپس، ظرف آبي خواست و دستها و صورت اش را در آن شست و آب دهان انداخت و فرمود: «از اين بنوشيد و بر چهره و سينه هايتان بريزيد و شما را بشارت مي دهم». آنان نيز ظرف آب را گرفتند و چنين كردند. آنگاه، ام سلمه از پشت پرده صدا زد و گفت: از باقيماندة آن براي مادرتان بگذاريد. آنها نيز قدري از آن آب، برايش گذاشتند.

1653ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: جَمَعَ النَّبِيُّ ρ نَاسًا مِنَ الأنْصَارِ، فَقَالَ: «إِنَّ قُرَيْشًا حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ وَمُصِيبَةٍ، وَإِنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَجْبُرَهُمْ وَأَتَأَلَّفَهُمْ، أَمَا تَرْضَوْنَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ بِالدُّنْيَا وَتَرْجِعُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ρ إِلَى بُيُوتِكُمْ»؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسَلَكَتِ الأنْصَارُ شِعْبًا، لَسَلَكْتُ وَادِيَ الأنْصَارِ أَوْ شِعْبَ الأنْصَارِ». (بخاری:4334)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: نبي اكرم ρ گروهي از انصار را جمع كرد و فرمود: «همانا قريش، تازه مسلمان و مصيبت ديده اند. خواستم ضرر و زيان آنها را جبران كنم و از ايشان، دلجويي نمايم. آيا شما راضي نيستيد كه مردم با دنيا برگردند و شما با رسول خدا به خانه هايتان برگرديد»؟ گفتند: بلي. آنحضرت ρ فرمود: «اگر

همة مردم به يك وادي، و انصار به وادي ديگر بروند، من به وادي انصار خواهم رفت».

باب (33): اعزام خالد بن وليد τ توسط رسول خدا ρ بسوي بني جَذِيمه

1654. عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ρ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَذِيمَةَ، فَدَعَاهُمْ إِلَى الإِسْلامِ، فَلَمْ يُحْسِنُوا أَنْ يَقُولُوا: أَسْلَمْنَا، فَجَعَلُوا يَقُولُونَ: صَبَأْنَا صَبَأْنَا، فَجَعَلَ خَالِدٌ يَقْتُلُ مِنْهُمْ، وَيَأْسِرُ، وَدَفَعَ إِلَى كُلِّ رَجُلٍ مِنَّا أَسِيرَهُ، حَتَّى قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ρ، فَذَكَرْنَاهُ، فَرَفَعَ النَّبِيُّ ρ يَدَهُ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ» مَرَّتَيْنِ. (بخارى:4339)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ خالد بن وليد را بسوي بني جَذِيمه فرستاد و آنها را به اسلام، فرا خواند. ولي آنان نتوانستند كه بخوبي بگويند: اسلمنا (ما مسلمان شديم). بلكه گفتند: صبأنا (يعني از ديني وارد ديني ديگر شديم). لذا خالد بن وليد، همچنان آنها را مي كشت و به اسارت مي گرفت. و به هر يك از ما اسيرش را تحويل داد تا اينكه نزد نبي اكرم ρ آمديم و ماجرا را برايش بازگو كرديم. رسول خدا ρ دستش را بلند كرد و دوبار، فرمود: «خدايا! من از كار خالد، نزد تو اعلام برائت مي كنم».

باب (34): سَرية عبدالله بن حذافة سهمي و علقمه بن مُجَزِّر مدلجي كه به آن سرية انصاري نيز ميگويند

1655. عَنْ عَلِيٍّ τ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ρ سَرِيَّةً فَاسْتَعْمَلَ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ، فَغَضِبَ، فَقَالَ: أَلَيْسَ أَمَرَكُمُ النَّبِيُّ ρ أَنْ تُطِيعُونِي؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: فَاجْمَعُوا لِي حَطَبًا، فَجَمَعُوا، فَقَالَ: أَوْقِدُوا نَارًا، فَأَوْقَدُوهَا، فَقَالَ: ادْخُلُوهَا، فَهَمُّوا، وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يُمْسِكُ بَعْضًا، وَيَقُولُونَ: فَرَرْنَا إِلَى النَّبِيِّ ρ مِنَ النَّارِ، فَمَا زَالُوا حَتَّى خَمَدَتِ النَّارُ، فَسَكَنَ غَضَبُهُ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ρ، فَقَالَ: «لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ». (بخاری:4340)

ترجمه: علي بن ابي طالب τ مي گويد: نبي اكرم ρ سريه اي (يك دستة نظامي) را براي انجام مأموريتي فرستاد و يكي از انصار را بعنوان امير، تعيين فرمود و به آنان دستور داد كه از او اطاعت كنند. روزي، آن مرد انصاري (كه امير بود) خشمگين شد و گفت: مگر رسول اكرم ρ به شما دستور نداد كه از من اطاعت كنيد؟ گفتند: بلي. گفت: برايم هيزم جمع كنيد. آنها نيز جمع كردند. سپس گفت: آتش، روشن كنيد. آنها نيز روشن كردند. آنگاه گفت: وارد آتش شويد. آنان خواستند وارد آتش شوند. ولي بعضي، مانع بعضي ديگر مي شدند و مي گفتند: بسوي نبي اكرم ρ رفتيم (مسلمان شديم) تا از آتش، نجات يابيم. و در اين كشمكش بسر بردند تا اينكه آتش خاموش شد و خشم او نيز فرو نشست. خبر به رسول خدا ρ رسيد. فرمود: «اگر وارد آتش مي شدند، تا روز قيامت از آن، بيرون نمي آمدند. زيرا اطاعت، فقط در انجام كارهاي خوب است».

باب (35): فرستادن ابو موسي و معاذ به يمن، قبل از حجة الوداع

1656- عَنْ أَبِي مُوسَى τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ بَعَثَهُ وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: وَبَعَثَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى مِخْلافٍ، قَالَ: وَالْيَمَنُ مِخْلافَانِ، ثُمَّ قَالَ:

«يَسِّرَا وَلا تُعَسِّرَا، وَبَشِّرَا وَلا تُنَفِّرَا». فَانْطَلَقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى عَمَلِهِ، قال: وَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِذَا سَارَ فِي أَرْضِهِ كَانَ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَحْدَثَ بِهِ عَهْدًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَسَارَ مُعَاذٌ فِي أَرْضِهِ قَرِيبًا مِنْ صَاحِبِهِ أَبِي مُوسَى، فَجَاءَ يَسِيرُ عَلَى بَغْلَتِهِ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِ، وَإِذَا هُوَ جَالِسٌ، وَقَدِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ النَّاسُ، وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ قَدْ جُمِعَتْ يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ، فَقَالَ لَهُ مُعَاذٌ: يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ أَيُّمَ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا رَجُلٌ كَفَرَ بَعْدَ إِسْلامِهِ، قَالَ: لاَ أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَالَ: إِنَّمَا جِيءَ بِهِ لِذَلِكَ فَانْزِلْ، قَالَ: مَا أَنْزِلُ حَتَّى يُقْتَلَ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ، ثُمَّ نَزَلَ، فَقَالَ: يَا عَبْدَاللَّهِ كَيْفَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: أَتَفَوَّقُهُ تَفَوُّقًا، قَالَ: فَكَيْفَ تَقْرَأُ أَنْتَ يَا مُعَاذُ؟ قَالَ: أَنَامُ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَأَقُومُ وَقَدْ قَضَيْتُ جُزْئِي مِنَ النَّوْمِ، فَأَقْرَأُ مَا كَتَبَ اللَّهُ لِي، فَأَحْتَسِبُ نَوْمَتِي، كَمَا أَحْتَسِبُ قَوْمَتِي. (بخارى:4342)

ترجمه: از ابوموسي اشعري τ روايت است كه نبي اكرم ρ او و معاذ بن جبل را به يمن فرستاد. گفتني است كه يمن، شامل دو بخش بود كه هر يك از آنها را به بخشي، فرستاد. آنگاه فرمود: «آسان بگيريد و سخت نگيريد. بشارت دهيد و تنفر ايجاد نكنيد». سپس هر يك از آنها به محل كارش رفت. و هر گاه، يكي از آنها به قلمرو و ديگري نزديك مي شد، مي رفت و جوياي حالش مي شد. روزي، معاذ در قلمرو مأموريتش آنقدر پيش رفت تا به ابوموسي نزديك شد. آنگاه سوار بر قاطرش شد و نزد او رفت. در آنجا ديد كه او نشسته است و مردم، اطراف اش جمع شده اند. همچنين نزد او مردي را ديد كه دستهايش به گردن اش بسته شده بود. معاذ گفت: اي عبد الله بن قيس! اين چيست؟ ابوموسي گفت: اين مردي است كه پس از اسلام آوردن، كافر شده است. معاذ گفت: تا كشته نشود، از مركب ام پايين نمي آيم. ابوموسي گفت: به همين خاطر، آورده شده است. پايين بيا. دوباره گفت: تا كشته نشود، پايين نمي آيم. آنگاه ابوموسي دستور داد و او كشته شد. سپس، معاذ پايين آمد و گفت: اي عبد الله! (ابو موسي) چگونه قرآن، تلاوت مي كني؟ گفت: من

در شبانه روز، كم كم قرآن مي خوانم. اي معاذ! تو چگونه قرآن مي خواني؟ گفت: اول شب مي خوابم و پس از اينكه بخش خوابم را كامل كردم، برمي خيزم و هر اندازه كه خداوند برايم مقدر كرده باشد، قرآن مي خوانم و همانطور كه از بيداري ام، اميد اجر و ثواب دارم، از خوابم نيز اميد اجر و ثواب دارم.

1657. عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ بَعَثَهُ إِلَى الْيَمَنِ، فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْرِبَةٍ تُصْنَعُ بِهَا، فَقَالَ: «وَمَا هِيَ»؟ قَالَ: الْبِتْعُ وَالْمِزْرُ، فَقَالَ: «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ». (بخارى:4343)

ترجمه: از ابوموسي اشعري τ روايت است كه نبي اكرم ρ او را بسوي يمن فرستاد. ايشان از آنحضرت ρ دربارة شراب هايي كه در آنجا ساخته مي شود، سؤال كرد. رسول خدا ρ پرسيد: «آنها از چه ساخته مي شوند»؟ گفت: شراب عسل و جو هستند. آنحضرت ρ فرمود: «هر چيز مست كننده، حرام است».

باب (36): فرستادن علي و خالد بن وليد رضي الله عنهما به يمن

1658. عَنِ الْبَرَاءِ τ قَالَ: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ إِلَى الْيَمَنِ، قَالَ: ثُمَّ بَعَثَ عَلِيًّا بَعْدَ ذَلِكَ مَكَانَهُ، فَقَالَ: «مُرْ أَصْحَابَ خَالِدٍ مَنْ شَاءَ مِنْهُمْ أَنْ يُعَقِّبَ مَعَكَ فَلْيُعَقِّبْ، وَمَنْ شَاءَ فَلْيُقْبِلْ». فَكُنْتُ فِيمَنْ عَقَّبَ مَعَهُ، قَالَ: فَغَنِمْتُ أَوَاقٍ ذَوَاتِ عَدَدٍ. (بخارى:4349)

ترجمه: براء بن عازب τ مي‌گويد: رسول اكرم ρ ما را همراه خالد بن وليد به يمن اعزام كرد. پس از مدتي، علي را بجاي او فرستاد و فرمود: «به ياران خالد بگو كه هر كس دوست دارد، با تو بماند. و هركس، دوست ندارد، بيايد». راوي مي

گويد: من از كساني بودم كه با علي ماندم و چندين اوقيه طلا به غنيمت گرفتم.

1659. عَنْ بُرَيْدَةَ τ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ρ عَلِيًّا إِلَى خَالِدٍ لِيَقْبِضَ الْخُمُسَ، وَكُنْتُ أُبْغِضُ عَلِيًّا، وَقَدِ اغْتَسَلَ، فَقُلْتُ لِخَالِدٍ: أَلا تَرَى إِلَى هَذَا؟! فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ρ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «يَا بُرَيْدَةُ أَتُبْغِضُ عَلِيًّا»؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: «لا تُبْغِضْهُ، فَإِنَّ لَهُ فِي الْخُمُسِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ». (بخارى:4350)

ترجمه: بريده τ ميگويد: نبي اكرم ρ علي را بسوي خالد فرستاد تا خُمس اموال غنيمت را تحويل بگيرد. علي (با كنيزي كه از اموال خُمس بشمار مي رفت؛ همبستر شد و) غسل كرد. من كه از اين كار علي، ناراحت شدم، به خالد گفتم: اين را نمي بيني كه چكار كرده است؟!

هنگامي كه نزد نبي اكرم ρ آمديم، اين ماجرا را برايش بازگو نمودم. آنحضرت ρ فرمود: «اي بريده! آيا كينة علي را در دل داري»؟ گفتم: بلي. فرمود: «با او دشمني مكن زيرا سهمية او از خُمس، بيشتر از اين است».

1660. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: بَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ τ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ مِنَ الْيَمَنِ بِذُهَيْبَةٍ فِي أَدِيمٍ مَقْرُوظٍ، لَمْ تُحَصَّلْ مِنْ تُرَابِهَا، قَالَ: فَقَسَمَهَا بَيْنَ أَرْبَعَةِ نَفَرٍ بَيْنَ عُيَيْنَةَ بْنِ بَدْرٍ، وَأَقْرَعَ بْنِ حابِسٍ، وَزَيْدِ الْخَيْلِ، وَالرَّابِعُ: إِمَّا عَلْقَمَةُ، وَإِمَّا عَامِرُ بْنُ الطُّفَيْلِ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: كُنَّا نَحْنُ أَحَقَّ بِهَذَا مِنْ هَؤُلاءِ، قَالَ: فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ρ فَقَالَ: «أَلا تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينُ مَنْ فِي السَّمَاءِ، يَأْتِينِي خَبَرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً». قَالَ: فَقَامَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ، مُشْرِفُ الْوَجْنَتَيْنِ، نَاشِزُ الْجَبْهَةِ، كَثُّ اللِّحْيَةِ، مَحْلُوقُ الرَّأْسِ، مُشَمَّرُ الأزَارِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، اتَّقِ اللَّهَ، قَالَ: «وَيْلَكَ أَوَلَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الأرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ»؟ قَالَ: ثُمَّ وَلَّى الرَّجُلُ، قَالَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلاَ أَضْرِبُ عُنُقَهُ؟

قَـالَ: «لاَ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي». فَقَالَ خَالِدٌ: وَكَمْ مِنْ مُصَلٍّ يَقُولُ بِلِسَانِهِ مَا لَيْسَ فِي قَلْبِهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنِّي لَمْ أُومَرْ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلا أَشُقَّ بُطُونَهُمْ». قَالَ: ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ وَهُوَ مُقَفٍّ، فَقَالَ: «إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ ضِئْضِئِ هَذَا قَوْمٌ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ رَطْبًا لا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ». وَأَظُنُّهُ قَالَ: «لَئِنْ أَدْرَكْتُهُمْ لأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ ثَمُودَ». (بخارى:4351)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: علي بن ابي طالب τ از يمن، يك قطعه طلاي ناخالص را در چرمي دباغي شده براي رسول خدا ρ فرستاد. آنحضرت ρ آنرا ميان چهار نفر يعني عيينه بن بدر، اقرع بن حابس، زيد الخيل و علقمه يا عامر بن طفيل تقسيم نمود. مردي از يارانش گفت: ما نسبت به اين طلا از اينها استحقاق بيشتري داريم. اين خبر به رسول خدا ρ رسيد. فرمود: «آيا شما مرا امين نمي دانيد در حالي كه من امين اهل آسمان هستم و صبح و شب، اخبار آسمان به من مي رسد»؟ آنگاه، مردي كه چشم هايش گود رفته بود و گونه ها و پيشاني بر آمده اي داشت و ريش اش پر پشت و سرش تراشيده و ازارش بالا زده بود، برخاست و گفت: اي رسول خدا! از خدا بترس. آنحضرت ρ فرمود: «واي بر تو، آيا من مستحق ترين فرد روي زمين نيستم كه از خدا بترسم»؟

راوي مي گويد: سپس، آن مرد، پشت كرد و رفت. خالد بن وليد گفت: اي رسول خدا! آيا گردنش را نزنم؟ فرمود: «خير، شايد او نماز مي خواند». خالد گفت: بسيارند نماز گزاراني كه به زبان، چيزي مي گويند كه در دلشان نيست. رسول الله ρ فرمود: «من دستور ندارم كه دل و درون مردم را بشكافم».

سپس رسول اكرم ρ بسوي او كه پشت كرده بود و مي رفت، نگاه كرد و فرمود: «از نسل اين مرد، كساني بوجود مي آيند كه كتاب خدا را بسيار خوب تلاوت مي كنند ولي (تأثير آن) از حنجره هايشان نمي گذرد و از دين، خارج مي شوند آنگونه كه تير از هدف (شكار) خارج مي‌شود».

راوي مي‌گويد: گمان مي‌كنم كه فرمود: «اگر آنها را دريابم، مانند قوم ثمود به قتل مي‌رسانم».

باب (37): غزوة ذو الخلصه

1661. تَقَدَّمَ حَدِيْثُ جَرِيْرٍ τ فِي ذَلِكَ وَقَوْلُ النَّبِيِّ ρ: «أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْخَلَصَةِ»؟ وَفِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ جَرِيرٌ: وَكَانَ ذُو الْخَلَصَةِ بَيْتًا بِالْيَمَنِ لِخَثْعَمَ وَبَجِيلَةَ، فِيهِ نُصُبٌ تُعْبَدُ يُقَالُ لَهُ الْكَعْبَةُ، قَالَ: فَأَتَاهَا فَحَرَّقَهَا بِالنَّارِ، وَكَسَرَهَا، قَالَ: وَلَمَّا قَدِمَ جَرِيرٌ الْيَمَنَ، كَانَ بِهَا رَجُلٌ يَسْتَقْسِمُ بِالأَزْلامِ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ ρ هَا هُنَا، فَإِنْ قَدَرَ عَلَيْكَ ضَرَبَ عُنُقَكَ، قَالَ: فَبَيْنَمَا هُوَ يَضْرِبُ بِهَا إِذْ وَقَفَ عَلَيْهِ جَرِيرٌ: فَقَالَ: لَتَكْسِرَنَّهَا، وَلَتَشْهَدَنَّ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، أَوْ لأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ، قَالَ: فَكَسَرَهَا، وَشَهِدَ. (بخاری:4357)

ترجمه: حديث جرير τ كه در آن نبي اكرم ρ فرمود: «آيا مرا از ذو الخلصه راحت نمي كني»، قبلاً بيان شد. در اين روايت، جرير مي گويد: ذوالخلصه، خانه اي در يمن بود كه آنرا كعبه مي ناميدند و بتهايي در آن، عبادت مي شد و به قبايل خثعم و بجيله، تعلق داشت.

يكي از راويان مي گويد: جرير رفت و آن بتها را شكست و به آتش كشيد. و هنگامي كه جرير به يمن رفت، مردي در آنجا بود كه با تيرها، فال مي گرفت. به او گفتند: همانا فرستادة رسول خدا ρ اينجاست. اگر به تو دست يابد، گردن ات را مي زند.

راوي مي گويد: در آن اثنا كه او مشغول فال گرفتن بود، ناگهان، جرير، كنارش ايستاد و گفت: يا تيرها را مي شكني و گواهي مي دهي كه هيچ معبودي بجز الله، وجود ندارد و يا گردن ات را مي زنم. با شنيدن اين سخن، آن مرد، تيرها را شكست و شهادت آورد.

باب (38): رفتن جرير به يمن

1662. وَعَنْهُ τ قَالَ: كُنْتُ بِالْيَمَنِ، فَلَقِيتُ رَجُلَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ ذَا كَلاعٍ وَذَا عَمْرٍو، فَجَعَلْتُ أُحَدِّثُهُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَقَالَ لَهُ ذُو عَمْرٍو: لَئِنْ كَانَ الَّذِي تَذْكُرُ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِكَ، لَقَدْ مَرَّ عَلَى أَجَلِهِ مُنْذُ ثَلاثٍ، وَأَقْبَلا مَعِي حَتَّى إِذَا كُنَّا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، رُفِعَ لَنَا رَكْبٌ مِنْ قِبَلِ الْمَدِينَةِ، فَسَأَلْنَاهُمْ، فَقَالُوا: قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ، وَالنَّاسُ صَالِحُونَ، فَقَالاَ: أَخْبِرْ صَاحِبَكَ أَنَّا قَدْ جِئْنَا، وَلَعَلَّنَا سَنَعُودُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَرَجَعَا إِلَى الْيَمَنِ. (بخاری:4359)

ترجمه: جريرτ مي‌گويد: در يمن بودم كه با دو نفر از اهالي آنجا به نام هاي ذوكلاع و ذوعمرو، ملاقات كردم و دربارۀ رسول خدا ρ با آنان سخن گفتم. ذوعمرو به من گفت: اگر آنچه را كه دربارۀ دوستات مي‌گويي، حقيقت داشته باشد، سه روز از فوت او مي‌گذرد. سپس آندو با من به راه افتادند. و پس از پيمودن بخشي از راه، با كارواني برخورد كرديم كه از سوي مدينه مي‌آمد. در اين باره از آنها پرسيديم. گفتند: رسول الله ρ وفات يافت و ابوبكر، جانشين او شد و حال مردم، خوب است. آنگاه، آن دو نفر گفتند: به دوستات (ابوبكر) بگو: ما قصد داشتيم كه بياييم و اگر خدا بخواهد، بزودي خواهيم آمد و به يمن برگشتند.

باب (39): غزوة سيف البحر

1663. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بَعْثًا قِبَلَ السَّاحِلِ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ، وَهُمْ ثَلاثُ مِائَةٍ، فَخَرَجْنَا وَكُنَّا بِبَعْضِ الطَّرِيقِ فَنِيَ الزَّادُ، فَأَمَرَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِأَزْوَادِ الْجَيْشِ فَجُمِعَ، فَكَانَ مِزْوَدَيْ تَمْرٍ، فَكَانَ يَقُوتُنَا كُلَّ يَوْمٍ قَلِيلٌ قَلِيلٌ حَتَّى فَنِيَ، فَلَمْ يَكُنْ يُصِيبُنَا إِلا تَمْرَةٌ تَمْرَةٌ، فَقُلْتُ: مَا تُغْنِي عَنْكُمْ تَمْرَةٌ؟ فَقَالَ: لَقَدْ وَجَدْنَا فَقْدَهَا حِينَ فَنِيَتْ، ثُمَّ انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَحْرِ، فَإِذَا حُوتٌ مِثْلُ الظَّرِبِ، فَأَكَلَ مِنْهَا الْقَوْمُ ثَمَانِيَ عَشْرَةَ لَيْلَةً، ثُمَّ أَمَرَ أَبُو

عُبَيْدَةَ بِضِلَعَيْنِ مِنْ أَضْلاعِهِ فَنُصِبَا، ثُمَّ أَمَرَ بِرَاحِلَةٍ فَرُحِلَتْ ثُمَّ مَرَّتْ تَحْتَهُمَا فَلَمْ تُصِبْهُمَا. (بخاری:4360)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي‌گويد: رسول الله ρ گروهي را كه سيصد نفر بودند به فرماندهي ابوعبيده بن جراح بسوي ساحل فرستاد. ما براه افتاديم و در مسير راه، توشه، تمام كرديم. آنگاه، ابوعبيده دستور داد كه همة توشه هاي لشكر را جمع كنند. آنها دو كيسه خرما شد. او روزانه، قوت اندكي به ما مي‌داد تا اينكه اينها نيز تمام شد. پس از آن، به هر يك از ما فقط يك دانة خرما مي‌داد.

يكي از راويان (وهب بن كيسان) مي‌گويد: پرسيدم: آن يك دانة خرما چه مي‌توانست براي شما بكند؟ گفت: هنگامي كه آن يك دانة خرما را از دست داديم، نبودش را احساس كرديم.

سرانجام، به دريا رسيديم و نهنگي ديديم كه مانند كوه بود. مردم، هيجده شب از آن خوردند. سپس ابوعبيده دستور داد تا دو دنده از دنده هايش نصب گردد و شتري جهاز شود. آنگاه، شتر از زير آن دنده ها گذشت بدون اينكه با آنها، برخورد كند.

1664- وَعَنْهُ τ فِيْ رِوَايَةٍ أَنَّهُ قَالَ: فَأَلْقَى لَنَا الْبَحْرُ دَابَّةً، يُقَالُ لَهَا: الْعَنْبَرُ، فَأَكَلْنَا مِنْهُ نِصْفَ شَهْرٍ، وَادَّهَنَّا مِنْ وَدَكِهِ حَتَّى ثَابَتْ إِلَيْنَا أَجْسَامُنَا.

وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: فَقَالَ أَبُوعُبَيْدَةَ: كُلُوا. فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَةَ ذَكَرْنَا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ρ فَقَالَ: «كُلُوا رِزْقًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ، أَطْعِمُونَا إِنْ كَانَ مَعَكُمْ». فَأَتَاهُ بَعْضُهُمْ فَأَكَلَهُ. (بخاری:4361)

ترجمه: در روايتي ديگر، جابر بن عبدالله τ مي‌گويد: دريا براي ما حيواني بيرون انداخت كه به آن، عنبر (نوعي ماهي) مي‌گويند. ما پانزده روز از آن خورديم و از چربي‌اش به بدنمان ماليديم تا اينكه بدن هايمان به وضعيت قبلي، بازگشت.

و در روايتي ديگر، آمده است كه ابوعبيده گفت: از اين ماهي، بخوريد و هنگامي كه به مدينه برگشتيم، ماجرا را براي رسول خدا ρ بازگو كرديم. آنحضرت ρ فرمود: «رزقي را كه خداوند براي شما بيرون آورده است، بخوريد. و اگر چيزي از آن، همراه شماست به ما نيز بدهيد». آنگاه، يكي از آنان، قدري از گوشت آن ماهي را آورد و رسول خدا ρ نيز از آن، ميل فرمود.

باب (40): غزوة عُيَينَه بن حصن

1665. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ τ قَالَ: قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَ أَبُوبَكْرٍ: أَمِّرِ الْقَعْقَاعَ بْنَ مَعْبَدِ بْنِ زُرَارَةَ، قَالَ عُمَرُ: بَلْ أَمِّرِ الأَقْرَعَ بْنَ حَابِسٍ، قَالَ أَبُوبَكْرٍ: مَا أَرَدْتَ إِلاَّ خِلافِي، قَالَ عُمَرُ: مَا أَرَدْتُ خِلافَكَ، فَتَمَارَيَا حَتَّى ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا، فَنَزَلَ فِي ذَلِكَ **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا)** حَتَّى انْقَضَتْ. (بخارى:4367)

ترجمه: عبدالله بن زبير رضي الله عنهما ميگويد: كارواني از بني تميم نزد نبي اكرم ρ آمد. ابوبكر گفت: قعقاع بن معبد بن زراره را امير آنان، تعيين كن. عمر گفت: بلكه اقرع بن حابس را بعنوان امير آنان، تعيين كن. ابوبكر گفت: منظورت فقط مخالفت با من است. عمر گفت: ارادة مخالفت با تو را نداشتم. پس آنقدر مجادله كردند كه صدايشان بالا رفت. آنگاه در اين باره آية زير نازل شد: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا)** يعني اي كساني كه ايمان آورده ايد، از خدا و رسولش، پيشي نگيريد.

باب (41): وفد بني حنيفه و حكايت ثمامه بن أُثال

1666. عن أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ρ خَيْلاً قِبَلَ نَجْدٍ، فَجَاءَتْ بِرَجُلٍ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يُقَالُ لَهُ: ثُمَامَةُ بْنُ أُثَالٍ، فَرَبَطُوهُ بِسَارِيَةٍ مِنْ سَوَارِي الْمَسْجِدِ،

فَخَرَجَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ρ فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ»؟ فَقَالَ: عِنْدِي خَيْرٌ يَا مُحَمَّدُ، إِنْ تَقْتُلْنِي تَقْتُلْ ذَا دَمٍ، وَإِنْ تُنْعِمْ تُنْعِمْ عَلَى شَاكِرٍ، وَإِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمَالَ، فَسَلْ مِنْهُ مَا شِئْتَ، فَتُرِكَ حَتَّى كَانَ الْغَدُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ»؟ قَالَ: مَا قُلْتُ لَكَ: إِنْ تُنْعِمْ تُنْعِمْ عَلَى شَاكِرٍ، فَتَرَكَهُ حَتَّى كَانَ بَعْدَ الْغَدِ، فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ»؟ فَقَالَ: عِنْدِي مَا قُلْتُ لَكَ، فَقَالَ: «أَطْلِقُوا ثُمَامَةَ». فَانْطَلَقَ إِلَى نَخْلٍ قَرِيبٍ مِنَ الْمَسْجِدِ، فَاغْتَسَلَ، ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، يَا مُحَمَّدُ وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَى الأَرْضِ وَجْهٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ وَجْهِكَ، فَقَدْ أَصْبَحَ وَجْهُكَ أَحَبَّ الْوُجُوهِ إِلَيَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ دِينٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْ دِينِكَ، فَأَصْبَحَ دِينُكَ، أَحَبَّ الدِّينِ إِلَيَّ، وَاللَّهِ مَا كَانَ مِنْ بَلَدٍ أَبْغَضُ إِلَيَّ مِنْ بَلَدِكَ، فَأَصْبَحَ بَلَدُكَ أَحَبَّ الْبِلادِ إِلَيَّ، وَإِنَّ خَيْلَكَ أَخَذَتْنِي وَأَنَا أُرِيدُ الْعُمْرَةَ فَمَاذَا تَرَى؟ فَبَشَّرَهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَأَمَرَهُ أَنْ يَعْتَمِرَ، فَلَمَّا قَدِمَ مَكَّةَ قَالَ لَهُ قَائِلٌ: صَبَوْتَ؟ قَالَ: لا وَلَكِنْ أَسْلَمْتُ مَعَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَلا وَاللَّهِ، لا يَأْتِيكُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ حَبَّةُ حِنْطَةٍ حَتَّى يَأْذَنَ فِيهَا النَّبِيُّ ρ. (بخاری:4372)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: نبي اكرم ρ سواراني را بسوي نجد فرستاد. آنان مردي را از طايفة بنوحنيفه كه ثمامه بن اثال، نام داشت، آوردند و به يكي از ستونهاي مسجد، بستند. سپس نبي اكرم ρ بسويش رفت و فرمود: « اي ثمامه! چه چيزي همراه خود داري »؟ (فكر ميكني با تو چگونه رفتار خواهم كرد؟) گفت: اي محمد! نزد من، خير است. اگر مرا به قتل برساني، كسي را كشتهاي كه مستحق قتل است. و اگر منت بگذاري (و مرا آزاد كني) بر انسان سپاسگذاري منت گذاشتهاي. و اگر مال ميخواهي، هر چه ميخواهي، طلب كن. سپس، او را تا فردا به حال خود، رها ساختند. آنگاه به او فرمود: «فكر ميكني با تو چگونه رفتار خواهم كرد»؟ گفت: همان كه به تو گفتم. اگر منت بگذاري، بر انسان سپاسگذاري منت گذاشتهاي. سپس او را تا پس فردا به حال خود، رها ساختند. آنگاه، به او فرمود: «فكر ميكني با

تو چگونه رفتار خواهم كرد»؟ گفت: همان چيزي كه به تو گفتم. رسول خدا ρ فرمود: «ثمامه را آزاد كنيد». آنگاه، او به نخلستاني كه نزديك مسجد بود، رفت و غسل كرد. سپس وارد مسجد شد و گفت: گواهي مي‌دهم كه هيچ معبودي بجز الله، وجود ندارد و گواهي مي‌دهم كه محمد، فرستادة خداست. اي محمد! سوگند به خدا كه چهره‌اي منفورتر از چهره‌ي شما براي من در روي زمين، وجود نداشت. ولي امروز، چهره‌اي محبوبتر از چهرة تو نزد من وجود ندارد. سوگند به خدا كه ديني منفورتر از دين تو نزد من وجود نداشت و هم‌اكنون، دين تو پسنديده‌ترين دين نزد من است. سوگند به خدا كه شهري مبغوض‌تر از شهر تو نزد من وجود نداشت ولي امروز، شهر تو محبوبترين شهرها نزد من است. سواران ات مرا در حالي دستگير كردند كه قصد عمره داشتم، نظر شما چيست؟ رسول الله ρ به او بشارت داد و امر كرد تا عمره، بجاي آورد. پس هنگامي كه به مكه رفت، شخصي به او گفت: بي‌دين شده‌اي؟ گفت: خير، بلكه توسط رسول خدا؛ محمد ρ؛ مسلمان شده‌ام و سوگند به خدا، تا زماني كه رسول خدا ρ اجازه ندهد، دانه‌اي گندم از يمامه، براي شما نخواهد آمد.

1667- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَدِمَ مُسَيْلِمَةُ الْكَذَّابُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ فَجَعَلَ يَقُولُ: إِنْ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ، وَقَدِمَهَا فِي بَشَرٍ كَثِيرٍ مِنْ قَوْمِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَمَعَهُ ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ وَفِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ قِطْعَةُ جَرِيدٍ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ: «لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أَعْطَيْتُكَهَا، وَلَنْ تَعْدُوَ أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ، وَلَئِنْ أَدْبَرْتَ لَيَعْقِرَنَّكَ اللَّهُ، وَإِنِّي لأَرَاكَ الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا رَأَيْتُ، وَهَذَا ثَابِتٌ يُجِيبُكَ عَنِّي». ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَسَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ρ: «إِنَّكَ أَرَى الَّذِي أُرِيتُ فِيهِ مَا أَرَيْتُ». فَأَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ، رَأَيْتُ فِي يَدَيَّ سِوَارَيْنِ مِنْ ذَهَبٍ، فَأَهَمَّنِي شَأْنُهُمَا، فَأُوحِيَ إِلَيَّ فِي

الْمَنَامِ أَنِ انْفُخْهُمَا، فَنَفَخْتُهُمَا، فَطَارَا، فَأَوَّلْتُهُمَا: كَذَّابَيْنِ يَخْرُجَانِ بَعْدِي، أَحَدُهُمَا: الْعَنْسِيُّ، وَالآخَرُ مُسَيْلِمَةُ». (بخارى:4373،4374)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: مسيلمة كذاب در زمان رسول الله ρ آمد و مي‌گفت: اگر محمد بعد از خودش، كارها را به من بسپارد، از او پيروي مي‌كنم. بدين جهت، با جمعيت زيادي از قوم اش به مدينه آمد. رسول الله ρ كه شاخة درخت خرمايي در دست داشت، همراه ثابت بن قيس بن شماس بسوي او رفت تا اينكه به مسيلمه كه در ميان يارانش بود، رسيد. آنحضرت ρ فرمود: «اگر اين شاخة درخت را از من بخواهي، آنرا به تو نخواهم داد و تو از حكم خدا دربارة خود، نمي‌تواني تجاوز كني. اگر پشت كني، خداوند تو را هلاك خواهد كرد. فكر مي‌كنم تو همان كسي هستي كه در مورد او چيزهايي خواب ديدم و اين ثابت، به نيابت از من، جواب تو را مي‌دهد». سپس برگشت.

ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: در مورد اين سخن رسول خدا ρ كه فرمود: «تو همان كسي هستي كه در مورد او چيزهايي خواب ديدم»، پرسيدم. ابوهريره τ به من گفت: همانا رسول خدا ρ فرمود: «خواب ديدم كه دو دستبند طلا در دستهايم دارم. داشتن آنها مرا اندوهگين ساخت. پس در همان حالت خواب، به من وحي شد كه در آنها، فوت كنم. من نيز در آنها دميدم و آنها به هوا رفتند. من آنها را به دو فرد دروغگو كه بعد از من ظهور مي‌كنند، تعبير كردم كه يكي از آنها عَنسي و ديگري، مسيلمه خواهد بود».

1668- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِخَزَائِنِ الأَرْضِ، فَوُضِعَ فِي كَفِّي سِوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ، فَكَبُرَا عَلَيَّ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ أَنِ انْفُخْهُمَا، فَنَفَخْتُهُمَا فَذَهَبَا، فَأَوَّلْتُهُمَا الْكَذَّابَيْنِ اللَّذَيْنِ أَنَا بَيْنَهُمَا، صَاحِبَ صَنْعَاءَ وَصَاحِبَ الْيَمَامَةِ». (بخارى:4375)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «در خواب، خزانه هاي زمين به من عرضه گرديد و دو

النگوي طلا در كف دستم نهادند. اين چيز، برايم گران تمام شد. پس خداوند به من وحي كرد كه در آنها فوت كنم. من نيز در آنها فوت كردم. و آنها رفتند. آنگاه آنها را به دو كذاب كه يكي از صنعاء (اسود عنسي) و ديگري از يمامه (مسيلمة كذاب) خواهد بود، تعبير كردم».

باب (42): داستان اهل نجران

1669. عَنْ حُذَيْفَةَ τ قَالَ: جَاءَ الْعَاقِبُ وَالسَّيِّدُ صَاحِبَا نَجْرَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ يُرِيدَانِ أَنْ يُلاعِنَاهُ، قَالَ: فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: لا تَفْعَلْ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ نَبِيًّا فَلاعَنَّا لا نُفْلِحُ نَحْنُ وَلا عَقِبُنَا مِنْ بَعْدِنَا، قَالا: إِنَّا نُعْطِيكَ مَا سَأَلْتَنَا، وَابْعَثْ مَعَنَا رَجُلاً أَمِينًا، وَلا تَبْعَثْ مَعَنَا إِلاَّ أَمِينًا، فَقَالَ: «لأَبْعَثَنَّ مَعَكُمْ رَجُلاً أَمِينًا، حَقَّ أَمِينٍ». فَاسْتَشْرَفَ لَهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَقَالَ: «قُمْ يَا أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ». فَلَمَّا قَامَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «هَذَا أَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ». (بخاری:4380)

ترجمه: حذيفه τ ميگويد: دو نفر از فرمانروايان نجران به نامهاي عاقب و سيد، نزد رسول الله ρ آمدند و خواستند تا با ايشان مباهله كنند. يكي از آنها به ديگري گفت: اين كار را نكن. بخدا سوگند، اگر او، پيامبر (برحقي) باشد و ما با او مباهله كنيم، نه ما رستگار ميشويم و نه نسل هاي آيندة ما. سرانجام، گفتند: (بجاي مباهله) هر چه از ما بخواهي، به تو عطا ميكنيم. مرد اميني را همراه ما بفرست و نبايد جز امين، فردي ديگر باشد. رسول اكرم ρ فرمود: «مرد اميني را كه واقعاً امين باشد، همراه شما خواهم فرستاد». هر يك از ياران رسول خدا ρ آرزو ميكرد كه فرد امين، او باشد. آنحضرت ρ فرمود: «اي ابوعبيده بن جراح! بلند شو». هنگامي كه او برخاست، رسول خدا ρ فرمود: «اين مرد، امين اين امت است».

1670- وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَنَسٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ، وَأَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ: أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ». (بخاری:4382)

ترجمه: و در روايتي ديگر، از انس τ آمده است كه نبي اكرم ρفرمود: «هر امتي، اميني دارد و امين اين امت، ابوعبيده بن جراح است».

باب (43): آمدن اشعريها و اهالي يمن

1671- عَنْ أَبِي مُوسَىτ قَالَ: أَتَيْنَا النَّبِيَّ ρ نَفَرٌ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ فَاسْتَحْمَلْنَاهُ، فَأَبَى أَنْ يَحْمِلَنَا، فَاسْتَحْمَلْنَاهُ فَحَلَفَ أَنْ لا يَحْمِلَنَا، ثُمَّ لَمْ يَلْبَثِ النَّبِيُّρ أَنْ أُتِيَ بِنَهْبِ إِبِلٍ، فَأَمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ، فَلَمَّا قَبَضْنَاهَا قُلْنَا: تَغَفَّلْنَا النَّبِيَّρ يَمِينَهُ، لا نُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا، فَأَتَيْتُهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّكَ حَلَفْتَ أَنْ لا تَحْمِلَنَا، وَقَدْ حَمَلْتَنَا، قَالَ: «أَجَلْ وَلَكِنْ لا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا إِلا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْهَا وَتَحَلَّلْتُهَا». (بخاری:4385)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي‌گويد: گروهي از ما اشعريها نزد نبي اكرم ρ آمديم و خواستار مركب شديم (تا در جنگ تبوك شركت كنيم). آنحضرت ρ از دادن مركب به ما خودداري كرد. دوباره خواستار مركب شديم. اين بار، سوگند ياد كرد كه به ما مركب ندهد. سپس ديري نگذشت كه چند نفر از شتراني را كه به غنيمت گرفته بودند، آوردند. آنگاه آنحضرت ρ دستور داد تا پنج شتر به ما بدهند. هنگامي كه شتران را تحويل گرفتيم، با خود گفتيم: كاري كرديم كه رسول خدا ρ سوگندش را فراموش كند. بعد از اين، هرگز رستگار نخواهيم شد. بدين جهت، نزد ايشان رفتم وگفتم: اي رسول خدا! شما سوگند ياد كرديد كه به ما مركب ندهيد حال آنكه به ما مركب عنايت فرموديد. رسول خدا ρ فرمود: «بلي، ولي من هر سوگندي كه ياد كنم و خلاف آنرا بهتر بدانم، آنرا انجام مي‌دهم و كفارة قسم را ادا مي‌كنم».

1672. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «أَتَاكُمْ أَهْلُ الْيَمَنِ هُمْ أَرَقُّ أَفْئِدَةً وَأَلْيَنُ قُلُوبًا، الإِيمَانُ يَمَانٍ، وَالْحِكْمَةُ يَمَانِيَةٌ، وَالْفَخْرُ وَالْخُيَلاءُ فِي أَصْحَابِ الابِلِ، وَالسَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ». (بخارى:4388)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρفرمود: «اهل يمن نزد شما آمدند. بايد بگويم قبلهايشان از همه رقيقتر و نرمتر است. ايمان از يمن است. دانش از يمن است. و غرور و تكبر در ميان صاحبان شتر مي باشد و آرامش و وقار در ميان صاحبان گوسفند است».

باب (44) : حجة الوداع

1673. حَدِيْثُ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنْ صَلاَةِ النَّبِيِّ ρ فِي الْكَعْبَةِ قَدْ تَقَدَّمَ وَذَكَرَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ قَالَ: وَعِنْدَ الْمَكَانِ الَّذِي صَلَّى فِيهِ، مَرْمَرَةٌ حَمْرَاءُ.

ترجمه: حديث ابن عمر رضي الله عنهما درباره نماز خواندن نبي اكرم ρ داخل خانة كعبه، قبلاً بيان گرديد. در اين روايت، ابن عمر رضي الله عنهما مي‌افزايد: جايي كه رسول الله ρ نماز خواند، سنگ مرمر قرمزي، وجود داشت.

1674. عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ غَزَا تِسْعَ عَشْرَةَ غَزْوَةً، وَأَنَّهُ حَجَّ بَعْدَ مَا هَاجَرَ حَجَّةً وَاحِدَةً، لَمْ يَحُجَّ بَعْدَهَا: حَجَّةَ الْوَدَاعِ. (بخارى:4404)

ترجمه: زيد بن ارقم τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ در نوزده غزوه، شركت داشت. و پس از هجرت، فقط يك حج انجام داد كه به آن حجة الوداع مي‌گويند. و بعد از آن، حج ديگري، انجام نداد.

1675- عَنْ أَبِي بَكْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الزَّمَانُ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَةِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلاثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ، وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ، أَيُّ شَهْرٍ هَذَا»؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ ذُو الْحِجَّةِ»؟ قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ بَلَدٍ هَذَا»؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ الْبَلْدَةَ»؟ قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا»؟ قُلْنَا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ، قَالَ: «أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ»؟ قُلْنَا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا، وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ، فَسَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ، أَلاَ فَلاَ تَرْجِعُوا بَعْدِي ضُلاَّلاً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، أَلاَ لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، فَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ يُبَلَّغُهُ أَنْ يَكُونَ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضِ مَنْ سَمِعَهُ، أَلا هَلْ بَلَّغْتُ»؟ مَرَّتَيْنِ. (بخاری:4406)

ترجمه: ابوبکره τ میگوید: نبی اکرم ρ فرمود: «زمان به صورت اصلیاش مانند روزي که خداوند آسمانها و زمین را خلق کرد، برگشت. سال، دوازده ماه است که چهار ماه آن، از ماههاي حرام اند و عبارت اند از ذوالقعده، ذوالحجه و مُحرَّم که پشت سر هم قرار دارند. و دیگري، ماه رجب قبیلة مُضَر است که بین جمادي (الثاني) و شعبان، مي باشد. (و پرسید:) این، چه ماهي است»؟ گفتیم: خدا و رسولش بهتر میدانند. پس سکوت نمود تا جایي که ما گمان کردیم نام دیگري برایش مي گذارد. آنگاه فرمود: «آیا این ماه ذوالحجه نیست»؟ گفتیم: بلي. فرمود: «این، کدام شهر است؟» گفتیم: خدا و رسولش بهتر میدانند. پس سکوت کرد تا جایي که گمان کردیم نام دیگري برایش بیان میکند. آنگاه فرمود: «مگر این شهر (مکه) نیست»؟ گفتیم: بلي. سپس پرسید: «امروز، چه روزي است»؟ گفتیم: خدا و رسولش بهتر میدانند. پس سکوت نمود تا جایي که

گمان كرديم نام ديگري برايش مي‌گذارد. سپس فرمود: «آيا روز قرباني نيست»؟ گفتيم: بلي. آنحضرت ρ فرمود: «همانا جان و مال و آبرويتان بر شما مانند اين روز و اين شهر و اين ماه، حرام است. و بزودي پروردگارتان را ملاقات مي كنيد و شما را از اعمالتان، خواهد پرسيد. آگاه باشيد كه بعد از من، گمراه نشويد طوريكه بعضي از شما گردن بعضي ديگر را بزند. بدانيد كه فردِ حاضر بايد به كسي كه غائب است، برساند. شايد بعضي از كساني كه اين سخنان به آنها مي‌رسند از برخي كه آنها را شنيده اند، بهتر دريابند. گواه باشيد. آيا تبليغ كردم»؟ و دو بار اين جمله را تكرار كرد.

1676. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ حَلَقَ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ وَأُنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَقَصَّرَ بَعْضُهُمْ. (بخارى:4411)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: نبي اكرم ρ و تعدادي از يارانش، سرهاي خود را در حجة الوداع تراشيدند و بعضي ديگر، كوتاه كردند.

باب (45): غزوة تبوك يا غزوة پر مشقت

1677- عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: أَرْسَلَنِي أَصْحَابِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ أَسْأَلُهُ الْحُمْلانَ لَهُمْ، إِذْ هُمْ مَعَهُ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ وَهِيَ غَزْوَةُ تَبُوكَ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّ أَصْحَابِي أَرْسَلُونِي إِلَيْكَ لِتَحْمِلَهُمْ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ لا أَحْمِلُكُمْ عَلَى شَيْءٍ». وَوَافَقْتُهُ وَهُوَ غَضْبَانُ وَلا أَشْعُرُ، وَرَجَعْتُ حَزِينًا مِنْ مَنْعِ النَّبِيِّ ρ وَمِنْ مَخَافَةِ أَنْ يَكُونَ النَّبِيُّ ρ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ عَلَيَّ، فَرَجَعْتُ إِلَى أَصْحَابِي، فَأَخْبَرْتُهُمِ الَّذِي قَالَ النَّبِيُّ ρ، فَلَمْ أَلْبَثْ إِلا سُوَيْعَةً إِذْ سَمِعْتُ بِلالاً يُنَادِي: أَيْ عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ، فَأَجَبْتُهُ، فَقَالَ: أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَدْعُوكَ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ قَالَ: «خُذْ هَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ، وَهَذَيْنِ الْقَرِينَيْنِ لِسِتَّةِ أَبْعِرَةٍ ابْتَاعَهُنَّ حِينَئِذٍ مِنْ سَعْدٍ، فَانْطَلِقْ بِهِنَّ إِلَى

أَصْحَابِكَ، فَقُلْ: إِنَّ اللَّهَ . أَوْ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ . يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلاءِ فَارْكَبُوهُنَّ». فَانْطَلَقْتُ إِلَيْهِمْ بِهِنَّ، فَقُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ρ يَحْمِلُكُمْ عَلَى هَؤُلاءِ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لا أَدَعُكُمْ حَتَّى يَنْطَلِقَ مَعِي بَعْضُكُمْ إِلَى مَنْ سَمِعَ مَقَالَةَ رَسُولِ اللَّهِ ρ، لا تَظُنُّوا أَنِّي حَدَّثْتُكُمْ شَيْئًا لَمْ يَقُلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ إِنَّكَ عِنْدَنَا لَمُصَدَّقٌ، وَلَنَفْعَلَنَّ مَا أَحْبَبْتَ، فَانْطَلَقَ أَبُو مُوسَى بِنَفَرٍ مِنْهُمْ حَتَّى أَتَوْا الَّذِينَ سَمِعُوا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ρ مَنْعَهُ إِيَّاهُمْ، ثُمَّ إِعْطَاءَهُمْ بَعْدُ، فَحَدَّثُوهُمْ بِمِثْلِ مَا حَدَّثَهُمْ بِهِ أَبُو مُوسَى. (بخارى:4415)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي‌گويد: زماني كه دوستانم همراه رسول الله ρ در سپاه عسره بودند كه همان غزوة تبوك است، مرا نزد آنحضرت ρ فرستادند تا براي آنان، درخواست مركب كنم. پس گفتم: اي پيامبر خدا! دوستانم مرا نزد تو فرستاده اند تا برايشان مركب فراهم سازي. رسول اكرم ρ فرمود: «سوگند به خدا كه به شما مركب نخواهم داد».

شايان ذكر است كه من زماني نزد پيامبر اكرم ρ رفتم كه او خشمگين بود ولي من نمي‌دانستم. و از اينكه نبي اكرم ρ چيزي به من نداد و از ترس اينكه مبادا از من در دلاش ناراحت شده باشد، غمگين، برگشتم و نزد دوستانم رفتم و سخنان رسول اكرم ρ را به اطلاعشان رساندم. اما ساعتي نگذشته بود كه شنيدم بلال ندا مي‌دهد: اي عبدالله بن قيس! گفتم: بلي. گفت: رسول الله ρ تو را صدا مي‌زند. او را اجابت كن. هنگامي كه نزد آنحضرت ρ آمدم، با اشاره به شش شتر كه در همان لحظه از سعد خريده بود، فرمود: «اين شتراني را كه با هم بسته شده‌اند و آن شتراني را كه با هم بسته شده‌اند، بردار و نزد دوستانت ببر و به آنان بگو: خدا يا رسول خدا اين مركب‌ها را براي شما تدارك ديده‌اند. پس بر آنها سوار شويد». من آنها را نزد آنان بردم و گفتم: همانا نبي اكرم ρ اينها را بعنوان مركب، براي شما فرستاده است. ولي سوگند به خدا كه شما را رها نمي‌كنم مگر اينكه بعضي از شما را

نزد كساني ببرم كه سخن رسول الله ρ را شنيده اند تا گمان نكنيد كه من سخني به شما گفته ام كه آنحضرت ρ نگفته است. دوستانم به من گفتند: سوگند به خدا كه ما سخنات را تصديق كرده ايم با وجود اين، به خواسته ات عمل مي‌كنيم. سپس ابوموسي چند تن از آنها را نزد كساني برد كه نخست، امتناع رسول خدا ρ و سپس عطا كردن شتران را به آنها شنيده بودند. آنان نيز همان سخناني را كه ابوموسي گفته بود، به آنها گفتند.

1678ـ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ، وَاسْتَخْلَفَ عَلِيًّا، فَقَالَ: أَتُخَلِّفُنِي فِي الصِّبْيَانِ وَالنِّسَاءِ؟ قَالَ: «أَلا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي». (بخارى:4416)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص τ مي‌گويد: رسول الله ρ بسوي تبوك، بيرون رفت و علي بن ابيطالب را بعنوان جانشين خود، تعيين فرمود. علي τ گفت: مرا ميان زنان و كودكان مي‌گذاري؟ رسول اكرم ρ فرمود: «آيا دوست نداري كه تو براي من بمنزلة هارون براي موسي باشي؟ البته بعد از من، پيامبري نخواهد آمد».

باب (46): حديث كعب بن مالك τ و اين سخن خداوند متعال كه مي‌فرمايد: و بر آن سه نفري كه به تأخير انداخته شدند

1679. عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: لَمْ أَتَخَلَّفْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي غَزْوَةٍ غَزَاهَا إِلا فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ، غَيْرَ أَنِّي كُنْتُ تَخَلَّفْتُ فِي غَزْوَةِ بَدْرٍ، وَلَمْ يُعَاتِبْ أَحَدًا تَخَلَّفَ عَنْهَا، إِنَّمَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُرِيدُ عِيرَ قُرَيْشٍ، حَتَّى جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عَدُوِّهِمْ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ، وَلَقَدْ شَهِدْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ، حِينَ تَوَاثَقْنَا عَلَى الإِسْلامِ، وَمَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِهَا مَشْهَدَ بَدْرٍ، وَإِنْ كَانَتْ بَدْرٌ أَذْكَرَ فِي النَّاسِ مِنْهَا، كَانَ مِنْ خَبَرِي أَنِّي لَمْ أَكُنْ قَطُّ أَقْوَى وَلا أَيْسَرَ حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْهُ فِي تِلْكَ

الْغَزَاةِ، وَاللَّهِ مَا اجْتَمَعَتْ عِنْدِي قَبْلَهُ رَاحِلَتَانِ قَطُّ حَتَّى جَمَعْتُهُمَا فِي تِلْكَ الْغَزْوَةِ، وَلَمْ يَكُنْ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُرِيدُ غَزْوَةً إِلا وَرَّى بِغَيْرِهَا، حَتَّى كَانَتْ تِلْكَ الْغَزْوَةُ غَزَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي حَرٍّ شَدِيدٍ، وَاسْتَقْبَلَ سَفَرًا بَعِيدًا وَمَفَازًا وَعَدُوًّا كَثِيرًا، فَجَلَّى لِلْمُسْلِمِينَ أَمْرَهُمْ لِيَتَأَهَّبُوا أُهْبَةَ غَزْوِهِمْ، فَأَخْبَرَهُمْ بِوَجْهِهِ الَّذِي يُرِيدُ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ρ كَثِيرٌ، وَلا يَجْمَعُهُمْ كِتَابٌ حَافِظٌ، قَالَ كَعْبٌ: فَمَا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَتَغَيَّبَ إِلا ظَنَّ أَنْ سَيَخْفَى لَهُ، مَا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ وَحْيُ اللَّهِ، وَغَزَا رَسُولُ اللَّهِ ρ تِلْكَ الْغَزْوَةَ حِينَ طَابَتِ الثِّمَارُ وَالظِّلالُ، وَتَجَهَّزَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، فَطَفِقْتُ أَغْدُو لِكَيْ أَتَجَهَّزَ مَعَهُمْ، فَأَرْجِعُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: أَنَا قَادِرٌ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَزَلْ يَتَمَادَى بِي حَتَّى اشْتَدَّ بِالنَّاسِ الْجِدُّ، فَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَالْمُسْلِمُونَ مَعَهُ، وَلَمْ أَقْضِ مِنْ جَهَازِي شَيْئًا، فَقُلْتُ: أَتَجَهَّزُ بَعْدَهُ بِيَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ ثُمَّ أَلْحَقُهُمْ، فَغَدَوْتُ بَعْدَ أَنْ فَصَلُوا لأَتَجَهَّزَ، فَرَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، ثُمَّ غَدَوْتُ ثُمَّ رَجَعْتُ وَلَمْ أَقْضِ شَيْئًا، فَلَمْ يَزَلْ بِي حَتَّى أَسْرَعُوا، وَتَفَارَطَ الْغَزْوُ وَهَمَمْتُ أَنْ أَرْتَحِلَ فَأُدْرِكَهُمْ وَلَيْتَنِي فَعَلْتُ، فَلَمْ يُقَدَّرْ لِي ذَلِكَ، فَكُنْتُ إِذَا خَرَجْتُ فِي النَّاسِ بَعْدَ خُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ ρ فَطُفْتُ فِيهِمْ، أَحْزَنَنِي أَنِّي لاَ أَرَى إِلا رَجُلاً مَغْمُوصًا عَلَيْهِ النِّفَاقُ، أَوْ رَجُلاً مِمَّنْ عَذَرَ اللَّهُ مِنَ الضُّعَفَاءِ، وَلَمْ يَذْكُرْنِي رَسُولُ اللَّهِ ρ حَتَّى بَلَغَ تَبُوكَ، فَقَالَ وَهُوَ جَالِسٌ فِي الْقَوْمِ بِتَبُوكَ: «مَا فَعَلَ كَعْبٌ»؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! حَبَسَهُ بُرْدَاهُ، وَنَظَرُهُ فِي عِطْفِهِ، فَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: بِئْسَ مَا قُلْتَ، وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ إِلا خَيْرًا، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ρ، قَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ: فَلَمَّا بَلَغَنِي أَنَّهُ تَوَجَّهَ قَافِلاً حَضَرَنِي هَمِّي، وَطَفِقْتُ أَتَذَكَّرُ الْكَذِبَ، وَأَقُولُ: بِمَاذَا أَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ غَدًا؟ وَاسْتَعَنْتُ عَلَى ذَلِكَ بِكُلِّ ذِي رَأْيٍ مِنْ أَهْلِي، فَلَمَّا قِيلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَدْ أَظَلَّ قَادِمًا زَاحَ عَنِّي الْبَاطِلُ، وَعَرَفْتُ أَنِّي لَنْ أَخْرُجَ مِنْهُ أَبَدًا بِشَيْءٍ فِيهِ كَذِبٌ، فَأَجْمَعْتُ صِدْقَهُ، وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ρ قَادِمًا، وَكَانَ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرٍ بَدَأَ بِالْمَسْجِدِ، فَيَرْكَعُ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ جَلَسَ لِلنَّاسِ،

فَلَمَّا فَعَلَ ذَلِكَ جَاءَهُ الْمُخَلَّفُونَ، فَطَفِقُوا يَعْتَذِرُونَ إِلَيْهِ وَيَحْلِفُونَ لَهُ، وَكَانُوا بِضْعَةً وَثَمَانِينَ رَجُلاً، فَقَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَلانِيَتَهُمْ، وَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَوَكَلَ سَرَائِرَهُمْ إِلَى اللَّهِ، فَجِئْتُهُ، فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَيْهِ، تَبَسَّمَ تَبَسُّمَ الْمُغْضَبِ، ثُمَّ قَالَ: «تَعَالَ» فَجِئْتُ أَمْشِي حَتَّى جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ لِي: «مَا خَلَّفَكَ؟ أَلَمْ تَكُنْ قَدِ ابْتَعْتَ ظَهْرَكَ»؟ فَقُلْتُ: بَلَى، إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ جَلَسْتُ عِنْدَ غَيْرِكَ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا، لَرَأَيْتُ أَنْ سَأَخْرُجُ مِنْ سَخَطِهِ بِعُذْرٍ، وَلَقَدْ أُعْطِيتُ جَدَلاً، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُ لَئِنْ حَدَّثْتُكَ الْيَوْمَ حَدِيثَ كَذِبٍ تَرْضَى بِهِ عَنِّي، لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يُسْخِطَكَ عَلَيَّ، وَلَئِنْ حَدَّثْتُكَ حَدِيثَ صِدْقٍ تَجِدُ عَلَيَّ فِيهِ، إِنِّي لأَرْجُو فِيهِ عَفْوَ اللَّهِ، لا وَاللَّهِ مَا كَانَ لِي مِنْ عُذْرٍ، وَاللَّهِ مَا كُنْتُ قَطُّ أَقْوَى وَلا أَيْسَرَ مِنِّي حِينَ تَخَلَّفْتُ عَنْكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَمَّا هَذَا فَقَدْ صَدَقَ، فَقُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِيكَ». فَقُمْتُ وَثَارَ رِجَالٌ مِنْ بَنِي سَلِمَةَ فَاتَّبَعُونِي، فَقَالُوا لِي: وَاللَّهِ مَا عَلِمْنَاكَ كُنْتَ أَذْنَبْتَ ذَنْبًا قَبْلَ هَذَا، وَلَقَدْ عَجَزْتَ أَنْ لا تَكُونَ اعْتَذَرْتَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ بِمَا اعْتَذَرَ إِلَيْهِ الْمُتَخَلِّفُونَ، قَدْ كَانَ كَافِيَكَ ذَنْبَكَ اسْتِغْفَارُ رَسُولِ اللَّهِ ρ لَكَ، فَوَاللَّهِ مَا زَالُوا يُؤَنِّبُونِي حَتَّى أَرَدْتُ أَنْ أَرْجِعَ فَأُكَذِّبَ نَفْسِي، ثُمَّ قُلْتُ لَهُمْ: هَلْ لَقِيَ هَذَا مَعِي أَحَدٌ؟ قَالُوا: نَعَمْ، رَجُلانِ قَالاَ مِثْلَ مَا قُلْتَ، فَقِيلَ لَهُمَا مِثْلُ مَا قِيلَ لَكَ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمَا؟ قَالُوا: مُرَارَةُ بْنُ الرَّبِيعِ الْعَمْرِيُّ، وَهِلالُ بْنُ أُمَيَّةَ الْوَاقِفِيُّ، فَذَكَرُوا لِي رَجُلَيْنِ صَالِحَيْنِ قَدْ شَهِدَا بَدْرًا فِيهِمَا أُسْوَةٌ، فَمَضَيْتُ حِينَ ذَكَرُوهُمَا لِي، وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ρ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلامِنَا أَيُّهَا الثَّلاثَةُ مِنْ بَيْنِ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، فَاجْتَنَبَنَا النَّاسُ وَتَغَيَّرُوا لَنَا، حَتَّى تَنَكَّرَتْ فِي نَفْسِي الأَرْضُ، فَمَا هِيَ الَّتِي أَعْرِفُ، فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً، فَأَمَّا صَاحِبَايَ فَاسْتَكَانَا وَقَعَدَا فِي بُيُوتِهِمَا يَبْكِيَانِ، وَأَمَّا أَنَا فَكُنْتُ أَشَبَّ الْقَوْمِ وَأَجْلَدَهُمْ، فَكُنْتُ أَخْرُجُ فَأَشْهَدُ الصَّلاةَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَطُوفُ فِي الأَسْوَاقِ وَلا يُكَلِّمُنِي أَحَدٌ، وَآتِي رَسُولَ اللَّهِ ρ فَأُسَلِّمُ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي مَجْلِسِهِ بَعْدَ الصَّلاةِ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: هَلْ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِرَدِّ السَّلامِ عَلَيَّ أَمْ

لاَ؟ ثُمَّ أُصَلِّي قَرِيبًا مِنْهُ، فَأُسَارِقُهُ النَّظَرَ، فَإِذَا أَقْبَلْتُ عَلَى صَلاتِي أَقْبَلَ إِلَيَّ، وَإِذَا الْتَفَتُّ نَحْوَهُ أَعْرَضَ عَنِّي، حَتَّى إِذَا طَالَ عَلَيَّ ذَلِكَ مِنْ جَفْوَةِ النَّاسِ مَشَيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ جِدَارَ حَائِطِ أَبِي قَتَادَةَ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّي وَأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَدَّ عَلَيَّ السَّلامَ، فَقُلْتُ: يَا أَبَا قَتَادَةَ! أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُنِي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَنَشَدْتُهُ، فَسَكَتَ، فَعُدْتُ لَهُ فَنَشَدْتُهُ، فَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَفَاضَتْ عَيْنَايَ وَتَوَلَّيْتُ حَتَّى تَسَوَّرْتُ الْجِدَارَ، قَالَ: فَبَيْنَا أَنَا أَمْشِي بِسُوقِ الْمَدِينَةِ إِذَا نَبَطِيٌّ مِنْ أَنْبَاطِ أَهْلِ الشَّأْمِ مِمَّنْ قَدِمَ بِالطَّعَامِ يَبِيعُهُ بِالْمَدِينَةِ يَقُولُ: مَنْ يَدُلُّ عَلَى كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ؟ فَطَفِقَ النَّاسُ يُشِيرُونَ لَهُ حَتَّى إِذَا جَاءَنِي، دَفَعَ إِلَيَّ كِتَابًا مِنْ مَلِكِ غَسَّانَ، فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ صَاحِبَكَ قَدْ جَفَاكَ، وَلَمْ يَجْعَلْكَ اللَّهُ بِدَارِ هَوَانٍ وَلا مَضْيَعَةٍ، فَالْحَقْ بِنَا نُوَاسِكَ، فَقُلْتُ لَمَّا قَرَأْتُهَا: وَهَذَا أَيْضًا مِنَ الْبَلاءِ، فَتَيَمَّمْتُ بِهَا التَّنُّور فَسَجَرْتُهُ بِهَا، حَتَّى إِذَا مَضَتْ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً مِنَ الْخَمْسِينَ، إِذَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ ρ يَأْتِينِي، فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَأْمُرُكَ أَنْ تَعْتَزِلَ امْرَأَتَكَ، فَقُلْتُ: أُطَلِّقُهَا أَمْ مَاذَا أَفْعَلُ؟ قَالَ: لا بَلِ اعْتَزِلْهَا، وَلا تَقْرَبْهَا، وَأَرْسَلَ إِلَى صَاحِبَيَّ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقُلْتُ لامْرَأَتِي: الْحَقِي بِأَهْلِكِ فَتَكُونِي عِنْدَهُمْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ فِي هَذَا الأمْرِ، قَالَ كَعْبٌ: فَجَاءَتِ امْرَأَةُ هِلالِ بْنِ أُمَيَّةَ رَسُولَ اللَّهِ ρ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ هِلالَ بْنَ أُمَيَّةَ شَيْخٌ ضَائِعٌ لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ، فَهَلْ تَكْرَهُ أَنْ أَخْدُمَهُ؟ قَالَ: «لا، وَلَكِنْ لا يَقْرَبْكِ». قَالَتْ: إِنَّهُ وَاللَّهِ مَا بِهِ حَرَكَةٌ إِلَى شَيْءٍ، وَاللَّهِ مَا زَالَ يَبْكِي مُنْذُ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ إِلَى يَوْمِهِ هَذَا، فَقَالَ لِي بَعْضُ أَهْلِي: لَوِ اسْتَأْذَنْتَ رَسُولَ اللَّهِ ρ فِي امْرَأَتِكَ كَمَا أَذِنَ لامْرَأَةِ هِلالِ بْنِ أُمَيَّةَ أَنْ تَخْدُمَهُ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لا أَسْتَأْذِنُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ ρ، وَمَا يُدْرِينِي مَا يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا اسْتَأْذَنْتُهُ فِيهَا، وَأَنَا رَجُلٌ شَابٌّ، فَلَبِثْتُ بَعْدَ ذَلِكَ عَشْرَ لَيَالٍ حَتَّى كَمَلَتْ لَنَا خَمْسُونَ لَيْلَةً مِنْ حِينَ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ρ عَنْ كَلامِنَا، فَلَمَّا صَلَّيْتُ صَلاةَ الْفَجْرِ صُبْحَ خَمْسِينَ لَيْلَةً وَأَنَا عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ مِنْ

بُيُوتِنَا، فَبَيْنَا أَنَا جَالِسٌ عَلَى الْحَالِ الَّتِي ذَكَرَ اللَّهُ قَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ نَفْسِي، وَضَاقَتْ عَلَيَّ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ، سَمِعْتُ صَوْتَ صَارِخٍ، أَوْفَى عَلَى جَبَلِ سَلْعٍ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا كَعْبُ بْنَ مَالِكٍ! أَبْشِرْ، قَالَ: فَخَرَرْتُ سَاجِدًا، وَعَرَفْتُ أَنْ قَدْ جَاءَ فَرَجٌ، وَآذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا حِينَ صَلَّى صَلاةَ الْفَجْرِ، فَذَهَبَ النَّاسُ يُبَشِّرُونَنَا، وَذَهَبَ قِبَلَ صَاحِبَيَّ مُبَشِّرُونَ، وَرَكَضَ إِلَيَّ رَجُلٌ فَرَسًا، وَسَعَى سَاعٍ مِنْ أَسْلَمَ، فَأَوْفَى عَلَى الْجَبَلِ وَكَانَ الصَّوْتُ أَسْرَعَ مِنَ الْفَرَسِ، فَلَمَّا جَاءَنِي الَّذِي سَمِعْتُ صَوْتَهُ يُبَشِّرُنِي، نَزَعْتُ لَهُ ثَوْبَيَّ، فَكَسَوْتُهُ إِيَّاهُمَا بِبُشْرَاهُ، وَاللَّهِ مَا أَمْلِكُ غَيْرَهُمَا يَوْمَئِذٍ، وَاسْتَعَرْتُ ثَوْبَيْنِ فَلَبِسْتُهُمَا، وَانْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَيَتَلَقَّانِي النَّاسُ فَوْجًا فَوْجًا يُهَنُّونِي بِالتَّوْبَةِ، يَقُولُونَ: لِتَهْنِكَ تَوْبَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ، قَالَ كَعْبٌ: حَتَّى دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ρ جَالِسٌ حَوْلَهُ النَّاسُ، فَقَامَ إِلَيَّ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ يُهَرْوِلُ حَتَّى صَافَحَنِي وَهَنَّانِي، وَاللَّهِ مَا قَامَ إِلَيَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ غَيْرَهُ، وَلا أَنْسَاهَا لِطَلْحَةَ، قَالَ كَعْبٌ: فَلَمَّا سَلَّمْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَهُوَ يَبْرُقُ وَجْهُهُ مِنَ السُّرُورِ: «أَبْشِرْ بِخَيْرِ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْكَ مُنْذُ وَلَدَتْكَ أُمُّكَ». قَالَ: قُلْتُ: أَمِنْ عِنْدِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: «لا بَلْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ». وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا سُرَّ اسْتَنَارَ وَجْهُهُ حَتَّى كَأَنَّهُ قِطْعَةُ قَمَرٍ، وَكُنَّا نَعْرِفُ ذَلِكَ مِنْهُ، فَلَمَّا جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ أَنْخَلِعَ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». قُلْتُ: فَإِنِّي أُمْسِكُ سَهْمِي الَّذِي بِخَيْبَرَ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا نَجَّانِي بِالصِّدْقِ، وَإِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنْ لا أُحَدِّثَ إِلا صِدْقًا مَا بَقِيتُ، فَوَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَبْلاهُ اللَّهُ فِي صِدْقِ الْحَدِيثِ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ أَحْسَنَ مِمَّا أَبْلانِي، مَا تَعَمَّدْتُ مُنْذُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ إِلَى يَوْمِي هَذَا كَذِبًا، وَإِنِّي لأَرْجُو أَنْ يَحْفَظَنِي اللَّهُ فِيمَا بَقِيتُ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ρ: **(لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ**

وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ) إِلَى قَوْلِهِ **(وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)** فَوَاللَّهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ نِعْمَةٍ قَطُّ بَعْدَ أَنْ هَدَانِي لِلإِسْلاَمِ، أَعْظَمَ فِي نَفْسِي مِنْ صِدْقِي لِرَسُولِ اللَّهِ ρ أَنْ لاَ أَكُونَ كَذَبْتُهُ، فَأَهْلِكَ كَمَا هَلَكَ الَّذِينَ كَذَبُوا، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِلَّذِينَ كَذَبُوا حِينَ أَنْزَلَ الْوَحْيَ شَرَّ مَا قَالَ لأَحَدٍ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: **(سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ)** إِلَى قَوْلِهِ: **(فَإِنَّ اللَّهَ لا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ)** قَالَ كَعْبٌ: وَكُنَّا تَخَلَّفْنَا أَيُّهَا الثَّلاثَةُ عَنْ أَمْرِ أُولَئِكَ الَّذِينَ قَبِلَ مِنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ρ حِينَ حَلَفُوا لَهُ، فَبَايَعَهُمْ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ، وَأَرْجَأَ رَسُولُ اللَّهِ ρ أَمْرَنَا حَتَّى قَضَى اللَّهُ فِيهِ، فَبِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ: **(وَعَلَى الثَّلاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا)** وَلَيْسَ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ مِمَّا خُلِّفْنَا عَنِ الْغَزْوِ، إِنَّمَا هُوَ تَخْلِيفُهُ إِيَّانَا وَإِرْجَاؤُهُ أَمْرَنَا، عَمَّنْ حَلَفَ لَهُ وَاعْتَذَرَ إِلَيْهِ، فَقَبِلَ مِنْهُ. (بخارى:4418)

ترجمه: كعب بن مالك τ مي‌گويد: من از هيچ يك از غزوات رسول الله ρ جز غزوة تبوك، باز نماندم. البته از غزوة بدر نيز باز ماندم اما بخاطر تخلف از آن، كسي مورد سرزنش قرار نگرفت. در اين غزوه (بدر) رسول خدا ρ به قصد كاروان قريش، بيرون رفت تا اينكه خداوند، او و دشمنانش را بدون اينكه با يكديگر وعده‌اي كرده باشند، در برابر هم قرار داد. گفتني است كه من در شب (بيعت) عقبه، هنگامي كه با رسول خدا ρ بر اسلام، پيمان بستيم، حضور داشتم. و دوست ندارم كه بجاي بيعت عقبه، در بدر مي‌بودم اگرچه بدر از بيعت عقبه در ميان مردم، شهرت بيشتري دارد.

داستان از اين قرار بود كه من هنگام تخلف از اين غزوه (تبوك)، از هر زمان ديگر، قويتر و سرمايه‌دارتر بودم. سوگند به خدا كه قبل از آن، هرگز دو شتر نداشتم. اما براي اين غزوه، دو شتر فراهم ساختم. و هرگاه رسول خدا ρ مي‌خواست به غزوه‌اي برود، توريه مي‌كرد. (اگر مي‌گفت بسوي شمال مي‌رويم، به جنوب مي‌رفت). تا اينكه نوبت اين غزوه، فرا رسيد. رسول خدا ρ درگرماي شديد به اين

غزوه رفت و سفري طولاني، بياباني بي‌آب و علف و دشمني بزرگ، پيش رو داشت. بدين جهت، اهميت موضوع را براي مسلمانان، روشن ساخت تا خود را براي آن، آماده سازند. لذا آنان را از جهتي كه مي‌خواست برود، آگاه ساخت. قابل ذكر است كه تعداد مسلمانان همراه رسول خدا ρ زياد بودند طوريكه اسامي آنان در دفتري بزرگ، نمي‌گنجيد.

كعب مي‌گويد: هركس مي‌خواست غايب شود، چنين تصور مي‌كرد كه تا زماني كه از جانب خدا، وحي نازل نشود، امرش پوشيده خواهد ماند. بلي، زماني رسول خدا ρ به اين غزوه رفت كه ميوه‌ها رسيده و نشستن زير سايه‌ها لذت بخش بود. بهرحال، پيامبر اكرم ρ و مسلمانان همراهش، آماده شدند. من هم هر روز صبح، تصميم مي‌گرفتم تا همراه آنان، خود را آماده سازم ولي بدون اينكه كاري انجام دهم، بر مي‌گشتم و با خود مي‌گفتم: براي رفتن، توانايي دارم. روزها بدين منوال، گذشت تا اينكه مردم بطور كامل، آماده شدند و رسول خدا ρ و مسلمانان همراهش، صبح زود، براه افتادند در حالي كه من به هيچ وجه خود را آماده نكرده بودم. با خود گفتم: يكي دو روز ديگر، خود را آماده مي‌سازم و به آنها ملحق مي‌شوم. فرداي آن روز، تصميم گرفتم تا خود را آماده كنم اما بدون اينكه كاري انجام دهم، برگشتم. سپس فرداي روز بعد نيز تصميم گرفتم و برگشتم و كاري انجام ندادم. روزها اينگونه سپري شد تا اينكه آنها به سرعت رفتند و من از غزوه، باز ماندم. باز هم تصميم گرفتم كه بروم و خود را به آنان برسانم و كاش! چنين مي‌كردم. ولي اين كار، برايم مقدر نشده بود. پس از خروج رسول خدا ρ، هنگامي كه به ميان مردم مي‌رفتم، آنچه مرا غمگين مي‌ساخت، اين بود كه بجز منافقين و افراد ضعيفي كه خداوند آنها را معذور شمرده است، كسي ديگر را نمي‌ديدم.

از طرفي ديگر، رسول خدا ρ به ياد من نيفتاد تا اينكه به تبوك رسيد. آنجا در حالي كه ميان مردم، نشسته بود، فرمود: «كعب چه كار كرد»؟ مردي از بني سلمه گفت: اي رسول خدا! او را لباسهاي زيبا

و نگريستن به آنها از آمدن، بازداشت. معاذ بن جبل گفت: سخن بدي گفتي. بخدا سوگند، اي رسول خدا! ما بجز خير، چيز ديگري از او نمي‌دانيم. و آنحضرت ρ سكوت كرد.

نگراني من زماني شروع شد كه خبر بازگشت رسول خدا ρ به من رسيد. اينجا بود كه دروغهاي مختلفي را به خاطر آوردم و با خود مي‌گفتم: چگونه فردا از ناخشنودي رسول خدا ρ خود را نجات دهم و براي اين كار از تمام افراد صاحب نظر خانواده ام، كمك گرفتم. ولي هنگامي كه به من گفتند: رسول خدا ρ به مدينه رسيده است، افكار باطل از سرم بيرون رفت. و دانستم كه با سخن دروغ، نمي‌توانم خود را از ناخشنودي آنحضرت ρ نجات دهم. لذا تصميم گرفتم كه راست بگويم. صبح آنروز، رسول خدا ρ آمد. عادت پيامبر اكرم ρ اين بود كه هرگاه از سفري مي‌آمد، نخست، به مسجد مي‌رفت و دو ركعت نماز مي‌خواند و با مردم مي‌نشست. در اين سفر، پس از اين كارها، بازماندگانِ جهاد كه تعدادشان هشتاد و اندي نفر بود، يكي يكي نزد او مي‌آمدند و عذرهايشان را بيان مي‌كردند و سوگند مي‌خوردند. رسول خدا ρ نيز آنچه را كه در ظاهر به زبان مي‌آوردند ، از آنان پذيرفت و با آنها بيعت كرد و برايشان طلب مغفرت نمود و باطنشان را به خدا واگذار كرد.

من نيز نزد ايشان رفتم. هنگامي كه به او سلام دادم، تبسم كرد البته تبسمي كه همراه خشم و غضب بود. سپس فرمود: «بيا». من هم رفتم و روبرويش نشستم. گفت: «علت نيامدنت چه بود؟ مگر مركب نخريده بودي»؟ گفتم: بلي. بخدا سوگند، اگر غير از تو، نزد كسي از صاحبان دنيا نشسته بودم، فكر مي‌كنم با آوردن عذري مي‌توانستم خود را از ناخشنودي او نجات دهم. چرا كه من از فصاحت كلام برخوردارم. ولي بخدا سوگند، يقين دارم كه اگر امروز با سخن دروغي تو را خشنود، سازم، بزودي خداوند تو را از من ناخشنود خواهد ساخت. و اگر به تو راست بگويم، از من مي‌رنجي. ولي من راست مي‌گويم و اميدوارم كه خداوند مرا ببخشد. خير، بخدا سوگند كه هيچ عذري نداشتم. بخدا سوگند،

هنگامي كه از جهاد بازماندم، از هر زمان ديگر، قويتر و سرمايه‌دارتر بودم. رسول الله ρ فرمود: «اين شخص، راست گفت. پس برخيز تا خداوند در مورد تو قضاوت كند».

من برخاستم. تعدادي از مردان بني سلمه، بدنبال من آمدند و به من گفتند: به خدا سوگند، ما سراغ نداريم كه قبل از اين، تو مرتكب گناهي شده باشي. تو نتوانستي مانند ساير بازماندگانِ جهاد، عذري براي رسول خدا ρ بياوري و استغفار آنحضرت ρ براي گناهت، كافي بود.

پس به خدا سوگند، آنقدر مرا سرزنش كردند كه خواستم برگردم و سخنان قبلي‌ام را تكذيب كنم. سرانجام، از آنها پرسيدم: آيا اين رفتار، با كسي ديگر هم شده است؟ گفتند: بلي. دو مرد، مانند تو سخن گفتند و به آنان نيز آنچه را كه به تو گفته بود، گفت. پرسيدم: آنها كيستند؟ گفتند: مراره بن ربيع العمري و هلال بن اميه واقفي. آنان از دو مرد نيكوكاري كه در بدر حضور داشته و مي‌توانستند الگو و نمونه باشند، سخن به ميان آوردند. بدين جهت، به راه خود، ادامه دادم. همچنين رسول خدا ρ مسلمانان را از سخن گفتن با ما سه نفري كه از غزوه باز مانده بوديم، نهي فرمود. لذا مردم، رفتارشان را با ما تغيير دادند و از ما كناره‌گيري نمودند تا جايي كه زمين هم با من بيگانه شد و گويا آن زميني نبود كه من مي‌شناختم. پنجاه شب، اينگونه بسر برديم. اما دوستان من درمانده شده، درخانه‌هايشان نشستند و گريه مي‌كردند. و من كه جوانترين و قويترين آنان بودم از خانه بيرون مي‌شدم و در نماز جماعت با مسلمانان شركت مي‌كردم و در بازارها مي‌گشتم. اما كسي با من، سخن نمي‌گفت. نزد رسول خدا ρكه پس از نماز، مي نشست، مي‌رفتم و به او سلام مي‌دادم. و با خود مي‌گفتم: آيا لبهايش را براي جواب سلام من حركت مي‌دهد يا خير؟ آنگاه نزديك او نماز مي‌خواندم و دزدكي به او نگاه مي‌كردم. هنگامي كه نماز مي‌خواندم، به من نگاه مي‌كرد ولي وقتي كه به او نگاه مي‌كردم، صورت‌اش را از من برمي‌گردانيد.

زماني كه جفاي مردم، طولاني شد، از ديوار باغ ابوقتاده كه پسرعمويم و محبوبترين مردم نزد من بود، بالا رفتم و به او سلام دادم. بخدا سوگند كه جواب سلام مرا نداد. به او گفتم: اي ابوقتاده! تو را بخدا سوگند، آيا ميداني كه من خدا و رسولش را دوست دارم؟ او سكوت كرد. دوباره او را سوگند دادم. باز هم سكوت كرد. بار ديگر او را سوگند دادم. اين بار، گفت: خدا و رسولش بهتر ميدانند. اينجا بود كه اشك از چشمانم، جاري شد و برگشتم و از ديوار بالا رفتم (و بيرون شدم).

در يكي از روزها كه در بازار مدينه ميگشتم، ناگهان چشمام به يكي از كشاورزان اهل شام (كه نصراني بود) افتاد كه براي فروختن مواد غذايي به مدينه آمده بود و ميگفت: چه كسي كعب بن مالك را به من نشان ميدهد؟ مردم بسوي من اشاره كردند تا نزد من آمد و نامهاي از پادشاه غسان به من داد. در آن نامه، چنين نوشته شده بود: اما بعد، به من خبر رسيده است كه دوستات (محمد) به تو ستم كرده است. خداوند تو را خوار نساخته و حقات را ضايع نگردانيده است. نزد ما بيا تا از تو قدرداني كنيم. پس از خواندن نامه، با خود گفتم: اين نيز بخشي از آزمايش است. پس آنرا در تنور انداختم و سوختم.

پس از اينكه چهل شب از پنجاه شب، گذشت، فرستادة رسول خدا ρ نزد من آمد و گفت: رسول الله ρ به تو دستور ميدهد كه از همسرت، كنارهگيري كني. پرسيدم: چه كار كنم؟ او را طلاق بدهم؟ گفت: نه، بلكه از او كنارهگيري كن و به او نزديك مشو. و همين پيام را نيز براي دوستانم فرستاد. به همسرم گفتم: نزد خانوادهات برو و آنجا باش تا اينكه خداوند در اين باره، قضاوت كند.

كعب ميگويد: همسر هلال بن اميه نزد رسول الله ρ آمد و گفت: اي رسول خدا! هلال بن اميه، پيرمرد افتادهاي است كه خادمي ندارد. اگر به او خدمت كنم، آزرده خاطر خواهي شد؟ فرمود: «خير، ولي به تو نزديك نشود». همسرش گفت: سوگند به خدا كه او هيچگونه حركتي ندارد. سوگند به خدا، از زماني كه

اين مسئله برايش پيش آمده است تا امروز، همچنان گريه مي‌كند.

كعب مي‌گويد: يكي از اعضاي خانواده‌ام پس از شنيدن اين سخن، به من گفت: چقدر خوب بود كه از رسول خدا ρ اجازه مي‌گرفتي تا همانطور كه همسر هلال بن اميه را اجازه داد به همسرت نيز اجازه مي‌داد تا به تو خدمت كند. گفتم: به خدا سوگند، در اين مورد از رسول خدا ρ اجازه نمي‌گيرم. زيرا جواب آنحضرت ρ را در اين باره نمي‌دانم. چرا كه من مردي جوان هستم. بعد از آن، ده شب ديگر نيز صبر كردم تا پنجاه شب كامل از زماني كه رسول خدا ρ مردم را از سخن گفتن با ما بازداشته بود، گذشت. پس هنگامي كه نماز صبح پنجاهمين شب را خوانده و بر بام يكي از خانه‌هايم به همان حالتي كه خداوند ذكر نموده است يعني زمين با تمام وسعتاش بر من تنگ آمده بود، نشسته بودم، ناگهان صداي ندا دهنده‌اي را شنيدم كه بالاي كوه سلع رفته بود و با صداي بلند مي‌گفت: اي كعب بن مالك! تو را بشارت باد. از شنيدن اين سخن، به سجده افتادم و دانستم كه گشايشي حاصل شده و رسول الله ρ پذيرفته شدن توبة ما را از جانب خدا بعد از خواندن نماز صبح، اعلام نموده است. بدين جهت، مردم براه افتاده‌اند و ما را بشارت مي‌دهند.

بهرحال، تعدادي بسوي دوستانم (آن دو نفر) براه افتادند تا آنها را بشارت دهند. مردي اسبش را بسوي من تاخت و ديگري از طايفة اسلم، پياده دويد و صدايش زودتر از اسب به من رسيد. هنگامي كه آن شخصي كه صدايش را شنيده بودم، براي عرض تبريك نزد من آمد، لباسهايم را بيرون آوردم و بخاطر بشارتي كه به من داده بود به او عطا كردم. سوگند بخدا كه در آن وقت، لباس ديگري نداشتم، بدين جهت، دو لباس (ازار و ردايي) به عاريت گرفتم و پوشيدم و بسوي رسول خدا ρ براه افتادم. مردم، گروه گروه به استقبال من مي‌آمدند و بخاطر پذيرفته شدن توبه‌ام به من، تبريك عرض مي‌كردند و مي‌گفتند: پذيرش توبه‌ات از جانب خداوند، مبارك باد. تا اينكه وارد مسجد شدم. ديدم كه رسول الله ρ

نشسته و مردم، اطرافش را گرفته‌اند. طلحه بن عبيدالله بلند شد و بسوي من دويد و با من مصافحه كرد و به من تبريك گفت. بخدا سوگند، بجز او كسي ديگر از مهاجرين، بلند نشد. و من اين برخورد طلحه را فراموش نمي‌كنم. پس هنگامي كه به رسول الله ρ سلام دادم، در حالي كه چهره‌اش از خوشحالي مي‌درخشيد، فرمود: «تو را به بهترين روزي كه از مادر متولد شده‌اي و تاكنون بر تو نگذشته است، بشارت مي‌دهم». پرسيدم: اي رسول خدا! آيا اين بشارت از جانب شماست و يا از سوي خدا مي‌باشد؟ فرمود: «خير، بلكه از جانب خداست». قابل ياد آوري است كه هنگام خوشحال شدن، چهرة مبارك اش ρ مانند قرص ماه، مي‌درخشيد و ما اين حالت ايشان را مي‌دانستيم. هنگامي كه روبرويش نشستم، گفتم: يا رسول الله! يكي از شرايط توبه‌ام اينست كه اموالم را در راه خدا و رسولش، صدقه دهم. رسول الله ρ فرمود: «بعضي از اموالت را براي خود، نگه‌دار. اين، برايت بهتر است». گفتم: پس سهميه‌اي را كه از خيبر، نصيبم شده است، نگه مي‌دارم. سپس گفتم: يا رسول الله! همانا خداوند مرا بخاطر راستگويي، نجات داد. يكي ديگر از شرايط توبه‌ام اين است كه تا زماني كه زنده‌ام هرگز دروغ نگويم. بخدا سوگند، از زماني كه اين سخنان را به رسول خدا ρ گفتم، كسي را در ميان مسلمانان، سراغ ندارم كه در راستگويي بهتر از من مورد آزمايش خداوند، قرار گيرد. و از آن هنگام تاكنون، هيچگاه قصد دروغ گفتن نكرده‌ام و اميدوارم كه خداوند در باقيماندة عمرم نيز مرا حفاظت كند.

خداوند بر رسولش اين آيات را نازل فرمود: **(لَقَدْ تَابَ اللّه عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (117) وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّواْ أَن لاَّ مَلْجَأَ مِنَ اللّه إِلاَّ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُواْ إِنَّ اللّه**

هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (118) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)

ترجمه: خداوند، توبة پيامبر و مهاجرين و انصار را پذيرفت. آن كساني كه از پيامبر خدا ρ در لحظة دشوار، پيروي كردند بعد از آنكه دلهاي گروهي از آنان، نزديك بود، منحرف شود. باز هم خداوند توبة آنان را پذيرفت. چرا كه خداوند، رؤوف و مهربان است. همچنين خداوند توبة آن سه نفري را پذيرفت كه پذيرش توبة آنان به تأخير افتاد و زمين با همة وسعتاش بر آنان، تنگ شد و از خودشان نيز به تنگ آمدند. (و سرانجام) دانستند كه هيچ پناهگاهي از خدا جز بازگشت بسوي او ندارند. پس خداوند به آنان توفيق توبه داد تا توبه كنند. همانا خداوند، بسيار توبه‌پذير و مهربان است. اي مؤمنان! از خدا بترسيد و با راستگويان باشيد.

كعب مي‌گويد: بخدا سوگند، خداوند پس از اينكه مرا به اسلام، هدايت كرد، هيچ نعمتي بزرگتر از صداقت با رسول خدا ρ به من عطا نفرمود. چرا كه اگر دروغ مي‌گفتم، مانند كساني كه دروغ گفتند، هلاك مي‌شدم. زيرا خداوند، هنگام نزول وحي، بدترين سخناني را كه به كسي مي‌گويد، نثار دروغگويان كرد. چنانكه فرمود: **(سَيَحْلِفُونَ بِاللهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (95) يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللهَ لاَ يَرْضَى عَنْ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ)**

ترجمه: ـ اي پيامبر ـ شما و مسلمانان هنگامي كه بسوي آنان بازگرديد، براي شما به نام خدا سوگند ياد مي‌كنند تا از آنان، صرف نظر كنيد. پس شما از آنان، روي بگردانيد زيرا آنها پليدند و به خاطر كارهايي كه انجام مي‌دهند، جايگاهشان، دوزخ است. براي شما سوگند ياد مي‌كنند تا از آنان، خشنود شويد. اگر شما از آنان، خوشنود شويد

پس همانا خداوند از گروه فاسقان، خشنود نخواهد شد.

كعب ميگويد: ما (ظاهراً) از آن گروه كه نزد رسول خدا ρ آمدند و سوگند ياد كردند، و آنحضرت ρ از آنها پذيرفت و با آنان بيعت كرد و برايشان طلب استغفار نمود، عقب افتاديم و رسول الله ρ مسئلة ما را تا هنگام داوري خداوند، به تأخير انداخت. بدينجهت فرمود: (**وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا**) يعني و همچنين توبة سه نفري را قبول كرد كه مسئلة آنان به تأخير انداخته شد.

كعب ميگويد: آنچه خداوند در آية فوق، ذكر كرده است، بازماندن ما از جهاد نيست. بلكه بازماندن و به تأخير انداختن مسئلة ما از كساني است كه براي رسول خدا ρ عذر آوردند و سوگند ياد كردند و آنحضرتρ نيز از آنان پذيرفت.

باب (47): نامه هاي نبي اكرم ρ به كِسري و قيصر

1680. عَنْ أَبِي بَكْرَةَ τ قَالَ: لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ سَمِعْتُهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِρ أَيَّامَ الْجَمَلِ، بَعْدَ مَا كِدْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ فَأُقَاتِلَ مَعَهُمْ، قَالَ: لَمَّا بَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ ρ أَنَّ أَهْلَ فَارِسَ قَدْ مَلَّكُوا عَلَيْهِمْ بِنْتَ كِسْرَى، قَالَ: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَةً». (بخارى:4425)

ترجمه: ابوبكره τ ميگويد: خداوند، سخني را كه از رسول الله ρ شنيده بودم بعد از اينكه ميخواستم

به اصحاب جمل، ملحق شوم و در كنار آنان، بجنگم، برايم مفيد گردانيد. هنگامي كه به رسول الله ρ خبر رسيد كه مردم فارس، دختر كسري را به عنوان پادشاه خود، تعيين كرده اند، فرمود: «قومي كه زمام امورش را به دست زني بسپارد، هرگز رستگار نخواهد شد».

باب (48): بيماري و وفات رسول اكرم ρ

1681ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: دَعَا النَّبِيُّ ρ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ، ثُمَّ دَعَاهَا فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَضَحِكَتْ، فَسَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: سَارَّنِي النَّبِيُّ ρ أَنَّهُ يُقْبَضُ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَبَكَيْتُ، ثُمَّ سَارَّنِي فَأَخْبَرَنِي أَنِّي أَوَّلُ أَهْلِهِ يَتْبَعُهُ، فَضَحِكْتُ. (بخاری:4434)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: نبي اكرم ρ فاطمه رضي الله عنها را در بيماري وفاتش، فرا خواند و آهسته در گوشاش، سخني گفت كه از شنيدن آن، گريه كرد. پس دوباره او را فراخواند، و آهسته در گوشاش، چيزي گفت كه از شنيدن آن، خنديد.

راوي مي‌گويد: از او علتاش را جويا شديم. گفت: نخست، نبي اكرم ρ آهسته در گوشام گفت كه در اين بيماري، وفات مي‌يابد. پس من، گريه كردم. سپس، آهسته در گوشام گفت: نخستين كسي كه از اهل بيت ام به من ملحق مي‌شود، تو هستي. لذا خنديدم.

1682. وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَسْمَعُ أَنَّهُ لا يَمُوتُ نَبِيٌّ حَتَّى يُخَيَّرَ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ، فَسَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ وَأَخَذَتْهُ بُحَّةٌ يَقُولُ: (**مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ**) الآيَةَ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ خُيِّرَ. (بخاری:4435)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: شنيده بودم كه هيچ پيامبري وفات نخواهد كرد تا زماني كه به او اختيار داده نشود كه از ميان دنيا و آخرت، يكي را انتخاب كند. پس شنيدم كه نبي اكرم ρ در

بيماري وفات‌اش در حالي كه صدايش گرفته بود، مي‌فرمود: (**مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ**) يعني همراه كساني كه خداوند به آنان، نعمت عنايت كرده است. آنگاه، دانستم كه به ايشان، حق انتخاب داده شده است.

1683. وَعَنْهَا رَضِيَ الله عنها قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَهُوَ صَحِيحٌ يَقُولُ: «إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يُحَيَّا أَوْ يُخَيَّرَ». فَلَمَّا اشْتَكَى وَحَضَرَهُ الْقَبْضُ وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِ عَائِشَةَ غُشِيَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ شَخَصَ بَصَرُهُ نَحْوَ سَقْفِ الْبَيْتِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الأَعْلَى». فَقُلْتُ: إِذًا لا يُجَاوِرُنَا، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ حَدِيثُهُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا وَهُوَ صَحِيحٌ. (بخاری:4437)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله ρ در حال صحت، مي‌فرمود: «هيچ پيامبري از دنيا نمي‌رود تا زماني كه جايگاهش را در بهشت نبيند. سپس به او اختيار داده مي‌شود». پس هنگامي كه بيمار شد و نزديك بود قبض روح شود، در حالي كه سرش بر زانوي عايشه گذاشته شده بود، بيهوش شد. و هنگامي كه به هوش آمد، چشمانش به سقف خانه، دوخته شد و فرمود: «اللهم في الرفيق الاعلي» يعني خدايا! بسوي رفيق اعلي.

عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: گفتم: ديگر نزد ما باقي نمي‌ماند و دانستم كه اين،تحقق همان سخني است كه در زمان صحت‌اش به ما مي‌گفت.

1684- وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ إِذَا اشْتَكَى نَفَثَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ، وَمَسَحَ عَنْهُ بِيَدِهِ فَلَمَّا اشْتَكَى وَجَعَهُ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، طَفِقْتُ أَنْفِثُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمُعَوِّذَاتِ الَّتِي كَانَ يَنْفِثُ، وَأَمْسَحُ بِيَدِ النَّبِيِّ ρ عَنْهُ. (بخاری:4439)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: هنگامي كه رسول الله ρ بيمار مي‌شد، معوذات (سورة ناس، فلق و اخلاص) را مي‌خواند و بر خود مي‌دميد و با دست خود، بر بدن‌اش مي‌ماليد. پس هنگامي كه در بيماري وفاتش

بسر مي‌برد، من نيز همان معوذات را كه او مي‌خواند و بر خود مي‌دميد، مي‌خواندم و دست نبي اكرم ρ را بر بدنش مي‌كشيدم.

1685. وَعَنْهَا: أَنَّهَا أَصْغَتْ إِلَى النَّبِيِّ ρ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ وَهُوَ مُسْنِدٌ إِلَيَّ ظَهْرَهُ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي وَأَلْحِقْنِي بِالرَّفِيقِ». (بخاری:4440)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: قبل از اينكه نبي اكرم ρ فوت كند در حالي كه پشت‌اش را به من تكيه داده بود، كاملاً گوش فرا دادم كه مي‌فرمود: «خدايا! مرا ببخش و بر من رحم كن و مرا به دوستانم (انبياء)، ملحق بگردان».

1686ـ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا فِي رِوَايَةٍ: قَالَتْ: مَاتَ النَّبِيُّρ وَإِنَّهُ لَبَيْنَ حَاقِنَتِي وَذَاقِنَتِي، فَلا أَكْرَهُ شِدَّةَ الْمَوْتِ لأَحَدٍ أَبَدًا بَعْدَ النَّبِيِّ ρ. (بخاری:4446)

ترجمه: و در روايت ديگري آمده است كه عايشه رضي الله عنها فرمود: نبي اكرم ρ در حالي فوت كرد كه سر مباركش، حد فاصل سينه و چانه‌ام قرار داشت. بدين جهت، هزگر پس از وفات نبي اكرم ρ بخاطر سختي مرگ كسي، ناراحت نمي‌شوم.

1687ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍτ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا حَسَنٍ، كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ρ؟ فَقَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِئًا، فَأَخَذَ بِيَدِهِ عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلاَثٍ عَبْدُ الْعَصَا، وَإِنِّي وَاللَّهِ لأَرَى رَسُولَ اللَّهِρ سَوْفَ يُتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا، إِنِّي لأَعْرِفُ وُجُوهَ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ عِنْدَ الْمَوْتِ، اذْهَبْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَلْنَسْأَلْهُ فِيمَنْ هَذَا الأَمْرُ، إِنْ كَانَ فِينَا عَلِمْنَا ذَلِكَ، وَإِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا عَلِمْنَاهُ، فَأَوْصَى بِنَا، فَقَالَ عَلِيٌّ: إِنَّا وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْنَاهَا

رَسُولَ اللَّهِρ فَمَنَعَنَاهَا، لا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ بَعْدَهُ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِρ. (بخاری:4447)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: علي بن ابيطالب τ در بيماري وفات رسول خدا ρ از خانة آنحضرت ρ بيرون آمد. مردم پرسيدند: اي ابوالحسن! حال رسول خدا ρ چطور است؟ گفت: خدا را شكر، خوب شده است. سپس عباس بن عبدالمطلب τ دستش را گرفت و به او گفت: بخدا سوگند، پس از سه روز، تو بندة عصا خواهي شد. (يعني رسول خدا ρ فوت ميكند و تو زيردست ديگران خواهي شد.) بخدا سوگند، من ميدانم كه رسول الله ρ در اين بيماري، فوت خواهد كرد. چرا كه من چهره هاي بني عبدالمطلب را هنگام مرگ ميشناسم. ما را نزد رسول خدا ρ ببر تا از او بپرسيم كه خلافت به چه كسي ميرسد؟ اگر به ما ميرسد، بدانيم و اگر به غير ما هم ميرسد، بدانيم كه در اين صورت، براي ما وصيت نمايد. علي گفت: بخدا سوگند، اگر چنين درخواستي از رسول الله ρ بكنيم و ما را از آن بازدارد، بعد از او، هرگز مردم، خلافت را به ما واگذار نخواهند كرد. بخدا سوگند كه من چنين سؤالي از رسول خدا ρ نخواهم كرد.

1688- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا كَانَتْ تَقُولُ: إِنَّ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيَّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ تُوُفِّيَ فِي بَيْتِي، وَفِي يَوْمِي، وَبَيْنَ سَحْرِي وَنَحْرِي، وَأَنَّ اللَّهَ جَمَعَ بَيْنَ رِيقِي وَرِيقِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ، دَخَلَ عَلَيَّ عَبْدُالرَّحْمَنِ وَبِيَدِهِ السِّوَاكُ، وَأَنَا مُسْنِدَةٌ رَسُولَ اللَّهِρ، فَرَأَيْتُهُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَعَرَفْتُ أَنَّهُ يُحِبُّ السِّوَاكَ، فَقُلْتُ: آخُذُهُ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ أَنْ نَعَمْ، فَتَنَاوَلْتُهُ فَاشْتَدَّ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: أُلَيِّنُهُ لَكَ؟ فَأَشَارَ بِرَأْسِهِ أَنْ نَعَمْ، فَلَيَّنْتُهُ، فَأَمَرَّهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ رَكْوَةٌ أَوْ عُلْبَةٌ، يَشُكُّ عُمَرُ، فِيهَا مَاءٌ، فَجَعَلَ يُدْخِلُ يَدَيْهِ فِي الْمَاءِ، فَيَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَهُ، يَقُولُ: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، إِنَّ لِلْمَوْتِ

سَكَرَاتٍ». ثمَّ نَصَبَ يَدَهُ، فَجَعَلَ يَقُولُ: «فِي الرَّفِيقِ الأَعْلَى» حَتَّى قُبِضَ، وَمَالَتْ يَدُهُ. (بخاري:4449)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه مي‌گفت: يكي از نعمت‌هايي كه خداوند به من ارزاني داشت، اين است كه رسول الله ρ در خانة من، روزِ نوبت من و ميان سينه و گلويم، فوت نمود. و همچنين خداوند، آب دهان من و او را هنگام درگذشتاش با هم درآميخت. بدين صورت كه رسول الله ρ به من تكيه داده بود كه عبدالرحمن بن ابي‌بكر در حالي كه مسواكي در دست داشت، وارد شد. و ديدم كه نبي اكرم ρ بسوي آن، نگاه مي‌كند. دانستم كه ايشان، مسواك را دوست دارد. لذا پرسيدم: آيا آنرا برايت بگيرم؟ با اشارة سر فرمود: بلي. پس آنرا گرفتم. و چون مسواك برايش سفت بود، پرسيدم: آيا آنرا براي شما نرم كنم؟ با اشارة سر فرمود: بلي. آنگاه آنرا جويدم و برايش نرم كردم. آنحضرت ρ در حالي كه ظرف آبي، پيش رو داشت و دستهايش را وارد آن ظرف مي‌كرد و به صورتش مي‌كشيد، مسواك زد. و در آن حال مي‌گفت: «لا اله الا الله، همانا مرگ، سختيها دارد». سپس دستش را بلند كرد و مي‌گفت: «در رفيق اعلي» تا اينكه فوت كرد و دستش، پايين آمد.

1689ـ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَدَدْنَاهُ فِي مَرَضِهِ، فَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا أَنْ لا تَلُدُّونِي، فَقُلْنَا كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: «أَلَمْ أَنْهَكُمْ أَنْ تَلُدُّونِي»؟ قُلْنَا: كَرَاهِيَةَ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ، فَقَالَ: «لا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْبَيْتِ إِلاَّ لُدَّ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلاَّ الْعَبَّاسَ فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ». (بخارى:4458)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: در بيماري رسول خدا ρ به او دارو خورانيديم. آنحضرت ρ با اشاره گفت كه به من دارو ندهيد. خيال كرديم كه اين همان كراهيتي است كه مريض نسبت به دارو دارد. هنگامي كه به هوش آمد، فرمود: «آيا شما را از خورانيدن دارو باز نداشتم»؟ گفتيم: ما فكر كرديم كه شايد اين سخن شما بر اساس كراهيت بيمار از دارو باشد. آنحضرت ρ فرمود: «بايد به تمام

كساني كه در خانه هستند، در حضور من، دارو بخورانيد مگر به عباس كه در خورانيدن دارو به من، با شما شركت نداشت».

1690- عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: لَمَّا ثَقُلَ النَّبِيُّ ρ جَعَلَ يَتَغَشَّاهُ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلام: وَاكَرْبَ أَبَاهُ، فَقَالَ لَهَا: «لَيْسَ عَلَى أَبِيكِ كَرْبٌ بَعْدَ الْيَوْمِ». (بخارى:4462)

ترجمه: انس τ مي‌گويد: هنگامي كه بيماري نبي اكرم ρ شدت گرفت و درد بر او غلبه كرد، فاطمه عليها السلام گفت: آه، پدرم چقدر درد مي‌كشد. رسول الله ρ خطاب به او فرمود: «پدرت از امروز به بعد، دردي نخواهد داشت».

باب (49): وفات نبي اكرم ρ

1691. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ تُوُفِّيَ وَهُوَ ابْنُ ثلاث وَسِتِّينَ. (بخارى:4466)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول الله ρ در سن شصت و سه سالگي، وفات يافت.

58ـ کتاب تفسیر

سورة فاتحه

باب (1): آنچه دربارة فاتحة الكتاب آمده است

1692. عَنْ أَبِي سَعِيدِ بنِ الْمُعَلَّىτ قَالَ: كُنْتُ أُصَلِّي فِي الْمَسْجِدِ فَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ ρ فَلَمْ أُجِبْهُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي كُنْتُ أُصَلِّي، فَقَالَ: «أَلَمْ يَقُلِ اللَّهُ **(اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ)**»؟ ثُمَّ قَالَ لِي: «لأُعَلِّمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ السُّوَرِ فِي الْقُرْآنِ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ مِنَ الْمَسْجِدِ». ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ قُلْتُ لَهُ: أَلَمْ تَقُلْ لأُعَلِّمَنَّكَ سُورَةً هِيَ أَعْظَمُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ؟ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ هِيَ: السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ الْعَظِيمُ الَّذِي أُوتِيتُهُ». (بخاری:4474)

ترجمه: ابو سعيد بن معلَّي τ ميگويد: در مسجد نبوي، نماز ميخواندم كه رسول الله ρ مرا صدا زد. جواب ندادم. سپس گفتم: اي رسول خدا! من مشغول نماز خواندن بودم. آنحضرت ρ گفت: مگر خداوند نفرموده است: **(اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ)**»؟ يعني فرمان خدا را بپذيريد و رسولش را اجابت كنيد هنگامي كه شما را براي امري حياتي، فرا خواند. آنگاه به من فرمود: «قبل از اينكه از مسجد خارج شوي، سوره‌اي را كه بزرگترين سورة قرآن است، به تو ميآموزم». سپس دستم را گرفت و هنگامي كه خواست از مسجد، بيرون برود، به او گفتم: مگر به من نگفتي كه سوره‌اي را كه بزرگترين سورة قرآن است، به تو ميآموزم؟ فرمود: «آن، سورة حمد است كه داراي هفت آيه ميباشد و در هر ركعت نماز،

تكرار مي‌شود وآن، همان قرآن بزرگي است كه به من عنايت شده است».

سورة بقره

باب (2): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (آگاهانه، با خداوند، شريك و همتايي قرار ندهيد) [بقره:22]

1693- عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ρ: أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ». قُلْتُ: إِنَّ ذَلِكَ لَعَظِيمٌ، قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «وَأَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ تَخَافُ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ». قُلْتُ: ثُمَّ أَيُّ؟ قَالَ: «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ». (بخارى:4477)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: از نبي اكرم ρ پرسيدم: بزرگترين گناه نزد خداوند چيست؟ فرمود: «شريك قرار دادن با خدا، در حالي كه تو را آفريده است». گفتم: اين،گناه بزرگي است. بعد از آن، چيست؟ فرمود: «كشتن فرزندات از ترس فقر و گرسنگي». پرسيدم: بعد از آن؟ فرمود: «زنا با زن همسايه».

باب (3): اين گفتةخداوند متعال كه مي فرمايد: (ابر را بر شما سايه قرار داديم و براي شما منّ و سلوي، فرستاديم) [بقره:57]

1694. عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «الْكَمْأَةُ مِنَ الْمَنِّ وَمَاؤُهَا شِفَاءٌ لِلْعَيْنِ». (بخاری:4478)

ترجمه: سعيد بن زيد τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «قارچ از منّ است و آب آن، براي چشم، شفا است».

باب (4): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (و هنگامي كه گفتيم: به اين قريه، وارد شويد) [بقره:58]

1695. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «قِيلَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: **(ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ)** فَدَخَلُوا يَزْحَفُونَ عَلَى أَسْتَاهِهِمْ، فَبَدَّلُوا، وَقَالُوا: حِطَّةٌ حَبَّةٌ فِي شَعَرَةٍ». (بخاری:4479)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «به بني اسرائيل گفته شد: **(ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ)** يعني با فروتني از دروازة (آن شهر) وارد شويد و بگوييد: خدايا! گناهان ما را ببخش. اما آنان با نشيمنگاههايشان خزيده و عقب عقب، وارد شدند و بجاي حطة كه به معني گناهان ما را ببخش، است، گفتند: حطة حبة في شعرة يعني دانه اي در جو.

باب (5): اين گفتة خداوند كه فرمود: (هيچ آيه اي را نسخ نكرده و فراموش نمي سازيم، مگر آنكه چيز بهتري يا همانند آن، جايگزينش مي كنيم) [بقره:108]

1696ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ عُمَرُ τ: أَقْرَؤُنَا أُبَيٌّ، وَأَقْضَانَا عَلِيٌّ، وَإِنَّا لَنَدَعُ مِنْ قَوْلِ أُبَيٍّ، وَذَاكَ أَنَّ أُبَيًّا يَقُولُ: لا أَدَعُ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (**مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا**). (بخاری:4481)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: عمر گفت: بهترين قاري ما، اُبي، و بهترين قاضي ما، علي بن ابيطالب است. اما گاهي قول ابي را ترك ميكنيم. چرا كه أبي ميگويد: آنچه از رسول خدا ρ شنيده ام، آنرا رها نميكنم در حالي كه خداوند متعال فرموده است: (**مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا**) يعني هيچ آيهاي را نسخ نكرده و فراموش نمي سازيم مگر آنكه چيز بهتري يا همانند آن، جايگزين اش ميكنيم.

باب (6): اين گفتة خداي عز وجل كه مي فرمايد: (وگفتند: خداوند، فرزندي براي خود، برگزيده است، حال آنكه او پاك است) [بقره:116]

1697. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ: كَذَّبَنِي ابْنُ آدَمَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، وَشَتَمَنِي وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، فَأَمَّا تَكْذِيبُهُ إِيَّايَ فَزَعَمَ أَنِّي لا أَقْدِرُ أَنْ أُعِيدَهُ كَمَا كَانَ، وَأَمَّا شَتْمُهُ إِيَّايَ فَقَوْلُهُ لِي وَلَدٌ، فَسُبْحَانِي أَنْ أَتَّخِذَ صَاحِبَةً أَوْ وَلَدًا». (بخاری:4482)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ρ گفت: خداوند فرمود: «فرزند آدم مرا تكذيب كرد و اين كار، شايستة او نبود. و فرزند آدم مرا دشنام داد حال آنكه اين كار، شايستة او نبود. اما تكذيب، اين است كه ميگويد: من نميتوانم دوباره او را زنده كنم. و دشنام اش اين

است که مي‌گويد: من، فرزند دارم در حالي که من از داشتن زن و فرزند، پاك و منزه هستم».

باب (7): اين گفتة خداوند عز وجل که مي فرمايد: (از مقام ابراهيم براي خود، جاي نماز، برگيريد) [بقره: 125]

1698. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: قَالَ عُمَرُ τ: وَافَقْتُ اللَّهَ فِي ثَلاَثٍ، أَوْ وَافَقَنِي رَبِّي فِي ثَلاَثٍ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوِ اتَّخَذْتَ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى، وَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ، فَلَوْ أَمَرْتَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ، قَالَ: وَبَلَغَنِي مُعَاتَبَةُ النَّبِيِّ ρ بَعْضَ نِسَائِهِ، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِنَّ، قُلْتُ: إِنِ انْتَهَيْتُنَّ أَوْ لَيُبَدِّلَنَّ اللَّهُ رَسُولَهُ ρ خَيْرًا مِنْكُنَّ، حَتَّى أَتَيْتُ إِحْدَى نِسَائِهِ، قَالَتْ: يَا عُمَرُ أَمَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ρ مَا يَعِظُ نِسَاءَهُ حَتَّى تَعِظَهُنَّ أَنْتَ؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: **(عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ)** الآيَةَ. (بخاری: 4483)

ترجمه: انس τ مي‌گويد: عمر بن خطاب τ گفت: در سه مورد، نظر من با وحي خدا موافق گرديد يا خداوند در سه مورد با نظرم، موافقت كرد: 1ـ گفتم: اي رسول خدا! چقدر خوب است كه در مقام ابراهيم، نماز بخواني. 2ـ گفتم: يا رسول الله! افراد خوب و بد به خانة شما مي‌آيند چقدر خوب است اگر دستور دهي تا مادران مؤمنان، حجاب كنند. آنگاه خداوند، آية حجاب را نازل فرمود. 3ـ وقتي به من خبر رسيد كه نبي اكرم ρ بعضي از همسرانش را سرزنش نموده است، نزد آنان رفتم و گفتم: يا از اين كارتان بازآييد يا خداوند، زناني بهتر از شما براي رسولش، جايگزين خواهد ساخت. تا اينكه يكي از همسرانش (ام سلمه) كه نزد او رفته بودم، گفت: اي عمر! مگر رسول خدا ρ نمي‌تواند همسرانش را نصيحت كند كه تو آنها را نصيحت مي‌كني؟ آنگاه خداوند اين آيه را نازل فرمود: **(عَسَى رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ)** يعني اگر پيامبر، شما را طلاق دهد، چه بسا

خداوند بجاي شما، همسران بهتري را نصيب او گرداند.

باب (8): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (بگوييد: به خداوند و آنچه كه به سوي ما نازل شده است، ايمان داريم) [بقره:136]

1699. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَقْرَءُونَ التَّوْرَاةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ، وَيُفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لأَهْلِ الإِسْلامِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ، وَلا تُكَذِّبُوهُمْ وَقُولُوا: (**آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا**)» الآيَةَ. (بخارى: 4485)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: اهل كتاب، تورات را به زبان عبري ميخواندند و آنرا به زبان عربي براي مسلمانان، تفسير ميكردند. رسول الله τ فرمود: «اهل كتاب را نه تصديق كنيد و نه تكذيب. بلكه به آنها بگوييد: (**آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا**) يعني ما به خداوند و آنچه كه بسوي ما نازل كرده است، ايمان داريم».

باب (9): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (شما را يك ملت ميانه رو قرار داديم تا روز قيامت بر مردم، گواه باشيد) [بقره: 143]

1700. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «يُدْعَى نُوحٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: هَلْ بَلَّغْتَ؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيُقَالُ لأُمَّتِهِ: هَلْ بَلَّغَكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: مَا أَتَانَا مِنْ نَذِيرٍ، فَيَقُولُ: مَنْ يَشْهَدُ لَكَ؟ فَيَقُولُ: مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ، فَتَشْهَدُونَ أَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ (**وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا**) فَذَلِكَ

قَوْلُهُ جَلَّ ذِكْرُهُ: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)». وَالْوَسَطُ: الْعَدْلُ. (بخاری:4487)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «روز قيامت، نوح فراخوانده مي شود. مي گويد: لبيك اي پروردگارم! آمادة خدمتم. خداوند مي‌فرمايد: ايا (آنچه را كه به تو گفته بودم) ابلاغ كردي؟ مي‌گويد: بلي. سپس از امتش مي‌پرسند: آيا به شما ابلاغ كرد؟ مي‌گويند: هيچ ترسانندهِ اي نزد ما نيامده است. خداوند به نوح مي‌گويد: چه كسي گواه تو است؟ مي گويد: محمد و امتاش. آنگاه شما گواهي مي‌دهيد كه او ابلاغ نموده است و پيامبر نيز گواه شما است. اينجاست كه خداوند بلند مرتبه مي‌فرمايد: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)». يعني شما را يك ملت ميانه رو قرار داديم تا روز قيامت، بر مردم، گواه باشيد. وپيامبر اكرم ρ بر شما گواه باشد.

باب (10): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد:
(سپس، از همانجاكه مردم روان مي شوند، برويد) [بقره:199]

1701ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَتْ قُرَيْشٌ وَمَنْ دَانَ دِينَهَا يَقِفُونَ بِالْمُزْدَلِفَةِ، وَكَانُوا يُسَمَّوْنَ الْحُمْسَ، وَكَانَ سَائِرُ الْعَرَبِ يَقِفُونَ بِعَرَفَاتٍ، فَلَمَّا جَاءَ الإِسْلامُ أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ρ أَنْ يَأْتِيَ عَرَفَاتٍ، ثُمَّ يَقِفَ بِهَا، ثُمَّ يُفِيضَ مِنْهَا. (بخاری:4520)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: قريش و هم كيشانشان در مزدلفه، وقوف مي‌كردند و به آنها حُمس

(متعصب و تندرو) مي‌گفتند. اما ساير اعراب در عرفات، وقوف مي‌كردند. پس هنگامي كه اسلام آمد، خداوند به پيامبرش دستور داد تا به عرفات برود و در آنجا وقوف كند. سپس از آنجا روانة (مزدلفه) شود.

باب (11): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (و برخي از آنان مي گويند: پروردگارا! به ما در دنيا و آخرت، نيكي عطا فرما) [بقره: 201]

1702. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ (رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ). (بخارى:4522)

ترجمه: انس τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ همواره اين دعا را مي‌خواند: **اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.** يعني بار الها! پروردگار ما! در دنيا به ما نيكي عطا كن و در آخرت نيز به ما نيكي عطا فرما. و ما را از عذاب دوزخ، نجات بده.

باب (12): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (آنان با اصرار، ـ چيزي ـ از مردم نمي خواهند) [بقره: 273]

1703ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لَيْسَ الْمِسْكِينُ الَّذِي تَرُدُّهُ التَّمْرَةُ وَالتَّمْرَتَانِ، وَلا اللُّقْمَةُ وَلا اللُّقْمَتَانِ، إِنَّمَا الْمِسْكِينُ الَّذِي يَتَعَفَّفُ، وَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ يَعْنِي قَوْلَهُ (لا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا). (بخارى:4539)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مسكين كسي نيست كه يك يا دو دانة خرما و يك يا دو لقمه، او را (از درخانه‌ها) باز مي‌گردانند. بلكه مسكين حقيقي، كسي است كه از خواستن، خودداري مي‌كند. اگر خواستيد مي‌توانيد اين آيه را

بخوانيد: **(لا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا)** يعني آنان با اصرار، (چيزي) از مردم نمي‌خواهند».

سورة آل عمران

باب (13): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (بعضي از آيات، آيات محكمات اند ، كه اساس قران هستند و برخي ديگر، آيات متشابهات اند) [آل عمران:7]

1704- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: تَلاَ رَسُولُ اللَّهِ ρ هَذِهِ الآيَةَ: **(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُو الأَلْبَابِ)** قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «فَإِذَا رَأَيْتِ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ فَأُولَئِكِ الَّذِينَ سَمَّى اللَّهُ فَاحْذَرُوهُمْ». (بخارى:4547)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول الله ρ اين آيه را تلاوت كرد: **(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُولُو الأَلْبَاب)** (خداوند، همان ذاتي است كه قرآن را بر تو نازل كرد. برخي از آيات آن، آيات محكم‌اند كه آنها اساس قرآن هستند و برخي ديگر، آيات متشابهات‌اند. اما كساني كه در دلهايشان، كجي وجود دارد، براي فتنه انگيزي و تأويل ـ نادرست ـ بدنبال متشابهات مي‌روند در حالي كه تأويل ـ درست ـ آنها را جز خدا، كسي ديگر نمي‌داند. و ثابت قدمان در علم و دانش، مي‌گويند: ما به آنها ايمان

داريم. همة آنها از جانب پروردگار ماست. و پند نمي‌گيرند مگر صاحبان خرد).

آنگاه فرمود: «هرگاه، كساني را ديديد كه به دنبال متشابهات مي‌روند، بدانيد كه آنها همان كساني هستند كه خداوند از آنان، نام برده است پس از آنها دوري كنيد».

باب (14): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (همانا كساني كه عهد و پيمان خود با خداوند و سوگند هايشان را به بهاي اندكي مي فروشند) [آل عمران:77]

1705. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّه اختصم إليه امْرَأَتَانِ كَانَتَا تَخْرِزَانِ فِي بَيْتٍ أَوْ فِي الْحُجْرَةِ، فَخَرَجَتْ إِحْدَاهُمَا وَقَدْ أُنْفِذَ بِإِشْفًى فِي كَفِّهَا، فَادَّعَتْ عَلَى الأُخْرَى، فَرُفِعَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِρ: «لَوْ يُعْطَى النَّاسُ بِدَعْوَاهُمْ، لَذَهَبَ دِمَاءُ قَوْمٍ وَأَمْوَالُهُمْ» ذَكِّرُوهَا بِاللَّهِ، وَاقْرَءُوا عَلَيْهَا: **(إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ)** فَذَكَّرُوهَا، فَاعْتَرَفَتْ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعَى عَلَيْهِ». (بخاری:4552)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است: دو زن كه در خانه يا حجره‌اي، چرم دوزي مي‌كردند، دعواي خود را نزد ايشان بردند. يكي از آنها كه درفش در كف دستش فرو رفته بود، از خانه بيرون آمد و ادعا كرد كه ديگري اين كار را كرده است. سپس دعوا را نزد ابن عباس بردند. او گفت: رسول الله ρ فرمود: «اگر به مردم به مجرد ادعا كردن، بدهند، خون و اموال مردم، به هدر مي‌رود». پس او را به ياد خدا بيندازيد و اين آيه را برايش بخوانيد: **(إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ)** يعني همانا كساني كه عهد و پيمان خود با خداوند و سوگندهايشان را به بهاي اندكي مي‌فروشند، هيچگونه سهمي در آخرت ندارند.

راوي مي گويد: پس از اينكه او را به ياد خدا انداختند، اعتراف كرد. ابن عباس رضي الله عنهما گفت: نبي اكرم ρ فرمود: «سوگند بر مدعي عليه است».

باب (15): اين گفتة خداوند عز و جل كه مي فرمايد:
(مردم، عليه شما جمع شده اند) [آل عمران:173]

1706- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: (حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ) قَالَهَا إِبْرَاهِيمُ υ حِينَ أُلْقِيَ فِي النَّارِ، وَقَالَهَا مُحَمَّدٌρ حِينَ قَالُوا: **(إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ)**. (بخاری:4563)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما ميگويد: هنگامي كه ابراهيم عليه السلام را در آتش انداختند، حسبنا و نعم الوكيل گفت. و هنگامي كه به محمد ρ (ويارانش) گفتند: مردم، عليه شما جمع شده اند از آنها بترسيد، ايمانشان افزايش يافت و گفتند: حسبنا الله و نعم الوكيل . يعني خداوند براي ما كافي است و او بهترين، كارساز است.

باب (16): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد:
(يقينا شما از اهل كتاب و مشركين، اذيت وآزار زيادي خواهيد ديد) [آل عمران:186]

1707- عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِρ رَكِبَ عَلَى حِمَارٍ، عَلَى قَطِيفَةٍ فَدَكِيَّةٍ، وَأَرْدَفَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَرَاءَهُ يَعُودُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ فِي بَنِي الْحَارِث بْنِ الْخَزْرَجِ قَبْلَ وَقْعَةِ بَدْرٍ، حَتَّى مَرَّ بِمَجْلِسٍ فِيهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ، فَإِذَا فِي الْمَجْلِسِ أَخْلاطٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُشْرِكِينَ عَبَدَةِ الأَوْثَانِ وَالْيَهُودِ وَالْمُسْلِمِين، وَفِي الْمَجْلِسِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ، فَلَمَّا

غَشِيَتِ الْمَجْلِسَ عَجَاجَةُ الدَّابَّةِ، خَمَّرَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ أَنْفَهُ بِرِدَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: لا تُغَبِّرُوا عَلَيْنَا، فَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ وَقَفَ، فَنَزَلَ فَدَعَاهُمْ إِلَى اللَّهِ، وَقَرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ: أَيُّهَا الْمَرْءُ، إِنَّهُ لا أَحْسَنَ مِمَّا تَقُولُ، إِنْ كَانَ حَقًّا فَلا تُؤْذِنَا بِهِ فِي مَجْلِسِنَا، ارْجِعْ إِلَى رَحْلِكَ، فَمَنْ جَاءَكَ فَاقْصُصْ عَلَيْهِ، فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَاغْشَنَا بِهِ فِي مَجَالِسِنَا، فَإِنَّا نُحِبُّ ذَلِكَ، فَاسْتَبَّ الْمُسْلِمُونَ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْيَهُودُ، حَتَّى كَادُوا يَتَثَاوَرُونَ، فَلَمْ يَزَلِ النَّبِيُّ ρ يُخَفِّضُهُمْ حَتَّى سَكَنُوا، ثُمَّ رَكِبَ النَّبِيُّ ρ دَابَّتَهُ فَسَارَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ρ: «يَا سَعْدُ أَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالَ أَبُو حُبَابٍ؟ . يُرِيدُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أُبَيٍّ . قَالَ: كَذَا وَكَذَا». قَالَ سَعْدُ ابْنُ عُبَادَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ اعْفُ عَنْهُ، وَاصْفَحْ عَنْهُ، فَوَالَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ، لَقَدْ جَاءَ اللَّهُ بِالْحَقِّ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ، لَقَدِ اصْطَلَحَ أَهْلُ هَذِهِ الْبُحَيْرَةِ عَلَى أَنْ يُتَوِّجُوهُ فَيُعَصِّبُوهُ بِالْعِصَابَةِ، فَلَمَّا أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ بِالْحَقِّ الَّذِي أَعْطَاكَ اللَّهُ شَرِقَ بِذَلِكَ، فَذَلِكَ فَعَلَ بِهِ مَا رَأَيْتَ، فَعَفَا عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ، وَكَانَ النَّبِيُّ ρ وَأَصْحَابُهُ يَعْفُونَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ وَأَهْلِ الْكِتَابِ كَمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ، وَيَصْبِرُونَ عَلَى الأَذَى، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: **(وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا)** الآيَةَ وَقَالَ اللَّهُ: **(وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ)** إِلَى آخِرِ الآيَةِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ρ يَتَأَوَّلُ الْعَفْوَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ، حَتَّى أَذِنَ اللَّهُ فِيهِمْ، فَلَمَّا غَزَا رَسُولُ اللَّهِ ρ بَدْرًا فَقَتَلَ اللَّهُ بِهِ صَنَادِيدَ كُفَّارِ قُرَيْشٍ، قَالَ ابْنُ أُبَيٍّ ابْنُ سَلُولَ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَعَبَدَةِ الأَوْثَانِ: هَذَا أَمْرٌ قَدْ تَوَجَّهَ فَبَايَعُوا الرَّسُولَ ρ عَلَى الإِسْلامِ، فَأَسْلَمُوا. (بخاری:4566)

ترجمه: از اسامه بن زيد رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ قبل از جنگ بدر بر الاغي كه پالاني ساخت فدك بر آن بود، سوار شد و او را نيز پشت سر خود، سوار كرد و به عيادت سعد بن عباده

که در محلة بني حارث بن خزرج بسر مي‌برد، رفت. در مسير راه از كنار مجلسي که عبدالله بن ابي بن سلول در آنجا بود، گذشت. گفتني است که اين ماجرا قبل از اظهار اسلام عبدالله بن ابي رخ داد و آن مجلس، تركيبي از مسلمانان، مشركين، بت‌پرستان و يهوديان بود. و عبدالله بن رواحه نيز در آن مجلس، حضور داشت. پس هنگامي که گرد و غبار الاغ به مجلس رسيد، عبدالله بن ابي بيني‌اش را با چادرش گرفت و گفت: ما را گرد و خاك ندهيد. رسول الله ρ به آنان سلام داد. سپس توقف كرد و از مركب، پايين آمد و آنها را به سوي خدا دعوت نمود و براي آنان، قرآن تلاوت كرد. عبدالله بن ابي بن سلول گفت: اي مرد! سخناني بهتر از سخنان تو وجود ندارد. اگر آنها حق‌اند، پس به ما، در مجالس، اذيت و آزار مرسان. بلكه به خانه‌ات برگرد و هر كس که نزد تو آمد، برايش داستان‌سرايي كن. عبدالله بن رواحه گفت: بلي، اي رسول خدا! سخنانت را در مجالس ما بگو. چرا که ما آنها را دوست داريم. در نتيجه، مسلمانان، مشركين و يهود به يكديگر ناسزا گفتند تا جاييكه نزديك بود با يكديگر درگير شوند. و رسول خدا ρ همچنان، آنان را به آرامش دعوت مي‌كرد تا اينكه آرام گرفتند. سپس، سوار مركب شد و به راهش ادامه داد تا به منزل سعد بن عباده رسيد. آنگاه، نبي اكرم ρ فرمود: «اي سعد! آيا سخنان ابوحباب (عبدالله بن ابي) را شنيده‌اي؟ او چنين و چنان مي‌گويد». سعد بن عباده گفت: اي رسول خدا! او را ببخش و از او درگذر. سوگند به ذاتي که قرآن را بر تو نازل كرده است، در حالي که مردم مدينه، اتفاق نظر كرده بودند تا بر سر او عمامه بنهند و تاج پادشاهي بگذارند، خداوند، حقي را که بر تو نازل كرد، آورد. پس هنگامي که خداوند با اين حقي که بر تو نازل فرمود، نخواست اين كار، عملي شود، لقمه برايش، گلوگير شد. و برخوردي که از او مشاهده كردي، بدين جهت بود. آنگاه، رسول خدا ρ او را بخشيد.

و عادت رسول خدا ρ و صحابه رضوان الله عليهم اجمعين نيز همين بود که مشركين و اهل كتاب را طبق دستور خدا، مي‌بخشيدند و بر اذيت و آزارشان،

صبر مي‌كردند. خداوند عزوجل مي‌فرمايد: **(وَلَتَسْمَعُنَّ مِنْ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الأُمُورِ)** (آل عمران: 186)

(قطعاً شما از كساني كه قبل از شما به آنها كتاب داده شده است و از مشركين، اذيت و آزار فراواني مي‌بينيد. و اگر صبر كنيد و تقوا پيشه سازيد، پس اين، از اموري است كه نياز به عزم راسخ دارد).

همچنين خداوند متعال مي‌فرمايد: **(وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)** (بقره: 109)

(بسياري از اهل كتاب بخاطر حسدي كه در وجودشان، ريشه دوانده است، دوست دارند شما را بعد از پذيرش ايمان و پس از آنكه حق برايشان روشن شده است، بازگردانند. پس گذشت كنيد و چشم پوشي نماييد تا خداوند، فرماني دهد. همانا خداوند بر هر چيزي، تواناست).

و رسول خدا ρ به دستور خداوند كه عفو و گذشت بود، عمل مي‌كرد تا اينكه خداوند به آنحضرت ρ اجازة جهاد داد. پس از جنگ بدر كه سران قريش، كشته شدند، عبدالله بن ابي بن سلول و مشركين و بتپرستان همراه او گفتند: دين محمد، پيروز شد. لذا با پيامبر اكرم ρ بر اسلام، بيعت كردند و (به ظاهر) مسلمان شدند.

باب (17): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (گمان مبر آنان كه از كارهايشان خوشحال مي شوند...) [آل عمران:188]

1708. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ: أَنَّ رِجَالاً مِنَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ كَانَ إِذَا خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِلَى الْغَزْوِ تَخَلَّفُوا عَنْهُ، وَفَرِحُوا بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ

اللَّهِ ρ فَإِذَا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ اعْتَذَرُوا إِلَيْهِ وَحَلَفُوا، وَأَحَبُّوا أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، فَنَزَلَتْ: **(لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا)** الآيَةَ. (بخارى:4567)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي‌گويد: در زمان رسول الله ρ هنگامي كه آنحضرت ρ به جهاد مي‌رفت، عده‌اي از منافقين از آن، باز مي‌ماندند (به جهاد نمي‌رفتند). و از اين نشستن‌شان، خوشحال بودند. و هنگامي كه رسول الله ρ مي‌آمد، عذر مي‌آوردند و سوگند مي‌خوردند. و دوست داشتند بخاطر كارهايي كه انجام نداده‌اند، مورد ستايش قرار گيرند. لذا اين آيه نازل شد: **(لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلاَ تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ)** يعني گمان مبر آنان كه از كارهاي ناشايستي كه انجام مي‌دهند، خوشحال مي‌شوند و دوست دارند كه بخاطر كارهاي ـ نيكي ـ كه انجام نداده‌اند، ستايش شوند، از عذاب الهي، نجات يابند. بلكه برايشان، عذاب دردناكي است.

1709. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا وَقَدْ قِيْلَ لَهُ: لَئِنْ كَانَ كُلُّ امْرِئٍ فَرِحَ بِمَا أُوتِيَ وَأَحَبَّ أَنْ يُحْمَدَ بِمَا لَمْ يَفْعَلْ مُعَذَّبًا، لَنُعَذَّبَنَّ أَجْمَعُونَ، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَمَا لَكُمْ وَلِهَذِهِ، إِنَّمَا دَعَا النَّبِيُّ ρ يَهُودَ، فَسَأَلَهُمْ عَنْ شَيْءٍ فَكَتَمُوهُ إِيَّاهُ، وَأَخْبَرُوهُ بِغَيْرِهِ، فَأَرَوْهُ أَنْ قَدِ اسْتَحْمَدُوا إِلَيْهِ بِمَا أَخْبَرُوهُ عَنْهُ فِيمَا سَأَلَهُمْ، وَفَرِحُوا بِمَا أُوتُوا مِنْ كِتْمَانِهِمْ. (بخارى:4568)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه از او پرسيدند: اگر تمام كساني كه از كارهاي خود، خوشحال مي‌شوند و دوست دارند بخاطر كارهايي كه انجام نداده‌اند، مورد ستايش قرار گيرند، عذاب داده شوند، همة ما عذاب داده مي‌شويم؟ ابن عباس رضي الله عنهما گفت: اين آيه در مورد شما نيست. نبي اكرم ρ يهود را خواست و از آنان درمورد چيزي پرسيد. آنها آن را كتمان كردند و چيز ديگري به او گفتند و چنين پنداشتند كه بخاطر پاسخي كه

ارائه داده‌اند، نزد پیامبر، مورد ستایش قرار گرفته‌اند. و از اینکه بخاطر کارشان، ستایش شده‌اند، خوشحال شدند.

سورة نساء

باب (18): این گفتة خداوند متعال که مي فرماید: (و اگر ترسیدید که در ازدواج با دختران یتیم، نمیتوانید عدالت را رعایت کنید...) [نساء:3]

1710. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا سَأَلَهَا عُرْوَةُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: **(وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى)** فَقَالَتْ: يَا ابْنَ أُخْتِي هَذِهِ الْيَتِيمَةُ تَكُونُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا، تَشْرَكُهُ فِي مَالِهِ، وَيُعْجِبُهُ مَالُهَا وَجَمَالُهَا، فَيُرِيدُ وَلِيُّهَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِغَيْرِ أَنْ يُقْسِطَ فِي صَدَاقِهَا، فَيُعْطِيَهَا مِثْلَ مَا يُعْطِيهَا غَيْرُهُ، فَنُهُوا عَنْ أَنْ يَنْكِحُوهُنَّ إِلاَّ أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ وَيَبْلُغُوا لَهُنَّ أَعْلَى سُنَّتِهِنَّ فِي الصَّدَاقِ، فَأُمِرُوا أَنْ يَنْكِحُوا مَا طَابَ لَهُمْ مِنَ النِّسَاءِ سِوَاهُنَّ، قَالَتْ عَائِشَةُ: وَإِنَّ النَّاسَ اسْتَفْتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ρ بَعْدَ هَذِهِ الآيَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ **(وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ)** قَالَتْ عَائِشَةُ: وَقَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي آيَةٍ أُخْرَى **(وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ)** رَغْبَةُ أَحَدِكُمْ عَنْ يَتِيمَتِهِ حِينَ تَكُونُ قَلِيلَةَ الْمَالِ وَالْجَمَالِ، قَالَتْ: فَنُهُوا أَنْ يَنْكِحُوا عَنْ مَنْ رَغِبُوا فِي مَالِهِ وَجَمَالِهِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ إِلاَّ بِالْقِسْطِ، مِنْ أَجْلِ رَغْبَتِهِمْ عَنْهُنَّ إِذَا كُنَّ قَلِيلاتِ الْمَالِ وَالْجَمَالِ. (بخاری: 4574)

ترجمه: از عایشه رضي الله عنها روایت است که عروه از او دربارة این سخن خداوند متعال که می‌فرماید: **(وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى)** پرسید. **گفت:** ای خواهر زاده! این آیه دربارة دختر یتیمي است که تحت سرپرستي ولي‌اش قرار دارد و آن دختر، شریک مال او است. و ولي اش مال و جمال‌اش را می‌پسندد و تصمیم می‌گیرد که با او ازدواج کند،

بدون اينكه عدالت را دربارة مهريه‌اش رعايت كند و به او همان مهريه‌اي را بدهد كه ديگران به او مي‌دهند. چنين كساني از ازدواج با دختران يتيم، نهي شدند و به آنان دستور داده شد كه با زنان ديگري كه مورد پسندشان مي‌باشند، ازدواج كنند. مگر اينكه عدالت را در مورد آنان، رعايت كنند و بالاترين مهريه‌اي را كه در عرف آنان، رايج است، در نظر بگيرند. در غير اين‌صورت، به آنان دستور داده شده است كه با زنان ديگري كه دوست دارند، ازدواج كنند.

عايشه رضي الله عنها مي گويد: پس از نزول اين آيه، مردم از رسول خدا ρ فتوا خواستند. آنگاه خداوند، اين آيه را نازل فرمود: **(وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاء)** يعني مردم از تو دربارة زنان مي‌پرسند.

عايشه مي‌گويد: خداوند در ادامة آيه مي‌فرمايد: **(وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ)** يعني مي‌خواهيد آنان را نكاح كنيد. منظور آيه اين است: كساني كه مي‌خواهند با يتيماني كه از مال و جمال اندكي برخوردارند، ازدواج كنند با وجودي كه به آنان، علاقه‌اي ندارند، از اين كار، منع شده‌اند مگر اينكه در مورد آنان، عدالت را رعايت كنند.

باب (19): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (خداوند، شما را دربارة فرزندانتان سفارش مي‌كند) [نساء:11]

1711- عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: عَادَنِي النَّبِيُّ ρ وَأَبُو بَكْرٍ فِي بَنِي سَلِمَةَ مَاشِيَيْنِ، فَوَجَدَنِي النَّبِيُّ ρ لا أَعْقِلُ شَيْئًا، فَدَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ مِنْهُ، ثُمَّ رَشَّ عَلَيَّ فَأَفَقْتُ، فَقُلْتُ: مَا تَأْمُرُنِي أَنْ أَصْنَعَ فِي مَالِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَنَزَلَتْ: **(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلادِكُمْ)**. (بخاری:4577)

ترجمه: جابرτ مي‌گويد: نبي اكرم ρ و ابوبكر τ پياده، براي عيادت من به محلة بني سلمه آمدند. رسول اكرم ρ مرا ديد كه بيهوش شده‌ام. پس

آب خواست و وضو گرفت و بر من، آب پاشيد. آنگاه به هوش آمدم و گفتم: اي رسول خدا! در مورد اموالم به من چه دستوري ميدهيد؟ پس اين آيه نازل شد: **(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلادِكُمْ)** يعني خداوند، شما را دربارة فرزندانتان، سفارش ميكند.

باب (20): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: (خداوند به اندازة ذره اي هم ظلم نمي كند) [نساء:40]

1712. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ: أَنَّ أُنَاسًا فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ρ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَذَكَرَ حَدِيثَ الرُّؤْيَةِ وَقَدْ تَقَدَّمَ بِكَامِلِهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ: تَتْبَعُ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ، فَلاَ يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ غَيْرَ اللَّهِ مِنَ الأَصْنَامِ وَالأَنْصَابِ إِلاَّ يَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ. حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلاَّ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ، بَرٌّ أَوْ فَاجِرٌ، وَغُبَّرَاتُ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَيُدْعَى الْيَهُودُ، فَيُقَالُ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْبُدُ عُزَيْرَ ابْنَ اللَّهِ، فَيُقَالُ لَهُمْ: كَذَبْتُمْ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلا وَلَدٍ، فَمَاذَا تَبْغُونَ؟ فَقَالُوا: عَطِشْنَا رَبَّنَا فَاسْقِنَا فَيُشَارُ: أَلاَ تَرِدُونَ؟ فَيُحْشَرُونَ إِلَى النَّارِ كَأَنَّهَا سَرَابٌ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا، فَيَتَسَاقَطُونَ فِي النَّارِ، ثُمَّ يُدْعَى النَّصَارَى، فَيُقَالُ لَهُمْ: مَنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ؟ قَالُوا: كُنَّا نَعْبُدُ الْمَسِيحَ ابْنَ اللَّهِ، فَيُقَالُ لَهُمْ: كَذَبْتُمْ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ صَاحِبَةٍ وَلا وَلَدٍ، فَيُقَالُ لَهُمْ: مَاذَا تَبْغُونَ؟ فَكَذَلِكَ مِثْلَ الأَوَّلِ، حَتَّى إِذَا لَمْ يَبْقَ إِلاَّ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، أَتَاهُمْ رَبُّ الْعَالَمِينَ فِي أَدْنَى صُورَةٍ مِنَ الَّتِي رَأَوْهُ فِيهَا، فَيُقَالُ: مَاذَا تَنْتَظِرُونَ؟ تَتْبَعُ كُلُّ أُمَّةٍ مَا كَانَتْ تَعْبُدُ، قَالُوا: فَارَقْنَا النَّاسَ فِي الدُّنْيَا عَلَى أَفْقَرِ مَا كُنَّا إِلَيْهِمْ وَلَمْ نُصَاحِبْهُمْ، وَنَحْنُ نَنْتَظِرُ رَبَّنَا الَّذِي كُنَّا نَعْبُدُ، فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: لا نُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاثاً». (بخارى:4581)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي‌گويد: افرادي در زمان نبي اكرم ρ گفتند: اي رسول خدا! آيا ما در روز قيامت، پروردگارمان را مي‌بينيم؟ آنگاه راوي، حديث رؤيت را بيان كرد كه شرح كامل آن، قبلاً گذشت. در اين روايت مي گويد: رسول خدا ρ فرمود: «روز قيامت، ندا دهنده‌اي ندا مي‌دهد كه هر امتي، به دنبال كسي يا چيزي برود كه او را عبادت كرده است. پس تمام كساني كه غير از خدا، بت و يا چيز ديگري را عبادت مي‌كرده‌اند، در آتش مي‌افتند. تا جايي كه فقط خدا پرستان نيكوكار و بدكار و بقاياي اهل كتاب، باقي مي‌مانند. سپس يهوديان را صدا مي‌زنند و به آنان مي‌گويند: چه كسي را عبادت مي‌كرديد؟ مي‌گويند: عزير فرزند خدا را عبادت مي‌كرديم. به آنها مي‌گويند: دروغ مي‌گوييد. خداوند زن و فرزند ندارد. اكنون چه مي‌خواهيد؟ مي‌گويند: پروردگارا! تشنه هستيم. به ما آب بده. آنگاه با اشاره به آنان مي‌گويند كه چرا وارد نمي شويد (و آب نمي‌نو شيد)؟ سپس آنها بسوي جهنم كه مانند سراب است و بخشي از آن، بخشي ديگر را نابود مي‌كند، سوق داده مي شوند. پس در آتش مي‌افتند. بعد از آن، نصاري را صدا مي‌زنند و به آنان مي‌گويند: چه كسي را عبادت مي‌كرديد؟ مي‌گويند: مسيح فرزند خدا را عبادت مي‌كرديم. به آنها مي‌گويند: دروغ مي‌گوييد. خداوند، زن و فرزندي ندارد. آنگاه به آنان مي‌گويند: اكنون چه مي‌خواهيد؟ پس آنها نيز به سرنوشت گروه اول، دچار مي شوند. تا اينكه فقط خداپرستان نيكوكار و بدكار، باقي مي‌مانند. سپس پروردگار جهانيان با نزديكترين چهره‌اي كه از او در ذهن دارند، نزد آنان مي‌آيد. آنگاه به آنها مي‌گويند: منتظر چه هستيد؟ هر امتي دنبال كسي يا چيزي برود كه او را عبادت كرده است. مي‌گويند: ما در دنيا از مردم، فاصله گرفتيم و با آنان، دوست نشديم با وجوديكه شديداً به آنها نيازمند بوديم. وهم اكنون، منتظر پروردگارمان هستيم كه او را عبادت كرده‌ايم. خداوند مي‌گويد: من پروردگار شما هستم. آنها دو يا سه بار مي‌گويند: ما چيزي را با خدا، شريك نمي‌سازيم.

باب (21): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (چگونه خواهد بود آنگاه كه از هر ملتي، گواهي بياوريم...)

[نساء: 41]

1713- عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ρ: «اقْرَأْ عَلَيَّ». قُلْتُ: آقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ؟ قَالَ: «فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي». فَقَرَأْتُ عَلَيْهِ سُورَةَ النِّسَاءِ حَتَّى بَلَغْتُ **(فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاءِ شَهِيدًا)** قَالَ: «أَمْسِكْ». فَإِذَا عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ. (بخارى:4582)

ترجمه: عبدالله بن مسعود رضي الله عنه ميگويد: نبي اكرم ρ به من فرمود: «برايم قرآن بخوان». گفتم: چگونه برايت قرآن بخوانم در حالي كه قرآن بر تو نازل شده است؟! فرمود: «دوست دارم آنرا از ديگران بشنوم». پس سورة نساء را برايش تلاوت كردم تا به اين آيه رسيدم كه: **(فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاءِ شَهِيدًا)** يعني چگونه خواهد بود آنگاه كه از هر ملتي، گواهي بياوريم و تو را بعنوان گواه اينان، بياوريم.

رسول اكرم ρ فرمود: «بس كن». پس ديدم كه اشك از چشمان مباركش، سرازير است.

باب (22): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: (بي گمان كساني را كه فرشتگان، قبض روح مي كنند در حالي كه بر خود، ستم كرده اند...) [نساء97]

1714- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ نَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا مَعَ الْمُشْرِكِينَ، يُكَثِّرُونَ سَوَادَ الْمُشْرِكِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ يَأْتِي السَّهْمُ فَيُرْمَى بِهِ،

فَيُصِيبُ أَحَدَهُمْ فَيَقْتُلُهُ، أَوْ يُضْرَبُ فَيُقْتَلُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ (**إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ**) الآيَةَ. (بخارى:4596)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما ميگويد: در زمان رسول الله ρ عده اي از مسلمانان، با مشركين بودند و باعث سياهي لشكر آنان ميشدند. در نتيجه، تيري مي‌آمد وبه آنان اصابت مي‌كرد. يا زده و كشته مي‌شدند. آنگاه، خداوند اين آيه را نازل فرمود: (**إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ**) يعني بي‌گمان، كساني را كه فرشتگان، قبض روح مي‌كنند در حالي كه بر خود، ستم كرده اند، بدانها گفته مي شود: چگونه بسر برده ايد؟ مي‌گويند: ما بيچارگاني در روي زمين بوديم. فرشتگان مي‌گويند: مگر زمين خدا وسيع نبود تا در آن، هجرت كنيد. چنين كساني، جايگاهشان، دوزخ است و دوزخ، بد جايگاهي است.

باب (23): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (ما بر تو وحي فرستاديم همچنان كه بر نوح، وحي فرستاديم...) [نساء:163]

1715. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى، فَقَدْ كَذَبَ». (بخارى: 4604)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هركس، بگويد: من از يونس بن متي بهترم، دورغ گفته است».

سورة مائده

باب (24): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (اي پيامبر! آنچه را كه از سوي پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ كن...) [مائده:67]

1716- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًاρ كَتَمَ شَيْئًا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَدْ كَذَبَ، وَاللَّهُ يَقُولُ: **(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)** الآيَةَ. (بخارى:4612)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: هركس به تو گفت كه محمد چيزي را از آنچه كه خداوند بر او نازل فرموده، پنهان ساخته است، دروغ مي‌گويد. زيرا خداوند مي‌فرمايد: **(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)** يعني اي پيامبر! آنچه را كه از سوي پروردگارت به تو نازل شده، ابلاغ كن. اگر چنين نكردي، رسالت خدا را ابلاغ نكرده‌اي.

باب (25): اين گفتة خداوند كه مي فرمايد: (اي مؤمنان! چيزهاي پاكيزه اي را كه خداوند براي شما حلال ساخته بر خود حرام مكنيد) [مائده:87]

1717. عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: كُنَّا نَغْزُو مَعَ النَّبِيِّ ρ وَلَيْسَ مَعَنَا نِسَاءٌ، فَقُلْنَا: أَلا نَخْتَصِي؟ فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ، فَرَخَّصَ لَنَا بَعْدَ ذَلِكَ أَنْ نَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ بِالثَوْبِ ثُمَّ قَرَأَ: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ)**. (بخارى:4615)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي‌گويد: با نبي اكرم ρ به جهاد رفته بوديم وهمسرانمان، همراه ما نبودند. گفتيم: آيا خود را اخته نكنيم؟ آنحضرت ما را از اين كار، بازداشت. و بعد از آن، به ما اجازه داد تا در برابر يك قطعه پارچه هم كه شده است با زنان، ازدواج كنيم. آنگاه (ابن مسعود) اين آيه را تلاوت كرد: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ**

اللَّهُ لَكُمْ) يعني اي مؤمنان! چيزهاي پاكيزه‌اي را كه خداوند براي شما حلال ساخته بر خود حرام مكنيد.

باب (26): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (شراب، قمار، بتها و تيرهاي فال، اعمال ناپاك شيطان هستند) [مائده: 90]

1718- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: مَا كَانَ لَنَا خَمْرٌ غَيْرُ فَضِيخِكُمْ هَذَا الَّذِي تُسَمُّونَهُ الْفَضِيخَ، فَإِنِّي لَقَائِمٌ أَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ وَفُلانًا وَفُلانًا، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: وَهَلْ بَلَغَكُمُ الْخَبَرُ؟ فَقَالُوا: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، قَالُوا: أَهْرِقْ هَذِهِ الْقِلالَ يَا أَنَسُ، قَالَ: فَمَا سَأَلُوا عَنْهَا وَلا رَاجَعُوهَا بَعْدَ خَبَرِ الرَّجُلِ. (بخاری: 4617)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: شرابي بجز آنچه كه شما آنرا فضيخ (شراب خرما) مي‌ناميد، در اختيار نداشتيم. من ايستاده بودم و به ابوطلحه و فلاني و فلاني شراب مي‌دادم كه مردي آمد و گفت: آيا اين خبر به شما رسيده است؟ گفتند: چه خبري؟ گفت: شراب، حرام شده است. گفتند: اي انس! اين كوزه ها را بر روي زمين، خالي كن.

انس τ مي‌گويد: پس از شنيدن خبر اين مرد، نه در اين باره تحقيق كردند و نه به كسي مراجعه نمودند.

باب (27): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (از چيزهايي سؤال نكنيد كه اگر آشكار گردند، شما را ناراحت مي كنند) [مائده: 101]

1719. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ρ خُطْبَةً مَا سَمِعْتُ مِثْلَهَا قَطُّ، قَالَ: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً، وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا». قَالَ: فَغَطَّى

أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ ρ وُجُوهَهُمْ لَهُمْ خَنِينٌ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَنْ أَبِي؟ قَالَ: «فُلانٌ». فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ (**لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ**). (بخارى: 4621)

ترجمه: انس τ مي‌گويد: روزي رسول الله ρ خطبه‌اي ايراد فرمود كه هرگز مانند آن را نشنيده‌ام. فرمود: «اگر آنچه را كه من مي‌دانم، شما مي‌دانستيد، خنده‌هايتان كم و گريه‌هايتان زياد مي‌شد».

راوي مي‌گويد: با شنيدن اين سخن، ياران رسول الله ρ چهره‌هايشان را پوشاندند و صداي گريه شان بلند شد. در آن اثناء، مردي (كه مردم او را به غير پدرش، نسبت مي‌دادند) پرسيد: پدرم كيست؟ رسول خدا ρ فرمود: «فلاني است». آنگاه اين آيه نازل شد: (**لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ**) يعني از چيزهايي كه اگر آشكار گردند، شما را ناراحت مي‌كنند، سؤال نكنيد.

1720. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ قَوْمٌ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ρ اسْتِهْزَاءً، فَيَقُولُ الرَّجُلُ: مَنْ أَبِي؟ وَيَقُولُ الرَّجُلُ تَضِلُّ نَاقَتُهُ: أَيْنَ نَاقَتِي؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ هَذِهِ الآيَةَ (**يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ**) حَتَّى فَرَغَ مِنَ الآيَةِ كُلِّهَا. (بخارى:4622)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: گروهي به صورت تمسخر، سؤالاتي از رسول الله ρ مي‌پرسيدند. يكي مي‌گفت: پدرم كيست؟ و ديگري كه شترش گم شده بود، مي‌پرسيد: شترم كجاست؟ آنگاه، خداوند اين آيه را در مورد آنان، نازل فرمود: (**يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ**) يعني اي مؤمنان! از چيزهايي كه اگر برايتان، روشن شوند، باعث ناراحتي شما مي‌شوند، سؤال نكنيد.

سورة انعام

باب (28): اين سخن خداوند عز و جل كه مي فرمايد: (اي پيامبر! بگو: الله قادر است كه از بالاي سر شما عذاب بفرستد) [انعام:65]

1721. عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: (**قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ**)، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» قَالَ: (**أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ**) قَالَ: «أَعُوذُ بِوَجْهِكَ» (**أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ**) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «هَذَا أَهْوَنُ أَوْ هَذَا أَيْسَرُ». (بخارى:4628)

ترجمه: جابرτ ميگويد: هنگامي كه اين آيه نازل شد: (**قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ**) يعني اي پيامبر! بگو: خداوند، قادر است كه عذابي از بالاي سرتان بر شما بفرستد، رسول الله ρ فرمود: «**أَعُوذُ بِوَجْهِكَ**». يعني خدايا! به تو پناه ميبرم. و هنگامي كه به اين كلمات رسيد: (**أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ**) يعني يا از زير پايتان بر شما عذاب بفرستد، رسول خدا ρ فرمود: «**أَعُوذُ بِوَجْهِكَ**». و زماني كه به اين كلمات رسيد: (**أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ**) يعني يا اينكه شما را دسته دسته ساخته و به عذاب يكديگر، گرفتار سازد، آنحضرت ρ فرمود: «اين، آسانتر يا اين، سادهتر است».

باب (29): اين قول خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (اينها كساني اند كه خداوند آنهارا هدايت نموده، پس، از هدايت ايشان پيروي كن) [انعام:90]

1722. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّهُ سُئِلَ: أَفِي "ص" سَجْدَةٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ تَلاَ (**وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ**) إِلَى قَوْلِهِ (**فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ**) ثُمَّ قَالَ: نَبِيُّكُمْ ρ مِمَّنْ أُمِرَ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهِمْ. (بخارى:4632)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه از او پرسيدند: آيا در سورة «ص» سجدة (تلاوت) وجود دارد؟ گفت: بلي. سپس از **(وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ) تا (فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ)** تلاوت كرد و گفت: پيامبر شما از كساني است كه به او دستور داده شده است تا به آنان (اسحاق و يعقوب) اقتدا كند.

باب (30): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (به كارهاي بد، خواه آشكار باشد خواه پنهان، نزديك نشويد) [انعام: 151]

1723- عَنْ عَبْدِاللَّهِ بنِ مَسْعودٍ τ وَرَفَعَهُ قَالَ: «لا أَحَدَ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ، وَلا أَحَدَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمِدْحَةُ مِنَ اللَّهِ، فَلِذَلِكَ مَدَحَ نَفْسَهُ». (بخارى:4634)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ ميگويد: رسول الله ρفرمود: «هيچ كس بيشتر از خدا، غيرت ندارد. بدينجهت، كارهاي زشت را خواه آشكار باشند يا پنهان، حرام ساخته است. و هيچ كس نيست كه حمد و ثنا را به اندازة خدا دوست داشته باشد. از اين رو، خود را ستوده است».

سورة اعراف

باب (31): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (عفو را پيشه ساز و به كار نيك، امر كن) [اعراف: 199]

1724- عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ρ أَنْ يَأْخُذَ الْعَفْوَ مِنْ أَخْلاقِ النَّاسِ. (بخارى:4644)

ترجمه: عبدالله بن زبير τ مي‌گويد: خداوند به پيامبرش دستور داد تا از ميان اخلاق مردم، عفو را برگزينند.

سورة انفال

باب (32): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (با آنان بجنگيد تا فتنه اي باقي نماند و همة دين از آنِ خدا شود) [انفال:39]

1725- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ قِيْلَ لَهُ: كَيْفَ تَرَى فِي قِتَالِ الْفِتْنَةِ؟ فَقَالَ: وَهَلْ تَدْرِي مَا الْفِتْنَةُ؟ كَانَ مُحَمَّدٌ ρ يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ، وَكَانَ الدُّخُولُ عَلَيْهِمْ فِتْنَةً، وَلَيْسَ كَقِتَالِكُمْ عَلَى الْمُلْكِ. (بخارى:4651)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه از او پرسيدند: نظر شما دربارة جنگ دوران فتنه چيست؟ گفت: آيا مي‌داني كه فتنه چيست؟ محمد ρ با مشركين مي‌جنگيد و رفتن مسلمانان نزد آنان، فتنه محسوب مي شد. و جنگ آنها مانند جنگ شما بخاطر پادشاهي نبود.

سورة براءت (توبه)

باب (33): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (و آن گروه ديگر به گناهان خود اعتراف كردند) [توبه:102]

1726. عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لَنَا: «أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ فَابْتَعَثَانِي فَانْتَهَيْنَا إِلَى مَدِينَةٍ مَبْنِيَّةٍ بِلَبِنِ ذَهَبٍ، وَلَبِنِ فِضَّةٍ، فَتَلَقَّانَا رِجَالٌ شَطْرٌ مِنْ خَلْقِهِمْ، كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ، وَشَطْرٌ كَأَقْبَحِ مَا أَنْتَ رَاءٍ، قَالاَ لَهُمْ: اذْهَبُوا فَقَعُوا فِي

ذَلِكَ النَّهْرِ، فَوَقَعُوا فِيهِ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَيْنَا، قَدْ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّوءُ عَنْهُمْ، فَصَارُوا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ، قَالاَ لِي: هَذِهِ جَنَّةُ عَدْنٍ، وَهَذَاكَ مَنْزِلُكَ، قَالاَ: أَمَّا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا شَطْرٌ مِنْهُمْ حَسَنٌ، وَشَطْرٌ مِنْهُمْ قَبِيحٌ، فَإِنَّهُمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُمْ». (بخاری:4674)

ترجمه: سمره بن جندب τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «ديشب، دو نفر نزد من آمدند و مرا با خود به شهري بردند كه يك خشت آن از طلا و خشت ديگرش از نقره ساخته شده بود. در آنجا مرداني به استقبال ما آمدند كه نيمي از بدنشان، زيباترين شكلي داشت كه تاكنون ديده‌ايد و نيم ديگر بدنشان، زشت‌ترين شكلي داشت كه تاكنون ديده‌ايد. آن دو نفر به آنان گفتند: برويد و خود را در اين رودخانه بيندازيد. آنان نيز خود را در آن انداختند. سپس به سوي ما بازگشتند در حالي كه آن زشتي‌شان، برطرف شده و به زيباترين شكل، تبديل شده بود. آن دو نفر به من گفتند: اين، بهشت عدن است. و اين، جايگاه توست. اما كساني كه نيمي از بدنشان، زيبا و نيمي ديگر زشت بود، افرادي هستند كه داراي اعمال نيك و بد، بودند و خداوند از آنان گذشت نمود».

سورة هود

باب (34): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (عرش او (خداوند) روي آب، قرار داشت) [هود:7]

1727. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: أَنْفِقْ أُنْفِقْ عَلَيْكَ». و قَالَ: «يَدُ اللَّهِ مَلأَى لا تَغِيضُهَا نَفَقَةٌ، سَحَّاءُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». وَ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَاءَ وَالأَرْضَ؟ فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ مَا فِي يَدِهِ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ، وَبِيَدِهِ الْمِيزَانُ يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ». (بخاری:4684)

ترجمه: ابوهریره τ می‌گوید: رسول الله ρ گفت: «خداوند عزوجل فرمود: «انفاق کن تا من به تو انفاق کنم». همچنین آنحضرت ρ فرمود: «دست خدا، پُر است و انفاق، چیزي از آن، کم نمي‌کند. او شب و روز مي‌بخشد. آيا نمي‌بينيد که از بدو آفرينش آسمانها و زمين، چقدر انفاق کرده ولي چيزي از آنچه در دست دارد، کم نشده است. و عرش خدا بر روي آب، قرار دارد. ترازو در دست اوست، (رزق را) کم و زياد مي‌کند».

باب (35): این گفتة خداوند عز وجل که می فرماید: (مؤاخذة پروردگارت چنین است هرگاه بخواهد آبادیهایي را مؤاخذه کند...) [هود:102]

1728. عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ اللَّهَ لَيُمْلِي لِلظَّالِمِ حَتَّى إِذَا أَخَذَهُ لَمْ يُفْلِتْهُ» قَالَ: ثُمَّ قَرَأَ: (**وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ**). (بخاری:4686)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي‌گويد: رسول اکرم ρ فرمود: «همانا خداوند به فرد ستمگر، مهلت مي‌دهد ولي هنگامي که او را مؤاخذه کند، رهايش نمي‌سازد». سپس رسول الله ρ اين آيه را تلاوت کرد: (**وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ**) يعني مؤاخذه پروردگارت چنين است هر گاه بخواهد آباديهايي را مؤاخذه کند که ستم کرده‌اند. همانا عقاب خدا دردناك و سخت خواهد بود.

سورة حِجر

باب (36): این سخن خداوند عز وجل که می فرماید: (...مگر آنهائی‌که استراق سمع می کنند) [حجر:18]

1729- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ فِي السَّمَاءِ، ضَرَبَتِ الْمَلائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَالسِّلْسِلَةِ عَلَى صَفْوَانٍ فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا: لِلَّذِي قَالَ: الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرِقُو السَّمْعِ، وَمُسْتَرِقُو السَّمْعِ هَكَذَا وَاحِدٌ فَوْقَ آخَرَ، فَرُبَّمَا أَدْرَكَ الشِّهَابُ الْمُسْتَمِعَ قَبْلَ أَنْ يَرْمِيَ بِهَا إِلَى صَاحِبِهِ فَيُحْرِقَهُ، وَرُبَّمَا لَمْ يُدْرِكْهُ حَتَّى يَرْمِيَ بِهَا إِلَى الَّذِي يَلِيهِ إِلَى الَّذِي هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ، حَتَّى يُلْقُوهَا إِلَى الأَرْضِ، فَتُلْقَى عَلَى فَمِ السَّاحِرِ، فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةَ كَذْبَةٍ، فَيُصَدَّقُ، فَيَقُولُونَ: أَلَمْ يُخْبِرْنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا، يَكُونُ كَذَا وَكَذَا، فَوَجَدْنَاهُ حَقًّا؟ لِلْكَلِمَةِ الَّتِي سُمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ». (بخارى: 4701)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρفرمود: «هر گاه، خداوند مسئله‌اي را در آسمان، فيصله نمايد. فرشتگان به نشانة اطاعت از دستور او، بالهايشان را بهم مي‌زنند طوريكه صداي آنها مانند صداي زنجيري است كه بر سنگي بيفتد. و پس از آنكه اضطراب دلهايشان برطرف گردد، مي‌پرسند: پروردگارتان چه فرمود؟ (فرشتگان مقرب) مي‌گويند: خداوند، حق گفته و او بلند مرتبه و بزرگ است. پس كساني كه استراق سمع مي‌كنند (شياطين) و هر يك از آنها روي ديگري قرار دارد، اين سخن را مي‌شنوند. چه بسا شنونده را شهاب در مي‌يابد و قبل از آنكه آن را به دوستاش برساند، مي سوزاند. و گاهي هم شهاب او را در نمي‌يابد و او آن سخن را به شخص بعدي منتقل مي‌كند. و او به نوبة خود آن را به كسي كه پايين تر از او قرار دارد، منتقل مي كند تا اينكه آنرا به زمين مي‌رسانند. آنگاه، بر زبان ساحر، انداخته مي‌شود. سپس ساحر، صد دروغ به آن مي‌افزايد و مورد تأييد مردم قرار مي‌گيرد و آنها مي‌گويند: مگر فلان و فلان روز به ما نگفت كه چنين و چنان مي‌شود و سخن‌اش، درست بود؟ اين، در واقع، همان سخني است كه از آسمان، شنيده شده است».

سورة نحل

باب (37): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (و بعضي از شما به پست ترين مراحل عمر ميرسند) [نحل:70]

1730. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يَدْعُو: «أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَالْكَسَلِ، وَأَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَّالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ». (بخاری:4707)

ترجمه: انس بن مالك τ ميگويد: رسول الله ρ همواره چنين دعا ميكرد: «**أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَالْكَسَلِ، وَأَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَفِتْنَةِ الدَّجَّالِ، وَفِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ**». يعني خدايا! از بخل، تنبلي، پست ترين مرحلة عمر (پير و خرفت شدن)، عذاب قبر، فتنة دجال و فتنه هاي زندگي و مرگ، به تو پناه مي برم.

سورة اسراء

باب (38): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (اي فرزندان كساني كه آنها را با نوح، سوار كرديم! او بندة بسيار سپاسگزاري بود) [اسراء:3]

1731- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ أُتِيَ بِلَحْمٍ، فَرُفِعَ إِلَيْهِ الذِّرَاعُ وَكَانَتْ تُعْجِبُهُ، فَنَهَشَ مِنْهَا نَهْشَةً، ثُمَّ قَالَ: «أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهَلْ تَدْرُونَ مِمَّ ذَلِكَ؟ يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، يُسْمِعُهُمُ الدَّاعِي وَيَنْفُذُهُمُ الْبَصَرُ، وَتَدْنُو الشَّمْسُ، فَيَبْلُغُ النَّاسَ مِنَ الْغَمِّ وَالْكَرْبِ مَا لا

يُطِيقُونَ وَلا يَحْتَمِلُونَ، فَيَقُولُ النَّاسُ: أَلاَ تَرَوْنَ مَا قَدْ بَلَغَكُمْ، أَلاَ تَنْظُرُونَ مَنْ يَشْفَعُ لَكُمْ إِلَى رَبِّكُمْ؟ فَيَقُولُ بَعْضُ النَّاسِ لِبَعْضٍ: عَلَيْكُمْ بِآدَمَ فَيَأْتُونَ آدَمَ u فَيَقُولُونَ لَهُ: أَنْتَ أَبُو الْبَشَرِ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ، وَأَمَرَ الْمَلائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ أَلا تَرَى إِلَى مَا قَدْ بَلَغَنَا؟ فَيَقُولُ آدَمُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ نَهَانِي عَنِ الشَّجَرَةِ فَعَصَيْتُهُ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى نُوحٍ، فَيَأْتُونَ نُوحًا، فَيَقُولُونَ: يَا نُوحُ، إِنَّكَ أَنْتَ أَوَّلُ الرُّسُلِ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ، وَقَدْ سَمَّاكَ اللَّهُ: عَبْدًا شَكُورًا، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلا تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنَّهُ قَدْ كَانَتْ لِي دَعْوَةٌ دَعَوْتُهَا عَلَى قَوْمِي، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى إِبْرَاهِيمَ، فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ، فَيَقُولُونَ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَنْتَ نَبِيُّ اللَّهِ وَخَلِيلُهُ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ: اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ لَهُمْ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَإِنِّي قَدْ كُنْتُ كَذَبْتُ ثَلاَثَ كَذِبَاتٍ، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى مُوسَى، فَيَأْتُونَ مُوسَى، فَيَقُولُونَ: يَا مُوسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، فَضَّلَكَ اللَّهُ بِرِسَالَتِهِ وَبِكَلامِهِ عَلَى النَّاسِ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ؟ وَإِنِّي قَدْ قَتَلْتُ نَفْسًا لَمْ أُومَرْ بِقَتْلِهَا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي، اذْهَبُوا إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، فَيَأْتُونَ عِيسَى، فَيَقُولُونَ: يَا عِيسَى، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَكَلَّمْتَ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ عِيسَى: إِنَّ رَبِّي قَدْ غَضِبَ الْيَوْمَ غَضَبًا لَمْ يَغْضَبْ قَبْلَهُ مِثْلَهُ قَطُّ وَلَنْ يَغْضَبَ بَعْدَهُ مِثْلَهُ، وَلَمْ يَذْكُرْ ذَنْبًا، نَفْسِي نَفْسِي نَفْسِي، اذْهَبُوا إِلَى غَيْرِي،

اذْهَبُوا إِلَى مُحَمَّدٍ، فَيَأْتُونَ مُحَمَّدًا، فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ، أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، وَخَاتِمُ الأَنْبِيَاءِ، وَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ، أَلاَ تَرَى إِلَى مَا نَحْنُ فِيهِ؟ فَأَنْطَلِقُ، فَآتِي تَحْتَ الْعَرْشِ، فَأَقَعُ سَاجِدًا لِرَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ مِنْ مَحَامِدِهِ وَحُسْنِ الثنَاءِ عَلَيْهِ شَيْئًا لَمْ يَفْتَحْهُ عَلَى أَحَدٍ قَبْلِي، ثُمَّ يُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، سَلْ تُعْطَهْ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ، فَأَرْفَعُ رَأْسِي، فَأَقُولُ: أُمَّتِي يَا رَبِّ، أُمَّتِي يَا رَبِّ، أُمَّتِي يَا رَبِّ، فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، أَدْخِلْ مِنْ أُمَّتِكَ مَنْ لا حِسَابَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْبَابِ الأَيْمَنِ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَهُمْ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيمَا سِوَى ذَلِكَ مِنَ الأَبْوَابِ، ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ مَا بَيْنَ الْمِصْرَاعَيْنِ مِنْ مَصَارِيعِ الْجَنَّةِ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَحِمْيَرَ أَوْ كَمَا بَيْنَ مَكَّةَ وَبُصْرَى». (بخاری:4712)

ترجمه: ابوهريره τمي‌گويد: براي رسول الله ρ مقداري گوشت آوردند و دست گوسفند را كه دوست داشت، به او دادند. آنحضرت ρ به آن، گازي زد و فرمود: «روز قيامت، من سرور مردم خواهم بود. آيا علت‌اش را مي‌دانيد؟ خداوند، اولين و آخرين انسانها را در يك ميدان، جمع مي‌كند طوريكه صدا به همة آنها مي‌رسد و چشم، همة آنها را مي‌بيند و خورشيد، نزديك مي شود. مردم به قدري ناراحت و غمگين مي شوند كه تاب و تحمل خود را از دست مي‌دهند و مي‌گويند: نمي‌بينيد كه به چه مشقتي گرفتار شده ايد؟ آيا كسي را پيدا نمي‌كنيد كه نزد پروردگارتان براي شما شفاعت كند؟ آنگاه، بعضي از آنها به بعضي ديگر مي‌گويند: نزد آدم برويد. پس نزد آدم مي‌روند و به او مي‌گويند: تو ابوالبشر هستي. خداوند با دست‌اش تو را آفريد و از روح خودش در تو دميد و به فرشتگان دستور داد كه تو را سجده كنند. براي ما نزد پروردگارت شفاعت كن. آيا نمي‌بيني كه چه حالي داريم و به چه مشقتي، گرفتار آمده ايم؟ آدم مي‌گويد: امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه قبل از اين، هرگز چنين خشمي نكرده است و بعد از اين هم، هرگز چنين خشمي نخواهد كرد. همانا او مرا از خوردن درخت، بازداشته بود ولي نافرماني كردم. من به حال خود

گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من بحال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد نوح برويد. پس آنها نزد نوح مي‌روند و مي‌گويند: اي نوح! تو اولين پيامبر مردم، بر روي زمين هستي و خداوند تو را بندة سپاسگزار، ناميده است. نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. ايا نمي‌بيني كه ما چه حالي داريم؟ نوح مي‌گويد: امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه قبل از اين، چنين خشمي نكرده است و بعد از اين هم، هرگز چنين خشمي نخواهد كرد. همانا من يك دعا (مستجاب) داشتم كه آنرا عليه قوم ام بكار بردم. اكنون به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم، به حال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد ابراهيم برويد. پس آنها نزد ابراهيم مي‌روند و مي‌گويند: اي ابراهيم! تو نبي خدا و دوستاش در ميان اهل زمين هستي. نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. آيا نمي‌بيني كه ما چه حالي داريم؟ ابراهيم به آنها مي‌گويد: امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه قبل از اين چنين خشمي نكرده است و بعد از اين هم، هرگز چنين خشمي نخواهد كرد. من سه دروغ، گفته ام. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد موسي برويد. پس آنها نزد موسي مي‌روند و مي‌گويند: اي موسي! تو رسول خدا هستي. خداوند تو را با رسالت و كلام اش بر ساير مردم، برتري داده است. نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. آيا نمي‌بيني كه ما چه حالي داريم؟ موسي مي‌گويد: همانا امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه قبل از اين، چنين خشمي نكرده است و بعد از اين هم، هرگز چنين خشمي نخواهد كرد. من انساني را كشتم كه دستور آنرا نداشتم. من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد عيسي بن مريم برويد. پس آنها نزد عيسي مي‌روند و مي‌گويند: يا عيسي! تو رسول خدا و كلمه اش هستي كه به مريم القا كرد و روح او (خدا) هستي و هنگام كودكي كه در گهواره بودي، با مردم، سخن گفتي. نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. آيا نمي‌بيني كه ما چه حالي داريم؟ عيسي مي‌گويد: همانا امروز، پروردگارم چنان خشمگين است كه قبل از اين، چنين خشمي نكرده است و بعد از اين هم،

چنين خشمي نخواهد كرد. و اگر چه گناهي ذكر نمي‌كنند اما مي‌گويد: من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم، من به حال خود گرفتارم. نزد كسي ديگر برويد. نزد محمد برويد. پس مردم نزد محمد مي‌روند و مي‌گويند: اي محمد! تو پيامبر خدا و خاتم انبيا هستي. خداوند، گناهان اول و آخرت را بخشيده است. نزد پروردگارت براي ما شفاعت كن. آيا نمي‌بيني كه ما چه حالي داريم؟ آنگاه، من براه مي‌افتم و زير عرش مي‌روم و براي پروردگار بلند مرتبه‌ام به سجده مي‌افتم. سپس خداوند دروازه هاي حمد و ثنايش را به روي من باز مي‌كند طوريكه براي احدي قبل از اين، باز نكرده است. آنگاه مي گويند: اي محمد! سرت را بردار. بخواه، اجابت مي شود. شفاعت كن، پذيرفته مي شود. پس من سرم را بلند مي‌كنم و مي‌گويم: پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پروردگارا! امتم. پس مي گويند: اي محمد! آن گروه از امتات را كه حساب و كتابي ندارند از دروازة سمت راست درهاي بهشت، وارد كن. و همچنين آنها مي‌توانند از ساير دروازه‌هاي بهشت، وارد شوند». سپس افزود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، فاصلة دو مصراع درهاي بهشت به اندازة فاصلة ميان مكه و حمير يا مكه و بصره است».

باب (39): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد:
(باشد كه خداوند تو را به مقام محمود برساند) [اسراء:79]

1732. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُثا كُلُّ أُمَّةٍ تَتْبَعُ نَبِيَّهَا، يَقُولُونَ: يَا فُلانُ اشْفَعْ، يَا فُلانُ اشْفَعْ، حَتَّى تَنْتَهِيَ الشَّفَاعَةُ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَذَلِكَ يَوْمَ يَبْعَثهُ اللَّهُ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ. (بخارى:4718)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي‌گويد: روز قيامت، مردم، گروه گروه مي‌شوند. هر امتي، بدنبال پيامبرش مي‌رود و مي‌گويد: اي فلاني! شفاعت كن. اي فلاني! شفاعت كن. تا آنكه حق شفاعت به نبي اكرم ρ

عنايت مي‌شود. پس اين، همان روزي است كه خداوند او را به مقام محمود مي‌رساند.

باب (40): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (نمازت را نه باصداي بلند و نه با صداي آهسته، بخوان) [اسراء: 110]

1733. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: **(وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلا تُخَافِتْ بِهَا)** قَالَ: نَزَلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ ρ مُخْتَفٍ بِمَكَّةَ، كَانَ إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ، فَإِذَا سَمِعَهُ الْمُشْرِكُونَ سَبُّوا الْقُرْآنَ، وَمَنْ أَنْزَلَهُ، وَمَنْ جَاءَ بِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِنَبِيِّهِ ρ: **(وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ)** أَيْ: بِقِرَاءَتِكَ فَيَسْمَعَ الْمُشْرِكُونَ فَيَسُبُّوا الْقُرْآنَ **(وَلا تُخَافِتْ بِهَا)** عَنْ أَصْحَابِكَ فَلاَ تُسْمِعُهُمْ **(وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً)**. (بخاری:4722)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: آية: **(وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلا تُخَافِتْ بِهَا)** يعني نمازت را نه با صداي بلند و نه با صداي آهسته، بخوان، زماني نازل شد كه رسول اللهρ در مكه پنهان بود و هنگامي كه با يارانش، نماز مي‌خواند، قرآن را با صداي بلند، تلاوت مي‌كرد و مشركين با شنيدن صدايش، قرآن، نازل كننده و آورنده اش را بد و بيراه مي‌گفتند. پس خداوند متعال به رسولش فرمود: **(وَلا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَلا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً)** يعني با صداي بلند، تلاوت مكن. زيرا مشركين آنرا مي‌شنوند و به قرآن بد و بيراه مي‌گويند. همچنين آنقدر آهسته نخوان كه به گوش يارانت نرسد. بلكه راه ميانه را انتخاب كن.

سورة كهف

باب (41): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (اينها كساني هستند كه آيات خدا و ملاقات پروردگارشان را انكار كردند) [كهف: 105]

1734- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لا يَزِنُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ». وَقَالَ: اقْرَءُوا (**فَلاَ نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا**). (بخاری:4729)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «روز قيامت، مردي عظيم الجثه و چاق مي‌آيد كه نزد خداوند به اندازة يك بال پشه، ارزش ندارد». و گفت: اين آيه را بخوانيد: (**فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا**) يعني روز قيامت، ارزشي براي آنان، قائل نمي‌شويم.

سورة مريم

باب (42): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (آنان را از روز حسرت، بترسان) [مريم: 39]

1735. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ، فَيُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ! فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ، ثُمَّ يُنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ! فَيَشْرَئِبُّونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَآهُ، فَيُذْبَحُ، ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلاَ مَوْتَ، ثُمَّ قَرَأَ (**وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ**) وَهَؤُلاءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا (**وَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ**)». (بخاری:4730)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «مرگ را به شكل قوچ سفيدي مي‌آورند. سپس ندا دهنده‌اي ندا مي‌دهد: اي اهل بهشت! آنها سرهايشان را بلند كرده و نگاه مي‌كنند. ندا دهنده مي‌گويد: آيا اين را مي‌شناسيد؟ آنها كه مرگ را ديده‌اند، مي‌گويند: بلي، اين، مرگ است. سپس منادي مي‌گويد: اي دوزخيان! آنها نيز سرهايشان را بلند كرده و نگاه مي‌كنند. پس مي‌گويد: آيا اين را مي‌شناسيد؟ آنان كه همه مرگ را ديده‌اند، مي‌گويند: بلي، اين، مرگ است. سرانجام آنرا ذبح مي‌كنند. سپس منادي مي‌گويد: اي بهشتيان! زندگي جاوداني خواهيد داشت كه مرگي بدنبال ندارد. و اي دوزخيان! زندگي جاوداني خواهيد داشت كه مرگي بدنبال ندارد. سپس اين آيه را تلاوت فرمود: **(وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ)** يعني آنان را از روز حسرت، بترسان. آن هنگامي كه كار از كار مي‌گذرد و آنان (اهل دنيا) در غفلت بسر برده‌اند. **(وَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ)** و ايمان نياورده‌اند.

سورة نور

باب (43): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (آناني كه همسران خود را متهم (به زنا) مي‌كنند و بجز خود، گواهي ندارند) [نور:6]

1736. عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ: أَنَّ عُوَيْمِرًا أَتَى عَاصِمَ بْنَ عَدِيٍّ . وَكَانَ سَيِّدَ بَنِي عَجْلانَ . فَقَالَ: كَيْفَ تَقُولُونَ فِي رَجُلٍ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً، أَيَقْتُلُهُ؟ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ سَلْ لِي رَسُولَ اللَّهِ ρ عَنْ ذَلِكَ، فَأَتَى عَاصِمٌ النَّبِيَّ ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ρ الْمَسَائِلَ، فَسَأَلَهُ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَرِهَ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا، قَالَ عُوَيْمِرٌ: وَاللَّهِ لا أَنْتَهِي حَتَّى أَسْأَلَ رَسُولَ اللَّهِ ρ عَنْ ذَلِكَ، فَجَاءَ عُوَيْمِرٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ رَجُلٌ وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً

أَيَقْتُلُهُ؟ فَتَقْتُلُونَهُ أَمْ كَيْفَ يَصْنَعُ ؟فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِيكَ وَفِي صَاحِبَتِكَ». فَأَمَرَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ ρ بِالْمُلاعَنَةِ بِمَا سَمَّى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَلاعَنَهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ حَبَسْتُهَا فَقَدْ ظَلَمْتُهَا، فَطَلَّقَهَا، فَكَانَتْ سُنَّةً لِمَنْ كَانَ بَعْدَهُمَا فِي الْمُتَلاعِنَيْنِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «انْظُرُوا فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَسْحَمَ، أَدْعَجَ الْعَيْنَيْنِ، عَظِيمَ الأَلْيَتَيْنِ، خَدَلَّجَ السَّاقَيْنِ، فَلا أَحْسِبُ عُوَيْمِرًا إِلاَّ قَدْ صَدَقَ عَلَيْهَا، وَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أُحَيْمِرَ كَأَنَّهُ وَحَرَةٌ، فَلا أَحْسِبُ عُوَيْمِرًا إِلاَّ قَدْ كَذَبَ عَلَيْهَا». فَجَاءَتْ بِهِ عَلَى النَّعْتِ الَّذِي نَعَتَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ρ مِنْ تَصْدِيقِ عُوَيْمِرٍ، فَكَانَ بَعْدُ يُنْسَبُ إِلَى أُمِّهِ. (بخاری:4745)

ترجمه: سهل بن سعد τ میگويد: عويمر نزد عاصم بن عدي كه سردار بني عجلان بود، آمد و گفت: نظر شما در مورد مردي كه زنش را با مردي ديگر بيابد، چيست؟ آيا آن مرد را بكشد؟ كه در اين صورت، شما او را خواهيد كشت. پس چه كار كند؟ از رسول خدا ρ در اين مورد برايم بپرس. عاصم نزد نبي اكرم ρ آمد و گفت: اي رسول خدا!.... آنحضرت ρ سؤال او را ناپسند دانست. عويمر جوياي پاسخ شد. عاصم گفت: همانا رسول الله ρ اين سؤال را ناپسند و عيب دانست. عويمر گفت: بخدا سوگند، تا در اين باره از رسول خدا ρ نپرسم، از پاي نمینشينم. آنگاه، آمد و گفت: اي رسول خدا! مردي با زنش، مرد ديگري را ديد. آيا آن مرد را بكشد؟ در اين صورت، شما او را میكشيد. پس چه كار كند؟ رسول الله ρ فرمود: «خداوند در مورد تو و همسرت، وحي نازل كرد». آنگاه پيامبر اكرم ρ همانطور كه در قرآن آمده است به آنان، دستور ملاعنه[1] داد. عويمر نيز با همسرش، ملاعنه نمود و گفت: اي رسول خدا! اگر او را نگه دارم، ستم كرده ام. پس او را طلاق داد. و اين روش، سنتي شد براي كساني كه بعد از آن، ملاعنه نمايند. آنگاه رسول الله ρ فرمود: «نگاه كنيد

[1] يعني يكديگر را لعنت كردن كه تفصيل آن در حديث بعدي خواهد آمد.

اگر اين زن، كودكي سياه پوست، داراي چشماني سياه و سريني فربه و ساقهاي بزرگ بدنيا آورد، فكر مي‌كنم كه در اين صورت، عويمر در مورد همسرش، راست گفته است. و اگر كودكي سرخ رنگ شبيه چلپاسه بدنيا آورد، فكر مي‌كنم در مورد او دروغ گفته است. سرانجام، فرزندي كه بدنيا آمد، داراي همان خصوصياتي بود كه رسول الله ρ در مورد تصديق عويمر گفته بود. لذا بعد از آن، فرزند به مادرش نسبت داده مي‌شد.

باب (44): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (اگر زن، چهار بار خدا را گواه بگيرد كه شوهرش دروغگواست...) [نور: 8]

1737. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ هِلالَ بْنَ أُمَيَّةَ قَذَفَ امْرَأَتَهُ عِنْدَ النَّبِيِّ ρ بِشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «الْبَيِّنَةَ أَوْ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ». فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِذَا رَأَى أَحَدُنَا عَلَى امْرَأَتِهِ رَجُلاً يَنْطَلِقُ يَلْتَمِسُ الْبَيِّنَةَ؟ فَجَعَلَ النَّبِيُّ ρ يَقُولُ: «الْبَيِّنَةَ وَإِلاَّ حَدٌّ فِي ظَهْرِكَ». فَقَالَ هِلالٌ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ إِنِّي لَصَادِقٌ، فَلَيُنْزِلَنَّ اللَّهُ مَا يُبَرِّئُ ظَهْرِي مِنَ الْحَدِّ، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ: **(وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ)** فَقَرَأَ حَتَّى بَلَغَ **(إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ)** فَانْصَرَفَ النَّبِيُّ ρ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا، فَجَاءَ هِلالٌ فَشَهِدَ، وَالنَّبِيُّ ρ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنَّ أَحَدَكُمَا كَاذِبٌ، فَهَلْ مِنْكُمَا تَائِبٌ»؟ ثُمَّ قَامَتْ فَشَهِدَتْ، فَلَمَّا كَانَتْ عِنْدَ الْخَامِسَةِ، وَقَّفُوهَا، وَقَالُوا: إِنَّهَا مُوجِبَةٌ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَتَلَكَّأَتْ وَنَكَصَتْ، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهَا تَرْجِعُ، ثُمَّ قَالَتْ: لا أَفْضَحُ قَوْمِي سَائِرَ الْيَوْمِ، فَمَضَتْ فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَبْصِرُوهَا فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَكْحَلَ الْعَيْنَيْنِ، سَابِغَ الأَلْيَتَيْنِ، خَدَلَّجَ السَّاقَيْنِ، فَهُوَ لِشَرِيكِ ابْنِ سَحْمَاءَ». فَجَاءَتْ بِهِ كَذَلِكَ فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «لَوْلا مَا مَضَى مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَكَانَ لِي وَلَهَا شَأْنٌ». (بخارى:4747)

ترجمه: عبدالله بن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: هلال بن اميه همسرش را نزد نبي اكرم ρ متهم نمود كه با شريك بن سحماء زنا كرده است. رسول اكرم ρ فرمود: «گواه بياور وگرنه، بر پشتات شلاق خواهي خورد». هلال گفت: اي رسول خدا! اگر يكي از ما مردي را روي همسرش ديد، برود و گواه پيدا كند؟! رسول خدا ρ همچنان فرمود: «گواه بياور وگرنه، بر پشتات شلاق خواهي خورد». هلال گفت: سوگند به ذاتي كه تو را به حق، فرستاده است، راست مي گويم. خداوند حكمي را نازل خواهد فرمود كه پشتام را از شلاق، نجات دهد. سپس جبرئيل آمد و اين آيه را براي رسول خدا ρ آورد: **(وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُم)** تا **(إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ)** يعني كساني كه همسران خود را متهم به زنا مي‌كنند و جز خود، گواهي ديگر ندارند، هر يك از آنان، چهار مرتبه، خدا را گواه بگيرد كه راست مي‌گويد. و پنجمين بار بگويد: نفرين خدا بر من باد اگر دروغ مي‌گويم. زن نيز عذاب (رجم) را از خود، دفع نمايد بدينصورت كه چهار مرتبه خدا را گواه بگيرد كه شوهرش، دروغ مي‌گويد و بار پنجم بگويد: نفرين خدا بر من باد اگر شوهرم، راست مي‌گويد.

آنگاه، نبي اكرم ρ برگشت و فردي را به دنبال آن زن فرستاد. سپس هلال آمد و گواهي داد در حالي كه نبي اكرم ρ مي‌فرمود: «همانا خداوند مي‌داند كه يكي از شما دروغ مي‌گويد. پس آيا يكي از شما توبه مي‌كند»؟

سپس آن زن، برخاست و گواهي داد و هنگامي كه به مرتبهٔ پنجم رسيد، او را متوقف كردند و گفتند: (اگر دروغ مي‌گويي) عذاب نازل مي شود. ابن عباس مي‌گويد: آن زن، خودداري كرد و درنگ نمود تا جايي كه فكر كرديم از قول خود، رجوع مي‌كند. سپس گفت: قوم ام را براي هميشه، رسوا نمي‌كنم و به سوگندش، ادامه داد. نبي اكرم ρ فرمود: «ببينيد اگر اين زن، فرزندي داراي چشمان سياه، سريني فربه و ساق‌هاي درشت بدنيا آورد، پس از آنِ شريك بن سحماء است».

سرانجام، فرزندي با همين مشخصات، بدنيا آورد. نبي اكرم ρ فرمود: «اگر حكم خدا قبلاً در اين زمينه، بيان نمي‌شد، به حساب او مي‌رسيدم».

سورة فرقان

باب (45): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (كساني كه بر چهره‌هايشان به سوي دوزخ برده مي شوند) [فرقان:34]

1738- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، كَيْفَ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرِّجْلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمْشِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؟ (بخارى:4760)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: مردي گفت: اي نبي خدا! چگونه كافر، روز قيامت بر چهره اش حشر مي‌گردد؟ رسول خدا ρ فرمود: «آيا خداوندي كه در دنيا او را بوسيلة پاهايش به حركت در مي‌آورد، قادر نيست كه روز قيامت، او را بر چهره اش به حركت در آورد»؟

سورة روم

باب (46): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (الم، روم، مغلوب گرديد) [روم:1]

1739. عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ τ وَقَدْ بَلَغَهُ أَنَّ رَجُلاً يُحَدِّث فِي كِنْدَةَ فَقَالَ: يَجِيءُ دُخَانٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَأْخُذُ بِأَسْمَاعِ الْمُنَافِقِينَ وَأَبْصَارِهِمْ، ويَأْخُذُ الْمُؤْمِنَ كَهَيْئَةِ الزُّكَامِ، وَكَانَ ابْنُ مَسْعُودٍ مُتَّكِئًا فَغَضِبَ فَجَلَسَ، فَقَالَ: مَنْ عَلِمَ فَلْيَقُلْ، وَمَنْ لَمْ

يَعْلَمْ فَلْيَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ، فَإِنَّ مِنَ الْعِلْمِ أَنْ يَقُولَ لِمَا لا يَعْلَمُ: لا أَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ لِنَبِيِّهِ ρ: **(قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ)** وَإِنَّ قُرَيْشًا أَبْطَئُوا عَنِ الإِسْلامِ فَدَعَا عَلَيْهِمُ النَّبِيُّ ρ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَيْهِمْ بِسَبْعٍ كَسَبْعِ يُوسُفَ». فَأَخَذَتْهُمْ سَنَةٌ حَتَّى هَلَكُوا فِيهَا، وَأَكَلُوا الْمَيْتَةَ وَالْعِظَامَ، وَيَرَى الرَّجُلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ كَهَيْئَةِ الدُّخَانِ، فَجَاءَهُ أَبُو سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، جِئْتَ تَأْمُرُنَا بِصِلَةِ الرَّحِمِ، وَإِنَّ قَوْمَكَ قَدْ هَلَكُوا، فَادْعُ اللَّهَ، فَقَرَأَ: **(فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ)** إِلَى قَوْلِهِ **(عَائِدُونَ)** أَفَيُكْشَفُ عَنْهُمْ عَذَابُ الآخِرَةِ إِذَا جَاءَ ثُمَّ عَادُوا إِلَى كُفْرِهِمْ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: **(يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى)** يَوْمَ بَدْرٍ وَ **(لِزَامًا)** يَوْمَ بَدْرٍ **(الم غُلِبَتِ الرُّومُ)** إِلَى **(سَيَغْلِبُونَ)** وَالرُّومُ قَدْ مَضَى. (بخاری:4774)

ترجمه: به ابن مسعود τ خبر رسید که مردي در کنده، حديث بيان ميکند و ميگويد: روز قيامت، دودي ميآيد و چشم و گوش منافقان را کور و کر ميکند و مؤمنان را دچار حالتي مانند سرماخوردگي ميسازد. ابن مسعود که تکيه داده بود، عصباني شد و نشست و گفت: کسي که ميداند، سخن بگويد. و کسي که نميداند، بگويد: خداوند بهتر ميداند. زيرا يکي از نشانههاي علم، آنست که انسان، چيزي را که نميداند، بگويد: نميدانم. هما نا خداوند به پيامبرش فرمود: **(قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ)** يعني اي پيامبر! من از شما در مقابل رساندن دين خدا، هيچ پاداشي طلب نميکنم و از زمرة مدعيان دروغين نيستم.

و هنگامي که قريش در پذيرفتن اسلام، تأخير کردند، نبي اکرم ρ عليه آنان چنين دعا کرد: «مرا عليه آنان با هفت سال مانند هفت سال دوران يوسف، کمك کن». پس دچار قحطسالي مهلکي شدند تا جايي که گوشت و استخوان حيوانات مرده را ميخوردند و ميان آسمان و زمين را مانند دود، تيره و تار ميديدند. ابوسفيان نزد رسول خدا ρ آمد و گفت: اي

محمد! آمدي و به ما دستور صلة رحم دادي و اكنون، قوم ات دارد هلاك مي شود. نزد خداوند، دعا كن. آنگاه پيامبر اكرم ρ اين آيه را تلاوت فرمود: (فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ) تا (عَائِدُونَ). يعني منتظر روزي باش كه آسمان و زمين، دود آشكاري پديدار مي‌كنند. دودي كه همة مردم را فرا مي‌گيرد. اين، عذاب دردناكي است. (مردم مي‌گويند:) پروردگارا! عذاب را از ما بر طرف گردان، ايمان آورده‌ايم. چگونه اين يادآوري براي آنان فايده‌اي دارد در حالي كه قبلاً پيامبري با رسالتي روشن، نزد آنان آمده بود. سپس از او روي گردان شدند و گفتند: او ديوانه‌اي است كه آموزش داده شده است. اگر زمان كوتاهي، عذاب را از شما برداريم، قطعاً شما به كفر بر مي‌گرديد. آيا در صورتيكه به كفر شان برگردند، عذاب آخرت نيز از آنان، برداشته مي‌شود؟ و اين معني سخن خداوند متعال است كه مي‌فرمايد: «روزي كه آنان را به سختي مؤاخذه مي‌كنيم» كه منظور، همان روز بدر است و «لزاماً» نيز كه به معني الزام عذاب مي‌باشد، همان روز بدر است. **(الم (1) غُلِبَتْ الرُّومُ (2) فِي أَدْنَى الأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ)** يعني روم، مغلوب مي‌شوند و بعد از آن، بزودي پيروز مي‌گردند. (اين پيش بيني قرآن، تحقق يافت) و زمان روم هم گذشت.

سورة سجده

باب (47): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (هيچ كس نمي‌داند كه چه نعمت هاي شادي بخشي برايش نهفته است) [سجده:17]

1740. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَلا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، ذُخْرًا بَلْهَ

مَا أُطْلِعْتُمْ عَلَيْهِ» ثُمَّ قَرَأَ (**فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**). (بخارى:4780)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند متعال مي‌فرمايد: براي بندگان نيكوكارم، نعمتهايي فراهم و ذخيره كرده‌ام كه هيچ چشمي آنها را نديده و هيچ گوشي آنها را نشنيده و به قلب هيچ انساني خطور نكرده است. و اين نعمتها غير از آن نعمت هايي است كه شما از آنها اطلاع داريد». سپس رسول خدا ρ اين آيه را تلاوت كرد: (**فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**) يعني هيچ كس نمي‌داند در برابر كارهايي كه انجام مي‌دهد، چه نعمت هاي مسرت بخشي برايش، نهفته است.

سورة احزاب

باب (48): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (هر كدام را كه خواستي، از او دوري كن و هر كدام را كه خواستي، نزد خود، جاي بده) [احزاب:51]

1741- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أَغَارُ عَلَى اللاَّتِي وَهَبْنَ أَنْفُسَهُنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ ρ وَأَقُولُ: أَتَهَبُ الْمَرْأَةُ نَفْسَهَا؟ فَلَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى:

(تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكَ) قُلْتُ: مَا أُرَى رَبَّكَ إِلاَّ يُسَارِعُ فِي هَوَاكَ. (بخارى:4788)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: من نسبت به زناني كه خود را به رسول خدا ρ هبه مي‌كردند، حسادت مي‌ورزيدم و مي‌گفتم: چگونه يك زن، خودش را هبه مي‌كند؟ پس هنگامي كه خداوند متعال اين آيه را نازل فرمود: **(تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكَ)** يعني هر كدام را كه خواستي، از او دوري كن. و هر كدام را كه خواستي، نزد خود، جاي بده. و اگر يكي از آنها را كه از او دوري كرده‌اي، انتخاب نمايي، گناهي بر تو نيست.

گفتم: مي‌بينم كه پروردگارت براي برآورده ساختن خواسته‌هايت مي‌شتابد.

1742. وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يَسْتَأْذِنُ فِي يَوْمِ الْمَرْأَةِ مِنَّا، بَعْدَ أَنْ أُنْزِلَتْ هَذِهِ الآيَةُ **(تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكَ)** فَكُنْتُ أَقُولُ لَهُ: إِنْ كَانَ ذَاكَ إِلَيَّ فَإِنِّي لا أُرِيدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أُوثِرَ عَلَيْكَ أَحَدًا. (بخارى:4789)

ترجمه: عايشه مي‌فرمايد: پس از نزول آية **(تُرْجِئُ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكَ)** رسول الله ρ در مورد نوبت، از ما اجازه مي‌گرفت. به او گفتم: اي رسول خدا! اگر اجازه دادن به من سپرده شده است، دوست ندارم تو را بر هيچ كس ديگري، ترجيح دهم.

باب (49): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد:
(بدون اجازه، وارد خانة پيامبر نشويد) [احزاب:53]

1743- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: خَرَجَتْ سَوْدَةُ بَعْدَمَا ضُرِبَ الْحِجَابُ لِحَاجَتِهَا، وَكَانَتِ امْرَأَةً جَسِيمَةً، لا تَخْفَى عَلَى مَنْ يَعْرِفُهَا، فَرَآهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: يَا سَوْدَةُ! أَمَا وَاللَّهِ مَا تَخْفَيْنَ عَلَيْنَا، فَانْظُرِي كَيْفَ تَخْرُجِينَ، قَالَتْ: فَانْكَفَأَتْ رَاجِعَةً وَرَسُولُ اللَّهِ ρ فِي بَيْتِي، وَإِنَّهُ لَيَتَعَشَّى وَفِي يَدِهِ عَرْقٌ، فَدَخَلَتْ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي خَرَجْتُ لِبَعْضِ حَاجَتِي، فَقَالَ لِي عُمَرُ كَذَا وَكَذَا، قَالَتْ: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ، ثُمَّ رُفِعَ عَنْهُ، وَإِنَّ الْعَرْقَ فِي يَدِهِ مَا وَضَعَهُ، فَقَالَ: «إِنَّهُ قَدْ أُذِنَ لَكُنَّ أَنْ تَخْرُجْنَ لِحَاجَتِكُنَّ». (بخارى:4795)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: پس از نزول حكم حجاب، سوده رضي الله عنها كه زني تنومند بود و براي كسي كه او را مي‌شناخت، پنهان نمي‌ماند، براي قضاي حاجت از خانه بيرون رفت. پس عمر بن خطاب او را ديد و گفت: اي سوده! بخدا سوگند، براي ما پنهان نمي‌ماني. پس طوري بيرون برو كه كسي تو را نشناسد.

عايشه مي‌گويد: پس از شنيدن اين سخن، سوده برگشت در حالي كه رسول خدا ρ در خانة من بود و قطعه گوشتي در دست داشت و مشغول شام خوردن بود. در آن اثنا، سوده وارد شد و گفت: اي رسول الله! من براي كاري بيرون رفتم، عمر به من چنين و چنان گفت. آنگاه خداوند، وحي نازل كرد. پس از برطرف شدن حالت وحي، در حالي كه آن قطعه گوشت، همچنان در دستش قرار داشت و آنرا نگذاشته بود، فرمود: «همانا به شما اجازه داده شده است كه براي نيازهاي خود، بيرون برويد».

باب (50): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (اگر شما چيزي را پنهان يا ظاهر كنيد، خداوند آن را مي‌داند) [احزاب:54]

1744ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ أَفْلَحُ أَخُو أَبِي الْقُعَيْسِ، بَعْدَمَا أُنْزِلَ الْحِجَابُ، فَقُلْتُ: لا آذَنُ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ فِيهِ النَّبِيَّ ρ، فَإِنَّ أَخَاهُ أَبَا الْقُعَيْسِ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ أَرْضَعَتْنِي امْرَأَةُ أَبِي الْقُعَيْسِ، فَدَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ρ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أَفْلَحَ أَخَا أَبِي الْقُعَيْسِ اسْتَأْذَنَ فَأَبَيْتُ أَنْ آذَنَ لَهُ حَتَّى أَسْتَأْذِنَكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «وَمَا مَنَعَكِ أَنْ تَأْذَنِي عَمَّكِ»؟ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ الرَّجُلَ لَيْسَ هُوَ أَرْضَعَنِي، وَلَكِنْ أَرْضَعَتْنِي امْرَأَةُ أَبِي الْقُعَيْسِ، فَقَالَ: «ائْذَنِي لَهُ، فَإِنَّهُ عَمُّكِ تَرِبَتْ يَمِينُكِ». (بخارى:4796)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: پس از نازل شدن حكم حجاب، افلح برادر ابوقُعَيس اجازه خواست تا نزد من بيايد. گفتم: تا دربارة او از نبي اكرم ρ اجازه نگيرم به او اجازه نمي‌دهم. زيرا برادرش ابوقعيس كه به من شير نداده است بلكه همسر ابوقعيس به من شير داده است. لذا پس از آنكه نبي اكرم ρ نزد من آمد، به او گفتم: اي رسول خدا! افلح برادر ابوقعيس، اجازة ورود خواست. من به او اجازه ندادم تا اينكه از شما اجازه بگيرم. نبي اكرم ρ فرمود: «چه چيزي تو را از اجازه دادن به عمويت، بازداشت»؟ گفتم: يا رسول الله! همانا مرد (كه ابوقعيس باشد) مرا شير نداده است بلكه همسر ابوقعيس به من شير داده است. رسول اكرم ρ فرمود: «خير ببيني، به او اجازه بده، زيرا عمويت مي‌باشد».

باب (51): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (خدا و فرشتگانش بر پيامبر، درود ميفرستند...) [احزاب:56]

1745. عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ τ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَّا السَّلامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَرَفْنَاهُ، فَكَيْفَ الصَّلاةُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ

مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ». (بخاری:4797)

ترجمه: از كعب بن عجره τ روايت است كه شخصي گفت: يا رسول الله! سلام دادن به شما را مي‌دانيم، ولي چگونه برايت، درود بفرستيم؟ فرمود: «بگوييد: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ**».

1746. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا التَّسْلِيمُ، فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ». (بخاری:4798)

ترجمه: ابوسعيد خدريτ مي‌گويد: گفتيم: اي رسول خدا! اين سلام دادن به شما است (كه آن را مي‌دانيم) ولي چگونه برايت، درود بفرستيم؟ فرمود: «چنين بگوييد: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ**»

باب (52): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (مانند كساني نباشيد كه موسي را اذيت كردند.پس خداوند او را تبرئه نمود) [احزاب:69]

1747- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ مُوسَى كَانَ رَجُلاً حَيِيًّا وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: (**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا**). (بخاری:4799)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «همانا موسي عليه السلام مرد بسيار با حيايي بود. بدين جهت، خداوند متعال مي‌فرمايد: (**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا**) يعني اي مؤمنان! مانند كساني نباشيد كه موسي را اذيت كردند. پس خداوند او را از آنچه كه به او مي‌گفتند (سخنان ناروا) تبرئه نمود. و او نزد خدا، منزلت والايي داشت.

سورة سبأ

باب (53): اين گفتة خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (او بيم دهندة شما از عذاب سختي است كه در پيش است) [سبأ: 46]

1748- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: صَعِدَ النَّبِيُّ ρ الصَّفَا ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: «يَا صَبَاحَاهْ». فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ قُرَيْشٌ، قَالُوا: مَا لَكَ؟ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يُصَبِّحُكُمْ أَوْ يُمَسِّيكُمْ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي»؟ قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ». فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبًّا لَكَ! أَلِهَذَا جَمَعْتَنَا؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ (**تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ**). (بخاری:4801)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: روزي نبي اكرم ρ بالاي كوه صفا رفت و صدا زد: يا صباحاه.[1] آنگاه، قريش نزد او جمع شدند و گفتند: تو را چه شده است؟ فرمود: «اگر به شما بگويم كه دشمن، صبح يا شب به شما حمله مي‌كند، آيا سخن مرا باور مي‌كنيد»؟ گفتند: بلي. فرمود: «همانا من شما را از عذابي كه در پيش رو است، مي‌ترسانم». ابولهب گفت: نابود شوي. به همين خاطر ما را جمع كرده اي. سپس خداوند متعال اين آيه را نازل فرمود: **(تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ)** يعني نابود باد دستهاي ابولهب. (منظور نابودي خود ابولهب است).

سورة زمر

باب (54): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (اي بندگانم! اي كساني كه در حق خود، زياده روي (ظلم) كرده ايد) [زمر:53]

1749. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ نَاسًا مِنْ أَهْلِ الشِّرْكِ، كَانُوا قَدْ قَتَلُوا وَأَكْثَرُوا، وَزَنَوْا وَأَكْثَرُوا فَأَتَوْا مُحَمَّدًا ρ فَقَالُوا: إِنَّ الَّذِي تَقُولُ وَتَدْعُو إِلَيْهِ لَحَسَنٌ، لَوْ تُخْبِرُنَا أَنَّ لِمَا عَمِلْنَا كَفَّارَةً، فَنَزَلَ **(وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ)** وَنَزَلَتْ **(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ)**. (بخاري:4810)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: تعدادي از مشركين كه قتل و زناي زيادي مرتكب شده بودند، نزد محمد ρ آمدند و گفتند: آنچه مي‌گويي و بسوي

---

[2] كلمه اي بود كه براي اعلام خطر و به كمك طلبيدن ديگران، به كار مي‌رفت.

آن فرا مي‌خواني، امري پسنديده است. البته اگر به ما بگويي كه گناهان شما كفاره دارند. پس اين آيه نازل شد: (وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ) يعني و كساني كه با الله، معبودي ديگر فرا نمي‌خوانند و انساني را كه خداوند خونش را حرام كرده است، به قتل نمي‌رسانند مگر به حق. و زنا نمي‌كنند.

و اين آيه نيز نازل شد: (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ) يعني بگو: اي بندگانم! اي كساني كه در حق خود، زياده روي كرده‌ايد! از رحمت خدا، نااميد نشويد.

باب (55): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (آنان آنطور كه شايسته است خدا را نشناختند) [زمر:67]

1750- عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: جَاءَ حَبْرٌ مِنَ الأَحْبَارِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّا نَجِدُ أَنَّ اللَّهَ يَجْعَلُ السَّمَوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالأَرَضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالشَّجَرَ عَلَى إِصْبَعٍ، وَالْمَاءَ وَالثرَى عَلَى إِصْبَعٍ، وَسَائِرَ الْخَلائِقِ عَلَى إِصْبَعٍ، فَيَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، فَضَحِكَ النَّبِيُّ ρ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ تَصْدِيقًا لِقَوْلِ الْحَبْرِ ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ρ (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ). (بخاری:4811)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي‌گويد: يكي از علماي يهود، نزد رسول الله ρ آمد و گفت: اي محمد! ما (در تورات) ديده‌ايم كه خداوند آسمانها را بر يك انگشت و زمين را بر يك انگشت و درختان را بر يك

انگشت و آب و خاك را بر يك انگشت و ساير خلايق را بر يك انگشت، قرار مي دهد و مي‌گويد: من پادشاه هستم. نبي اكرم ρ براي تصديق سخن‌اش خنديد طوري كه دندانهاي پيشين‌اش، آشكار شد. سپس اين آيه را تلاوت كرد: (وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ) يعني آنان، آنطور كه شايسته است خدا را نشناختند در حالي كه روز قيامت، تمام زمين در مشت اوست و آسمانها در دست راست‌اش پيچيده مي‌شود. و خداوند، از آنچه به او شريك مي‌گيرند، پاك و منزه است.

باب (56): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (روز قيامت، تمام زمين در مُشت خدا خواهد بود) [زمر:67]

1751- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «يَقْبِضُ اللَّهُ الأَرْضَ، وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ مُلُوكُ الأَرْضِ؟». (بخاری:4812)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: شنيدم كه رسول الله ρ مي‌فرمود: «(روز قيامت) خداوند، زمين را در مشت‌اش مي‌گيرد. سپس مي‌فرمايد: من پادشاه هستم. پادشاهان زمين كجايند»؟

باب (57): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (و در صور، دميده خواهد شد پس تمام كساني كه در آسمانها و زمين هستند مي ميرند) [زمر:68]

1752. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «بَيْنَ النَّفْخَتَيْنِ أَرْبَعُونَ». قَالُوا: يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أَرْبَعُونَ يَوْمًا؟ قَالَ: أَبَيْتُ، قَالَ: أَرْبَعُونَ سَنَةً؟ قَالَ: أَبَيْتُ، قَالَ:

أَرْبَعُونَ شَهْرًا؟ قَالَ: أَبَيْتُ، وَيَبْلَى كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الإِنْسَانِ إِلاَّ عَجْبَ ذَنَبِهِ فِيهِ يُرَكَّبُ الْخَلْقُ. (بخارى:4814)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «فاصلة ميان دو صور، چهل است». گفتند: اي ابوهريره! چهل روز است؟ گفت: در اين مورد، چيزي نمي گويم. پرسيدند: چهل سال است؟ گفت: در اين مورد، چيزي نمي گويم. پرسيدند: چهل ماه است؟ باز هم گفت: در اين مورد، چيزي نمي گويم. (و در پايان گفت:) «تمام اعضاي بدن انسان، از بين مي‌رود مگر بيخ دُمش كه آفرينش، از آن شروع مي‌شود».

سورة شوري

باب (58): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (از شما چيزي جز محبت با خويشاوندان، نمي خواهم) [شوري:23]

1753. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ρ لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلاَّ كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ، فَقَالَ: «إِلاَّ أَنْ تَصِلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ». (بخارى:4818)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: هيچ تيره‌اي از قريش نبود مگر اينكه با نبي اكرم ρ نسبت خويشاوندي داشت. لذا رسول خدا ρ فرمود: «از شما چيزي جز ادا كردن حق قرابتي كه ميان من و شما است، نمي‌خواهم».

سورة دخان

باب (59): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (پروردگارا! اين عذاب را از ما بردار. ما ايمان مي آوريم) [دخان:12]

1754ـ فِيْهِ حَدِيْثٌ لِابْنِ مَسْعُوْدٍ الْمُتَقَدِّمِ فِي سُوْرَةِ الرُّوْمِ، زَادَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: قَالُوا: (رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ) فَقِيلَ لَهُ: إِنْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَادُوا، فَدَعَا رَبَّهُ فَكَشَفَ عَنْهُمْ، فَعَادُوا فَانْتَقَمَ اللَّهُ مِنْهُمْ يَوْمَ بَدْرٍ. (بخاری:4822)

ترجمه: قبلاً حديث ابن مسعود در تفسير سورة روم، بيان شد. در اينجا علاوه بر آن، آمده است كه مشركين گفتند: پروردگارا! اين عذاب را از ما بردار. ما ايمان مي‌آوريم. به رسول الله ρ گفته شد: اگر عذاب از آنها برداشته شود، دوباره به كفر بر مي‌گردند. با وجود اين، رسول خدا ρ نزد پروردگارش، دعا كرد و خداوند هم عذاب را از آنان، برداشت. ولي آنها بار ديگر به سوي كفر، بازگشتند. آنگاه، خداوند در روز بدر، از آنان، انتقام گرفت.

سورة جاثيه

باب (60): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (ما را از بين نمي‌برد مگر روزگار) [جاثيه:24]

1755ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «قَالَ اللَّهُ Y: يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ، يَسُبُّ الدَّهْرَ، وَأَنَا الدَّهْرُ، بِيَدِي الأَمْرُ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». (بخاری:4826)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «خداوند عزوجل مي‌فرمايد: فرزند آدم مرا ناراحت مي‌كند. يعني به روزگار دشنام مي‌دهد. حال آنكه من روزگار هستم. كارها در دست من است. شب و روز را من به گردش در مي‌آورم».

سورة احقاف

باب (61): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (هنگامي كه ابري را ديدند كه در افق نمودار است و به سوي سرزمين هايشان مي آيد) [احقاف:24]

1756. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ ضَاحِكًا حَتَّى أَرَى مِنْهُ لَهَوَاتِهِ، إِنَّمَا كَانَ يَتَبَسَّمُ...وَذَكَرَتْ بَاقِيَ الْحَدِيْثِ وَقَدْ تَقَدَّمَ فِيْ بَدْءِ الْخَلْقِ. (بخارى:4829)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اكرم ρ مي‌گويد: هرگز نديدم رسول الله ρ چنان بخندد كه فضاي داخل دهانش را ببينم. بلكه هميشه، تبسم مي‌كرد.

سپس عايشه رضي الله عنها بقية حديث را ذكر كرد كه شرح آن در كتاب «آغاز آفرينش» بيان شد.

سورة محمد

باب (62): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (...و پيوند خويشاوندي ميان خويش را بگسليد) [محمد:22]

1757- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهُ، قَامَتِ الرَّحِمُ فَأَخَذَتْ بِحَقْوِ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ لَهُ: مَهْ، قَالَتْ: هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ، قَالَ: أَلا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ؟ قَالَتْ: بَلَى، يَا رَبِّ، قَالَ: فَذَاكِ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: اقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ: **(فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ)**.(بخارى:4830)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند، موجودات را آفريد. و هنگامي كه از آفرينش آنها فراغت يافت، خويشاوندي (صلة رحم) برخاست و كمر يا ازار خداوند مهربان را گرفت. حق تعالي فرمود: چه مي‌خواهي؟ گفت: اين جايگاه پناه جويان به تو از قطع پيوند خويشاوندي است. خداوند فرمود: آيا راضي مي‌شوي كه هر كس با تو وصل شود، من او را با خود، وصل كنم و هر كس تو را قطع كند، من او را از خود، قطع كنم؟ گفت: بلي، اي پروردگارم. خداوند فرمود: پس چنين خواهم كرد».

ابوهريره مي‌گويد: اگر خواستيد اين آيه را تلاوت كنيد: ﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ﴾ يعني آيا اگر روي گردان شويد، جز اين انتظار داريد كه در زمين، فساد كنيد و پيوند خويشاوندي ميان خود را قطع كنيد

سورة ق

باب (63): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (دوزخ مي گويد: آيا بيشتر از اين هم هست؟) [ق:30]

1758. عَنْ أَنَسٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يُلْقَى فِي النَّارِ ﴿وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ﴾ حَتَّى يَضَعَ قَدَمَهُ، فَتَقُولُ: قَطْ قَطْ». (بخارى:4848)

ترجمه: انس τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «دوزخيان در آتش انداخته مي‌شوند و دوزخ مي‌گويد: آيا بيشتر از اين هم هست؟ تا جايي كه خداوند متعال قدم اش را در آن مي‌گذارد. آنگاه، دوزخ مي‌گويد: بس است. بس است».

1759. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «تَحَاجَّتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: أُوثِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ وَالْمُتَجَبِّرِينَ، وَقَالَتِ الْجَنَّةُ: مَا لِي لا يَدْخُلُنِي إِلاَّ ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْجَنَّةِ: أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَلِكُلِّ

وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مِلْؤُهَا، فَأَمَّا النَّارُ فَلا تَمْتَلِئُ حَتَّى يَضَعَ رِجْلَهُ، فَتَقُولُ: قَطْ قَطْ، فَهُنَالِكَ تَمْتَلِئُ وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، وَلا يَظْلِمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا، وَأَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا». (بخاری:4850)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «بهشت و دوزخ با يكديگر مجادله كردند. دوزخ گفت: من به جباران و متكبرين، اختصاص داده شده ام. بهشت گفت: مرا چه شده است كه فقط افراد ضعيف و حقير، وارد من مي شوند. خداوند متعال به بهشت گفت: تو رحمت من هستي. بوسيلة تو به هر يك از بندگانم كه بخواهم، رحم مي‌كنم. و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب من هستي. و بوسيلة تو، هر يك از بندگانم را كه بخواهم، عذاب مي‌دهم. و هر دو پُر خواهد شد.

ولي دوزخ پر نمي‌شود مگر اينكه خداوند پايش را (در آن) بگذارد. آنگاه دوزخ مي‌گويد: بس است. بس است. در اين هنگام، دوزخ پر مي شود و برخي از قسمتهايش در هم پيچيده مي‌شود. و خداوند عزوجل به احدي از مخلوقاتش، ظلم نمي‌كند. و براي بهشت، مخلوق ديگري مي‌آفريند».

سورة طور

باب (64): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (سوگند به طور و كتاب نوشته شده) [طور:1و2]

1760ـ عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقْرَأُ فِي الْمَغْرِبِ بِالطُّورِ، فَلَمَّا بَلَغَ هَذِهِ الآيَةَ: **(أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ بَلْ لا يُوقِنُونَ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ)** قَالَ: كَادَ قَلْبِي أَنْ يَطِيرَ. (بخاری:4854)

ترجمه: جبیر بن مطعم τ می‌گوید: شنیدم که نبی اکرم ρ در نماز مغرب، سورة طور را می‌خواند و هنگامي که به این آیه رسید که خداوند می‌فرماید: (آیا ایشان، بدون هیچگونه خالقي آفریده شده‌اند و یا اینکه خود شان، آفریدگارند یا اینکه آنان، آسمانها و زمین را آفریده‌اند. بلکه اینان، باور ندارند. آیا گنجینه‌هاي پروردگارت با آنان است یا آنکه ایشان بر هستي، سیطره‌اي دارند)، نزدیك بود قلبم از جا کنده شود.

سورة نجم

باب (65): این سخن خداوند متعال که مي فرماید: (آیا لات و عزّي را دیده اید؟) [نجم:19]

1761- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ حَلَفَ فَقَالَ فِي حَلِفِهِ: وَاللاَّتِ وَالْعُزَّى، فَلْيَقُلْ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ: تَعَالَ أُقَامِرْكَ، فَلْيَتَصَدَّقْ». (بخاری:4860)

ترجمه: ابوهریره τ می‌گوید: رسول الله ρ فرمود: «هرکس، به لات و عزي سوگند یاد کند، باید لا اله الا الله بگوید. و هر کس که به دوستش بگوید: بیا تا قمار بازي کنیم، باید صدقه دهد».

سورة قمر

باب (66): این سخن خداوند متعال که مي فرماید: (بلکه میعادگاهشان قیامت است و مصیبت قیامت، عظیم تر وتلخ تراست) [قمر:46]

1762. عن عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: لَقَدْ أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ρ بِمَكَّةَ وَإِنِّي لَجَارِيَةٌ أَلْعَبُ (**بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ**). (بخاری:4876)

ترجمه: ام المؤمنين عايشه رضي الله عنهما مي‌گويد: من كودكي خردسال بودم و بازي مي‌كردم كه اين آيه در مكه بر محمد ρ نازل شد: (**بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ**) يعني بلكه ميعادگاهشان، قيامت است و مصيبت قيامت، عظيم‌تر و تلخ‌تر است.

سورة رحمن

باب (67): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (غير از اين دو باغ، دو باغ ديگر وجود دارد) [رحمن: 62]

1763. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلاَّ رِدَاءُ الْكِبْرِ عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ». (بخارى:4878)

ترجمه: عبدالله بن قيس τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «دو باغ وجود دارد كه ظروف و هر چه در آنها است از نقره ساخته شده است. و دو باغ ديگر وجود دارد كه ظروف و هر چه در آنها است از طلا ساخته شده است. و در بهشت عدن بين مردم و نگاهشان به چهرة پروردگار، فقط حجاب كبريايي وجود دارد».

باب (68): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (حورهايي كه همواره در خيمه ها هستند) [رحمن:72]

1764. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ خَيْمَةً مِنْ لُؤْلُؤَةٍ مُجَوَّفَةٍ، عَرْضُهَا سِتُّونَ مِيلاً فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْهَا أَهْلٌ مَا يَرَوْنَ الآخَرِينَ، يَطُوفُ عَلَيْهِمُ الْمُؤْمِنُونَ». قَدْ تَقَدَّمَ الْحَدِيْثُ آنِفاً. (بخارى:4880)

ترجمه: عبدالله بن قيس τ مي‌گويد: رسول الله ρ فرمود: «در بهشت، خيمه‌اي از مرواريد ميان تهي

وجود دارد كه عرض آن، شصت ميل است. و در هر زاوية آن، همسراني (حوراني) وجود دارند كه ساكنان زواياي ديگر را نمي‌بينند. و مؤمنان، گِرد آنان مي‌چرخند». شرح بقية حديث قبلا بيان شد.

سورة ممتحنه

باب (69): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: (با دشمنان من و با دشمنان خود، دوستي نكنيد) [ممتحنه:1]

1765. عَنْ عَلِيٍّ τ يَقُولُ: بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ρ أَنَا وَالزُّبَيْرَ وَالْمِقْدَادَ، فَذَكَرَ حَدِيْثَ حَاطِبِ بْنِ أَبِيْ بَلْتَعَةَ وَقَالَ فِي آخِرِهِ: فَنَزَلَتْ فِيهِ: **(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ)**. (بخاری:4890)

ترجمه: از علي τ روايت است كه رسول الله ρ او را با زبير و مقداد فرستاد. آنگاه علي τ ماجراي حاطب بن ابي بلتعه را بيان كرد و در پايان، گفت: اين آيه، در مورد او نازل شد: **(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ)** يعني اي كساني كه ايمان آورده ايد! با دشمنان من ودشمنان خود، دوستي برقرار نكنيد.

باب (70): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (هنگامي كه زنان مؤمن، براي بيعت، نزد تو بيايند...) [ممتحنه:12]

1766ـ عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ρ فَقَرَأَ عَلَيْنَا: **(أَنْ لا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا)** وَنَهَانَا عَنِ النِّيَاحَةِ، فَقَبَضَتِ امْرَأَةٌ يَدَهَا فَقَالَتْ: أَسْعَدَتْنِي فُلانَةُ أُرِيدُ أَنْ أَجْزِيَهَا. فَمَا قَالَ لَهَا النَّبِيُّ ρ شَيْئًا، فَانْطَلَقَتْ وَرَجَعَتْ فَبَايَعَهَا. (بخارى:4892)

ترجمه: ام عطيه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول الله ρ با ما بيعت كرد و اين آيه را خواند كه: **(أَنْ لا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا)** يعني با خداوند، چيزي را شريك نسازيم. و همچنين ما را از نوحه خواني، نهي فرمود. آنگاه زني دستش را جمع كرد و گفت: فلاني در غم من نوحه خوانده است، مي‌خواهم پاداشش را بدهم (در غم او نوحه بخوانم). نبي اكرم ρ به او چيزي نگفت. پس آن زن رفت و دوباره برگشت و با آنحضرت ρ بيعت كرد.

سورة جمعه

باب (71): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: (وگروهي ديگر كه هنوز به اينها ملحق نشده اند) [جمعه:3]

1767. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ρ فَأُنْزِلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ الْجُمُعَةِ: **(وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ)** قَالَ: قُلْتُ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَلَمْ يُرَاجِعْهُ حَتَّى سَأَلَ ثلاثا وَفِينَا سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ، وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ ثُمَّ قَالَ: «لَوْ كَانَ الإِيمَانُ عِنْدَ الثرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ أَوْ رَجُلٌ مِنْ هَؤُلاءِ». (بخارى:4897)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: نزد نبي اكرم ρ نشسته بوديم كه سورة جمعه بر ايشان نازل گرديد. من در مورد: **(وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِم)** يعني گروهي ديگر كه هنوز به اينها ملحق نشده اند، پرسيدم و گفتم: اي رسول خدا! آنها چه كساني هستند؟ آنحضرت ρ به من جوابي نداد تا اينكه سؤالم را سه بار تكرار كردم. گفتني است كه سلمان فارسي نيز آنجا بود. آنگاه، رسول الله ρ دست مباركاش را بر سلمان نهاد و فرمود: «اگر ايمان در ثريا باشد، مردان يا مردي از اينها به آن، دست خواهد يافت».

سورة منافقين

باب (72): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: (هنگامي كه منافقان نزد تو مي آيند، وميگويند:گواهي ميدهيم كه تو فرستادة خدا هستي) [منافقون:1]

1768- عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ τ قَالَ: كُنْتُ فِي غَزَاةٍ فَسَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ أُبَيٍّ يَقُولُ: لا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِهِ، وَلَئِنْ رَجَعْنَا مِنْ عِنْدِهِ لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِعَمِّي أَوْ لِعُمَرَ، فَذَكَرَهُ لِلنَّبِيِّ ρ فَدَعَانِي فَحَدَّثْتُهُ، فَأَرْسَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ وَأَصْحَابِهِ، فَحَلَفُوا مَا قَالُوا. فَكَذَّبَنِي رَسُولُ اللَّهِ ρ وَصَدَّقَهُ، فَأَصَابَنِي هَمٌّ لَمْ يُصِبْنِي مِثْلُهُ قَطُّ، فَجَلَسْتُ فِي الْبَيْتِ فَقَالَ لِي عَمِّي: مَا أَرَدْتَ إِلَى أَنْ كَذَّبَكَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَمَقَتَكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: **(إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ)** فَبَعَثَ إِلَيَّ النَّبِيُّ ρ فَقَرَأَ فَقَالَ: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ صَدَّقَكَ يَا زَيْدُ». (بخاری:4900)

ترجمه: زيد بن ارقم τ ميگويد: در يكي از غزوات كه شركت داشتم، شنيدم كه عبدالله بن ابي ميگويد: به اطرافيان رسول خدا انفاق نكنيد تا از اطرافاش پراكنده شوند. و اگر به مدينه بازگشتيم، افراد بزرگوار، انسانهاي پست و ذليل را از آن،

بيرون خواهند كرد. من سخنان‌اش را براي عمويم يا عمر، بازگو نمودم. و او آنها را به اطلاع نبي‌اكرم ρ رسانيد. پس آنحضرت ρ مرا فرا خواند و من نيز ماجرا را برايش بازگو نمودم. آنگاه، رسول الله ρ شخصي را بدنبال عبدالله بن ابي و يارانش فرستاد. آنان سوگند ياد كردند كه چنين سخناني نگفته‌اند. رسول خدا ρ مرا تكذيب كرد و او را تأييد نمود. در نتيجه، چنان اندوهي به من دست داد كه تا آن زمان، هرگز به من دست نداده بود. لذا خانه‌نشين شدم. روزي، عمويم به من گفت: چه چيزي تو را واداشت تا سخني بگويي كه رسول الله ρ تو را تكذيب كند و از تو برنجد؟ پس خداوند متعال آيه زير را نازل فرمود: **(إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ...)**. يعني هنگامي كه منافقان نزد تو مي‌آيند و مي‌گويند ما شهادت مي‌دهيم كه تو پيامبر خدا هستي. و خداوند مي‌داند كه تو فرستادة او هستي. اما خدا گواهي مي‌دهد كه منافقان، دروغ مي‌گويند.

آنگاه نبي اكرم ρ بدنبال من فرستاد و اين آيه را برايم خواند و فرمود: «اي زيد! خداوند، تو را تصديق كرد».

1769. وَعَنْهُ فِي رِوَايَةٍ قَالَ: فَدَعَاهُمُ النَّبِيُّ ρ لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ فَلَوَّوْا رُءُوسَهُمْ.

(بخارى:4903)

ترجمه: در روايتي ديگر، زيد بن ارقم مي‌گويد: سرانجام، نبي اكرم ρ منافقان را فراخواند تا برايشان، طلب مغفرت كند. ولي آنان، متكبرانه، سرهايشان را تكان دادند.

1770. وَعَنْهُ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلأَنْصَارِ، وَلأَبْنَاءِ الأَنْصَارِ» وَشَكَّ ابْنُ الْفَضْلِ فِي أَبْنَاءِ أَبْنَاءِ الأَنْصَارِ. (بخارى:4906)

ترجمه: همچنين زيد بن ارقم τ مي‌گويد: شنيدم كه رسول الله ρ مي‌فرمود: «خدايا! انصار و فرزندان انصار را مغفرت كن».

و ابن الفضل که يکي از راويان است در مورد اينکه رسول خدا از نوه‌هاي انصار نيز نام برد، شك دارد.

سورة تحريم

باب (73): اين سخن خداوند متعال که مي فرمايد: (اي پيامبر! چرا آنچه را که خداوند براي تو حلال ساخته، بر خود حرام مي گرداني) [تحريم:1]

1771. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَشْرَبُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَيَمْكُث عِنْدَهَا، فَوَاطَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ عَلَى أَيَّتُنَا دَخَلَ عَلَيْهَا فَلْتَقُلْ لَهُ: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ، قَالَ: «لا، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، فَلَنْ أَعُودَ لَهُ، وَقَدْ حَلَفْتُ، لا تُخْبِرِي بِذَلِكَ أَحَدًا». (بخاری:4912)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول الله ρ براي خوردن عسل نزد زينب دختر جحش مي‌رفت و آنجا مي‌ماند. من و حفصه با يکديگر، توافق کرديم که هرگاه، رسول خدا ρ نزد هر يك از ما آمد، به او بگويد: آيا مغافير (صمغي شيرين و بد بو) خورده‌اي؟ زيرا از تو بوي مغافير به مشام مي‌رسد. پيامبر اکرم ρ فرمود: «خير، بلکه نزد زينب دختر جحش، عسل مي‌خوردم ولي سوگند مي‌خورم که ديگر اين کار را نخواهم کرد. و شما هم احدي را از اين کار، باخبر نسازيد».

سورة قلم

باب (74): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: (سركش و علاوه بر آن، ام الفساد است) [قلم:13]

1772- عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ الْخُزَاعِيِّ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ: كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لأَبَرَّهُ، أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّارِ: كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ مُسْتَكْبِرٍ». (بخارى:4918)

ترجمه: حارثه بن وهب خزاعي τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ ميفرمود: «آيا بهشتيان را به شما معرفي نكنم؟ هر ضعيف و مستضعفي كه اگر به خدا سوگند ياد كند، حق تعالي سوگندش را راست ميگرداند. و آيا دوزخيان را به شما معرفي نكنم؟ هر انسان سركش و عربده جو و متكبر است.

باب (75): اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: (روزي كه ساق، آشكار گردد و مردم به سجده كردن فراخوانده شوند...) [قلم:42]

1773- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «يَكْشِفُ رَبُّنَا عَنْ سَاقِهِ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ، فَيَبْقَى كُلُّ مَنْ كَانَ يَسْجُدُ فِي الدُّنْيَا رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَيَذْهَبُ لِيَسْجُدَ فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا». (بخاري:4919)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «(روز قيامت) پروردگار ما ساق اش را برهنه مي نمايد و همة مردان و زنان مؤمن، برايش سجده مي كنند. ولي كساني كه در دنيا به قصد رياء و شهرت، سجده مي كردند، مي خواهند سجده كنند اما پشت شان مانند يك سيني (سخت) مي شود». (در نتيجه، نمي توانند سجده كنند).

سورة نازعات

1774- عن سَهْلِ بْنُ سَعْدٍ τ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ بِإِصْبَعَيْهِ هَكَذَا، بِالْوُسْطَى وَالَّتِي تَلِي الإِبْهَامَ:«بُعِثْتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ».(بخارى:4936)

ترجمه: سهل بن سعد τ ميگويد: ديدم كه رسول الله ρ با اشارة دو انگشت سبابه و وسطي فرمود: «بعثت من و قيامت مانند اين دو انگشت، به يكديگر، نزديك اند».

سورة عبس

1775. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهُوَ حَافِظٌ لَهُ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ، وَمَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ وَهُوَ يَتَعَاهَدُهُ وَهُوَ عَلَيْهِ شَدِيدٌ فَلَهُ أَجْرَانِ». (بخارى:4937)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «كسي كه قرآن مي خواند و آنرا حفظ مي كند، منزلتي مانند منزلت فرشتگان بزرگوار و نيكوكار خواهد داشت. وكسي كه قرآن، تلاوت كند و به شدت از آن، مواظبت نمايد (نگذارد كه فراموش شود) دو پاداش دارد».

سورة مطففين

باب (76): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (روزي كه انسانها در پيشگاه پروردگار جهانيان، حاضر مي شوند) (مطففين:6)

1776. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «(**يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**) حَتَّى يَغِيبَ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ». (بخاری:4938)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: »روزي كه انسانها در پيشگاه پروردگار جهانيان، حاضر ميشوند، بعضي از مردم، تا بناگوش خود، غرق در عرق خواهند بود».

سورة انشقاق

باب (77): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (بزودي و به آساني، محاسبه مي شود) (انشقاق:8)

1777. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسَبُ إِلاَّ هَلَكَ». وباقي الحديث تقدم في كتاب العلم. (بخاری:4939)

ترجمه: عايشه رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «هركس كه محاسبه شود، هلاك ميگردد». بقية حديث، قبلاً در كتاب علم حديث شمارة 88 بيان شد.

باب (78): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (حالات مختلفي را طي خواهي كرد) (انشقاق:19)

1778. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ) حَالاً بَعْدَ حَالٍ قَالَ: هَذَا نَبِيُّكُمْ ρ. (بخارى:4940)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: **(لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ)** يعني حالات مختلفي را طي خواهي كرد. و اين، خطاب به پيامبر شما است.

سورة شمس

باب (79)

1779. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ τ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ρ يَخْطُبُ وَذَكَرَ النَّاقَةَ وَالَّذِي عَقَرَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «(إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا): انْبَعَثَ لَهَا رَجُلٌ عَزِيزٌ عَارِمٌ مَنِيعٌ فِي رَهْطِهِ مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ». وَذَكَرَ النِّسَاءَ فَقَالَ: «يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ فَيَجْلِدُ امْرَأَتَهُ جَلْدَ الْعَبْدِ، فَلَعَلَّهُ يُضَاجِعُهَا مِنْ آخِرِ يَوْمِهِ». ثُمَّ وَعَظَهُمْ فِي ضَحِكِهِمْ مِنَ الضَّرْطَةِ وَقَالَ: «لِمَ يَضْحَكُ أَحَدُكُمْ مِمَّا يَفْعَلُ»؟ وفي رواية: «مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ عَمِّ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ. (بخارى:4942)

ترجمه: عبدالله بن زمعه τ مي‌گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ در سخنراني خود، سخن از شتر صالح و كسي كه آنرا پي كرده بود، به ميان آورد و فرمود: **(إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا)** يعني مردي كه مانند ابوزمعه در ميان قوم اش بي‌نظير، خشن، با شهامت و مقتدر بود، برخاست (و آنرا پي كرد).

سپس سخني از زنان به ميان آورد و فرمود: «بعضي از شما همسران شان را مانند برده، كتك مي‌زنند. و چه بسا كه در پايان همان روز، با او همبستر مي‌شوند».

آنگاه، آنها را براي خنديدن شان بخاطر بادي كه از شكم، خارج مي‌شود نصيحت كرد و فرمود: «چرا يكي از شما براي كاري كه از خودش، سر مي‌زند، (به ديگران) مي‌خندد»؟

و در روايتي، آمده است كه: «شخصي كه شتر صالح را پي كرد، مانند ابوزمعه؛ عموي زبير بن عوام؛ بود».

سورة علق

باب (80): اين سخن خداوند عز وجل كه مي فرمايد: (هرگز چنين نيست، اگر او باز نيايد...) (علق:15)

1780. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ أَبُو جَهْلٍ: لَئِنْ رَأَيْتُ مُحَمَّدًا يُصَلِّي عِنْدَ الْكَعْبَةِ لأَطَأَنَّ عَلَى عُنُقِهِ. فَبَلَغَ النَّبِيَّ ρ فَقَالَ: «لَوْ فَعَلَهُ لأَخَذَتْهُ الْمَلائِكَةُ». (بخاری:4958)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: ابوجهل گفت: اگر محمد را ببينم كه كنار كعبه نماز مي‌خواند، گردنش را لگد خواهم كرد. اين سخن به نبي اكرم ρ رسيد. فرمود: «اگر چنين كند، فرشتگان جلوي او را خواهند گرفت».

سورة كوثر

باب (81)

1781. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: لَمَّا عُرِجَ بِالنَّبِيِّ ρ إِلَى السَّمَاءِ قَالَ: «أَتَيْتُ عَلَى نَهَرٍ حَافَتَاهُ قِبَابُ اللُّؤْلُؤِ مُجَوَّفًا، فَقُلْتُ: مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: هَذَا الْكَوْثَرُ». (بخاری:4964)

ترجمه: انس τ مي‌گويد: بعد از اينكه نبي اكرم ρ بسوي آسمان به معراج برده شد، فرمود: «به نهري رسيدم كه دو طرف آن، خيمه‌هاي ساخته شده از مرواريد تهي، وجود داشت. پرسيدم: اي جبريل! اين چيست؟ گفت: اين، كوثر است».

1782ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا وَقَدْ سُئِلَتْ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: (**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**). قَالَتْ: نَهَرٌ أُعْطِيَهُ نَبِيُّكُمْ ρ شَاطِئَاهُ عَلَيْهِ دُرٌّ مُجَوَّفٌ آنِيَتُهُ كَعَدَدِ النُّجُوم. (بخارى:4965)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها در مورد اين سخن خداوند متعال كه مي‌فرمايد: (**إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ**) پرسيدند. گفت: نهري است كه به پيامبر شما عطا شده است. و در دو طرف آن، مرواريدهاي ميان تهي، وجود دارد و تعداد ظروف آن، مانند تعداد ستارگان (زياد) است».

سورة فلق

1783ـ عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ τ قَالَ: سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ عَنِ الْمُعَوِّذَتَيْنِ فَقَالَ: «قِيلَ لِي فَقُلْتُ». قَالَ: فَنَحْنُ نَقُولُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ. (بخارى:4977)

ترجمه: ابي بن كعب τ مي‌گويد: از رسول الله ρ دربارة معوذتين پرسيدم. فرمود: «به من چنين گفتند من نيز (به شما) گفتم». (جبريل براي من خواند و من نيز براي شما خواندم). راوي مي‌گويد: ما نيز همان چيزي را مي‌گوييم كه رسول الله ρ گفته است.

59ـ كتاب فضايل قرآن

باب (1): چگونگي نزول وحي و اولين چيزي كه نازل شد

1784. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَا مِنَ الأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلاَّ أُعْطِيَ مَا مِثْلهُ آمَنَ عَلَيْهِ الْبَشَرُ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتُ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللَّهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَكْثَرَهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخارى: 4981)

ترجمه: ابوهريره مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «به هر يك از پيامبران، معجزه‌اي عطا شده است كه مردم به آن، ايمان بياورند. و آنچه به من عنايت شده است، وحيي است كه خداوند بسوي من فرستاده است. پس اميدوارم كه روز قيامت، از ساير پيامبران، پيروان بيشتري داشته باشم».

1785. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى تَابَعَ عَلَى رَسُولِهِ ρ الْوَحْيَ قَبْلَ وَفَاتِهِ، حَتَّى تَوَفَّاهُ أَكْثَرَ مَا كَانَ الْوَحْيُ، ثُمَّ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بَعْدُ. (بخارى:4982)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: خداوند متعال قبل از وفات پيامبرش، بيشتر از هر وقت ديگر، پي در پي بر او وحي نازل كرد. و بعد از آن، رسول الله ρ درگذشت.

باب (2): قرآن بر هفت وجه نازل شده است

1786- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ قَالَ: سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَاءَتِهِ فَإِذَا هُوَ يَقْرَأُ عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ لَمْ يُقْرِئْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ، فَكِدْتُ أُسَاوِرُهُ فِي الصَّلاَةِ، فَتَصَبَّرْتُ حَتَّى سَلَّمَ، فَلَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ فَقُلْتُ: مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ تَقْرَأُ؟ قَالَ أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ، فَقُلْتُ: كَذَبْتَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَدْ أَقْرَأَنِيهَا عَلَى غَيْرِ مَا قَرَأْتَ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ أَقُودُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَقُلْتُ: إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ بِسُورَةِ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقْرِئْنِيهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَرْسِلْهُ، اقْرَأْ يَا هِشَامُ». فَقَرَأَ عَلَيْهِ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ». ثُمَّ قَالَ: «اقْرَأْ يَا عُمَرُ». فَقَرَأْتُ الْقِرَاءَةَ الَّتِي أَقْرَأَنِي. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ، فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ». (بخاری:4992)

ترجمه: عمر بن خطاب τ میگوید: در زمان حیات رسول الله ρ شنیدم که هشام بن حکیم بن حزام سورة فرقان را میخواند. پس به قراءتاش گوش فرا دادم و متوجه شدم که به صورتهاي مختلفي میخواند که رسول خدا ρ براي من چنین نخوانده است. نزدیک بود به او که نماز میخواند، حملهور شوم. اما شکیبایي کردم تا اینکه سلام داد. آنگاه گریبانش را گرفتم و گفتم: چه کسي قرائت این سوره را بگونهاي که تو میخواندي و من شنیدم، به تو یاد داده است؟ گفت: رسول الله ρ براي من اینگونه خوانده است. سپس او را نزد رسول خدا ρبردم و گفتم: من از این فرد شنیدم که سورة فرقان را به گونهاي میخواند که شما به من، یاد ندادهاید. رسول الله ρ فرمود: «او را رها کن. اي هشام! بخوان». او نیز آنگونه که من از او شنیده بودم، خواند. رسول الله ρ فرمود: «اینگونه نازل شده است». سپس فرمود: «اي عمر! تو بخوان». پس من همان قرائتي را خواندم که به من آموزش داده

بود. رسول الله ρ فرمود: «اينگونه نازل شده است. همانا اين قرآن، بر هفت وجه، نازل شده است. پس با هر قرائتي كه براي شما آسانتر است، بخوانيد».

باب (3): جبرئيل قرآن را به رسولاكرم ρ عرضه ميكرد

1787. عَنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلام قَالَت: أَسَرَّ إِلَيَّ النَّبِيُّ ρ: «أَنَّ جِبْرِيلَ كَانَ يُعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ كُلَّ سَنَةٍ، وَإِنَّهُ عَارَضَنِي الْعَامَ مَرَّتَيْنِ، وَلا أُرَاهُ إِلاَّ حَضَرَ أَجَلِي». (بخاري:3623)

ترجمه: فاطمه عليها السلام ميگويد: نبي اكرم ρ پنهاني به من فرمود: «جبريل، سالي يك بار قرآن را براي من تكرار ميكرد ولي امسال، دو بار آنرا برايم تكرار كرد. بدين جهت، مرگم را نزديك ميبينم».

1788. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ τ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ρ بِضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً. (بخاري:5000)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ ميگويد: بخدا سوگند كه هفتاد و اندي سوره را از زبان مبارك رسول الله ρ آموختم.

1789. وَعَنْهُ τ: أَنَّهُ كَانَ بِحِمْصَ، فَقَرَأَ سُورَةَ يُوسُفَ، فَقَالَ رَجُلٌ: مَا هَكَذَا أُنْزِلَتْ. قَالَ: قَرَأْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّه ρ فَقَالَ: «أَحْسَنْتَ». وَوَجَدَ مِنْهُ رِيحَ الْخَمْرِ، فَقَالَ: أَتَجْمَعُ أَنْ تُكَذِّبَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَتَشْرَبَ الْخَمْرَ؟ فَضَرَبَهُ الْحَدَّ. (بخاري:5001)

ترجمه: همچنين از عبدالله بن مسعود τ روايت است كه او سورة يوسف را در حمص، تلاوت كرد. مردي گفت: اينگونه نازل نشده است. ابن مسعود گفت: آنرا براي رسول الله ρ خواندم، فرمود: «احسنت». و چون از آن شخص، بوي شراب به مشام مي‌رسيد، ابن مسعود به او گفت: هم كتاب خدا را تكذيب مي‌كني و هم شراب مي‌خوري؟ سپس حد شراب را بر او جاري ساخت.

باب (4): فضيلت سورة اخلاص

1790. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ أَنَّ رَجُلاً سَمِعَ رَجُلاً يَقْرَأُ: **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** يُرَدِّدُهَا. فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ، وَكَأَنَّ الرَّجُلَ يَتَقَالُّهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ». (بخارى:5014)

ترجمه: ابو سعيد خدري τ مي‌گويد: مردي شنيد كه شخصي، سورة اخلاص را مي‌خواند و تكرار مي‌كند. او كه گويا آن را كار كم اهميتي مي‌دانست، هنگام صبح، نزد رسول الله ρ آمد و آن را بازگو كرد. آنحضرت ρ فرمود: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، همانا سورة اخلاص، برابر با يك سوم قرآن است».

1791. وَعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ لأَصْحَابِهِ: «أَيَعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَقْرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ فِي لَيْلَةٍ»؟ فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَقَالُوا: أَيُّنَا يُطِيقُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: «اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ ثُلُثُ الْقُرْآنِ». (بخارى:5015)

ترجمه: همچنين ابوسعيد خدري τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ به يارانش فرمود: «آيا كسي از شما مي‌تواند يك سوم قرآن را در يك شب، تلاوت كند»؟

اين كار براي آنها دشوار به نظر رسيد. لذا پرسيدند: اي رسول خدا! چه كسي از ما توانايي چنين كاري را دارد؟ فرمود: «سورة اخلاص، برابر با يك سوم قرآن است».

باب (5): فضيلت معوّذات

1792. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ، جَمَعَ كَفَّيْهِ ثُمَّ نَفَثَ فِيهِمَا، فَقَرَأَ فِيهِمَا: **(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)** وَ **(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ)** وَ **(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ)** ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا مَا اسْتَطَاعَ مِنْ جَسَدِهِ، يَبْدَأُ بِهِمَا عَلَى رَأْسِهِ وَوَجْهِهِ، وَمَا أَقْبَلَ مِنْ جَسَدِهِ، يَفْعَلُ ذَلِكَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ. (بخارى:5017)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: نبي اكرم ρ هر شب، هنگامي كه به رختخواب ميرفت، كف دستهايش را به هم نزديك ميكرد و سورههاي اخلاص و فلق و ناس را ميخواند و در آنها ميدميد. سپس از سر و صورت و قسمت جلوي بدنش شروع مينمود و تا جايي كه ميتوانست مسح ميكرد و اين كار را سه بار، تكرار مينمود.

باب (6): تلاوت قرآن باعث آرامش و نزول فرشتگان مي شود

1793. عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ τ قَالَ: بَيْنَمَا هُوَ يَقْرَأُ مِنَ اللَّيْلِ سُورَةَ الْبَقَرَةِ، وَفَرَسُهُ مَرْبُوطَةٌ عِنْدَهُ، إِذْ جَالَتِ الْفَرَسُ فَسَكَتَ فَسَكَتَتْ، فَقَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ، فَسَكَتَ وَسَكَتَتِ الْفَرَسُ، ثُمَّ قَرَأَ فَجَالَتِ الْفَرَسُ، فَانْصَرَفَ، وَكَانَ ابْنُهُ يَحْيَى قَرِيبًا مِنْهَا، فَأَشْفَقَ أَنْ تُصِيبَهُ، فَلَمَّا اجْتَرَّهُ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى مَا يَرَاهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ حَدَّثَ النَّبِيَّ ρ، فَقَالَ: «اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ، اقْرَأْ يَا ابْنَ حُضَيْرٍ». قَالَ:

فَأَشْفَقْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ تَطَأَ يَحْيَى وَكَانَ مِنْهَا قَرِيبًا، فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَانْصَرَفْتُ إِلَيْهِ، فَرَفَعْتُ رَأْسِي إِلَى السَّمَاءِ، فَإِذَا مِثْلُ الظُّلَّةِ فِيهَا أَمْثَالُ الْمَصَابِيحِ، فَخَرَجَتْ حَتَّى لا أَرَاهَا، قَالَ: «وَتَدْرِي مَا ذَاكَ»؟ قَالَ: لا، قَالَ: «تِلْكَ الْمَلائِكَةُ دَنَتْ لِصَوْتِكَ، وَلَوْ قَرَأْتَ لأَصْبَحَتْ يَنْظُرُ النَّاسُ إِلَيْهَا لا تَتَوَارَى مِنْهُمْ».(بخارى:5018)

ترجمه: از أُسَيد بن حُضَير τ روايت است كه او در يكي از شبها، در حالي كه اسباش در نزديكي او بسته شده بود، سورة بقره را تلاوت ميكرد. ناگهان، اسب شروع به دست و پا زدن كرد. اسيد، سكوت كرد. اسب نيز آرام گرفت. او دوباره، شروع به خواندن قرآن نمود. اسب نيز شروع به دست و پا زدن كرد. دوباره، اسيد سكوت كرد و اسب نيز آرام گرفت. بار ديگر، شروع به خواندن قرآن كرد. باز هم اسب، شروع به دست و پا زدن كرد. سرانجام از خواندن قرآن، منصرف شد. زيرا فرزندش؛ يحيي؛ نزديك اسب قرار داشت و او ميترسيد كه اسب به فرزندش آسيبي برساند. پس هنگامي كه فرزندش را از آنجا دور ساخت، سرش را به سوي آسمان، بلند كرد تا اسب را نبيند.

صبح روز بعد، ماجرا را براي نبي اكرم ρ بازگو نمود. آنحضرت ρ فرمود: «اي فرزند حضير! (چه خوب بود) به تلاوت ادامه ميدادي. (چه خوب بود) به تلاوتات ادامه ميدادي». اسيد گفت: اي رسول خدا! يحيي نزد يك آن بود. ترسيدم كه او را لگدمال كند. بدين جهت، سرم را بلند كردم و بسوي فرزندم رفتم. آنگاه بسوي آسمان نگاه كردم. چيزي شبيه سايبان ديدم كه اشيايي مانند چراغ در آن وجود داشت. پس بيرون رفتم تا آنها را نبينم. رسول الله ρ فرمود: «آيا ميداني كه آنها چه بودند»؟ گفت: خير. آنحضرت ρ فرمود: «آنان، فرشتگان بودند كه بخاطر صدايت، نزديك آمده بودند. و اگر به قرائتات ادامه ميدادي، آنها تا صبح، آنجا ميماندند بدون اينكه از نظر مردم، پنهان بمانند».

باب (7): غبطه خوردن به قاري قرآن

1794- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا حَسَدَ إِلاَّ فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ، فَهُوَ يَتْلُوهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ، فَسَمِعَهُ جَارٌ لَهُ، فَقَالَ: لَيْتَنِي أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلانٌ فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ. وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً، فَهُوَ يُهْلِكُهُ فِي الْحَقِّ، فَقَالَ رَجُلٌ: لَيْتَنِي أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ فُلانٌ فَعَمِلْتُ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ». (بخارى:5026)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «فقط در مورد دو نفر، ميتوان غبطه خورد: نخست، مردي كه خداوند به او قرآن، آموخته است و او آنرا شب و روز، تلاوت ميكند. پس همسايهاش ميشنود و ميگويد: اي كاش! به من نعمتي مانند نعمتي كه به فلاني عطا شده است، ارزاني ميشد. در آن صورت، من هم مانند او قرآن تلاوت ميكردم.

و ديگر، مردي كه خداوند به او ثروت، عنايت كرده است و او آنرا در راه خدا انفاق ميكند. پس شخص ديگري ميگويد: اي كاش! به من هم نعمتي مانند نعمتي كه به فلاني عطا شده است، ارزاني ميشد. در آن صورت، من هم مانند او انفاق ميكردم».

باب (8): بهترين شما كساني هستند كه قرآن را ياد مي گيرند و به ديگران ميآموزند

1795- عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ». (بخارى:5028)

ترجمه: عثمان بن عفان τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «بهترين شما كسي است كه قرآن را ياد بگيرد و به ديگران، ياد بدهد».

1796. وَعَنْهُ τ فِيْ رِوَايَةٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّ أَفْضَلَكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَعَلَّمَهُ». (بخاری:5028)

ترجمه: همچنين در روايتي ديگر، عثمان بن عفان τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «بهترين شما كسي است كه قرآن را ياد بگيرد و به ديگران، ياد بدهد».

باب (9): حفظ قرآن و نگهداري آن

1797. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلُ صَاحِبِ الْقُرْآنِ كَمَثَلِ صَاحِبِ الإِبِلِ الْمُعَقَّلَةِ، إِنْ عَاهَدَ عَلَيْهَا أَمْسَكَهَا، وَإِنْ أَطْلَقَهَا ذَهَبَتْ». (بخاری:5031)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «مثال قاري قرآن مانند صاحب شتري است كه زانوي آنرا بسته باشد. اگر از او نگهداري كند، نزدش ميماند و اگر او را رها سازد، ميرود».

1798. عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «بِئْسَ مَا لأَحَدِهِمْ أَنْ يَقُولَ: نَسِيتُ آيَةَ كَيْتَ وَكَيْتَ، بَلْ نُسِّيَ، وَاسْتَذْكِرُوا الْقُرْآنَ، فَإِنَّهُ أَشَدُّ تَفَصِّيًا مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ مِنَ النَّعَمِ». (بخاری:5032)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «چقدر بد است براي كسي كه ميگويد: فلان و فلان آيه را فراموش كردهام. بلكه فراموش گردانيده شده اند. قرآن را زياد تلاوت كنيد زيرا قرآن، سريعتر از فرار كردن شتر، از سينة مردم، ميگريزد».

1799- عَنْ أَبِي مُوسَى τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «تَعَاهَدُوا الْقُرْآنَ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُوَ أَشَدُّ تَفَصِّيًا مِنَ الإِبِلِ فِي عُقُلِهَا». (بخارى: 5033)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «از قرآن، مواظبت كنيد (هموارة آنرا تلاوت نماييد) سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، قرآن سريعتر از شتري كه زانويش بسته باشد، ميگريزد».

باب (10): كشيدن حرف هنگام تلاوت

1800. عَنْ أَنَسٍ τ أَنَّهُ سُئِلَ: كَيْفَ كَانَتْ قِرَاءَةُ النَّبِيِّ ρ فَقَالَ: كَانَتْ مَدًّا، ثُمَّ قَرَأَ: (**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**) يَمُدُّ بِبِسْمِ اللَّهِ وَيَمُدُّ بِالرَّحْمَنِ وَيَمُدُّ بِالرَّحِيمِ. (بخارى:5046)

ترجمه: از انس τ پرسيدند: قراءت نبي اكرم ρ چگونه بود؟ گفت: حروف را كشيده ميخواند. سپس، انس τ بسم الله الرحمن الرحيم را خواند و هر يك از بسم الله و رحمن و رحيم را كشيده خواند.

باب (11): تلاوت قران با صداي خوب

1801- عَنْ أَبِي مُوسَى τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ لَهُ: «يَا أَبَا مُوسَى! لَقَدْ أُوتِيتَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيرِ آلِ دَاوُدَ». (بخارى:5048)

ترجمه: از ابوموسي اشعري τ روايت است كه نبي اكرم ρ به او فرمود: «اي ابوموسي! به تو صداي خوبي، مانند صداي خوب آل داوود، عنايت شده است».

باب (12): قرآن در چه مدتي خوانده شود؟ (ختم شود)

1802. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: أَنْكَحَنِي أَبِي امْرَأَةً ذَاتَ حَسَبٍ، فَكَانَ يَتَعَاهَدُ كَنَّتَهُ فَيَسْأَلُهَا عَنْ بَعْلِهَا، فَتَقُولُ: نِعْمَ الرَّجُلُ مِنْ رَجُلٍ، لَمْ يَطَأْ لَنَا فِرَاشًا، وَلَمْ يُفَتِّشْ لَنَا كَنَفًا مُنْذُ أَتَيْنَاهُ، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ρ فَقَالَ: «الْقَنِي بِهِ». فَلَقِيتُهُ بَعْدُ، فَقَالَ: «كَيْفَ تَصُومُ»؟ قَالَ: كُلَّ يَوْمٍ، قَالَ: «وَكَيْفَ تَخْتِمُ»؟ قَالَ: كُلَّ لَيْلَةٍ، قَالَ: «صُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلاثَةً، وَاقْرَإِ الْقُرْآنَ فِي كُلِّ شَهْرٍ». قَالَ: قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْجُمُعَةِ». قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «أَفْطِرْ يَوْمَيْنِ، وَصُمْ يَوْمًا». قَالَ: قُلْتُ: أُطِيقُ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، قَالَ: «صُمْ أَفْضَلَ الصَّوْمِ صَوْمَ دَاوُدَ، صِيَامَ يَوْمٍ وَإِفْطَارَ يَوْمٍ، وَاقْرَأْ فِي كُلِّ سَبْعِ لَيَالٍ مَرَّةً». فَلَيْتَنِي قَبِلْتُ رُخْصَةَ رَسُولِ اللَّهِ ρ، وَذَاكَ أَنِّي كَبِرْتُ وَضَعُفْتُ، فَكَانَ يَقْرَأُ عَلَى بَعْضِ أَهْلِهِ السُّبْعَ مِنَ الْقُرْآنِ بِالنَّهَارِ، وَالَّذِي يَقْرَؤُهُ يَعْرِضُهُ مِنَ النَّهَارِ، لِيَكُونَ أَخَفَّ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَقَوَّى أَفْطَرَ أَيَّامًا، وَأَحْصَى وَصَامَ مِثْلَهُنَّ، كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتْرُكَ شَيْئًا فَارَقَ النَّبِيَّ ρ عَلَيْهِ. (بخارى:5052)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي‌گويد: پدرم، دختري از خانواده‌اي اصيل، به نكاحم در آورد. و هميشه عروس‌اش را سر مي‌زد و حال شوهرش را از او مي‌پرسيد. او گفت: مرد بسيار خوبي است. ولي از زماني كه نزد او آمده‌ام به رختخواب نيامده و با من همبستر نشده است. پس هنگامي كه اين ماجرا براي پدرم، طولاني شد، آنرا براي نبي اكرم ρ بازگو كرد. پيامبر خدا ρ فرمود: «او را نزد من بفرست». سپس هنگامي كه با رسول خدا ρ ملاقات كردم، فرمود: «چگونه روزه مي‌گيري»؟ گفتم: هر روز. فرمود: «چگونه قرآن را ختم مي‌كني»؟ گفتم: هر شب. فرمود: «هر ماه، سه روز، روزه بگير و يك بار قرآن را ختم كن». گفتم: بيشتر از اين، توانايي دارم. فرمود: هفته‌اي سه روز، روزه

بگير». گفتم: بيشتر از اين، توانايي دارم. فرمود: «دو روز، بخور و يك روز، روزه بگير».[1] گفتم: بيشتر از اين، توانايي دارم. فرمود: «بهترين روزه، روزة داوود است كه يك روز، روزه مي‌گرفت و روز ديگر، مي‌خورد. و هر هفت شب، يك بار، قرآن را ختم كن».

اي كاش! رخصت رسول الله ρ را مي‌پذيرفتم زيرا كه هم اكنون پير و ضعيف شده‌ام.

راوي مي‌گويد: پس از آن، ابن عمرو رضي الله عنهما روزانه، يك هفتم قرآن را نزد يكي از افراد خانواده‌اش تلاوت مي كرد. و آنچه را كه مي‌خواست در شب، تلاوت نمايد، در روز، تكرار مي‌كرد تا تلاوت شب، برايش آسانتر شود. و هنگامي كه مي‌خواست تقويت شود، چند روز، مي‌خورد و آنها را مي‌شمرد. سپس به تعداد آن روزها، روزه مي‌گرفت و دوست نداشت آنچه را كه در زمان رسول خدا ρ انجام مي‌داد، اكنون ترك كند.

باب (13): گناه كسي كه بخاطر ريا يا مال، قرآن بخواند

1803- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ: أَنَّهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «يَخْرُجُ فِيكُمْ قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلاتَكُمْ مَعَ صَلاتِهِمْ، وَصِيَامَكُمْ مَعَ صِيَامِهِمْ، وَعَمَلَكُمْ مَعَ عَمَلِهِمْ، وَيَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يَنْظُرُ فِي النَّصْلِ فَلا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الْقِدْحِ فَلا يَرَى شَيْئًا، وَيَنْظُرُ فِي الرِّيشِ فَلا يَرَى شَيْئًا، وَيَتَمَارَى فِي الْفُوقِ». (بخاری:5058)

ترجمه: ابو سعيد خدري τ مي‌گويد: شنيدم كه رسول الله ρ مي‌فرمايد: «گروهي در ميان شما ظهور

---

[3] ابن حجر به نقل از داودي مي‌گويد: در اينجا راوي دچار اشتباه شده است چراكه روزه گرفتن سه روز در هفته، بيشتر از دو روز، خوردن و يك روز، روزه گرفتن مي‌باشد.

خواهند كرد كه نمازتان را در برابر نماز آنها، روزه تان را در برابر روزة آنان و اعمال تان را در برابر اعمال آنان، حقير مي شماريد. آنها قرآن، تلاوت مي‌كنند ولي قرآن ازحنجره‌هايشان پايين‌تر نمي‌رود و از دين خارج مي‌شوند همانطور كه تير از هدف (شكار) خارج مي‌شود. تيرانداز به پيكان تير، نگاه مي‌كند و چيزي نمي‌بيند. به انتهاي تير نگاه مي‌كند و چيزي نمي‌بيند. به پر هاي تير، نگاه مي‌كند و چيزي نمي‌بيند. و در شكاف سر تير، شك مي‌كنند» (كه آيا اثري از شكار در آن وجود دارد يا خير).

1804- عَنْ أَبِي مُوسَى τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ كَالأُتْرُجَّةِ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ، وَرِيحُهَا طَيِّبٌ، وَالْمُؤْمِنُ الَّذِي لا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَيَعْمَلُ بِهِ، كَالتَّمْرَةِ طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَلا رِيحَ لَهَا، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، كَالرَّيْحَانَةِ رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ، وَمَثَلُ الْمُنَافِقِ الَّذِي لا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، كَالْحَنْظَلَةِ طَعْمُهَا مُرٌّ أَوْ خَبِيثٌ، وَرِيحُهَا مُرٌّ». (بخاری:5059)

ترجمه: ابو موسي اشعري τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مؤمني كه قرآن مي‌خواند و به آن عمل مي‌كند مانند ترنجي است كه هم طعم خوبي دارد و هم از بوي خوشي برخوردار است. و مؤمني كه قرآن نمي‌خواند ولي به آن، عمل مي‌كند مانند خرمايي است كه طعم اش شيرين است ولي بويي ندارد. و مثال منافقي كه قرآن مي‌خواند، مانند ريحاني است كه بويش خوب ولي طعم اش، تلخ است. و مثال منافقي كه قرآن نمي‌خواند، مانند حنظله (هندوانة ابوجهل) است كه هم طعم اش،تلخ يا ناپاك است و هم بوي تلخي دارد».

1805- عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «اقْرَءُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ قُلُوبُكُمْ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ». (بخاری:5060)

ترجمه: جندب بن عبدالله τ میگوید: نبي اکرم ρ فرمود: «تا زماني که با نشاط هستید و حضور قلب دارید، قرآن تلاوت کنید. و هنگامي که نشاط و علاقه ندارید، آنرا ترك کنید».

60ـ کتاب نکاح

باب (1): تشويق به ازدواج

1806. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: جَاءَ ثَلاثَةُ رَهْطٍ إِلَى بُيُوتِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ρ يَسْأَلُونَ عَنْ عِبَادَةِ النَّبِيِّ ρ، فَلَمَّا أُخْبِرُوا كَأَنَّهُمْ تَقَالُّوهَا، فَقَالُوا: وَأَيْنَ نَحْنُ مِنَ النَّبِيِّ ρ؟ قَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ، قَالَ أَحَدُهُمْ: أَمَّا أَنَا فَإِنِّي أُصَلِّي اللَّيْلَ أَبَدًا، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَصُومُ الدَّهْرَ وَلا أُفْطِرُ، وَقَالَ آخَرُ: أَنَا أَعْتَزِلُ النِّسَاءَ فَلا أَتَزَوَّجُ أَبَدًا. فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: «أَنْتُمُ الَّذِينَ قُلْتُمْ كَذَا وَكَذَا؟ أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لأَخْشَاكُمْ لِلَّهِ، وَأَتْقَاكُمْ لَهُ، لَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأُصَلِّي وَأَرْقُدُ، وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي». (بخاری:5063)

ترجمه: انس بن مالك τ مي‌گويد: سه نفر به خانة همسران نبي اكرم ρ آمدند و از شيوة عبادت آنحضرت ρ پرسيدند. هنگامي كه از چگونگي آن، باخبر شدند، گويا عبادت‌اش را كم شمردند و با خود گفتند: ما كجا و رسول خدا ρ كجا؟ خداوند گناهان اول و آخرش را بخشيده است. آنگاه، يكي از آنان گفت: من تمام شب را براي هميشه، نماز مي‌خوانم. ديگري گفت: من تمام عمر، روزه مي‌گيرم و يك روز آنرا هم نمي‌خورم. سومي گفت: من از زنان كناره‌گيري مي‌نمايم و هرگز ازدواج نمي‌كنم. رسول الله ρ نزد آنان رفت و فرمود: «شما كساني هستيد كه چنين و چنان گفته‌ايد؟ سوگند به خدا كه من بيشتر از همة شما از خدا مي‌ترسم و بيشتر از شما تقوا دارم. در عين حال، هم روزه مي‌گيرم و هم مي‌خورم. و هم نماز مي‌خوانم و هم مي‌خوابم و با زنان نيز ازدواج مي‌كنم. پس هر كس از سنت من روي بگرداند، از من نيست».

باب (2): كراهيت زن نگرفتن و اخته كردن

1807- عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ τ قَالَ: لَقَدْ رَدَّ النَّبِيُّ ρ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ التَّبَتُّلَ، وَلَوْ أَجَازَ لَهُ التَّبَتُّلَ لاخْتَصَيْنَا. (بخارى:5074)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص τ ميگويد: نبي اكرم ρ ازدواج نكردن عثمان بن مظعون را بخاطر اينكه خدا را عبادت كند، نپذيرفت. و اگر به اوچنين اجازه‌اي مي‌داد، ما خود را اخته مي‌كرديم.

1808- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي رَجُلٌ شَابٌّ، وَأَنَا أَخَافُ عَلَى نَفْسِي الْعَنَتَ، وَلا أَجِدُ مَا أَتَزَوَّجُ بِهِ النِّسَاءَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ عَنِّي، ثُمَّ قُلْتُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لاقٍ فَاخْتَصِ عَلَى ذَلِكَ أَوْ ذَرْ». (بخارى:5076)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: گفتم: اي رسول خدا! من مردي جوان هستم و مي ترسم كه مرتكب گناه شوم و سرمايه‌اي هم ندارم كه ازدواج كنم؟ آنحضرت ρ سكوت كرد و به من جوابي نداد. دوباره، سخنانم را تكرار كردم. باز هم رسول خدا ρ سكوت كرد و جوابي نداد. بار ديگر سخنانم را تكرار كردم. باز هم پيامبر اكرم ρ سكوت نمود و به من جوابي نداد. براي چهارمين بار، سخنانم را تكرار كردم. آنگاه نبي اكرم ρ فرمود: «اي ابوهريره! سرنوشتات قلم خورده و دواتش، خشك شده است خواه اخته كني يا نكني».

(اين جمله در واقع تهديدي است براي ابوهريره. و اخته كردن چنانكه شرح آن گذشت، ممنوع است).

باب (3): ازدواج با دوشيزه ها

1809. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ لَوْ نَزَلْتَ وَادِيًا وَفِيهِ شَجَرَةٌ قَدْ أُكِلَ مِنْهَا، وَوَجَدْتَ شَجَرًا لَمْ يُؤْكَلْ مِنْهَا، فِي أَيِّهَا كُنْتَ تُرْتِعُ بَعِيرَكَ؟ قَالَ: «فِي الَّذِي لَمْ يُرْتَعْ مِنْهَا». تَعْنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ لَمْ يَتَزَوَّجْ بِكْرًا غَيْرَهَا. (بخارى:5077)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها ميگويد: گفتم: اي رسول خدا! اگر وارد دره‌اي شدي كه بعضي از درختان آن را (حيوانات) خورده‌اند و بعضي ديگر را نخورده‌اند، در كدام يك از آنها شترانت را به چرا مي‌بري؟ فرمود: «به سوي درختاني مي‌برم كه چرانيده نشده‌اند». هدف عايشه رضي الله عنها اين بود كه رسول الله ρ با دوشيزه‌اي غير از او ازدواج نكرده بود.

باب (4): نكاح دادن خردسالان به بزرگسالان

1810. وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ خَطَبَها إِلَى أَبِي بَكْرٍ τ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا أَنَا أَخُوكَ. فَقَالَ: «أَنْتَ أَخِي فِي دِينِ اللَّهِ وَكِتَابِهِ، وَهِيَ لِي حَلالٌ». (بخارى:5081)

ترجمه: همچنين از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم ρ او را از ابوبكر، خواستگاري نمود. ابوبكر به او گفت: همانا من برادر تو هستم. رسول خدا ρ فرمود: «تو از ديدگاه دين و كتاب خدا برادر من هستي. و او (عايشه) برايم حلال است».

باب (5): برابري، در دين است

1811. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ أَبَا حُذَيْفَةَ بْنَ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِشَمْسٍ τ وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ النَّبِيِّ ρ تَبَنَّى سَالِمًا، وَأَنْكَحَهُ بِنْتَ أَخِيهِ هِنْدَ بِنْتَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ، وَهُوَ مَوْلًى لامْرَأَةٍ مِنَ الأَنْصَارِ، كَمَا تَبَنَّى النَّبِيُّ ρ زَيْدًا، وَكَانَ مَنْ تَبَنَّى رَجُلاً فِي الْجَاهِلِيَّةِ دَعَاهُ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَوَرِثَ مِنْ مِيرَاثِهِ، حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ **(ادْعُوهُمْ لآبَائِهِمْ)** إِلَى قَوْلِهِ **(وَمَوَالِيكُمْ)**. فَرُدُّوا إِلَى آبَائِهِمْ، فَمَنْ لَمْ يُعْلَمْ لَهُ أَبٌ، كَانَ مَوْلًى وَأَخًا فِي الدِّينِ، فَجَاءَتْ سَهْلَةُ بِنْتُ سُهَيْلِ ابْنِ عَمْرٍو الْقُرَشِيِّ ثُمَّ العَامِرِيِّ، وَهِيَ امْرَأَةُ أَبِي حُذَيْفَةَ بْنِ عُتْبَةَ النَّبِيَّ ρ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا كُنَّا نَرَى سَالِمًا وَلَدًا، وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ مَا قَدْ عَلِمْتَ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ. (بخاری:5088)

ترجمه: عایشه رضي الله عنها میگوید: ابوحذیفه بن عتبه بن ربیعه بن عبدشمس که از همراهان نبي اکرم ρ در جنگ بدر بود، سالم را که غلام آزاد شدۀ یك زن انصاري بود، به فرزندي قبول کرد همانطور که نبي اکرم زید را به فرزندي قبول کرده بود. و برادر زادهاش؛ هند دختر ولید بن عتبه بن ربیعه؛ را به نکاح او در آورد. شایان ذکر است که اگر کسي در زمان جاهلیت، فردي را به فرزندي قبول میکرد، او را به وي نسبت میدادند و از او ارث میبرد تا اینکه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: **(ادْعُوهُمْ لآبَائِهِمْ)** تا **(وَمَوَالِيكُمْ)** یعني آنها را به پدرانشان نسبت دهید.... بعد از آن، فرزند خواندهها به پدران (حقیقي) خود نسبت داده مي شدند. و اگر پدر کسي شناخته نمي شد، مولا و برادر دینیاش بشمار میرفت. آنگاه، سهله دختر سهیل بن عمرو قریشي عامري که همسر ابوحذیفه بن عتبه بود، نزد نبي اکرم ρ آمد و گفت: اي رسول خدا! ما سالم را فرزند خود میدانستیم و هم اکنون شما میدانید که خداوند در این باره چه نازل فرمود... آنگاه بقیة حدیث را بیان کرد.

1812. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَلَى ضُبَاعَةَ بِنْتِ الزُّبَيْرِ. فَقَالَ لَهَا: لَعَلَّكِ أَرَدْتِ الْحَجَّ، قَالَتْ: وَاللَّهِ لا أَجِدُنِي إِلاَّ وَجِعَةً، فَقَالَ لَهَا: «حُجِّي وَاشْتَرِطِي، وَقُولِي: اللَّهُمَّ مَحِلِّي حَيْثُ حَبَسْتَنِي». وَكَانَتْ تَحْتَ الْمِقْدَادِ بْنِ الأَسْوَدِ. (بخارى:5089)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي‌گويد: رسول الله ρ نزد ضباعه دختر زبير رضي الله عنهما رفت و به او فرمود: «شايد مي‌خواهي به حج بروي»؟ ضباعه گفت: سوگند به خدا كه من بيمار هستم. رسول خدا ρ به او فرمود: «به حج برو و چنين شرط كن و بگو: بار الها! بيرون شدنم از احرام، همان جايي است كه تو مرا جلوگيري نمايي». قابل يادآوري است كه ضباعه، همسر مقداد بن اسود بود.

1813- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا، وَلِحَسَبِهَا، وَجَمَالِهَا، وَلِدِينِهَا، فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يَدَاكَ». (بخارى:5090)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «زن بخاطر چهار چيز، نكاح مي‌شود: بخاطر مالش، نسب‌اش، زيبائي‌اش، و دينش. پس دستهايت، خاك آلود گردد. زن ديندار، انتخاب كن».

1814. عَنْ سَهْلٍ τ قَالَ: مَرَّ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا»؟ قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ يُسْتَمَعَ، قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ، فَمَرَّ رَجُلٌ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ: «مَا تَقُولُونَ فِي هَذَا»؟ قَالُوا: حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ لا يُنْكَحَ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ لا يُشَفَّعَ، وَإِنْ قَالَ أَنْ لا يُسْتَمَعَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الأَرْضِ مِثْلَ هَذَا». (بخارى:5091)

ترجمه: سهلτ مي‌گويد: مردي از كنار رسول الله ρ گذشت. نبي اكرم ρ فرمود: «درباره اين شخص، چه مي‌گوييد»؟ گفتند: شايستگي آن را دارد كه اگر

خواستگاري كند، جواب مثبت، بگيرد و اگر شفاعت نمايد، شفاعتاش پذيرفته شود و اگر سخني بگويد، سخنش شنيده شود.

راوي ميگويد: آنگاه رسول خدا ρ سكوت كرد. سپس مسلماني فقير از آنجا گذشت. آنحضرت ρ فرمود: «دربارة اين شخص، چه ميگوييد»؟ گفتند: اينقدر شايستگي دارد كه اگر خواستگاري كند، جواب منفي بگيرد و اگر شفاعت نمايد، شفاعتاش پذيرفته نشود و اگر سخن بگويد، سخنش شنيده نشود. رسول الله ρ فرمود: «اگر زمين از افرادي مانند اين شخص (غني) پُر شود باز هم اين (فقير) از آنان، بهتر است».

باب (6): پرهيز نمودن از شومي زنان، و اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (همانا برخي از همسران و فرزندانتان، دشمنان شما هستند)

1815. عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَا تَرَكْتُ بَعْدِي فِتْنَةً أَضَرَّ عَلَى الرِّجَالِ مِنَ النِّسَاءِ». (بخارى:5096)

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما روايت ميكند كه نبي اكرم ρ فرمود: «بعد از خودم، هيچ فتنهاي براي مردان، زيانبارتر از فتنة زنان، بجاي نگذاشتم».

باب (7): (و مادرهايتان كه به شما شير داده اند) و آنچه از نسب، حرام مي شود، از رضاعت (شيرخوردن) نيز حرام مي شود

1816. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قِيلَ لِلنَّبِيِّ ρ: أَلا تَتَزَوَّجُ ابْنَةَ حَمْزَةَ؟! قَالَ: «إِنَّهَا ابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ». (بخارى:5100)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: از نبي اكرم ρ پرسيدند: آيا با دختر حمزه ازدواج نمي‌كني؟ فرمود: «او برادر زادة رضاعي من است».

1817. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ρ: أَنَّهَا سَمِعَتْ صَوْتَ رَجُلٍ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِ حَفْصَةَ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ فِي بَيْتِكَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «أُرَاهُ فُلانًا» . لِعَمِّ حَفْصَةَ مِنَ الرَّضَاعَةِ . قَالَتْ عَائِشَةُ: لَوْ كَانَ فُلانٌ حَيًّا . لِعَمِّهَا مِنَ الرَّضَاعَةِ . دَخَلَ عَلَيَّ؟ فَقَالَ: «نَعَمْ، الرَّضَاعَةُ تُحَرِّمُ مَا تُحَرِّمُ الْوِلادَةُ». (بخارى:5099)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اكرمρ؛ مي‌گويد: صداي مردي را شنيدم كه اجازه مي‌خواست تا وارد خانة حفصه شود. گفتم: اي رسول خدا! اين مرد، اجازه مي‌خواهد تا وارد خانة شما شود. نبي اكرم ρ فرمود: «فكر مي‌كنم فلاني ـ نام عموي رضاعي حفصه را برد ـ است».

عايشه پرسيد: اگر فلاني ـ نام عموي‌رضاعي‌اش را گرفت ـ زنده مي‌بود، مي‌توانست به خانه‌ام بيايد؟ فرمود: «بلي، آنچه را كه خويشاوندي نسبي، حرام مي‌كند، رضاعت نيز حرام مي‌گرداند».

1818- عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: قلت: يَا رَسُولَ اللَّهِ، انْكِحْ أُخْتِي بِنْتَ أَبِي سُفْيَانَ، فَقَالَ: «أَوَتُحِبِّينَ ذَلِكِ»؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، لَسْتُ لَكَ بِمُخْلِيَةٍ، وَأَحَبُّ مَنْ شَارَكَنِي فِي خَيْرٍ أُخْتِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّ ذَلِكِ لا يَحِلُّ لِي». قُلْتُ: فَإِنَّا نُحَدَّثُ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَنْكِحَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ، قَالَ: «بِنْتَ أُمِّ سَلَمَةَ»؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ: «لَوْ أَنَّهَا لَمْ تَكُنْ رَبِيبَتِي فِي حَجْرِي، مَا حَلَّتْ لِي، إِنَّهَا لابْنَةُ أَخِي مِنَ الرَّضَاعَةِ، أَرْضَعَتْنِي وَأَبَا سَلَمَةَ ثُوَيْبَةُ، فَلا تَعْرِضْنَ عَلَيَّ بَنَاتِكُنَّ وَلا أَخَوَاتِكُنَّ». (بخارى:5101)

ترجمه: ام حبيبه دختر ابوسفيان رضي الله عنهما مي‌گويد: گفتم: اي رسول خدا! با خواهرم ؛دختر

ابوسفيان؛ ازدواج كن. فرمود: «آيا تو اين كار را دوست داري»؟ گفتم: بلي، چرا كه من تنها و بدون هوو نيستم و محبوبترين كسي كه دوست دارم در خيري با من شريك شود، خواهرم ميباشد. نبي اكرم ρ فرمود: «اين كار، برايم حلال نيست». گفتم: مردم ميگويند: شما ميخواهيد با دختر ام سلمه ازدواج كنيد. فرمود: «دختر ام سلمه»؟! گفتم: بلي. فرمود: «اگر او دختر همسرم نبود و تحت سرپرستيام قرار نداشت، باز هم برايم حلال نبود چرا كه برادر زادة رضاعيام ميباشد. من و ابوسلمه را ثويبه شير داده است. پس دختران و خواهرانتان را به من پيشنهاد نكنيد».

باب (8): قول كسي كه مي گويد: رضاع بعد از دوسال، ثابت نمي شود

1819. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا رَجُلٌ، فَكَأَنَّهُ تَغَيَّرَ وَجْهُهُ، كَأَنَّهُ كَرِهَ ذَلِكَ، فَقَالَتْ: إِنَّهُ أَخِي، فَقَالَ: «انْظُرْنَ مَنْ إِخْوَانُكُنَّ، فَإِنَّمَا الرَّضَاعَةُ مِنَ الْمَجَاعَةِ». (بخارى:5102)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي اكرم ρ وارد خانهاش شد و مردي را در آنجا ديد. و آنرا به اندازهاي ناپسند دانست كه چهرهاش تغيير كرد. عايشه رضي الله عنها گفت: او برادر (رضاعي) من است. رسول خدا ρ فرمود: «خوب دقت كنيد چه كساني برادران شما هستند زيرا رضاعت، زماني به ثبوت ميرسد كه گرسنگي را برطرف نمايد». يعني در دوران شير خوارگي باشد.

1820. عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ρ أَنْ تُنْكَحَ الْمَرْأَةُ عَلَى عَمَّتِهَا أَوْ خَالَتِهَا. (بخارى:5108)

ترجمه: جابرτ می‌گوید: رسول الله ρ از ازدواج با برادر زاده و خواهر زادة همسر، نهي فرمود.

باب (9): نكاح شغار

1821. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى عَنِ الشِّغَارِ. (بخاری:5112)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما می‌گوید: رسول الله ρ از نكاح شغار، منع فرمود.

(نكاح شغار بدين صورت است كه مردي يكي از بستگان خود مانند خواهر يا دخترش را به ازدواج مرد ديگري در آورد بشرطي كه آن مرد نيز يكي از بستگانش را به ازدواج او در آورد. و مهرية هر يك از آنان، بُضع ديگري باشد).

باب (10): سرانجام، پيامبر اكرم ρ از نكاح متعه، منع فرمود

1822- عَنْ عَلِيٍّ τ أَنَّه قَالَ لابْنِ عَبَّاسٍ τ: إِنَّ النَّبِيَّ ρ نَهَى عَنِ الْمُتْعَةِ وَعَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الأَهْلِيَّةِ زَمَنَ خَيْبَرَ. (بخاری:5115)

ترجمه: علي بن ابيطالب τ به ابن عباس رضي الله عنهما گفت: همانا رسول الله ρ هنگام غزوة خيبر، از ازدواج متعه و خوردن گوشت الاغ هاي اهلي، منع فرمود.

باب (11): پيشنهاد ازدواج از طرف زن به مرد نيكوكار

1823- عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ: أَنَّ امْرَأَةً عَرَضَتْ نَفْسَهَا عَلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوِّجْنِيهَا. فَقَالَ: «مَا عِنْدَكَ»؟ قَالَ: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، قَالَ: «اذْهَبْ فَالْتَمِسْ وَلَوْ خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ». فَذَهَبَ ثُمَّ رَجَعَ، فَقَالَ:

لا وَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ شَيْئًا، وَلا خَاتَمًا مِنْ حَدِيدٍ، وَلَكِنْ هَذَا إِزَارِي، وَلَهَا نِصْفُهُ، قَالَ سَهْلٌ: وَمَا لَهُ رِدَاءٌ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «وَمَا تَصْنَعُ بِإِزَارِكَ؟ إِنْ لَبِسْتَهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهَا مِنْهُ شَيْءٌ، وَإِنْ لَبِسَتْهُ لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ مِنْهُ شَيْءٌ». فَجَلَسَ الرَّجُلُ حَتَّى إِذَا طَالَ مَجْلِسُهُ قَامَ. فَرَآهُ النَّبِيُّ ρ فَدَعَاهُ، أَوْ دُعِيَ لَهُ. فَقَالَ لَهُ: «مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ»؟ فَقَالَ: مَعِي سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا، لِسُوَرٍ يُعَدِّدُهَا. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَمْلَكْنَاكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». (بخاری:5121)

ترجمه: سهل بن سعد τ مي‌گويد: زني، خودش را به نبي اكرم ρ عرضه كرد. مردي گفت: اي رسول خدا! او را به ازدواج من در بياور. آنحضرت ρ فرمود: «چيزي هم داري»؟ گفت: هيچ چيز ندارم. فرمود: «برو چيزي پيدا كن اگر چه انگشتري آهني باشد». آن مرد رفت و پس از بازگشت، گفت: نه، سوگند به خدا كه هيچ چيز حتي انگشتر آهني هم پيدا نكردم، البته اين ازارم، وجود دارد كه مي‌توانم نصفاش را به او بدهم.

سهل مي‌گويد: آن مرد، ردايي هم نداشت. لذا رسول الله ρ فرمود: «ازارت چه مي‌شود؟ اگر تو آنرا بپوشي، چيزي براي او باقي نمي‌ماند و اگر او آنرا بپوشد، چيزي براي تو باقي نخواهد ماند». آنگاه مرد، همانجا نشست تا اينكه نشستن‌اش طولاني شد. و هنگام برخاستن، نبي اكرم ρ او را ديد. پس او را صدا زد و يا دستور داد تا صدايش بزنند و خطاب به او فرمود: «چقدر قرآن ياد داري»؟ گفت: فلان و فلان سوره را ياد دارم و چند سوره را برشمرد. نبي اكرم ρ فرمود: «او را در مقابل قرآني كه ياد داري، به نكاح تو در آورديم».

باب (12): نگاه كردن به زن قبل از ازدواج

1824. وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ τ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ رَسُولَ اللَّهِ ρ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، جِئْتُ لأَهَبَ لَكَ نَفْسِي، فَنَظَرَ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ، فَصَعَّدَ النَّظَرَ إِلَيْهَا، وَصَوَّبَهُ، ثُمَّ طَأْطَأَ رَأْسَهُ. وَذَكَرَ الْحَدِيثَ وَقَالَ فِيْ آخِرِهِ: «أَتَقْرَؤُهُنَّ عَنْ ظَهْرِ قَلْبِكَ»؟ قَالَ: نَعَمْ: قَالَ: «اذْهَبْ فَقَدْ مَلَّكْتُكَهَا بِمَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ». (بخارى:5126)

ترجمه: و در روايتي ديگر از سهلτ چنين آمده است كه زني نزد رسول الله ρ آمد و گفت: اي رسول خدا! آمده ام تا خود را به تو ببخشم. رسول الله ρ سرش را بلند كرد و سرتاپايش را خوب نگاه كرد. آنگاه، سرش را پايين انداخت.

سپس، راوي بقيه حديث را ذكر نمود و در پايان، گفت: رسول اكرم ρ خطاب به آن مرد فرمود: «آيا اين سوره ها را خوب حفظ داري»؟ گفت: بلي. فرمود: «برو، او را در مقابل قرآني كه حفظ داري، به نكاح تو در آوردم».

باب (13): كسي كه مي گويد: نكاح، بدون حضور ولي، جايز نيست

1825- عَنْ مَعْقِلِ بْنُ يَسَارٍ τ قَالَ: زَوَّجْتُ أُخْتًا لِي مِنْ رَجُلٍ فَطَلَّقَهَا، حَتَّى إِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا جَاءَ يَخْطُبُهَا، فَقُلْتُ لَهُ: زَوَّجْتُكَ وَفَرَشْتُكَ وَأَكْرَمْتُكَ فَطَلَّقْتَهَا، ثُمَّ جِئْتَ تَخْطُبُهَا؟ لا وَاللَّهِ، لا تَعُودُ إِلَيْكَ أَبَدًا، وَكَانَ رَجُلاً لا بَأْسَ بِهِ، وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ تُرِيدُ أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الآيَةَ (**فَلا تَعْضُلُوهُنَّ**) فَقُلْتُ: الآنَ أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَزَوَّجَهَا إِيَّاهُ. (بخارى:5130)

ترجمه: معقل بن يسار τ مي‌گويد: يكي از خواهرانم را به نكاح مردي در آوردم. آن مرد، او را طلاق (رجعي) داد و پس از سپري شدن عده اش، دوباره از او خواستگاري كرد. به او گفتم: به تو احترام گذاشتم و او را به نكاحت در آوردم و در

اختيارت قرار دادم. ولي تو او را طلاق دادي و اينك دوباره آمده‌اي و از او خواستگاري مي‌كني؟! نه، سوگند به خدا كه او دوباره به تو بر نمي‌گردد. قابل يادآوري است كه او مردي شايسته بود و خواهرم هم دوست داشت كه نزد او برگردد. آنگاه، خداوند اين آيه را نازل فرمود كه «مانع ازدواج آنان نشويد». بعد از نزول اين آيه، گفتم: اي رسول خدا! هم اكنون اين كار را خواهم كرد.

يكي از راويان مي‌گويد: آنگاه معقل بن يسار خواهرش را (با عقدي جديد) به نكاح آن مرد، در آورد.

باب (14): براي صحت نكاح، هم رضايت دختر و هم زن بيوه، ضروري است

1826- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «لا تُنْكَحُ الأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ، وَلا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ إِذْنُهَا؟ قَالَ: «أَنْ تَسْكُتَ». (بخارى: 5136)

ترجمه: ابوهريره τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «زن بيوه بدون مشورت با او، و دختر باكره بدون اجازه اش، به نكاح داده نمي شوند». گفتند: اي رسول خدا! اجازة دختر باكره، چگونه است؟ فرمود: «اينكه سكوت نمايد».

1827- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ الْبِكْرَ تَسْتَحِي، قَالَ: «رِضَاهَا صَمْتُهَا». (بخارى:5137)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه عرض كرد: اي رسول خدا! دختر باكره، خجالت مي‌شود. فرمود: «سكوت اش، دليل رضايت است».

باب (15): اگر شخصي، دخترش را بدون رضایت او نکاح دهد، نکاح اش مردود است

1828. عَنْ خَنْسَاءَ بِنْتِ خِذَامٍ الأَنْصَارِيَّةِ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَهْيَ ثَيِّبٌ، فَكَرِهَتْ ذَلِكَ فَأَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ρ فَرَدَّ نِكَاحَهُ. (بخارى:5139)

ترجمه: از خنساء دختر خذام انصاري رضي الله عنها كه زني بيوه بود روايت است كه پدرش او را به نكاح شخصي در آورد. اما او اين نكاح را نپسنديد . پس نزد رسول الله ρ آمد و آنحضرت ρ نكاح پدرش را مردود دانست.

باب (16): تا زماني كه خواستگار اول، ازدواج نكرده و يا از خواستگاريش، صرف نظر ننموده است نبايد خواستگاري كرد

1829- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا كَانَ يَقُولُ: نَهَى النَّبِيُّ ρ أَنْ يَبِيعَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَيْعِ بَعْضٍ، وَلا يَخْطُبَ الرَّجُلُ عَلَى خِطْبَةِ أَخِيهِ حَتَّى يَتْرُكَ الْخَاطِبُ قَبْلَهُ أَوْ يَأْذَنَ لَهُ الْخَاطِبُ. (بخارى:5142)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما ميگفت: نبي اكرم ρ شما را از معامله بر معاملۀ ديگران و خواستگاري بر خواستگاري ديگران، منع فرمود مگر اينكه خواستگار قبلي، از خواستگاريش، صرف نظر كند و يا (به خواستگار دوم) اجازه دهد.

باب (17): شروط باطل نكاح

1830- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا يَحِلُّ لامْرَأَةٍ تَسْأَلُ طَلاقَ أُخْتِهَا لِتَسْتَفْرِغَ صَحْفَتَهَا، فَإِنَّمَا لَهَا مَا قُدِّرَ لَهَا». (بخارى:5152)

ترجمه: ابوهريرهτ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «براي هيچ زني، جايز نيست كه خواهان طلاق خواهرش شود تا كاسهاش را خالي كند (و سهميهاش را به خود، اختصاص دهد) زيرا آنچه كه برايش مقدر شده است، به او خواهد رسيد».

باب (18): زناني كه عروس را به شوهرش تحويل مي دهند و دعاي بركت مي كنند

1831- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا زَفَّتِ امْرَأَةً إِلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ρ: «يَا عَائِشَةُ، مَا كَانَ مَعَكُمْ لَهْوٌ؟ فَإِنَّ الأَنْصَارَ يُعْجِبُهُمُ اللَّهْوُ». (بخاري:5163)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه ايشان، عروسي را به خانة شوهرش كه يك مرد انصاري بود، برد. پيامبر خدا ρ فرمود: «اي عايشه! آيا همراه شما سرگرمي (دف و غيره) نبود؟ زيرا انصار، سرگرمي را دوست دارند».

باب (19): مرد، هنگام همبستري با همسرش، چه بگويد؟

1832- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَمَا لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ يَقُولُ حِينَ يَأْتِي أَهْلَهُ: بِاسْمِ اللَّهِ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، ثُمَّ قُدِّرَ بَيْنَهُمَا فِي ذَلِكَ أَوْ قُضِيَ وَلَدٌ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا». (بخاري:5165)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي‌گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اگر شخص، هنگام همبستري با همسرش بگويد: **بسم الله اللَّهُمَّ جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا**، يعني به نام خدا، الهي! شيطان را از ما و از آنچه به ما عنايت مي‌كني، دور نگهدار. اگر از آن همبستري، فرزندي بوجود آيد، هيچ شيطاني، هرگز به او ضرري نمي‌رساند.

باب (20): جشن عروسي با يك گوسفند

1833- عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: مَا أَوْلَمَ النَّبِيُّ ρ عَلَى شَيْءٍ مِنْ نِسَائِهِ، مَا أَوْلَمَ عَلَى زَيْنَبَ، أَوْلَمَ بِشَاةٍ. (بخارى:5168)

ترجمه: انس τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ براي هيچ يك از همسرانش به اندازة زينب، وليمه نداد. چنانكه براي جشن عروسي اش يك گوسفند، ذبح كرد.

باب (21): برگزاري جشن عروسي با كمتر از يك گوسفند

1834- عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: أَوْلَمَ النَّبِيُّ ρ عَلَى بَعْضِ نِسَائِهِ بِمُدَّيْنِ مِنْ شَعِيرٍ. (بخارى:5172)

ترجمه: صفيه دختر شيبه رضي الله عنها مي‌گويد: نبي اكرم ρ در جشن عروسي يكي از همسرانش، دو مد[1] جو، بعنوان وليمه، انفاق كرد.

---

[1] هر مد، يك چهارم صاع است

باب (22): دعوت عروسي و مهماني، بايد پذيرفته شود

1835. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْوَلِيمَةِ فَلْيَأْتِهَا». (بخاری:5173)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما ميگويد: رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، يكي از شما را به جشن عروسي، دعوت كردند، در آن، شركت كند».

باب (23): سفارش كردن دربارة زنان

1836- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِي جَارَهُ، وَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا، فَإِنَّهُنَّ خُلِقْنَ مِنْ ضِلَعٍ، وَإِنَّ أَعْوَجَ شَيْءٍ فِي الضِّلَعِ أَعْلاهُ، فَإِنْ ذَهَبْتَ تُقِيمُهُ كَسَرْتَهُ، وَإِنْ تَرَكْتَهُ لَمْ يَزَلْ أَعْوَجَ، فَاسْتَوْصُوا بِالنِّسَاءِ خَيْرًا». (بخاری:5186)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هركس به خدا و روز قيامت، ايمان دارد، همسايه اش را آزار ندهد. و با زنان، بخوبي رفتار كنيد و سفارش مرا در مورد آنان، بپذيريد. چرا كه آنها از پهلو (دنده) آفريده شده اند. و همانا كجترين بخش دنده، قسمت بالاي آن است. اگر بخواهي، آنرا راست كني، مي شكند. و اگر رهايش كني، همچنان كج، باقي ميماند. پس با زنان بخوبي رفتار كنيد و سفارش مرا در مورد آنان، مد نظر داشته باشيد».

باب (24): خوش رفتاري با خانواده

1837- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: جَلَسَ إِحْدَى عَشْرَةَ امْرَأَةً، فَتَعَاهَدْنَ وَتَعَاقَدْنَ أَنْ لا يَكْتُمْنَ مِنْ أَخْبَارِ أَزْوَاجِهِنَّ شَيْئًا.

قَالَتِ الأُولَى: زَوْجِي لَحْمُ جَمَلٍ غَثٍّ، عَلَى رَأْسِ جَبَلٍ، لا سَهْلٍ فَيُرْتَقَى، وَلا سَمِينٍ فَيُنْتَقَلُ.

قَالَتِ الثَّانِيَةُ: زَوْجِي لا أَبُثُّ خَبَرَهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ لا أَذَرَهُ، إِنْ أَذْكُرْهُ أَذْكُرْ عُجَرَهُ وَبُجَرَهُ.

قَالَتِ الثَّالِثَةُ: زَوْجِي الْعَشَنَّقُ، إِنْ أَنْطِقْ أُطَلَّقْ، وَإِنْ أَسْكُتْ أُعَلَّقْ.

قَالَتِ الرَّابِعَةُ: زَوْجِي كَلَيْلِ تِهَامَةَ، لا حَرٌّ وَلا قُرٌّ، وَلا مَخَافَةَ وَلا سَآمَةَ.

قَالَتِ الْخَامِسَةُ: زَوْجِي إِنْ دَخَلَ فَهِدَ، وَإِنْ خَرَجَ أَسِدَ، وَلا يَسْأَلُ عَمَّا عَهِدَ.

قَالَتِ السَّادِسَةُ: زَوْجِي إِنْ أَكَلَ لَفَّ، وَإِنْ شَرِبَ اشْتَفَّ، وَإِنِ اضْطَجَعَ الْتَفَّ، وَلا يُولِجُ الْكَفَّ، لِيَعْلَمَ الْبَثَّ.

قَالَتِ السَّابِعَةُ: زَوْجِي غَيَايَاءُ أَوْ عَيَايَاءُ، طَبَاقَاءُ، كُلُّ دَاءٍ لَهُ دَاءٌ، شَجَّكِ أَوْ فَلَّكِ، أَوْ جَمَعَ كُلاًّ لَكِ.

قَالَتِ الثَّامِنَةُ: زَوْجِي الْمَسُّ مَسُّ أَرْنَبٍ، وَالرِّيحُ رِيحُ زَرْنَبٍ.

قَالَتِ التَّاسِعَةُ: زَوْجِي رَفِيعُ الْعِمَادِ، طَوِيلُ النِّجَادِ، عَظِيمُ الرَّمَادِ، قَرِيبُ الْبَيْتِ مِنَ النَّادِ.

قَالَتِ الْعَاشِرَةُ: زَوْجِي مَالِكٌ، وَمَا مَالِكٌ، مَالِكٌ خَيْرٌ مِنْ ذَلِكِ، لَهُ إِبِلٌ كَثِيرَاتُ الْمَبَارِكِ، قَلِيلاتُ الْمَسَارِحِ، وَإِذَا سَمِعْنَ صَوْتَ الْمِزْهَرِ، أَيْقَنَّ أَنَّهُنَّ هَوَالِكُ.

قَالَتِ الْحَادِيَةَ عَشْرَةَ: زَوْجِي أَبُو زَرْعٍ، وَمَا أَبُو زَرْعٍ، أَنَاسَ مِنْ حُلِيٍّ أُذُنَيَّ، وَمَلأَ مِنْ شَحْمٍ عَضُدَيَّ، وَبَجَّحَنِي فَبَجِحَتْ إِلَيَّ نَفْسِي، وَجَدَنِي فِي أَهْلِ غُنَيْمَةٍ بِشِقٍّ، فَجَعَلَنِي فِي أَهْلِ صَهِيلٍ وَأَطِيطٍ وَدَائِسٍ وَمُنَقٍّ، فَعِنْدَهُ أَقُولُ فَلا أُقَبَّحُ، وَأَرْقُدُ

فَأَتَصَبَّحُ، وَأَشْرَبُ فَأَتَقَنَّحُ، أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا أُمُّ أَبِي زَرْعٍ، عُكُومُهَا رَدَاحٌ، وَبَيْتُهَا فَسَاحٌ، ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا ابْنُ أَبِي زَرْعٍ، مَضْجَعُهُ كَمَسَلِّ شَطْبَةٍ، وَيُشْبِعُهُ ذِرَاعُ الْجَفْرَةِ، بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا بِنْتُ أَبِي زَرْعٍ، طَوْعُ أَبِيهَا، وَطَوْعُ أُمِّهَا، وَمِلْءُ كِسَائِهَا، وَغَيْظُ جَارَتِهَا، جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، فَمَا جَارِيَةُ أَبِي زَرْعٍ، لا تَبُثُّ حَدِيثَنَا تَبْثِيثًا، وَلا تُنَقِّثُ مِيرَتَنَا تَنْقِيثًا، وَلا تَمْلأُ بَيْتَنَا تَعْشِيشًا، قَالَتْ: خَرَجَ أَبُو زَرْعٍ وَالأَوْطَابُ تُمْخَضُ، فَلَقِيَ امْرَأَةً مَعَهَا وَلَدَانِ لَهَا كَالْفَهْدَيْنِ، يَلْعَبَانِ مِنْ تَحْتِ خَصْرِهَا بِرُمَّانَتَيْنِ، فَطَلَّقَنِي وَنَكَحَهَا، فَنَكَحْتُ بَعْدَهُ رَجُلاً سَرِيًّا، رَكِبَ شَرِيًّا، وَأَخَذَ خَطِّيًّا وَأَرَاحَ عَلَيَّ نَعَمًا ثَرِيًّا، وَأَعْطَانِي مِنْ كُلِّ رَائِحَةٍ زَوْجًا، وَقَالَ: كُلِي أُمَّ زَرْعٍ، وَمِيرِي أَهْلَكِ، قَالَتْ: فَلَوْ جَمَعْتُ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَانِيهِ، مَا بَلَغَ أَصْغَرَ آنِيَةِ أَبِي زَرْعٍ.

قَالَتْ عَائِشَةُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «كُنْتُ لَكِ كَأَبِي زَرْعٍ لأُمِّ زَرْعٍ». (بخاری:5189)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها میگوید: یازده زن نشستند و با یکدیگر، عهد و پیمان بستند که هیچ چیز از احوال شوهرانشان را کتمان نکنند.

اولي گفت: شوهرم مانند شتر لاغري است كه بالاي كوهي قرار دارد. نه هموار است كه به آن صعود شود و نه گوشت چاقي دارد كه به خانهها برده شود. (يعني بد اخلاق است و ويژگي مثبتي ندارد كه مردم به او مراجعه كنند).

دومي گفت: من اسرار شوهرم را فاش نميكنم زيرا ميترسم كه به اتمام نرسد. و اگر از او سخن بگويم، همة عيوبش را ذكر مينمايم.

سومي گفت: شوهرم فرد قد بلندي است كه اگر حرف بزنم، طلاقم ميدهد و اگر سكوت كنم، مرا معلق ميگذارد (بجز بدي، هيچ حسني ندارد).

چهارمي گفت: شوهرم مانند شب سرزمين تهامه، معتدل است نه بسيار سرد است و نه بسيارگرم. ترس و وحشتي از او ندارم (چون خوش اخلاق است) و همنشيني با وي، ملال آور نيست.

پنجمي گفت: شوهرم هنگامي كه وارد خانه مي شود، مانند يوزپلنگ است (زياد مي‌خوابد). و هنگامي كه از خانه بيرون مي‌رود، مانند شير است (بسيار شجاع است). و از مال و اموالي كه در خانه وجود دارد، نمي‌پرسد.

ششمي گفت: شوهرم هنگام خوردن، همه چيز را مي‌خورد و هيچ چيز باقي نمي‌گذارد و اگر آب بنوشد، تا تَه مي‌نوشد و ظرف را خالي مي‌كند. و هنگام خوابيدن، خود را يك گوشه مي‌پيچد و مي‌خوابد و دستاش را وارد لباسم نمي‌كند تا محبت مرا نسبت به خودش بداند.

هفتمي گفت: شوهرم، فرد كودني است و يا اينكه توان نزديكي با زنان را ندارد. احمق و نادان است. همة عيوب، در او جمع شده است. سرت را زخمي مي‌كند و يا عضوي از اعضايت را مي شكند و يا اينكه هم زخمي مي‌كند و هم مي‌شكند.

هشتمي گفت: نوازش شوهرم مانند نوازش خرگوش است يعني بسيار متواضع و خوش اخلاق مي باشد. و بويي مانند بوي زرنب[1] دارد.

نهمي گفت: شوهرم از نسب بالايي برخوردار است. قد بلندي دارد. خاكستر خانه‌اش بسيار زياد است. يعني فرد سخاوتمندي مي باشد. همچنين خانه‌اش نزديك محل تجمع مردم است.

دهمي گفت: شوهرم، مالك، نام دارد. مالك كيست؟ مالك بهتر از اين حرفها است. او شتران زيادي دارد كه بيشتر اوقات، كنارخانه خوابيده‌اند و كمتر به چرا مي‌روند. و هنگامي كه صداي موسيقي را بشنوند، مي‌دانند كه هم‌اكنون ذبح خواهند شد. (يعني فردي بسيار سخاوتمند است طوريكه شتران را بيشتر اوقات، كنار خانه نگه مي دارد تا هنگام آمدن مهمان در دسترس باشند. و بمحض اينكه مهمان بيايد، مجلس موسيقي بر پا مي‌كند و شتري ذبح مي‌نمايد).

يازدهمي گفت: شوهرم ابوزرع است، مي‌دانيد ابوزرع چه كسي است؟ او گوشهايم را با زيورآلات

---

[3] زرنب، گياه خوشبويي است.

آراسته و بازوهايم را چاق و فربه نموده و باعث خوشحالي من گرديده است. من هم خوشحال شده‌ام. او مرا در ميان صاحبان گوسفند يافت كه به دشواري زندگي مي كردم. پس مرا به ميان اسبداران و شترداران و كشاورزان آورد. سخنانم را مي‌پذيرد. صبحها مي‌خوابم چرا كه به اندازة كافي، خدمتگزار دارد. نزد ما آب زيادي وجود دارد. اما مادر ابوزرع، آيا مادرش را مي‌شناسيد؟ او انبار هاي بسيار وسيعي دارد كه مملو از غذا و ساير كالاها مي باشد و داراي خانة بسيار بزرگي است.

اما فرزند ابوزرع، آيا فرزند ابوزرع را مي‌شناسيد؟ خوابيدنش به شمشيري شباهت دارد كه از نيام، بيرون آورده شده باشد. يعني زيبا است. و با يك ران بزغاله، سير مي‌كند. يعني كم خوراك است.

و دختر ابوزرع، آيا مي‌دانيد كه دختر ابوزرع چه كسي است؟ او دختري فرمانبردار است. از مادرش اطاعت مي‌كند. چاق و چهارشانه است و به اندازه‌اي زيبا است كه باعث ناراحتي هوويش مي شود. اما كنيز ابوزرع، آيا مي‌دانيد او كيست؟ او فرد رازداري است كه سخنان ما را به مردم نمي‌گويد و امانت داري است كه غذاي ما را حيف و ميل نمي‌كند. و نظافت كاري است كه اجازه نمي‌دهد خانة ما خس و خاشاك بگيرد.

روزي، ابوزرع از خانه بيرون رفت در حالي كه مشكها پر از شير بودند. او در مسير راه با زني برخورد كرد كه دو بچة مانند دو يوزپلنگ داشت. آن بچه‌ها، با پستانهاي مادرشان كه به انار مي‌مانند، بازي مي‌كردند. ابوزرع مرا طلاق داد و با آن زن، ازدواج كرد.

من هم بعد از او با مردي شريف، و سرمايه‌دار، اسب سوار و نيزه به دست، ازدواج كردم كه شتران زيادي به من ارزاني داشت و از هرچيز، يك نوع براي من تدارك ديد و به من گفت: اي ام زرع! بخور و به خانواده‌ات نيز بخوران. ولي در عين حال، اگر همة چيزهايي را كه او به من داده است، يك جا جمع كنم، به اندازة كوچكترين ظرف ابوزرع نمي‌شود.

عايشه رضي الله عنها ميگويد: رسول الله ρ بعد از شنيدن اين سخنان فرمود: «من براي تو مانند ابوزرع براي ام زرع هستم».

باب (25): روزة نفلي زن، بايد با اجازة شوهر باشد

1838. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا يَحِلُّ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ، وَلا تَأْذَنَ فِي بَيْتِهِ إِلاَّ بِإِذْنِهِ، وَمَا أَنْفَقَتْ مِنْ نَفَقَةٍ عَنْ غَيْرِ أَمْرِهِ فَإِنَّهُ يُؤَدَّى إِلَيْهِ شَطْرُهُ». (بخاری:5195)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «براي زن، جايز نيست كه هنگام حضور شوهر، بدون اجازه اش روزه (نفلي) بگيرد. و همچنين نبايد بدون اجازه شوهر كسي را به خانه اش راه دهد. و آنچه را كه بدون دستور شوهر، انفاق كند، نصف اجرش به شوهر مي رسد».

باب (26)

1839. عَنْ أُسَامَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَكَانَ عَامَّةَ مَنْ دَخَلَهَا الْمَسَاكِينُ، وَأَصْحَابُ الْجَدِّ مَحْبُوسُونَ، غَيْرَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّارِ قَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ، وَقُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ فَإِذَا عَامَّةُ مَنْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ». (بخاری:5196)

ترجمه: اسامه τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «كنار دروازة بهشت ايستادم. بيشترين كساني كه وارد بهشت مي شدند، مساكين بودند. و سرمايه داران را (براي محاسبه) نگه داشته بودند مگر جهنميانِ آنان كه دستور داده بودند آنها را به جهنم برند. همچنين كنار دروازة جهنم ايستادم و ديدم كه بيشترين كساني كه وارد آن مي شوند، زنان هستند».

باب (27): قرعه كشي ميان همسران، هنگام سفر

1840ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ إِذَا خَرَجَ أَقْرَعَ بَيْنَ نِسَائِهِ، فَطَارَتِ الْقُرْعَةُ لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ، وَكَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا كَانَ بِاللَّيْلِ سَارَ مَعَ عَائِشَةَ يَتَحَدَّثُ، فَقَالَتْ حَفْصَةُ: أَلا تَرْكَبِينَ اللَّيْلَةَ بَعِيرِي وَأَرْكَبُ بَعِيرَكِ، تَنْظُرِينَ وَأَنْظُرُ، فَقَالَتْ: بَلَى، فَرَكِبَتْ. فَجَاءَ النَّبِيُّ ρ إِلَى جَمَلِ عَائِشَةَ وَعَلَيْهِ حَفْصَةُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهَا، ثُمَّ سَارَ حَتَّى نَزَلُوا، وَافْتَقَدَتْهُ عَائِشَةُ، فَلَمَّا نَزَلُوا جَعَلَتْ رِجْلَيْهَا بَيْنَ الإِذْخِرِ، وَتَقُولُ: يَا رَبِّ سَلِّطْ عَلَيَّ عَقْرَبًا أَوْ حَيَّةً تَلْدَغُنِي، وَلا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَقُولَ لَهُ شَيْئًا. (بخاری:5211)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه هرگاه، نبي اكرم ρ مي خواست به مسافرت برود، ميان همسرانش، قرعه كشي مي كرد . يك بار، قرعه به نام عايشه و حفصه افتاد. عادت آنحضرت ρ بر اين بود كه شبها در مسير راه، كنار عايشه رضي الله عنها حركت مي كرد و با او صحبت مي نمود. حفصه به عايشه گفت: آيا امشب، تو بر شتر من سوار نمي شوي تا من شتر تو را سوار شوم و شتران يكديگر را تجربه كنيم؟

عايشه گفت : بلي، و بر شتر حفصه، سوار شد . نبي اكرم ρ بسوي شتر عايشه آمد و به او سلام كرد در حالي كه حفصه بر آن سوار بود . سپس به مسيرش ادامه داد تا اينكه توقف كردند. و از آنجائي كه عائشه رضي الله عنها همراهي پيامبر را از دست داد، هنگام توقف، پاهايش را ميان گياهان اذخر گذاشت و گفت: پروردگارا! عقرب يا ماري بر من مسلط گردان تا مرا نيش زند.

عايشه مي گويد: (چون خودم مقصر بودم) نمي توانستم به رسول الله ρ چيزي بگويم.

باب (28): نكاح با دوشيزه پس از ازدواج با بيوه

1841. عَنْ أَنَسٍ τ أَنَّهُ قَالَ: السُّنَّةُ إِذَا تَزَوَّجَ الْبِكْرَ أَقَامَ عِنْدَهَا سَبْعًا وَإِذَا تَزَوَّجَ الثَّيِّبَ أَقَامَ عِنْدَهَا ثَلاثًا. (بخاری:5213)

ترجمه: انس τ مي گويد: اگر مردي با دختر باكره اي ازدواج نمود، سنت است كه يك هفته نزد او بماند (سپس نزد همسر ديگرش برود). و اگر با بيوه اي، ازدواج كرد، سه روز نزد او بماند (و بعد از آن، نزد همسر ديگرش برود).

باب (29): نهي از خود نمايي و فخر فروشي هووها به يكديگر

1842- عَنْ أَسْمَاءَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ لِي ضَرَّةً، فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ إِنْ تَشَبَّعْتُ مِنْ زَوْجِي غَيْرَ الَّذِي يُعْطِينِي؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلابِسِ ثَوْبَيْ زُورٍ». (بخاری:5219)

ترجمه: اسماء رضي الله عنها مي گويد: زني گفت: اي رسول خدا! من هووي دارم. اگر نزد او چنين وانمود كنم كه شوهرم به من چيزهاي بيشتري مي دهد، آيا گناهكار مي شوم؟ رسول الله ρ فرمود: «هركس، اينگونه وانمود كند كه به او چيزي داده شده است در حالي كه چنين نباشد، مانند كسي است كه پيراهن و شلوار دروغين، به تن كرده باشد».

باب (30): غيرت

1843. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ، وَغَيْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَأْتِيَ الْمُؤْمِنُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ». (بخاری:5223)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند به غيرت مي آيد و آن، زماني است كه مؤمن، مرتكب كارهايي شود كه خداوند، حرام گردانيده است».

1844- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَتْ: تَزَوَّجَنِي الزُّبَيْرُ، وَمَا لَهُ فِي الأَرْضِ مِنْ مَالٍ وَلا مَمْلُوكٍ، وَلاَ شَيْءٍ غَيْرَ نَاضِحٍ وَغَيْرَ فَرَسِهِ. فَكُنْتُ أَعْلِفُ فَرَسَهُ، وَأَسْتَقِي الْمَاءَ، وَأَخْرِزُ غَرْبَهُ وَأَعْجِنُ، وَلَمْ أَكُنْ أُحْسِنُ أَخْبِزُ، وَكَانَ يَخْبِزُ جَارَاتٌ لِي مِنَ الأَنْصَارِ، وَكُنَّ نِسْوَةَ صِدْقٍ، وَكُنْتُ أَنْقُلُ النَّوَى مِنْ أَرْضِ الزُّبَيْرِ الَّتِي أَقْطَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَلَى رَأْسِي، وَهِيَ مِنِّي عَلَى ثُلُثَيْ فَرْسَخٍ، فَجِئْتُ يَوْمًا وَالنَّوَى عَلَى رَأْسِي، فَلَقِيتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنَ الأَنْصَارِ، فَدَعَانِي، ثُمَّ قَالَ: «إِخْ إِخْ» لِيَحْمِلَنِي خَلْفَهُ، فَاسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَسِيرَ مَعَ الرِّجَالِ، وَذَكَرْتُ الزُّبَيْرَ وَغَيْرَتَهُ، وَكَانَ أَغْيَرَ النَّاسِ، فَعَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ρ أَنِّي قَدِ اسْتَحْيَيْتُ فَمَضَى، فَجِئْتُ الزُّبَيْرَ فَقُلْتُ: لَقِيَنِي رَسُولُ اللَّهِ ρ وَعَلَى رَأْسِي النَّوَى، وَمَعَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَأَنَاخَ لأَرْكَبَ فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ، وَعَرَفْتُ غَيْرَتَكَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَحَمْلُكِ النَّوَى كَانَ أَشَدَّ عَلَيَّ مِنْ رُكُوبِكِ مَعَهُ، قَالَتْ: حَتَّى أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ بِخَادِمٍ تَكْفِينِي سِيَاسَةَ الْفَرَسِ، فَكَأَنَّمَا أَعْتَقَنِي. (بخارى:5224)

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما مي گويد: زبير با من ازدواج كرد در حالي كه بجز اسب و شتري كه آب مي كشيد، هيچ نوع سرمايه اي اعم از برده يا چيز ديگري، در روي زمين نداشت. من اسب اش را علف مي دادم ،آب مي كشيدم، دلوش را مي دوختم و آرد، خمير مي كردم. اما نان پختن را خوب نمي دانستم. بدين جهت، تعدادي از همسايگان انصاري من كه زنان بسيار خوبي بودند، برايم نان مي پختند. همچنين از زمين زبير كه رسول الله ρ آنرا به او واگذار كرده بود (تا صرفاً ازآن استفاده كند و مالك آن نبود) و دو سوم فرسنگ با ما فاصله داشت، هسته مي آوردم. يكي از روزها كه هسته ها بر سرم بود و داشتم مي آمدم با رسول اللهρ كه تعداد زيادي از انصار، همراهش بودند، برخورد نمودم. آنحضرتρ مرا صدا زد و گفت: «إخ إخ» يعني خواست شترش را بخواباند تا

مرا پشت سرش سوار كند.[1] اما من شرم كردم كه با مردان، همراه شوم. علاوه بر اين، از آنجا كه زبير با غيرت ترين مردم بشمار مي رفت، بياد او و غيرت اش افتادم. رسول خدا ρ هم دانست كه من خجالت مي كشم. لذا به راهش ادامه داد. من نزد زبير رفتم و گفتم: رسول خدا ρ كه چند نفر از يارانش نيز همراه او بودند، مرا ديد كه هسته بر سرم دارم. شترش را خواباند تا بر آن سوار شوم. اما من خجالت كشيدم. علاوه بر آن، به ياد غيرت ات افتادم. زبير گفت: سوگند به خدا كه حمل هسته ها بر سرت، از سوار شدن با رسول اكرم ρ برايم دشوارتر بود.

اسماء مي گويد: چنين وضعي داشتم تا اينكه سرانجام، پدرم؛ ابوبكرτ؛ خدمتگزاري برايم فرستاد كه كارهاي اسب را انجام مي داد. او با اين كار، گويا مرا آزاد ساخت.

باب (31): غيرت و خشم زنان

1845. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنِّي لأَعْلَمُ إِذَا كُنْتِ عَنِّي رَاضِيَةً، وَإِذَا كُنْتِ عَلَيَّ غَضْبَى». قَالَتْ: فَقُلْتُ: مِنْ أَيْنَ تَعْرِفُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «أَمَّا إِذَا كُنْتِ عَنِّي رَاضِيَةً فَإِنَّكِ تَقُولِينَ: لا وَرَبِّ مُحَمَّدٍ، وَإِذَا كُنْتِ عَلَيَّ غَضْبَى قُلْتِ: لا وَرَبِّ إِبْرَاهِيمَ». قَالَتْ: قُلْتُ: أَجَلْ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَهْجُرُ إِلاَّ اسْمَكَ. (بخارى:5228)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول خداρ به من فرمود: «من مي دانم كه تو چه وقت از من راضي هستي و چه وقت از من ناراحتي». پرسيدم: چگونه مي داني؟ فرمود: «هنگام رضايت، مي گويي: نه و سوگند به پروردگار محمد. و هنگام ناراحتي،

---

[1] - اسماء رضي الله عنها چنين پنداشت كه آنحضرت ρ مي خواهد او را پشت سرش، سوار كند. ولي شايد پيامبر اكرم ρ مي خواست او را بر شترش، سوار كند و هسته هايش را نيز بالاي شتر بگذارد و خودش بر مركبي ديگر، سوار شود. (فتح الباري)

مي گويي: نه و سوگند به پروردگار ابراهيم». گفتم: اي رسول خدا! بلي، همينطور است. سوگند به خدا كه (هنگام ناراحتي) فقط نام ات را بر زبان نمي آورم.

باب (32): هيچ مردي نبايد با زن نامحرمي، تنها بنشيند و يا نزد زني كه شوهرش در خانه نيست، برود

1846. عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ». فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَرَأَيْتَ الْحَمْوَ؟ قَالَ: «الْحَمْوُ الْمَوْتُ». (بخارى:5232)

ترجمه: عقبه بن عامر τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «از رفتن نزد زنان (بيگانه) پرهيز كنيد». مردي از انصار پرسيد: اي رسول خدا! نظر شما در مورد خويشاوندان شوهر (مثل برادر، عمو، پسر عمو و خواهر زادة شوهر) چيست؟ فرمود: «هلاكت، در همين است».

باب (33): زن نبايد نزد شوهرش، صفات زنان ديگر را بيان كند

1847- عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا تُبَاشِرُ الْمَرْأَةُ الْمَرْأَةَ، فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا». (بخارى:5240)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هيچ زني، نبايد به بدن زن ديگري، نگاه كند و يا آنرا لمس نمايد و سپس او را نزد شوهرش، چنان توصيف كند كه گويا او به آن زن، نگاه مي كند».

باب (34): پس از غيبت طولاني، شب هنگام و بدون اطلاع، نبايد وارد خانه شد

1848. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَكْرَهُ أَنْ يَأْتِيَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ طُرُوقًا. (بخارى:5243)

ترجمه: جابر بن عبدالله τ مي گويد: نبي اكرم ρ ناپسند مي دانست كه شخص، شب هنگام و بدون اطلاع قبلي، نزد خانواده اش برود.

1849- وَعَنْهُ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «إِذَا دَخَلْتَ لَيْلاً فَلاَ تَدْخُلْ عَلَى أَهْلِكَ حَتَّى تَسْتَحِدَّ الْمُغِيبَةُ، وَتَمْتَشِطَ الشَّعِثَةُ». (بخارى:5246)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اگر شب هنگام، وارد (شهر) شدي، نزد همسرت نرو تا موهاي زائد بدن اش را بر طرف كند و موهاي سرش را شانه زند و سر وسامان دهد».

61 ـ كتاب طلاق

1850. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ، فَسَأَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رَسُولَ اللَّهِ ρ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مُرْهُ فَلْيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحِيضَ، ثُمَّ تَطْهُرَ، ثُمَّ إِنْ شَاءَ أَمْسَكَ بَعْدُ، وَإِنْ شَاءَ طَلَّقَ، قَبْلَ أَنْ يَمَسَّ فَتِلْكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ تُطَلَّقَ لَهَا النِّسَاءُ». (بخارى:5252)

ترجمه: از عبدالله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه او در زمان حيات رسول الله ρ همسرش را كه در دوران قاعدگي بسر مي برد، طلاق داد. عمر بن خطاب τ از رسول خدا ρ در اين باره پرسيد. آنحضرت ρ فرمود: «به او دستور بده تا به همسرش رجوع كند و او را نگه دارد تا پاك گردد و دوباره، دچار قاعدگي شود و سپس پاك گردد. بعد از آن، اگر خواست، مي تواند او را نگه دارد. وگر نه، قبل از اينكه با او همبستر شود، طلاق اش دهد. اين، همان عدتي است كه خداوند، دستور داده است تا زنان در آن، طلاق داده شوند».

باب (1): طلاق دوران قاعدگي، طلاق محسوب مي گردد

1851. وَعَنْهُ τ قَالَ: حُسِبَتْ عَلَيَّ بِتَطْلِيقَةٍ. (بخارى:5253)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: طلاقي كه در دوران قاعدگي به همسرم داده بودم، يك طلاق برايم محسوب گرديد.

باب (2): اگر كسي خواست همسرش را طلاق دهد، بايد پيش رويش طلاق دهد؟

1852. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ ابْنَةَ الْجَوْنِ لَمَّا أُدْخِلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ وَدَنَا مِنْهَا قَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ فَقَالَ لَهَا: «لَقَدْ عُذْتِ بِعَظِيمٍ الْحَقِي بِأَهْلِكِ». (بخارى:5254)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هنگامي كه دختر جَون را نزد رسول الله ρ بردند و آنحضرتρ خواست به او نزديك شود، گفت: از تو به خدا، پناه مي برم. رسول الله ρ به او فرمود: «به ذات بزرگي، پناه بردي. به خانواده ات، ملحق شو».

1853. وَفِي رِوَايَةٍ عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ τ: أَنَّهَا أُدْخِلَتْ عَلَيْهِ ρ وَمَعَهَا دَايَتُهَا حَاضِنَةٌ لَهَا، فَقَالَ رَسُوْلُ الله ρ: «هَبِي نَفْسَكِ لِي». قَالَتْ: وَهَلْ تَهَبُ الْمَلِكَةُ نَفْسَهَا لِلسُّوقَةِ؟ قَالَ: فَأَهْوَى بِيَدِهِ يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهَا لِتَسْكُنَ. فَقَالَتْ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ. فَقَالَ: «قَدْ عُذْتِ بِمَعَاذٍ». ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا، فَقَالَ: «يَا أَبَا أُسَيْدٍ اكْسُهَا رَازِقِيَّتَيْنِ، وَأَلْحِقْهَا بِأَهْلِهَا» (بخارى:5257)

ترجمه: در روايتي ديگر، ابواسيد τ مي گويد: دختر جون را در حالي كه دايه اش او را همراهي مي كرد، نزد رسول اكرم ρ بردند. رسول الله ρ فرمود: «خود را در اختيار من بگذار». دختر جَون گفت: آيا ملكه، خود را در اختيار يكي از رعيت اش مي گذارد؟ آنگاه، رسول اكرم ρ دست مبارك اش را بسوي او برد تا بر سرش بكشد و باعث آرامش وي گردد. دختر جون گفت: از تو به خدا پناه مي برم. رسول اكرم ρ فرمود: «به پناهگاه بزرگي، پناه بردي». سپس آنحضرت ρ نزد ما آمد و فرمود: «اي ابواسيد! دو پارچة كتاني بلندِ سفيد رنگ به او بده و او را به خانواده اش برسان».

باب (3): كسي كه سه طلاق را جائز مي داند

1854ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةَ رِفَاعَةَ الْقُرَظِيِّ جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ رِفَاعَةَ طَلَّقَنِي فَبَتَّ طَلاقِي، وَإِنِّي نَكَحْتُ بَعْدَهُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الزُّبَيْرِ الْقُرَظِيَّ، وَإِنَّمَا مَعَهُ مِثْلُ الْهُدْبَةِ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لَعَلَّكِ تُرِيدِينَ أَنْ تَرْجِعِي إِلَى رِفَاعَةَ؟ لاَ حَتَّى يَذُوقَ عُسَيْلَتَكِ وَتَذُوقِي عُسَيْلَتَهُ». (بخارى:5260)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: همسر رفاعة قُرَظي نزد رسول الله ρ آمد و گفت: اي رسول خدا! رفاعه مرا طلاق قطعي داد (سه طلاق). من بعد از او با عبدالرحمن بن زبير قُرَظي ازدواج كردم. اما وي، چيزي مانند ريشة لباس دارد (قدرت همبستري ندارد). رسول الله ρ فرمود: «شايد مي خواهي نزد رفاعه برگردي؟ تا زماني كه عبدالرحمن از تو لذت نبرده است و تو از او لذت نبرده اي (با يكديگر همبستر نشده ايد) اين كار، ممكن نيست».

باب (4): (چرا آنچه را كه خداوند برايت حلال ساخته است حرام مي نمايي؟)

1855. وَعَنْهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يُحِبُّ الْعَسَلَ وَالْحَلْوَاءَ، وَكَانَ إِذَا انْصَرَفَ مِنْ الْعَصْرِ دَخَلَ عَلَى نِسَائِهِ فَيَدْنُو مِنْ إِحْدَاهُنَّ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ، فَاحْتَبَسَ أَكْثَرَ مَا كَانَ يَحْتَبِسُ. فَغِرْتُ فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ، فَقِيلَ لِي: أَهْدَتْ لَهَا امْرَأَةٌ مِنْ قَوْمِهَا عُكَّةً مِنْ عَسَلٍ. فَسَقَتْ النَّبِيَّ ρ مِنْهُ شَرْبَةً. فَقُلْتُ: أَمَا وَاللَّهِ لَنَحْتَالَنَّ لَهُ. فَقُلْتُ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ: إِنَّهُ سَيَدْنُو مِنْكِ، فَإِذَا دَنَا مِنْكِ فَقُولِي: أَكَلْتَ مَغَافِيرَ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: لاَ. فَقُولِي لَهُ: مَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ؟ فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكِ: سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ. فَقُولِي لَهُ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ. وَسَأَقُولُ ذَلِكِ. وَقُولِي أَنْتِ يَا صَفِيَّةُ ذَاكِ. قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ

إلاَّ أَنْ قَامَ عَلَى الْبَابِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أُبَادِيَهُ بِمَا أَمَرْتِنِي بِهِ فَرَقًا مِنْكِ. فَلَمَّا دَنَا مِنْهَا قَالَتْ لَهُ سَوْدَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَكَلْتَ مَغَافِيرَ؟ قَالَ: «لاَ». قَالَتْ: فَمَا هَذِهِ الرِّيحُ الَّتِي أَجِدُ مِنْكَ؟ قَالَ: «سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ». فَقَالَتْ: جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَيَّ قُلْتُ لَهُ نَحْوَ ذَلِكَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَى صَفِيَّةَ قَالَتْ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ. فَلَمَّا دَارَ إِلَى حَفْصَةَ قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلاَ أَسْقِيكَ مِنْهُ؟ قَالَ: «لاَ حَاجَةَ لِي فِيهِ». قَالَتْ: تَقُولُ سَوْدَةُ: وَاللَّهِ لَقَدْ حَرَمْنَاهُ. قُلْتُ لَهَا: اسْكُتِي. (بخاري:5268)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ρ عسل و شيريني را دوست داشت. و هنگامي كه از نماز عصر برمي گشت، نزد همسرانش مي رفت و با آنان، خوش و بش مي كرد. روزي، نزد حفصه دختر عمر رفت و بيش از حد معمول، نزد او ماند. پس غيرتم به جوش آمد و علت را جويا شدم. گفتند: زني از خويشاوندان حفصه، يك مشك عسل به او اهداء نموده است. پس او قدري از آن عسل را به رسول خدا ρ داده است. با خود گفتم: سوگند به خدا كه حيله اي بكار خواهم برد. لذا به سوده دختر زمعه گفتم: هنگامي كه رسول خدا ρ نزد تو آمد، به او بگو: آيا مغافير (صمغ گياه بد بو) خورده اي؟ او به تو خواهد گفت: «خير». پس به او بگو: اين بويي كه از تو به مشام ام مي رسد، چيست؟ او به تو خواهد گفت: «حفصه مقداري عسل به من داده است». پس به او بگو: زنبورهاي آن، از گل درخت مغافير، تغذيه نموده اند. من هم همين سخنان را به او خواهم گفت. تو هم اي صفيه! همين سخنان را به او بگو.

عايشه رضي الله عنها مي گويد: سوده رضي الله عنها گفت: بخدا سوگند، به محض اينكه رسول خدا ρ كنار دروازه ايستاد، از ترس تو، خواستم رشتة كلام را بدست بگيرم و سخن بگويم.

بهر حال، هنگامي كه رسول خدا ρ به او نزديك شد، سوده گفت: اي رسول خدا! آيا مغافير خورده اي؟ فرمود: «خير». سوده گفت: پس اين بويي كه از تو به مشام ام مي رسد، چيست؟ فرمود: «حفصه، مقداري

عسل به من داده است». سوده گفت: زنبورهاي آن، از گل درخت مغافير، تغذيه نموده اند. هنگامي كه نزد من آمد، من هم همين سخنان را به او گفتم. و هنگامي كه نزد صفيه رفت، او نيز به ايشان، همين سخنان را گفت. پس زماني كه دوباره نزد حفصه رفت، حفصه گفت: اي رسول خدا! آيا برايت قدري عسل نياورم؟ فرمود: «نيازي به آن ندارم».

عايشه مي گويد: سوده گفت: سوگند به خدا كه ما پيامبر اكرم ρ را از آن عسل، محروم ساختيم. گفتم: ساكت باش.

باب (5): خُلع و چگونگي طلاق در آن، و اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (جايز نيست آنچه را كه به همسرانتان داده ايد، پس بگيريد)

1856. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ امْرَأَةَ ثَابِتِ بْنِ قَيْسٍ أَتَتِ النَّبِيَّ ρ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ مَا أَعْتِبُ عَلَيْهِ فِي خُلُقٍ وَلا دِينٍ، وَلَكِنِّي أَكْرَهُ الْكُفْرَ فِي الإِسْلامِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَتَرُدِّينَ عَلَيْهِ حَدِيقَتَهُ»؟ قَالَتْ: نَعَمْ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «اقْبَلِ الْحَدِيقَةَ، وَطَلِّقْهَا تَطْلِيقَةً». (بخاری:5273)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: همسر ثابت بن قيس نزد نبي اكرم ρ آمد و گفت: اي رسول خدا! از اخلاق و ديانت ثابت بن قيس گلايه ندارم. ولي من مسلمانم و دوست ندارم كه ناسپاسي كنم. (نمي خواهم با او زندگي نمايم) رسول اللهρ فرمود: «آيا باغ اش را به او بر مي گرداني»؟ گفت: بلي. آنحضرت ρ خطاب به ثابت بن قيس فرمود: «باغ را قبول كن و او را يك طلاق بده».

باب (6): سفارش پيامبر اكرم ρ دربارة شوهر بريره

1857. وَعَنْهُ τ: أَنَّ زَوْجَ بَرِيرَةَ كَانَ عَبْدًا يُقَالُ لَهُ: مُغِيثٌ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يَطُوفُ خَلْفَهَا يَبْكِي وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ لِعبَّاسٍ: «يَا عَبَّاسُ، أَلا تَعْجَبُ مِنْ حُبِّ مُغِيثٍ بَرِيرَةَ؟ وَمِنْ بُغْضِ بَرِيرَةَ مُغِيثًا»؟ فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «لَوْ رَاجَعْتِهِ». قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «إِنَّمَا أَنَا أَشْفَعُ». قَالَتْ: لا حَاجَةَ لِي فِيهِ. (بخاری:5283)

ترجمه: همچنين ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: گويا هم اكنون، شوهر بريره را كه برده اي بنام مغيث بود، مي بينم كه به دنبال بريره مي دود و گريه مي كند و اشك هايش بر محاسن اش مي غلطد. نبي اكرم ρ خطاب به عباس فرمود: «اي عباس! آيا از محبت مغيث به بريره و از تنفر بريره به مغيث، تعجب نمي كني»؟ سرانجام، نبي اكرم ρ به بريره فرمود: «چقدر خوب است اگر به زندگي با او ادامه دهي». بريره گفت : اي رسول خدا! به من دستور مي دهي (تا با او زندگي كنم)؟ فرمود: «فقط، شفاعت مي كنم». بريره گفت: نيازي به او ندارم.

باب (7): لعان

1858ـ عَنْ سَهْلٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْجَنَّةِ هَكَذَا» وَأَشَارَ بِالسَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا. (بخاری:5304)

ترجمه: سهل مي گويد: رسول الله ρ با اشارة دو انگشت سبابه و ميانه كه قدري ميان آنها فاصله انداخته بود ، فرمود: « من و سرپرست يتيم در بهشت، اينگونه خواهيم بود».

باب (8): اگر كسي با كنايه، بگويد: اين، فرزند من نيست

1859. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وُلِدَ لِي غُلامٌ أَسْوَدُ، فَقَالَ: «هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «مَا أَلْوَانُهَا»؟ قَالَ: حُمْرٌ، قَالَ: «هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقَ»؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: «فَأَنَّى ذَلِكَ»؟ قَالَ: لَعَلَّهُ نَزَعَهُ عِرْقٌ، قَالَ: «فَلَعَلَّ ابْنَكَ هَذَا نَزَعَهُ». (بخاری:5305)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: مردي نزد نبي اكرم ρ آمد و گفت: اي رسول خدا! صاحب پسر بچه اي سياه رنگ شده ام؟ آنحضرت ρ فرمود: «آيا شتر داري»؟ گفت: بلي. فرمود: «چه رنگي دارند»؟ گفت: قرمز هستند. فرمود: «آيا در ميان آنها، شتر خاكستري هم وجود دارد»؟ گفت: بلي. فرمود: «اين شتر خاكستري از كجا آمده است»؟ گفت: شايد به يكي از اجدادش، شباهت پيدا كرده است. آنحضرت ρ فرمود: شايد اين فرزند هم به يكي از اجدادش، شباهت پيدا كرده است».

باب (9): توبه دادن كساني كه لعان كرده اند

1860- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا فِيْ حَدِيثِ الْمُتَلاعِنَيْنِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ لِلْمُتَلاعِنَيْنِ: «حِسَابُكُمَا عَلَى اللَّهِ، أَحَدُكُمَا كَاذِبٌ، لاَ سَبِيلَ لَكَ عَلَيْهَا». قَالَ: مَالِي؟ قَالَ: «لا مَالَ لَكَ، إِنْ كُنْتَ صَدَقْتَ عَلَيْهَا فَهُوَ بِمَا اسْتَحْلَلْتَ مِنْ فَرْجِهَا، وَإِنْ كُنْتَ كَذَبْتَ عَلَيْهَا فَذَاكَ أَبْعَدُ لَكَ». (بخاری:5312)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما در ماجراي دو نفري كه با يكديگر لعان كردند، مي گويد: نبي اكرم ρ به آنان فرمود: «حساب شما با خداست. حتما يكي از شما دروغ مي گويد. تو (اي شوهر) پس از اين، هيچ حقي بر اين زن نداري». مرد گفت: تكليف مالم (كه به عنوان مهريه پرداخت نموده ام) چه مي شود؟ فرمود: «چيزي به تو نمي رسد. زيرا اگر تو در مورد او راست گفته اي، مالت در مقابل همبستر شدن، از آنِ اوست. و اگر دروغ گفته اي، به طريق اولي، چيزي به تو نمي رسد».

باب (10): استعمال سرمه براي زني كه به سوگ شوهر، نشسته است

1861ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ امْرَأَةً تُوُفِّيَ زَوْجُهَا، فَخَشُوا عَلَى عَيْنَيْهَا، فَأَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ρ، فَاسْتَأْذَنُوهُ فِي الْكُحْلِ. فَقَالَ: «لا تَكَحَّلْ، قَدْ كَانَتْ إِحْدَاكُنَّ تَمْكُثُ فِي شَرِّ أَحْلاسِهَا، أَوْ شَرِّ بَيْتِهَا، فَإِذَا كَانَ حَوْلٌ، فَمَرَّ كَلْبٌ رَمَتْ بِبَعَرَةٍ. فَلاَ حَتَّى تَمْضِيَ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ وَعَشْرٌ». (بخارى:5339)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: شوهر زني فوت كرد و بيم آن مي رفت كه چشمانش را از دست بدهد. خويشاوندانش نزد رسول اللهρ آمدند و از ايشان، اجازه خواستند تا آن زن، از سرمه استفاده كند. پيامبر اكرمρ فرمود: «نبايد سرمه استعمال كند. اگر در دوران جاهليت، شوهر يكي از شما فوت مي كرد، در بدترين لباسهايتان و يا در بدترين خانه هايتان بسرمي برديد و پس از گذشت يكسال و عبور سگي از آنجا، سرگيني پرتاب مي كرديد. و بعد از آن، غسل كرده و استفاده از زيورآلات براي شما حلال مي شد. پس اين زن، حق ندارد تا زماني كه چهار ماه و ده روز، سپري نشده است از سرمه، استفاده كند».

62 ـ كتاب انفاق و فضيلت انفاق بر خانواده

1862ـ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِذَا أَنْفَقَ الْمُسْلِمُ نَفَقَةً عَلَى أَهْلِهِ وَهُوَ يَحْتَسِبُهَا كَانَتْ لَهُ صَدَقَةً». (بخارى:5351)

ترجمه: ابومسعود انصاري τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اگر مسلمان، به نيت ثواب به خانواده اش، انفاق نمايد، برايش صدقه، محسوب مي شود».

1863ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «السَّاعِي عَلَى الأَرْمَلَةِ وَالْمِسْكِينِ، كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوِ الْقَائِمِ اللَّيْلَ الصَّائِمِ النَّهَارَ». (بخارى:5353)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «كسي كه در جهت تأمين نيازهاي زنان بيوه و مساكين، تلاش مي كند، مانند كسي است كه در راه خدا، جهاد مي نمايد و يا مانند كسي است كه شب ها را در عبادت بسر مي برد و روزها را روزه مي گيرد».

باب (1): ذخيره كردن قوت يك سال خانواده

1864ـ عَنْ عُمَرَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يَبِيعُ نَخْلَ بَنِي النَّضِيرِ وَيَحْبِسُ لأَهْلِهِ قُوتَ سَنَتِهِمْ. (بخارى:5357)

ترجمه: عمرτ مي گويد: نبي اكرم ρ خرماهاي نخلستان بني نظير را مي فروخت و توشه ي يك سال خانواده اش را ذخيره مي كرد.

63 ـ كتاب آداب غذا خوردن

1865ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: أَصَابَنِي جَهْدٌ شَدِيدٌ. فَلَقِيتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَاسْتَقْرَأْتُهُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَدَخَلَ دَارَهُ وَفَتَحَهَا عَلَيَّ. فَمَشَيْتُ غَيْرَ بَعِيدٍ فَخَرَرْتُ لِوَجْهِي مِنَ الْجَهْدِ وَالْجُوعِ. فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ρ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِي، فَقَالَ: «يَا أَبَا هُرَيْرَةَ»! فَقُلْتُ: لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ. فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَقَامَنِي وَعَرَفَ الَّذِي بِي. فَانْطَلَقَ بِي إِلَى رَحْلِهِ، فَأَمَرَ لِي بِعُسٍّ مِنْ لَبَنٍ، فَشَرِبْتُ

مِنْهُ. ثُمَّ قَالَ: «عُدْ يَا أَبَا هِرٍّ». فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ. ثُمَّ قَالَ: «عُدْ». فَعُدْتُ فَشَرِبْتُ حَتَّى اسْتَوَى بَطْنِي، فَصَارَ كَالْقِدْحِ. قَالَ: فَلَقِيتُ عُمَرَ وَذَكَرْتُ لَهُ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِي وَقُلْتُ لَهُ: فَوَلَّى اللَّهُ ذَلِكَ مَنْ كَانَ أَحَقَّ بِهِ مِنْكَ يَا عُمَرُ، وَاللَّهِ لَقَدِ اسْتَقْرَأْتُكَ الآيَةَ وَلأَنَا أَقْرَأُ لَهَا مِنْكَ. قَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ لأَنْ أَكُونَ أَدْخَلْتُكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي مِثْلُ حُمْرِ النَّعَمِ. (بخاری:5375)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: به شدت,گرسنه شدم. پس عمر بن خطاب τ را ديدم و از او خواستم كه يكي از آيات قران كريم را برايم بخواند. او آيه را برايم خواند و وارد منزل اش شد. اندكي، راه رفتم. اما از شدت گرسنگي، با چهره، به زمين افتادم. در آن حال، ناگهان رسول الله ρ را ديدم كه بالاي سرم ايستاده است. آنحضرت ρ فرمود: «اي ابوهريره»! گفتم: لبيك اي رسول خدا! آماده ي خدمتم. رسول خدا ρ دستم را گرفت و مرا بلند كرد و چون مشكل ام را دانست، مرا به خانه اش برد و دستور داد تا برايم كاسه اي شير بياورند. من از آن شير نوشيدم. رسول خدا ρ فرمود: «اي اباهر! دوباره بنوش». باز هم نوشيدم. بار ديگر، فرمود: «بنوش». بار ديگر هم نوشيدم تا اينكه شكم ام مانند تير، راست شد.

ابوهريره τ مي گويد: آنگاه، عمر را ديدم و ماجرا را برايش باز گو نمودم وبه او گفتم: اي عمر! خداوند، اين كار را به كسي سپرد كه از تو براي انجام آن، مستحق تر بود. به خدا سوگند، در حالي آن آيه را از تو پرسيدم كه بهتر از تو آنرا مي دانستم. عمرτ گفت: به خدا سوگند، اگر تورا به خانه مي بردم, (وبه تو چيزي مي دادم) برايم از شتران سرخ رنگ هم بهتر بود.

باب (1): بسم الله گفتن و با دست راست، غذا خوردن

1866. عَنْ عُمَرَ ابْنِ أَبِي سَلَمَةَ τ قَالَ: كُنْتُ غُلامًا فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ρ، وَكَانَتْ يَدِي تَطِيشُ فِي الصَّحْفَةِ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ρ: «يَا غُلامُ، سَمِّ

اللَّهَ، وَكُلْ بِيَمِينِكَ، وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». فَمَا زَالَتْ تِلْكَ طِعْمَتِي بَعْدُ. (بخارى:5376)

ترجمه: عمر بن ابي سلمه τ مي گويد: پسر بچه بودم و در آغوش رسول خدا ρ قرار داشتم و دستم داخل ظرف غذا، دور مي زد. آن حضرت ρ فرمود: «اي پسر! بسم الله بگو و با دست راست و از جلوي خود، بخور».

باب (2): خوردن تا سير شدن

1867- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ρ حِينَ شَبِعْنَا مِنَ الأَسْوَدَيْنِ، التَّمْرِ وَالْمَاءِ. (بخارى:5383)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ زماني فوت كرد كه ما از دو چيز سياه يعني آب و خرما سير مي شديم.

باب (3): نان لواش و خوردن روي سفره

1868- عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: مَا أَكَلَ النَّبِيُّ ρ خُبْزًا مُرَقَّقًا، وَلاَ شَاةً مَسْمُوطَةً، حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ. (بخارى: 5385)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ هرگز نان لواش و بزغالة تنورچه نخورد تا اينكه به ديدار خدا شتافت .

1869. وَعَنْ أَنَسٍ τ فِيْ رِوَايَةٍ قَالَ: مَا عَلِمْتُ النَّبِيَّ ρ أَكَلَ عَلَى سُكْرُجَةٍ قَطُّ، وَلا خُبِزَ لَهُ مُرَقَّقٌ قَطُّ، وَلا أَكَلَ عَلَى خِوَانٍ قَطُّ. قِيلَ لِقَتَادَةَ: فَعَلامَ كَانُوا يَأْكُلُونَ؟ قَالَ: عَلَى السُّفَرِ. (بخارى:5386)

ترجمه: در روايتي ديگر, انس τ مي گويد: سراغ ندارم كه نبي اكرم ρ در ظرفهاي كوچك و تشريفاتي، غذا بخورد و يا نان نازك (لواش)

برايش پخته شود ويا اينكه روي ميزهاي نهارخوري، غذا بخورد.

مردم از قتاده كه يكي از راويان حديث است, پرسيدند: پس روي چه چيزي غذا مي خوردند؟ گفت: روي سفره.

باب (4): غذاي يك نفر براي دو نفر، كافي است

1870. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «طَعَامُ الاثْنَيْنِ كَافِي الثَّلاثَةِ، وَطَعَامُ الثَّلاثَةِ كَافِي الأَرْبَعَةِ». (بخارى:5392)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «غذاي دو نفر براي سه نفر, و غذاي سه نفر براي چهار نفر,كافي است».

باب (5): مؤمن در يك معده، غذا مي خورد

1871. عَنْ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما أَنَّهُ كَانَ لا يَأْكُلُ حَتَّى يُؤْتَى بِمِسْكِينٍ يَأْكُلُ مَعَهُ، فَأَدْخَلْتُ رَجُلاً يَأْكُلُ مَعَهُ فَأَكَلَ كَثِيرًا، فَقَالَ: يَا نَافِعُ، لا تُدْخِلْ هَذَا عَلَيَّ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ فِي مِعًى وَاحِدٍ، وَالْكَافِرُ يَأْكُلُ فِي سَبْعَةِ أَمْعَاءٍ». (بخارى:5393)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است: تا وقتي كه مسكيني نمي آوردند كه با او غذا بخورد, غذا نمي خورد. نافع مي گويد: مردي را آوردم تا با وي، غذا بخورد. آن مرد, بسيار غذا خورد. ابن عمر رضي الله عنهما گفت: اي نافع! دوباره او را نزد من نياور. شنيدم كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «مؤمن در يك معده, غذا مي خورد وكافر در هفت معده».

باب (6): تكيه دادن و غذا خوردن

1872. عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ τ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ρ فَقَالَ لِرَجُلٍ عِنْدَهُ: «لا آكُلُ وَأَنَا مُتَّكِئٌ». (بخاری: 5399)

ترجمه: ابوجحيفه τ مي گويد: نزد نبي اكرم ρ بودم. آنحضرت ρ به مردي كه آنجا نشسته بود, فرمود: «من تكيه داده، غذا نمي خورم».

باب (7): پيامبر اكرم ρ از هيچ غذايي، ايراد نگرفت

1873- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: مَا عَابَ النَّبِيُّ ρ طَعَامًا قَطُّ، إِنِ اشْتَهَاهُ أَكَلَهُ وَإِنْ كَرِهَهُ تَرَكَهُ. (بخارى:5409)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: هرگز نبي اكرمρ از غذايي, ايراد نگرفت. اگر مورد علاقه اش بود, مي خورد وگر نه, آنرا ترك مي كرد.

باب (8): فُوت كردنِ جو

1874- عَنْ سَهْلٍ τ: أَنَّهُ قِيْلَ لَهُ: هَلْ رَأَيْتُمْ فِي زَمَانِ النَّبِيِّ ρ النَّقِيَّ؟ قَالَ: لاَ. فَقِيْلَ: فَهَلْ كُنْتُمْ تَنْخُلُونَ الشَّعِيرَ؟ قَالَ: لاَ. وَلَكِنْ كُنَّا نَنْفُخُهُ. (بخارى:5410)

ترجمه: از سهل τ پرسيدند: آيا شما در زمان نبي اكرم ρ آرد سفيد خالص ديديد؟ گفت: خير. دوباره پرسيدند: آيا آرد جو را غِربال مي كرديد؟ گفت: خير، بلكه آنرا فوت مي كرديم.

باب (9): آنچه كه نبي اكرم ρ و يارانش مي خوردند

1875. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَسَمَ النَّبِيُّ ρ يَوْمًا بَيْنَ أَصْحَابِهِ تَمْرًا، فَأَعْطَى كُلَّ إِنْسَانٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ، فَأَعْطَانِي سَبْعَ تَمَرَاتٍ، إِحْدَاهُنَّ حَشَفَةٌ، فَلَمْ يَكُنْ فِيهِنَّ تَمْرَةٌ أَعْجَبَ إِلَيَّ مِنْهَا، شَدَّتْ فِي مَضَاغِي. (بخاری:5411)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: روزي، نبي اكرم ρ ميان يارانش، خرما تقسيم نمود و به هر نفر, هفت عدد خرما داد. به من نيز هفت خرما، عنايت فرمود كه يكي از آنها خشك و نامرغوب بود. من از ساير خرما ها, آنرا بيشتر پسنديدم. زيرا جويدن آن، دشوار بود (و بيشتر در دهانم مي ماند).

1876- وَعَنْهُ τ: أَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ شَاةٌ مَصْلِيَّةٌ. فَدَعَوْهُ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ، وَقَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ρ مِنَ الدُّنْيَا وَلَمْ يَشْبَعْ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ. (بخاری:5414)

ترجمه: همچنين روايت است كه ابوهريره τ از كنار گروهي گذشت كه جلوي آنان، گوسفندي كباب شده گذاشته شده بود. آنها از او خواستند تا از آن بخورد. اما ابو هريرهτ امتناع ورزيد وگفت: رسول الله ρ در حالي از دنيا رفت كه از نان جو, سير نخورد.

1877- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ρ مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ مِنْ طَعَامِ الْبُرِّ ثَلاثَ لَيَالٍ تِبَاعًا حَتَّى قُبِضَ. (بخاری:5416)

ترجمه: عايشه رضي الله عنهما مي گويد: اهل بيت محمد ρ از زماني كه ايشان به مدينه آمد تا هنگام وفات, سه شب پي در پي از نان گندم, سير نخوردند.

باب (10): تلبينه

1878ـ وَعَنْهَا رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ مِنْ أَهْلِهَا، فَاجْتَمَعَ لِذَلِكَ النِّسَاءُ ثُمَّ تَفَرَّقْنَ إِلاَّ أَهْلَهَا وَخَاصَّتَهَا، أَمَرَتْ بِبُرْمَةٍ مِنْ تَلْبِينَةٍ فَطُبِخَتْ، ثُمَّ صُنِعَ ثَرِيدٌ، فَصُبَّتِ التَّلْبِينَةُ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ: كُلْنَ مِنْهَا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «التَّلْبِينَةُ مُجِمَّةٌ لِفُؤَادِ الْمَرِيضِ، تَذْهَبُ بِبَعْضِ الْحُزْنِ». (بخارى:5417)

ترجمه: همچنين از عايشه رضي الله عنها روايت است كه هرگاه، يكي از بستگانش فوت مي كرد و بهمين مناسبت, زنان جمع مي شدند و سپس پراكنده مي گشتند و فقط افراد بسيار نزديك اش باقي مي ماندند, دستور مي داد تا يك قابلمه تلبينه (آش سبوس وشير و عسل) پخته شود و نان تريد, فراهم گردد و از آن آش، روي آن بريزند. سپس مي گفت: از آن بخوريد. زيرا شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «تلبينه، باعث آرامش و نشاط قلب، و از بين رفتن حزن و اندوه مي گردد».

باب (11): غذا خوردن در ظروف نقره اي

1879ـ عَنْ حُذَيْفَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لا تَلْبَسُوا الْحَرِيرَ، وَلا الدِّيبَاجَ، وَلا تَشْرَبُوا فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَلا تَأْكُلُوا فِي صِحَافِهَا، فَإِنَّهَا لَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَنَا فِي الآخِرَةِ». (بخارى:5426)

ترجمه: حذيفه τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «لباس ابريشمي نپوشيد و در ظرفها و كاسه هاي ساخته شده از طلا و نقره, غذا نخوريد. زيرا اين چيزها در دنيا، از آنِ كفار، و در آخرت، از آنِ ما خواهند بود».

باب (12): شخصي كه براي برادرانش، غذا تهيه مي كند

1880ـ عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ τ قَالَ: كَانَ مِنَ الأَنْصَارِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: أَبُو شُعَيْبٍ وَكَانَ لَهُ غُلامٌ لَحَّامٌ. فَقَالَ: اصْنَعْ لِي طَعَامًا أَدْعُو رَسُولَ اللَّهِ ρ

خَامِسَ خَمْسَةٍ. فَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ ρ خَامِسَ خَمْسَةٍ. فَتَبِعَهُمْ رَجُلٌ فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّكَ دَعَوْتَنَا خَامِسَ خَمْسَةٍ، وَهَذَا رَجُلٌ قَدْ تَبِعَنَا، فَإِنْ شِئْتَ أَذِنْتَ لَهُ، وَإِنْ شِئْتَ تَرَكْتَهُ». قَالَ: بَلْ أَذِنْتُ لَهُ. (بخارى:5434)

ترجمه: ابومسعود انصاري τ مي گويد: مردي از انصار به نام ابوشعيب، برده اي قصّاب داشت. روزي به برده اش گفت: غذايي تهيه كن. زيرا مي خواهم رسول الله ρ را با چهار نفر ديگر، دعوت نمايم. (او نيز غذايي تهيه كرد). آن مرد، پيامبر اكرم ρ را با چهار نفر ديگر، دعوت نمود. اما شخص ديگري نيز با آنان آمد. نبي اكرم ρ به ابوشعيب گفت: «شما پنج نفر را دعوت نموديد ولي اين مرد نيز با ما آمد. پس مي تواني به او اجازه بدهي و يا اجازه ندهي». ابو شعيب گفت: به او اجازه دادم.

باب (13): خوردن خرماي تازه با خيار

1881. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يَأْكُلُ الرُّطَبَ بِالْقِثَّاءِ. (بخارى:5440)

ترجمه: عبدالله بن جعفر بن ابي طالب رضي الله عنهما ميگويد: نبي اكرم ρ را ديدم كه خرماي تازه را همراه خيار، ميل مي فرمود.

باب (14): خرماي تازه و خرماي خشك

1882ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا، قَالَ: كَانَ بِالْمَدِينَةِ يَهُودِيٌّ، وَكَانَ يُسْلِفُنِي فِي تَمْرِي إِلَى الْجِدَادِ، وَكَانَتْ لِجَابِرٍ الأَرْضُ الَّتِي بِطَرِيقِ رُومَةَ. فَجَلَسَتْ، فَخَلا عَامًا فَجَاءَنِي الْيَهُودِيُّ عِنْدَ الْجَدَادِ، وَلَمْ أَجُدَّ مِنْهَا شَيْئًا. فَجَعَلْتُ أَسْتَنْظِرُهُ إِلَى قَابِلٍ فَيَأْبَى. فَأُخْبِرَ بِذَلِكَ النَّبِيُّ ρ. فَقَالَ لأَصْحَابِهِ: «امْشُوا نَسْتَنْظِرْ لِجَابِرٍ مِنَ الْيَهُودِيِّ». فَجَاءُونِي فِي نَخْلِي، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ρ يُكَلِّمُ الْيَهُودِيَّ. فَيَقُولُ:

أَبَا الْقَاسِمِ! لا أُنْظِرُهُ. فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ ρ قَامَ فَطَافَ فِي النَّخْلِ، ثُمَّ جَاءَهُ فَكَلَّمَهُ، فَيَأَبَى. فَقُمْتُ فَجِئْتُ بِقَلِيلِ رُطَبٍ فَوَضَعْتُهُ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ρ فَأَكَلَ. ثُمَّ قَالَ: «أَيْنَ عَرِيشُكَ يَا جَابِرُ»؟ فَأَخْبَرْتُهُ. فَقَالَ: «افْرُشْ لِي فِيهِ». فَفَرَشْتُهُ، فَدَخَلَ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ. فَجِئْتُهُ بِقَبْضَةٍ أُخْرَى، فَأَكَلَ مِنْهَا. ثُمَّ قَامَ فَكَلَّمَ الْيَهُودِيَّ فَأَبَى عَلَيْهِ. فَقَامَ فِي الرِّطَابِ فِي النَّخْلِ الثَّانِيَةَ. ثُمَّ قَالَ: «يَا جَابِرُ! جُدَّ وَاقْضِ». فَوَقَفَ فِي الْجِدَادِ، فَجَدَدْتُ مِنْهَا مَا قَضَيْتُهُ، وَفَضَلَ مِنْهُ. فَخَرَجْتُ حَتَّى جِئْتُ النَّبِيَّ ρ فَبَشَّرْتُهُ. فَقَالَ: «أَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ». (بخارى:5443)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: يك نفر از يهود مدينه تا فصل چيدن خرما به من خرما قرض مي داد. گفتني است كه باغ من در مسير چاه رومه قرار داشت. در يكي از سالها, نخل هايم ثمر نداد. هنگام چيدن محصول, آن شخص يهودي نزد من آمد. حال آنكه در آن سال, من هيچ محصولي برداشت نكرده بودم. لذا از او تا سال آينده, مهلت مي خواستم. اما او نمي پذيرفت. ماجرا به اطلاع نبي اكرمρ رسيد. آن حضرت ρ به يارانش گفت: «برويم تا از آن شخص يهودي براي جابر, مهلت بگيريم». آنگاه آنها در نخلستانم نزد من آمدند و نبي اكرم ρ شروع به سخن گفتن با او نمود. و او همچنان مي گفت: اي ابوالقاسم! به او مهلت نمي دهم. هنگامي كه نبي اكرم ρ اصرار او را ديد, برخاست ودر ميان نخل هاي خرما، گشتي زد و دوباره، نزدش آمد و با او صحبت كرد. اما باز هم نپذيرفت. سپس من برخاستم و اندكي خرما آوردم و جلوي نبي اكرم ρ گذاشتم. آن حضرت ρ از آن خرما خورد. سپس فرمود: «اي جابر! سايبانت كجاست»؟ من آن را به نبي اكرمρ نشان دادم. فرمود: «چيزي در آن، پهن كن». من نيز چيزي، پهن كردم. رسول خداρ وارد آن شد و خوابيد. سپس بيدار شد. من يك مشت، خرماي ديگر، برايش آوردم. آن حضرت ρ نيز قدري از آنها خورد و بار ديگر برخاست و با آن شخص يهودي، صحبت كرد. اما باز هم نپذيرفت. پيامبر اكرم ρ براي بار دوم, در ميان درختهاي خرما, گشتي زد.

آنگاه فرمود: «اي جابر! خرماها را بچين و قرض ات را ادا كن». و هنگام چيدن, خودش نيز آنجا ايستاد. من به اندازه اي از آن نخل ها, خرما چيدم كه قرض ام را ادا كردم ومقداري هم باقي ماند. سپس براه افتادم تا اينكه نزد نبي اكرم ρ آمدم و به او مژده دادم. رسول خدا ρ فرمود: «گواهي مي دهم كه من، پيامبر خدا هستم».

باب (15): خرماي عجوه

1883. عَنْ سَعْدٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ تَصَبَّحَ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعَ تَمَرَاتٍ عَجْوَةً، لَمْ يَضُرُّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ سُمٌّ وَلا سِحْرٌ». (بخارى:5445)

ترجمه: سعد τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «كسي كه هر روز صبح، هفت عدد خرماي عجوه (نوعي از خرماهاي مدينه) بخورد، در آن روزها, زهر و جادو به او ضرري نمي رساند».

باب (16): ليسيدن انگشتان

1884ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلا يَمْسَحْ يَدَهُ حَتَّى يَلْعَقَهَا أَوْ يُلْعِقَهَا». (بخارى:5456)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هنگامي كه يكي از شما غذا خورد, تا زماني كه دست اش را نليسيده و يا نليسانده است، آنرا پاك نكند».

باب (17): دعاي بعد از غذا

1885. عَنْ أَبِي أُمَامَةَ τ أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ إِذَا رَفَعَ مَائِدَتَهُ، قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنًى عَنْهُ رَبَّنَا». (بخارى: 5458)

ترجمه: ابو امامه τ مي گويد: هنگامي كه نبي اكرم ρ سفره اش را جمع مي كرد, مي فرمود: **«الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ غَيْرَ مَكْفِيٍّ وَلا مُوَدَّعٍ وَلا مُسْتَغْنًى عَنْهُ رَبَّنَا»**. يعني حمد و سپاس بسيار, مبارك, خالص و پاك از آنِ پروردگار ما؛ خدا؛ است كه نعمت هايش برگردانيده نمي شود و پايان ناپذير است و انسان از او بي نياز نمي باشد.

1886. وَعَنْهُ τ فِي رِوَايَةٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ إِذَا فَرَغَ مِنْ طَعَامِهِ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا، وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ، وَلا مَكْفُورٍ». (بخارى:5459)

ترجمه: در روايتي ديگر, ابو امامه τ مي گويد: نبي اكرم ρ بعد از غذا خوردن، مي فرمود: **«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَانَا، وَأَرْوَانَا، غَيْرَ مَكْفِيٍّ، وَلا مَكْفُورٍ»**. يعني حمد و ستايش از آنِ خدايي است كه ما را كفايت كرده و سيراب نموده است و نعمت هايش برگردانيده نمي شود ومورد ناسپاسي قرار نمي گيرد.

باب (18): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (وقتي كه غذا خورديد، پراكنده شويد)

1887. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: أَنَا أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْحِجَابِ، كَانَ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ يَسْأَلُنِي عَنْهُ، أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَرُوسًا بِزَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ، وَكَانَ تَزَوَّجَهَا بِالْمَدِينَةِ، فَدَعَا النَّاسَ لِلطَّعَامِ بَعْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ. فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ρ وَجَلَسَ مَعَهُ رِجَالٌ بَعْدَ مَا قَامَ الْقَوْمُ حَتَّى قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ. فَمَشَى وَمَشَيْتُ مَعَهُ حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ. ثُمَّ ظَنَّ أَنَّهُمْ خَرَجُوا. فَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ جُلُوسٌ مَكَانَهُمْ. فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ بَابَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، فَرَجَعَ وَرَجَعْتُ مَعَهُ، فَإِذَا هُمْ قَدْ قَامُوا. فَضَرَبَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ سِتْرًا وَأُنْزِلَ الْحِجَابُ. (بخارى:5466)

ترجمه: انس τ مي‌گويد: من از همة مردم (سبب نزول) حجاب را بهتر مي دانم تا جايي كه ابي بن كعب رضي الله عنه از من در باره آن مي پرسيد. شايان ذكر است كه رسول خدا ρ در مدينه منوره، با زينب دختر حجش τ ازدواج كرده بود وصبح روز عروسي, پس از بر آمدن آفتاب، مردم را به صرف غذا دعوت نمود. پس از اينكه مردم برخاستند, رسول خدا ρ نشست وعده اي از مردم نيز آنقدر همراه او نشستند كه آنحضرت ρ برخاست و رفت. من نيز همراه ايشان رفتم تا اينكه به دروازة اتاق عايشه رضي الله عنها رسيد. آنگاه به اين گمان كه آنها رفته اند, دوباره به خانه برگشت. من نيز همراه او برگشتم. اما آنها همچنان سر جايشان، نشسته بودند. رسول خدا ρ براي بار دوم برگشت. من نيز همراه او برگشتم تا اينكه به دروازة خانة عايشه رسيد. سپس برگشت و من نيز همراه او برگشتم. اين بار، آنها برخاسته بودند. آنگاه رسول خدا ρ ميان من و خودش، پرده اي انداخت و حكم حجاب, نازل شد.

64 ـ كتاب آداب عقيقه

باب (1): نام گذاري مولود

1888ـ عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: وُلِدَ لِي غُلامٌ فَأَتَيْتُ بِهِ النَّبِيَّ ρ فَسَمَّاهُ إِبْرَاهِيمَ، فَحَنَّكَهُ بِتَمْرَةٍ، وَدَعَا لَهُ بِالْبَرَكَةِ، وَدَفَعَهُ إِلَيَّ. (بخارى:5467)

ترجمه: ابوموسي τ مي‌گويد: صاحب فرزند پسري شدم. او را نزد نبي اكرم ρ آوردم. آنحضرت ρ او را ابراهيم ناميد. سپس خرمايي جويد و به كام اش ماليد و برايش دعاي بركت نمود و او را به من تحويل داد.

1889. عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهَا وَلَدَتْ عَبْدَاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ. تَقَدَّمَ فِي حَدِيثِ الهِجْرَةِ، وَزَادَ هُنَا: فَفَرِحُوا بِهِ فَرَحًا شَدِيدًا، لأَنَّهُمْ قِيلَ لَهُمْ: إِنَّ الْيَهُودَ قَدْ سَحَرَتْكُمْ، فَلا يُولَدُ لَكُمْ. (بخارى:5469)

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه عبدالله بن زبير رضي الله عنهما بدنيا آمد... حديث در گذشته بيان شد (كه او را نزد رسول الله ρ آوردم. پيامبر اكرم ρ خرمايي جويد و آنرا در دهان كودك گذاشت و برايش دعاي بركت نمود). اسماء در اين حديث مي افزايد: مسلمانان از متولد شدن عبدالله, بسيار خوشحال شدند زيرا به آنها گفته بودند كه يهوديها براي شما جادو كرده اند و شما صاحب فرزند, نخواهيد شد.

باب (2): نظافت كردن كودك، هنگام ذبح عقيقه

1890. عَنْ سَلْمَانَ بْنِ عَامِرٍ الضَّبِّيِّ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «مَعَ الْغُلامِ عَقِيقَةٌ، فَأَهْرِيقُوا عَنْهُ دَمًا، وَأَمِيطُوا عَنْهُ الأَذَى». (بخارى:5471)

ترجمه: سلمان بن عامر ضبي τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «با متولد شدن هر پسري, عقيقه اي وجود دارد. پس برايش گوسفندي، ذبح كنيد و او را تميز نماييد». (غسل اش دهيد و سرش را بتراشيد).

باب (3): فَرَع

1891. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا فَرَعَ، وَلا عَتِيرَةَ». وَالْفَرَعُ: أَوَّلُ النِّتَاجِ كَانُوا يَذْبَحُونَهُ لِطَوَاغِيتِهِمْ، وَالْعَتِيرَةُ فِي رَجَبٍ. (بخارى:5473)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «فرع و عتيره اي، وجود ندارد». شايان ذكر است كه فرع، به اولين حمل حيوان مي گفتند كه آنرا براي طاغوت هايشان (بتها) ذبح مي كردند و عتيره, حيواني بود كه آنرا در ماه رجب, ذبح مي كردند.

56 ـ كتاب ذبح و شكار

باب (1): گفتن بسم الله، هنگام شكار كردن

1892ـ عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ τ قَالَ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ ρ عَنْ صَيْدِ الْمِعْرَاضِ، قَالَ: «مَا أَصَابَ بِحَدِّهِ فَكُلْهُ، وَمَا أَصَابَ بِعَرْضِهِ فَهُوَ وَقِيذٌ». وَسَأَلْتُهُ عَنْ صَيْدِ الْكَلْبِ، فَقَالَ: «مَا أَمْسَكَ عَلَيْكَ فَكُلْ، فَإِنَّ أَخْذَ الْكَلْبِ ذَكَاةٌ، وَإِنْ وَجَدْتَ مَعَ كَلْبِكَ أَوْ كِلابِكَ كَلْبًا غَيْرَهُ، فَخَشِيتَ أَنْ يَكُونَ أَخَذَهُ مَعَهُ وَقَدْ قَتَلَهُ، فَلا تَأْكُلْ، فَإِنَّمَا ذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ عَلَى كَلْبِكَ، وَلَمْ تَذْكُرْهُ عَلَى غَيْرِهِ». (بخارى:5475)

ترجمه: عدي بن حاتم τ مي گويد: از نبي اكرم ρ در مورد شكاري كه با تير بدون پَر، شكار شود، پرسيدم. فرمود: «اگر لبة تيزش به شكار، اصابت كرده بود، آنرا بخور. در غير اين صورت، آن شكار به گوسفندي مي ماند كه با چوب، كشته شده باشد». (خوردن آن، جايز نيست).

همچنين از رسول الله ρ دربارة حكم شكار سگ، پرسيدم. فرمود: «شكاري را كه برايت نگه داشت، آنرا بخور. زيرا گرفتن سگ، مانند ذبح كردن است. ولي اگر با سگ يا سگهايت، سگ ديگري را ديدي و بيم آن مي رفت كه آن سگ، شكار را گرفته و كشته باشد، آنرا نخور. زيرا تو هنگام فرستادن سگ خودت، بسم الله گفته اي نه سگ ديگر».

باب (2): شكار كردن به وسيلة تير وكمان

1893ـ عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيِّ τ قَالَ: قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّا بِأَرْضِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، أَفَنَأْكُلُ فِي آنِيَتِهِمْ؟ وَبِأَرْضِ صَيْدٍ، أَصِيدُ بِقَوْسِي وَبِكَلْبِي الَّذِي لَيْسَ بِمُعَلَّمٍ وَبِكَلْبِي الْمُعَلَّمِ، فَمَا يَصْلُحُ لِي؟ قَالَ: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَإِنْ

وَجَدْتُمْ غَيْرَهَا فَلا تَأْكُلُوا فِيهَا، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاغْسِلُوهَا وَكُلُوا فِيهَا، وَمَا صِدْتَ بِقَوْسِكَ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ الْمُعَلَّمِ فَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ فَكُلْ، وَمَا صِدْتَ بِكَلْبِكَ غَيْرِ مُعَلَّمٍ فَأَدْرَكْتَ ذَكَاتَهُ فَكُلْ». (بخاری:5478)

ترجمه: ابوثعلبه خُشني τ مي گويد: عرض كردم: اي پيامبر خدا! ما در سرزمين اهل كتاب (يهود ونصاري) زندگي مي كنيم. آيا مي توانيم در ظرفهايشان، غذا بخوريم؟ همچنين در سرزمين ما شكار، زياد است و من با كمانم و سگ تربيت يافته ام وغير تربيت يافته ام, شكار مي كنم. خوردن كداميك از اين شكارها برايم مناسب است؟ فرمود: «در پاسخ سؤالي كه دربارة اهل كتاب پرسيدي, بايد بگويم كه اگر ظرف هاي ديگري وجود داشت, در ظرف هاي آنان, غذا نخوريد. در غير اين صورت, ظرف هاي آنان را بشوييد ودر آنها، غذا بخوريد. وحيواني را كه با كمان ات شكار مي كني و هنگام شكار كردن, بسم الله مي گويي, بخور. همچنين حيواني را كه با سگ تربيت يافته ات شكار مي كني، بخور».

باب (3): حكم شكار كردن با سنگ

1894ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ τ: أَنَّهُ رَأَى رَجُلاً يَخْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: لا تَخْذِفْ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى عَنِ الْخَذْفِ، أَوْ كَانَ يَكْرَهُ الْخَذْفَ، وَقَالَ: «إِنَّهُ لا يُصَادُ بِهِ صَيْدٌ، وَلا يُنْكَى بِهِ عَدُوٌّ، وَلَكِنَّهَا قَدْ تَكْسِرُ السِّنَّ، وَتَفْقَأُ الْعَيْنَ». ثُمَّ رَآهُ بَعْدَ ذَلِكَ يَخْذِفُ، فَقَالَ لَهُ: أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ أَنَّهُ نَهَى عَنِ الْخَذْفِ، أَوْ كَرِهَ الْخَذْفَ، وَأَنْتَ تَخْذِفُ؟ لا أُكَلِّمُكَ كَذَا وَكَذَا. (بخاری:5479)

ترجمه: از عبدالله بن مغفل τ روايت است كه او مردي را ديد كه سنگ ريزه پرتاب مي كند. به او گفت: سنگ ريزه، پرتاب نكن. زيرا رسول الله ρ از اين كار, منع فرمود و يا اين كار را ناپسند مي دانست و فرمود: «با پرتاب سنگريزه, نه كسي مي تواند، شكار كند و نه به دشمن، آسيبي برساند.

ولي چه بسا كه باعث شكستن دنداني شود و چشمي را كور كند».

پس از مدتي، باز هم همان شخص را ديد كه سنگريزه پرتاب مي كند. به او گفت: به تو مي گويم: رسول خدا ρ از پرتاب سنگريزه، منع فرمود يا آنرا ناپسند مي دانست. باز هم سنگريزه پرتاب مي كني؟! فلان مدت، با تو سخن نخواهم گفت.

باب (4): حكم نگهداري سگ غير شكاري و غير گله

1895. عن ابْنَ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنِ اقْتَنَى كَلْبًا لَيْسَ بِكَلْبِ مَاشِيَةٍ، أَوْ ضَارِيَةٍ، نَقَصَ كُلَّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِهِ قِيرَاطَانِ». (بخارى:5480)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هركس، سگي بجز سگ گله و يا سگ شكاري، نگه داري كند، روزانه دو قيراط از پاداش اعمال اش، كاسته مي شود».

باب (5): اگر شكار، دو يا سه روز از ديد شكارچي، پنهان ماند

1896. عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ τ تَقَدَّمَ قَرِيباً وَزَادَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: «وَإِنْ رَمَيْتَ الصَّيْدَ فَوَجَدْتَهُ بَعْدَ يَوْمٍ أَوْ يَوْمَيْنِ، لَيْسَ بِهِ إِلاَّ أَثَرُ سَهْمِكَ فَكُلْ، وَإِنْ وَقَعَ فِي الْمَاءِ فَلا تَأْكُلْ». (بخارى:5485)

ترجمه: روايت عدي بن حاتمτ چند حديث قبل، بيان شد. در اين روايت، مي گويد: نبي اكرم ρ در ادامة آن، فرمود: «اگر بسوي شكاري، تير اندازي كردي و بعد از يك يا دو روز، آنرا يافتي و فقط اثر تير تو بر آن وجود داشت، آنرا بخور. ولي اگر در آب، افتاده بود، آنرا نخور».

باب (6): خوردن ملخ

1897- عَنِ ابْنِ أَبِي أَوْفَى رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: غَزَوْنَا مَعَ النَّبِيِّ ρ سَبْعَ غَزَوَاتٍ، أَوْ سِتًّا، كُنَّا نَأْكُلُ مَعَهُ الْجَرَادَ. (بخارى:5495)

ترجمه: عبدالله بن ابي اوفي رضي الله عنهما مي گويد: هفت يا شش غزوه، همراه نبي اكرم ρ بوديم و با ايشان, ملخ مي خورديم.

باب (7): نحر كردن و ذبح نمودن

1898- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَتْ: نَحَرْنَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ρ فَرَسًا فَأَكَلْنَاهُ. (بخارى:5512)

ترجمه: اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما مي‌گويد: در زمان رسول الله ρ اسبي را نحر كرديم[1] و خورديم.

باب (8): مُثله كردن و هدف قرار دادن حيوان

1899. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ مَرّ بِنَفَرٍ نَصَبُوا دَجَاجَةً يَرْمُونَهَا. فَلَمَّا رَأَوْهُ تَفَرَّقُوا عَنْهَا، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: مَنْ فَعَلَ هَذَا؟ إِنَّ النَّبِيَّ ρ لَعَنَ مَنْ فَعَلَ هَذَا. (بخارى:5515)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه ايشان ازكنار تعدادي مي گذشت كه مرغي را هدف قرار داده بودند و بسوي آن، تير اندازي مي كردند. هنگامي كه ابن عمر رضي الله عنهما را ديدند، پراكنده شدند. ابن عمر گفت: اين كار را چه كسي انجام داده است؟ كسي را كه چنين كاري بكند، نبي اكرم ρ لعنت نموده است.

1900. وَعَنْهُ رَضِيَ الله عَنْهُمَا فِيْ رِوَايَةٍ: لَعَنَ النَّبِيُّ ρ مَنْ مَثَّلَ بِالْحَيَوَانِ.

---

[1]- نحر كردن به معناي بريدن رگها و گلوي حيوان از كنار سينه ي آن است كه شتر معمولا اينگونه ذبح مي شود.

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما در روايتي ديگر، مي گويد: نبي اكرم ρ كسي را كه حيوانات زنده را مُثله كند (اعضايش را قطع كند) لعنت نمود.

باب (9): گوشت مرغ

1901- عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ يَأْكُلُ دَجَاجًا. (بخارى:5517)

ترجمه: ابوموسي τ مي‌گويد: نبي اكرم ρ را ديدم كه گوشت مرغ، ميل مي فرمود.

باب (10): خوردن گوشت حيوانات درنده

1902. عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى عَنْ أَكْلِ كُلِّ ذِي نَابٍ مِنَ السِّبَاعِ. (بخارى:5530)

ترجمه: ابوثعلبه τ مي گويد: رسول الله ρ از خوردن گوشت حيوانات درنده، منع فرمود.

باب (11): مُشك

1903. عَنْ أَبِي مُوسَى τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَثَلُ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ وَالسَّوْءِ، كَحَامِلِ الْمِسْكِ وَنَافِخِ الْكِيرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ إِمَّا أَنْ يُحْذِيَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِيحًا طَيِّبَةً، وَنَافِخُ الْكِيرِ إِمَّا أَنْ يُحْرِقَ ثِيَابَكَ، وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ رِيحًا خَبِيثَةً». (بخارى:5534)

ترجمه: ابوموسي τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مثال همنشين خوب و بد, مانند حامل مُشك و دمنده دَم آهنگر است. حامل مشك يا به تو مشك مي دهد يا از او مي خري و يا اينكه بوي خوش آن، به مشام ات مي رسد. و دمنده ي دَم آهنگر يا لباسهايت را مي سوزاند و يا بوي بد آن، به مشام ات مي رسد».

باب (12): نشانه گذاري بر صورت

1904- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ρ أَنْ تُضْرَبَ الصُّورَةُ. (بخاری:5541)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ از زدن به صورت, منع فرمود. (بدين جهت، ابن عمر رضي الله عنهما نشانه گذاري بر صورت را ناپسند مي دانست).

66 ـ كتاب آداب قرباني

باب (1): خوردن و ذخيره كردن گوشت قرباني

1905. عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَنْ ضَحَّى مِنْكُمْ، فَلا يُصْبِحَنَّ بَعْدَ ثَالِثَةٍ وَبَقِيَ فِي بَيْتِهِ مِنْهُ شَيْءٌ». فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الْمُقْبِلُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، نَفْعَلُ كَمَا فَعَلْنَا عَامَ الْمَاضِي؟ قَالَ: «كُلُوا وَأَطْعِمُوا وَادَّخِرُوا، فَإِنَّ ذَلِكَ الْعَامَ كَانَ بِالنَّاسِ جَهْدٌ، فَأَرَدْتُ أَنْ تُعِينُوا فِيهَا». (بخاری:5569)

ترجمه: سلمه بن اكوع τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هركس از شما قرباني كرده است, نبايد صبح روز سوم، چيزي از آن، در خانه اش، باقي بماند». سال بعد، مردم گفتند: اي رسول خدا! آيا مانند سال گذشته، عمل كنيم؟ فرمود: «بخوريد و به ديگران نيز بخورانيد و ذخيره كنيد. سال گذشته، مردم دچار قحط سالي شده بودند لذا خواستم كه به آنها كمك كنيد».

1906. عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ: أَنَّهُ صَلَّى الْعِيْدَ يَوْمَ الأَضْحَى قَبْلَ الْخُطْبَةِ، ثُمَّ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَدْ نَهَاكُمْ عَنْ صِيَامِ هَذَيْنِ الْعِيدَيْنِ، أَمَّا أَحَدُهُمَا فَيَوْمُ فِطْرِكُمْ مِنْ صِيَامِكُمْ، وَأَمَّا الآخَرُ فَيَوْمٌ تَأْكُلُونَ مِنْ نُسُكِكُمْ». (بخاری:5573)

ترجمه: از عمر بن خطاب τ روايت است كه ايشان نماز عيدِ قربان را قبل از ايراد خطبه اقامه نمود. سپس براي مردم، به ايراد خطبه پرداخت و فرمود: اي مردم! همانا رسول خدا ρ شما را از روزه گرفتن اين دو عيد, منع فرمود. زيرا يكي از آندو، روز عيد فطر است كه شما روزه هايتان را افطار مي كنيد. و ديگري، روزي است كه شما قرباني هايتان را مي خوريد.

67 ـ كتاب نوشيدنيها

1907. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ شَرِبَ الْخَمْرَ فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ لَمْ يَتُبْ مِنْهَا، حُرِمَهَا فِي الآخِرَةِ». (بخارى:5575)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هركس, در دنيا شراب بنوشد و از آن، توبه نكند, از شراب آخرت، محروم خواهد شد».

1908- عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «لا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ». (بخارى:5578)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرمρ فرمود: «زناكار، هنگام ارتكاب عمل زنا, مؤمن نيست. شراب خوار، هنگام خوردن شراب, مؤمن نيست و سارق هم هنگام سرقت, مؤمن نيست».

1909. وَعَنْهُ τ فِيْ رِوَايَةٍ أَيْضًا: «وَلا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً ذَاتَ شَرَفٍ يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ أَبْصَارَهُمْ فِيهَا حِينَ يَنْتَهِبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ». (بخاري:5578)

ترجمه: در روايتي ديگر از ابوهريره τ آمده است كه رسول اكرم ρ فرمود: «و همچنين چپاولگري كه مال با ارزشي را غارت مي كند كه مردم به آن، چشم دوخته اند, هنگام چپاول، مؤمن نيست».

باب (1): شرابي كه از عسل ساخته مي شود

1910- عَنِ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ρ عَنِ الْبِتْعِ وَهُوَ نَبِيذُ الْعَسَلِ، وَكَانَ أَهْلُ الْيَمَنِ يَشْرَبُونَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «كُلُّ شَرَابٍ أَسْكَرَ فَهُوَ حَرَامٌ». (بخارى:5586)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: از رسول الله ρ دربارة شراب عسل كه مردم يمن از آن مي نوشيدند, پرسيدند. رسول خدا ρ فرمود: «هر شرابي كه انسان را مست كند، حرام است».

1911. عن أَبِي عَامِرٍ الأَشْعَرِيُّ τ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَ، وَالْحَرِيرَ، وَالْخَمْرَ، وَالْمَعَازِفَ، وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عَلَمٍ، يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ لِحَاجَةٍ، فَيَقُولُونَ: ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا، فَيُبَيِّتُهُمُ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعَلَمَ، وَيَمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (بخارى:5590)

ترجمه: ابوعامر اشعري τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «در ميان امت من افرادي پيدا خواهند شد كه زنا، ابريشم، شراب و آلات موسيقي را حلال ميدانند. همچنين افرادي خواهند آمد كه در قلة كوه ها زندگي مي كنند و هنگام شام كه چوپان, گوسفندان آنها را به خانه مي‌آورد، اگر مسكيني نزد آنان بيايد و از آنان، چيزي بخواهد, مي گويند: فردا بيا. اما شب هنگام, خداوند آنها را هلاك مي كند و كوه را بالاي آنان، مي‌اندازد. و گروهي ديگر را مسخ مي كند و تا روز قيامت, به خوك و ميمون، تبديل مي نمايد».

باب (2): گرفتن شيرة خرما در ظرفهاي عادي و سنگي

1912ـ عَنْ أَبِي أُسَيْدٍ السَّاعِدِيِّ: أَنَّهُ دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ρ فِي عُرْسِهِ، فَكَانَتْ امْرَأَتُهُ خَادِمَهُمْ وَهِيَ الْعَرُوسُ، قَالَتْ: أَتَدْرُونَ مَا سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ؟ أَنْقَعْتُ لَهُ تَمَرَاتٍ مِنْ اللَّيْلِ فِي تَوْرٍ. (بخاري:5591)

ترجمه: از ابوأسيد ساعدي τ روايت است كه او رسول خداρ را به جشن عروسي اش دعوت نمود. و همسرش كه همان عروس بود، آنان را پذيرايي مي كرد. (گفتني است كه اين ماجرا قبل از نزول حجاب

بود). و (بعدها) مي گفت: آيا مي دانيد كه با چه چيزي از رسول خدا ρ پذيرايي كردم؟ چند عدد خرما از شب گذشته، برايش در ظرفي كه از سنگ ساخته شده بود، داخل آب گذاشته بودم (و با آنها از ايشان، پذيرايي نمودم).

باب(3): اجازة استفاده از ظروفي كه قبلا استفادة از آنها، منع شده بود

1913. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: لَمَّا نَهَى النَّبِيُّ ρ عَنْ الأَسْقِيَةِ قِيلَ لِلنَّبِيِّ ρ: لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَجِدُ سِقَاءً. فَرَخَّصَ لَهُمْ فِي الْجَرِّ غَيْرِ الْمُزَفَّتِ. (بخاري:5993)

ترجمه: عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه نبي اكرمρ از نوشيدن در بعضي از ظرفها (كه در آنها شراب ساخته مي شد) منع فرمود، به آنحضرتρ گفتند: همة مردم به ظرفهاي ديگر، دسترسي ندارند؟ آنگاه نبي اكرمρ به آنها اجازه داد تا از كوزه هايي كه قير اندود نشده اند، استفاده كنند.

باب (4): كسي كه مي گويد: نبايد خرماي رسيده و نرسيده را در صورتي كه مست كننده باشند، با هم مخلوط كرد و همچنين نبايد دو خورش را با هم، مخلوط كرد

1914. عَنْ أَبِي قَتَادَةَ τ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ρ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَ التَّمْرِ وَالزَّهْوِ، وَالتَّمْرِ وَالزَّبِيبِ، وَلْيُنْبَذْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى حِدَةٍ. (بخارى:5602)

ترجمه: ابوقتاده τ مي گويد: نبي اكرم ρ از گرفتن شيرة خرماي رسيده و نارس با يكديگر و همچنين از گرفتن شيرة خرما و كشمش با يكديگر, منع فرمود. پس شيره ي هر يك از آنها بايد بطور جداگانه، گرفته شود.

باب (5): نوشيدن شير

1915- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رضي الله عنهما قَالَ: جَاءَ أَبُو حُمَيْدٍ بِقَدَحٍ مِنْ لَبَنٍ مِنَ النَّقِيعِ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَلاَّ خَمَّرْتَهُ، وَلَوْ أَنْ تَعْرُضَ عَلَيْهِ عُودًا». (بخارى:5606)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: ابوحميد يك ليوان شير از منطقة نقيع آورد. رسول اكرم ρ خطاب به او فرمود: «آيا ليوان را نپوشانيدي؟ اگر چه يك قطعه چوب، روي آن مي‌گذاشتي».

1916. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «نِعْمَ الصَّدَقَةُ: اللِّقْحَةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، وَالشَّاةُ الصَّفِيُّ مِنْحَةً، تَغْدُو بِإِنَاءٍ وَتَرُوحُ بِآخَرَ». (بخارى:5608)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «بهترين صدقه, بخشيدن شيرِ شترِ نو زا وگوسفند شيردِهي است كه هر صبح و شام, يك ظرف شير مي دهد».

باب (6): نوشيدن شير با آب

1917- عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ دَخَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الأَنْصَارِ وَمَعَهُ صَاحِبٌ لَهُ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ρ: «إِنْ كَانَ عِنْدَكَ مَاءٌ بَاتَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ فِي شَنَّةٍ وَإِلاَّ كَرَعْنَا». قَالَ: وَالرَّجُلُ يُحَوِّلُ الْمَاءَ فِي حَائِطِهِ، قَالَ: فَقَالَ الرَّجُلُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عِنْدِي مَاءٌ بَائِتٌ. فَانْطَلِقْ إِلَى الْعَرِيشِ، قَالَ: فَانْطَلَقَ بِهِمَا فَسَكَبَ فِي قَدَحٍ، ثُمَّ حَلَبَ عَلَيْهِ مِنْ دَاجِنٍ لَهُ، قَالَ: فَشَرِبَ رَسُولُ اللَّهِ ρ، ثُمَّ شَرِبَ الرَّجُلُ الَّذِي جَاءَ مَعَهُ. (بخارى:5613)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ با يكي از يارانش (ابوبكر) نزد يك مرد انصاري رفت و به او فرمود: «اگر نزد تو آبي وجود دارد كه ديشب در مشك بوده است, برايمان بياور. در غير اين صورت, با دهانمان از حوض، آب مي نوشيم». آن مرد در حالي كه باغ اش را آبياري مي كرد و آب را از جايي به جايي ديگر, منتقل مي ساخت, گفت: اي رسول خدا! مشك, آب دارد. شما به سايبان برويد. سپس آنها را به سايبان برد و در كاسه اي، آب ريخت و گو سفندش را در آن دوشيد. آنگاه، رسول الله ρ از آن نوشيد و در پايان, مردي كه همراه ايشان آمده بود نيز از آن نوشيد.

باب (7): ايستاده آب نوشيدن

1918. عَنْ عَلِيٍّ τ: أَنَّهُ أَتَى عَلَى بَابِ الرَّحَبَةِ فَشَرِبَ قَائِمًا، فَقَالَ: إِنَّ نَاسًا يَكْرَهُ أَحَدُهُمْ أَنْ يَشْرَبَ وَهُوَ قَائِمٌ، وَإِنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ρ فَعَلَ كَمَا رَأَيْتُمُونِي فَعَلْتُ. (بخارى:5615)

ترجمه: از علي ابن ابي طالب τ روايت است كه ايشان به دروازة رحبه (در كوفه) آمد وايستاده, آب نوشيد و گفت: بعضي از مردم, آب نوشيدن را در حالت ايستاده, ناپسند مي دانند در حالي كه من نبي اكرم ρ را ديدم كه ايستاده، آب نوشيد همانگونه كه شما مرا ديديد كه ايستاده, آب نوشيدم.

1919. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: شَرِبَ النَّبِيُّ ρ قَائِمًا مِنْ زَمْزَمَ. (بخارى:5617)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: «نبي اكرم ρ از آب زمزم، ايستاده نوشيد».

باب (8): آب نوشيدن از دهانة مشك

1920ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ρ عَنِ اخْتِنَاثِ الأَسْقِيَةِ، يَعْنِي الشُّرْبُ مِنْ أَفْوَاهِهَا. (بخارى:5625)

ترجمه: ابو سعيد خدري τ مي گويد: «رسول الله ρ از نوشيدن آب از دهانة مشك, منع فرمود».

1921. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ρ عَنِ الشُّرْبِ مِنْ فَمِ الْقِرْبَةِ أَوِ السِّقَاءِ، وَأَنْ يَمْنَعَ جَارَهُ أَنْ يَغْرِزَ خَشَبَهُ فِي دَارِهِ. (بخارى:5627)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ از نوشيدن آب از دهانة مشك، منع فرمود. و همچنين از اينكه شخص نگذارد تا همسايه چوب اش را بر ديوارش بگذرد, منع كرد.

باب (9): نهي كردن از تنفس در ظرف آب، و نوشيدن آب با دو يا سه نفس

1922. عن أَنَسٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يَتَنَفَّسُ ثَلاثًا. (بخارى:5631)

ترجمه: انسτ مي گويد: نبي اكرم ρ (هنگام نوشيدن آب) سه بار، تنفس مي كرد.

باب (10): ظرفهاي نقره اي

1923ـ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا زَوْجِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «الَّذِي يَشْرَبُ فِي إِنَاءِ الْفِضَّةِ، إِنَّمَا يُجَرْجِرُ فِي بَطْنِهِ نَارَ جَهَنَّمَ». (بخارى:5634)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها ؛همسر گرامي نبي اكرم ρ؛ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر كس در ظرف نقره اي, آب بنوشد, در واقع، آتش دوزخ در شكمش مي ريزد».

باب (11): آشاميدن در ليوان

1924ـ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ قَالَ: أتى النَّبِيُّ ρ سَقِيفَةَ بَنِي سَاعِدَةَ، فَقَالَ: «اسْقِنَا يَا سَهْلُ». فَسَقَيْتُهُمْ فِي قَدَحٍ. قَالَ الرَّاوِي: فَأَخْرَجَ لَنَا سَهْلٌ ذَلِكَ الْقَدَحَ فَشَرِبْنَا مِنْهُ، ثُمَّ اسْتَوْهَبَهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ بَعْدَ ذَلِكَ، فَوَهَبَهُ لَهُ. (بخاری:5637)

ترجمه: سهل بن سعد τ مي گويد: نبي اكرم ρ به سقيفه بني ساعده آمد و فرمود: «اي سهل! به ما آب بده». پس من در ليواني، به ايشان، آب دادم.

راوي مي گويد: سپس سهل آن ليوان را بيرون آورد و ما نيز در آن، آب نوشيديم. سرانجام، عمر بن عبدالعزيز از او خواست تا آن ليوان را به او ببخشد. سهل هم آنرا به او بخشيد.

1925. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّهُ كَانَ عِنْدَهُ قَدَحَ النَّبِيِّ ρ. فَقَالَ أَنَسٌ τ: لَقَدْ سَقَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ فِي هَذَا الْقَدَحِ أَكْثَرَ مِنْ كَذَا وَكَذَا، وَكَانَ فِيهِ حَلْقَةٌ مِنْ حَدِيدٍ. فَأَرَادَ أَنَسٌ أَنْ يَجْعَلَ مَكَانَهَا حَلْقَةً مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ. فَقَالَ لَهُ أَبُو طَلْحَةَ τ: لا تُغَيِّرَنَّ شَيْئًا صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ ρ فَتَرَكَهُ. (بخاری:5638)

ترجمه: از انس بن مالك τ روايت است كه ليوان نبي اكرم ρ نزد او بود . پس – روزي – گفت: رسول الله ρ را بيشتر از چند بار, در اين ليوان, آب دادم.

راوي مي گويد: در آن ليوان، يك حلقة آهني وجود داشت و انس مي خواست به جايش يك حلقه طلايي ويا نقره اي بگذارد. ابو طلحه به او گفت: چيزي راكه رسول الله ρ ساخته است تغيير نده. لذا انس آنرا به همان حال، باقي گذاشت.

68 ـ كتاب مريض ها

باب (1): آنچه دربارة كفارة گناهان بيمار، آمده است

1926ـ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَأَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَا يُصِيبُ الْمُسْلِمَ مِنْ نَصَبٍ وَلا وَصَبٍ، وَلا هَمٍّ وَلا حُزْنٍ، وَلا أَذًى وَلا غَمٍّ، حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا، إِلاَّ كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا مِنْ خَطَايَاهُ». (بخارى:5642)

ترجمه: ابوسعيد خدري و ابو هريره رضي الله عنهما مي گويند: نبي اكرم ρ فرمود: «مسلمان, دچار هيچگونه خستگي, بيماري، نگراني، ناراحتي، گرفتاري و غمي نمي شود مگر اينكه خداوند به وسيلة آنها، گناهانش را مي بخشد. حتي خاري كه به پايش مي خلد» (باعث كفارة گناهانش مي شود).

1927ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ الْخَامَةِ مِنَ الزَّرْعِ، مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ كَفَأَتْهَا، فَإِذَا اعْتَدَلَتْ، تَكَفَّأُ بِالْبَلاءِ، وَالْفَاجِرُ كَالأَرْزَةِ، صَمَّاءَ مُعْتَدِلَةً، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ». (بخارى:5644)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «مثال مؤمن, مانند ساقة گياهي است كه از هر طرف, بادي به سراغ اش مي آيد و او را كج مي كند. و هنگامي كه باد، آرام مي گيرد، راست مي شود. (هميشه در بلا و مصيبت بسر مي برد و اين مصيبت ها باعث كفارة گناهان اش مي گردند). اما فرد فاجر، مانند درخت كاج، سخت و استوار است تا اينكه مرگ اش فرا مي رسد و خداوند او را نابود مي گرداند». (يعني كمتر دچار گرفتاري مي شود).

1928ـ وَعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا، يُصِبْ مِنْهُ». (بخارى:5645)

ترجمه: همچنين ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «به هركس كه خداوند اراده خير داشته باشد, او را گرفتار بلا مي سازد».

باب (2): شدت بيماري

1929. عَنْ عَائِشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَشَدَّ عَلَيْهِ الْوَجَعُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ. (بخاری:5646)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: «كسي را نديدم كه بيماري اش از بيماري رسول الله ρ شديدتر باشد».

1930ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ρ فِي مَرَضِهِ وَهُوَ يُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، وَقُلْتُ: إِنَّكَ لَتُوعَكُ وَعْكًا شَدِيدًا، قُلْتُ: إِنَّ ذَاكَ بِأَنَّ لَكَ أَجْرَيْنِ؟ قَالَ: «أَجَلْ، مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُصِيبُهُ أَذًى إِلاَّ حَاتَّ اللَّهُ عَنْهُ خَطَايَاهُ، كَمَا تَحَاتُّ وَرَقُ الشَّجَرِ». (بخاری:5647)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: «در دوران بيماري نبي اكرم ρ در حالي كه به شدت, تب بود، نزد ايشان رفتم و گفتم: شما به شدت، تب مي شويد. شايد به اين خاطر است كه به شما دو پاداش مي رسد؟ فرمود: «بلي, هر مسلماني كه به مصيبتي، گرفتار آيد, خداوند گناهانش را مي ريزد همانگونه كه برگ درختان، مي ريزند».

باب (3): فضيلت كسي كه بيهوش شود

1931. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ: أَلاَ أُرِيكَ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: هَذِهِ الْمَرْأَةُ السَّوْدَاءُ، أَتَتِ النَّبِيَّ ρ فَقَالَتْ: إِنِّي أُصْرَعُ، وَإِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي. قَالَ: «إِنْ شِئْتِ صَبَرْتِ وَلَكِ

الْجَنَّةُ، وَإِنْ شِئْتِ دَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُعَافِيَكِ». فَقَالَتْ: أَصْبِرُ، فَقَالَتْ: إِنِّي أَتَكَشَّفُ، فَادْعُ اللَّهَ لِي أَنْ لا أَتَكَشَّفَ، فَدَعَا لَهَا. (بخارى:5652)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه به يكي از يارانش گفت: آيا زني بهشتي به تو نشان ندهم؟ گفت: بلي. ابن عباس گفت: اين زن سياه، نزد نبي اكرم ρ آمد و گفت: من بي هوش مي شوم و برهنه مي گردم. لذا نزد خداوند برايم دعا كن ـ تا اين مشكل ام بر طرف گردد ـ . پيامبر خدا ρ فرمود: اگر مي خواهي, صبر كن. و در عوض، به بهشت مي روي. و گر نه از خداوند مي خواهم تا تو را شفا دهد». گفت: صبر مي كنم. اما من برهنه مي شوم. نزد خداوند, دعا كن تا برهنه نشوم. پس رسول خدا ρ برايش دعا كرد تا برهنه نشود.

باب (4): فضيلت كسي كه بينايي اش را از دست بدهد

1932. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: إِذَا ابْتَلَيْتُ عَبْدِي بِحَبِيبَتَيْهِ، فَصَبَرَ، عَوَّضْتُهُ مِنْهُمَا الْجَنَّةَ». يُرِيدُ: عَيْنَيْهِ. (بخارى:5653)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ مي گفت: «خداوند متعال فرمود: هرگاه، بنده ام را با گرفتن چشم هايش، مورد آزمايش قرار دهم, در عوض آنها، به او بهشت عنايت مي كنم».

باب (5): عيادت بيمار

1933ـ عَنْ جَابِرٍ τ قَالَ: جَاءَنِي النَّبِيُّ ρ يَعُودُنِي لَيْسَ بِرَاكِبِ بَغْلٍ وَلا بِرْذَوْنٍ. (بخارى:5664)

ترجمه: جابر بن عبدالله τ مي گويد: نبي اكرم ρ بدون اينكه بر اسب و يا قاطري، سوار باشد (پياده) به عيادت من آمد.

باب (6): آه و ناله اي كه براي بيمار، جايز است

1934. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: وَا رَأْسَاهْ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «ذَاكِ لَوْ كَانَ وَأَنَا حَيٌّ، فَأَسْتَغْفِرَ لَكِ، وَأَدْعُوَ لَكِ». فَقَالَتْ عَائِشَةُ: وَا ثُكْلِيَاهْ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَظُنُّكَ تُحِبُّ مَوْتِي، وَلَوْ كَانَ ذَاكَ لَظَلِلْتَ آخِرَ يَوْمِكَ مُعَرِّسًا بِبَعْضِ أَزْوَاجِكَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «بَلْ أَنَا، وَا رَأْسَاهْ، لَقَدْ هَمَمْتُ أَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ، وَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ، أَوْ يَتَمَنَّى الْمُتَمَنُّونَ، ثُمَّ قُلْتُ: يَأْبَى اللَّهُ، وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ، وَيَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ». (بخارى:5666)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه گفت: واي سرم. رسول الله ρ فرمود: «اگر اتفاقي برايت بيفتد و من زنده باشم, برايت طلب مغفرت و دعا مي كنم». عايشه رضي الله عنها گفت: اي واي, سوگند به خدا, گمان مي كنم كه تو مرگ ام را دوست داري و اگر اتفاقي بيفتد، در پايان روز، نزد يكي از همسرانت مي روي و با او همبستر مي شوي. نبي اكرم ρ فرمود: «بلكه واي سرم. همانا تصميم گرفتم شخصي را نزد ابوبكر و پسرش بفرستم و وصيت كنم تا مبادا كسي چيزي بگويد و يا آرزويي در سر بپرورانند. سپس با خود گفتم: خداوند بجز اين، چيز ديگري را نمي پذيرد. و مؤمنين هم بجز اين، چيز ديگري را قبول نمي كنند».

باب (7): آيا بيمار مي‌تواند آرزوي مرگ كند؟

1935- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لاَ يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ مِنْ ضُرٍّ أَصَابَهُ، فَإِنْ كَانَ لا بُدَّ فَاعِلاً، فَلْيَقُلِ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي». (بخارى:5671)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هيچ يك از شما به خاطر مصيبتي كه به آن گرفتار مي شود, آرزوي مرگ نكند. اما اگر چاره اي جز اين ندارد, بگويد: خدايا! تا زماني كه زندگي

به نفع من است, مرا زنده نگه دار و هنگاميكه مرگ به نفع من است مرا بميران».

1936ـ عَنْ خَبَّابٍ τ: أَنَّهُ اكْتَوَى سَبْعَ كَيَّاتٍ، فَقَالَ: إِنَّ أَصْحَابَنَا الَّذِينَ سَلَفُوا مَضَوْا، وَلَمْ تَنْقُصْهُمُ الدُّنْيَا، وَإِنَّا أَصَبْنَا مَا لا نَجِدُ لَهُ مَوْضِعًا إِلاَّ التُّرَابَ، وَلَوْلا أَنَّ النَّبِيَّ ρ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِهِ.(بخارى:5672)

ترجمه: خباب τ كه بدنش را هفت جا داغ كرده بود, مي گويد: «ياران گذشتة ما بدون اينكه دنيا از اجر و پاداش آنان بكاهد، رحلت كردند. اما ما به اندازه اي مال و دنيا به دست آورده ايم كه جايي بجز خاك براي آن نمي يابيم (فقط در ساختن ساختمان از آن، استفاده مي كنيم). و اگر نبي اكرم ρ ما را از تقاضاي مرگ باز نمي داشت, دعاي مرگ مي كردم».

1937ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «لَنْ يُدْخِلَ أَحَدًا عَمَلُهُ الْجَنَّةَ». قَالُوا: وَلا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «لاَ، وَلا أَنَا إِلاَّ أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِفَضْلٍ وَرَحْمَةٍ، فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَلا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ، إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَزْدَادَ خَيْرًا، وَإِمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ أَنْ يَسْتَعْتِبَ». (بخارى:5673)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ مي فرمود: «هيچ كس را عملش وارد بهشت نمي كند». صحابه گفتند: حتي شما را اي رسول خدا؟ فرمود: «نه, حتي مرا (هم وارد بهشت نمي كند) مگر اينكه فضل و رحمت الهي شامل حالم شود. پس راه راست را بدون افراط وتفريط, در پيش بگيريد و ميانه روي كنيد و هيچ يك از شما آرزوي مرگ نكند. زيرا اگر نيكو كار است شايد به نيكي هايش بيفزايد. و اگر بدكار است, شايد از كارهايش توبه كند».

باب (8): دعاي عيادت بيمار

1938. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ إِذَا أَتَى مَرِيضًا أَوْ أُتِيَ بِهِ، قَالَ: «أَذْهِبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ، اشْفِ وَأَنْتَ الشَّافِي، لا شِفَاءَ إِلاَّ شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقَمًا». (بخاری:5675)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: هرگاه، رسول خدا ρ نزد بيماري مي رفت و يا بيماري را نزد او مي آوردند، مي فرمود: «**أَذْهِبِ الْبَاسَ رَبَّ النَّاسِ، اشْفِ وَأَنْتَ الشَّافِي، لا شِفَاءَ إِلاَّ شِفَاؤُكَ، شِفَاءً لا يُغَادِرُ سَقَمًا**». يعني اي پروردگار مردم! بيماري اش را برطرف ساز و چنان شفايي عنايت كن كه هيچگونه بيماري اي باقي نماند. چرا كه تو شفا دهنده هستي و هيچ شفايي، بجز شفاي تو وجود ندارد».

69 ـ كتاب طب

باب (1): خداوند براي هر مرضي، دارويي آفريده است

1939- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ دَاءً إِلاَّ أَنْزَلَ لَهُ شِفَاءً». (بخاری:5678)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند هيچ بيماري اي را نيافريده مگر اينكه دواي آنرا نيز آفريده است».

باب (2): شفا در سه چيز است

1940- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الشِّفَاءُ فِي ثَلاثَةٍ: فِي شَرْطَةِ مِحْجَمٍ، أَوْ شَرْبَةِ عَسَلٍ، أَوْ كَيَّةٍ بِنَارٍ، وَأَنَا أَنْهَى أُمَّتِي عَنِ الْكَيِّ». (بخاری:5681)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «شفا در سه چيز است: در نشتر حجام، شربت عسل و داغ با آتش. ولي من امتم را از داغ كردن، منع مي كنم».

باب (3): مداوا با عسل و اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (در عسل براي مردم، شفا وجود دارد)

1941. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ τ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى النَّبِيَّ ρ فَقَالَ: أَخِي يَشْتَكِي بَطْنَهُ، فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلاً». ثُمَّ أَتَى الثَّانِيَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلاً». ثُمَّ أَتَاهُ الثَّالِثَةَ فَقَالَ: «اسْقِهِ عَسَلاً». ثُمَّ أَتَاهُ فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ. فَقَالَ: «صَدَقَ اللَّهُ، وَكَذَبَ بَطْنُ أَخِيكَ، اسْقِهِ عَسَلاً». فَسَقَاهُ فَبَرَأَ. (بخاری:5684)

ترجمه: ابوسعيد τ مي گويد: مردي نزد نبي اكرم ρ آمد وگفت: برادرم, شكم درد و اسهال است. رسول خدا ρ فرمود: «به او عسل بده». دوباره آمد. باز هم آن حضرت ρ فرمود: «به او عسل بده». براي سومين بار آمد. باز هم رسول خدا ρ فرمود: «به او عسل بده». آن مرد، بار ديگر آمد وگفت: به او عسل دادم (ولي شفا نيافت). پيامبر اكرم ρ فرمود: «خداوند راست گفته وشكم برادرت، دروغ گفته است (صلاحيت خوب شدن ندارد). به او عسل بده». اين بار، به او عسل داد و شفا يافت».

باب (4): سياه دانه (شونيز)

1942- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعَتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «إِنَّ هَذِهِ الْحَبَّةَ السَّوْدَاءَ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلاَّ مِنَ السَّامِ». قُلْتُ: وَمَا السَّامُ؟ قَالَ: «الْمَوْتُ». (بخاری:5687)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «اين سياه دانه، علاج هر بيماري است بجز سام». پرسيدم: سام چيست؟ فرمود: «مرگ».

باب (5): قطرة بيني از عود هندي و عود دريايي

1943- عَنْ أُمِّ قَيْسٍ بِنْتِ مِحْصَنٍ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «عَلَيْكُمْ بِهَذَا الْعُودِ الْهِنْدِيِّ، فَإِنَّ فِيهِ سَبْعَةَ أَشْفِيَةٍ، يُسْتَعَطُ بِهِ مِنَ الْعُذْرَةِ، وَيُلَدُّ بِهِ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ». وَبَاقِيُ الْحَدِيْثِ تَقَدَّمَ. (بخاری:5693)

ترجمه: ام قيس دختر مِحصن رضي الله عنها مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «اين عود هندي را لازم بگيريد زيرا براي هفت بيماري، خوب است: براي گلو درد بچه ها در بيني چكانده مي شود و براي بيماري ذات الريه در حلق, ريخته مي شود». و بقية حديث، قبلا بيان گرديد.

باب (6): حجامت از بيماري

1944ـ عَنْ أَنَسٍ τ: حَدِيْثُ احْتَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ρ، حَجَمَهُ أَبُو طَيْبَةَ تَقَدَّمَ. قَالَ هُنَا فِي آخِرِهِ: أَنَّ رَسوْلَ الله ρ قَالَ: «إِنَّ أَمْثَلَ مَا تَدَاوَيْتُمْ بِهِ الْحِجَامَةُ، وَالْقُسْطُ الْبَحْرِيُّ». وَقَالَ: «لاَ تُعَذِّبُوا صِبْيَانَكُمْ بِالْغَمْزِ مِنَ الْعُذْرَةِ، وَعَلَيْكُمْ بِالْقُسْطِ». (بخارى:5696)

ترجمه: روايت انس τ دربارة اينكه رسول الله ρ حجامت كرد و ابوطيبه از او خون گرفت, قبلا بيان گرديد. او در پايان اين روايت مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «بهترين دارو, حجامت و عود دريايي است». وهمچنين فرمود: «بخاطر درد گلو, انگشتانتان را در گلو ي كودكانتان فرو نبريد و آنان را شكنجه ندهيد. بلكه از عود دريايي استفاده كنيد».

باب (7): كسيكه از رقيه (تعويذ) استفاده نكرده است

1945. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ وَالنَّبِيَّانِ يَمُرُّونَ مَعَهُمُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيُّ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، حَتَّى رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ، قُلْتُ: مَا هَذَا؟ أُمَّتِي هَذِهِ؟ قِيلَ: بَلْ هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ. قِيلَ: انْظُرْ إِلَى الأُفُقِ، فَإِذَا سَوَادٌ يَمْلأُ الأُفُقَ، ثُمَّ قِيلَ لِي: انْظُرْ هَا هُنَا وَهَا هُنَا فِي آفَاقِ السَّمَاءِ، فَإِذَا سَوَادٌ قَدْ مَلأَ الأُفُقَ، قِيلَ: هَذِهِ أُمَّتُكَ، وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ هَؤُلاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ». ثُمَّ دَخَلَ وَلَمْ يُبَيِّنْ لَهُمْ، فَأَفَاضَ الْقَوْمُ، وَقَالُوا: نَحْنُ الَّذِينَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاتَّبَعْنَا رَسُولَهُ، فَنَحْنُ هُمْ، أَوْ أَوْلادُنَا الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الإِسْلامِ، فَإِنَّا وُلِدْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ρ فَخَرَجَ، فَقَالَ: «هُمُ الَّذِينَ لا يَسْتَرْقُونَ، وَلا يَتَطَيَّرُونَ، وَلا يَكْتَوُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». فَقَالَ عُكَاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ:

أَمِتْهُمْ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». فَقَامَ آخَرُ فَقَالَ: أَمِتْهُمْ أَنَا؟ قَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَاشَةُ». (بخارى:5705)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «امت ها به من عرضه شدند. يك يا دو پيامبر گذشتند وگروهي همراه هر كدام از آنها بود. و پيامبري از آنجا گذشت كه هيچكس همراهش نبود تا اينكه گروه بزرگي به من عرضه گرديد. پرسيدم: اينها كيستند؟ امت من هستند؟ گفتند: اينها موسي و قومش هستند. به افق نگاه كن. ناگهان ديدم كه سياهي بزرگي, افق را فرا گرفته است. سپس به كناره هاي آسمان اشاره كردند و به من گفتند: اين طرف وآن طرف را نگاه كن. ديدم كه سياهي بزرگي، سراسر افق را فرا گرفته است. گفتند: اين, امت تو است كه هفتاد هزار نفر از آنان بدون محاسبه، وارد بهشت مي شوند». سپس رسول اكرم ρ به خانه اش رفت بدون اينكه در اين مورد به آنها توضيحي بدهد. آنگاه مردم با يكديگر به گفتگو پرداختند وگفتند: ما كساني هستيم كه به خدا ايمان آورديم و از پيامبرش اطاعت كرديم .پس ما بدون محاسبه وارد بهشت مي شويم. يا اينكه آنها فرزندان ما هستند كه در دوران اسلام، متولد شده اند. زيرا ما در دوران جاهليت بدنيا آمده ايم. سرانجام، بگو مگوي مردم در اين زمينه، به اطلاع نبي اكرم ρ رسيد. رسول خدا ρ بيرون آمد و فرمود: «آنها كساني هستند كه تعويذ (دم) نمي خواهند, فال نمي گيرند, داغ نمي كنند و به پروردگارشان، توكل مي نمايند». عكاشه بن مِحصن گفت: اي رسول خدا! آيا من از آنان خواهم بود؟ فرمود: «بلي». مردي ديگر برخاست وگفت :آيا من هم از آنها خواهم بود؟ فرمود: «در اين باره، عكاشه از تو سبقت گرفت».

باب (8): جذام

1946. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا عَدْوَى، وَلا طِيَرَةَ، وَلا هَامَةَ، وَلا صَفَرَ، وَفِرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ كَمَا تَفِرُّ مِنَ الأَسَدِ». (بخارى:5707)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسـول الله ρ فرمـود: «سرايت بيماري، بدفالي، هامه و صفر، اصالتي ندارند. و از فردي كه مبتلا به جذام است بگريزيد همانگونه كه از شير مي گريزيد».

توضيح: در دوران جاهليت، مردم معتقد بودند كه بيماري، بدون مشيت الهي، سرايت مي كند. در اين حديث، پيامبر اكرم ρ اين نظر را رد كرد و در عين حال، راهنمايي كرد كه از بيماريهاي سرايت كننده مثل جذام، پرهيز كنيد. زيرا اينگونه بيماريها به مشيت الهي و بر اساس سنت او، سرايت مي كنند.

و اصالت نداشتن صفر، دو معني دارد: يكي اينكه در دوران جاهليت، حرمت ماه محرم را تا صفر به تأخير مي انداختند وديگر اينكه مردم معتقد بودند كه در شكم ،كرمي وجود دارد كه هنگام گرسنگي به حركت در مي آيد و چه بسا كه صاحب اش را مي كشد و عربها آنرا از بيماري گري هم واگير تر مي دانستند. گفتني است كه مفهوم صحيح مطلب فوق، همين است و ممكن است هر دو مفهوم، مورد نظر باشند يعني هيچيك اصالتي ندارد.

مفهوم اصالت نداشتن هامه: عربها خفاش و يا جغد را پرنده اي شوم مي دانستند و معتقد بودند كه اگر بالاي خانة كسي بنشيند، باعث مرگ وي و يا يكي از بستگانش مي شود. و مفهوم دوم آن اينست كه آنها معتقد بودند كه استخوانهاي ميت و يا روح اش به پرنده اي تبديل مي شود. رسول اكرم ρ اين انديشه هاي باطل را رد كرد. (شرح امام نووي بر صحيح مسلم با اندكي تصرف).

باب (9): صَفَر تاثيري ندارد

1947. وَعَنْهُ τ فِيْ رِوَايَةٍ: قَالَ أَعْرَابِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَمَا بَالُ إِبِلِي تَكُونُ فِي الرَّمْلِ كَأَنَّهَا الظِّبَاءُ، فَيَأْتِي الْبَعِيرُ الأَجْرَبُ فَيَدْخُلُ بَيْنَهَا فَيُجْرِبُهَا، فَقَالَ: «فَمَنْ أَعْدَى الأَوَّلَ». (بخارى:5717)

ترجمه: ابوهريره τ در روايتي ديگر, مي گويد: هنگامي كه رسول الله ρ فرمود: «سرايت بيماري, اصالتي ندارد, يك فرد باديه نشين گفت: اي رسول خدا! پس چرا شترانم كه در ريگستان بسر مي برند و مانند آهو هستند, به محض اينكه نزد شتران گر مي آيند و در ميان آنان مي روند, گر مي شوند؟ رسول اكرم ρ فرمود: «پس چه كسي شتر اول را گر كرده است»؟

باب (10): بيماري سينه پهلو

1948ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: أَذِنَ رَسُولُ اللَّهِ ρ لأَهْلِ بَيْتٍ مِنَ الأَنْصَارِ أَنْ يَرْقُوا مِنَ الْحُمَةِ وَالأُذُنِ. قَالَ أَنَسٌ: كُوِيتُ مِنْ ذَاتِ الْجَنْبِ وَرَسُولُ اللَّهِ ρ حَيٌّ وَشَهِدَنِي أَبُو طَلْحَةَ وَأَنَسُ بْنُ النَّضْرِ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَبُو طَلْحَةَ كَوَانِي. (بخارى:5721)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: رسول الله ρ به يكي از خانواده هاي انصار, اجازه داد تا مار گزيدگي و عقرب زدگي و درد گوش را دم كنند. انس τ مي گويد: من چون ذات الريه داشتم در زمان حيات رسول الله ρ داغ كردم. گفتني است كه انس بن نضر و زيد بن ثابت در آنجا حضور داشتند كه ابو طلحه مرا داغ كرد.

1949- عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا أُتِيَتْ بِالْمَرْأَةِ قَدْ حُمَّتْ تَدْعُو لَهَا، أَخَذَتِ الْمَاءَ فَصَبَّتْهُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ جَيْبِهَا، قَالَتْ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَأْمُرُنَا أَنْ نَبْرُدَهَا بِالْمَاءِ. (بخارى:5724)

ترجمه: روايت است كه هرگاه، زني را كه تب داشت براي دعا نزد اسماء دختر ابوبكر رضي الله عنهما مي آوردند, او مقداري آب برمي داشت و بر گريبان بيمار مي ريخت و مي گفت: رسول الله ρ به ما دستور مي داد تا حرارت تب را با آب, پايين بياوريم.

باب (12): آنچه دربارة طاعون آمده است

1950- عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «الطَّاعُونُ شَهَادَةٌ لِكُلِّ مُسْلِمٍ». (بخارى:5732)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «طاعون براي هر مسلمان, شهادت بحساب مي آيد».

باب (13): دم كردن براي نجات از چشم زخم

1951- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ρ أَوْ أَمَرَ أَنْ يُسْتَرْقَى مِنَ الْعَيْنِ. (بخارى:5738)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ρ به من دستور داد يا فرمود كه براي چشم زخم، دم كنند.

1952- عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ رَأَى فِي بَيْتِهَا جَارِيَةً فِي وَجْهِهَا سَفْعَةٌ، فَقَالَ: «اسْتَرْقُوا لَهَا، فَإِنَّ بِهَا النَّظْرَةَ». (بخارى:5739)

ترجمه: ام سلمه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ در خانه اش كنيزي را ديد كه رنگ اش پريده بود.

فرمود: «او را دم كنيد. زيرا دچار چشم زخم شده است».

باب (14): دم كردن شخصي كه مار يا عقرب او را گزيده است

1953. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: رَخَّصَ النَّبِيُّ ρ الرُّقْيَةَ مِنْ كُلِّ ذِي حُمَةٍ. (بخارى:5741)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ اجازه داد تا هر فردي را كه مار و يا عقرب، گزيده است، دم كنند.

باب (15): پيامبر اكرم ρ چگونه دم مي كرد

1954. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: أن النَّبِيُّ ρ كَانَ يَقُولُ فِي الرُّقْيَةِ: «تُرْبَةُ أَرْضِنَا، وَرِيقَةُ بَعْضِنَا، يُشْفَى سَقِيمُنَا بِإِذْنِ رَبِّنَا».(بخارى:5746)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ هنگام دم كردن مي فرمود :«اين خاك زمين ما و آب دهان يكي از ماست كه با اجازة پروردگارمان، باعث بهبودي بيمارمان مي شود».

باب (16): فال گرفتن

1955- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا طِيَرَةَ، وَخَيْرُهَا الْفَأْلُ». قَالَ: وَمَا الْفَأْلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الْكَلِمَةُ الصَّالِحَةُ يَسْمَعُهَا أَحَدُكُمْ». (بخارى:5755)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: « شگون گرفتن هيچگونه اصالتي ندارد و بهترين آن, فال است». پرسيدم: اي رسول خدا! فال چيست؟ فرمود: «سخن خوبي است كه يكي از شما مي شنود و آنرا به فال نيك مي گيرد».

باب (17): پيشگويي

1956- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَضَى فِي امْرَأَتَيْنِ مِنْ هُذَيْلٍ اقْتَتَلَتَا، فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى بِحَجَرٍ فَأَصَابَ بَطْنَهَا وَهِيَ حَامِلٌ، فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا الَّذِي فِي بَطْنِهَا، فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَضَى أَنَّ دِيَةَ مَا فِي بَطْنِهَا غُرَّةٌ عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ، فَقَالَ وَلِيُّ الْمَرْأَةِ الَّتِي غَرِمَتْ: كَيْفَ أَغْرَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ لا شَرِبَ وَلا أَكَلَ وَلا نَطَقَ وَلا اسْتَهَلَّ؟ فَمِثْلُ ذَلِكَ يُطَلُّ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّمَا هَذَا مِنْ إِخْوَانِ الْكُهَّانِ». (بخارى:5758)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ ميان دو زن از قبيلة هذيل كه با يكديگر درگير شده بودند, فيصله نمود. يكي از آنها، سنگي بسوي ديگري كه حامله بود، پرتاب كرده و به شكم اش اصابت نموده و باعث مرگ جنين اش شده بود. پس شكايت نزد نبي اكرم ρ بردند. آن حضرت ρ نيز چنين داوري فرمود كه خون بهايش را كه يك دهم ديه است و برابر با ارزش يك برده و يا يك كنيز مي باشد، به او پرداخت نمايد. سپس وليّ زني كه جريمه شد، گفت: چگونه براي كسي كه نخورده و نياشاميده و سخن نگفته و حيات نداشته است, جريمه پرداخت كنم؟ چنين كسي، خونبها ندارد. نبي اكرم ρ فرمود: «اين شخص, برادر كاهنان است». (مثل آنها زبان آوري مي كند).

باب (18): بعضي از سخنان، مانند سحر، تأثير دارند

1957- عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّهُ قَدِمَ رَجُلانِ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَخَطَبَا، فَعَجِبَ النَّاسُ لِبَيَانِهِمَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا، أَوْ إِنَّ بَعْضَ الْبَيَانِ لَسِحْرٌ». (بخارى:5767)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: دو نفر از طرف مشرق آمدند و سخنراني كردند. مردم از سخنان آنان، بسيار متأثر شدند. رسول الله ρ فرمود: «همانا بعضي از سخنان, سحر اند».

باب (19): واگير بودن بيماري، اصالتي ندارد

1958- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لا يُورِدَنَّ مُمْرِضٌ عَلَى مُصِحٍّ». (بخارى:5771)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: « هيچ كس نبايد شتران بيمارش را نزد كسي كه شترانش سالم اند, ببرد».

باب (20): نوشيدن زهر و مانند آن براي مداوا

1959. وَعَنْهُ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ تَرَدَّى مِنْ جَبَلٍ فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَهُوَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ يَتَرَدَّى فِيهِ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ تَحَسَّى سُمًّا فَقَتَلَ نَفْسَهُ، فَسُمُّهُ فِي يَدِهِ يَتَحَسَّاهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا، وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِحَدِيدَةٍ فَحَدِيدَتُهُ فِي يَدِهِ يَجَأُ بِهَا فِي بَطْنِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدًا مُخَلَّدًا فِيهَا أَبَدًا». (بخارى:5778)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هركس، خودش را از بالاي كوهي بيندازد و خودكشي كند، براي هميشه و بطور دائم در آتش جهنم، سقوط مي كند. و هركس, با خوردن زهر, خود كشي كند, براي هميشه و بطور دائم آن زهر را در

آتش جهنم در دست خواهد داشت و جرعه جرعه آن را خواهد نوشيد. و هركس، با آهني, خودكشي كند، براي هميشه و بطور دائم, آن آهن را در آتش جهنم بدست خواهد داشت و در شكم اش فرو خواهد برد».

باب (21): اگر مگسي، در ظرف بيفتد

1960. وَعَنْهُ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا وَقَعَ الذُّبَابُ فِي إِنَاءِ أَحَدِكُمْ، فَلْيَغْمِسْهُ كُلَّهُ، ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ، فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ شِفَاءً وَفِي الآخَرِ دَاءً». (بخارى:5782)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «اگر مگس در ظرف (آب) يكي از شما افتاد, آنرا بطور كامل در آن, غوطه دهد. سپس، بيرون بيندازد. زيرا در يكي از بال هايش, شفا و در ديگري، بيماري وجود دارد».

70 ـ كتاب آداب لباس پوشيدن

باب (1): لباسي كه پايين‌تر از قوزكهاي پا باشد، در دوزخ خواهد بود

1961. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَا أَسْفَلَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الإِزَارِ فَفِي النَّارِ». (بخارى:5787)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هر كس, ازارش پايين تر از شتالنگ هايش باشد, در جهنم است». (البته اين زماني است كه بخاطر تكبر باشد. فتح الباري).

باب (2): لباس گُلدار، نقش دار و عبا

1962- عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ أَحَبُّ الثِّيَابِ إِلَى النَّبِيِّ ρ أَنْ يَلْبَسَهَا الْحِبَرَةَ. (بخارى:5813)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: محبوب ترين پارچه نزد نبي اكرم ρ براي پوشيدن، بُرد يماني سبز رنگ بود.

1963. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا زَوْجَ النَّبِيِّ ρ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ حِينَ تُوُفِّيَ سُجِّيَ بِبُرْدٍ حِبَرَةٍ. (بخارى:5814)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها؛ همسر گرامي نبي اكرم ρ؛ مي گويد: هنگامي كه رسول الله ρ وفات يافت، با يك چادر سبز يمني پوشانده شد.

باب (3): لباس سفيد

1964. عَنْ أَبِي ذَرٍّ τ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ρ وَعَلَيْهِ ثَوْبٌ أَبْيَضُ، وَهُوَ نَائِمٌ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ وَقَدِ اسْتَيْقَظَ، فَقَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ، إِلاَّ دَخَلَ الْجَنَّةَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: «وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ». قُلْتُ: وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ؟ قَالَ: « وَإِنْ زَنَى، وَإِنْ سَرَقَ، عَلَى رَغْمِ أَنْفِ أَبِي ذَرٍّ». وَكَانَ أَبُو ذَرٍّ إِذَا حَدَّثَ بِهَذَا، قَالَ: وَإِنْ رَغِمَ أَنْفُ أَبِي ذَرٍّ. (بخارى:5827)

ترجمه: ابوذر τ مي گويد: نزد نبي اكرم ρ رفتم و ديدم كه پارچه اي سفيد بر او كشيده شده و خوابيده است. بار دوم كه نزد ايشان رفتم، بيدار شده بود. پس فرمود: «هر بنده اي كه لا اله الا الله بگويد و بر آن بميرد، وارد بهشت مي شود». پرسيدم: اگر چه مرتكب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتكب زنا و سرقت شود». دوباره پرسيدم: اگر چه مرتكب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «اگر چه مرتكب زنا و سرقت شود». باز هم پرسيدم: اگر چه

مرتكب زنا و سرقت شود؟ فرمود: «علي رغم خواست ابوذر، اگر چه زنا و دزدي كند».

راوي مي گويد: هرگاه ابوذرτ اين حديث را بيان مي كرد، مي گفت: علي رغم خواست ابوذر.

باب (4): پوشيدن حرير و نشستن روي آن

1965- عَنْ عُمَرَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى عَنِ الْحَرِيرِ إِلاَّ هَكَذَا، وَأَشَارَ بِإِصْبَعَيْهِ اللَّتَيْنِ تَلِيَانِ الإِبْهَامَ، قَالَ: فِيمَا عَلِمْنَا أَنَّهُ يَعْنِي: الأَعْلامَ. (بخارى:5828)

ترجمه: عمرτ با اشارة دو انگشت كنار ابهام (سبابه و ميانه) گفت: رسول الله ρ از پوشيدن لباس ابريشمي مگر به اين اندازه، منع فرمود.

ابو عثمان نهدي ـ كه يكي از راويان حديث است ـ مي گويد: به نظر ما هدفش، گلدوزي حاشيه هاي لباس بود.

باب (5): نشستن روي ابريشم

1966. عَنْ عُمَرَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَنْ لَبِسَ الْحَرِيرَ فِي الدُّنْيَا لَمْ يَلْبَسْهُ فِي الآخِرَةِ». (بخارى:5834)

ترجمه: عمرτ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هركس، در دنيا لباس ابريشمي بپوشد، در آخرت، آنرا نخواهد پوشيد».

1967- عَنْ حُذَيْفَةَ τ قَالَ: نَهَانَا النَّبِيُّ ρ أَنْ نَشْرَبَ فِي آنِيَةِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَأَنْ نَأْكُلَ فِيهَا، وَعَنْ لُبْسِ الْحَرِيرِ وَالدِّيبَاجِ، وَأَنْ نَجْلِسَ عَلَيْهِ. (بخارى:5837)

ترجمه: حذيفه τ مي گويد: نبي اكرم ρ از خوردن و نوشيدن در ظرفهاي طلايي و نقره اي و همچنين از پوشيدن پارچه هاي ابريشمي و نشستن برآنها، منع فرمود.

باب (6): استعمال زعفران براي مردان، ممنوع مي باشد

1968ـ عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ ρ أَنْ يَتَزَعْفَرَ الرَّجُلُ. (بخاری:5846)

ترجمه: انسτ مي گويد: نبي اكرم ρ از زعفران زدن مردان (بر بدن و لباس) منع فرمود.

باب (7): كفشهاي چرمي و غيره

1969. عَنْ أَنَسٍ τ أَنَّهُ سُئِلَ: أَكَانَ النَّبِيُّ ρ يُصَلِّي فِي نَعْلَيْهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. (بخاری:5850)

ترجمه: از انس τپرسيدند: آيا نبي اكرم ρ با كفش هايش، نماز مي خواند؟ گفت: بلي.

1970. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا يَمْشِي أَحَدُكُمْ فِي نَعْلٍ وَاحِدَةٍ، لِيُحْفِهِمَا جَمِيعًا، أَوْ لِيُنْعِلْهُمَا جَمِيعًا». (بخاری:5855)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هيچ يك از شما با يك لنگ كفش، راه نرود. يا هر دو كفش اش را بپوشد و يا پابرهنه، راه برود».

ملاحظه: حديث ديگري در اين باب آمده كه مؤلف، بخاطر طولاني و تكراري بودن مطالب، از آوردن آن خودداري كرده است. در آن حديث، راوي مي گويد: رسول اكرم ρ كفش چرمي پوشيده بود. (مترجم)

باب (8): در آوردن كفش پاي چپ

1971- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا انْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالْيَمِينِ، وَإِذَا نَزَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشِّمَالِ، لِيَكُنِ الْيُمْنَى أَوَّلَهُمَا تُنْعَلُ، وَآخِرَهُمَا تُنْزَعُ». (بخاری:5856)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هرگاه يكي از شما خواست كفش بپوشد, از سمت راست, شروع كند. و هر گاه، خواست بيرون بياورد, از سمت چپ، آغاز نمايد. پاي راست بايد در پوشيدن، اول، و در بيرون آوردن, آخر باشد».

باب (9): هيچ كس نبايد نقشي مانند نقش انگشتر پيامبر اكرم ρ بسازد

1972. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ، وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَقَالَ: «إِنِّي اتَّخَذْتُ خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ، وَنَقَشْتُ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَلا يَنْقُشَنَّ أَحَدٌ عَلَى نَقْشِهِ». (بخاری:5877)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: رسول الله ρ انگشتري نقره اي، ساخت و برآن لفظ «محمد رسول الله» را منقّش نمود و فرمود: «من انگشتري نقره اي ساختم وبر آن، لفظ «محمد رسول الله» را منقّش نمودم. پس هيچ كس نبايد نقشي مانند نقش انگشتر من بسازد».

باب (10): مرداني كه خود را به صورت زنان در مي‌آورند، بايد از خانه‌ها بيرون رانده شوند

1973- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ: لَعَنَ النَّبِيُّ ρ الْمُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجَالِ، وَالْمُتَرَجِّلاتِ مِنَ النِّسَاءِ، وَقَالَ: «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ». قَالَ فَأَخْرَجَ النَّبِيُّ ρ فُلانًا، وَأَخْرَجَ عُمَرُ فُلانًا. (بخاری:5886)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ مرداني را كه خود را به شكل زنان در مي آورند و زناني را كه خود را به شكل مردان در مي آورند, لعنت كرد و فرمود: «آنان را از خانه هايتان بيرون كنيد». راوي مي گويد: آنگاه، نبي اكرم ρ فلاني، و عمر بن خطاب τ هم فلاني را از خانه هايشان بيرون كردند.

باب (11): گذاشتن ريش

1974. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «خَالِفُوا الْمُشْرِكِينَ وَفِّرُوا اللِّحَى وَأَحْفُوا الشَّوَارِبَ». (بخاری:5892)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «با مشركين, مخالفت كنيد. ريشهايتان را بگذاريد وسبيلهايتان راكوتاه كنيد».

باب (12): رنگ كردن محاسن و موي سر

1975ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لا يَصْبُغُونَ فَخَالِفُوهُمْ». (بخاری:5899)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «يهود و نصاري (سر و ريش هايشان را) رنگ نمي زنند. پس شما با آنان، مخالفت كنيد». (رنگ بزنيد باستثناي رنگ سياه)

باب (13): موي مجعّد

1976ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: كَانَ شَعَرُ رَسُولِ اللَّهِ ρ رَجِلا لَيْسَ بِالسَّبِطِ، وَلا الْجَعْدِ، بَيْنَ أُذُنَيْهِ وَعَاتِقِهِ. (بخاری:5905)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: موهاي رسول الله ρ نه لَخت بود و نه مجعّد. بلكه حالت دار بود و تا ميان شانه و گوشهايش مي رسيد.

1977- عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ ضَخْمَ الْيَدَيْنِ وَالْقَدَمَيْنِ، حَسَنَ الْوَجْهِ، لَمْ أَرَ بَعْدَهُ، وَلا قَبْلَهُ مِثْلَهُ، وَكَانَ بَسِطَ الْكَفَّيْنِ. (بخاري:5907)

ترجمه: انس τ مي گويد: نبي اكرم ρ دستها و پاهاي درشت، صورتي زيبا و پنجه هاي پهن داشت و من قبل و بعد از ايشان، فردي مانند او نديدم.

باب (14): تراشيدن بخشي از موي سر و ترك كردن بخشي ديگر

1978- عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ نَهَى عَنِ الْقَزَعِ. (بخاري:5921)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ از تراشيدن بخشي از موهاي سر و ترك كردن بخشي ديگر، منع فرمود.

باب (15): خو شبو زدن زن به شوهر

1979. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كُنْتُ أُطَيِّبُ النَّبِيَّ ρ بِأَطْيَبِ مَا يَجِدُ، حَتَّى أَجِدَ وَبِيصَ الطِّيبِ فِي رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ. (بخاري:5923)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ را با بهترين مواد خوشبويي كه در دسترس داشت، معطر مي ساختم تا جايي كه درخشندگي مواد خوشبو را بر سر و ريش اش، مشاهده مي نمودم.

باب (16): رد نکردن عطر و مواد خوشبو

1980. عَنْ أَنَسٍ τ: أَنَّهُ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ، وَزَعَمَ أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ لا يَرُدُّ الطِّيبَ. (بخاری:5929)

ترجمه: از انس τ روایت است که او مواد خوشبویي ـ را که به ایشان هدیه میدادند ـ رد نمي کرد. و معتقد بود که نبي اکرم ρ نیز آنرا رد نمي کرد.

باب (17): عطر مخلوط

1981. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: طَيَّبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ بِيَدَيَّ بِذَرِيرَةٍ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، لِلْحِلِّ وَالإِحْرَامِ . (بخاری:5930)

ترجمه: عایشه رضي الله عنها مي گوید: با دستهاي خود، به رسول خدا ρ در حجة الوداع هنگامیکه مي خواست احرام ببندد وهمچنین زماني که از احرام بیرون آمد, مواد خوشبوي مخلوطي زدم.

باب (18): عذاب مجسمه سازان در روز قیامت

1982. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّ الَّذِينَ يَصْنَعُونَ هَذِهِ الصُّوَرَ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ لَهُمْ: أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ». (بخاری:5951)

ترجمه: عبدالله ابن عمر رضي الله عنهما میگوید: رسول الله ρ فرمود: «همانا روز قیامت, کساني را که این مجسمه ها را مي سازند, عذاب مي دهند و به آنها مي گویند: آنچه را که خلق کرده اید، زنده کنید».

باب (19): از بین بردن تصاویر

1983. عن أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي، فَلْيَخْلُقُوا حَبَّةً، وَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً». وَزَادَ فِيْ رِوَايَةٍ: «وَلْيَخْلُقُوْا شَعِيْرَةً». (بخاری:5953)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ مي گفت: «خداوند متعال مي فرمايد: چه كسي ستمكارتر از فردي است كه تلاش مي كند تا مانند آفرينش من بيافريند. پس دانه اي گندم و يا مورچه اي بيافريند». و در روايتي ديگر فرمود :«پس دانه اي جو بيافريند».

71 ـ كتاب ادب

باب (1): چه كسي براي حسن سلوك و برخورد خوب، از ديگران مستحق تراست؟

1984. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ صَحَابَتِي؟ قَالَ: «أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أُمُّكَ». قَالَ: ثُمَّ مَنْ؟ قَالَ: «ثُمَّ أَبُوكَ». (بخاری:5971)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شخصي نزد رسول الله ρ آمد وگفت: چه كسي براي خوش رفتاري من از ديگران، مستحق تراست؟ فرمود: «مادرت». گفت: سپس چه كسي؟ فرمود: «مادرت». گفت: بعد از او چه كسي؟ فرمود: «باز هم مادرت». پرسيد: پس از او چه كسي؟ فرمود: «بعد از او پدرت».

باب (2): نبايد كسي والدين اش را دشنام دهد

1985ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِρ: «إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ الْكَبَائِرِ: أَنْ يَلْعَنَ الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَكَيْفَ يَلْعَنُ

الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ؟ قَالَ: «يَسُبُّ الرَّجُلُ أَبَا الرَّجُلِ، فَيَسُبُّ أَبَاهُ وَيَسُبُّ أُمَّهُ». (بخاری:5973)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «همانا يکي از بزرگترين گناهان کبيره، اين است که شخص، پدر ومادرش را لعنت کند. گفتند: اي رسول خدا! چگونه شخص، پدر ومادرش را لعنت مي کند؟ فرمود: «شخصي، پدر ديگري را دشنام مي دهد و او در پاسخ، به پدر ومادرش، دشنام مي دهد».

باب (3): گناه قطع صلة رحم (پيوند خويشاوندي)

1986. عَنْ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعٌ». (بخاری:5984)

ترجمه: جبير بن مطعم τ مي گويد: شنيدم که نبي اکرم ρ مي فرمود: «قاطع رحم (کسي که با خويشاوندانش، قطع را بطه مي کند) وارد بهشت نمي شود».

باب (4): کسي که پيوند خويشاوندي را حفظ کند، خداوند، رابطه اش را با او حفظ خواهد کرد

1987. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّ الرَّحِمَ شَجْنَةٌ مِنَ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ اللَّهُ: مَنْ وَصَلَكِ وَصَلْتُهُ، وَمَنْ قَطَعَكِ قَطَعْتُهُ».(بخاری:5988)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اکرم ρ فرمود: «رَحِم از رحمن گرفته شده است. لذا خداوند متعال خطاب به رَحِم مي فرمايد: هر کس، تو را وصل کند (حق خويشاوندي را بجاي آورد) او را به خود، وصل خواهم کرد. و هر کس، تو را قطع کند (حق خويشاوندي را بجاي نياورد) با او قطع رابطه خواهم نمود».

باب (5): حق خويشاوندي، رعايت گردد

1988. عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ جِهَارًا غَيْرَ سِرٍّ يَقُولُ: «إِنَّ آلَ أَبِي بَيَاضٌ لَيْسُوا بِأَوْلِيَائِي، إِنَّمَا وَلِيِّيَ اللَّهُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَكِنْ لَهُمْ رَحِمٌ أَبُلُّهَا بِبَلاهَا». (بخارى:5990)

ترجمه: عمرو بن عاص τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ با صراحت تمام و صداي بلند مي فرمود: «همانا فرزندان ابو فلان، دوستان من نيستند. بلكه خدا و مؤمنان نيكوكار، دوستان من هستند. البته من حق خويشاوندي آنان را آنطور كه شايسته است، ادا مي نمايم».

باب (6): صلة رحم بخاطر جبران نيكي هاي ديگران نيست

1989- عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَيْسَ الْوَاصِلُ بِالْمُكَافِئِ، وَلَكِنِ الْوَاصِلُ الَّذِي إِذَا قُطِعَتْ رَحِمُهُ وَصَلَهَا». (بخارى:5991)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «وصل كننده واقعي پيوند خويشاوندي، كسي نيست كه بخاطر جبران رابطه اي كه خويشاوندانش با او دارند، صله رَحِمي كند. بلكه كسي است كه اگر ديگران با او قطع رابطه كنند، او رابطه برقرار نمايد».

باب (7): دوست داشتن، بوسيدن و درآغوش گرفتن كودكان

1990- عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ρ فَقَالَ: تُقَبِّلُونَ الصِّبْيَانَ؟ فَمَا نُقَبِّلُهُمْ. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَوَأَمْلِكُ لَكَ أَنْ نَزَعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ». (بخارى:5998)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: مردي باديه نشين نزد نبي اكرم ρ آمد و گفت: ما كودكان را نمي بوسيم. آيا شما مي بوسيد؟. پيامبر خدا ρ فرمود: «اگر خداوند, رحمت را از قلب ات بيرون آورده است, من نمي توانم برايت كاري انجام دهم».

1991- عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ قَالَ: قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ ρ سَبْيٌ، فَإِذَا امْرَأَةٌ مِنَ السَّبْيِ قَدْ تَحْلُبُ ثَدْيَهَا تَسْقِي، إِذَا وَجَدَتْ صَبِيًّا فِي السَّبْيِ أَخَذَتْهُ، فَأَلْصَقَتْهُ بِبَطْنِهَا، وَأَرْضَعَتْهُ، فَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ ρ: «أَتُرَوْنَ هَذِهِ طَارِحَةً وَلَدَهَا فِي النَّارِ»؟ قُلْنَا: لا، وَهِيَ تَقْدِرُ عَلَى أَنْ لا تَطْرَحَهُ. فَقَالَ: «لَلَّهُ أَرْحَمُ بِعِبَادِهِ مِنْ هَذِهِ بِوَلَدِهَا». (بخارى:5999)

ترجمه: عمر بن خطاب τ مي گويد: تعدادي اسير جنگي نزد نبي اكرم ρ آوردند. در ميان آنان, زني وجود داشت كه از پستانهايش شير مي ريخت. ناگهان، در ميان اسيران, چشم اش به كودكي افتاد. به محض اينكه او را ديد, در آغوش گرفت و به سينه اش چسباند و شروع به شير دادنش كرد. نبي اكرم ρ خطاب به ما فرمود: «آيا اين مادر, فرزندش را در آتش مي اندازد»؟! گفتيم: خير, اگر توانايي داشته باشد (مجبور به انداختن نباشد) نمي اندازد. فرمود: «بدانيد كه خداوند، بر بندگانش از اين مادر هم نسبت به فرزندش، مهربانتر است».

باب (8): خداوند، رحمت را به صد قسمت، تقسيم نموده است

1992ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مِائَةَ جُزْءٍ، فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ جُزْءًا، وَأَنْزَلَ فِي الأَرْضِ جُزْءًا وَاحِدًا، فَمِنْ ذَلِكَ الْجُزْءِ يَتَرَاحَمُ الْخَلْقُ، حَتَّى تَرْفَعَ الْفَرَسُ حَافِرَهَا عَنْ وَلَدِهَا خَشْيَةَ أَنْ تُصِيبَهُ». (بخاری:6000)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ مي فرمود: «خداوند، رحمت را به صد قسمت، تقسيم نموده است. نود و نه قسمت آنرا نزد خودش نگه داشته و يك قسمت اش را به زمين فرستاده است. و همين يك قسمت است كه باعث مهرباني مخلوقات با يكديگر مي شود تا جايي كه اسب، سم اش را بلند مي كند كه مبادا به كره اش آسيبي برسد».

باب (9): گذاشتن كودك روي زانو

1993ـ عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَأْخُذُنِي فَيُقْعِدُنِي عَلَى فَخِذِهِ، وَيُقْعِدُ الْحَسَنَ عَلَى فَخِذِهِ الأُخْرَى، ثُمَّ يَضُمُّهُمَا، ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْهُمَا». (بخاری:6003)

ترجمه: اسامه بن زيد رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ مرا بر مي داشت و بر روي زانويش مي نشاند و حسن را روي زانوي ديگرش مي نهاد. سپس ما را به يكديگر مي چسباند و مي فرمود: «خدايا! بر اينها رحم كن».

باب (10): رحم كردن بر انسانها و چارپايان

1994ـ عَنِ أَبَي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ فِي صَلاةٍ، وَقُمْنَا مَعَهُ، فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ وَهُوَ فِي الصَّلاةِ: اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي، وَمُحَمَّدًا، وَلا تَرْحَمْ مَعَنَا أَحَدًا. فَلَمَّا سَلَّمَ النَّبِيُّ ρ قَالَ لِلأَعْرَابِيِّ: «لَقَدْ حَجَّرْتَ وَاسِعًا». (بخاری:6010)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ براي اداي نمازي برخاست و ما نيز همراه ايشان بلند شديم. در آن اثنا، مردي باديه نشين كه مشغول نماز خواندن بود، گفت: خدايا! بر من و محمد رحم

کن و بجز ما برکسي ديگر، رحم نکن. هنگامي که نبي اکرم ρ سلام داد, به او فرمود: «چيز (رحمت) وسيعي را محدود ساختي».

1995ـ عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍτ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «تَرَى الْمُؤْمِنِينَ فِي تَرَاحُمِهِمْ، وَتَوَادِّهِمْ، وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى». (بخارى:6011)

ترجمه: نعمان بن بشيرτ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «مؤمنان در شفقت, دوستي و مهرباني با يکديگر مانند اعضاي يك پيکرانند که اگر عضوي از آن بدرد آيد، ساير اعضاء بي قرار مي گردند و تب مي شوند».

1996ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ غَرَسَ غَرْسًا، فَأَكَلَ مِنْهُ إِنْسَانٌ أَوْ دَابَّةٌ، إِلاَّ كَانَ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ». (بخارى:6012)

ترجمه: از انس بن مالك τ روايت است که نبي اکرمρ فرمود: «هر مسلماني که نهالي غرس نمايد و انسان يا حيواني از آن بخورد، برايش صدقه بشمار مي رود».

1997. عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ لا يَرْحَمُ، لا يُرْحَمُ». (بخارى:6013)

ترجمه: جرير بن عبدالله τ مي گويد: نبي اکرم ρ فرمود: «هر کس, به ديگران، رحم نکند, خدا به او رحم نخواهد کرد».

باب (11): سفارش در مورد همسايه

1998ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَا زَالَ يُوصِينِي جِبْرِيلُ بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُوَرِّثُهُ». (بخارى:6014)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اکرم ρ فرمود: «جبرئيل آنقدر مرا در مورد همسايه سفارش

نمود كه خيال كردم او را شريك ارث، قرار مي دهد».

باب (12): گناه كسي كه همسايگانش از دست وي در امان نباشند

1999. عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ، وَاللَّهِ لا يُؤْمِنُ» قِيلَ: وَمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «الَّذِي لا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَايِقَهُ». (بخارى:6016)

ترجمه: ابوشريح τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «بخدا سوگند, مؤمن نيست، بخدا سوگند, مؤمن نيست، بخدا سوگند, مؤمن نيست». پرسيدند: چه كسي اي رسول خدا؟ فرمود: «كسي كه همسايه، از شرش در امان نباشد».

باب (13): هركس به خدا و روز قيامت، ايمان دارد، همسايه اش را اذيت و آزار نكند

2000. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ». (بخارى:6018)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هركس كه به خدا و روز قيامت، ايمان دارد، همسايه اش را از اذيت و آزار نكند. و هركس كه به خدا و روز قيامت, ايمان دارد، مهمان اش را گرامي بدارد. و هركس كه به خدا و روز قيامت, ايمان دارد، سخن خوب بگويد و يا سكوت نمايد».

باب (14): هركار نيك، صدقه بشمار مي رود

2001ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ». (بخارى:6021)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هر كار نيك، صدقه بشمار مي رود».

باب (15): ملايمت در همة كارها

2002ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ». (بخارى:6024)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «خداوند نرمي و ملايمت را در همة كارها دوست دارد».

باب (16): همكاري مؤمنان با يكديگر

2003ـ عَنْ أَبِي مُوسَى τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِ كَالْبُنْيَانِ يَشُدُّ بَعْضُهُ بَعْضًا» ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، وَكَانَ النَّبِيُّ ρ جَالِسًا، إِذْ جَاءَ رَجُلٌ يَسْأَلُ، أَوْ طَالِبُ حَاجَةٍ، أَقْبَلَ عَلَيْنَا بِوَجْهِهِ، فَقَالَ: «اشْفَعُوا فَلْتُؤْجَرُوا، وَلْيَقْضِ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ مَا شَاءَ». (بخارى:6027)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مؤمنان براي يكديگر مانند اجزاي يك ساختمان هستند كه باعث تقويت و استحكام يكديگر مي شوند». سپس رسول خدا ρ انگشتانش را داخل يكديگر نمود. (با اين كار، استحكام را به ما نشان داد)

وآنحضرت ρ نشسته بود كه سائل و يا نيازمندي نزدش آمد. پيامبر خدا ρ رو بسوي ما كرد و فرمود: «شفاعت كنيد تا اجر و پاداش ببريد. البته خداوند هر چه بخواهد بر زبان پيامبرش جاري مي سازد».

باب (17): رسول خدا ρ سخن بد به زبان نمي آوَرْد و بد زبان هم نبود

2004. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: لَمْ يَكُنِ النَّبِيُّ ρ سَبَّابًا، وَلا فَحَّاشًا، وَلا لَعَّانًا، كَانَ يَقُولُ لأَحَدِنَا عِنْدَ الْمَعْتِبَةِ: «مَا لَهُ تَرِبَ جَبِينُهُ». (بخاری:6031)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: نبي اكرم ρ فردي دشنام دهنده، بد و بيراه گوي و نفرين كننده نبود. بلكه هرگاه مي خواست يكي از ما را سرزنش كند، مي فرمود: « او را چه شده است؟ پيشاني اش به خاك ماليده شود».

باب (18): خوش اخلاقي و سخاوت، و كراهت بخل

2005ـ عَنْ جَابِرٍτ يَقُولُ: مَا سُئِلَ النَّبِيُّ ρ عَنْ شَيْءٍ قَطُّ فَقَالَ: لاَ. (بخاری:6034)

ترجمه: جابرτ مي گويد: هرگاه از نبي اكرم ρ چيزي خواسته شد، هر گز نه نگفت.

2006. عن أَنَسٍ τ قَالَ: خَدَمْتُ النَّبِيَّ ρ عَشْرَ سِنِينَ فَمَا قَالَ لِي أُفٍّ، وَلا لِمَ صَنَعْتَ؟، وَلاَ أَلاَّ صَنَعْتَ. (بخاری:6038)

ترجمه: انس τ مي گويد: ده سال در خدمت نبي اكرم ρ بودم. آنحضرت ρ هرگز به من، اف يا چرا چنين كردي و يا چرا چنان نكردي، نگفت.

باب (19): نهي از نفرين و دشنام

2007ـ عَنْ أَبِي ذَرٍّ τ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لا يَرْمِي رَجُلٌ رَجُلاً بِالْفُسُوقِ، وَلا يَرْمِيهِ بِالْكُفْرِ إِلاَّ ارْتَدَّتْ عَلَيْهِ، إِنْ لَمْ يَكُنْ صَاحِبُهُ كَذَلِكَ». (بخاری:6045)

ترجمه: ابوذرτ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «هركس, فرد ديگري را متهم به فسق يا كفر كند و او اينگونه نباشد, فسق و كفر، به خودش بر مي گردد».

2008. عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ τ . وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ .: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ حَلَفَ عَلَى مِلَّةٍ غَيْرِ الإِسْلامِ؛ فَهُوَ كَمَا قَالَ. وَلَيْسَ عَلَى ابْنِ آدَمَ نَذْرٌ فِيمَا لا يَمْلِكُ. وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ فِي الدُّنْيَا عُذِّبَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَمَنْ لَعَنَ مُؤْمِنًا فَهُوَ كَقَتْلِهِ. وَمَنْ قَذَفَ مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِهِ». (بخاری:6047)

ترجمه: ثابت بن قيس τ كه يكي از اصحاب شجره (بيت رضوان) است, مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هركس, به ديني غير از اسلام, سوگند ياد كند, همانگونه است كه مي گويد. و هركس، چيزي را نذر كند كه مالك آن نيست, نذرش صحيح نمي باشد. و هركس، در دنيا با چيزي خودكشي كند, روز قيامت بوسيلة همان چيز، عذاب داده خواهد شد. و هركس, مؤمني را نفرين، و يا متهم به كفر كند, مانند اين است كه او را به قتل رسانده است».

باب (20): سخنچيني

2009ـ عَنْ حُذَيْفَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ». (بخاری:6056)

ترجمه: حذيفه τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «سخن چين، وارد بهشت نمي شود».

باب (21): كراهيت تعريف و تمجيد

2010. عَنْ أَبِي بَكْرَةَ τ: أَنَّ رَجُلاً ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ ρ فَأَثْنَى عَلَيْهِ رَجُلٌ خَيْرًا. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «وَيْحَكَ قَطَعْتَ عُنُقَ صَاحِبِكَ . يَقُولُهُ مِرَارًا . إِنْ كَانَ أَحَدُكُمْ مَادِحًا لا مَحَالَةَ فَلْيَقُلْ: أَحْسِبُ كَذَا وَكَذَا، إِنْ كَانَ يُرَى أَنَّهُ كَذَلِكَ وَحَسِيبُهُ اللَّهُ، وَلا يُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا». (بخارى:6061)

ترجمه: ابوبكره τ مي گويد: نزد نبي اكرم ρ سخن از مردي، به ميان آمد. شخص ديگري از او ستايش كرد. نبي اكرم ρ فرمود: «واي بر تو، گردن دوست ات را شكستي ـ و اين جمله را چند بار تكرار كرد ـ اگر لازم است كه يكي از شما ديگري را تعريف كند, پس بگويد: گمان مي كنم كه فلاني، چنين است و داراي چنين صفاتي است و حساب اش با خداست. آنهم در صورتي كه مي داند كه در او چنين صفاتي وجود دارد. و كسي را نزد خداوند, پاك و منزه، معرفي نكند».

باب (22): نهي از حسادت و پشت كردن به يكديگر

2011. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا تَبَاغَضُوا، وَلا تَحَاسَدُوا، وَلا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا، وَلا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ». (بخارى:6065)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «با يكديگر, دشمني نكنيد، حسادت نورزيد و به يكديگر، پشت ننماييد. بلكه برادروار، خدا را عبادت كنيد. و براي هيچ مسلماني جايز نيست كه بيشتر از سه روز با برادر مسلمانش, قهر باشد».

2012. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ، وَلا تَحَسَّسُوا، وَلا تَجَسَّسُوا، وَلا تَنَاجَشُوا، وَلا تَحَاسَدُوا، وَلا تَبَاغَضُوا، وَلا تَدَابَرُوا، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا». (بخارى:6066)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «از گمان بد، اجتناب كنيد. زيرا گمان بد، بدترين نوع دروغ است. و به دنبال عيوب ديگران نباشيد، تجسس نكنيد، قيمت كالاها را بدون اينكه نيت خريد داشته باشيد، بالا نبريد و به يكديگر, حسادت نورزيد. با يكديگر، دشمني نكنيد و پشت ننماييد و برادروار, خدا را عبادت كنيد».

باب (23): ظن و گمان جايز

2013ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَا أَظُنُّ فُلانًا وَفُلانًا يَعْرِفَانِ مِنْ دِينِنَا شَيْئًا». وَفِي رِوَايَةٍ: «يَعْرِفَانِ دِينَنَا الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ». (بخارى:6068)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «گمان نمي كنم كه فلاني و فلاني دربارة دين ما چيزي بدانند». و در روايتي ديگر فرمود: «گمان نمي كنم كه فلاني و فلاني دربارة ديني كه ما بر آن هستيم, چيزي بدانند».

باب (24): مؤمن، بايد گناهان اش را پنهان نمايد

2014ـ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ τ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «كُلُّ أُمَّتِي مُعَافًى إِلاَّ الْمُجَاهِرِينَ، وَإِنَّ مِنَ الْمُجَاهَرَةِ: أَنْ يَعْمَلَ الرَّجُلُ بِاللَّيْلِ عَمَلاً، ثُمَّ يُصْبِحَ وَقَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولَ: يَا فُلانُ! عَمِلْتُ الْبَارِحَةَ كَذَا وَكَذَا، وَقَدْ بَاتَ يَسْتُرُهُ رَبُّهُ، وَيُصْبِحُ يَكْشِفُ سِتْرَ اللَّهِ عَنْهُ». (بخارى:6069)

ترجمه : ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ مي فرمود: «همه ي افراد امت من بخشيده خواهند شد مگر كساني كه به طور علني، مرتكب گناه شوند. و يكي از انواع گناهان علني اين است كه شخص, شب هنگام, مرتكب گناهي شود و در حالي صبح كند كه خدا وند، گناه اش را پوشانده است. اما او بگويد: اي فلاني! ديشب, فلان كار و فلان كار را انجام دادم. اين در حالي است كه خدا وند, گناهش را

پنها ن كرده بود ولي او پرده ي خدا را از روي خودش برداشت».

باب (25) : قهر كردن

2015ـ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الأَنْصَارِيِّ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلاثِ لَيَالٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرِضُ هَذَا، وَيُعْرِضُ هَذَا، وَخَيْرُهُمَا الَّذِي يَبْدَأُ بِالسَّلامِ». (بخارى:6077)

ترجمه: ابوايوب انصاري τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «براي هيچ كس، جايز نيست كه بيشتر از سه شب، با برادر مسلمانش، قهر باشد طوريكه هنگام ملاقات، از يكديگر، روي گرداني كنند. و بهترين آنها كسي است كه آغاز به سلام گفتن نمايد».

باب (26) : اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (اي مؤمنان! از خدا بترسيد و با راستگويان باشيد) و آنچه كه در مورد نهي از دروغگويي آمده است

2016ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ، حَتَّى يَكُونَ صِدِّيقًا، وَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَّابًا». (بخارى:6094)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «همانا راستگويي، انسان را بسوي نيكي، رهنمون مي شود. و نيكي، انسان را به بهشت مي رساند. و شخص، به اندازه اي راست مي گويد كه در زمره ي صديقين قرار مي گيرد. و همانا دروغگويي, انسان را بسوي فسق و فجور سوق مي دهد. و فسق و فجور, انسان را به جهنم مي كشاند. و شخص، به اندا زه اي دروغ مي گويد كه نزد خداوند، در زمره ي دروغگويان نوشته مي شود».

باب (27) : صبر در برابر ناسزاگويي ها

2017ـ عَنْ أَبِي مُوسَى τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَيْسَ أَحَدٌ أَوْ لَيْسَ شَيْءٌ أَصْبَرَ عَلَى أَذًى سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ، إِنَّهُمْ لَيَدْعُونَ لَهُ وَلَدًا، وَإِنَّهُ لَيُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ». (بخاری:6099)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هيچ كس، در برابر ناسزاگويي از خداوند، بردبارتر نيست. مردم به او فرزند, نسبت مي دهند با وجود اين، خداوند به آنان، عافيت مي بخشد و رزق, عنايت مي كند».

باب (28): اجتناب از خشم

2018ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصُّرَعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ». (بخاری:6114)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «قهرمان، كسي نيست كه هنگام كشتي گرفتن, افراد زيادي را به زمين بزند. بلكه قهرمان، كسي است كه هنگام خشم, خودش را كنترل نمايد».

2019ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَجُلاً قَالَ لِلنَّبِيِّ ρ: أَوْصِنِي. قَالَ: «لا تَغْضَبْ». فَرَدَّدَ مِرَارًا. قَالَ: «لا تَغْضَبْ». (بخاری:6116)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: مردي به نبي اكرم ρ گفت: مرا نصيحت كن. آنحضرتρ فرمود: «خشم نكن». آن مرد چند بار، تقاضايش را تكرار كرد و رسول اكرم ρ همچنان مي فرمود: «خشم نكن».

باب (29): شرم و حيا

2020ـ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «الْحَيَاءُ لا يَأْتِي إِلاَّ بِخَيْرٍ». (بخاری:6117)

ترجمه: عمران بن حُصين τ مي گويد: رسول اكرم ρ فرمود: «حيا چيزي جز خوبي، به ارمغان نمي آورد».

باب (30): اگر حيا نداري، هر چه خواهي كن

2021ـ عَنْ أَبِيْ مَسْعُودٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِنَّ مِمَّا أَدْرَكَ النَّاسُ مِنْ كَلامِ النُّبُوَّةِ الأُولَى: إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ». (بخارى:6120)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «يكي از سخناني كه مردم از پيامبران گذشته دريافته اند اين است كه: اگر حيا نداري, هرچه خواهي كن».

باب (31): خوش اخلاقي با مردم و شوخي با افراد خانواده

2022ـ عَنْ أَنَسِ بْنَ مَالِكٍ τ قَالَ: إِنْ كَانَ النَّبِيُّ ρ لَيُخَالِطُنَا حَتَّى يَقُولَ لأَخٍ لِي صَغِيرٍ: «يَا أَبَا عُمَيْرٍ! مَا فَعَلَ النُّغَيْرُ»؟ (بخارى:6129)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: نبي اكرم ρ به اندازه اي با ما نشست و برخاست داشت كه (شوخي مي كرد و) به برادر كوچكم مي فرمود: «اي ابوعمير! حال نُغير چطور است»؟ (نُغير، پرندة كوچكي بود كه ابوعمير با آن بازي مي‌كرد).

باب (32): مؤمن ازيك سوراخ، دو بار گزيده نمي شود

2023ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ أَنَّهُ قَالَ: «لا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ، مَرَّتَيْنِ». (بخارى:6133)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مؤمن از يك سوراخ، دو بار، گزيده نمي‌شود».

باب (33): اشعار و رجزخوانيهاي جايز و مكروه

2024ـ عَنْ أُبَيِّ بْنِ كَعْبٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ حِكْمَةً». (بخاری:6145)

ترجمه: ابي بن كعب τ روايت مي كند كه رسول الله ρ فرمود: «همانا بعضي از اشعار, سخنان مفيدي هستند».

باب (34): كراهيت وقت گذراندن با شعر و ترك ياد خدا و تلاوت قرآن

2025ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لأَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ أَحَدِكُمْ قَيْحًا، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَمْتَلِئَ شِعْرًا». (بخاری:6154)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اگر شكم يكي از شما از چرك و زرداب پر شود، بهتر است از اينكه از شعر پر شود».

باب (35): اگر شخصي به كسي بگويد: واي بر تو

2026ـ عَنْ أَنَسٍ: أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ أَتَى النَّبِيَّ ρ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَتَى السَّاعَةُ قَائِمَةٌ؟ قَالَ: «وَيْلَكَ وَمَا أَعْدَدْتَ لَهَا»؟ قَالَ: مَا أَعْدَدْتُ لَهَا إِلا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. قَالَ: «إِنَّكَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». فَقُلْنَا؟ وَنَحْنُ كَذَلِكَ؟ قَالَ: «نَعَمْ». (بخاری:6167)

ترجمه: انس τ مي گويد: مردي باديه نشين نزد نبي اكرم ρ آمد و گفت: اي رسول خدا! قيامت كَي بر پا خواهد شد؟ رسول خدا ρ فرمود: «واي بر تو, چه چيز براي آن آماده كرده اي»؟ گفت: هيچگونه امادگي اي ندارم. فقط خدا و رسولش را دوست دارم. فرمود: «تو با كساني خواهي بود

که آنها را دو ست داري». ما (صحابه) گفتيم: ما هم اينگونه خواهيم بود؟ فرمود: «بلي».

باب (36): انسانها به پدرانشان نسبت داده مي شوند

2027ـ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّ الْغَادِرَ يُرْفَعُ لَهُ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يُقَالُ: هَذِهِ غَدْرَةُ فُلانِ بْنِ فُلانٍ». (بخارى:6177)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «روز قيامت براي هر شخص خائن، پرچمي نصب مي كنند و اعلام مي نمايند كه اين، خيانت فلاني فرزند فلاني است».

باب (37): «كَرْم، قلب مؤمن است»

2028ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «وَيَقُولُونَ الْكَرْمُ؟ إِنَّمَا الْكَرْمُ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ». (بخارى:6183)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «مردم به انگور، كَرْم مي گويند در حاليكه كرم، قلب مؤمن است».

قابل يادآوري است كه اعراب به انگور، درخت انگور و شرابي كه از انگور، بدست مي آمد، كرم مي گفتند. زيرا كه شراب انگور باعث كرامت و بخشش مي شد. شريعت، استفادة اين لفظ را براي موارد فوق، ناپسند دانست زيرا چه بسا كه مردم اين لفظ را مي شنيدند و تحريك مي شدند و به ياد شراب مي افتادند. به همين خاطر، رسول اكرم ρ يادآوري نمود كه لفظ كرم، براي قلب مؤمن وخود مؤمن، شايسته است زيرا مؤمن، سرچشمة كرم و بخشش است. شرح امام نووي بر صحيح مسلم

باب (38): تغيير دادن يك اسم به اسمي كه بهتر از آن باشد

2029. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ زَيْنَبَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا كَانَ اسْمُهَا: بَرَّةَ، فَقِيلَ: تُزَكِّي نَفْسَهَا، فَسَمَّاهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ زَيْنَبَ. (بخارى:6192)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: اسم زينب رضي الله عنها برّه يعني زن نيكوكار بود. مردم گفتند: او خودش را ستايش مي كند. لذا رسول خدا ρ او را زينب ناميد.

باب (39): كسي كه شخصي را صدا بزند و يك حرف از اسمش، كم كند

2030. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: كَانَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ رَضِيَ الله عَنْهَا فِي الثَّقَلِ، وَأَنْجَشَةُ غُلامُ النَّبِيِّ ρ يَسُوقُ بِهِنَّ. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «يَا أَنْجَشُ، رُوَيْدَكَ سَوْقَكَ بِالْقَوَارِيرِ». (بخارى:6202)

ترجمه: انس τ مي گويد: ام سُليم رضي الله عنها در ميان زنان مسافر بود و انجشه ؛بردة رسول اكرمρ؛ شتران آنان را سوق مي داد. پيامبر خدا ρ فرمود: «اي انجش! شيشه ها را آهسته‌تر ببر».

باب (40): بدترين اسمها نزد خداوند متعال

2031- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «أَخْنَى الأَسْمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ اللَّهِ: رَجُلٌ تَسَمَّى: مَلِكَ الأَمْلاكِ». (بخارى:6205)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «روز قيامت، بدترين اسم ها نزد خداوند، نام مردي است كه خود را شاهنشاه ناميده باشد».

باب (41): كسي كه عطسه مي زند، الحمد لله بگويد

2032ـ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: عَطَسَ رَجُلانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ρ، فَشَمَّتَ أَحَدَهُمَا وَلَمْ يُشَمِّتِ الآخَرَ. فَقِيلَ لَهُ. فَقَالَ: «هَذَا حَمِدَ اللَّهَ، وَهَذَا لَمْ يَحْمَدِ اللَّهَ».(بخارى:6221)

ترجمه: انس τ مي گويد: دو نفر نزد نبي اكرم ρ عطسه زدند. رسول خدا ρ در جواب يكي از آنها، يرحمك الله گفت و در جواب ديگري, نگفت. مردم علت را پرسيدند. فرمود: «اين يكي، الحمدلله گفت و آن يكي، نگفت».

باب (42): عطسه زدن، خوب، و خميازه كشيدن، بد است

2033ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعُطَاسَ، وَيَكْرَهُ التَّثَاؤُبَ. فَإِذَا عَطَسَ فَحَمِدَ اللَّهَ؛ فَحَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ سَمِعَهُ أَنْ يُشَمِّتَهُ، وَأَمَّا التَّثَاؤُبُ؛ فَإِنَّمَا هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ فَلْيَرُدَّهُ مَا اسْتَطَاعَ، فَإِذَا قَالَ: هَا ضَحِكَ مِنْهُ الشَّيْطَانُ». (بخارى:6223)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند، عطسه را ميپسندد ولي خميازه را نمي پسندد. پس اگر مسلماني, عطسه زد و الحمدلله گفت، بر هرمسلماني كه آنرا مي شنود, لازم است كه در جوابش، يرحمك الله بگويد. اما خميازه ازطرف شيطان است و تا ميتوانيد آن را دفع كنيد. زيرا هنگامي كه شخص (دهانش را باز مي كند و) ها مي گويد، شيطان به او ميخندد».

72 ـ كتاب اجازه خواستن

باب (1): سلام گفتن افراد كمتر به افراد بيشتر

2034ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يُسَلِّمُ الصَّغِيرُ عَلَى الْكَبِيرِ، وَالْمَارُّ عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». (بخارى:6231)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «كوچكتر به بزرگتر، شخص عابر به فرد نشسته، و جمعيت كم به جمعيت زياد، سلام دهند».

باب (2): سلام دادن رهگذر به شخص نشسته

2035ـ وَعَنْهُ τ فِيْ رِوَايَةٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «يُسَلِّمُ الرَّاكِبُ عَلَى الْمَاشِي، وَالْمَاشِي عَلَى الْقَاعِدِ، وَالْقَلِيلُ عَلَى الْكَثِيرِ». (بخارى:6232)

ترجمه: ابوهريره τ در روايتي ديگر مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «سوار به پياده، كسي كه راه مي‌رود به كسي كه نشسته است و آناني كه كمتر هستند به آناني كه بيشتراند، سلام دهند».

باب (3): سلام دادن به آشنا و بيگانه

2036ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ρ: أَيُّ الإِسْلامِ خَيْرٌ؟ قَالَ: «تُطْعِمُ الطَّعَامَ، وَتَقْرَأُ السَّلامَ عَلَى مَنْ عَرَفْتَ وَعَلَى مَنْ لَمْ تَعْرِفْ». (بخارى:6236)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: مردي از نبي اكرم ρ پرسيد: كدام خصلت اسلام، بهتر است؟ فرمود: «طعام دادن و سلام كردن به آشنا و بيگانه».

باب (4): اجازه خواستن بخاطر نگاه است

2037. عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ قَالَ: اطَّلَعَ رَجُلٌ مِنْ جُحْرٍ فِي حُجَرِ النَّبِيِّ ρ، وَمَعَ النَّبِيِّ ρ مِدْرًى يَحُكُّ بِهِ رَأْسَهُ. فَقَالَ: «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّكَ تَنْظُرُ لَطَعَنْتُ بِهِ فِي عَيْنِكَ، إِنَّمَا جُعِلَ الاسْتِئْذَانُ مِنْ أَجْلِ الْبَصَرِ». (بخارى:6241)

ترجمه: سهل بن سعد τ مي گويد: مردي از سوراخي به داخل يكي از خانه هاي رسول الله ρ نگاه كرد در حالي كه آنحضرت ρ چوب نوك تيزي در دست داشت و با آن، سرش را مي خاراند. پيامبر خدا ρ فرمود: «اگر مي‌دانستم كه تو نگاه مي‌كني، آنرا در چشم ات فرو مي بردم. زيرا بخاطر نگاه است كه اجازه خواستن, لازم شده است».

باب (5): زناي اعضاي بدن

2038. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: عَنِ النَّبِيِّ ρ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزِّنَا، أَدْرَكَ ذَلِكَ لا مَحَالَةَ: فَزِنَا الْعَيْنِ النَّظَرُ، وَزِنَا اللِّسَانِ الْمَنْطِقُ، وَالنَّفْسُ تَمَنَّى وَتَشْتَهِي، وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ». (بخارى:6243)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند براي هر شخص، نصيبي از زنا تعيين كرده است. پس زناي چشم, نگاه كردن؛ زناي زبان, سخن گفتن؛ و زناي نفس, آرزو كردن و خواستن است. و اين شرمگاه است كه آنرا تصديق و يا تكذيب مي‌كند».

باب (6): سلام كردن به بچه‌ها

2039. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّهُ مَرَّ عَلَى صِبْيَانٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، وَقَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَفْعَلُهُ. (بخارى:6247)

ترجمه: روايت است كه انس بن مالك τ از كنار جمعي از كودكان گذشت و به آنها سلام كرد و گفت: نبي اكرم ρ چنين مي كرد.

باب (7): اگر كسي بگويد كيستي؟ و او در جواب بگويد: منم

2040. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ρ فِي دَيْنٍ كَانَ عَلَى أَبِي. فَدَقَقْتُ الْبَابَ، فَقَالَ: «مَنْ ذَا»؟ فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ: «أَنَا أَنَا» كَأَنَّهُ كَرِهَهَا. (بخارى:6250)

ترجمه: جابر بن عبدالله رضي الله عنهما مي گويد: بخاطر بدهيهاي پدرم، نزد نبي اكرم ρ رفتم و در زدم. آنحضرت ρ پرسيد: «كيستي»؟ گفتم: منم. فرمود: «من هم منم». گويا اين گونه جواب دادن را ناپسند دانست.

باب (8): باز كردن جا در مجالس

2041. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا يُقِيمُ الرَّجُلُ الرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ وَيَجْلِسَ فِيهِ آخَرُ وَلَكِنْ تَفَسَّحُوا وَتَوَسَّعُوا». (بخارى:6270)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرمρ فرمود: «هيچ كسي, شخص ديگري را از جايش بلند نكند تا ديگري (و يا خود) در جايش بنشيند ولي براي ديگران، جا باز كنيد».

باب (9): حلقه زدن دستها دور زانوها هنگام نشستن

2042ـ وَعَنْهُ τ قَـال: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ مُحْتَبِيًا بِيَدِهِ هَكَذَا. (بخارى:6272)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ را ديدم كه در صحن خانة كعبه، دستهايش را دور زانوهايش حلقه زده و نشسته بود.

باب (10): جواز درگوشي صحبت كردن در جمعي كه بيش از سه نفر در آن باشد

2043ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِذَا كُنْتُمْ ثَلاثَةً فَلا يَتَنَاجَى رَجُلانِ دُونَ الآخَرِ، حَتَّى تَخْتَلِطُوا بِالنَّاسِ أَجْلَ أَنْ يُحْزِنَهُ». (بخارى:6290)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اگر سه نفر بوديد، دو نفر بدون مشاركت ديگري، با يكديگر، درگوشي صحبت نكنيد. زيرا اين كار، باعث نگراني آن شخص مي‌شود. مگر اينكه در جمع مردم، قرار گرفتيد». (كه در اين صورت مي توانيد درگوشي صحبت كنيد).

باب (11): هنگام خواب، نبايد آتشي در خانه، روشن بماند

2044ـ عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: احْتَرَقَ بَيْتٌ بِالْمَدِينَةِ عَلَى أَهْلِهِ مِنَ اللَّيْلِ، فَحُدِّثَ بِشَأْنِهِمُ النَّبِيُّ ρ قَالَ: «إِنَّ هَذِهِ النَّارَ إِنَّمَا هِيَ عَدُوٌّ لَكُمْ، فَإِذَا نِمْتُمْ فَأَطْفِئُوهَا عَنْكُمْ». (بخارى:6294)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي گويد: در يكي از شبها، خانه اي در مدينه با ساكنانش آتش گرفت. ماجراي آنان را با نبي اكرم ρ درميان گذاشتند. رسول خدا ρ فرمود: «آتش، دشمن شما است. پس هر گاه، خواستيد بخوابيد، آن را خاموش كنيد».

باب (12): آنچه دربارة ساختن خانه آمده است

2045. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: رَأَيْتُنِي مَعَ النَّبِيِّ ρ بَنَيْتُ بِيَدِي بَيْتًا يُكِنُّنِي مِنَ الْمَطَرِ، وَيُظِلُّنِي مِنَ الشَّمْسِ، مَا أَعَانَنِي عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ. (بخارى:6302)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: شما مرا در زمان نبي اكرم ρ مشاهده مي كرديد كه خانه اي را با دست خود, بدون اينكه كسي از خلق خدا، مرا ياري كند, ساختم تا مرا از باران و نور خورشيد, حفاظت كند.

73 ـ كتاب دعا

باب (1): هر پيامبري، دعاي مستجابي دارد

2046. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ يَدْعُو بِهَا، وَأُرِيدُ أَنْ أَخْتَبِئَ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لأُمَّتِي فِي الآخِرَةِ». (بخارى:6304)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: « هر پيامبري، يك دعاي مستجاب دارد كه از آن، استفاده مي كند. من ميخواهم دعايم را براي آخرت، ذخيره كنم تا براي امتم شفاعت نمايم».

باب (2): بهترين استغفار

2047ـ عن شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «سَيِّدُ الاسْتِغْفَارِ أَنْ تَقُولَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أَنْتَ». قَالَ: «وَمَنْ قَالَهَا مِنَ النَّهَارِ مُوقِنًا بِهَا، فَمَاتَ مِنْ يَوْمِهِ قَبْلَ أَنْ يُمْسِيَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ قَالَهَا مِنَ اللَّيْلِ وَهُوَ مُوقِنٌ بِهَا، فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ يُصْبِحَ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (بخارى:6306)

ترجمه: شداد بن اوس τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «بهترين استغفار، اين است كه بگويي: **اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ، وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ، أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ لَكَ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ لا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ أَنْتَ**. يعني الهي! تو پروردگار مني، بجز تو معبودي وجود ندارد، تو مرا آفريده اي و من بندة تو هستم. بر پيماني كه با تو بسته ام تا حد

توان, استوارم و به وعده اي كه داده اي، يقين دارم. از بدي كارهايي كه انجام داده ام, به تو پناه مي برم. و به نعمتهايي كه به من ارزاني داشته اي وگناهاني كه انجام داده ام, اعتراف ميكنم. پس مرا مغفرت كن زيرا كسي بجز تو, گناهان را نمي بخشد.

هركس، در روز با يقين، اين دعا را بخواند و در همان روز, قبل از اينكه شب شود, بميرد, از بهشتيان بشمار مي رود. همچنين هركس، در شب، با يقين, اين دعا را بخواند و قبل از اينكه صبح شود, بميرد, از بهشتيان بشمار ميرود».

باب (3): استغفار پيامبر اكرم ρ در روز و شب

2048ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «وَاللَّهِ إِنِّي لأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ مَرَّةً». (بخارى:6307)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ فرمود: «به خدا سوگند كه من روزانه، بيش از هفتاد بار از خداوند، طلب آمرزش كرده و توبه مي كنم».

باب (4): توبه

2049ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ τ: أَنَّهُ حَدَّثَ حَدِيثَيْنِ: أَحَدُهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ، وَالآخَرُ عَنْ نَفْسِهِ، قَالَ: إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَأَنَّهُ قَاعِدٌ تَحْتَ جَبَلٍ يَخَافُ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِ، وَإِنَّ الْفَاجِرَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَذُبَابٍ مَرَّ عَلَى أَنْفِهِ، فَقَالَ بِهِ هَكَذَا، ثُمَّ قَالَ: «لَلَّهُ أَفْرَحُ بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ نَزَلَ مَنْزِلاً وَبِهِ مَهْلَكَةٌ، وَمَعَهُ رَاحِلَتُهُ عَلَيْهَا طَعَامُهُ وَشَرَابُهُ، فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَنَامَ نَوْمَةً، فَاسْتَيْقَظَ وَقَدْ ذَهَبَتْ رَاحِلَتُهُ، حَتَّى إِذَا

اشْتَدَّ عَلَيْهِ الْحَرُّ وَالْعَطَشُ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ، قَالَ: أَرْجِعُ إِلَى مَكَانِي، فَرَجَعَ فَنَامَ نَوْمَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَإِذَا رَاحِلَتُهُ عِنْدَهُ. (بخارى:6308)

ترجمه: از عبدالله بن مسعود τ دو حديث، روايت شده است كه يكي از نبي اكرم ρ و ديگري از خودش مي باشد. او مي گويد: مؤمن، گناهانش را مانند كوهي مي بيند كه زير آن نشسته است و مي ترسد كه روي او بيفتد. ولي فرد فاسق، گناهانش را مانند مگسي مي بيند كه از كنار بيني اش مي گذرد و او با دست اش آنرا دفع مي كند.

سپس گفت رسول خدا ρ فرمود: «خداوند از توبه ي بنده اش بيشتر از فردي خوشحال مي شود كه در جاي خطرناكي منزل گرفته و سواري و آب و غذا، همراهش باشد. آنگاه، سرش را بر زمين مي گذارد و لحظاتي مي خوابد و بيدار مي شود.مي بيند كه سواري اش رفته است. پس گرما و تشنگي بر وي غلبه مي كند. در اين وقت، با خود مي گويد: بر مي گردم و سرجايم مي مانم. پس از برگشتن، باز هم لحظاتي به خواب مي رود. سپس بيدار مي شود و سرش را بلند مي كند. ناگهان، سواري اش را در كنار خود مي بيند». (يعني خداوند از توبه ي بنده اش از اين فرد هم بيشتر خوشحال مي شود).

باب (5): دعاي وقت خواب

2050. عَنْ حُذَيْفَةَ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ، وَضَعَ يَدَهُ تَحْتَ خَدِّهِ ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا». وَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ». (بخارى:6314)

ترجمه: حذيفه τ مي گويد: شب هنگام، وقتي كه نبي اكرم ρ به رختخواب مي رفت، دست اش را زير رخسارش مي گذاشت و مي فرمود: «**اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَمُوتُ وَأَحْيَا**». يعني خدايا! به نام تو مي خوابم و بيدار مي شوم».

و هنگامي كه بيدار مي شد، مي فرمود: «**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ**». يعني حمد و سپاس از آن خدايي است كه ما را از خواب، بيدار كرد و بسوي او حشر خواهيم شد».

باب (6): خوابيدن بر پهلوي راست

2051ـ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ نَامَ عَلَى شِقِّهِ الأَيْمَنِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلاَّ إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ». (بخارى:6315)

ترجمه: براء بن عازب τ مي گويد: هنگامي كه رسول الله ρ به رختخواب مي رفت، به پهلوي راست مي خوابيد و اين دعا را مي خواند: «**اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ، لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلاَّ إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ**». يعني خدايا! به اميد اجر و ثواب و ترس از عقاب ات، خودم را تسليم تو ساختم، به تو روي آوردم، كارهايم را به تو سپردم و به تو توكل كردم. هيچ پناهگاه و جاي نجاتي از تو بجز تو وجود ندارد. به كتابي كه نازل فرمودي و پيامبري كه فرستادي، ايمان آوردم.

باب (7): دعاي بيدار شدن از خواب، در هنگام شب

2052ـ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: بِتُّ عِنْدَ مَيْمُونَةَ، وَذَكَرَ الْحَدِيْثَ، وَقَدْ تَقَدَّمَ، قَالَ: وَكَانَ يَقُولُ فِي دُعَائِهِ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي

بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا». (بخارى:6316)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: شبي نزد ميمونه (در خانة پيامبر اكرم ρ) ماندم. سپس وي حديثي را كه قبلا بيان شد، ذكر كرد و گفت: رسول خدا ρ در دعايش چنين مي گفت: «**اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي بَصَرِي نُورًا، وَفِي سَمْعِي نُورًا، وَعَنْ يَمِينِي نُورًا، وَعَنْ يَسَارِي نُورًا، وَفَوْقِي نُورًا، وَتَحْتِي نُورًا، وَأَمَامِي نُورًا، وَخَلْفِي نُورًا، وَاجْعَلْ لِي نُورًا**». يعني خدايا! در دلم، چشم هايم، گوشهايم، سمت راستم، سمت چپم، بالاي سرم، زير پايم، پيش رويم و پشت سرم، نوري قرار بده.

باب (8)

2053ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «إِذَا أَوَى أَحَدُكُمْ إِلَى فِرَاشِهِ، فَلْيَنْفُضْ فِرَاشَهُ بِدَاخِلَةِ إِزَارِهِ، فَإِنَّهُ لاَ يَدْرِي مَا خَلَفَهُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ: بِاسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنْبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي، فَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ». (بخارى:6320)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هرگاه، يكي از شما به رختخواب رفت، آنرا با قسمت داخلي ازارش، تكان دهد. زيرا نمي داند كه بعد از او چه اتفاقي در آن، افتاده است. سپس اين دعا را بخواند: «**بِاسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنْبِي، وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي، فَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ**». يعني پروردگارا! به نام تو پهلويم را به زمين گذاشتم و به كمك تو آنرا بلند مي كنم. اگر روح مرا قبض كردي، بر آن، رحم فرما. و اگر زنده

گذاشتي، آنرا بوسيلة همان چيزهايي كه بندگان نيكوكارت را حفاظت مي نمايي، حفاظت كن».

باب (9): از خداوند بطور قطع و يقين بخواهيد

2054. وَعَنْهُ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي إِنْ شِئْتَ، اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي إِنْ شِئْتَ، لِيَعْزِمِ الْمَسْأَلَةَ، فَإِنَّهُ لا مُكْرِهَ لَهُ». (بخارى:6339)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هيچ يك از شما نگويد: خدايا! اگر خواستي، مرا مغفرت كن. خدايا! اگر خواستي، برمن رحم فرما. بلكه بطور قطع و يقين، بخواهد. زيرا هيچ كس نمي تواند خدا را مجبور كند».

باب (10): بنده تا زماني كه عجله نكرده است، دعايش قبول مي شود

2055. وَعَنْهُ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «يُسْتَجَابُ لأَحَدِكُمْ مَا لَمْ يَعْجَلْ، يَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي». (بخارى:6340)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «دعاهاي شما پذيرفته مي شود تا زماني كه عجله نكنيد و نگوييد: دعا كردم ولي پذيرفته نشد».

باب (11): دعاي هنگام پريشاني

2056. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ كَانَ يَقُولُ عِنْدَ الْكَرْبِ: «لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ». (بخارى:6346)

ترجمه : ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد : رسول الله ρ هنگام اندوه و پريشاني مي فرمود : «**لاَ إِلَـهَ إِلاَّ اللَّـهُ الْعَظِـيمُ الْحَلِـيمُ، لا إِلَـهَ إِلاَّ اللَّـهُ رَبُّ الْعَـرْشِ الْعَظِـيمِ، لا إِلَـهَ إِلاَّ اللَّـهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ**». يعني هيچ معبودي بجز خداي بزرگ و بردبار، وجود ندارد. هيچ معبودي بجز الله كه پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد. هيچ معبودي بجر الله كه پروردگار آسمانها و زمين و عرش گرانبها است، وجود ندارد».

باب (12): پناه جستن به خداوند از شر گرفتاريها

2057- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَتَعَوَّذُ مِنْ جَهْدِ الْبَلاءِ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ، وَسُوءِ الْقَضَاءِ، وَشَمَاتَةِ الأَعْدَاءِ، قَالَ سُفْيَانُ الراوي: الْحَدِيثُ ثَلاثٌ، زِدْتُ أَنَا وَاحِدَةً لا أَدْرِي أَيَّتُهُنَّ هِيَ. (بخارى:6347)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ از گرفتاري، نگون بختي، قضاي بد و خوشحال شدن دشمنان، به خدا پناه مي برد. سفيان كه يكي از راويان اين حديث است، مي گويد: پيامبر اكرم ρ از سه چيز پناه خواست. من هم يكي به آنها افزودم. ولي اكنون نمي دانم كه كدام مورد است.

باب (13): اين سخن رسول الله ρ كه فرمود: پروردگارا! بنده اي را كه من اذيت كردم، آنرا برايش باعث كفارة گناهان و نزول رحمت بگردان

2058- وَعَنْهُ τ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ سَبَبْتُهُ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لَهُ قُرْبَةً إِلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (بخارى:6361)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «خدايا! مؤمني را كه من ناسزا

گفتم، روز قيامت آنرا برايش باعث قرب و نزديكي خود، قرار بده».

باب (14): پناه خواستن از بُخل

2059ـ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِيْ وَقَّاصٍ τ: أنَّ رَسُولَ اللهِ ρ كان يَأْمُرُ بِخَمْسٍ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا ـ يَعْنِي فِتْنَةَ الدَّجَّالِ ـ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ». (بخاري:6365)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص τ مي گويد: رسول الله ρ به پناه خواستن از پنج چيز، دستور مي داد و مي فرمود: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْبُخْلِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ، وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ**». يعني خدايا! از بخل، بزدلي، فرتوت شدني كه باعث ذلت گردد، فتنة دنيا (دجال) و عذاب قبر، به تو پناه مي برم».

باب (15): پناه خواستن از بدهكاري و گناه

2060ـ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَقُوْلُ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ، وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». (بخارى:6368)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ مي فرمود: «**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ، وَالْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ، وَعَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ النَّارِ، وَعَذَابِ النَّارِ، وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْغِنَى، وَأَعُوذُ**

بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْفَقْرِ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ عَنِّي خَطَايَايَ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَنَقِّ قَلْبِي مِنَ الْخَطَايَا كَمَا نَقَّيْتَ الثَّوْبَ الأَبْيَضَ مِنَ الدَّنَسِ، وَبَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ». يعني خدايا! از تنبلي، پير و فرتوت شدن، گناه، دَين، آزمايش قبر و عذاب آن، فتنة جهنم و عذاب آن، شرّ فتنة سرمايه داري، فتنة قبر و فتنة مسيح دجال، به تو پناه مي برم. خدايا! گناهانم را با آب يخ و تگرگ، شستشو دِه و همانگونه كه لباس سفيد را پاك و صاف مي گرداني و چركهايش را بر طرف مي كني، قلبم را از گناهان، پاك وصاف بگردان. و همچنان كه ميان مشرق و مغرب، فاصله انداخته اي، ميان من و گناهانم، فاصله بينداز».

باب (16): اين گفتة پيامبر اكرم ρ كه مي فرمود: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

2061ـ عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: كَانَ أَكْثَرُ دُعَاءِ النَّبِيِّ ρ: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ». (بخارى:6389)

ترجمه: انس τ مي گويد: بيشترين دعاي نبي اكرم ρ اين بود كه مي فرمود: «**اللَّهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ**». يعني خدايا! پروردگار ما! در دنيا و آخرت به ما نيكي عنايت فرما و ما را از آتش دوزخ، نجات بده.

باب (17): اين دعاي پيامبر اكرم ρ كه مي فرمود: «خدايا! گناهان گذشته وآينده ام را بيامرز»

2062ـ عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ: أَنَّهُ كَانَ يَدْعُو: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي». (بخارى:6399)

ترجمه: از ابوموسي اشعري τ روايت است كه نبي اكرم ρ چنين دعا مي فرمود: «**اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي خَطِيئَتِي وَجَهْلِي، وَإِسْرَافِي فِي أَمْرِي، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي هَزْلِي وَجِدِّي، وَخَطَايَايَ وَعَمْدِي، وَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدِي**». يعني خدايا! گناهانم، ناداني هايم، زياده روي هايم را در كارها، و چيزهايي را كه تو بهتر از من مي داني، مغفرت كن. خدايا! شوخي ها، جدّي ها و گناهان سهوي وعمدي مرا ببخشاي. چرا كه همة اين كارها را مرتكب شده ام.

باب (18): فضيلت كلمة لا اله الا الله

2063ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، كَانَتْ لَهُ عَدْلَ عَشْرِ رِقَابٍ، وَكُتِبَ لَهُ مِائَةُ حَسَنَةٍ، وَمُحِيَتْ عَنْهُ مِائَةُ سَيِّئَةٍ، وَكَانَتْ لَهُ حِرْزًا مِنَ الشَّيْطَانِ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى يُمْسِيَ، وَلَمْ يَأْتِ أَحَدٌ بِأَفْضَلَ مِمَّا جَاءَ إِلاَّ رَجُلٌ عَمِلَ أَكْثَرَ مِنْهُ». (بخارى:6403)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هركس، روزانه صد بار **لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بگويد، به او به اندازة آزاد ساختن ده برده، ثواب مي رسد. و همچنين صد نيكي برايش نوشته مي شود و صد گناه از گناهانش، پا ك مي گردد و آنروز تا شب از شيطان، حفاظت مي شود. و هيچ كس (در روز قيامت) عملي بهتر از آن نمي آ ورد مگر فردي كه عمل بيشتري انجام د هد». يعني همين كلمه را بيشتر بگويد و يا به طور كلي، اعمال بيشتري انجام داده باشد.

2064- وَعَنْ أَبِي أَيُّوبِ الأَنْصَارِيِّ وابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالاَ فِي هَذَا الْحَدِثِ عَنِ النَّبِيِّ ρ أَنَّهُ قَالَ:«مَنْ قَالَ عَشْرًا كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ». (بخارى:6404)

ترجمه: ابو ايوب انصاري و ابن مسعود رضي الله عنهما روايت مي كنند كه نبي اكرم ρ در حديثي كه شرح آن گذشت، فرمود: «هركس، ده بار **لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بگويد، مانند كسي است كه ده برده از فرزندان اسماعيل را آزاد كرده است».

باب (19): فضيلت سبحان الله گفتن

2065- عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ فِي يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، حُطَّتْ خَطَايَاهُ وَإِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ». (بخارى:6405)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هركس، روزانه صد بار **سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ** بگويد، گناهانش بخشيده مي شوند اگر چه به اندازة كف دريا باشند».

باب (20): فضيلت ياد خداوند

2066- عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَثَلُ الَّذِي يَذْكُرُ رَبَّهُ، وَالَّذِي لا يَذْكُرُ رَبَّهُ؛ مَثَلُ الْحَيِّ وَالْمَيِّتِ». (بخارى:6407)

ترجمه: ابوموسي اشعري τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مثال كسي كه پروردگارش را ذكر مي كند و كسي كه پروردگارش را ذكر نمي كند، مانند شخص زنده و مرده است».

2067. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ لِلَّهِ مَلائكَةً يَطُوفُونَ فِي الطُّرُقِ، يَلْتَمِسُونَ أَهْلَ الذِّكْرِ، فَإِذَا وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ، تَنَادَوْا: هَلُمُّوا إِلَى حَاجَتِكُمْ، قَالَ: فَيَحُفُّونَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، قَالَ: فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ - وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ -: مَا يَقُولُ عِبَادِي؟ قَالَ: يَقُولُونَ: يُسَبِّحُونَكَ، وَيُكَبِّرُونَكَ، وَيَحْمَدُونَكَ، وَيُمَجِّدُونَكَ، قَالَ: فَيَقُولُ: هَلْ رَأَوْنِي؟ قَالَ: فَيَقُولُونَ: لاَ، وَاللَّهِ مَا رَأَوْكَ. قَالَ: فَيَقُولُ: وَكَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً، وَأَشَدَّ لَكَ تَمْجِيدًا وَتَحْمِيدًا، وَأَكْثَرَ لَكَ تَسْبِيحًا. قَالَ: يَقُولُ: فَمَا يَسْأَلُونِي؟ قَالَ: يَسْأَلُونَكَ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لاَ، وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا. قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا، كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصًا، وَأَشَدَّ لَهَا طَلَبًا، وَأَعْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً. قَالَ: فَمِمَّ يَتَعَوَّذُونَ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: مِنَ النَّارِ. قَالَ: يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لاَ، وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا. قَالَ: يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا؟ قَالَ: يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا، وَأَشَدَّ لَهَا مَخَافَةً. قَالَ: فَيَقُولُ: فَأُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ. قَالَ: يَقُولُ مَلَكٌ مِنَ الْمَلاَئِكَةِ: فِيهِمْ فُلاَنٌ لَيْسَ مِنْهُمْ، إِنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ. قَالَ: هُمُ الْجُلَسَاءُ لا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ». (بخاری:6408)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «خداوند، فرشتگاني دارد كه در راهها مشغول گشت زني هستند و بدنبال ذاكران مي گردند. هرگاه، گروهي را ببينند كه به ياد خدا مشغول اند، يكديگر را صدا مي زنند و مي گويند: به هدف خود رسيديم. آنگاه، ذاكران را تا آسمان دنيا زير بالهايشان مي گيرند. سپس خداوند كه حال بندگانش را بهتر مي داند از فرشتگان مي پرسد كه بندگانم چه مي گويند؟ فرشتگان مي گويند: پاكي و بزرگي تو را بيان مي كنند و تو را تعريف و تمجيد مي نمايند. خداوند مي فرمايد: آيا مرا ديده اند؟ جواب مي دهند: خير، سوگند به خدا كه تو را نديده اند. خداوند مي فرمايد: اگر مرا مي ديدند،

چكار مي كردند؟ مي گويند : اگر تو را مي ديدند، بيشتر عبادت مي كردند و بيشتر حمد و ثنا و پاكي ات را بيان مي نمودند. آنگاه خداوند مي فرمايد: از من چه مي خواهند؟ فرشتگان مي گويند : از تو بهشت مي طلبند. خداوند مي فرمايد: آيا آن را ديده اند؟ مي گويند: اي پروردگار! نه، سوگند به خدا كه آن را نديده اند. مي فرمايد : اگر آن را مي ديدند، چكار مي كردند؟ فرشتگان مي گويند : اگر آن را مي ديدند، بيشتر به آن علاقه مند مي شدند، بيشتر به دنبال آن مي رفتند و بيشتر به آن، تمايل نشان مي دادند. خداوند مي فرمايد: از چه چيزي پناه مي خواهند؟ مي گويند: از جهنم. خداوند مي فرمايد: آيا آن را ديده اند؟ مي گويند: اي پروردگار! نه، سوگند به خدا كه آن را نديده اند. خداوند مي فرمايد: اگرآن را مي ديدند، چكار مي كردند؟ مي گويند: اگر آن را مي ديدند، بيشتر از آن، دوري مي كردند و بيشتر مي ترسيدند. سرانجام، خداوند مي فرمايد: شما گواه باشيد كه من آنان را بخشيدم. يكي از فرشتگان مي گويد: در ميان آنان، فلاني وجود دارد كه جزو آنان نيست بلكه براي انجام كاري آمده است. خداوند مي فرمايد: آنها كساني هستند كه همنشينشان هم بدبخت نمي شود».

74 ـ كتاب آرامش خاطر و رقت قلب

باب (1): صحت و فراغت

2068. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: الصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ». (بخارى:6412)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «دربارة دو نعمت، بسياري از مردم، دچار ضرر و زيان مي شوند (از آنها بهره برداري نمي كنند): يكي صحت و ديگري، فراغت است».

باب (2): در دنيا بايد مانند مسافر، زندگي كرد

2069ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهمَا قَالَ: أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ρ بِمَنْكِبِي، فَقَالَ: «كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ». وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: إِذَا أَمْسَيْتَ فَلا تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ، وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ، وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ، وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ. (بخارى:6416)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ دستش را بر شانه ام گذاشت و فرمود: «در دنيا مانند مسافر و يا رهگذر، زندگي كن».

راوي مي گويد: ابن عمر رضي الله عنهما مي گفت: هنگامي كه شب شد، منتظر صبح نباش. و هنگامي كه صبح شد، منتظر شب نباش. و از وقت صحت، براي زمان بيماري، بهره برداري كن. همچنين در دوران زندگي، براي مرگ ات، آمادگي كن.

باب (3): آرزوهاي دور و دراز

2070ـ عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: خَطَّ النَّبِيُّ ρ خَطًّا مُرَبَّعًا، وَخَطَّ خَطًّا فِي الْوَسَطِ خَارِجًا مِنْهُ، وَخَطَّ خُطَطًا صِغَارًا إِلَى هَذَا الَّذِي فِي الْوَسَطِ مِنْ جَانِبِهِ الَّذِي فِي الْوَسَطِ، وَقَالَ: «هَذَا الإِنْسَانُ، وَهَذَا أَجَلُهُ مُحِيطٌ بِهِ، أَوْ قَدْ أَحَاطَ بِهِ، وَهَذَا الَّذِي هُوَ خَارِجٌ: أَمَلُهُ، وَهَذِهِ الْخُطَطُ الصِّغَارُ: الأَعْرَاضُ، فَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا، نَهَشَهُ هَذَا، وَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا، نَهَشَهُ هَذَا». (بخارى:6417)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: نبي اكرم ρ مربعي رسم كرد و خطي هم از وسط آن، رسم نمود طوريكه از آن، خارج مي شد. و پيرامون آن قسمت از اين خط كه داخل مربع، قرار داشت، خطهاي كوچكي رسم نمود كه به سوي آن، در حال حركت بودند و فرمود: «اين خط كه داخل مربع قرار دارد، انسان است. و اين مربع، اجل اوست كه وي را احاطه كرده است. اين خط كه خارج از مربع، قرار دارد، آرزوهايش مي باشند. و اين خطهاي كوچك، مسائل و

مشكلات اش هستند. اگر انسان از يكي از اينها نجات پيدا كند، به دام ديگري مي افتد. و اگر از دومي، نجات پيدا كند، به دام آن يكي ديگر، خواهد افتاد».

باب (4): هركس به شصت سالگي برسد، حجت خداوند بر او تمام شده است

2071. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «أَعْذَرَ اللَّهُ إِلَى امْرِئٍ أَخَّرَ أَجَلَهُ حَتَّى بَلَّغَهُ سِتِّينَ سَنَةً». (بخارى:6419)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند براي فردي كه اجلش را به اندازه اي به تأخير بيندازد كه به شصت سالگي برسد، هيچ عذري باقي نگذاشته است».

2072. وَعَنْهُ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «لا يَزَالُ قَلْبُ الْكَبِيرِ شَابًّا فِي اثْنَتَيْنِ: فِي حُبِّ الدُّنْيَا، وَطُولِ الأَمَلِ». (بخارى:6420)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ مي فرمود: «دل انسانهاي كهنسال در دو چيز، همچنان جوان مي ماند: دوستي دنيا و آرزوي طولاني».

باب (5): كاري كه براي رضاي خدا باشد

2073. عَنْ عُتْبَانَ بْنِ مَالِكٍ الأَنْصارِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لَنْ يُوَافِيَ عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَقُولُ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِلاَّ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ». (بخارى:6422)

ترجمه: عتبان بن مالك انصاري مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر بنده اي، روز قيامت در حالي

بيايد كه بخاطر رضاي خدا، لا إله الا الله گفته است، خداوند آتش را بر او حرام مي گرداند».

2074. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ إِلاَّ الْجَنَّةُ». (بخارى:6424)

ترجمه: ابو هريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «خداوند متعال مي فرمايد: هرگاه، يكي از عزيزان بندة مؤمنم را در دنيا قبض روح نمايم و او به نيت اجر و ثواب، صبر كند، نزد من پاداشي جز بهشت ندارد».

باب (6): از بين رفتن صالحان و نيكوكاران

2075. عَنْ مِرْدَاسٍ الأَسْلَمِيِّ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ الأَوَّلُ فَالأَوَّلُ، وَيَبْقَى حُفَالَةٌ كَحُفَالَةِ الشَّعِيرِ، أَوِ التَّمْرِ لا يُبَالِيهِمُ اللَّهُ بَالَةً». (بخارى:6434)

ترجمه: مرداس اسلمي τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «انسانهاي نيكوكار، يكي پس از ديگري مي روند و تفاله هايي مانند تفالة جو يا خرما (افراد بي ارزش) باقي مي مانند كه خداوند به آنها هيچ توجهي نمي نمايد».

باب (7): پرهيز از فتنة مال

2076. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ، لابْتَغَى ثَالِثًا، وَلا يَمْلأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلاَّ التُّرَابُ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ». (بخارى:6436)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «اگر فرزند آدم دو درة

پر از مال و ثروت داشته باشد، به دنبال سومي خواهد رفت. و فقط خاک است که شکم او را پر مي كند و هر کس توبه کند، خداوند توبه اش را مي پذيرد».

باب (8): مال انسان همان است كه جلوتر فرستاده است

2077. عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَيُّكُمْ مَالُ وَارِثِهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ»؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلاَّ مَالُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ، قَالَ: «فَإِنَّ مَالَهُ مَا قَدَّمَ، وَمَالُ وَارِثِهِ مَا أَخَّرَ». (بخارى:6442)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «آيا در ميان شما كسي هست كه مال وارثش را بيشتر از مال خود، دوست داشته باشد»؟ صحابه گفتند: همة ما اموال خود را بيشتر دوست داريم. فرمود: «مال خود انسان، همان مالي است كه در راه خدا، انفاق كرده است و آنچه را كه باقي گذاشته است، مال وارث اش بشمار مي رود».

باب (9): چگونگي زندگي پيامبر ρ و يارانش و روگرداني آنها از دنيا

2078. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: أَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ، إِنْ كُنْتُ لأَعْتَمِدُ بِكَبِدِي عَلَى الأَرْضِ مِنَ الْجُوعِ، وَإِنْ كُنْتُ لأَشُدُّ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ، وَلَقَدْ قَعَدْتُ يَوْمًا عَلَى طَرِيقِهِمِ الَّذِي يَخْرُجُونَ مِنْهُ، فَمَرَّ أَبُو بَكْرٍ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ إِلاَّ لِيُشْبِعَنِي، فَمَرَّ وَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي عُمَرُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا سَأَلْتُهُ إِلاَّ لِيُشْبِعَنِي، فَمَرَّ فَلَمْ يَفْعَلْ، ثُمَّ مَرَّ بِي أَبُو الْقَاسِمِ ρ، فَتَبَسَّمَ حِينَ رَآنِي، وَعَرَفَ مَا فِي نَفْسِي، وَمَا فِي وَجْهِي، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ»! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْحَقْ» وَمَضَى، فَتَبِعْتُهُ، فَدَخَلَ فَاسْتَأْذَنَ، فَأَذِنَ لِي، فَدَخَلَ، فَوَجَدَ لَبَنًا فِي قَدَحٍ، فَقَالَ: «مِنْ أَيْنَ هَذَا

اللَّبَنُ»؟ قَالُوا: أَهْدَاهُ لَكَ فُلانٌ أَوْ فُلانَةُ، قَالَ: «أَبَا هِرٍّ»! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «الْحَقْ إِلَى أَهْلِ الصُّفَّةِ فَادْعُهُمْ لِي». قَالَ: وَأَهْلُ الصُّفَّةِ: أَضْيَافُ الإِسْلامِ، لا يَأْوُونَ إِلَى أَهْلٍ وَلا مَالٍ وَلا عَلَى أَحَدٍ، إِذَا أَتَتْهُ صَدَقَةٌ بَعَثَ بِهَا إِلَيْهِمْ، وَلَمْ يَتَنَاوَلْ مِنْهَا شَيْئًا، وَإِذَا أَتَتْهُ هَدِيَّةٌ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ وَأَصَابَ مِنْهَا وَأَشْرَكَهُمْ فِيهَا، فَسَاءَنِي ذَلِكَ، فَقُلْتُ: وَمَا هَذَا اللَّبَنُ فِي أَهْلِ الصُّفَّةِ؟ كُنْتُ أَحَقُّ أَنَا أَنْ أُصِيبَ مِنْ هَذَا اللَّبَنِ شَرْبَةً أَتَقَوَّى بِهَا، فَإِذَا جَاءَ أَمَرَنِي فَكُنْتُ أَنَا أُعْطِيهِمْ وَمَا عَسَى أَنْ يَبْلُغَنِي مِنْ هَذَا اللَّبَنِ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ ρ بُدٌّ، فَأَتَيْتُهُمْ فَدَعَوْتُهُمْ فَأَقْبَلُوا فَاسْتَأْذَنُوا، فَأَذِنَ لَهُمْ، وَأَخَذُوا مَجَالِسَهُمْ مِنَ الْبَيْتِ، قَالَ: «يَا أَبَا هِرٍّ»! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «خُذْ فَأَعْطِهِمْ». قَالَ: فَأَخَذْتُ الْقَدَحَ، فَجَعَلْتُ أُعْطِيهِ الرَّجُلَ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، فَأُعْطِيهِ الرَّجُلَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ، حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ρ وَقَدْ رَوِيَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ، فَأَخَذَ الْقَدَحَ فَوَضَعَهُ عَلَى يَدِهِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ، فَقَالَ: «أَبَا هِرٍّ»! قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «بَقِيتُ أَنَا وَأَنْتَ» قُلْتُ: صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «اقْعُدْ فَاشْرَبْ». فَقَعَدْتُ فَشَرِبْتُ، فَقَالَ: «اشْرَبْ». فَشَرِبْتُ، فَمَا زَالَ يَقُولُ: «اشْرَبْ»، حَتَّى قُلْتُ: لا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا أَجِدُ لَهُ مَسْلَكًا، قَالَ: «فَأَرِنِي». فَأَعْطَيْتُهُ الْقَدَحَ، فَحَمِدَ اللَّهَ، وَسَمَّى وَشَرِبَ الْفَضْلَةَ. (بخارى:6452)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: سوگند به خدايي كه هيچ معبودي بجز او وجود ندارد، گاهي از شدت گرسنگي، بر شكم ام روي زمين مي خوابيدم. و گاهي هم از شدت گرسنگي، سنگ به شكم ام مي بستم. روزي، كنار راهي كه مردم از آنجا عبور مي كنند، نشستم. نخست، ابوبكر از آنجا گذشت. من صرفاً بخاطر اينكه غذايي به من بدهد و گرسنگي ام را برطرف نمايد، از ايشان در مورد يكي از آيات قران كريم پرسيدم. اما او به راهش ادامه داد بدون اينكه كاري برايم انجام دهد. سپس عمر از كنارم گذشت. باز هم من صرفا به خاطر ايكه غذايي به من بدهد و گرسنگي ام

را برطرف نمايد، از ايشان هم در مورد يكي از آيات قران كريم پرسيدم. او هم به راهش ادامه داد بدون اينكه كاري برايم انجام دهد. سرانجام، ابوالقاسم ρ از كنارم گذشت. ايشان، هنگامي كه مرا مي ديد، تبسم نمود و از چهره ام به آنچه كه در درونم مي گذشت، پي برد. سپس فرمود: «اي ابو هره»! گفتم: آماده ي خدمتم اي رسول خدا. فرمود: «با من بيا». و به راه افتاد. من هم به دنبالش براه افتادم تا اينكه وارد منزل اش شد و اجازه خواست. آنگاه به من نيز اجازة ورود داد. هنگامي كه وارد خانه شد، ليوان شيري در آنجا ديد. پرسيد: «اين شير از كجاست»؟ گفتند: فلان مرد يا فلان زن، آن را به شما هديه كرده است. فرمود: «ابوهريره»! گفتم: اي رسول خدا! آمادة خدمت ام. فرمود: «خودت را به اهل صفه برسان و آنان را نيز نزد من بياور».

قابل ياد آوري است كه اهل صفه، ميهمانان اسلام بودند. آنان خانواده و مالي نداشتند و نزد كسي هم نمي رفتند. هر گاه، زكاتي به نبي اكرم ρ مي دادند، آنرا براي آنان مي فرستاد و خودش از آن، استفاده نمي كرد. و هرگاه، هديه اي به ايشان مي دادند، آنها را با آن، شريک مي گرداند. يعني خودش از آن استفاده مي كرد و مقداري از آنرا هم براي آنها مي فرستاد.

بهر حال، اين سخن پيا مبر ρ مرا اندوهگين ساخت و با خود گفتم: مگر اين شير، چقدر است كه اهل صفه را هم بياورم؟ بايد اين شير را به من مي دادند تا جرعه اي از آن بنوشم و تقويت شوم. اگر آنها بيايند حتماً رسول خدا ρ به من دستور مي دهد تا به آنان شير بدهم و چه بسا كه به من، چيزي نرسد.

اما چاره اي جز اطاعت از خدا و رسولش نداشتم. لذا نزد آنان رفتم و آنها را دعوت نمودم. آمدند و اجازة ورود خواستند. رسول خدا ρ به آنان اجازه داد. و آنها هم وارد خانه شدند و نشستند. پيا مبر اكرم ρ فرمود: «اي ابا هِر»! گفتم: آ مادة خدمتم اي رسول خدا. فرمود: «شيرها را بردار و به

آنها بده» . من ليوان را برداشتم و شروع به شير دادن نمودم. هنگامي كه ليوان را به يكي از آنها مي دادم، او آنقدر مي نوشيد كه سيراب مي شد و ليوان را به من بر مي گرداند. سپس به ديگري مي دادم او نيز آنقدر مي نوشيد كه سيراب مي شد و ليوان را به من بر مي گرداند. من اين كار را همچنان ادامه دادم تا اينكه در حالي به نبي اكرم ρ رسيدم كه همة آنان، سيراب شده بودند. آنگاه، پيامبر اكرم ρ ليوا ن را از من گرفت و روي دستش گذاشت و با تبسم، به من نگاه كرد و فرمود: «ابا هِر»! گفتم: آمادة خدمتم اي رسول خدا. فرمود: «فقط من و تو مانده ايم». گفتم: درست است اي رسول خدا. فرمود: «بنشين و بنوش». من هم نشستم و نوشيدم. دوباره فرمود: «بنوش». وآنقدر اين كلمه را تكرار نمود كه گفتم: نه، سوگند به ذاتي كه تو را به حق، فرستاده است، جايي براي نوشيدن ندارم. فرمود: «پس ليوان را به من بده». ليوان را به ايشان دادم. آنحضرت ρ بعد از حمد و ثنا و بسم الله گفتن، باقيماندة آن شيرها را نوشيد.

2079. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوتًا». (بخاری:6460)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسو ل الله ρ فرمود: «خدايا! آل محمد را به اندازة سد رمق، روزي بده».

باب (10): مداومت و اعتدال در كارها

2080. وَعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لَنْ يُنَجِّيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ». قَالُوا: وَلا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «وَلا أَنَا إِلاَّ أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ. سَدِّدُوا وَقَارِبُوا، وَاغْدُوا وَرُوحُوا، وَشَيْءٌ مِنَ الدُّلْجَةِ، وَالْقَصْدَ الْقَصْدَ تَبْلُغُوا». (بخاری:6463)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هيچ يك از شما را اعمالش نجات نمي دهد».

صحابه عرض كردند: حتي شما را اي رسول خدا؟! فرمود: «مرا هم اعمالم نجات نمي دهند مگر اينكه رحمت خداوند، شامل حالم شود. شما به نيت اجر و ثواب، عمل كنيد و راه اعتدال را در پيش گيريد و صبح و شام و قسمتي از شب را در عبادت، بگذرانيد و براي رسيدن به هدف، ميانه روي را پيشة خود سازيد».

2081. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا: أَنَّهَا قَالَتْ: سُئِلَ النَّبِيُّ ρ: أَيُّ الأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: «أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ». (بخارى:6465)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: از نبي اكرم ρ پرسيدند: محبوبترين عمل، نزد خداوند چيست؟ فرمود: «عملي كه دوام بيشتري داشته باشد اگر چه اندك باشد».

باب (11): اميد توأم با ترس

2082. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «لَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمْ يَيْئَسْ مِنَ الْجَنَّةِ وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَذَابِ لَمْ يَأْمَنْ مِنَ النَّارِ». (بخارى:6469)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول خدا ρ مي فرمود: «اگر كافر، تمام رحمت هاي خدا را مي دانست، از بهشت، نااميد نمي شد. و اگر مسلمان، تمام عذاب هاي الهي را مي دانست، خود را از آتش، در امان نمي دانست».

باب (12): دربارة حفظ زبان و اينكه هركس، به خدا و روز قيامت، ايمان دارد بايد سخن شايسته بگويد يا سكوت نمايد

2083. عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ τ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ يَضْمَنْ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ، أَضْمَنْ لَهُ الْجَنَّةَ». (بخارى:6474)

ترجمه: از سهل بن سعد τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هركس، به من ضمانت دهد كه دهان و شرمگاهش را حفظ كند، من هم بهشت را برايش ضمانت مي كنم».

2084. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ، لا يُلْقِي لَهَا بَالاً، يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ، لا يُلْقِي لَهَا بَالاً، يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ». (بخارى:6478)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «بنده، سخني در جهت رضاي خدا به زبان مي آورد بدون اينكه به آن، فكر كند. ولي خداوند به وسيلة آن سخن، به درجاتش مي افزايد. همچنين بنده، سخني در جهت ناخشنودي خدا به زبان مي آورد بدون اينكه به آن توجه كند. ولي به وسيلة آن سخن، در جهنم، سقوط مي كند».

باب (13): اجتناب از گناهان

2085. عَنْ أَبِي مُوسَى τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ، كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا، فَقَالَ: رَأَيْتُ الْجَيْشَ بِعَيْنَيَّ، وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْعُرْيَانُ، فَالنَّجَا النَّجَاءَ، فَأَطَاعَتْهُ طَائِفَةٌ فَأَدْلَجُوا عَلَى مَهْلِهِمْ فَنَجَوْا، وَكَذَّبَتْهُ طَائِفَةٌ فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَاجْتَاحَهُمْ». (بخارى:6482)

ترجمه: از ابوموسي اشعري τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «مثال من و آنچه كه خداوند مرا بدان فرستاده است، مانند مردي است كه نزد قومي مي آيد و مي گويد: من با چشمان خودم، لشكر (دشمن) را ديدم و صراحتا خطر را به شما اعلام مي كنم. بشتابيد، بشتابيد. پس تعدادي از آنها از او اطاعت كردند و شب هنگام بدون عجله، حركت كردند. در نتيجه، نجات يافتند. اما گروهي ديگر او را تكذيب

كردند. لذا لشكر، بطور ناگهاني به آنها يورش برد و آنان را نابود ساخت».

باب (14): دوزخ با هواهاي نفساني، احاطه شده است

2086. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ، وَحُجِبَتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ». (بخارى:6487)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «آتش، در حجاب هواهاي نفساني و بهشت، در حجاب دشواريها است». يعني هركس بدنبال هواهاي نفساني برود، به جهنم، و هركس دشواريها را در راه دين، تحمل كند، به بهشت مي رود.

باب (15): بهشت و دوزخ از بند كفشهايتان به شما نزديكتر اند

2087. عَنْ عَبْدِاللَّهِ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ». (بخارى:6488)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «بهشت و دوزخ از بند كفشهايتان به شما نزديكتر اند».

باب (16): هميشه بايد به اشخاص پايين تر از خود، نگاه كرد نه بالاتر از خود

2088. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى مَنْ فُضِّلَ عَلَيْهِ فِي الْمَالِ وَالْخَلْقِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ». (بخارى:6490)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، يكي از شما فردي را ديد كه به او در مال و جمال، برتري عنايت شده است، به افرادي

که از خودش، در سطح پايين تري قرار دارند، نگاه کند ».

باب (17): ارادة كار نيك و بد

2089. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ فِيمَا يَرْوِي عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ، ثُمَّ بَيَّنَ ذَلِكَ. فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً. فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ. وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً. فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا، كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً». (بخارى:6491)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اکرم ρ به نقل از پروردگارش فرمود: «خداوند، نيکي ها و بديها را مشخص نموده و آنها را بيان کرده است. پس هرکس، اراده نمايد که کار نيکي انجام دهد ولي آنرا عملي نکند، خداوند براي او نزد خودش، يک نيکي کامل، ثبت مي نمايد. و اگر قصد انجام عمل نيکي را بنمايد و به آن، عمل کند، خداوند نزد خود، ده تا هفت صد نيکي و چندين برابر بيشتر از اين، برايش ثبت مي نمايد. و هرکس، قصد انجام عمل بدي را بکند و آنرا عملي نسازد، خداوند، يک نيکي کامل، نزد خود، برايش ثبت مي کند. و اگر قصد انجام عمل بدي را بنمايد و مرتکب آن شود، خداوند برايش يک بدي، ثبت مي نمايد».

باب (18): از بين رفتن امانت داري

2090. عَنْ حُذَيْفَةُ τ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ρ حَدِيثَيْنِ، رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا، وَأَنَا أَنْتَظِرُ الآخَرَ، حَدَّثَنَا: «أَنَّ الأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ، ثُمَّ عَلِمُوا

مِنَ الْقُرْآنِ ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ». وَحَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِهَا فَقَالَ: «يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ، فَتُقْبَضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ، فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ أَثَرِ الْوَكْتِ، ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ، فَتُقْبَضُ فَيَبْقَى أَثَرُهَا مِثْلَ الْمَجْلِ، كَجَمْرٍ دَحْرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَنَفِطَ، فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ، فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبَايَعُونَ، فَلا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الأَمَانَةَ، فَيُقَالُ: إِنَّ فِي بَنِي فُلانٍ رَجُلاً أَمِينًا، وَيُقَالُ: لِلرَّجُلِ: مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ». وَلَقَدْ أَتَى عَلَيَّ زَمَانٌ وَمَا أُبَالِي أَيَّكُمْ بَايَعْتُ، لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا رَدَّهُ عَلَيَّ الإِسْلامُ، وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ أُبَايِعُ إِلاَّ فُلانًا وَفُلانًا».

(بخاری: 6497)

ترجمه: حذيفه τ مي گويد: رسول الله ρ دو حديث براي ما بيان فرمود كه يكي از آنها را مشاهده نموده ام و منتظر ديگري هستم. رسول خدا ρ فرمود: «همانا امانت داري در ريشه ي دلهاي مردم، قرار داده شده است. سپس، اين مطلب را از قر آن و سنت هم دانستند». همچنين پيامبر خدا ρ دربارة از ميان رفتن امانت داري سخن گفت و فرمود: «روزي خواهد آمد كه فرد مي خوابد و امانت داري از قلب اش برداشته مي شود طوريكه اثر آن، مثل يک نقطة كم رنگ در قلب اش باقي مي ماند. سپس بار ديگر كه مي خوابد، امانت داري بطور كلي از قلبش برداشته مي شود و فقط اثر آن، مانند اثري كه بر دست كارگر است، با قي مي ماند. مانند اينكه شما اخگري را روي پايتان بغلطانيد و پايتان، باد كند. شما آنرا برآمده مي بينيد اما درحقيقت، چيزي در آن وجود ندارد. مردم با يكديگر، داد و ستد مي كنند اما كسي پيدا نمي شود كه امانت را برگرداند. تا جايي كه مردم مي گويند: در فلان قبيله، مردي بسيار امانت دار وجود دارد. و همچنين در باره ي يک شخص مي گويند: چقدر عاقل، زيرک و زرنگ است در حالي كه در قلب اش به اندازه ي يك دانه ي خردل، ايمان وجود ندارد» .

حذيفه τ مي گويد: «زماني بودكه از داد وستد با هر يک از شما هيچ پروايي نداشتم. زيرا اگر طرف معامله، مسلمان بود، اسلامش باعث مي شد تا امانت را برگرداند. و اگر نصراني بود، حاكم اش امانت را به من برمي گرداند. اما امروز، بجز فلاني و فلاني، با كسي ديگر، داد و ستد نمي كنم».

2091. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «إِنَّمَا النَّاسُ كَالإِبِلِ الْمِائَةِ، لاتَكَادُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً». (بخارى:6498)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ مي فرمود: «مردم مانند صد شتري هستند كه يک سواري در ميان آنها يا فت نمي شود». يعني همانطور كه در ميان صد شتر ، يک شتر خوب براي سواري پيدا نمي شود، در ميان اين همه انسان، يک نفر براي دوستي و رفاقت يا فت نمي شود.

باب (19): رياكاري و شهرت طلبي

2092. عَنْ جُنْدَبٍ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ، وَمَنْ يُرَائِي يُرَائِي اللَّهُ بِهِ». (بخارى:6499)

ترجمه: جندب τ مي گويد: «نبي اكرم ρ فرمود: «هركس كه بدنبال شهرت باشد، خداوند دست اش را رو مي نمايد. و هركس، رياكاري كند، خداوند ريا كاري اش را آشكار مي سازد».

باب (20): تواضع و فروتني

2093. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ اللَّهَ قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي

بِهَا، وَإِنْ سَأَلَنِي لأُعْطِيَنَّهُ، وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ، وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ». (بخاری:6502)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «خداوند متعال مي فرمايد: هركس، با دوستان من دشمني كند، من با او اعلام جنگ مي نمايم. و بنده ام با هيچ چيز محبوبي نزد من به اندازه ي انجام آنچه كه بر او فرض قرار داده ام، به من نزديك نمي شود. و همچنان با انجام نوافل به من تقرب مي جويد تا اينكه محبوب من قرار مي گيرد. پس هنگامي كه مورد محبت ام قرار گرفت، من گوش، چشم، دست و پايش مي شوم كه بوسيله ي آنها مي شنود و مي بيند و مي گيرد و راه مي رود. و اگر از من طلب كند، به او عطا مي كنم و اگر پناه بخواهد، او را پناه مي دهم. و در هر كاري كه مي خواهم انجام دهم، به اندازه ي قبض روح مؤمني كه مرگ را نمي پسندد و من هم آزارش را نمي پسندم، متردد نمي شوم».

باب (21): هركس، آرزوي ديدار خدا را داشته باشد، خدا نيز مشتاق ديدارش خواهد بود

2094. عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ، أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». قَالَتْ عَائِشَةُ . أَوْ بَعْضُ أَزْوَاجِهِ .: إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ، قَالَ: «لَيْسَ ذَاكِ، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ. فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ، فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ. وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حُضِرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ. كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ». (بخاری:6507)

ترجمه: عباده بن صامت τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هركس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد. و هركس كه ملاقا ت خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست ندارد».

عايشه رضي الله عنها يا يكي ديگر از همسران نبي اكرم ρ گفت: ما مرگ را دوست نداريم. رسول خدا ρ فرمود: «هدف، اين نيست. بلكه هنگامي كه مرگ به سراغ مؤمن بيايد، او را به خشنودي و بخشش الهي، بشارت مي دهند. در اين هنگام، هيچ چيزي برايش از آنچه كه در انتظارش هست، محبوبتر نيست. پس او ملاقات خدا را دوست دارد و خدا هم ملاقات او را دوست دارد. اما هنگامي كه مرگ كافر فرا رسد، او را به عذاب الهي، بشارت مي دهند. لذا هيچ چيزي برايش از آن چه كه در انتظارش مي باشد، ناگوارتر نيست. اينجاست كه او ملاقات خدا را دوست ندارد و خدا هم ملاقات او را دوست ندارد».

باب (22): سكرات موت

2095. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا قَالَتْ: كَانَ رِجَالٌ مِنَ الأَعْرَابِ جُفَاةً يَأْتُونَ النَّبِيَّ ρ فَيَسْأَلُونَهُ: مَتَى السَّاعَةُ؟ فَكَانَ يَنْظُرُ إِلَى أَصْغَرِهِمْ فَيَقُولُ: «إِنْ يَعِشْ هَذَا، لا يُدْرِكْهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ». (بخارى:6511)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: افرادي خشن از باديه نشينان نزد نبي اكرم ρ مي آمدند و مي پرسيدند: قيا مت كي بر پا مي شود؟ رسول خدا ρ با نگاه كردن به كوچكترين آنها مي فرمود: «اگر اين شخص، زنده بماند، قبل از اين كه پير شود، قيامت شما برايتان برپا خواهد شد».

باب (23): روز قيامت، خداوند زمين را در قبضة خود مي‌گيرد

2096. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «تَكُونُ الأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُبْزَةً وَاحِدَةً، يَتَكَفَّؤُهَا الْجَبَّارُ بِيَدِهِ كَمَا يَكْفَأُ أَحَدُكُمْ خُبْزَتَهُ فِي السَّفَرِ، نُزُلاً لأَهْلِ الْجَنَّةِ». فَأَتَى رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالَ: بَارَكَ الرَّحْمَنُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَلا أُخْبِرُكَ بِنُزُلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «بَلَى». قَالَ: تَكُونُ الأَرْضُ خُبْزَةً وَاحِدَةً، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ρ. فَنَظَرَ النَّبِيُّ ρ إِلَيْنَا، ثُمَّ ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَلا أُخْبِرُكَ بِإِدَامِهِمْ؟ قَالَ: إِدَامُهُمْ بَالامٌ وَنُونٌ، قَالُوا: وَمَا هَذَا؟ قَالَ: ثَوْرٌ وَنُونٌ يَأْكُلُ مِنْ زَائِدَةِ كَبِدِهِمَا سَبْعُونَ أَلْفًا. (بخارى:6520)

ترجمه: از ابوسعيد خدري τ روايت است که نبي اکرم ρ فرمود: «زمين در روز قيامت به يک قرص نان، تبديل مي شود و خداوند جبار آنرا با دست اش مي گرداند و بعنوان مهماني به اهل بهشت، تقديم مي نمايد همانطورکه يکي از شما ناني را که در سفر مي پزد، از اين دست به آن دست مي کند و جمع و جور مي نمايد». پس از آن، مردي از يهوديان آمد و گفت: اي ابو القاسم! خداوند تو را مبارك گرداند. آيا از مهماني اهل بهشت در روز قيامت، تو را مطلع نسازم؟ فرمود: «بلي». آن مرد، همانگونه که نبي اکرمρ فرموده بود، گفت: زمين به يک قرص نان، تبديل مي شود. نبي اکرم ρ بسوي ما نگاه کرد و خنديد تا جايي که دندانهاي مبارک اش، آشکار شد. آنگاه مرد يهودي گفت: آيا از خورش بهشتيان تو را باخبر نسازم؟ خورش آنها بالام و ماهي است. صحابه پرسيدند: آن، چيست؟ مرد گفت: ماهي وگاوي هستند که ازگوشه ي کبد آنها هفتاد هزار نفر مي خورند.

2097. عن سَهْلِ بْنَ سَعْدٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ عَفْرَاءَ، كَقُرْصَةِ نَقِيٍّ». قَالَ سَهْلٌ أَوْ غَيْرُهُ: لَيْسَ فِيهَا مَعْلَمٌ لأَحَدٍ. (بخارى:6521)

ترجمه: سهل بن سعد τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «روز قيامت، مردم روي زميني كاملا سفيدكه مانند نان آردِ بدون سبوس است، حشرخواهند شد». سهل يا يكي ديگر از راويان مي گويد: در آن زمين، هيچ كس، خط و نشاني ندارد.

باب (24): روز محشر

2098. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلاثِ طَرَائِقَ، رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ، وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ، وَثَلاثَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَأَرْبَعَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَعَشَرَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَيَحْشُرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارُ، تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا، وَتَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا، وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا، وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا». (بخارى:6522)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مردم در سه گروه، حشر خواهند شد: گروهي در بيم و اميد به سر مي برند. و گروهي ديگر هستند كه هر دو نفر، سه نفر، چهار نفر و ده نفر آنان بر يک شتر، سوار خواهند شد. و باقيماندة آنان را كه گروه سوم هستند، آتش جمع مي كند و هركجا هنگام ظهر يا شب بخوابند با آنها توقف مي كند و صبح و شام با آنان خواهد بود».

2099. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «تُحْشَرُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً». قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ، يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ؟ فَقَالَ: «الأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهِمَّهُمْ ذَاكِ». (بخارى:6527)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «پا لخت، عريان و بدون ختنه، حشر خواهيد شد». عايشه رضي الله عنها مي گويد: گفتم: «اي رسول خدا! مردان و زنان، باهم حشر مي شوند و به يگديگر، نگاه مي كنند؟! فرمود: «مسئله دشوارتر از آن است كه كسي در اين فكر باشد». (به ديگري نگاه كند).

باب (25): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (آيا آنان فكر نمي كنند كه در روز بزرگي برانگيخته مي شوند، روزي كه مردم در پيشگاه پروردگارشان حاضر مي شوند)

2100. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ: يَرَقُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَذْهَبَ عَرَقُهُمْ فِي الأَرْضِ سَبْعِينَ ذِرَاعًا، وَيُلْجِمُهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ آذَانَهُمْ». (بخارى:6532)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «روز قيامت، مردم به اندازه اي عرق مي كنند كه عرق به گوشهايشان مي رسد و هفتاد ذراع در زمين فرو مي رود».

باب (26): قصاص در روز قيامت

2101. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ بِالدِّمَاءِ». (بخارى:6533)

ترجمه: عبدالله بن مسعود τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «نخستين، فيصله اي كه در (روز قيامت) ميان انسانها صورت مي گيرد، در مورد خونها (قتلها) است».

باب (27): توصيف بهشتيان و دوزخيان

2102. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُما قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَأَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ، جِيءَ بِالْمَوْتِ، حَتَّى يُجْعَلَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، لا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ لا مَوْتَ،

فَيَزْدَادُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَرَحًا إِلَى فَرَحِهِمْ، وَيَزْدَادُ أَهْلُ النَّارِ حُزْنًا إِلَى حُزْنِهِمْ». (بخاری:6548)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هنگامي كه بهشتيان به بهشت، و جهنميان به جهنم مي روند، مرگ را مي آورند و ميان بهشت و دوزخ، ذبح مي كنند و يک منادي، ندا مي دهدكه: اي بهشتيان! بعد از اين، مرگي وجود ندارد. و اي دوزخيان! بعد از اين، مرگي وجود ندارد. در نتيجه، بهشتيان بيش از پيش، خوشحال، و دوزخيان بيش از پيش غمگين مي شوند».

2103. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لا نَرْضَى، وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَبِّ، وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا». (بخاری:6549)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «خداوند متعال خطاب به بهشتيان مي فرمايد: اي بهشتيان! آنان مي گويند: لبيك اي پروردگار ما! آمادة خدمتيم. مي فرمايد: آيا راضي و خشنود هستيد؟ مي گويند: چرا راضي نباشيم؟ تو به ما نعمت هايي ارزاني داشته اي كه به هيچ يک از مخلوقات ات عنايت نكرده اي. خداوند مي فرمايد: بهتر از اين، به شما عنايت مي كنم. آنان مي گويند: پروردگارا! چه چيزي بهتر از اين است؟ مي فرمايد: رضايت و خشنودي ام را شامل حال شما مي گردانم و بعد از آن، هرگز از شما ناخشنود نمي شوم».

2104. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَا بَيْنَ مَنْكِبَيِ الْكَافِرِ مَسِيرَةُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ للرَّاكِبِ الْمُسْرِعِ». (بخاری:6553)

ترجمه: از ابو هريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «فاصلة ميان دو شانة كافر به اندازة مسافتي است كه يک سوارِ با شتاب، در سه روز، طي مي كند».

2105. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ النَّارِ بَعْدَ مَا مَسَّهُمْ مِنْهَا سَفْعٌ، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، فَيُسَمِّيهِمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ: الْجَهَنَّمِيِّينَ». (بخاری:6559)

ترجمه: انس بن مالک τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «گروهي بعد از اينكه آتش آنها را سوخته و سياه كرده است، از دوزخ بيرون مي آيند و وارد بهشت مي شوند. پس بهشتيان، آنان را جهنميان مي نامند».

2106. عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ: رَجُلٌ عَلَى أَخْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَتَانِ يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاغُهُ، كَمَا يَغْلِي الْمِرْجَلُ وَالْقُمْقُمُ». (بخاری:6562)

ترجمه: نعمان بن بشير τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «آسان ترين عذاب جهنميان در روز قيامت از آنِ شخصي است كه دو اخگر در گودي كف پاهايش گذاشته مي شود كه بر اثر آن، مغز سرش بجوش مي آيد همانگونه كه ديگ و ظرف عطار مي جوشد».

2107. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ: النَّبِيُّ ρ: «لا يَدْخُلُ أَحَدٌ الْجَنَّةَ إِلاَّ أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ لَوْ أَسَاءَ، لِيَزْدَادَ شُكْرًا، وَلا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ إِلاَّ أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ لَوْ أَحْسَنَ، لِيَكُونَ عَلَيْهِ حَسْرَةً». (بخاری:6569)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «هيچ كس وارد بهشت نمي شود مگر اينكه جايش در دوزخ در صورتيكه بد كردار مي بود، به او نشان داده مي شود تا بيشتر سپاسگزاري كند. و همچنين هيچ كس وارد دوزخ نمي شود مگر اينكه جايش در

بهشت در صورتيكه نيك كردار مي بود، به او نشان داده مي شود تا باعث حسرت وي گردد».

باب (28): درباره حوض (كوثر)

2108. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ، مَاؤُهُ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ، وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ، وَكِيزَانُهُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ، مَنْ شَرِبَ مِنْهَا فَلا يَظْمَأُ أَبَدًا». (بخارى:6579)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «حوض من به اندازة مسافت يک ماه راه است. آبش، سفيدتر از شير، و بويش، خوشبوتر از مشک و پارچ هايش به اندازة ستارگان آسمان است. هركس از آن پارچ ها، آب بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد».

2109. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «أَمَامَكُمْ حَوْضٌ كَمَا بَيْنَ جَرْبَاءَ وَأَذْرُحَ». (بخارى:6577)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «پيش روي شما حوضي وجود دارد كه به اندازة مسافت ميان دو روستاي جَرباء و أذرُح است». (برخي گفته اند: جرباء و أذرح دو روستا در شام اند كه فاصلة ميان آنها سه شبانه روز، راه است).

2110. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّ قَدْرَ حَوْضِي كَمَا بَيْنَ أَيْلَةَ وَصَنْعَاءَ مِنَ الْيَمَنِ، وَإِنَّ فِيهِ مِنَ الأَبَارِيقِ كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ». (بخارى:6580)

ترجمه: انس بن مالک τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «بزرگي حوض من به اندازة مسافت ميان أيله و صنعاي يمن، و تعداد پارچ هاي آن، به اندازة ستارگان آسمان است».

2111. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «بَيْنَا أَنَا قَائمٌ إِذَا زُمْرَةٌ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ، خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، فَلا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلاَّ مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ». (بخاری:6587)

ترجمه: ابوهريره τ روايت مي كندكه نبي اكرم ρ فرمود: «در حالي كه (كنار حوض) ايستاده ام، ناگهان چشم ام به گروهي مي افتد و آنها را مي شناسم. در اين هنگام، مردي از ميان من و آنان، بيرون مي آيد و (به آنان) مي گويد: بياييد. من مي گويم: كجا؟ مي گويد: به خدا سوگند كه بسوي آتش. مي گويم: آنان چكار كرده اند؟ مي گويد: آنها بعد از تو به پشت سرشان برگشتند و مرتد شدند. سپس ناگهان، گرو هي ديگر، آشكار مي شود و هنگامي كه آنها را مي شناسم، مردي از ميان من و آنان بيرون مي آيد و (به آنان) مي گويد: بياييد. مي گويم: كجا؟ مي گويد: سو گند به خدا كه بسوي آتش. مي گويم: چكار كرده اند؟ مي گويد: آنان بعد از تو به پشت سرشان برگشتند و مرتد شدند. فكر نمي كنم كه از ميان آنان، جز افراد كمي كه به اندازة تعداد شتران سرگردان هستند، كسي نجات پيدا كند».

2112. عَنْ حَارِثَةَ بْنِ وَهْبٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ وَذَكَرَ الْحَوْضَ فَقَالَ: «كَمَا بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَصَنْعَاءَ». (بخاري:6591)

ترجمه: حارثه بن و هب τمي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ سخن از حوض به ميان آورد و فرمود: «به اندازة مسافت ميان مدينه و صنعاء است».

75 ـ كتاب قضا و قدر

باب (1): پس از نوشته شدن علم خداوند، قلم ها خشك شده اند

2113. عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ τ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُعْرَفُ أَهْلُ الْجَنَّةِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: فَلِمَ يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ؟ قَالَ: «كُلٌّ يَعْمَلُ لِمَا خُلِقَ لَهُ أَوْ لِمَا يُسِّرَ لَهُ». (بخارى:6596)

ترجمه: از عمران بن حُصين τ روايت است كه مردي گفت: اي رسول خدا! آيا بهشتيان و دوزخيان، مشخص شده اند؟ فرمود: «بلي». آن مرد گفت: پس چه نيازي به اعمال است؟ فرمود: «هركس، عملي را انجام مي دهد كه براي آن، آفريده شده است. و يا هركس، همان كاري را انجام مي دهد كه برايش ميسر است».

(همچنين هيچ كس بهشتي و يا دوزخي بودن خود را نمي داند. لذا همه ي افراد، مكلف اند كه عمل كنند).

باب (2): امر خداوند، مقدّر و شدني است

2114. عَنْ حُذَيْفَةَ τ قَالَ: لَقَدْ خَطَبَنَا النَّبِيُّ ρ خُطْبَةً، مَا تَرَكَ فِيهَا شَيْئا إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ إِلاَّ ذَكَرَهُ، عَلِمَهُ مَنْ عَلِمَهُ، وَجَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ، إِنْ كُنْتُ لأَرَى الشَّيْءَ قَدْ نَسِيتُ، فَأَعْرِفُ مَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ إِذَا غَابَ عَنْهُ فَرَآهُ فَعَرَفَهُ. (بخارى:6604)

ترجمه: حذيفه τ مي گويد: رسول الله ρ براي ما خطبه اي ايراد كردند و در آن، تمام اموري (فتنه هايي) را كه تا روز قيامت، اتفاق مي افتد، بيان نمودند. بعضي، سخنان آنحضرت ρ را فهميدند و برخي ديگر نفهميدند. من هرگاه، چيزي را ببينم كه فراموش كرده ام، بياد مي آورم. چنانكه اگر فردي چيزي را ببيند و با فاصله گرفتن از آن،

آنرا فراموش کند، هنگامي که آنرا مي بيند، بيادش مي آيد.

باب (3): نذر، بنده را بسوي قضا و قدر، سوق مي دهد

2115. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا يَأْتِ ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قَدْ قَدَّرْتُهُ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ الْقَدَرُ وَقَدْ قَدَّرْتُهُ لَهُ، أَسْتَخْرِجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ». (بخارى:6609)

ترجمه: ابوهريرهτ مي گويد: نبي اکرم ρ فرمود: (خداوند متعال مي فرمايد): «نذر براي بني آدم، چيزي را که مقدر کرده ام، تغيير نمي دهد. ولي تقدير است که انسان را به سوي نذري سوق مي دهد که من برايش مقدر نموده ام و بوسيلة آن، چيزي از دست بخيل، بيرون مي آورم».

باب (4): معصوم، کسي است که خداوند او را حفظ نمايد

2116. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَا اسْتُخْلِفَ خَلِيفَةٌ إِلاَّ لَهُ بِطَانَتَانِ: بِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالْخَيْرِ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ. وَبِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالشَّرِّ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ، وَالْمَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ». (بخارى:6611)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: نبي اکرم ρ فرمود: «هيچ خليفه اي به خلافت نمي رسد مگر اينکه دو همنشين دارد که يکي از آنها او را وادار به نيکي مي کند و به سوي آن فرا مي خواند و ديگري او را وادار به بدي کرده و بسوي آن فرا مي خواند. و معصوم، کسي است که خداوند او را حفظ نمايد».

باب (5): خداوند، ميان انسان و قلب اش (آرزوهايش) فاصله مي اندازد

2117. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كَثِيرًا مِمَّا كَانَ النَّبِيُّ ρ يَحْلِف: «لا وَمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ». (بخاری:6617)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: بسياري از سوگندهاي نبي اكرم ρ چنين بودند كه مي فرمود: «نه، و سو گند به ذاتي كه دلها را از يک حالت به حالتي ديگر، تغيير مي دهد».

76 ـ كتاب سوگندها و نذرها

باب (1): دربارة اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد: (خداوند، شما را بخاطر سوگندهاي غير ارادي تان مؤاخذه نمي كند)

2118. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ، لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ، فَإِنَّكَ إِنْ أُوتِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ وَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ». (بخاری:6622)

ترجمه: عبدالرحمن بن سمره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «اي عبدالرحمن بن سمره! درخواست امارت نكن. زيرا اگر بعد از درخواست، به امارت برسي، با آن، (امارت) تنها خواهي ماند. اما اگر بدون درخواست، به امارت برسي، خداوند تو را ياري خواهد كرد. و اگر براي انجام كاري، سوگند ياد كردي و خلاف آنرا بهتر دانستي، پس كفارة سوگندت را ادا كن و همان كار بهتر را انجام بده».

2119ـ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «وَاللَّهِ لأَنْ يَلِجَّ أَحَدُكُمْ بِيَمِينِهِ فِي أَهْلِهِ آثَمُ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُعْطِيَ كَفَّارَتَهُ الَّتِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ». (بخارى:6624ـ 6625)

ترجمه: ابوهريره τ ميگويد: نبي اكرم ρ فرمود: «ما ديرتر از همه آمده ايم ولي روز قيامت، بر همه، پيشي خواهيم گرفت».

همچنين رسول الله ρ فرمود: «سو گند به خدا كه گناه اصرار ورزيدن بر سوگندي كه يكي از شما براي ضرر رساندن به خانواده اش ياد كرده است، نزد خداوند از گناه سوگند شكستن و پرداخت كفاره اي كه خداوند بر او فرض قرار داده، بيشتر است».

باب (2): پيامبر خدا ρ چگونه سوگند ياد مي كرد؟

2120ـ عن عَبْدِاللَّهِ بْنِ هِشَامٍ τ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ρ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلاَّ مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ». فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَإِنَّهُ الآنَ وَاللَّهِ، لأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «الآنَ يَا عُمَرُ». (بخارى:6632)

ترجمه: عبدالله بن هشامτ مي گويد: ما همراه نبي اكرم ρ بوديم در حالي كه ايشان دست عمر بن خطاب

τ را گرفته بود. عمرτ عرض كرد: اي رسول خدا! شما نزد من از هر چيز ديگري جز خودم، محبوبتري. نبي اكرم ρ فرمود: «نه، سو گند به ذاتي كه جانم در دست اوست تا زماني كه من نزد تو از خودت هم محبوبتر نباشم» (به كمال نخواهي رسيد). عمرτگفت: سوگند به خدا كه تو هم اكنون براي من از خودم هم محبوبتري. نبي اكرم ρ فرمود: «اكنون اي عمر» (به كمال رسيدي).

2121. عَنْ أَبِي ذَرٍّ τ قَالَ: انْتَهَيْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ρ وَهُوَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ يَقُولُ: «هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ، هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ». قُلْتُ: مَا شَأْنِي أَيُرَى فِيَّ شَيْءٌ مَا شَأْنِي؟ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ، فَمَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَسْكُتَ وَتَغَشَّانِي مَا شَاءَ اللَّهُ، فَقُلْتُ: مَنْ هُمْ؟ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: «الأَكْثَرُونَ أَمْوَالاً إِلاَّ مَنْ قَالَ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». (بخارى:6638)

ترجمه: ابوذرτ مي گويد: نزد رسو ل الله ρ رفتم در حالي كه ايشان در سايه ي كعبه نشسته بود و مي فرمود: «سوگند به پروردگار كعبه كه آنها در ضرر و زيان بسر مي برند، سوگند به پروردگار كعبه كه آنهادر ضرر و زيان بسر مي برند».

با خود گفتم: مرا چه شده است؟ آيا رسول خداρ در من چيزي ديده است؟ پس نزد آنحضرت ρ نشستم در حالي كه ايشان همان جمله را تكرار مي كرد. از آنجايي كه غم و اندوه، سراسر وجودم را فرا گرفته بود، نتوانستم سكوت نمايم. لذا گفتم: اي رسول خدا! پدر و مادرم فدايت باد. آنان چه كساني هستند؟ فرمود: «كساني اند كه مال و ثروت زيادي دارند مگر اينكه آنرا اينگونه و اينگونه (در راههاي مختلف خير) انفاق نمايند».

باب (3): اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (مشركين با همة توان خود و با تأكيد هر چه بيشتر، سوگند مي خوردند)

2122. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا يَمُوتُ لأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثَلاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ تَمَسُّهُ النَّارُ، إِلاَّ تَحِلَّةَ الْقَسَمِ». (بخارى:6656)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر مسلماني كه سه فرزند، از دست بدهد، آتش به او نمي رسد مگر به اندازه اي كه قسم خداوند، كفاره شود». (چنانكه فرموده است: «إن منكم الا واردها »يعني هر يک از شما وارد جهنم مي شود به ين معني كه همه ي افراد بدون استثناء از بالاي آن، عبور مي كنند).

باب (4): اگر كسي فراموش كند و سوگندش را بشكند

2123. وَعَنْهُ τ: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لأُمَّتِي عَمَّا وَسْوَسَتْ أَوْ حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ أَوْ تَكَلَّمْ». (بخارى:6664)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند از وسوسه هاي امتم و آنچه كه در دلهايشان مي گذرد تا زماني كه آنها را عملي نكرده اند و يا به زبان نياورده اند، صرف نظر نموده است».

باب (5): نذر كردن براي اطاعت از خداوند است

2124. عَنْ عَائشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلا يَعْصِهِ». (بخارى:6696)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است كه نبي ا كرم ρ فرمود: «هركس، نذر كرد كه از خدا اطا عت كند، پس از او اطا عت نمايد. و هركس، نذر كرد كه از او نافرماني كند، پس نافرماني نكند» (به اين نذرش وفا ننمايد).

باب (6): اگر كسي بميرد و نذري بر ذمه اش باشد

2125. عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ الأَنْصَارِيِّ τ: أَنَّهُ اسْتَفْتَى النَّبِيَّ ρ فِي نَذْرٍ كَانَ عَلَى أُمِّهِ، فَتُوُفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ، فَأَفْتَاهُ أَنْ يَقْضِيَهُ عَنْهَا. (بخارى:6698)

ترجمه: از سعد بن عباده انصاريτ روايت است كه ايشان در باره ي نذري كه بر ذمه ي مادرش بود و قبل از اداي آن، فوت نمود، استفتاء كرد. رسول اكرم ρ به او فتوا داد تا به نيابت از مادرش، آن نذر را ادا كند.

باب (7): نذر كردن براي انجام گناه و چيزي كه توان آنرا ندارد

2126. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ ρ يَخْطُبُ إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ، فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا: أَبُو إِسْرَائِيلَ نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَلا يَقْعُدَ، وَلا يَسْتَظِلَّ، وَلا يَتَكَلَّمَ، وَيَصُومَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «مُرْهُ فَلْيَتَكَلَّمْ، وَلْيَسْتَظِلَّ، وَلْيَقْعُدْ، وَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ». (بخارى:6704)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: روزي نبي اكرمρ در حال سخنراني، مردي را ديد كه ايستاده است. علت اش را پرسيد. گفتند: او ابواسرائيل است. نذر كرده است كه بايستد و ننشيند، زير سايه نرود، حرف نزند و روزه بگيرد. نبي اكرم ρ فرمود: «به او بگوييد تا حرف بزند، زير سايه برود و بنشيند. ولي رو زه اش را كامل كند».

77 ـ كتاب كفارة سوگند

باب (1): صاع مدينه و مُدّ نبي اكرم ρ

2127. عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ τ قَالَ: كَانَ الصَّاعُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ مُدًّا وَثُلُثًا بِمُدِّكُمُ الْيَوْمَ. (بخارى:6712)

ترجمه: صائب ابن يزيد τ مي گويد: صاع، در زمان رسو ل الله ρ به اندازه ي يک و يک سوم مدِّ امروزي شما بود.

2128. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مِكْيَالِهِمْ، وَصَاعِهِمْ، وَمُدِّهِمْ». (بخارى:6714)

ترجمه: انس ابن مالک τ مي گويد: رسو ل الله ρ فرمود: «خدايا! در پيمانه، صاع و مُدّ آنها (اهل مدينه) بركت عنايت كن».

78 ـ كتاب ميراث

باب (1): ميراث فرزند از پدر و مادرش

2129. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِي اللَّه عَنْهمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ». (بخارى:6732)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «سهميه هاي معين شده ي ارث را به صاحبان آنها بدهيد. و باقيماندة آنرا به نزديكترين خويشاوندِ مردِ ميت بدهيد».

باب (2): ميراث دختر پسر با خواهر

2130. عَنْ أَبِي مُوسَى τ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ بِنْتٍ وَابْنَةِ ابْنٍ وَأُخْتٍ، فَقَالَ: لِلْبِنْتِ النِّصْفُ، وَلِلأُخْتِ النِّصْفُ، وَأْتِ ابْنَ مَسْعُودٍ فَسَيُتَابِعُنِي، فَسُئِلَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَأُخْبِرَ بِقَوْلِ أَبِي مُوسَى، فَقَالَ: لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ، أَقْضِي فِيهَا بِمَا قَضَى النَّبِيُّ ρ لِلابْنَةِ النِّصْفُ وَلابْنَةِ ابْنٍ السُّدُسُ، تَكْمِلَةَ الثُّلُثَيْنِ، وَمَا بَقِيَ فَلِلأُخْتِ، فَأَتَيْنَا أَبَا مُوسَى، فَأَخْبَرْنَاهُ بِقَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ، فَقَالَ: لا تَسْأَلُونِي مَا دَامَ هَذَا الْحَبْرُ فِيكُمْ. (بخارى:6736)

ترجمه: از ابو موسي اشعري τ درباره ي ميراث دختر، دختر پسر و خواهر پرسيدند. گفت: نصف را به دختر و نصف ديگر را به خواهر بدهيد. باز هم نزد ابن مسعود برويد. او نيز همين جواب مرا خواهد داد. آنان از ابن مسعودτ پرسيدند و جواب ابوموسي τ را نيز برايش بازگو نمودند. ابن مسعود τ گفت: اگر من هم مانند او قضاوت كنم، گمراه شده و از هدايت يافتگان نيستم. من آنگونه قضاوت مي كنم كه نبي اكرم ρ قضاوت نمود. نصف آنرا به دختر و براي كامل شدن دو سوم، يک ششم آنرا هم به دخترِ پسر و باقيمانده اش را به خواهر بدهيد. راوي مي گويد: سپس نزد ابوموسي آمديم و او را از فتواي ابن مسعود τ مطلع ساختيم. گفت: تا زماني كه اين دانشمند در ميان شماست از من نپرسيد.

باب (3): بردة آزاده شده هر قوم و فرزند دخترشان، جزو همان قوم بشمار مي روند

2131. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». (بخارى:6761)

ترجمه: از انس بن مالك τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «برده ي آزاد شده ي هر قوم، جزو همان قوم بشمار مي رود». يعني به آنان نسبت داده مي شود و آنان از او ارث مي برند.

2132. عَنْ أَنَسٍ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «ابْنُ أُخْتِ الْقَوْمِ مِنْهُمْ، أَوْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». (بخارى:6762)

ترجمه: از انس بن مالك τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «پسرِ خواهر هر قوم، جزو همان قوم، بشمار مي رود».

باب (4): كسي كه خود را به غير پدرش، نسبت دهد

2133. عَنْ سَعْدٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ غَيْرُ أَبِيهِ، فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ». فَذُكِرَ ذَلِكَ لأَبِي بَكْرَةَ، فَقَالَ: وَأَنَا سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ. (بخارى:6767)

ترجمه: سعد بن ابي وقاص τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «هركس كه دانسته، خود را به غير پدرش، نسبت دهد، بهشت بر او حرام خواهد شد».

سپس اين حديث، براي ابوبكره τ بازگوگرديد. وي گفت: من هم با گوشهاي خودم آنرا از رسول الله ρ شنيدم و بخوبي بخاطر دارم.

2134. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ أَبِيهِ فَهُوَ كُفْرٌ». (بخاری:6768)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «از پدرانتان روي گرداني نكنيد (خود را به ديگران نسبت ندهيد). پس هركس از پدرش روي گرداني كند، كفران نعمت كرده است».

79 ـ كتاب حدود

باب (1): زدن با شاخة درخت خرما وكفش

2135. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: أُتِيَ النَّبِيُّ ρ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ، قَالَ: «اضْرِبُوهُ». قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَمِنَّا الضَّارِبُ بِيَدِهِ، وَالضَّارِبُ بِنَعْلِهِ، وَالضَّارِبُ بِثَوْبِهِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ، قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ: أَخْزَاكَ اللَّهُ، قَالَ: «لا تَقُولُوا هَكَذَا، لا تُعِينُوا عَلَيْهِ الشَّيْطَانَ». (بخاری:6777)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: مردي را نزد نبي اكرم ρ آوردند كه شراب خورده بود. رسول الله ρ فرمود: «او را بزنيد». ابوهريره τ مي گويد: تعدادي از ما با دست، تعدادي با كفش و بعضي هم با پارچه، او را زدند. و هنگامي كه برگشت و رفت، يكي از حاضران گفت: خدا تو را رسوا كند. رسول خدا ρ فرمود: «اينگونه نگوييد و شيطان را عليه او كمك نكنيد».

2136. عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ τ قَالَ: مَا كُنْتُ لأُقِيمَ حَدًّا عَلَى أَحَدٍ فَيَمُوتَ، فَأَجِدَ فِي نَفْسِي إِلاَّ صَاحِبَ الْخَمْرِ، فَإِنَّهُ لَوْ مَاتَ وَدَيْتُهُ، وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ لَمْ يَسُنَّهُ. (بخارى:6778)

ترجمه: علي بن ابي طالب τ مي گويد: هركس را كه حد بزنم و در اثر آن، بميرد، ناراحت نمي شوم. جز شراب خوار كه اگر در اثر حد زدن بميرد، ديه اش را پرداخت مي نمايم. زيرا رسول الله ρ حدي را برايش معين نفرمود.

2137. عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ τ: أَنَّ رَجُلاً عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ كَانَ اسْمُهُ عَبْدَاللَّهِ، وَكَانَ يُلَقَّبُ حِمَارًا، وَكَانَ يُضْحِكُ رَسُولَ اللَّهِ ρ، وَكَانَ النَّبِيُّ ρ قَدْ جَلَدَهُ فِي الشَّرَابِ، فَأُتِيَ بِهِ يَوْمًا فَأَمَرَ بِهِ فَجُلِدَ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: اللَّهُمَّ الْعَنْهُ مَا أَكْثَرَ مَا يُؤْتَى بِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «لا تَلْعَنُوهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». (بخارى:6780)

ترجمه: عمر بن خطاب τ مي گويد: در زمان نبي اكرم ρ مردي بنام عبدالله كه ملقب به حمار (الاغ) بود، وجود داشت. او رسول الله ρ را مي خنداند. آنحضرت ρ او را بخاطر شراب خواري، حد زده بود. روزي، همين شخص را (بخاطر شراب خواري) نزد رسول خدا ρآوردند. پيامبراكرم ρ دستور داد تا او را حد بزنند. يكي از حاضران گفت: خدايا! او را لعنت كن. چقدر شراب مي خورد. نبي اكرم ρ فرمود: «او را لعنت نكنيد. بخدا سو گند تا جاييكه من مي دانم او خدا و رسولش را دوست دارد».

باب (2): لعنت كردن دزد

2138. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ، فَتُقْطَعُ يَدُهُ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ». (بخارى:6783)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است که نبي اکرم ρ فرمود: «خداوند، دزد را لعنت کند که با دزديدن تخم مرغ و ريسماني، باعث مي شود تا دست اش قطع گردد».

باب (3): دست دزد، چه وقت بريده مي شود؟

2139. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «تُقْطَعُ الْيَدُ فِي رُبُعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا». (بخاری:6789)

ترجمه: از عايشه رضي الله عنها روايت است که نبي اکرم ρ فرمود: «دست دزد به خاطر يک چهارم دينار و بيشتر از آن، بريده مي شود».

2140. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ يَدَ السَّارِقِ لَمْ تُقْطَعْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ إِلاَّ فِي ثَمَنِ مِجَنٍّ حَجَفَةٍ أَوْ تُرْسٍ. (بخاری:6792)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: در زمان نبي اکرم τ دست دزد فقط در مقابل دزديدن چيزي که به اندازه ي يک سپر، قيمت داشت، قطع مي شد.

2141. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَطَعَ فِي مِجَنٍّ ثَمَنُهُ ثَلاثَةُ دَرَاهِمَ. (بخاری:6796)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: نبي اکرم ρ دست دزدي را بخاطر سپري که قيمت اش سه درهم بود، قطع کرد.

80 ـ كتاب كفار و مرتدين محارب

باب (1): تعزير و تنبيه چه اندازه است؟

2142. عَنْ أَبِي بُرْدَةَ τ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ρ يَقُولُ: «لا يُجْلَدُ فَوْقَ عَشْرِ جَلَدَاتٍ، إِلاَّ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ». (بخاری:6848)

ترجمه: ابوبُرده τ مي گويد: نبي اكرم ρ مي فرمود: «بجز حدودي كه تعداد شلاقهايشان در قرآن و حديث، معين شده است، به هيچ كسي ديگر نبايد بيشتر از ده شلاق زد».

باب (2): متهم كردن بردگان به زنا

2143. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ ρ يَقُولُ: «مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا قَالَ، جُلِدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلاَّ أَنْ يَكُونَ كَمَا قَالَ». (بخاری:6858)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه ابو القاسم ρ مي فرمود: «هركس، برده اش را متهم به زنا كند در حالي كه او چنين گناهي مرتكب نشده است، روز قيامت، شلاق زده خواهد شد مگر اينكه سخنش در مورد او درست باشد».

81 ـ كتاب خون بها

2144. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لَنْ يَزَالَ الْمُؤْمِنُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ دِينِهِ مَا لَمْ يُصِبْ دَمًا حَرَامًا». (بخاری:6862)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «مؤمن تا زماني كه مرتكب خون ناحق نشده باشد در امان بسر مي برد و احتمال مي رود كه توبه اش پذيرفته شود».

2145. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ لِلْمِقْدَادِ: «إِذَا كَانَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ يُخْفِي إِيمَانَهُ مَعَ قَوْمٍ كُفَّارٍ فَأَظْهَرَ إِيمَانَهُ فَقَتَلْتَهُ؟ فَكَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تُخْفِي إِيمَانَكَ بِمَكَّةَ مِنْ قَبْلُ». (بخارى:6865)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ خطاب به مقداد فرمود: «اگر مرد مؤمني، ايمان اش را از كفار، پنهان مي كرد سپس آنرا آشكار ساخت و تو او را به قتل رساندي!! بايد گفت كه تو هم قبلا ايمانت را در مكه پنهان مي كردي».

باب(1) : (هركس، سبب زنده ماندن انساني شود، گويا همة انسانها را زنده نگه داشته است)

2146. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاحَ فَلَيْسَ مِنَّا». (بخارى:7070)

ترجمه: از عبد الله بن عمر رضي الله عنهما روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «هركس، عليه ما اسلحه بردارد، از ما نيست».

باب (2): دربارة اين گفتة خداوند متعال كه مي فرمايد: (فرد در مقابل فرد، و چشم در برابر چشم، قصاص مي شود)

2147. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلاَّ بِإِحْدَى ثَلاثٍ: النَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالْمَارِقُ مِنَ الدِّينِ التَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ». (بخارى:6878)

ترجمه: عبد الله بن مسعود τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هر مسلماني، گواهي دهدكه هيچ معبودي بجز الله، وجود ندارد و من فرستاده ي خدا هستم، ريختن خونش جايز نيست مگر بخاطر يكي از اين سه مورد: اگر انسان ديگري را بكشد،كشته مي شود. فردي كه ازدواج كرده باشد و بعد از آن، مرتكب زنا شود و كسي كه از دين خارج شود و جماعت مسلمانان را رها كند».

باب (3): كسي كه به ناحق به دنبال ريختن خون ديگري باشد

2148. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «أَبْغَضُ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ ثَلاثَةٌ: مُلْحِدٌ فِي الْحَرَمِ، وَمُبْتَغٍ فِي الإِسْلامِ سُنَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ، وَمُطَّلِبُ دَمِ امْرِئٍ بِغَيْرِ حَقٍّ لِيُهَرِيقَ دَمَهُ». (بخاری:6882)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «مبغوض ترين مردم نزد خداوند سه گروه اند: نخست، كساني كه در حرم، ستم و الحاد كنند. دوم: كساني كه در اسلام بدنبال احياء ارزشهاي دوران جاهليت باشند. سوم: كساني كه به ناحق در صدد كشتن ديگران برآيند».

باب (4): كسي كه حق خود را بدون اجازة حاكم از كسي بگيرد و يا قصاص نمايد

2149. عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ρ يَقُوْلُ: «لَوِ اطَّلَعَ فِي بَيْتِكَ أَحَدٌ وَلَمْ تَأْذَنْ لَهُ فَخَذَفْتَهُ بِحَصَاةٍ فَفَقَأْتَ عَيْنَهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ مِنْ جُنَاحٍ». (بخاری:6888)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ مي فرمود: «اگر كسي بدون اجازه، به داخل خانه ات نگاه كرد و تو با پرتاب سنگريزه؛ چشم اش را كور كردي، هيچ گناهي بر تو نيست».

باب (5): خونبهاي انگشتان

2150. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «هَذِهِ وَهَذِهِ سَوَاءٌ». يَعْنِي الْخِنْصَرَ وَالإِبْهَامَ. (بخارى:6896)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «اين و اين با يكديگر، برابرند». و هدف اش اين بود كه انگشت كوچك و شست در خون بها، برابرند.

82 ـ كتاب درخواست توبه از مرتدين و معاندين و جنگيدن با آنها

باب (1): گناه كسي كه به خدا شرك ورزد

2151. عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ τ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنُؤَاخَذُ بِمَا عَمِلْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ؟ قَالَ: «مَنْ أَحْسَنَ فِي الإِسْلامِ لَمْ يُؤَاخَذْ بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَمَنْ أَسَاءَ فِي الإِسْلامِ أُخِذَ بِالأَوَّلِ وَالآخِرِ». (بخارى:6921)

ترجمه: ابن مسعود τ مي گويد: مردي گفت: اي رسول خدا! آيا بخاطر اعمالي كه در دوران جاهليت، انجام داده ايم، مؤاخذه مي شويم؟ پيامبر اكرم ρ فرمود: «هركس در اسلام، خوبي كند (مسلمان واقعي باشد) بخاطر گناهاني كه در دوران جاهليت، انجام داده است، مؤاخذه نمي شود. و هركس، در اسلام، بدي كند (فقط به ظاهر مسلمان باشد) به خاطر گناهان اول و آخرش مؤاخذه مي گردد».

83 ـ كتاب تعبير خواب

باب (1): رؤياي نيكوكاران

2152. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ». (بخارى:6983)

ترجمه: انس بن مالک τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «خواب خوبي را كه فرد نيكوكار مي بيند، يک بخش از چهل و شش بخش نبوت بشمار مي رود».

باب (2): خواب خوب از جانب الله است

2153. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ رُؤْيَا يُحِبُّهَا، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ اللَّهِ، فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيْهَا، وَلْيُحَدِّثْ بِهَا، وَإِذَا رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْرَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ شَرِّهَا وَلا يَذْكُرْهَا لأَحَدٍ، فَإِنَّهَا لا تَضُرُّهُ». (بخارى:6985)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «هرگاه، يكي از شما خوابي ديد كه آنرا دوست دارد، پس بداند كه آن خواب، از جانب الله است. لذا خدا را سپاس گويد و آنرا براي ديگران، تعريف كند. و اگر امر ناپسندي را خواب ديد، پس بداند كه از جانب شيطان است. لذا از شر

آن به خدا پناه ببرد و آنرا براي كسي تعريف نكند. چرا كه در اين صورت، به او ضرري نخواهد رساند».

باب (3): بشارت دهندها

2154. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «لَمْ يَبْقَ مِنَ النُّبُوَّةِ إِلاَّ الْمُبَشِّرَاتُ» قَالُوا: وَمَا الْمُبَشِّرَاتُ؟ قَالَ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ». (بخارى:6990)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ مي فرمود: «از نبوت، چيزي بجز بشارت ها، باقي نمانده است». صحابه پرسيدند: بشارتها چه هستند؟ فرمود: «خوابهاي خوب».

باب (4): كسي كه نبي اكرم ρ را در خواب ببيند

2155. عَنْ أَبَي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ، فَسَيَرَانِي فِي الْيَقَظَةِ، وَلا يَتَمَثَّلُ الشَّيْطَانُ بِي». (بخارى:6993)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «هركس، مرا در خواب ببيند، در بيداري هم (در آخرت) خواهد ديد. شيطان نمي تواند خود را به شكل و صورت من درآورد».

2156. عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ τ: أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لا يَتَكَوَّنُنِي». (بخارى:6997)

ترجمه: ابوسعيد خدري τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «كسي كه مرا در خواب ببيند، همانا خواب درستي ديده است. زيرا شيطان به شكل من در نمي آيد».

باب (5): خواب ديدن در روز

2157. عَنْ أَنَسِ بْنَ مَالِكٍ τ يَقُولُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ρ يَدْخُلُ عَلَى أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ، وَكَانَتْ تَحْتَ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا، فَأَطْعَمَتْهُ، وَجَعَلَتْ تَفْلِي رَأْسَهُ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ρ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، وَهُوَ يَضْحَكُ، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي، عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ مُلُوكًا عَلَى الأَسِرَّةِ . أَوْ مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ». قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ. فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ρ. ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ، وَهُوَ يَضْحَكُ. فَقُلْتُ: مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ» كَمَا قَالَ فِي الأُولَى. قَالَتْ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ. قَالَ: «أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ». فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ فِي زَمَانِ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ، فَهَلَكَتْ. (بخاری:7002)

ترجمه: انس بن مالک τ مي گويد: گاهي رسول خدا ρ نزد ام حرام دختر ملحان كه همسر عباده بن صامت بود، مي رفت. روزي، رسول اكرم ρ به خانه ي ايشان رفت و او بعد از پذيرايي، شرو ع به خاراندن سر مبارک رسول اكر م ρ نمود تا اينكه آنحضرت ρ خواب رفت. سپس بيدار شد در حالي كه مي خنديد.

ام حرام مي گويد: گفتم: اي رسول خدا! چرا مي خندي؟ فرمود: «گروهي از امتيانم به من عرضه شدند كه در راه خدا جهاد مي كنند. آنان بر پشت اين دريا سوار مي شوند و مانند پادشاهاني هستند كه بر تختها نشسته اند». ام حرام مي گويد: گفتم: اي رسول خدا! از خداوند بخواه كه مرا جزو آنان قرار دهد. پيا مبر اكرم ρ هم برايش دعا كرد.

دوباره آنحضرت ρ سرش را گذاشت (خوابيد). و هنگامي كه بيدار شد، مي خنديد. ام حرام مي گويد: گفتم: اي رسول خدا! چرا مي خندي؟ فرمود: «گروهي از امتيانم به من عرضه شدند كه در راه خدا جهاد مي كنند...» و همان سخنان اول را تكرار

کرد. گفتم: اي رسول خدا! از خداوند بخواه که مرا نيز جزو آنان قرار دهد. فرمود: «تو از گروه نخست هستي».

راوي مي گويد: آنگاه ام حرام در دوران معاويه بن ابي سفيان به دريا سفر کرد و هنگامي که از دريا بيرون آمد از سواري اش به زمين افتاد و فوت کرد.

باب (6): کسي که در خواب ببيند که در بند است

2158. عن أَبِي هُرَيْرَةَ τ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ، لَمْ تَكَدْ تَكْذِبُ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ، وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ، وَمَا كَانَ مِنَ النُّبُوَّةِ فَإِنَّهُ لا يَكْذِبُ». (بخاری:7017)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «نزديک قيامت، کم اتفاق مي افتد که خواب مؤمن، دروغ از آب در آيد. چرا که خواب مؤمن، بخشي از چهل و شش بخش نبوت است. و آنچه که از نبوت باشد، دروغ از آب در نمي آيد».

باب (7): جابجا کردن چيزي در عالم خواب

2159. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «رَأَيْتُ كَأَنَّ امْرَأَةً سَوْدَاءَ ثَائِرَةَ الرَّأْسِ، خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى قَامَتْ بِمَهْيَعَةَ . وَهِيَ الْجُحْفَةُ . فَأَوَّلْتُ أَنَّ وَبَاءَ الْمَدِينَةِ نُقِلَ إِلَيْهَا». (بخاری:7038)

ترجمه: از ابن عمر رضي الله عنهما روايت است که نبي اکرم ρ فرمود: «در خواب ديدم که زني سياه رنگ و ژوليده مو از مدينه بيرون رفت و در مهيعه که همان جُحفه باشد، سکونت کرد. خوابم را چنين

تعبير كردم كه وباي مدينه به جُحفه منتقل مي شود».

باب (8): كسي كه خواب دروغين، بيان كند

2160. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ تَحَلَّمَ بِحُلْمٍ لَمْ يَرَهُ، كُلِّفَ أَنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ وَلَنْ يَفْعَلَ. وَمَنِ اسْتَمَعَ إِلَى حَدِيثِ قَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ أَوْ يَفِرُّونَ مِنْهُ، صُبَّ فِي أُذُنِهِ الآنُكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَمَنْ صَوَّرَ صُورَةً عُذِّبَ وَكُلِّفَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا وَلَيْسَ بِنَافِخٍ». (بخارى:7042)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هركس، خوابي را كه نديده است، بيان كند (روز قيا مت) به او دستور مي دهند تا دو دانه ي جو را با هم گره بزند در حالي كه هرگز نمي تواند چنين كاري انجام دهد. و هركس، به سخنان كساني گوش فرا دهد كه آنها دوست ندارند و يا نمي خواهند كه او سخنانشان را بشنود، روز قيا مت در گوشهايش سرب ذوب شده مي ريزند. و هركس، تصوير و مجسمه اي بسازد، او را عذاب داده و به او دستور مي دهند تا در آن، رو ح بدمد و لي او نمي تواند».

2161. عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «إِنَّ مِنْ أَفْرَى الْفِرَى أَنْ يُرِيَ عَيْنَيْهِ مَا لَمْ تَرَ». (بخارى:7043)

ترجمه: ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «يكي از بزرگترين دروغها، اين است كه چيزي را كه انسان، خواب نديده است، بگويد خواب ديده ام».

باب (9): اگر تعبير كنندة اولي، خواب را خوب تعبير نكند، از ديگري تعبير آن را بخواهد

2162. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّه عَنْهُمَا كَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ρ فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ ظُلَّةً تَنْطُفُ السَّمْنَ وَالْعَسَلَ، فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ مِنْهَا، فَالْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِلُّ. وَإِذَا سَبَبٌ وَاصِلٌ مِنَ الأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَرَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلا بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلا بِهِ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَانْقَطَعَ، ثُمَّ وُصِلَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِأَبِي أَنْتَ، وَاللَّهِ لَتَدَعَنِّي فَأَعْبُرَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «اعْبُرْهَا». قَالَ: أَمَّا الظُّلَّةُ فَالإِسْلامُ، وَأَمَّا الَّذِي يَنْطُفُ مِنَ الْعَسَلِ وَالسَّمْنِ فَالْقُرْآنُ، حَلاوَتُهُ تَنْطُفُ، فَالْمُسْتَكْثِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِلُّ، وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ، فَالْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ، ثُمَّ يَأْخُذُهُ رَجُلٌ آخَرُ فَيَنْقَطِعُ بِهِ، ثُمَّ يُوَصَّلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ، فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ، أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ؟ قَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَصَبْتَ بَعْضًا، وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا». قَالَ: فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَتُحَدِّثَنِّي بِالَّذِي أَخْطَأْتُ. قَالَ: «لاَ تُقْسِمْ». (بخاری:7046)

ترجمه: ابن عباس رضي الله عنهما مي گويد: مردي نزد رسول الله ρ آمد و گفت: ديشب، سايباني را در خواب ديدم كه از آن، روغن و عسل بر مي دارند. بعضي بيشتر و بعضي كمتر برمي داشتند. همچنين ريسماني را ديدم كه از زمين به آسمان، وصل شده است. و تو را ديدم كه آنرا گرفته و بالا رفتي. سپس فرد ديگري آنرا گرفت و بالا رفت. آنگاه، شخص ديگري آنرا گرفت و بالا رفت. سر انجام، فردي ديگر آنرا گرفت و ريسمان، قطع شد. اما دوباره، وصل گرديد. ابو بكر τ گفت: اي رسول خدا! پدرم فدايت باد، به من اجازه دهيد تا آن را تعبير كنم. نبي اكرم ρ فرمود: «تعبير كن». ابو بكر گفت: سايبان، همان اسلام است و عسل و روغني كه از آن مي چكد به معني قرآن است كه حلاوت اش مي چكد. بعضي، قرآن بيشتري، و برخي، قرآن كمتري، ياد مي گيرند. و ريسماني كه از آسمان به زمين، متصل

است، حقي است كه تو به آن چنگ مي زني و خداوند تو را بالا مي برد. سپس بعد از تو، مردي ديگر آنرا مي گيرد و با آن، صعود مي كند. و پس از آن، مردي ديگر آنرا مي گيرد و بوسيلة آن، صعود مي نمايد. سرانجام، مردي ديگر آنرا مي گيرد. اما ريسمان، كنده مي شود و دوباره وصل مي گردد و او هم به وسيلة آن، صعود مي كند. اي رسول خدا! پدرم فدايت باد، به من بگو كه درست گفتم و يا اشتباه كردم؟ نبي اكرم ρ فرمود: «بعضي از آنها را درست گفتي و بعضي ديگر را اشتباه». ابوبكرτ گفت: به خدا سوگند كه اشتباهاتم را به من مي گويي. پيامبر اكرم ρ فرمود: «سوگند نخور».

84 ـ كتاب فتنه ها

باب (1): اين سخن پيامبر اكرم ρ كه فرمود: «پس از من چيزهايي را مي بينيد كه برايتان ناخوشايند است»

2163. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئا فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شِبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً». (بخارى:7053)

ترجمه: از ابن عباس رضي الله عنهما روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «هركس، چيزي را از اميرش ديد كه بر او ناپسند آمد، صبر كند. زيرا هركس به

اندازة يک وجب از (اطاعت) حاکم (مسلمان) فاصله بگيرد (و بميرد) بر جاهليت، مرده است».

2164. عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ τ قَالَ: دَعَانَا النَّبِيُّ ρ فَبَايَعْنَاهُ، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا: «أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا، وَأَثَرَةً عَلَيْنَا، وَأَنْ لا نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلاَّ أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ». (بخارى:7056)

ترجمه: عباده بن صامت τ مي گويد: نبي اكرم ρ ما را طلب كرد و ما با ايشان بيعت كرديم. از جمله اموري كه در مورد آنها از ما بيعت گرفت اين بود كه فرمود: «در حالت خوشحالي و نگراني، سختي و آساني و ترجيح ديگران بر ما، از ايشان (رسول خدا ρ) اطاعت كنيم. و همچنين نبايد با واليان و حكام، بخاطر حكومت، درگير شويم مگر زماني كه كفر آشكاري ديديد و براي آن از جانب خدا، دليل و برهاني داشتيد. (در اين صورت مي توانيد مخالفت كنيد).

باب (2): ظهور فتنه ها

2165. عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ». (بخارى:7067)

ترجمه: ابن مسعود τ مي گويد: شنيدم که نبي اكرم ρ مي فرمود: «كساني كه هنگام برپا شدن قيامت، زنده اند، از بدترين انسانها هستند».

باب (3): هر زمان از زمان قبلي، بدتر خواهد بود

2166. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ وَقَدْ شُكِيَ إِلَيْهِ مَا لَقِيَ النَّاسُ مِنَ الْحَجَّاجِ، فَقَالَ: اصْبِرُوا، فَإِنَّهُ لا يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ إِلاَّ الَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ حَتَّى تَلْقَوْا رَبَّكُمْ. سَمِعْتُهُ مِنْ نَبِيِّكُمْ ρ. (بخاری:7068)

ترجمه: روايت است که مردم از رفتار حجاج، نزد انس بن مالک τ شکايت بردند. گفت: صبر کنيد. زيرا از هر زماني که بر شما مي آيد، زمان بعدي بدتر خواهد بود. و اين تا زماني ادامه دارد که پروردگارتان را ملاقات کنيد. من اين مطلب را از پيامبر شما شنيدم.

باب (4): اين سخن پيامبر اکرم ρ که فرمود: «هرکس، عليه ما اسلحه بردارد از ما نيست»

2167. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا يُشِيرُ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ بِالسِّلاحِ، فَإِنَّهُ لا يَدْرِي لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ، فَيَقَعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ». (بخاری:7072)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اکرم ρ فرمود: «هيچ يک از شما با اسلحه بسوي برادر مسلمانش اشاره نکند. زيرا شما نمي دانيد شايد شيطان، باعث شود تا به او ضربه اي وارد گردد. و در نتيجه، شما در چاله اي از جهنم بيفتيد».

باب (5): فتنه هايي بروز خواهد کرد که هر کس از آنها بيشتر فاصله بگيرد، بهتر است

2168. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «سَتَكُونُ فِتَنٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ

السَّاعِي، مَنْ تَشَرَّفَ لَهَا تَسْتَشْرِفْهُ. فَمَنْ وَجَدَ مِنْهَا مَلْجَأً أَوْ مَعَاذًا فَلْيَعُذْ بِهِ». (بخاری:7081)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «بزودي فتنه هايي رخ خواهد داد كه در آنها فرد نشسته از فرد ايستاده، بهتر است. و فرد ايستاده از كسي كه راه مي رود، بهتر است. و شخصي كه راه مي رود از كسي كه مي دود، بهتر است. (هركس دخالت كمتري در فتنه ها داشته باشد، بهتر است). و هر كس كه به سراغ فتنه برود، او را هلاك خواهد كرد. لذا هركس، پناهگاهي يافت، به آن پناه ببرد».

باب (6): زندگي با باديه نشينان در دوران فتنه و فساد

2169. عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ τ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ، فَقَالَ: يَا ابْنَ الأَكْوَعِ، ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقِبَيْكَ، تَعَرَّبْتَ؟ قَالَ: لا، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ أَذِنَ لِي فِي الْبَدْوِ». (بخاری:7087)

ترجمه: روايت است كه سلمه بن اكوع τ نزد حجاج رفت. حجاج گفت: اي فرزند اكوع! به عقب برگشتي و زند گي باديه نشيني را انتخاب كردي؟ (در حالي كه نبي اكرم ρ بعد از هجرت، از اين كار، منع فرمود). سلمه بن اكوع τ گفت: خير، (من خلاف دستور پيامبر اكرم ρ عمل نكردم) بلكه آنحضرت ρ به من اجازه داد تا در صحرا و باديه، زندگي كنم.

باب (7): هرگاه، خداوند بر ملتي عذاب نازل فرمايد

2170. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ». (بخارى:7108)

ترجمه: عبدالله ابن عمر رضي الله عنهما مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هرگاه، خداوند بر قومي، عذاب نازل كند، آن عذاب، شامل حال كساني كه در ميان آنان زندگي مي كنند نيز خواهد شد. آنگاه بر اساس اعمالشان، حشر مي شوند».

باب (8): اگر كسي نزد عده ايي، سخني بگويد و نزد ديگران، خلاف آنرا بگويد

2171. عَنْ حُذَيْفَةَ τ قَالَ: إِنَّمَا كَانَ النِّفَاقُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ρ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَإِنَّمَا هُوَ الْكُفْرُ بَعْدَ الإِيمَانِ. (بخارى:7114)

ترجمه: حذيفه τ مي گويد: نفاق در دوران نبي اكرم ρ وجود داشت. اما نفاق امروزي، به معني كافر شدن بعد از ايمان آوردن است.

باب (9): بيرون آمدن آتش

2172. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الإِبِلِ بِبُصْرَى». (بخارى:7118)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «تا زماني كه آتشي از سرزمين حجاز پيدا نشود و روشنايي آن، گردن شترها را در بصري فرا نگيرد، قيامت برپا نخواهد شد».

2173. وَعَنْهُ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «يُوشِكُ الْفُرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَمَنْ حَضَرَهُ فَلا يَأْخُذْ مِنْهُ شَيْئًا». (بخارى:7119)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «بزودي، فرات گنجي از طلا، آشكار خواهد ساخت. پس هركس، آنجا حضور پيدا كرد، چيزي از آن برندارد».

باب (10)

2174. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ عَظِيمَتَانِ يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ، دَعْوَتُهُمَا وَاحِدَةٌ. وَحَتَّى يُبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبٌ مِنْ ثَلاثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ، وَحَتَّى يُقْبَضَ الْعِلْمُ، وَتَكْثُرَ الزَّلازِلُ وَيَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الْفِتَنُ، وَيَكْثُرَ الْهَرْجُ - وَهُوَ الْقَتْلُ - وَحَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمُ الْمَالُ فَيَفِيضَ، حَتَّى يُهِمَّ رَبَّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لا أَرَبَ لِي بِهِ، وَحَتَّى يَتَطَاوَلَ النَّاسُ فِي الْبُنْيَانِ، وَحَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ، وَحَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَآهَا النَّاسُ، - يَعْنِي - آمَنُوا أَجْمَعُونَ، فَذَلِكَ حِينَ **(لاَ يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا)** وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ نَشَرَ الرَّجُلانِ ثَوْبَهُمَا بَيْنَهُمَا فَلاَ يَتَبَايَعَانِهِ، وَلا يَطْوِيَانِهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدِ انْصَرَفَ الرَّجُلُ بِلَبَنِ لِقْحَتِهِ، فَلاَ يَطْعَمُهُ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَهُوَ يُلِيطُ حَوْضَهُ فَلا يَسْقِي فِيهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ رَفَعَ أُكْلَتَهُ إِلَى فِيهِ فَلا يَطْعَمُهَا». (بخارى: 7121)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «تا زماني كه دو گروه بزرگ كه به سوي يک چيز دعوت مي دهند، با يكديگر به جنگ نپردازند و كشتار بزرگي ميان آنان رخ ندهد و تا وقتي كه نزديک به سي دجال دروغگو، ظهور نكند كه همگي آنان ادعاي نبوت مي كنند، قيامت برپا نخواهد شد. همچنين تا زماني كه علم و دانش از ميان مردم برداشته نشده و زلزله ها زياد نشوند و فاصله ها كم نشود و قتل و كشتار، زياد نگردد و مال به

اندازه اي زياد نشود كه به فردي كه داده مي شود، بگويد: من به آن نيازي ندارم و مردم در ساختمانها به يكديگر، فخر نفروشند، قيامت برپا نخواهد شد. همچنين تا زماني كه يک فرد از كنار فرد ديگري عبور نكند و نگويد: اي كاش! من بجاي او مي بودم و خورشيد از سمت مغرب، طلوع ننمايد، قيامت برپا نخوهد شد. پس هنگامي كه خورشيد از سمت مغرب، طلوع كرد و مردم آنرا ديدند و همگي ايمان آوردند، در اين هنگام، ايمان كسي كه قبلاً ايمان نياورده است و يا در همان دوران قبلي كه ايمان داشته است، كار نيكي انجام نداده است، به او سودي نخواهد بخشيد.

و قيامت، چنان ناگهاني فرا مي رسد كه دو نفر، پارچه هايشان را بين يگديگر پهن مي كنند ولي هنوز معامله اي انجام نداده اند و آنها را جمع نكرده اند كه قيامت برپا مي شود.

و چنان ناگهاني است كه شخصي، شترش را مي دوشد اما قبل از اينكه شيرش را بنوشد، قيامت برپا مي شود. و چنان ناگهاني است كه فرد، شكافهاي حوض اش را مي گيرد اما قبل از اينكه دام هايش را آب بدهد، قيامت برپا مي شود.

و حتي به اندازه اي ناگهاني است كه شخصي، لقمه اش را بسوي دهانش مي برد اما موفق به خوردنش نمي شود».

85 ـ كتاب احكام

باب (1): اطاعت از امير تا وقتي كه دستورش، گناه و معصيت نباشد

2175. عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، وَإِنِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ». (بخارى:7142)

ترجمه: انس بن مالك τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «بشنويد و اطاعت كنيد اگر چه فرمانرواي شما برده اي حبشي تعيين گردد كه سرش به اندازه ي يک دانه ي كشمش باشد».

باب (2): كراهيت تلاش براي رسيدن به امارت

2176. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الإِمَارَةِ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَنِعْمَ الْمُرْضِعَةُ، وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ». (بخارى:7148)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρ فرمود: «شما براي رسيدن به فرمانروايي و رياست، تلاش مي كنيد ولي روز قيامت، باعث پشيماني شما خواهد شد. رياست، شير دهنده ي خوبي است (لذات زيادي دارد) اما قطع شدن (مردن) بسيار بدي دارد». (البته اين، براي كساني است كه به مسئوليت خويش، بخوبي عمل نكنند).

باب (3): كسي كه مسئوليتي را به عهده بگيرد ولي حقش را ادا نكند

2177. عَنْ مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «مَا مِنْ عَبْدٍ اسْتَرْعَاهُ اللَّهُ رَعِيَّةً فَلَمْ يَحُطْهَا بِنَصِيحَةٍ إِلاَّ لَمْ يَجِدْ رَائحَةَ الْجَنَّةِ». (بخارى:7150)

ترجمه: معقل بن يسار τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «هر بنده اي كه خداوند، مسئوليت رعيتي را به او عنايت فرمايد و او در نصيحت و خير خواهي آنان، كوتاهي كند، بوي بهشت به مشام اش نخواهد رسيد».

2178. وَعَنْهُ τ أَيْضاً عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ρ أَنَّهُ قَالَ: «مَا مِنْ وَالٍ يَلِي رَعِيَّةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَيَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لَهُمْ إِلاَّ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ». (بخارى:7151)

ترجمه: همچنين از معقل بن يسار τ روايت است كه رسول اللهρ فرمود: «هر فرمانروايي كه مسئو ليت گرو هي از مسلمانان را به عهده بگيرد و در حالي بميرد كه به آنان، خيانت كرده است، خداوند بهشت را بر او حرام مي گرداند».

باب (4): كسي كه سخت گيري كند، خداوند بر او سخت گيري خواهد كرد

2179. عَنْ جُنْدَبٍ τ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قَالَ: وَمَنْ يُشَاقِقْ يَشْقُقِ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» فَقَالُوا: أَوْصِنَا، فَقَالَ: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُنْتِنُ مِنَ الإِنْسَانِ بَطْنُهُ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ لا يَأْكُلَ إِلاَّ طَيِّبًا فَلْيَفْعَلْ، وَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ لا يُحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ بِمِلْءِ كَفِّهِ مِنْ دَمٍ أَهْرَاقَهُ فَلْيَفْعَلْ». (بخارى:7152)

ترجمه: جندب τ مي گويد: شنيدم كه رسول الله ρ مي فرمود: «هركس بدنبال شهرت باشد، روز قيا مت، خداوند نيت اش را آشكار خواهد ساخت. و هركس، سخت بگيرد، روز قيامت، خداوند بر او سخت خواهد گرفت». صحابه گفتند: ما را نصيحت كن. رسول خدا ρ فرمود: «نخستين عضوي كه از انسان، بدبو و متعفن مي شود، شكم اوست. لذا تا مي توانيد فقط از مال

حلال بخوريد و همچنين تا مي توانيد يک کف خون ناحق نريزيد تا مانع ورود شما به بهشت نگردد».

باب (5): قضاوت كردن و فتوي دادن در حالت خشم

2180. عن أَبِي بَكْرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لاَ يَقْضِيَنَّ حَكَمٌ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَهُوَ غَضْبَانُ». (بخارى:7158)

ترجمه: ابوبكره τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «هيچ داوري نبايد در حالت خشم، ميان دو نفر، قضاوت كند».

باب (6): آنچه براي كاتب، مستحب است

2181. حَدِيْثُ حُوَيِّصَةَ وَمُحَيِّصَةَ تَقَدَّمَ فِي الْجِهَادِ، وَزَادَ هَهُنَا: «إِمَّا أَنْ يَدُوا صَاحِبَكُمْ وَإِمَّا أَنْ يُؤْذِنُوا بِحَرْبٍ». (بخارى:7192)

ترجمه: حديث حويصه و محيصه در كتاب جهاد، بيان گرديد. در اين روايت، علاوه بر آن، آمده است كه نبي اكرم ρ فرمود: «يهوديها بايد خونبهاي رفيق شما را پرداخت كنند و يا اعلام جنگ كنند».

باب (7) شيوة بيعت امام با مردم

2182. عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ τ قَالَ: بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ρ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، تَقَدَّمَ وَزَادَ فِي هَذِهِ الرِّوَايَةِ: وَأَنْ نَقُومَ أَوْ نَقُولَ بِالْحَقِّ حَيْثُمَا كُنَّا، لا نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لائمٍ. (بخارى:7199،7200)

ترجمه: حديث عباده بن صامت τ درباره ي اينكه با نبي اكرمρ بر سمع و طا عت، بيعت كردند، بيان گرديد. در اين روايت، علاوه بر آن، آمده است كه: همچنين با نبي اكرم ρ بيعت نموديم تا هر كجا بوديم، با حق باشيم و يا حق را بگوييم. و در

بيان احكام الهي از سرزنش هيچ سرزنش كننده اي نترسيم».

2183. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِي اللَّه عَنْهمَا قَالَ: كُنَّا إِذَا بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ρ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ يَقُولُ لَنَا: «فِيمَا اسْتَطَعْتُمْ». (بخارى:7202)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: هنگامي كه با رسول الله ρ بر شنيدن و اطاعت كردن، بيعت مي كرديم، به ما مي فرمود: «در آنچه كه توانايي آنرا داريد».

باب (8) تعيين جانشين

2184. وَعَنْهُ τ قَالَ: قِيلَ لِعُمَرَ: أَلا تَسْتَخْلِفُ؟ قَالَ: إِنْ أَسْتَخْلِفْ فَقَدِ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرُكْ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي رَسُولُ اللَّهِ ρ. (بخارى:7218)

ترجمه: عبدالله بن عمر رضي الله عنهما مي گويد: به عمرτ گفتند: آيا جانشيني براي خود، تعيين نمي كني؟ گفت: اگر جانشين تعيين كنم، كسي كه بهتر از من بود يعني ابو بكر جانشين تعيين كرد. و اگر جانشين تعيين نكنم، كسي كه بهتر از من بود يعني رسول الله ρ جانشين تعيين نكرد.

باب (9)

2185. عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا». فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». (بخارى:7222،7223)

ترجمه: جابر بن سمره τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «دوازده نفر به امارت خواهند

رسيد». سپس چيزي گفتند كه من آنرا نشنيدم. پدرم مي گويد: رسول خدا ρفرمود: «همگي آنان از قريش هستند».

86 ـ كتاب آرزو كردن

باب (1): آرزوهاي ناپسند

2186. عَنِ أَنَسٍ τ قَالَ: لَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «لا تَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ» لَتَمَنَّيْتُ. (بخاری:7233)

ترجمه: انس بن مالک τ مي گويد: اگر نمي شنيدم كه نبي اكرم ρ فرمود: «آرزوي مرگ نكنيد»، آرزوي مرگ مي كردم.

2187. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «لا يَتَمَنَّى أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ، إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ يَزْدَادُ، وَإِمَّا مُسِيئا فَلَعَلَّهُ يَسْتَعْتِبُ». (بخاری:7235)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «هيچ يک از شما آرزوي مرگ نكند. زيرا يا فرد نيكوكاري است كه اگر زنده بماند، شايد به نيكي هايش بيفزايد. و يا شخص بد كاري است كه اكر زنده بماند، شايد توبه كند».

87 ـ كتاب تمسك جستن به قران و سنت

باب (1): اقتدا به سنت هاي پيامبر اكرم ρ

2188. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ أَبَى». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ يَأْبَى؟ قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى». (بخارى:7280)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه رسول الله ρ فرمود: «همة امتيان من وارد بهشت خواهند شد مگر كسي كه امتناع ورزد». صحابه عرض كردند: اي رسول خدا! چه كسي امتناع مي ورزد؟ فرمود: «هركس كه از من اطاعت كند، وارد بهشت مي شود و هر كس، از من نافرماني كند، در حقيقت، امتناع ورزيد ه است».

2189. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ τ قَالَ: جَاءَتْ مَلائِكَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ρ وَهُوَ نَائِمٌ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: إِنَّ لِصَاحِبِكُمْ هَذَا مَثَلاً فَاضْرِبُوا لَهُ مَثَلاً، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: مَثَلُهُ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا وَجَعَلَ فِيهَا مَأْدُبَةً وَبَعَثَ دَاعِيًا. فَمَنْ أَجَابَ الدَّاعِيَ دَخَلَ الدَّارَ وَأَكَلَ مِنْ الْمَأْدُبَةِ وَمَنْ لَمْ يُجِبْ الدَّاعِيَ لَمْ يَدْخُلْ الدَّارَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنْ الْمَأْدُبَةِ. فَقَالُوا: أَوِّلُوهَا لَهُ يَفْقَهْهَا. فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّهُ نَائِمٌ. وَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ. فَقَالُوا: فَالدَّارُ الْجَنَّةُ، وَالدَّاعِي مُحَمَّدٌ ρ. فَمَنْ أَطَاعَ مُحَمَّدًا ρ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَى مُحَمَّدًا ρ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمُحَمَّدٌ ρ فَرْقٌ بَيْنَ النَّاسِ. (بخاري:7280)

ترجمه: جابر بن عبدالله τ مي گويد: نبي اكرم ρ خواب بود كه چند نفر نزد ايشان آمدند. يكي از

آنان گفت: او خواب است. دیگري گفت: چشم اش خواب است ولي قلب اش بیدار است. آنگاه به یکدیگر گفتند: این دوست شما مثالي دارد. مثال اش را بیان کنید.

دوباره یکي ازآنان گفت: او خواب است. دیگري گفت: چشم اش خواب است ولي قلبش بیدار است. سپس به یکدیگر گفتند: مثال او مانند شخصي است که خانه اي ساخته و سفره اي در آن، پهن کرده و دعوتگري فرستاده است. پس هرکس، دعوتگر را اجابت کند، وارد خانه مي شود و از آن سفره مي خورد. و هرکس، دعوتگر را اجابت نکند، وارد خانه نمي شود و از آن سفره نمي خورد. آنگاه به یکدیگر گفتند: آنرا توضیح دهید تا بفهمد. یکي ازآنان گفت: او خواب است. دیگري گفت: چشم اش خواب و قلبش، بیدار است. آنگاه گفتند: خانه، همان بهشت است و دعوتگر، محمد ρ است. پس هر کس، از محمد ρ اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطا عت کرده است و هرکس، از محمد ρ نافرماني کند، در حقیقت از خدا نافرماني کرده است. و این محمد ρ است که مسلمانان و کفار را از یکدیگر جدا ساخته است.

باب (2): کراهیت کثرت سؤال و به زحمت انداختن خود در کارهاي بیهوده

2190. عن أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «لَنْ يَبْرَحَ النَّاسُ يَتَسَاءَلُونَ، حَتَّى يَقُولُوا: هَذَا اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ». (بخاری:7296)

ترجمه: انس بن مالک τ مي گوید: رسول الله ρ فرمود: «مردم به اندازه اي به سؤالات خود ادامه مي دهند تا جایي که مي گویند: این خدا است که همه چیز را آفریده است. پس چه کسي خدا را آفریده است»؟ (در این صورت، باید بگوید: به خدا و رسو لش ایمان دارم و به خدا پناه ببرد و جلوتر نرود).

باب (3): مذمّت حكم كردن به رأي و تكلف در قياس

2191. عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ الله عَنْهُمَا قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمُوهُ انْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَّالٌ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتُونَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّونَ وَيَضِلُّونَ». (بخاری:7307)

ترجمه: عبدالله بن عمرو رضي الله عنهما مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «علمي را كه خداوند به شما عنايت كرده است، از شما پس نخواهد گرفت. البته علم با قبض روح علماء از بين خواهد رفت. و در اين صورت، مردمي نادان باقي خواهند ماند كه ديگران از آنان استقتاء مي كنند. و آنان هم بر اساس رأي خود، فتوا مي دهند و مردم را گمراه مي كنند و خودشان هم گمراه مي شوند».

باب (4): تقليد از عادات امتهاي گذشته

2192. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَأْخُذَ أُمَّتِي بِأَخْذِ الْقُرُونِ قَبْلَهَا شِبْرًا بِشِبْرٍ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ». فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَفَارِسَ وَالرُّومِ؟ فَقَالَ: «وَمَنِ النَّاسُ إِلاَّ أُولَئِكَ». (بخاری:7319)

ترجمه: از ابوهريره τ روايت است كه نبي اكرم ρفرمود: «تا زماني كه امت من وجب به وجب و گام به گام از امت هاي گذشته، تقليد نكند، قيامت برپا نخواهد شد». صحابه عرض كردند: اي رسول خدا! منظور از امتهاي گذشته، همان ايراني ها و رومي ها هستند؟ فرمود: «مگر غير از آنان، كسي ديگر هم هست».

باب (5): رجم زاني متأهل

2193ـ عَنْ عُمَرَ τ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ρ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ فِيمَا أُنْزِلَ آيَةُ الرَّجْمِ. (بخارى:7323)

ترجمه: عمرτ مي گويد: خداوند، محمد ρ را با (دين) حق، مبعوث كرد و قرآن را بر او نازل فرمود. و يكي از آياتي كه بر او نازل شد، آية رجم بود. (كه تلاوت اش، منسوخ گرديد).

باب (6): پاداش حاكمي كه اجتهاد نمايد و دچار اشتباه شود و يا درست، قضاوت نمايد

2194ـ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ τ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ρ يَقُولُ: «إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ». (بخارى:7352)

ترجمه: روايت است كه عمرو بن عاص τ از نبي اكرم ρ شنيد كه مي فرمود: «اگر حاكم، اجتهاد كند و حكمي را صادر نمايد كه درست باشد، دو پاداش به او مي رسد. و اگر اجتهاد كند و حكمي را صادر نمايد ولي در آن، دچار اشتباه شود، يک پاداش به او مي رسد».

باب (7): كسي كه فقط سكوت پيامبر اكرم ρ را حجت مي داند نه سكوت ديگران را

2195ـ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ τ: أَنَّهُ كَانَ يَحْلِفُ بِاللَّهِ: أَنَّ ابْنَ الصَّائِدِ الدَّجَّالُ. قُلْتُ: تَحْلِفُ بِاللَّهِ؟ قَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ يَحْلِفُ عَلَى ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ ρ، فَلَمْ يُنْكِرْهُ النَّبِيُّ ρ. (بخارى:7355)

ترجمه: روايت است كه جابر بن عبدالله τ به نام خدا سوگند ياد مي كرد كه ابن صياد، همان دجال است. راوي مي گويد: گفتم: بخدا سوگند مي خوري؟ گفت: شنيدم كه عمر τ در اين مورد نزد نبي اكرم ρ سو گند ياد مي كرد و آنحضرت ρ هم او را منع نفرمود.

88 ـ كتاب توحيد و رد جهميه

باب (1): دربارة دعوت پيامبر اكرم ρ از امت، به سوي يكتاپرستي

2196. عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ الله عَنْهَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ بَعَثَ رَجُلاً عَلَى سَرِيَّةٍ، وَكَانَ يَقْرَأُ لأَصْحَابِهِ فِي صَلاتِهِمْ فَيَخْتِمُ بِـ**(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)**. فَلَمَّا رَجَعُوا ذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ، ρ فَقَالَ: «سَلُوهُ لأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ»؟ فَسَأَلُوهُ، فَقَالَ: لأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ، وَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا. فَقَالَ النَّبِيُّ ρ: «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ». (بخارى:7375)

ترجمه: عايشه رضي الله عنها مي گويد: نبي اكرم ρ مردي را بعنوان فرمانده يک دسته ي نظامي، تعيين و اعزام كرد. او كه نماز را براي يارانش امامت مي كرد، قرائت اش را با قل هو الله احد به پايان مي رساند. آنان هنگام بازگشت، مسئله را براي نبي اكرم ρ بازگو كردند. پيامبر خدا ρ فرمود: «از او بپرسيد كه چرا چنين مي كند». از وي پرسيدند. گفت: چون در اين سوره، صفت خداي رحمان، بيان شده است لذا دوست دارم آنرا بخوانم. نبي اكرم ρ فرمود: «به او بگوييد كه خداوند هم او را دوست دارد».

باب (2): دربارة اين سخن خداوند متعال كه مي فرمايد:
(بدرستيكه خداوند، رزاق و نيرومند و استوار است)

2197. عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «مَا أَحَدٌ أَصْبَرُ عَلَى أَذًى سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ، يَدَّعُونَ لَهُ الْوَلَدَ، ثُمَّ يُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ». (بخارى:7378)

ترجمه: ابو موسي اشعري τ مي گويد: «هيچ كس در برابر بد و بيراه شنيدن، از خداوند صبر بيشتري ندارد. مردم ادعا مي كنند كه خدا، فرزند دارد

ولـــي او بـــه آنـــان تـنـدرســـتي و رزق، عـنـايـــت مـــي فـرمـايـد».

بـاب (3): در بـارة ايـن سخنـان خداونـد متعـال كه مـي فـرمـايـد: (و او عزيـز و حكيم است) (و عزت از آنِ خدا و رسول خدا است)

2198. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ الله عَنْهُمَا: أَنَّ النَّبِيَّ ρ كَانَ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، الَّذِي لا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ». (بخاری:7383)

تـرجمـه: ابـن عبـاس رضي الله عنـهمـا مـي گـويـد: نـبـي اكـرم ρ مـي فـرمـود: «**أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، الَّذِي لا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ**». يـعـنـي پـروردگـارا! بـه عـزت ات كـه هـيـچ معـبـودي بـجز تـو وجـود نـدارد، پـنـاه مـي بـرم. همـان ذاتـي كـه هـرگـز نـمـي‌مـيـرد ولـي جـن و انـسـانـهـا مـي‌مـيـرنـد».

بـاب (4): در بـارة ايـن سخن خداونـد مـتعـال كـه مـي فـرمـايـد: (خداونـد شمـا را از خويـشتن بـرحذر مـي دارد)

2199. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ عَنِ النَّبِيِّ ρ قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ، كَتَبَ فِي كِتَابِهِ، وَهُوَ يَكْتُبُ عَلَى نَفْسِهِ، وَهُوَ وَضْعٌ عِنْدَهُ عَلَى الْعَرْشِ: إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي». (بخاری:7404)

تـرجمـــه: ابـــوهريـره τ مـــي گـويـــد: نـبـــي اكـــرم ρ فـرمـود: «هنگـامي كـه خداونـد مخلـوقـات را آفـريـد، در كـتـابـي كـه بـراي خـودش مـي نـويـسد و نـزد خـودش بـالاي عرش، نـگـه مـي دارد، چـنـيـن نـوشت: همـانـا رحمـت مـن بـر خشم ام، غلـبـه پـيـدا مـي كـنـد».

2200. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ρ: «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلإٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشِبْرٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا، وَإِنْ أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً». (بخاری:7405)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: نبي اكرم ρ فرمود: «خداوند متعال مي فرمايد: من با بنده ام بر اساس گماني كه به من دارد، رفتار مي نمايم. و هنگامي كه مرا ياد مي كند، من با او هستم. پس اگر در تنهايي مرا ياد كند، من هم او را در تنهايي، ياد خواهم كرد. و اگر مرا در ميان جمع، ياد كند، من او را در ميان جمع بهتري، ياد خواهم كرد. و اگر به اندازة يک وجب به من نزديک شود، من به اندازة يک ذراع به او نزديک مي شوم. و اگر به اندازة يک ذراع به من نزديک شود، من به اندازة يک باع (فاصلة باز كردن دو دوست) به او نزديک مي شوم. و اگر قدم زنان به سوي من بيايد، من دوان دوان به سوي او خواهم آمد».

باب (5): در بارة اين سخنان خداوند متعال كه مي فرمايد:
(مي خواهند كلام خدا را تغيير دهند)

2201. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ρ قَالَ: «يَقُولُ اللَّهُ: إِذَا أَرَادَ عَبْدِي أَنْ يَعْمَلَ سَيِّئَةً فَلا تَكْتُبُوهَا عَلَيْهِ حَتَّى يَعْمَلَهَا، فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا بِمِثْلِهَا، وَإِنْ تَرَكَهَا مِنْ أَجْلِي فَاكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْمَلَ حَسَنَةً فَلَمْ يَعْمَلْهَا، فَاكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً، فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا لَهُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا، إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ». (بخاری:7501)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «خداوند عز وجل مي فرمايد: هرگاه، بنده ام نيت

کرد که کار بدي انجام دهد تا زماني که مرتکب آن نشده است، برايش ننويسيد. و اگر مرتکب آن شد، فقط يک بدي برايش بنويسيد. و اگر آنرا بخاطر من ترک کرد، برايش يک نيکي ثبت کنيد. و اگر قصد انجام عمل نيکي را کرد ولي آنرا انجام نداد، برايش يک نيکي بنويسيد. و اگر آنرا انجام داد، ده تا هفت صد برابر نيکي برايش بنويسد».

2202. وَعَنْهُ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ قَالَ: «إِنَّ عَبْدًا أَصَابَ ذَنْبًا . وَرُبَّمَا قَالَ: أَذْنَبَ ذَنْبًا . فَقَالَ: رَبِّ، أَذْنَبْتُ . وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَبْتُ . فَاغْفِرْ لِي. فَقَالَ رَبُّهُ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي. ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ أَصَابَ ذَنْبًا أَوْ أَذْنَبَ ذَنْبًا، فَقَالَ: رَبِّ، أَذْنَبْتُ، أَوْ أَصَبْتُ آخَرَ فَاغْفِرْهُ. فَقَالَ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي. ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ. ثُمَّ أَذْنَبَ ذَنْبًا . وَرُبَّمَا قَالَ: أَصَابَ ذَنْبًا . قَالَ: قَالَ: رَبِّ، أَصَبْتُ . أَوْ قَالَ: أَذْنَبْتُ . آخَرَ فَاغْفِرْهُ لِي. فَقَالَ: أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي، ثَلاثًا. فَلْيَعْمَلْ مَا شَاءَ». (بخارى:7507)

ترجمه: همچنين ابوهريره τ مي گويد: شنيدم که نبي اکرم ρ فرمود: «يکي از بندگان، مرتکب گناهي شد و يا گناهي انجام داد و گفت: پروردگارا! مرتکب گناهي شدم. پس مرا مغفرت کن. پروردگارش مي گويد: آيا بنده ام دانست که پرور دگاري دارد که گناهان را مي بخشد و بخاطر آنها مجازات مي کند؟ بنده ام را بخشيدم.

آنگاه پس از مدتي، مرتکب گناهي ديگر شد و دوباره گفت: پروردگارا! مرتکب گناهي ديگر شدم. پس آنرا مغفرت کن. خداوند مي فرمايد: آيا بنده ام دانست که پروردگاري دارد که گناهان را مي بخشد و بخاطر آنها مجازات مي کند؟ پس بنده ام را بخشيدم.

سپس بعد از مدتي، مرتکب گناهي ديگر شد و گفت: پروردگارا! مرتکب گناهي ديگر شدم. آنرا نيز ببخش. خداوند مي فرمايد: «آيا بنده ام دانست که

پروردگاري دارد كه گناهان را مي بخشد و بخاطر آنها مجازات مي كند؟ پس بنده ام را بخشيدم. و بعد از مرحلة سوم مي گويد: پس هر چه مي خواهد، انجام دهد».

باب (6): سخن گفتن خداوند متعال در روز قيامت با پيامبران و ديگران

2203. عَنْ أَنَسٍ τ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ρ يَقُولُ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، شُفِّعْتُ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ خَرْدَلَةٌ، فَيَدْخُلُونَ. ثُمَّ أَقُولُ أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى شَيْءٍ». فَقَالَ أَنَسٌ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ ρ. (بخارى:7509)

ترجمه: انس τ مي گويد: شنيدم كه نبي اكرم ρ مي فرمود: «روز قيامت، شفاعت من پذيرفته مي شود. لذا من مي گويم: پروردگارا! هركس، در دل اش به اندازة يک دانة اسپند، ايمان وجود دارد، او را وارد بهشت گردان. پس آنان وارد بهشت مي شوند. سپس مي گويم: هركس كه در قلبش ذره اي ايمان وجود دارد، او را نيز وارد بهشت گردان». انس τ مي گويد: گويا هم اكنون انگشتان رسول خدا ρ را مي بينم (كه به آن ذرة كوچك اشاره مي نمايد).

2204. وَعَنْهُ τ ذَكَرَ حَدِيثَ الشَّفَاعَةِ وَقَدْ تَقَدَّمَ مُطَوَّلاً مِنْ رِوَايَةِ أَبِيْ هُرَيْرَةَ τ وَزَادَ هُنَا فِيْ آخِرِهِ: «فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُ: لَسْتُ لَهَا وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ ρ فَيَأْتُونِي، فَأَقُولُ: أَنَا لَهَا، فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي، فَيُؤْذَنُ لِي، وَيُلْهِمُنِي مَحَامِدَ أَحْمَدُهُ بِهَا لاَ تَحْضُرُنِي الآنَ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، وَأَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ، فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ شَعِيرَةٍ مِنْ إِيمَانٍ. فَأَنْطَلِقُ، فَأَفْعَلُ، ثُمَّ أَعُودُ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ،

ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ أَوْ خَرْدَلَةٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَأَخْرِجْهُ. فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ. ثُمَّ أَعُودُ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ. ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيَقُولُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ، وَسَلْ تُعْطَ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي. فَيَقُولُ: انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى أَدْنَى أَدْنَى مِثْقَالِ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ، فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ. فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ». (بخاری:7510)

ترجمه: انس τ حديث شفاعت را كه به روايت ابوهريره τ بطور مفصل در شمارة (1725) بيان شد، ذكر كرد و در پايان آن، افزود: پيامبر خدا ρ فرمود: آنگاه مردم نزد عيسي عليه السلام مي روند. او مي گويد: اين، كار من نيست. شما نزد محمد ρ برويد. سپس مردم نزد من مي آيند. من مي گويم: اين، كار من است. آنگاه از پروردگارم اجازه مي خواهم. پس به من اجازه داده مي شود و خداوند ثناهايي را كه اكنون به خاطر ندارم، به من الهام مي كند. من او را با همان ثناها مورد ستايش قرار مي دهم و به سجده مي افتم. آنگاه خداوند متعال مي فرمايد: اي محمد! سرت را بلند كن و بگو. زيرا سخن ات شنيده مي شود. و بخواه كه به تو عنايت مي شود. و شفاعت كن كه شفاعت ات پذيرفته مي شود. من مي گويم: پرور دگارم! امتم ، امتم. خداوند مي فرمايد: برو و هر كس را كه در قلب اش به اندازة يك دانة جو، ايمان وجود دارد، از آتش بيرون بياور. من مي روم و اين كار را انجام مي دهم. سپس بر مي گردم و دوباره او را با همين ثناها مورد ستايش قرار مي دهم و به سجده مي افتم.آنگاه خداوند مي فرمايد: اي محمد! سرت را بلند كن و بگو. زيرا سخن ات شنيده مي شود. و بخواه كه به تو عنايت مي شود. و شفاعت كن كه شفاعت ات پذيرفته مي شود. من دوباره مي گويم: پرور دگارم! امتم، امتم. خداوند مي فرمايد: برو و هر كس را كه در قلب اش به اندازه ي ذره اي يا

دانة اسپندي، ايمان وجود دارد، از آتش بيرون بياور. من مي روم و اين كار را انجام مي دهم. سپس براي سومين بار بر مي گردم و با همين ثناها او را مورد ستايش، قرار مي دهم و به سجده مي افتم. خداوند مي فرمايد: اي محمد! سرت را بلند كن و بگو. زيرا سخن ات شنيده مي شود. و بخواه كه به تو عنايت مي شود. و شفاعت كن كه شفاعت ات پذيرفته مي شود. پس من مي گويم: پروردگارا! امتم، امتم. خداوند مي فرمايد: برو و هركس را كه در قلبش به اندارة كوچكترين ذرة دانة اسپند، ايمان وجود دارد، از آتش بيرون بياور. من مي روم و اين كار را انجام مي دهم».

2205. وَفِيْ رِوَايَةٍ عَنْهُ: «ثُمَّ أَعُودُ الرَّابِعَةَ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا. فَيُقَالُ: يَا مُحَمَّدُ، ارْفَعْ رَأْسَكَ، وَقُلْ يُسْمَعْ، وَسَلْ تُعْطَهْ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ. فَأَقُولُ: يَا رَبِّ، ائذَنْ لِي فِيمَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ. فَيَقُولُ: وَعِزَّتِي وَجَلالِي، وَكِبْرِيَائي وَعَظَمَتِي، لأُخْرِجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ».

ترجمه: و در روايتي ديگر از انس τ آمده است كه رسول الله ρ فرمود: «سپس براي چهارمين بار بر مي گردم و خداوند را با همين ثناها مورد ستايش قرار مي دهم و برايش به سجده مي افتم. آنگاه به من گفته مي شود: اي محمد! سرت را بلند كن. بگو، سخن ات شنيده مي شود. سؤال كن. به تو عنايت مي شود و شفاعت كن كه شفاعت تو پذيرفته مي شود. من مي گويم: پروردگارم! دربارة كساني كه لا اله الا الله گفته اند، به من اجازه ي شفا عت بده. مي فرمايد: به عزت و جلال و بزرگي و عظمت ام سو گند كه هر كس، لا اله الا الله گفته است، او را از آتش بيرون خواهم كرد».

باب (7): ترازوي اعمال و اقوال در روز قيامت

2206. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ τ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ρ: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ». (بخاری:7563)

ترجمه: ابوهريره τ مي گويد: رسول الله ρ فرمود: «دو كلمه وجود دارد كه بر زبان، سبک، ولي در ترازوي اعمال، سنگين، و نزد خداوند، محبوب اند: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ**».

تَمَّ الْجُزْءُ الثَّانِي بِعَوْنِ اللهِ تَعَالَي